۵۵

پایتخت های ایران

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْم

تبرستان
www.tabarestan.info

پایتخت‌های ایران

به کوشش محمد یوسف کیانی

تبرستان
www.tabarestan.info

معاونت معرفی و آموزش
کیانی، محمد یوسف
ویراستار: عبداله فقیهی
پایتخت‌های ایران
(فارسی و انگلیسی)
چاپ اول: تابستان ۱۳۷۴
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
حروفچینی و صفحه‌آرایی: موسسهٔ تایپ کوروش ـ لیزر تایپ بهاری
لیتوگرافی چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
زیرنظر: شورای کتاب سازمان میراث فرهنگی کشور
امور اجرایی: معاونت معرفی و آموزش / مدیریت آموزش، اسناد فرهنگی و انتشارت
ناشر: سازمان میراث فرهنگی کشور
نشانی: خیابان آزادی ـ نبش خیابان زنجان جنوبی ـ تلفن ۶۰۳۵۲۹۳
کلیهٔ حقوق برای «سازمان میراث فرهنگی کشور» محفوظ است

پایتختهای ایران

تبرستان
www.tabarestan.info

با همکاری

دکتر باستانی پاریزی
پروفسور هاینس گوبه
علیرضا آریان‌پور
دکتر علی‌اصغر میرفتاح
محمد علی مخلصی
مهندس احمد سعیدنیا
دکتر سیمون آیوازیان

عبدالله فقیهی
دکتر فریدون جنیدی
دکتر افشار سیستانی
دکتر پرویز ورجاوند
کامیار عبدی
یحیی کوثری
حمیده چوبک
جمشید مهرپویا

دکتر دیتریش هوف
علی مهدوی
ناصر چگینی
محمد حسن سمسار
کرامت‌الله افسر
مهرداد ملک‌زاده
فرامرز نجد سمیعی

تهران - ۱۳۷۴

General view of Isfahan during the reign of Shah 'Abbas I, from Adam Olearius' Voyages et Mesnoires, Tartarie et Perse

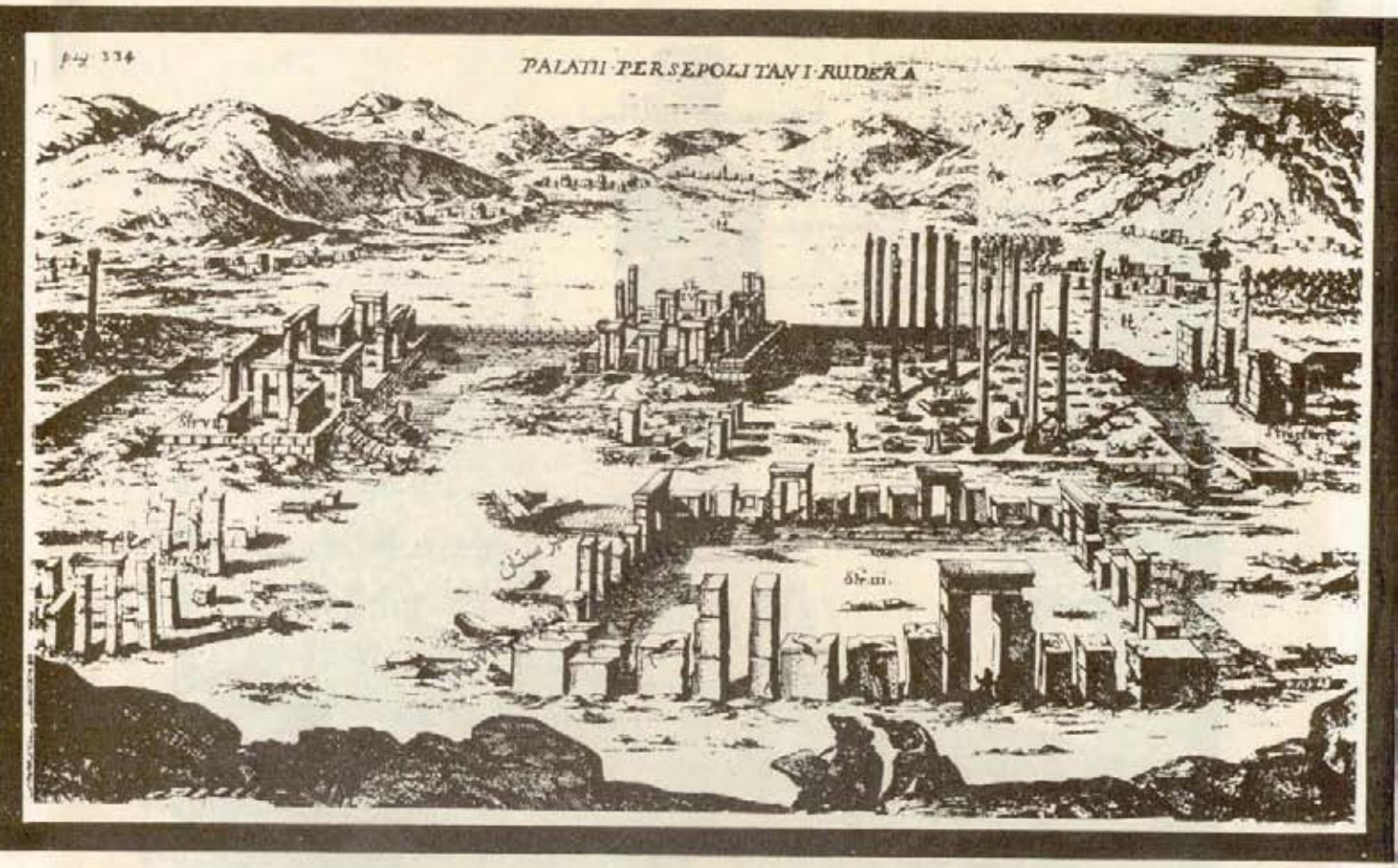

تخت جمشید: نمای عمومی

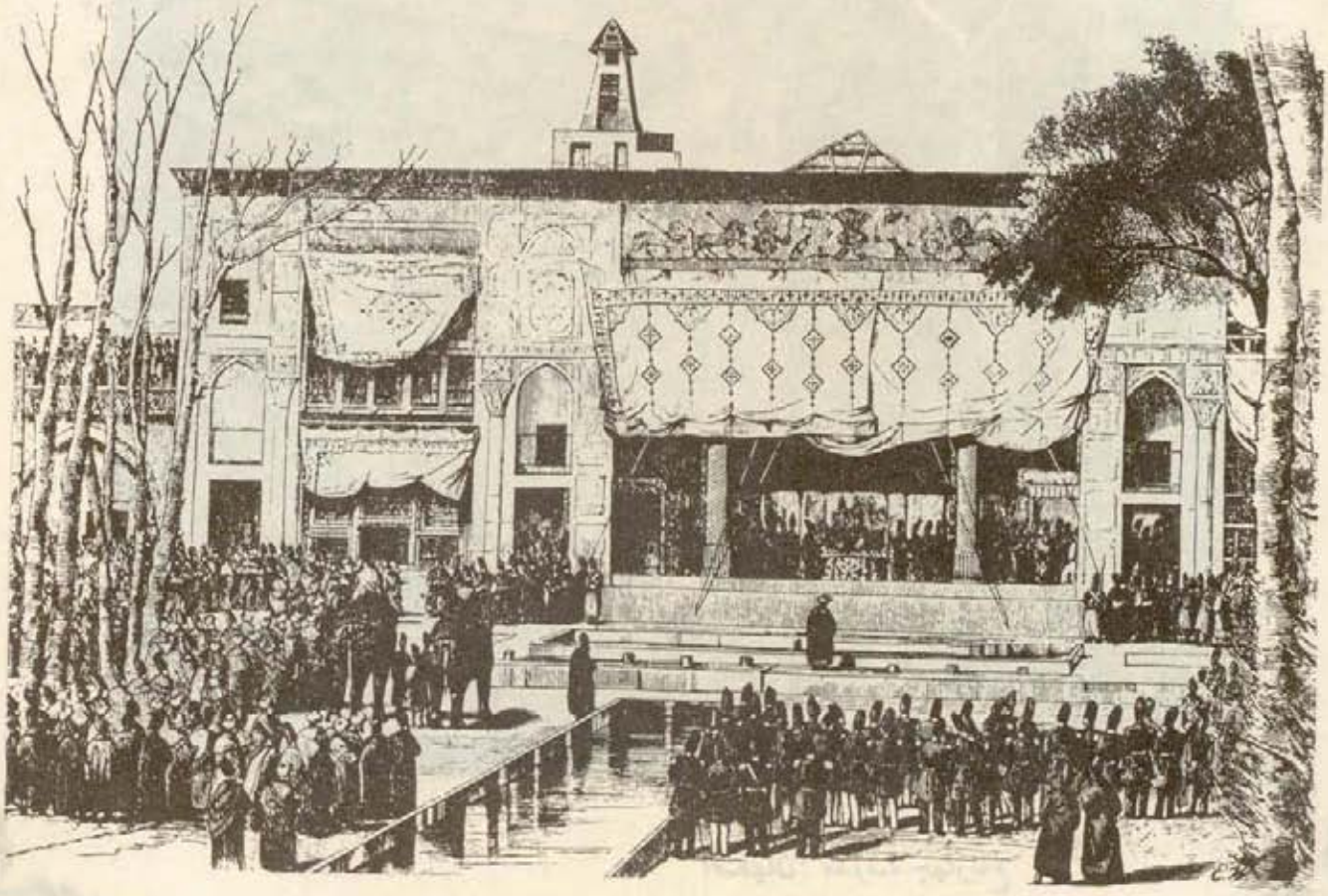

تهران: تخت مرمر

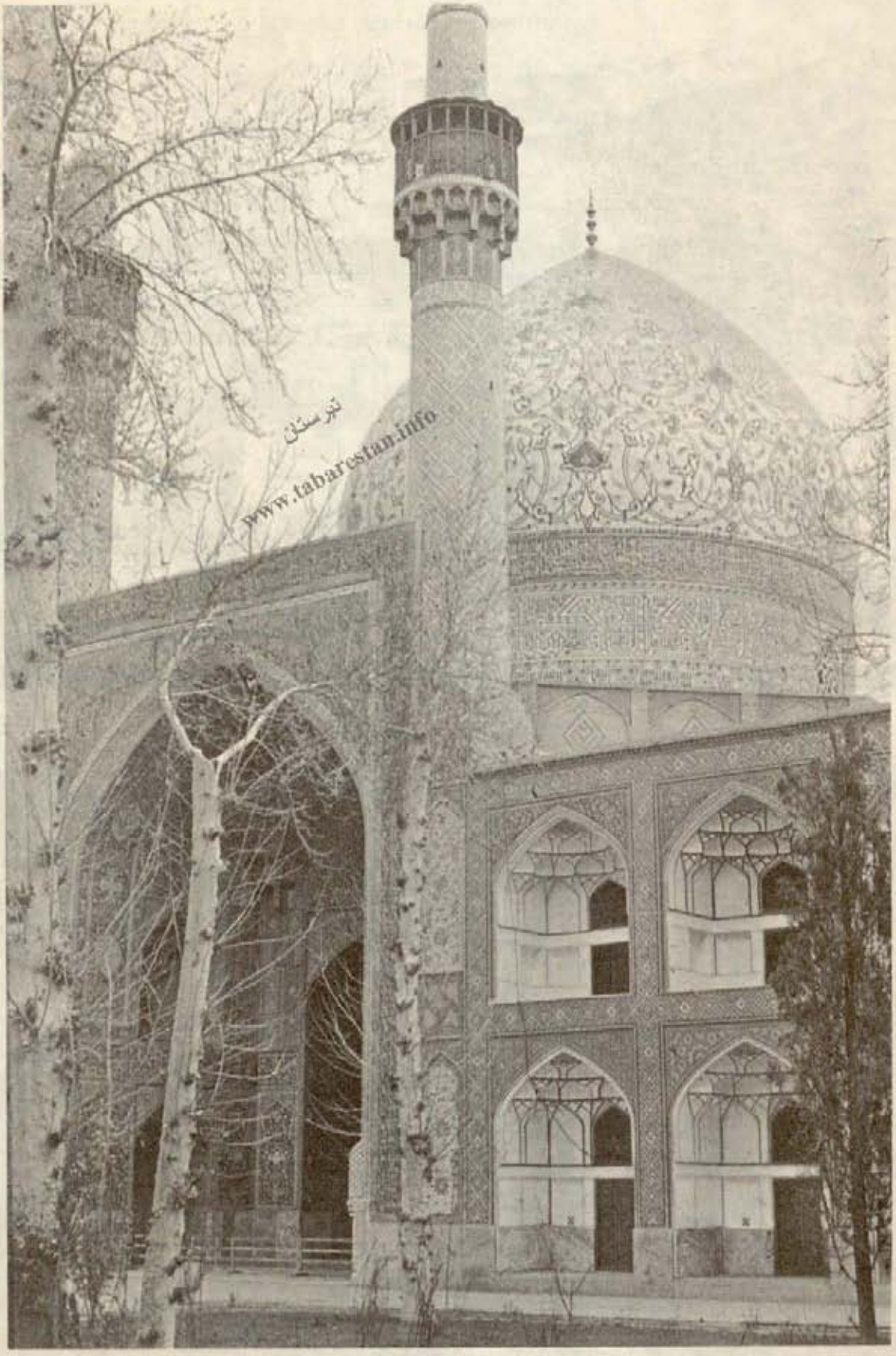
تبرستان
www.tabarestan.info

اصفهان: مدرسه چهارباغ

فهرست مطالب

عنوان	نویسنده	صفحه
نظری اجمالی به پایتختهای قبل از اسلام	دکتر دیتریش هوف	۱
پایتختهای ماد	مهرداد ملکزاده	۸۳
پایتختهای هخامنشی	کامیار عبدی	۱۴۷
پایتختهای اشکانیان	محمد یوسف کیانی	۲۳۵
پایتختهای ساسانیان	محمد یوسف کیانی	۲۸۱
پایتختهای بعد از اسلام	محمد یوسف کیانی	۳۰۱
نیشابور پایتخت ایالتی	فریدون جنیدی	۳۲۵
زرنگ پایتخت صفاریان	افشار سیستانی	۳۴۱
ری پایتخت حکومتی	یحیی کوثری	۳۶۵
داراب پایتخت ایالتی	دکتر دیتریش هوف	۴۰۷
کرمان پایتخت ایالتی	دکتر باستانی پاریزی	۴۴۷
سبزوار پایتخت ولایتی	علیرضا آریان‌پور	۴۵۵
پایتختهای ایران در خراسان بزرگ (آسیای میانه)	دکتر پرویز ورجاوند	۴۷۷
غزنه، بخارا، سمرقند، هرات، و...	محمد یوسف کیانی	
پایتختهای ایلخانیان (مراغه، تبریز، و سلطانیه)	دکتر سیدعلی‌اصغر میرفتاح	۵۱۷
پایتختهای صفویان (تبریز، قزوین، اصفهان و بهشهر)		۵۷۱
قزوین	دکتر پرویز ورجاوند	۵۷۲
اصفهان	پروفسور هاینس گوبه	۵۸۹
بهشهر (اشرف البلاد)	محمد یوسف کیانی	۶۱۱
مشهد پایتخت افشاریان	محمد علی مخلصی	۶۲۱
شیراز پایتخت زندیان	علیرضا آریان‌پور	۶۴۹
تهران پایتخت قاجاریان، پهلوی، و جمهوری اسلامی	مهندس احمد سعیدنیا	۶۸۳
پایتختهای اساطیری	فریدون جنیدی	۷۲۹
ضرابخانه پایتختهای ایران	ناصر چگینی	۷۴۳
پایتختها و شهرهای ایران از دیدگاه بیگانگان	محمد حسن سمسار	۷۶۳

تبرستان www.tabarestan.info

Pag 166

پیشگفتار

مجلدی که با عنوان **پایتختهای ایران** ازنظر خوانندگان گرامی می‌گذرد، حاصل تلاش گروهی از محققان، باستانشناسان و معماران است. سعی بر آن بوده که علل پیدایش، ظهور و زوال پایتختها یا مراکز سیاسی ایران از روزگاران گذشته تا قرن حاضر مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد.

در ایران‌زمین کهنسال، باتوجه به دلایل سیاسی، نظامی، اقتصادی و مذهبی، از هزارهٔ اول ق م ایجاد مرکزی به عنوان تختگاه حکومت که بر منطقهٔ جغرافیائی بسیار گسترده‌ای نفوذ و استیلا داشته باشد احساس شد.

بسیاری از محققان را عقیده بر این است که امپراطوری مادها، برای اولین بار، و متعاقب آن هخامنشیان از بنیانگذاران اولیهٔ پایتخت یا مرکز حکومتی کشور بودند و به همین دلیل شهرهائی نظیر هگمتانه، پاسارگاد، شوش و تخت جمشید را از اولین شهرهائی می‌پندارند که به عنوان پایتخت و مرکز حکومت ایران انتخاب شده بودند.

همان‌طور که خوانندگان گرامی اطلاع دارند، انتخاب شهری به عنوان مرکز سیاسی یک حکومت و یا یک کشور قاعدتاً باید دلایلی را دربر داشته باشد: دلایلی چون سوق‌الجیشی بودن، توان پدافندی، برخورداری از امکانات جغرافیائی، آب و هوائی، کشاورزی و بالاخره دلیل باورهای مذهبی.

در مجموعهٔ فوق سعی گردیده انتخاب پایتختها علاوه از دیدگاه معماری و شهرسازی، با دلایل برشمردهٔ بالا نیز مورد تحقیق قرار گرفته و اجمالاً مورد بررسی قرار گیرد.

کتاب حاضر شامل ۱۲ فصل است، که به‌طورکلی به دوگروه از پایتختهای ایران در قبل و بعد از اسلام اشاره دارد.

آغاز کتاب اختصاص دارد به نظری اجمالی به پایتختها و مراکز حکومتی ایران از آغاز تا حملهٔ اعراب. لازم به یادآوری است که فصل یاد شده، برای خوانندگان گرامی که علاقمند به دریافت اطلاعات کلی دربارهٔ پایتختهای قبل از اسلام ایران می‌باشند تدوین گردیده است.

ادامهٔ تحقیق به معرفی پایتختهای ایران در دوران ماد، هخامنشی، اشکانی و ساسانی می‌پردازد. این دوران که حدود ۱۵۰۰ سال را شامل می‌شود، دربرگیرندهٔ محدودهٔ جغرافیائی وسیعی است که از یک طرف شامل شهرهای آسیای میانه در سمت شرق و از طرف دیگر، کرانه‌های دجله و فرات در سمت غرب می‌شود.

در دورهٔ یاد شده که از مهمترین دوران سیاسی کشور کهنسال ایران است، شهرهای متعددی با ویژگیهای مختلف به مرکزیت حکومت یا پایتختی ایران انتخاب شدند. بقایای شهرهائی نظیر مرو، نسا، صد دروازه، سیرینکس، اصطخر، مدائن، تخت سلیمان، نیشابور و ... که حاصل کاوشهای باستانشناسی ۵۰ سال اخیر و همچنین تحقیقات به جای مانده از مورخین است، حکایت از عظمت و شکوه این شهرها در آن روزگاران دارد.

به دنبال معرفی دوران قبل از اسلام، پایتختهای ادوار اسلامی بانظر اجمالی مورد بررسی قرار گرفته است. همانگونه که محققان هنرهای اسلامی ویژگیهای گوناگون ادوار اسلامی را به سه دورهٔ: دوران اسلامی متقدم، دوران اسلامی قرون میانی و دوران اسلامی متأخر تقسیم نموده‌اند، سعی گردیده که باتوجه به تشکیل سلسله‌های اسلامی، مرکز حکومت یا پایتختهای آنان جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.

در دوران متقدم اسلامی که با حکومت سلسله‌هائی چون صفاریان، سامانیان، غزنویان و آل بویه همزمان است، شهرهائی در محدودهٔ جغرافیائی آن زمان به پایتختی انتخاب گردیده که تعدادی از آنها در محدودهٔ خراسان بزرگ یا آسیای میانهٔ فعلی قرار گرفته است.

بنابراین پایتختهای دوران متقدم اسلامی چون زرنگ (سیستان)، غزنه، بخارا، نیشابور و ری که از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند، در دورهٔ متقدم اسلامی مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته است.

دوران میانی عهد اسلامی که با حکومت سلجوقیان، خوارزمشاهیان، ایلخانان، تیموریان و دیگر سلسله‌های کوچک همزمان است، عنوان بعدی کتاب می‌باشد.

تبرستان www.tabarestan.info

به هنگام اقتدار سلسله‌های یاد شده، شهرهای بی‌شماری مرکزیت حکومتی را دارا بودند که از آن میان شهرهائی نظیر اصفهان و خوارزم از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بودند. همچنین در آن زمان شهرهای دیگری نیز در نواحی مختلف ایران، چون کرمان و خراسان، به صورت نیمه مستقل زمانی مرکزیت حکومتهای ولایتی و ایالتی را به عهده داشتند.

حملات خانمانسوز مغول، مراکز حکومتهای ایالتی و ولایتی را یکی پس از دیگری به زوال و نابودی کشاند. ویرانه‌های بجای مانده از شهرها و مراکز حکومتی و رکود اقتصادی و کشاورزی، ایرانیان را به چاره‌اندیشی واداشت و ایلخانیان به زودی دریافتند که می‌توانند بازسازی ویرانه‌های به وجود آمده را آغاز کنند. به این ترتیب، با تشکیل سلسلهٔ ایلخانیان و آشنائی آنان با تمدن کهنسال ایران، مراکز حکومتی و پایتختهای جدیدی به وجود آمد و طولی نکشید که این شهرها با ارگ و حصار و ساختمانهای مذهبی و کشوری آراسته شد. از میان پایتختهای دورهٔ میانی می‌توان از شهر مراغه با رصدخانهٔ عظیم و بزرگ آن، شهر تبریز با ارگ و مساجد باشکوه آن و بالاخره سلطانیهٔ زنجان را با گنبد سلطانیه، به عنوان عظیم‌ترین معماری دوران اسلامی یاد کرد. شهرهای یاد شده به ترتیب پایتختهای عهد ایلخانیان را دارا بودند. در همین ایام، در گوشه و کنار سرزمین پهناور ایران حکومتهای محلی به وجود آمد که از آن میان می‌توان حکومت سربداران در سبزوار، قراختائیان در کرمان و آق‌قویونلوها در شمال ایران را نام برد. ویژگیهای معماری و شهرسازی هر یک از این دوران شایان بررسی و مطالعه است.

آرامش نسبی دورهٔ میانی اسلام در قرون ۷ و ۸ هجری، به درازا نکشید و این بار حملات وحشیانهٔ دیگری به رهبری امیر تیمور گورگانی شهرها و مراکز حکومتی ایران را به ویرانی کشانید. همان طور که در صفحات گذشته به اطلاع خوانندگان گرامی رسید، هر زمان که شهری به مرکز حکومتی و پایتختی انتخاب می‌شد، شکوفائی هنرهای اسلامی به ویژه معماری از رونق بیشتری برخوردار می‌شد. مثلاً در اواخر دورهٔ میانی اسلامی شهرهائی در خراسان بزرگ (آسیای میانه) به مرکز حکومت و پایتختی انتخاب شدند که اجتماع هنرمندان و رونق هنرهای اسلامی را به دنبال داشت: شهرهائی نظیر سمرقند پایتخت تیمور، هرات پایتخت شاهرخ و مشهد پایتخت یکی

از نوادگان تیمور از آن جمله‌اند.

همچنین شهرهائی نظیر خوارزم و اورگنج، در اواخر دورهٔ میانی با دارا بودن عنوان مرکز حکومتی از بسیاری جهات اهمیت ویژه‌ای یافتند.

به این ترتیب تا آغاز دورهٔ متأخر، یعنی تشکیل دولت صفوی، حکومتهای نیمه مستقل در شهرهای گوناگون از اقتدار سیاسی ضعیفی برخوردار بودند. مثلاً حدود ۸ ماه شهر اردبیل توانست مرکز حکومت ولایتی باشد؛ یا در همان دوران شهر یزد مرکز حکومت ولایتی شد که در مجموعهٔ فوق از شرح آنها خودداری گردیده است.

بناهای باشکوهی چون مسجد کبود تبریز، مدرسهٔ خرگرد، مسجد ملک و دیگر بناهای زیبا از یادگار با ارزش آن دوران محسوب می‌شوند.

دورهٔ متأخر دوران اسلامی ایران، در آغاز قرن دهم هجری قمری، با پیدایش سلسلهٔ صفویه به مرکزیت حکومتی در شهر تبریز توسط شاه اسماعیل صفوی، به وجود آمد که به دنبال بررسی پایتختهای ایران مورد تحقیق قرار گرفته است.

تبرستان www.tabarestan.info

دورهٔ اولیهٔ صفویان با کشمکشهای سیاسی داخلی و خارجی همزمان است. به علت جنگهائی نظیر جنگهای ایران و عثمانی در خارج و دشمنان داخلی در شمالغربی کشور، فعالیت مهمی در ایجاد معماری و شهرسازی به عمل نیامد.

عوامل متعدد، ازجمله جنگهای متعدد با عثمانیها، شاه طهماسب و دیگر شاهان صفوی را بر آن داشت که پایتخت و مرکز سیاسی را از تبریز به شهر قزوین منتقل نمایند. حوادث متعدد تاریخی، ازجمله پناهنگی شاه مغولی هند همایون به ایران و دربار شاه طهماسب، بار دیگر پایتخت ایران یعنی قزوین را از اهمیت ویژه‌ای برخوردار کرد. کاخ معروف چهل ستون (موزهٔ فعلی قزوین)، ارگ و بقایای دروازه‌ها، برج و باروی شهر و مسجد نبی ازجمله یادگارهای با ارزش دورهٔ پایتختی قزوین در عهد صفوی است.

بار دیگر، همزمان با سلطنت پنجمین سلطان صفوی، به دلیل سیاسی شاه عباس پایتخت و مرکز حکومت را از قزوین به اصفهان، شهری در مرکز ایران که سابقهٔ طولانی ازنظر مرکز حکومتی داشت منتقل کرد. به همین دلیل بار دیگر پایتخت و مرکز حکومت ایران به اصفهان یا نصف جهان منتقل گردید. در طول حکومت صفویان شهر اصفهان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شد و مبدل به یکی از زیباترین و باشکوه‌ترین پایتختهای جهان شد. آثار باقیمانده از معماری و شهرسازی اصفهان در عهد صفوی، که شامل بناهای مذهبی و کشوری می‌باشد، گواه صادقی از شکوه و عظمت اصفهان یا پایتخت ایران در قرون دهم و یازدهم هجری قمری است.

تاریخ بار دیگر تکرار می‌شود و طولی نمی‌کشد که شکوه و عظمت اصفهان به دلیل عدم درک واقعیتهای سیاسی توسط حکمرانان آن، با حملات افاغنه ازمیان می‌رود.

در این دوران، به علت عدم مرکزیت سیاسی و فقدان تمرکز قدرت مرکزی، بیشتر شهرهای ایران با بی‌ثباتی سیاسی روبروست؛ تا اینکه سلسلهٔ دیگری در ایران به وجود می‌آید که رهبری آن را بزرگ‌مرد تاریخ یعنی نادرشاه افشار به عهده داشته است. پایتختی مشهد توسط نادر، که دوران کوتاهی را گذرانده، عنوان بعدی کتاب می‌باشد.

درنتیجهٔ حوادث بی‌شمار تاریخی زمان نادرشاه افشار، باتوجه به اوضاع جغرافیائی و سیاسی، شهر مذهبی

مشهد (مدفن امام هشتم شیعیان) در شمالشرق ایران به مرکزیت حکومت ایران انتخاب می‌شود.

به علت درگیریهای سیاسی و کشمکشهای داخلی، پایتختی مشهد زیاد به درازا نمی‌کشد. در ایام کوتاه نادری بناهائی در شمالشرق ایران به وجود آمد نظیر کاخ خورشید، بناهای معروف به نادری و دیگر بناها که از یادگارهای با ارزش این دورهٔ از تاریخ ایران به شمار می‌رود. حکومت نادری، با تشکیل حکومت دیگری که در تاریخ به نام زندیه معروفند پایان می‌گیرد و زندیان حکومت و پایتخت خود را به شهر دیگری در استان باستانی فارس یعنی شیراز منتقل می‌کنند.

گرچه دورهٔ زندیه نیز زیاد به درازا نمی‌کشد، ولی معماری و شهرسازی در این دوره از اهمیت فراوانی برخوردار می‌شود. مجموعه بناهای وکیلی، برج و باروی شهر شیراز وکاخ و باغهای متعدد از یادگارهای حکومت زندیه در شیراز و دیگر شهرهای ایران است.

در دورهٔ متأخر دوران اسلامی ایران که از دورهٔ صفویه با دگرگونیهای سیاسی دیگر نقاط جهان چون اروپا همزمان بود، وضع سیاسی و جغرافیائی ایران نیز دچار دگرگونی می‌شود. در این دوره ایران از شمال و جنوب با توطئه‌های بیگانگان دست به گریبان است و بالاخره سلسله زندیه نیز با مرکزیت شیراز رو به افول می‌نهد و منقرض می‌شود.

در پایان دورهٔ متأخر دوران اسلامی، بار دیگر به دلایل سیاسی و نظامی، حکومت دیگری در ایران به وجود می‌آید که در تاریخ به نام قاجاریان معروفند. دلایل سیاسی و نظامی قاجاریان را بر آن داشت که پایتخت و مرکز حکومت را از شیراز به تهران که در آن زمان روستای زیبائی بود منتقل نمایند. از این زمان تهران، یا دارالخلافهٔ ایران، به پایتختی ایران انتخاب شد. به هنگام تحریر این سطور، دویست سال از پایتختی تهران می‌گذرد و با دارا بودن ۱۲ میلیون جمعیت از جمله پایتختهای پرجمعیت جهان محسوب می‌شود. تهران، از جنوب به ورامین، از شمال به کوههای البرز، از شرق به جاجرود و از غرب به کرج محدود است بعد از انقراض قاجاریه، تهران همچنان پایتخت ومرکز حکومتی ایران در دورهٔ پهلوی و جمهوری اسلامی است.

در دوران قاجاریه، پهلوی و جمهوری اسلامی معماری و شهرسازی تهران دچار دگرگونی شد. یادگارهای معماری دوران دویست سالهٔ ایران، چون مساجد، مدارس، کاخها و دروازه‌ها گویای واقعی پایتختی ایران در دوران معاصر است.

«پایتختهای اساطیری ایران» عنوان مقالهٔ دیگری است که براساس شاهنامه تدوین شده است. ذکر این نکته ضروری است که از گذشتهٔ بسیار دور ـ به هنگام تشکیل سلسله‌های ماد، هخامنشی، اشکانی و ساسانی ـ مورخین، جغرافیانویسان و جهانگردان بی‌شماری از شهرها و پایتختهای ایران دیدن کرده و شرح متنوع و جالبی از مراکز حکومتی و پایتختهای ایران بجای گذارده‌اند.

عنوان «پایتختهای ایران از دیدگاه جهانگردان و بیگانگان»، درواقع پایان بخش کتاب حاضر است.

درادواریاستانی مورخانی چون هرودت، آریان، پلبیوس و... ودرادواراسلامی جهانگردانی چون اولئاریوس، کرپورتر، شاردن، تاورنیه، کمپفر، فلاندن و دیولافوا ضمن شرح و مطالب سودمند از پایتختهای ایران، نقشه‌ها، طرحها و تصاویر زیبائی از پایتختهای ایران تهیه نموده‌اند که نمونه‌هائی در مجلد فوق ارائه گردیده است.

www.tabarestan.info تبرستان

در پایان لازم به یادآوری است که در این کتاب، حدود سی پایتخت که در طول تقریبی سه هزار سال مرکزیت سیاسی ایران را به عهده داشته‌اند مورد بررسی و تحقیق قرارگرفته است.

همان‌طور که خوانندگان گرامی در متن کتاب ملاحظه خواهند فرمود، پایتختها از دیدگاه سیاسی، تاریخی و ویژگیهای معماری و شهرسازی با نظری اجمالی مورد مطالعه قرارگرفته است. معرفی کامل ویژگیهای هر یک از پایتختها و مراکز سیاسی از دیدگاههای مختلف چون، آداب و رسوم، مردم‌شناسی، توسعهٔ هنرهای گوناگون تجسمی، کاربردی و سنتی بحث جداگانه‌ای است که در گذشته بارها منتشر شده است. برای مثال، پایتختهائی نظیر ری، اصفهان و... از دیدگاههای مختلف بارها مورد تحقیق قرارگرفته و ده‌ها کتاب و صدها مقاله به رشتهٔ تحریر درآمده است و ارزش آن را دارد که با تحقیقات بیشتر و کامل‌تر معرفی گردد.

بهار ۱۳۷۴

م. ی. کیانی

تبرستان
www.tabarestan.info

این کتاب به همه معماران و شهرسازان ایران که در طی قرون متمادی با احداث بناهای مذهبی و غیر مذهبی برای زیبائی پایتخت‌ها و شهرها تلاش مستمر داشته‌اند تقدیم می‌گردد.

کتاب پایتخت‌های ایران که با همکاری و یاری همه جانبه جناب آقای مهندس کازرونی ریاست محترم سازمان میراث فرهنگی کشور بزیور طبع آراسته گردیده، حاصل تلاش گروهی از محققان، معماران و باستان‌شناسان کشور است که به صورت کنونی تهیه و به علاقمندان معماری و شهرسازی تقدیم می‌گردد.

علی‌رغم کم و کاستی که در این مجموعه وجود دارد، نویسندگان امیدوارند گام دیگری در معرفی فرهنگ، تمدن و میراث فرهنگی باشکوه ایران برداشته باشند و امید آنکه آیندگان با پژوهشها و تحقیقات بیشتر گامهای مفیدتری برداشته و در رفع کم و کاستیها مشتاقانه بکوشند.

در خاتمه، از خوانندگان گرامی استدعا دارد که مؤلف را از کم و کاستیها آگاه نمایند تا در چاپهای بعدی در رفع آن اقدام شود.

تبرستان tabarestan.info

با سپاس فراوان از:

- ***همکاران بخش معاونت فرهنگی حوزهٔ هنری برای کمکهای مادی و معنوی؛***
- ***نویسندگان و مترجمان برای تهیهٔ متن؛***
- ***آقای عبدالله فقیهی برای ویراستاری؛***
- ***مؤسسهٔ تایپ کورش و لیزرتایپ بهاری برای حروفچینی و صفحه‌آرائی؛***
- ***آقای جمشید مهرپویا برای تهیه فهرست اعلام؛***
- ***آقای مهرداد ملک‌زاده برای نمونه‌خوانی؛***
- ***کارکنان چاپخانهٔ ارشاد اسلامی برای لیتوگرافی چاپ و صحافی؛***

و همچنین از کلیهٔ دوستان و همکارانی که در مراحل گوناگون انتشار کتاب به نحوی مؤلف را یاری نمودند نهایت امتنان و تشکر را داشته، سلامتی و موفقیت همگی را از قادر متعال خواهان است.

زمستان ۱۳۷۴

م. ی. کیانی

تصاویر رنگی

همانطوری که خوانندگان عزیز و گرامی ملاحظه می‌فرمایند در ارتباط با مجموعه فوق سعی بر آن بوده که مراکز سیاسی ایران (پایتخت‌ها) تصاویری که نشان دهنده و معرف سیمای گذشته و حال پایتختها باشد انتخاب و در بخش‌های مختلف مجموعه منتشر گردد.

از آنجائی که در طول زمان، بسیاری از پایتخت‌ها از نظر معماری و شهرسازی تغییر شکل یافته و تعدادی نیز بطور کلی ویران گردیده است، نگارندگان مقالات پیشنهاد نموده‌اند که پایتختها و مراکز سیاسی را که با کاوشها و تحقیقات باستان‌شناسی تا حدودی شناسائی گردیده و همچنین از طرح‌ها و نقشه‌های جهانگردان و سفرنامه‌نویسان که در گذشته از ایران بازدید نمودند کمک گرفته و در مجموع تصاویری که تا حدودی بتواند سیمای شهرها را نشان داده به علاقمندان معماری و شهرسازی ایران تقدیم گردد.

با همکاری ارزشمند دوستان و همکاران به ویژه جناب آقای دکتر سیمون آیوازیان استاد دانشگاه و سایر همکاران تصاویری انتخاب و در این مجموعه منتشر گردیده است. علیرغم کم و کاستی که در این مجلد وجود دارد امید است این تصاویر در کنار طرح‌ها، نقشه‌ها و عکس‌های سیاه و سفید بتواند برای خوانندگان گرامی قابل استفاده باشد:

دکتر سیمون آیوازیان : مجموعه تصاویر تهران، همدان، مشهد، شیراز، اصفهان

دکتر جرج گرستر : مجموعه تصاویر پاسارگاد، تخت جمشید، نیشابور، مشهد، کاظمین

آقای علیرضا آریان‌پور : مجموعه تصاویر سبزوار، موزه پارس

آقای ع. جعفری : مجموعه تصاویر ارگ، بم

مؤسسه فرهنگی سحاب : مجموعه تصاویر نقشه پایتخت‌های ایران

ه. بروکش : مجموعه تصاویر دروازه‌های تهران (سبزه‌میدان، دولت)

آقای کرمانی ملک صدیق، پاکزاد : مجموعه تصاویر مدرسه غیاثیه، مقبره شاه نعمت‌اله ولی

آقای یحیی کوثری : مجموعه تصاویر ری باستان

آقای گرد گروپ : مجموعه تصاویر نقشه ایران در عصر هخامنشی

آقای ارنست گوبه : مجموعه تصاویر مقبره ابونصر پارسا

خانم پرودا : مجموعه تصاویر سکه‌های اشکانی

کتاب معماری ترکمنستان : مجموعه تصاویر نقاشی و بناهای ترکمنستان و آسیای مرکزی

میراث فرهنگی : مجموعه تصاویر گنبد جلبیه، کاخ خورشید، باغ ارم، ماهان

آقای یحیی ذکاء : مجموعه تصاویر عناوین کتاب (راهنمای رژه تخت جمشید)

دیگر تصاویر کتاب از مولف می‌باشد.

مؤلف مجدداً از همگی دوستان و همکاران و مؤسسات علمی به ویژه سازمان میراث فرهنگی و همچنین از آقایان اورنگ و بادرودی که صفحه‌آرایی تصاویر کتاب را انجام داده‌اند صمیمانه سپاسگزارم.

www.tabarestan.info تبرستان

نظری اجمالی به

پایتختهای ایران از آغاز

تا ظهور اسلام

دکتر دیتریش هوف

از دورهٔ تاریخی ایران، یعنی دوره‌ای که تاریخ آن تا حدی در منابع کتبی به جای مانده، چند شهر جالب توجه را می‌شناسیم که آثار آنها نسبتاً بررسی شده است. شهرهایی نظیر تخت جمشید محققاً از آثار مهّم معماری بشر است. دربارهٔ معماری و نیز زندگی روزمرهٔ عامهٔ مردم این دورهٔ درخشان از تاریخ ایران اطلاعات کمی داریم و دربارهٔ خانه‌ها، کارگاهها، بازارها، مراکز اجتماعی و مذهبی و به طور کلّی در مورد شهرهای آنان چیزی نمی‌دانیم. از رهگذر تحقیقات و کاوشهای باستان‌شناسان نیز به اطلاعاتی دربارهٔ استقرارگاههای پیش از تاریخ ایران دست یافته‌ایم که از برخی جهات از اطلاعات ما از محوطه‌های باستانی مربوط به دوران تاریخی بیشتراست.

www.tabarestan.info

دورهٔ ماد

اگر امپراتوری ماد را نخستین دولت ایرانی تبار به شمار بیاوریم، چنانکه در ادامه خواهیم دید، اطلاعات کتبی جالبی در اختیار داریم که حاکی از تداوم نظام شهرسازی آن در سده‌های آینده است. هرودوت مورخ یونانی می‌گوید که مادها، یکی از طوایف ایرانی زبان که تصوّر می‌رود در اواسط نیمهٔ دوّم یا اوایل هزارهٔ اوّل ق م به ایران آمده‌اند، دارای حکومت مرکزی و پایتخت نبوده‌اند و تا هنگامی که دیوکِس، یکی از داوران خردمند یکی از روستاها، با به کارگیری تمهیدات زیرکانه موفق شد به عنوان نخستین پادشاه برگزیده شود،[1] در روستاها زندگی می‌کردند. به فرمان دیوکِس، کاخی با استحکامات لازم بنا شد و مردم نیز در شهر مستحکمی که گرداگرد کاخ ایجاد شده بود مستقر شدند. این شهر همان هگمتانهٔ قدیم، یا به زبان یونانی اکباتان، یا همدان امروزی است. هرودوت به طور دقیق توضیح می‌دهد که شهر به وسعت آتن و روی تپه‌ای واقع شده بوده است. این شهر شامل هفت دیوار دایره‌ای شکل متحدالمرکز بود. هر دیوار داخلی بلندتر از دیوار خارجی بود و کاخ در میان بلندترین دیوار داخلی قرار داشت. جان پناههای دیوارها، به رنگهای گوناگون رنگ آمیزی شده بود. دیوار ما قبل آخر، نقره‌ای ودرونی‌ترین دیوار و کاخ طلایی رنگ بود.

این توصیف هرودوت باعث تعداد زیادی بازسازی فرضی شده است و فعلاً بر اساس تحقیقات باستان‌شناختی نمی‌توان گفته‌های او را رد یا تصدیق کرد. طی یک برنامهٔ اصولی برای حفاری وسیع در این محوطهٔ باستانی قسمتهایی از یک رشته استحکامات جالب توجه با دیوارهایی از خشت خام کشف شد که ظاهراً هستهٔ مرکزی تپه‌ای راکه همدان روی آن قرار گرفته،[2] تشکیل می‌داده است. این استحکامات و جزئیات طرح آن متحمل تغییرات زیادی شده و تعیین تاریخ دقیق آن دشوار است. تداوم استقرار در این مکان تاریخی بخش عمده‌ای از

بقایای ابنیهٔ قدیمتر را از بین برده است.

از دیگر محلهای باستانی که براساس حفاریها می‌توان تاریخ احداث آنها را به دورهٔ مادیها منسوب کرد معبد و کاخ بارودار نوشی‌جان واقع در جنوب همدان است.[۳] این محلّ باستانی از خشت خام ساخته شده و هنوز به ارتفاع بیش از ۱۰ متر بر پا ایستاده است. درگودین تپه[۴] واقع در شرق کرمانشاه نیز کاخ بزرگ قلعه مانندی مربوط به اوایل هزارهٔ اوّل ق م بر رأس تپهٔ قدیمتری درکنارهٔ رودخانه احداث شده است. تاکنون هیچ اثری از یک زیستگاه همزمان با این کاخ کشف نشده است؛ لکن به نظر می‌رسد که همچون تپهٔ سیلک باید انتظار استقرارگاههایی را در پای تپه داشت. در مورد باباجان لرستان[۵] نیز وضع از همین قرار بوده است. در آنجا مجموعه‌ای از آثار استحکاماتی و بناهای خانه مانند معمولی بر روی تپه‌های مجاور و دامنه‌ها گسترده شده که برخی از آنها مورد حفاری قرارگرفته است. با این حال به نظر می‌رسد که این محل باستانی، فوق‌العاده جالب، نه داخل یک حصار کلّی و نه یک شهر پر جمعیت بوده است. نوشی‌جان، گودین و باباجان مراکز مهمی از هزارهٔ اوّل ق م هستند که از میان آنها، نوشی‌جان اهمیتی بیش از دیگر محلها داشته است، امّا هیچ یک از آنان قادر به همسری با هگمتانه نبودند.

www.tabarestan.info

مدارک باستان‌شناختی و همچنین شواهد مکتوب ثابت می‌کند که همدان در طول دوران باستان نقشی کلیدی ایفا می‌کرده است، زیرا در شمال ایران هیچ جایی جز هگمتانه وجود ندارد که اهمیّت آن به کرّات در متون یونانی و رومی بیان شده باشد؛ و در هیچ جا به اندازهٔ این محل ستونهای کاملاً صیقل یافته، سر ستونها و ته ستونهای هخامنشی به دست نیامده که با آثار بی‌نظیر تخت‌جمشید قابل مقایسه باشد. اسکندر مقدونی پیش از آنکه به بیماری مرگبارش گرفتار آید، مجسمهٔ معروف «شیر سنگی» را به یادبود دوستش هفستیون (Hephastion) که در هگمتانه مرده بود، در آن شهر به جای گذاشت. یک گورستان غنی پارتی نیز حاکی از اهمیت همدان طی دورهٔ بعد است. از هیچ یک از این دو دوره شواهد مشروحی دربارهٔ شیوهٔ شهرسازی، مساکن محلهای تولیدی و بازرگانی یا در خصوص تأسیسات اجتماعی و اقتصادی در دسترس نیست؛ به طوری که به ندرت می‌توان تصویری حقیقی و مطابق با واقعیت از این قدیمترین پایتخت ایران ترسیم کرد.

بنابراین، بایسته است بار دیگر به داستان پرآب و تاب هرودوت بازگردیم. وی، هیچ‌گاه همدان باستانی را با چشمان خویش ندیده بود و مطالب خود را در اوائل سدهٔ پنجم ق م ازگروهی از ایرانیان شنیده بود این احتمال وجود دارد که توصیفات آن افراد از همدان رنگی از افسانه داشته و از نظر جزئیات با واقعیت مطابقه نمی‌کرده، امّا در عین حال اطلاعات بسیار مهمی را به هرودوت داده است. و حتی این امکان وجود دارد که اندیشهٔ آنها به طور ناخودآگاه در گفتارشان بازتاب یافته و به هرودت گفته‌اند که: در زمانهای گذشته ایرانیان در شهرهای بزرگ نمی‌زیستند، یا این که: می‌بایستی شهرها را فرمانروایان ایجاد می‌کردند و شهرها باید به نحوی از انحاء با اقامتگاه آنان ارتباط می‌داشت. البته این فرضیه نیازمند تحقیقات و بررسیهای بیشتر باستان‌شناسان است. در حال حاضر علاوه بر اطلاعات هرودوت،نقش دژهای بالای تپه در نقوش برجستهٔ آشوری، متون تاریخی و همچنین شواهد

باستان‌شناختی حاکی از آن است که مراکز سیاسی، اقتصادی و مذهبی یعنی اقامتگاهها، کاخها و معابد مادهای باستان روی قلهٔ تپه‌ها قرار داشته و احتمالاً مساکن مردم در اطراف آنها بوده است نه در شهرهای پراکنده و پر از جمعیت.

البته در قلمرو امپراتوریهای مادی و پارسی شهرهای بزرگی وجود داشته که از سالیان دور ایجاد شده بودند و بیشترین و مهمترین آنها در اراضی پست بین‌النهرین و خوزستان قرار داشتند. آشور، پایتخت امپراتوری مخوف و جنگجوی شرق باستان در سال ۶۱۵ ق م به تسخیر هووخشتره پادشاه مادی درآمد، لیکن به امپراتوری ماد منضم نشد و ویرانه‌های این شهر و همچنین نینوا و شهرهای دیگر آشوری به متحد مادها یعنی بابلیان تعلق گرفت. شهر کهنسال شوش که از هزارهٔ چهارم ق م وجود داشته و پایتخت پادشاهی ایلام بود، بنابر روایات متون آشوری، در سال ۶۴۰ ق م به دست آشوریان به کلّی با خاک یکسان شده بود. لکن کاوشها نشان می‌دهد که این شهر بار دیگر احیاء شده و در مقیاس کوچکتری به عنوان مرکز فرهنگ ایلام جدید قد علم کرده است.[۶] تغییراتی که در سفالها و اشیای کوچک به دست آمده مانند سنجاقهای قفلی مشاهده می‌شود، مبیّن دگرگونی فرهنگی در سالهای آخر سدهٔ ششم ق م است و این امر، احتمالاً بدان معنی است که در آن هنگام شوش زیر نفوذ فرمانروایان هخامنشی که در جنوب غربی حکومت می‌کردند و تابع دولت ماد بودند قرار داشته است. مدرک قابل توجهی که حاکی از احداث بناهایی در اوایل دورهٔ هخامنشی در شوش باشد به دست نیامده است.

گذشته از شهرها یا دژهای کوهستانی متعدد چون مَدَکتو که در گزارشهای آشوری ذکر شده و تاکنون محل آنها به تحقیق مشخص نشده است، شهر یا دولتی به نام آنشان در سرزمینهای بلند جنوب غرب ایران وجود داشته که از لحاظ زمانی به قدمت شوش در اراضی پست بوده و ظاهراً از نظر اهمیت کمتر از شوش نبوده است. نام این محل اوّل بار در متون اکدی و سومری مربوط به آخر هزارهٔ سوّم ق م ذکر شده و تاریخ آن نیز رابطه‌ای نزدیک با تاریخ شوش داشته است. فرمانروایان ایلامی و سپس هخامنشی، خود را «شاه انشان و شوش» نامیده‌اند. تا سال ۱۳۴۹ ش/۱۹۷۰ م که عملیات باستان‌شناسی در ویرانه‌های مزارع ملیان در ناحیهٔ بیضا در شمال مرودشت آغاز شد، محل دقیق انشان معلوم نبود. اهمیت این مکان تاریخی را قبلاً تذکره نویسان قرن سیزدهم / نوزدهم از جمله حاج حسن فسایی در ***فارسنامهٔ ناصری*** و فرصت الدوله شیرازی در ***آثار العجم*** ذکر کرده بودند. ملیان محوطه‌ای است به وسعت ۲۰۰ هکتار و محاط در بقایای یک دیوار مستحکم و در حال حاضر نمونهٔ منحصر به فرد ویران ـ شهری از شهرهای پراکنده بر روی فلات ایران در آن عصر به شمار می‌آید. هویت آن، سرانجام به کمک چندین متن میخی که در حفاری به دست آمد مشخص شد و این مکان که متون خط میخی به خاطر آن نوشته شده و به آن اختصاص یافته است، آنشان نامیده شد.

چنانکه پیش از این گفته شد، شاهان هخامنشی آنشان را در القاب خود ذکر کرده‌اند: کورش بزرگ، نیای خود ـ کورش اوّل ـ را «شاه آنشان» نامیده و خود نیز در یکی از متون بابلی جدید «شاه آنشان» و در دیگری «شاه پارسه» نامیده شده است. از این موضوع می‌توان نتیجه گرفت که آنشان، نام قدیمِ پیش از نام ایرانی پارس (فارس) بوده

ونام اخیر با ورود پارسیان ایرانی، به این ناحیه اطلاق شده است. در هر حال، در آن زمان پایتخت قدیم انشان اهمیت قبلی خود را از دست داده بود. کاوشها نشان داده است که در هزارهٔ دوّم ق م جمعیت منطقه کاهش زیادی یافته و در دوره‌های مادی و هخامنشی نیز به ندرت علایم سکونت در آن وجود داشته است. ظاهراً پایتختهای امپراتوری نوپای هخامنشی، الگوی معماری دیگری را بر معماری باستانی شرقی آنشان ترجیح داده است.

دورهٔ هخامنشی

هرودوت به نقل از راویان ایرانی خود چگونگی انتقال قدرت از مادهای اهل شمال ایران به هخامنشیان اهل جنوب ایران را به روشنی توصیف کرده است. علاوه بر این، اساس توضیحات مشروح این مورخ در مورد اوایل دورهٔ هخامنشی، از جمله ماجرای شورش و غصب حکومت توسط گئوماتای مغ، که ظاهراً کوشش یک مادی برای کسب مجدّد قدرت پس از مرگ جانشین کورش بزرگ بود و به دست داریوش اوّل سرکوب شد، براساس سنگ نبشتهٔ بیستون که در قلب سرزمین ماد قرار داشته، تأیید می‌شود. شکست و قتل گئوماتا در هگمتانه یا شهر بزرگ دیگری اتفاق نیفتاده، بلکه در مکانی به نام سیکایا وَتیش (Sikayavatish) رخ داده که احتمالاً اقامتگاه مستحکمی چون گودین تپه در ناحیهٔ بیستون بوده است.

استقرارگاهی که کورش دوّم (بزرگ) در پاسارگاد آغاز به ساختن آن کرد، با قلاع کوهستانی مادی تفاوت داشت، لیکن دارای وجه مشترکی با آنها بود، یعنی نظام و جوهرهٔ یک شهر را نداشته است. پاسارگاد مجموعه‌ای است از کاخها، عمارات دولتی، آثار مذهبی، یک صفّهٔ دژ مانند و گور کورش که جدا از یکدیگر در دشت مرغاب واقع و قسمتهایی از آن نیز به کمک مجاری آبیاری به چمنزار و باغ بدل شده است. اینها ویرانه‌هایی هستند حیرت‌آور با سنگهایی که ماهرانه صیقل یافته، اما آنچنان زبان دیده که شناسایی آنها دشوار است. امکان دارد که در بخشهایی از این ناحیهٔ وسیع که برسطح قسمتهایی از آن سفالهای قدیمی پراکنده است، روزگاری بقایایی ساده از خشت خام وجود داشته است. لیکن جز صفّه که تنها راه دسترسی به آن از طریق یک دستگاه پلکان وسیع روباز می‌باشد و با استحکامات خشتی روی تپه‌های کوتاه ارتباط داشته، هیچ اثری از دیواری مستحکم که همهٔ ناحیهٔ کاخ را محافظت کند به چشم نمی‌خورد.

از قرار معلوم داریوش اوّل نیز به ایجاد ساختمانهایی در پاسارگاد ادامه می‌داد، لکن اقامتگاه شاهی خود را به ۸۰ کیلومتری جنوب پاسارگاد، یعنی جلگهٔ حاصلخیزتر و زیبای مرودشت منتقل کرد که قبلاً شهر انشان در آنجا رونق یافته بود. گرچه این اقامتگاه شاهی که تخت جمشید یا پرسه‌پولیس نام گرفته دارای طرحی بسیار متمرکزتر است، اما چندان بی شباهت به طرح پاسارگاد نیست. صفّهٔ تخت جمشید را کاخها، تالارهای بارعام، خزانه و پلکان با شکوه روبازی اشغال کرده و حفاظت آن را استحکاماتی از خشت خام بر ستیغ کوه مجاور به نام کوه رحمت تأمین می‌کند. برنمای همین کوه است که گور دخمه‌های آخرین شاهان هخامنشی حفر شده است. صفّه را خندقی احاطه کرده و در آن سوی خندق که مورد حفاری قرار گرفته، عماراتی سازمان یافته آشکار شده است که

احتمالاً بعضی از آنها محل زندگی درباریان و بخشی از آن نیز بناهای دولتی یا مذهبی بوده‌اند. به نظر می‌آید که خانه‌ها و نواحی مسکونی، برای کارگران و کارمندان اداری وجز آنها بنا شده باشد، زیرا تعداد زیادی گل‌نبشته که به خط میخی نگاشته شده، به پرداخت مزد همه نوع کارگواهی می‌دهد. این گل‌نبشته‌ها که از باروی حاشیهٔ شمال صفّه به دست آمده، ثابت می‌کند که در آنجا علاوه بر نگهبانان، ادارات اجرایی نیز قرار داشته‌اند. این مدارک، به طورکلی نشان می‌دهد هر فعالیتی که در تخت جمشید صورت می‌گرفته، به دربار شاهی وابسته بوده است. دربارهٔ کاربری تخت جمشید فرضیات جذّاب و متنوعی پیشنهاد شده است: «این محل، یک مکان صرفاً مذهبی یا تشریفاتی بوده است»، «محل برگزاری مراسم نوروزی بوده است» یا حتی «در گذشته، محل اقامت شاهان بوده است.» در هر حال، با توجه به شواهد معماری و باستان‌شناسی، به نظر می‌رسد متقاعد کننده‌ترین فرضیه این باشد که «این مکان تاریخی اقامتگاهی بوده با همهٔ کاربردهایش: هم محلی خصوصی، سیاسی و اقتصادی، و هم یک محل محفوظ برای اقامت شاه، خانواده و حواشی او با همهٔ امکانات برای نمایش شکوه سلطنت و نیز یک مجتمع اداری بسیار پر تصنع و احتمالاً، برای خزانهٔ شاهی.»

www.tabarestan.info

در شوش نیز که ظاهراً نخستین اقامتگاه داریوش است به وضعیتی مشابه برمی‌خوریم. قسمت شمالی پایتخت باستانی ایلام، به صفّهٔ کاخی وسیع بدل شد و به وسیلهٔ خندقی از بقیهٔ قسمتهای مرتفع جدا و از طریق معبر باریک به دروازهٔ اصلی منتهی شد.

طرح کاخ از ابنیهٔ متنوع و فراوان روی صفّهٔ تخت جمشید ساده‌تر است، لیکن همانند آن، دارای یک «آپادانا» به عنوان ساختمان اصلی و بناهای دیگر است که در امتداد حیاط‌ها تنظیم شده‌اند.[۱۰] به نظر می‌رسد که سطح مرتفع تپهٔ خارج از کاخ اختصاصی برای کاربرد اداری منظور شده باشد، زیرا چندین بنای دروازه مانند و یک راه پلهٔ باشکوه که به سطح مرتفع تپه منتهی شده در آن مشاهده می‌شود. تاکنون هیچ اثری از خیابانها و خانه‌های متراکمی که در یک شهر انتظار وجود آن می‌رود پیدا نشده است. اقامتگاه فقیرانهٔ روستا مانندی در دشت مجاور تپه موجود است که به زمان پیش از هخامنشیان تعلق دارد. در این دشت بناهای شاهی دیگری، مانند کاخی که در کنار رود شائور قرار دارد، وجود داشته است.

بنابراین، شوش، تخت جمشید و پاسارگاد، سه پایتخت شاهنشاهی هخامنشی که نسبتاً به خوبی بررسی شده‌اند و همچنین اکباتانا/همدان چهارمین پایتخت آنها که کمتر شناخته شده، باید شهرهای مسکونی فرمانروایان بوده باشند تا اقامتگاههایی که جنبهٔ شهریت داشته‌اند و نباید آنها را با شهرهای امروزی یا قرون اخیر مقایسه کرد. از سوی دیگر، محققاً سوای کاخهایی که ما یافته‌ایم آثار بیشتری نیز در آنها وجود داشته است که در آنها می‌باید وظایفی به انجام می‌رسید که بعداً به مؤسسات دیگری احاله شد. اقامتگاه شاهانهٔ هخامنشی، تنها مرکز ادارات سیاسی شاهنشاهی نبود و چون پول نقش کوچکی به عهده داشت، امور مستمر زندگی روزمره و معاملات اقتصادی با تبادل اجناس، کار و... صورت می‌گرفت. چنین اقامتگاهی می‌بایست علاوه بر خزانهٔ خاص دولت، انبارهای اجناس مختلف و محصولات کشاورزی و صنعتی و همچنین قورخانه‌ها و نیز انبارهای مایحتاج

نگهبانان را نیز در بر داشته باشد. اقتصاد هخامنشی به طور عمده بر کشاورزی و دامداری متکّی بود و روستاهاو حاکم‌نشینها از نظر محصولات و اجناس مورد نیاز روزانه خود بسنده بودند. تولید کالاهای شاخص نظیر منسوجات بسیار مرغوب، اشیای زرین و سیمین، سنگتراشی و کارهای هنری که منحصر به چند نمونه بود، به احتمال زیاد در محلی نزدیک به اقامتگاه یا در خود آن به انجام می‌رسید، به طوری که می‌توان وجود انواع کارگاهها را در داخل مجموعهٔ مسکونی انتظار داشت. متأسفانه به علت مقیاس محدود حفاریهای باستان‌شناسی مدرک کافی وجود ندارد تا دید گسترده و قابل اعتمادی از این مساکن عالی در تمام وسعت آنها به دست دهد.

در دهانهٔ غلامان سیستان یک مجموعهٔ معماری حفاری شد که ظاهراً کاخ نبوده امّا این احساس به انسان را می‌دهد که یک شهر هخامنشی با اشتغالات درهم آمیختهٔ اداری، اجتماعی یا بناهای صنعتی و محلات مسکونی بوده است. این اقامتگاه به طول بیش از یک کیلومتر و نیم در راستای یک جدول باستانی امتداد یافته و محلات مسکونی آن به صورت راست گوشه نسبتاً خوب طراحی شده‌اند. مهمترین بناهای این محوطه دارای طرحی مربع یا مربع مستطیل شکل است که طول ضلع آن به ۷۵ متر می‌رسد و در آنها تالارهای ستوندار در اطراف یک حیاط مرکزی به چشم می‌خورند. چنین سازه‌ای را پیش نمونهٔ بناهای مذهبی یا آتشکده تفسیر می‌کنند. هر چند این بنا معما برانگیز است، اما براساس آنچه از دین زرتشت می‌دانیم، این بنا کاربردی در راستای اعمال مذهبی آن داشته است. شناسایی دقیقتر این اقامتگاه منحصر به فرد هخامنشی، ما را به درک شهرنشینی دورهٔ هخامنشی نزدیکتر می‌سازد.

هخامنشیان در ساتراپیهای شرقی مساکنی با استحکامات ساختند که بعداً بخشی از آنها به صورت شهرهای مهم درآمد. حدس زده می‌شود که هستهٔ اصلی مرو، که بعدها پایتخت شمال شرق شد در دورهٔ هخامنشی بر روی استقرارگاهی قدیمتر بنا شده است. محل خوب حفظ شده‌ای که اکنون ارک قلعهٔ نامیده می‌شود دژگرد و جالبی است به قطر حدوداً ۴۰۰ متر با دیوارهای بلند خشتی. این دژ هستهٔ مرکزی یک شهر عظیم بنام گیار قلعه را شکل می‌دهد که در سدهٔ سوّم ق م بر آن افزوده شده است. براساس کاوشهای باستان‌شناختی درونی‌ترین استحکامات مرکنده/سمرقند، افراسیاب ادوار بعد و پایتخت سغد در شمال شرق، نیز بنایی هخامنشی است.

شهرهای شرق باستانی در سرزمینهای پست بین‌النهرین همچنان رونق داشتند. بین‌النهرین اقلاً یکی از شهرهای اصلی شاهنشاهی هخامنشی را در خود جای داده بود، یعنی آخرین و مشهورترین پایتخت بین‌النهرین که بابل باشد. این متحد سابق مادها با مسالمت در ۲۳ اکتبر ۵۳۹ ق م تسلیم کورش گردید. شهرت این شهریار به عنوان فرمانروایی دادگستر و اغمازگر موجب شد که او این ناحیه مهّم را تقریباً بدون جنگ به شاهنشاهی خود بیفزاید. کوروش به پاس وفاداری بابلیها معابد آنجا و دیگر شهرهای سرزمین بابل مانند اور و اوروک را مرمت کرد و به احیای مراسم پرستش خدایان محلی پرداخت. در سالهایی که داریوش برای به دست آوردن قدرت مبارزه می‌کرد، بابل کوشید تا استقلال خود را بازیابد، امّا با ناکامی روبه‌رو شد ولی باز هم شورشهای دیگری به سرکردگی نجبای بابلی وحتی توسط آراکِس اوراتوریی ـ ارمنی در آن رخ داد. تمامی اینان می‌کوشیدند که دوباره سلسله

شاهان بابلی را برقرار سازند. در دورهٔ پادشاهی داریوش ادارهٔ بابل تجدید سازمان یافت و به سخت‌گیری گرایید. به علاوه مالیاتها افزایش یافت، به طوری که بابل در رأس مالیات دهندگان همهٔ شاهنشاهی قرارگرفت و همین امر کار را بر این شهر باستانی دشوار کرد. این شهر دیگر مرکز عالم محسوب نمی‌شد، از شاهراههای مهّم بازرگانی دورافتاد و از نظر سیاسی شهر شوش جانشین آن گشت. با وجود این داریوش در آن کاخی برای اقامت زمستانی خود بر پا ساخت که اقامتگاه ولیعهد خشایارشاه گردید و در بابل بود که زندگی شهرنشینی به معنی کامل ادامه یافت، تا اینکه برگ دیگری از تاریخ ورق بخورد.[۱۲]

دورهٔ یونانی مآبی

تسخیر شاهنشاهی هخامنشی بوسیلهٔ اسکندر مقدونی با نبرد گوگامل در ۳۳۱ ق م تحقق یافت. این امر جریان فرهنگی ایران را تا آن اندازه دگرگون ساخت که تنها با اثرات فتح اعراب در هزار سال بعد قابل مقایسه است. در مورد نتایج سیاسی روی کارآمدن حکّام یونانی اغلب اغراق شده است. حکومت یونانی آزادی وسیعی برای فرمانروایان محلی قائل شد. همین امر موجب شد که طائفهٔ ایرانی پارت به رهبری شاهان اشکانی در شمال شرقی ایران رو به پیشرفت نهند و قلمرو سلوکیان، وارث قسمتهای شرقی امپراتوری اسکندر، را تا سواحل فرات به عقب برانند. این رود در نهایت برای قرنها به مرز ثابتی بدل شد.

اگر چه به هیچ وجه نیرویی در کار نبود تا سنتهای بومی ایران را محو کند، امّا نتایج فرهنگی روی کارآمدن یونانیان عمیقتر بود. اسکندر همچون کورش به هنگام فتح بابل، از همان آغاز شروع کرد تا سیاست آشتی بین غالب و مغلوب را پیش گیرد. البته در زمان اسکندر کارهای ناشایستی نیز رخ داد، از جمله خاموش کردن آتشهای مقدس به عنوان عزاداری برای مرگ دوستش هفستیون یا آتش زدن تخت جمشید که ممکن است عملی انتقام جویانه در مقابل ویران ساختن معابد آتن توسط خشایارشاه یا فقط حادثه‌ای بوده که به دست گروهی سرباز مست انجام گرفته باشد. در هر حال سرکوب و جلوگیری از رسوم مذهبی در میان نبود. در عوض اطلاعات فراوانی در دست است که اسکندر خود بیشتر عادات ایرانی را اتخاذ کرده و همین امر و نیز روابط نزدیکش با نجبای ایرانی که آنها را به عالیترین مقامات در ادارهٔ مملکت و سپاه ارتقاء داد باعث حسادت، مخالفت و عصیان در میان نجبای مقدونی گردید. ازدواج او با شاهزاده خانم باختری به نام رکسانه در مَرکنده و با پارسین دختر داریوش سوّم آخرین شهریار هخامنشی ممکن است به عنوان یک اقدام سیاسی معمول برای تحصیل مشروعیت و قانونی کردن حکومت تلقی شود. ازدواج دستجمعی ده هزار تن از اشراف و افسران یونانی با زنان ایرانی به روشنی هدف دورادور او را در جهت ایجاد یک ملّت متحد شده برای امپراتوریش نشان می‌دهد. او در نیل به این هدف غیر قابل دسترسی ناکام گردید، امّا یکی دیگر از اقدامات او و جانشینانش به امری متداول و مرسوم بدل شد: و آن عبارت بود از یک دسته شهرها با یک نوع ادارهٔ جمهوری مانند. این شهرها نسبتاً خودمختار بوده و سنایی داشتند که امور

داخلی آنها را تنظیم می‌کرد. مردم این شهرها مستقیماً رعایای مالک یا بارون یا رئیسی نبودند و در بسیاری موارد سکه‌هایی مخصوص به خود ضرب می‌کردند. چنین شرایطی می‌توانست خلاقیت فوق‌العاده زیادی به بار آورد که منتج به بالا رفتن ناگهانی تولیدات صنعتی و بازرگانی و علمی می‌گردید. جمعیت این شهرها مرکّب از مردم بومی، یونانی و یهودیان مقدونی و ملیّت‌های دیگر بود. در بین‌النهرین تقریباً تمامی شهرهای باستانی مجدداً رونق گرفتند و براساس سرمشق اجتماعی جدید تغییر شکل یافتند. مخصوصاً بابل که اسکندر در نظر داشت آن را پایتخت قلمرو شرقی خود قرار داده و به وسیلهٔ یک راه آبی از اطراف شبه جزیره عربستان به اسکندریه پایتخت دیگرش در مصر متصل سازد. امّا مرگ ناگهانی اسکندر در ۳۲۳ ق م این نقشه‌ها را متوقف ساخت و سلوکوس، سردار او، وارث امپراتوری شرقی شد و پایتخت جدیدی را پی‌ریزی‌کرد.

اسکندر علاوه بر سر و سامان دادن به شهرها و اقامتگاه‌های موجود، در سراسر امپراتوریش شهرهایی تأسیس کرد و اغلب نام خود را بر آنها نهاد، از جمله اسکندریهٔ مصر که تا به امروز از رونق برخوردار است، یا شهری که امروزه به نام هرات در افغانستان قرار دارد یا خجند در فرغانه و همچنین نیکایا (Nicaia) و بُسفالا (Bucephala) در هندوستان همگی از شهرهای اسکندر هستند. اگر چه شهرهای اسکندر و جانشینانش قلاع مستحکم با پادگانهای نیرومند بودند که مقصود از آنها استقرار نظارت دائمی بر سرزمینهای مفتوحه بود، جالبترین خصوصیت اخلاقی آنها این بود که برای جمعیت مختلط یعنی یونانیان و بومیان همه نوع تسهیلاتی را که در شهرهای مدیترانه‌ای به وجود آمده بود فراهم می‌ساخت. یک نمونهٔ عالی از این نوع شهر در مرز شمالی افغان در آی‌خانم حفاری گردیده است.[۱۳] اطلاع دقیقی در مورد نام قدیمی آن به دست نیامده است. محل شهر با استادی بسیار در محل دو رودخانهٔ آمو دریا(Oxus باستانی) و رودخانهٔ کوکچه در اراضی مسطح ساحل رودخانه انتخاب شده که تپه سراشیبی نیز آن را محافظت می‌کرد. رأس تپه که در عین حال گوشهٔ جنوبی ناحیه شهر سه گوش را تشکیل می‌دهد با استحکاماتی که از روی زمین مرتفع عبور می‌کند اشغال شده، در صورتی که گویا بخش سفلای دشت گورستان بوده است. ناحیهٔ مسطح ساحل رودخانه تشکیل یک رشته بناهای دولتی و عمومی را می‌داد که در راستای یک خیابان اصلی در پای تپه و موازی با رودخانهٔ آمو دریا قرار داشتند. این بناها عبارت بودند از تماشاخانه، ورزشگاه، استخر شنا، چشمه، قورخانه، ادارات دولتی، چند بنای مذهبی، معبد و آرامگاه و همچنین املاک و خانه‌های ثروتمندان. مهمترین بنا یک کاخ بزرگ است با حیاطهای وسیع، تالار بارعام، ادارات، خزانه و قسمتهای مسکونی که ظاهراً نشستگاه فرمانروایی محلی بوده است. جالب اینکه با مشاهدهٔ آنها معلوم می‌شود که نقشهٔ بیشتر عمارات محلّی به وضوح ریشهٔ یونانی دارد، امّا عمارتها و کاخ اصلاً یونانی نیستند. آنها با طرح کاخهای هخامنشی یا اگر دقیقتر بگوییم با آنچه بعدها به معماری باختری یا آسیای مرکزی معروف شد شباهتی کلّی دارند. بدین طریق حتی امروزه ویرانه‌های آی‌خانم نیز نشاندهندهٔ آمیزش تمدنهایی هستند که در اثنای قرون چهارم و سوّم ق م بر روی سرزمینهای ایرانی رخ داد.

www.tabarestan.info تبرستان

المدائن: سلوکیه ـ طیسفون ـ وه اردشیر

مرگ زودرس اسکندر اقدامات اجتماعی ـ سیاسی او را ناتمام گذاشت و جانشینان او، سلوکیان، را مجبور کرد که فعالیتهای شهر سازی او را به مراتب زیادتر سازند. پی‌ریزی تقریباً ۷۵ شهر را به سلوکوس اوّل ۳۸۱ تا ۳۵۸ ق م) نسبت می‌دهند که از جملهٔ آنها می‌توان به نی‌سی‌بیس (نصیبین)، اِدسا، رگای (ری)، اکباتانا (همدان) هکاتم پیلوس (احتمالاً همان قومس) اشاره کرد. البته بسیاری از این شهرها بازسازی شدهٔ اقامتگاههای موجود بوده‌اند. مشهورترین شهر احداثی او، سلوکیه کنار دجله،[۱۴] در حدود ۳۰۰ ق م احتمالاً بر رو یا نزدیک شهر باستانی اُپیس در شمال بابل بر پا شده است. سلوکوس گذشته از یونانیان و مقدونیها بخش بزرگی از جمعیت بابل را به آنجا آورد و به این دلیل بابل هیچ‌گاه کاملاً به حال قدیم بازنگشت. معابد بابل به‌طور مداوم مرّمت و معابد تازه‌ای در آن احداث می‌شدند و همچون شوش از رهگذر استقرار یک کوچ نشین یونانی و احداث بناهای عمومی مانند تماشاخانه و ورزشگاه و غیره مورد توجه قرار می‌گرفت و به نقش خود به عنوان مکانی مذهبی در بین‌النهرین ادامه می‌داد، امّا دیگر مرکز مشرق زمین محسوب نمی‌شد. این نقش در این موقع نصیب سلوکیه گردید، یعنی شهری که بعدها به المدائن شهرت یافت و پس از بابل و پیش از بغداد شهر اصلی مشرق زمین گشت.

سلوکیه به شهری بدل شد که ۶۰۰٫۰۰۰ تن را در خود جای داده بود. این شهر دارای سنایی مرکب از ۳۰۰ نماینده بود که از میان حزب اشراف و حزبی مخالف از مردم عادی انتخاب می‌شدند . این شهر نقش سیاسی مهمّی ایفاء نمی‌کرد، زیرا سلوکوس قبلاً در سال ۲۹۳ ق م مرکز دولت خود را به انطاکیه در کنار رودخانه اُرُنتس در ساحل سوریه منتقل کرده بود، لیکن از لحاظ قدرت اقتصادی و فرهنگی قرنها بر سرزمینهای شرقی تسلط داشت. این شهر بر ساحل غربی دجله و در جایی که این رودخانه به فاصلهٔ ۳۰کیلومتری فرات می‌رسد واقع شده بود و مقدّر بود که نقطهٔ تقاطع گروهی از راههای بازرگانی شود که از شرق آغاز شده از طریق ایران شمالی از اکباتانه و بیستون گذشته از راه شوش یا باکشتی از طریق خلیج فارس به دریای مدیترانه می‌رفت. گروهی دیگر از راهها نیز از شمال از آناتولی و قفقاز می‌گذشت و از طریق زمین از سمت جنوب به خلیج فارس و عربستان می‌رسید. سلوکیه به عنوان مهمترین محل تقاطع این راههای بازرگانی ثروت هنگفتی را در خود گرد آورد و تمدنی بسیار برجسته و پر تجمل را پدید آورد که فلاسفه، دانشمندان، پزشکان و هنرمندان مشهوری را به جهان عرضه داشت.

سلوکیه در منابع باستانی مکرراً توصیف شده است ولی به سبب تغییرات بستر رودخانهٔ دجله جای دقیق آن نامشخص است. در سال ۱۹۲۷ شمای کلّی آن از هوا بررسی شد. از آن پس در این محوطهٔ باستانی چندین عملیات حفاری انجام گرفته و اطلاعات با ارزشی فراهم شده است. نقشهٔ شهر یک سیستم مشبّک مرّکب از خیابانها و بلوکهای ساختمانی به ابعاد ۷۰ تا ۱۴۰ متر است که تقریباً دو برابر اندازهٔ بلوکهای شهرهای دیگر بوده است. دو خیابان اصلی و موازی در امتداد طول شهر به سوی ساحل رودخانه کشیده شده بود. در خیابان مرکزی دو معبد پارتی و یک محل تجمع و یک بازار به چشم می‌خورد. در پشت آن کانالی جریان دارد که شعبه‌ای از نهر

ملکا (کانال شاهی) است که دجله و فرات را به هم متصل می‌کرد. شاخه‌های دیگر این کانال در طرفین شهر جریان داشت و نقش محافظ آن را داشت. بندرگاه بین انتهای شرقی این کانال و خیابان بود. دومین خیابان اصلی در جنوب شهر قرار داشت. در اطراف این خیابان رواقهای ستوندار، عمارات دولتی و عمومی، یک تماشاخانه و بازاری دیگر و احتمالاً یک ورزشگاه سرپوشیده قرارگرفته بودند. در شمال مرکز شهر یک تپهٔ بلند مصنوعی بنام تل عمر به چشم می‌خورد که احتمالاً ناحیهٔ کاخ بوده است و در آن یک گور ـ معبد و یک آرشیو با تقریباً ۲۴۰۰۰ گل نبشتهٔ مهر خوردهٔ سوخته کشف شده است. خانه‌های حفاری شده تغییر سبک معماری را در طول قرون نشان می‌دهد، به طوری که ایوانهای پارتی در آن جانشین معماری ستوندار یونانی مآبانه شده‌اند.

در ژوئن یا ژوئیهٔ ۱۴۱ ق م در اثنای جنگ میان امپراتوری توسعه‌طلب پارتی و سلوکیان، شهر سلوکیه به دست پارتیان افتاد. علی‌رغم شورشهای ناموفقی که در سلوکیه رخ داد، مهرداد اوّل و جانشینانش خود مختاری شهر را تغییر ندادند و سلوکیه به رونق خود ادامه داد و به مهمترین ضرّابخانهٔ امپراتوری بدل شد. می‌توان حدس زد که شاهان پارتی در اوایل دورهٔ اشکانی در سلوکیه مستقر شده‌اند، زیرا وجود دو معبد پارتی به شهری سلطنتی در زمان پارتیها دلالت دارد. امّا نوشته‌های متأخر حاکی از آن است که شاهان پارتی اقامتگاه زمستانی خود را بیرون از شهر در روستایی در ساحل شرقی دجله قرار دادند تا از درگیری لشکریان و نگهبانان سکایی با اهالی اجتناب شود. این اقامتگاه زمستانی به‌تدریج توسعه یافت، و بویژه توسط پاکور (احتمالاً در ۳۸ ق م) تزئین شد. این شاه طبق نوشتهٔ آمیانوس مارسلینوس یک دیوار استحکاماتی بر آن افزود و این محل را «طیسفون» نامید. از آنجا که طیسفون یک نام مذکر شخصی در زبان یونانی است از این روایت نمی‌توان چیزی استنباط کرد. در عوض می‌توان حدس زد که کلمهٔ طیسفون چیزی نیست جز شکل تحریف شدهٔ یک اسم قدیمی محلی.

از قرار معلوم در نیمهٔ اوّل سدهٔ یکم م روابط شاهان پارتی و سلوکیه به شدت تیره شده است. ظاهراً شورش طولانی ۳۶ تا ۴۳ م و درگیری اشراف سلوکیه و احزاب مردمی در مبارزهٔ قدرت میان پسران اردوان سوّم، یروان (۳۹ تا ۴۷ م) وگودرز دوّم (۳۸ تا ۵۱ م) خودمختاری شهر را منتفی کرده و احتمالاً در این موقع بود که طیسفون در آن سوی بستر رودخانهٔ دجله رسماً پایتخت پارتها شد. بلاش اول (۵۱ تا ۷۶/۷ م) برای اینکه نیروی مسلط اقتصادی سلوکیه راکه هنوز برقرار بود در هم شکند یک بندر بازرگانی دیگر را بنام ولاش آباد در پایین دست دجله تأسیس کرد. احتمالاً ویرانه‌های ابوحلفیه تقریباً در یک فرسخی جنوب سلوکیه در انتهای شاخهٔ جنوبی نهر ملکا باقی ماندهٔ همان بندر است. این مکان که در دورهٔ اسلامی ساباط المدائن نامیده می‌شد احتمالاً از اهمیت سلوکیه کاسته است، لیکن نمی‌توانست آن را ویران سازد. یحتمل حادثه طبیعی موجب انحطاط بیشتر آن شده است. به نظر می‌رسد که در حدود سال ۱۰۰م بستر دجله به سمت شرق تغییر یافت و بدین طریق بندرگاه‌را از حیّز انتفاع انداخت و فقط آب مورد احتیاج سکنه از نهر ملکا تأمین می‌شد.

ویرانی و آتش‌سوزی شهر سلوکیه به دست سپاهیان رومی به فرماندهی تراژان در ۱۱۶ م وکاسیوس در ۱۶۵ م ضربه‌های سخت دیگری بود. با وجود این، شواهد باستان شناختی نشان داده که این محل تا پایان دورهٔ پارتیان

دارای سکنه بوده است و هنگامی متروک گردید که شهر دیگری بنام سلوکیهٔ جدید نزدیک آن پی‌ریزی شد.

در عین حال در اثنای دورهٔ حکومت پارتیان طیسفون، اقامتگاه و پادگان شاهان اشکانی، به پایتخت بلامنازع بین‌النهرین بدل شد. این شهر علاوه براینکه کاخها، خزانه، نهادهای نظامی و سیاسی را در خود جای داده بود یک مرکز بازرگانی نیز بود. این شهر نه تنها بعد از سلوکیه باقی ماند بلکه هنگامی که شهرهای جدید در مجاورت آن تأسیس می‌شد همچنان رونق داشت منابع عربی بعدها آن را مدینة العتیق یعنی شهر باستانی نامیدند، این امر ثابت می‌کند که سلوکیهٔ کهنه‌تر دیگر وجود نداشته است. اهمیت طیسفون در تمام دورهٔ ساسانی ادامه داشت و بنابه گفته مسعودی نه تنها پادشاه پارتی، بلکه شاهان ساسانی تا شاپور دوّم نیز اقامتگاهشان در همین جا بوده است. جالب اینجاست که طیسفون تا سقوط ساسانیان تمامی شهرهای بین‌النهرین را تحت الشعاع خود قرار داده بود.

اما طیسفون کجا بوده است؟[۱۶] این ادعا که این شهر در کالونیتیس (Chalonitis) ، در حلوان یا ناحیهٔ ماد، یا تقریباً در سه میلی آن سوی دجله از سلوکیه قرار داشته نظری معقول به نظر نمی‌رسد. با توجه به این مطلب که دجله چندین بار بستر خود را تغییر داده و تعداد زیادی شهر با چندین نام در آن ناحیه قرار داشتند کاملاً توجیه می‌کند که چرا موقعیت طیسفون تا به امروز به صورت مسئلهٔ لاینحلی باقی مانده است. این مسئله نمی‌تواند به تنهایی مورد بحث قرارگیرد و باید همراه با موقعیت شهرهای دیگر بویژه وه‌اردشیر که پس از طیسفون مهمترین شهر آن ناحیه شد بررسی شود.

همانگونه که شاهان پارتی پس از غلبه بر سلوکیها به اقامتگاهی در آن منطقه نقل مکان کردند اردشیر اوّل ساسانی نیز پس از پیروزی بر آخرین شاه پارتی اردوان پنجم در سال ۲۲۶ م شهر وه اردشیر را که ظاهراً در محّل یک اقامتگاه کوچک قدیمتر به نام کوخه قرار داشت تأسیس کرد. نام وه اردشیر به صورت خلاصه شدهٔ بهورتیسر در نام روستایی در آن ناحیه باقی‌ماند که چندین بار تذکره نویسان از آن نام برده‌اند و آخرین بار القرونی در ۱۳۰۴ م آن را ذکر کرده است. پی‌ریزی وه اردشیر در ابتدا بر طیسفون تأثیری نگذاشت بلکه آنچه را از سلوکیهٔ قدیم باقی مانده بود تحت‌الشعاع خود قرار داد. چون در همان اوقات سلوکیهٔ قدیم به کلّی متروک شد می‌توان حدس زد که باقیماندهٔ اهالی آن به وه اردشیر رفته یا بدان جا انتقال یافتند. وه اردشیر سلوکیهٔ جدید یا در منابع سوری سلیق (Saliq) نامیده می‌شد که برای تمیز آن از سلیق خراوته (Saliq Kharawta) به معنی سلوکیهٔ خراب بوده است. در منابع سوری و عبرانی نام دیگری به صورت محوزه (Mahuza) دیده می‌شود. علاوه بر جامعهٔ مسیحی که پیش از روی کار آمدن ساسانیان در کوخه ساکن بودند، یک جامعهٔ نیرومند یهودی نیز در وه اردشیر ساکن شد و تا سال ۱۳۱۸ م اسقف اعظم کاتولیکهای بین‌النهرین در آن ساکن بود. متون عربی اغلب وه اردشیر را همچون طیسفون المدائن می‌خواندند.

در نزدیکی یا داخل وه اردشیر آتشکدهٔ معروفی بود که درآمد حاصله از آن به اندازهٔ مالیات اراضی تمامی استان فارس بود. طبق روایات، طیسفون با حصاری احاطه شده بود، امّا وه اردشیر علاوه بر حصار ارگ

مستحکمی بنام گورُن‌دگن (Gorondagan) داشته است. در این ارگ یک زندان دولتی به نام «زندان بدون بازگشت» قرار داشت که در آن زندانیان محکوم به مرگ را جای می‌دادند تا ظرف ۷ ـ ۸ روز با دیگران از گرسنگی جان بدهند. خسرو دوّم هنگامی که در سال ۶۲۸ م از مقابل هراکلیوس پادشاه روم شرقی فرارکرد در این ارگ پناه گرفت. بر حسب روایت تئوفانس (Theophanes) وی ابتدا به طیسفون عقب‌نشینی کرده بود، اما هنگامی که لشکریان رومی از طرف شمال پیش آمدند وی به ارگ سلوکیهٔ جدید رفت تا از رودخانهٔ دجله به عنوان یک مانع ثانوی بین خود و متجاوزان سود برد. این روایت همراه با توصیفات دیگر نشان می‌دهد که طیسفون و وه اردشیر نزدیک یکدیگر و بر دو سوی دجله واقع شده بودند، احتمالاً طیسفون در ساحل شمال شرقی و وه اردشیر در کنارهٔ جنوب غربی این دو شهر در بعضی اوقات با پلی که بیشتر از قایق درست شده بود به یکدیگر متصل می‌شدند. در زمان پادشاهی شاپور دوّم دو پل در کنار هم قرار داشت و شاه دستور داده بود که یک پل برای آیندگان و دیگری جهت روندگان باشد. این نخستین بار است که در تاریخ به چنین نظم وترتیبی برمی‌خوریم. وضعیت شهرهای طیسفون و وه اردشیر/سلوکیهٔ جدید به خوبی در روایت زیر وصف شده است:

«طیسفون، ارگ نیرومندی که نمی‌توان به راحتی آن را تسخیر کرد، حصاری از آجر و خندقی عمیق دارد و مردابی و رودخانه‌ای گل آلود دسترسی به آن را دشوارتر کرده است.

ارگ دیگری ارگ نخست را نیرومندتر می‌سازد، آن راکوخه می‌نامند که با کمک طبیعت و هنر ساخته شده است. این ارگ بر ارگ اوّل چنان متصل شده که هر دو به صورت شهری واحد به نظر می‌آیند. در واقع رودخانه‌ای که این دو شهر را از یکدیگر جدا می‌سازد.»

تا دههٔ بیست قرن حاضر هیچ اطلاع روشنی از وضع جغرافیایی طبیعی یعنی پستی و بلندی المدائن در دست نبود و به علت تغییر بستر رودخانهٔ دجله هرکوشش برای تعیین محل محکوم به ناکامی بود. باکشف بستر خشک و قدیمی رودخانه در حدود شرقی سلوکیه و با مشاهدهٔ یک حلقخ استحکامات مدّور وسیع در شرق بستر قدیمی رودخانه راه بر تحقیقات فراتر هموار شد.[۱۷] این حلقهٔ استحکامات با قطری حدود ۳کیلومتر اکنون به دو بخش نامساوی تقسیم شده است. در شرق قسمت شرقی تا حدود ۷کیلومتر در امتداد شمال جنوب ویرانه‌هایی پراکنده است که کم و بیش به موازات رودخانه گسترده شده‌اند، در این جا نزدیک به قسمت شرقی حلقهٔ استحکامات خرابهٔ مشهور طاق کسری قراردارد.

اوّل فکر می‌کردند که استحکامات مدّور طیسفون پارتی می‌باشد و بعداً باکاخ ساسانیان که در خارج حصار قدیمی‌ساخته شد توسعه پیدا کرده است. امّا از قرار معلوم تحقیقات باستان شناسی این فرضیه را رد می‌کند. عملیات حفاری در داخل استحکامات مدوّر نتوانست نشانه‌هایی از دورهٔ پارتها کشف کند. چند گور سلوکی یا پارتی کشف شد که اغلب به صورت قبور طاقدار هستند، امّا لایه‌های اولیهٔ مسکونی مربوط به اوایل دورهٔ ساسانی

هستند. در میان یافته‌های کوچک که همه از عهد ساسانی آغاز می‌شود ۲۰۵ سکهٔ اردشیر اوّل (۲۲۶ تا ۲۴۱ م) به چشم می‌خورد. این مدرک به وضوح حاکی از این است که استحکامات مدّور وه اردشیر یا همان شهری است که توسط اردشیر اوّل پس از پیروزی بر سلسلهٔ پارتی پی‌ریزی شده بود.[۱۸] در واقع این ناحیه به سلوکیه قدیم بسیار نزدیک بود و در آن زمان دیگر به وسیلهٔ رودخانه از هم جدا نشده بودند، زیرا حدس زده می‌شود که بستر رودخانه سال ۱۰۰ م تغییر کرده است. بنابراین انتقال نام سلوکیه و همچنین بقیهٔ جمعیت به محل جدید به‌گونهٔ قانع کننده‌ای توجیه می‌شود.

در قسمتهای حفاری شده کارگاههای درهم فشرده و نامنظم شیشه‌گری و فلزکاری، محلهای بازار مانند، خیابانهای کج و معوج با مغازه‌های ساده وگاهی اوقات خانه‌های مسکونی متمولتر با حیاط و ایوان شناسایی شد. توالی بازسازی حاکی از استقراری طولانی است، امّا به نظر می‌رسد که بخشی از شهر در اواسط قرن پنجم م متروک شده است. احتمالاً قسمتهای دیگر مدتی بیشتر باقی‌مانده‌اند، زیرا یک کلیسای مسیحی در ناحیهٔ غربی ضمن عملیات حفاری پیدا شد که تاریخ آن به قرن ششم م می‌رسد.

www.tabarestan.info تبرستان

بخش غربی دیوار ده متر کلفتی و برجهای بلند نیم دایره‌ای دارد. بررسی در آن نیز تاریخی از اواخر دورهٔ ساسانی به دست می‌دهد، امّا تصور می‌رود که این دیوار در دورهٔ ساسانی تقویت یا مرّمت شده است و دیوار اصلی در زیر آن قرار دارد. طرح مدّور استحکامات دلیل دیگری است بر احداث آن طی سلطنت اردشیر اوّل. زیرا نخستین اقامتگاه مؤسس سلسلهٔ ساسانی، اردشیر خوره/فیروزآباد در فارس، نیز دارای طرح مدّوری است. سیستم فوق‌العاده نامنظم خیابانها و خانه‌ها در مدائن را نمی‌توان با طرح کاملاً هندسی فیروز آباد با طرح خیابانهای هم مرکز مقایسه کرد. افزون بر این، قسمت کاملاً مدور دیوار غربی وه اردشیر با طرح زیگزاگ دیوار شرقی در آن سوی بستر رودخانه که دارای برجهای کوچکتر با فواصل کوتاهتر است تضاد دارد. بدین طریق ابداً به نظر نمی‌رسد که رودخانه یک شهر گرد و متحدالشکل را قطع کرده است بلکه گویی از میان دو بخش شهری می‌گذرد که کمی با هم فرق دارند.

علی‌رغم این پرسشهای بی‌پاسخ، به نظر می‌رسد که شناسایی قسمتهای مختلف داخل استحکامات مدّور به عنوان وه اردشیر/ سلوکیه جدید/کوخه / محوز قانع کننده باشد. در عین حال جستجوی ما برای طیسفون پارتی هنوز به نتیجه‌ای نرسیده است. مطابق توصیفات، طیسفون پارتی می‌بایستی در شمال یا مشرق شهر مدّور واقع شده باشد. ظاهراً جالبترین پاسخ از آن فیه (J. M. Fiey) است (رک پانوشت ۱۶): او یک بستر رودخانهٔ قدیمی دیگر بر روی عکس هوایی تشخیص داده که در اطراف دیوار شرقی وه اردشیر و طاق کسری قرار دارد. او حدس می‌زند که طیسفون در آن سوی این بستر قدیمی، در شمال وه اردشیر یعنی در جایی قرار دارد که آثار دیوار مدّور دیگری در اطراف یک ناحیهٔ ناشناخته به چشم می‌خورد. پاسخ نهایی به این مسئله امری مهم و پیچیده است و تا هنگامی که کاوشهای باستان شناختی یک شهر بزرگ پارتی را در اینجا از دل خاک بیرون نیاورد ممکن نخواهد بود.

در تپه‌های شرق استحکامات مدّور که در شمال و جنوب طاق کسری گسترده شده‌اند حفریاتی به عمل آمده

است. در اینجا چند خانهٔ نسبتاً متموّل با تزئینات گچبری از زیر خاک بیرون آمده است که تاریخ همهٔ آنها مربوط به اواخر دورهٔ ساسانی است.[۱۹] دربارهٔ تاریخ طاق کسری بحث فراوان شده است، چون گروهی آن را به زمان شاپور و عده‌ای دیگر به زمان خسرو نسبت می‌دهند. در حال حاضر براساس نکات فنی و سبک شناختی تاریخ اواخر دورهٔ ساسانی به مراتب محتمل‌تر به نظر می‌رسد چون این مجموعهٔ فوق‌العاده جالب به طور کافی مورد تحقیق قرار نگرفته، هنوز نمی‌دانیم که آیا آثار یک بنای قدیمتر در زیر یا اطراف آن هست یا خیر؟ ناحیهٔ اطراف طاق کسری به اسامی اسپانبور یا اسفا نابور خوانده شده و آن را یک محلهٔ جدید ساسانی با کاخها و باغها و پردیس توصیف کرده‌اند. ممکن است این اسم از «اسب انبار» گرفته شده که وجه تسمیهٔ آن اصطبلهای شاهی بوده است. به نظر می‌رسد که در آخر دورهٔ ساسانی باز هم این محلّ به یک شهر سلطنتی بدل شده است.

تذکره‌های قرون وسطا ۵ شهر را در ناحیهٔ المدائن بر می‌شمارند. این شهرها در ساحل شرقی دجله از سمت شمال عبارت‌اند از: مدینةالعتیق / طیسفون، اسب انبار، الرومیه / وه آنتیوخ خسرو، در ساحل غربی: بهورسیر / وه اردشیر، ساباط المدائن / بلاشیه. دیگر نامی از سلوکیه قدیم در بین نیست. ما همهٔ اینها را بجز الرومیه مورد بحث قرار داده‌ایم. تاریخ این شهر بسیار مشهور بوده و به صورت افسانه درآمده است. خسرو اوّل شهر انطاکیه در ساحل رودخانه اُرُنتس را دوبار در سالهای ۵۳۹ و ۵۴۲ م تسخیر کرد. وی علاوه بر غارت کامل این پایتخت قدیمی سلوکیها، جمعیت آن را به المدائن منتقل کرد تا از مهارت صنعتی آنها برای رونق اقتصادی کشور خود استفاده کند. خسرو آنان را واداشت تا در آنجا شهری برای خود بسازند که به سبک شهر قدیمی موطن آنها باشد. این افسانه می‌گوید که شهر جدید به اندازهٔ انطاکیه بود، با میدان اسب‌سواری، حمامها، کلیساها و دیگر تسهیلات، به طوری که هر یک از اهالی فوراً خانه خود را پیدا می‌کرد و احساس می‌نمود که در خانهٔ خود است. احتمالاً در آن موقع هیچ کس متوجه این تکرار تاریخ نشد که درست ۸۳۵ سال پس از اینکه سلوکوس مقّر خود را از پایتخت جدید التأسیسش، سلوکیه، به بنیاد دیگرش انطاکیه در کنار رود اُرُنتس منتقل ساخت اهالی این پایتخت دوّم مجبور شدند به پایتخت اوّل بازگردند. محل الرومیه هنوز به طور یقین مشخص نگردیده است. حدس زده می‌شود که این شهر در البُستان، تقریباً در ۲ کیلومتری جنوب شرقی طاق کسری یعنی در جایی که دو ضلع عمودی دیواری بر پا ایستاده به چشم می‌خورد واقع بوده است و بقیهٔ دیوار یک محوطه نسبتاً وسیع را رودخانه شسته و از میان برده است. در اینجا نیز فقط حفاریهای باستان شناسی می‌تواند اطلاعات قطعی به دست دهد.

با خلاصه کردن حقایق معلوم دربارهٔ تاریخ این شهر که در طول دورهٔ بین سقوط امپراتوریهای باستان شرق و تشکیل خلافت اسلامی پایتخت بین‌النهرین بوده، به نتایج زیر می‌رسیم: شهری که به طیسفون معروف بوده یک شهر واحد نبوده بلکه توالی یا مجموعهٔ شهرهایی بوده که در طی زمان جا به جا شده است. وضع جغرافیایی و پستی و بلندی آن از رهگذر تغییرات چندگانهٔ بستر رودخانهٔ دجله دگرگون شده است. در آغاز در حدود ۳۰۰ ق م شالودهٔ سلوکیه، پایتخت سلوکیان ریخته شده که در موقعیت آن تردیدی نیست. طیسفون از گسترش یک اقامتگاه پارتی در خارج سلوکیه در آن طرف دجله از اواسط قرن دوّم ق م به بعد پدید آمد و پایتخت غربی امپراتوری

پارتی گردید. محل آن تاکنون کشف نشده است. هنگامی که در سال ۲۲۶ م امپراتوری پارتی مغلوب ساسانیان گشت اردشیر اوّل شهر دیگری به نام وه اردشیر را در نزدیکی طیسفون بنا نهاد که فقط دجله آن دو را از یکدیگر جدا می‌کرد. جای آن احتمالاً در درون استحکامات مدّور غرب طاق کسری بوده است. احتمالاً خرابه‌های وسیع اطراف طاق کسری شهر مسکونی اواخر ساسانی اسپانبور بوده است که از قرار معلوم خود طیسفون جدید نامیده می‌شد یا به همراه دیگر قسمتهای مجموعه شهری به کلّ آنها طیسفون می‌نامیدند. شهرهای کوچکتری نیز در این ناحیه شهری می‌گنجیدند از جمله شهر ولاش کرت (Vologasocertb) که در دورهٔ پارتی بنیاد نهاد شد و شهر اواخر دورهٔ ساسانی الرومیه. در مورد موقعیت این شهرها حد نهائی زده می‌شود امّا هنوز نتیجهٔ قطعی حاصل نشده است.

دورهٔ اشکانی

تبرستان www.tabarestan.info

طیسفون نه تنها پایتخت و نه نخستین پایتخت پارتیان بوده است. موطن پارتیان در حواشی شمال شرقی خراسان (جنوب ترکمنستان امروزی) قرار داشت. در آن منطقه در دامنهٔ رشته کوههای کُپت داغ یک نوار حاصلخیز از شمال غربی به جنوب شرقی میان کوههای پوشیده از برف و صحرای بی آب و علف قره‌قوم کشیده شده است. در نزدیکی تپه‌های پیش از تاریخی مانند آنو (Anau) و نزدیک پایتخت ترکمنستان، عشق آباد، ویرانه‌های نِسا جای گرفته است که نشیمنگاه اجدادی سلسلهٔ اشکانیان بود. این سلسله چهار قرن و نیم بر ایران فرمان راند.[۲۰] نِسا شامل دو محوطهٔ باستانی است: «نسای جدید» ویرانهٔ وسیعی است که تا قرن هیجدهم به عنوان قلعهٔ مستحکمی از آن استفاده می‌شد. این محوطهٔ باستانی از دوران پیش از تاریخ مسکون بوده است. پشت استحکامات جنوبی شهر آرگی قرار داشته که طی حفاری در آن خانه‌های مسکونی متمولین، انبارها و بایگانیهای بازرگانی ظاهر گردید. طی همین حفریات خانه‌های سادهٔ شهروندان، بنایی که تصور می‌رود معبد یادبود بوده و مقبره‌های طاقدار کاملاً غارت شده نیز یافت شد. قسمتهایی از حصار شهر هنوز ۹ متر بلندی و ۱۱ متر ضخامت دارد و در بیرون آن برجهای مستطیل شکل به چشم می‌خورد.

«نسای کهنه» که در حدود ۵ کیلومتری جنوب شرقی نسای جدید قرارگرفته توجه بیشتری را به خود جلب کرده است. وجه تسمیهٔ «کهنه» به این معنی است که این محل هنگامی که نسای جدید شهری دایر به شمار می‌رفت، آن مدتی بود که متروک گردیده بود. قدمت واقعی نسای جدید احتمالاً خیلی بیشتر از «نسای کهنه» بوده است.

نِسای کهنه از یک زمین بلند طبیعی تشکیل شده و به وسیلهٔ یک حصار خشتی عظیم با برجهای بزرگ و پستهای مستطیل شکل استحکام یافته بود. درون آن پر است از ویرانه‌های خشتی که صاف شده‌اند و در مقایسه با دیوارهای فوق‌العاده بلند امروزی بسیار پست به نظر می‌رسند. بخشی از ویرانه‌های بلندتر در مرکز شهر مورد حفاری قرارگرفت و تالاری گرد و عمارتی مربع شکل با دالانهای پیرامونی و اتاقهای کناری و همچنین یک تالار

مربع با چهار ستون آجری ظاهر گردید. در این بناها تزئیناتی عالی به صورت مجسمه‌های گلی رنگ‌آمیزی شده، نقاشیهای دیواری و تزئینات معماری از گل پخته پیدا شد. در گوشهٔ شمالی مجموعه یک بنای مربع شکل با اطاقهایی در راستای یک حیاط مرکزی ظاهر شد که تکوکهای عاج بسیار در برداشت که به سبک یونانی یا رومی تزئین یافته بودند. سفال نبشته (Ostraca)های فراوانی با کتیبه‌های اقتصادی نیز به دست آمد که در آنها نام قدیمی محل یعنی میثرادات کِرت (Mithradatkert) ذکر شده است.

کاوش در نِسا هنوز در ابتدای کار خود است و کارکرد بناها هنوز در پردهٔ ابهام است. تصوّر می‌رود که ساختمانهای اصلی یعنی تالارگرد و بنای مربع شکل معبد باشند، و ظاهراً دیگر بخشها، کاخ هستند. در هر حال می‌توان اظهار نظر کرد که نسای کهنه اقامتگاهی شاهانه با کاخ و خزانه، ادارات و پادگان و شاید یک نیایشگاه بوده است. جالبترین ویژگی این مکان تاریخی دیوارهای عظیم آن است که بیشتر به یک اقامتگاه اشارت دارد تا به حریم یک معبد. چگونگی قرارگیری دو نسا یعنی یک قلعه درکنار یک شهر آنچه را دربارهٔ طیسفون فراگرفته‌ایم به خاطر می‌آورد چراکه در آنجا نیز اقامتگاه پارتی خارج از شهر ساخته شده بود. این امر تا حدی مانند اقامتگاههای هخامنشی است که مجموعه‌های تک افتاده‌ای بودند.

نواحی میان و اطراف نسای کهنه و نسای جدید پر است از ویرانه‌های خشتی و یک دیوار خارجی محدوده‌ای به وسعت حدود ۳۰۰ هکتار را در برگرفته است. خارج از این دیوار در منصور تپه یک مجموعهٔ جالب توجه حفاری شده است که شامل یک حیاط مستطیل شکل و چند بنای مجزا است که تاریخ آن به قرن دوّم ق م تا قرن اوّل م می‌رسد. بنای اصلی دارای یک ایوان و اتاقهای مستطیل و چهارگوش در عقب و دالانهای پیرامونی است که اتاقها را به هم وصل می‌کند. در این بنا تکه‌هایی از نقاشیهای دیواری و همچنین نقاشیهای پیکر انسانی بر روی تکه‌های سفال پیدا شد. نحوهٔ قرارگیری ایوان، دالانها و اتاقهای طاقدار شبیه معبد بزرگ هترا است. از این رهگذر می‌توان نتیجه گرفت که منصور تپه نیز معبدی بوده است. با این حال، این طرح را می‌توان در کاخهای پارتی و خانه‌های اغنیاء نیز مشاهده کرد. بیشتر براساس حیاط وسیع و نقشهٔ بناهای مجزا از هم است که ما آنها را معبد می‌دانیم، اگر چه آیینی که در اینجا اجرا می‌شده معلوم نیست. بناهای دیگر دارای یک اطاق مربع شکل مرکزی یا یک ایوان با چهار ستون است که همیشه در اطراف آن دالانهایی به چشم می‌خورد.[۲۱]

از دیگر خرابه‌های ناحیهٔ نسا، شهر آنو درکنار تپهٔ پیش از تاریخی آنو است که تصور می‌رود از بنیادهای پارتی باشد. این شهر به خاطر مسجد با شکوه قرن پانزدهم آن که در سال ۱۹۴۸ بر اثر زمین لرزه ویران شد مشهور بوده است. با در نظرگرفتن مجموعهٔ ویرانه‌های ناحیهٔ نسا، می‌توان گفت که در اینجا نیز با یک ناحیهٔ شهری شبیه ناحیهٔ شهری طیسفون سر و کار داریم. این مجموعه شامل پایتخت، یک قلعه (احتمالاً اقامتگاه شاهانه)، شهرکهای کوچکتر، معابد، روستاها و املاک زمینداران بوده است.

پارتها در حدود سال ۲۴۷ ق م با سرنگون ساختن حاکم غاصب سلوکی، آندراگوراس (Andragoras) کانون امپراتوری خود را در شمال شرقی خراسان بنیاد نهادند. آنان می‌بایستی برای کسب استقلال و بعداً برای

کسب برتری در امپراتوری جنگزدهٔ سلوکی به نبرد ادامه دهند. ابتدای تاریخ آنها نسبتاً تاریک است و گرچه در روایتهای کتبی اقامتگاههای فراوانی از آنان ذکر شده جای بیشتر آنها هنوز مشخص نگردیده است. گویا تیرداد، برادر و جانشین اشک مؤسس سلسله، در مستحکم کردن و احداث شهرها فعال بوده است. از جمله شهرهای او می‌توان به شهردارا در کوه Apaortanon اشاره کرد که آن را تقریباً غیر قابل تسخیر می‌دانسته‌اند. این شهر بعدها پایتخت او شد. نظریات بسیاری در مورد محل این شهر ابراز گردیده، مثلاً جایی نزدیک ابیورد (Apavarktikene) یا جایی در کوههای قلعهٔ نادری. امّا هیچ یک از این نظریه‌ها را نمی‌توان تأیید کرد. اسم نسایه نیز که اغلب به عنوان ناحیه‌ای آورده شده که قدیمترین آنها در اوستا و کتیبهٔ داریوش در بیستون است، امّا در این اشارات به ندرت اطلاعی مشروح هست و فقط به این بسنده شده که قبور پادشاهان پارتی در آن واقع است. به موقعیت آن به طور مبهم اشاره شده، به طوری که آن را در درگز یا طبرک خراسان جستجو می‌کردند تا اینکه کاوشهای باستان شناختی ثابت کرد که این پایتخت پارتیان همان شهری است که تا همین اواخر به این نام خوانده می‌شد.

www.tabarestan.info تبرستان

ظاهراً یکی از ویژگیهای معماری پارتیان بویژه در مناطق مرزی تقویت استحکامات بوده است. مرزهای شمال و شمال شرقی که به سمت توران بود دائماً در معرض تهدید طوایف بیابانگرد قرار داشت و پارتیان با کمک قلعه‌ها و استحکاماتی آن را مورد حفاظت قرار می‌دادند. از جمله این قلاع می‌توان به اگدیر در کنار رودخانهٔ اوزبوی، رود قدیمی میان دریاچه‌های آرال و خزر یا قلاع آجری دورنالی، چهل برج، چیچانلیک تپه، آکچاتپه، سیروک، کهنه کاهکا، کیرک تپه، دو قلعه، گوبوکلی تپه و دژهای دیگری در مرغیانا اشاره کرد. گیار قلعه/مرو، مرکز مرغیانا مهمترین نقش را به عنوان یک شهر و همچنین دژ ایفاء می‌کرد. دیوار دفاعی خارجی آن که قبلاً به آنتیوخوس اوّل (متوّفی به سال ۲۶۱ ق م) نسبت داده می‌شد. محوطه‌ای در حدود ۶۰۰۰ هکتار را در بر می‌گرفت، یعنی ۲۰ برابر بیشتر از آنچه در مورد دیوار خارجی نسا تخمین زده می‌شود. علاوه بر مرو و نسای جدید، بسیاری از این استحکامات به اندازهٔ کافی بزرگ هستند که جمعیت شهری را در خود مسکن دهند، امّا در برخی موارد فقدان ویرانه‌های مرئی حاکی از کاربرد کاملاً نظامی محوطه است. در قلاع کوچکتر مانند گوبوکلی تعداد زیادی گوی گلی پارتی به دست آمده‌است. این امر نشان می‌دهد که احتمالاً چنین محوطه‌هایی بایگانی مراکز حکومتی مناطق روستایی بوده‌اند.[۲۲]

بخشی از جزئیات معماری دفاعی سرزمین پارت را می‌توان مشاهده کرد. برجهای دفاعی معمولاً مستطیل شکل است. یک نوع نادر و قدیمتر آن بر فراز دیوارها ساخته می‌شد که پیش‌آمدگی بیشتر آنها به طرف خارج است. از ویژگیهایی که زیاد به چشم می‌خورد می‌توان به دالانهای طاقدار دفاعی، معابر مدور با شکافهای تیراندازی که اجباراً به طرف دیوار بیرونی شیب داشته و یک پایهٔ پیش آمده یا خاکریز سراشیب اشاره کرد که یک عنصر حفاظتی در مقابل حملات نظامی بوده است. جالب‌ترین نکته مشخصاتی در طرح شهرها و استحکامات است که چون سیروک یا نسای جدید که تاریخ آنها به دورهٔ یونانی مآبی می‌رسد طرحی نامنظم دارند. قسمت

اعظم مکانهای تاریخی که بنیاد آنها به دورهٔ پارتی می‌رسد یا دنبالهٔ دورهٔ سلوکی می‌باشند کم و بیش طرحی مستطیل شکل دارند. به نظر می‌رسد طرحهای پنج ضلعی نسای کهنه و گیار قلعهٔ مرو نتیجهٔ پستی و بلندی زمین است. تا کنون در سرزمین میهنی پارتها هیچ موردی از طرح دایره وار شهر یا قلعه دیده نشده است. بناهای مدور کوی کریلگان قلعه (Koi Krylgan Qala) و بالاندی (Balandy) بناهای مقبره‌ای خوارزمی یاسکایی هستند و به اشتباه به دورهٔ پارت منتسب شده‌اند. این فرضیهٔ شایع که نقشهٔ مدّور صفت ممیزهٔ معماری پارتی است مبنای واقع‌بینانه‌ای ندارد. به این مسئله در نقشهٔ شهر ظاهراً پارتی دارابگرد بیشتر خواهیم پرداخت.

توسعهٔ شاهنشاهی پارتی به سوی غرب موفقیت‌آمیزتر از پیشروی به سوی شرق بود، زیرا در آن صفحات جنگ با ملل تورانی نژاد درتمام طول تاریخ پارتها ادامه داشته است. استان فوق‌العاده بارور مجاور یعنی هیرکانیه/گرگان با دقت توسط یوسف کیانی[۲۳] مورد بررسی قرار گرفته است. بنابراین ما وارد جزئیات آن نمی‌شویم. فقط باید ذکر کرد که در گرگان نیز شهرهای اصولی معمولاً یک طرح مستطیل یا مربع شکل دارند و جالبتر از همه آنکه بعضی امکنه مانند شهر دشت خلک طرحی شبیه به طرح نسای کهنه / میترادات کرت دارد. دیواری شبیه به حصار خارجی نسا و مرو، علاوه بر شهر تمامی منطقه را تحت محافظت دارد. در این منطقه همچنین استحکامات جالبتری وجود دارد به نام سدّ سکندر که تمام منطقهٔ گرگان را در برابر هجوم تورانیان از استپ‌های شمالی محافظت می‌کرد و احتمالاً بنیاد آن از زمان پارتیان است.[۲۴]

شمار اندکی از محوطه‌های باستانی دورهٔ پارتی بر روی فلات ایران مورد بررسی قرار گرفته است. هکاتم پیلُس یا شهر «صد دروازه» به احتمال زیاد پیش از پارتیان نیز وجود داشته و روایت شده که یکی از پایتختهای پارتی بوده است. شهر قومس در نزدیکی دامغان به عنوان محل آن پیشنهاد شده است، امّا بحث دربارهٔ این موضوع هنوز ادامه دارد.[۲۵] در اینجا محوطه‌ای وسیع با ویرانه‌های فراوان وجود دارد که آثار استقرار در آن از زمان پارتیان تا دوران اسلامی قدمت دارد. چندین بنای پارتی جالب حفاری شده است که بخشی از آن املاک و خانه‌های اعیانی و قسمتی از آن بناهای مذهبی بوده است. کاربری دقیق آنها هنوز مشخص نیست. نقشه و تفسیر کلّی این محل نیز مبهم و معما برانگیز است. به نظر می‌رسد هیچ نوع سنگربندی دفاعی که شرط لازم برای حداقل چند دروازه از صد دروازه است در اینجا به چشم نمی‌خورد.

گویا ری، راگس کهن نیز یک مکان پارتی مهم دیگر بوده است. در اینجا اقلاً یک بنای پارتی با یک تالار چهار ستون حفاری شده است.[۲۶] دیگر شهرهای ایرانی مانند اکباتانا/ همدان، بیستون با سفال پارتی و نقوش برجستهٔ پارتی، نهاوند که آخرین شهریار پارتی، اردوان پنجم، دربار خود را در آنجا بر پا کرده بود، خورهه با ستونهای ایونی‌اش، اصفهان یا معبد کوه خواجه در سیستان در دورهٔ پارتی معمور بوده‌اند.[۲۷] احتمالاً یکی از جالبترین و شاید محفوظترین امکنهٔ تاریخی از عهد پارتیان محوطهٔ باستانی استخر، بین نقش رستم و تخت‌جمشید است. استخر از عهد هخامنشیان یا بعد از آن توسعه یافت و پایتخت شاهان کوچک سلسلهٔ فراتاداران بود که از طرف شاهنشاه پارتی فارس را اداره می‌کردند.[۲۸] از برکت حکومت اغماضگرپارتی سنتهای دیرین ایرانیان در اینجا به

حیات خویش ادامه داد، همچون سنتهای کهن بین‌النهرینی که در الیمایی، خاراسن و استانهای نیمه مستقل مغرب به اجرا در می‌آمد. بویژه فرمانروایان الیمایی نقوش برجستهٔ جالبی را بر روی صخره‌ها و معابدی مانند مسجد سلمیان و بردِ نشانده از خود به یادگار گذاشته‌اند.[۲۹] امّا دربارهٔ شهرهای آنان چیزی نمی‌دانیم. شهر ثروتمند بازرگانی هترا نیز یک حکومت نیمه مستقل با یک سلسلهٔ عرب نژاد و مجمعی از خدایان کهن شرقی بود که رنگ و لعاب یونانی به خود گرفته بودند. شهر هترا به خوبی مورد تحقیق قرار گرفته و در جای خود به مجموعه معابد جالب آن در مرکز شهر اشاره خواهیم کرد.[۳۰] این کشورهای کوچک قلمرو غربی پارتی مدرک و شواهد جالب باستان شناختی و معماری از خود به جای گذاشته‌اند و این مدرک است که اندیشهٔ ما را دربارهٔ تمدن پارتی شکل داده است، امّا باید به خاطر داشته باشیم که اینان در اصل مردمی غیر پارتی و غیر ایرانی بوده‌اند که فرهنگ پارتی را بیشتر به طریق سطحی اتخاذ کرده بودند.

با توجه به تاریخ طیسفون دریافتیم که پارتیان نیز مانند هخامنشیان و ساسانیان به سرعت مراکز سیاسی و اقتصادی امپراتوری خود را به سرزمینهای پست غنی و بسیار پیشرفتهٔ بین‌النهرین منتقل ساختند. پارتیان پس ازآشنایی با فرهنگ یونانی ـ باختری در نزدیکی موطن خود در سلوکیه و شهرهای یونانی مآب بین‌النهرین تماس بیشتری با فرهنگ یونانی حاصل کردند. سرزمینهایی که پارتیان به دست آوردند بیشتر در اختیار دولت هلنی سلوکی بود و آنان بعدها تقریباً پیوسته با رومیان هلنی مآب در جدال بودند امّا کتیبه‌های روی سکه‌های پارتی یونانی بود و بر روی آنها به جای عناوین شاه بزرگ یا شاهنشاه معادل یونانی آنها یعنی Basileos Megaloy یا Basileos Basileon و حتی Philhellenos «دوست یونانیان» به چشم می‌خورد.

نفوذ هنری یونان در فرهنگ پارتی با توجه به عناصر هِلِنی در معماری و دیگر تزئینات آنها و از روی پیکره‌های یونانی و دیگر آثار هنری که طی کاوشها به دست آمده‌اند کاملاً مورد تأیید قرار گرفته است. در دورهٔ پارتیان بر تماشاخانهٔ بابل ایوانهای رواق‌دار و حیاط افزوده شد. وضع مبهم پارتیان نسبت به همسایگان غربی آنها با این روایت بهتر روشن می‌گردد که اُرُد دوم پادشاه پارتی مشغول تماشای نمایشی از نویسندهٔ یونانی اوریپید به مناسبت جشن عروسی پسرش پاکر اوّل با یک شاهزاده خانم ارمنی بود که خبر پیروزی پارتیان بر رومیان در حرّان با سر و دست بریده سردار شکست خورده رومی کراسوس بر صحنه‌آورده شد و به عنوان بخشی از نمایش به کار رفت. پادشاهان پارتی شهرت چندانی در بنیاد شهرهای جدید نداشتند. امّا آن قدر درایت داشتند که اجازه دهند شهرهای یونانی مآب با جمعیت گوناگونشان به زندگی خود ادامه دهند و برای خودشان و به سود دولت فعالیت کنند. از قرار معلوم سلسلهٔ شاهی و طبقهٔ اشراف ظاهراً مالیات زیادی از مردم نمی‌گرفتند. تعداد اندک کاخهای باشکوه و فقدان هنر درباری یک شکل و با شکوه اغلب دلیلی بر ضعف و ناتوانی دولت پارت تلقی شده است، امّا احتمالاً بر عکس آن را می‌رساند: یعنی توزیع نسبتاً زیاد ثروت بین عموم مردم.

تصویر منفی از حکومت پارتی که از طریق تاریخ نویسان دولتی و تبلیغات جانشینان آنان، ساسانیان، به دست ما رسیده نادرست است. شاید تنها قسمتهای مربوط به اواخر سلسله هنگامی که نیم هزاره انحطاط وجدال

داخلی منجر به تجزیهٔ امپراتوری گردید، صحّت داشته باشد. نتیجهٔ سیاست پارتی در زمینه‌های فرهنگی آن بود که در اواخر حکومت آنان تأثیر دورهٔ یونانی مآبی بر ایران از میان رفته بود. در نیمهٔ قرن دوّم میلادی کتیبه‌های پهلوی بر روی سکه‌ها زیاد شد. در ایام پارتیان جمع‌آوری بخش‌هایی از اوستا آغاز گردید و شعر درباری رونق یافت. با توجه به حفاریهای سلوکیه، آشور و هترا و غیره می‌بینیم که نوع خانه‌های یونانی و کاخها به ابنیهٔ ایوان دار تغییر شکل یافت و شیوه‌های معماری و تزئینی بناها پیشرفت کرد و به عناصر اساسی معماری ایرانی بدل شد. در این موقع است که بناهایی از آجر پخته جانشین خشت خام گردید. بهترین شاهد بر این مدعا یک کوشک ظریف در قلعهٔ کوهستانی قلعه ضحاک در آذربایجان است. مهمتر از همه پیدایش مصالح سنگ لاشه خشن با ملات گچ بود که در دوره‌های ساسانی و اسلامی کاربرد فراوان یافت. ابتدا تصور می‌شد که این نوع مصالح یک ابداع ساسانی است امّا اکنون ثابت شده است که قبلاً در یکی از ساختمانهای جالب پارتی یعنی قلعهٔ یزدگرد کردستان وجود داشته است.

www.tabarestan.info تبرستان

قلعهٔ یزدگرد یک دژ کوهستانی است در غربی‌ترین قسمت سلسله کوههای زاگرس و در نزدیکی دروازه‌های زاگرس در سر پل ذهاب مشرف به اراضی پست غربی واقع شده‌است.[۳۱] این قلعه ۲۵ کیلومتر مربع را در بلندترین بخش یک فلات با سراشیب‌های عمودی می‌پوشاند و بخشی از آن حصار دارد. تنها جبههٔ قابل دسترسی آن به وسیلهٔ یک دیوار سنگی بسیار نیرومند محافظت می‌شده است که تقریباً ۵ کیلومتر طول و برجهای مستطیلی خارجی دارد. طی حفاریها در ویرانه‌های وسیع و بسیار خراب که گوشه و کنار محوطهٔ داخل دیوار را اشغال می‌کند، اتاقها و دالانهای بناهای یادمانی ظاهر شد که با گچبریهای رنگ‌آمیزی شده مربوط به اواخر دورهٔ پارتی تزئین شده بود. احتمالاً این آثار باقی ماندهٔ کاخ یا معبدی بوده است. طرح کلّی آن هنوز روشن نیست. با وجود اندازهٔ عظیم دیوارها، این استحکامات به روشنی یک نوع اقامتگاه را حفاظت می‌کرده نه یک شهر را. زیرا در محلّ دور افتاده‌ای چون اینجا، بدون منابع کافی آب نمی‌توان انتظار یک شهر را داشت.

دربارهٔ کسی که ممکن است آن محل منحصر به فرد را ساخته باشد اطلاعی در دست نیست. ابراز نظر شده که آنجا احتمالاً پناهگاه یکی از خوانین بوده که ثروت خود را از طریق غارت کاروانها در جادهٔ اصلی نزدیک آنجا به دست آورده است. به همان اندازه احتمال دارد که قلعهٔ یزدگرد اقامتگاه یکی از شاهان اواخر سلسلهٔ پارتی باشد که به چندین شاخه تقسیم شده و هر یکی برای برتری بر دیگری می‌جنگیدند. حتی این احتمال وجود دارد که اینجا مقرّ شاهنشاه بوده که بر بالای کوهی میان اراضی پست و ارتفاعات شاهنشاهی خود نشسته تا از یک شاه یاغی و یا حملهٔ رومیان در امان باشد. حال هرکس فرمانروای قلعه یزدگرد بوده فرقی نمی‌کند امّا این محلّ تاریخی همچون نسا یک بار دیگر آنچه را از روایت باستانی هرودوت شنیده‌ایم تأیید می‌کند: مجموعه‌های بزرگ زیستی کانون توجه به طرحهای معماری در ایران قدیم بوده‌اند و در این مورد حتی بدون اینکه شهری عادی بدان متصل باشد.

دورهٔ ساسانی

تاریخ شاهنشاهی ساسانی با بنای یک شهر و یک کاخ آغاز شد. مطابق روایت طبری، پی ریزی اردشیر خوره (فیروز آباد کنونی) بود که تقریباً در سال ۲۲۵ م منجر به قطع رابطهٔ فرمانروای یاغی، اردشیر بابکان، و سرورش شاهنشاه پارتی اردوان پنجم گردید. حتی اگر مکاتبهٔ معروف میان این دو منازع در مورد بنیاد این شهر و کاخ که توأم با تهدید و اعلام جنگ بود، افسانه‌آمیز باشد، این روایت محققاً بیانگر اهمیت فعالیتهای وسیع ساختمانی بویژه احداث شهرها بوده است. اگر آن گونه که هرودوت اشاره کرده شهرسازی یکی از حقوق ممتاز پادشاهان بوده در نتیجه علّت عکس‌العمل شدید شاه بزرگ نسبت به فرماندار تابعش آشکار می‌شود. البته باید نوع مخصوص بناهای اردشیر را نیز در نظر داشته باشیم که تماماً از سنگ و ملاط ساخته شده و از درون و بیرون با گچ اندود شده و احتمالاً نقاشی هم شده بوده است. این امر در آن زمان استثنایی بود (سوای شهر هترا که نفوذ وومی در آن جلوه‌گر است و حتی قلعهٔ یزدگرد نیز یک نمونهٔ کمیاب از این نوع معماری بوده است.)

دربارهٔ شهرهای ساسانی قبلاً مشروحاً بحث شده است،[۳۰] بنابراین می‌توانیم به شرح کلّی بسنده کنیم. فراوان شهرهای ساسانی که به نام شاهان نامگذاری شده است از جمله اردشیر خوره = شکوه اردشیر، وِه (بی ـ) شاپور یا وه اردشیر = نیکی شاپور یا اردشیر، الرومیه نزدیک طیسفون) دلیل مهمّی است بر علاقهٔ شاهان ساسانی به نگهداری از شهرها. از سوی دیگر آنها آزادیهایی را که پارتیان به شهرها اعطاء نموده بودند محدود کردند تا آنها را تحت حکومتی متمرکز قرار دهند.

هر چند شماری از شهرهای جالب دورهٔ ساسانی هنوز وجود دارند که به صورت ویرانه درآمده‌اند، اطلاعات ما دربارهٔ جزئیات ساختمانی آنها بسیار محدود است. گذشته از المدائن کمتر شهر ساسانی است که تا حدی مورد حفاری قرار گرفته باشد. در بیشاپور تنها بناهای دولتی در بخش شمالی شهر از زیر خاک بیرون آورده شده‌اند. این بناها را کاخی با معبد مجاور آن تلقّی کرده‌اند، امّا به احتمال زیاد همهٔ مجموعه یک آتشکدهٔ بزرگ با یک حیاط ورودی مستطیل شکل در ضلع جنوب شرقی بوده است. این حیاط به ایوانی که هنوز حفاری نشده منتهی می‌شود و در پشت آن تالار بزرگ چلیپایی شکلی قرار داشته که زمانی بر بخش مرکزی آن بزرگترین گنبد ساسانی (به قطر ۲۲ متر) زده شده بوده است. این بنا احتمالاً مکانی مقدس بوده است.[۳۱] در این قسمت شهر تنها تعداد کمی بناهای باشکوه واقع بوده‌اند، امّا ظاهراً نواحی مسکونی در آن قرار نداشته‌اند؛ این ابنیه باید به محلات جنوب غربی نقشهٔ شطرنجی شهر محدود باشد. کاخ شاپور را باید روی ارگ و نزدیک استحکامات شهر امّا جدا از آن جستجو کرد. نمونهٔ یک شهر کوچک ساسانی در قصر ابو نصر حفاری شده که سلف شهر اسلامی شیراز بوده است. قدمت این اقامتگاه به زمان هخامنشیان می‌رسد.[۳۲] بر روی این پوزهٔ کوه تعدادی خانه‌های فشرده و گروهی اتاقهای ساده و یک بنای مهّم از دل خاک بیرون آورده شد که در امتداد خیابان اصلی و کوچه‌های عمودی قرار گرفته‌اند. این سیستم فوق‌العاده شبیه به یزد خواست است. به ندرت امکان داشت که اطلاع دقیقی دربارهٔ کاربرد خانه‌ها و اطاقها به دست آورد، امّا یک شباهت کلی به اطاقها با خانه‌های ساده‌تر در المدائن و با بعضی محلات مسکونی حفاری شده در شهر کیش در عراق وجود دارد.

شهرهای دیگر را تنها با نقشه برداری و عکس هوایی می‌توان مورد تجزیه و تحلیل قرار دا د. به این طریق می‌توان سیستم طرح ریزی دایره وار اردشیر خوره/ فیروزآباد را دریافت، لیکن نمی‌دانیم که در این شهرها بازار، حمام، دکانهای پیشه‌وری و خانه‌های مسکونی به چه صورت بوده‌اند؟ می‌توان ادعا کرد که بنای موسوم به «تخت نشین» در فیروزآباد آتشکدهٔ اردشیر بوده که از آن در متون یاد شده است، لیکن فقط می‌توانیم حدس بزنیم که برج مرکزی، طربال یا منار یک نوع بنای شاهی بوده است.[۳۳] در فیروزآباد می‌توانیم جدایی شهر و کاخها را دوباره مشاهده کنیم، زیرا دو کاخ اردشیر یکی پس از دیگری در خارج شهر ساخته شده‌اند.

ایوان کرخه، که در آن فقط چند گمانه‌زنی به عمل آمده نمونهٔ دیگری از یک طرح مستطیل شطرنجی، مانند جندی‌شاپور است. عکس هوایی نشاندهندهٔ تقسیم‌بندی سه بخشی بنا به اندازه‌های مختلف است. یک ویرانهٔ عظیم آجری در کنار دیوار کوچکترین بخش در انتهای شهر ظاهراً حاکی از آن است که این بخش ناحیهٔ کاخ بوده و در این مورد باید مستقیماً به شهر متصل بوده باشد. نیشابور در خراسان ظاهراً از یک کهن دژ یا ارگ در انتهای کوتاهتر یک شهرستان کم و بیش مستطیل شکل ترکیب یافته است. این شهر در اساس شبیه طرح بیشابور و حتی شبیه‌تر به نقشهٔ مرو قدیم است، به طوری که ارگ قلعهٔ کهن‌تر را کاخ و گیار قلعهٔ را شهرستان آن قلمداد کنیم. پنج کند شهری ازین نوع است که به‌طور کامل حفاری و بررسی شده است.[۳۴] این شهر مربوط به قرن پنجم تا قرن هشتم است و در ناحیهٔ سغد در درهٔ زرافشان بیرون از ایران امروزی واقع شده است. پنج کند شهری از نوع شهرهای آسیای مرکزی است، یعنی مخلوطی از فرهنگ ایرانی و هندی و محلی، و آن را نمی‌توان یک شهر کاملاً ساسانی محسوب کرد. امّا به عنوان شاخصترین نمونه از شهرهای آسیای مرکزی به نظر می‌رسد که دارای قواعد اساسی شهرهای ساسانی است و نیز مشخصات کلّی شهرهای ایرانی را آشکار می‌سازد: یعنی دو قطبی بودن محل اقامت دولتمردان و شهر مسکونی مردم عادی. در ایران راه حل‌های رسمی متنوعی برای تمایز محل اقامت دولت و شهر وجود دارد و ما می‌توانیم این طرح اساسی را هر جا که نقشهٔ یک شهر ساسانی به اندازهٔ کافی شناخته شد و یا حتی هر وقت در منابع ادبی نظر افکنیم مشاهده کنیم.

در اثنای دورهٔ ساسانی مخصوصاً در مراحل اولیهٔ آن، شهرسازی پیش از اسلام ایران به اوج خود رسید. سیستم متداول شهرسازی یونانی مآبانه بود که آن را چند ضلعی شطرنجی می‌گفتند و البته یک شیوهٔ جهانی و بسیار مرسوم بود. سیستم شهرسازی دایره‌وار شعاعی که اردشیر اول بانی آن بود بدون شک اندیشهٔ خلقت جهان را مجسم می‌کرد و یک نمونهٔ استثنایی بود. ممکن است چنین اندیشه‌ای در ادوار پیشین هم وجود داشته ولی تحقق آن را نمی‌توان یک دستاورد ایرانی یا از ویژگیهای پارتیان برشمرد. به نظر می‌رسد که جدایی مرکز حکومت از شهر در اوائل دورهٔ ساسانی تکوین یافته است. شهرهای اردشیر و شاپور نشاندهندهٔ ارتباط متعادل و سنجیده کاخ ـ ارگ و شهر است. شاهان اواخر دورهٔ ساسانی کاخ‌ها و اقامتگاههای غول آسایی مانند اسپابور، قصر شیرین، کن؟اور و مهمتر از همه دستگرد[۳۵] را از خود برجای گذاشته‌اند. در بعضی از موارد مانند قصر شیرین و تخت سلیمان معابد با شکوهی به چشم می‌خورد که ارتباطی با شهرها ندارند. تا جایی که می‌دانیم توسعهٔ شهرهای

ایرانی در تمام دوران تاریخی شاهد بر هم‌کنش مداوم روشهای بومی، تأثیرات عوامل جغرافیای سیاسی و بازتابهای این تأثیرات بوده است. نتیجهٔ این امر همیشه یک امتزاج تدریجی بود که سرانجام بار دیگر منجر به تسلط عوامل سنتی گردید. این جریان به روشنی در طیسفون/ المدائن نمایان است. دارابگرد شهر دیگری بود که از رهگذر حوادث تاریخی دستخوش دگرگونیهای شدید شد. از روزگار پیش از اسلام این شهر یک پایتخت ولایتی بود. طرح آن در اوایل اسلام قرن هشتم م سخت تغییر کرد. این امر به دلایلی بوده است که روایتی از آن در دست نیست. می‌توان تصور کرد که یکی از این دلایل شبیه ساختن آن به شهر دایره وار خلیفه المنصور یعنی بغداد بوده است. احتمالاً دلیل دیگر سرمشق قرار دادن شهر مدّور اوائل دورهٔ ساسانی یعنی اردشیر خوره/فیروزآباد بوده که نزدیک آن قرار داشته است. اگر دلیل این امر هدف عقیدتی فرمانروا برای تقلید از شهر خلیفه در بغداد بوده باشد این کار موجب شد که طرح قدیمی دایره‌وار اردشیر خوره دوباره در فارس زنده شود، زیرا شهرگرد المنصور محققاً بدون اطلاع از طرح اردشیر خوره که شهرت آن به وسیلهٔ جغرافی‌دانان و مورخین در تمام عالم اسلام منتشر شده بود، امکان نداشت.

www.tabarestan.info

زیرنویس

1 - Herodot, book I chapter 95 - 99.

2 - M. Mehriyar, Prelude for a Huge Excavation Project: Tapphe Hagmataneh, in: Proceedings of the 3rd Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, Teheran 2.-7. 11. 1974. (Teheran 1975)pp. 41ff. - M.R. Sarraf, Hegmatane, in: M.Y.Kiani (Ed.), Iranian Cities III (Teheran 1368) pp. 260ff. -M. Azarnoush,Excavations at Sang-e Shir in Hamadan 1975 in: Proceedings of the 4th Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, Teheran 3.-8. 11. 1975 (Teheran 1976), pp. 40ff.

3 - D. Stronach, Iran 16, 1978, pp. 1ff.

4 - T. Cuyler Young/L. Levine, Excavations of the Godin Project: 2nd Progress Report (Toronto 1974).

5 - C. Goff, Iran 15, 1977, pp. 103ff.

6 - P. de Miroschedji, in: Suse, Dernieres decourvertes, Dossiers Histoire et Archeologie 138, 1989, pp.52ff.

7 - B. Sumner, Archiv fur Orientforschung 29/30, 1983/84, pp.304ff.

8 - A. Sami, Pasargadae, the Oldest Imperial capital of Iran D. Stronach, Pasargadae (Oxford 1978).

9 - E.F. Schmidt, Persepolis I (Chicago 1953).-A. Sami, Persepolis, Takht-e Jamshid (Shiraz 1954).-A.

Tajvidi, Danestaniha-ye novin dar barch-ye honar va bastanshenasi... Takht-e jamshid (Teheran 1976). -A.S. Shahbazi, Persepolis (Teheran 1977).

10 - J. Perrot, Achaemenid Urbanization in Susa, in: Y.Kiani (Ed.), A. General Study on Urbanization and Urban Planning in Iran (Teheran 1986), pp. 99ff.

11 - U. Scerrato, East and West N.S. 16, 1966, pp. 9ff.

12 - F.Wetzel, e.a., Das Babylon der Spatzeit (Berlin 1957). J. Oates, Babylon (London 1986), pp.115ff.

13 - Memoires de la Delegation Archeologique Francaise en Afghanistan. Fouilles d'ai Khanoum I (Paris 1973)-VIII (Paris 1992).

14 - O. Reuther, Die Ausgrabungen der deutschen Ktesiphon-Expedition im Winter 1928/29 (Berlin 1930). -C. Hopkins, Topography and Architecture of Seleucia on the Tigris (Ann Arbor 1972).

15 - A. Invernizzi, Sumer 32, 1976, pp. 167ff.

16 - See J.M. Fiey, Sumer 23, 1967, pp. 3ff. -D. Huff, Sasanian Cities, in: Y.Kiani (Ed.) 10), pp.176ff.

17 - O. Reuther 84 p.4

18 - See A. Invernizzi 15) with further literature.

19 - See D. Huff 16) p.202.

20 - G.A. Pugachwenkova, Puti Razvitia Architekturi Jusnogo Turkmenistana Pori Rabovladenija i Feodalisma. JOTAKE 6, (Moscow 1958), pp. 22ff. - See also Y. Kiani, Parthian Cities, in: Y. Kiani (Ed.) 10), pp. 105ff. with further explanations and illustrations.

21 - G. Koshelenko e.a., Bulletin of the Asia Institute, N.S. 3, 1989, pp. 45ff.

22 - See G.A. Pugachenkova 20), pp. 39ff. and Y. Kiani 20), pp. 105ff

23 - Y. Kiani 20), pp. 105ff.

24 - Y. Kiani, Parthian Sites in Hyrcania (Berlin 1982), pp. 11ff D. Huff, Iranica Antiqua 16, 1981, pp. 125ff.

25 - Y. Kiani 20), pp. 105ff. - M. Charlesworth, Cities of Silkroad (Qumis) in: Y. Kiani (Ed.), Iranian Cities (II)' (Teheran 1987/1366), pp. 328ff.

26 - O. Reuther, Parthian Architecture in: A.U. Pope, A Survey of Persian Art I (London/N. York 1938), pp. 411ff. p.443 Fig. 115.

27 - See Y. Kiani 20), pp. 105ff.

28 - See D. Huff 16), pp. 176ff.

29 - R. and T. Ghirshman, H. Gasche, Terrasses Sacrees de Bard-e Nechandeh et Masjid-i Solaiman I.II. (Paris 1976).

30 - See below, Darabgird and Y. Kiani 20), pp. 105ff.

31 - E. Keall, Iran 20, 1982, pp. 51ff.

32 - See D. Huff 16), pp. 176ff.

33 - See A.A. Sarfaraz, Bishapur, in: y. Kiani (Ed.) 2), pp. 22ff. -D. Huff, Architecture sassanides, in: Splendeur des Sassanides, Exhibition catalogue (Brussel 1993), pp. 45ff.

34 - D. Whitcomb, Before the Roses and Nightingales (New York 1985).

35 - For further explanations and illustrations of the following examples see D. Huff, Firuzabad, in: Y. Kiani (Ed.), Iranian Cities II (Teheran 1987/1366), pp. 35ff. and D. Huff 16), pp. 176ff.

36 - A. Beleniiskij e.a., Sovetskaja arkheologija No. 2, 1981, pp. 94ff.

www.tabarestan.info

یادداشت مؤلف

در صفحات آینده برای آن گروه از خوانندگان گرامی که مایل به داشتن اطلاعات خلاصه دربارهٔ پایتختهای مهم ایران در دوران قبل از اسلام باشند تعدادی از شهرهای معروف و مهم این دوره انتخاب گردیده که با عناوین: شوش، پاسارگاد، هکاتوم‌پیلوس، نسا، جندی‌شاپور، ری، بیشابور، فیروزآباد و تیسفون به علاقمندان معرفی می‌گردد.

ذکر این نکته ضروری است که بسیاری از این پایتختها اهمیت سیاسی، نظامی و اقتصادی خود را در طی قرون حفظ کرده و در ادوار اسلامی نیز از مراکز مهم حکومتی و سیاسی ایران‌زمین بوده‌اند.

تبرستان
www.tabarestan.info

شوش

دکتر دیتریش هوف ترجمهٔ دکتر غلامعلی شاملو

www.tabarestan.info

تاکنون هیچ محلی به اندازهٔ شوش مورد بررسی و کاوشهای باستانشناسی در ایران قرار نگرفته است. عملیات حفاری در شوش در سال ۱۸۵۱ آغاز گردید و بعد از وقفه‌هائی در کار حفاری، بطور مداوم از سال ۱۸۸۴ به بعد ادامه یافت. تاریخچهٔ شوش به هزارهٔ چهارم قبل از میلاد می‌رسد که به مراتب قدیمتر از نخستین ایالت و حکومت ایرانی است. شهر شوش، مرکز سیاسی و اقتصادی امپراطوری ایلام و کانون مراسم آئینی در نزدیکی چغازنبیل بود. به طور کلی، ایلام یک نقش واسطه در میان تمدن‌های بین‌النهرین، هند، و آسیای مرکزی به عهده داشت. تماسهای نزدیک با همسایه مجاور بین‌النهرین برقرار بود و حتی تماسهای نزدیکتری با فرهنگ ایلامی در قسمتهای مرتفع ایران که مرکز آن «انشان» در مرودشت بود، وجود داشت. نقش برجسته‌های صخره‌ای دوران ایلامی در ناحیه «ایذه»، «کورانگون» و «نقش رستم»، و آثار نبشته ایلامی در دورترین قسمت شرق در منطقه کرمان، همه نمودار توسعه و گسترش فرهنگ ایلامی در تمامی فلات جنوبی ایران می‌باشند. اگرچه احتمالاً کانون مرکزی اداری مقتدری دیده نشده است ولی عنوان و لقب حکمران عبارت از پادشاه انشان و شوشان بوده است.

شهر بزرگ و شکوهمند شوش در حدود سالهای ۶۴۵-۶۴۰ قبل از میلاد به کلی توسط آشور بانی‌پال به تخریب و ویرانی کشیده شد و بعد از آن چندین دوره استقرار مربوط به ایلامیهای جدید در این شهر دیده می‌شود و در زمانی که قسمتهای جنوبی ـ غربی فلات ایران تحت حاکمیت و نفوذ ایران درآمد، شهر شوش نیز تحت نفوذ ایران قرار گرفت و نام جغرافیایی «انشان»، با نام جدید «فارس» که نویسندگان رومی و یونانی به آن «پرسیس» (Persis) می‌گفتند، تغییر یافت.

بعد از اینکه سلسله ایرانی هخامنشی موفق به براندازی حکومت مادها شد و قدرت را در ایران بدست آورد، در زمان داریوش اول بود که شوش مجدداً به عنوان پایتخت انتخاب گردید. داریوش بخشی از قسمت قدیمی و بزرگ تپه (یا ناحیهٔ مسکونی) را به عنوان محلی جهت اقامتگاه اصلی قلمرو غربی خود برگزید. از همین جا بود که ارتباط پستی و مسافرتی مشهور با سارد (Sardes)، مرکز غربی‌ترین ساتراپ‌نشین هخامنشی در قسمت غربی ترکیه، با ایستگاههای پستی در سراسر طول راه، آغاز گردید.

در منابع یونانی و رومی، شوش به عنوان پایتخت ایران، بیش از هر محل دیگری نام برده شده است وگاهی نیز با اکباتان درهم آمیخته شده درحالی که پاسارگاد و پرسپولیس به مراتب کمتر نام برده شده‌اند.

باتوجه به تفاوتهایی در وضعیت استقرار در دورهٔ ایلامی، قسمت وسیعی از تپه قدیمی فاقد منازل مسکونی خصوصی و معابد و بناهای تدفینی بود ولی درعوض، بخشی بزرگتری از آن به قسمت کاخ‌نشین اختصاص یافته بود. دامنه‌های بخش جنوبی تپه به طور عمودی مورد حفاری قرار گرفت که دیوارهای حائل و نگهدارنده، یا حصاری گلی آن را احاطه کرده و حدود بیست متر ضخامت داشت و به طول ۱۲ متر تا روی خاک بکر دشت ادامه می‌یافت. بدین ترتیب، سکوئی مشابه با سکوئی سنگی در دورهٔ متأخر در پرسپولیس بوجود آمد. در قسمت شرقی یک شیب که به دروازه خانه‌ای بر فراز حصار گلی مکشوفه منتهی می‌گردید، مجدداً آثاری مشابه با نوع مکشوفه در پرسپولیس بدست آمد.

بخش شمال غربی سکو از بقیه قسمتهای تپه به وسیلهٔ شیار عمیقی جدا شده و از راه ورودی بنای دیگری که در آن پیکره تمام‌قد داریوش قرار داشت عبور کرده بود. این بخش جدا شده تماماً توسط مجموعه‌ای از ابنیهٔ بزرگ کاخ مانند که شامل یک آپادانا مشابه با نوع پرسپولیس، ترکیب منظم دیگری با اطاقهای مختلف و محوطه‌های حیاط مانند چهارگانهٔ درونی، پوشیده شده بود.

www.tabarestan.info

شوش و قصور و کاخهای هخامنشی آن، با تفاوتهائی از پرسپولیس

شوش و قصور هخامنشی آن، با داشتن تفاوتهائی از پرسپولیس، به هنگام فتح اسکندر مقدونی در سال ۳۳۱ قبل از میلاد ویران نگردید. در شوش، اسکندر اقدام به برگزاری جشن ازدواج خود با «استاتی‌یرا» (Statiera) ، دختر آخرین پادشاه هخامنشی، و نیز ازدواج گروهی بیش از یکهزار نفر از سربازانِ خود با زنان ایرانی به سال ۳۲۴ قبل از میلاد نمود و بدین طریق، اتحاد و وحدت دو ملت را با امپراطوری نوین جهانی به نمایش گذارد.

ولی بعد از مرگ اسکندر، قصور و ابنیه مورد استفاده قرار نگرفته و به نابودی گرائیدند و در مقابل، شهری هلنی ـ شرقی، دارای مراکز اداری متعدد در قسمتی از تپه باستانی توسعه یافت که اختصاصات «پولیس» (Polis) یونانی را ازجمله تئاتر، ورزشگاه، و غیره که بر روی سکه‌ها و قطعات مکتوب یونانی به آنها اشاره شده است، به دنبال داشت. شهر سپس به عنوان سلوکیه (Seleucia) در Eulaios نامیده شد و شوش تا دوران پارتی همچنان به شکوفائی خود ادامه داد و اگرچه بعد از آن دوره، براساس مدارک باستانشناسی، دوران افول شهر شروع شد، ولی سهم مهمی را در سنت تاریخی به عهده داشت. لیکن تأسیس شهرهای جدید و تأسیس مجدد شهرهای موجود به نظر می‌رسد منتهی به نقاط مبهمی درگزارشهای تاریخی شده باشد.

مشخص نیست اسامی و عناوین ساسانی خورشاپور، ایرانخور ـ شاپور، و همچنین ایرانشهر شاپور آیا به شهر قدیمی شوش یا شهر جدیدالتأسیس ایوانکرخه تعلق داشته است. به نظر می‌رسد که تأسیس شهر اخیر به

جهاتی با تخریب شوش قدیم توسط شاپور دوم (۳۷۹-۳۰۹ میلادی) ارتباط پیدا می‌کند. گفته می‌شود که به دستور شاپور، به بهانهٔ تنبیه مردم به خاطر شورش آنها، شوش زیر پای فیل‌ها به نابودی کشانیده شد.

به هرحال، شوش مجدداً در دوران ساسانی سر از نابودی به درآورد و بعد از فتح اعراب به اوج بزرگی و ثروت رسید. به خاطر داشتن ابریشم، پارچه اطلسی، منسوجات با ارزش، صنعت نی‌شکر و احتمالاً تداوم صنایع موجود در خوزستان در اوایل دوران پادشاهان ساسانی، شوش به درجه اعلای اشتهار رسید. همچنین مقبرهٔ دانیال نبی که در حال حاضر نیز وجود دارد، در روزگار باستان نیز دارای اهمیت فراوان بوده است.

در میان آثار و بقایای مربوط به شوش دوران اسلامی، یک حمام در قسمت ویرانه‌های آپادانا، یک کارخانه تهیه شکر در ویرانه‌های کاخ اردشیر، یک مسجد، یک مدرسه و یک کوره سفالگری در بخش مربوط به «شهر صنعتگران»، و بالاخره منازل مسکونی در قسمت‌های مختلف را می‌توان نام برد. همچون بسیاری از شهرهای دیگر ایران، شکوه و عظمت شوش، مقارن قرن سیزدهم میلادی به پایان رسید.

www.tabarestan.info

پاسارگاد

هنگامی که کورش کبیر در اواسط قرن ششم قبل از میلاد اقدام به ساختن «پاسارگاد»، اقامتگاه خویش نمود، دشت مرغاب تاحدودی از یک سابقه تمدنی سه هزار ساله برخوردار بود. روستاهای مبتنی برکشاورزی چون تل نخودی، تل خاری (خری)، تل سه آسیاب، و دوتولان، همهٔ اینها تا حوزهٔ قصر سلطنتی هخامنشیان می‌رسید و در هزاره‌های چهارم و سوم قبل از میلاد شکوفائی و جلال خود را داشتند. لیکن بعد از آن، به نظر می‌رسد که استقرار پایدار ازمیان رفته و دره بالغ بر ۱۹۰۰ متر ارتفاع بالای صفر ظاهراً به صورت یک مرتع چرای دام‌ها درآمده باشد.

براساس منابع تاریخی، در دشت مرغاب بود که کورش از پیکار خود علیه ارتش پادشاه بزرگ ماد «آستیاژ» (Astyages) با شکست دادن او پیروزی بدست آورد. با ترفندی موفق شد به یاری ارتش و گروههای ضعیف خود بشتابد و اقدام نماید و بدین ترتیب، مادها ناگزیر به فرار شدند. نام پاسارگاد، به عنوان «اردوگاه ایرانیان» بیان می‌شود و به عنوان بالاترین مرتبه قومی و قبیله‌ای که سلسلهٔ هخامنشیان به آن تعلق داشت نیز به کار می‌رود.

ویرانه‌های سنگها که درنهایت استادی و ظرافت صیقل یافته و بخصوص مقبره باشکوه قدیمی کورش در تمام طول قرون وسطی مورد تحسین و ستایش قرار داشت. اگرچه سابقهٔ واقعی آنها فراموش شده و مقبره، که با ستونهای اطرافش به صورت مرکز مقدس اسلامی درآمده بود به عنوان قبر یا مسجد مادر سلیمان خوانده می‌شد و محراب زیبای آن در اوایل قرن سیزدهم به دستور اتابک سعد بن زنگی در دیوار جهت قبله ایجاد شده بود.

در دوران متأخر، تا اوایل قرن نوزدهم، توجیه و تفسیر غلطی از شرح و بسطهای جغرافیائی در منابع قدیمی متأخر، در رابطه با محل پاسارگاد ایجاد توهم و سردرگمی نمود و سرانجام تصور بر این رفت که باید با «فسا» دارای رابطه و تشابهی بوده باشد. مقارن اواخر قرن نوزدهم بود که شناسائی و تشخیص ویرانه‌های دشت مرغاب با نخستین پایتخت ایرانی در ورای شک و تردید، مورد پذیرش واقع شد و حفریات باستانشناسی نیز صرفاً در سال ۱۹۲۸ آغاز گردید.

اقامتگاه کورش با آنچه که بایستی یک شهر بنامیم، دارای وجه اشتراک اندکی است و به نظر می‌رسد در مقایسه با اکباتان، پایتخت مادی و براساس تعبیر توصیفها، حتی وجه اشتراک شهرگونه‌ای کمتری هم داشته باشد. تاکنون، قسمتهائی از زندگی مردمی، به استثنای بناها و آثار بزرگ کاخها، بدست نیامده است. به نظر یک محدودهٔ استقرار دوران هخامنشی در دو کیلومتری غزلی و در نزدیکی روستای ابوالوردی وجود داشته باشد. محدوده کاخ غیراستحفاظی با حدود یک کیلومتر قطر در قسمت جنوبی و زیر یک تپه حاوی سکوی بزرگی از مصالح سنگی و پله‌های بزرگ دوگانه موسوم به تخت مدار سلیمان، قرار دارد که به نظر می‌رسد سکوئی کامل برای یک کاخ یا قلعه و بنای استحفاظی بوده که به وسیله یک چند ضلعی از دیوارهای خشتی بر تپه‌هائی کم ارتفاع و در اطراف دره‌ای به قطر ۶۰۰ متر، به طرف شمال امتداد یافته باشد.

تفحص برای شناسائی «اردوگاه ایرانیان» در این منطقه اغواکننده است. محدوده کاخ‌نشین جنوب قسمت استحفاظی، نشان داده که می‌توانسته باغی بزرگ و پرآب و با سازمانی مرتب و کانالهای آب از سنگهای تراشیده و محصور با دیوار مربوطه بوده باشد که در آن بناهای متعددی، نه چندان مستحکم، که بعدها به صورت قصور و ابنیهٔ ایرانی شبیه آنچه در اصفهان یا تهران مشهود است، ترتیب و تنظیم یافته‌اند.

بناها بسیار بدتر از بناهای واقع در پرسپولیس دچار خرابی و آسیب شده‌اند و بازپیرایی و توجیه مجدد آنها مورد تردید قرار دارد. بنائی واقع در محدودهٔ جنوبی حوزهٔ کاخ‌نشین با داشتن یک پیکره بالدار به سبک تاج مصری و به اندازه طبیعی از اشتهار خاص برخوردار است.

براساس طرحهای مربوط به قرن نوزدهم می‌دانیم که یک سنگ نبشته خط میخی سه زبانه‌ای به مضمون «کورش، شاه هخامنشی»، بر بالای پیکره وجود داشته که بین سالهای ۱۸۶۱ و ۱۸۷۴ ناپدید گردیده است. به نظر می‌رسد که بنا باید یک «پروه پیلیون» یا «عالی‌قاپو» بوده باشد که یک تالار ورودی است. حتی بازسازی دوبنای دیگر به مراتب دشوارتر است یعنی ویرانه‌های کاخی بزرگتر که دارای طرح و نقشه‌ای کارآمدتر با ایوانهای ستون‌دار است و به نظر می‌رسد ازجمله پیشروان آثار و ابنیهٔ آپادانا گونه بعدی بوده باشد. در اینجا مجدداً به تکه‌های کوچک نگاره‌های در برمی‌خوریم که درنهایت استادی درست شده و به بهترین صورت باقی مانده‌اند و سبک اساطیری آشوری و پیکره‌های انسانی را نشان می‌دهند. آنچه که از ستونها، سرستونها و پایه‌ها باقی‌مانده است، بخشی دارای نفوذ شرقی، بخشی تأثیرپذیری از سبک یونانی را نشان می‌دهد که ازجمله ویژگیهای حرفه صنعت است.

قطعاتی از نگاره‌ها یا کتیبه‌ها، مجدداً به نام کورش و نیز داریوش اشاره دارند که شخص متأخر، به نظر می‌رسد اقداماتی را در زمینه فعالیتهای ساختمانی در منطقه پاسارگاد انجام داده باشد. توضیح و تفسیری از این دو بنا به عنوان محلهای بار عام و سکونت مورد تردید است و بیشتر براساس فرضیات استوار می‌باشد. این بناها در یک طرح راست گوشه مانند قرار داشته و دارای کانالهای آبی نامبرده در بالا می‌باشند.

در حد فاصل قصور و بنای ارگ، نمای ورودی موسوم به «زندان سلیمان» قرار دارد که یک بنای برج مانند و دارای «پلکانی از قسمت جلو و مشابه با بنای «کعبه زرتشت» واقع در «نقش رستم» بود. نقش اولیه بنای مزبور به همان اندازه نقش بنای کعبه زرتشت، مبهم است و در این زمینه آراء و عقاید متفاوت و برخی از آن به عنوان قبر و آرامگاه، آتشکده، و اخیراً نیز به عنوان محل نگاهداری اوستا یا دیگر آثار و اشیاء بسیار مهم و حائز اهمیت نام می‌برند. اگر باید دو نظریه اولیه را در این مورد نادیده گرفت ولی نظریه سوم نیز که از آن یاد شد هنوز نسبی است و قطعیت ندارد. باید بدانیم که در تمدنهای گذشته‌ای که کاملاً برای ما شناخته شده‌اند، تعهداتی در ارتباط با بناها وجود داشته که البته به آسانی قابل درک و تصور نیست و بدین ترتیب، پیش از اینکه امیدواری به یافتن پاسخهای قطعی به سئوالات مطرح شده داشته باشیم، لزوماً بایستی اطلاعات زیادی در زمینه تاریخ هخامنشیان بدست آوریم.

www.tabarestan.info تبرستان

این امر در مورد دو پایه ستون، یا دو برآمدگی پایه ستون، که یکی دارای پله و دیگری بدون پله است، در محوطه‌ای مورد تکریم و احترام واقع در قسمت غربی قصور، کاملاً صادق می‌باشد. از اینها عموماً به عنوان تأسیساتی به منظور مراسم نیایش آتش یاد می‌کنند، عقیده‌ای که از سنگ نگاره‌ها و نقشهای قبور صخره‌ای هخامنشی الهام و نشأت گرفته که پادشاه معمولاً بر روی سکوئی دارای سه پله در مقابل آتشدانی ایستاده و دست به دعا و نیایش برداشته است.

نقشه اصلی تخت مادر سلیمان به نظر می‌رسد که هرگز به اتمام نرسیده باشد و در عوض، احتمالاً بعد از جابجائی حوزه مسکونی سلطنتی به پرسپولیس، پله‌های بزرگ را مسدود کرده و خود سکو نیز با ارگی خشتی و بسیار نیرومند و دارای برجهای مستطیل شکل و دروازه استحکامی به جهت جنوب، مجدداً بنا شده است. البته این قسمت استحکامی در زمان سلوکیان، و سپس در دوران‌های اواخر ساسانی و اوایل اسلامی، دوباره ساخته و پرداخته شده است.

هِکاتوم پیلوس

«هکاتوم پیلوس»، یکی از پایتختهای پارتیان می‌باشد بسیار به آن اشاره شده و چنین آمده که در راهی که از ری به خراسان در محدوده Komisene منتهی می‌شده قرارگرفته است. به هر حال، محل و موقعیت آن تا اواسط قرن حاضر، همچون یک معما بود. در همین «هکاتوم پیلوس» به سال ۳۳۰ قبل از میلاد بود که اسکندر با ارتش خود چند روزی به استراحت پرداخت و خود را آماده حرکت به طرف هند می‌کرد و این درحالی بود که مدتی در تعقیب داریوش سوم بود که از ناحیه ری به طرف شرق گریخته بود و بالاخره هم توسط یکی از امرای ارتش خود به قتل رسید. بنابراین، گزارش مبتنی بر این که سلوکوس اول نیکاتور[1] (۳۱۱-۲۸۰ قبل از میلاد) جانشین اسکندر در حوزه شرقی محدوده فرمانروائی‌اش در واقع بانی «هکاتوم پیلوس» بوده است نمی‌تواند بیش از این اندازه صحیح باشد که او فقط به توسعه و تجدید سازمان شهری پرداخته که از جمله شهری یونانی بوده و وجود هم داشته است. همچنین به نظر می‌رسد که سلوکوس به نامگذاری یا تجدیدنام محلی پرداخته که به عنوان هکاتوم پیلوس اشتهار یافته است و این جزئی از اقدام معمولی یک حکمران هلنی به شمار می‌رفته است که شهری را نامگذاری کرده یا به عبارتی، آن را به خودش ارتباط داده است و در این زمینه بی‌مناسبت نیست جاهای مختلفی را به خاطر آوریم ازجمله Alexandrias ، Seleucias ، Antiochias و غیره.

هکاتوم پیلوس، یک واژه کاملاً یونانی است و زمینه اسمی ایرانی چون اکباتانا (Ecbatan) از «هگمتانه» (Hagmatana) ندارد و به معنای شهر «صد دروازه» یا شاید شهر «برجهای صدگانه» است که درواقع یک نام توصیفی است و در میان یونانیان برحسب کاراکتر و گونه شهری، قرابت داشته است. توصیفی دیگر که توسط «هرتسفلد» (Herzfeld) پیشنهاد شده عبارت از این است که «هکاتوم پیلوس» ترجمه و برگردان افزون شده Pandjburdj ، Pandjbur ، یا Pandjdar (دارای برجهای پنجگانه یا دروازه‌ها) است که در فهرست متن پهلوی شهرستانهای ایران همراه با اسامی اصلی محلی آمده است، این نام محلی ایرانی بدون تردید شهرستان «کومیش» (Komish) براساس آنچه که در فهرست پهلوی آمده بوده که می‌تواند با Shahr-i-Qumis کنونی برابری داشته باشد که آثارش در جنوب شرقی Qusheh حدود ۳۵کیلومتری جنوب غربی شهر دامغان دیده می‌شود.

هکاتوم پیلوس، و شهرستان کومیش در منابع ادبی به عنوان اقامتگاه پادشاهان اشکانی نام برده شده و هکاتوم پیلوس براساس آنچه قبلاً اشاره شد، اینطور توصیف شده که در شهرستان Komisene ، واژه یونانی کومیش ایرانی، قرارگرفته است.

1- Nikator

این نتیجه‌گیری که هکاتوم پیلوس در Komisene باید با «شهرستان کومیش» تطابق و تشابه داشته باشد درواقع بعد از تحقیقات بود که توسط «هرتسفلد» صورت گرفت که در سال ۱۹۲۵ ناحیهٔ دامغان را مورد بازدید و بررسی قرار داد. هرتسفلد به اهمیت ناحیه باستانی تپه حصار و دوران ماقبل تاریخی آن و نیز شهر Qumis را به خاطر وجود آثار دوران تاریخی و اوایل دوران اسلامی آن پی برد و صریحاً متذکر گردید که شهر Qumis باید همان هکاتوم پیلوس بوده باشد، ولی این موضوع در سال ۱۹۳۱ تا حدودی به فراموشی سپرده شد و این مقارن زمانی بود که پژوهشها و کاوشهای باستانشناسی در محدوده دامغان و کشف آثار دوران ماقبل تاریخی و ساسانی در تپه حصار آغاز گردید، ولی در ارتباط با هکاتوم پیلوس کار تا حدودی مأیوس کننده بود زیرا که هدف عمده هیأت اکتشافی پی بردن به وجود شهر هکاتوم پیلوس بود.

محل باستانی شهر Qumis علیرغم کوششهای فراوان هیأت اکتشافی و انجام بررسیهای هوائی سرانجام بدست نیامد. در سال ۱۹۶۶، هکاتوم پیلوس ـ شهر Qumis یک بار دیگر کشف گردید و عملیات حفاری متعاقباً آغاز شد و این درحالی بود که مشهودات هرتسفلد تا آن زمان نامعلوم باقی مانده بود.

www.tabarestan.info

حتی اگر هویت هکاتوم پیلوس را با شهر Qumis مورد قبول قرار دهیم، این محل بازهم به صورت یکی از مناطق مبهم باستانشناسی ایران باقی می‌ماند. ویرانه‌های محل در امتداد یک رشته آبی در یک استپ صحرا مانند با بیش از ۵ کیلومتر طول و ۲ کیلومتر عرض میان روستاهای «کوشک» و «امیروان» قرار دارد. ناحیه مسکونی نخستین بطور چشمگیری از محدودهٔ اطراف خود جلوه نمی‌کند و دیوارهای دفاعی یا حتی آثار محدودکننده‌ای دیده نمی‌شود ولی ویرانه‌های جدا افتاده‌ای متشکل از خشتهای گلی کاملاً مشهود است که به فاصله‌هائی از یکدیگر قرار گرفته‌اند.

قسمتهای مسطح بین این آثار از سفال پوشیده شده و تنوع گونه‌های سفالها دال بر این است که دوره‌های سکونتی انسان از زمان هخامنشیان یا حتی قدیمتر در قسمت شرقی که بعدها در دوره‌های هلنیستیک و پارتی به طرف غربی کشیده شده و بعد از آن هم در دروان ساسانی و اوایل دوران اسلامی متمایل به جهت شمال غربی گردید، به نظر می‌رسد که این ناحیه بعد از حمله مغول به کلی متروک شده باشد.

در طول مدت حفاری، قسمتهای متعددی از ویرانه‌های بلند خشتی تحت کاوش قرارگرفت و ازجمله یک بنای مربع‌شکل دارای برجهای مستطیل شکل در گوشه‌ها و یک حیاط منضم به مجموعه (منطقه ششم) کشف شده به نظر می‌رسد یک کاخ مربوط به اوایل دوران پارتی بوده باشد (قرن سوم قبل از میلاد). در اطاق فوقانی یکی از برجها، بقایای استخوانی دوره زرتشتی کشف گردید که با مقایسه و تطبیق با یک سکه دورهٔ ساسانی به قرن ششم میلادی نسبت داده شد و این زمانی بود که این قسمت متروک مانده به عنوان یک استودان و محل قرار دادن بقایای استخوانی مجدداً مورد استفاده قرارگرفت.

گونهٔ ویژه‌ای از آثار جالب توجه که در نمونه‌های مکشوفه متعددی تکرار هم شده است (قسمتهای باستانی چهارم، هفتم، سیزدهم)، دارای یک نقشه مربع با قسمتهای کوچک مستطیل شکل است که بطور محوری از هر

چهار طرف جلو رفته و با طرح پله‌های متعدد، تشکیل یک صلیب را داده است.

صعود موازی پلکانها یا سطحهای بالارونده در داخل به طبقات فوقانی منتهی می‌شود. در اطاقها قسمتهای مخصوص آتش، جمجمه‌های انسان، استخوان حیوانات مختلف و بخصوص اسب، و ظروف بدست آمد.

مجموعه‌های ساختمانی احتمالاً در نیمه اول قرن اول قبل از میلاد متروک گردیده و از گل انباشته شده و دیوارهای حفاظتی دور آن را فراگرفته است. مطمئناً اینها استفاده‌های روزمره نداشته و موارد استفاده‌های آئینی آنها با وجود آثار تدفینی حمایتی گواهی و تأیید می‌شود ولی به طورکلی هدف اساسی کاربرد آنها هنوز به صورت ابهام باقی مانده است.

آثار و بقایای دیگری هم وجود دارند که هنوز تحت کاوش و بررسی قرار نگرفته‌اند و دارای نقشه‌ای مدور می‌باشند و در یکی از آنها (قسمت پنجم) بقایای استخوانهای انسانی بدست آمد. اگرچه مجموعه این بناها و آثار ساختمانی جالب توجه و مهم می‌باشند ولی بطور منطقی هیچکدام از آنها قابل مقایسه با آثار نسای قدیم (Old Neisa) ـ میتری داتکارت نیست و طرح کلی ساختمانی شهر Qumis را هم در محدوده پارتی ندارد. بنابراین، منطقه باستانی هکاتوم پیلوس ممکن است که مشخص بشود ولی حوزه مسکونی سلطنتی پارتی هنوز در انتظار کشف بسر می‌برد.

نکاتی دربارهٔ شهر صد دروازه

همانطوری که خوانندگان گرامی آگاهی دارند، در نیم قرن گذشته باستانشناسان و محققان در جستجوی یافتن محل یا بقایای شهر معروف هکاتوم پیلوس یا صد دروازه تلاش مستمری را بعمل آوردند. در این راستا، چندین گروه از باستانشناسان کشورهای بیگانه در نقاط مختلف و متعددی مانند دامغان، کلات خراسان، شرق و شمالشرق ایران اقدام به جستجو ـ بررسی و حتی کاوشهای باستانشناسی نمودند. ازمیان گروه جستجوگران می‌توان به هیأت‌های امریکائی، انگلیسی، ژاپنی، و ایتالیائی اشاره داشت که در نواحی نامبرده شده بخصوص ناحیه‌قومس یا نواحی دامغان کنونی کاوشهای متعددی انجام داده و به این نتیجه رسیدندکه شهر صد دروازه در اطراف دامغان کنونی قرار داشته است. آخرین گروه (قبل از انقلاب) متعلق به هیأت باستانشناسی انگلیسی و امریکائی به سرپرستی دکتر جان هانسمن و دکتر دیوید استروناخ بود که چندین سال در محلی به نام قوشه (روستائی بین دامغان و سمنان) اقدام به کاوشهای باستانشناسی نمودند و به این نتیجه رسیدند که محل کاوش آنان همان شهر صد دروازه است (ر.ک. صفحات ۳۳ و ۳۵) از طرفی دیگر در فاصله سال ۱۳۵۷-۱۳۴۹ هیأت بررسی و کاوشهای دشت گرگان نیز برای شناسائی شهرها و محوطه‌های اشکانی اقدام به تحقیقات در ناحیه دشت گرگان امروزی یا هیرکانیای قدیم نمود.

هیأت مزبور در فاصله سالهای بررسی در دشت گرگان موفق به یافتن قلاع و شهرهای دورهٔ اشکانی گردید که نتایج آن درکتابی بنام Parthian sites in Hircania, Berlin-1984 انتشار یافته است.

از طرفی دیگر هیأت کاوشهای دشت گرگان در جستجوی شهر صد دروازه که گمان می‌برد که موقعیت جغرافیائی این شهر در ناحیهٔ دامغان باتوجه به شرایط اقلیمی ـ جغرافیائی و نظامی نبوده و بلکه احتمالاً در محلی که زادگاه اصلی اشکانیان یعنی هیرکانیا یا دشت گرگان قرار داشته است.

منابع تاریخی حکایت از آن دارد، که اسکندر پس از شکست داریوش سوم وارد شهر صد دروازه شد. شکست داریوش هخامنشی از اسکندر با آخرین تحقیقات انجام شده در ناحیه آهوان سمنان بوده است. خوانندگان گرامی به ویژه باستانشناسان آگاهی دارند که از گذشته بسیار دور چندین راه کاروانی منطقه قومس و شاهرود و سمنان را در فاصله زمانی نه چندان طولانی به دشت گرگان یا هیرکانیای گذشته متصل می‌نمود. موقعیت جغرافیایی دشت گرگان یا سرزمین طلای سفید و حاصل‌خیزی آن ناحیه در این مختصر میسر نمی‌باشد ولی وضعیت پدافندی ـ سوق‌الجیشی، جغرافیائی و بالاخره کشاورزی این ناحیه به نظر می‌رسد

www.tabarestan.info تبرستان

احتمالاً اسکندر پس از شکست داریوش سوم، به ناحیه هیرکانیا وارد شده و شهر صد دروازه در ناحیه دشت گرگان در محلی بین رود اترک و گرگان قرار داشته است. بسیاری از نقاط بررسی شده توسط هیأت کاوشهای گرگان ازنظر شهرسازی و معماری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. گرچه درحال حاضر بررسی و کاوشهای دشت گرگان در مراحل ابتدائی بوده و نظریه قطعی را دربارهٔ شهر صد دروازه نمی‌توان ارائه کرد ولی به امید اینکه روزی محققان و باستانشناسان بررسی و کاوشهای دشت گرگان را ادامه داده و به نتایج علمی‌تری نائل آیند.

مؤلف

تبرستان
www.tabarestan.info

ری

ری، که در دامنه‌های جنوبی البرز قرار گرفته، با نهرها و چشمه‌های پرآبش، از قدیمترین دوران مورد سکونت انسان قرارگرفته است و چشمه علی باید به عنوان هسته طبیعی تمامی استقرارهای انسانی در این‌جا محسوب گردد. بین سالهای ۱۹۳۴ و ۱۹۳۶ حفاریهای اندکی درکنار تپهٔ ماقبل تاریخی صورت گرفت و نشان داد که آثار استقرار بشری در این محل به اوایل دوران کالکولی‌تیک، حدود پنج هزار سال قبل از میلاد می‌رسد و تا حدود سه هزار سال قبل از میلاد تداوم یافته است. بعد از آن، به نظر می‌رسد که استقرار انسانی به مناطق همجوار دیگری انتقال یافته و فقط در دوره پارتیان این منطقه با احداث بناهای حشتی بزرگ، معبد یا یک کاخ، درست بر فراز لایه‌های ماقبل تاریخی مجدداً مورد استفاده قرارگرفته و می‌توان پذیرفت که سکونتهای بعدی نیز بخشهای عمده‌ای از سطحها و لایه‌های باستانی و قدیمی را دگرگون ساخته‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

مدارک ادبی مؤید اهمیت ری در زمان هخامنشیان است که در آن موقع «راگا» (Raga) نامیده می‌شد و مورخان غربی Rages می‌گفتند. تعدادی از افرادی که زمینه‌های تاریخی و اساطیری دارند به عنوان بنیانگذارانِ ری نام برده شده‌اند ازجمله هوشنگ از سلسله پیشدادیان، کیخسرو، رضی بن خراسان، و اسکندر ذوالقرنین که در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. در این زمینه از Ashak، نیای سلسله اشکانی، بهرام چوبین از امرای مشهور ساسانی و رهبر ایرانی جنگ قادسیه نیز نام برده می‌شود.

اینکه روایت می‌کنند زرتشت از این محل آمده و این جا همچنین مقر و مرکز بالاترین مرتبه موبد یا روحانی زرتشتیان بوده است، مورد تردید و ابهام قرار دارد.

به هر حال، برخی فعالیت‌های ساختمانی که توسط امپراطور سلوکی یعنی سلوکوس نیکاتور در حدود ۳۰۰ قبل از میلاد صورت گرفت، واقعیتی تاریخی به نظر می‌رسد و پس از آن نیز «ری» (Rages)، به نام «اوروپوس» (Europos) نامیده شد. پارتیان آن را به عنوان Arsacia می‌نامیدند. درحالی که ری اساساً به مادها و سپس به پارتها تعلق داشت ولی در زمان سلسله ساسانی تحت نظر و حکومت آزربادگان اسپهبد بود. اعتبار و اهمیت شامخ آن در آن دوران در یک نقش برجسته ساسانی به نمایش درآمده است که در آن منظره شکار شیر به نمایش درآمده و در نوع خود در تمام ایران مرکزی و شمال شرقی منحصر به فرد است. این نقش برجسته درخلال طراحیهای مسافران قرن نوزدهم شناخته شده و بعدها خرابیهائی در آن ایجاد شد و یک نقش دوره قاجار جای نقش اصلی را فراگرفت و تدریجاً نیز عملیات کارخانه سیمان ری در قرن بیستم موجب ویرانی آن گردید، ولی یک نقش دورهٔ قاجار متعلق به فتح علیشاه و پسرانش هنوز در چشمه علی موجود است. ویرانه‌های همجوار تپه میل و

چال طرخان که به نظر می‌رسد حداقل بخشی از آن مربوط به اوایل دوران اسلامی است، از برجسته‌ترین آثار معماری سنتی دورهٔ ساسانیان به شمار می‌آید.

در زمان فتوحات عرب، گروه‌هائی از ری دلاورانه در جنگهای جلیله (Jalula) و نهاوند پیکار کردند و یزدگرد سوم در همین‌جا بود که از دست اعراب گریخت و پناه آورد. خود شهر به نظر می‌رسد که بعد از جنگ نهاوند به تصرف درآمده باشد و مقایسه غنائم جنگی بسیار زیاد که اعراب بدست آوردند و غنائمی که از تیسفون گرفته بودند نشان می‌دهد که شهر ری در زمان ساسانیان از چه ثروت و مکنتی برخوردار بوده است. دوره‌های بعدی مترادف با شورشها، اسارت‌گیری و قتل و غارت و چپاول بود که مناطق استحفاظی و مرکز قدیمی شهر تخریب و ویران گردیدند. دشمنیها و عداوتها علیه اعراب همچنان باقی و برقرار ماند و حتی در اوایل دوران عباسی، یکی از شاعران عرب به نام آدم بن عبدالعزیز زبان به شکایت گشود که اعراب که اربابان متمدن دنیای مشرق‌زمین نام برده می‌شدند، در ری از آنها به عنوان وحشیهای پست نامیده می‌شدند.

به هنگام جنگ قدرت میان بنی‌امیّه و عباسیان، متأسفانه ری اقدام به حمایت از جناح بازنده پیکار قدرت یعنی جناح بنی امیّه کرد ولی به زودی ائتلاف و همبستگی ایجاد شد. محمد المهدی که بعدها سومین خلیفه عباسی گردید، هنگامی که حاکم ری بود، اقدامات سازنده بسیاری انجام داد و ری تا مدتی بعد از او هم به نام «محمدیه» نامیده می‌شد. هارون الرشید، پسر مهدی، در همین‌جا به دنیا آمد و بعد هم افراد زیادی به عنوان حاکمان وقت به ری فرستاده شدند که همه مؤید اهمیت این شهر ازنظر خلفا بوده است. مقارن با پایان قرن نوزدهم میلادی، شهر ری دارای ترکیبی از جمعیت اعراب با کثرت بیشتر و ایرانیان به تعداد کمتر بوده است.

علی‌رغم قحطی سال ۸۱۷-۸۱۶ میلادی، زمین‌لرزه‌های سالهای ۸۶۴ و ۹۵۶-۹۵۵، جنگ قدرت میان Tahirides و Alides، مباحثات و درگیریهای مذهبی میان سنی‌ها، شیعیها، حنبلی‌ها، شافعی‌ها و فرقه‌های دیگر، شهر ری همچنان به پیشرفت و توسعهٔ خود به صورت یکی از شکوهمندترین شهرهای دنیای مشرق زمین ادامه داد. اصطخری و دیگر وقایع‌نویسان، از ری و اصفهان به عنوان دو شهر شکوفان و آباد میان خراسان و بین‌النهرین یاد می‌کنند که به استثنای بغداد یا دمشق «عروس دنیا» محسوب می‌شوند. این توسعه‌یابی و شکوفائی ری در سراسر دوره بوآیه (Buyid) و سامانی تا دورهٔ سلجوق ادامه یافت تا اینکه ری به اوج شکوفائی‌اش رسید و این علیرغم همهٔ نارسائیها و مداخلات و درگیریهائی بود که روی داده بود ازجمله حمله محمود غزنوی در ۱۰۲۹ میلادی (هجری ۴۲۰) و غُزها (Guzz) در سال ۱۰۳۵ و ۱۰۳۶ میلادی (۴۲۷ هجری). منبع ثروت نفوس شهر ری متساویاً از بازرگانی، پیشه و صنعت، و کشاورزی تأمین می‌شد. در میان مواد شاخص و عمده محصولات کشاورزی شهر ری انواع انگورها را می‌توان نام برد ازجمله نوع razikijam که شهرت بسیار داشت و در منطقه‌های بین‌النهرین، مکه، و موهاتان و یمن نیز کشت و پرورش می‌یافت و احتمالاً توسط ساسانیان به این منطقه آورده شد. برخی از انواع خربزه و هندوانه که بهرحال مضر هم بود زیرا که عصاره و آب آنها موجب اسهال می‌گردید. در میان محصولات صنعتی می‌توان از منسوجات مخصوص، گلیم ابریشمی بافت، شانه‌های چوبی،

www.tabarestan.info تبرستان

سفال لعابدار مخصوص که اشتهار زیادی داشتند. شهر ری غالباً با شهر نیشابور مقایسه می‌شد که نیشابور را معمولاً شهری بزرگتر و دارای ثروت و غنای بیشتری از ری می‌دانستند ولی بهرحال، تفوق و برتری ری ازنظر زیبائی و شکوهمندی غیر قابل رقابت بود. اصطخری می‌گوید که شهر ری شکوه و جلال همدان را بخود اختصاص داده است. ساکنان شهر همگی با وقار، باهوش، نجیب، خوش ذوق و با قریحه توصیف شده‌اند و مشاهیر علم و ادب، و هنرمندان، قاضیان، روحانیون، کتابخانه مشهور، بیمارستان، بازارها، مهمانخانه‌های مناسب، تأسیسات و منابع تأمین آب، و همچنین یخچالها، همه و همه در این شهر وجود داشته و رشد یافته‌اند.

آثار و ابنیه آرامگاهی، ازجمله علی حمزه، و عبدالعظیم را می‌توان نام برد. در زمان اصطخری، آثار مسکونی و خانه‌های خشتی وجود داشتند که در قرن دوازدهم میلادی خشت پخته معمول گردید و گاهی نیز تزئین لعابی داشت. ابعاد شهر از یک تا ۱/۵ فرسنگ ربع متفاوت بود.

مقارن با پایان قرن دوازدهم میلادی، زمانی که ری به قلمرو شاهان خوارزم تعلق داشت، پیکاری دوباره میان اکثریت جمعیت شیعه و فرقه‌های سنی آغاز گردید. با آغاز نخستین موج حملات مغولان به ایران در ۱۲۲۰ و ۱۲۲۱ میلادی (هجری ۶۱۷) به نظر می‌رسد که شهر ری نیز به ویرانه‌هائی تبدیل شده باشد که علیرغم کشتاری بزرگ، بخش عمده‌ای از جمعیت شهر خود را نجات داده و پس از ترک مغولان آنچه را که باقیمانده بود دوباره ساختند. ولی چهار سال بعد، به سال ۶۲۱ هجری، مغولان مجدداً بازگشتند و آنچه را که باقی گذاشته بودند به نابودی کشاندند. از این تاریخ به بعد بود که شهر ری متروک گردید و عده‌ای که جان خود را نجات داده بودند به اطراف ازجمله تهران و ورامین گریختند. حتی هنگامی که غازان‌خان، حکمران مشهور مغولی، به اسلام گرائید، به بازسازی شهر ری فرمان داد ولی هیچکسی جرأت بازگشت به شهر را نداشت و به جای ری، تهران و ورامین شروع به توسعه کردند. ورامین در دورهٔ مغول به خاطر مسجد جامع زیبا و برجهای مقبره‌ای مورد تکریم قرار گرفت و در همان زمان نیز حمدالله مستوفی از تهران به عنوان «شهر ایالت نشین» نام می‌برد که مزار شاه عبدالعزیز هم متعلق به آن بوده است. ویرانه‌های شهر ری به صورت محلی قابل ستایش و تحسین برای مدتی باقی بود و مصالح ساختمانی و آجرهایش جهت استفاده مجدد از آنها در روستاهای اطراف به غارت می‌رفت و فقط تعدادی از برجهای مقبره‌ای و قسمتی از دیوارهای استحکامی آن در حواشی کوهستان و مزارع و باغات خشک به جای ماندند.

www.tabarestan.info تبرستان

اردشیر ـ کوره، گور، فیروزآباد

ظهور سلسله ساسانیان با بنیاد شهر اردشیر ـ کوره، توسط نخستین پادشاه بزرگ این سلسله، یعنی اردشیر در دههٔ دوم قرن سوم میلادی ارتباط پیدا می‌کند. همین اقدام به تأسیس شهری مسکونی بود که منجر به نبردی سرنوشت‌ساز با آخرین پادشاه بزرگ پارتی، اردوان پنجم گردید زیرا او نمی‌توانست به قبول این امتیاز ویژه ساختن شهری به عنوان آخرین اقدام اردشیر تن در دهد. علاوه بر این، طرح و نقشه متحدالمرکز شهر مدور اردشیر صرفاً به عنوان سندی بر ایدئولوژی سیاسی او قابل توجیه و توصیف است. نه یک بنای عظیم برج مانند در مرکز شهر، منار یا تیربال، اطاقهای مجلل و ایوانها در قسمت فوقانی ممکن است به منظورهای خاصی به کار می‌رفته‌اند ولی به هر حال، علت عمده آن نمایش سمبل و نماد قدرت پادشاهی در کانون دنیائی تنظیم یافته بوده است، این اندیشه از قبل مقدر شده سلطنتی مطلقه با رؤیای اردشیر در حین خواب برابری می‌کند بدین صورت که فرشته‌ای پیامی برای اردشیر می‌آورد که توسط اهورا مزدا خدای بزرگ زرتشتی، به عنوان فرمانروای جهان برگزیده شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

طرح و نقشهٔ «اردشیر ـ کوره» با شکل کاملاً مدور و دو کیلومتر قطری که دارد، به قسمتهای بیست‌گانه‌ای متشکل از خیابانهای متحدالمرکز تقسیم می‌گردد و بارها مورد شرح و بسط قرار گرفته است. باتوجه به اینکه هیچگونه کاوش باستانشناسی در این محل صورت نگرفته، فقط «تیربال» (Tirbal) و بلوکهای عظیم سنگی، تخت نشین (Takht-i Nishin) که احتمالاً یک آتشگاه بوده، به عنوان آثار مربوط به دوران ساسانیان شناخته شده است. خانه‌های مسکونی دوره ساسانی و سایر بناها و ابنیه دیگر به وسیله آثار سکونتی دوره‌های بعدی پوشیده شده و ازجمله چندین امامزاده در قسمتهای شاخصتر مجموعه بناهای دورهٔ ساسانی بنا گردیده و کاملاً شاخص مجموعه شده است.

دو قسمت کاملاً شناخته شده کاخ اردشیر، کاخ قلعه مانند «قلعهٔ دختر» بر فراز دره «تنگ آب» در جائی که دو نقش برجسته یادآور نقش پادشاه است، و همچنین کاخ دیگری که اشتباهاً به نام «آتشکده» خوانده شده دارای الحاقات تدافعی است و بعد از پیروزی اردشیر ساخته شده است.

به هر حال نقشهٔ اصلی محوطه ازنظر بیننده غائب جلوه می‌کند و مؤید تصحیح گزارشهای قدیمی در مورد اقدام اردشیر به خشک کردن یک محوطه باتلاقی در وسط این دشت و قبل از اقدام او به ساختن شهر مورد نظرش می‌باشد.

سیستم نقشه شهر تمامی محوطه دشت را با دوایر متحدالمرکز و بیش از بیست کثیرالاضلاع به ابعاد ۷/۵

کیلومتر قطر می‌پوشاند که درواقع محدودهٔ دیوار خارجی شهر را تشکیل می‌دهد و در عین حال شعاعهای بیست گانه‌ای نیز تا دامنه‌های کوهستان به مسافت ۱۲ کیلومتر از مرکز، امتداد می‌یابد و به وسیله آثار ساختمانهای حائز اهمیت، کانالها، قناتها، مرزها و محدوده‌های دیگر مشخص می‌شوند.

این نقشه متشکل از طرح هندسی کامل و دقیق، نمودار اجرای پروژه‌ای عظیم در یک محوطه لم‌یزرع و احتمالاً باتلاقی است و احتمال داده می‌شود که قبل از آن نیز اقداماتی در زمینه‌های آبرسانی و اقدام به کشت و زرع در این جا صورت گرفته باشد. بررسیهای باستانشناسی منجر به کشف سیستمی از کانالها و تونل صخره‌ای شد که آب را از یک حاشیه کوهستانی به دره‌ای خشک هدایت می‌کند که بتوان بعداً به توزیع و تقسیم آب اقدام نمود و در عین حال با اشعه‌ای از نقشه اصلی شهر و محدوده دشت کاملاً هماهنگی دارد.

بنابراین، اردشیر ـ کوره، نمونه کمیابی از یک شهر باستانی است که اطلاعات و آگاهیهائی دربارهٔ سنتهای تاریخی در آن قابل کنترل است و با اقدامات و پژوهشهای باستانشناسی نیز قابل تأیید می‌باشد و همچنین، جائی است که شاخص یک «شهرستان» به عنوان فعالیت بنیاد سلطنتی تا دوران متأخر عیان و آشکار باقی ماند.

www.tabarestan.info تبرستان

حراست و حفاظت طولانی‌مدت طرح باستانی شهر و منطقه مؤید این واقعیت است که اردشیرکوره هرگز موفقیتی نداشت ولی تا پایان دوره ساسانی به خاطر اهمیت تاریخی‌اش مورد تکریم قرار داشت و نام آن نیز برای شهرستان منطقه اخذ گردید ولی سریعاً ازنظر اندازه و ابعاد و ثروت از دیگر شهرها پیشی گرفت و در مقام کانون حکمروائی ساسانیان، توسط پسر اردشیر و شاپور اول، تا قسمتهای غربی پیش رفت و تا دوران قرون وسطی به صورت معتبر ولی ازنظر ابعاد، کوچک باقی ماند و در این دوران بود که نام آن توسط «عذود الدوله» (Adud-ud Dauleh) به «فیروزآباد» تغییر داده شد. البته این وضعیت در دوره متأخری عوض شد و دوران بعدی، درواقع دوران توسعهٔ سریع اجتماعی و اقتصادی، دورهٔ تراکم و انفجار جمعیت، توسعهٔ شهرها و روستاها و اراضی قابل کشت و بخصوص تحولاتی در زمینهٔ روشهای کاربردی کشاورزی بود که باعث گردید اکثر آثار و نشانه‌های نقشه اصلی باستانی شهر و منطقه بیش از ۱۷۵۰ سال بعد ناپدید گردد.

طیسفون:

تیسفون، در ادبیات و منابع، به صورت نام مترادف و مشترکی برای اجتماعی از شهرها در کناره‌های رود دجله، میان بغداد و بابل درآمد. تیسفون، مرکز غیر قابل رقابت دنیای مشرق‌زمین از زمان پیروزی اسکندر به شمار می‌آمد و تا طلوع بغداد که مقارن تأسیس دوران خلفا بود، پایان شرق باستان را اعلام می‌داشت. تخصیص عنوان

شرقی ـ قرون وسطائی این مجموعه شهرها عبارت از **المدائن** بود و اگرچه مدارک مکتوب دربارهٔ تاریخ و سابقهٔ این شهرها موجود است، فقط تعدادی از آنها با درجه‌ای از صحت و اعتبار تا به امروز قابل تشخیص و شناسائی است.

حدود تیسفون عبارت از یک بنیان پارتی بود ولی این محدوده، مرکز و هسته اصلی این مجموعه استقرارها نبود. چنانچه چند شهر باستانی را در محدوده‌ای مانند Opis و Kokhe پشت سر گذاریم، نخستین حلقه در سلسله زنجیر شهرهای باستانی، شهر سلوکیه در ساحل دجله (Seleucia on the Tigris) است که توسط سلوکوس اول (Seleucos) (۳۵۸-۲۸۱ قبل از میلاد) به عنوان پایتخت امپراطوری‌اش در حدود سال ۳۰۰ قبل از میلاد بنا گردیده است. این شهر در ساحل غربی یک بستر رودخانه قدیمی رود دجله، در فاصله‌ای از جریان آب کنونی به سال ۱۹۲۷ شناسائی شد و از آن تاریخ به بعد کاوشهائی نیز به عمل آمد.

اگرچه سلوکوس اقامتگاه خود را بعدها به انطاکیه (Antiochia) در اورون تس (Orontes) انتقال داد، ولی سلوکیه جای بابل را که قرنها شهر هلنی شرقی شده بود اشغال نمود. این شهر حتی بعد از پیروزی پارتیان به سال ۱۴۱ قبل از میلاد به رشد و شکوفائی خود ادامه داد و به صورت مرکز عمده امپراطوری درآمد.

لیکن پادشاهان پارتی اقدام به تأسیس اقامتگاهی در خارج شهر در کنارهٔ شرقی بستر رودخانهٔ دجله نمودند که تدریجاً به عنوان شهری توسعه یافت و مقارن اواخر قرن اول قبل از میلاد نام تیسفون را به خود اختصاص داد.

مقارن قرن اول و دوم میلادی، شهر جوان و نوبنیاد تیسفون به صورت رقیبی برای سلوکیه قدیمی درآمد که در آن هنگام در اثر نابسامانی‌های سیاسی وضع مناسبی نداشت و تحت فرمان تروژان (۱۶۵ میلادی) نیز آسیبهائی به شهر وارد آمده و ناگوارترین آسیبها شاید تغییر دادن جهت شرقی دجله و وارد آمدن صدماتی بر پیکر بازرگانی از راه آبی بوده باشد. اکنون شهر تیسفون پایتخت قسمت غربی امپراطوری پارتی به شمار می‌آمدو معهذا، موقعیت و محل آن تا به امروز قابل تشخیص و شناسائی نیست و صرفاً از طریق حدس و گمان مبتنی بر شرح و بسطهائی می‌توان گفت که از سلوکیه (Seleucia) و در قسمت پشتی رودخانه، به طرف شرق قرار دارد.

بعد از زوال پارتیان در حدود ۲۲۶ میلادی، گزارش شده که اردشیر، اولین پادشاه بزرگ ساسانی، شهر دیگری را در این ناحیه ساخت که به نام «وه اردشیر» (Veh Ardashir) خوانده می‌شود و سپس اهالی باقیمانده از شهر سلوکیه قدیم را در شهر جدیدالتأسیس خود اسکان داد. بنابراین، در کنار اسامی و نامهای دیگر، شهر جدید نیز به عنوان «سلوکیه جدید» (New Seleucia) خوانده شد. تیسفون، که سلاطین ساسانی همچنان به عنوان اقامتگاه خود از آن استفاده می‌کردند، و نیز «وه اردشیر»، براساس گزارش، در نقطه مقابل یکدیگر بر کناره‌های رود دجله قرار داشتند و توسط پلهائی به هم مرتبط می‌شدند.

امروزه، ویرانه‌های شهری منطقه میان بستر کنونی رود دجله و بستر قدیمی آن را در بخش شرقی سلوکیه قدیمی اشغال می‌سازد. ویرانه‌ها در جهت غرب دارای بقایای یک دیوار است که سه ربع یک دایره را تشکیل می‌دهد و به نظر می‌رسد که قسمت شرقی ظاهراً باید توسط آب رودخانه شسته شده و ازبین رفته باشد.

کاوشهای باستانشناسی نشان داده که سابقهٔ سکونت در این ناحیه به دوران مقارن آغاز حکومت ساسانیان نمی‌رسد و بنابراین، به نظر منطقی می‌آید که این ویرانه شهری را به عنوان محل سلوکیه جدید، وه اردشیر، بدانیم.

ظاهراً رود دجله، بستر آب خود را نیز مجدداً در جهت بستر جریان آب قدیمی‌اش و مقارن با طول مدت عمر این شهر تغییر داده و موجب نابودی شرقی‌ترین قسمت آن شده است، به هر صورت، ما ناگزیر به یافتن محل باستانی تیسفون در قسمت شرق بستر رودخانه کنونی هستیم.

در اینجا، رشته‌ای طولانی از ویرانه‌ها از شمال به جنوب کشیده شده و در میان آنها کاخ عظیم ساسانی موسوم به «طاق کسری» مشاهده می‌شود. به پیشنهاد جی. ام. فی (J.M. Fiey)، کسی که قابل قبولترین تحلیل توپوگرافیک **المدائن** را ارائه داده است، منطقه واقع در قسمت شمال طاق کسری و وه اردشیر را به عنوان محل تیسفون پارتی (Parthian Tesiphon) نام می‌برد. کاوشهای باستانشناسی در این جا در **المعاریب** و همچنین در قسمت شرق و جنوب، در **اُم الزعتر** (Umm es-Za'atir)، تل دهب (Tell Deheb) و در اطراف خود طاق کسری صورت گرفته که حاکی از سکونت مردم در اواخر دورهٔ ساسانی و حتی اوایل دوران اسلامی در این محل می‌باشد و عموماً به عنوان Aspanbur یا Asfanabre و محدودهٔ کاخ‌نشین اواخر دورهٔ ساسانی قلمداد می‌شود.

www.tabarestan.info تبرستان

باتوجه به عدم فعالیتهای باستانشناسی، به نظر می‌رسد هنوز خیلی زود است که بررسیهای انجام شده در ساحل شرقی رود دجله را به محدوده تیسفون اطلاق نمائیم درحالی که می‌دانیم آثار و بقایای دوران پارتی ممکن است در زیر لایه‌های قسمتهای مسکونی دوران ساسانی مدفون شده باشند.

بیشاپور

شاپور اول (۲۷۲-۲۴۲ میلادی) ظاهراً رضایت خاطری از اقامتگاه پدرش «اردشیر کوره ـ فیروزآباد» نداشت و بنابراین اقامتگاه جدیدی در قسمت تحتانی حاشیه شمالی کوهستان دشت کازرون بنا نهاد و آن را «وه شاپور (Veh Shapur)»، «وجه نیکوی شاپور» نامید که نامهای دیگری را همچون Bay Shapur و اعلیحضرت شاپور نام برده‌اند. شهر جدیدالتأسیس در واقع مؤید شکوه و عظمت حکمفرمائی شاپور است و نقطهٔ اوج و اعتلای تاریخ امپراطوری ساسانیان به شمار می‌آید. کاوشهای باستانشناسی از ۱۹۳۶ به این طرف نشان داد که این شهر به بهترین صورت باقی مانده و نمونه شکوهمندترین شهر مسکونی ساسانی است.

با داشتن یک طرح عملی مستطیل شکل، بیشاپور در مقایسه با اردشیر کوره، دارای تفاوتهائی است. شهر

در امتداد کنارهٔ جنوب غربی یک رودخانهٔ پرآب، از تنگ چوگان به طول حدود ۱/۵ کیلومتر و به عرض تقریبی ۸۰۰ متر کشیده شده است. جهتهای جنوب شرقی و جنوب غربی توسط دیوارهای قائم و انهار محافظت شده و آب از طریق یک تونل در زیر رشته کوهستانی از رودخانه هدایت می‌شود. در قسمت دیوار شمالی که مشرف به یک دژ در کوهی خارج از شهر است، سنگرها و استحکامات نیمه مدوری تحت عملیات حفاری قرار گرفت که اساساً در فاصله ۴۰ سانتیمتری قرار داشتند. دو خیابان اصلی، شهر را تقسیم می‌کرد بدین طریق که خیابان کوچکتر توسط پلی از رودخانه می‌گذشت و دو ستون یادبود در قسمت تقاطع وجود داشت و سنگ نبشته آن از پیکره شاه حکایت می‌کرد که اکنون ناپدید گشته است.

ربع شمال شرقی شهر توسط بناهای بزرگ اداری و رسمی اشغال می‌شد. مجموعه بزرگی با یک هال مرکزی صلیبی شکل حفاری گردید که زمانی دارای گنبدی به قطر ۲۲ متر بوده و بزرگترین گنبد معماری ساسانی به شمار می‌رفته است. ایوانها و حیاط‌ها با موزائیکهائی تزئین شده بودند. کل مجموعه به عنوان کاخی توصیف شده است و تحلیلهای توپوگرافیک طرح مجموعه، از آن تصویر یک معبد یا آتشکده را به ذهن متبادر می‌سازد. یک بنای مربع شکل منظم به مجموعه، متشکل از بلوکهای سنگهای صیقل یافته و راهروهای اطراف تا عمق زمین فرو رفته و احتمال می‌رود که در اثر جاری شدن سیل بوده که در اینجا دیده می‌شود و راه ورودی به آن از قسمت تالار گنبددار بوده که بازهم احتمال می‌رود بخشی از مجموعه معبد بوده باشد که در مواقع انجام تشریفات و آئینهای تطهیرسازی مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

قسمتهای دیگر شهر در امتداد یک سیستم طرح شطرنجی شکل خیابانها تنظیم یافته بودند ولی بخشهای مربوط به زندگی ساسانی هنوز در جریان عملیات حفاری یافت نشده‌اند. یک ساختمان بزرگ مستطیل شکل مرکب از ستونهای عظیم احتمالاً از یک بنای ساسانی مورد استفادهٔ مجدد قرارگرفته و شاید هم یک مسجد بوده باشد.

یک کاخ سلطنتی در محوطه ارک در قسمت پائین کوه و در شمال شهر قرار داشت و مشرف به شهر و درهٔ تنگ چوگان بود، جائی که باشکوهترین مجموعهٔ نقش برجسته‌های ساسانی در صخره‌ها و بالای رودخانه کنده شده و مجسمه عظیم شاپور از سنگ استالاکتیت (Stalactite) در قسمت مدخل غار تراشیده شده است. هنگامی که شاپور در بیشاپور وفات یافت، تصور می‌رود که این غار به عنوان مقبره‌اش مورد استفاده قرار گرفته باشد.

شهر بیشاپور در دوران «ایلخانی» در اواسط قرن سیزدهم همچنان شکوفان باقی مانده است و نام آن به صورت اختصاری درآمده و «شاپور» نامیده شد و بانی و بنیانگذار آن به پادشاهی اساطیری به نام «طهمورث» نسبت داده شده و نام اصلی‌اش را «دین دیله» (Dindilah) ذکر کرده‌اند.

www.tabarestan.info

نسـا

سه ربع قرن بعد از مرگ اسکندر مقدونی، امپراطوری او از طرف شرق رو به اضمحلال گذارد. حدود سال ۲۵۰ قبل از میلاد، ساتراپ سلوکی بلخ، «دی‌یو توتوس» (Diototus)، پادشاهی خود را اعلام نموده و به تأسیس قلمرو یونانی ـ بلخی همت گماشت. بلافاصله بعد از آن، ایالت غربی مجاور، یعنی «پارتیا» (Parthia) از حکومت سلوکی سر باز زد و «آندراگوراس» (Andragoras)، ساتراپ پادشاه سلوکی «آنتیوکوس دوم» توسط دو تن دیگر از برادرانش یعنی «اشک» (Arsaces) و «تیرداد» (Tiridates) از نسب یک اشکانی که بعدها به عنوان نیای سلسله شناخته شد، واژگون گردید، اگرچه پادشاهان بعدی سلسله پارتیان هم خود را از نسب اردشیر سوم هخامنشی خواندند. درواقع به نظر می‌رسد که آنها از اولادان قوم چادرنشین سئیها Aparnian Dahae بوده باشند که به ایالت پارتیا واقع در دامنه‌های شمالی «کوپت داغ» حمله بردند و از جانب استپهای شمالی آمده بودند.

از دو برادری که نام برده شد، اشک (Arsaces) نخست به پادشاهی رسید و در «آساک» (Asaak) نزدیک «قوچان» (Guchan) تاجگذاری کرد. بعد از مرگ قریب‌الوقوع او در جنگ، برادر دیگرش «تیرداد» (Tiridates) اقدام به برقراری یک نیروی نظامی مقتدر در پارتیا نمود و به تأسیس قلعه‌ها و شهرهای تدافعی همت گماشت. گزارش شده که او به تأسیس پایتختی کاملاً قوی و تدافعی در کوه غیرقابل دسترس «آپااورتنون» (Apaortenon) اقدام کرده و آن را «دارا» (Dara) نامیده است.

در مورد محل و موقعیت آن، پیشنهادهای مختلفی شده که در میان آنها می‌توان به «کلات نادری» (Calat-e Naderi) اشاره کرد که هنوز این محل مشخص نشده است. مقارن با قرن بعدی، پادشاهان پارتی تقریباً تمامی فلات ایران را تحت تصرف خود درآوردند و به دوباره‌سازی شهر قدیمی ری، که توسط سلوکوس نیکاتور به نام «اوروپوس» نامگذاری شده بود پرداختند و در آن موقع (Arsacia) نامگذاری شد و با هکاتوم پیلوس نقش عمده‌ای را ایفا نمودند. لیکن مهمترین و احتمالاً اصلیترین پایتخت پارتیان باید «نسا» بوده باشد. (Nisa) که متأسفانه آگاهیهای تاریخی دربارهٔ این شهر تاحدودی گمراه‌کننده است و خود عنوان «نسا» نیز ظاهراً شامل مناطق متعدد گوناگونی است.

براساس مدارک باستانشناسی و توپوگرافیک به نظر می‌رسد که منطقه وسیعی از ویرانه‌های شمال غربی عشق‌آباد در واقع کانون و مرکز پارتیا، حتی قبل از اینکه سلسله اشکانی به قدرت برسد، بوده است. دو حوزه عمده باستانشناسی در اینجا درحال حاضر به عناوین «نسای قدیم» و «نسای جدید» خوانده می‌شوند. «نسای

جدید» یک حوزه استقراری بزرگ در حدود ۳۰۰ هکتار و مشتمل بر اراضی و حومه اطراف و یک شهر حائز اهمیت در منطقه است، درحالی که «نسای قدیم» یک مرکز استحفاظی و استحکامی است.

استناد عنوانهای «جدید» و «قدیم» در زمانهای اخیر صورت گرفته و زمانی که شهر در قرن هفدهم هنوز مسکونی بوده ولی منطقه استحفاظی از مدتها پیش خالی از سکنه مانده است.

در مورد اینکه «نسا» عنوان و نام اصلی شهر بوده است، تردیدی وجود ندارد درحالی که نام قدیمی قسمت استحفاظی، براساس حکاکی‌های روی خرده‌سفالها، «میتری داتکرت» (Mithridatkert) به معنای «ساخت مهرداد» بوده است (Mithridates).

دو تن از سلاطین مهم پارتی به نام «مهرداد» (Mithridates) خوانده می‌شدند که بایستی از بنیانگذاران سلسله نیز بوده باشند: نخستین پادشاه که به توسعه امپراطوری نیز همت گماشت، Tigtis نام داشت که تا سال ۱۳۸ قبل از میلاد سلطنت کرد و دومین پادشاه، به خاطر اینکه امپراطوری را بعد از هجوم سکاها (Saka) در شرق و ناآرامیهائی در بین‌النهرین در قسمت غربی، محافظت و تثبیت نمود، عنوان «بزرگ» یا «کبیر» را برای خود برگزید و از ۱۲۳ تا ۸۸ قبل از میلاد حکومت کرد. در این مورد که کدام یک از آنها سزاوار توجه و بررسی بیشتر است، عقاید متفاوتی وجود دارد. نظریه‌هائی مبنی بر این است که قسمت استحفاظی تا اوایل دوران پارتی تقریباً تا دوران سلطنت آرتابانوس اول (Artabnaus I) (۲۱۱-۱۹۱ قبل از میلاد) ادامه می‌یابد که ضمناً مجموعه‌ای از سکه‌های هلنی، بلخی و اوایل پارتی درگنجینه‌ای در این محل بدست آمده است. اگر چنانچه آثاری اندک مثل آنچه کشف گردیده است کمک زیادی به شناسائی و تعیین قدمت محل ننماید، ازنظر اعتبار و ارزش نقره بودن آنها قابل نگهداری در گنجینه است و کمک به این امر که مهرداد صرفاً به تجدید نام و تجدید ساخت یک قسمت استحفاظی قدیمتر اقدام نموده است. به هر حال هرگونه راه حلی که در ارتباط با مسئله مورد بحث بدست آید، به نظر می‌رسد که خود شهر قدیمی نسا، اولین گزینش منطقه سکونتی سلطنتی پارتی نبوده است، اگرچه پادشاهان سلسلهٔ مزبور همیشه یک کاخ یا قصری در این محل داشته‌اند زیرا در غیر این صورت، اشک (Arsaces) اولین حکمران نمی‌توانسته در Asaak و تیرداد (Tiridates) نمی‌توانسته به تأسیس حوزهٔ مسکونی «دارا» اقدام کرده باشند.

محل نسای جدید، که در واقع شهر اصلی نسا است، قدمت آن به دوران آنوی ۴-۳ می‌رسد. یک شهر کاملاً استحفاظی است و تپه‌ای نامنظم در ۴۰۰ تا ۶۰۰ متر در داخل محدودهٔ حومه و اطراف وارد شده و ۲ تا ۳ کیلومتر را می‌پوشاند. یک ربع از تپه استحفاظی به نظر می‌رسد به عنوان بخشی استحکامی به توسط یک دیوار داخلی دارای سنگرگاهها جدا شده باشد. کاوشهای اندکی صورت گرفته است که خانه‌های مسکونی، یک محل نیایش، یک قبرستان متعلق به نجبای شهر، فروشگاهها و یک بایگانی در قسمت استحکامی در حفاری کشف گردیده‌اند ولی بطورکلی، نتایج بدست آمده چندان آگاهی دهنده نبوده است. دیوار شهر دارای ضخامتی بیش از یازده متر بود و دیوار اطراف و حومه بیش از هشت متر ضخامت داشت. در منصور تپه در قسمتهای شرقی حومه شهر،

بناهائی دارای ایوانها و سلولهائی اطاق‌مانند در اطراف یک حیاط بزرگ کشف گردید که احتمال می‌رود یک آتشکده بوده باشد.

«میتری دارتکرت»، که امروزه نسای قدیم خوانده می‌شود، با داشتن ارتفاع چشمگیر دیوارهایش یکی از آثار برجسته محسوب می‌گردد و دشت کم‌ارتفاعی را در بخش جنوبی شهر نسا مشرف به دشت و شهر فرامی‌گیرد.

تپه‌های کم ارتفاعی از ویرانه‌ها وجود دارند که قسمتهائی از آنها تحت عملیات حفاری باستانشناسی قرار گرفته‌اند و بناهای مرکزی مکشوفه شامل ساختمانهای بزرگ سه‌گانه‌ایست. یک تالارگنبددار به قطر ۱۷ متر توسط مربعی از راهروها دیده شده که با مجسمه‌های بزرگ به اندازهٔ انسان طبیعی و گچبریها که در دیوارها تعبیه شده بودند نیز کشف گردید احتمال می‌رود معبدی بوده باشد. تالار چهارگوش بزرگتری دارای طول جانبی ۲۰ متر با مربعی از ستونهای چهارگانه که حامل و نگهدارندهٔ سقف بودند بدست آمد. در اینجا هم مجدداً مجسمه‌های تمام‌قد و گلی خدایان یا اجداد و نیاکان قسمتهای فوقانی دیوارها را تزئین کرده بودند. در میان این دو تالار مکشوفه، ویرانه نامشخصی از یک بنای چهارگوش دارای راهروهائی دیده شد که پایهٔ ستونی را احاطه کرده بود که به عنوان معبدی برج‌مانند جهت انجام آئینهای نیایش آتش قلمداد می‌شود. قسمتهای ساختمانی کوچکتری به این گروه ساختمانی مرکزی افزوده می‌گردد که در جهت یک محوطه حیاط عمومی کشیده می‌شود و یکدستی و یکنواختی در آن مشهود نیست و علاوه بر این، دارای طرح و نقشه‌ای سیستماتیک نیز نمی‌باشد و ظاهراً نتیجه جریان تداوم اقدامات دوباره‌سازی و الحاق کردن‌ها است. عملیات حفاری باستانشناسی و همچنین تفسیر و توصیف آثار، هنوز وارد مرحلهٔ پایانی نگردیده است.

البته وضعیت در مورد دیگر مجموعه‌های معماری حفاری شده تاحدودی رضایت‌بخش‌تر است و در ارتباط با آثار مکشوفه می‌توان از ریتون مشهور نسا (Nisa Rhyta) و ساغرهای بزرگ عاج با زیباترین کنده‌کاری، کوساسهای بزرگ برای شراب و جاهائی برای اوستراکا، سفالهائی با متنهائی اداری و رسمی به زبان پهلوی و آرامی نام برد. درهای اطاقها آثاری مبنی بر مسدود ساختن و دوباره گشودن آنها را نشان داد و همچنین آثار شکسته شدن مُهرهای گلی به نام «بوله» بدست آمد که نشان می‌دهد باید گنجینه و محل نگهداری و ذخیره منطقه بوده باشد.

تعابیر و توصیف‌های مربوط به نسای قدیم و میتری دارتکرت به‌طورکلی در ارتباط با قسمت استحفاظی معبد و کاخ و سکونتگاه معبدی متفاوت است. شاهان اشکانی احتمالاً ازجمله ستایشگران مذهب مزدائیسم یا زرتشتی ایرانیان قدیم بودند ولی به هرحال هیچگونه اطلاعاتی در گزارشهای قدیمی وجود ندارد که نشان بدهد پادشاهان مزبور در زمینه ساختن استحکامات معبدی عظیم و غیره اقداماتی به عمل آورده باشند. از طرف دیگر، سلاطین پارتی ظاهراً سازندگان مشتاق بناهای انبارمانند بوده‌اند. متون رسمی از بناهای انبار مانند، حکایت از یک انبارگردانی می‌کنند که در این زمینه مربوط به شراب و متعلق به منطقه استحفاظی میتری دارتکرت بوده است. اگر

این محل نقش یک معبد را داشت، متن مزبور بایستی حتماً از آن نام می‌برد. اگرچه نمی‌توانیم احتمال را در این زمینه از دست بدهیم، در میتری‌دارتکرت محل نیایشی وجود داشته ولی نقش نسبی محل درواقع، اقامتگاه عمده سلطنتی سلاطین بزرگ اشکانی بوده، همچنانکه تخت جمشید اقامتگاه غرورانگیز و شکوهمند شاهان هخامنشی به شمار می‌رفته است.

جُندی‌شاپور

تبرستان www.tabarestan.info

منابع تاریخی، جندی‌شاپور را به عنوان بنیادی متعلق به شاپور اول، پسر اردشیر (۲۷۲-۲۴۱ میلادی) توصیف می‌کنند. در زبان «سیریاک» (Syriak)، به عنوان «بت ـ لاپات» (Beth-Lapat) خوانده می‌شد که به «بل‌آباد» (Bel Abad) تغییر یافت و اشتباهاً این‌طور تعبیر شد که به معنای کشت شده توسط «بل» (Bel) است. شکل اصلی ایرانی نام «جندی شاپور»، «واندی‌یو» (Wandew-) یا «واندی یوگ ـ شاپور» (Wandiyog-Shapur) بوده که هم به مفهوم «فتح شده توسط شاپور» یا به معنای «وِه آنتیوکِ شاپور» (Veh Antiyok-i Shapur) آمده و صورت بهتر آن عبارت از «آنتیوکیای شاپور» (Antiochia of Shapur) می‌باشد. این امر که شاپور گروهی از اسرای جنگی رومی را در منطقه خوزستان اُسکان داد مورد تأیید و گواهی قرار گرفته و به این اشاره که «انطاکیه» (Antiochia) پایتخت قدیمی سلوکیها در (Orontes) وکوشش شاپور در پیشی گرفتن از شکوه و جلال آن رنگ تأیید و صحت می‌دهد.

احتمال می‌رود که جندی‌شاپور از صورت یک اردوگاه نظامی رو به توسعه گذاشته باشد که در زمانِ جنگهای شاپور علیه رُم مورد استفاده قرار داشت. به نقل از «مسعودی» این محل به صورت یک اقامتگاه سلطنتی درآمد و پادشاهان ساسانی تا هرمز دوم (۳۰۹-۳۰۳ میلادی) و همچنین به روایت «حمزه اصفهانی»، تا دوران شاپور دوم (۳۷۹-۳۰۹ میلادی) همهٔ آنها در این محل اقدام به تأسیس دربار نمودند.

شاپور اول اسرای رومی و ساکنان شهرهای تصرف شدهٔ ایالات خاور نزدیکی رومی را در شهر اسکان داد و موجبات پیشرفت کشاورزی خورستان را بخصوص در زمینهٔ تولید نی‌شکر و منسوجات بسیار خوب فراهم ساخت که تدریجاً به صورت منابع عمده ثروت منطقه درآمدند. لیکن شهرت و اعتبار جهانی این منطقه بیشتر به خاطر تأسیس و وجود دانشگاه جندی‌شاپور بود. به نظر می‌رسد که شاپور به تأسیس و برقراری یک بیمارستان و نیز دانشکده پزشکی اقدام کرده که در آن پزشکان رومی و هندی تدریس و طبابت می‌کردند و دانش پزشکی شرق و غرب را رواج و توسعه می‌بخشیدند. ابن‌فقیه، قباد اول (۵۳۱-۴۸۸) را مستحق و شایسته توصیف در این زمینه

می‌داند و تدریجاً موضوعات دیگری چون مسائل فلسفی و مذهبی به حوزهٔ دانشگاه راه یافت و به مواد درسی اضافه شد و اشتهار و اعتبار دانشگاه جندی‌شاپور تمامی منطقهٔ مشرق‌زمین را فراگرفت و استادان و دانشجویان، حتی در اوایل دوران اسلامی، از همه جا به طرف این دانشگاه روی آوردند.

در جندی‌شاپور، «مانی» مصلح عرفان، که از زمانی که مورد حمایت شاپور اول قرار گرفت پیروان زیادی را در همه جا به دور خود گرد آورد، در زمان بهرام اول در سال ۲۷۶ میلادی به عنوان مُفسد و مرتد زندانی و اعدام گردید. پوست بدن او را جداکردند و درون آن پُر از کاه شد و سپس پوست را بر فراز یکی از دروازه‌های شهر آویزان نمودند که دروازهٔ مزبور سپس به عنوان «دروازهٔ مانی» نامیده شد.

اگرچه جندی‌شاپور یکی از آخرین شهرهای خوزستان بود که به تصرف اعراب مهاجم درآمد ولی تا مدتها به رونق خود همچنان ادامه می‌داد. در زمان حکومت اُمیّه دارای یک ضرابخانه بود و در اوایل دوران عباسی نیز مقر یک اسقف بوده است. یعقوب لیث آن‌جا را به دلایل عملی و تاریخی به عنوان اقامتگاه خود برگزید و پس از مرگش نیز در همان جا دفن شد.

www.tabarestan.info تبرستان

مقارن اواخر قرن دهم میلادی، مقدّسی از اضمحلال این شهر خبر می‌دهد که نتیجهٔ حکمرانی نامناسب فاتحان کردی است و در اوایل قرن سیزدهم نیز یاقوت از آن به عنوان ویرانه‌هایی یاد می‌کند که از زندگی در آن خبری نیست.

در جندی‌شاپور، فعالیتهای باستانشناسی اندکی صورت گرفته است و حتی تا قرن بیستم محل آن پایتخت مشهور نامعلوم بود ولی اکنون محل آن در حاشیه جنوبی رودخانه سیاه منصور، واقع در جنوب دزفول حدود شش کیلومتری شمال غربی تپه ماقبل تاریخی چغامیش مشخص شده است. بررسیهای توپوگرافیک نیز مؤید صحت گزارشهای اولیه‌ایست مبنی بر این که شهر دارای نقشهٔ شطرنجی شکل و تعداد هشت خیابان بوده که به طور عمودی در هر جهت ادامه داشته‌اند. امروزه، سنگرها و استحکاماتی نیمه مدور و بقایای دیوارهائی به طول ۴ کیلومتر و عرض ۲ کیلومتر قابل رؤیت است که محدودهٔ کوتاهتر شمال غربی تا کنارهٔ رودخانه نیز پیش می‌رود. طرح مربع مستطیلی به نظر می‌رسد که به وسیلهٔ دو خیابان اصلی به چهار بخش تقسیم شده باشد و چندین خیابان موازی با ترتیب کم و بیش معمولی نیز دیده می‌شود و این در شرایطی است که بازسازی تعداد هشت خیابان در هر یک از جهتها هنوز صورت نگرفته است. گمانه‌زنی محدود سال ۱۹۶۳ میلادی منجر به کشف بقایای معماری در داخل دیوار استحفاظی نگردید ولی حدود یک کیلومتری شمال شهر بخشی از یک ویرانهٔ بزرگ حفاری شد و به نظر رسید که باید یک عمارت بزرگ بوده باشد و به طور آزمایشی به دورانِ ایلخانی نسبت داده شد که البته تاریخ‌گذاری متأخری نیز بر آن مترتب می‌تواند باشد.

ازجمله موارد قابل اهمیت، ویرانه‌های پلی در گوشه شمالی شهر است که بر سیفونی از یک تونل زیر زمینی مصالح ساختمانی قرار دارد و آب از منبع و سرمنشاء دوردست رودخانه کارون از طریق رود سیاه منصور و به وسیلهٔ این تونل زیرزمینی به محدودهٔ شهر هدایت می‌شده است.

دربارهٔ منابع ادبی

بدیهی است که اطلاعات ما در زمینهٔ تاریخ پایتختهای ایران از یک طرف براساس و پایهٔ بررسیهای باستانشناسی و عملیات حفاری و از سوی دیگر، مبتنی بر منابع ادبی است. متون خط میخی بر روی الواح گلی بین‌النهرین و هخامنشی و همچنین خط نبشته‌های سنگی و کتیبه‌های ساختمانها و بناهای هخامنشی و ساسانی اشارات بیشتری به شهرهای این دوره‌های اولیه دارد.

اطلاعات قابل ملاحظه‌ای از گزارشهای نویسندگان یونانی و لاتین نیز بدست می‌آید که ازجمله آنها می‌توان از هرودوت (Herodot) در قرن پنجم قبل از میلاد نام برد که گفته‌هایش دربارهٔ دوران ایران هخامنشی عموماً با کتیبه داریوش در «بیستون» ارتباط می‌یابد و حائز اهمیت بسیاری است. از اواخر دوران هخامنشی به بعد هم اطلاعات مفیدی وجود دارد که غالباً براساس گزارشها و شرحهائی است که با مبارزات و جنگهای اسکندر مقدونی و جانشینانش مربوط می‌شود. اسناد و مدارک عمده ایرانی بطور عموم بر روی مواد بی‌دوام چون چرم، پوست آهو و غیره نوشته شده و بنابراین، بندرت و در وضعیت نامطلوبتر باقی مانده‌اند. در میان آنها می‌توان از کارنامک اردشیر نام برد که در زمینهٔ اقدامات پادشاه مزبور اطلاعات مفیدی بدست می‌دهد و مهمتر از همه، یک فهرست پهلوی مربوط به پایتختهای ایالات و شهرهای ایران است که توسط نویسنده‌ای مقارن اواخر دوران ساسانی تهیه و تنظیم شده ولی دارای اضافات بعدی نیز می‌باشد.

فهرست نامبره مشتمل بر تعداد شصت شهر است و در مواردی ملاحظات ویژه‌ای دربارهٔ هر شهر بدست می‌دهد ولی بطورکلی در تمام موارد، اسم و عنوان بانی هر شهر را نیز ارائه می‌کند. بنابراین، این فهرست، مدرک و سند دیگری بر اهمیت واژه «شهر» یا «شهرستان» در زمینهٔ یک شهر باستانی ایران یا یک حوزه استقرار بزرگ است که درواقع مرکز یک حکمران یا نمایندگانش به شمار می‌رفته است.

یک چاپ و برگردان کامل این فهرست، به انضمام نقل‌قولها و گفتارها و نقدهائی بر آن، توسط ج. مارکوارت (J. Markwart) ارائه گردیده و بوسیلهٔ جی. مسینا (G. Messina) در رم (Rome) به سال ۱۹۳۱ تدوین گشته است. در این زمینه می‌توان به نوشتهٔ احمد تفضّلی تحت عنوان «شهرستانهای ایران»، در جلد سوم کتاب «شهرهای ایران» به کوشش یوسف کیانی در سال ۱۹۸۹ ـ تهران، صفحات ۳۳۲ به بعد نیز مراجعه نمود.

پس از پیروزی اعراب، زمینه‌ها و منابع فراوان تاریخی و جغرافیائی توسعه بسیار یافت و نویسندگان اولیه، ازجمله «طبری»، «حمزه اصفهانی»، «ابن فقیه»، «مسعودی»، «اصطخری»، «مقدسی» و دیگران، قسمتهائی از گزارشها و تفسیرهای خود را بطور غیر مستقیم بیش و کم بر منابع ماقبل اسلامی قرار دادند. نویسندگان بعدی، از

www.tabarestan.info تبرستان

قبیل یاقوت، حمدالله مستوفی، و دیگران نیز، شرح و بسطهای جالبی از آگاهیهای خودشان در مورد گذشته و زمان حال ارائه می‌دهند.

برای خوانندگان مغرب زمین، سودمندترین تألیف این گزارش‌های قبلی بوسیلهٔ پ. شوارتز (P. Schwatz)، در شهر برلین انجام یافت. از نقطه‌نظر شناخت بصری ساخت و ساز شهرها، شک نیست که عکس‌برداری هوائی از ارزش فوق‌العاده‌ای برخوردار است که نمونه اولیه و برجسته‌ای از اینگونه انتشارات را می‌توان در کار ای. اف. اشمیت (E.F. Schmidt) تحت عنوان «پروازهائی بر فراز شهرهای باستانی ایران»[1] ـ شیکاگو ـ ۱۹۴۰ مشاهده کرد. مجموعه انتشارات کنونی دربارهٔ شهرهای ایران، این تکلیف و وظیفهٔ مهم را مجدداً احیاء کرده است.

تبرستان
www.tabarestan.info

1- E.F. Schmidt (1940) "Flights over Ancient Citis & Iran." Chicago, 1940.

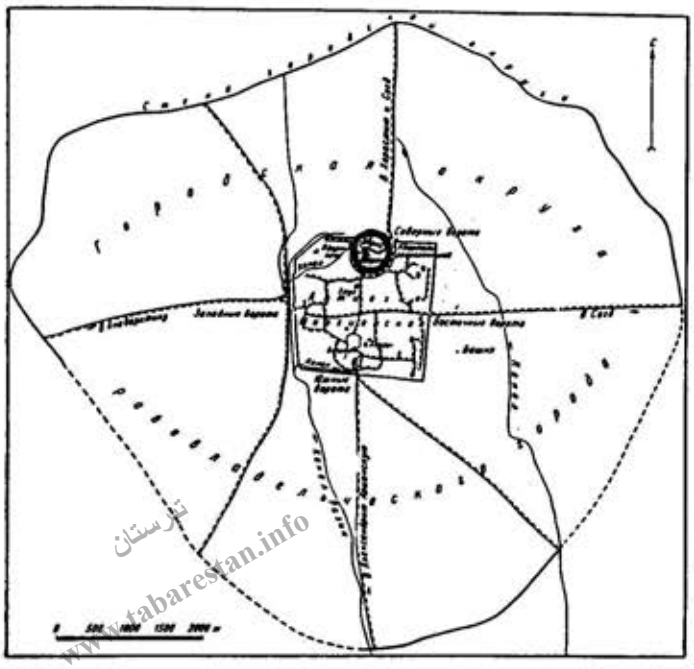

Парфянский Мерв. План.

مرو: نقشه شهر اشکانی

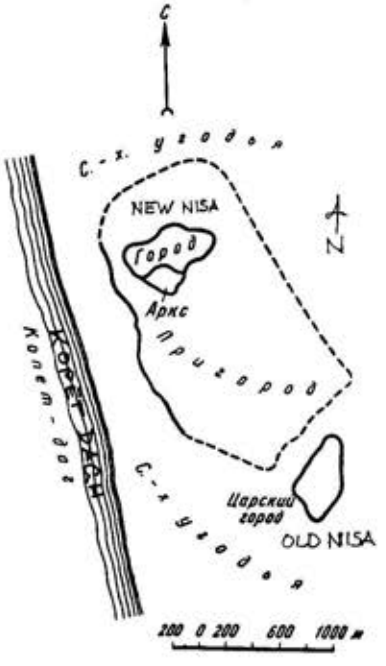

Парфавниса. План.

نسا جدید: نقشه شهر

www.tabarestan.info تبرستان

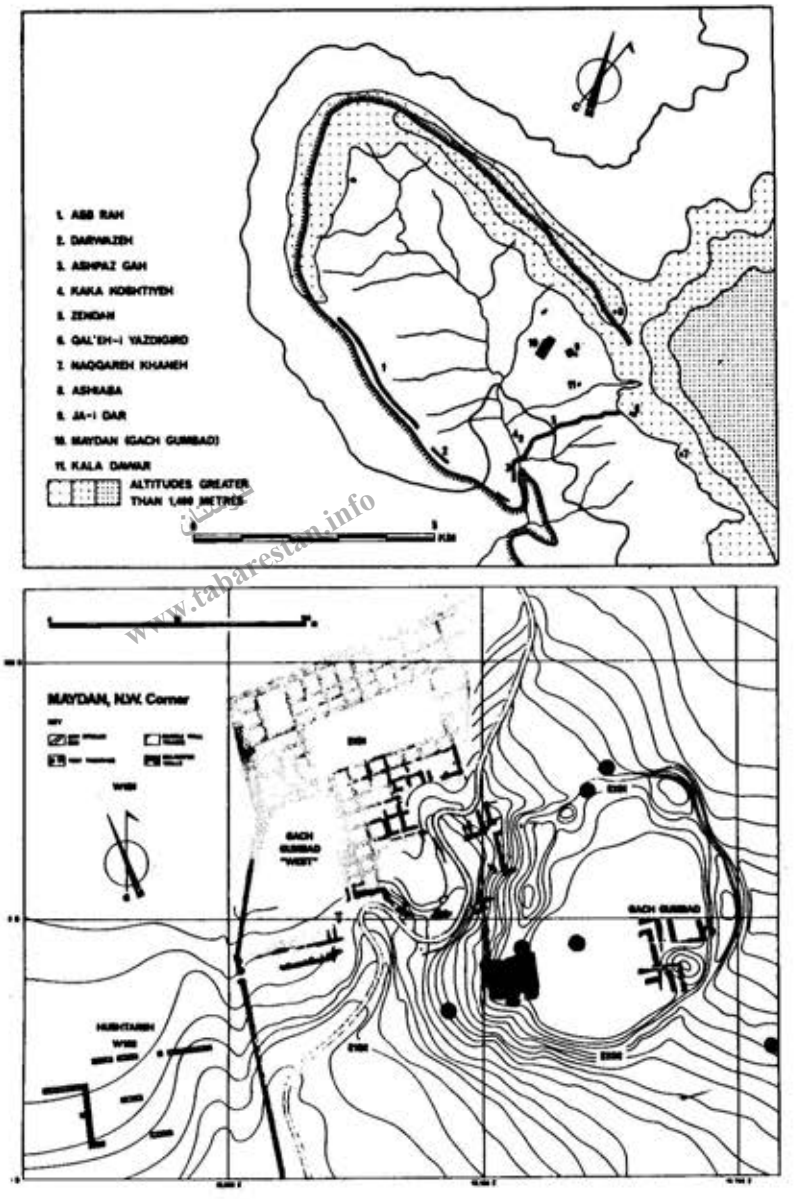

قلعه یزدگرد : طرح ویرانه‌ها و توپوگرافی محل

www.tabarestan.info

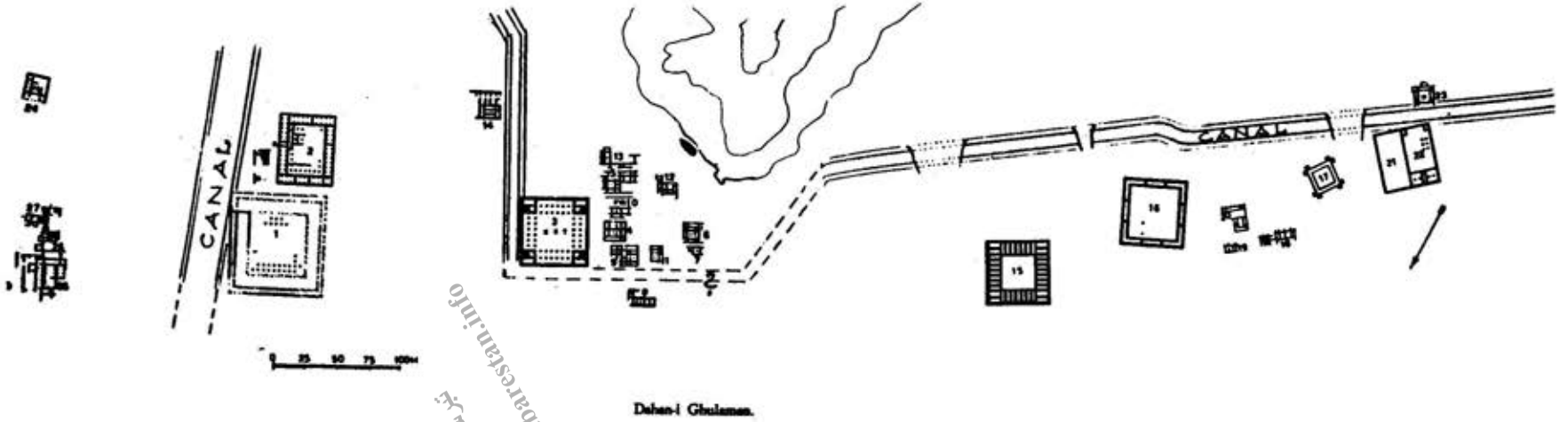

دهانه غلامان : بنای مقدس

www.tabarestan.info

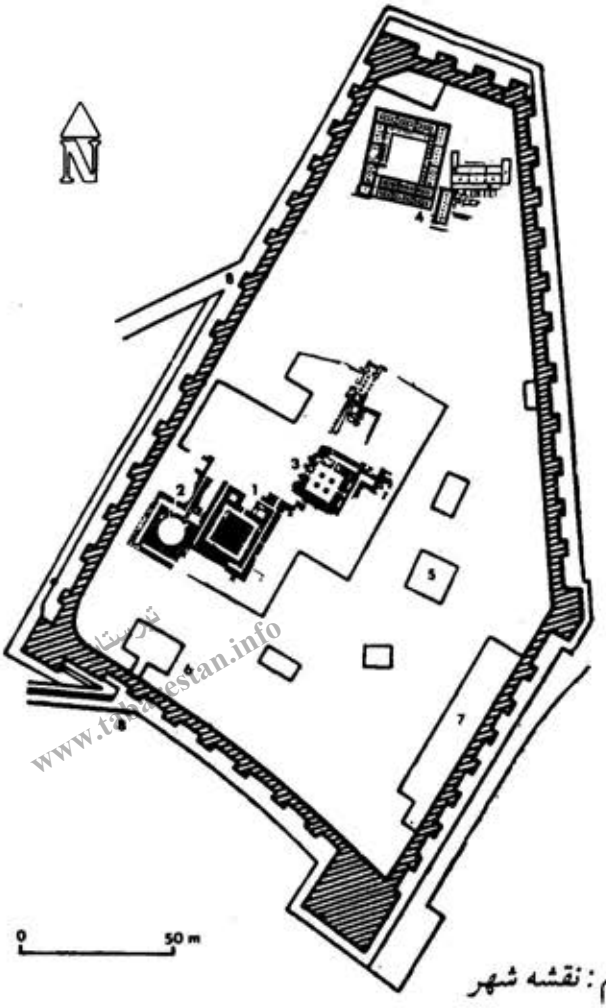

نسا قدیم: نقشه شهر

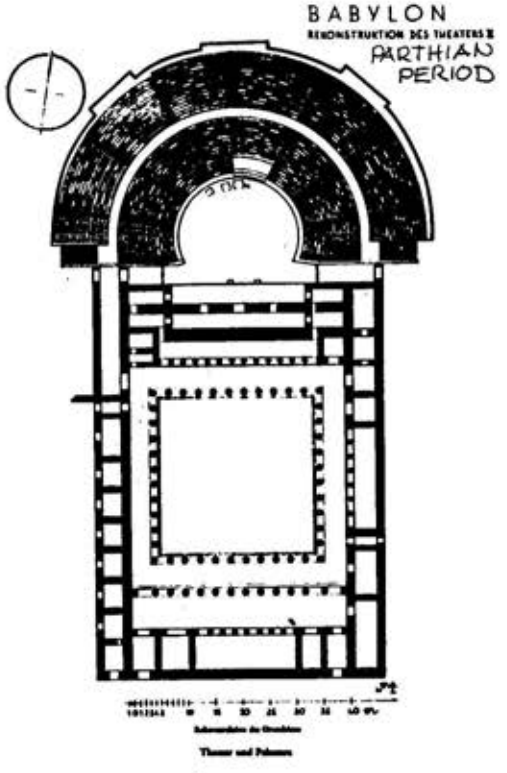

بابِل: طرح بازسازی شده تأتر در عهد اشکانی

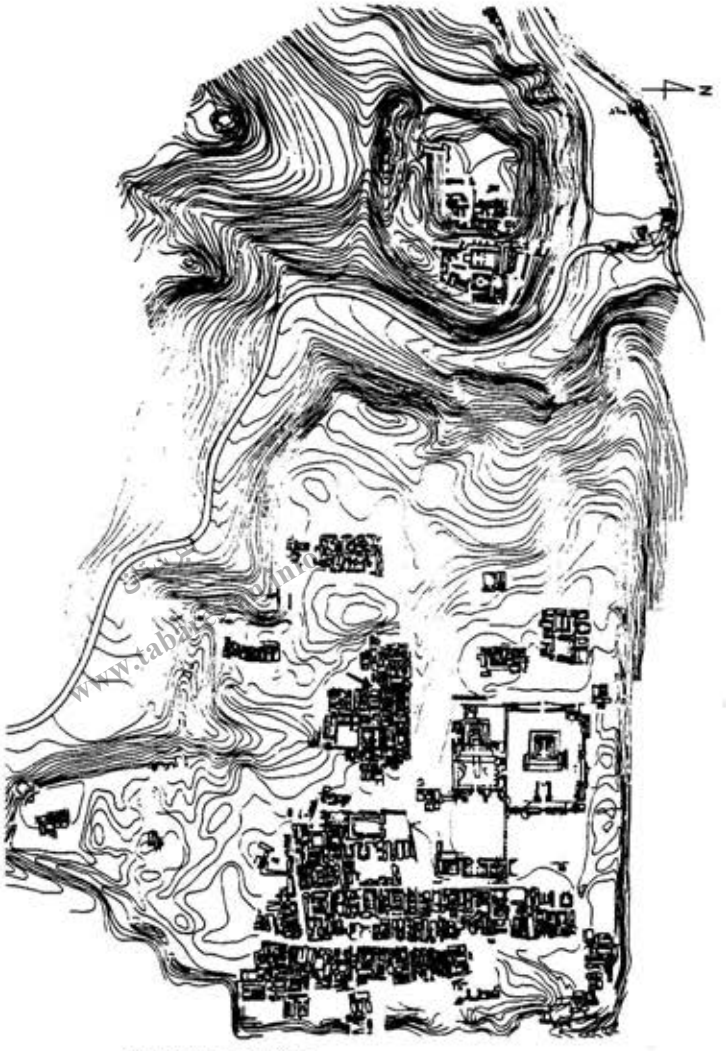

Map of Ancient Panjikent.

پایچکنت : نقشه شهر دوره سغدیان

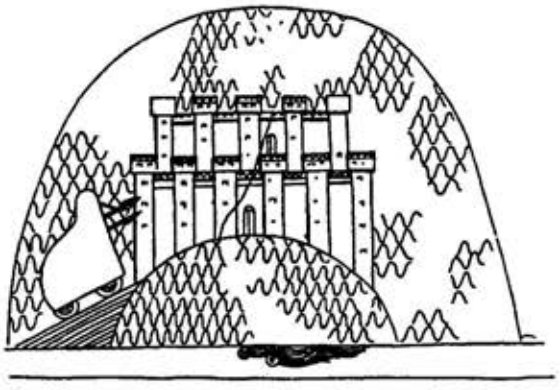

. Assyrian representation of a north-western Iranian town.

تبرستان
www.tabarestan.info

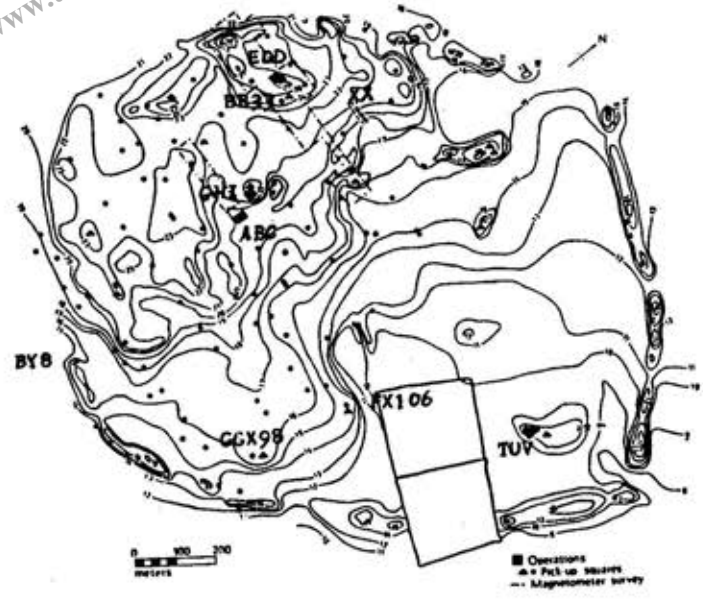

Tal-e Malyan

خُرس آباد : نقش برجسته سارگون در کاخ خرس آباد.
فارس : تل ملیان، حوالی شهر بیضا

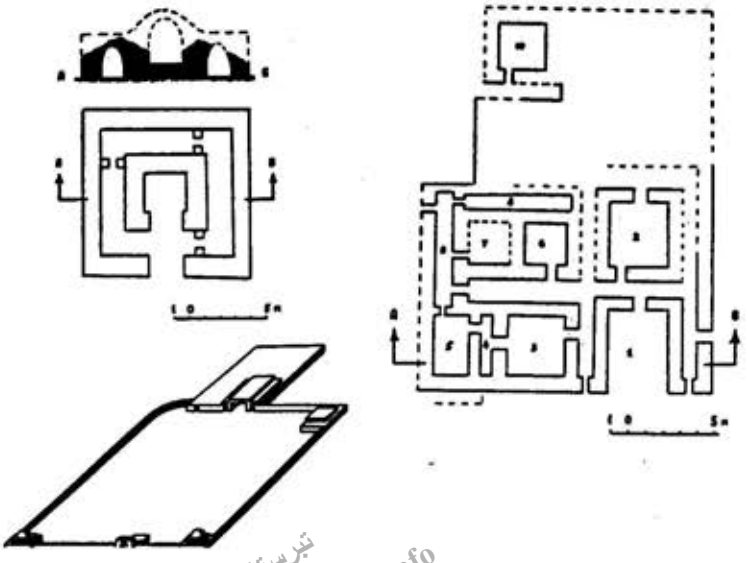

تبرستان
www.tabarestan.info

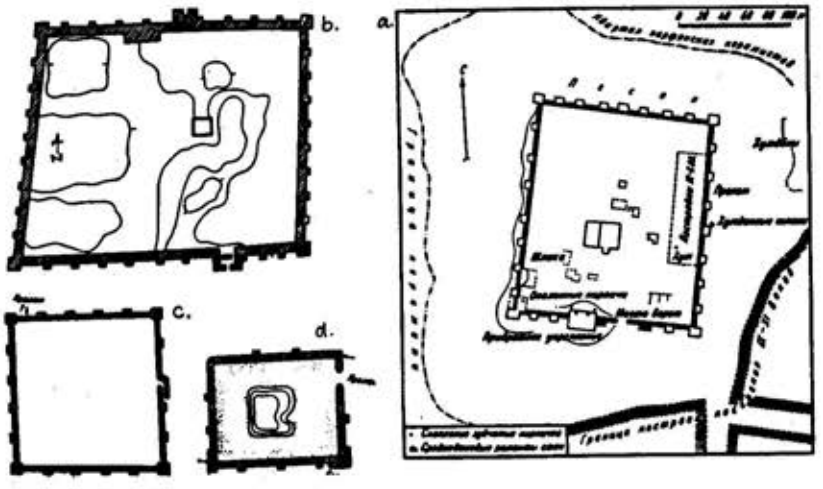

منصور تپه : نمای عمومی

مرگیانا : جنوب ترکمنستان، شهرهای دوره اشکانی.

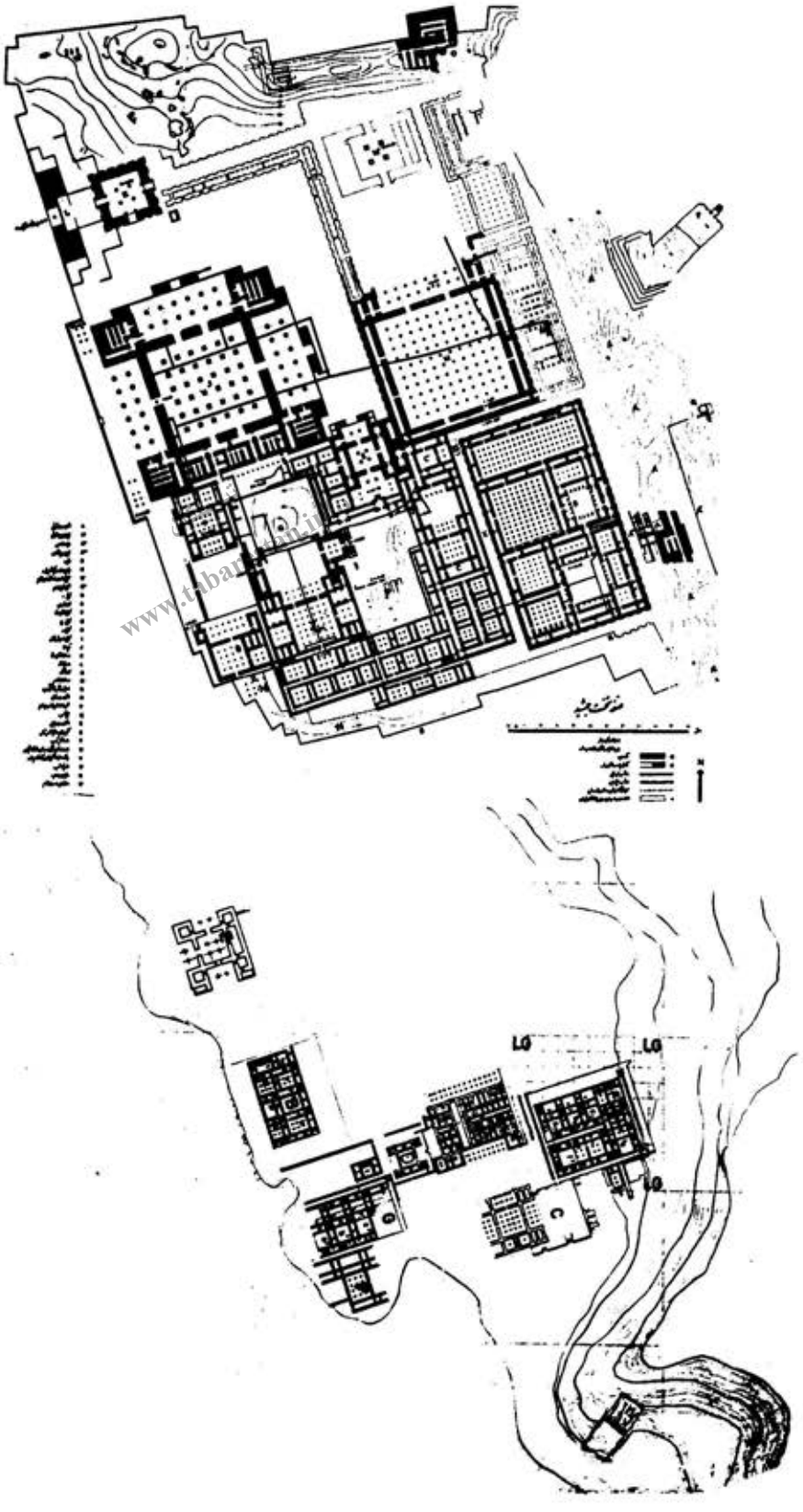

23a

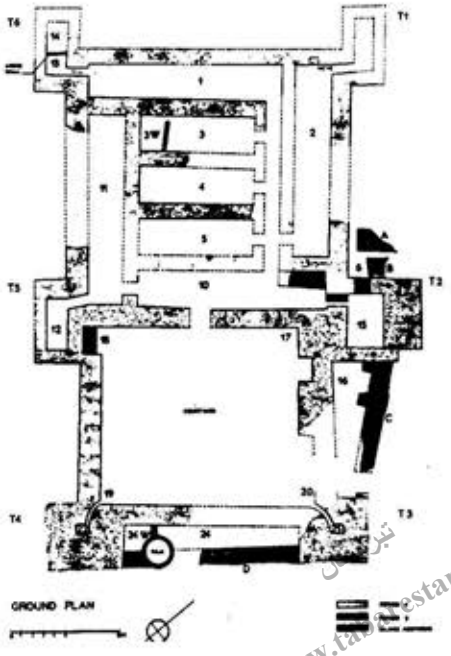

23b

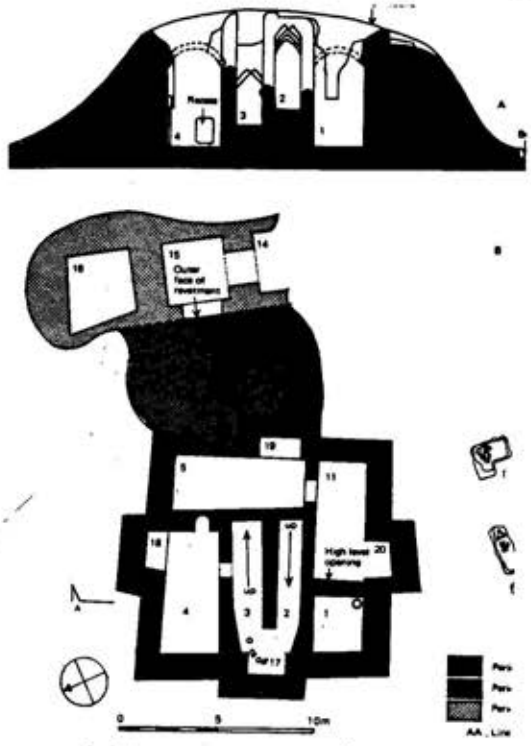

شهر قومس : بناهای عهد اشکانی

شیراز : قصر ابونصر نقشه محل های کاوشی

www.tabarestan.info تبرستان

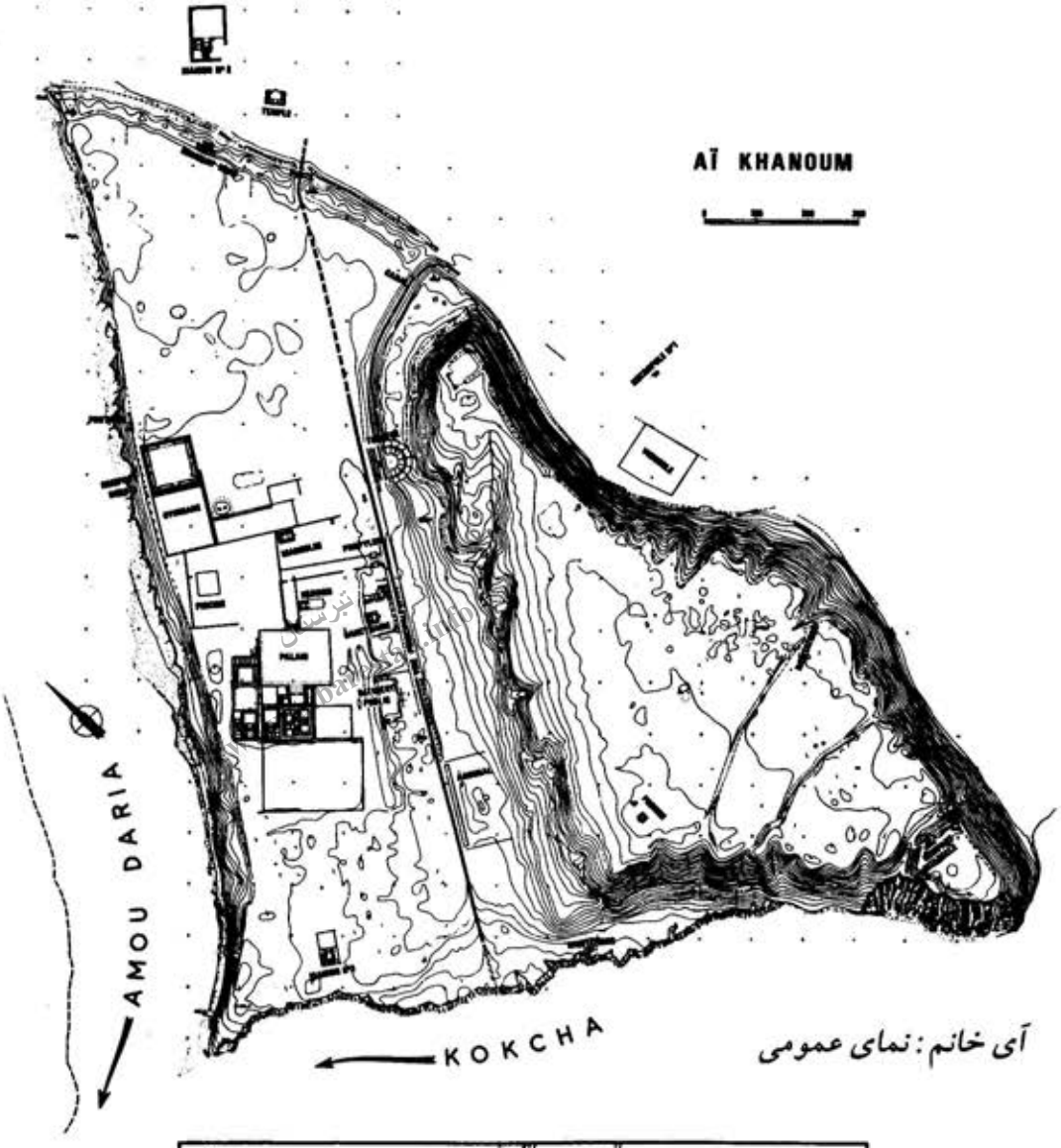

آی خانم: نمای عمومی

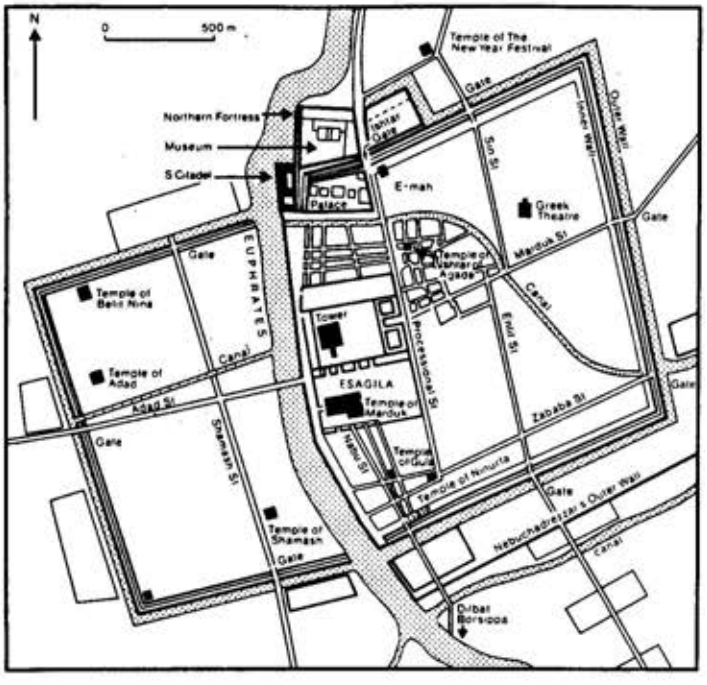

بابل: نقشه شهر در دوره متأخر

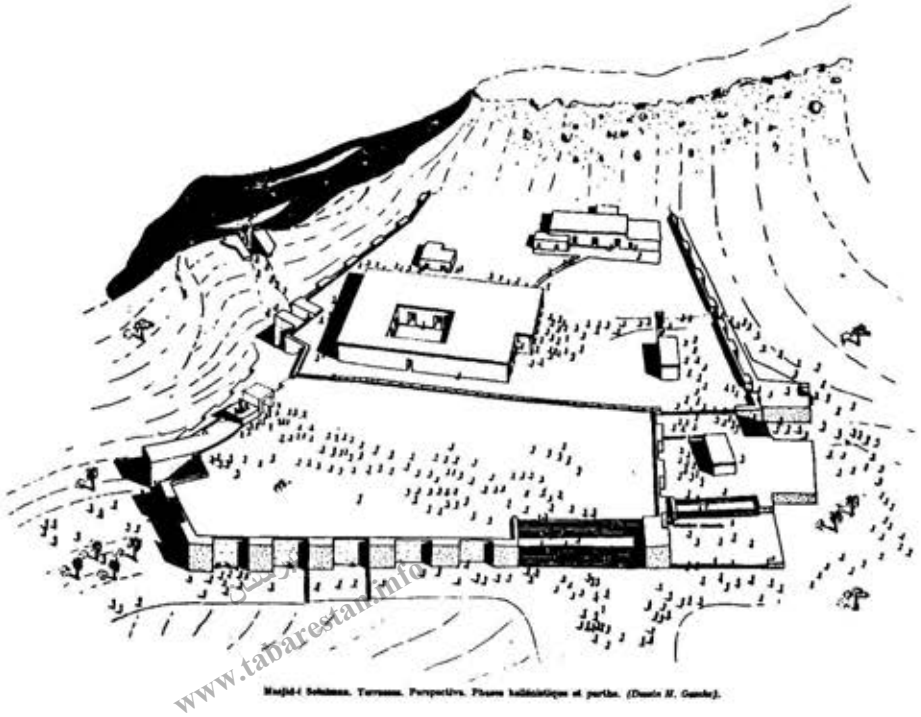

مسجد سلیمان : طرح بازسازی شده تراس ـ دوره ایلامی

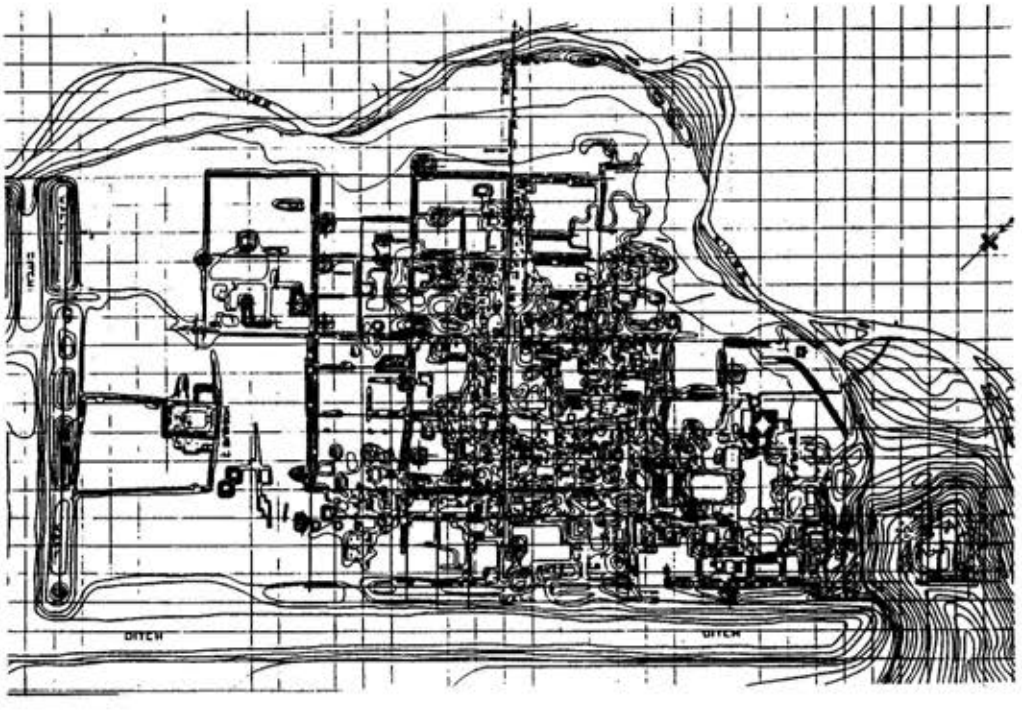

بیشابور : نمای عمومی

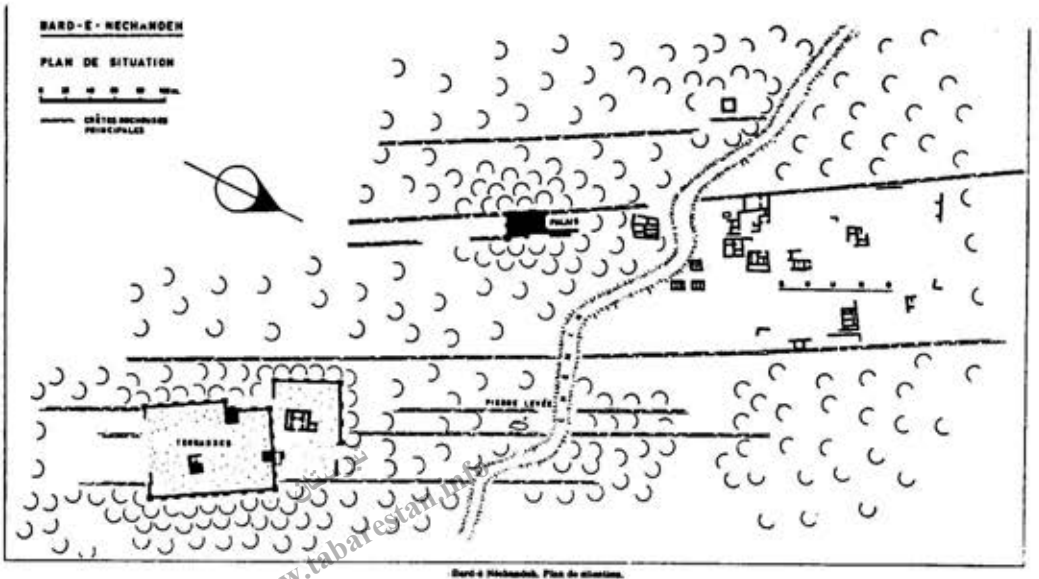

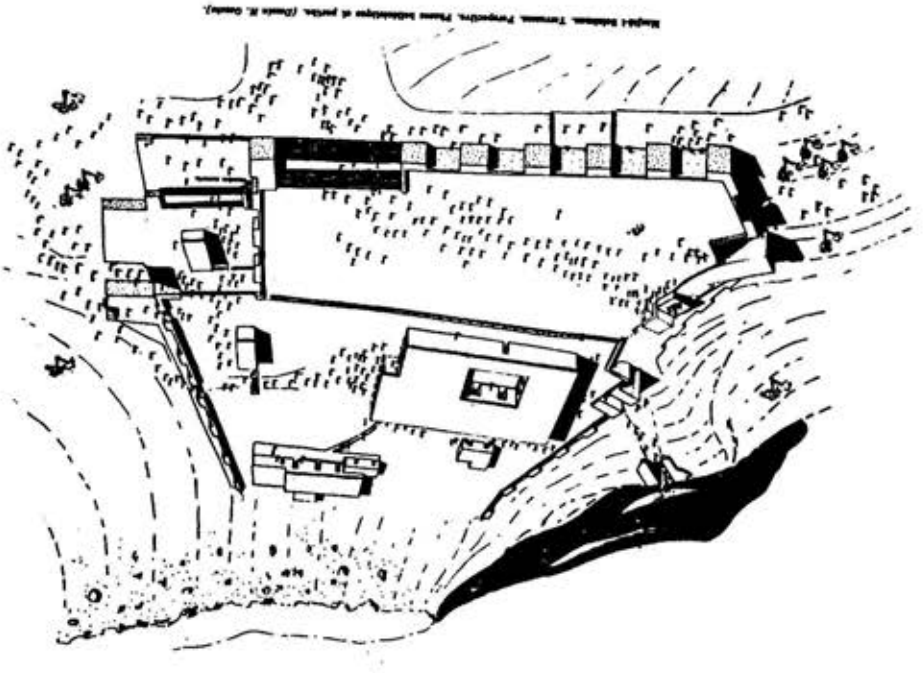

برده نشانده: نقشه سکونتگاه شهر در عهد الیمایی

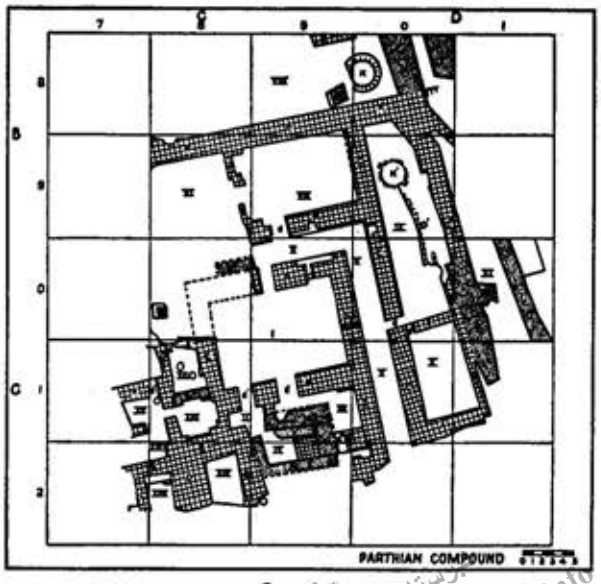

Ground plan.

ری: مجموعه بناهای عهد اشکانی، نقشه کاوش‌های شهر

www.tabarestan.info

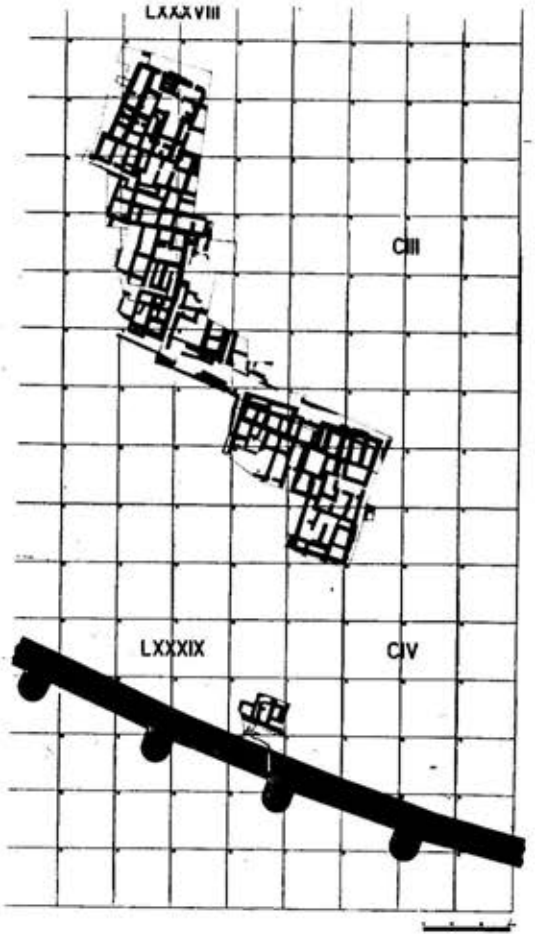

مدائن: نقشه شهر

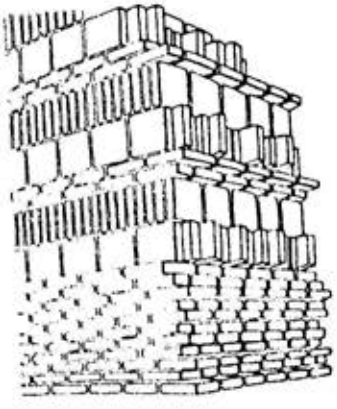

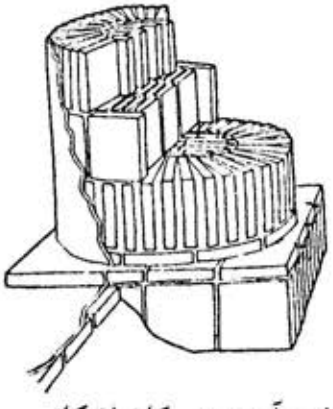

طرح آجرچینی کاخ اشکانی

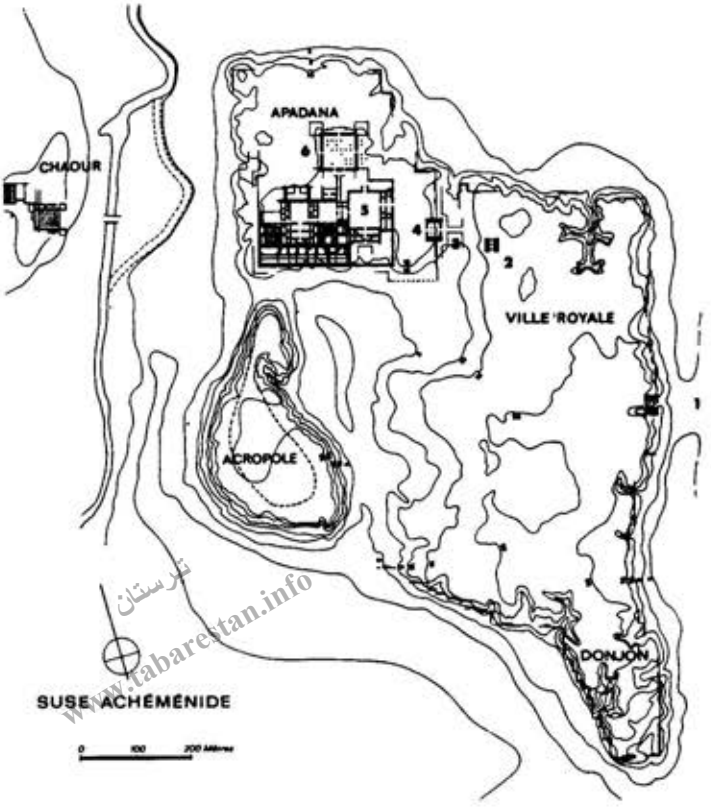

شوش: مجموعه بنای دوره هخامنشی

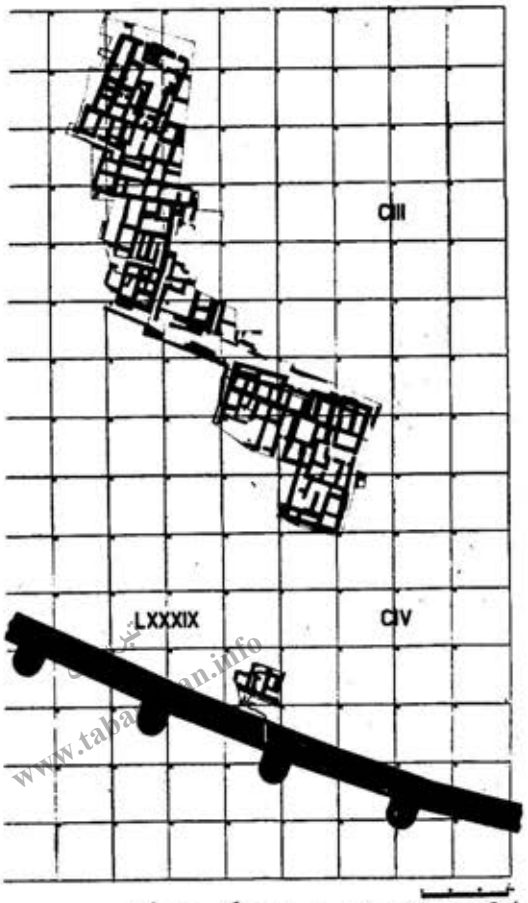

سلوکیه : نقشه شهر در نزدیکی دجله

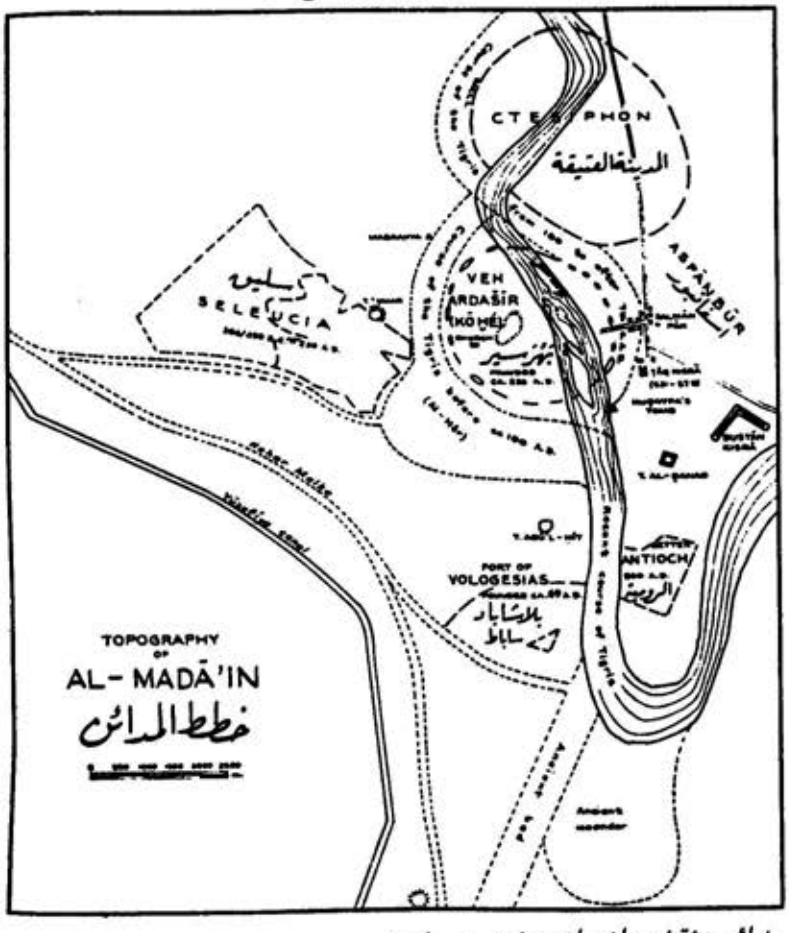

مدائن : نقشه بازسازی شهر تیسفون

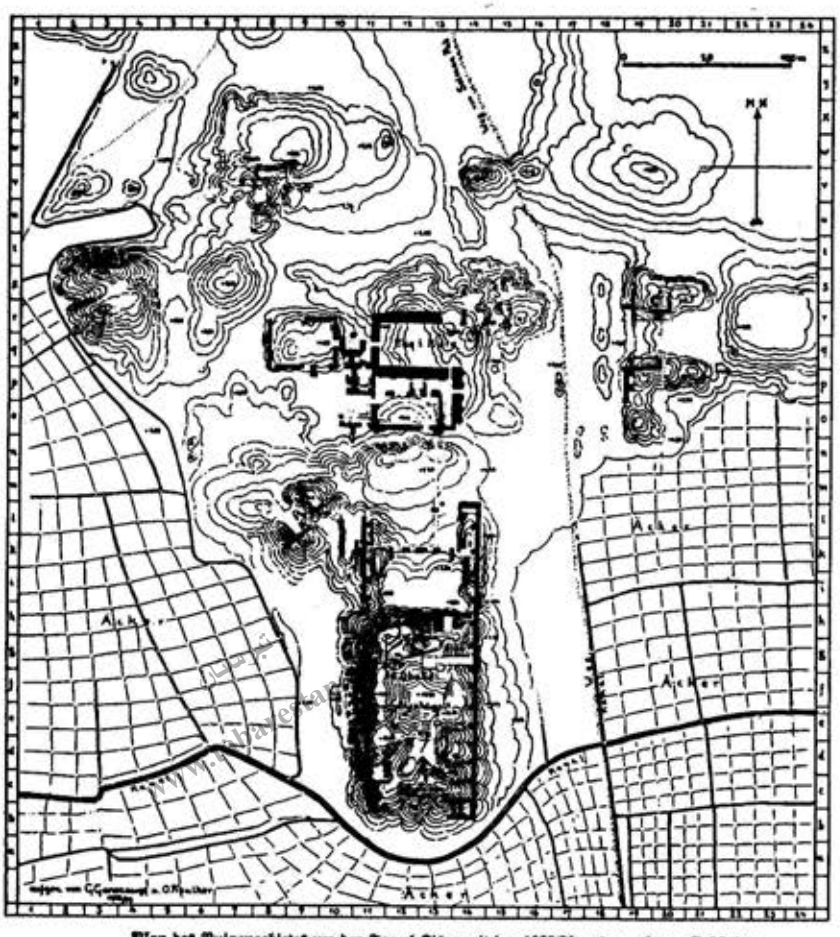

Plan des Ruinengebietes um den Taq el-Kisra mit den 1928/29 ausgegrabenen Gebäuden.

مدائن : نقشه محدوده شهر تیسفون

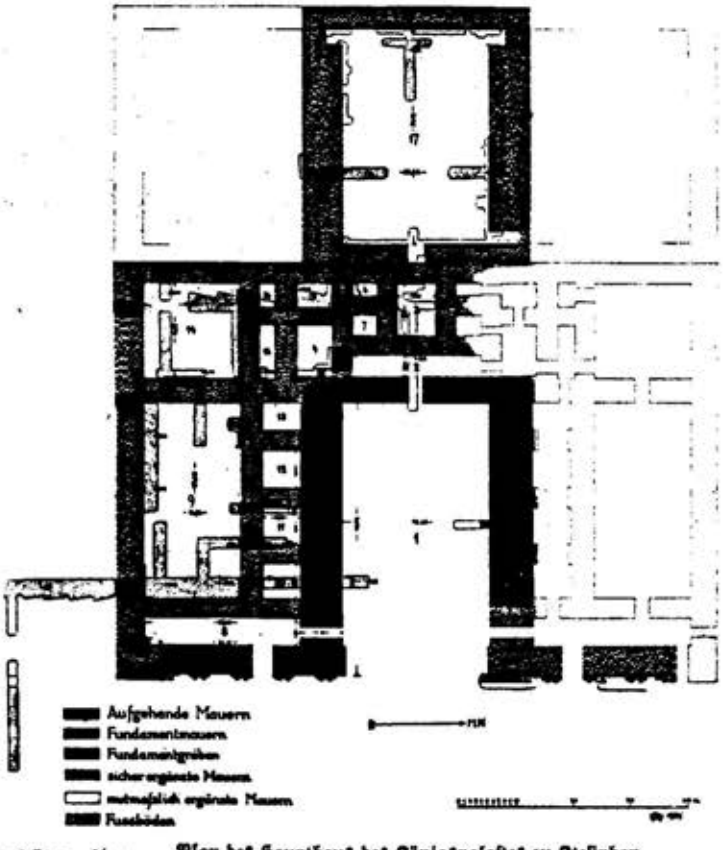

Plan des Hauptbaus des Königspalastes zu Ktesiphon nach den Ergebnissen der Ausgrabung 1928/29.

مدائن : نقشه کاوش‌های شهر

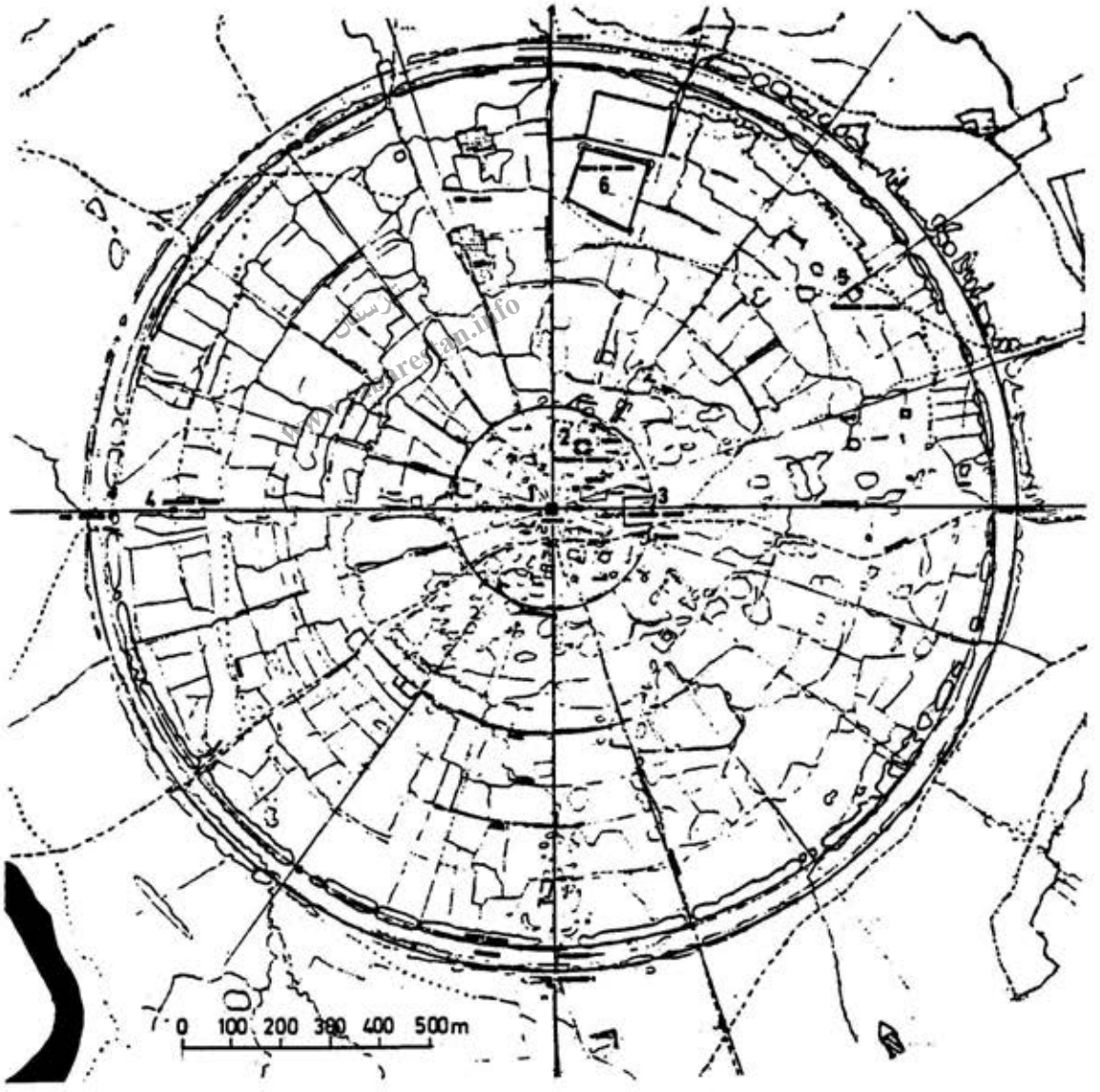

اردشیر خوره (فیروز آباد)

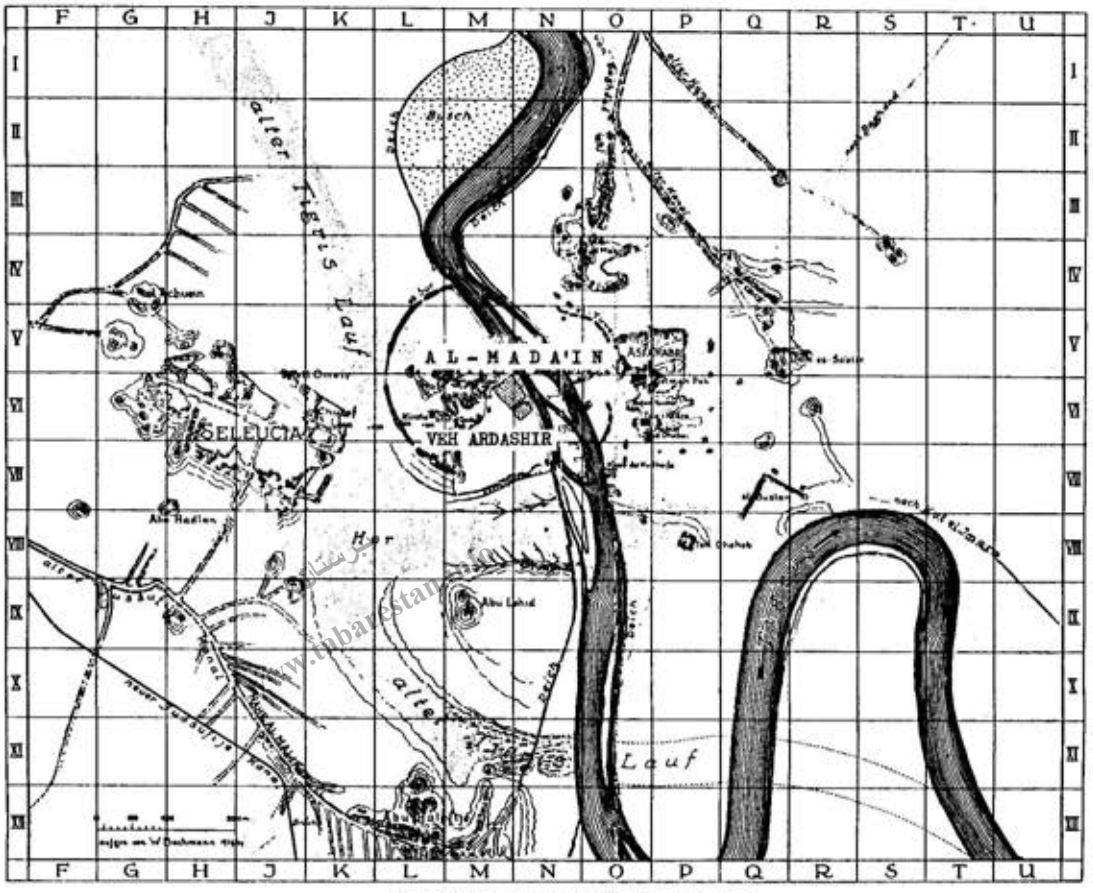

Karte des Ruinengebietes von Ktesiphon und Seleukeia.

مدائن: نقشه کاوشهای شهر، دیواره‌ها و ساختمانها

Tul-e Malyan

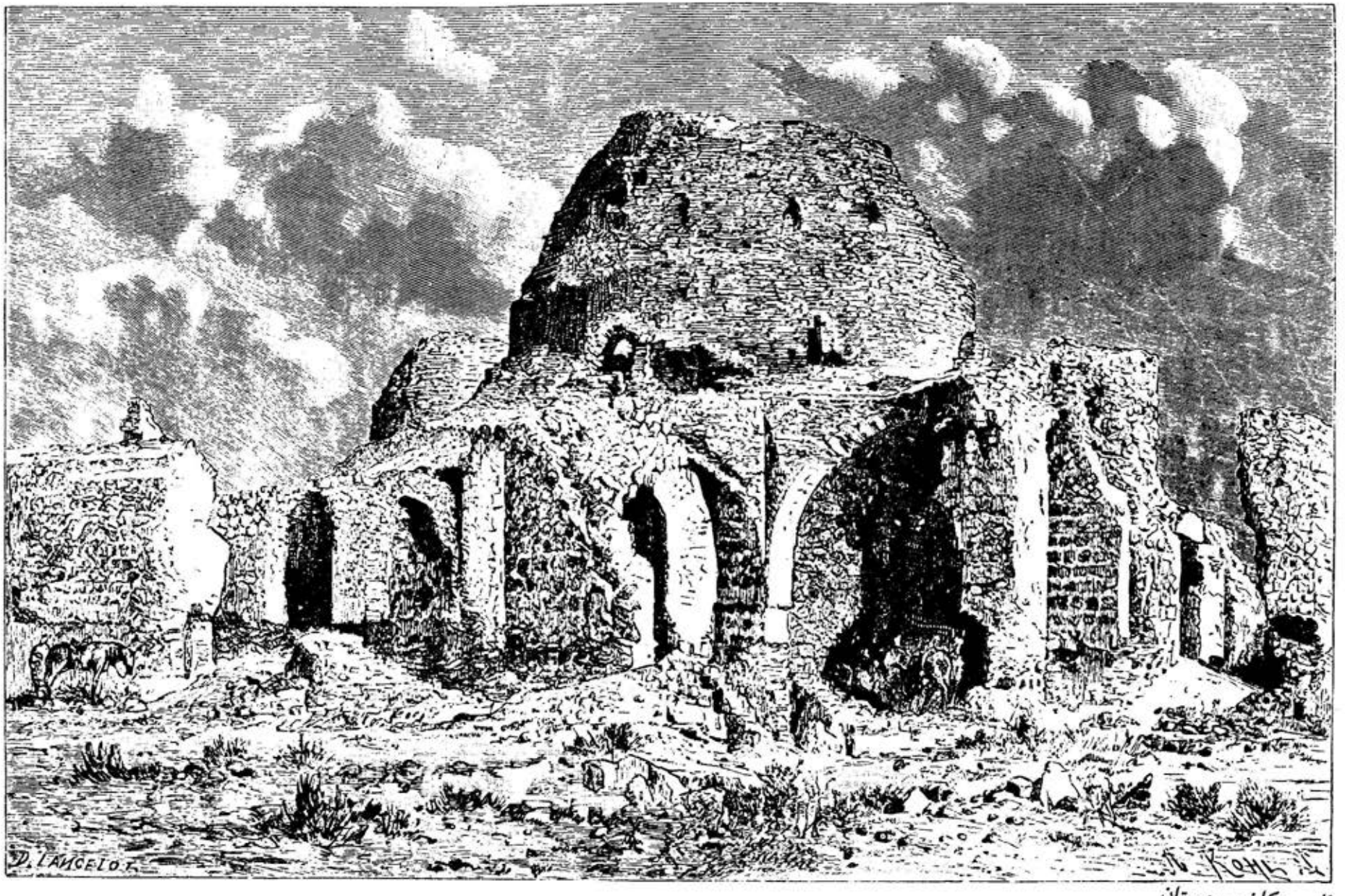

فارس: کاخ سروستان

نقشه ایران و نواحی مجاور در دوره تاریخی

مرو قدیم: ویرانه‌های یك خانهٔ آجری

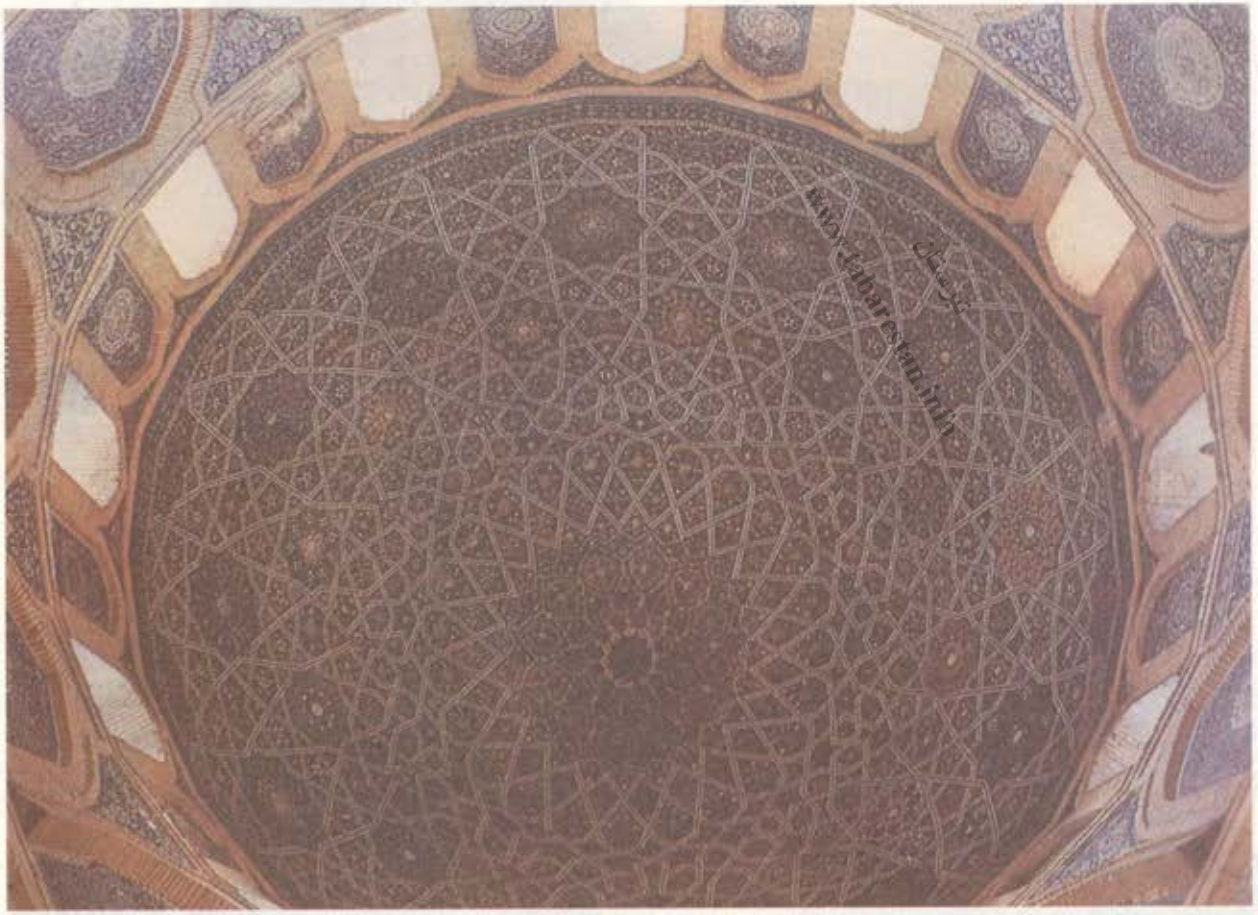

اوگنج ـ مقبره توربك خانم

دشت گرگان: قره شیخ تپه

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

تهران: دانشگاه تهران

تبرستان
www.tabarestan.info

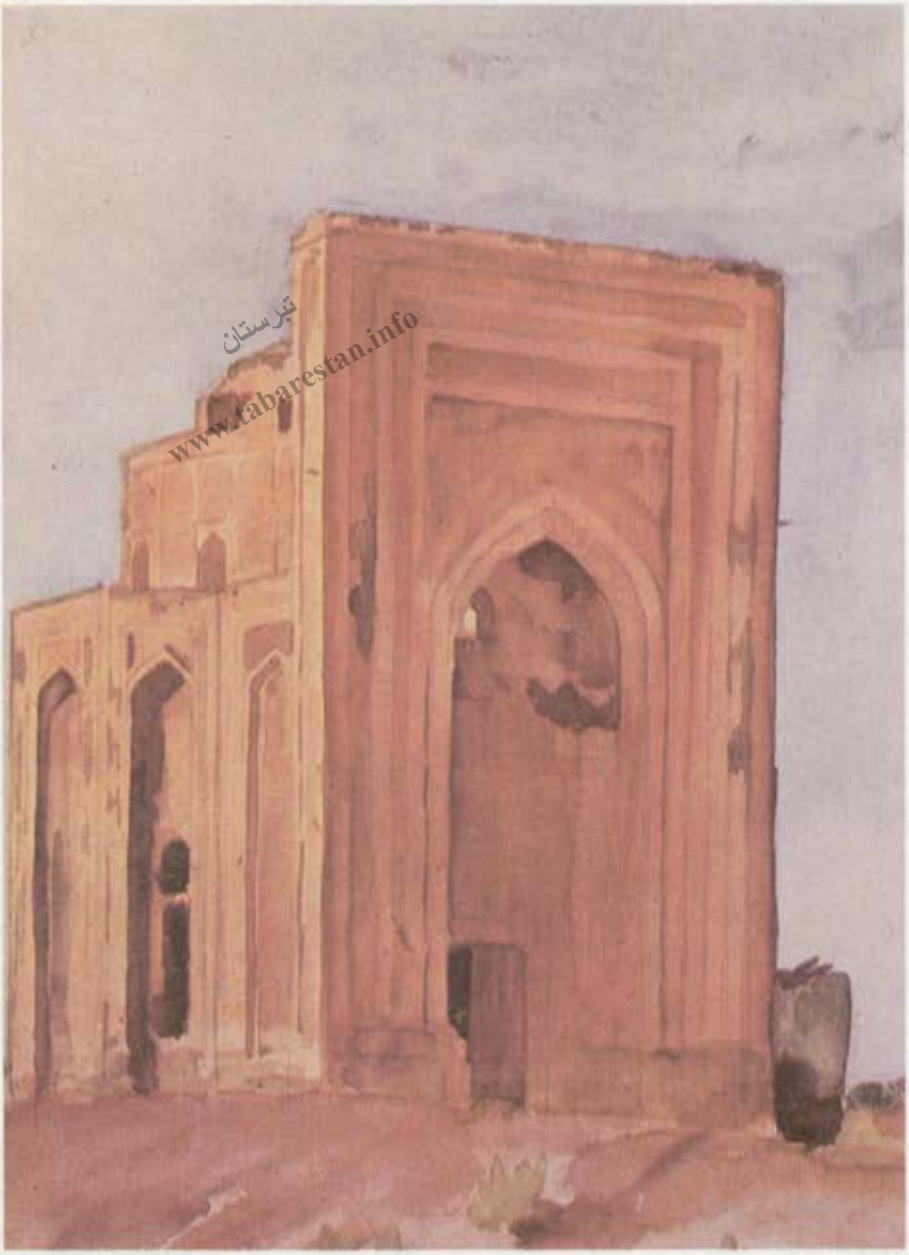

اورگنج : مقبره توربك خانم قرن ۸ هجری

تبرستان
www.tabarestan.info

دشت گرگان: قره شیخ تپه

www.tabarestan.info تبرستان

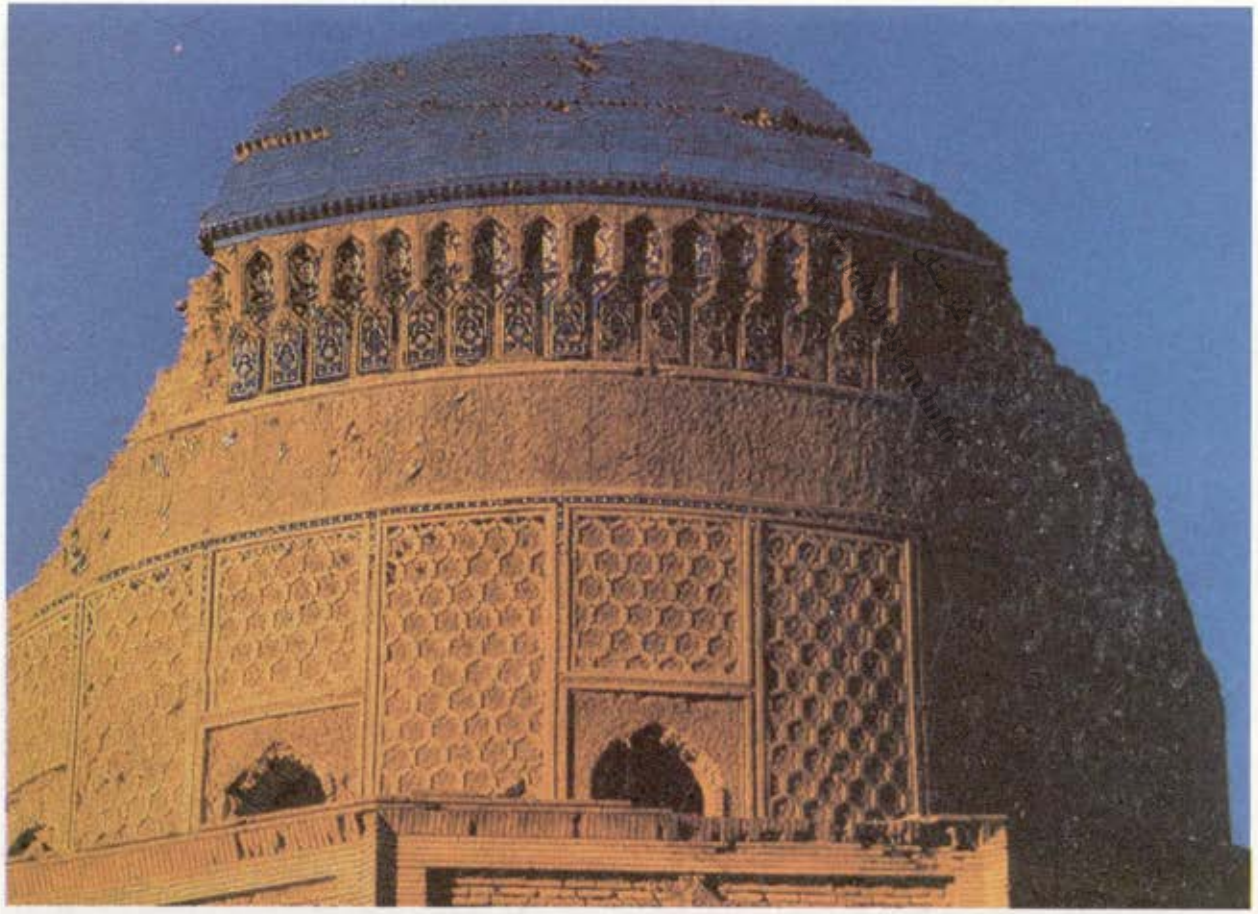

اورگنج: مقبره توربك خانم قرن ۸ هجری

تنگ آب: نقش برجسته، اعطای شاهی به اردشیر

تبرستان
www.tabarestan.info

تنگ آب: نقش برجستهٔ اردشیر بابکان درحال سرنگونی اردوان پنجم

پایتختهای ماد

www.tabarestan.info تبرستان

مهرداد ملکزاده

پیش درآمد تاریخی: مادها در تاریخ باستانی ایران

اگر از دیباچهٔ بلند و البته غیر ایرانیِ «عیلام» بگذریم، تاریخ ایران ـ در معنی سرزمین ایرانیان ـ با تاریخ مادها آغاز می‌شود. تاریخ ایرانیان در غرب فلات بلندی در آسیای غربی که به‌نام هم اینان فلات ایران خوانده می‌شود، پیش از برآمدن دولت جهانی هخامنشیان، همانا سرگذشت مادها و داستان ظهور، عروج و سقوط آنان است.

مادها را می‌توان نخستین نمایندگان فرهنگ و تمدن ایرانی ـ به معنی اخص آن ـ در شرق نزدیک باستانی به شمار آورد. هم اینان مقدمات برپائی شاهنشاهی ایرانی را در غرب آسیا فراهم آوردند، دولتی جهانی که از آغاز بر پایهٔ نوع دوستی، نوع پروری، تساهل و تسامح استوار بود[1] و بافت و خمیر بسیار و وقفه‌هائی کوتاه و بلند از سدهٔ هفتم قبل از میلاد تا سدهٔ هفتم میلادی پای بر جای ماند و در طول این چهارده سده، خصایل و خصایص مردمان ایرانی در آن تکوین یافت. هنگامی که ایرانیان برای نخستین بار همچون یک قدرت منسجم و منظم قومی، سیاسی، نظامی و فرهنگی در آسیای غربی پدیدار شدند، تحت لوای مادها بودند؛ پیش از آن که شاهنشاهیِ هخامنشیانِ پارسی، ایرانیان را همچون قدرت اول سیاسی و نظامی مشرق زمین نام آور سازد، اینان به عهد پادشاهی ماد جایگاهی بلند یافته بودند؛ به تعبیر نویسنده‌ای پیش کسوت، مادها موجبات اعتلای نژادهٔ ایرانی را در شرق قدیم فراهم آوردند و پارسها استیلای این نژاده را بر شرق قدیم تحقق بخشیدند[2].

قوم ماد، نژادهٔ ایرانی را برکشید و به استقلال رسانید؛ وحدت ملی، دینی، فرهنگی و زبانی ایران را در لبهٔ غربی فلات موجب شد؛ اتحاد سرزمینهای ایرانی را محقق ساخت؛ یوغ منفور آشور را برانداخت و آن امپراتوری جنگ پیشه را مضمحل کرد و قلمرو فرهنگ، دین و زبان ایرانی را تا قلب آسیای کوچک، فلات آناتولی و تا به قفقاز، سرزمین قلل سر به فلک کشیده، پیش برد؛ پیشاهنگی و پیشتازیِ مادها به عنوان نخستین ایرانیانی که در پهنهٔ تاریخ هویتی مستقل یافتند، الزام می‌کند که برای شناخت آنان بیش از این بکوشیم. پژوهشگر تاریخ و فرهنگ ایران هماره باید این واقعیت را ملحوظ داشته باشد که بررسی تاریخ ماد برای شناسائی هر چه بیشتر و بهتر سیر تکاملی و مراحل تکوین ویژگیهای بنیادین فرهنگ و تمدن ایرانی اهمیت فراوان دارد. به بیان صریحتر، شناخت اساسی و اصولی مبادی و مبانی فرهنگ و تمدن ایرانی در گروی شناخت مادها و جایگاه اینان در تاریخ ایران است.

دربارهٔ مادها و تاریخ آنان بسیار نوشته‌اند؛ ولی هنوز اساسی‌ترین نادانسته در مورد اینان همانا معنا و مفهوم تاریخی و فرهنگی «*ماد*» است. بر مبنای نوشته‌های پر شمار کهنه و نو می‌دانیم که، مادها یکی از اقوام ایرانی زبانی بودند که پس از مهاجرت آریائیان از نواحی شمال خراسان بزرگ و فرارودان (ماوراء النهر) به غرب فلات ایران، در

www.tabarestan.info تبرستان

شمال، شمال غربی و غرب فلات ساکن شدند و این پهنهٔ جغرافیائی از آن پس به نام اینان «سرزمین ماد» نامیده شد. ولیک جمعی از پژوهشگران تاریخ باستان شرق نزدیک سخن از «مادهای غیر ایرانی زبان» می‌گویند، اینان در بررسی «تاریخ ماد»، تاریخ نیمهٔ غربی و شمال غرب فلات ایران را از دیرینه‌ترین روزگاران مد نظر می‌آورند و نه از آغازین سده‌های هزارهٔ یکم پ.م که زمانهٔ درآمدن قوم ایرانی زبانِ ماد بدین ناحیهٔ جغرافیایی است؛ اینان قدیمیترین ساکنان بومی و غیر ایرانی تبار نیمهٔ غربی و شمال غرب فلات ایران را «مادی» می‌نامند و تاریخ آنان را تاریخ «مادها» می‌انگارند[۳]. بدین سان تاریخ مادها عملاً مفهومی بسی گسترده‌تر از تاریخ قوم ایرانی زبان ماد می‌یابد و این مسلماً پژوهشگران را مجبور می‌سازد تا در به کار بردن اصطلاحات خاص «ماد»، «مادی» و «مادها» دقت بیشتری کنند.

نکته اینجاست که گویا واژهٔ «ماد» در زبانهای ایرانی باستان معنی‌دار نیست و ریشه شناسی (Etymology) مشخصی ندارد[۴]، و به همین دلیل به سادگی نمی‌توان مادها را یکسره ایرانی زبان دانست. آنچه مسلم است، آن زبان «مادی باستان» که از طریق بررسی زبان شناختی نبشته‌های پارسی باستان و آگاهیهای متون متقدم یونانی و لاتین می‌شناسیم، یکی از دستهٔ زبانهای ایرانی باستان غربی است[۵]. که پیوندهای مستحکمی با پارتی باستان ـ نیای زبان پهلوی اشکانی (پارتی میانه از دسته زبانهای ایرانی میانهٔ غربی) ـ داشته[۶]؛ و اما این لزوماً بدین معنی نیست که تمامی آنانی که در عهد باستان مادی نام داشتند بدین زبان متکلم بوده‌اند و تبار ایرانی (آریایی) داشته‌اند؛ چه پُر دور نیست که نام ماد همچون نام یک پهنهٔ جغرافیایی در نیمهٔ غربی و شمال غرب فلات ایران، پس از رسیدن دسته‌ای از مهاجران آریایی بدان، به این نو رسیدگان اطلاق شده باشد؛ و در کنار این تازه واردان ایرانی زبان، ساکنان بومی نیز مادی خوانده می‌شدند. همین پیچیدگی مناسبات بین بومیان باستانی سرزمین ماد و تازه واردان ایرانی بدان جای، دوگانگی و یا حتی چندگانگی مقتضیات فرهنگی، قومی و زبانی مادها را تا برآمدن پادشاهی متحد ماد و نیز پس از آن، توجیه و تبیین می‌کند[۷].

تاریخ لبهٔ غربی فلات ایران از کهنترین روزگاران تقریباً به روشنی باز شناخته شده است، به دلیل همسایگی این بخش از فلات ایران (بویژه زاگروس میانی) با جلگهٔ میانرودان (بین‌النهرین) و فرهنگهای تاریخی آن سامان اینجای بسی زود پای به روشنای تاریخ می‌نهد، و همچنین ارتباط تنگاتنگ این بخش از فلات ایران با دشت شوشان (شمال خوزستان کنونی) و تمدن غنی آن سرزمین همچون قلب فرهنگی و بازرگانی عیلام، موجب و منبع آگاهیهای فراوان تاریخی است. متون کهن میانرودانی و عیلامی به تفصیل اطلاعات جامعی دربارهٔ تاریخ کهن شمال غربی و غرب فلات ایران عرضه می‌دارند، و از خلال این نبشته‌هاست که ساکنان باستانی این سرزمین را به خوبی می‌شناسیم[۸].

در سده‌های پایانی هزارهٔ سوم ق‌م، همزمان با تشکیل پادشاهی متحد عیلام در زاگروس میانی و شوشان تحت سلالهٔ آوان و مقارن رشد و گسترش امپراتوری اکد در میانرودان به روزگار پادشاهی سارگُن (۲۳۳۴ تا ۲۲۷۹ ق‌م) از ساکنان زاگروس برای نخستین بار نامی به میان می‌آید[۹]. در این زمان علاوه بر عیلامیان همچون ساکنان

www.tabarestan.info تبرستان

غالب شوشان، زاگروس میانی و جنوبی دیگر گروه‌های قومی متعدد لبهٔ غربی فلات ایران عبارت بودند از: هوریان[10]، لولوبیان[11]، کوتیان[12] و کاسیان[13]؛ و اینان که همه با عیلامیان از یک تبار نژادی بودند، با سامیان میانرودانی قرابت نداشتند و هند و اروپایی نیز نبودند. چون کوه‌نشینان زاگروس و دشت‌نشینان عیلام بدین نژاد تعلق داشتند اینان را زاگرو ـ عیلامی (Zagro-Elamite) نام نهاده‌اند[14]. آنچه می‌دانیم این است که در ساختار قوم شناختی زاگروس تا پیش از درآمدن تازه واردان ایرانی زبان بدان در پایان هزارهٔ دوم ق‌م دگرگونی اساسی رخ نداد[15]. در طول هزارهٔ دوم ق‌م لولوبیان و کوتیان در زاگروس شمالی پراکنده شدند به گونه‌ای که در آغاز هزارهٔ یکم ق‌م اینان با هوریان بکلی مخلوط شده بودند در زاگروس شمالی، حوالی دریاچهٔ اورمیه و به سمت غرب تا آناتولی، هوریان گسترده شدند به طوری که در میانهٔ هزارهٔ دوم ق‌م پادشاهی میتانی را در میانرودان شمالی بنیاد نهادند و نیز دانسته است که پادشاهیهای شرق آناتولی و زاگروس شمالی در آغاز هزارهٔ یکم ق‌م ـ یعنی اورارتو، خوبوشکیه و *مانا* ـ را مردمانی هوری تبار راهبری می‌کردند[17]. در قلب سرزمین مادِ آینده و تا کرانه‌های دریای مازندران کاسیان پراکنده بودند، اینان در نیمهٔ آغازین هزارهٔ دوم ق‌م به میانرودان درآمدند و پادشاهی کاسی بابل را برپا ساختند، همچنین اینان در آغاز هزارهٔ یکم ق‌م در پای ستیغ الوند در جای همدان امروزی ماندگاه معتبری داشتند که ***کار ـ کشی*** (Kar-kaši) نامیده می‌شد[18]. کمی جنوبیتر در نزدیکی مرزهای طبیعی شوشان، عیلامیان رخنه و نفوذی یافته بودند، آنچنان که مقارن سده‌های آغازین هزارهٔ یکم ق‌م در اینجا پادشاهی عیلامی مآب ***اَلیپی*** بنیاد گذارده شده بود[19].

تاریخ ماد ـ به معنی محدود آن ـ از سده‌های آغازین هزارهٔ یکم ق‌م و همزمان با اوج دورهٔ شکوفایی آشور نو (۹۱۱ تا ۶۰۵ ق‌م) شروع می‌شود. برآمدن میانرودان شمالی تحت لوای آشوریان و در نهایت تأسیس امپراتوری آشور موجب شده که امروزه آگاهیهای ارزشمندی از تاریخ آن روزگار داشته باشیم. قدرت یافتن روز افزون آشور طی نیمهٔ یکم هزارهٔ نخست ق‌م و نیاز این امپراتوری که طبیعتی فقیر داشت به منابع طبیعی و معدنی غنی لبهٔ غربی فلات ایران، لشکرکشیهای متعدد و مکرر آشور را به زاگروس سبب شد. آشوریان مجبور بودند دائماً تسلط خویش را بر کوهسارهای زاگروس که سرشار از مواد اولیه و غنائم پر ارزش بود تحکیم کنند، اینچنین است که از خلال نبشته‌های آشوری جزئیات تاریخی و جغرافیائی سرزمین ماد شناخته و به دقت بررسی شده است[20]

بستر جغرافیائی : سرزمین ماد.

جغرافیای سیاسی و تاریخی نیمهٔ غربی و شمال غرب فلات ایران ـ سرزمینی که ماد نام داشت ـ یکی از پیچیده‌ترین مباحث جغرافیائی ایران باستان است[21]. خوشبختانه منابع و مآخذ به قدر کفایت در این باره موجود است، از متون میانرودانی (آشوری ـ بابلی)[22]، سنگنبشته‌های پارسی باستان[23]، آثار جغرافیائی و تاریخی نویسندگان متقدم یونانی و لاتین[24] تا نوشته‌های باستانی شرقی مانند متون پارسی میانه[25] و ارمنی[26] و کتابهای

www.tabarestan.info تبرستان

جغرافیائی و تاریخی عربی و اسلامی[۲۷]؛ و اما مشکل اساسی در مطالعهٔ تطبیقی این نوشته‌ها همان عدم همزمانی آنها با یکدیگر است؛ بدین معنی که برای مثال متون آشوری ـ بابلی جغرافیای تاریخی ماد را در فاصلهٔ سده‌های ۹ تا ۶ ق‌م عرضه می‌دارد ولی سنگ نبشته‌های پارسی باستان از سده‌های ۵ و ۴ پ.م آگاهی می‌دهد و یا متون پارسی میانه و ارمنی متعلق به سده‌های ۲ تا ۷ میلادی است. اما این خود شاید متضمن سودی باشد، بدین نحو که این تفاوت زمانی همانگونه که معیارهائی برای مقایسهٔ تطبیقی (همزمانی) به دست نمی‌دهد، برای مطالعهٔ تاریخی (در زمانی) مفید است[۲۸].

فهم پیچیدگیهای تاریخ ماد از بدو ورود ایرانیان تا بنیادگذاری پادشاهی متحد ماد و نیز حتی پس از آن تا آغاز شاهنشاهی هخامنشیان، منوط به درک جغرافیای سیاسی و تاریخی ماد است. چشم‌اندازی که متون میانرودانی از سرزمین ماد تصویر می‌کنند به اندازهٔ کافی واضح است، ولی درک کامل جزئیات آن گویا غیر ممکن باشد. تجزیه و تحلیل نبشته‌های آشوری دربارهٔ جغرافیای سرزمین ماد تاکنون موضوع رسالات و مقالات چندی بوده است. دقیقترین جزئیات جغرافیائی غربی‌ترین نواحی ماد ـ جایهائی که با خاک آشور همکنار بود ـ به دقت شناخته شده، ولی هر چه از سوی مرزهای آشور به سوی شرق و به درون فلات ایران پیش رویم دقت شناسائی نواحی جغرافیائی اندک اندک کاستی می‌گیرد؛ چون هر ناحیهٔ شرقی نسبت به ناحیهٔ غربی همسایهٔ آن مکان‌یابی می‌شود، در صورت بروز کمترین اشتباهی در مکان‌یابی نخستین، در شرقی‌ترین نواحی اشتباهات بسیار بر پایهٔ یکدیگر مکان‌یابی دقیق را عملاً ناممکن می‌سازد[۲۹].

متون آشوری از ده‌ها ـ بلکه صدها ـ مکان جغرافیائی نام می‌برند[۳۰]. براساس این متون می‌دانیم که در سراسر نیمهٔ غربی و شمال غرب فلات ایران در فاصلهٔ سده‌های ۹ تا ۶ ق‌م، «دِهْدِزْ»ها و «شهر دولت» ها و پادشاهیهای متعدد کوچک و بزرگ پراکنده بودند[۳۱]. شناخت موقعیت جغرافیایی این جایها نسبت به یکدیگر و همچنین بررسی وقایع تاریخی مربوط به هرکدام، لازمهٔ پژوهش در تاریخ ماد است[۳۲].

از مهمترین این قلمروهای جغرافیائی می‌توان به پادشاهی مانا (Manna) اشاره کرد که در حوالی اراضی جنوب دریاچهٔ اورمیه مستقر بود. همچنین در مناطق جنوبی استان کرمانشاهان امروزی شاهک نشین معتبری به نام الیپی (Ellipi) وجود داشت. این دو دولت در میان قلمروهای سیاسی پُر شمار زاگروس موقعیت ممتازی یافتند؛ پادشاهی مانا تا سالهای پایانی سدهٔ ۷ ق‌م پای بر جای بود، گویا پس از قدرت یافتن پادشاهی متحد ماد، مانا بدان اتحادیه پیوست و همچون قطب سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ماد ـ بعدها با عنوان ماد خُرد، ماد آتروپاتنا (آذربایجان) ـ بدان نگریسته شد. نیز شاهک نشین اَلیپی مدتها دوام یافت، هر چند بعدها در پادشاهی متحد ماد مستحیل شد ولی استقلال جغرافیائی خویش را حفظ کرد، آنچنان که بعدها در روزگار پارتیان با نام پادشاهی الیمایی در زاگروس میانی پای بر جای بود. در اینجا پیش از پرداختن به پایتخت مادها در روزگار پادشاهی متحد ماد، به این دو دولت و پایتختهای آنها می‌پردازیم.

www.tabarestan.info تبرستان

ایزیرتو : پایتخت پادشاهی مانا.

نام تختگاه مانا نخستین بار به سال ۸۲۸ ق‌م هنگام لشکرکشی سردار آشوری دَیان آشور (Daiān-Aššur) سپهسالار شلمانزر سوم (šalmānneser III) ، ۸۵۸ تا ۸۲۴ ق‌م به خوبوشکیه، مانا و پارسوآ به میان می‌آید. لشکریان آشوری نخست از درهٔ زاب علیا (زاب بزرگ) حرکت کردند و به سمت خوبوشکیه در جنوب دریاچهٔ وان رفتند، سپس از سرزمین شاهکی به نام مَگدوبی (Magdubi) ـ سرزمین مَلخیسی (Malhisi) ـ گذشتند و به سوی جنوب شرقی روی کردند و به خاک مانا وارد شدند. پادشاه مانا به نام اولکی (Ualki)[۳۳] به کوهستان گریخت، آشوریان دهکده‌های خالی را متصرف شدند و دامهای بسیاری غنیمت گرفتند. در همین زمان «شهر شاهی» مانائیان، که در اینجا *زیرتَ* (Zirta) نامیده شده، به دست آشوریان غارت شد[۳۴].

پس از آن تا روزگار سارگُن دوم (Sargon II) ، ۷۲۱ تا ۷۰۵ ق‌م، در نبشته‌های آشوری نامی از تختگاه مانا برده نمی‌شود. با مرگ ایرَنزو (Iranzu)[۳۵] پادشاه مقتدر مانایی به سال ۷۱۶ ق‌م ، نیروی بی‌رقیب مانا در اراضی حدود دریاچهٔ اورمیه دچار ضعف شد. شاهکان چندین ایالت مانایی علیه جانشین ایرَنزو به نام آزا (Azā)[۳۶] خروج کردند، آزا دستگیر و کشته شد و جسد او را درکوه افکندند. گویا اتهام آزا پیمان بستن با آشوریان بود. سارگن بی‌تأمل اقدام کرد و لشکریان وی شاهکان شورشی را سرکوب کردند. پسر دیگر ایرنزو، به نام اولوسونو (Ullusunu)[۳۷] به مدد سارگن بر تخت پادشاهی مانا بنشست. ولی وی بلافاصله با دشمنان دیرینهٔ آشور، اورارتوییان پیمان بست و دژهائی را در اختیار آنان نهاد. سارگن بار دیگر علیه مانا و اورارتو لشکر کشید. شهر شاهی مانائیان که در اینجا *ایزیرتو* (Izirtu) نام دارد، و دو شهر دیگر مهم مانایی، زیبیه (Zibia)[۳۸] و آرمَیت (Armait)[۳۹] تصرف شد. ولی اولوسونو بخشیده شد و به شاهی ابقا گردید[۴۰]. روسای یکم (Rusā I) پادشاه اورارتو بیکار ننشست، وی به خاک مانا تاخت و با یکی از شاهکان وابسته به پادشاهی مانا که دَیَئوکو (Daiaukku) نام داشت، علیه اولوسونو متحد شد. بسال ۷۱۵ ق‌م سارگن این تحرکات را تاب نیاورد و بر ضد روساو دَیَئوکو لشکر کشید. روسا مغلوب شد. دَیَئوکو اسیر گشته و به همراه خانواده‌اش به حماة در سوریهٔ کنونی تبعید شد. پیروزیهای سارگن سخت شادمانش کرد، وی به ایزیرتو درآمد و در آنجا سنگ یادمانی برای حفظ خاطرهٔ این پیروزیها برآورد[۴۱].

آنگاه تا روزگار آشور بانی‌پال (Aššurbānipāl) ، ۶۶۸ تا ۶۲۶ ق‌م، دیگر اشارتی به نام ایزیرتو نمی‌رود. طی خیزش سالهای ۶۷۴ تا ۶۷۲ ق‌م به روزگار پادشاهی اسارهادون (Assarhaddon) ، ۶۸۰ تا ۶۶۹ ق‌م ، آشور جداً دچار مخاطره شد؛ اتحاد نظامی مادها، مانائیان، کیمیریان و سکاها بر ضد آشور وارد عمل شد، آشور عقب نشست ولی بکلی منهزم نشد. پشت کردن سکاها به اتحادیه و تقرب اینان به آشور، پیروزی قطعی خیزش را ناکام گذارد؛ ولیک به هر حال ماد استقلال یافت، مانا نیروئی بزرگ پیدا کرد و پادشاهی سکائیان تأسیس شد[۴۲]. نخستین عکس العمل جدی آشوریان به روزگار آشوربانی‌پال فرزند و جانشین اسارهادون رخ نمود. وی علیه مانا

www.tabarestan.info تبرستان

لشکر کشید و سعی کرد سرزمینهائی را که آشور در طول خیزش عمومی مادها از دست داده بود باز پس گیرد.

لشکریان آشوری تحت فرماندهی سپهسالار خویش نَبوشَراوصور (Nabušarusur) به سال ۶۶۰ ق‌م به مانا تاختند. آخشری (Ahšeri) پادشاه مانائی سعی کرد بدیشان شبیخون زند ولی توفیق نیافت و مجبور به عقب نشینی شد. آشوریان در فاصلهٔ میان مرزهای جنوبی مانا و تا به تختگاه آن پادشاهی، ایزیرتو، هشت دژ را متصرف شدند. آخشری از ایزیرتو که در خطر بود به دژ ایشتَتو (Ištattu)[۴۳] نقل مکان کرد. اما آشوریان که پانزده روز ایزیرتو، و چندین دژ همسایهٔ آن، اوزیبیه (Uzibia) و اورمِیَته (Urmeyate)[۴۴] را شهر بندان کرده بودند و از تسخیر آنها نا امید شده بودند، نواحی اطراف را ویران و غارت کردند و به آشور بازگشتند[۴۵].

بر سر محل ایزیرتو مدتها میان پژوهشگران اختلاف بود[۴۶]. بهترین آشنایان به جغرافیای تاریخی ماد تنها به این اکتفا کرده‌اند که آن را در کردستان ایران بدانند[۴۷]. همچنین پیشنهاد شده است که ایزیرتو را جائی نزدیک بوکان یا تکاب بدانیم[۴۸].

تبرستان
www.tabarestan.info

اما کاوشهای باستانشناسی تپهٔ قلایچی در نزدیکی بوکان امیدهائی را برای مکان یابی ایزیرتو عرضه می‌دارد[۴۹]. به سال ۱۳۶۴ ش طی یک برنامهٔ بررسی و شناسائی در آذربایجان غربی، حوالی بوکان تپه‌ای شناسائی شد که به نام روستای نزدیکش تپهٔ سه گردان قلایچی نام گرفت. به سبب اهمیت آثار سطحی این تپه، که متأسفانه پیش از رسیدن باستانشناسان به شدت تخریب و غارت شده بود، مرکز باستانشناسی ایران (پیشین) اجرای برنامهٔ کاوش گسترده را در آنجای ضروری تشخیص داد[۵۰]. کاوش تپه که به سرپرستی آقای اسماعیل یغمایی انجام شد نتایج بسیار ارزشمندی در بر داشت.

براساس داده‌های باستانشناختی می‌توان گفت که تپهٔ قلایچی یک دژ مانائی است با آثار معماری مذهبی. نقوش آجرهای لعابداری که صحنه‌هائی مذهبی را در بر دارد و استخوانهای چهار پایانی که در مراسم قربانی ذبح شده‌اند نشاندهندهٔ مذهبی بودن بافت معماری بخشهای کاوش شده است. بنا شامل یک تالار بزرگ مرکزی از شرق تا غرب تپه است. گویاسقف این تالار برستونهائی از نوع بسطام ـ زیویه استوار بوده است[۵۱]. در جبههٔ غربی تالار دو اتاق و در جبههٔ شرقی برجها، دروازه ورودی و اتاقهای جانبی قرار دارند. تمامی مجموعه با دیواری از خشتهای ستبر که بر پی‌های سنگی استوار است محصور شده است[۵۲]. بر دیوارهای درونی تالار نقاشیهای دیواری روی کاه‌گل و گچ نقش شده است. افزون بر این دیوار نگاره‌ها آجرهای لعابدار منقوش پرشمار در اندازه‌های مختلف نیز یافت شده است[۵۳].

ولی مهمترین یافتهٔ این کاوش ستون یادمانی (Stele) است با ارتفاع ۱۵۰ سانتیمتر و عرض ۸۰ سانتیمتر که بر نیمهٔ بالائی آن سنگنبشته‌ای به ۱۳ سطر به خط آرامی کهن کنده شده است[۵۴]. متن این سنگنبشته را آقای رسول بشاش کارشناس بخش متون و کتیبه‌های معاونت پژوهشی سازمان میراث فرهنگی کشور مطالعه کرد ونتایج آن را در یک سخنرانی ارائه نمود[۵۵]. در این نبشته از خدای بزرگ اورارتوییان، خالدی (Hāldi) و از شهر *ایزرتو* (Izertu) نام می‌رود[۵۶]. اینچنین است که می‌توانیم ادعا کنیم که تپهٔ قلایچی بوکان همان پایتخت پادشاهی

مانائیان، ایزیرتو است[۵۷]

آگاهیهای جغرافیائی متون باستانی این مکان یابی را تأیید می‌کند. آ. گدار با توجه به دانسته بودن محل دژ زیبیه (ایزیبیه ، اوزیبیه) همچون تپه زیویهٔ سقز به مکان یابی ایزیرتو و اَرمَیت دو دژ همکنار آن می‌پردازد. وی اعتقاد دارد که تپهٔ قاپلانتو (یا قافلانتو Ghaflantu) همان دژ ایزیرتو و تپهٔ صاحب (Sāhab) همان دژ اَرمَیت است[۵۸]. ا.م. دیاکونوف به مسیر لشکرکشی سال ۸۲۸ ق‌م دیان آشور اشاره می‌کند. وی تذکر می‌دهد با عنایت به مسیر آن لشکرکشی، محل ایزیرتو را شمالی‌تر باید شمرد. قاپلانتو را وی دژ بوشتو (Buštu) می‌شناسد[۵۹]. ر.م.بومر با توجه به داده‌های باستانشناختی و تجزیه و تحلیل جغرافیائی نبشته‌های آشوری، ایزیرتو را در فاصلهٔ میان بوکان و تکاب قرار می‌دهد[۶۰]؛ و این نشانیهای جغرافیائی همانجائی را می‌نماید که قلایچی است، دژی در فاصلهٔ میان دو دژ مهم مانائی آن روزگار: حسنلو و زیویه[۶۱].

تبرستان
www.tabarestan.info

مرئوبیشتو : پایتخت شاهک نشین الیپی.

شاهک نشین الیپی در میان سرزمینهای زاگروس میانی درست‌همان موقعیتی را داشت که پادشاهی مانا در حوالی دریاچهٔ اورمیه؛ همانگونه که مانا از منازعات میان آشور و اورارتو سود جست و خود را برکشید، الیپی نیز به دلیل همسایگی با عیلام، دشمن سنتی آشور، برآمد و گسترش یافت[۶۲]. در حقیقت ناحیهٔ جغرافیائی که الیپی در آن واقع بود به عیلام می‌گرائید و هم‌ساکنان الیپی با عیلامیان از یک تبار نژادی بودند و همچنان که خواهیم دید، مناسبات الیپی و عیلام بسیار نزدیک بود[۶۳]. الیپی در طول سده‌های هشتم و هفتم ق‌م با موقع شناسی و دور اندیشی فرمانروایانش مقامی ممتاز یافت؛ با وجود روابط تنگاتنگ با عیلام، الیپی با توجه به قدرت بلامنازع آشور خود را به این امپراتوری نزدیک کرد[۶۴] و توانست برای مدتی مدید راهبری زاگروس میانی را بر عهده گیرد و همچون حایلی میان عیلام و آشور عمل کند.

بدین سان خاک الیپی هیچگاه مستقیماً مورد تجاوز و تعرض لشکریان آشوری قرار نگرفت و شاهکان الیپی همواره با تقدیم هدایا و ارسال به موقع باج و خراج مقرر، آشوریان را از مرزهای خود دور می‌داشتند. به همین دلیل از جغرافیای مناطق درونی سرزمین الیپی آگاهی کاملی نداریم، در حالی که سرزمینهای واقع در مرزهای آن را به خوبی می‌شناسیم[۶۵]. بر خلاف مانا که بارها مستقیماً مورد تهاجم سپاهیان آشوری واقع شد و دژها و شهرهای آن تصرف و بعضاً ویران گردید، الیپی از این تهاجمات مصون بود ونام دژها و شهرهای آن همچون سرزمینهای تسخیر شده در نبشتهای آشوری نمی‌آید. تنها در آخرین دهه‌های سدهٔ هشتم و نخستین دهه‌های سدهٔ هفتم ق‌م به دلیل کشمکشهای درونی برای اولین بار پای سپاهیان آشوری به خاک الیپی باز می‌شود. اطلاعات امروزینهٔ ما از «شهرهای شاهی» الیپی مربوط به همان روزگاران است.

برای نخستین بار نام الیپی ــ همچون نام شهر و نه نام سرزمین ــ بر روی لوحی سنگی که از تل بلوات (ایمگور ـ بعل و یا ایمگور ـ اِنلیل باستان) مربوط به روزگار آشور نصیر پال دوم (Aššurnasirpāl II)، ۸۵۹ تا ۸۸۳ ق‌م،

به دست آمده و هم اینک در موزهٔ بریتانیا نگهداری می‌گردد، دیده می‌شود. در آن لوح چنین آمده: «اسرائی از شهر *الیپی* (Elipi)، از...»[۶۶]. پس از آن بار دیگر به روزگار شلمانزر سوم یادی از اَلیپی می‌شود. در سالنامهٔ شانزدهمین سال پادشاهی شلمانزر (۸۴۲ ق‌م) شرح لشکرکشی وی به زاگروس درج شده است. بنابراین نبشته وی از پَرو (Parû) شاهک *الیپی* (Ellipi) در گردنهٔ توکلی‌یش (Tukliaš) باج و خراج ستانده است[۶۷]. نیز اَدَدنیراری سوم (Adadnirāri III)، ۸۰۵ تا ۷۸۲ ق‌م، در کتیبه‌ای که از نیمرود (کالخ باستان) به دست آمده، مدعی فتح سرزمینهای بسیاری از زاگروس و در میان آنها الیپی به سال ۸۰۲ ق‌م است.

همچنین تیگلت پیله سر سوم (Tiglath pileser III)، ۷۴۵ تا ۷۲۷ ق‌م، در یادبود نامه‌ای که برای حفظ خاطرهٔ پیروزیهای لشکرکشی سال ۷۳۷ ق‌م خویش برپا ساخت، در میان فرمانروایان تابع خویش از تَلتا (Taltā) شاهک الیپی نام می‌برد[۶۹]. هم او در گل نبشتهٔ نیمرود از فتح سرزمینهای زاگروس و ستاندن باج و خراج از الیپی به سال ۷۲۸ ق‌م سخن می‌گوید[۷۰].

تبرستان
www.tabarestan.info

سارگن دوم موجد دوران نوینی در تاریخ آشور شد؛ تجدید حیات سیاسی و نظامی که در سایهٔ نظامیگری صرف و لشکرکشیهای مکرر و متعدد حاصل آمد. طی لشکرکشی سال ۷۱۶ ق‌م علیه شورشیان مانائی و مادی، سارگن برای نخستین بار از شمال مرزهای الیپی گذر کرد. ساکنان دژ خَرخَر (Harhar)[۷۱] خداوند ده خویش را بیرون راندند و از تلتا[۷۲] خواستند که ایشان را به تابعیت خویش بپذیرد. سارگن به سرعت به خرخر درآمد و ساکنان آن‌را به اسارت برد و به جای ساکنان پیشین، تبعیدیانی را از اسرائیل در اینجا مستقر ساخت و خرخر را همچون دژ مرکزی ایالت آشوری برکشید، ولی متعرض الیپی نشد[۷۳]. حتی سال بعد (۷۱۵ ق‌م) که در خرخر شورشی بزرگ به پا شد و الیپی به شورشیان مدد رسانید، سارگن شورشیان را به سختی فرو مالید ولی از کنار الیپی گذشت[۷۴].

بسال ۷۱۴ ق‌م سارگن علیه اورارتو، مانا و شاهکان مادی لشکر کشید. گزارش مفصل این لشکرکشی امروز در اختیار ماست و مهمترین منبع آگاهیهای تاریخی دربارهٔ زاگروس در پایان سدهٔ هشتم ق‌م است[۷۵]. نتایج این لشکرکشی پیروزمندانه برای سارگن بسیار ارزشمند بود. وی اورارتو را آنچنان منهزم کرد که عملاً آن دولت را یک چندی از صحنه خارج ساخت. طی این لشکرکشی، تلتا به همراه ۲۵ شاهک دیگر زاگروس هدایا و باج و خراج فراوان تقدیم سارگن کردند[۷۶]. نام تلتا در رأس فهرست ۲۶ نفری آمده و این نشاندهندهٔ اهمیت مقام وی است. بار دیگر به سال ۷۱۳ ق‌م سارگن به ماد لشکر کشید؛ بهانهٔ لشکرکشی جدید شورش چندین دهدژ مادی بود. طی همین لشکرکشی سارگون به پشتیبانی تلتا در امور داخلی الیپی دخالت کرد و وی را بر تخت شاهک نشین الیپی مستقر ساخت؛ گویا به دلیل وابستگی تلتا به آشوریان اتباع وی ناراضی بودند و علیه او می‌کوشیدند[۷۷].

واپسین لشکرکشی سارگن به زاگروس به سال ۷۰۸ ق‌م اتفاق افتاد. تلتا در آن هنگام درگذشته بود و پسران او ایشپه‌بَره (Išpabara)[۷۸] و نیبه (Nibe)[۷۹] که از همسران مختلف وی بودند، برای جانشینی با یکدیگر به مقابله برخاستند. نیبه از شوتروک نهونته (šutruk-Nahhunte)، ۷۱۶ تا ۶۹۹ ق‌م، پادشاه عیلام یاری خواست و ایشپه‌بره به آشور توسل جست. سارگن برای حمایت از ایشپه‌بره هفت نفر از رئیسان ایالات آشوری زاگروس را به

یاری او گسیل داشت. نیبه با ۴۵۰۰ کماندار عیلامی در دژ **مرئوبیشتو** (Mar'ubištu) موضع گرفت، جائی که مشرف به دشت بود و بر بالای کوهی قرار داشت. اما دژ تصرف شد و بنا بر مدعای سارگن، نیبه و سپاه عیلامی زیر فرمان او اسیر شدند و در غل و زنجیر به آشور تبعیدگشتند. سپس سارگن شهر بارودار مرئوبیشتو را بازسازی کرد و ایشبه‌بره را بر تخت الیپی مستقر نمود.

چندی‌بعدایشبه‌بره برآشور شورید و به عیلام نزدیک شد.به‌روزگارسناخریب (Sennacherib)، ۷۰۵تا۶۸۱ ق‌م، دامنهٔ منازعات آشور و عیلام بسی گسترده شد. لشکرکشی سال ۷۰۲ ق‌م سناخریب به الیپی بخشی از نبردهای پی‌گیری بود که بر ضد عیلام و وابستگانش انجام یافت و دو جنبه داشت: نخست اینکه، قبایل کوه‌نشین کاسی و عیلامی‌تبار جنوب الیپی سرکوب شدند و آن ولایت به استان آشوری اَرَپخَ (Arrapha) ملحق گردید؛ و دوم اینکه، با یورش به الیپی، که اینک در آنجا ایشپه‌بره به ائتلاف عیلام پیوسته بود، دامنهٔ نفوذ عیلام در ماد محدود گشت. سناخریب می‌گوید که پیش از رسیدن سپاهیان وی، ایشپه‌بره به نواحی دوردست قلمرو خود گریخت و لشکر آشور تمامی سرزمین وسیع وی را چون توفان در نوردیدند و شهرهای شاهی الیپی مرئوبیشتو و آکودو (Akkuddu) را تصرف و غارت و ویران کردند[۸۱].

پس از شکست سال ۷۰۲ ق‌م، الیپی بار دیگر به اقداماتی علیه آشور دست زد و به اتحاد وائتلاف بزرگ ضد آشوری سال ۶۸۹ ق‌م متشکل از عیلامیان و بابلیان و اقوام متعدد زاگروس پیوست. پس از شکست متحدان از آشور و ویرانی بابل و عقب نشستن عیلام دیگر نامی از الیپی نمی‌شنویم[۸۲]. از حضور الیپی در قیام عمومی زاگروس در فاصلهٔ سالهای ۶۷۴ تا ۶۷۲ ق‌م بی‌خبریم[۸۳]. تنها، اشاراتی به الیپی در روزگار اسارهادون در نبشته‌های طالع بینی شده است. یکی‌ازاین‌نبشته‌هامربوط به‌زمانی است که آشوربانی پال ولیعهد بوده و بنابراین می‌توان آن را به حدود سالهای ۶۷۲ ق‌م و پس از آن تاریخگذاری کرد[۸۴]. نام الیپی در معاهدات اسارهادون با شاهکان زاگروس هم آمده است[۸۵]. از سرنوشت نهائی شاهک نشین الیپی آگاهی ندداریم. آنچه‌مسلم است اینکه با برآمدن پادشاهی متحد ماد الیپی بدان پیوست ولی گویا استقلال جغرافیائی و محلی خود رانگاه داشت، آنچنان که بعدها کانون پادشاهی الیمائی در زاگروس میانی قرارگرفت[۸۶].

نام مرئوبیشتو، شهرشاهی الیپی، برای آخرین بار ضمن داستان «غروب تمدن عیلام» برده می‌شود. آخرین پادشاه عیلامی هومبان‌هلتش سوم (Humban-haltaš III)، ۶۴۸ تا ۶۴۲ ق‌م، پس از شکستهای متوالی از آشوربانی پال به دور ـ اونتَش (Dur-untaš، چغازنبیل امروزی) گریخت و آشوریان شوش، پایتخت پادشاهی متحد عیلام را متصرف شدند و با خشونتی بی‌مانند آن را غارت و منهدم کردند. با وجود این، پس از مراجعت لشکریان آشوری به میانرودان، هومبان هلتش بار دیگر بازگشت و در مَدَکتو (Madaktu) مستقر شد. اما پس از چندی آشوبهای داخلی وی را به زیر کشید و طرفداران آشوربانی‌پال او را همچون اسب به یک گردونهٔ آشوری بستند و از مرئوبیشتی (Mar'ubišti)[۸۷] در الیپی به نینوا آوردند و به دیگر اسیران عیلامی ملحق کردند. اینکه وی را از شهر شاهی الیپی به آشور روانه ساختند، گویا نشاندهندهٔ این است که او به امید یاری خواستن از ساکنان

www.tabarestan.info تبرستان

عیلامی تبار الیپی بدانجا گریخته بود. اما اسارت او در آنجا همچنان نشاندهندهٔ تداوم نفوذ آشور در الیپی در نیمهٔ دوم سدهٔ هفتم ق‌م است.

دربارهٔ مکان‌یابی الیپی نظرات گوناگونی ابراز شده است. م. اشترک شمال غربی لرستان را پیشنهاد می‌کند[۸۹] و این نظر مدتها همچون نظر غالب مورد تأیید می‌ماند[۹۰]. ا.م.دیاکونوف الّیپی را شمالیتر می‌شمرد و آن را در ناحیهٔ شهر کرمانشاه کنونی و بخش علیای کرخه قرار می‌دهد[۹۱]. ت.کایلریانگ شمال لرستان تا ماهی دشت و درهٔ شاه آباد را الیپی می‌داند[۹۲]. ل.د.لوین نظری مشابه کایلریانگ دارد، وی الیپی را در شمال لرستان قرار می‌دهد؛ مرزهای شمالی آن به خرخر در امتداد جادهٔ خراسان بزرگ محدود می‌شده و سر حدات جنوبی آن تا حدود عیلام گسترده بوده است[۹۳]؛ در نهایت لوین خاک اصلی الیپی را در درهٔ شاه‌آباد و جنوب شهر شاه آباد غرب قرار می‌دهد[۹۴].

اینجا سرزمینی است که کانون کشف «مفرغهای لرستانی» شمرده می‌شود. پژوهشها و کاوشهای باستانشناسی انجام شده در این ناحیه، سفال «گونهٔ لرستان» (Genre Luristan) همراه با «سفال نخودی با ذرات میکا» ـ وجه مشخصهٔ احتمالی نفوذ مادها ـ را عرضه کرده است[۹۵]. همچنین چندین گورستان باستانی متعلق به عصر آهن III مانند ورکبود[۹۶]، چم‌زی مومه[۹۷]، جوب گوهر و گُل خانان مرده[۹۸] شناسائی شده است.

تا آنجا که دانسته است، تا کنون دربارهٔ مکان‌یابی مرئوبیشتو و اکودو هیچ مطالعه‌ای انجام نشده است. همچنین می‌دانیم که آگاهیهای باستانشناختی چندانی نیز از ماندگاههای آن سرزمین در اختیار نداریم. داستان تکراری عدم کشف معماری مربوط به «مفرغ لرستانی» را در اینجا روایت نمی‌کنیم. چه گذشته از سرخ دم، که بافت معماری یک نیایشگاه مربوط به همین دورهٔ مورد بحث را عرضه می‌کند[۹۹]، در باباجان مجموعهٔ معماری ارزشمندی یافت شده[۱۰۰]؛ نیز باید نورآباد را در نظر داشت، هر چند که گزارشهای کاوش آن هنوز منتشر نشده است[۱۰۱]؛ و نیز گویا اخیراً آقای میر عابدین کابلی باستان شناس پُر سابقه در ویژ دربند ایلام آثاری از یک «شهر» باستانی را یافته است[۱۰۲]. اما از همه‌مهمتر باید به کاوشهای تپهٔ «چُغاگاوانهٔ» شاه آباد غرب به سرپرستی آقای محمود کُردوانی اشاره کرد[۱۰۳]. با عنایت به مکان‌یابی خاک اصلی الیپی در درهٔ شاه‌آباد، دقیقاً در جنوب‌شهر شاه‌آباد غرب کنونی، این تپه اهمیتی ویژه می‌یابد. پیدا شدن بافت معماری یک دژ در این تپه همراه با یافته‌های ارزشمند هنری با رنگ و بوی عیلامی و همچنین گل نبشته‌های عیلامی نو (و بابلی) در اینجا، بیش از پیش ما را ترغیب می‌کند که این تپه را شهری از الیپی بدانیم: مرئو بیشتو؟!

اتحادیهٔ قبایل ماد: بنیادگذاری پادشاهی متحد ماد.

نفوذ و حضور آشوریان در زاگروس همزمان بود با درآمدنِ فوج فوجِ مهاجران ایرانی زبان بدین جای. بر اساس نبشته‌های آشوری می‌توانیم حرکت مردمان ایرانی تبار از شرق به غرب سرزمین ماد را بازسازی کنیم. در دو سدهٔ آغازین هزارهٔ یکم ق‌م آشوریان عملاً بدین سوی الوند راه نیافتند و تنها مکرر به دامنه‌های غربی زاگروس

www.tabarestan.info تبرستان

تاختند. در آن سوی الوند ساکنان بومی نیمهٔ غربی و شمال غربی ایران پراکنده بودند. تجزیه و تحلیل نام‌شناسی (Onomastics) نام اشخاص و نام جایها نشان می‌دهد که عنصر قومی و زبانی ایرانی هنوز بدانجای رسوخ نیافته بود؛ ولیک آشوریان رفته رفته در فاصلهٔ میان سده‌های هشتم و هفتم ق‌م بدین سوی الوند راه جستند و حتی گویا تا شرقیترین نواحی ماد پیش رفتند. مطالعات زبانشناسی بر روی نامهای اشخاص و جایها غلبهٔ ایرانیان را نشان می‌دهد و هر چه به سالهای پایانی سدهٔ هفتم ق‌م نزدیک می‌شویم، نامهای ایرانی به غربیترین نواحی ماد پیش می‌آیند[۱۰۴].

ماد غربی، و یا به عبارتی سرزمینهای آن سوی الوند، در طول نیمهٔ نخست هزارهٔ یکم ق‌م کاملاً تحت قیادت آشور بود. آشور اینجا را به ولایات متعدد تقسیم کرده بود؛ همچنین گروههای قومی بیگانه‌ای را در اینجا مسکن داده‌بود، به گونه‌ای که ماد غربی عملاً بخشی از خاک آشور بود. اما ماد شرقی در تمامی آن قرنها و سالها رسماً مستقل بود و آشور به هیچ روی نتوانست تسلط سیاسی و نظامی خود را بر سرزمینهای این سوی الوند پا بر جای سازد. در واقع سرزمین «مادهای نیرومند» و «مادهای دور دست» بکلی از دایرهٔ نفوذ آشور به دور بود. در همین جا بود که برای نخستین بار هستهٔ اولیهٔ اتحادیه‌ای میان قبایل متفرق ماد تشکیل شد. عین به عین همین امر چیزی در حدود دو هزار سال پیشتر در زاگروس جنوبی و دشت شوشان وقوع یافته بود و دِهدِژها و شهر دولتهای متعدد آنجا برای مقابله با نیروی رو به رشد میانرودان جنوبی تحت سیادت اکد با یکدیگر متحد شدند و پادشاهی متحد عیلام را پی‌افکندند؛ و این بار ساکنان زاگروس شمالی برای مقابله با کشورگشایان میانرودان شمالی (آشوریان) اتحادیه‌ای بنیاد نهادند که سرانجام به تشکیل پادشاهی متحد ماد منجر شد و دست آخر آشور را برانداخت[۱۰۵].

مهمترین خیزش عمومی اتحادیهٔ قبایل ماد و سرزمینهای تحت یوغ آشور در فاصلهٔ سالهای ۶۷۴ تا ۶۷۲ ق‌م رخ داد. ورود و یورش قبایل ایرانی تبارِ کیمری و سکائی به آسیای کوچک و سرازیر شدن آنان به دیگر نواحی آسیای غربی وحتی نفوذ آنان تا مرزهای مصر یکچند نظم آشوری شرق نزدیک را برهم زد. شاهکان ماد و مانائی و دیگران زمانه را برای بپاخاستن علیه آشور مناسب تشخیص دادند. رهبری خیزش را خَشثریته ـ فرَوَرتیش (XšaΘrita-Fravartiš) شاهک کار ـ کشی دژ مرکزی ایالتِ آشوریِ بیت کاری (Bit-Kāri) بر عهده داشت. مادها، مانائیان، کیمیریان و سکائیان برآشور تاختند. هرچند سلطهٔ آشور بر غربیترین نواحی ماد تداوم یافت، ولی نتایج قیام درخشان بود. نبشته‌های آشوری از آن پس از ماد، مانا و پادشاهی سکاها همچون سرزمینهای مستقل نام می‌برد[۱۰۶].

رهبر قیام خشثریته ـ فرورتیش شاهک کار ـ کشی، گویا فرزند همان دیئوکوی وابسته به مانا بود که به سال ۷۱۵ق‌م آشوریان به حماة تبعیدش کرده بودند. کار ـ کشی، دژِ مرکزیِ ایالتِ آشوریِ بیت کاری، همان سرزمین پای الوند کوه است که بعدها همدان خوانده می‌شود. دور هم جمع آمدن و گرد هم جمع شدن مادها در اینجا موجب شد که این سرزمین و دژ مرکزی آن نامی نو یابد: ***هگمتانه***[۱۰۷].

www.tabarestan.info تبرستان

هگمتانه پایتخت مادها: آگاهیهای تاریخی[۱۰۸]

نام هگمتانه در متون آشوری نیامده است، دلیل آن گویا این است که با تأسیس پادشاهی متحد ماد و به پایتختی برگزیده شدن کار ـ کشی تحت نام جدید هگمتانه، دست آشوریان از این جای کوتاه شد و بنابراین آنان عملاً اشارتی به پایتخت ماد ندارند[۱۰۹] ؛ ولیک نام هگمتانه در متون بابلی آمده است، ضمن حکایت واقعهٔ بر افتادن پادشاهی ماد به دست کوروش دوم پارسی (۵۵۰ ق‌م)، بابلیان در آمدن کوروش به ***اَگَمَتَنو*** (Agamatanu) را ثبت کرده‌اند[۱۱۰].

در میان نوشته‌های نویسندگان متقدم یونانی و لاتین گویا کهنترین روایتِ هرودوت (Herodotus) باشد. نوشتهٔ هرودوت ـ کتاب یکم، بندهای ۹۸، ۹۹ ـ دربارهٔ بنیادنهادن هگمتانه به‌دست دئیوکس[۱۱۱] بسیارمشهور و معروف است:

www.tabarestan.info تبرستان

«پس [دئیوکس] شهر اکباتان را ساخت که باروهای آن ستبر و استوارند و گرد برگرد هم فرازیده‌اند. طرح کاخ چنان است که هر یک از آن باروها تنها به اندازهٔ کنگره‌هایش از دیگری بلندتر است. طبیعت زمین، که تپهٔ مناسبی است، این ترتیب را تا حدی مساعدت کرده، اما به طور عمده، هنر اثرمند بوده است. شمار باروها هفت است. کاخ شاهی و گنجینه‌ها درون واپسین باروست. طول باروی برونی بسی نزدیک به باروی آتن است. کنگره‌های این بارو سپید است، دومی سیاه، سومی سرخ، چهارمی نیلگون، پنجمی نارنجی که همگی رنگ آمیزی شده است. اما دو باروی دیگر، کنگره‌های آنها یکی سیمین و دیگری زر اندود است.»[۱۱۲]

دربارهٔ اهمیت شمار هفت در این روایت بسیار نوشته‌اند[۱۱۳]. در اینجا ابداً قصد نداریم که به این مبحث وارد شویم، ولی باید گفت داستانی که ابوالمورخین یونانی حکایت می‌کند مسلماً یک روایت تاریخی محض نیست؛ این داستانی است که عامهٔ مادها و پارسها سالها بعد از برآمدن پادشاهی ماد برساخته‌اند. آنچه مسلم است، این حکایت اشاراتی به وقایع تاریخی سرزمین ماد دارد ولی شکل کنونی آن چیزی در حد ***«حماسهٔ ملی»*** مادهاست[۱۱۴].

یک نکتهٔ بسیار مهم در داستان هرودوت نهفته‌است و تا آنجائی که نگارنده آگاهی دارد، تا به امروز کسی بدان توجه نکرده است؛ و آن اینکه با به پادشاهی برداشته شدن دئیوکس، وی خود را موظف و مکلف به برآوردن شهری می‌داند و این وظیفه و تکلیف «شهریگری شهریار» بعدها در روزگار ساسانیان بسیار اهمیت می‌یابد. پادشاهان ساسانی نیز شهرسازی را وجه همت خویش قرار می‌دهند که این موضوع به بهترین شکل در رسالهٔ پهلوی «شهرستانهای ایرانشهر» مندرج شده. همچنین در متون تاریخی و جغرافیائی سده‌های نخستین اسلامی آمده است که... فلان شهر را فلان شهریار برآورد و...

توجه بدین حقیقت که واژگان شهر و شهریار از یک ریشه‌اند[۱۱۵] بیشتر اهمیت این موضوع را نشان خواهد

داد. «*شهریارِ شهریگر*» برای نخستین بار در روایت هرودوت تصویر شده و این برای پی‌جوئی قدمت این باور ایرانی پر ارزش است.

اما روایت دیگر نویسندهٔ یونانی کتزیاس (Ctesias) که از ۴۱۶ تا ۳۹۸ ق‌م پزشک دربار ایران بوده است، با افسانه‌ها در آمیخته. او بنیادگزاردن هگمتانه را به سمیرامیس (Semiramis) ملکهٔ افسانه‌ای آشوری منسوب می‌دارد که به گفتهٔ هم او ۱۵۰۰ سال پیش از زمانهٔ وی می‌زیسته است:

«هنگامی که سمیرامیس به‌هگمتانه آمد در جلگه‌ای پست و هموار کاخی بساخت که بیش از هر کاخ دیگری که در جاهای دیگر بنا کرده بود، دربارهٔ آن توجه و اهتمام ورزید» و نیز کتزیاس می‌نویسد که به فرمان آن زن، نهری از الوندکوه تا همدان کندند. همچنین بنابر نوشته‌های هم او، زمانی که آخرین پادشاه آشوری، ساردانا‌پالوس (Sardanapalos) ، را آرباکس (Arbaces) مادی برانداخت، با گشوده شدن نینوا تمامی گنجینه‌های زر و سیم آن شهر به هگمتانه منتقل شد. صد البته در مورد صحت نوشته‌های کتزیاس تردیدهای فراوانی وجود دارد[۱۱۶].

وصف هگمتانه ـ به آرامی: *اخمتا* (Achmetha) ـ در کتاب عزرا، باب ششم، آیهٔ دوم و در دو کتاب از مجموعهٔ اپوکریفا (Apocrypha) یعنی کتاب سوم طوبیت (Tobit) و کتاب چهارم یودیت (Judith) آمده است. در طوبیت (۱:۷؛۳:۷؛۱۴:۱۲) آگاهی زیادی دربارهٔ هگمتانه موجود نیست، تنها در این کتاب ضمن روایت داستانی که در همدان اتفاق می‌افتد ذکری از دیوی به نام اسمودئوس (Asmodeus) شده که گویا دیواشم (خشم) مزدیسنا باشد؛ و این برای مطالعهٔ تأثیرپذیری عبرانیان از عقاید کهن ایرانی موضوعی جالب است. ولی در یودیت (۱:۱-۱۴) توصیف دلکشی از دژ، باروها و دروازهٔ هگمتانه آمده که صد البته ارزش تاریخی آن مورد شک و تردید است[۱۱۷].

اما سند معتبر دربارهٔ ساختمان کاخ هگمتانه همانا روایت پولیبیوس (Polybius) ـ کتاب ۱۰، بند ۲۷ ـ است که به روزگار اشکانیان و در فاصلهٔ ۲۰۴ تا ۱۲۲ ق‌م می‌زیسته است:

***«اکباتان در اصل تختگاه مادها بود، و بر دیگر شهرها در ثروت و شکوهمندی ساختمانهایش وسیعاً تفوق داشت. آن شهر در دامنه‌های کوه الوند قرار گرفته، و با آنکه بدون بارو است، دارای ارکی استوار می‌باشد که به گونه‌ای شگفت‌انگیز آن را مستحکم ساخته‌اند. در پایین آن، کاخی برپاست که وصف جزئیات آن، یا سکوت کامل دربارهٔ آن، تا حدی دشوار است. برای آن‌نویسندگانی که قصدشان برانگیختن اعجاب است، و آنان که عادت دارند اغراق‌گویی و بدایع نگاری نمایند، همانا این شهر بهترین موضوع ممکن را فراپیش آنان می‌کند. اما برای آن کسانی که‌چون خود من، هنگام ایستار در توصیفاتی که فراتر از تصورات عادی می‌رود، محتاط هستند، دشواری وگرفتاری بسیار فراهم می‌سازد. باری کاخ از نظر اندازه، پهنه‌ای راکه محیط آن نزدیک به هفت استاد (حدود $\frac{3}{4}$ میل) می‌باشد، پوشانده است، و با گرانمندی ساختار در بخشهای متعددش، نشانگر ثروت سازندگان نخستین آن است. زیرا، همهٔ چوب ساخته‌های آن سدر یا سرو بوده، حتی یک تختهٔ تنها پوشش نایافته نمانده، تیرها و تخته کاری سقفها و ستونهای رواقها و سر ستونها با ورقه‌های سیم یا زر پوشش یافته، در حالی که همهٔ آجر**

(سفال)ها از نقره بوده است. بیشتر اینها را در هنگام تازش اسکندر و مقدونیان و باقی را در روزگار آنتیگونوس و سلوکوس نیکاتور کندند...»[۱۱۸].

مسئلهٔ شایان توجه اینکه براساس این نبشته، شهر حصار (بارو) ندارد؛ اگر چه دژ و ارگ بسیار مستحکم و استواری در آن ساخته‌اند که در زیر آن کاخ شاهی قرار دارد. همچنین پولیبیوس نوشته که کاخ را از چوب برآورده بودند و این امر بویژه باعث گردید که کاخ به سادگی منهدم شود، بر خلاف تخت جمشید که برای ساختن آن از سنگ استفاده شده بود[۱۱۹].

همچنین روایت ایسیدوروس خاراکسی (Isidorus Characenus)، جغرافیدان یونانی که در سدهٔ یکم ق‌م می‌زیسته، در کتاب «منازل پارتی» در مورد هگمتانه پُر اهمیت است:

«در سه سخونی (حدود ۱۳ یا ۱۴ کیلومتری) مرز ماد علیا شهر کنکوبار [کنگاور] قرار دارد، و در آن معبد آرتمیس است. در سه سخونی اینجا بازیگربان است که محل گرفتن خراج راه می‌باشد. از آنجا به فاصلهٔ چهار سخونی به سوی آذرپاپانان [اسدآباد]، قصری در ناحیهٔ باتانا (= اکباتانا) است، و این قصر را تیگرانس، پادشاه ارمنستان، ویران کرد. در دوازده سخونی آنجا باتانا (یا اکباتانا)، پایتخت ماد، خزانه و معبدی واقع است که در آن مدام قربانی به آنائیتیس تقدیم می‌کنند. بعد از آن سه روستاست که در هر یک توقفگاهی قرار دارد.»[۱۲۰]

و نیز اینجا و آنجا در متون کهنه یا نو، بسیار دربارهٔ هگمتانه پایتخت مادها نبشته‌اند، که تکرار آن نبشته‌ها در اینجا جز ملال حاصلی نخواهد داشت؛ تنها ذکر این نکته لازم می‌نماید که آگاهیهای تاریخی فراوانی در مورد این شهر از گذشته‌های دور تا به امروز در دست است ولیک قصد ما نبشتن تاریخ همدان نیست. اینک آنچه مهم است اینکه در کنار تمامی آگاهیهای تاریخی، داده‌های باستانشناختی چه می‌گویند؟ و اینکه آیا در مورد پایتخت مادها و مکان‌یابی جغرافیائی آن تا به امروز باستانشناسی جوابی یافته است؟

تپه هگمتانهٔ همدان: پژوهشهای باستانشناختی.

هگمتانه معمای باستانشناسی ایران است، درست بر خلاف نبشته‌های تاریخی، شواهد باستانشناختی دربارهٔ پایتخت مادها گنگ و خاموشند. می‌دانیم که شهر همدان کنونی که در پای ستیغ الوند آرمیده همان هگمتانهٔ باستانی است، ولی یافته‌های باستانشناسی ما را در مکان یابی دقیق هگمتانهٔ مادی راهنمایی نمی‌کنند. هگمتانه در تاریخ شرق باستان همان مقامی راداراست که شوش، بابل و نینوا دارند، ولی در حالی که در آن شهرهای باستانی مستمراً کاوشهای باستانشناختی انجام یافته است و رازهای کهن نهفته در آنها آشکار شده است، در همدان تا به امروز کاوشهای وسیعی انجام نشده است.

نخستین کسی که گمان برد که شهر باستان هگمتانه در زیر شهر همدان امروزی پنهان است، جهانگرد انگلیسی مک‌دونالدکینر بود[۱۲۱]. نیز پس از او جهانگرد دیگر انگلیسی بوکینگهام همدان را هگمتانهٔ باستان شناخت، اما در کهنگی آن راه اغراق پیمود و قدمت آن را برابر ۲۰۰۰ سال ق‌م دانست[۱۲۲]. ولی پنهان ماندن شهر

باستانی به زیر همدان کنونی و بی‌اطلاعی دانش امروزی از آن، موجب شد که برخی در جایگاه هگمتانه شک کنند؛ کما اینکه سر هنری راولینسون اعتقاد داشت که اکباتان همان تخت سلیمان تکاب است. صد البته انگارهٔ وی پیروان چندانی پیدا نکرد و به‌جد مورد تأیید واقع نشد[۱۲۳].

موقعیت جغرافیائی و پستی و بلندی زمین در همدان، انگاره‌های چندی را دربارهٔ جایگاه شهر باستانی دامن زده است[۱۲۴]؛ آن چنانکه اِ.و. جکسن که ایرانشناسی برجسته بود، پس از بازدیدی از همدان در سفرنامهٔ خود مفصلاً دربارهٔ شهر نوشت و ***تپهٔ مصلی*** را ارگ باستانی هگمتانه دانست[۱۲۵]. همچنین ا.ا. هرتسفلد باستانشناس دانشور معتقد بود که تپهٔ مصلی همان ارگ هگمتانه است[۱۲۶]؛ ولیک براساس پژوهشهای باستانشناختی اینک دانسته است که تپهٔ مصلی صخره‌ای طبیعی است[۱۲۷] که تنها بر فراز آن دژی (یا نیایشگاهی) بر پا بوده،[۱۲۸] که آن بنا را هم در چند ده سال اخیر شهرداری همدان بکلی برچیده و برکنده است.

امیدهای بسیار از برای یافتن هگمتانهٔ مادی به محلهٔ سرقلعهٔ همدان و بخش رفیع آن که نزد عامهٔ همدانیان قلعهٔ شاه داراب خوانده می‌شود، بسته شد[۱۲۹]، چونان که اینجا را تپهٔ هگمتانه نام نهادند[۱۳۰]. شماری اینجا را ارگ باستانی همدان محسوب می‌دارند[۱۳۱]، و این باور حتی منجر به این شد که در فهرست آثار ملی ایران این تپه با نام ***تپهٔ هگمتانه*** ثبت شود[۱۳۲].

www.tabarestan.info تبرستان

نخستین مطالعات باستانشناختی هدفمند را دربارهٔ همدان، ژاک دمورگان عملی ساخت. وی ضمن بررسیهای باستانشناختی شمال غرب ایران، ازهمدان هم بازدید کرد و تعدادی اشیای تاریخی و فرهنگی را با خود به‌فرانسه برد. دمورگان مطالعه‌ای بسیار کلی و گذرا دربارهٔ آن اشیا کرده است و تنها به ذکر این نکته بسنده می‌کند که اشیای پیشگفته با مکاتب هنری یونان، باختر و هند مرتبط هستند. او هیچ آگاهی دیگری در مورد یافته‌هایش از همدان ارائه نمی‌دهد. در میان یافته‌های دمورگان چند مهر استوانه‌ای وجود داشته‌است که بعدها پتر کالمایر بدانها توجه می‌کند. مطالعات کالمایرنشان‌می‌دهدکه آن مهرها مجموعه‌ای ناهمگن و بی ارتباط به یکدیگرند که از دورهٔ اکد (نیمهٔ دوم هزارهٔ سوم ق‌م) تا پایان دورهٔ آشور نو و روزگار مادها تاریخگذاری می‌شوند[۱۳۳].

پس از آن به سال ۱۹۱۳ م هیأتی به سرپرستی شارل فوسی (Ch.Fossey) از سوی وزارت فرهنگ عامهٔ فرانسه به همدان اعزام شد. پرفسور فوسی استاد آشورشناسی «کالج فرانسه» بود و به سال ۱۹۱۲ م بنا بر پیشنهاد خودش جهت انجام کاوشهای باستانشناسی در غرب ایران و بویژه در همدان به سرپرستی هیأتی منصوب شد. در تاریخ شانزدهم آوریل ۱۹۱۳ م فوسی به اتفاق همکارش شارل ویرولو (Ch.Virolleaud) و همراه با دکتر اسماعیل خان، متخصص ایرانی عتیقات و نمایندهٔ دولت ایران در هیأت حفاری، به همدان رسیدند. هیأت حفاری در قصر قجر شِوَرین همدان ساکن شد و زیر نظر کارگزاری همدان آمادهٔ حفاری گردید[۱۳۴].

فوسی نزدیک به شش ماه در نواحی گونه‌گون همدان به کاوش و بررسی پرداخت. حفاریهای پراکندهٔ وی بسیار دلسرد کننده بود و عملاً او راسردرگم کرد. گمانه زنی او در باغی مجاور آرامگاه استرومردخای‌حساسیت

یهودیان شهر را برانگیخت. سپس او متوجهٔ تپهٔ مصلی شد؛ ولی حفاری بی‌حاصل بود. وی دریافت که صخرهٔ زیر لایهٔ نازک زبرین تقریباً در تمامی طول تپه همتراز است، وی در آنجا تنها آثاری از یک بارو را در رأس تپه یافت. حاصل حفاری در تپهٔ مصلی عبارت بود از مقدار زیادی آجرهای لعابدار که به نظر فوسی کم اهمیت بودند و بخشی از یک ستون با تزئینات آرابسک (Arabesque) و دیگر هیچ. فوسی آگاهی بیشتری به دست نمی‌دهد.

آنگاه فوسی روی به سر قلعه کرد، که همان تپهٔ هگمتانهٔ کنونی است. وی اینجا را همان ارگ باستانی هگمتانه می‌شمرد. اما تمامی سطح سر قلعه پوشیده بود از خانه‌ها و یک گورستان اسلامی، اینجا و آنجا نیز آجر پزها زمین را کاویده و بر هم زده‌بودند. در نخستین گود، وی مجموعه‌ای پایه ستون که در نظرش ارزشمند بودند پیدا کرد و همچنین سنگهای کف و پی یک بنا که به تمامی آشفته و در هم ریخته بود. درگود دیگری او یک سرستون، تکه‌ای پارچه و یک پایهٔ مجسمه و یا شاید قربانگاهی (مذبحی) را یافت. تمامی آنچه که وی از حفاری سر قلعه به دست آورد همین بود[۱۳۵].

تبرستان
www.tabarestan.info

در تپهٔ هگمتانه هنوز می‌توان آثار دوگود بزرگ فوسی را مشاهده کرد. یکی از این دوگود در ضلع شمال غربی مدرسهٔ پرورش سابق (پایگاه تحقیقات باستانشناسی کنونی) واقع است و نزد عامه به چال شتر خواب مشهور است. گود دیگر که به چال انبار یا گود فرانسویها معروف شده در فاصلهٔ حدود پنجاه متری گوشهٔ جنوب شرقی مدرسه قرار دارد.

حفاریهای فوسی همچنین در درجزین، دیزج و نقاط دیگر همدان بدون موفقیت بود. تنها در محلی به نام ***اروز ـ باغی*** (Orouz-Bāghi) وی یافته‌هائی ارزشمند به دست آورد. کار بر روی این تپه با ۱۷ نفر کارگر شروع شد، ولی امید به نتایج بیشتر حفاری موجب شد که به سرعت تعداد کارگران به ۲۵۱ نفر برسد. محل اروز ـ باغی را فوسی بین ۳۰ تا ۴۰ دقیقه راه در جهت شمال همدان تعیین کرده است. این تپه‌بنا برنوشتهٔ فوسی بین ۱۱۵ تا ۱۴۰ متر طول و ۹۰ متر عرض و ارتفاعی از ۱۱ تا ۱۲ متر داشته که پیش از رسیدن باستانشناسان، به دست ساکنان محلی مورد کند و کاو قرار گرفته بود؛ بر اثر نقبها و چاله‌های ایجاد شده، آثار دیوارها و آجرها نمایان بوده است.

گمانه‌ای به طول ۴۰ متر در مرکز تپهٔ محور حفاری فوسی بود. در اینجا وی تا لایه‌های نزدیک به سطح دشت پائین رفت. فوسی بافتهای معماری آشکار شده را معرفی نمی‌کند. زمستان، حفاری را ناتمام و نیمه کاره می‌سازد. در نهایت، فوسی فهرستی مختصر از یافته‌هایش ارائه می‌دهد: «سفال و آجر به مقدار بسیار زیاد، دو مهر استوانه‌ای، یک زیور و یک گلدان یا ظرف زمخت که هنر نسبتاً ناپخته‌ای را عرضه می‌دارد و تاریخگذاری آن مشکل است.»[۱۳۶]

گیرشمن در مورد یافته‌های حفاری همدان به اختصار می‌نویسد:

«چند شیء که در هکمتانه، بوسیلهٔ هیئت علمی فرانسوی، آقایان «ویرولو» و «فوسی» در ضمن کاوش‌های کوتاه مدتی در سال ۱۹۱۳ کشف گردید. از نظر روشن کردن تاریخ هنر ماد قابل توجه است. مهمترین این اشیاء ظرفی شبیه به قوری است، که خیلی خراب شده، ولی مرحوم «لوئی لوبرتون» موفق گردیده است شکل آن را

بازساز [ی]نماید. شکل این ظرف عادی است و نوکی دارد که با هفت میخ فلزی به شکم ظرف متصل شده و دستهٔ آن به شکل رکاب است. در طرف مقابل نوک ظرف و روی شکم آن نقش انسان بالداری دیده می‌شود. این ظرف از نظر شکل و نقش انسان که روی شکم آن نصب شده، شبیه به ظرفی است که در لرستان پیدا شده، و اکنون در «موزهٔ لوور» حفظ می‌شود... با این حال سر مرد بالداری که روی ظرف مکشوف در همدان مجسم شده قدمتش کمتر است. این ظرف قطعاً از زمان مادی‌ها است...»[۱۳۷]

فوسی هیچگاه نتایج حفاریهای همدان را منتشر نکرد. نیکول شوالیه (N.Cheevalier) که بعدها اسناد و مدارک این حفاریها را منتشر نمود، اعتقاد دارد که بیشترینهٔ اشیای حاصل از حفاری همدان از اروز-باغی به دست آمده است. فوسی در بازگشت به فرانسه یک صندوق کوچک به وزارت امور خارجهٔ فرانسه سپرد که این صندوق بعدها به موزهٔ لوور راه یافت. ادموند پوتیه (E.Pottier) موزه دار بخش عتیقات شرقی موزهٔ لوور به علت عدم دسترسی به فهرستی از اشیا، تمامی آنها را به همدان منسوب کرد. پوتیه در یادداشتی در مورد این اشیا نوشته است:

www.tabarestan.info تبرستان

۱ ـ یک ظرف مفرغی به شکل ساغر بدون دسته، به اندازهٔ کافی سالم، در قسمت پائینی دارای تزئینات یک خط افقی با برجستگیهای کوچک... با بلندی ۱۳/ ۰ متر؛

۲ ـ یک دستهٔ مفرغی... بدون تزئینات، بلندی ۰۷/ ۰ متر؛

۳ ـ یک زینت مفرغی که احتمالاً متعلق به ظرفی بوده است، نوعی فرشتهٔ بالدار...، بلندی ۰۹/ ۰ متر؛

۴ ـ یک دستهٔ مفرغی ضخیم... که انتهای آن به شکل سر یک شیر است، بلندی ۱۳/ ۰ متر... به علاوهٔ تعدادی خرده‌ریز مفرغی به شکل برجسته‌کاری که متعلق به... تزئیناتی بوده‌اند.»

آنچه مسلم است، براساس فهرست مختصر فوسی از یافته‌های اروز ـ باغی، می‌توانیم اشیای ردیف ۱ و ۳ راباز شناسیم. با اطمینان خاطر می‌توان اشیای ردیف ۲ و ۴ را نیز از اروز ـ باغی دانست؛ همچنین آن خرده ریزهای دیگری که لویی لوبرتون به شکل قوری بازسازی کرد. نتایج حفاری فوسی امروزه در همین سه شیئی خلاصه می‌شود که مشابهتهای بسیاری با هنر «مفرغ لرستانی» دارند[۱۳۸]. گیرشمن در این باره می‌نویسد: «*... یک جام پایه‌دار برنزی مکشوف از همدان ومتعلق به دوران «ماد» نیز با ظرف هم‌نوع خود، که در یکی از قبرهای لرستان پیدا شده، شباهت فوق‌العاده دارد. قرابت نزدیک هنر برنزکاری لرستان با فلزکاری «ماد» در هفت مجسمهٔ کوچک بزها که اخیراً در همدان پیدا شده نیز مشهود می‌گردد. این شباهت خصوصاً در بزهایی که چهارپایشان به هم نزدیکتر است، بیشتر به چشم می‌خورد*»؛[۱۳۹] اینک می‌دانیم این هفت مجسمهٔ مفرغی را نیز فوسی و ویرولو یافته بودند که بعدها ویرولو آنها را به کتابخانهٔ ملی پاریس اهدا کرد[۱۴۰].

مطالعات تطبیقی و تاریخی که کالمایر بر روی این یافته‌ها بویژه قوری مفرغی پیشگفته انجام داد، تعلق آنها را به روزگار مادها محقق ساخت[۱۴۱]. بنابراین می‌توان چنین پنداشت که هیأت فرانسوی در حفاری خویش به لایه‌ای از استقرار دوران مادها برخورده است؛ و اما نه در سر قلعه که امروز تپهٔ هگمتانه‌اش می‌خوانیم، بل در اروز ـ باغی.

پس از آن تا سالها هیچ کاوش علمی باستانشناختی در هگمتانه انجام نیافت؛ و این در حالی است که تقریباً هر ساله خبر کشف گنجینه‌های متعدد اشیای باستانی بویژه یافته‌های زر و سیم در همدان به گوش می‌رسید. به جرأت می‌توان گفت که موزه‌های مهم دنیا هر یک مجموعه‌ای از آثار زرین و سیمین ***«منسوب به همدان»*** را در اختیار دارند[۱۴۲]؛ که صد البته جملگی از حفریات غیر قانونی و یا تصادفی حاصل آمده و یا در اصالت بسیاری از آنها تردید است[۱۴۳].

تعدادی از این اشیا به دورهٔ موردنظر مقالهٔ حاضر تعلق دارند و ما را در شناسائی موقعیت هگمتانهٔ باستانی راهنمایی می‌کنند؛ بویژه یک جام زرین ظریف که در موزهٔ هنر سین سیناتی (Art Museum Cincinnati) نگهداری می‌شود و شادروان هلن کنتور دربارهٔ آن مطالعاتی کرده و به گونه‌ای کاملاً متقاعد کننده آن را همچون هنر فلزکاری مادها معرفی نموده است[۱۴۴]. این جام را به همدان منتسب کرده‌اند، ولیک در این انتساب تردیدهائی وجود دارد. اما در هر صورت بسیاری آن را از نمونه‌های هنر مادی به شمار آورده‌اند[۱۴۵]. گیرشمن به شباهت نقشمایه‌های گونه‌گون این جام بویژه شیرها، برگهای خرما و حاشیهٔ تزئینی با آثار زیویه اشاره می‌کند و آن را به مکتب «ماد ـ کیمری» یا «ماد ـ سکایی» منسوب می‌دارد[۱۴۶]. به هر روی، در میان انبوه دستافریده‌های هنری زرین و سیمین منتسب به همدان که همگی از روزگار هخامنشیان هستند، این جام منحصر به فرد است[۱۴۷].

از آن مهمتر لوحه‌ای مفرغی است که هرتسفلد به سال ۱۹۳۰ م منتشر ساخت و براساس ادعای او از شمال همدان به دست آمده است[۱۴۸]. بر روی این لوح که مدتی مفقود شده بود ولی اینک بازیافته و به‌موزهٔ متروپولیتن نیویورک سپرده شده[۱۴۹]، نبشته‌ای به خط اکدی و نقش مردی با کلاه و لباس شاهان متأخر کاسی دیده می‌شود. متن نبشته فرمانی است از شاهک اَبدَدانَ (Abdadāna) به یک بازرگان آشوری[۱۵۰]. این لوح به سدهٔ دهم یا نهم ق‌م تاریخگذاری شده است[۱۵۱].

ابددان همچون یکی از شاهک نشینهای شمال غربی ایران از دیرباز شناخته شده بود[۱۵۲] ؛ و عموماً آن را درست در شمال همدان امروزی، از سمت شمال تا جنوب بیجار، مکان‌یابی می‌کنند[۱۵۳]. یافت شدن این لوح در شمال همدان از یک سوی مکان‌یابی ابددان را تأیید می‌کند و از سوی دیگر اهمیت ناحیهٔ همدان را، حتی پیش از برآمدن پادشاهی متحد ماد، نشان می‌دهد. صد البته، دیاکونوف این لوح را مدرکی برای رواج داشتن خط وکتابت نزد مادها می‌داند[۱۵۴]. همچنین کالمایر این لوح را همچون نمونه‌ای فراموش شده از هنر مادها معرفی می‌کند، که در مکتب مفرغ کاری بابلی جای می‌گیرد[۱۵۵]. علاوه بر این لوح ، هرتسفلد از اشیای دیگری نیز نام می‌برد که در آن میان باید به یک مهر استوانه‌ای کتیبه‌دار اشاره کرد[۱۵۶]. لوح ابددان و این مهر استوانه‌ای تنها یافته‌های باستانشناختی منسوب به همدان از روزگار مادها هستند که کتیبه دارند.

با اینکه اهمیت این پشتهٔ بزرگ خاک در دل شهر همدان بر همگان روشن بود، تا مدتها عملاً هیچ رویکرد باستانشناختی اساسی بدان نشد. تا اینکه در دههٔ ۱۳۴۰ ش تشکیلات باستانشناسی ایران لزوم و ضرورت مطالعهٔ این محوطه را مطرح نمود. سپس طرح خرید، تخلیه و تخریب بناها و بافت معاصر شهری محلهٔ سر قلعه و قلعهٔ

شاه داراب تصویب شد. از سال ۱۳۴۸ ش وزارت فرهنگ و هنر رسماً خرید خانه‌ها و سایر اماکن را آغاز کرد[۱۵۷]، آنچنان که تا سال ۱۳۵۴ ش تقریباً تمامی واحدهای مسکونی معاصر درون محدودهٔ اولویت یکم (فاز ۱، خرید اراضی تپهٔ هگمتانه) خریداری شده بود.

با تأسیس مرکز باستانشناسی ایران به سال ۱۳۴۹ ش و پس از آن انتصاب دکتر فیروز باقرزاده به سرپرستی آن مرکز به سال ۱۳۵۱ ش؛ رهیافت باستانشناختی به تپهٔ هگمتانه بسی جدیتر مورد توجه واقع شد. از سوی مرکز باستانشناسی ایران هیأتی به سرپرستی مهندس محمد مهریار در سالهای ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۵ ش مأمور ساماندهی و آماده سازی محوطه برای آغاز برنامه‌ای بلند مدت و بزرگ برای کاوش در آن شد. هیأت پیشگفته در آذر ماه سال ۱۳۵۲ ش به منظور شناسائی مقدماتی و برنامه‌ریزی به مدت یک ماه عازم همدان شد. برنامهٔ این هیأت سپس به مدت پنج ماه در سال ۱۳۵۳ ش و نیز باز به مدت پنج ماه در سال ۱۳۵۴ ش ادامه یافت[۱۵۸]. در کنار عملّیات اجرائی طرح ساماندهی و آماده سازی تپه، مهندس مهریار مطالعاتی بسیار ارزشمند دربارهٔ محوطه انجام داد.

www.tabarestan.info تبرستان

این مطالعات در وهلهٔ نخست نشان داد که سوای مساحت محدودهٔ فعلی تپهٔ هگمتانه که در حدود ۲۸ هکتار است وتنها شامل بخشی از شهر باستانی می‌شود، مساحت شهر هگمتانه تا باروها چیزی در حدود ۴۰ هکتار و با عنایت به خاکریز گستردهٔ باروها و صفه‌سازیهای باستانی و نیز خندق پیرامونی شهر، مساحت محدودهٔ نهایی نزدیک به ۵۰ هکتار خواهد بود. بررسی بافت شهر معلوم داشت که گسترش هگمتانهٔ باستانی در ادوار تاریخی پس از روزگار مادها، به سمت جنوب، جنوب شرقی و جنوب غربی بوده است؛ چنانکه تپهٔ مصلی که زمانی دارای آثاری از روزگار پارتیان (و صد البته کهنه‌تر از آن) بوده، در جنوب شرقی تپهٔ هگمتانه قرار گرفته است. همچنین هم اکنون می‌توان بازار قدیمی شهر، حمامها و کاروانسراهای دوران اسلامی را در پشت خاکریز جنوبی و جنوب شرقی و جنوب غربی مشاهده کرد[۱۵۹].

همچنین بررسیها نشاندهندهٔ این بود که حصار باستانی از خشت بوده است. در بریدگیهای تپه در مواضع مختلف تغییرات و تعمیرات متعددی در حصار شهر بازشناخته شد. نیز مشخص گردید که اندازهٔ قالب بیشترینهٔ خشتهای آشکار شده در بریدگیها که بر روی لایهٔ ساروج سرخ رنگی کار شده بود، ۱۵ × ۳۷/۵ × ۳۷/۵ سانتیمتر است[۱۶۰].

مطالعات هیأت پیشگفته پس از آن بر ساخت معماری جبههٔ شمالی، شمال شرقی و شمال غربی تپهٔ هگمتانه معطوف شد. این بخش از تپه با رودخانهٔ نظر بیک که همچون خندق طبیعی در مسیر خود تپه را در بر گرفته همجوار است. بیشترین بریدگی جسم تپهٔ باستانی در اینجا قابل رؤیت است؛ همچنین زاغه‌های پر شماری که در دل تپه ایجاد شده بخشهائی از بافت معماری درون تپه را آشکار ساخته است. مهندس مهریار در این جا سه نوع گونه‌گون خشت را باز شناخت:

نوع یکم : ۱۲/۵ × ۳۳/۵ × ۳۳/۵ و یا ۱۲ × ۳۳ × ۳۳ سانتیمتر؛

نوع دوم : ۱۵ × ۳۶/۵ × ۳۶/۵ سانتیمتر؛

نوع سوم: ۱۴ تا ۱۲ × ۴۱ تا ۴۰ × ۴۱ تا ۴۰ سانتیمتر.

وی می‌نویسد: «*اکثر قریب به اتفاق شواهد مربوط به خشتهای نوع اول میباشد که گاه با ملاط گل و گل و گچ در مواضع معینی با ملاط گچ بکار گرفته شده است...*».[۱۶۱] و نتیجه می‌گیرد: «*... خشتهای بکار رفته در حصار و تپه باستانی بترتیب از سطح فونداسیون به بالا بکار رفته (۱۲/۵ × ۳۳/۵ × ۳۳/۵) و قابل مقایسه با خشتهای بکار رفته در آپادانای تخت جمشید و بطور کلی معماری دوره هخامنشی است: خشتها [ی] ۱۵ × ۳۶/۵ × ۳۶/۵ و ۱۴ × ۴۱ × ۴۱ در چند نقطه و در سطوح بالاتر تشخیص داده شده‌اند.*

هر چند شواهد موجود [کنونی] ... دلیلی برای اظهار نظر [قطعی] نسبت به محتوی تپه باستانی هگمتانه بدست نمیدهد، لکن نمیتوان عینیت خاک بکر و اولین اقدامات ساختمانی را با خشتهای ۱۲/۵ × ۳۳/۵ × ۳۳/۵ و قرابت آنرا با معماری دوره هخامنشی نادیده انگاشت.

در حالیکه از خشتهای نظیر در نوش جان [در] شصت و پنج کیلومتری جنوبشرقی، تپه همه‌کسی در سی و پنج کیلومتری شمالشرقی همدان (۴۱ × ۲۵) که بصورت نیم خشت و مستطیل شکل هستند در هگمتانه هیچگونه مدرکی یافت نگردیده است. باین ترتیب اگر نتوانیم بطور قطع راجع به این محوطه باستانی اظهار نظر کنیم لااقل در موقعیت هگمتانه مادی دچار تردید میشوید، و این شبهه پیش میآید که شهر مادی هگمتانه را الزاماً نباید در محوطه باستانی هگمتانه فعلی و یا در زیر شهر هگمتانه هخامنشی فرض کنیم...».[۱۶۲]

مهندس مهریار بعدها دستاورد مطالعات خویش را دربارهٔ عوامل معماری تپهٔ هگمتانه در مقاله‌ای بلند ارائه می‌دهد.[۱۶۳] وی به تفصیل شواهد معماری خشتی[۱۶۴] و معماری سنگی[۱۶۵] تپهٔ هگمتانه را بررسی کرده و در نهایت می‌نویسد: «*... در بررسی‌های عمومی مقاطع تا خاک بکر حتی در یک مورد عنصر و یا عامل [معماری] مربوط به دوره‌های قدیمتر از دوره هخامنشی مشاهده نشده است.*»[۱۶۶]

دستاورد پایانی مطالعهٔ وی در مورد تپهٔ هگمتانه چنین است: «*هر چند اطلاعاتی که... صرفاً با اتکاء به ابعاد خشتهای موجود و قوانین دیگری از عوامل سنگی جمع‌آوری شده و شباهت قدیمی‌ترین آنها با نظایر خود در دوره هخامنشی [حاصل آمده] ممکن است دلیل قابل تردیدی برای اظهار نظر نسبت به قدمت آثار این محوطه باستانی بشمار رود. لکن نمی‌توان عینیت خاک بکر و قرابت اولین خشت بنائی شده بر روی آن و همچنین تشابه ترکیب عوامل ستونهای سنگی و حجاری آنها را با نظایر خود در دورهٔ هخامنشی نادیده انگاشت...*

از نزدیکترین محوطه‌های باستانی شناسائی شده نسبت به تپه هگمتانه میتوان از «تپه نوشیجان» در جنوبشرقی «گودین تپه» در جنوبغربی و تپه «همه کسی» در شمالشرقی همدان نام برد. این سه محوطه رئوس مثلثی را تشکیل می‌دهد که تپه هگمتانه در مرکز آن قرار دارد و انتخاب آنها بعلت تصوری از قدمت تپه هگمتانه است که طی سالیان متمادی تاکنون آنرا مرکز تمدن مادی میشناخته‌اند. در شروع بررسی‌های مقدماتی انتظار میرفت از ویژگیهای پایتخت و مرکز تمدن ماد در تپه هگمتانه اطلاعاتی بدست آید. لکن بر خلاف انتظار قدیمیترین نشانه‌های یافت شده بر روی خاک بکر با عوامل معماری مادی در این سه محوطه مغایر بوده و

www.tabarestan.info تبرستان

تشابهی مشاهده نگردید، و در این مقایسه ذکر نکات زیر لازم بنظر میرسد.

۱ ـ خشتهای بکار رفته در معماری دورهٔ ماد مستطیل شکل [۲۵ × ۴۱] بوده و قدیمیترین خشتهای تپه هگمتانه (خشت نوع اول) که بر روی خاک بکر قرار دارد با خشتهای بکار رفته در تپه نوشیجان غیر قابل قیاس میباشد.

۲ ـ پایه سنگی ستونهای تالار مادی «گودین تپه» از یک قطعه لاشه سنگ بدون حجاری و تزئینات تشکیل شده که با پایه ستونهای جمع‌آوری شده از تپه هگمتانه از لحاظ شکل، ابعاد، حجاری و تزئینات غیر قابل مقایسه است.

۳ ـ نظایر سفالهای محوطه‌های یاد شده در دورهٔ مورد نظر در محوطه تپه هگمتانه مشاهده نشده است.»[۱۶۷]

با این مقایسات، وی معتقد است که تپهٔ هگمتانهٔ امروزی شهر باستانی هگمتانهٔ مادی نیست و...

ولی در این سالها و حتی پیش از آغاز برنامه‌های مرکز باستانشناسی ایران، بررسیهای چندی در مورد تپهٔ هگمتانهٔ همدان انجام شد، که بعضاً در نتایج با دریافتهای مهندس مهریار هماهنگی ندارد.

www.tabarestan.info تبرستان

به سال ۱۳۳۴ ش رابرت دایسون (R.H.Dyson.Jr)، کاوشگر تپهٔ حسنلوی معروف، بازدیدی از تپهٔ هگمتانه کرده و ماحصل مطالعات خویش را چنین ارائه داده است:

«مشغلهٔ دیگری که در همدان داشتیم نقشه‌برداری بخشهای در طول خیابان اکباتان بود، خیابان تازه‌ای به عمق ۲۰ فوت در جسم تپه که دژ مادی و هخامنشی را در دل خویش دارد، حفر شده است... بارو و دیوار بیرونی و تدافعی شهر که از آجر [؟] است در عکس هوائی قابل مشاهده است. خیابان اکباتان در بخشهائی بارو را و در بخشهائی صخرهٔ زیرین را بریده است. شیب طبیعی صخره به سمت دشت و در راستای برپائی دیوارها و دیگر بناها تسطیح گشته است. در بریدگیها نخستین دورهٔ ساختمانی بر روی صخره با خشتهائی به اندازهٔ ۱۳ × ۳۵ × ۳۵ سانتیمتر مشخصاً آشکار شده است. ملاط آن صورتی رنگ و دارای ضخامتی برابر ۵ سانتیمتر است. این بخش ۲/۵ متر بلندی دارد... این دوره را بعدها لایه‌ای سوخته آکنده از شن و قلوه سنگ پوشانده است. در بالای آن دیوارهای دیگری با خشتهای خاکستری رنگ به اندازهٔ ۱۱ × ۳۷ × ۳۷ سانتی‌متر و بی‌ملاط ساخته شده است. در برخی مواضع گسستگی و بریدگیهای بین دو دوره دیده می‌شود. آثار دورهٔ دوم در بعضی جایها تا ارتفاع ۳ متری هنوز پای بر جا مانده است...»[۱۶۸]

نیز هاینتس لوشای (H.Luschey) باستان شناس نام آور آلمانی در مقاله‌ای که به سال ۱۳۴۶ ش منتشر شد، چنین آورده است:

«از اکباتان باستانی در همدان امروزی که پایتخت ماد و بعدها پایتخت تابستانی هخامنشیان بود و شکوه و ثروت آن را هرودوت (کتاب یکم، بند ۹۸) و پولیبیوس (بند ۲۷) توصیف کرده‌اند، اکنون تنها نشانه‌های اندکی به جای مانده است. یک بنای بزرگ خشتی توپر که نمای راستگوشهٔ آن را فلاندن وکُست در کتاب سفر به ایران به عنوان کاخ قدیمی در طرح شمارهٔ ۲۴ نشان داده‌اند و هنوز قابل تشخیص است، هنگام احداث خیابان تازهٔ

اکباتان و نیز به وسیلهٔ گودالی بزرگ بریده شده است. این بنا در جبههٔ شمالی نزدیک به ۱۲ متر بلندی دارد. در یکی از زاغه‌هائی که در دل این حجم توپر کنده شده می‌توان دید که بنا بر روی خاک بکر پایه‌گذاری نشده است (بلکه در زیر آن، بناهائی که با خشتهائی بـه انـدازهٔ ۱۳ × ۳۶/۵ × ۳۶/۵ سانتی‌متر ساخته شده، قرار گرفته؛ این خشتها اندکی بزرگتر از خشتهای تخت جمشید است). گویا این خشتها مربوط به بناهائی از دورهٔ ماد باشد. لایه‌های بالائی که در بریدگی تپهٔ مجاور خیابان اکباتان دیده می‌شود، آثاری از خشتهائی بزرگتر به اندازهٔ ۱۲ × ۴۱ × ۴۱ سانتیمتر را نشان می‌دهد که به خشتهای دیوارهای تاق بستان شبیه است.»[۱۶۹] ولیک عـدم انـجام کاوشهای باستانشناسی پیگیر کماکان به تردیدها دامن می‌زند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و مطرح شدن نیازهای فرهنگی جدید، تپهٔ هگمتانه که یکچندی وانهاده شده بود، مورد عنایت قرار گرفت. طرح تأسیس یک مجموعهٔ فرهنگی با واحدهائی همچون موزه، کتابخانه و پارک باستانشناسی، در کنار کارگاههای کاوش باستانشناسی محل توجه واقع شد. برای بررسی و برنامه‌ریزی، در مرداد ماه سال ۱۳۶۱ ش هیأتی به سرپرستی دکتر محمد رحیم صراف از طرف مرکز باستانشناسی ایـران و بـا همکاری دفتر آثار تاریخی به همدان اعزام شد[۱۷۰]. گویا پس از سالها طلسم شکسته شد زیرا نخستین فصل کاوش تپهٔ هگمتانهٔ همدان به سرپرستی دکتر صراف در تابستان سال ۱۳۶۲ ش به مدت دو ماه انجام پذیرفت.

در جبههٔ شمال شرقی تپه بخشی از مصطبه (تختگاه) مربوط به روزگار هخامنشیان آشکار شـد، و مـعلوم گردید که در اینجا بر روی بقایای دیواره‌های عظیم خشتی و دیگر بخشهای معماری دورهٔ ماد(؟)، هخامنشیان پایتخت تابستانی خویش را بر پا داشته‌اند[۱۷۱]. بنابراین می‌توان چنین پنداشت که سرانجام شواهدی هر چند کم رنگ از بافتهای معماری دورهٔ ماد در تپهٔ هگمتانه یافت شده است.

کاوشهای هگمتانه به سرپرستی دکتر صراف تا به امروز در پنج فصل در سالهای ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۷۳ ش انجام شده است؛ اما متأسفانه به دلیل عدم چاپ و انتشار گزارشهای کاوش هیچ اطلاع موثقی در این باره موجود نیست. تنها نتایج چهار فصل آغازین کاوشها را دکتر صراف در یک سخنرانی به اجمال ارائه نمود، که براساس آن سخنرانی می‌دانیم مهمترین دستاورد کاوش در اینجا آشکار شدن بافت معماری شهری دورهٔ هخامنشی، معبری و واحدهای ساختمانی اطراف آن، بوده است[۱۷۲].

چنین می‌نماید که هنوز هیچ یافته‌ای، اعم از آثار فرهنگی و هنری منقول و یا غـیر مـنقول، در کـاوشهای هگمتانه به دست نیامده که بتوان آن را با ایقان و اطمینان کامل به دورهٔ ماد تاریخگذاری کرد. این واقعیت، کماکان موجب وجود علامت سئوالی دُرشت در برابر ***«هگمتانهٔ مادی»*** در مطالعات تاریخی و فرهنگی ماست.

فرضیه‌ای که مهندس محمد مهریار بنیادگذار آن است، در توجیه ناآگاهی باستانشناختی از بافت معماری دورهٔ ماد در تپه هگمتانه، پیشنهاد می‌کند که: *«... [با وجود اینکه] بر حسب مدارک تاریخی این هر دو هگمتانه [هگمتانهٔ مادی و هگمتانهٔ هخامنشی] را باید در منطقه [همدان فعلی] جستجو کرد، لکن دلیلی در دست نیست که این هر دو بر هم منطبق باشند. در صورتیکه این بحث مورد قبول افتد! هگمتانه مادی را در کجا باید جستجو*

کرد. بررسی‌های باستان‌شناسی در دامنه‌های الوند روشنگر موقعیت‌های تاریخی محیط نسبت به هگمتانه میباشند...»[۱۷۳]

آنگاه مهندس مهریار به معرفی مکان احتمالی هگمتانهٔ مادی می‌پردازد: «تپه پیسای علی آباد در فاصله دو هزار و پانصد متری واقع در شمال تپه هگمتانه (کمی انحراف بطرف غرب) میباشد. این تپه وسیع بوسیلهٔ یک رودخانه که اکنون آب کمی در آن جاریست به دو بخش تقسیم می‌شود. خاکبرداریهای کشاورزان و آب شستگی رودخانه فاصله این دو بخش را به بیش از دویست و پنجاه متر میرساند که در آن درختکاری و مزارع حبوبات و سیب‌زمینی کشت میشود. این مجموعه به بیش از یک در یک و نیم کیلومتر مربع بالغ میشود. ریشه این تپه در زیر مزارع اطراف ادامه دارد و بدرستی نمیتوان قبل ازگمانه‌زنی حدود آنرا تخمین زد. روستائیان خاکهای مورد نیاز کشاورزی را ازکندن لایه‌های طبقات باستانی این تپه تأمین مینمایند. ترانشه‌های بسیار وسیع بر سطح این تپه از این فعل و انفعال نتیجه شده است. در این ترانشه‌ها و در مقاطع موجود دراطراف آن کف دیوار و طبقات باستانی مشخص میباشد و سنگهای بزرگی که از انهدام دیوارهای معماری کهن بدست آمده بطور پراکنده در همه جا دیده می‌شود. روستائیان برای ساختن خانه‌های خود از این محل باستخراج سنگ میپردازند. ارتفاع این تپه نسبت به دشت مجاور در حدود ده متر میباشد.

سفال منقوش با زمینه نخودی و نقش قهوه‌ای تیره و سفال منقوش با زمینه آجری و نقش نارنجی رنگ و سفال خاکستری داغدار و سفال قرمز داغدار و همچنین یک قطعه از شالی ستون نظیر همتای خود در دوره هخامنشی و یک نمونه سنگ وزنه؟ که از سنگهای رسوبی سست میباشد از محل جمع‌آوری گردیده و در اردوگاه از آنها نگهداری میشود. این تپه احتمالاً مربوط به اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول تا دوره هخامنشی است که درگوشه جنوبی آن نیز مدارکی مربوط به یک گورستان اشکانی دیده شده است.»[۱۷۴]

وی در جائی دیگر چنین می‌نویسد: «... پاره‌ای از آثار و سفالینه‌های «تپه پیسا» با آثار «تپه نوشیجان»، «گودین تپه» و تپه همه کسی قابل مقایسه است.

وجود قطعه‌های کوچک از شالی ستون بر سطح تپه پیسا و قرابت قدمت آن با خشتهای نوع اول تپه هگمتانه میتواند نشانگر وجود دوره هخامنشی بر روی آثار هزارهٔ اول در «تپه پیسا» و نقطهٔ عطفی در تغییر محل شهر مادی از «تپه پیسا» به شهر هخامنشی (تپه هگمتانه) در شهر همدان امروزی بشمار رود.

بدیهی است کاوشهای علمی باستان شناسی روشنگر واقعیت محتوی تاریخی این محوطه‌های باستانی و از جمله گسترش و چگونگی پیوندهای تمدنهای منطقه طی دوره‌های مختلف تاریخ بویژه درباره موقعیت و مشخصات شهر باستانی هگمتانه خواهد بود. لکن تا زمانی که این امر تحقق نیافته است طرح مطالبی که بدنبال خواهد آمد بعنوان نتیجه حاصل از این بررسی قابل توجه و زمینه ساز طرح سئوالات جدیدی نسبت به این محوطه باستانی است.

۱ ـ بقایای آثار تمدنهای قبل از دوره ماد و بعد از دوره هخامنشی در شهر قدیمی هگمتانه میتواند در

عرصه‌های یک شهر بر هم منطبق نباشد و یا بزبان ساده بر روی هم نباشد.

۲ـ محوطه‌ای که بعنوان تپه هگمتانه میشناسیم در رابطه با [کذافی الاصل] محوطه باستانی تپه پیسا میتواند جوابگوی خصوصیات شهر قدیمی هگمتانه باشد.

۳ـ محوطه باستانی تپه پیسا در دو هزار و پانصد متری شمالغربی تپه هگمتانه قرنها قبل از پیدایش و شکل‌گیری تپه هگمتانه مورد استفاده ساکنین منطقه بوده است.»[۱۷۵]

دکتر صراف، سرپرست کاوشهای باستانشناسی تپهٔ هگمتانه، دربارهٔ این فرضیه چنین نبشته است: «*... محدودهٔ اصلی تپهٔ هگمتانه (هگمتانهٔ مادی یا هخامنشی) روشن نیست. طبیعتاً وسعت شهر باستانی هگمتانه نمی‌تواند فقط محدود به منطقه‌ای شود که اکنون بنام تپه هگمتانه مشخص شده است. تپه پیسای علی آباد هم از این قانون مجزا نیست چه محدودهٔ باستانی این محل نیز تا کنون تعیین نگردیده و اگر فاصلهٔ این دو تپه یعنی هگمتانه و پیسا تقریباً دو و نیم کیلومتر در نظر گرفته شود به نظر می‌رسد این دو محل درگذشته بخش‌هائی از یک شهر بزرگ بوده‌اند. اگر موقعیت آنها را مورد توجه دقیق‌تر قرار دهیم متوجه می‌شویم که تپه هگمتانه به کوه‌های الوند نزدیک‌تر و در نتیجه نسبت به پیسا در ارتفاع بلندتری قرار دارد. علاوه بر آن به نظر می‌رسد که آثار باستانی تپه هگمتانه محدودتر ولی آثار باقی‌مانده در تپه پیسا گسترده‌تر است. با در نظر گرفتن اشیاء زرین و سیمین، شالی ستونها و پایه ستونهای سنگی که در تپه هگمتانه کشف یا جمع‌آوری شده به نظر می‌رسد تپه هگمتانه محل کاخهای پادشاهان بوده و تپه پیسا بقایای شهری است که در کنار کاخها بر پا شده بود»*[۱۷۶]، همچنین دکتر صراف در مورد اشیائی که دمورگان از همدان یافته بود، احتمال می‌دهد که اگر این اشیا به تپهٔ هگمتانه متعلق نباشند (که گویا نیستند)، باید چنین پنداشت که مبدای این اشیا تپهٔ پیسای علی‌آباد است[۱۷۷]. گفتنی است که سازمان میراث فرهنگی کشور برای شناسائی تپهٔ پیسا، به سال ۱۳۷۰ ش هیأتی را جهت بررسی، گمانه‌زنی و تعیین حریم آثار باستانی آن به سرپرستی دکتر صراف بدانجا اعزام نمود؛ متأسفانه نتایج این برنامه تا به امروز منتشر نشده است.

تپهٔ پیسا درگذشته‌های نه چندان دور مدتی مأمن گروهی از جذامیان همدان بوده که چون از شهر رانده شده بودند در این محل سکنا گزیدند؛ و نام پیسا که از آن زمان بدین جای اطلاق شده، از نام بیماری پیس یعنی جذام گرفته شده است. روستائیان محلی تپهٔ پیسارا «*اُروس باغی*» یعنی باغ روسی یا باغ روسها می‌خوانند؛ این نام برای پژوهشگر تاریخچهٔ باستانشناسی هگمتانه بسیار آشناست: اروز ـ باغی که فوسی در آن کاوش کرده بود. بنابراین اینک می‌توانیم مکان تپهٔ مهمی را که فوسی در شمال غربی همدان یافته بود، به درستی باز شناسیم: تپهٔ پیسای علی آباد که در فاصلهٔ ۲/۵ کیلومتری شمال غربی همدان واقع است. همچنین در این تپه آثار چندین گمانه و یک گود بزرگ راستگوشه که همانا کارگاههای فوسی باشند به وضوح قابل تشخیص است. از همه مهمتر، این واقعیت که اینک می‌توانیم جایگاه اشیائی را که فوسی از اروز ـ باغی به دست آورده بود، بیابیم: *تپهٔ پیسا*.

با تمامی این آگاهیها هنوز دربارهٔ پایتخت مادها به درستی چیزی نمی‌دانیم؛ آنچنان که به نظر می‌رسد تا زمانی که کاوشهای گستردهٔ پیگیر در تپهٔ هگمتانه و تپهٔ پیسا انجام نپذیرفته باشد، اظهار نظر قطعی ناممکن است.

www.tabarestan.info

البته امیدهای بسیاری وجود دارد، کما اینکه در کاوشهای فصل پنجم (۱۳۷۳) آگاهیهای پر ارزشی از بافت معماری شهری تپهٔ هگمتانه به دست آمد که مسلماً بزودی به همت سرپرست هیأت کاوش منتشر خواهد شد. تپهٔ هگمتانهٔ همدان در برنامه‌ریزیهای نوین سازمان میراث فرهنگی کشور جایگاهی خاص یافته است؛ آن چنانکه یکی از ده برنامهٔ عمرانی ملی شناخته شده با بودجه‌ای کلان برای پژوهش، کاوش، حفاظت و مرمت یافته‌های تاریخی و فرهنگی.

دستاورد و پایان سخن

در پایان، پس از بازدیدی از نوشته‌های تاریخی کهنه و نو و داده‌های پژوهشهای باستانشناسی در تپهٔ هگمتانه و تپهٔ پیسا، تنها می‌توان تصویری مبهم و نامشخص از پایتخت مادها به دست داد.

آنچه مسلم است ازگذشته‌های دور تاریخی، قلب سرزمین ماد دارای اهمیت بسیار بوده؛ و احتمالاً این جا با فرهنگ و تمدن همسایهٔ جنوبی خویش، عیلام، از نزدیک تماس داشته است. ف. والا در مکان‌یابی سرزمینهای عیلامی با علامت سئوالی آوان (Awān) را در جنوب همدان امروزی قرار می‌دهد[۱۷۸]؛ و یاس. کوهن این جا را سرزمین باستانی اَرَته (Aratta) می‌شمارد[۱۷۹]. کهنترین یافته‌های باستان شناسی، بر اهمیت و اعتبار این جا، مقارن نیمهٔ دوم هزارهٔ سوم ق‌م شهادت می‌دهند[۱۸۰]. بر مبنای آگاهیهای نوشته‌های میانرودانی، در پای الوند کوه از گذشته‌های دور کاسیان منزل کرده بودند. کار ـ کشی (شهر کاسیان) ماندگاه پر آوازه‌ای در این جا بوده است.

با استقلال مادها و تشکیل پادشاهی متحد ماد کار ـ کشی همچون میعادگاه قبایل ماد برکشیده می‌شود و محل جمع آمدن مادها ـ هگمتانه ـ نام می‌یابد. گویا داستان هرودوت دربارهٔ ساختن شهر شاهی مربوط به همین زمان باشد. احتمالاً دژ پیشین تجدید بنا می‌گردد و موافق مقصود بنیانگذاران پادشاهی نوین شکل می‌گیرد. بر روی صخرهٔ طبیعی بلندی مشرف به دشت تختگاهی برآورده می‌شود و در بخش رفیع آن که به الوند نزدیک است کهندژی ساخته می‌شود، و جائی که کاخ شاهی و گنجینه‌ها باید قرار گیرد. در پای کهندژ مردمان آرام می‌گیرند و از خرد و کلان مساکن خویش را می‌سازند. برای ایجاد کاخها از چوبهای گرانبهای سرو و کاج استفاده می‌گردد و روی دیوارها را با زر و سیم می‌پوشانند. درها، ستونها، ایوانها و دهلیزها با گونه‌های بسیار نقش و نگارها و حجاریها زینت می‌یابند.

با پیروزی مادها بر آشور و سرازیر شدن ثروت به ماد، گویا ساختمان هگمتانه به کلی بنائی تجملی و آکنده از آرایه‌های تزئیناتی می‌گردد. کاشیها و دیوارهای کاخ با پوششی از زر و سیم اندود می‌شود. تمامی آنانی که پیشتر در ساختن کاخهای آشوری و مانائی و اورارتوئی شرکت داشتند به خدمت مادها در می‌آیند. برای رفع کم آبی شهر با صرف نیرو و هزینهٔ بسیار نهری حفر شده و آب دریاچه‌ای که در پشت الوند قرار داشت به شهر هدایت می‌شود. نیایشگاهی برای بانوبغ پاکی و بی آلایشی آناهیتا بر فراز تپهٔ مصلی (نمازگاه) بنا می‌گردد، و آنچنان در تزئین آن می‌کوشند که حتی پس از بارها غارت هنوز ثروتهای آن خیره کننده بوده است. در بارهٔ آن نیایشگاه،

www.tabarestan.info تبرستان

پولیبیوس نوشته است که: «... ***حتی در زمان رسیدن آنتیوخوس به هگمتانه هنوز ستونهای پرستشگاه آناهیتا از طلا پوشیده شده بود، و عدهٔ فراوانی از آجرهای سیمین روکش در آنجا انباشته شده بود و هنوز معدودی از آجرهای طلا و عدهٔ نسبتاً فراوانی از آجرهای نقره در معبد باقی بود. با همین زرها و سیمها بود که برای پادشاه سکه‌هایی ضرب کردند و ارزش این سکه‌ها در حدود چهارصد هزار تالان بود***»[۱۸۱] در آمدن هخامنشیان به هگمتانه نه تنها موجب ویرانی آن نگردید، بلکه اینان به این شهر همچون پایتخت تابستانی خویش نگریستند و در آن کاخهائی مانند آنچه در شوش و بابل و تخت جمشید ساخته بودند، برآوردند[۱۸۲].

اما به واقع چه عاملی موجب شد که این شهر کم آب[۱۸۳] و سرد[۱۸۴] مورد عنایت مادها واقع شود، آنچنان که پایتخت ـ محل گردهم آمدن ـ آنان قرار گیرد؟ بی شک پاسخ این پرسش بنیادی در داستان پیدائی پادشاهی متحد ماد و ساخت دولت مادها[۱۸۵] و از آن مهمتر، در انگاره‌ها و باورهای دینی ساکنان ماد نهفته است[۱۸۶].

مطالعهٔ تاریخ ماد نشاندهندهٔ این حقیقت است که روند تکامل نظام قبیله‌ای به نظام شاهی در میان مادها، بنی اسرائیل و اعراب همانند و همسان بوده؛ سه قبیلهٔ «مغ»، «لاوی» و «قریش» تقریباً در تحولات تاریخی یک راه را پیموده‌اند. در میان اسباط دوازده گانهٔ «اسرائیل»، قبیلهٔ لاویان به کهانت قوم یهود و سدانت «***بیت اجتماع***» مأمور بود. حکایت سیادت قبیلهٔ قریش در میان اعراب و سدانت اینان بر خانهٔ کعبه که همانا «***دارالندوه***» (بیت اجتماع) عرب بود، حکایتی مشهور است و از میان همین قریش بود که خلافت دینی و دنیائی عرب برآمد. «کتاب داوران» در ***تورات***، تقریباً همان اوضاع و احوالی را بیان می‌دارد که براساس نبشتهٔ هرودوت در میان مادها وجود داشته است. پر مسلم است که شهرت داستانی نخستین پادشاه حماسهٔ ملی مادها، دئیوکس، به «داور» در میان مردمان، بسی قابل تعمق است. دگرگشت داوران یهود به شاهان و برآمدن داوود از آن میان و پادشاهی سلیمان و ساختن معبد اورشلیم و کاخهای آنجا شباهتِ نمادینِ تام و تمامی دارد با برآمدن شاهان مادی از میان داوران و برپا نمودن نیایشگاهها و کاخها در تجمعگاه قبایل. صد البته بیت اجتماع یهود و دارالندوهٔ عرب همان «هگمتانهٔ» مادهاست. نقش و کارکرد قبیلهٔ مغان مادی نیز با قبیلهٔ لاویان یهود و قبیلهٔ قریش عرب یکسان است[۱۸۷].

در این میان مسلماً در کنار برکشیده شدن هگمتانه همچون مقر سیادت دنیائی نزد مادها، نیایشگاههای متعدد هگمتانه همچون محلی برای اتحاد و اتفاق دینی قبایل ماد اهمیت یافت. نبشته‌های آشوری بر وجود پرستشگاههای خدایان میانرودانی (بابلی) در اینجای شهادت می‌دهند[۱۸۸]. نویسندگان متقدم یونانی و لاتین از نیایشگاه اناهیتا در این جا نام برده‌اند. تبعیدیان اسرائیلی اینجا و آنجا در خاک ماد زیارتگاههائی داشتند[۱۸۹]؛ و از همه مهمتر، در این جا کوه مقدس الوند ـ یک زیگورات طبیعی ـ سر به آسمان سوده بود.

این چنین بود که هگمتانه به پایتختی مادها برگزیده شد و...

* * *

www.tabarestan.info تبرستان

پـــی نوشتهـــا

* با سپاس : از دوست بسیار عزیز آقای کامیار عبدی که به تشویق و ترغیب هم او این اوراق از سواد به بیاض آمد؛ از آقای ناصر نوروز زادهٔ چگینی که از روی لطف دست نوشت اولیهٔ مقاله را خواندند و تذکرات سودمند دادند؛ از آقای دکتر پرویز اذکایی که دربارهٔ بسیاری از مباحث نوشتهٔ حاضر مفصلاً با یکدیگر گفتگو کردیم و ایشان موارد مهمی را یادآور شدند. در اینجا همچنین تذکر این نکته ضروری است که با وجود اینکه نگارنده در تابستان ۱۳۷۳ خورشیدی افتخار شرکت در فصل پنجم کاوشهای باستان شناسی تپه هگمتانهٔ همدان به سرپرستی آقای دکتر محمد رحیم صراف را داشته، ولی در نوشتهٔ حاضر به جهت رعایت حقوق معنوی سرپرست هیأت در مورد کاوشهای هگمتانه تنها و تنها به هر آنچه که تا به امروز چاپ و منتشر شده، اشاره نموده و از آوردن آگاهیهای منتشر نشده خودداری کرده است.

۱ـ دربارهٔ تساهل و تسامح در شاهنشاهی هخامنشی بنگرید به: زرین کوب، ۱۳۵۰.

۲ـ نقل به معنی از مشیرالدوله پیرنیا، بنگرید به: پیرنیا، ۱۳۱۱. ج ۱، ص ۱۶۳.

۳ـ این نظر به مدونترین شکل در کتاب تاریخ ماد دیاکونوف مندرج است، بنگرید به: دیاکونوف، ۱۳۴۵. و ویرایش دوم همین کتاب، دیاکونوف؛ ۱۳۵۷.

۴ـ بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۸۳، ۱۹۱، ۵۸۰؛ ۱۳۵۷، ص ۶۲، ۱۴۴، ۴۳۹.

۵ـ بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۵۶ ـ ۶۹. و؛ ۱۳۵۷، ص ۷۴ ـ ۹۳. همچنین برای بازسازی زبان مادی بنگرید به: Mayrhofer; 1968.

۶ـ بنگرید به: Herzfeld, E.; 1935b.

و بسنجید با: درسدن؛ ۱۳۵۳، ص ۱۶.

۷ـ این موضوعی است که بسیار جای بحث و فحص دارد، تا آنجایی که نگارنده اطلاع دارد در میان پژوهشگران ایرانی تنها دکتر پرویز اذکایی به دقایق و ظرایف این مبحث توجه کرده؛ ماحصل مطالعات ایشان در این مورد در رسالهٔ چاپ نشدهٔ «قبایل مادی» مندرج است. برای بخشهایی از آن پژوهش بنگرید به: اذکایی ؛ ۱۳۶۸ الف.

و اذکایی ؛ ۱۳۷۲ ب.

۸ـ برای تاریخ باستانی لبهٔ غربی فلات بنگرید به: Cameron ; 1936.

نیز ترجمهٔ پارسی آن: کامرون ؛ ۱۳۶۵. برای چکیده‌ای از آگاهیهای روزآمد دربارهٔ کهنترین دوران تاریخی اینجای بنگرید به: ملکزاده ؛ ۱۳۷۳ ب.

۹ـ بنگرید به: کامرون؛ ۱۳۶۵، ص ۲۴ و پس از آن. و نیز بسنجید با: ملکزاده؛ ۱۳۷۳ ب، ص ۱۷۷.

۱۰ـ برای هوریان بنگرید به: Edzard /Kammenhuber ; 1972-75.

۱۱ـ برای لولوبیان بنگرید به: Speiser ; 1930. pp. 87-96.

همچنین: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۱۳۴ ـ ۱۳۸. و؛ ۱۳۵۷، ص ۱۰۰ ـ ۱۰۳.

۱۲ـ برای کوتیان بنگرید به: Hallo ; 1957-71. Speiser; 1930. pp. 96-119.

همچنین: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۱۳۸ ـ ۱۵۸. و؛ ۱۳۵۷، ص ۱۰۳ ـ ۱۱۸.

۱۳ـ برای کاسیان بنگرید به: Ungnad ; 1909.

همچنین: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۱۵۹ ـ ۱۷۵. و؛ ۱۳۵۷، ص ۱۱۸ ـ ۱۳۰.

www.tabarestan.info تبرستان

و کامرون؛ ۱۳۶۵، ص ۶۹ ـ ۸۴.

نیز برای زبان کاسی بنگرید به: Delitzsch; 1884., Pinches;1917., Balkan;1954., jaritz;1957.

۱۴ ـ بنگرید به: کامرون؛ ۱۳۶۵، ص ۱۴ ـ ۱۵. برای دیگر نامهایی که این نژاد را بدانها خوانده‌اند ـ مانند آسیانی (Asianique)، یافثی (Japhetic) و پیش ـ لر (Proto-Lurs) ـ بنگرید به: ملکزاده؛ ۱۳۷۳ ب، ص ۱۸۲.

۱۵ ـ بنگرید به: علیزاده، عباس: ۱۳۷۱، ص ۳۴.

بسنجید با: ملکزاده؛ ۱۳۷۳ ب، ص ۱۷۴.

۱۶ ـ بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۱۳۸، ۱۷۸ ـ ۱۸۱، ۲۸۱ ـ ۲۸۴. و؛ ۱۳۵۷، ص ۱۰۳ ـ ۱۰۴، ۱۳۳ ـ ۱۳۵، ۲۱۰ ـ ۲۱۲.

۱۷ ـ برای اورارتو بنگرید به: Piotrovskij ; 1967, pp. 17-24.

برای خوبوشکیه بنگرید به: Levine; 1972-75b.

برای مانا بنگرید به: Grantovskii; 1977., Belck; 1894., Postgate; 1987-90.

۱۸ ـ برای تاریخ کاسیان بنگرید به: Brinkman ; 1976.

برای حضور کاسیان در شمال غرب فلات ایران مقارن آغاز هزارهٔ یکم ق.م بنگرید به: Reade ; 1978.

۱۹ ـ برای الیبی بنگرید به: König ; 1938 c, Unger;1938.

۲۰ ـ بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۱۴ ـ ۱۸. و؛ ۱۳۵۷؛ ص ۱۴ ـ ۱۷.

همچنین برای جغرافیای کهن زاگروس بنگرید به: Hüsing ; 1908.

۲۱ ـ بسنجید با: دیاکونوف، ۱۳۴۵، ص ۱۱۳. و؛ ۱۳۵۷، ص ۸۳.

۲۲ ـ برای آگاهی از جغرافیای زاگروس براساس متون آشوری و بابلی بنگرید به: Billerbeck ; 1898.

Streck ; 1898,1899,1900.

۲۳ ـ برای ترجمهٔ سنگنبشته‌های پارسی باستان بنگرید به: Kent ; 1953. pp. 107-163.

برای تجزیه و تحلیل جغرافیایی: احتشام ؛ ۱۳۵۵ ، ص ۱۲۵ ـ ۲۰۰.

۲۴ ـ بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۱۹ ـ ۶۱. و؛ ۱۳۵۷، ص ۱۸ ـ ۴۷.

۲۵ ـ برای مهمترین متن جغرافیایی پارسی میانه ـ رسالهٔ «شهرستانهای ایرانشهر» ـ بنگرید به: Markwart ; 1931.

و ترجمه‌های پارسی آن رساله: هدایت ؛ ۱۳۲۱ و عریان ؛ ۱۳۶۱ و تفضلی ؛ ۱۳۶۸.

۲۶ ـ متن جغرافیایی معروف موسی خورنی: Markwart ; 1901.

و ترجمهٔ خلاصه شدهٔ آن به پارسی: مارکوارت ؛ ۱۳۷۳.

۲۷ ـ آگاهیهای مهمترین متون جغرافیایی عربی و اسلامی در نوشتهٔ زیر آمده است: لسترنج ؛ ۱۳۳۷.

۲۸ ـ برای بررسی کلی جغرافیای تاریخی ماد و تطور در زمانی (تاریخی) نامهای جغرافیایی سرزمین ماد بنگرید به: اذکایی؛ ۱۳۶۵.

همچنین: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۱۰۷ ـ ۱۲۵. و؛ ۱۳۵۷، ص ۷۹ ـ ۹۲.

۲۹ ـ بسنجید با: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۱۱۴. و؛ ۱۳۵۷، ص ۸۴.

۳۰ ـ بنگرید به: Parpola ; 1970.

و همچنین برای فهرستی گزیده از نامهای جغرافیایی ماد بنگرید به: کاتبی ؛ ۱۳۶۸.

۳۱ ـ بنگرید به: Forrer ; 1920.

۳۲ ـ بسنجید با: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۶۲۰. و؛ ۱۳۵۷، ص ۴۷۹.

همچنین برای آگاهی از کلیات جغرافیای تاریخی زاگروس در عهد آشورنو بنگرید به: Levine ; 1969, 1973,1974.

۳۳ ـ یا اودکی (Udaki)، بنگرید به: Postgate ,1987-90 , p. 340.

www.tabarestan.info تبرستان

۳۴ـ بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۲۰۸. و؛ ۱۳۵۷، ص ۱۵۶. و همچنین: Luckenbill ; 1926, p. 209.

۳۵ـ یا ایرَنزی (Iranzi)؛ بنگرید به: Salvini;1976. Justi; 1895, p.142.

۳۶ـ این نام را آزا (Aza) و اَزَ (Aza) نیز خوانده‌اند، بنگرید به: Justi; 1895, p.53., Ebeling; 1928 a.

۳۷ـ بنگرید به: Justi; 1895, p.333.

۳۸ـ ایزیبیه (Izibia) و اوزیبیه (Uzibia) نیز آمده است. نام این دژ به گونهٔ معجزه‌آسایی تا روزگار ما محفوظ مانده است: زیویه (Ziviyeh)، دهکده‌ای به این نام در ۴۲ کیلومتری جنوب شهر سقز وجود دارد که در نزدیکی آن تپهٔ باستانی زیویه واقع است، برای آگاهیهای باستان شناختی دربارهٔ اینجا بنگرید به مقالهٔ زیر که کتابنامهٔ مفصلی دارد: Muscarella ; 1977.

هرچند که ماسکارلا تلویحاً مخالف مکان یابی زیبیه در زیویه است: Ibid, p. 205.

همچنین بنگرید به ویلکینسون که دربارهٔ نام زیویه معتقد است؛ «... یک واژهٔ عربی [زاویه؟؟] است که همچون نام جای به کار گرفته شده... زمانی دراز پس از آنکه دژ... نابود و فراموش شده بود»: Wilkinson ; 1975, p. 5

همچنین بسنجید با لِوین که اعتقاد دارد؛ «... در واقع سفالهای زیویه را می‌توان به سده‌های هشتم و هفتم ق.م تاریخگذاری کرد. [اما] این راهی نیست برای یکسان شمردن زیویه با اوزیبیه (= زیبیه)، آن‌چنان که بومر معتقد است.»:

Levine ; 1974 , p.113, note 108.

و اما نگارندهٔ این سطور به هیچ روی نمی‌تواند ارتباط نام جای زیویه را با واژهٔ زاویه باور کند. استبعاد نامیده شدن دهکده‌ای در کردستان به زاویه بسی بیش از غرابت بازماندن نام زیبیهٔ مانایی تا به امروز است؛ برای نمونه‌ای مشابه بنگرید به نام باستانی اوشکیه (Uškaya) و بازماندن آن همچون نام شهر اسکوی کنونی: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۲۷۱. و؛ ۱۳۵۷، ص ۲۰۲.

نظر لوین در کلیات صحیح است ولی منطق آن یکسویه می‌نماید، شاید تعلق سفالهای زیویه به سده‌های ۸ و ۷ پ.م دلیلی برای یکسان شمردن آنجا با زیبیه نباشد ولی همچنین این دلیلی برای یکسان نبودن آنها نیست.

بسنجید با: Boehmer ; 1986, p. 97, note 11.

که معتقد است با وجود تمامی تشکیکها با عنایت به جغرافیای تاریخی زاگروس هنوز می‌توان به مقارنهٔ زیبیه=زیویه اطمینان داشت.

۳۹ـ بنگرید به: Ebeling; 1928 b.

۴۰ـ بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۲۶۲. و؛ ۱۳۵۷، ص ۱۹۶. و همچنین: Luckenbill ; 1927 , pp. 4-5.

۴۱ـ بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۲۶۵. و؛ ۱۳۵۷، ص ۱۹۸ ـ ۱۹۹. و همچنین: Lackenbill; 1927 , pp. 27-29.

۴۲ـ بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۳۳۰ ـ ۳۴۵. و ؛ ۱۳۵۷، ص ۲۴۷ ـ ۲۵۷. گاهنگاری روزگار پادشاهی اسارهادون و خیزش مادها محل بحث است؛ برای نظرات گونه گون بنگرید به:

Delaunay; 1987., Diakonoff; 1977., Dandamayev/Grantovskii; 1987, pp.813-814.

۴۳ـ یا ایشتّتی (Ištatti)، بنگرید به: Kessler ; 1977.

۴۴ـ همان دژ اَرمیت یا اَرمَید (Armaid) یا اَرمید (Armid) دوران سارگن.

برخی گمان برده‌اند که صحبت بر سر اورومیه است، ولی این شباهت صوتی گمراه کننده‌ای است. آشوریان علی‌الرسم به نامهای اینچنینی آواهایی را می‌افزودند، مثلاً بسنجید با زیبیه که ایزیبیه و اوزیبیه هم آمده و یا زیرت (زیرتو) که ایزیرتو و ازیرتو نیز آمده. به احتمال قریب به یقین صورت آغازین نام این دژ همان ارمیت است که به روزگار سارگن نامش آمده است.

۴۵ـ بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۳۴۹. و؛ ۱۳۵۷، ص ۲۵۹. و همچنین: Luckenbill; 1927 , pp. 298-299, 327.

www.tabarestan.info تبرستان

۴۶ـ آندره گودار، نخستین کسی که دربارهٔ زیویه نوشت، تپه قاپلانتو در نزدیکی زیویه را ایزیرتو می‌داند، بنگرید به:
Godard ; 1950 , pp. 607.

دیاکونوف با این مکان‌یابی مخالف است بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۶۳۰. و؛ ۱۳۵۷، ص ۴۸۹.

۴۷ـ بنگرید به: Levine ; 1977 b.

۴۸ـ بنگرید به: Boehmer ; 1964.

و بسنجید با: Reade; 1978, p. 140.

و همچنین برای جغرافیای پادشاهی مانا بنگرید به مقالهٔ لوین که متضمن آگاهیهای ارزشمندی در مورد مکان‌یابی جایهاست: Levine; 1974, pp. 113-116.

۴۹ـ با عنایت به اینکه کاوشگر دانشمند این محوطه تا به امروز گزارش کاوشهای خویش را منتشر نکرده است و به جهت رعایت حقوق معنوی ایشان در نوشتهٔ حاضر تنها به هر آن چه که تاکنون جسته و گریخته اینجا و آنجا چاپ شده است استناد می‌شود.

۵۰ـ بنگرید به: کابلی ؛ ۱۳۷۰ ، ص ۳۲.

او تذکر می‌دهد که تپه به دست غارتگران آثار تاریخی و فرهنگی تخریب شده و در سطح آن قطعات پر شمار آجرهای لعابدار دیده می‌شده است.

تبرستان
www.tabarestan.info

۵۱ـ برای عکس بنگرید به: پدرام؛ ۱۳۷۳.

برای ستونهای نوع بسطام بنگرید به: Abb.27,Taf.27. Kleiss; 1970, pp.45-48,

برای ستونهای نوع زیویه بنگرید به: Kleiss; 1973, pp.23-24, Abb.21-22, Taf.1-2.

۵۲ـ برای عکس بنگرید به: پدرام؛ ۱۳۷۳. بافت معماری مشهود در عکس کاملاً مانند پی‌سازیهای اورارتویی است. برای معماری بهترین نمونهٔ بناهای اورارتویی کاوش شدهٔ در ایران ـ بسطام ـ بنگرید به: Kleiss; 1979.

۵۳ـ بنگرید به: [یغمایی]؛ ۱۳۶۴.

بسنجید با: کابلی؛ ۱۳۷۰، ص ۲۸، ۳۲.

۵۴ـ بنگرید به: [یغمایی] ۱۳۶۴ . و همچنین بسنجید با:

کابلی ؛ ۱۳۷۱ ، ص ۲۴.

او به قطعه‌ای از همین سنگنبشته که در مجموعهٔ توقیفی از غارتگران آثار تاریخی و فرهنگی به دست آمده است، اشاره می‌کند. منبع عکس سنگنبشته: دفترچهٔ راهنمای اولین گردهم‌آیی زبان، کتیبه و متون کهن؛ ۱۲ ـ ۱۴ اسفند ماه ۱۳۷۰، روی جلد.

۵۵ـ بشاش ؛ ۱۳۷۰.

۵۶ـ گفتگوی نگارنده با آقای رسول بشاش. همچنین بنگرید به:

موسوی ؛ ۱۳۷۳ ، ص ۲۰۸ و پی‌نوشت ۴۲.

۵۷ـ گفتگوی نگارنده با آقای احسان (اسماعیل) یغمایی.

۵۸ـ بنگرید به: Godard; 1950, p. 5-7, note 3: p.127.

برای تپهٔ قاپلانتو بنگرید به: Seidl : 1957-71.

۵۹ـ بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۶۳۰، ۶۵۷ و؛ ۱۳۵۷، ص ۴۸۹، ۵۱۱. برای دژ بوشتو بنگرید به: König;1938 a.

۶۰ـ بنگرید به: Boehmer; 1964, p.13.

۶۱ـ بسنجید با: Mousavi ; 1994.

۶۲ـ بسنجید با: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۲۵۹، ۲۶۳. و؛ ۱۳۵۷، ص ۱۹۴، ۱۹۷.

۶۳ـ بسنجید با: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۱۲۰، ۲۸۲. و؛ ۱۳۵۷، ص ۸۸، ۲۱۱.

۶۴ـ بسنجید با: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۲۵۵، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۷۸. و؛ ۱۳۵۷، ص ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۷.

۶۵ـ برای جغرافیای شاهک نشین الیپی بنگرید به: Levine; 1974, pp. 104-106.

۶۶ـ بنگرید به: Luckenbill; 1926, p. 196.

۶۷ـ بنگرید به: Ibid, p. 235.

۶۸ـ بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۲۱۴ و؛ ۱۳۵۷، ص ۱۶۱ ـ ۱۶۲. و کامرون؛ ۱۳۶۵، ص ۱۱۱.

و همچنین: Luckenbill; 1926, p. 262.

۶۹ـ بنگرید به: Levine; 1972, p.24.

۷۰ـ بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۲۵۵. و ۱۳۵۷، ص ۱۹۲. و کامرون؛ ۱۳۶۵، ۱۱۳. و نیز: Luckenbill; 1926,p. 286.

۷۱ـ بنگرید به: Levine ; 1972-75 a.

۷۲ـ یا دَلتا (Dalta) بنگرید به: Justi ; 1895 , p. 77. König; 1938b.

۷۳ـ بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۲۶۳. و؛ ۱۳۵۷، ص ۱۹۷. و کامرون؛ ۱۳۶۵، ص ۱۱۴.

و همچنین: Luckenbill; 1927, p. 6.

۷۴ـ بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۲۶۵. و؛ ۱۳۵۷، ص ۱۹۹.

۷۵ـ برای این لشکرکشی بنگرید به:

Thureau-Dangin ; 1912. Wright ; 1943. Levine ; 1977 c. Olmsted; 1908. Zimansky ; 1990.

۷۶ـ بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۲۶۹، ۶۶۲ و؛ ۱۳۵۷، ص ۲۰۱، ۵۱۵. و کامرون؛ ۱۳۶۵، ص ۱۱۶.

و نیز: Luckenbill; 1927, Op.cit (no 37), p. 76.

۷۷ـ بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۲۷۵. و ۱۳۵۷، ص ۲۰۵. و کامرون؛ ۱۳۶۵، ص ۱۱۷ ـ ۱۱۸.

و همچنین: Luckenbill; 1927, pp. 10-11.

نیز آشوریان یکی دوبار دیگر با نیروی نظامی خود از او حمایت کردند: Ibid, p. 30

۷۸ـ ایشپه باره (Išpabara)، اشپه بارو (Ašpabaru)، اشپه باره (Ašpabara) نیز آمده است.

بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۶۶۸. و؛ ۱۳۵۷، ص ۵۲۱.

که نام ایرانی اسپه باره Aspa-bara* (پارسی باستان: Asa-bara*، اسوار و سوار پارسی نو، مرکب از اسپه =اسب و باره = بردن به معنی اسب‌بر) را می‌نمایاند. شکل ایرانی میانه Aspar و وجه یونانی آن هم دیده شده است. بنگرید به:

Justi; 1895 , pp. 142-143. Levine ; 1977 a.

۷۹ـ یا نی‌بی (Nibi) بنگرید به: Justi; 1985, p. 229.

۸۰ـ بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۲۷۸، ۶۶۸ ـ ۶۶۹. و؛ ۱۳۵۷، ص ۲۰۷، ۵۲۱ ـ ۵۲۲. و کامرون؛ ۱۳۶۵، ص ۱۲۳. و نیز:

Luckenbill; 1927, pp. 24,33.

بسنجید با: مجید زاده؛ ۱۳۷۰، ص ۲۹ و یادداشت ۲۲۰.

۸۱ـ بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۲۷۸ ـ ۲۷۹. و؛ ۱۳۵۷، ص ۲۰۸. و کامرون؛ ۱۳۶۵، ص ۱۲۳ ـ ۱۲۴. و همچنین:

Luckenbill; 1927, pp. 118,135.

گویا نقش برجسته و سنگنبشتهٔ آشوری اشکفت گُل گُل (گول‌گول) در دامنه‌های کبیر کوه در پشت کوه مربوط به همین لشکرکشی است. بنگرید به: Grayson/Levine; 1975.

تبرستان www.tabarestan.info

۸۲ـ بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۲۷۹. و؛ ۱۳۵۷، ص ۲۰۸. و کامرون؛ ۱۳۶۵، ص ۱۲۶. و نیز:
Luckenbill; 1927, pp. 126-156.

۸۳ـ بسنجید با: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۳۱۹، ۳۴۸. و؛ ۱۳۵۷، ص ۲۳۹، ۲۵۹.

۸۴ـ بنگرید به: König; 1928, p. 357.

۸۵ـ بنگرید به: Wiseman ; 1958 , p. 82.

۸۶ـ بسنجید با: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۱۲۰، ۳۱۹، ۶۷۰، ۷۰۰. و؛ ۱۳۵۷، ص ۸۸، ۲۳۹، ۵۲۳، ۵۵۰. و همچنین:
Diakonoff ; 1985 , p. 74.

۸۷ـ گونهٔ دیگری از تلفظ نام مرتوبیشتو. بنگرید به: VanderSpek;1977,p.47.

۸۸ـ بنگرید به: کامرون؛ ۱۳۶۵، ص ۱۶۰ و بسنجید با: مجیدزاده؛ ۱۳۷۰، ص ۳۲. و نیز:
Streck ; 1916 , pp. 82f. and 836f.

۸۹ـ بنگرید به: König; 1928, p.376ff.

۹۰ـ مثلاً بنگرید به: König, 1928 , p. 357., Billerbeck ; 1893 , p. 81.

۹۱ـ بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۱۲۰. و؛ ۱۳۵۷، ص ۸۸.

۹۲ـ بنگرید به: Young. Jr ; 1967 , pp. 13ff, and note 39.

۹۳ـ بنگرید به: Levine; 1974, p. 106.

۹۴ـ بنگرید به: Ibid, p. 105, fig 2.

گویا سرزمین اصلی الیپی بین مناطق جنوبی کرمانشاه (حوزهٔ رود سیمره) تا شهرهای صالح آباد و ایلام، دره شهر و از شرق احتمالاً تا خرم‌آباد و یا حتی شرق آن گسترده بوده است. همچنین می‌توان سرحد غربی الیپی را تا مرز امروزی ایران و عراق امتداد داد.

۹۵ـ بنگرید به: Levine, L.D.; 1987 , p. 242.

۹۶ـ بنگرید به: Vanden Beghe ; 1967.

۹۷ـ بنگرید به: Vanden Berghe ; 1977.

۹۸ـ بنگرید به: Vanden Berghe ; 1980.

۹۹ـ برای نخستین گزارش از سرخ دم، بنگرید به: Schmidt ; 1938.
برای آگاهیهای روزآمد بنگرید به: Schmidt / Vanloon / Curvers ; 1989.

۱۰۰ـ برای آگاهی از معماری باباجان بنگرید به: Goff;1968, 1969,1970,1977,1978,1985.

۱۰۱ـ برای آگاهی مقدماتی از نتایج کاوش در نورآباد بنگرید به: [سید سجادی]؛ ۱۳۶۲.
بسنجید با: نوروز زادهٔ چگینی؛ ۱۳۷۲، ص ۱۱۱.

۱۰۲ـ بنگرید به: کابلی؛ ۱۳۶۷.
و بسنجید با: عبدی؛ ۱۳۷۳، ص ۲۳، یادداشت ۲.

۱۰۳ـ بنگرید به: کردوانی؛ ۱۳۵۰.

۱۰۴ـ بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۱۸۵ـ۱۹۸. و؛ ۱۳۵۷، ص ۱۳۹ـ۱۴۹. و کامرون؛ ۱۳۶۵، ص ۱۰۵ـ۱۱۸.

۱۰۵ـ بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۲۲۳ـ۲۴۵. و؛ ۱۳۵۷، ص ۱۶۷ـ۱۸۴ و کامرون؛ ۱۳۶۵، ص ۱۲۹ـ۱۴۰. و نیز
بسنجید با: Brown ; 1986.

۱۰۶ـ بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۳۳۰ـ۳۵۳ و؛ ۱۳۵۷، ص ۲۴۷ تا ۲۶۲. و نیز برای جدیدترین نظریات دربارهٔ برآمدن

تبرستان www.tabarestan.info

مادها بنگرید به: Brown ; 1988.

۱۰۷ ـ هگمتانه (-Hamgmatana) به معنی جای گردهم آمدن، در یونانی اکباتانا آمده است. بنگرید به:
Kent; 1953 , p. 212.

۱۰۸ ـ از این مبحث به اختصار خواهیم گذشت چه در این باره بسیار نوشته‌اند. خوانندهٔ علاقه‌مند به تاریخ باستانی همدان می‌تواند به این نبشته‌ها زیر رجوع کند: جکسن ؛ ۱۳۵۲ ، ص ۱۶۷ ـ ۲۰۱. صراف ؛ ۱۳۶۸. اذکایی؛ ۱۳۶۷ الف.
مهمتر از آنها بنگرید به دو نوشتهٔ کلاسیک زیر: Hüsing ; 1913. Büchner ; 1914.

۱۰۹ ـ آن شهر امدانهٔ ذکر شده در متون آشوری دورهٔ تیگلت پیله سر یکم (در حدود ۱۱۰۰ پ.م) ارتباطی به هگمتانه ندارد و به احتمالی شهر آمِد سده‌های میانه است. بنگرید به: Ebeling; 1928c.

۱۱۰ ـ بنگرید به: Pritchard ; 1950 , p. 305. Streck; 1900 , p. 367.

۱۱۱ ـ همان دیئوکوی متون آشوری، بنگرید به: Justi; 1895 , p. 82.
در ایرانیِ باستان دَهیوکَ (Dahyuka) که در پارسی میانه دهکان (Dehkan) و در پارسی نو دهگان یا دهقان آمده است.
نیز بسنجید با: Schmitt ; 1973.

۱۱۲ ـ ترجمه از اذکایی؛ ۱۳۶۷ الف ، ص ۶۱. نقل شده است. همچنین: Rawlinson ; 1942 , pp. 56-57.

۱۱۳ ـ برای مثال بنگرید به: اذکایی؛ ۱۳۶۷ الف ، ص ۶۱ ـ ۶۲، نیز در رسالهٔ چاپ نشدهٔ: اذکایی ؛ ۱۳۶۲. همچنین: اذکایی ؛ ۱۳۶۷ب ، ص ۱۳۵ و ۱۳۸. و همچنین: اذکایی ؛ ۱۳۷۲ الف. و نیز: کزازی ؛ ۱۳۷۱.

۱۱۴ ـ بسنجید با: Brown; 1988, pp. 78-79., Helm;1981.

۱۱۵ ـ شکل ایرانی باستان Xšaora ، در پارسی باستان Xsaca ، در پارسی میانه štr ، در پارسی نو شهر. و شهریار در ایرانی باستان Xšaoradota ، بسنجید با اسفندیار از Spentodata و مهرداد و مهریار از Mioradata .

۱۱۶ ـ بنگریدبه:جکسن؛ ۱۳۵۲ ، ص ۱۷۳ ـ ۱۷۴. اذکایی؛ ۱۳۶۷ الف ، ص ۶۲. صراف؛ ۱۳۶۸ ، ص ۲۹۱ ـ ۲۹۲. برای مباحث جدید دربارهٔ ارزش نوشته‌های کتزیاس در مورد تاریخ ماد بنگرید به: Briant ; 1984 , pp.23-33.

۱۱۷ ـ بنگرید به: جکسن؛ ۱۳۵۲ ، ص ۱۷۵ ـ ۱۷۶ و ۱۹۱ ـ ۱۹۲. اذکایی؛ ۱۳۶۷ الف ، ص ۶۲. دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۵۶ ـ ۵۸. و؛ ۱۳۵۷، ص ۴۴ ـ ۴۵.

۱۱۸ ـ ترجمه از اذکایی؛ ۱۳۶۷ الف ، ص ۶۳. و همچنین: Shuckburgh ; 1889. , vol.2, pp.26-27.

۱۱۹ ـ اذکایی؛ ۱۳۶۷ الف ، ص ۶۲. جکسن؛ ۱۳۵۲ ، ص ۱۷۷.

۱۲۰ ـ ترجمه از جکسن؛ ۱۳۵۲ ، ص ۲۸۰. نیز بنگرید به: صراف؛ ۱۳۶۸ ، ص ۲۹۲. و همچنین:
Isidorus Characenus, Mansiones Parthicae, VI. Scheff ; 1913 , P.70.

۱۲۱ ـ بنگرید به: Kinneir; 1818.

۱۲۲ ـ بنگرید به: Buckingham; 1829.

۱۲۳ ـ بنگرید به: Rawlinson ; 1840.
و بسنجید با: اذکایی؛ ۱۳۶۷ الف ، ص ۶۰. اذکایی؛ ۱۳۶۸ الف ، ص ۳۱. جکسن؛ ۱۳۵۲ ، ص ۱۷۸ و پس از آن. صراف؛ ۱۳۶۸ ، ص ۲۹۳. و بویژه: DeMorgan ; 1896 , pp. 235-259.
که به تفصیل به نقد انگارهٔ راولینسون پرداخت و نشان داد که تخت سلیمان به علت کوچکی محوطه هرگز دارای مقتضیاتی نیست تا اکباتان شناخته شود.

۱۲۴ ـ بسنجید با: صراف؛ ۱۳۶۸ ، ص ۲۹۲ و پس از آن.
برای نمونه فلاندن و کوست به وجود تعدادی پایه ستون هخامنشی در فاصلهٔ دو کیلومتری شرق همدان اشاره نمودند (شاید

تبرستان www.tabarestan.info

این محل همان تپهٔ پیسای کنونی باشد؟). بر همین مبنا بعدها هرتسفلد آن جا را هگمتانهٔ مادی شمرد. بنگرید به:
Herzfeld; 1941, p.290.

۱۲۵ ـ بنگرید به: جکسن؛ ۱۳۵۲، ص ۱۷۷ و پس از آن.

۱۲۶ ـ بنگرید به: Herzfeld ; 1935 a , pp.17-23.

بسنجید با: اذکایی؛ ۱۳۶۷ الف، ص ۶۰. صراف؛ ۱۳۶۸، ص ۲۹۳.

۱۲۷ ـ بنگرید به: Chevalier ; 1989, p. 248.

بسنجید با: صراف؛ ۱۳۶۸، ص ۲۹۳. در فصل یکم کاوشهای باستان‌شناسی تپه هگمتانهٔ همدان (۱۳۶۲) به سرپرستی آقای دکتر محمد رحیم صراف، به منظور آگاهی از چگونگی آثار باستانی تپه مصلی آقای اسماعیل یغمایی در آنجا گمانه‌هایی زده که منجر به آشکار شدن شواهدی از معماری پارتی شده است. البته پیش از آن نیز، براساس مطالعات اریک اشمیت و عکسهای هوائی هم او، هگمتانهٔ باستانی را در پشتهٔ بلند مجاور تپهٔ مصلی جستجو می‌کردند، جائی که بعدها تپهٔ هگمتانه نام گرفت. بنگرید به: Schmidt; 1940,p.74ff.

۱۲۸ ـ بنگرید به: اذکایی؛ ۱۳۶۷ الف، ص ۶۰. صراف؛ ۱۳۶۸، ص ۲۹۸. و اذکایی؛ ۱۳۷۱، ص ۱۲ ـ ۱۳.

۱۲۹ ـ بنگرید به: Chevalier; 1989, pp. 248-249.

۱۳۰ ـ گمان می‌کنم برای نخستین بار مرحوم مصطفوی اینجای را تپه هگمتانه نامید؟ و هم او مفصلاً درباره‌اش نوشت:
مصطفوی ؛ ۱۳۳۲، ص ۵۵ ـ ۸۱.

۱۳۱ ـ مثلاً: اِ.ف.اشمیت «... تپهٔ هگمتانه، یکی از امیدبخشترین... هدفهای باستان شناسی است،... تا هنگامی که طبقات متعلق به زمان مادها در این محل به وسیلهٔ کاوشهای علمی مورد تفحص قرار نگیرد، ناچار نوشته‌های مورخان عهد باستان یگانه منبع اطلاعات ما دربارهٔ... فرهنگ و تمدن ماد به شمار می‌رود...»، بنگرید به: اشمیت؛ ۱۳۴۲، ص ۱۹. نیز کتاب مشهور هم که عکسهای گویایی از تپهٔ مصلی و تپهٔ هگمتانه در آن آمده است: Schmidt ; 1940. , pl. 75.

۱۳۲ ـ پروندهٔ ثبتی در بایگانی شورای ثبت آثار ملی سازمان میراث فرهنگی کشور، نشان می‌دهد که محلهٔ سر قلعه و قلعهٔ شاه داراب به عنوان محل اکباتان قدیم و اطراف آن تحت نمرهٔ ۲۸ به تاریخ بیست و چهارم شهریور ۱۳۱۰ به شماره و تاریخ ۱۳۱۳/۱۰/۵ = ۴۹۰۸۲/۱۵۲۵ جزو آثار ملی به ثبت رسیده است.

همچنین بنگرید به: مشکوتی ؛ ۱۳۴۹، ص ۲۹۷ ـ ۲۹۸.

۱۳۳ ـ بنگرید به: DeMorgan; 1896, p. 259, pl. 153-163.

و نیز: Calmeyer ; 1972-75.

همچنین در حفاری علمی هگمتانه به سرپرستی دکتر محمد رحیم صراف نمونه‌ای مهر متعلق به دورهٔ بابل‌نو مقارن روزگار مادها به دست آمده‌است، بنگرید به: Calmeyer ; 1986 , p. 567.

۱۳۴ ـ بنگرید به: اذکایی؛ ۱۳۶۷ الف، ص ۵۸ ـ ۵۹. صراف؛ ۱۳۶۸، ص ۲۹۴ ـ ۲۹۵.

۱۳۵ ـ بنگرید به: Chevalier; 1989, pp. 245-249.

۱۳۶ ـ بنگرید به: Ibid, p. 249.

۱۳۷ ـ بنگرید به: گیرشمن ، ص ۹۴.

۱۳۸ ـ بنگرید به: Chevalier; 1989, pp. 250-251.

۱۳۹ ـ بنگرید به: گیرشمن؛ ۱۳۴۶، ص ۹۵.

۱۴۰ ـ بنگرید به: صراف؛ ۱۳۶۸، ص ۲۹۴ ـ ۲۹۵.

۱۴۱ ـ بنگرید به: Calmeyer ; 1974 , pp. 113-114.

تبرستان www.tabarestan.info

۱۴۲ ـ بیشترینهٔ این یافته‌های زرین و سیمین متعلق به دورهٔ هخامنشیان است. برای آگاهی از فهرستی از آنها بنگرید به: مصطفوی؛ ۱۳۳۲ ، ص ۸۱ ـ ۱۴۹. صراف؛ ۱۳۶۸ ، ص ۲۹۵ ـ ۲۹۶. همچنین برای آگاهی از هگمتانه به روزگار هخامنشیان بنگرید به مقالهٔ «پایتختهای شاهنشاهی هخامنشی» از آقای کامیار عبدی در همین مجموعه.

۱۴۳ ـ بنگرید به: Muscarella ; 1980 , pp. 31-35.

۱۴۴ ـ بنگرید به: Kantor; 1957 , pp. 9-20, Fig. 10-11.

۱۴۵ ـ بنگرید به: Barnett ; 1962 , p. 78.

۱۴۶ ـ بنگرید به: گیرشمن؛ ۱۳۴۶ ، ص ۹۶.

۱۴۷ ـ همچنین بنگرید به: پُرادا؛ ۱۳۵۷ ، ص ۱۹۸ ـ ۱۹۹. نیز بسنجید با: کالیکان؛ ۱۳۵۰ ، ص ۱۲۵ ـ ۱۲۷ و عکسهای ۲۶ ـ ۲۸.

۱۴۸ ـ بنگرید به: Herzfeld ; 1930 , p. 117. Herzfeld ; 1938 , pp. 159-177.

۱۴۹ ـ بنگرید به: Muscarella ; 1989 , pp. 238-240, no 338.

۱۵۰ ـ بنگرید به: Herzfeld ; 1968 , pp. 238-241.

۱۵۱ ـ بنگرید به: Diakonoff ; 1978 , pp. 51-68.

۱۵۲ ـ بنگرید به: Dandamayev ; 1982 , p. 172.

۱۵۳ ـ بنگرید به: Ebeling ; 1928 d.

۱۵۴ ـ بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۴۵۱. و؛ ۱۳۵۷، ص ۳۳۹.

۱۵۵ ـ بنگرید به: Calmeyer; 1974 , p. 113, Abb.1. Calmeyer ; 1973. , pp. 187f. Abb. 135.

۱۵۶ ـ بنگرید به: Herzfeld; 1930 , p. 116. Calmeyer; 1974, p. 113, Abb. 2.

۱۵۷ ـ بنگرید به: مهریار ؛ ۱۳۵۴ ، ص ۴۱.

۱۵۸ ـ بنگرید به: مهریار ؛ ۱۳۵۵، ص ۹۲.

۱۵۹ ـ بنگرید به: مهریار، ۱۳۵۴، ص ۴۴ ـ ۴۵.

۱۶۰ ـ همان، ص ۴۵.

۱۶۱ ـ بنگرید به: مهریار، ۱۳۵۵ ، ص ۹۴ ـ ۹۵.

۱۶۲ ـ همان، ص ۹۷.

۱۶۳ ـ بنگرید به: مهریار ؛ ۱۳۶۱ ، ص ۷۶ ـ ۱۱۵.

۱۶۴ ـ همان، ص ۸۲ ـ ۸۶ وی نخستین خشتهای به کار رفته در هگمتانه را که مستقیماً بر خاک بکر نهاده شده‌اند معرفی می‌کند:

۱۴ تا ۱۲ × ۳۳ × ۳۳ و ۱۴ تا ۱۲ × ۳۳/۵ × ۳۳/۵ سانتی‌متر، خشتهای نوع دوم که بر روی بناهای با خشتهای نخستین به کار رفته است: ۱۵ × ۳۷/۵ × ۳۷/۵ سانتی‌متر، و سپس خشتهای نوع سوم که بر روی یک لایهٔ تسطیحی روی بناهای خشت نوع دوم برآورده شده است: ۱۵ تا ۱۲ × ۴۱ تا ۴۰ سانتی‌متر. وی تأکید می‌کند که نخستین رج خشتهای نهاده شده بر خاک بکر مشخصاً با خشتهای دورهٔ هخامنشی قابل قیاس است.

۱۶۵ ـ همان، ص ۸۶ ـ ۹۷. وی با دسته‌بندی و شکل شناسی قطعات گونه گون ستونهای سنگی به دست آمده از بخشهای مختلف شهر همدان و بویژه تپه هگمتانه (پایه ستونها، شالی ستونها، میان ستونها و سر ستونها) به این واقعیت دست می‌یابد که روزگاری در اینجا لااقل پنج تا هفت واحد معماری مانند تالار، ایوان و شاید دهلیز وجود داشته که با سبک‌شناسی هنری می‌توان همگی را بی‌تردید مربوط به روزگار هخامنشیان دانست.

۱۶۶ ـ همان، ص ۹۸.

تبرستان
www.tabarestan.info

۱۶۷ ـ همان، ص ۹۸ و پس از آن.

۱۶۸ ـ بنگرید به: Dyson. Jr ; 1957 , pp. 31-33.

در حقیقت دایسون از سوی موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا جهت تهیه و تدارک مقدمات و بررسی امکانات کاوش در تپهٔ هگمتانه به همدان آمده بود. ولی در ۳۰ فروردین ماه ۱۳۳۵ ش مرحوم محمد تقی مصطفوی، مدیر کل وقت ادارهٔ کل باستان‌شناسی ـ که گویا مفتونِ نتایج اولیهٔ کاوش در تپهٔ حسنلو شده بود ـ با دکتر رنی مدیر موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا در آمریکا ملاقات کرد و او را تشویق و ترغیب نمود که هیأت علمی آن موزه به جای کاوش در تپهٔ هگمتانهٔ همدان در تپهٔ حسنلو به کاوش بپردازند. و جالب اینکه به سال ۱۳۳۶ ش رنی به ایران آمد و شخصاً از تپهٔ حسنلو بازدید نمود و سپس در همان سال هیأت علمی آن موزه به سرپرستی دایسون کاوش در حسنلو را شروع کرد. بنگرید به: ملک شهمیرزادی ؛ ۱۳۶۹، ص ۴۰۶.

سالها بعد، در اواخر دههٔ ۱۳۴۰ش، برای طرح عظیم کاوش مشترک میان باستان‌شناسانی از ایران، انگلستان، کانادا و شوروی در تپهٔ هگمتانه پیشینیهائی شده بود، از جمله قرار بود سرپرستی کاوش را گروهی چهار نفره از کشورهای فوق، به شرح زیر برعهده داشته باشند: مهندس علی حاکمی از ایران، دیوید استروناخ از انگلستان، تامس کایلریانگ از کانادا و ولادیمیر لوکونین از شوروی، ولی این طرح هیچگاه عملی نشد (گفتگو نگارنده با آقای محمود موسوی).

www.tabarestan.info

۱۶۹ ـ بنگرید به: Luschey ; 1968 , p. 115.

۱۷۰ ـ بنگرید به: [صراف]؛ ۱۳۶۲.

۱۷۱ ـ بنگرید به: [صراف]؛ ۱۳۶۳.

۱۷۲ ـ صراف ؛ ۱۳۷۳. برای چکیده‌ای از آن بنگرید به: ملکزاده ؛ ۱۳۷۳ الف، ص ۲۲.

۱۷۳ ـ بنگرید به: مهریار، ۱۳۵۵ ، ص ۹۷.

۱۷۴ ـ همان، ص ۹۷ ـ ۹۸.

۱۷۵ ـ بنگرید به: مهریار، ۱۳۶۱ ، ص ۹۸ ـ ۱۰۳.

۱۷۶ ـ بنگرید به: صراف، ۱۳۶۸ ، ص ۲۹۳ ـ ۲۹۴.

۱۷۷ ـ همان، ص ۲۹۵.

۱۷۸ ـ بنگرید به: Vallat ; 1980 , pl. 5.

۱۷۹ ـ مندرج در پایان نامهٔ دکترای وی که منتشر نشده است: Cohen ; 1973

برای آگاهی دربارهٔ این پایان نامه بنگرید به: مجیدزاده ؛ ۱۳۵۹ ، ص ۱ و پی‌نوشت ۳.

۱۸۰ ـ مجموعهٔ اشیائی که دمورگان در همدان یافته بود، متنوع و مختلف است. در بین آنها مجسمه‌های کوچک، مهرهای استوانه‌ای، سکه‌های گونه‌گون و دیگر اشیای تاریخی و فرهنگی به چشم می‌خورد. کهنترین اشیای این مجموعه گویا شهرهای استوانه‌ای است که به نیمهٔ دوم هزارهٔ سوم ق‌م تعلق دارند.

در میان آثاری که براساس نوشتهٔ دمورگان در خرابه‌های شهر پیدا شده سه شیئی، یک پیکرک زرین مادینه، آویزی مفرغی به شکل حیوان و یک سنگ وزنهٔ اردکی شکل مفرغی وجود دارد، بنگرید به:

Demorgan:1896;p.235, pl.157:9,159:4,160:10.

کالمایر این هر سه را مادی یا هخامنشی می‌شمارد، بنگرید به: Calmeyer; 1972-75,p.65. ولی ماساکارلا تنها سنگ وزنهٔ اردکی شکل مفرغی را هخامنشی می‌داند، و بویژه معتقد است پیکرک زرین مادینه الزاماً نه مادی است و نه هخامنشی، بنگرید به: Muscarella;1980, p.31.

۱۸۱ ـ بنگرید به: جکسن؛ ۱۳۵۲ ، ص ۱۷۷.

۱۸۲ ـ بسنجید با: صراف؛ ۱۳۶۸ ، ص ۲۹۸ ـ ۲۹۹.

۱۸۳ ـ در همدان هیچ رودخانهٔ پُر آبی که تکافوی نیاز جمع کثیری را بکند جاری نیست. این کم آبی حتی امروزه محسوس است. رودکهایی که از ذوب برفهای الوند و کوه موسوم به یخچال پدید می‌آیند به اندازهٔ کافی آب تأمین نمی‌کنند. جالب اینکه شمال این ناحیه در نبشته‌های آشوری شَنارَته (Šanarte)، سرزمین رودکها، نامیده می‌شده‌است. بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۱۲۲ و؛ ۲۶۳. و ۱۳۵۷، ص ۸۹ و ۱۹۷.

۱۸۴ ـ بدی آب و هوای همدان، بویژه سرمای جانکاه آن مشهور است؛ بنگرید به: اذکایی ؛ ۱۳۷۱ ب. و این سرمای معروف همدان آنچنان زبانزد عامه بوده که تندیس شیر سنگی را نیز به نوعی بدان منسوب داشته‌اند، در روایات آمده که آن شیر طلسمی است برای اهل همدان تا از سرمای سخت کمی یا دمی بیاسایند؛ بنگرید به: اذکایی؛ ۱۳۵۳.

۱۸۵ ـ برای ساخت دولت مادها بنگرید به: Sancisi-Weerdenburg ; 1988.

۱۸۶ ـ مقدمتاً دربارهٔ اهمیت دینی شهر کاسیان (دروازهٔ کاسیان)، بنگرید به: اذکایی؛ ۱۳۷۲ الف. و برای قبیلهٔ روحانی مادها، بنگرید به: اذکایی؛ ۱۳۷۲ ب.

۱۸۷ ـ برای تفصیل این مبحث بنگرید به: اذکایی؛ ۱۳۶۷ الف ، ص ۶۷، یادداشت ۱۷. و اذکایی؛ ۱۳۷۲، ص ۲۸ ـ ۳۰.

۱۸۸ ـ آشوریان پهنهٔ همدان را بیت‌کاری (خانهٔ مهاجران) می‌نامیدند. دژ مرکزی اینجای همان کار ـ کشی (منزلگاه کاسیان) بود. در مجاورت این دژ، دو دژ دیگر به نامهای سیلخَزی (Silhazi ، دژ بابلیان) و تیلّ‌شوری (Tila-šurri) وجود داشته است. این سه دژ آنچنان به یک دیگر پیوسته و نزدیک بودند که گمان می‌رود هر سه یکی باشند. در نهایت واژگان کاسیان و بابلیان نزد آشوریان به یک معنی بود. می‌دانیم که کاسیان بابلی مآب در سراسر ماد پراکنده بودند. در سیلخَزی پرستشگاهی برای مردوک خدای بزرگ بابلیان بر پای بوده است. بنگرید به: دیاکونوف؛ ۱۳۴۵، ص ۲۵۴، ۳۴۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۹. و؛ ۱۳۵۷، ص ۱۹۰، ۲۵۴، ۵۴۳، ۵۴۸ ـ ۵۴۹.

۱۸۹ ـ زیارتگاه و یا بقعهٔ منسوب به استر و مردخای و نیز گورخانهٔ منسوب به حبقوق نبی در تویسرکان از آن جمله‌اند. دربارهٔ محوطهٔ منسوب به استرو مردخای باید گفت گمان این است که اینجای محل معبد تبعیدیان یهودی بابلی مآبی بوده که ایشتار (استر) و مردوک (مردخای) را نیایش می‌گردند. بنگرید به:
اذکایی ؛ ۱۳۶۸ ب ، ص ۳۱۶. و نیز اذکایی؛ ۱۳۷۱ الف ، ص ۱۴ ـ ۱۵.
همچنین برای مقارنهٔ میان استر و مردخای و ایشتار و مردوک، بنگرید به: زرین‌کوب؛ ۱۳۵۰، ص ۲۳.

کتابشناسی گزیده

الف) فارسی :

احتشام، مرتضی؛ ۱۳۵۵. ایران در زمان هخامنشیان. تهران: جیبی.

اذکایی، پرویز؛ ۱۳۵۳. «روایات دربارهٔ شیر سنگی همدان». مجلهٔ مردم شناسی و فرهنگ عامه ایران. (تهران: مرکز پژوهشهای مردم‌شناسی و فرهنگ عامه)، شمارهٔ ۱، ص ۳۰ ـ ۴۶.

اذکایی، پرویز؛ ۱۳۶۲. اسناد تاریخی تپهٔ هگمتانه. دست نوشت ارائه شده به ادارهٔ ارشاد اسلامی استان همدان، چاپ نشده.

اذکایی، پرویز؛ ۱۳۶۵. «ماد و نام شناسی جایهای آن». ناموارهٔ دکتر محمود افشار، (به کوشش: ایرج افشار با همکاری کریم اصفهانیان)، ج ۲، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ص ۸۴۷ ـ ۸۹۱.

اذکایی، پرویز؛ ۱۳۶۷ الف. «درآمدی به تاریخچهٔ باستان‌شناسی همدان». مجلهٔ باستان‌شناسی و تاریخ. (تهران: مرکز نشر

دانشگاهی)، سال ۲، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۴، ص ۵۶ ـ ۶۷.
اذکایی، پرویز؛ ۱۳۶۷ ب. «قبة الارض ایرانی». فرهنگ . (تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی)، کتاب ۲ ـ ۳، (به کوشش: بهاءالدین خرمشاهی و شهین اعوانی)، ص ۱۲۵ ـ ۱۵۱.
اذکایی، پرویز؛ ۱۳۶۸ الف. «ساگارتی، قبیلهٔ هفتم ماد». مجلهٔ باستان شناسی و تاریخ. (تهران: مرکز نشر دانشگاهی)، سال ۳، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۶، ص ۲۹ ـ ۳۴.
اذکایی، پرویز؛ ۱۳۶۸ ب. «مزدادّدار». چیستا، سال ۷، شمارهٔ ۳، ص ۳۱۴ ـ ۳۲۰.
اذکایی، پرویز؛ ۱۳۷۱ الف. راهنمای شهر همدان، همدان: شهرداری همدان.
اذکایی، پرویز؛ ۱۳۷۱ ب. «سرمای همدان». گلچرخ، سال ۱، شمارهٔ ۱، ص ۷۱ ـ ۷۳.
اذکایی، پرویز؛ ۱۳۷۲ الف. «دروازهٔ کاسیان». هگمتانه. (همدان: شهرداری همدان)، شمارهٔ ۳۷، ص ۱۷ ـ ۲۸.
اذکایی، پرویز؛ ۱۳۷۲ ب. «قبیلهٔ مغان». چیستا، سال ۱۱، شمارهٔ ۱، ص ۲۳ ـ ۲۷.
اشمیت، اِ. ف / ترجمهٔ عبدالله فریار؛ ۱۳۴۲. تخت جمشید، تهران: فرانکلین ـ امیرکبیر.
بشاش، رسول؛ ۱۳۷۰. «قرائت کتیبهٔ آرامی بوکان». سخنرانی پانلی دن اولین گردهم آیی زبان، کتیبه و متون کهن؛ ۱۲ـ۱۴ اسفند ماه. (تهران و شیراز: معاونت پژوهشی سازمان میراث فرهنگی کشور /مرکز میراث فرهنگی استان فارس)، چاپ نشده.
پدرام، محمود؛ ۱۳۷۳. تمدن مهاباد، مجموعهٔ آثار باستانی از قلعهٔ دم‌دم تا تخت سلیمان، تهران: هور.
پُرادا، اِ/ ترجمهٔ یوسف مجید زاده؛ ۱۳۵۷. هنر ایران باستان، تمدنهای پیش از اسلام، تهران: دانشگاه تهران.
پیرنیا، حسن؛ ۱۳۱۱. ایران باستان یا تاریخ مفصل ایران قدیم، تهران: دنیای کتاب. (چاپ جدید، ۱۳۶۲).
تفضلی، احمد؛ ۱۳۶۸. «شهرستانهای ایران». شهرهای ایران، (به کوشش محمد یوسف کیانی)، ج ۳، تهران: [فراهم آورنده] با همکاری جهاد دانشگاهی، ص ۳۳۲ ـ ۳۳۹.
جکسن، اِ.و.و / ترجمهٔ منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای: ۱۳۵۲. «همدان، اکباتانهٔ (هگمتانه) باستانی»، سفرنامهٔ جکسن. ایران در گذشته و حال، تهران: خوارزمی، ص ۱۶۷ ـ ۲۰۱.
درسدن، م.ج / ترجمهٔ احمد تفضلی؛ ۱۳۵۳. «زبانهای ایرانی میانه». بررسیهای تاریخی. (تهران: کمیتهٔ تاریخ ستاد بزرگ ارتشتاران)، سال ۹، شمارهٔ ۶، ص ۱۳ ـ ۵۴.
دیاکونوف، ا.م / ترجمهٔ کریم کشاورز؛ ۱۳۴۵. تاریخ ماد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب. (مجموعهٔ ایران‌شناسی).
دیاکونوف، ا.م / ترجمهٔ کریم کشاورز؛ ۱۳۵۷. تاریخ ماد، چاپ دوم [ویرایش دوم]. تهران: پیام.
زرین‌کوب، عبدالحسین؛ ۱۳۵۰. «تسامح کوروشی و مسألهٔ وحدت امپراطوری در ایران باستان». نه شرقی، نه غربی، انسانی. مجموعهٔ مقالات، تحقیقات، نقدها و نمایشواره‌ها، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۳، ص ۱۱ ـ ۲۶.
[سید سجادی، سید منصور] ؛ ۱۳۶۲. «کاوش در نورآباد لرستان». نمونه‌هایی از فعالیتهای پژوهشی، حفظ، احیاء و معرفی میراث فرهنگی پس از انقلاب اسلامی ایران، تهران: معاونت حفظ و احیای میراث فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی /مرکز باستان‌شناسی ایران، ص ۱۳ ـ ۱۴ و عکسهای مربوط به آن.
[صراف، محمد رحیم] ؛ ۱۳۶۲. «بررسی و مطالعهٔ تپهٔ هگمتانه». نمونه‌هایی از فعالیتهای پژوهشی، حفظ، احیاء و معرفی میراث فرهنگی پس از انقلاب اسلامی ایران، تهران: معاونت حفظ و احیای میراث فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی /مرکز باستان‌شناسی ایران، ص ۱۲ ـ ۱۳ و ۱۵ و عکسهای مربوط به آن.
[صراف، محمدرحیم] ؛ ۱۳۶۳. «حفاری در تپهٔ هگمتانه». گزارش فعالیتهای پژوهشی، حفظ واحیای میراث فرهنگی سال ۱۳۶۲، تهران: معاونت حفظ و احیای میراث فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی /مرکز باستان‌شناسی ایران، ص ۵۴ ـ ۵۶.
صراف، محمد رحیم؛ ۱۳۶۸. «هگمتانه». شهرهای ایران، (به کوشش محمد یوسف کیانی)، ج ۳، تهران: [فراهم‌آورنده] با

www.tabarestan.info تبرستان

همکاری جهاد دانشگاهی، ص ۲۹۰ ـ ۳۱۱.
صراف، محمد رحیم؛ ۱۳۷۳. «تحقیقات باستان‌شناسی در تپهٔ هگمتانهٔ همدان». سخنرانی در: نخستین گردهم‌آیی باستان‌شناسی ایران پس از انقلاب اسلامی؛ ۲۵ تا ۲۸ فروردین‌ماه. (تهران و شوش: معاونت پژوهشی سازمان میراث فرهنگی کشور / مرکز میراث فرهنگی استان خوزستان)، چاپ نشده.
عبدی، کامیار؛ ۱۳۷۲. «وارسی دورهٔ ماد، قسمت اول: تاریخ ماد». مجلهٔ باستان شناسی و تاریخ. (تهران: مرکز نشر دانشگاهی)، سال ۸، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۱۵، ص ۱۵ ـ ۲۸.
عبدی، کامیار؛ ۱۳۷۳. «لویی واندن برگ و باستان‌شناسی ایران باستان». نشر دانش. (تهران: مرکز نشر دانشگاهی)، سال ۱۴، شمارهٔ ۳، ص ۲۲ ـ ۲۶.
عریان، سعید؛ ۱۳۶۱. «شهرهای ایران». چیستا، سال ۲، شمارهٔ ۵، ص ۵۹۳ ـ ۶۱۹.
علیزاده، عباس؛ ۱۳۷۱. «بازتاب نقش جغرافیائی، زیست محیطی و اقتصادی در تحولات جنوب باختری ایران (از پیش از تاریخ تا اسلام)». اثر. (تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور)، شمارهٔ ۲۱، ص ۲۹ ـ ۴۷.
کابلی، میرعابدین؛ ۱۳۶۷. «کشف یک شهر چند هزار ساله در ایلام». خبرنامه. (تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور)، شمارهٔ ۵ ـ ۶، ص ۹.
کابلی، میرعابدین؛ ۱۳۷۰. «بررسی آثار پیش از اسلام در مجموعهٔ باز یافته». میراث فرهنگی. (تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور)، سال ۲، شمارهٔ ۳ ـ ۴، ص ۲۴ ـ ۳۴.
کابلی، میرعابدین؛ ۱۳۷۱. «بررسی آثار بعد از اسلام در مجموعهٔ بازیافته». میراث فرهنگی. (تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور)، سال ۳، شمارهٔ ۵، ص ۲۰ ـ ۲۵.
کاتبی، حسینقلی؛ ۱۳۶۸. «نامهای جغرافیائی سرزمین ماد». ناموارهٔ دکتر محمود افشار، به کوشش: ایرج افشار با همکاری کریم اصفهانیان)، ج ۵، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ص ۲۴۸۶ ـ ۲۴۹۳.
کالیکان، و/ ترجمهٔ گودرز اسعد بختیار؛ ۱۳۵۰. مادی‌ها و پارسی‌ها، تهران: شورای مرکز جشن شاهنشاهی ایران.
کامرون، ج. گ / ترجمهٔ حسن انوشه؛ ۱۳۶۵. ایران در سپیده‌دم تاریخ، تهران: علمی و فرهنگی.
کزازی، میر جلال‌الدین؛ ۱۳۷۱. «هفت باروی هگمتانه». کیهان فرهنگی. (تهران: مؤسسه انتشارات کیهان)، سال ۹، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۸۳، ص ۲۴ ـ ۲۷.
گیرشمن، / ترجمهٔ عیسی بهنام؛ ۱۳۴۶. هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
لسترنج، گ / ترجمهٔ محمود عرفان؛ ۱۳۳۷. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
مارکوارت، ی / ترجمه مریم میراحمدی؛ ۱۳۷۳. ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی، تهران: اطلاعات.
مجید زاده، یوسف؛ ۱۳۵۹. «سرزمین آراتا». کندوکاو. (تهران: مؤسسه و گروه باستان‌شناسی و تاریخ هنر دانشگاه تهران)، شمارهٔ ۳، ص ۱ ـ ۱۰.
مجیدزاده، یوسف؛ ۱۳۷۰. تاریخ و تمدن ایلام، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
مشکوتی، نصرت‌الله؛ ۱۳۴۹. فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران، تهران: سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران.
مصطفوی، محمد تقی؛ ۱۳۳۲. هگمتانه، آثار تاریخی همدان، و فصلی دربارهٔ ابن‌سینا، تهران.
ملکزاده، مهرداد؛ ۱۳۷۳ الف. «چکیدهٔ سخنرانیهای نخستین گردهم‌آیی باستان شناسی ایران پس از انقلاب اسلامی». میراث فرهنگی. (تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور)، شمارهٔ ۱۲ (ویژه‌نامهٔ نخستین گردهم‌آیی باستان‌شناسی ایران پس از انقلاب اسلامی)، ص ۱۹ ـ ۲۶.
ملکزاده، مهرداد؛ ۱۳۷۳ ب. «غرب و جنوب غرب ایران در پگاه تاریخ». میراث فرهنگی. (تهران: سازمان میراث فرهنگی

www.tabarestan.info تبرستان

کشور)، شمارهٔ ۱۲ (ویژه‌نامهٔ نخستین گردهم‌آیی باستان‌شناسی ایران پس از انقلاب اسلامی)، ص ۱۷۲ ـ ۱۹۲.
ملک شهمیرزادی، صادق؛ ۱۳۶۹. «بررسی تحولات مطالعات باستان‌شناسی در ایران». مجموعه مقالات انجمن وارهٔ بررسی مسائل ایرانشناسی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ص ۳۷۳ ـ ۴۴۷.
موسوی، محمود؛ ۱۳۷۳. «ملاحظاتی دربارهٔ آغاز دورهٔ تاریخی در ایران شمالی براساس یافته‌های باستان‌شناسی». میراث فرهنگی. (تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور)، شمارهٔ ۱۲ (ویژه نامهٔ نخستین گردهم‌آیی باستان‌شناسی ایران پس از انقلاب اسلامی)، ص ۲۰۱ ـ ۲۱۳.
مهریار، محمد؛ ۱۳۵۴. «پیش درآمد یک برنامه عظیم باستان‌شناسی در تپهٔ هگمتانه». گزارشهای سومین مجمع سالانهٔ کاوشها و پژوهشهای باستان‌شناسی در ایران، (به کوشش فیروز باقرزاده)، تهران: مرکز باستان شناسی ایران، ص ۴۱ ـ ۵۰.
مهریار، محمد؛ ۱۳۵۵. «پیش درآمد یک برنامهٔ عظیم باستان‌شناسی در تپهٔ هگمتانه ۱۳۵۴». گزارشهای چهارمین مجمع سالانهٔ کاوشها و پژوهشهای باستان‌شناسی در ایران، (به کوشش فیروز باقرزاده)، تهران: مرکز باستان‌شناسی ایران، ص ۹۲ـ۹۸.
مهریار، محمد؛ ۱۳۶۱. «بررسی عوامل معماری محوطهٔ باستانی تپهٔ هگمتانه». اثر. (تهران: سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران)، شمارهٔ ۷ ـ ۸ ـ ۹، ص ۷۶ ـ ۱۱۵.
نوروز زادهٔ چگینی، ناصر؛ ۱۳۷۲. «هیئت هلمز: نخستین فعالیتهای باستان‌شناسی در لرستان». مجلهٔ باستان‌شناسی و تاریخ. (تهران: مرکز نشر دانشگاهی)، سال ۷، شمارهٔ ۱ ـ ۲، شمارهٔ پیاپی ۱۳ ـ ۱۴، ص ۹۷ ـ ۱۱۴.
هدایت، صادق؛ ۱۳۲۱. «شهرستانهای ایران». مجلهٔ مهر، سال ۷، شمارهٔ ۱ ـ ۲ ـ ۳؛ همان در: نوشته‌های پراکنده، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۴.
[یغمایی، اسماعیل]؛ ۱۳۶۴. «کشف معبد سه هزار ساله در بوکان». خبر؛ روزنامهٔ کیهان، چهارشنبه ۲۱ اسفند (برابر ۱۲ مارس ۱۹۸۵ میلادی)، ص ۹.

www.tabarestan.info تبرستان

ب) لاتیـــن

Balkan, K.; 1954. Die Sprache der Kassiten. Kassiten studien 1, American Oriental Series XXXVII, New Haven.

Barnett, R.D.; 1962. «Median Art». Iranica Antiqua II, pp. 77-95.

Belck, W.; 1894. «Das reich der Mannäer». Zeitschrift für Ethnologie XXVI: Verhand Lungen der Berliner Gesellschaft für Anthropologie, Enthnologie und Urgeschichte., pp. 479-487.

Billerbeck, A.; 1893. Susa. eine studie zur alten Geschichte Westasiens, Leipzig.

Billerbeck, A.; 1898. Das sandchak Suleimania und dessen Persische nachbarlandschaften zur Babylonischen und Assyrischen Zeit, Leipzig.

Boehmer, R.M.; 1964. «Volkstum und Städte der Mannäer». Baghdader Mitteilungen III, pp.11-24.

Boehmer, R.M.; 1986. «Ritzverzierte keramik aus dem Mannäischen (?) Bereich». Archäologische Mitteilungen aus Iran XIX, pp. 95-115.

Briant, P.; 1984. L'Asie centrale et les royaumes proche-orientaux du premier millénaire (c.viiie - ive siècles avant notre ère), Paris: Editions Recherche sue les Civilisations.

Brinkman, J.A.; 1976. Materials and Studies for Kassite History, Chicago.

Brown, S.C.; 1986. «Media and Secondary State formation in the Neo-Assyrian Zagros. An Anthropological Approach to an Assyriological Problem». Journal of Cuneiform Studies XXXVIII, pp. 107-119.

Brown, S.C.; 1988. «The Mêdikos logos of Herodotus and the Evolution of the Median State». Achaemenid History III: Method and Theory. Proceedings of the London 1986 Achaemenid History Workshop, (ed.by:Kuhrt, A./ Sancisi-Weerdenburg, H.), Leiden: Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten, pp.71-86.

Büchner, V.F.; 1914. «Ekbatana-Hagbatâna». Orientalische Literaturzeitung XVII, pp.301-304.

Buchingham, J.S.; 1829. Travels in Assyria, Media and Persia etc., London.

Calmeyer, P.; 1972-75. «Hamadan». Reallexikon der Assyriologie und vorderasiatischen Archäologie IV, pp.64-67.

Calmeyer, P.; 1973. Relief bronzen in Babylonischem Stil, Munich.

Calmeyer, P.; 1974. «Zu einigen vernach lässigten Aspekten Medischer Kunst». Proceedings of the 2nd Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, 1973,(ed.by: Bagherzadeh,F.), pp.112-127.

Calmeyer, P.; 1986. «Median Art and Architecture». Encyclopaedia Iranica II(6), (ed.by: Yarshater,E.), pp.565-569.

Cameron, G.G.; 1936. History of Early Iran, Chicago.

Chevalier, N.; 1989. «Hamadan 1913: une mission oublieé». Iranica Antiqua XXIV, pp.245-251.

Cohen, S.; 1973. Enmerkar and the Lord of Aratta, Ph.D.diss: University of Pensylvania.

Dandamayev, M.A.; 1982. «Abdadâna». Encyclopaedia Iranica I (2), (ed.by: Yarshater,E.), p.172.

Dandamayev, M.A./ Grantovskii, E.A.; 1987. «Assyria I. the Kingdom of Assyria and its relations with Iran». Encyclopaedia Iranica II(8), (ed.by: Yarshater,E.), pp. 806-815.

Delaunay, J.A.; 1987. «Assarhaddon». Encyclopaedia Iranica II(8), (ed.by: Yarshater,E.), pp.803-805.

Delitzsch, F.; 1884. Die Sprache der Kossäer, Leipzig.

DeMorgan. J.; 1896. Mission scientifique en Perse IV, Recherche archéologiques I, Paris.

Diakonoff, I.M.; 1977. «Esarhaddon». Great Soviet Encyclopedia II, p.672.

Diakonoff, I.M.; 1978. «A Cuneiform Charter from western Iran». Festschrift Lubor Matouš, (ed.by: Hruška, B./ Komoróczy, G.), Budapest, pp.51-68.

Diakonoff, I.M.; 1985. «Media». The Cambridge History of Iran II: The Median and Achaemenian Periods, (ed.by: Gershevitch, I.), Cambridge: Cambridge University Press, pp.36-148.

Dyson. Jr, R.H.; 1957. «Iran, 1956». University Museum Bulletin XXI (1), pp.27-39.

Ebeling, E.; 1928a. «Abdadana». Reallexikon der Assyriologie I, p.4.

Ebeling, E.; 1928b. «Amadana/i». Reallexikon der Assyriologie I, p.91.

Ebeling, E.; 1928c. «Armait». Reallexikon der Assyriologie I, p.151.

Ebeling, E.; 1928d. «Aza». Reallexikon der Assyriologie I, p.324.

www.tabarestan.info تبرستان

Edzard, D.O./Kammenhuber, A.; 1972-75. «Hurriter». Reallexikon der Assyriologie und vorderasiatischen Archäologie IV, pp.507-514.

Forrer, E.; 1920. Die Provinzeinteilung des Assyrischen Reiches, Leipzig.

Ghirshman, R.; 1983. Les Cimmériens et leurs Amazones, (ouvrage établi par: de Sonneville-David, T./avec la participation de: Ghirshman, T.), Paris: Editions Recharche sur les Civilisations.

Godard, A.; 1950. Le trésor de Ziwiyè. (Kurdistan), Haarlem.

Goff, C.; 1968. «Luristan in the first half of the first millenium B.C., A Preliminary Report on the first Season's Excavations at Bābā-Jān, and Associated Surveys in the Eastern Pish-Kuh». Iran VI, pp.105-134.

Goff, C.; 1969. «Excavations at Bābā-Jān 1967: Second Preliminary Report». Iran VII, pp.115-130.

Goff, C.; 1970. «Ecavations at Bābā-Jān 1968: Third Preliminary Report». Iran VIII, pp.141-156.

Goff, C.; 1977. «Excavations at Bābā-Jān: The architecture of the East Mound, Levels II and III». Iran XV, pp.103-140.

Goff, C.; 1978. «Excavations at Bābā-Jān: The pottery and Metal from Levels III and II». Iran XVI, pp.29-65.

Goff, C.; 1985. «Excavations at Bābā-Jān: The architecture and pottery of Level I». Iran XXII, pp. 1-20.

Grantovskii, E.A.; 1977. «Mannai». Great Soviet Encyclopedia XV, p.429.

Grayson, A.K./ Levine, L.D.; 1975. «The Assyrian Relief from Shikafi-i Gulgul». Iranica Antiqua XI, pp.29-38.

Hallo, W.W.; 1957-71. «Gutium». Reallexikon der Assyriologie und vorderasiatischen Archäologie III, pp.709-720.

Helm, P.R.; 1981. «Herodotus' Medikos Logos and Median History». Iran XIX, pp.85-91.

Herzfeld, E.E.; 1930. «Ariyāramna, König der könige». Archäologische Mitteilungen aus Iran II, pp.113-127.

Herzfeld, E.E.; 1935a. Archaeological History of Iran. The Schweich Lectures of the British Academy, London: Oxford University Press.

Herzfeld, E.E.; 1935b. «Medisch und Parthisch». Archäologische Mitteilungen aus Iran VI, pp.9-64.

Herzfeld, E.E.; 1938. «Bronzener Freibrief eines Königs von Abdadana». Archäologische Mitteilungen aus Iran IX, pp.159-177.

Herzfeld, E.E.; 1941. Iran in the Ancient East, archaeological studies presented in the Lowell Lectures at Boston, London: Oxford University Press.

Herzfeld, E.E.; 1968. The Persian Empire. Studies in geography and ethnography of the Ancient Near East, (Hesg.von: Walser,G.), Wiesbaden.

Hüsing, G.; 1908. Der Zagros und seine Völker, eine archaeologisch-ethnographische Skizze, Der alte Orient IX, Heft 3/4, Leipzig.

www.tabarestan.info تبرستان

Hüsing, G.; 1913. «Hagbatāna». Orientalische Literaturzeitung XVI, pp.537-539.

Jaritz, K.; 1957. «Die Kassitischen Sprachrests». Anthropos LII, pp.850-598.

Justi, F.; 1895. Iranisches Namenbuch, Marburg.

Kantor, H.J.; 1957. «Gold Work and Ornaments from Iran». Cincinnati Art Museum Bulletin V (2), pp.8-20.

Kent, R.G.; 1953. Old Persian, grammar. texts. lexicon. (2nd ed.), NewHaven.

Kessler, K.; 1977. «Ištatti». Reallexikon der Assyriologie und vorderasiatischen Archäologie V (3/4), p.212.

Kinneir, J.Mc.; 1818. Vayages dans l'Asie Mineure, l'Arménie et le Khourdestans, dans le années 1813 et 1814, 2 vols, Paris.

Kleiss, W.; 1970. «Ausgrabungen in der urartäischen Festung Bastam (Rusahinili) 1969». Archäologische Mitteilungen aus Iran (N.F) III, pp.7-65.

Kleiss, W.; 1973. «Beicht über Erkundungsfahrten in Iran im Jahre 1972». Archäologische Mitteilungen aus Iran (N.F)VI, pp.7-80.

Kleiss, W.; 1979. «Architektur». Bastam I. Ausgrabungen in den Urartäischen Anlagen 1972-1975. Teheraner Forschungen IV, Berlin: Deutschen Archäologischen Institut Abteilung Teheran, pp.11-98.

König, F.W.; 1938a.» Bustus». Reallexikon der Assyriologie II, p.83.

König, F.W.; 1938b. «Daltā». Reallexikon der Assyriologie II, p.103.

König, F.W.; 1938c. «Ellipi». Reallexikon der Assyriologie II, p.357.

Levine, L.D.; 1969. Contributions to the Historical Geography of the Zagros in the Neo-Assyrian Period, AnnArbor: Michigan.

Levine, L.D.; 1972. Two Neo-Assyrian Stalae from Iran. Art and Archaeology Occasional Paper XXIII, Toronto: Royal Ontario Museum.

Levine, L.D.; 1972-75a. «Harhar». Reallexikon der Assyriologie und vorderasiatischen Archäologie IV, pp.120-121.

Levine, L.D.; 1972-75b. «Hubuškia». Reallexikon der Assyriologie und vorderasiatischen Archäologie IV, p.479.

Levine, L.D.; 1973. «Geographical Studies in the Neo-Assyrian Zagros-I». Iran XI, pp.1-27.

Levine, L.D.; 1974. «Geographical Studies in the Neo-Assyrian Zagros-II». Iran XII, pp.99-124.

Levine, L.D.; 1977a. «Išpabara». Reallexikon der Assyriologie und vorderasiatischen Archäologie V (3/4), p.198.

Levine, L.D.; 1977b. «Izirtu». Reallexikon der Assyriologie und vorderasiatischen Archäologie V(3/4), p.226.

Levine, L.D.; 1977c.«Sargon's Eighth Campaign» Mountains and Lowlands: Essays in the Archaeology of Greater Mesopotamia, (ed.by:Levine, L.D./ Young. Jr, T.C.), Bibliotheca Mesopotamica VII, Malibu: Undena, pp.135-151.

www.tabarestan.info تبرستان

Levine, L.D.; 1987. «The Iron Age». The Archaeology of Western Iran. Settlement and Society from Prehistory to the Islamic Conquest (ed.by: Hole, F.), Smithsonian Series in Archaeological Inquiry I, Washington. D.C.: Smithsonian Institution Press, pp.229-250.

Luckenbill, D.D.; 1926. Ancient Records of Assyria and Babylonia I: Historical Records of Assyria from the Earliest times to Sargon, Chicago: University of Chicago Press.

Luckenbill, D.D.; 1927. Ancient Records of Assyria and Babylonia II: Historical Records of Assyria from Sargon to the end, Chicago: University of Chicago Press.

Luschey, H.; 1968. «Lowe von Ekbatana». Archäologische Mitteilungen aus Iran (N.F) I, pp.115-122.

Markwart, J.; 1901. Eränšahr Nach der Geographie des PsMoses Xorenac'i. Mit historisch-kritischen Kommentar und historischen und topographischen Exkursen, Abhandlungen der Königlichen Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen Philosophisch-historische Klass (N.F)III, Nr.2, Berlin.

Markwart, J.; 1931. A Catalogue of the Provincial Capitals of Erānshahr, Pahlavi Text, Version and Commentary, (ed,by: Messina, G.), Analecta Orientalia III, Roma: Pontificio Instituto Biblico.

Mayrhofer, M.; 1968. «Die Rekonstruktion des Medischen». Anzeiger der österreichischen Akademie der Wissenschaften, Philosophisch-Historische Sitzungsberichte CV, Köln-Wien, pp.1-22.

Mousavi, A.; 1994. «Une brique a decor polychrome de l'Iran occidental (viiie - viie s.av.j.-c)». Studia Iranica XXIII (1), pp.7-18.

Muscarella, O.W.; 1977. «Ziwiye and Ziwiye: the Forgery of a Provenience». Journal of Field Archaeology IV, pp.197-219.

Muscarella, O.W.; 1980. «Excavated and Unexcavated Achaemenian Art». Ancient Persia: the Art of an Empire, (ed.by: Schmandt-Besserat, D.), Invited Lecture on the Middle East at the University of Texas at Austin IV, Malibu: Undena, pp.23-42.

Mscarella, O.W.; 1988. Bronze and Iron, Ancient Near Eastern Artifacts in the Metropolitan Museum of Art, NewYork.

Olmstead, A.T.; 1908. Western Asia in the Days of Sargon of Assyria, Lancaster.

Parpola, S.; 1970. Neo-Assyrian Toponyms, Alter Orient und Altes Testament VI, Neukirchen-Vluyn.

Pinches; T.G.; 1917. «The Language of the Kassites». Journal of the Royal Asiatic Society 1917, pp.102-105.

Piotrovskij, B.B.; 1967. Urartu, London.

Postgate, J.N.; 1987-90. «Mannäer». Reallexikon der Assyriologie und vorderasiatischen Archäologie VII, pp.340-342.

Pritchard, J.B.; 1950. Ancient Near Eastern Texts, Princeton.

Rawlinson, G.; 1942. The Persian Wars by Herodotus, NewYork.

Rawlinson, H.C.; 1840. «On the Site of the Artopatenian Ecbatana». Journal of the Royal Geographical Society X, pp.65-158.

www.tabarestan.info تبرستان

Reade, J.E.; 1978. «Kassites and Assyrians in Iran». Iran XVI, pp.137-143.

Salvini, M.; 1976. «Iranzu/i». Reallexikon der Assyriologie und vorderasiatischen Archäologie V (1/2), p.158.

Sancisi-Weerdenburg, H.; 1988. «Was there ever a Median Empire?». Achaemenid History III: Method and Theory. Proceedings of the London 1986 Achaemenid History Workshop, (ed.by: Kuhrt, A./ Sancisi-Weerdenburg, H.), Leiden: Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten, pp.197-212.

Seidl, U.: 1957-71. «Ghaflantu». Reallexikon der Assyriologie und vorderasiatischen Archäologie III, pp.344-346.

Scheff, W.H.; 1913. Isidore of Charax: Parthian Station, an accont of the overland trade route between the Levant and India in the first century B.C., The Greek texte with a translation commentary, Philadelphia.

Schmidt, E.F.; 1938. «The Second Holmes Expedition to Luristan». Bulletin of the American Institute for Iranian Art and Archaeology V, pp.205-216.

Schmidt, E. F.; 1940. Flight over Ancient cities of Iran, Illinois.

Schmidt, E.F./Vanloon, M.N./ Gurvers, H.H.; 1989. The Holmes Expedition to Luristan, with contribution by J.A.Brinkman, 2vols, Chicago: University of Chicago Publications.

Schmitt, R.; 1973. «Dieokes». Anzeiger der österreichischen Akademie der Wissenschaften, Philosophisch - Historische Sitzungs berichte CX, Köln-Wien, pp.115f.

Shuckburgh, E.S.; 1889. The Histories of Polybius Translated, London.

Speiser, E.A.; 1930. Mesopotamian Origins, Philadelphia.

Streck, M.; 1898-1899-1900. «Das Gebiet der heutigen Landschaften Armenien, Kurdistan und Westpersien nach den Babylonischassyrischen Keilinschriften». Zeitschrift für Assyriologie und verwandte Gebiete XIII, pp.57-100.; XIV, pp.103-172.; XV, pp.257-382.

Streck, M.; 1916. Assurbanipal und die Letzten Assyrischen Könige bis zum Untergange Nineveh's. Vorderasiatischen Bibliothek VII, Leipzig.

Thureau-Dangin, F.; 1912. Une relation de la huitième Campagne de Sargon (714 av.J.C.), Paris: Musée du Louvre, Département des Antiquités Orientales.

Ungnad, A.; 1909. «Die Kassiten». Beiträge zur Assyriologie und semitischen Sprachwiessenschaft VI, pp.21-26.

Unger, E.; 1938. «Ellipi». Reallexikon der Assyriologie II, pp.490-491.

Vallat, F.; 1980. Suse et L'Elam. études elamites; Recherche sur les grandes civilisations, Paris: ADPF.

Vanden Berghe, L.; 1967. «La nécropole de Warkabud au Le déclin d'une civilisation du Bronze». Archéologia XVIII, pp.48-61.

Vanden Berghe, L.; 1977. «La nécropole de Chamzhi Mumah. Une grande fouille de l'âge du fer au Luristan. Iran.». Archéologia CVIII, pp.52-63.

www.tabarestan.info تبرستان

Vanden Berghe, L.; 1980. «Des tombes de l'âge du fer au Luristan. La nécropole de Djubi Gauhar en Iran». Archéolgia CXXXVIII, pp.32-47.

Van der Spek, R.J.; 1977. «The Assyrian Royal Rock inscription from Shikaft-i Gulgul». Iranica Antiqua XIII, pp.45-47.

Wilkinson, C.K.; 1975. Ivories from Ziwiye and Items of Ceramic and Gold, Bern.

Wiseman, D.J.; 1958. «The Vassal Treaties of Esarhaddon». Iraq XX, pp.1ff.

Wright, E.M.; 1943. «The Eight Campaign of Sargon II of Assyria (714 B.C.)». Journal of Near Eastern Studies II, pp.173-186.

Young. Jr, T.C.; 1967. «The Iranian Migration into the Zagros». Iran V, pp.11-34.

Zimansky, P.; 1990. «Urartian Geography and Sargon's Eighth Campaign». Journal of Near Eastern Studies XLIX(1), pp.1-21.

تبرستان
www.tabarestan.info

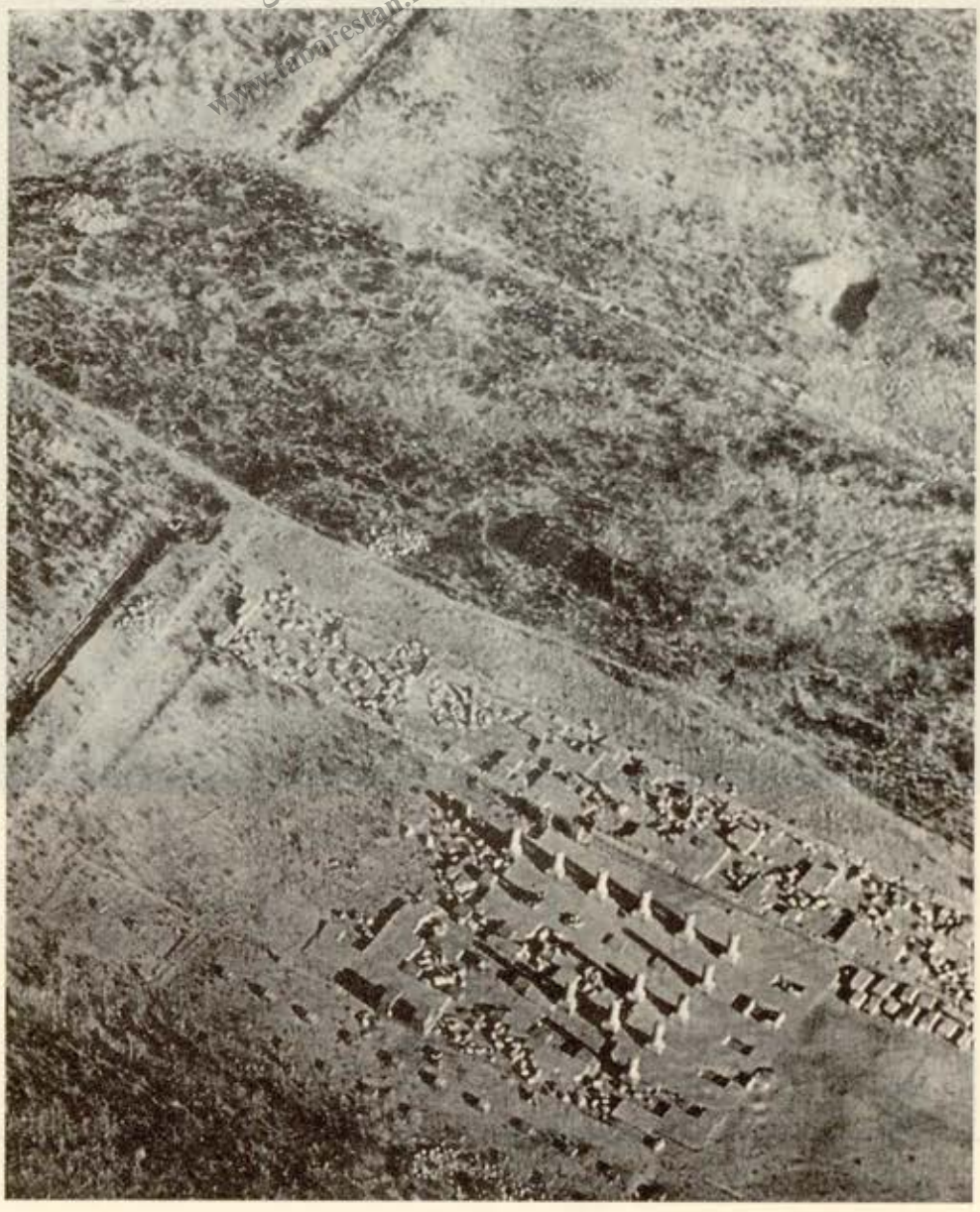

گاهنگاری

سالهای	پادشاهی	شاهک‌نشین الیپی	پادشاهی متحد ماد	آشور	اورارتو	عیلام	جایگاه‌های باستانی	دوره‌های باستان شناختی
۵۰۰			کوروش IIپارسی				حسنلو III^a	
۵۵۰			ارشته‌ویگه		۶۰۵تا۵۹۰		گوی تپه A^1	
			ح۵۸۵تا۵۵۰		مادها		عقرب تپه	
۵۷۵			نبردمادولیدی		۶۲۵تا۶۰۵	آنشان	بانیک تپه	
			۵۹۰تا۵۸۵		روسا III			
۶۰۰	مادها	مادها	ح۶۲۵تا۵۸۵	مادها	اِری‌منا	پارسهادر	زیویه	
۶۱۶		؟	هووخشتره II	فتح‌نینوا۶۱۲	۶۴۵تا۶۲۵		تپه گیان I^1	
۶۲۵	اِری‌سینی		ح۶۵۳تا۶۲۵؟		ساردوری III	۶۴۸تا۶۴۲؟		
۶۵۰	اوآلی		میان‌پردهٔ‌سکایی			هومبان‌ملتش	حسنلو III^b	
۶۷۵	بل‌خابو؟		خشتریته- فَرورتیش	اسارهادون	روسا II		چغاگاوانه؟	
			ح۶۷۵تا۶۵۳؟	۶۸۰تا۶۶۹	۶۸۵تا۶۴۵			
	آخشری	تونی		آشوربانی‌پال				
		۶۷۲		۶۶۸تا۶۲۶				
۷۰۰	اولوسونو۷۱۶تا؟	ایشپه‌باره	ح۷۱۵تا۶۷۵؟	سناخریب	اَرگیشتی II		سفال‌گونهٔ	۸۰۰ تا ۵۰۰
		۷۰۸تا؟		۷۰۴تا۶۸۱	۷۱۴تا۶۸۵			
							لرستان	
۷۲۵	ایرَرَو	تَلتا	دَهیوکَ					
	ح۷۳۷تا۷۱۶	ح۷۳۷تا۷۰۸	ح۷۲۸تا۷۱۵؟	سارگُن II	روسا I	شوتروک‌نهونته	سه‌گردان‌قلایچی؟	عصر آهن
	آزاII ۷۱۶	نیه۷۰۸	هووخشتره I	۷۲۱تا۷۰۵	۷۳۰تا۷۱۴	۷۱۶تا۶۹۹	سیلک B	III
۷۵۰				تیگلت‌پیله‌سر	ساردوری II		حسنلو IV^a	
				III	۷۶۰تا۷۳۰			
				۷۴۵تا۷۲۷				
۷۷۵	آزا I				مینوا			
					۸۱۰تا۷۸۱			
					اَرگیشتی I			
					۷۸۱تا۷۶۰			
۸۰۰				آددنیراری III	ایشپوئینی		حسنلو IV^b	
				۸۰۵تا۷۸۲	۸۲۵تا۸۱۰		زندان‌سلیمان	
							گوی‌تپه A^2	
۸۲۵	اوآلکی ۸۲۸			شلمانزر III	ساردوری I		مارلیک	
				۸۵۸ تا ۸۴۲	تا ۸۲۵			
۸۵۰				آشورنصیرپال			حسنلو IV^c	۱۱۰۰ تا ۸۰۰
				II				
		پَرو ۸۴۲		۸۸۳ تا ۸۵۹				II
۹۰۰								
۱۱۰۰							حسنلو V	
							خوروین	
							مارلیک	عصر آهن

www.tabarestan.info تبرستان

همدان: نمای عمومی تپه هگمتانه

همدان: نمای عمومی تپه هگمتانه

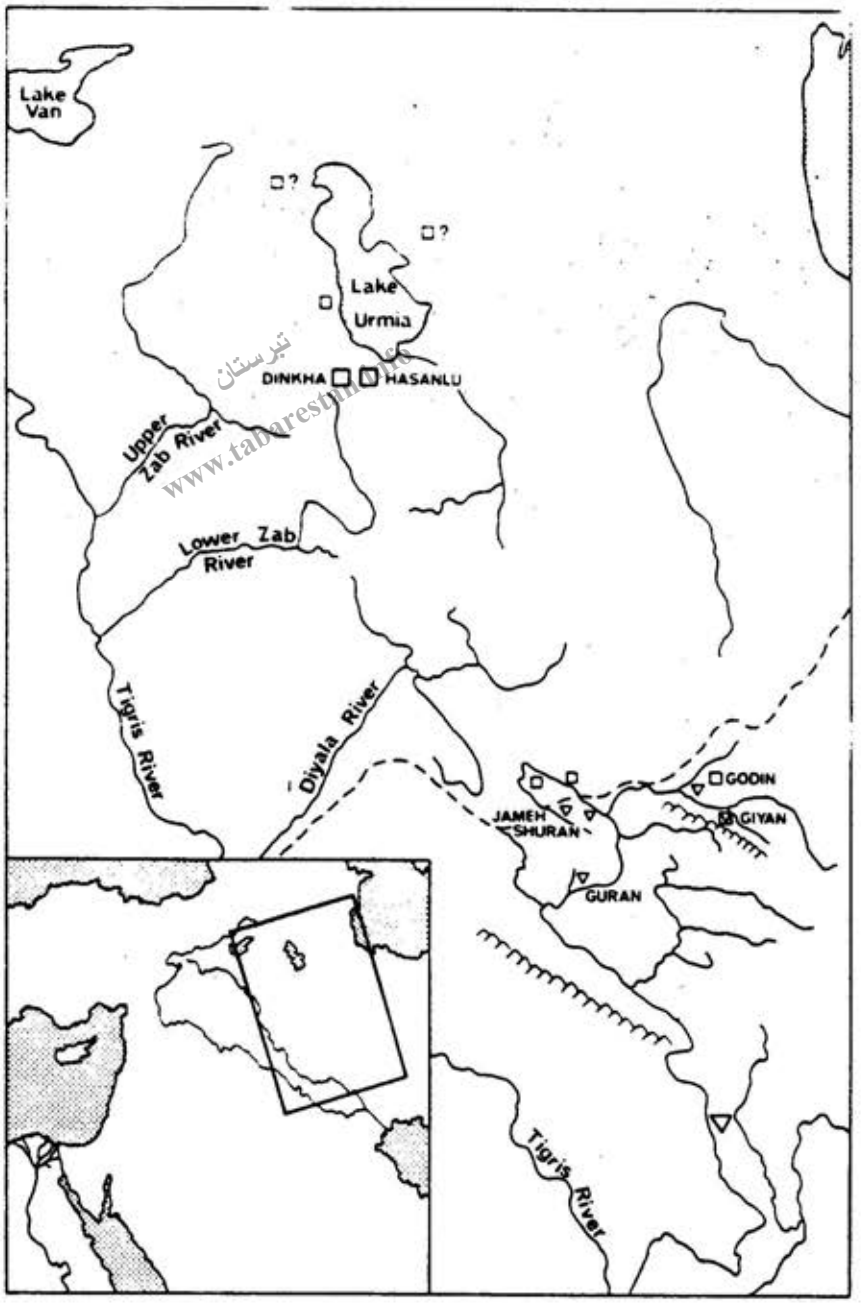

Distribution of Iron I sites in western Iran.
□ Early western gray ware sites
△ Elamite/Kassite goblets
--- Great Khorasan Road

غرب ایران: محوطه‌های عصر آهن ۱

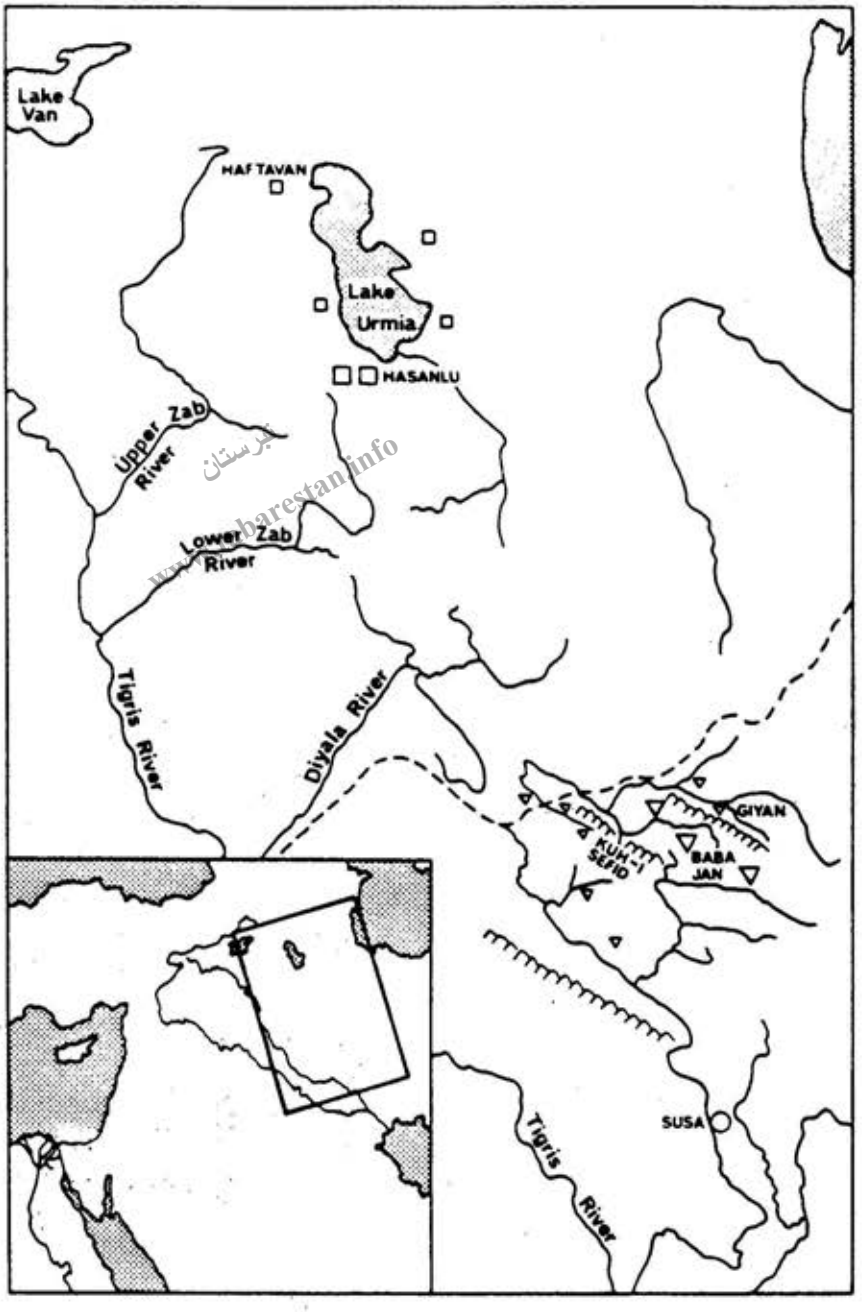

Distribution of Iron II sites in western Iran.
□ Late western gray ware sites
△ Genre Luristan sites
--- Great Khorasan Road

غرب ایران: محوطه‌های عصر آهن II

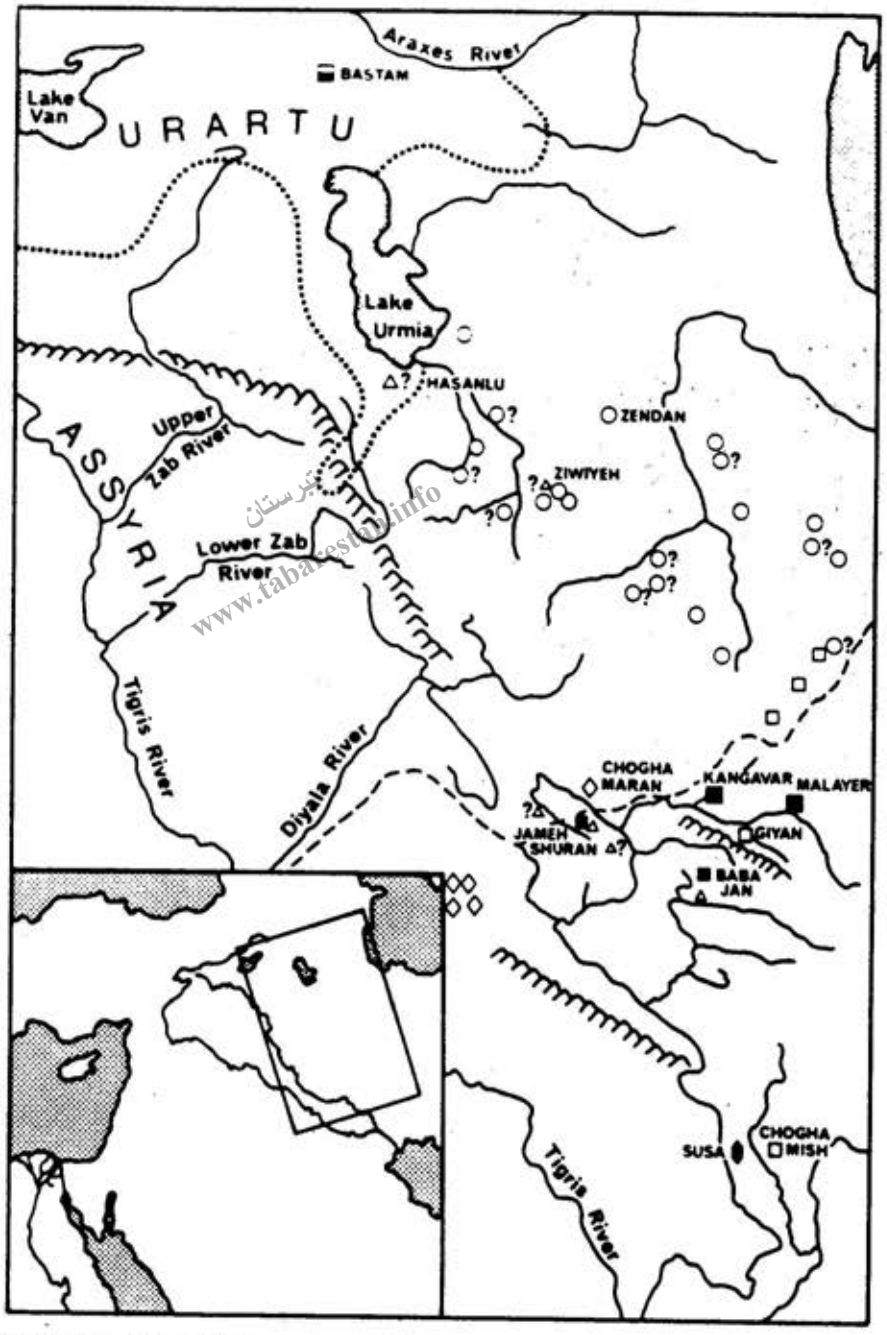

Distribution of Iron III sites in western Iran.
■ Early and late micaceous buff ware sites
□ Indeterminate micaceous buff ware sites
◊ Pusht-i Kuh wares
△ Jameh Shuran IIA painted wares
○ Cream-slipped buff wares
⧫ Neo-Elamite II wares
---Great Khorasan Road
Urartian wares are spread throughout the area marked Urartu.

غرب ایران: محوطه‌های عصر آهن III

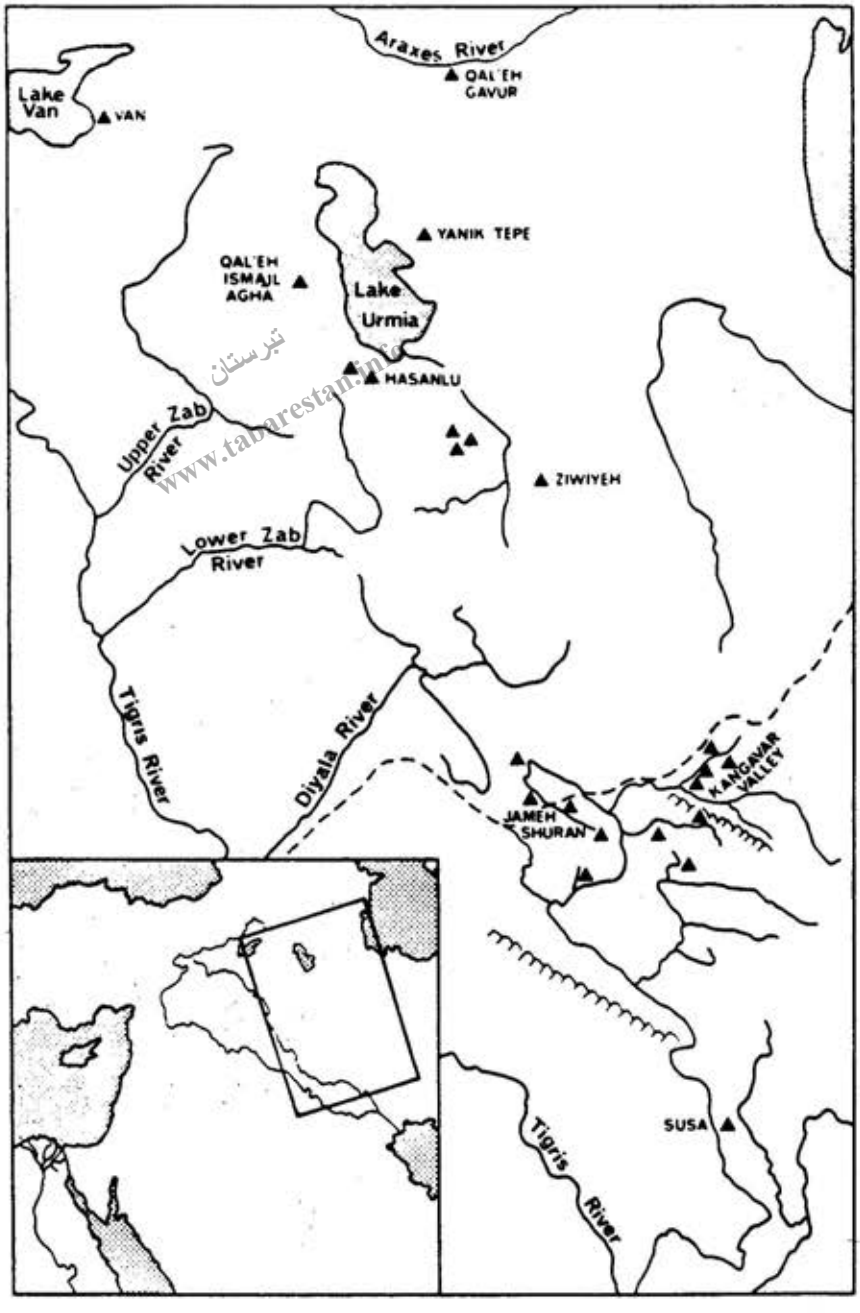

غرب ایران: محوطه‌های عصر آهن IV

بوکان: تپهٔ قلایچی

بوکان: پی سنگی قلعه قلایچی

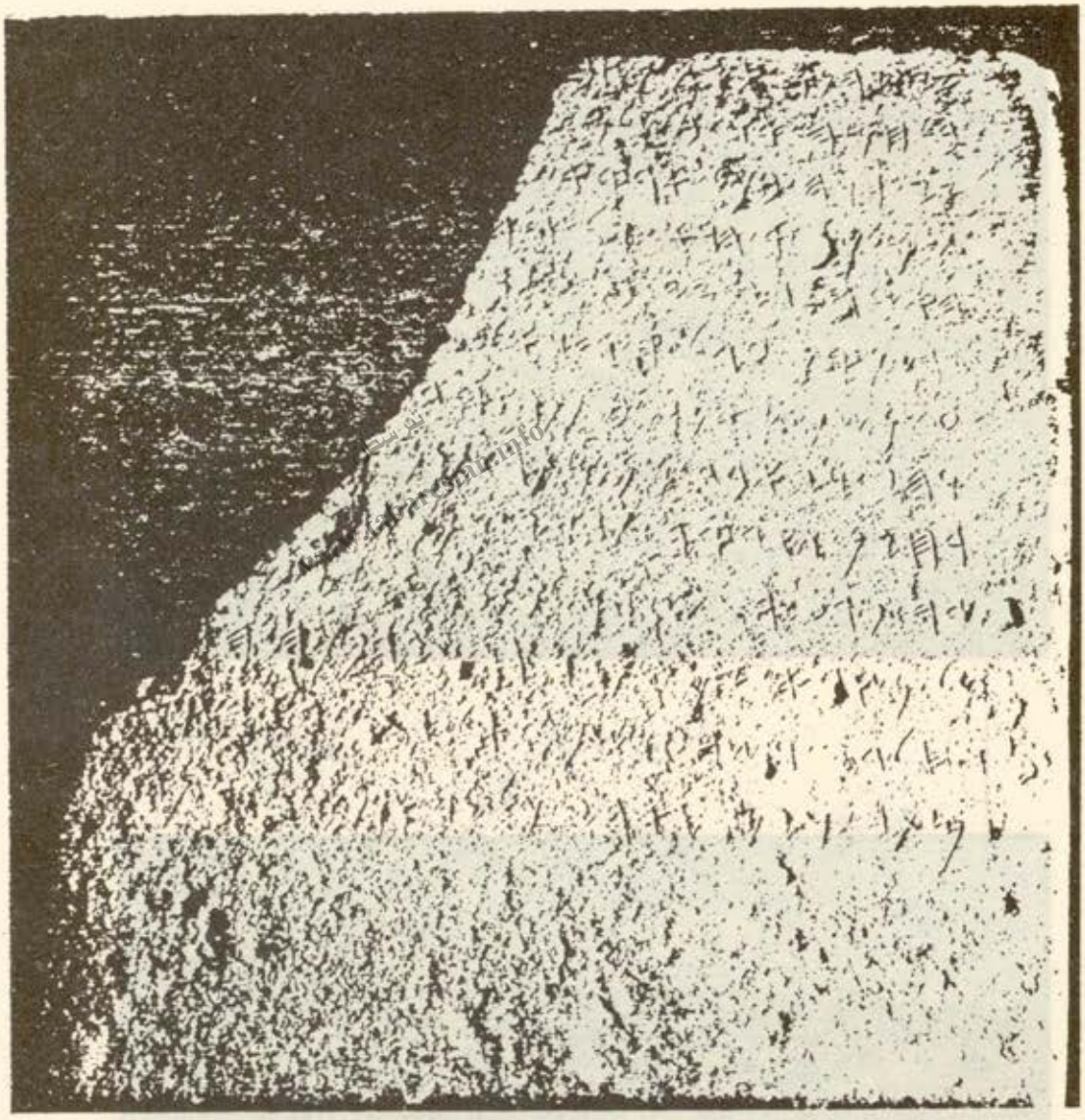

بوکان: کتیبهٔ آرامی

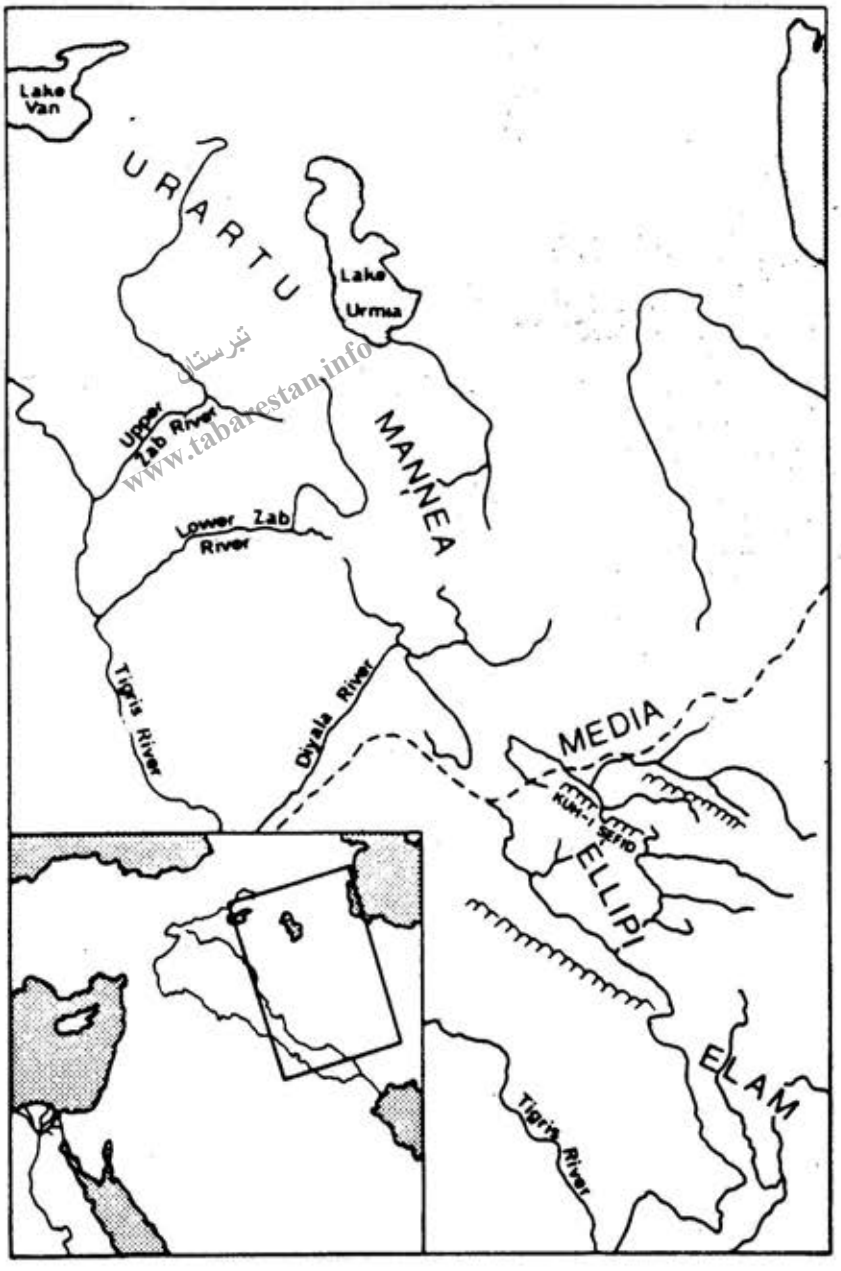

فلات غربی ایران: ماد ـ مانا، الیپی

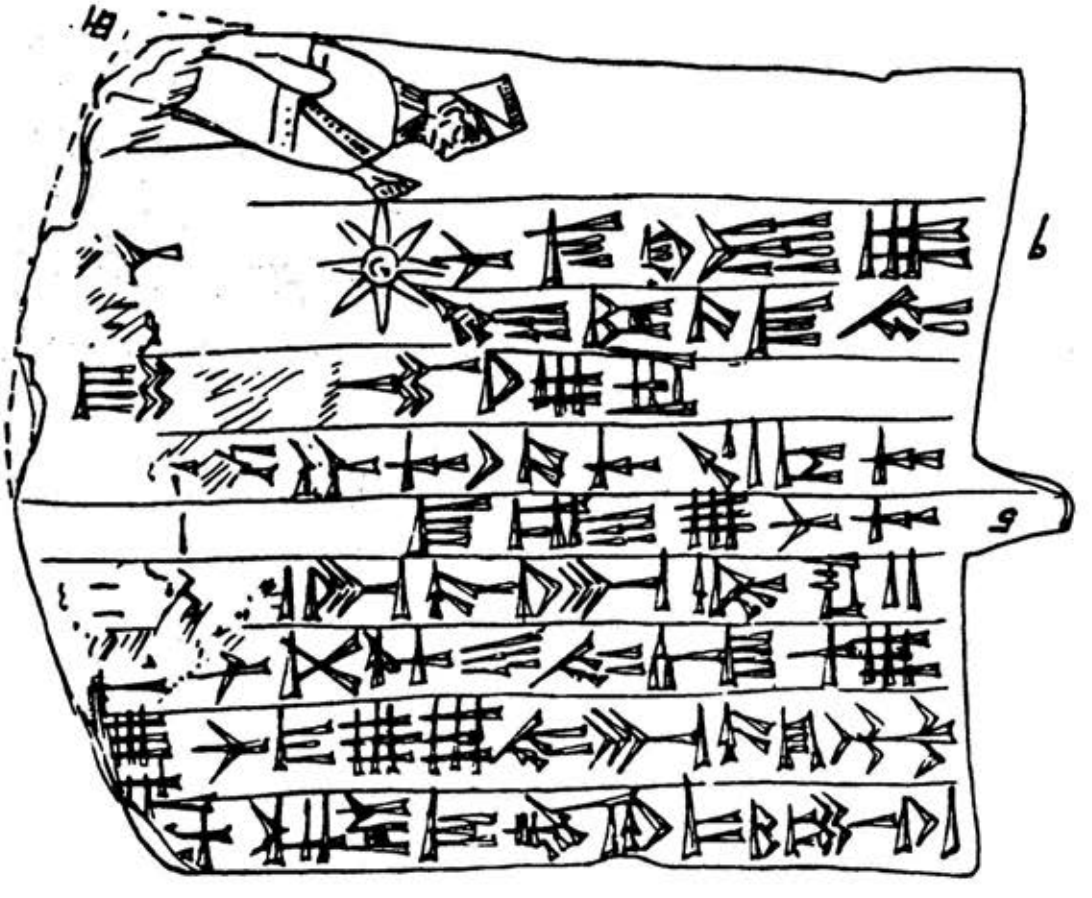

لوح مفرغین

آبدان

همدان: نمای عمومی شهر

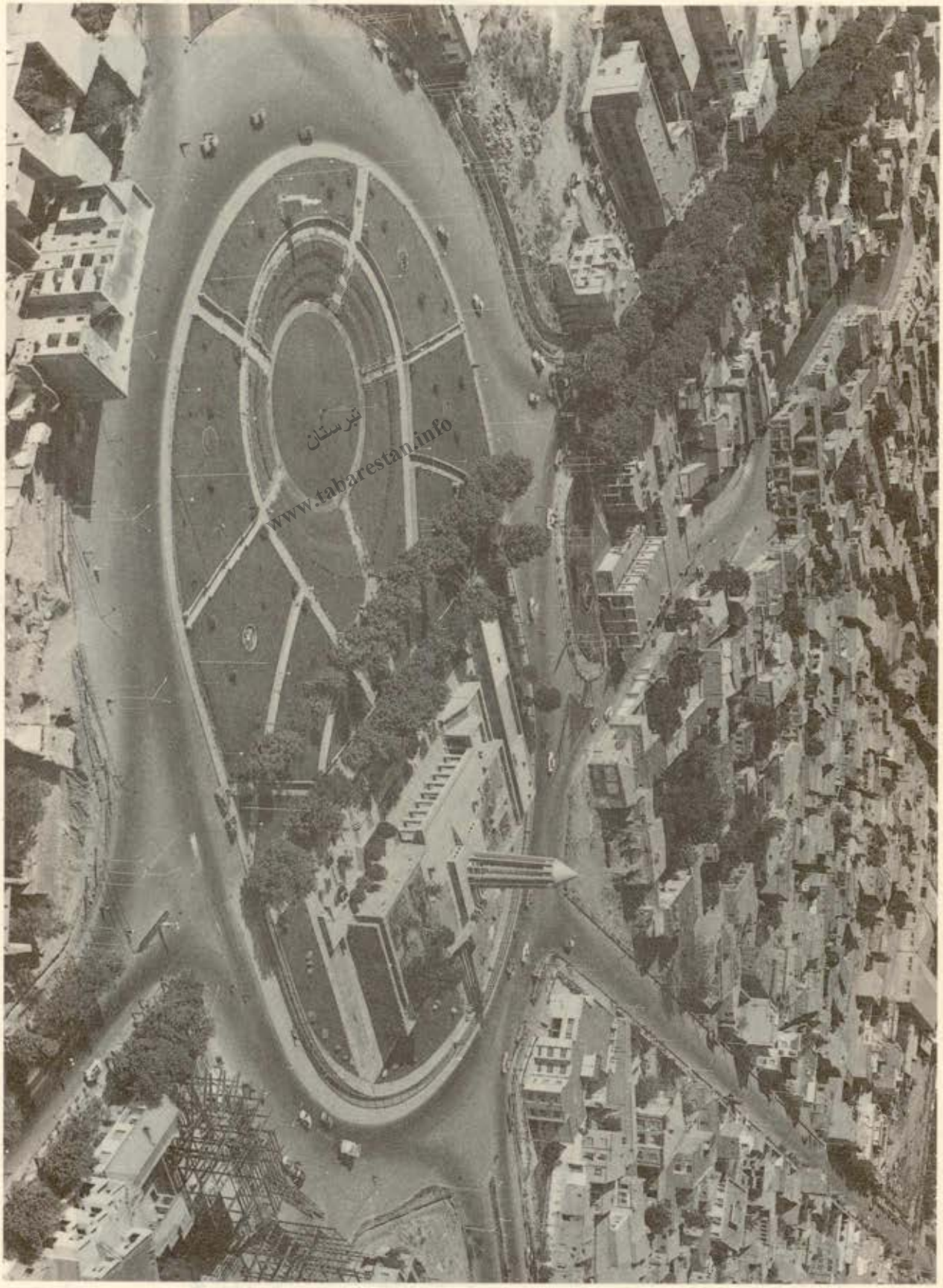

همدان: نمای عمومی شهر (میدان بوعلی)

تبرستان
www.tabarestan.info

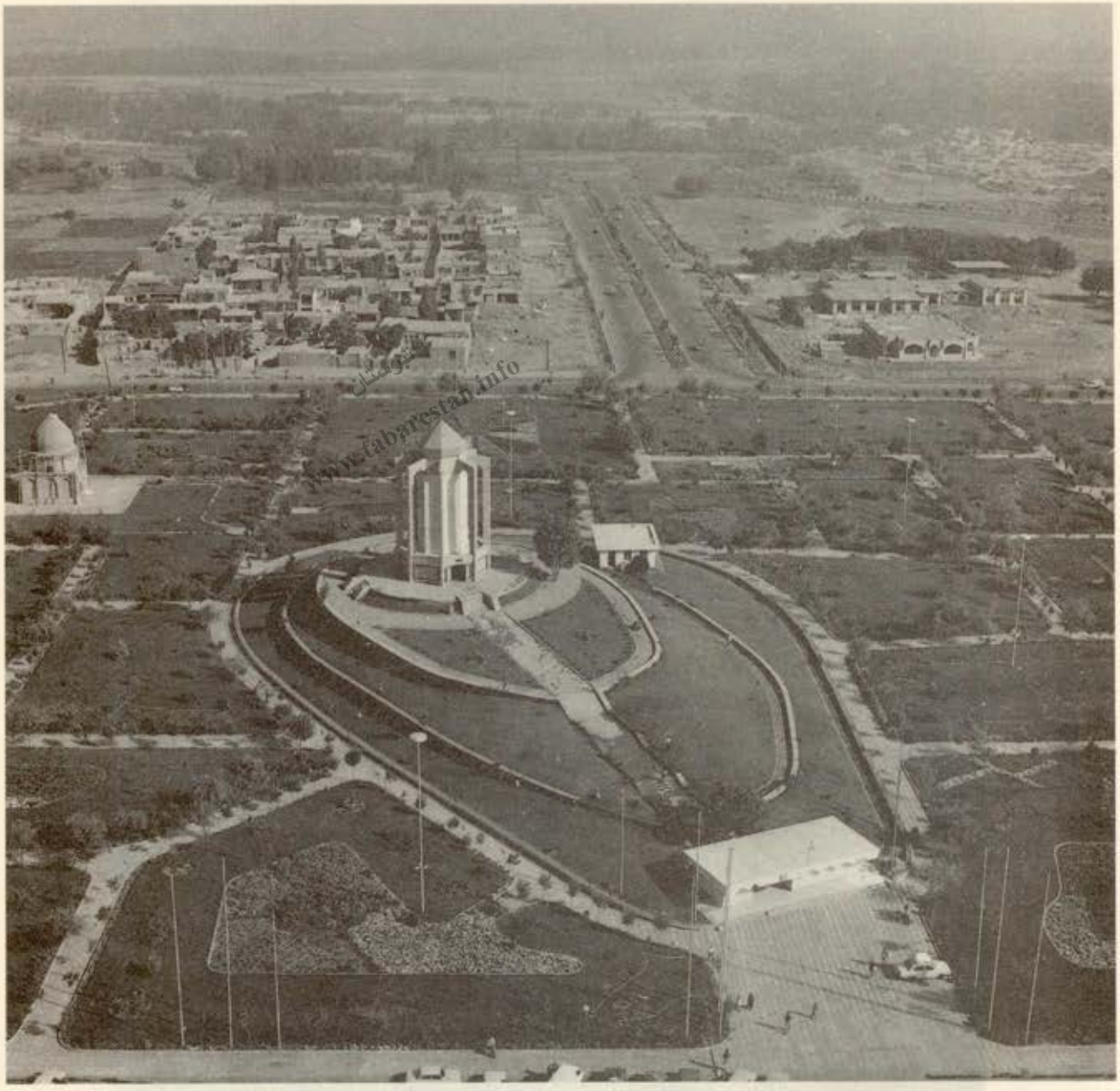

همدان: نمای عمومی شهر

www.tabarestan.info

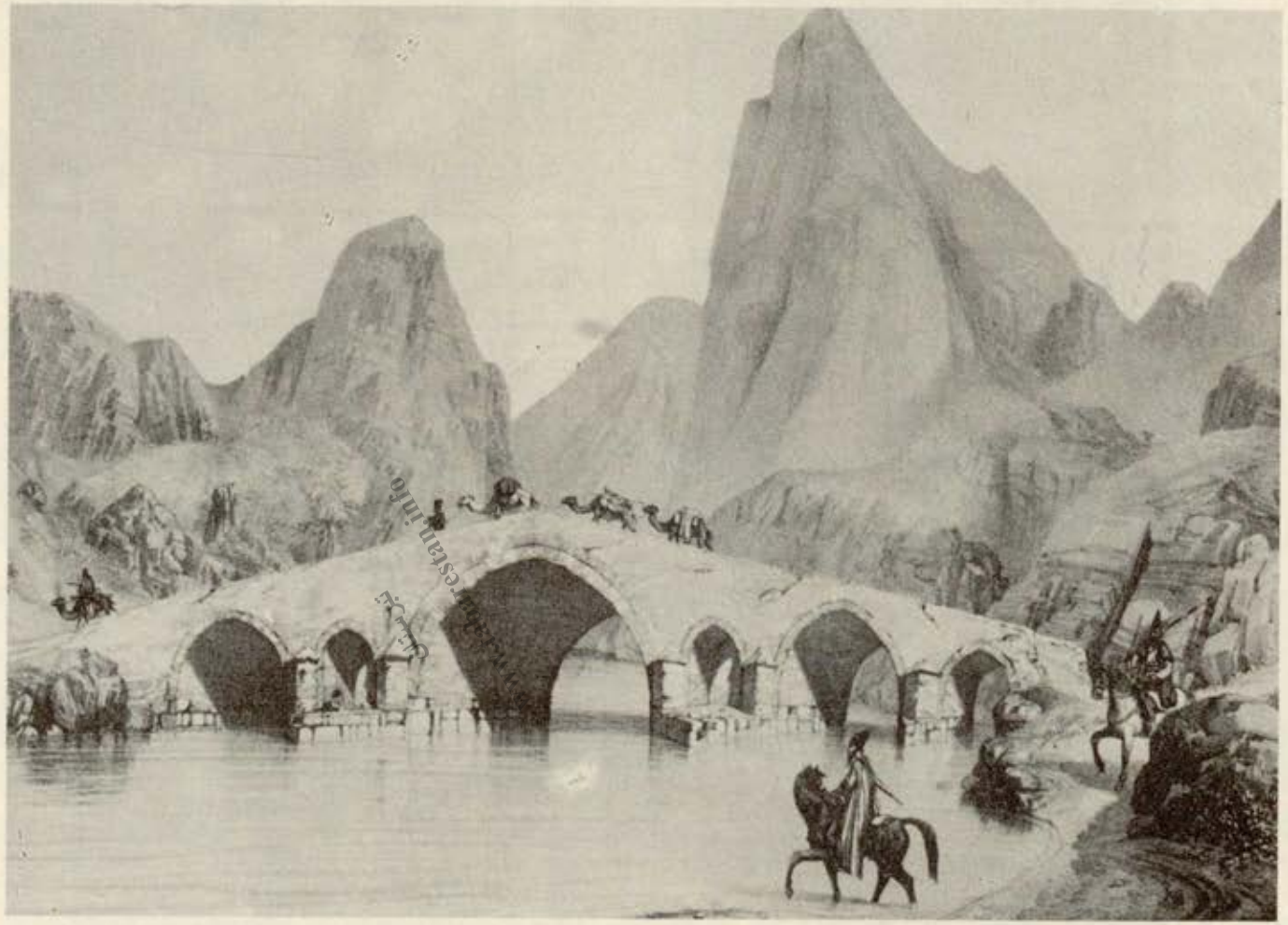

همدان: نمای عمومی بخشی از شهر

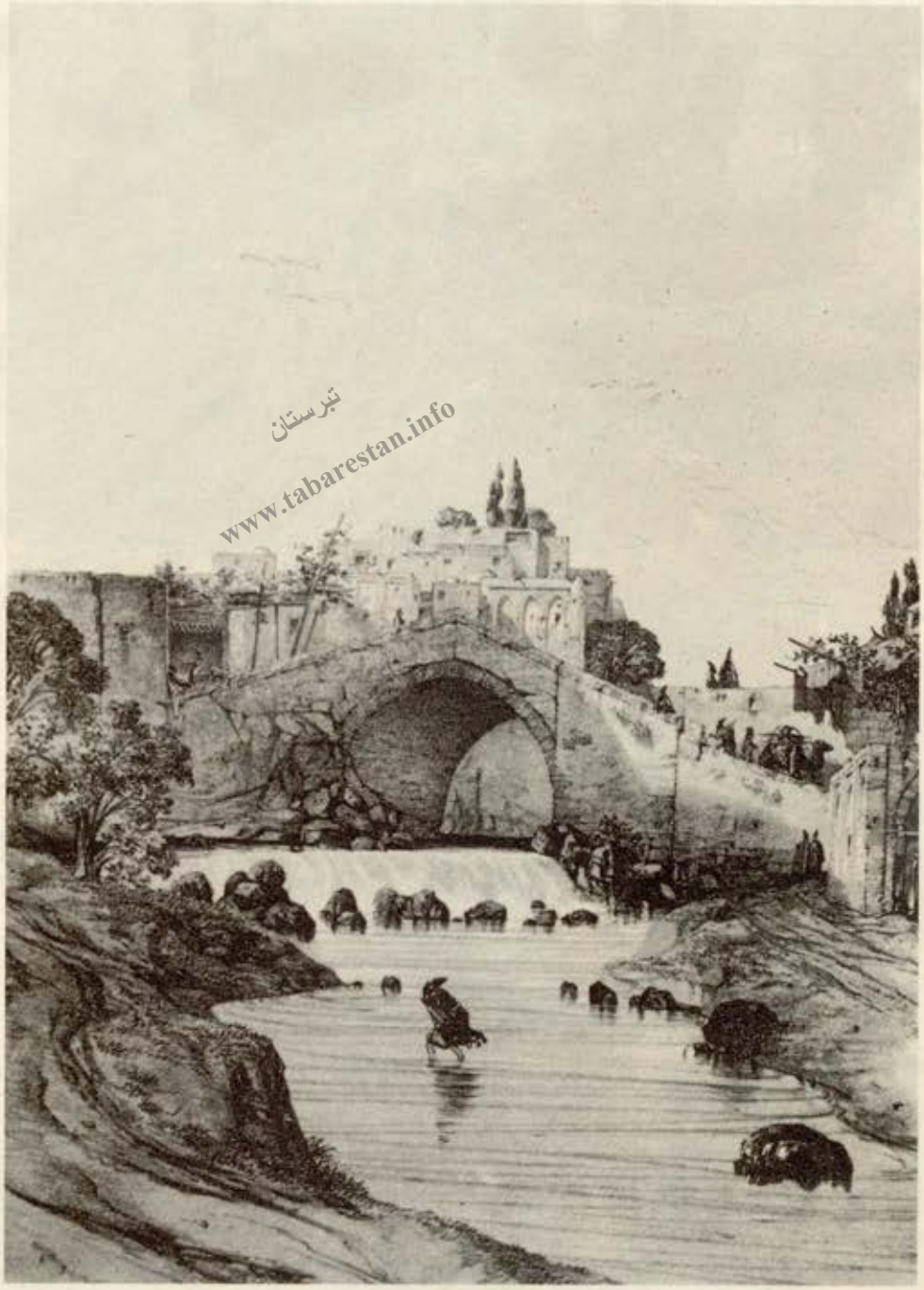

همدان: نمای عمومی شهر

تبرستان
www.tabarestan.info

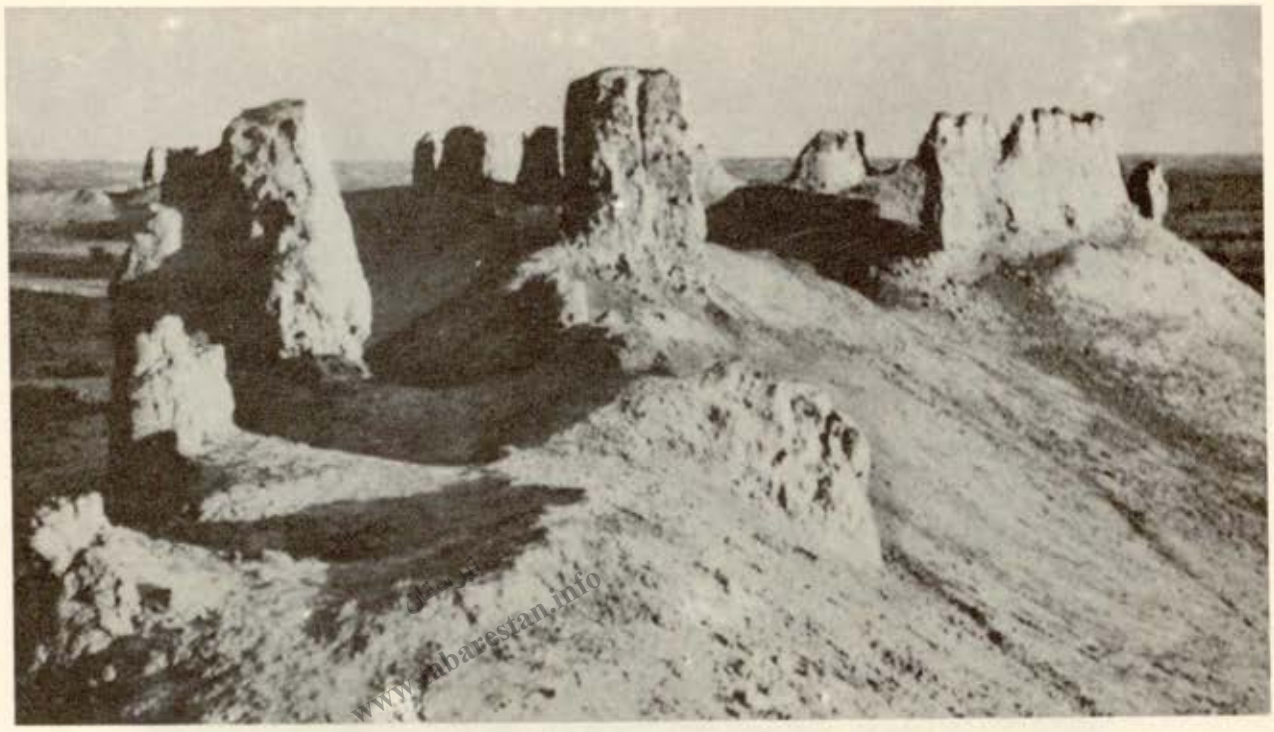

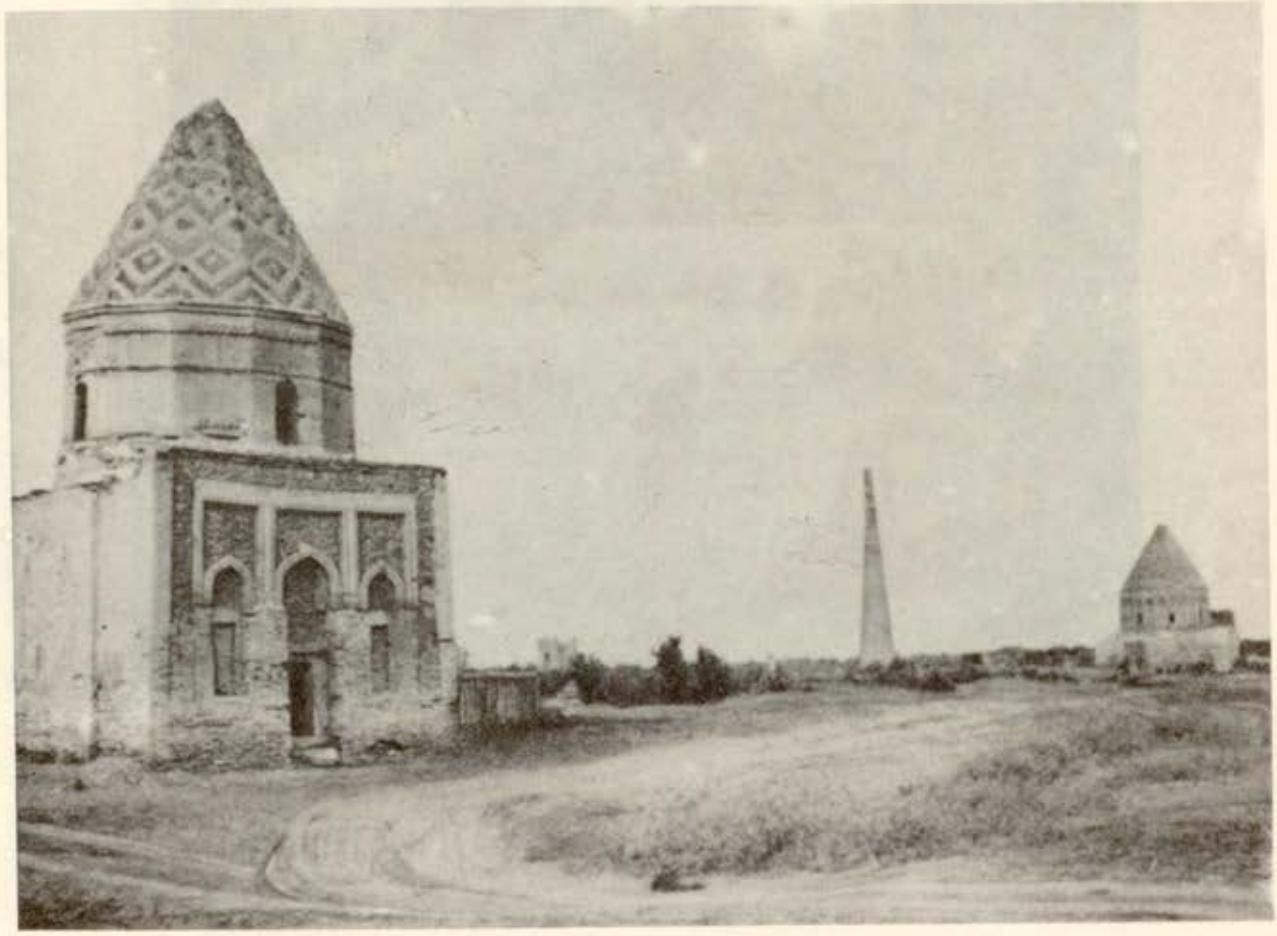

اورگنج: نمای عمومی، آرامگاه و قلعه

پایتختهای شاهنشاهی هخامنشی

تبرستان
www.tabarestan.info

کامیار عبدی

نظری اجمالی به تاریخ شاهنشاهی هخامنشی

اول بار در سالنامهٔ شانزدهم شلمانزر سوم (۸۴۳ ق م) است که به **پارسوا** یا سرزمین پارسها اشاره شده است (Luckenbill, 1926-27, I: No. 637). از این سال تا زمان سناخریب، بیشتر شاهان آشوری در کتیبه‌های خود به این سرزمین و شاهکهای متعدد آن اشاره کرده‌اند. لوین، براساس مطالعات خود در مورد لشکرکشیهای آشوریان به کوههای زاگرس، دربارهٔ موقعیت پارسوا به این نتیجه رسیده است:

«از زمان شلمانزر سوم تا سناخریب تمامی اشاره‌ها به پارسوا، به یک منطقه محدود است... و تمامی متون آشوری حاکی از آن‌اند که پارسوا از جنوبی‌ترین مناطق شناخته شدهٔ زاگرس برای آشوریان بوده است... بهترین موقعیتی که می‌توان برای پارسوا پیشنهاد کرد در شمال ماهیدشت در اطراف شهر روانسر است.» (Levine, 1974: 106-8).

www.tabarestan.info تبرستان

در سال ۶۲۹ ق م سناخریب در نبرد حلوله به مصاف نیروهای متحد الیپی، پارسوا، انزان (انشان)، بابل و ایلام می‌رود (Luckenbill, 1926-27, II: No. 252). بر این اساس می‌توان احتمال داد که در این زمان پارسوا جائی در شمال ایلام بوده است.

در سال ۶۳۹ ق م، پس از اینکه ایلام منکوب سپاهیان آشوری شد، آشور بانی‌پال در کتیبه‌ای نوشت:

«کورش، شاه سرزمین پارسوماش، از پیروزی عظیم من بر ایلام که به کمک سروران من، خدایان بزرگ، آشور، بعل و نبو به دست آمده بود آگاه شد و دید که من چگونه چون سیل تمامی ایلام را درنوردیدم. لذا او اروکو، بزرگترین پسر خود را با باج و خراج به اسارت به نینوا، اقامتگاه‌من، فرستادوباعجز والتماس سروری‌مراطلبید.» (Weidner, 1931-2: 3).

آنچه دربارهٔ موقعیتهای مختلف سرزمین پارسوا ذکر شد بحثهای فراوانی را در بین محققان برانگیخته است (de Miroschedji 1985: 265-80) و بسیاری از آنان و در رأس همه رُمن گیرشمن (1950) این نظریه را مطرح کردند که پارسیان ابتدا در زاگرس مستقر بوده‌اند و سپس به دلایلی چون تهاجم سکاها، به خوزستان مهاجرت کرده و در «روستای هخامنشی» در شمال غربی شهر صنعتگران شوش و مصطبه‌های برد نشانده و مسجد سلیمان مستقر شده و سپس به سوی مشرق به پارس کوچیده‌اند.

این نظریه با مخالفتهائی روبه‌رو شد و از جمله استروناخ (1974؛ به ادامه به بخش «شوش» نگاه کنید) و دومیروشجی (1985) مسیرمهاجرت پارسیان وحتی‌احتمال این مهاجرت را مورد تردید قرار دادند. از سوی دیگر دیاکونف (1985: 62-3) مدعی است که واژهٔ «پارسوا» همان پَرسَوَ (Parsava) پارسی باستان به معنی «سرحد» است وگرچه ازنظر وجه اشتقاق به پارسوا و پارسوماش مرتبط می‌شود، اما نشاندهندهٔ موطن پارسیان نیست.

به این ترتیب، می‌بینیم که وضعیت پارسیان پیش از روی کار آمدن کورش دوم (بزرگ) چندان روشن نیست و پیش از به دست آمدن شواهد و اطلاعات بیشتر نمی‌توان دربارهٔ آنان اظهارنظر قاطعی کرد، اما با آغاز سلطنت کورش اطلاعات ما نسبتاً بیشتر می‌شود و می‌توان با اطمینان بیشتری به بحث پرداخت.

کوروش دوم در سال ۵۵۹ ق م به فرمانروائی پارسیان رسید. وی در سال ۵۵۳ ق م بر مادها شورید و پس از جدالی سه ساله قلمرو آنان را به حکومت خود افزود. کورش پس از این پیروزی توجه خود را به متصرفات مادها در آسیای صغیر معطوف کرد و در سال ۵۴۶ ق م علاوه بر فتح لودیه تمامی غرب آسیای صغیر را تا سواحل دریای اژه و دریای مدیترانه به شاهنشاهی نوبنیاد خود منضم کرد. پس از این فتوحات در غرب، کورش به سوی شرق لشکر کشید تا پیش از نبرد نهائی، پشت جبههٔ خود را از خطر حملات اقوام مهاجم آسیای مرکزی مصون دارد و بدین ترتیب بین سالهای ۵۴۵ تا ۵۳۹ ق م سرزمینهای آسیای مرکزی چون باختر، سغد، خوارزم، زرنگ، گنداره، آراخوزیه و دیگران را تا کوههای هندوکش، رودخانهٔ سیردریا و سرحدات هند به اطاعت خود درآورد.

کورش سپس متوجه تنها رقیب باقی مانده یعنی بابل شد و در پائیز ۵۳۹ ق م بدون نبرد چندانی این سرزمین را نیز به قلمرو خود افزود و به شهر بابل گام نهاد. از رهگذر فتح بابل، تمامی متصرفات سابق امپراتوری بابل نو در آسیای غربی تا مرزهای مصر به اطاعت کورش درآمد.

پس از این فتوحات، کورش به ساماندهی امور شاهنشاهی خود، تنظیم امور دیوانی و مالی و کارهای عمرانی بویژه احداث پایتخت خود در پاسارگاد پرداخت. اما دیری نپائید که فتنهٔ اقوام مهاجم او را به لشکرکشی به آسیای مرکزی واداشت و سرانجام در سال ۵۳۰ ق م در نبرد با قوم ماساگت در کرانهٔ رود آمودریا کشته شد و جسد او با تشریفات به پاسارگاد بازگردانده و در آنجا دفن شد.

پس از مرگ کورش، پسرش کمبوجیه که نایب‌السلطنهٔ بابل بود به حکومت رسید. وی تمامی همّ خود را مصروف فتح مصر کرد و سرانجام موفق شد در سال ۵۲۵ ق م این سرزمین را به شاهنشاهی پارسیان منضم سازد. پس از سه سال اقامت در مصر و لشکرکشیهائی به حبشه و لیبی، کمبوجیه با آگاهی از وخامت اوضاع در پارس عازم ایران شد اما در بین راه به طرز نامعلومی درگذشت.

بنا به کتیبهٔ بیستون، مُغی گئوماته نام، خود را بردیا برادر کمبوجیه جا زد و ادعای سلطنت کرد. اما حکومت او بیش از هفت ماه نپائید و سرانجام در اوایل پائیز ۵۲۲ ق م هفت تن از اشراف پارسی او را به قتل رساندند و حکومت به داریوش اول رسید. بلافاصله در سراسر شاهنشاهی شورشهائی درگرفت و داریوش تا سال ۵۱۹ ق م مشغول سرکوب شورشها و آرام کردن اوضاع بود؛ همزمان یا اندکی پس از این کشمکشها بود که داریوش کار ساختمانی در دو پایتخت دیگر هخامنشی یعنی شوش و تخت جمشید را آغاز کرد.

از آن پس تا سال ۵۱۲ ق م داریوش به سر و سامان دادن به اوضاع سیاسی، اداری و اقتصادی شاهنشاهی و به کشورگشائی در جنوب بالکان، شمال غربی دریای سیاه و شمال غربی هند مشغول بود. داریوش اندکی پیش از مرگ به یونان لشکرکشید، اما این پسر او خشایارشا بود که تهاجم اصلی به یونان را رهبری کرد و تا آتن پیش رفت. اما

www.tabarestan.info تبرستان

شکستهائی در سالامیس و پلاته موجب عقب‌نشینی هخامنشیان از یونان واکتفای آنان به‌سلطه برآسیای‌صغیر شد.

پس از ناکامی در یونان، بخش عمده‌ای از قرن پنجم ق م شاهد نبردهای پراکندهٔ هخامنشیان و یونانیان در حوزهٔ دریای اژه و دخالتهای یونانیان در برپائی آشوب و بلوا در شاهنشاهی بود. هخامنشیان که نبرد رو در رو با یونانیان را بی‌حاصل می‌دیدند، پس از عقد قرارداد صلح کالیاس با یونانیان در سال ۴۴۹ ق م حربهٔ زر را به کار گرفتند و به جنگهای داخلی در یونان دامن زدند.

در سال ۴۰۴ ق م کورش جوان ساتراپ لایق غرب آسیای صغیر که به انحطاط آهستهٔ شاهنشاهی هخامنشی پی برده بود، بر برادرش اردشیر دوم شورید تا پس از کسب قدرت، اقتدار و نظم هخامنشی را احیا کند. اما چرخ سرنوشت برخلاف منافع شاهنشاهی می‌چرخید، چراکه کورش جوان به سال ۴۰۱ ق م در آستانهٔ پیروزی در نبرد کوناکسا کشته شد.

پس از دور جدیدی از نبردها میان هخامنشیان و یونانیان، در سال ۳۸۶ ق م بار دیگر قرارداد صلحی موسوم به معاهدهٔ آنتالکیداس در شوش بین متخاصمین منعقد شد.

در سال ۳۵۹ ق م اردشیر سوم به سلطنت رسید. این شاهنشاه تندخو اما لایق توانست در مدت زمانی کوتاه تمامی سرکشان را به اطاعت وادارد، مصر راکه سالها بود سر به شورش برداشته بود بار دیگر به شاهنشاهی منضم سازد و نظم و آرامش را به شاهنشاهی بازگرداند. اما این موفقیتها زودگذر بودند و با مرگ وی اوضاع مجدداً رو به وخامت نهاد.

در سال ۳۳۴ ق م جوانی جویای نام به سرکردگی سپاهی از مقدونیان و یونانیان از مقدونیه به راه افتاد تا انتقام به آتش کشیدن و ویران کردن معابد یونانی را در صد و پنجاه سال قبل، از هخامنشیان بستاند. با پیروزی در نبردهای گرانیکوس، ایسوس و گوگامل و فتوحاتی که حتی برای خود مهاجمین باورنکردنی بود، رشتهٔ کارها ازهم گسست و بخش عمده‌ای از قلمرو هخامنشیان به چنگ اسکندر افتاد. داریوش سوم، آخرین شاهنشاه هخامنشی، به امید مقاومت و گردآوری نیرو به شرق گریخت اما در آنجا به دست بسوس ساتراپ باختر به قتل رسید. پس از مرگ وی مقاومتهای ناچیزی در مقابل اسکندر به عمل آمد، اما کار شاهنشاهی هخامنشی پایان یافته بود (در مورد تاریخ سیاسی دورهٔ هخامنشی رک: اُمستد، ۱۳۷۲؛ Dandamaev, 1989).

مقدمه

برای نخستین بار در تاریخ جهان، شاهنشاهی هخامنشی اقوامی راکه از آسیای مرکزی تا حبشه و از تراس تا سرحدات هند پراکنده بودند به زیر بیرق واحدی درآورد. پیش از این هیچ حکومتی به قلمروئی چنین وسیع دست نیافته بود و اولین بار بود که مللی با تمدنها و حکومتهای دیرینه چون بابل و مصر و اقوامی نیمه بدوی چون سکاهای استپهای دور دست تحت لوای حکومتی واحد قرار می‌گرفتند.

همین امر موجب شد که از همان ابتدا نیاز به نظام کشورداری نوینی در این شاهنشاهی گسترده احساس

www.tabarestan.info تبرستان

شود. کورش بزرگ در ساختار سیاسی ـ اداری ملل مغلوب تغییر چندانی نداد و در بیشتر موارد با اعتماد به آنان حکام بومی را بر کارها گمارد. این سیاست بیشتر بر شخصیت والای کورش متکی بود و اندکی پس از مرگ او این نظام کارآئی خود را تاحد زیادی از دست داد.

بنابراین از نخستین کارهائی که داریوش اول پس از تکیه بر مسند قدرت و رفع فتنهٔ سرکشان انجام داد اصلاحات گستردهٔ سیاسی ـ اداری و اقتصادی و طراحی نظام کشورداری نسبتاً متفاوتی بود. بدین ترتیب شاهنشاهی به بیش از بیست ساتراپی تقسیم شد که تقریباً با تقسیمات قومی ـ ملی اقوام تابعه مطابقت داشت و برای ادارهٔ هر یک از آنها یک ساتراپ از خاندان هخامنشی یا نزدیکان آنان منصوب گردید. غالب این ساتراپیها در امور داخلی نسبتاً خودمختار بودند و با پرداخت خراج و در مواقع جنگی با ارسال سپاه و ملزومات اطاعت خود را از شاهنشاهی اعلام می‌کردند (در مورد نظام سیاسی ـ اداری و شیوهٔ کشورداری هخامنشیان رک: Tuplin, 1987). اما به هرحال رتق و فتق امور مختلف شاهنشاهی، رسیدگی به مسائل کلی ساتراپیها، امور اقتصادی و نظامی، انجام کارهای عمرانی و اسکان دربار نیاز به مراکزی داشت که تحت عنوان پایتختهای شاهنشاهی هخامنشی در مقالهٔ حاضر مورد بحث و بررسی قرار خواهند گرفت.

www.tabarestan.info تبرستان

شاهنشاهی هخامنشی در طول حیات خود شش پایتخت داشت:

۱ ـ **آنشان**، که از دیرباز شهری معتبر بود و پیش از هخامنشیان از پایتختهای ایلام به شمار می‌رفت. این شهر در ابتدای سلطنت کورش دوم و اسلاف او مدتی پایتخت بود و پس از تصرف هگمتانه و بابل از رونق افتاد و مرکزیت خود را از دست داد؛

۲ ـ **هگمتانه**، که پایتخت سلف هخامنشیان یعنی مادها بود و همراه با قلمرو آنان در سال ۵۵۰ ق م به تصرف کورش درآمد و از آن پس هخامنشیان تابستانها را در آنجا می‌گذراندند؛

۳ ـ **بابل**، پایتخت باستانی سرزمین بابل که در سال ۵۳۹ ق م به تصرف کورش درآمد و از آن پس دربار هخامنشی پائیز و زمستان را در آنجا می‌گذراند؛

۴ ـ **شوش**، پایتخت دیرینهٔ ایلامیها که مقر بهاری هخامنشیان و به نظر بسیاری از محققان پایتخت اداری شاهنشاهی بوده است؛

۵ و ۶ ـ دو پایتخت جدیدالتأسیس هخامنشیان یعنی **پاسارگاد** و **تخت جمشید** (پارسه) که اولی را کورش بزرگ و دومی را داریوش اول بنیاد نهاد. پس از مرگ کورش، پاسارگاد مرکزیت خود را از دست داد اما به احترام کورش همچنان محلی معمور بود و از قرار معلوم هخامنشیان مراسم مختلف چون تاجگذاری شاهان را در آنجا به عمل می‌آوردند؛ و در نهایت تخت جمشید (پارسه) که همچون پاسارگاد در قلب سرزمین مادری هخامنشیان قرار داشت و ازنظر شکوه، هزینه و زحمت فراوان ساخت و تفصیل با هیچ یک از دیگر پایتختهای شاهنشاهی قابل مقایسه نیست.

در توضیح هر یک از این مراکز تلاش شده است تا به گزیدهٔ مدارک مکتوب مربوطه و دلایل پایتختی آنها

اشاره شود. اما خوانندگان باید توجه کنند که منابع مکتوب دربارهٔ دورهٔ هخامنشی نسبتاً کم است و در این زمینهٔ مورد نظر اشارات مکتوب از تعداد انگشتان یک دست فراتر نمی‌رود. در مرحلهٔ بعد شرح آثار هر یک از این پایتختها آمده است تا بلکه از لابه‌لای این اطلاعات الگوئی از معماری، شهرسازی و نظام پایتختهای هخامنشی نمایان گردد.

آنشان

کورش بزرگ هنگامی که در سال ۵۳۹ ق م قدم به بابل نهاد خود را «شاه آنشان، پسر کمبوجیه، شاه (شهر) آنشان، نوهٔ کورش، شاه بزرگ، شاه (شهر) آنشان، نبیرهٔ چیش‌پیش، شاه بزرگ، شاه (شهر) آنشان، خوانده است (آرفعی، ۱۳۵۶ : ۱۷ و ۱۸).

پیش از این نیز در سالنامه‌های نبونعید، آخرین شاه بابل، او را یک بار شاه پارسو (Grayson, 1975: 107) و یک بار شاه آنشان خوانده و اشاره کرده‌اند که او پس از فتح هگمتانه غنایم فراوانی از این شهر سلطنتی به آنشان منتقل کرده است (Ibid: 106).

از سوی دیگر شاهان دورهٔ ایلام نو از شوتورنهونتهٔ دوم (۷۱۷ تا ۶۹۹ ق م) تا آتّ همیتی این شوشینک (۶۵۳ تا ۶۴۸ ق م) با احیای سنتی قدیمی خود را «شاه آنشان و شوش» خوانده‌اند (Konig, 1965: nos: 72-3, 77, 79, 86).

با توجه به اینکه بنا به جدیدترین نظریات تاریخ، آغاز سلطنت چیش پیش به حدود ۶۳۵ ق م بازمی‌گردد (de Miroschedji, 1985: 284)، احتمالاً در فاصلهٔ بین ۶۴۸ تا ۶۳۵ ق م، یعنی زمانی که ایلامیها درگیر جنگ با آشوریان بودند، مردمی که گروهی از محققان آنان را «آنشانیها» و گروهی دیگر نخستین هخامنشیان می‌دانند (در مورد این بحث رک: De Miroschedji, 1985) حکومت آنشان را به دست گرفته‌اند.

می‌دانیم که آنشان باستان، تل ملیان امروزی در بلوک بیضای فارس است (Reiner, 1973). این محوطهٔ باستانی بزرگ وسعتی حدود ۲۰۰ هکتار دارد که تنها بخش ناچیزی از آن مورد بررسی و کاوش قرارگرفته است. بنا به تحقیقاتی که تا به حال انجام شده، آثار استقرار دورهٔ هخامنشی در ملیان منحصر به چند تکه سفال است؛ اما سامنر (1986: 11) احتمال می دهد که در زیر لایه‌های ساسانی ـ اسلامی نیمهٔ غربی این محوطه استقرارگاه وسیعی از زمان هخامنشیان قرارگرفته باشد.

در عین حال باید توجه داشت که شواهد حاکی از آن‌اند که هخامنشیان، پیش از زمان کورش دوم احتمالاً هنوز مردمی یکجانشین نبوده‌اند و لذا احتمال دارد که منظور کورش از فرمانروائی خود و آسلافش بر آنشان، نه شهر آنشان، بلکه سرزمین آنشان یعنی شمال استان فارس امروزی بوده است.

احتمالاً پس از فتح سرزمین ماد کورش از آنشان دست کشید و در هگمتانه مستقر شد تا به لودیه و بابل که هدف فتوحات بعدی او بودند نزدیکتر باشد. وی پس از فتوحات بیشتر نیز پاسارگاد را به پایتختی خود برگزید.

بدین ترتیب آنشان از رونق افتاد و آخرین بار در زمان داریوش اول است که فقط سه بار در گل‌نبشته‌های باروی تخت جمشید به آن اشاره شده است (Hallock, 1969: PF 1, 1097, 1780). پس از این دیگر نامی از آنشان شنیده نمی‌شود و تنها نام آن به صورتی تغییر یافته به قرون متأخر راه می‌یابد (Hansman, 1972: 119 ff.).

هگمتانه

هگمتانه که نام آن به صورت هَنگمتان (Hangmatana) پارسی باستان به معنی «مکانِ گردآمدن»، اَگمتَنو (Agmatanú) اکدی، اَگَمَتنوُ (Agamatanu) ایلامی، عَخمتاع ('Ahm^{e}ta) آرامی، اَگباتَنَ (Agbátana) یا اِکباتَنَ (Ecbátana) یونانی در منابع آمده، از دیگر پایتختهای شاهنشاهی هخامنشی بوده است. بنا به گفتهٔ گزنفون (کورشنامه، ۸.۶.۲۲؛ آناباسیس، ۳.۵.۱۵) کورش (و دیگر شاهان هخامنشی) تابستان را در آنجا می‌گذراندند.

تبرستان www.tabarestan.info

هرودوت (کتاب او، ۱۰۲) بنیاد این شهر را به دیوکس (Deioces) بنیانگذار فرضی حکومت ماد نسبت می‌دهد. از سوی دیگر در سالنامهٔ ششم نبونعید (۵۵۰ ق م) آمده است که کورش (دوم) شاه آنشان پس از اسارت ایشتوویگو، آخرین شاه مادی، به هگمتانه تاخت و غنایم فراوانی را از این شهر سلطنتی به آنشان منتقل کرد (Grayson, 1975: 106). هرودوت در جای دیگر (کتاب اول، ۱۵۳) اشاره می‌کند که کورش پس از فتح سارد خزانه‌های کرزوس را به هگمتانه منتقل کرد. پس از فتح بابل نیز کورش بهار سال ۵۳۸ ق م را در آن شهر گذراند و در تابستان به هگمتانه رفت (de Vaux, 1971: 89).

در «کتاب عذرا» (بابهای چهارم تا ششم) آمده است که کورش پس از بازگرداندن یهودیان اسیر در بابل به سرزمینشان در سال ۵۳۶ ق م، دستور داد که هزینهٔ لازم برای بازسازی معبد آنان از خزانهٔ سلطنتی پرداخت شود. پس از مرگ کورش این کار برای مدتی متوقف و سپس در دورهٔ سلطنت داریوش اول از سر گرفته شد. به دنبال از سرگیری کار بازسازی معبد، حاکم وقت منطقه مانع یهودیان شد و از آنان مجوز طلبید. آنان نیز به فرمان کورش اشاره کردند که باید جائی در بایگانیهای سلطنتی باشد. بنا به استعلام حاکم و دستور داریوش، مأمورین بایگانی بابل را جستجو کردند اما چیزی نیافتند. تا اینکه به هنگام جستجو در بایگانی هگمتانه طوماری بدین مضمون یافت شد:

> «تذکر: در نخستین سال سلطنت کورش، شاه فرمانی صادر کرد در مورد معبد خدای اورشلیم: بگذارید معبد برای نثار قربانی بازسازی شود و بگذارید پی‌های آن بنا شود. هزینهٔ این کار را خزانهٔ سلطنتی خواهد پرداخت.» (Yamauchi, 1990: 157-8)

در بخشهای طوبیت (۳:۷؛ ۷:۱؛ ۱۴:۱۲) وجودیت (۴-۱:۱) از متون مخفی (Apocrypha) یهود نیز اشاراتی به هگمتانه شده است که بیشتر رنگ افسانه به خود گرفته است (برای شرحی اجمالی از توصیفات این دو متن از

هگمتانه رک: اذکایی، ۱۳۶۷ : ۶۲).

عقیدهٔ عموم بر این است که هگمتانهٔ باستان در زیر شهر همدان امروزی خفته است و نام همدان را نیز برگرفته از نام هگمتانه می‌دانند. این نظریه اول بار از سوی مک‌دانلد کینر جهانگرد انگلیسی مطرح (Kinneir, 1818) و با استقبال عمومی مواجه شد. اما بیست و اندی سال بعد هنری راولینسن در مقاله‌ای مفصل با بررسی متون مختلف یونانی، رومی، بیزانسی و عربی به این نتیجه رسید که تخت سلیمان امروزی همان هگمتانه است (Rawlinson, 1840). نظر وی هواداران چندانی نیافت و یافته‌های بعدی نظریهٔ همدان = هگمتانه را تقویت و تثبیت کرد.

طی قرن نوزدهم دهها جهانگرد اروپایی از همدان دیدن کردند و دربارهٔ آثار آن و یافته‌های مردم در میان خرابه‌ها مطالبی نوشتند. ازجمله در دههٔ ۱۸۴۰ م فلاندن و کاست به پایه ستونهای هخامنشی در دوکیلومتری شرق همدان اشاره کردند و همین امر موجب شد که هرتسفلد (1941: 290) آن محل را جایگاه هگمتانهٔ مادی بشناسد.

www.tabarestan.info تبرستان

اگرچه هگمتانه از مهمترین محوطه‌های باستانی ایران به شمار می‌رود، اما تا به حال حفاران قاچاق در آن بیشتر فعالیت کرده‌اند تا باستانشناسان (اذکایی، ۱۳۶۷ : بویژه صص ۵۶ تا ۵۸). نخستین تحقیقات باستانشناختی در همدان را ژاک دومورگان به عمل آورد. وی در سال ۱۸۹۰ م بیست و چهار روز را در همدان و اطراف آن سپری کرد و طی این مدت آثار قابل رؤیت و اشیائی را که از اهالی خریده بود ثبت کرد (de Morgan, 1896: 235-254). در بین اشیائی که به قول دومورگان (Ibid: 235) «از محلی در میان خرابه‌های شهر» به دست آمده سه شی، پیکرک زرین یک زن، یک آویز مفرغی به شکل جانور و یک وزنهٔ مفرغی اردک شکل (Ibid: figs. 157:9; 159:4; 160:10) وجود دارد که به نظر کالمایر (1972: 65) مادی یا هخامنشی هستند. ماسکارلا (1980: 31) از این سه شیء فقط وزنهٔ مفرغی اردک شکل را هخامنشی می‌داند.

از ۱۶ آوریل تا ۱۳ اکتبر ۱۹۱۳ م هیأتی فرانسوی به سرپرستی شارل فوسه در همدان و اطراف آن مشغول به حفاری بود. حفریات این هیئت را می‌توانی به شرح زیر خلاصه کرد (Chavalier, 1989):

۱۸ آوریل، چند گمانه‌زنی در جنوب شرقی شهر و روبه‌روی شیر سنگی - بی‌نتیجه.

چند روز بعد، در باغی در داخل شهر که محل آن نامشخص است - بی‌نتیجه.

۲۱ تا ۳۰ مه، در دیزج در شمال همدان - بی‌نتیجه.

۶ تا ۲۰ سپتامبر، در مجاورت مقبرهٔ استر و مردخای - بی‌نتیجه.

۲۲ آوریل تا ۳۱ مه، بر روی تپهٔ مصلی - مقداری آجر لعابدار و بدل چینی و یک قطعه ستون با نقوش اسلیمی.

۱ ژوئن تا ۸ سپتامبر، در محلی به نام سر قلعه در شمال غربی شهر - تعدادی پایه ستون، سرستون، ساقه ستون شیاردار و یک پایهٔ مجسمه.

۱۷ ژوئیه، در محلی به نام اوروس باغی.

این هیأت سرانجام بدون دستیابی به اهداف مورد نظر به فرانسه بازگشت و ادامهٔ کار آن نیز به علت وقوع جنگ جهانی اول متوقف شد.

تا مدتها تصور عموم بر این بود که هگمتانهٔ باستان در زیر تپهٔ مصلی در جنوب شرقی شهر همدان قرار داد. اما بررسیهای هوائی اشمیت در سال ۱۹۳۷ م نشان داد که آثار باستانی را باید در زیر تپهٔ هگمتانه در شمال شرقی شهر جست (Schmidt, 1940: 74 ff.) و تپهٔ مصلی تپه‌ای طبیعی است که در دورهٔ پارتی بر روی آن دژی احداث شده که اکنون کاملاً ازبین رفته است (صراف، ۱۳۶۸ : ۲۹۳).

در اوایل دههٔ ۱۹۵۰ م رابرت دایسن از طرف موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا برای بررسی امکانات حفاری در تپهٔ هگمتانه عازم ایران شد. همزمان با بررسیهای او بود که با احداث خیابان اکباتان از میان تپهٔ هگمتانه مقداری آثار معماری هخامنشی چون یک پایه ستون به دست آمد (Dyson, 1957: 31-33). اما محمدتقی مصطفوی مدیرکل وقت ادارهٔ کل باستانشناسی طی ملاقات با دکتر رنی مدیر موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا او را تشویق کرد که هیأت دانشگاه مزبور به جای حفاری در تپهٔ هگمتانه در تپهٔ حسنلو حفاری کند (ملک شهمیرزادی، ۱۳۶۹ : ۴۰۶)، عجیب اینکه آنان نیز این پیشنهاد را پذیرفتند!؟

در حدود سالهای ۵۰-۱۳۴۹ ش گفتگوهائی شد که هیأتی مشترک از کشورهای ایران، شوروی، کانادا و انگلستان به سرپرستی علی حاکمی، ولادیمیر لوکونین، تامس کایلریانگ و دیوید استروناخ در همدان حفاری کنند؛ اما به دلایلی نامعلوم این کار سرنگرفت (محمود موسوی، گفتگوی خصوصی).

پس از وقفه‌ای چند ساله، ادارهٔ کل باستانشناسی بین سالهای ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۵ ش به خرید و تخریب خانه‌های احداث شده بر روی تپهٔ هگمتانه و آماده‌سازی آن برای کاوشهای بلندمدت اقدام نمود (مهریار، ۱۳۵۳؛ ۱۳۵۴؛ ۱۳۶۱). محمد مهریار رئیس هیأت آماده‌سازی تپهٔ هگمتانه، براساس بررسیهای خود معتقد است که حتی اگر هگمتانهٔ هخامنشی در زیر تپهٔ هگمتانهٔ امروزی قرار داشته باشد، هگمتانهٔ مادی را باید در جای دیگر و احتمالاً در تپهٔ پیسای علی‌آباد در دو و نیم کیلومتری شمال غربی تپهٔ هگمتانه جست (مهریار، ۱۳۶۱:۱۰۳).

پس از کارهای مقدماتی، کاوش در تپهٔ هگمتانه از سال ۱۳۶۲ ش به سرپرستی محمد رحیم صراف از طرف سازمان میراث فرهنگی کشور آغاز و تا به حال سه فصل آن انجام شده است (تنها گزارشگونه را صراف در سال ۱۳۶۸ منتشر کرده است). کاوشهای باستانشناسی در هگمتانه در ابتدای کار خود است و تا به حال به آثار مشخص هخامنشی در بافت باستانشناختی به سامان دست نیافته است و لذا بر این اساس نمی‌توان چیز زیادی دربارهٔ هگمتانهٔ هخامنشی گفت. از سوی دیگر، به صورت اتفاقی یا طی بررسیهای پراکنده مصالح معماری هخامنشی چون خشت (مهریار، ۱۳۶۱:۸۶) و اجزای مختلف ستونهای سنگی (همانجا: ۸۶ تا ۹۷) بدون موقعیت مشخص و راهگشا، در میان ویرانه‌های هگمتانه به دست آمده‌اند. نظری بر مصالح سنگی می‌تواند تاحدودی نکاتی را برای ما آشکار سازد.

www.tabarestan.info تبرستان

سه نوع پایه ستون هخامنشی در همدان به دست آمده است:

۱ ـ پایه‌ستونهای دوطبقه باپلان مربع درسه‌اندازه (همانجا: ۸۶) که‌باپایه ستونهای کاخهای بارعام و مسکونی در پاسارگاد و کوشک برازجان قابل مقایسه است و لذا می‌توان آنها را احتمالاً به زمان کورش بزرگ نسبت داد؛

۲ ـ دو پایه ستون زنگ شکل (همانجا: ۹۵) که با پایه ستونهای تالار آپادانا در تخت جمشید قابل مقایسه‌اند؛

۳ ـ سه شالی ستون (همانجا: ۸۹ و ۹۰) که با شالی ستونهای پاسارگاد و همچنین تخت جمشید قابل مقایسه‌اند؛

۴ ـ دو نمونه قسمت فوقانی ستون (همانجا: ۹۵) که مشابه آن در تالار آپادانا و دروازهٔ تمام ملل در تخت جمشید به چشم می‌خورد؛

۵ ـ یک تکه سرستون به شکل گاو (همانجا: ۹۵) که مشابه آن در تخت جمشید و شوش به چشم می‌خورد.

مهریار (همانجا: ۸۸) با بررسی این مصالح سنگی به این نتیجه رسیده است که در هگمتانه حداقل پنج تا هفت واحد معماری هخامنشی نظیر تالار، ایوان و احتمالاً دهلیز وجود داشته است. اگرچه مطالعهٔ دقیق این مصالح سنگی براساس نکاتی چون اثر قلم تراش و مقایسهٔ آنها با مقیاسهای مصالح مشابه در پاسارگاد و تخت جمشید و شوش می‌تواند راهگشا باشد، اما فعلاً تفاوت در شکل آنها بویژه انواع مختلف پایه ستونها این نظریه را به ذهن متبادر می‌سازد که در هگمتانه احتمال کشف دو مرحلهٔ معماری طی دورهٔ هخامنشی وجود دارد: اولاً، ساخت و سازهائی در زمان کورش بزرگ و ثانیاً، احداثاتی از زمان داریوش اول به بعد. از سوی دیگر باید به یاد داشت که بنا به شایعات، از همدان دو پایه ستون با کتیبه‌ای از اردشیر دوم به دست آمده که یکی در موزهٔ ملی ایران و دیگری در مجموعه‌ای خصوصی در انگلستان نگهداری می‌شود (Kent, 1953: 114, 155). یک سرستون به شکل سر یک مرد نیز که در موزهٔ کانزاس‌سیتی نگهداری می‌شود به همدان منتسب است (واندن‌برگ، ۱۳۴۸: ۱۰۸، لوح ۱۳۷ د).

سوای این مدارک گنگ، به فاصلهٔ ۱۲ کیلومتری جنوب غربی همدان دو کتیبه، یکی از داریوش اول (بالا چپ) و دیگری از خشایارشا (پائین راست) بر صخره‌ای در دامنهٔ کوه الوند کنده شده‌اند. این کتیبه‌ها سه زبانه هستند و هر نسخه از ۲۰ سطر نوشته تشکیل شده است (Kent, 1953: 111, 113, 152). چون هر دو کتیبه ازنظر مضمون کاملاً یکسان‌اند و تنها ازنظر نام تفاوت دارند، کنت (Ibid: 111) حدس زده است که هر دو کتیبه به دستور خشایارشا کنده شده‌اند. دورتادور طاقچه‌های این دو کتیبه چند سوراخ به چشم می‌خورد که کاربرد آنها نامعلوم است. هاینس لوشای بر بالای صخره‌ای که این دو کتیبه بر روی آن کنده شده‌اند مصطبه‌ای یافته است (Calmeyer, 1972: 66).

همان‌گونه که ذکر شد، همدان سالها عرصهٔ ترکتازی حفاران قاچاق و دلالان اشیای عتیقه بوده است. امروزه دهها شیء زرین و سیمین و اقلام دیگر در موزه‌ها و مجموعه‌های مختلف جهان پراکنده‌اند که تمامی آنها به همدان منتسب می‌شوند (برای مروری کلی بر این اشیا رک: Muscarella, 1980: 31-35). اگرچه در اصالت

www.tabarestan.info تبرستان

بسیاری از این اشیا و انتساب تقریباً تمامی آنها به همدان تردید وجود دارد، اما اشاره‌ای فهرستوار به آنها خالی از فایده نیست:

- الواح زرین آرشام و آریارمنه: هرتسفلد (1926: 2106) اشاره می‌کند که این الواح به هنگام مرمت بنایی کوچک، بین دو ردیف آجر یک پی قدیمی به دست آمده‌اند. اما در جای دیگر (1928: 1) او فقط اشاره می‌کند که آنها در همدان کشف شده‌اند. احتمالاً وی خود شاهد کشف این دو لوح نبوده و آنها را اول بار دست مردم دیده است (؟). بنابراین احتمال دارد که این الواح اصلاً از همدان به دست نیامده باشند. از سوی دیگر بررسی زبان‌شناختی حاکی از آن است که این الواح مدتها پس از ارشام و آریارمنه و احتمالاً در زمان اردشیر دوم نگاشته شده‌اند (Kent, 1946).
- الواح زرین و سیمین باکتیبهٔ داریوش (Kent, 1953: 111-2)، که گویا در سال ۱۹۲۳ م کشف شده‌اند و همچون بیشتر آثاری ازاین دست اول بار به وسیلهٔ هرتسفلد معرفی شده‌اند (Herzfeld, 1930;1935;1937).
- کاسهٔ سیمین خشایارشا باکتیبهٔ پارسی باستان (Herzfeld, 1930: 115ff; Kent, 1953: 113).
- لوح زرین اردشیر دوم (Kent, 1953: 114) که اکنون در موزهٔ سین‌سیناتی نگهداری می‌شود.
- مجموعهٔ اشیای زرین منسوب به همدان در موزهٔ متروپولیتن نیویورک شامل یک کاسهٔ زرین باکتیبهٔ داریوش، یک سگک زرین، یک تکوک و یک خنجر (Wilkinson, 1959).
- مجموعهٔ اشیای زرین منسوب به همدان در موزهٔ ملی ایران شامل یک تکوک (ریتون) به شکل شیر بالدار، یک خنجر و یک بازوبند (مصطفوی، ۱۳۳۲: ۱۴۷-۱۴۵).
- زیورآلات مختلف در موزهٔ مؤسسهٔ شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو، موزهٔ متروپولیتن نیویورک، موزهٔ بریتانیا، موزهٔ ملی ایران و مجموعه‌های خصوصی بویژه مجموعهٔ مارسل ویدال (Muscarella, 1980: 34).

سوای اشیای پیش گفته، اشیای فراوان دیگری نیز وجود دارند که همگی به همدان منتسب‌اند، اما هیچ یک طی کاوشهای باستانشناختی به دست نیامده‌اند و لذا انتساب آنها محل تردید است.

*

اسکندر در سال ۳۳۰ ق م هگمتانه را به تصرف خود درآورد و خزانهٔ آن شهر را نیز چون دیگر پایتختهای هخامنشی غارت کرد. احتمالاً شیر سنگی همدان یادمانی است که او به افتخار دوست و سردارش هفستیون برپا کرده است (Luschey, 1968). سقوط شاهنشاهی هخامنشی از رونق هگمتانه نکاست و طی دوره‌های سلوکی، پارتی و ساسانی نیز این شهر معمور و آبادان بود. پولیبیوس (۲۷-۱۰) این شهر را در زمان آنتیوخوس سوم (حدود ۲۰۹ ق م) توصیف و به معبد الههٔ آنیاس (آناهیتا) و تزئینات چوبی زرکوب و نقره‌کوب آن اشاره کرده است. ماکابیس (Maccabis) نیز به فرار آنتیوخوس چهارم، اندکی پیش از مرگش، به هگمتانه اشاره می‌کند (Yamauchi, 1990: 307).

مهرداد اول اشکانی در حدود سال ۱۴۸ ق م هگمتانه را به تصرف خود درآورد و بنا به گفتهٔ استرابو

www.tabarestan.info تبرستان

(۱۶.۱.۱۶) از زمان مهرداد دوم (حدود ۱۲۴ ق م) اشکانیان نیز همچون هخامنشیان از هگمتانه به عنوان اقامتگاه تابستانی خود استفاده می‌کردند.

بابل

پس از سقوط امپراتوری آشور به دست مادها و متحدین بابلی آنها، درحالی که مادها تحت فرمانروائی هووخ‌شتره در حال گسترش قلمرو خود در آسیای صغیر بودند، شاهان کلدانی بابل نیز از فرصت سود جسته و با درایت نبوپُلَسَر (۶۲۵ تا ۶۰۵ ق م) و پسرش نبوکد نَصَر دوم (۶۰۴ تا ۵۶۲ ق م) در زمان کوتاهی قلمرو وسیعی را از سواحل خلیج فارس تا دریای مدیترانه به چنگ آوردند و امپراتوری بابل نو را برپا داشتند. این دو فرمانروا در آبادانی شهر بابل نیز بسیار کوشیدند و در زمان آنان معابد و کاخهای متعددی در این شهر بنا شد. اما نبونعید آخرین فرمانروای امپراتوری بابل نو دلمشغولیهای دیگری داشت و به اوضاع بابل از جمله اعیاد مذهبی که نزد بابلیها حائز اهمیت فراوان بود توجهی نمی‌کرد. وی بدون توجه به وخامت اوضاع، بابل را به پسرش بلشَزَر سپرد و خود به تیمه (Taima) در یکی از واحه‌های شمال عربستان رفت و در آنجا به نیایش خدای سین پرداخت (در مورد تاریخ بابل در این دوره رک: Wiseman, 1991). نبونعید هنگامی به بابل بازگشت که کار از کار گذشته بود.

کورش بزرگ که ماد و لودیه را به شاهنشاهی نوبنیاد خود منضم کرده بود توجه خود را به بابل معطوف نمود و در پائیز سال ۵۳۹ ق م بدون نبرد چندانی وارد این شهر شد. بابلیان ورود او را نه به عنوان یک فاتح بلکه در مقام یک منجی جشن گرفتند (Cameron, 1974: 45-8). بلشزر به قتل رسید و نبونعید به کارمانیه تبعید شد. فرمان کورش که در سال ۱۸۷۹ م به وسیلهٔ هرمز رسام در بابل کشف شد، حاوی اطلاعاتی دربارهٔ چگونگی فتح بابل و شجره‌نامهٔ کورش است (ارفعی، ۱۳۵۶).

کورش پس از انضمام سرزمین بابل و متصرفات آن به شاهنشاهی خود، به احیای مراسم مذهبی و مرمت معابد و نیایشگاههای مختلف پرداخت و یهودیانی را که نبوکدنضر از فلسطین به اسارت گرفته و به بردگی به بابل آورده بود آزاد کرد و به سرزمینشان بازگرداند و هزینهٔ بازسازی معبدشان را پرداخت.

کورش رسمی را بنیاد نهاد که تا پایان دورهٔ هخامنشی ادامه یافت، به این صورت که: پسرش کمبوجیه را که ولیعهد به شمار می‌رفت و در هنگام فتح بابل به همراه پدر بود، در سال ۵۳۸ ق م نایب‌الحکومهٔ بابل کرد. پس از مرگ کورش، کمبوجیه در سال ۵۲۹ ق م قدرت را به دست گرفت و از بابل عزم تسخیر مصر کرد. وی پس از سه سال اقامت در مصر، در سال ۵۲۲ ق م به هنگام بازگشت به ایران به نحو مرموزی درگذشت. با مرگ کمبوجیه تا دو سال شاهنشاهی دچار آشوب و جنگهای داخلی بود تا این که سرانجام داریوش اول (بزرگ) (۵۲۲ تا ۴۸۶ ق م) آرامش را به شاهنشاهی بازگرداند. ازجمله افرادی که در ابتدای سلطنت داریوش بر او شوریدند دو بابلی با عناوین نبوکدنضر سوم و نبوکدنضر چهارم بودند، اما شورش آنان با عمل متهورانهٔ یکی از سرداران به نام زوپیر سرکوب شد. پس از مرگ داریوش بابلیان بار دیگر سر به شورش گذاشتند، اما خشایارشا نیز شورش آنان را

www.tabarestan.info تبرستان

سرکوب کرد و بنا به نوشتهٔ مورخان یونانی معابد بابلی را ویران نمود (برای نظری خلاف این رک: Kuhrt & Sherwin-White, 1987). از آن پس تا پایان دورهٔ هخامنشی بابل از آرامترین ساتراپیهای شاهنشاهی بود و بابلیان به زندگی عادی خود مشغول بودند (Kuhrt, 1990) و ولیعهد هخامنشی در مقام نایب‌الحکومه در بابل اقامت داشت.

علاوه بر این، پس از فتح بابل به دست کورش در سال ۵۳۹ ق م، این شهر در مدتی از سال یکی از اقامتگاههای شاهان هخامنشی نیز بود. گزنفون در **کورشنامه** (۸.۶.۲۲) می‌نویسد که «کورش در فصل زمستان هفت ماه را در بابل می‌گذراند، زیرا هوای آنجا دلپذیر بود. وی در بهار سه ماه را در شوش و در چلهٔ تابستان نیز دو ماه را در اکباتان (هگمتانه) می‌گذراند.» در کتاب عذرا (۶.۱) (از کتب مقدس یهود) نیز بابل به عنوان یکی از مراکز مهم هخامنشیان یاد شده است. اگرچه کورش در شهرهای دیگر بین‌النهرین چون اوروا و اوروک چند معبد را مرمت کرده اما از قرار معلوم او و کمبوجیه در بابل دست به ساخت بنایی نزده‌اند و کاخهای شاهان بابلی را به کار برده‌اند. این مجموعه کاخها طی حفریات رابرت کُلدوِی آلمانی بین سالهای ۱۸۹۹ تا ۱۹۱۳ م آشکار شدند (Koldewey, 1914). مهمترین کاخ در کرانهٔ شرقی فرات و گوشهٔ شمالی شهر در پشت دروازهٔ عشتار قرار داشت. این کاخ چند ضلعی از شرق به غرب ۳۰۰ متر و از شمال به جنوب بین ۱۲۰ تا ۲۰۰ متر طول داشت و شامل ۵ محوطه بود. محوطهٔ مرکزی ۵۲ متر طول و ۱۷ متر پهنا داشت و مهمترین محوطه به شمار می‌رفت زیرا تختگاه سلطنتی در جنوب آن واقع و با آجرهای لعابدار تزئین شده بود.

در شمار این مجموعه کاخ شمالی قرار داشت و در کنار آن مجموعه‌ای بود که «موزه» خوانده می‌شود. در خیابان کنار این مجموعه که پشت دروازهٔ عشتار قرار داشت، تکه‌هائی از نقش برجستهٔ کتیبهٔ بیستون به دست آمد (Seidl, 1976). که به همراه تکه‌هائی از نسخهٔ بابلی این کتیبه (von Voigtlander, 1978: 63-6) که در نزدیکی دروازهٔ اصلی به دست آمدند، این نظریه را به ذهن متبادر می‌سازد که داریوش برای یادآوری دائمی طغیان بابلیها در ابتدای سلطنت خود و سرکوبی آن، نسخه‌ای از سنگ نبشتهٔ بیستون را در بابل برپا کرده بوده است.

احتمالاً داریوش اول نخستین شاهنشاه هخامنشی بود که در بابل دست به احداثاتی زد. در کتیبهٔ دیگری که در مجموعهٔ «موزه» به دست آمده ذکر شده است که در سال ۴۹۸ ق م کار ساخت «سرایِ پسرِ شاه» آغاز شده است. احتمالاً داریوش در غرب کاخ نبوکدنضر دوم و بین این کاخ و «دیوار ایمگور ـ بعل» محوطهٔ کوچکی را انتخاب کرده و در آنجا دست به احداث کاخ کوچکی زده است که «بنای هخامنشی» (Perserbau) خوانده می‌شود. برای این کار محوطهٔ مذکور را به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم کرد و زیر قسمت جنوبی را با آجر و گل مصطبه‌سازی نمود. قسمت شمالی را نیز با شن پر کرد و کاخ مورد نظر را در آنجا بنا نهاد. این کاخ آپادانای کوچکی به طول ۳۵ متر و پهنای ۲۰/۵ متر است که دارای یک ایوان ستوندار با چهار ستون و تالاری با ۴ × ۲ ردیف ستون است. در طرفین ایوان ستوندار برجکهائی نیز برپا بوده است. کف اتاقها و محوطهٔ شمال بنا از ملاط آهک و قلوه‌سنگ تشکیل شده است (Koldewey, 1969: 120-5).

www.tabarestan.info تبرستان

این بنا آسیب فراوان دیده است، اما از میان بقایای آن پایه ستونهای زنگ شکل، پاستونی از سنگ آهک سیاه با بقایای کتیبه‌ای به نام داریوش، قطعات آجرهای لعابدار به صورت برجسته و تخت با نقوش مختلف بویژه سربازان هخامنشی به دست آمده است (Koldewey, 1914: 127-131).

احتمالاً گزارش دیودوروس (۲.۸) به نقل از کتزیاس از کاخ اردشیر دوم در بابل و آجرهای لعابدار آن توصیفی از همین کاخ بوده است.

دربارهٔ تاریخ ساخت این بنا اتفاق نظر وجود ندارد و گروهی آن را به داریوش دوم (۴۲۳ تا ۴۰۵ ق م) یا اردشیر دوم (۴۰۵ تا ۵۳۹ ق م) نیز نسبت می دهند (در مورد مباحث مربوط به تاریخگذاری رک: Haerinck, 1975: 127-8).

در دو نقطهٔ دیگر بین‌النهرین یعنی ابوشُلفت (Wetzel, Schmidt und Mallwitz, Abu Chulfat 1956: pl. 26a-b) و مسجَّر (Musedjir) در کردستان عراق (Boehmer, 1973: 491, fig.21) نیز پایه ستونهائی به سبک هخامنشی به دست آمده است، اما گزارشی از وجود کاخ یا سازهٔ دیگر هخامنشی نیامده است. درگوشه و کنار سرزمین بابل آثار فراوانی اعم از ابنیه، قبور و اشیای هخامنشی به دست آمده‌اند که نیازی به ذکر آنها در اینجا نیست (برای نگاهی کلی به آثار هخامنشی در سرزمین بابل رک: Haerinck, 1990a).

پاسارگاد

پاسارگاد در دشت مرغاب در ۹۰ کیلومتری شمال شیراز واقع شده است. این دشت نسبتاً کوچک با ۲۵ کیلومتر طول و ۱۲ کیلومتر پهنا ۱۹۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد و لذا شمالیترین و مرتفعترین دشت فارس به شمار می‌رود. دربارهٔ نام پاسارگاد اظهارنظرهای فراوانی شده است: هرودوت (کتاب اول، ۱۲۵) نخستین کسی است که این نام را ذکر کرده و می‌گوید که «پاسارگادی» نام برجسته‌ترین عشیره از پارسیان بوده است و هخامنشیان نیز از این طایفه بوده‌اند. کوینتوس کورتیوس این نام را به صورت پارسه‌گَدَ (Parsagada) ذکر می‌کند. وجه اشتقاق نام اصلی این محل در پارسی باستان مورد تردید است و آن را «محل استقرار پارسیان»، «زیستگاه پارسیان»، «تختگاه پارسه» و «دژ پارسیان» معنی کرده‌اند (در مورد مباحث مختلف مربوط به نام پاسارگاد رک: Stronach, 1978: 280-1). هالُک براساس گل‌نبشته‌های باروی تخت جمشید حدس می‌زد که صورت ایلامی نام پاسارگاد «بَتَرَکَتَ» (Batrakata) بوده است (Hallock, 1969: 676).

جهانگردان و باستانشناسان در پاسارگاد

سوای مورخان کلاسیک که در نوشته‌های خود به پاسارگاد اشاراتی کرده‌اند، از قرن پانزدهم میلادی که پای جهانگردان اروپائی به ایران باز شد، در سفرنامه‌های آنان به این محوطهٔ باستانی و بیشتر به آرامگاه کورش اشاره شده است.

نخستین جهانگرد اروپائی که به پاسارگاد اشاره کرد جوز فاباربارو در سال ۱۴۷۴ م بود که آرامگاه کورش را قبر مادر سلیمان خواند. در سال ۱۶۷۲ م جان استرویز می‌نویسد «مقبرهٔ مرغاب زیارتگاه زنان است که هنگام عبور از آن حوالی اغلب برای بوسیدن آن می‌ایستند، دعایی می‌خوانند و می‌گذرند». در اوایل قرن نوزدهم میلادی جیمز موریه، سر ویلیام اُزلی و رابرت کرپُرتر از پاسارگاد دیدن کردند و ضمن ارائهٔ توضیحاتی طرحهائی نیز تهیه نمودند. کلودیوس ریچ نخستین کسی بود که به سال ۱۸۲۱ م به هویت واقعی آرامگاه مرغاب پی برد. وی در این باره در سفرنامهٔ خود می‌نویسد:

«نمای بسیار گیرای این بنا بلافاصله مرا مرغوب خود کرد. دیدم که هیچ نظری دربارهٔ آن ندارم. نزدیک به یک ساعت بر روی پله‌های آن نشستم و تا زمانی که نور ماه بر آن تابید با خود در کنکاش بودم. آنگاه به ذهنم خطور کرد که این بنا باید آرامگاه برترین، درخشانترین و جذابترین فرمانروای مشرق‌زمین یعنی کورش باشد.»

www.tabarestan.info تبرستان

تیکسیه در سال ۱۸۴۰ م و فلاندن و کاست در سال ۱۸۴۱ م طرحهای بسیار دقیقی از آثار پاسارگاد تهیه کردند. به سال ۱۸۷۸ م استولز برای نخستین بار از آثار این محوطه عکسبرداری کرد. مارسل دیولافوا نیز طی سفر خود در ایران به سال ۱۸۸۰ م از آنجا دیدن کرد (برای فهرست کامل بازدیدکنندگان از پاسارگاد در قرون گذشته رک: Stronach, 1978: 1-5).

مرحلهٔ جدیدی از مطالعات در پاسارگاد در اوایل قرن حاضر به وسیلهٔ ارنست هرتسفلد آغاز شد و اساس رسالهٔ دکتری او را ترتیب داد (Herzfeld, 1908). هرتسفلد در آوریل ۱۹۲۸ م به پاسارگاد بازگشت و تا سپتامبر همان سال در آنجا مشغول به حفاری بود. او در قسمتهای مختلف ازجمله تُل تخت، محوطهٔ مقدس، درگاه و کاخ مسکونی گمانه‌زنی کرد؛ اما سوای چند گزارش مقدماتی (Herzfeld, 1929-30: 4-16; 1941: 210ff) نتایج نهائی حفریات وی هرگز منتشر نشد.

در ژوئن ۱۹۳۴ م سر اورل اشتاین در تپه‌های پیش از تاریخی دوتُلون و تل سه‌آسیاب گمانه‌زنی کرد. در سال ۱۹۳۵ م اشمیت آثار سطحی پاسارگاد را بررسی و از این منطقه عکسبرداری هوائی کرد. علی سامی از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۲ ش به پاکسازی محوطهٔ آرامگاه، بررسی و نقشه‌برداری بناهای اسلامی اطراف و تهیهٔ پلان کاخهای مسکونی و بارعام، خاکبرداری پله‌های تل تخت و گمانه‌زنی در تل جری و تل نخودی مشغول بود (سامی، ۱۳۳۰). از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳ م نیز دیوید استروناخ از سوی مؤسسهٔ ایرانشناسی بریتانیا به حفاری در قسمتهای مختلف و تهیهٔ گزارش از آثار موجود مشغول بود (Stronach, 1963; 1964; 1965; 1978).

کورش بزرگ سالهای آغازین سلطنت خود را در اَنشان و سپس هگمتانه و بابل گذارند. احتمالاً پس از فتح لودیه و مشاهدهٔ معماری پیشرفتهٔ آن سرزمین بود که فکر ایجاد پایتختی متناسب با شاهنشاهی وسیعش به ذهن او خطور کرد و لذا در بازگشت از لودیه گروهی از معماران و استادکاران لودیه‌ای و ایونیه‌ای را با خود به پارس آورد. ردپای این معماران در گوشه و کنار پاسارگاد مشهود است (Nylander, 1971).

استرابو (۱۵.۳.۸) در مورد انتخاب این محل به عنوان پایتخت از سوی کورش می‌نویسد:

«کورش پاسارگاد را بزرگ می‌داشت، زیرا در آنجا بود که آستیاگ (ایشتوویگو) را شکست داد و امپراتوری آسیائی وی را به چنگ آورد، لذا در آنجا شهری بنیاد نهاد و به یاد پیروزی خود کاخی احداث کرد.»

گزنفون نیز (در **کورشنامه**، ۸.۵.۲۱) می‌گوید که پاسارگاد ازنظر هخامنشیان آنچنان مهم بود که بنا به قانونی، شاهان هخامنشی مکلف بودند به هنگام ورود به این شهر به هر زنی که در سر راه خود می‌بینند یک سکهٔ طلا دهند. احتمالاً این سنت ریشه در اهمیت زنان پاسارگادی داشت که به هنگام نبرد پارسیان و مادها در آستانهٔ دروازهٔ پاسارگاد، سربازان پارسی را به پیشروی و غلبهٔ بر مادها تهییج کردند.

آثار پاسارگاد از شمال به جنوب به پنج دسته تقسیم می‌شوند و عبارتند از:

۱ - مصطبهٔ عظیم تل تخت (یا تخت مادر سلیمان) و باروی خارجی آن؛

۲ - محوطهٔ مقدس در شمال غرب آن؛

۳ - بنای موسوم به زندان؛

۴ - مجموعهٔ کاخها شامل محوطهٔ چهارباغ با آبگذرها و حوضچه‌های سنگی و در گرداگرد آن کاخهای بارعام (S)، مسکونی (P)، کوشکهای الف و ب، درگاه و پل؛

۵ - آرامگاهی کورش که ۱/۵ کیلومتر پائینتر از مجموعهٔ کاخها قرار گرفته است.

بنابراین مجموعهٔ آثار پاسارگاد در محوطه‌ای به طول ۳ و عرض ۲ کیلومتر پراکنده است. همین پراکندگی آثار، هِنری فرانکفورت را بر آن داشته که پاسارگاد را هنوز نشاندهندهٔ استقرارگاه یک فرمانروای کوچ‌نشین به شمار آورد (Frankfort, 1970: 351).

www.tabarestan.info تبرستان

تل تخت

تل تخت مصطبه‌ای عظیم بر بالای تپه‌ای طبیعی است و حدوداً ۵۰ متر از سطح دشت ارتفاع دارد. این مصطبه از سنگهای تراشیده ساخته شده و دسترسی به آن از طریق دو راه‌پله میسّر بوده است. احتمالاً بر بالای تل تخت اقامتگاه خصوصی کورش قرار داشته است. از قرار معلوم این مصطبه از ارگ سارد الهام گرفته شده است (Nylander, 1971: 75ff.) و تردیدی نیست که سنگتراشان لودیه‌ای در ساختن آن نقش اساسی داشته‌اند (Ibid: 88). چه بسا این مصطبه الهامبخش داریوش در احداث صفهٔ تخت جمشید بوده است (به ادامه بنگرید).

از رهگذر کاوشها در قسمتهای مختلف تل تخت چهار دورهٔ استقراری شناسایی شد:

دورهٔ اول، ساخت و سازهای زمان کورش بزرگ از حدود ۵۴۶ تا ۵۳۰ ق م بویژه احداث خود مصطبه است که گویا با مرگ کورش ناتمام می‌ماند؛

دورهٔ دوم، از حدود ۵۰۰ تا ۳۰۰ ق م ادامه می‌یابد و طی آن با احداث یک دیوار خشتی بر رأس تپه این

مصطبه به کارگاه و انبار بدل می‌شود (Stronach, 1978: 146-59). در پایان دورهٔ هخامنشی تل تخت ویران شده و می‌توان احتمال دادکه خزانهٔ پاسارگاد که به اسکندر تسلیم شده دراین محل قرار داشته است (Stronach, 1985a: 854). آتش‌سوزی حدود ۳۰۰ ق م احمالاً حاکی از قیام بر علیه حکومت سلوکی در پارس بوده؛

دورهٔ سوم استقراری تل تخت، از ۲۸۰ تا ۱۸۰ ق م به اشغال فرته‌داران درآمده است.

دورهٔ چهارم استقراری تل تخت، در اواخر دورهٔ ساسانی و اوایل دورهٔ اسلامی بوده است (Stronach, 1978: 155-7).

محوطهٔ مقدس

در شمال غربی تل تخت دو سکّو به بلندی بیش از ۲ متر و فاصلهٔ ۸ متر و یک مصطبه به چشم می‌خورد که در مجموع محوطهٔ مقدس را تشکیل می‌دهند. سکوی شمالی مکعبی ساده و سکوی جنوبی مکعبی با ۸ پله است. اُمستد (۸۴:۱۳۷۲) معتقد بود که این دو سکّو مذبحهای دوگانهٔ اهورامزدا و آناهیتا بوده‌اند. ترومپلمان بر این عقیده بود که این سکّوها زمانی با تزئینات دندان‌موشی آراسته شده بودند و احتمالاً سکوی جنوبی برای پیشکش موادی چون هومه به آناهیتا و سکوی شمالی برای پیشکش گوشت به میترا به کار می‌رفته است (Trumpelmann, 1977: 10-16). استروناخ معتقد است که کورش نیز همچون شاهان متأخر هخامنشی، به نحوی که در نقش برجستهٔ گوردخمه‌های آنان به چشم می‌خورد، از سکوی جنوبی بالا می‌رفت تا آتشی راکه در آتشدانی بر روی سکوی جنوبی روشن بود نیایش کند. وی برای اثبات ادعای خود به قطعات سه آتشدان که در حوالی پاسارگاد به دست آمده‌اند اشاره می‌کند (Stronach, 1978: 138).

در حدود ۱۲۰ متری غرب این دو سکّو مصطبه‌ای قرار دارد که بر روی صخرهٔ طبیعی ساخته شده است. این مصطبه در اصل از پنج سکوی خشتی تشکیل شده بود که بر روی یکدیگر ساخته شده‌اند و ابعاد آنها از ۵۰ × ۷۵ متر تا ۱۵ × ۲۰ متر متغیر است. احتمالاً این مصطبه از سکوهای پیش گفته جدیدتر است، اما نمی‌دانیم که آیا آن زیربنای یک نیایشگاه یا سازهٔ دیگری بوده است.

استروناخ دربارهٔ کاربری این مصطبه می‌گوید:

> «ممکن است این مصطبه در دورهٔ هخامنشی یا پس از آن برای کسانی ساخته شده است که اجازه داشتند از دور شاهد مراسمی باشند که بر روی دو سکّوی سنگی برگزار می‌شد، و یا احتمالاً این مصطبه پشتهٔ بلندی برای اجرای مراسم قربانی بوده است. حتی این احتمال وجود دارد که این مصطبه در دورهٔ اردشیر دوم یا پس از آن که در عقاید مذهبی هخامنشیان تغییراتی رخ داد، ساخته شده باشد.» (Stronach, 1978: 145).

زندان سلیمان

بنای موسوم به «زندان سلیمان» برجی مکعب شکل به بلندی حدود ۱۳ متر در فاصلهٔ ۶۰۰ متری جنوب

www.tabarestan.info تبرستان

غربی تل‌تخت است (Stronach, 1978: 117-137). امروز تنها یک دیوار آن با سه ردیف پنجرهٔ کاذب باقی مانده است. احتمالاً پلکانی با ۲۹ پله به اتاقک درون بنا منتهی می‌شده است. حاشیهٔ دور درگاه را نقش‌برجستهٔ گلکاریهائی تزئین می‌کرده‌اند. سازهٔ مشابه دیگری به نام کعبهٔ زرتشت در نقش رستم به چشم می‌خورد (به ادامه بنگرید) و دربارهٔ کاربرد هر دوی آنها تردید وجود دارد. استروناخ این دو بنا را ملهم از برجهای اورارتوئی می‌داند (Stronach, 1967) و معتقد است که آنها بایگانی یا محل نگهداری اشیای سلطنتی بوده‌اند. گروهی از محققان با این عقیده موافقند، اما گروهی دیگر حدس می‌زنند که این دو بنا آتشگاه بوده‌اند و گروهی نیز آنها را مقبره یا محل امانت گذاردن اجساد می‌دانند (در این مورد رک: Stronach, 1978: 132-6)، ازجمله مری بویس که زندان را آرامگاه کاساندانه همسر محبوب کورش می‌داند (Boyce, 1984). نظریهٔ دیگری که اخیراً ابراز شده این بناهای معمابرانگیز را محل تاجگذاری شاهان هخامنشی می‌داند (Sancisi-Weerdenburg, 1983: 147).

در سال ۱۹۵۲ م در میان خرابه‌های زندان یک تکه کتیبه یافت شد (Borger und Hinz, 1959) بر روی این کتیبه دو سطر ناقص به خط پارسی باستان و یک سطر نقاص به خط ایلامی به صورت u-sa به چشم می‌خورد. نیلاندر آن را باقی ماندهٔ [Ku-ra]-u-sa یا نام کورش می‌داند اما آن را به کمبوجیه پسر کورش نسبت می‌دهد (Nylander, 1962). استروناخ نیز حدس می‌زند که این کتیبه باقی ماندهٔ Kurus است (Stronach, 1978: 136-7). اما جرج کامرون معتقد بود که این نوشته بخشی از یک کتیبهٔ داریوش اول است که به نام ساتراپی Kus (نوبه) اشاره می‌کند (Cameron, 1967: 5-10). وضعیت این کتیبه همچنان در پردهٔ ابهام است.

www.tabarestan.info تبرستان

مجموعهٔ کاخها

در حدود ۳۰۰ متری جنوب زندان محوطهٔ چهارباغ و مجموعهٔ کاخها قرار دارد که شامل کاخ مسکونی (P)، کاخ بارعام (S)، کوشکهای الف و ب و درگاه می‌شود. هر یک از این بناها نیز حدود ۲۰۰ متر با یکدیگر فاصله دارند.

کاخ مسکونی

کاخ مسکونی بنایی است به ابعاد ۴۲ × ۷۶ متر با یک تالار مرکزی با ۶ × ۵ ردیف ستون در پائین این تالار ایوان طویلی با ۲۰ × ۲ ردیف ستون و در بالای تالار ایوان کوتاهتری با ۱۲ × ۲ ردیف ستون به چشم می‌خورد (Stronach, 1978: 78-104). در ایوان طویل سکوئی قرار دارد که آن را محل قرار دادن اورنگ شاهی شناخته‌اند. درگاههای این کاخ را نقش‌برجسته‌های شاه و همراهانش تزئین کرده است. گروهی چون نیلاندر (1965) و روت (1979: 58) این نقش‌برجسته‌ها و کتیبه‌های روی آنها را به خود کورش و گروهی دیگر چون استروناخ (1978: 96) و فارکاس (1974: 58) آنها را به داریوش اول نسبت می‌دهند. هینس نیز با ترجمهٔ کتیبهٔ این کاخ ادعا کرده است که کورش کاخ را ساخته، اما کتیبهٔ این کار، در اخص، و دیگر کتیبه‌های پاسارگاد، در اعم، را

داریوش افزوده است (Borger und Hinz, 1959: 125).

ستونهای کوتاه کاخ مسکونی بر روی پایه ستونهای مکعب شکل و شالیهای شیاردار قرار گرفته‌اند و از این نظر شبیه ستونهای کوشکی هستند که در سال ۱۳۵۰ ش در نزدیکی برازجان شناسائی شد. همین امر موجب شد که آن کوشک نیز به زمان کورش بزرگ تاریخگذاری شود (سرفراز، ۱۳۵۰).

کاخ بارعام

این کاخ در فاصلهٔ ۳۰۰ متری جنوب کاخ مسکونی قرار گرفته و ابعاد آن ۴۵ × ۵۶ متر است (Stronach, 1978: 56-77). ابعاد تالار اصلی این کاخ ۲۲ × ۳۲/۴ متر است و در اطراف آن ایوانهای ستوندار قرار گرفته‌اند. در تالار مرکزی ۸ پایه ستون سیاه رنگ برای ۸ ستون سفید رنگ بلند به ارتفاع بیش از ۱۳ متر به چشم می‌خورد. درگاههای این کاخ را قسمت زیرین نقوش برجستهٔ گاو ـ مرد، ماهی ـ مرد و شیر ـ هیولا تزئین کرده است که از پیش‌نمونه‌های آشوری تقلید شده‌اند (Kawami, 1972: 149-8).

www.tabarestan.info تبرستان

درگاه

این بنا با ابعاد ۲۵/۵ × ۲۸/۵ متر در ۲۰۰ متری جنوب شرقی کاخ بارعام قرار گرفته (Stronach, 1978: 44-55) و دارای یک تالار ستوندار با ۴ × ۲ ردیف ستون بر روی پایه‌های سیاه است که براساس اندازهٔ آنها می‌توان تخمین زد که ستونها بیش از ۱۶ متر بلندی داشته‌اند (Ibid: 44). این بنا دو ورودی اصلی و دو ورودی فرعی داشته است و براساس بقایای پیکره‌هائی که هرتسفلد یافته، می‌توان حدس زد که بیرون درگاه را پیکرهٔ دو گاو بالدار بزرگ و داخل آنها را گاوهائی با سر انسان پاسداری می‌کرده‌اند (Calmeyer, 1981). بر آستانهٔ یکی از ورودیها نقش برجستهٔ انسان بالداری با پوشاک ایلامی، ریش کوتاه و تاج مصری آتف (یا: حِم‌حِم) به چشم می‌خورد. بنا به نوشته‌های جهانگردانی که تا سال ۱۸۶۱ م از محل دیدن کرده‌اند، بر بالای این نقش‌برجسته کتیبه‌ای سه زبانی با متن «من، کورش، شاه، یک هخامنشی» به چشم می‌خورده است؛ اما امروز اثری از این کتیبه در دست نیست. مَلُوَن (Mallowan, 1972: 2) این نقش‌برجسته را نشاندهندهٔ نیروهای منتسب به شاهانی چون کورش می‌دانست. بارنت (1969: 420) آن را نشاندهندهٔ خدای فنیقی بعل می‌شناسد. استروناخ (53 :178) با پیروی از هرتسفلد آن را روح محافظ می‌داند، اما کالمه‌یر (1981: 28) با اشاره به اینکه چهرهٔ این نقش‌برجسته رو به داخل است، احتمال نگهبان بودن آن را رد کرده و آن را محافظ فرمانروا می‌داند. شهبازی (۱۳۵۰) نیز این نقش‌برجسته را نقش فرکیانی کورش می‌خواند. روت (1979: 303) نیز این نقش را اثری با شخصیت هخامنشی و متناسب با تنوع قومی ـ فرهنگ شاهنشاهی کورش می‌شناسد.

باغ و بناهای مربوط به آن

چهارباغ مرکزی پاسارگاد محوطه‌ای به وسعت ۲۵۰ × ۳۰۰ متر را دربر می‌گیرد و راه ورود به آن از کاخ

مسکونی و دو بنای نسبتاً کوچک موسوم به کوشک الف در گوشهٔ شرقی و کوشک ب در گوشهٔ جنوبی باغ بوده است (Stronach, 1978: 110-12). در گوشهٔ جنوبی کوشک ب خمره‌ای با ۳۷ قلم زیورآلات ازجمله النگو، گوشواره، گردنبند، قاشق نقره‌ای و مهره‌های تزئینی به دست آمد که به ۴۵۰ تا ۳۵۰ ق م یا احتمالاً زمانی که اسکندر به پاسارگاد نزدیک می‌شده تاریخگذاری شده‌اند (Ibid.: 168-77).

چهارباغ به وسیلهٔ آبگذرها و حوضچه‌های سنگی آبیاری می‌شده و کهنترین نمونهٔ شناخته شده از این نوع باغ در معماری ایران است (استروناخ، ۱۳۷۲). بین کاخ بارعام و درگاه پلی شناسائی شده که مربوط به این باغ بوده است. این پل دارای ۳ × ۵ ردیف ستون سنگی به ارتفاع ۲ متر بوده و احتمالاً روبنای چوبی داشته است. استروناخ (1978: 113) آن را به اواخر دورهٔ هخامنشی یا پس از آن نسبت می‌دهد.

آرامگاه کورش

تبرستان
www.tabarestan.info

آرامگاه کورش از دیرباز کانون توجهات در پاسارگاد بوده است. از میان آثار پاسارگاد، مورخان کلاسیک تنها به آن اشاره کرده‌اند. استرابو ذکر کرده که گروهی از مغان از این آرامگاه پاسداری و هر روز گوسپندی و ماهانه اسبی را قربانی می‌کردند؛ و آریان اشاره می‌کند که در داخل آرامگاه تخت، تابوت و اسبابی زرین و کتیبه‌ای به این مضمون قرار داشته است:

«ای انسان فانی! من کورش هستم، پسر کمبوجیه، که شاهنشاهی پارسیان را بنیاد نهاد و فرمانروای آسیا بود. پس به این یادمان من رشک مبر.»

همان‌گونه که ذکر شد، بسیاری از جهانگردان که پس از عصر رنسانس به ایران آمدند در شناسائی هویت واقعی این آرامگاه به خطا رفتند و آن را به نام قبر مادر سلیمان ذکر کردند؛ و اول بار کلودیوس جیمز ریچ بود که با قاطعیت این آرامگاه را به کورش نسبت داد.

این آرامگاه از دو بخش تشکیل شده است: پایهٔ آن مصطبه‌ای شش طبقه است که کف آن ۱۳/۳۵ متر طول و ۱۲/۳۰ متر پهنا دارد؛ اتاقک آرامگاه که ورودی آن از سمت شمال غربی است و درگاه کوچکی به طول ۳/۱۷ متر و ارتفاع ۲/۱۱ متر دارد و سقف شیروانی شکل آن از پنج تخته سنگ بزرگ تشکیل شده که در زیر آن دو فضای خالی وجود دارد (سامی، ۱۳۳۹). ارتفاع کلی این بنا به ۱۱ متر می‌رسد.

این سازه در عین سادگی گیرائی خاصی دارد که بنا به نظر بسیاری از محققان کاملاً با شخصیت صاحب آن متناسب است. شکل آن مباحث فراوانی را برانگیخته و محققان آن را تقلیدی از زیگوراتهای بین‌النهرینی (Parrot, 1949: 50) یا ایلامی (Ghirshman, 1964: 135) شمرده‌اند. گروهی دیگر نیز اتاقک با سقف شیروانی را به سبک اورارتوئی و مصطبهٔ پله‌دار را اثری بین‌النهرینی خوانده‌اند (Barnett, 1957: 74)؛ و جمعی آن را مشابه مقابر ایونیه و لودیه تلقی کرده‌اند (Nylander, 1971: 102). اما باید توجه داشت که این بنا هیچ پیش نمونهٔ شناخته شده‌ای ندارد و احتمالاً کورش با دراختیار داشتن امکانات کافی به فکر خلق آرامگاه بدیعی

برای خود افتاده است. استروناخ به تعداد پله‌های این آرامگاه (۶ تا) اشاره می‌کند که با پله‌های نیایشگاه مرکزی تپهٔ نوشیجان، آتشدان پله‌ای همانجا و آتشدانهای پله‌ای هخامنشی قابل مقایسه است و لذا احتمال می‌دهد که نمای پله‌ای این آرامگاه نشانهٔ نوعی تقدس بوده است (Stronach, 1985a: 841).

مشخصات فنی این آرامگاه حاکی از آن است که سازندگان آن معمارانی از اهالی ایونیه و لودیه بوده‌اند که پس از تصرف سارد در سال ۵۴۷ ق م به خدمت کورش درآمدند. ازجملهٔ این مشخصات به‌کارگیری بستهای دم چلچله‌ای آهنی و سربی و سنگهای تراش خوردهٔ بزرگ با اتصالهای دَم‌گیری شده (anathyrosis) است. از دیگر مشخصات نحوهٔ تراش برجستگیها و فرورفتگیهای حاشیهٔ درگاه و شیروانی بنا است. سوای این مسائل اندازه‌های داخلی حجرهٔ تدفین و اندازه‌های خارجی کل سازه با مقیاسهای ایونی مطابقت دارد (Nylander, 1971: 95,n.236).

استروناخ بر روی سنتوری شمال غربی این آرامگاه بقایای نقش یک گلک را یافت و آن را نماد اهورا مزدا شناخت (Stronach, 1971: 155-8)، اما دوشن گیمن این نقش را علامتی از میترا شناخته و از این رهگذر به این نتیجه رسیده که کورش پیرو آئین میترا بوده است (Duchesne - Guillemin, 1974: 17).

تنگ بلاغی

جنوبی‌ترین آثار هخامنشی در پاسارگاد معبری به طول ۲۵۰ متر، پهنائی تا ۱/۷۰ متر و ارتفاعی تا ۱۰ متر در کنارهٔ رود پلوار در تنگ بلاغی است. این معبر در صخرهٔ کوه تراشیده شده است (Stronach, 1978: 166-7).

*

پس از مرگ کورش کار ساختمانی در پاسارگاد متوقف شد و از قرار معلوم در زمان کمبوجیه نیز ساخت و سازی در این محل انجام نشده است. اما داریوش اول (بزرگ) علاوه بر اینکه در شوش و تخت جمشید مشغول به کارهای عظیم ساختمانی بود به پاسارگاد نیز توجه نمود، و گروهی از محققان کتیبه‌های به نام کورش و حتی نقش‌برجسته‌های کاخهای مسکونی و بارعام و تکمیل کار ساختمانی شماری از بناهای پاسارگاد را به او نسبت می‌دهند. پس از احداث تخت جمشید و شوش پاسارگاد مرکزیت سیاسی شاهنشاهی هخامنشی را از دست داد، اما همچنان اهمیتی مذهبی و آئینی داشت و شاهان هخامنشی برای تاجگذاری به این محل می‌آمدند. پلوتارخ (**اردشیر**، ۳.۱) در این باره می‌نویسد:

«اندکی پس از درگذشت داریوش [دوم]، شاه جدید [اردشیر دوم] راهی پاسارگاد شد تا در آنجا طی تشریفاتی منصب شاهی را از دستان مؤبدان پارسی دریافت کند. در این مکان نیایشگاه الههٔ جنگاوری وجود دارد که احتمالاً آتنا [آناهیتا] است. نامزد مقام سلطنت باید وارد این نیایشگاه شود، جامهٔ خود را به درآورد و جامه‌ای را به تن کند که کورش بزرگ پیش از رسیدن به سلطنت به تن داشت؛ سپس باید معجونی از انجیر و بادام

بخورد، کمی سقز بجود، و فنجانی شیر ترشیده بنوشد. آنان که در بیرون ایستاده‌اند، از آنچه پس از این کارها انجام می‌شود ناآگاهند.»

شـوش

شهر شوش پیش از روی کار آمدن هخامنشیان و از دیرباز مهمترین پایتخت ایلام بود و در حقیقت استقرار و ساخت و سازهای دورهٔ هخامنشی در این شهر، تداوم تاریخ طولانی آن به شمار می‌رود. با سقوط شاهنشاهی هخامنشی شوش نیز رو به افول نهاد و هرگز اعتبار و اهمیت سابق خود را نیافت و رفته رفته در قرون میانهٔ اسلامی به روستائی کوچک در کنار آرامگاه دانیال نبی بدل شد.

بناهای هخامنشی از مهمترین آثار شوش به شمار می‌روند و از همین رهگذر، از ابتدای حفریات در این شهر در اواسط قرن نوزدهم میلادی همواره مورد توجه حفاران بوده‌اند. نخستین کسی که در تپهٔ آپادانا حفاری کرد ویلیام کِنِت لفتوس بود و پس از اومارسل دیولافوا تقریباً تمامی همّ خود را صرف حفاری در این قسمت و یافتن تکه آجرهای لعابدار هخامنشی کرد. پس از او ژاک دومورگان، رولاند دومکنم و رُمن گیرشمن نیز گرچه بیشتر به آثار ایلامی در دیگر قسمتهای شوش توجه داشتند، اما حفاری در قسمتهای هخامنشی را نیز فراموش نکردند و کار در تپهٔ آپادانا نیز مرتباً ادامه داشت. از سال ۱۹۶۹ م به بعد نیز که ژان پرو به سرپرستی هیأت فرانسوی رسید، تپهٔ آپادانا و آثار هخامنشی آن و کاخ شائور در شمالِ غربی شوش از کانون توجهات کاوشگران بود.

تبرستان www.tabarestan.info

*

رُمن گیرشمن از سال ۱۹۴۶ م در بخش شمال غربی شهر صنعتگران شوش دست به حفاری زد و طی چند سال موفق به‌کشف آثاری شد که به «روستای هخامنشی» (Village Perse-Achéménide) موسوم است (Ghirshman, 1954). وی در این روستا ۳ لایهٔ فرهنگی شناسائی کرد و قدیمیترین آنها (روستای هخامنشی ۱) را با محوطه‌های عصر آهن ۲ چون سیلک VI و گیان I مقایسه نمود و چون به مسئلهٔ ورود آریائیها به ایران و استقرار آنها در این سرزمین توجهی خاص داشت، به این نتیجه رسید که لایهٔ ۱ روستای هخامنشی آثار به جای مانده از پارسیان تازه واردی است که از کوههای زاگرس به این نقطه مهاجرت کرده‌اند. وی با ادامهٔ همین خط فکری ادعا کرد که مصطبه‌های بردنشانده و مسجد سلیمان محل استقرار شاهان اولیهٔ پارسی چون آرشام و آریارمنه بوده است (Ghirshman, 1950). اما حفریات آتی خود وی در این دو مصطبه نشان داد که آنها مربوط به دوره‌های سلوکی ـ پارتی یا حداکثر اواخر هخامنشی هستند (Ghirshman, 1976) و ربطی به اوایل دورهٔ هخامنشی ندارند.

از سوی دیگر بعدها مشخص گردید که قدیمترین لایهٔ روستای هخامنشی مربوط به نیمهٔ دوم دورهٔ ایلام نو (۷۲۵ تا ۵۲۰ ق م) است و آن نیز ربطی به هخامنشیان ندارد (de Miroschedji, 1981: 38-40). همین نکات موجب شد که نظریهٔ استقرار پارسیان پیش از تشکیل شاهنشاهی هخامنشی در شوش یا حدود آن منتفی شود

(Stronach, 1974).

کورش بزرگ پس از فتح بابل خود را شاه آنشان خوانده است و لذا منطقاً ایلام، دشت شوش و خود شهر شوش را در اختیار داشته است (de Miroschedji, 1985: 505). اما در اینکه شوش در چه زمانی به تصرف کورش درآمده اتفاق نظر وجود ندارد (Zadok, 1976: 61). از سوی دیگر استرابو (۱۵.۳.۲) اشاره کرده که کورش در شوش برای خود کاخی ساخته است. اما علی‌رغم آنچه ذکر شد، طی حفریات گسترده و طولانی در این شهر هیچ اثری از کورش و پسرش کمبوجیه به دست نیامده است و به احتمال زیاد داریوش اول (بزرگ) نخستین شاهنشاه هخامنشی بوده که در شوش دست به احداثاتی زده است.

استرابو همچنین اشاره می‌کند (۱۵.۳.۲۱) که تمامی شاهان هخامنشی در شوش کاخی بنا نهاده‌اند، اما تا جائی که مدارک باستانشناختی نشان می‌دهند دو دورهٔ مهم ساختمانی را طی عصر هخامنشی در شوش می‌توان شناسائی کرد: دورهٔ اول، کارهائی که از اوایل سلطنت داریوش اول آغاز طی سلطنت خشایارشا تکمیل شد؛ و دورهٔ دوم، ساخت و سازهائی که در زمان اردشیر دوم انجام شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

سازه‌هائی که احداث آنها در زمان داریوش اول آغاز شده عبارتند از:

باروی شهر که دور شهر شاهی، زندان تا کنار اکروپل و تمامی تپهٔ آپادانا را احاطه می‌کرده و محوطه‌ای به وسعت تقریبی ۷۰ هکتار را در خود جای می‌داده است. این بارو خشتی بوده و داریوش (DSe) دربارهٔ آن می‌گوید که رو به خرابی نهاده بود و او [داریوش] آن را مرمت کرده است. طی کاوشهای هیأت ایرانی در سال ۶۲-۱۳۶۱ در جبههٔ شمال غربی تپهٔ آپادانا یک برج و بخشی از بارو آشکار شد که قسمتی از آن حدوداً ۳ متر عقب نشسته است. در این عقب‌نشینی تکهٔ کتیبه‌ای سنگی به اندازهٔ کف دست یافت شد که بر روی آن نوشته‌ای به پارسی باستان به چشم می‌خورد (میرعابدین کابلی، گفتگوی خصوصی).

در جبههٔ شرقی این بارو، در محلی که شهر شاهی از شهر صنعتگران جدا می‌شود، دروازهٔ شرقی شهر قرار گرفتهٔ است. این بنای خشتی به طول ۳۶ متر و عرض ۱۸ متر از یک معبر مرکزی و اتاقهای جنبی تشکیل شده است (Perrot et Ladiray, 1989: 64). مراجعین از طریق این دروازه وارد شهر می‌شدند و پس از عبور از قسمتهای مسکونی در شهر شاهی، که متأسفانه اثری از آن باقی نمانده است، به درگاه (Propylée) داریوش در شمال غربی شهر شاهی می‌رسیدند. این بنا به ابعاد ۲۴ × ۲۴ متر درکنار ترانشهٔ بزرگ گیرشمن واقع شده و مصطبهٔ کاخ را از باقی شهر جدا می‌کند. در شمال و جنوب این بنا دو ایوان ستوندار هر یک با ۲ ستون به چشم می‌خورد و در داخل آن نیز دو اتاق اصلی با تزئینات طاقنما قرار دارد که به دو اتاق جنبی راه می‌یابند. بیرون بنا نیز تزئینات طاقنما دارد. در این بنا کتیبه‌هائی به دست آمده که حاکی از احداث آن به دست داریوش و تکمیل کار به دست خشایارشا است (Ibid.: 62-3).

پس از عبور از بنای درگاه داریوش، به پل خشتی بزرگی بر روی خندق برمی‌خوریم که مصطبهٔ کاخ را به شهر شاهی مرتبط می‌کرده است. بعد از این پل به مصطبهٔ کاخ می‌رسیم و نخستین بنائی که به چشم می‌خورد دروازهٔ

داریوش است. این دروازهٔ تشریفاتی که در شرق محوطهٔ شرقی و به فاصلهٔ ۸۰ متری مجموعهٔاخ قرار گرفته، طی کاوشهای سال ۱۹۷۰ آشکار شده است (Perrot e Ladiray, 1974). این دروازه، بنائی خشتی به طول ۴۰ و عرض ۲۸ متر و مساحت تقریبی ۱۲۰۰ مترمربع است. تالار مرکزی آن دارای چهار ستون بوده که احتمالاً ۱۲ تا ۱۳ متر ارتفاع داشته‌اند. در شمال و جنوب این تالار دو اتاق کوچک جنبی قرار داشته که از طریق درگاههائی به پهنای ۱ متر به تالار باز می‌شدند. کتیبه‌ای از خشایارشا بر روی یکی از پایه ستونها، حاکی از آن است که این بنا را داریوش ساخته است (Vallat, 1974: 178). در آخرین روز سال ۱۹۷۲ درکنار درگاه خروجی این دروازه بود که مجسمهٔ بزرگ داریوش به دست آمد (Stronach, 1972). این مجسمه یکی از معدود پیکره‌های سه‌بعدی باقی مانده از دورهٔ هخامنشی به شمار می‌رود و احتمالاً ابتدا در مصر قرار داشته و بعدها به وسیلهٔ خشایارشا به این نقطه منتقل شده است. سوای این مجسمه، قطعاتی از چند مجسمهٔ سلطنتی دیگر مربوط به دورهٔ هخامنشی از شوش به دست آمده که هاینس لوشای (1983) با بررسی آنها به این نتیجه رسیده که احتمالاً چهار یا پنج مجسمهٔ مشابه درکنار درگاههای ورودی و خروجی دروازهٔ داریوش قرار داشته‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

مجموعهٔ کاخ: داریوش اول در اوایل سلطنت خود و به احتمال زیاد پیش از آغاز کار در تخت جمشید،؛ با آگاهی از اهمیت شوش، دست به احداث مجموعهٔ کاخ در این شهر زد. وی برای این کار تپه‌ای در شمال شوش را که امروزه آپادانا خوانده می‌شود و از دورهٔ شوش ۱ و طی ادوار بعدی مسکونی بود (Steve et Gasche, 1990) برگزید و دستور ساخت کاخ عظیمی را در آنجا داد. اما معماران هخامنشی با آگاهی از اینکه خاک تپهٔ مذکور دستی و مملو از آثار باستانی دوره‌های پیشین است و تحمل وزن ستونهای بلند و سنگین کاخ و دیگر اجزای آن را ندارد، زیر قسمتهائی را که مصالح سنگی باید روی آنها قرار می‌گرفت با شن و سنگریزه انباشتند تا احتمال نشست آن منتفی شود (در مورد بررسیهای ژئوفیزیکی در تأیید این کارهای مقدماتی رک: Hesse, 1989). همزمان با این زیرسازی، کار احداث مصطبهٔ خشتی عظیمی آغاز شد که ۱۸ متر از سطح دشت ارتفاع داشت و با ۴۰۰ متر طول و ۲۶۰ متر عرض مساحتی در حدود ۱۳ هکتار را دربر می‌گرفت. پس از این، کارهای مقدماتی کار احداث بناهای کاخ آغاز شد. خود داریوش درکتیبهٔ DSf، که به قول هینس (1950: 1) یکی از مهمترین منابع اطلاعاتی ما دربارهٔ تاریخ دوران باستان است، دربارهٔ این کارهای مقدماتی و احداث کاخ می‌نویسد:

«این کاخی است که من در شوش ساختم. تزیینات آن از دور دستها آورده شد. زمین تا عمق زیادی حفر شد، تا زمانی که من به صخره‌های زمین رسیدم. هنگامی که خاک برداشته شد، به جای آن شن و سنگریزه ریخته شد، در بعضی [جاها] به عمق ۴۰ ذراع و در دیگر [جاها] به عمق ۲۰ ذراع، کاخ بر روی این [پی‌سازی] در شن و سنگریزه بنا شد... زمین حفر شد، شن و سنگریزه ریخته شد و خشت چیده شد. [تمامی این را] مردم بابل انجام دادند.

الوار سرو از کوههای لبنان آورده شد. مردم آشور آن را به بابل آوردند و مردم کاریه

و ایونیه آن را به شوش آوردند. چوب سیسو (Sisoo) از گنداره و کرمانیه آورده شد. طلایی که در اینجا به کار رفت از سارد و باختر آورده شد. احجار نیمه کریمه چون لاجورد و عقیق که در اینجا به کار رفت از خوارزم آورده شد و چوب آبنوس از مصر آورده شد. تزئینات دیوارها از ایونیه آورده شد. عاجی که در اینجا به کار رفت از حبشه، هند و آراخوزیه آورده شد. ستونهای سنگی که در اینجا به کار رفتند از روستایی به نام ابیرّدو (Abiradu) در ایلام آورده شد. سنگتراشانی که سنگها را تراشیدند از ایونیه و لودیه بودند. زرگرانی که زرگری کردند از ماد و مصر بودند. کسانی که آجرها را قالب زدند بابلیها بودند. مردمی که دیوارها را تزئین کردند از ماد و مصر بودند.

داریوش شاه گوید: فرمان داده شد که کاری عالی در شوش انجام شود و کاری بسیار عالی [انجام شد]. اهورامزدا محافظت بفرماید مرا و ویشتاسب، پدر مرا و سرزمین مرا.» (Kent, 1953: 142-44).

www.tabarestan.info تبرستان

مجموعهٔ کاخ از دو بخش تشریفاتی و مسکونی تشکیل شده است. مهمترین بنای بخش تشریفاتی آن تالار آپادانا به ابعاد ۱۰۹ × ۱۰۹ متر و مساحت ۱۰۴۳۴ مترمربع است که شمالیترین بنای مجموعه نیز به شمار می‌رود. این بنا سوای پله‌کانها دقیقاً شبیه آپادانای تخت جمشید است و از یک تالار مرکزی به ابعاد ۵۸ × ۵۸ متر با ۶ × ۶ ردیف ستون به بلندی حدوداً ۲۰ متر با سرستونهای گاوشکل تشکیل شده است. در سه سمت شمالی، شرقی و غربی تالار سه ایوان ستوندار، هر یک با ۶ × ۲ ردیف ستون و یک در ورودی به چشم می‌خورد. در سال ۱۹۷۰ در این بنا دو کتیبهٔ دیگر به ایلامی و اکدی به‌دست آمد که حاکی از احداث آن به دست داریوش و خشایارشا است (Vallat, 1970; 1971; 1972).

کتیبهٔ دیگری از خشایارشا حاکی از این است که درگاههای آپادانا را او ساخته است (Vallat, 1974). از قرار معلوم کار ساخت آپادانا در زمان داریوش اول آغاز و در زمان خشایارشا تکمیل شده است. همچنین بر روی چهارپایه ستون این تالار کتیبه‌ای از اردشیر دوم (A2Sa) با این مضمون به چشم می‌خورد:

«پدر پدر بزرگ من، داریوش، این آپادانا را ساخت. سپس در زمان پدربزرگ من اردشیر، آن سوخت. من با لطف اهورامزدا، آناهیتا و میترا این آپادانا را [باز] ساختم. ای‌کاش اهورامزدا، آناهیتا و میترا مرا از تمام پلیدیها محافظت بفرمایند و ای کاش آنان آنچه را من ساخته‌ام از ویرانی و آسیب محفوظ بدارند.» (Kent, 1953: 154).

ضلع جنوبی تالار آپادانا دارای دو خروجی است که به قسمت مسکونی مجموعهٔ کاخ باز می‌شوند. قسمت مسکونی کار داریوش اول است، و در برخی کتیبه‌ها (DSf) آن را هدیش و در برخی دیگر (DSd) آن را تچر خوانده‌اند (Vallat, 1974). این قسمت با ۲۴۶ متر طول و ۱۵۵ متر عرض و مساحتی حدود ۲۰۶۷۵ مترمربع از ۱۱۰ اتاق، راهرو و حیاط تشکیل شده و ازنظر پلان و طرح در معماری هخامنشی مانندی ندارد و به احتمال زیاد

از کاخهای آشوری و بابلی تقلید شده است (Perrot, 1981: 93-4; Porada, 1985: 806). گیرشمن (1965) نیز به تشابه اتاقهای این قسمت با چهار نیم‌ستون به پیش نمونه‌های آن در چغازنبیل اشاره کرده است.

اساس تزئینات این مجموعه اعم از قسمت تشریفاتی و مسکونی آن را آجرهای لعابدار مسطح و برجسته با نقوش مختلف چون سربازان هخامنشی، جانوران مختلف، موجودات خارق‌العاده، خدمتگزاران و نقشمایه‌های مختلف تشکیل می‌دهد (Harper et al., 1992: 223-241)؛ و بر خلاف تخت جمشید هیچ نقش برجستهٔ سنگی در آن به چشم نمی‌خورد. تنها نمونه‌های نقش برجستهٔ سنگی در بخش موسوم به زندان در جنوب شهر شاهی به دست آمده‌اند و دربارهٔ زمینهٔ باستانشناختی و جایگاه اصلی آنها نظریات مختلفی مطرح شده است (Ibid.: 217). برای مثال، گیرشمن (۱۳۷۱: ۴-۱۴۲) این نقش برجسته‌ها را مربوط به تالار ستوندار کوچکی می‌داند که در زمان اردشیر اول و داریوش دوم بنا شده است.

از آنجاکه یکی از پیامبران بنی‌اسرائیل به نام مردخای مدتی را در خدمت خشایارشا و اردشیر اول در این کاخ گذرانده، اطلاعات زیادی دربارهٔ بخشهای مختلف آن چون اندرونی، سرای شاهی، حرمسرا و محوطهٔ مقابل دروازهٔ داریوش درکتاب **استر** (ازکتب مقدس یهود) به چشم می‌خورد و به همین دلیل پرو (1974: 20) مطالعه و مطابقت دادن آن با مدارک باستانشناختی راکاری سودمند شمرده است.

تبرستان www.tabarestan.info

کاخ شائور

در سال ۱۹۶۹ م به هنگام عملیات عمرانی درکرانهٔ غربی رود شائور به فاصلهٔ تقریبی ۴۰۰ متری غرب تپهٔ آپادانا تیغهٔ بولدوزر به چند پایه ستون هخامنشی برخورد. طی کاوشهائی که از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۶ م در این قسمت انجام شد، بقایای یک کاخ هخامنشی دیگر آشکارگردید که به کاخ شائور موسوم است (کردوانی، ۱۳۵۶؛ Boucharlat, 1972؛ Labrousse et Boucharlat e Labrousse, 1976).

کاخ شائور مجموعه‌ای نسبتاً وسیع با ۲۲۰ متر طول و ۱۵۰ متر عرض است که از یک تالار ستوندار به ابعاد ۳۴/۶ × ۳۷/۵ متر با ۸ × ۸ ردیف ستون و قسمتهای دیگر تشکیل شده است. پایه ستونهای سنگی این تالار ستوندار مشابه پایه ستونهای تالار آپادانا اما در اندازه‌ای کوچکتر است و بر روی آنها ستونهای چوبی رنگ‌آمیزی شده قرار می‌گرفته است. در سه سمت شمالی، شرقی و غربی این تالار سه ورودی به چشم می‌خورد و سمت جنوبی آن دارای دو خروجی است که به قسمت مسکونی کاخ باز می‌شده‌اند. در سمت جنوبی کاخ محوطه‌ای قرار دارد که احتمالاً باغ بوده است و در سمت غربی آن (جنوب غربی تالار ستوندار) قسمت مسکونی شامل چند اتاق، یک تالار ستوندار کوچک با ۲ × ۲ ردیف ستون که به ایوان ستونداری با ۴ × ۲ ردیف ستون باز می‌شود و چند اتاق جنبی به چشم می‌خورد.

احتمالاً قسمتهای مختلف این کاخ را اندود، رنگ‌آمیزی و با نقوش چند رنگ گیاهان تزئین کرده بودند. در این کاخ همچنین چند تکه نقش برجستهٔ سنگی به دست آمد که نگهبانان نیزه‌دار و خدمتگزاران پارسی و مادی را

درحال حمل ظروف غذا نشان می‌دهد. قطعاتی از چند کتیبه نیز به دست آمده است که این کاخ را **هدیش** خوانده و ساخت آن را به اردشیر دوم نسبت داده است. احتمالاً این شاهنشاه هنگامی که مشغول بازسازی کاخ اصلی بر روی تپهٔ آپادانا بود، کاخ شائور را برای استقرار موقت خود بنا نهاده است (Vallat, 1979: 147-50).

سوای آثاری که ذکر شد، در قسمتهای مختلف شوش اشیا و آثاری از دورهٔ هخامنشی به دست آمده است؛ از جمله تابوتی مفرغی با احتمالاً جسد یک زن میانسال به همراه اشیای مختلف چون انواع زیورآلات، یک پیالهٔ سیمین و دو قمقمهٔ سنگی از آکروپل که باتوجه به سکه‌های همراه مربوط به اواخر دورهٔ هخامنشی است (Harper et al.: 249-52)، یک وزنهٔ مفرغی به شکل شیر لمیده با حلقه‌ای بر پشت آن از آکروپل (Ibid.: 221-2)، شمار زیادی اشیای عاجی (Amiet, 1972)، قطعات ظروف سلطنتی (Amiet, 1990) و اشیای متفرقهٔ دیگر چون چند تعویذ و طلسم مصری.

تبرستان www.tabarestan.info

تخت جمشید

منطقهٔ تخت جمشید که غربیان آن را «پرسه‌پُلیس» (Persepolis) به معنی «شهر پارسیان» می‌خوانند، در دورهٔ هخامنشی پارسه (Parsa) نامیده می‌شد. در کتیبه‌ها به خود صفّه نیز «دژ» (دیدَ (dida) پارسی باستان و بیرتَ (birta) ایلامی) اطلاق شده است. پس از دورهٔ هخامنشی این محل به نامهای صد ستون، چهل ستون و چهل منار و از قرون میانهٔ اسلامی «تخت جمشید» خوانده شده است (Shahbazi, 1977).

در متون کلاسیک پیش از اسکندر نام این محل به ندرت به چشم می‌خورد. گروهی از محققان (مثلاً گیرشمن، ۱۳۷۱: ۱۵۴) دلیل این امر را ممنوعیت ورود خارجیها به این محل تلقی کرده‌اند. اما گروهی دیگر معتقدند که یونانیان از وجود چنین محلی آگاه بودند ولی علاقه‌ای به توصیف دربار هخامنشی یا عمارتها و کاخهای مسکونی شاهنشاهان هخامنشی نداشته‌اند (Sancisi-Weerdenburg, 1991a: 3).

پارسیان آخیلئوس شاعر و داستانسرای یونانی قرن پنجم ق م در بیت شصت و پنجم چکامهٔ که در وصف نبرد سالامیس سروده شده، واژهٔ «پرسپُلیس» (ویرانگر شهرها) راکه از القاب آتنا بود و تلویحاً به سوختن آتن به دست خشایارشا اشاره داشت برای نامیدن این محل به کار برده (شهبازی، ۱۳۵۵: ۴). کنزیاس، طبیب یونانی، نیزکه سالها در دربار اردشیر دوم به سر می‌برد درکتاب **پرسیکا** (باب بیست و هشتم، ص ۴۵-۴۴) به تشییع جنازهٔ شاهنشاه هخامنشی در «پرسه» (Persa) اشاره کرده که احتمالاً منظور از «پرسه» تخت جمشید بوده است (Frye, 1984: 125). دیودوروس سیسیلی از دیگر مورخان کلاسیک است که شرحی از آثار تخت جمشید بویژه استحکامات دفاعی آن داده است (Schmidt, 1953: 62) و استرابو (۱۵.۳.۶) نیزکه در زمان اگوست سزار امپراتور رومی می‌زیست نوشته است که «پرسه پلیس پس از شوش زیباترین و بزرگترین شهر بود، باکاخی عظیم که گنجینه‌های فراوانی در آن جای داشت». شرح تاراج و سوختن تخت جمشید به دست اسکندر نیز ازجمله وقایعی بود که به کرّات در نوشته‌های مورخان کلاسیک متأخر ذکر شده است (به ادامه بنگرید).

توصیف جهانگردان و کاوشهای باستانشناسان

پس از سقوط هخامنشیان تخت جمشید و منطقهٔ اطراف آن متروک نشد و ما شاهد آثار زیادی از دوره‌های پارتی، ساسانی و اسلامی در خود مجموعه و اطراف آن هستیم. آن قسمتهای تخت جمشید که هنوز برپا بودند از همان اوایل توجه آیندگان و روندگان را به خود جلب می‌کردند. نقوش کندهٔ ساسانی در بنای حرمسراکه به اردشیر اول ساسانی منسوب‌اند و کتیبه‌های شاپور دوم ساسانی در کاخ داریوش، اولاً نشاندهندهٔ توجه ساسانیان به این محل و ثانیاً حاکی از این است که تخت جمشید در این دوره «صد ستون» خوانده می‌شده است (شهبازی، ۱۳۵۵: ۵۱). در سال ۳۴۴ هـ ق نیز عضدالدوله دیلمی حاکم فارس کتیبه‌ای از خود در کاخ تچر باقی گذاشته است (همانجا، ۵۲) و احتمالاً همو بوده است که تعدادی از درگاههای کاخ تچر را به قصر ابونصر در نزدیکی شیراز منتقل کرده است (Wilkinson, 1965). از سیاحان دورهٔ اسلامی نخستین کسی که شرحی از تخت جمشید نوشته ابن بلخی است که گاوهای بالدار با سر انسان دروازهٔ تمام ملل را پیکرهٔ بُراق یا اسب بالداری پنداشت که حضرت محمد (ص) را بر پشت خود به معراج برده بود (Wilber, 1989: 111). قدیمترین متنی که از «قصر جمشید» یادکرده کتابی به‌نام **عجایب‌نامه** است‌که درحدود ۵۹۰ هـ ق به‌رشتهٔ تحریردرآمده (شهبازی، ۱۳۵۵: ۵).

تا جائی که می‌دانیم، نخستین اشاره به تخت جمشید در متون اروپائی در سفرنامهٔ کشیشی به نام اُدُریک (Odoric) از اهالی پرُدِنُن (Prodenone) است که به هنگام عبور از فارس طی سفر به چین در سال ۱۳۱۸ م، این محل را کُمِرون (Comerun) خوانده و فقط اشاره کرده که [اهالی] این شهر مصایب فراوانی را برای رومیان فراهم آورده‌اند (Sancisi-Weerdenburg, 1991a: 3). صد و اندی سال بعد جوزفا باربارو سفیر ونیز از تخت جمشید بازدید کرد و از آن پس تا اوایل قرن حاضر تخت جمشید جولانگاه جهانگردان اروپایی بوده است که بیشتر آنها با ذوق و سلیقهٔ خود در سفرنامه‌هایشان شرح و بعضاً طرحهایی از ویرانه‌های تخت جمشید ارائه داده‌اند. ذکرگزارشهای این جهانگردان و حتی فهرست نام آنها از حوصلهٔ این مقاله خارج است، اما مسلماً مطالعه و مقایسهٔ آنها باهم کاری بس شیرین خواهد بود.

از میان این خیل جهانگردان، کارهای چند تن حائز اهمیت ویژه‌ای است: اول پی‌یترو دلاواله که به سال ۱۶۲۱ م از تخت جمشید دیدن کرد و نخستین کسی بود که ازکتیبه‌های میخی رونوشت برداشت و با خود به اروپا برد (Ceram, 1963, 188-89) و ثانیاً کارستن نیبورکه طی اقامت چند روزهٔ خود در تخت جمشید به سال ۱۷۶۵ م علاوه بر تهیهٔ طرحها، نقشه‌ها و رونوشتهای دقیق و اصلاح طرحهای جهانگردان پیشین، برای تکمیل طرح خود از نقوش برجستهٔ پلکان شمالی کاخ آپادانا دست به خاکبرداری در قسمتهای زیرین این نقوش زد (Sancisi-Weerdenburg, 1991a: 22). شاید این نخستین حفاری با هدف باستانشناسانه در ایران باشد.

در سال ۱۸۱۷ م جهانگرد مشهور انگلیسی رابرت کِرپُرتر به تشویق اُلنین مدیر آکادمی هنرهای زیبای روسیه برای تهیهٔ طرحهای دقیقتر از تخت جمشید به ایران آمد. وی پس از این کار در انتهای گزارش خود اظهار

www.tabarestan.info تبرستان

ناخشنودی می‌کند که چرا سفرای بریتانیا در ایران و همراهانشان تلاش نمی‌کنند تا قسمتهائی از تخت جمشید را خاکبرداری کنند (Sancisi-Weerdenburg, 1991b: 189). احتمالاً او خبر نداشته که دو سال قبل یعنی به سال ۱۸۱۵ م جیمز موریه از اعضای سفارت بریتانیا در ایران، که با کتاب مشهور **حاجی بابای اصفهانی** نزد ما آشناست، دست به چنین کاری زده و تلاش کرده است تا تعدادی از نقش برجسته‌های تخت جمشید را با خود به انگلستان ببرد. اما چون قطعات نقش برجسته بزرگ بودند، او سعی کرد با بکارگیری کارگران بومی آنها را به قطعات کوچکتری تقسیم کند تا حملشان آسانتر شود. در حین این کار و توأم با نارضایتی موریه از ناشی بودن کارگران بود که کار با دخالت حاکم مرودشت متوقف شد (Morier, 1818: 75-6). اما او و چند تن دیگر از جهانگردان موفق شدند که چند قطعه از نقش برجسته‌های تخت جمشید را به انگلستان منتقل کنند. این نقش برجسته‌ها سرانجام از موزهٔ بریتانیا سردرآوردند (Barnett, 1957؛ همچنین رک: چگینی، ۱۳۷۰: ۴۰).

معتمدالدوله فرهاد میرزا عموی ناصرالدین شاه نیز که حاکم فارس بود به علت آمد و رفت پی‌درپی اروپائیان به تخت جمشید نسبت به این محل کنجکاو شد و در سالهای ۵-۱۲۹۴ ه‍.ق ۷-۱۸۷۶/ م به هوای یافتن گنج با حدود ۶۰۰ کارگر در تالار تختگاه حفاری کرد (Wilber, 1989: 114)؛ اما از آنچه او یافته و سرانجام آنها اطلاعی در دست نیست.

در سال ۱۸۹۱ م نیز دبلیو. اچ. بلاندل انگلیسی در چند نقطهٔ تخت جمشید حفاری کرد؛ اما گزارش او حاکی از آن است که چیز گرانبهائی نیافته است (Ibid.: 115).

در سال ۱۹۲۴ م دولت وقت ایران از ارنست هرتسفلد درخواست کرد که آثار تخت جمشید را به دقت بررسی و امکان حفاریهای اساسی و بلندمدت را در آنجا ارزیابی کند. وی پس از این کار گزارشی تهیه کرد (Herzfeld, 1928) اما زمان و هزینه‌ای که برای این کار تخمین زده بود بسیار کمتر از حد واقع بود. حفاری در تخت جمشید با پشتیبانی جیمز هنری برستد مدیر مؤسسهٔ شرقشناسی دانشگاه شیکاگو و به سرپرستی هرتسفلد از سال ۱۹۳۱ آغاز شد. نخستین اقدام هرتسفلد خاکبرداری بخشی از مجموعهٔ حرم و بازسای آن به شکل محل استقرار هیأت و موزهٔ آثار به دست آمده بود. در سال ۱۹۳۲ م هرتسفلد توجه خود را به کاخ آپادانا معطوف کرد، و علاوه بر پاکسازی آن که به آشکار شدن پله‌کان شرقی و الواح زرین و سیمین بنیاد بنا انجامید، دروازهٔ تمام ملل، تالار شورا و کاخ ج نیز خاکبرداری شدند. در سالهای ۳۴-۱۹۳۳ م او حفریات خود را به محدودهٔ بین آپادانا و تختگاه معطوف کرد. مهمترین نتیجه‌ای که از این دو فصل حفاری به دست آمد خاکبرداری یک برج بزرگ در قسمت شمال شرقی باروی تخت جمشید بود که در آن نزدیک به ۳۰ هزار گل‌نبشته به خط ایلامی به دست آمد (Hallock, 1969).

در ژانویهٔ ۱۹۳۵ م به دنبال مشکلاتی که بین هرتسفلد و مؤسسهٔ شرقشناسی پیش آمد، اریخ اشمیت که پیشتر در تپه حصار دامغان و چشمه علی ری حفاری کرده بود به سرپرستی هیأت کاوش در تخت جمشید رسید و تا سال ۱۹۳۹ م که جنگ جهانی دوم موجب توقف حفریات خارجیها در تخت جمشید شد، او موفق گردید که

www.tabarestan.info تبرستان

بخش وسیعی از خزانه و تختگاه را پاکسازی کند. نتایج کاوشهای وی علاوه بر چند گزارش مقدماتی، به صورت یک مجموعهٔ ارزشمند در سالهای ۱۹۵۳، ۱۹۵۷ و ۱۹۷۰ م منتشر شد.

پس از عزیمت اشمیت به آمریکا در دی‌ماه ۱۳۱۸ ش، ابتدا به مدت چهار ماه حسین روان‌بُد بر روی صفحهٔ تخت جمشید کاوش کرد و سپس در سال ۱۳۱۹ ش به دنبال انتصاب دکتر عسیسی بهنام به سرپرستی بنگاه علمی تخت جمشید، وی ۶ ماه کار کاوش را دنبال کرد. در سال ۱۳۲۱ ش نیز برای مدت کوتاهی محمود راد در تخت جمشید حفاری کرد و پس از وی تا سال ۱۳۳۰ علی سامی، مدیر بنگاه علمی تخت جمشید، مشغول کاوش در صفّهٔ تخت جمشید و جنوب غربی آن بر روی دشت بود (موسوی، ۱۳۶۹: ۱۲؛ سامی، ۱۳۳۰: ۱۷ تا ۱۱۲).

پس از وقفه‌ای چند ساله در حفریات تخت جمشید، از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۲ ش نیز هیأتی به سرپرستی اکبر تجویدی به مدت پنج فصل در باروی شرقی تحت جمشید بر بالای کوه رحمت، شمال غربی حیاط سنگی واقع در دشت جنوبی پائین‌دست صفّه و قسمت جنوبی صفّه موسوم به برزن جنوبی کاوش کرد (تجویدی، ۱۳۵۵).

افزون بر این کاوشها، از سال ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۸ م نیز کارهای محافظتی و مرمتی به سرپرستی آن و جزوپه تیلیا در تخت جمشید جریان داشته است (تیلیا، ۱۳۵۴؛ Tilia, 19787). جلگهٔ مرودشت نیز در چند نوبت به وسیلهٔ هرتسفلد، اشمیت، سامی (۱۳۳۰: ۵۸ تا ۶۴)، تجویدی (۱۳۵۵: ۶ تا ۴۱) و سامنر (1986) مورد بررسی قرار گرفته است.

www.tabarestan.info تبرستان

مراحل ساخت تخت جمشید

جلگهٔ مرودشت از دوران دیرینه سنگی تا عصر حاضر مسکونی بوده است. بجز وقفهٔ بین فرهنگهای بانش و کفتری در حدود ۲۲۰۰ ق م، تنها وقفهٔ عمده در این منطقه بین پایان فرهنگ تیموران در دروازهٔ تپه (حدود ۹۰۰ تا ۸۰۰ ق م) تا آغاز دورهٔ هخامنشی (حدود ۵۵۰ ق م) مشاهده می‌شود. اما وجود آثار پراکنده چون نقش برجسته‌ای از دورهٔ ایلام نو در نقش رستم حاکی از این است که در صورت تحقیق و تفحص بیشتر احتمال رفع این وقفه نیز وجود دارد.

اگرچه بنیاد تخت جمشید به داریوش اول منتسب است، اما شواهد حاکی از آن‌اند که پیش از آنکه داریوش دست به احداث ابنیه‌ای در این نقطه بزند هخامنشیان در منطقه حضور داشته‌اند. دو مدرک غیر مستقیم در این زمینه نوشته‌های دو نویسندهٔ متأخر کلاسیک یعنی ژوستین (۱.۶.۳) و دیودوروس سیسیلی (۱.۴۶.۴) دربارهٔ شهر پارسه در زمان کورش و کمبوجیه است (Roaf. 1983: 150) . از سوی دیگر، در حوالی تخت جمشید آثاری چون تخت رستم، که گروهی از محققان آن را آرامگاه ناتمام کمبوجیهٔ دوم می‌دانند (Kleiss, 1974) و کاخ دشت گوهر (Tilia, 1974) شناسائی شده‌اند که براساس مشخصات فنی و سبک، قدمت آنها به حدود ۵۳۰ تا ۵۲۰ ق م یعنی فاصلهٔ بین پایان کار ساختمانی در پاسارگاد و آغاز کار ساختمانی در تخت جمشید می‌رسد (Tilia, 1978: 89-90).

دربارهٔ تاریخ آغاز عملیات ساختمانی در تخت جمشید تردیدهائی وجود دارد. گروهی معتقدند که داریوش پس از تثبیت پایه‌های سلطنت خود یعنی پس از سال ۵۱۹ ق م کار احداث تخت جمشید را آغاز کرده است. اما براساس نظریه‌ای دیگر (تجویدی، ۱۳۵۵: ۲۱۲؛ Mousavi, 1992)، کار احداث تخت جمشید در زمانی آغاز شده است که داریوش هنوز درگیر سرکوب شورشهای پیامد کشته شدن گئوماتهٔ مغ بود. بنابه این نظریه، در سال ۵۲۰ م داریوش در مرکز سرزمین مادری خود در دامنهٔ کوه رحمت، که احتمالاً از قبل محلی حائز اهمیت بود، دست به ساختن دژ عظیمی زد که پایگاه او برای سرکوب شورشیان باشد. شاهد بر این مدعا باروی مستحکم تخت جمشید است که از شمال، غرب، جنوب و حتی از شرق بر بالای کوه رحمت آن را احاطه کرده است. خود داریوش در کتیبهٔ ایلامی منقور بر دیوارهٔ جنوبی صفّه، در نزدیکی محلی که احتمالاً ورودی اولیهٔ تخت جمشید بوده، چنین می‌گوید:

«و داریوش شاه گوید چونان که بر بالای اینجا این دژ ساخته آمد، پیش از آن در این‌جا دژی ساخته نشده بود، به خواست اهورامزدا این ارگ را من ساختم. اهورامزدا و دیگر ایزدان را اراده بر آن بود که این ارگ ساخته شود. پس من آن را برآوردم، و آن را ایمن و زیبا و کافی ساختم، چونان که دلخواهم بود.» (شهبازی، ۱۳۵۵: ۱۰)

www.tabarestan.info تبرستان

پس از رفع فتنهٔ سرکشان، داریوش تصمیم گرفت که این دژ را به یکی از پایتختهای شاهنشاهی هخامنشی بدل کند. به این منظور مدخل اولیهٔ تخت جمشید در جنوب صفّه مسدود و کار تسطیح و احداث صفّه آغاز شد. کتیبه‌های بنیاد بنای داریوش که به سال ۱۹۳۳ م در کاخ آپادانا به دست آمد، براساس سکه‌های همراه آنها، به ۵۱۴ ق م تاریخگذاری شده است و بر همین اساس کرفتر حدس زده که کار احداث صفّه حدود ۶ سال به طول انجامیده است (Kerfter, 1971: 11). همزمان با احداث صفّه راه‌پله‌های ورودی نیز در جبههٔ شمال غربی ایجاد شده است. پس از پایان کار صفّه، داریوش کاخ آپادانا، بخشی از خزانه و کاخ خود را در پائین دست آپادانا احداث کرد.

در دورهٔ سلطنت خشایارشا (۴۸۵ تا ۴۶۵ ق م) تالار آپادانا تکمیل شد و دروازهٔ تمام ملل، کاخ خشایارشا و مجموعهٔ حرم ساخته شد. کار ساخت بنای مرکزی، تختگاه، کاخهای تچر و هدیش و عمارتهای برزن جنوبی شامل بناهای A، B، C و D نیز در زمان وی آغاز شد.

اردشیر اول (۴۶۵ تا ۴۲۴ ق م) تالار صد ستون و دیگر بناهای ناتمام را تکمیل کرد و کاخ اردشیر اول را ساخت. گل‌نبشته‌های ایلامی باروی تخت جمشید حاکی از آن است که فعالیتهای ساختمانی پس از سال هفتم سلطنت او بسیار کاهش یافته است.

از دورهٔ کوتاه سلطنت خشایارشا دوم (۴۲۴ ق م)، سغد یانوس (۴۲۳ ق م) و سلطنت داریوش دوم (۴۲۳ تا ۴۰۵ ق م) اثری در تخت جمشید در دست نیست.

گور دخمهٔ واقع بر شیب جنوبی کوه رحمت احتمالاً آرامگاه اردشیر دوم (۴۰۵ تا ۳۵۹ ق م) است. در نمای

این گور دخمه شاه در مقابل یک آتشدان به چشم می‌خورد و کتیبه‌ای به پارسی باستان نمایندگان ملل تابعه را مشخص می‌ساد (Kent, 1953: 114, 155-56).

اردشیر سوم (۳۵۸ تا ۳۳۷ ق م) یک راه‌پله به سمت غربی کاخ داریوش افزود و نمای کاخ ج را ساخت (Godard, 1952: 127). در جبههٔ غربی کاخ داریوش نیز چهار کتیبهٔ پارسی باستان از وی به جای مانده است (Kent, 1953: 114, 156). به احتمال قریب به یقین گور دخمهٔ شمالی کوه رحمت آرامگاه این شاهنشاه بوده است (Schmidt, 1970: 99-107).

از سلطنت کوتاه آرسس (۳۳۷ تا ۳۳۵ ق م) نیز اثری در تخت جمشید در دست نیست.

پیشتر گوردخمهٔ ناتمام واقع در حدود ۵۰۰ متری جنوب صفّه به داریوش سوم آخرین شاهنشاه هخامنشی منتسب شده بود. اما اخیراً کالمه‌یر با بررسی آن به این نتیجه رسید که گوردخمهٔ مذکور به این دلیل ناتمام مانده که ترکهائی در نمای صخره به وجود آمده و آن را از حیّز انتفاع ساقط کرده است. این گوردخمه ازنظر سبک بین جدیدترین گوردخمهٔ نقش رستم و اولین گوردخمهٔ کوه رحمت جای می‌گیرد (Calmeyer, 1975).

www.tabarestan.info تبرستان

شرح سازه‌های تخت جمشید

مجموعهٔ تخت جمشید شامل صفّه، بناهای برزن جنوبی و گوردخمه‌های کوه رحمت از بیش از بیست سازهٔ مستقل تشکیل شده است که همان‌گونه که ذکر شد، از زمان داریوش اول تا پایان دورهٔ هخامنشی احداث شده‌اند. اگر چه این سازه‌ها مجموعه‌ای گسترده و پیچیده را شکل داده‌اند، اما هر یک از آنها شخصیت مستقلی دارد و می‌توان آنها را تک به تک در قالب سازه‌ای واحد مورد بررسی قرار داد.

باروی تخت جمشید

باروی خشتی تخت جمشید مجموعه‌ای مفصل از دیوارها و پستهای نگهبانی و از نخستین احداثات در تخت جمشید است و احتمالاً در ساخت آن از باروی تُل‌تخت در پاسارگاد الهام گرفته‌اند. این بارو از چهار طرف صفهٔ تخت جمشید را دربرگرفته است و شامل بخشهای ذیل می‌گردد:

- باروی شمالی به طول ۳۰۰ متر کوتاهترین بخش آن است. همان‌گونه که پیشتر اشاره کردیم، به دنبال حفریات هرتسفلد درسال ۱۹۳۳ م دربرج شمال شرقی این قسمت از بارو نزدیک به ۳۰ هزار گل‌نبشتهٔ ایلامی به دست آمد که شرح دستمزد کارگران شاغل در تخت جمشید و جیره و مواجب کارگزاران هخامنشی بوده است.
- باروی شرقی صفه از دو قسمت تشکیل شده است: باروی پای کوه رحمت که در پشت تالار ۳۲ ستون، اصطبلها، پادگان و خزانه واقع شده؛ و باروی بالای کوه که از محل اتصال صفه تا دامنه و قلهٔ کوه رحمت امتداد یافته و سپس در جبههٔ جنوب شرقی مجدداً به صفه متصل می‌شود (Mousavi, 1992: 220-24). طی کاوشهای هیأت ایرانی در باروی بالای کوه رحمت، قسمتی از استحکامات و تعدادی از پستهای نگهبانی

خاکبرداری گردید که در آنها به طاقهای ضربی برخورد شد (تجویدی، ۱۳۵۲: ۱۸۷ تا ۲۱۱).

- باروی غربی‌که بلندی آن حداکثر به ۱۸ متر می‌رسد و راه‌پلهٔ اصلی صفه در شمال غربی این قسمت واقع شده است.
- باروی جنوبی از دو قسمت درونی و برونی تشکیل شده که قسمت درونی آن بلندتر است. کتیبه‌های داریوش که پیشتر به نسخهٔ ایلامی آنها اشاره شد، بر نمای قسمت غربی این بخش کنده شده است. در نزدیکی این کتیبه‌ها احتمالاً بقایای یک ورودی مسدود شده به چشم می‌خورد (Mousavi, 1992: 209).

صفه و پله‌کانهای ورودی

همان‌گونه که ذکر شد، کار تسطیح و احداث صفهٔ تخت جمشید احتمالاً در حدود ۵۱۸ ق م آغاز شده است. برای تسطیح صفه بخش وسیعی از دامنهٔ کوه رحمت را تراشیده و قسمتهای گود آن را با تخته سنگهای بزرگ و خاک پر کرده‌اند. ضمن این کار سیستم آبرسانی و فاضلاب صفه نیز ایجاد شده است. آب مورد نیاز صفه از طریق آبراههائی که در کوه رحمت احداث شده بود تأمین می‌شد و این آبراهها آب باران را به آب انبار بزرگی به عمق ۲۴ متر در دامنهٔ کوه رحمت منتقل می‌کردند (حاکمی، ۱۳۴۹).

صفهٔ تخت جمشید کثیرالاضلاعی ۴۳ ضلعی است که از شرق به کوه رحمت تکیه دارد. سمت شرقی آن ۴۳۰ متر، غربی ۴۵۵ متر، شمالی ۳۰۰ متر و جنوبی ۲۹۰ متر طول دارد و کلاً مساحتی قریب به ۱۲۵۰۰۰ مترمربع را شامل می‌شود. این صفه از دشت اطراف ۱۲ متر بلندی دارد که دیواره‌های آن از بلوکهای سنگی بزرگ تشکیل شده است. این بلوکها بوسیلهٔ بستهای آهنی به هم متصل شده‌اند.

راه رسیدن به بالای این صفه از طریق یک راه‌پلهٔ قرینه به پهنای ۷/۳۵ متر است که مجموع ۱۱۱ پله دارد. بلندی این پله‌ها فقط ۱۰ سانتیمتر است و کناره‌های آن را جان‌پناههای کنگره‌مانندی فراگرفته است. هرتسفلد این راه‌پله را بهترین پله‌کانی می‌دانست که تا به حال ساخته شده است (Herzfeld, 1941: 225). گروهی دلیل کم ارتفاعی پله‌ها را آن می‌دانند که اسب‌سواران به آسانی از آن بالا روند، اما شهبازی (۱۳۵۵: ۱۲) این امر را خلاف آداب درباری دانسته و دلیل عریض و کم ارتفاع بودن پله‌ها را این می‌داند که عدهٔ زیادی از بزرگان هخامنشی به اتفاق و گفتگوکنان از پله‌ها بالا روند. هرتسفلد معتقد بود که این پله‌کان تنها راه ورودی صفه بوده است، اما سوای ورودی جنوبی که بعدها مسدود شده است، در گوشهٔ شمال غربی صفه نیز ورودی کوچکی وجود داشته (شهبازی، ۱۳۵۵: ۱۳) و اشمیت نیز به احتمال وجود ورودیهائی برای خدمه و حمل و نقل مایحتاج اشاره کرده است (Schmidt, 1953: 64).

دروازهٔ تمام ملل

پس از بالا آمدن از پله‌کان ورودی، به فاصلهٔ ۲۲ متری از لبهٔ صفه بنای مکعب شکلی به سطح قاعدهٔ ۳۶ ×

۳۶ متر قرار دارد. در طرفین درگاه غربی (ورودی) پیکرهٔ عظیم دوگاو نر و در طرفین درگاه شرقی (خروجی) پیکرهٔ دوگاو بالدار با سر انسان به چشم می‌خورد. تالار مرکزی این بنا ۲۵ × ۲۵ متر وسعت دارد و چهار ستون به بلندی حدوداً ۱۷ متر سقف آن را نگاه می‌داشته است. در این تالار نیمکتی برای نشستن تازه‌واردان قرار داشت. بر بالای درگاه ورودی کتیبهٔ خشایارشا در مورد احداث این بنا به چشم می‌خورد و حاکی از آن است که کار احداث این «دروازهٔ تمام ملل» در زمان پدرش داریوش آغاز شده و او آن را به پایان رسانده است (Kent, 1953: 148). کسانی که طی سالها از تخت جمشید بازدید کرده‌اند نام خود را به یادگار بین پاهای گاوهای محافظ درگاه ورودی نقر نموده‌اند که فهرست بیشتر آنها را کُرزُن (Curzon, 1892, II: 157) ثبت کرده است.

تالار آپادانا

تالار آپادانا بنای عظیمی است به ابعاد حدوداً ۱۲۰ × ۱۲۰ متر. احتمالاً در ابتدا قصد بر این بوده که این تالار را به صورت مستطیل شکل بسازند و بعداً با عوض شدن تصمیم، صفّه در قسمت مورد نظر از سمت غرب ۱۷/۵ متر تعریض شده است (Stronach, 1985b: 444, no, 44).

آپادانا از یک تالار مرکزی به ابعاد ۶۰/۵ × ۶۰/۵ متر با ۶ × ۶ ردیف ستون به بلندی ۱۹ متر تشکیل شده است. در غرب، شمال و شرق تالار ایوانهای ستونداری قرار دارد که هر یک ۶ × ۲ ردیف ستون دارند. سوای قسمتهای سنگی، دیوارهای این تالار از خشت بوده و ازبین رفته است. طی حفریات هرتسفلد، درکنجهای شمال شرقی و جنوب شرقی این تالار دو صندوق سنگی محتوی الواح زرین و سیمین بنیاد بنا و چند سکه یافت شد که بیشتر محققان براساس قدمت این سکه‌ها بنیاد این تالار را به حدود ۵۱۴ ق م تاریخگذاری می‌کردند؛ اما اخیراً استروناخ با بررسی دوبارهٔ این الواح و سکه‌های همراه با آنها بنیاد آپادانا را به حدود ۵۰۰ ق م نسبت داده و آن را تقلیدی از آپادانای شوش شمرده است (Stronach, 1985b: 444-45).

مهمترین ویژگی تالار آپادانا پله‌کانهای شمالی و شرقی آن است. هر یک از این پله‌کانها ۸۴ متر طول دارد. پله‌کان شمالی پس از آتش‌سوزی و ویرانی تخت جمشید از خاک بیرون مانده بود و گرچه توجه تمامی بازدیدکنندگان از تخت جمشید بویژه جهانگردان اروپائی قرون اخیر را به خود جلب کرده، اما بر اثر عوامل جوی و آسیبهای حاصل دست مردم صدمات فراوان دیده است. خوشبختانه پله‌کان شرقی تا سال ۱۹۳۲ م در زیر خاک مدفون و ازگزند آسیبها در امان بوده و از این جهت در وضعیت محافظتی بسیار خوبی است.

در حاشیهٔ قسمت شمالی پله‌کان شرقی نقش یک در میان اشراف پارسی و مادی به چشم می‌خورد. حاشیهٔ قسمت جنوبی پله‌کان شرقی دارای سه ردیف نقش برجسته است که هر ردیف ۹۰ سانتیمتر بلندی دارد و بیست و سه گروه از ملل تابعهٔ شاهنشاهی را درحال آوردن هدایا یا باج و خراج نشان می‌دهد. هرگروه را نقش یک درخت کاج یا سرو ازگروه دیگر جدا می‌کند. در مجموع بیش از هشتصد نفر در نقش برجسته‌های پله‌کانهای تالار آپادانا نقش شده‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

شناسائی اقوام مختلف منقوش بر پله‌کانهای آپادانا براساس متون کلاسیک و کتیبه‌های پارسی باستان، سالهاست که ذهن محققان را به خود جلب کرده و موضوع بحثهای فراوان بوده است. اهم نظریات مطرح شده را می‌توان به صورتی که در جدول ۱ آمده جمع‌بندی کرد.

جدول ۱

شمارهٔ گروه	بارنت (1957)	والزر (1966)	هینس 1969:95-114)	اشمیت (1970:143-58)	یاکُبس (1982)	روف (1983:50-51)
۱	مادها	مادها	مادها	مادها	مادها	مادها
۲	خوزیها (ایلامیها)	خوزیها	خوزیها	خوزیها	خوزیها	خوزیها
۳	ارمنیها	ارمنیها	ارمنیها	ارمنیها	ارمنیها	ارمنیها
۴	آرینها	آرینها یا آراخوزیه‌ایها	پارتیان	آرینها	آرینها	آرینها
۵	بابلیها	بابلیها	بابلیها	بابلیها	بابلیها	بابلیها
۶	لودیه‌ایها	سوریه‌ایها	سوریه‌ایها	لودیه‌ایها	لودیه‌ایها	لودیه‌ایها
۷	آراخوزیه‌ایها	آراخوزیه‌ایها یا آرینها	آراخوزیه‌ایها یا درنگیان	آراخوزیه‌ایها	درنگیان	درنگیان
۸	سغدیان	کیلیکیه‌ایها	سوریها	آشوریها	آشوریها	آشوریها
۹	کاپادوکیه‌ایها	کاپادوکیه‌ایها	کاپادوکیه‌ایها	کاپادوکیه‌ایها	کاپادوکیه‌ایها	کاپادوکیه‌ایها
۱۰	مصریان	مصریان	مصریان	مصریان	مصریان	مصریان
۱۱	سکاهای تیزخود	سکاها	سکاهای تیزخود	سکاهای آن سوی دریا	سکاها	سکاهای تیزخود
۱۲	ایونیه‌ایها	لودیه‌ایها؟	ایونیه‌ایها	ایونیه‌ایها	هندیان	ایونیه‌ایها
۱۳	پارتیان	پارتیان	باختریها	باختریها	باختریها	باختریها
۱۴	گنداریان	گنداریان	گنداریان	گنداریان	مکرانیها	گنداریان
۱۵	باختریها	باختریها	آرینها	پارتیان	آراخوزیه‌ایها	پارتیان
۱۶	ساگارتیها	ساگارتیها	ساگارتیها	ساگارتیها	خوارزمیان	ساگارتیها؟
۱۷	خوارزمیان	سغدیان	سغدیان یا خوارزمیان	سکاهای هوم‌نوش	سغدیان	سغدیها یا خوارزمیان
۱۸	هندیان	هندیان	هندیان	هندیان	ساتاگیدیان	هندیان
۱۹	تراسیها	تراسیها	تراسیها	تراسیها؟	تراسیها	؟
۲۰	اعراب	اعراب	اعراب	اعراب	اعراب	اعراب
۲۱	درنگیان	از قبایل مادی	هیرکانیان	؟	پارتیان	کاریه‌ایها؟
۲۲	لیبیاییان	لیبیاییان	پونتیها	لیبیاییان	لیبیاییان	لیبیاییان
۲۳	حبشیان	حبشیان	حبشیان	حبشیان	حبشیان	حبشیان

www.tabarestan.info تبرستان

کاخ داریوش

کاخ داریوش که در کتیبه‌ها (DPa, DPc-e) «تچر» خوانده شده، در گوشهٔ جنوب غربی آپادانا واقع شده است. این کاخ بر روی سکوئی به بلندی ۲/۴ متر از سطح صفه احداث شده و بنایی است به ابعاد ۲۹ × ۴۰ متر که اتاق مرکزی آن ۱۵ × ۱۵ متر وسعت دارد و دارای ۱۲ ستون است. درگاههای این اتاق با نقش برجستهٔ شاهنشاه و همراهان تزئین شده است. در این بنا نقش برجسته‌های دیگری نیز به چشم می‌خورد که خدمتکاران را درحال حمل حیوانات و ظروف غذا نشان می‌دهد. دیوارهای این کاخ بسیار صیقل یافته و همین امر موجب شده که آن را تالار آینه نیز بنامند. چون این کاخ از معدود سازه‌هائی بود که پس از ویرانی تخت جمشید هنوز آشکار بود، بر دیواره‌های آن کتیبه‌هائی از شاپور دوم ساسانی و عضدالدولهٔ دیلمی کنده شده است (شهبازی، ۱۳۵۵: ۲-۵۱). در این کاخ همچنین کتیبه‌هائی به پارسی باستان به چشم می‌خورد که حاکی از تکمیل بنا در زمان خشایارشا و اضافاتی بر آن در زمان اردشیر سوم است. کرفتر حدس می‌زند که در جنوب کاخ داریوش باغی قرار داشته است (Krefter, 1971: 19).

www.tabarestan.info تبرستان

کاخ ج: اشمیت (1953: 274-75) فضای خالی در شرق کاخ داریوش به ابعاد ۲۳ × ۵۲ متر را کاخ ج خوانده است. احتمالاً این بنای فرضی در زمان خشایارشا و اردشیر اول احداث شده است. هرتسفلد مدعی بود که کاخ ج یک بنای مذهبی بوده است (ذکر شده در Trumpelmann, 1983: 22&) و فرانکویچ حدس می‌زند که این قسمت باغ بوده است (Francovich, 1966: 254)؛ اما کرفتر این نظر را رد می‌کند و حدس می‌زند که اینجا نیز تالار دیگری برای برگزاری جشنها بوده است (Kerfter, 1971: 71-72).

تالار شورا: این بنا که به تالار سه دروازه و بنای مرکزی نیز موسوم است، در جنوب شرقی آپادانا قرار دارد و ابعاد آن ۵۱ × ۵۴ متر است. اشمیت (1953: 107) احتمال می‌داد که این بنا محل مشاورهٔ شاه و صاحبمنصبان بوده، زیرا در نقش برجسته‌های پله‌کان شرقی آن اشراف به تصویر درآمده‌اند. اما از آنجا که بر روی حاشیهٔ پله‌کان جنوبی این بنا نقش خدمتکاران با ظرف غذا نیز به چشم می‌خورد، او این احتمال را رد نکرد که این بنا محل برگزاری جشن بوده است. (.Ibid) کرفتر این بنا را «دروازهٔ شاهان» (Tor der Konige) می‌خواند و به نقش آن در برقراری ارتباط بین قسمتهای عمومی و خصوصی بناهای صفه اشاره می‌کند (Krefter, 1971: 20). گروهی از محققان (مثلاً Root, 1979: 95) ساخت این بنا را به داریوش اول نسبت می‌دهند، اما گروهی دیگر (مثلاً Nicholls & Roaf, 1977: 148) آن را از کارهای خشایارشا می‌دانند.

کاخ هـ: در کنج جنوب غربی صفه و پائین دست کاخ داریوش قرار گرفته است. این کاخ از مصالح مصرف

شده ساخته شده است و به همین دلیل اشمیت (1953: 279-81) آن را به اردشیر سوم یا حتی پس از دورهٔ هخامنشی نسبت داده است، اما بررسیهای اخیر نشان داد که این کاخ متعلق به اردشیر اول بوده است و در سال ۱۹۷۳ م در آن دهها قطعه نقش برجسته به دست آمد (Tilia, 1977). بر روی نمای درگاه این کاخ کتیبه‌ای از اردشیر اول به چشم می‌خورد از قرار معلوم پله‌کان اردشیر سوم پس از دورهٔ هخامنشی ازکاخ ج به اینجا منتقل شده است (Root, 1979: 108-9).

کاخ خشایارشا: این بنا که درکتیبه‌های مختلف (XPd-e) «هدیش» خوانده شده در شرق کاخ ه قرار دارد و ابعاد آن ۴۱ × ۵۷ متر یعنی حدود دو برابر کاخ داریوش است. تالار مرکزی آن با ۶ × ۶ ردیف ستون ۲۷ × ۲۷ متر مساحت دارد. کرفتر معتقد است که این تالار ویژهٔ جشنهای شاهانه بوده است (Krefter, 1971: 18). این بنا در مرتفعترین قسمت صفه واقع شده و از این جهت آسیب فراوان دیده است.

www.tabarestan.info تبرستان

کاخ د: اشمیت (1953: 269) محوطه‌ای به وسعت ۳۹ × ۴۵ متر در شرق کاخ خشایارشا راکاخ د خوانده است. آنچه در اینجا به چشم می‌خورد تپه‌ای بلند است. طی حفریات فقط مصالح پراکنده و تکه‌های سنگ به دست آمد که احتمالاً بقایای کاخ خشایارشا بوده‌اند (Ibid.). دی‌فرانکویچ (1966: 209-13) این بخش را یک باغ می‌داند و کرفتر آن را تالار جشن سپاهیان می‌خواند (Krefter, 1971: 73).

حرمسرا: این مجموعه بنا به شکل L ازگوشهٔ جنوب شرقی تالار شورا آغاز می‌شود و از پائین کاخ د با چرخشی ۹۰ درجه، قسمت پائین‌دست کاخ خشایارشا را فرا می‌گیرد. قسمت اصلی حرمسرا که در شرق کاخ د قرار دارد، در زمان هرتسفلد مرمت و بازسازی شده و اکنون محل موزهٔ تخت جمشید است.

این مجموعه از بیش از بیست واحد مسکونی تشکیل شده که هر یک شامل یک تالارکوچک چهارستونی و یک یا دو اتاق جنبی است. تمامی این واحدهای مسکونی از طریق راهروئی به یکدیگر متصل می‌شدند. وجود تنها یک درگاه اصلی برای ورود و خروج و دیوارهای ضخیم عموم محققان را به این نظریه سوق داده که این مجموعه حرمسرا بوده است. اما درکتیبهٔ خشایارشا که درگوشهٔ جنوب غربی قسمت شرقی مجموعه کنده شده (شهبازی، ۱۳۵۵: ۷-۵۶) ذکری از نام آن نیامده است. باتوجه به اینکه طی حفریات در این مجوعه اشیای زیادی به دست نیامد، اشمیت (953: 263) معتقد بود که این مجموعه به هنگام آتش‌سوزی در تخت جمشید متروک بوده است. باتوجه به یافته‌های این قسمت می‌توان احتمال داد که این مجموعه انبار بوده است تا حرمسرا (Wilber, 1989: 66). ترومپلمان نیز با دیدی معقولتر حدس زده است که این مجموعه بنا اقامتگاه صاحبمنصبان برجسته بوده است (Trumpelmann, 1983: 236).

خزانه: مجموعه‌ای وسیع متشکل از ۱۹۳ اتاق در بخش جنوب شرقی صفه است. این مجموعه را داریوش در دو مرحله بین سالهای ۵۱۱ تا ۵۰۷ و ۴۹۴ تا ۴۹۱ ق م بنا کرد و خشایارشا آن را تکمیل نمود (Kent, 1953: 112). این مجموعه ۱۳۴ متر طول و ۷۸ متر پهنا دارد. در برخی قسمتهای آن شواهدی مبنی بر وجود اشکوب دوم به چشم می‌خورد، اما احتمالاً بخش عمدهٔ آن یک اشکوبه و به ارتفاع ۷ تا ۱۱ متر بوده است (Schmidt, 1953: 156). تالار بزرگ غربی ۱۱ × ۹ ردیف ستون داشته که پایه‌های آنها سنگی و ساقه‌هایشان چوبی بوده است. از قرار معلوم روی ساقهٔ ستونها اندود و رنگ‌آمیزی شده بوده است. خشایارشا تالار بزرگ شمالی خزانه موسوم به ۹۹ ستون را تکمیل کرده است، اما گیرشمن معتقد بود که این تالار تختگاه داریوش بوده است (Ghirshman, 1957: 277-78).

گروپ معتقد است که میهمانان در اتاقهای بزرگ سکنی داده می‌شدند و انجمنهای کوچک در اتاق شمارهٔ ۱۷، که نقش برجستهٔ خزانه در آن یافت شده، برگزار می‌شده است (Gropp, 1971: 34).

خزانهٔ تخت جمشید را مقدونیان غارت کرده و همراه با دیگر قسمتهای آن به دست آتش سپردند. بنا به گفتهٔ مورخان کلاسیک، اسکندر در خزانه به مقدار زیادی طلا، نقره و اشیای گرانبها دست یافت. اما در میان ویرانه‌های آن اشیای زیادی نیز باقی ماندند که طی کاوشهای باستانشناسان به دست آمدند. ازجملهٔ این اشیا می‌توان به ظرفی با کتیبهٔ آشور بانی‌پال، ظروف مرمرین با نام فراعنه نخو و آماسیس، شماری اشیای مصری و یونانی، ظروف مختلف، شمار زیادی پیکان آهنی و مفرغی و دیگر اشیا اشاره کرد (Schmidt, 1939: 16-81).

مهمترین یافته در خزانه حدود ۷۵۰ گل‌نبشتهٔ ایلامی در جنوب تالار شمالی و شرق تالار غربی بود که کارمزد صنعتگران و کارگران مشغول به کار در تخت جمشید از سالهای آخر سلطنت داریوش تا اوایل سلطنت اردشیر اول بر روی آنها ثبت شده است (Cameron, 1948).

در سال ۱۹۳۶ م در خزانهٔ تخت جمشید دو نقش برجستهٔ بزرگ به طول نزدیک به ۶ متر کشف شد. نمونهٔ سالمتر اکنون در موزهٔ ملی ایران در تهران است و نمونهٔ دیگر در جای اصلی خود در خزانه. این نقش برجسته شاه را نشان می‌دهد که بر تخت نشسته و در دست راست یک عصا و در دست چپ یک گل دارد. در پشت سر او ولیعهد، یک حوله‌دار، یک سلاحدار مادی و دو نگهبان پارسی ایستاده‌اند. در مقابل شاه دو عودسوز قرار دارد و در پشت آنها یک صاحبمنصب مادی درحالی که دست خود را در مقابل دهان گرفته و دو نگهبان پارسی ایستاده‌اند.

اشمیت معتقد بود که این صاحبمنصب مادی فرماندهٔ محافظان شاه است، هینس او را مسئول خدمه و گیرشمن او را خوان‌سالار شناخت (نقل‌قولها در تیلیا، ۱۳۵۴: ۲۴۵). اشمیت شخصی را که حوله در دست پشت سر ولیعهد ایستاده خوابگاه‌سالار یا جامه‌دار شاهی شناخت و چون او ریش ندارد احتمال داد که این شخص خواجه بوده است (Schmidt, 1953: 169).

تا مدتها عموم محققان بر این عقیده بودند که شاهی که در این نقش برجسته بر تخت نشسته داریوش اول

www.tabarestan.info تبرستان

(بزرگ) است و آن که در پشت او ایستاده خشایارشا. اما آن و جوزپه تیلیاطی کارهای مرمتی پی بردند که این نقش برجسته‌ها در اصل در پله‌کان آپادانا برپا بوده‌اند و سپس به خزانه منتقل شده و به جای آنها نقش برجسته‌های فعلی یعنی نقش یک در میان صاحبمنصبان مادی و پارسی را کارگذاشته‌اند. (تیلیا، ۱۳۵۴ : ۲۴۳ تا ۲۵۳). کشف این مطلب موجب شد که ریچارد فرای (1974) و شاپور شهبازی (1976) حدس بزنند که این نقش برجسته نشاندهندهٔ خشایارشا و پسر بزرگش داریوش است. بنا به گفتهٔ این دو خشایارشا در سال ۴۶۵ ق م در توطئه‌ای که احتمالاً پسرش داریوش نیز در آن دست داشت به قتل رسید، اما داریوش نیز کمی بعد به دست اردشیر اول کشته شد و او به سلطنت رسید. فرای حدس می‌زند که اردشیر اول پس از این امر و رسیدن به قدرت، این یادگار ناخوشایند برادرش داریوش را به خزانه منتقل کرده و دستور داده که به جای آن نقش برجستهٔ فعلی را قرار دهند. فُن‌گَل نیز با اشاره به نوع تاج شاه مدعی است که این نقش برجسته خشایارشا را نشان می‌دهد (von Gall, 1975: 222).

تبرستان
www.tabarestan.info

علی‌رغم این مباحث هنوز گروهی از محققان معتقدند که این نقش برجسته نشاندهندهٔ داریوش و خشایارشا است (ازجمله: Tilia, 1974; 129; Root, 1979, 94-5).

تختگاه: تختگاه که به تالار صد ستون و تالار بارعام خشایارشا نیز موسوم است در شمال خزانه و شرق کاخ آپادانا قرار گرفته و پس از آن، وسیعترین بنای صفّه است. ابعاد این تالار ۸۸/۵ × ۹۶ متر و تالار مرکزی آن ۶۸/۵ × ۶۸/۵ متر است. بنابراین، تالار مرکزی این بنا از تالار مرکزی آپادانا هم وسیعتر است. تختگاه ۱۰ × ۱۰ ردیف ستون داشته که متأسفانه تمامی آنها فروریخته‌اند، اما احتمالاً بیش از ۱۱ متر ارتفاع داشته‌اند. در شمال این تالار ایوان ستونداری با ۸ × ۲ ردیف ستون قرار دارد. در هر ضلع این تالار دو ورودی به چشم می‌خورد که درگاه آنها با نقش برجسته‌هائی تزئین شده است. این نقوش برجسته «دلاورِ شاهی» را درحال جدال با موجودات خارق‌العاده و شاه را نشان می‌دهد که در زیر نماد فروهر و یک سایه‌بان بر اورنگ شاهی نشسته است و خدمتگزاری با مگس‌پران در پشت او قرار دارد. اورنگ شاه را نمایندگان ملل تابعه بر بالای دست گرفته‌اند. به دلیل وجود همین نقوش برجسته است که این تالار را تختگاه نامیده‌اند. درگوشهٔ جنوب شرقی این تالار یک کتیبهٔ بنیاد بنا یافت شد که در آن، اردشیر اول ذکر می‌کند که کار احداث این بنا را به پایان رسانده است.

دلیل اینکه در تخت جمشید دو تالار بارعام ساخته شده نامعلوم است. اشمیت در این باره معتقد بود که با وجود آپادانا نیازی به تالار بارعام دیگری نبوده است و لذا بنای تختگاه «موزهٔ تخت جمشید» به شمار می‌رفته و برای نگهداری و نمایش گنجینه‌های سلطنتی احداث شده بوده است (Schmidt, 1953: 42). از سوی دیگر گدار و کرفتر حدس می‌زنند که این تالار برای بزرگداشت سپاهیان بوده است (Godard, 1952: 126ff.; Krefter, 1971: 15). کرفتر در تأئید این مدعا دروازهٔ ناتمام شمال تختگاه به ابعاد ۳۸ × ۵۶ متر را «دروازهٔ سپاهیان» خوانده (Krefter, 1971: 17). جالب اینجاست که بخش شرقی تختگاه، محوطهٔ شمال آن و دروازهٔ

ناتمام را تا جائی که شیب کوه رحمت آغاز می‌شود مجموعه‌ای فراگرفته که به پادگاه و اصطبل شاهی موسوم است. بنابراین بعید نیست که محوطهٔ شمال تختگاه نیز محل رژه و تمرین سپاهیان بوده باشد.

برزن جنوبی تخت جمشید: علاوه بر بناهای روی صفه که به اجمال معرفی شدند، در جنوب و جنوب غربی آن بر روی سطح دشت نیز از رهگذر کاوشهای باستانشناختی بناهائی از دل خاک بیرون آمده‌اند. این بناها طی سلطنت خشایارشا و اوایل سلطنت اردشیر اول احداث و در زمان اردشیر دوم مرمت شده‌اند. این مجموعه‌ها به شرح زیراند:

مجموعهٔ A: این مجموعه در قلب برزن جنوبی واقع شده و از طریق دو ایوان وسیع به قسمتهای دیگر مرتبط می‌شود (تجویدی، ۱۳۵۵: ۹۳). ایوان جنوبی ۸ × ۲ ستون و ایوان شمالی ۱۴ × ۲ ستون دارد که پایهٔ آنها مکعب مستطیل شکل و پله و ساقه‌های آنها چوبی است (همانجا: ۹۴). علاوه بر ایوانها، این مجموعه دارای ۴۶ اتاق، تالار و راهرو است که از طریق یک راهروی طویل شمالی ـ جنوبی به دو دستگاه مجزا تقسیم می‌شود. راه ورود به اتاقها از طریق راهروهای فرعی بوده است (همانجا: ۹۵).

www.tabarestan.info تبرستان

مجموعهٔ B: این مجموعه از دو دستگاه به هم پیوسته شامل پنج تالار ستوندار تشکیل شده است که اطراف آنها را یک دیوار سراسری محصور کرده است. دستگاه جنوبی شامل ۲۸ جزء و دستگاه شمالی شامل ۸ جزء است که از داخل بنا با واحد دیگر مرتبط نیست. احتمالاً ارتباط از خارج بنا و از طریق ورودی شمارهٔ ۱۴ برقرار می‌شده است (تجویدی، ۱۳۵۵: ۱۰۴ تا ۱۰۸). در این مجموعه اشیائی چون سکه‌های یونانی، مهر، اثر مهر، ظروف سنگی و اشیای دیگر یافت شده است (همانجا: ۱۰۹ تا ۱۱۶).

مجموعهٔ C: این مجموعه دارای یک تالار ستوندار با ۴ × ۴ ردیف ستون و سه ایوان، هر یک با ۴ × ۲ ردیف ستون در جهات شمال، غرب و شرق است. در قسمت شرقی آن حیاط واقع شده است. در کنار دیوار شرقی ـ غربی این مجموعه سکوئی آجری کشف شد (تجویدی، ۱۳۵۵: ۸-۱۲۷، شکل ۷۸). باتوجه به شواهد، احتمالاً این مجموعه ویژهٔ اجرای مراسمی بخصوص بوده است.

مجموعهٔ D: این مجموعه در غرب قسمت ایوان مانند مجموعهٔ A قرارگرفته است. این مجموعه بنای کوچک و متقارنی است که شامل ۷ بخش می‌شود. در میان این مجموعه محوطهٔ تالارمانندی قرار دارد. در گوشه‌های بنا نیز چهار اتاقک به چشم می‌خورد که هنوز در آنها آثار پله‌کان مشهود است. در یکی از اتاقهای این مجموعه سکوی کوتاهی از خشت و گل ساخته شده که تجویدی (۱۳۵۵: ۳۶-۱۳۴) آن را به تشریفات مذهبی مرتبط می‌کند. در این مجموعه نیم تنهٔ کوچک یک زن کشف شد (همانجا: شکل ۸۶) که شبیه پیکره‌های بین‌النهرین یا ایلامی است.

مجموعهٔ E: بنای ایواندار بزرگی به مساحت ۲۱۰ مترمربع است که باتوجه به قطر پایه و ساقهٔ ستونهای آن می‌توان حدس زد که ارتفاعی در حدود کاخ آپادانا داشته است و در ضمن تنها بنای پائین صفه است که ساقهٔ

ستونهای آن نیز سنگی هستند. این بنا از سه سمت شمال، جنوب و مغرب دارای رواقهای ستونداری با دو ستون و تالار مرکزی با چهار ستون بوده است. در کنجهای بنا اتاقهای فرعی قرار دارد که راه ورودی آنها از طریق ایوانها بوده است (تجویدی، ۱۳۵۵ : ۶۳ تا ۶۶). بر روی پایهٔ ستونها کتیبه‌ای به پارسی باستان با این متن به چشم می‌خورد: «خشایارشا، شاهنشاه، می‌گوید: من این تچر را ساختم.». در این بنا آثار سوختگی و تزئینات رنگ‌آمیزی شدهٔ دیوارها و سقف به رنگهای سرخ، آبی و سفید به چشم می‌خورد (Sami, 1958: 61-2). در ۵۷ متری جنوب این بنا نیز آبگیری به ابعاد ۲۳/۵۵ × ۲۳/۵۵ و عمق ۲/۱۵ متر شناسائی شد که از سنگهای تراش‌خورده با بستهای سربی ساخته شده است و در گوشهٔ جنوب غربی آن جای آبریز به چشم می‌خورد.

مجموعهٔ F: این بنا به مساحت ۲۴۰ متر مربع با تالاری با ۴ × ۳ ردیف ستون طی کاوشهای علی سامی آشکار شد (سامی، ۱۳۳۰: ۴-۵۳).

مجموعهٔ G: این مجموعه از چهار واحد ساختمانی تشکیل شده که هر یک شامل حیاط، ایوان، تالار و بخشهای مربوط است. در قسمتهای مختلف این مجموعه چند مجرای آب از آجر و تنبوشه به چشم می‌خورد (تجویدی، ۱۳۵۵: ۱۳۸).

www.tabarestan.info تبرستان

مجموعهٔ H: مجموعهٔ وسیعی در شرق برزن جنوبی است. این مجموعه روی هم رفته از شش دستگاه ساختمان مستقل تشکیل شده که چهار واحد آن با ابعادی کوچکتر در قسمت شمالی و دو دستگاه بزرگتر و مفصلتر در قسمت جنوبی قرار دارد. در چهار سوی مجموعه چهارگذر قرار دارد که آن را از همه سو دربر می‌گیرد. گذر شمالی خیابانی عریض است و سه معبر دیگر کوچه‌هائی نسبتاً کم‌عرض‌اند که احتمالاً طاق داشته‌اند (تجویدی، ۱۳۵۵: ۱۴۱).

در عموم واحدهای مسکونی این مجموعه، پس از ورودی یا هشتی حیاط قرارگرفته است. در یک قسمت حیاط ایوان یا رواق قرار دارد و در پشت آن در محور حیاط و رواق تالار اصلی خانه قرارگرفته است. دیگر فضاهای اطراف حیاط، ایوان، تالار، کنجها و محوطه‌های پشت آنها به ساختن اتاقهای درجهٔ دوم، پستو، صندوقخانه و نظایر آن اختصاص یافته است (همانجا: ۱۵۰).

در قسمتهای مختلف مجموعهٔ H دهها پایهٔ ستون و نزدیک به پنجاه تکه شال ستون شکسته به دست آمده که بر روی شماری از آنها به خطوط پارسی باستان، ایلامی و بابلی عبارت «چنین گوید شاهنشاه خشایارشا: این تچر را من بنا کردم» نقر شده است (همانجا: ۱۵۸). از دیگر آثاری که در این مجموعه به دست آمد می‌توان به سکه‌های یونانی و پیکانهای مفرغی اشاره کرد. در غرب حیاط این مجموعه یک حمام با اندرونی و بیرونی شناسائی شد که در آن ظروف سفالی چندی به دست آمد (همانجا: ۱۷۳ تا ۱۷۶).

نقش رستم

شرح آثار تخت جمشید بدون اشاره‌ای هرچند کوتاه به نقش رستم گزارشی ابتر خواهد بود.

نقش رستم تقریباً در فاصلهٔ شش کیلومتری شمال ـ شمال غربی تخت جمشید واقع شده است. در این محوطهٔ باستانی آثاری از دورهٔ ایلام نو تا صدر اسلام وجود دارد. همچون تخت جمشید، این محل نیز از ابتدا توجه جهانگردان را به خود جلب کرده بود و در سفرنامه‌های آنان معمولاً به پیوست توصیف تخت جمشید شرحی از آثار نقش رستم نیز آمده است. نخستین مطالعات علمی نقش رستم به همت ساره و هرتسفلد (1915) و به دنبال آن به وسیلهٔ هرتسفلد انجام شد. وی طی حفاری در تخت جمشید مدتی را با به عکسبرداری از نقوش برجستهٔ ساسانی و ایلامی، گمانه‌زنی در حصار نقش رستم و استنساخ کتیبهٔ آرامگاه داریوش اول گذراند.

اشمیت نیز به هنگام حفاری در تخت جمشید مدتی کوتاه در نقش رستم کاوش کرد و با حفر گمانه‌ای به شکل حرف T لاتین در مقابل گوردخمهٔ داریوش به آثاری از قرون اولیهٔ اسلامی، دورهٔ ساسانی و دورهٔ هخامنشی برخورد. وی اطراف بنای کعبهٔ زرتشت را نیز خاکبرداری کرد که این امر به کشف کتیبه‌هائی از دورهٔ ساسانی بر قسمت زیرین وجه شرقی این بنا منتهی شد (Schmidt, 1939: 98-105; 1970).

نقش رستم، که نام باستانی آن را نمی‌دانیم، از دیرباز محلی حائز اهمیت بوده است. ایلامیهای دورهٔ ایلام نو بر نمای کوه نقش برجسته‌ای راکنده‌اند که گویا صحنهٔ شرفیابی به حضور یکی از خدایان بوده است. متأسفانه در دورهٔ ساسانی، بهرام دوم نقش خود و درباریانش را در همانجا کنده و به نقش برجستهٔ ایلامی مذکور آسیب فراوان رسانده است.

داریوش اول (بزرگ) این محل را برای ایجاد آرامگاه خود انتخاب کرد و بعداً سه تن دیگر از شاهنشاهان هخامنشی از او پیروی نمودند. این گوردخمه‌ها ازنظر شکل یکسان و به صورت یک صلیب یونانی هستند که ۲۳ متر بلندی و ۱۱ متر پهنا دارد. در قسمت فوقانی نمای گور دخمه نقش برجسته‌ای به چشم می‌خورد که احتمالاً در اصل رنگ‌آمیزی شده بوده است. این نقش برجسته شاه را بر بالای سکوئی در مقابل نماد فروهر و آتشدان نشان می‌دهد. اورنگ شاهی بر روی دستان دو ردیف از نمایندگان ملل تابعه قرار دارد. نمای هر گوردخمه دارای چهار نیم ستون با سرستون گاوشکل و یک درگاه است که به دخمهٔ تدفین باز می‌شود. در طرفین دخمه چند طاقچهٔ عریض و لاوک جهت تدفین شاه و اعضای خانوادهٔ او ایجاد شده است.

از چهار گوردخمهٔ نقش رستم فقط گوردخمهٔ داریوش دارای کتیبه است (Kent, 1953: 137-40: DNa)، و سه گوردخمهٔ دیگر براساس سبکشان به شاهان مختلف منتسب شده‌اند. درحال حاضر نظر عموم بر این است که این چهار گوردخمه از چپ به راست به داریوش دوم، اردشیر اول، داریوش اول و خشایارشا اول متعلق‌اند.

در مقابل گوردخمهٔ داریوش بنای مکعب شکل معما برانگیزی به نام کعبهٔ زرتشت قرار دارد. این بنا ۱۱ متر بلندی و ۷ متر پهنا دارد. در هر یک از سه وجه آن سه ردیف پنجرهٔ کاذب به چشم می‌خورد و در وجهی که در مقابل کوه واقع است پله‌کانی سنگی قرار دارد که به درگاه ورودی بنا منتهی می‌شود.

کعبهٔ زرتشت به بنای زندان سلیمان در پاسارگاد شباهت فراوان دارد و بیشتر محققان براساس نحوهٔ تراش سنگهای به‌کار رفته در آن، حدس می‌زنند که داریوش اول به تقلید از زندان سلیمان دست به ساختن کعبهٔ زرتشت

www.tabarestan.info تبرستان

زده است (Stronach, 1967: 283). دربارهٔ کاربرد کعبهٔ زرتشت نیز همچون زندان سلیمان مباحث فراوانی مطرح شده است و آن را آرامگاه سلطنتی، آتشدان، محل نگهداری گنجینه‌های سلطنتی و حتی محل استقرار نگهبانان شناخته‌اند. باتوجه به کتیبهٔ کرتیر که بر روی وجه شرقی این بنا کنده شده، می‌دانیم که آن را در دورهٔ ساسانی «دژنبشت» یعنی محل نگهداری نوشته‌ها (احتمالاً نوشته‌های مقدس چون اوستا) می‌خوانده‌اند (نقل قول از هنینگ در Stronach, 1985a: 851). اما این نکته به ما در شناخت کاربرد این بنا در دورهٔ هخامنشی کمکی نمی‌کند.

همچون تخت جمشید، نقش رستم نیز با فروپاشی شاهنشاهی هخامنشی اهمیت خود را از دست نداد؛ و چندین نقش برجستهٔ ساسانی که در زیر گوردخمه‌های هخامنشی کنده شده‌اند به علاوهٔ آثار پراکنده از دوره‌های اشکانی، ساسانی و اسلامی در حدود این محوطه حاکی از اهمیت نقش رستم در ادوار بعدی است.

تبرستان www.tabarestan.info

نظری اجمالی به محوطه‌های هخامنشی جلگهٔ مرودشت

علاوه بر بناها و آثار یادمانی پیش گفته، در بررسی جلگهٔ مرودشت بیش از ۱۰۰۰ محوطهٔ باستانی شناسائی شده است که به تحقیق یا به احتمال زیاد مربوط به دورهٔ هخامنشی هستند (Sumner, 1986: 4). احتمالاً این تعداد فقط ۳۰ تا ۵۰ درصد شمار واقعی محوطه‌های هخامنشی این دشت است. این محوطه‌ها شامل تپه، ساختمانهائی با آثار سنگی یا بناهای واحد، ۷ معدن، چند کانال آبیاری و چندین اثر کوچک چون آتشدان، مصطبه، گوردخمه و امثالهم است (Ibid.:7).

ازجملهٔ مهمترین محوطه‌های استقراری هخامنشی در مرودشت محوطهٔ فیروزی با حدود ۶۰۰ هکتار وسعت است که از دوازده محدودهٔ نزدیک به هم تشکیل شده و احتمالاً در دورهٔ هخامنشی شهری با خانه‌های مسکونی و کارگاههای تولید بوده است (Ibid.: 8-9). علاوه بر آن، محوطهٔ تخت جمشید غربی با حدود ۲۵ هکتار وسعت است که از چندین تپهٔ کوتاه تشکیل شده و آن نیز احتمالاً در دورهٔ هخامنشی شهری معمور بوده است (Ibid.:9). سوای این محوطه‌های بسیار وسیع، ۱۳ محوطه با وسعت ۶ تا ۸ هکتار، ۲۸ محوطه با وسعت ۱ تا ۲ هکتار و ۸۶ محوطه با وسعت کمتر از یک هکتار شناسائی شده است (Ibid.: Table 1) و بنا به محاسبات سامنر، در دورهٔ هخامنشی حدود ۴۳۶۰۰ نفر در جلگهٔ مرودشت زندگی می‌کرده‌اند (Ibid.).

کاربری تخت جمشید

کاربری تخت جمشید از بحث برانگیزترین مسائل باستانشناسی دورهٔ هخامنشی است و سالهاست که محققان می‌پرسند چرا شاهان هخامنشی در این نقطه این حجم عظیم از مواد و مصالح، هزینه و وقت را صرف کرده‌اند تا باشکوهترین اثر هنری این دوره را خلق کنند؟

همانگونه که ذکر شد، احتمال می‌رود که داریوش اول این محل را به عنوان دژ و پایگاهی برای سرکوب

شورشیان بنا نهاده است؛ اما پس از استقرار امنیت در شاهنشاهی، کاربری تخت جمشید تغییر یافت و با احداث بناهای دیگر بر روی صفه و دشت اطراف، این محل به گسترده‌ترین مجموعهٔ معماری هخامنشی بدل شد و دورتادور آن در جلگهٔ مرودشت را نیز استقرارگاههای متعددی از شهرهای وسیع تا روستاهای کوچک و دیگر سازه‌ها فرا گرفتند.

نظر غالب سالهای گذشته که امروزه نیز هوادارانی دارد حاکی از این است که تخت جمشید محل برگزاری مراسم جشن نوروز بوده است. این نظریه از قرن شانزدهم میلادی که پای جهانگردان اروپائی به تخت جمشید باز شد تلویحاً در سفرنامه‌های آنان مطرح گردید (Sancisis-Weerdenburg, 1991b: 176ff.). در سال ۱۹۲۳ م که هرتسفلد در شیراز بود، با دیدن مردمی که برای فیروز میرزا حاکم شیراز هدیه می‌آوردند این فکر به ذهنش خطور کرد که شاید در دورهٔ هخامنشی نیز چنین مراسمی برگزار می‌شده و نقوش پله‌کانهای تالار آپادانا در تخت جمشید نشاندهندهٔ مردمی است که برای شاهنشاه هخامنشی هدیه می‌آوردند، واحتمالاً مناسبت این امر یکی از اعیاد و شاید جشن نوروز بوده است (Ibid.: 175). هرتسفلد بعداً نظرخود را روشنتر مطرح کرد و احتمال داد که برای مراسمی که در تخت جمشید برگزار می‌شده، جشن مهرگان نامزد بهتری است (Herzfeld. 1968: 356).

www.tabarestan.info تبرستان

در حقیقت انتشار دو مقاله به قلم رُمن گیرشمن و آرتور پوپ در سال ۱۹۵۷ م بود که بر نظریهٔ برگزاری جشن نورز در تخت جمشید انگِ یقین زد. این دو به دلایل مختلف ادعا کردند که تخت جمشید فقط کاربردی آیینی داشته و مهمترین آنها نوروز بوده است. پوپ در نظریهٔ خود چنان پیش رفت که نقوش تزئینی حاشیهٔ پله‌کانهای مختلف تخت جمشید را نماد طبیعت، کنگرهٔ دیوارها را نماد کوهستان و ستونها را نماد جنگل مقدس شمرد (Pope, 1957: 123-30). گروهی از محققان نیز با تعقیب همین خط فکری نقش جدال شیر و گاو بر پله‌کانهای تخت جمشید را نماد کشمکش گرمای تابستان (شیر) و بارانهای پاییزی (گاو) قلمداد کردند (Hinnels, 1973: 99). گروهی نیز حدس زدند که بناهای تخت جمشید براساس محورهای ستاره‌شناختی تنظیم شده‌اند (Lentz, Schlossery & Gropp, 1971: 254-68). چند تن نیز تا آنجا پیش رفتند که تخت جمشید را یک معبد خواندند (Fennely, 1980: 135-62). البته با تمامی این نظریات موافقت نشد و حتی شماری از آنها با مخالفتهای شدیدی مواجه شدند، اما نظریهٔ برگزاری جشن نورز در تخت جمشید همچنان سالها به قوت خود باقی بود و بسیاری از محققان چون بالسر (128 :198)، اِردمان (41-21 :1960)، دی‌فرانکویچ (204 :1966)، کرفتر (96 :1971) و والزر (4-23 :1966) آن را پذیرفتند.

بین سالهای ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۰ م به نظریهٔ برگزاری جشن نوروز در تخت جمشید اعتراضاتی شد: ازجمله کارل نیلاندر اشاره کرد که شواهدی از برگزاری جشن نوروز در دورهٔ هخامنشی وجود ندارد و توصیف البیرونی از جشن نورز مربوط به دورهٔ ساسانی است که سالها با دورهٔ هخامنشی فاصله دارد (Nylander, 1974).

از سوی دیگر کالمه‌یر (1980) نیز با استناد به نقوش برجستهٔ تخت جمشید و متون یونانی با نظریهٔ برگزاری جشن نوروز در تخت جمشید مخالفت کرد.

پس از رد نظریهٔ پیش گفته، گروهی از محققان بر کاربرد آئینی تخت جمشید پافشاری کردند. روت که خود با توجه به عدم حضور پارسیان در نقوش برجستهٔ پله کان آپادانا با نظریهٔ مذکور مخالفت کرده بود، همچنان معتقد بود که مراسم ویژه‌ای در تخت جمشید برگزار می‌شده‌اند (Root, 1979: 175-6). اما گروهی دیگر چون کالمه‌یر (1985-6:4) احتمال برگزاری مراسم ویژه‌ای در تخت جمشید را به کل منتفی دانستند.

اظهارنظر دربارهٔ کاربری تخت جمشید چهرهٔ واقع‌گرایانه‌تری نیز داشته که کمتر به آن توجه شده است؛ ازجمله گروپ (48 :1971) که نظریهٔ کاربرد صرفاً آئینی تخت جمشید را بسیار محدود می‌داند و معتقد است که این محل یک محوطهٔ مسکونی نیز بوده و در آن در کنار قسمتهای سلطنتی، بخشهای مسکونی نیز وجود داشته و نقوش پله کان آپادانا نشاندهندهٔ اقتدار شاهنشاه بر تمامی قلمرو خود است. گلدمن نیز با پیروی از این نظریه اظهار می‌دارد که گرچه شاه همواره در لوای نماد اهورامزدا به تصویر درآمده، اما مدرکی مبنی بر اینکه تخت جمشید محوطه‌ای مقدس بوده وجود ندارد و تمامی آثار، ازجمله نقوش برجسته و کتیبه‌ها، حاکی از قدرت و شوکت شاه است (Goldman, 1974: 41). نیلاندر (348 :1974) نیز در این زمینه می‌گوید که امروز بهتر است تخت جمشید یعنی فاخرترین و ظریفترین اثر هنری هخامنشیان را در راستای کارکرد سیاسی آن و نماد قدرت شاهی بدانیم. کالمه‌یر (61 :1980) نیز به این نتیجه می‌رسد که تمامی نقوش تخت جمشید نشانهٔ شوکت سلطنت است و هیچ یک به مسائل مذهبی و آئینی یا روزمره و مراسم ویژه‌ای اشاره ندارند، بلکه نشاندهندهٔ قدرت شاهانه‌اند که بر زمان و مکان جاری است.

www.tabarestan.info تبرستان

بسیاری از محققان معتقدند که تخت جمشید به دلیل دورافتادگی نمی تواند مرکز اداری شاهنشاهی هخامنشی بوده باشد و مرکزیت اداری این شاهنشاهی گسترده را به شوش نسبت می‌دهند؛ اما لئوترومپلمن با نظریه‌ای معقول معتقد است که بناهای روی صفهٔ تخت جمشید کارکرد اداری و دیوانی داشته‌اند (Trumpelmann 1983: 235; 1988: 47ff.) و ازجمله، مجموعه‌ای که به حرمسرا موسوم است در واقع محل اقامت صاحبمنصبان بوده است (Ibid.: 236). نظریهٔ او با موافقت اندکی رو به رو شد و ازجمله سانسیسی ویردنبورگ، که ظاهراً از بسیاری از کشفیات اخیر در تخت جمشید بی‌اطلاع است، پذیرفتن این نظریه را به شناخت بیشتر از آثار اطراف صفه منوط کرد (Sancisi-Weerdenburg, 1991b: 173, no.1).

اکنون که کاوشهای هیأت ایرانی به آشکار شدن مجموعهٔ وسیعی در برزن جنوبی تخت جمشید منجر شده، در صورت ادامهٔ حفریات احتمال کشف آثار بیشتری نیز دور از ذهن نیست. به علاوه، کشف بیشترین تعداد منابع مکتوب از دورهٔ هخامنشی در تخت جمشید و همچنین وسیعترین و پرهزینه‌ترین مجموعهٔ معماری یادمانی این دوره و دشتی که بیش از هزار محل باستانی را در خود جای داده و در روزگار هخامنشیان بیش از ۴۰ هزار تن در آن زندگی می‌کردند و به کارهای صنعتی و کشاورزی اشتغال داشتند همگی شاهد بر این مدعاست که پارسه مهمترین پایتخت هخامنشیان بوده است. از دیگر دلایل بر تأئید این امر این حقیقت است که جادهٔ شاهی که راه اداری شاهنشاهی هخامنشی بود، برخلاف تصور عموم از شوش آغاز نمی‌شده بلکه ابتدای آن در حدود تخت

جمشید بوده (Kkleiss, 1981) و درواقع این مرکز هخامنشی را به سارد در غرب آسیای صغیر مرتبط می‌کرده است.

سرانجامِ تخت جمشید

پس از چند سال جدال با مقدونیان، شاهنشاهی هخامنشی سقوط کرد و در سال ۳۳۰ ق م اسکندر به تخت جمشید رسید. بنا به گفتهٔ دیودوروس سیسیلی و کورتیوس روفوس، مقدونیان ۱۲۰ تالان طلا و نقره از تخت جمشید به غنیمت گرفتند؛ و به گفتهٔ پلوتارخ (**اسکندر**، ۳۴۰۷)، کاروانی از ۲۰ هزار استر و ۵ هزار اشتر برای حمل این غنایم به کار رفت. بنا به گفتهٔ (**آناباسیس**، ۳.۸.۱۱)، اسکندر به انتقام ویرانی آتن به سال ۴۸۰ ق م به دست خشایارشا تخت جمشید را به آتش کشید:

> او [اسکندر]، کاخ هخامنشیان را آتش زد، اگرچه پارمینو به او نهیب زد که این کار را نکند و اموال خود را به دست خود ویران ننماید... اما اسکندر پاسخ داد که قصد دارد پارسیان را به خاطر حمله به یونان، تخریب آتن، سوزاندن معابد و هر آنچه بدی در حق یونانیان کرداند تنبیه کند.»

www.tabarestan.info تبرستان

دیگر مورخان کلاسیک ازجمله دیودوروس سیسیلی، پلوتارخ، کورتیوس روفوس و کلیتارخوس علاوه بر گفتهٔ آریان می‌گویند که یک روسپی آتنی به نام تاییس اسکندر را به ویرانی تخت جمشید ترغیب کرد تا نامی درخور خود بر جای گذارد. این حقیقتی تلخ است که شماری از محققان جدید نیز آن را تأئید کرده‌اند (ازجمله: Balcer, 1978:119-33؛ Borza, 1972:233-45؛ Wheeler, 1968:23ff.).

طی حفریات، آثار این آتش‌سوزی مهیب در قسمتهای مختلف بویژه در تختگاه و خزانه مشاهده شد و هرتسفلد در برخی قسمتها به لایهٔ ضخیمی از خاکستر و ذغال برخورد. آثار این آتش‌سوزی حتی در بناهای پائین صفه نیز به چشم می‌خورد (مثلاً رک: تجویدی، ۱۳۵۵: ۱۷۲).

اگرچه تخت جمشید ویران شد، اما جلگهٔ مرودشت از رونق نیفتاد و همانگونه که پیشتر ذکر شد آثار فراوانی از ادوار بعدی در این منطقه به چشم می‌خورد.

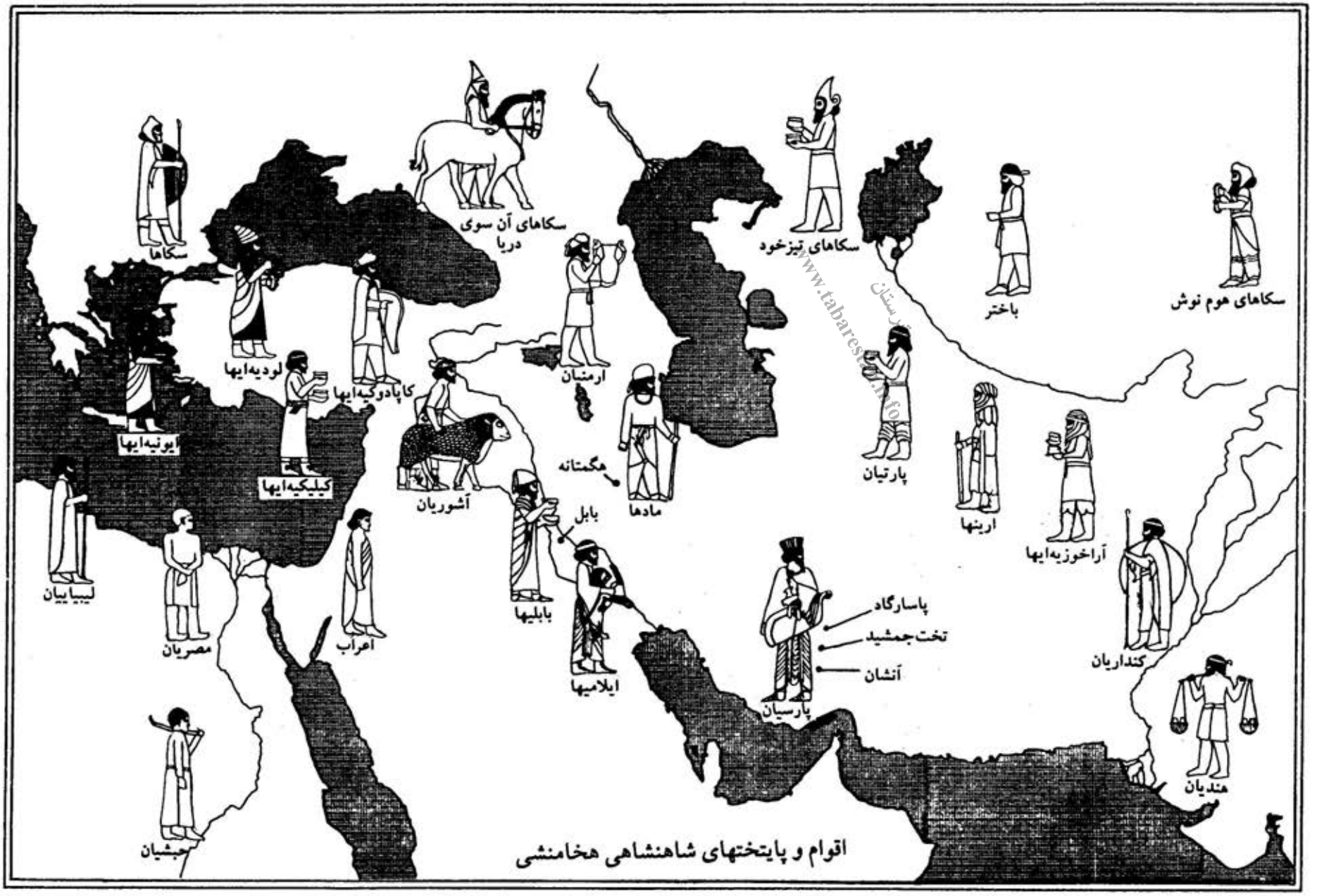

www.tabarestan.info تبرستان

کتابشناسی گزیده

الف) فارسی:

اَذکایی، پرویز، ۱۳۶۷، «درآمدی به تاریخچهٔ باستانشناسی همدان»، مجلهٔ باستان‌شناسی و تاریخ، سال دوم، شمارهٔ دوم، بهار و تابستان ۱۳۶۷، صص ۵۶ تا ۶۷.

اَرفعی، عبدالمجید، ۱۳۵۶، فرمان کورش بزرگ، تهران.

استروناخ، دیوید، ۱۳۷۲، «شکل‌گیری باغ سلطنتی پاسارگاد و تأثیر آن در باغسازی ایران»، ترجمهٔ کامیار عبدی، اثر، ش ۲۲ و ۲۳، صص ۵۰ تا ۷۲.

اُمستد، آلبرت، ۱۳۷۲، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمهٔ محمد مقدم، تهران.

تجویدی، اکبر، ۱۳۵۵، دانستنیهای نوین دربارهٔ هنر و معماری هخامنشی، تهران.

تیلیا، آن بریت، ۱۳۵۴، بررسی و مرمت در تخت جمشید و دیگر امکان باستانی فارس، ترجمهٔ کرامت الله افسر، تهران.

چگینی، ناصر نوروزاده، ۱۳۷۰، «نقش برجستهٔ تخت جمشید»، میراث فرهنگی، سال دوم، شماره‌های سوم و چهارم، پائیز ۱۳۷۰، صص ۳۶ تا ۴۴.

حاکمی، علی، ۱۳۴۹، «آب تخت جمشید در زمان هخامنشیان از کجا تأمین می‌شده است؟» بررسیهای تاریخی، ج ۵، ش ۲، صص ۱ تا ۶.

سامی، علی، ۱۳۳۰، پاسارگاد یا قدیمترین پایتخت کشور ایران، شیراز.

ـــــــــ، ۱۳۳۱، «کاوشهای ۱۲ سالهٔ بنگاه علمی تخت جمشید در پاسارگاد و تپه‌های ماقبل تاریخی مرودشت»، گزارشهای باستان‌شناسی، ج ۲.

ـــــــــ، ۱۳۳۸، «گزارش کاوشها و عملیات انجام گرفته در تخت جمشید در سال ۱۳۳۱ تا پایان سال ۱۳۳۸»، گزارشهای باستان‌شناسی، ج ۴، صص ۱۹۸ تا ۲۷۸.

ـــــــــ، ۱۳۳۹، «پیدایش دو قبر بر فراز ساختمان آرامگاه کورش کبیر در پاسارگاد»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه شیراز، سال سوم، ش ۵، صص ۳۱ تا ۴۸.

سرفراز، علی‌اکبر، ۱۳۵۰، «کشف کاخی ازعهدکورش‌کبیر درخلیج فارس»، باستان‌شناسی وهنرایران، ش ۷و۸، صص ۱۹ تا ۳۲.

شهبازی، علی‌رضا شاپور، ۱۳۵۰، «نقش فر کیانی کورش بزرگ»، باستان‌شناسی و هنر ایران، ش ۷ و ۸، صص ۵۲ تا ۵۸.

ـــــــــ، ۱۳۵۵ راهنمای مصور تخت جمشید، شیراز.

صراف، محمد رحیم، ۱۳۶۸، «هگمتانه»، شهرهای ایران (به کوشش محمد یوسف کیانی)، ج ۳، تهران، صص ۲۹۰ تا ۳۱۱.

کردوانی، محمود، ۱۳۵۶، کاخ هخامنشی شاهور. تهران.

گیرشمن، رُمن، ۱۳۷۱، هنر ایران در دورهٔ ماد و هخامنشی، ترجمهٔ عیسی بهنام، تهران.

مصطفوی، محمدتقی، ۱۳۳۲، هگمتانه: آثار تاریخی همدان، تهران.

ملک شهمیرزادی، صادق، ۱۳۶۹، «بررسی تحولات مطالعات باستان‌شناسی در ایران»، مجموعه مقالات انجمن وارهٔ بررسی مسائل ایران‌شناسی، تهران، صص ۳۷۳ تا ۴۴۷.

موسوی، محمود، ۱۳۶۹، «باستان‌شناسی در پنجاه سالی که گذشت»، میراث فرهنگی، ش ۲، صص ۶ تا ۱۷.

مهریار، محمد، ۱۳۵۴، «پیش‌درآمد یک برنامهٔ عظیم باستانشناسی در تپهٔ هگمتانه»، گزارشهای سومین مجمع سالانهٔ کاوشها و

تبرستان www.tabarestan.info

پژوهشهای باستان‌شناسی در ایران، تهران، صص ۴۱ تا ۵۰.
ـــــــــ ، ۱۳۵۵ ، «پیش‌درآمد یک برنامهٔ عظیم باستانشناسی در تپهٔ هگمتانه ۱۳۵۴»، گزارشهای چهارمین مجمع سالانهٔ کاوشها و پژوهشهای باستان‌شناسی در ایران، تهران، صص ۹۲ تا ۹۸ .
ـــــــــ ، ۱۳۶۱ ، «بررسی عوامل معماری محوطهٔ باستانی تپهٔ هگمتانه»، اثر، شماره‌های ۷ تا ۹، صص ۷۶ تا ۱۱۵.
واندن برگ، لویی، ۱۳۴۸، باستان‌شناسی ایران باستان، ترجمهٔ عیسی بهنام، تهران.

ب) انگلیسی، فرانسوی و آلمانی

Amiet, P., 1972, «Les ivoires achéménide de Suse», Syria, vol. 49, pp. 167-91, 319-37.

------- , 1974, «Quelques observation sur le palais de Darius à Suse», Syria, vol. 51, pp. 65-73.

------- , 1990, «Quelques épaves de la vaissalle royal perse de suse», in Contribution à l'histoire di l'Iran: Mélanges offerts à Jean Perrot, Paris, pp. 213-224.

Balcer, J., 1978, «Alexander's Burning of Persepolis», Iranica Antiqua, vol. 13, pp. 119-134.

Barnett, R.D., 1957, «Persepolis», Iraq, vol. 19, pp. 55-57.

------- , 1969, «Anath, Ba'al, and Pasargadae», Mélanges de l'Universitié Saint-Joseph, vol. 45, pp. 420 ff.

Boehmer, R.M., 1973, «Forschungen in und um Mudjesir,» Archaologischer Anzeiger, pp. 73ff.

Borger, R. und W. Hinz, 1959, «Eine Dareios-Inscrift aus Pasargadae», ZDMG, Bd. 109, pp. 117-127.

Borza, E.N., 1972, «Fire from Heaven: Alexander at Persepolis», Classical Philology, vol. 67, pp.233-245.

Boucharlat, R., 1990a, «La fin des palais achéménides de Suse: Une mort naturelle», in: Contribution á l'histoire de l'Iran: Mélanges offerts à Jean Perrot, Paris, pp. 225-233.

------- , 1990b, «Suse et la Susiane à l'époque achéménide: données archéologiques», in Achaemenid History IV: Centre and Periphery, Leiden, pp. 149-175.

Boucharlat, R. et A. Labrousse, 1979, «Le palais d'Artaxerxsés II sur la rive droite du Chaour à Suse», Cahiers dela DAFI, vol. 10, pp. 21-136.

Boyce, M., 1984, «A Tomb for Cassandane». Acta Iranica, vol. 23, pp. 67-71.

Calmeyer, P., 1972, «Hamadan». Reallexikon der Assyriologie, Bd. 4, Berlin, 64-67.

------- , 1975, «Das unvollendete achaemenidische Felsgrab bie Persepolis», AMI, NF, 8, pp. 81-98.

------- , 1980, «Textual Sources for the Interpreatation of Achaemenian Palace Decoration», Iran, vol. 18, pp. 55-64.

------- , 1981, «Figürliche Fragmente aus Pasargadae nach Zeichnungen E.Herzfeld», AMI, NF, 14, pp. 27-44.

------- , 1990, «Das Persepolis der Spatzeit», Achaemenid History IV: Centre and Periphery, Leiden, pp. 7-36.

Cameron, G., 1948, Persepolis Treasury Tablets, Chicago,

------- , 1967, «An Inscription of Darius from Pasargadae», Iran, vol. 5, pp. 7-10.

www.tabarestan.info تبرستان

Ceram, C.W., 1963, A Picture History of Archaeology, London.

Chevalier, N., 1989, «Hamadan 1913: Une mission oublieé», Iranica Antiqua, vol. 24, pp. 245-251.

Curzon, G.N., 1982, Persia and the Persian Question, London.

Dandamaev, M.A., 1989, A Political History of the Achaemenid Empire, Leiden.

Diakonov, I.M., 1985, «Media», in Cambridge History of Iran, vol. II: The Median and Achaemenian Periods, Cambridge, pp. 36-148.

Duschene-Guillemin, J., 1974, «Le dieu de Cyrus», Commémoration Cyrus, Leiden, pp. 12 ff.

Dyson, R.H., 1957, «Iran 1956». University Museum Bulletin, no. 21, pp. 31-33.

Erdman, K., 1960, «Persepolis: Daten and Deutungen», MDOG, Bd. 92, pp. 21-47.

Farkas, A., 1974, Achaemenid Sculpture, Istanbul.

Fennely, J.M., 1980. «The Persepolis Ritual», Biblical Archaeologist, vol. 43, 135-162.

de Francovich, G., 1966, «Problems of Achaemenid Architecture», East and West, vol. 16, pp. 201-60.

Frankfort, H., 1970, The Art and Architecture of the Ancient Orient, London.

Frye, R.N., 1974, «Persepolis Again», JNES, vol. 33, pp. 383-386.

------- , 1984, The History of Ancient Iran, Munich.

von Gall, H., 1975, «Die Grosskönigliche Kopfbedeckung bei den Achämeniden», in Proceedings of the III rd Annual Symposium on Archaeological Research in Iran. Tehran, pp. 210-232.

Ghirshman, R., 1950, «Masjid-i Solaiman: Résidence des premiers Achéménides», Syria, vol. 27, pp.205-220.

------- , 1954, Village Perse-Achemenide, (MDAI, 36), Paris.

------- , 1957, «Notes Iranienners VII: à propos de Persépolis», Artibus Asiae, vol. 20, pp.265-278.

------- , 1963, «L'Apadana de Suse», Iranica Antiqua, vol. 3, 148-154.

------- , 1964, The Arts of Ancient Iran, from Its Origins to the Time of Alexander the Great, New York.

------- , 1965, «L'architecture élamite et ses traditions», Iranica Antiqua, vol. 5, pp.93-98.

------- , 1976, Terrasses sacrées de Bard-e Néchandeh et de Masjid-i Solaiman, 2vols., Paris.

Godard, A., 1951. «Persepolis, le Tatchara», Syria, vol. 28, pp. 62-69.

------- , 1952, «Les travaux de Persepolis», in: Archaeologica Orientalia in Memoriam Ernst Herzfeld, Locust Valley, pp. 119-128.

Goldman, B., 1965, «Persian Fire Temples of Tombsm», JNES, vol. 24, pp. 305-308.

------- , 1974, «Political Realia on Persepolitan Suculpture», Orientalia Loveniensia Periodica, vol. 5, pp. 31-45.

Grayson, A.K., 1975, Assyrian and Bobylonian Chronicles, Locust Valley.

Gropp. G., 1971, «Beobachtungen in Persepolis», AMI, NF, 4, pp. 25-50.

Haerinck, E., 1975, «Les palais achéménide de Bobylone», Iranica Antiqua, vol. 10, pp. 108-132.

------- , 1990 a, «La Mésopotamie sous les Achéménides: Un bilan», in Proceedings of the First European

www.tabarestan.info تبرستان

Conference of Iranian Studies, Rome.

------- , 1990 b, «Babylon unter der Herrschaft der Achamenide», in: R. Koldewey, Das Wieder Ersteheunde Bobylon, Munchen.

Hallock, R.I., 1969, Persepolis Fortification Tablets, Chicago.

Hansman, J. 1972, «Elamites, Achaemenians and Anshan», Iran, vol. 10, pp. 101-125.

Harper, P.O., J. Aruz, and F. Tallon(eds.), 1992, The Royal City of Susa, New York.

Herzfeld, E.E., 1908, «Pasargadae. Untersuchungen zur persischen Archaologie», Klio, Bd. 8, pp. 1068.

------- , 1926, «Eine neue Darius-Inschrift aus Hamadan», Deutsche Literaturzeitung, Bd. 42, pp.2105-2108.

------- , 1928, «A New Inscription of Darius from Hamadan», Mem. of the Arch. Survey of India, vol. 34, pp. 1-7.

------- , 1929-30, «Rapport sur l'état actuel des Ruines de Persépolis et propositions pour leur conservation», AMI, Bd. 1, pp. 17-40.

------- , 1930, «Ariyaramna, König der Könige», AMI, Bd. 2, pp. 113-127.

------- , 1935, «Eine Silberschüssel Artaxerxes I», AMI, Bd. 7, pp. 1-8.

------- , 1937, «Die Silberschüssel Artaxerxes I und die goldene Fundementurkunde des Ariaramnes», AMI, Bd. 8. pp. 5-51.

------- , 1941, Iran in the Ancient East, Oxford.

------- , 1968, The Persian Empire, Wiesbaden.

Hesse, A., 1989, «Prospections et mesures géophysiques», Dossiers Histoire et Archéologie, No. 138, pp. 24-27.

Hinnels, J.R., 1973, Persian Mythology, London.

Hinz, W., 1969, Altiranische Funde und Forschungn, Berlin.

Jacobs, B., 1982, «Persepolisdelegation und Satrapienordnung», Acta Praehistorica et Archaeologica, vols. 13-14, pp. 75-82.

Kawami, T.S., 1972, «A Possible Source for the Sculpture of the Audience Hall, Pasargadae», Iran, vol. 10, pp. 149-148.

Kent, R.G., 1953, Old Persian, New Haven.

Kinneir, J. Mc., 1818, Voyage dans l'Asie Mineure, l'Arménie et le Khourdistan, dans les années 1813 et 1814, 2 vols, Paris.

Kleiss, W., 1971, «Der Takht-i Rustam, bei Persepolis und das Kyrosgrab in Pasargadae», Archaologischer Anzeiger, pp. 157-162.

------- , 1980, «Zur Entwicklung der Achaemenidischen Palastarchitektur», Iranica Antiqua, vol. 15, pp. 199-211.

------- , 1981, «Ein Abschnitt der achaemenidischen Königsstrasse von Pasargadae und Persepolis nach Susa, bei Naqshi Rustam», AMI, NF 14, pp. 45-53.

www.tabarestan.info تبرستان

Koldewey, R., 1914, Excavations at Babylon, London.

------- , 1969, Die Königsburgen von Bobylon, Leipzig (First published 1931).

König, F.W., 1965, Die Elamischen Königsinschriften, Graz.

Krefter, F., 1971, Persepolis-Rekonstruktionen, Berlin.

Kuhrt, A., 1990, «Achaemeind Babylonia: Sources and Problems», Achaemenid History IV: Centre and Periphery, Leiden, pp. 177-194.

Kuhrt, A. and S. Sherwin-white, 1987, «Xerxes'Destruction of Babylonian Temples», Achaemenid History II: The Greek Sources, Leiden, pp. 69-78.

Labrousse, A. et R. Boucharlat, 1972, «La fouille du palais du Chaour à Suse en 1970 et 1971», Cahiers dela DAFI, no, 2, pp. 61-167.

Lentz, W., W. Schlosser, und G. Gropp. 1971, «Persepolis-weiter Beitrage zur Funktionsbestimmung», ZDMG, Bd. 121, pp. 254-268.

Levine, L.D., 1974, «Geographical Studies in the Neo-Assyrian Zagros», Iran, vol. 12, pp. 99-124.

Luckenbill, D.D., 1926-27, Ancient Records of Assyria and Bobylonia, 2 vols., Chicago.

Luschey, H., 1968, «Der Löwe von Ekbatana», AMI, NF 1, pp. 115-122.

------- , 1983, «Die Darius-Statuen aus Susa und ihre Rekonstruktionen», in Kultur und Geschichte der Achamenidenzeit und ihr Fortleben (AMI Erganzungband 10), Berlin, pp. 191-206.

Mallowan, M., 1972, «Cyrus the Great», Iran, vol. 10. pp. 1-17.

de Miroschedji, P., 1981, «Fouilles du chantier Ville Royal II à Suse (1975-1977): Les niveaux élamites», Cahiers dela DAFI. no. 12, pp. 34-48.

------- , 1985, «La fin du royaume d'Ansan et de Suse et la naissance de l'Empire Perse», Zeitschrift für Assyriologie und vorderasiatische Archaologie, Bd. 75. pp. 265-306.

de Morgan, J., 1896, Mission scientifique en Perse: Mission archéologique, Paris.

Morier, J., 1818, A Second Journey through Persia, Armenia and Asia Minor to Constantinople in the years 1810 and 1816, London.

Mousavi, A., 1992, «Parsa, a Stronghold for Darius. A Preliminary Study of the Defence System of Perspolis», East and West, vol. 42, nos. 2-4, pp. 203-226.

Muscarella, O.W., 1980, «Excavated and Unexcavated Achaemenian Art». in: Ancient Persia: The Art of a Empire, Malibu, pp. 23-42.

Nicholls, R. and M. Roaf, 1977, «A Persepolis Relief in the Fitzwilliam Museum, Cambridge», Iran, vol. 15, pp. 146-152.

Nylander, C., 1965, «Old Persian and Greek Stonecutting and the Chronology of Achaemenian Monuments», AJA, vol. 69, pp. 49-55.

------- , 1966. «The Toothed Chisel in Pasargadae», AJA, vol. 70, pp. 373-379.

------- , 1967, «Who Wrote the Inscriptions at Pasargadae?» Orientalia Suecana, vol. 16, pp. 135-178.

www.tabarestan.info تبرستان

------- , 1971, Ionians Pasargadae, Uppsala.

Parrot, A., 1949, Ziggurats et tour de Babel, Paris.

Perrot, J., 1974, «Historique des recherches», Cahiers de la DAFI, no. 4, pp. 15-20.

------- , 1981, «L'architecture militaire et palatiale des achéménides à Suse», in 150 Jahres Deutsches Archaologische Institut, 1824-1979, Mainz, pp. 79-94.

Perrot, J. et D. Ladiray, 1974, «La porte de Darius à Suse», Cahierts de la DAFI, no. 4, pp. 43-56.

------- , 1989, «Le palais de Darius», Dossiers Histoire et Archéologic, no. 138, pp. 56-65

Pope, A.U., 1957, «Persepolis as a Ritual City», Archaeology, vol. 10, pp. 123-130.

Porada, E., 1985, «Classic Achaemenian Architecture and Sculpture», in Cambridge History of Iran, vol. II: Median and Achaemenain Periods, Cambridge, pp. 793-827.

Rawlinson, H.G., 1840, «On the Site of the Atropatenian Ecbatana», Journal of the Geographical Society, pp. 65-158.

Reiner, E., 1973, «The Location of Ansan», Revue Assyriologique, vol. 67, pp. 57-62.

Roaf, M., 1983, Sculptures and Sculptors at Persepolis (Iran, vol. 21). London.

Root, M.C., 1979, The King and Kingship in Achaemenid Art, Leiden.

------- , 1985, «The Parthenon Frieze and the Apadana Reliefs at Persepolis», AJA, vol. 89, pp. 103-120.

Sami, A., 1956, Pasargadae. The Oldest Imperial Capital of Iran, Shiraz.

Sancisi-Weerdenburg, H., 1983. «he Zendan and the Ka'bah», in Kunst, Kultur and Geschichte der Achaemenidenzeit und ihr Fortleben (AMI, Erganzungsband 10). Berlin, pp. 145-151.

Sarre, F., und E. Herzfeld, 1910, Iranische Felsreliefs, Berlin.

Schmidt, E.F., 1939, The Treasury of Persepolis and other discoveries in the Homeland of the Achaemenians, Chicago.

------- , 1953, 1957, 1970, Persepolis I, II, III, Chicago.

Seidl, U., 1979, «Ein Relief Dareios' I in Babylonh», AMI, NF. 9 pp. 124-130.

Shahbazi, A.S., 1976, «The Persepolis `Treasury Reliefs' Once More», AMI, NF 9, pp. 151-156.

------- , 1977, «From Parsa to Taxt-e Jamshid», AMI, NF 10, pp. 197-207.

Steve, M.J. et H. Gasche, 1990, «Le tell de l'Apadana avant les Achéménides», in: Contribution a l'histoire de l'Iran: Melanges offerts à Jean Perrot, Paris, pp. 15-60.

Stronach, D., 1963, «Excavations at Pasargadae. First Perliminary Report», Iran, vol. 1, pp. 19-42.

------- , 1964, «Excavations at Pasargadae, First Preliminary Report», Iran, vol. 2, pp.21-39.

------- , 1965, «Excavations at Pasargadae. Second Preliminary Report», Iran, vol, 3, pp.9.40.

------- , 1967, «Urartian and Acheamenian Tower Temples», JNES, vol. 26, pp. 278-288.

------- , 1971, «A Circular Symbol on the Tomb of Cyrus», Iran, vol. 9, pp. 155-158.

------- , 1972, «Description and Comment» in »Use statue de Darius decouverte a Suse», Journal Asiatique, no. 260, pp. 241-246.

www.tabarestan.info تبرستان

------- , 1974, «Achaemenid Village I at Susa and the Persian Migration to Fars», Iraq, vol. 36, pp.239-525.

------- , 1978, Pasargadae, Oxford.

------- , 1985, «Pasargadae», in: The Cambridge History of Iran, vol. II: The Median and Achaemenian Periods, Combridge, pp.838-855.

------- , 1985, «The Apadana: A Signature of the line of Darius I», in: De l'Indus aux Balkans: Recuil à la mémoire de Jean Deshayes, Paris, pp. 433-445.

Sumner, W., 1986, «Achaemenid Settlement in the Persepolis Plain», AJA, vol. 90, pp. 3-31.

Tilia, A.B., 1974, «Discovery of an Achaemenian Palace near Takht-i Rustam to the North of the Terrace of Persepolis», Iran, vol. 12, pp. 200-204.

------- , 1977, «Recent discoveries at Persepolis», AJA, vol. 81, pp. 67-77.

------- , 1978, Studies and Restorations at Persepolis and other sites of Fars, vol. 2, Rome0

Trümpelmann, L., 1974, «Tore von Persepolis: zur Bauplanung des Dareios», AMI, NF 7, pp. 163-172.

------- , 1977, «Das Heiligtum von Pasargadae», Studia Iranica, vol. 6, pp. 7-16.

------- , 1983, «Zu den Gebauden von Persepolis und ihrer Funktion», in: Kunst, Kultur und Geschichte der Achamenidenzeit und ihr Fortleben (AMI, Erganzungsband 10), Berlin, pp. 225-237.

------- , 1988, Persepolis, Ein Weltwunder der Antike, Mainz.

Tuplin, G., 1987, «The Administration of the Achaemenid Empire», in Coinage and Administration in the Athenian and Persian Empires, Oxford, pp. 109-166.

Vallat, F., 1970, «Table élamite de Darius Ier» Revue Assyriologique, vol, 64, pp. 149-160.

------- , 1971, «Deux nouvelles `chartes de fondation' d'un palais de Darius Ier», Syria, vol, 48, pp.53-59.

------- , 1972, «Deux inscriptions élamites de Darius Ier», studia Iranica, vol, 1, pp. 3-13.

------- , 1974, «L'inscription trilingue de Xerxés à la porte de Darius», Cahiers dela DAFI, no. 4, pp.171-180.

------- , 1979, «Les inscriptions du palais d'Artaxerxés II», Cahiers de la DAFI, no. 10, pp. 145-149.

de Vaux, R., 1971, The Bible and the Ancient Near East, Garden City.

von Voigtlander, E., 1978, The Bisitun Inscription of Darius the Great, London.

Walser, G., 1966, Die Völkerschaften auf den Reliefs von Persepolis, Wiesbaden.

Weidner, E.F., 1931-32, «Die alteste Nachricht über das Persiche Königshaus. Kyros I ein Zeitgenosse Assurbanapalis», Archiv für Orientforschung, Bd. 7, pp. 1-14.

Weisman, D.J., 1991. «Babylonia 605-539 B.C.», in Cambridge Ancient History, vol. III, pt. 2, Cambridge, pp. 229-251.

Wheeler, M., 1968, Flames over Persepolis, New York.

Wilber, D., 1989. Persepolis. The Archaeology of Parsa, seat of the Persian Kings, New York.

Wilkinson, C.K., 1949, «The Art of The Ancient Near East», Bulletin of Metropolitan Museum of Art, Vol. 7, pp. 186-196.

www.tabarestan.info تبرستان

------- , 1959, «Assyrian and Persian Art», Bulletin of Metropolitan Museum of Art, vol. 13, pp. 213-224.

------- , 1965, «The Achaemenian Remains at Qasr-i-Abu Nasr», JNES, vol. 24, pp. 341-345.

Yamauci, E., 1990, Persia and the Bible, grand Rapids.

Zadok, R., 1976, «On the Connections between Iran and Babylonia in the Sixth Century B.C.», Iran, vol. 14, pp. 61-78.

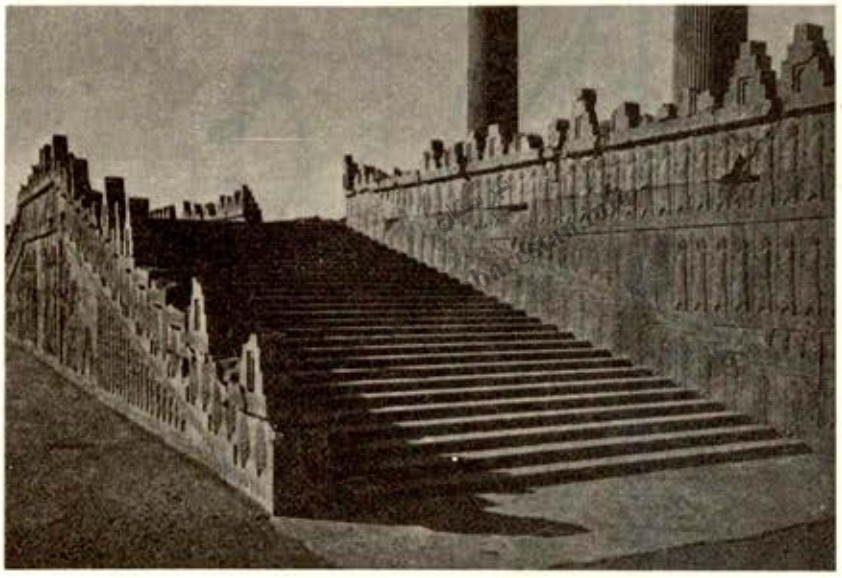

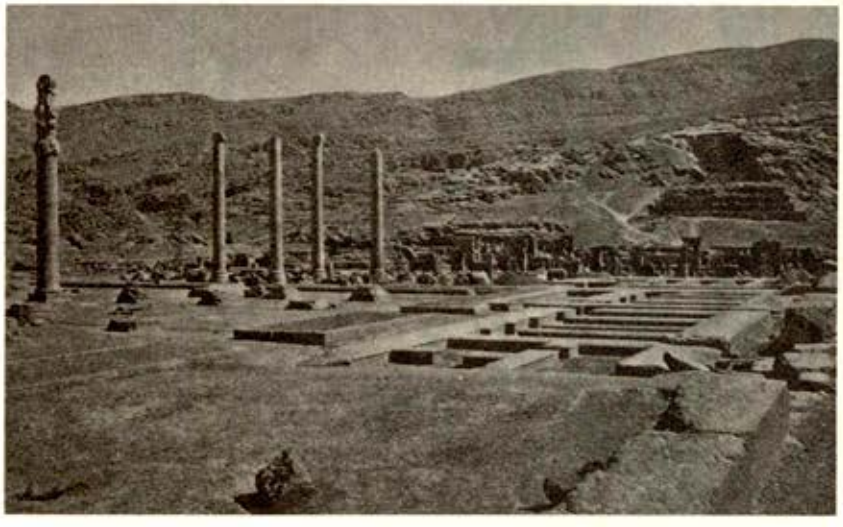

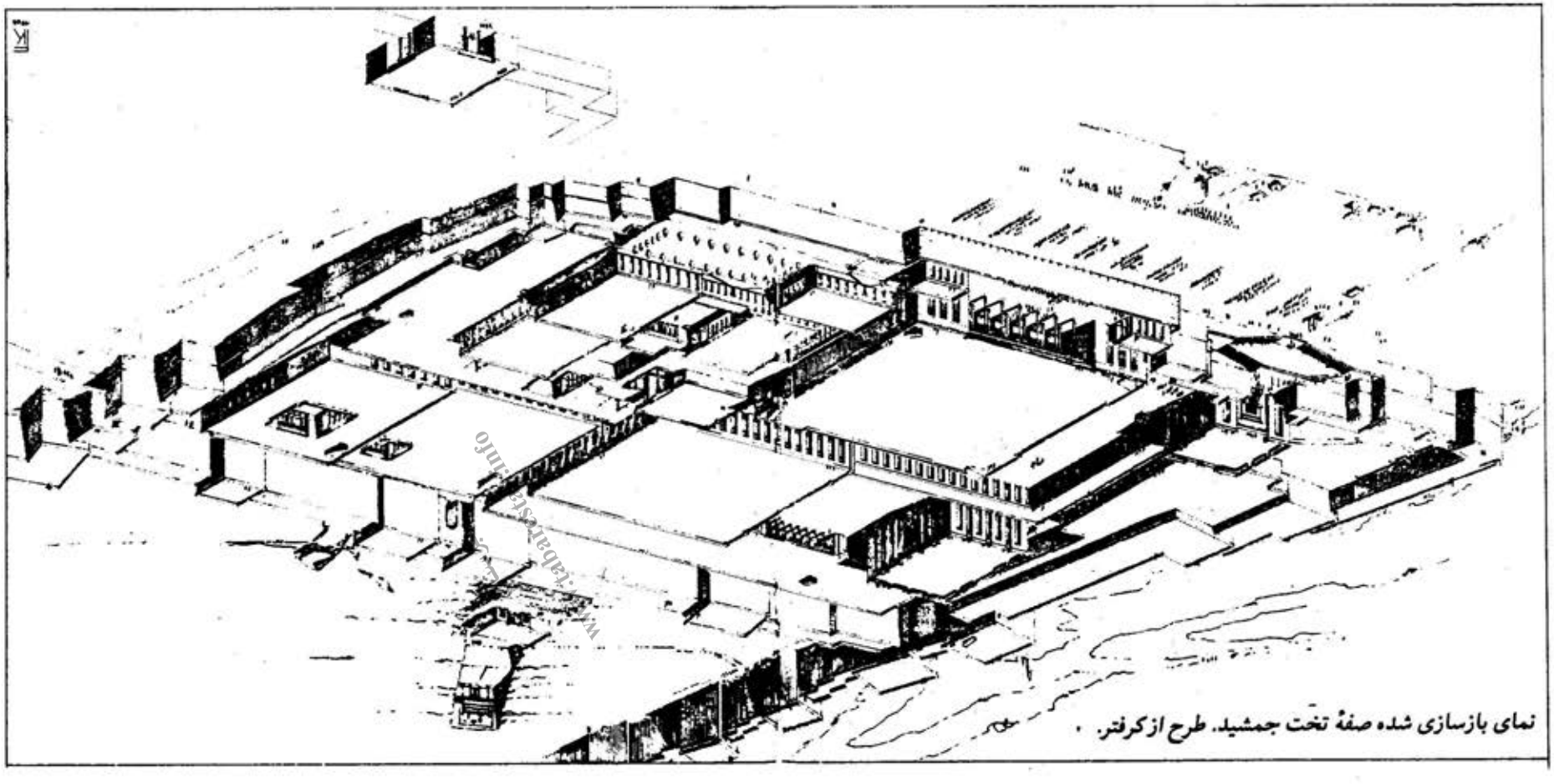

نمای بازسازی شده صفهٔ تخت جمشید. طرح از کرفتر.

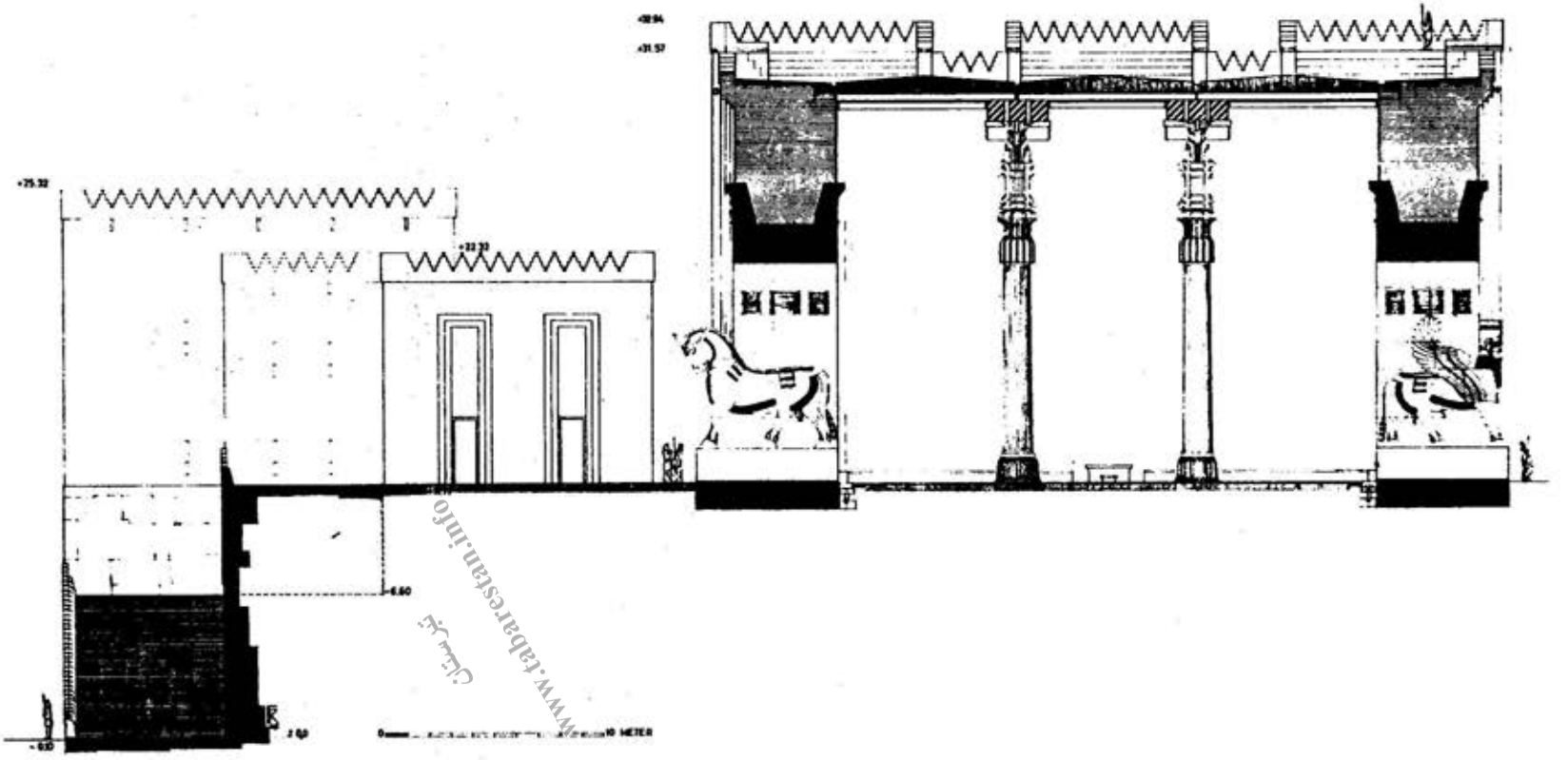

طرح بازسازی شدهٔ پلکان ورودی و دروازهٔ تمام ملل، تخت جمشید. طرح از کرفتر

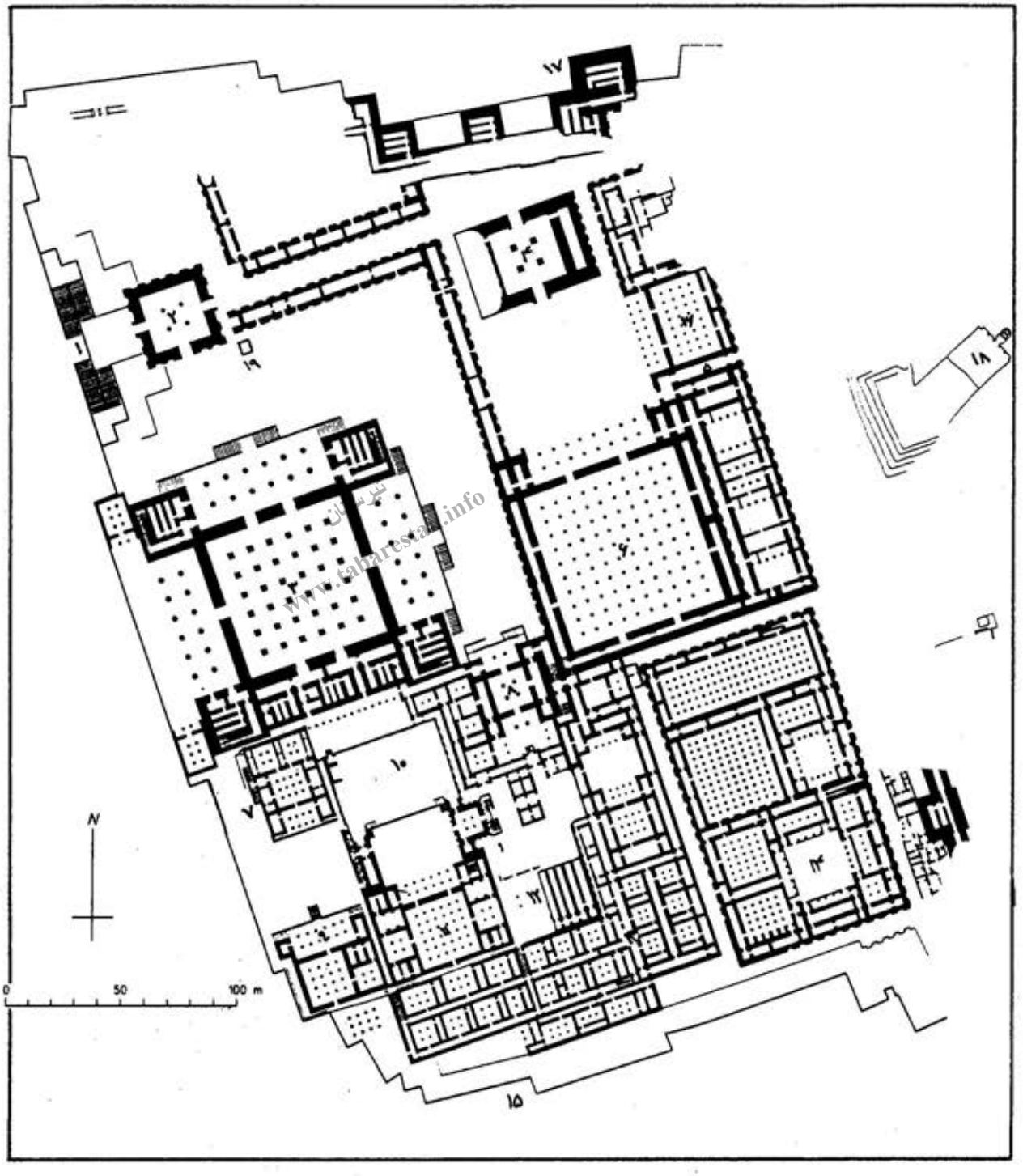

نقشهٔ تخت‌جمشید:

۱. پلکان
۲. دروازهٔ تمام ملل
۳. تالار آپادانا
۴. دروازهٔ ناتمام
۵. پادگان
۶. تختگاه
۷. کاخ داریوش
۸. بنای مرکزی
۹. کاخ هـ
۱۰. کاخ ج
۱۱. کاخ خشایارشاه
۱۲. کاخ د
۱۳. حرمسرا
۱۴. خزانه
۱۵. ورودی جنوبی (مسدود شده)
۱۶. تالار ۳۲ ستون
۱۷. یکی از برجهای باروی شمالی که گل نبشه‌های باروی تخت جمشید در آن یافت شدند
۱۸. گور دخمهٔ اردشیر سوّم
۱۹. حوض سنگی

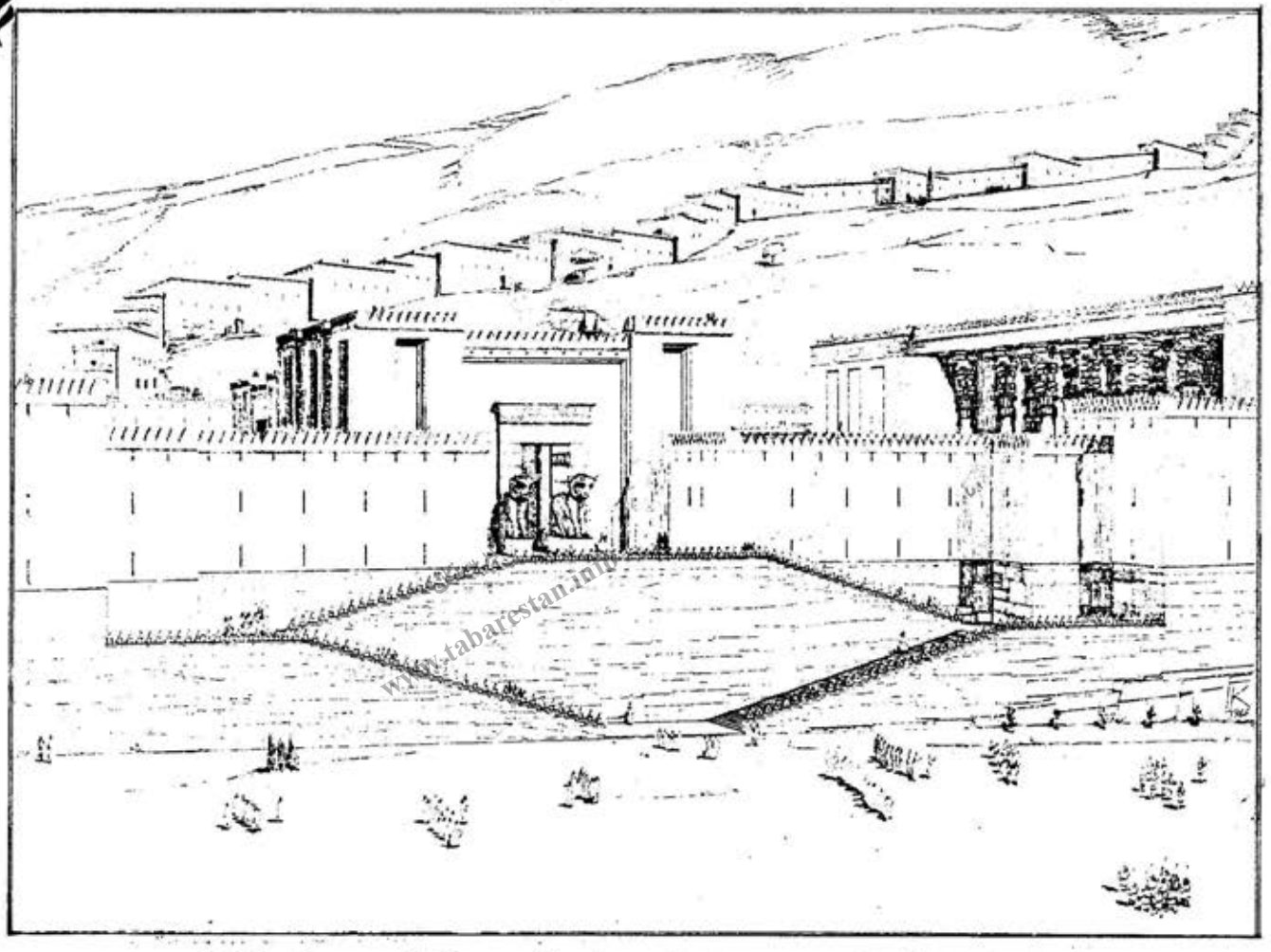

نمای بازسازی شدهٔ صفهٔ تخت جمشید و قسمتی از بناهای روی آن از جنوب، طرح از کرفتر.

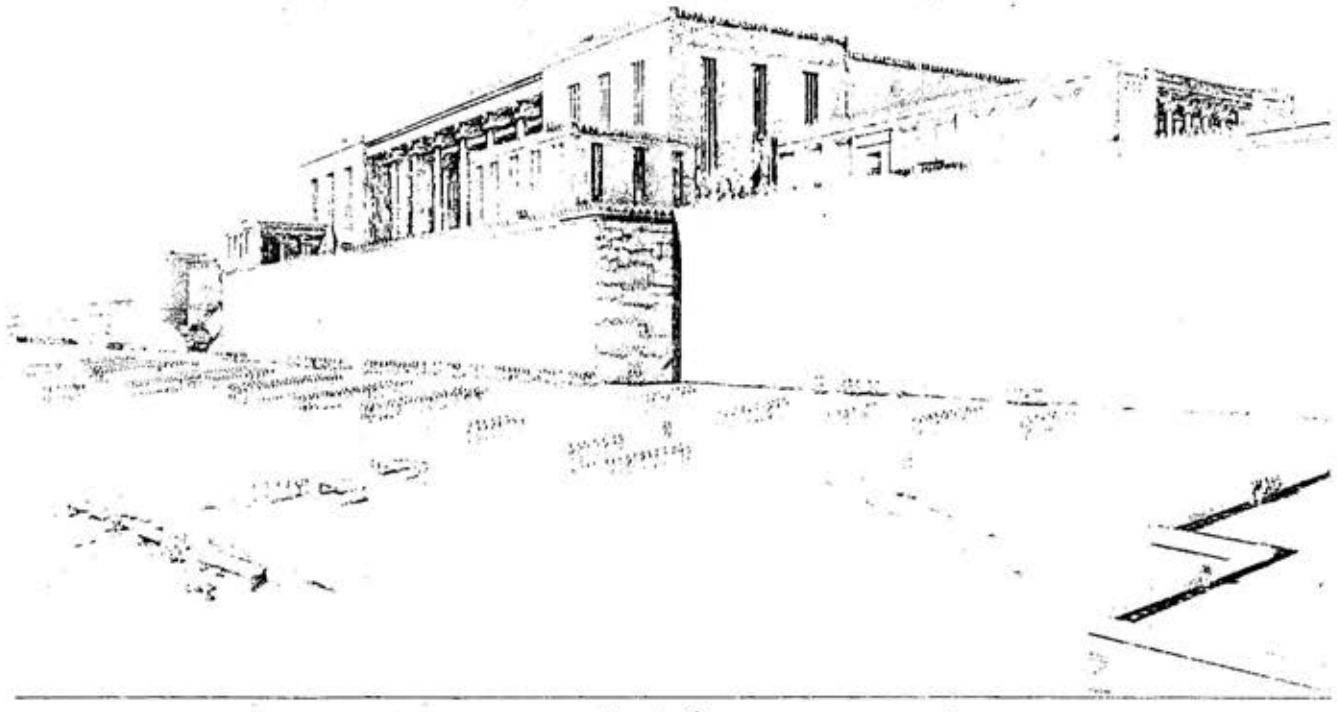

نمای بازسازی شدهٔ پلکان ورودی و دروازهٔ تمام ملل، تخت جمشید. طرح از کرفتر

www.tabarestan.info تبرستان

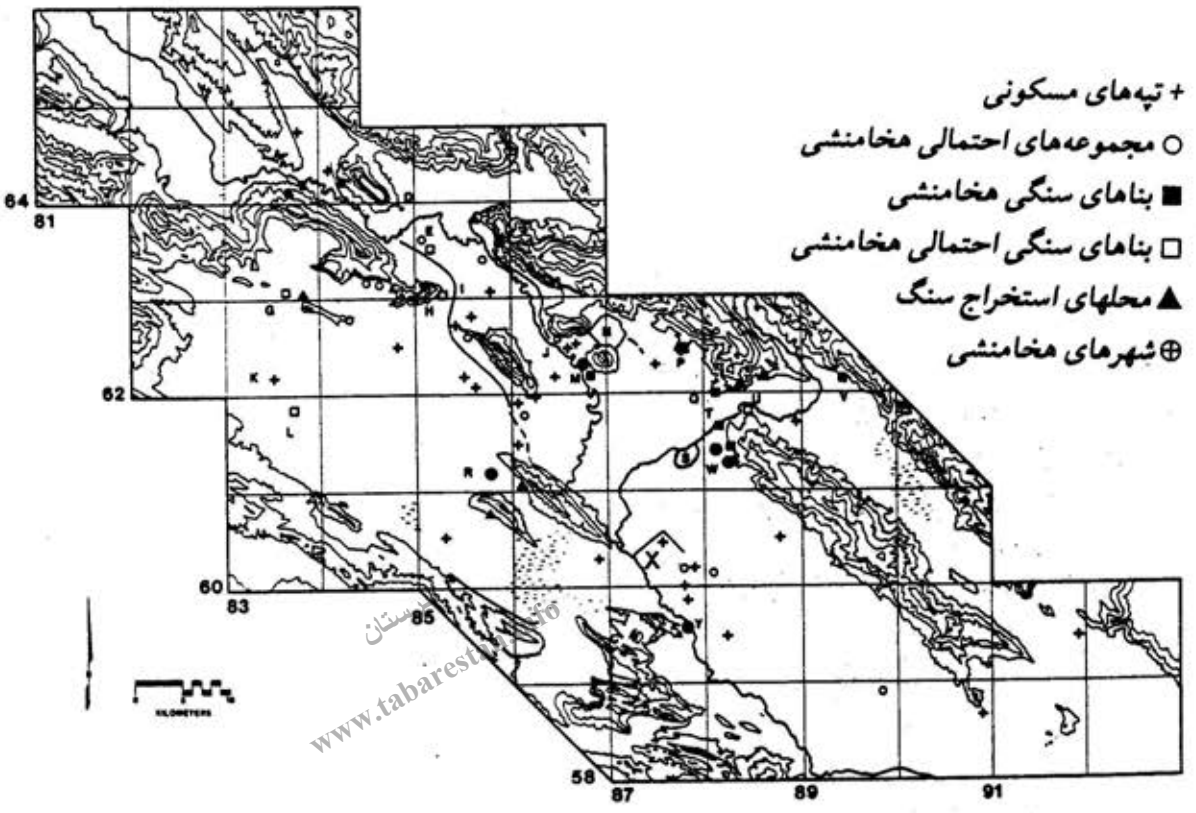

جلگه مرودشت . مأخذ : Sumner, 1986 : ill.3 .

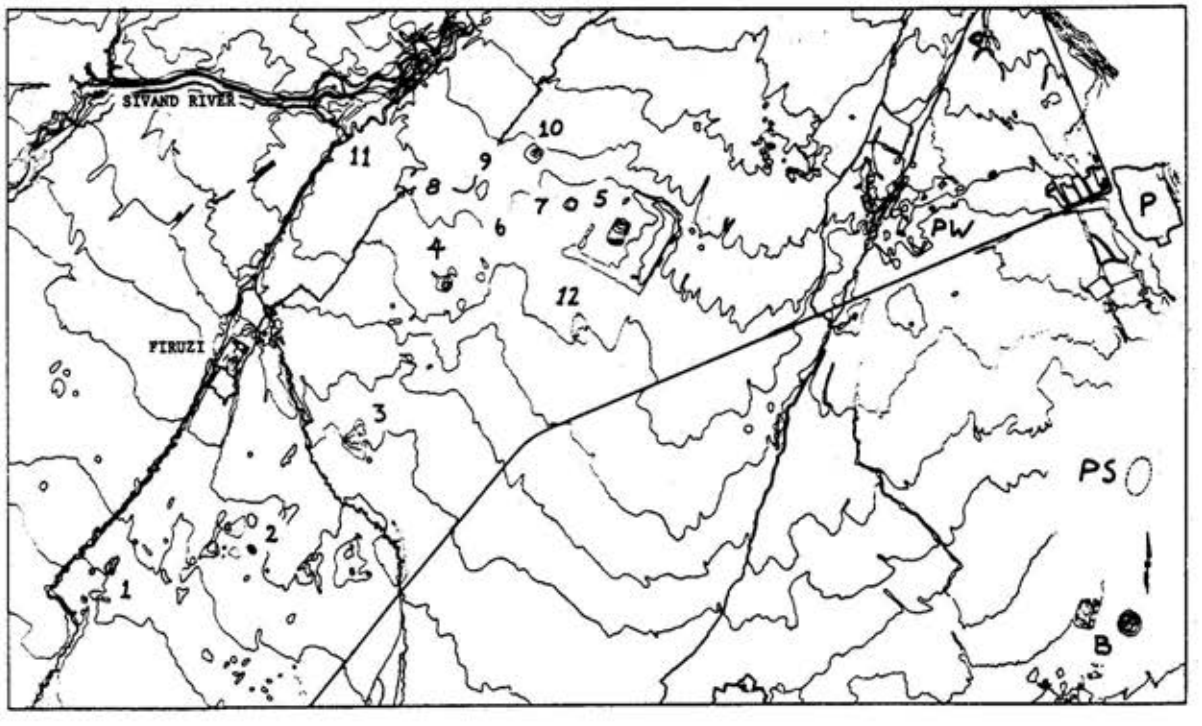

محوطه باستانی دشت تخت جمشید : ۱ تا ۱۲ محوطه‌های مجموعه فیروزی ؛ P : تخت جمشید ؛ PW : تخت جمشید غربی؛
PS : تخت جمشید جنوبی ؛ B : تل بکون الف و ب . مأخذ: Sumner, 1987 : i 11.4.

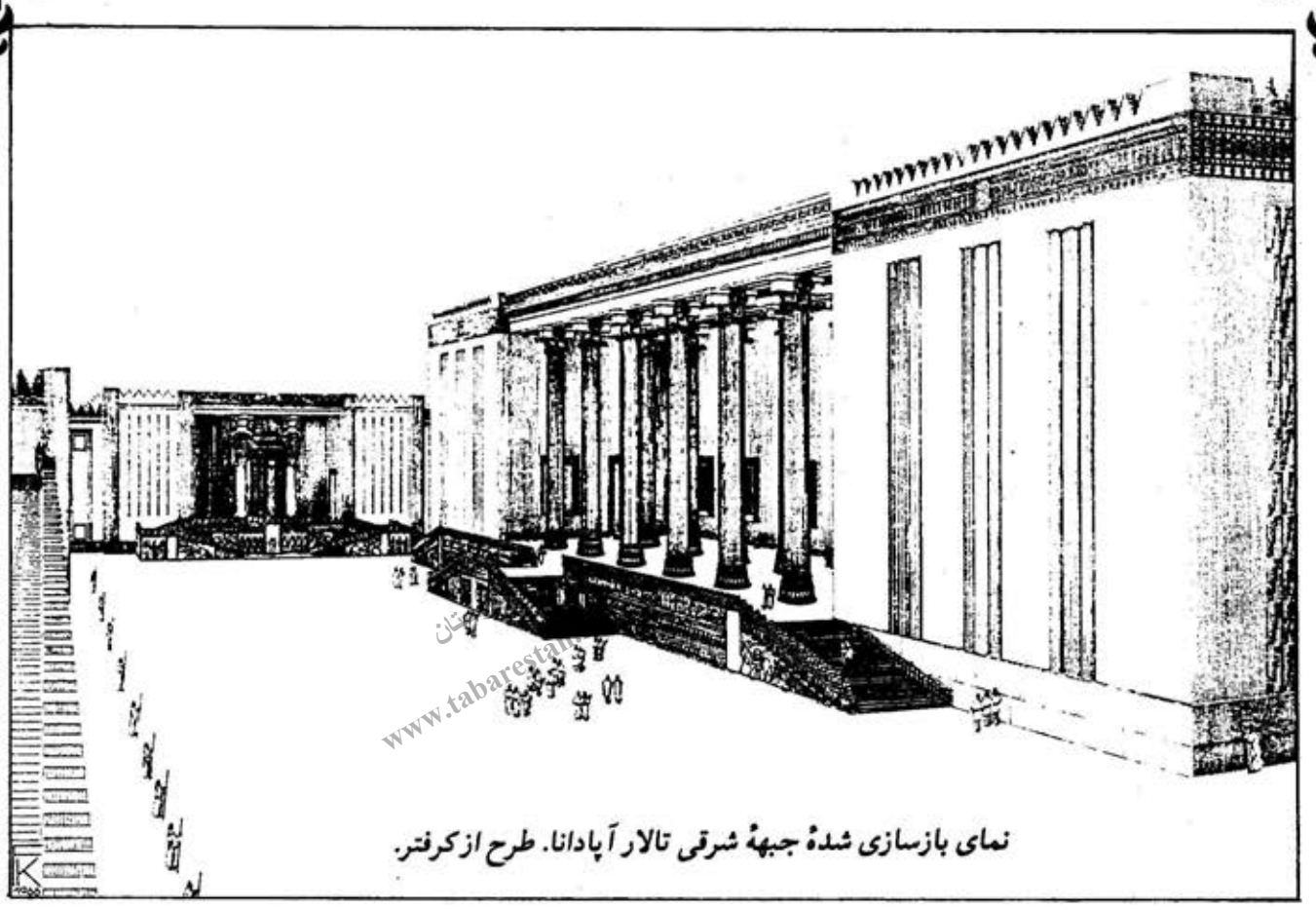

نمای بازسازی شدهٔ جبههٔ شرقی تالار آپادانا. طرح ازکرفتر.

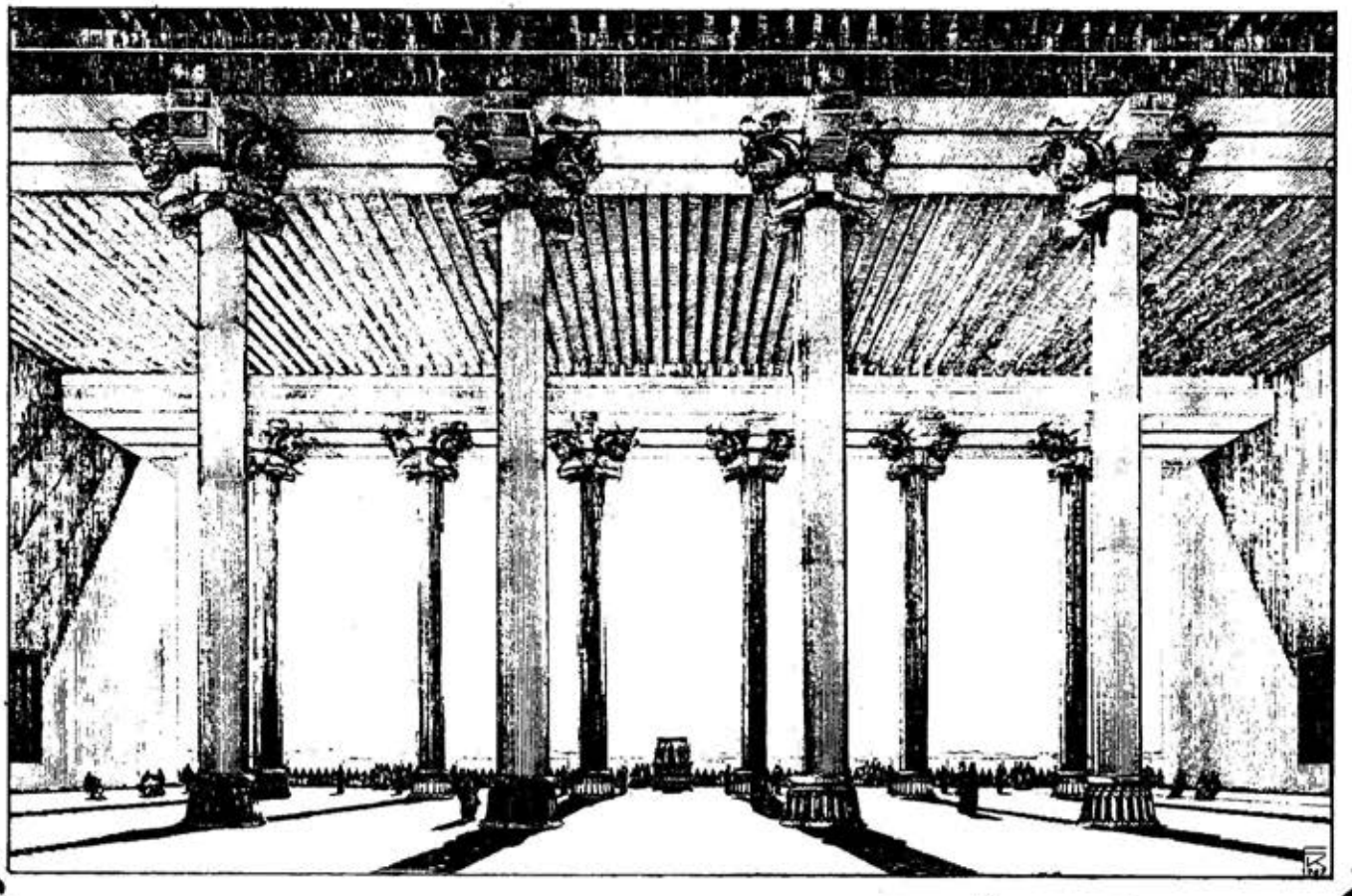

نمای بازسازی شدهٔ داخل تالار آپادانا. طرح ازکرفتر.

بنای درگاه: طرح موجود انسان بالدار. مأخذ: Stronach, 1978 : fig. 25.

www.tabarestan.info تبرستان

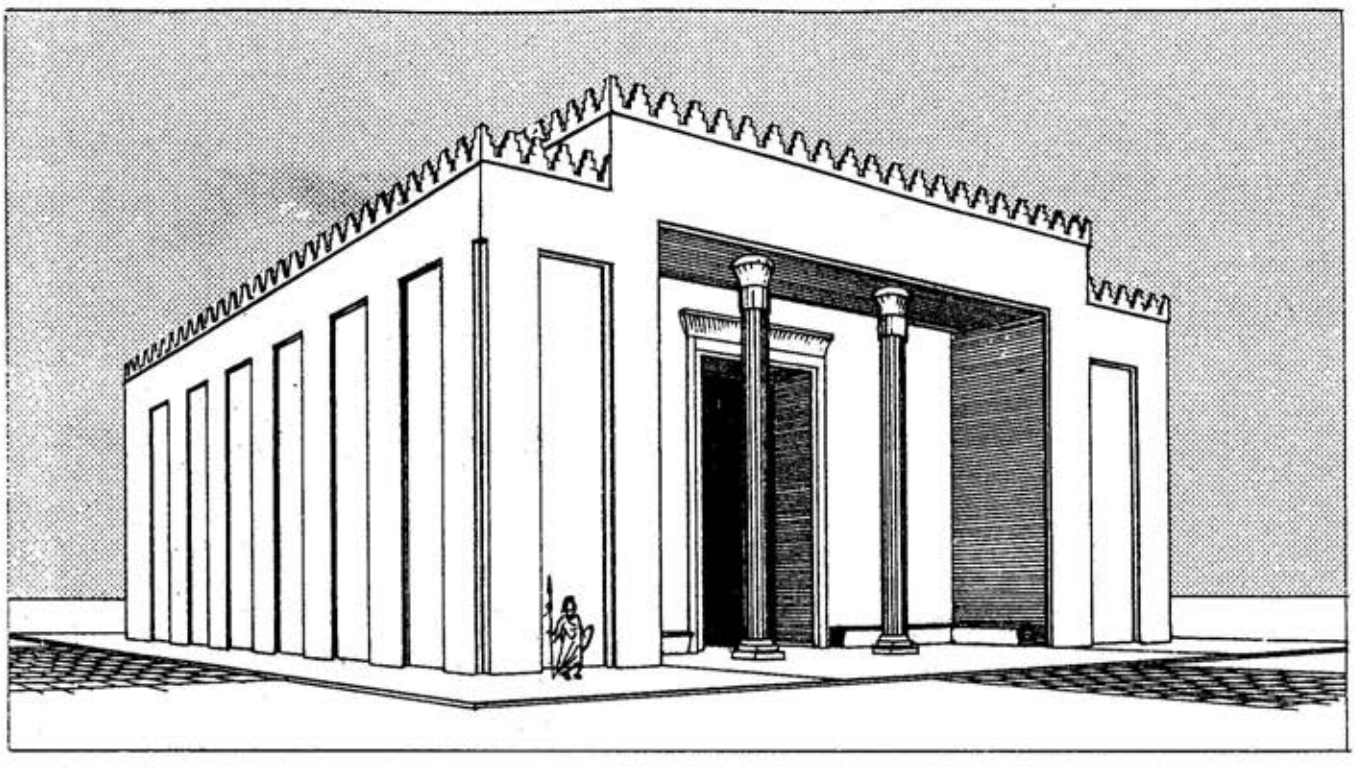

نقشه ایزونومتریک و نمای فرضی درگاه داریوش، شوش. مأخذ: Perrot et Ladiray, 1989

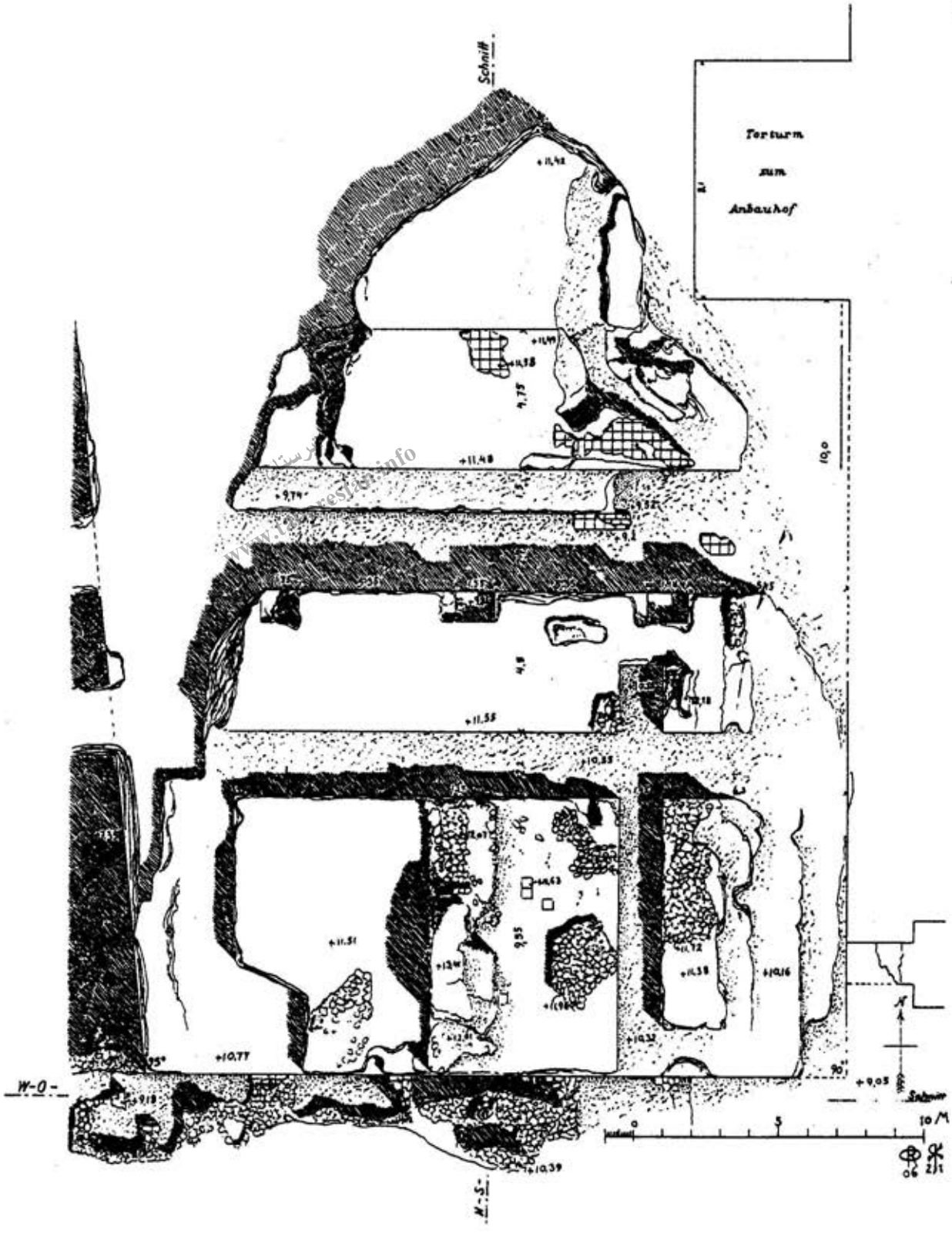

نقشه قسمتهای باقی مانده بنای هخامنشی بابل

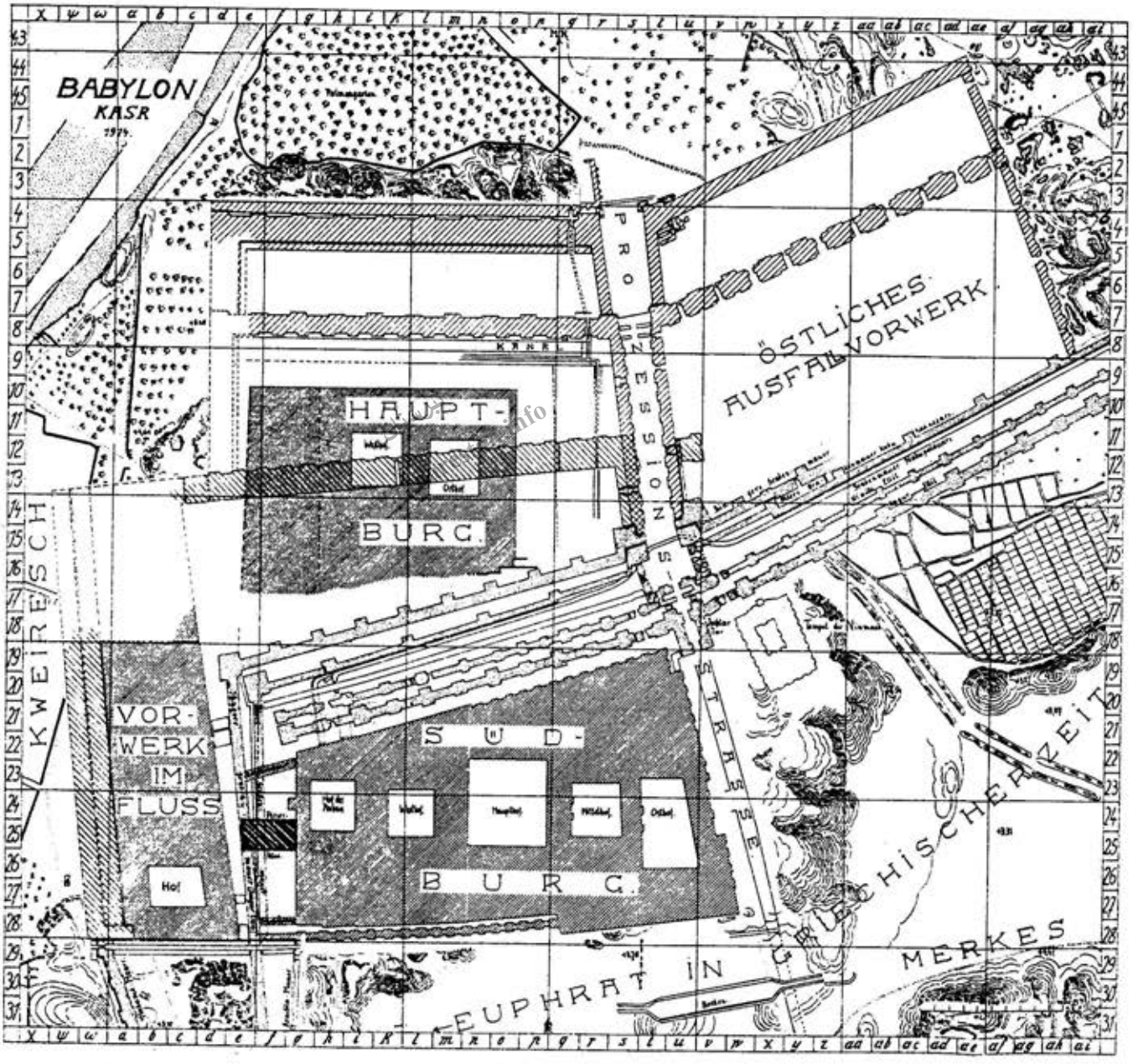

نقشهٔ قسمت مرکزی بابل. بنای هخامنشی با هاشور در پایین نقشه مشخص شده است.

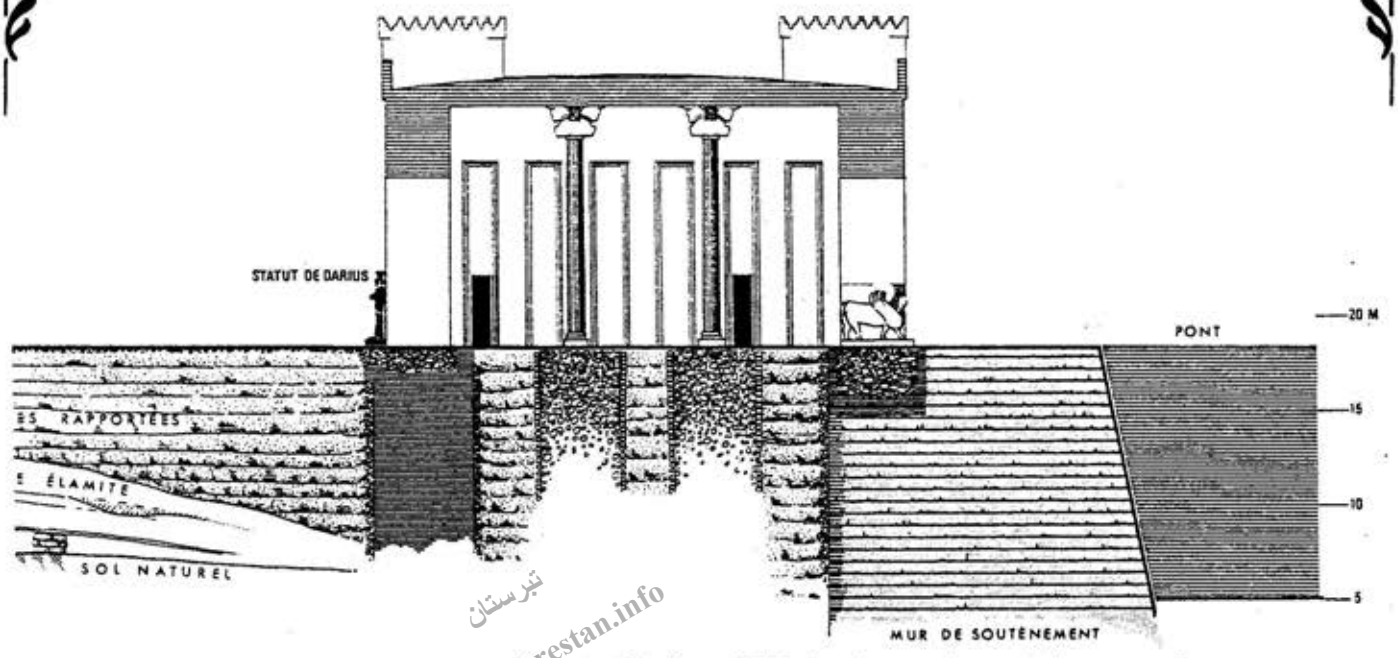

نمودار شیوهٔ پی‌سازی بناهای هخامنشی. طرح از Perrot et Lodiray, 1989

www.tabarestan.info تبرستان

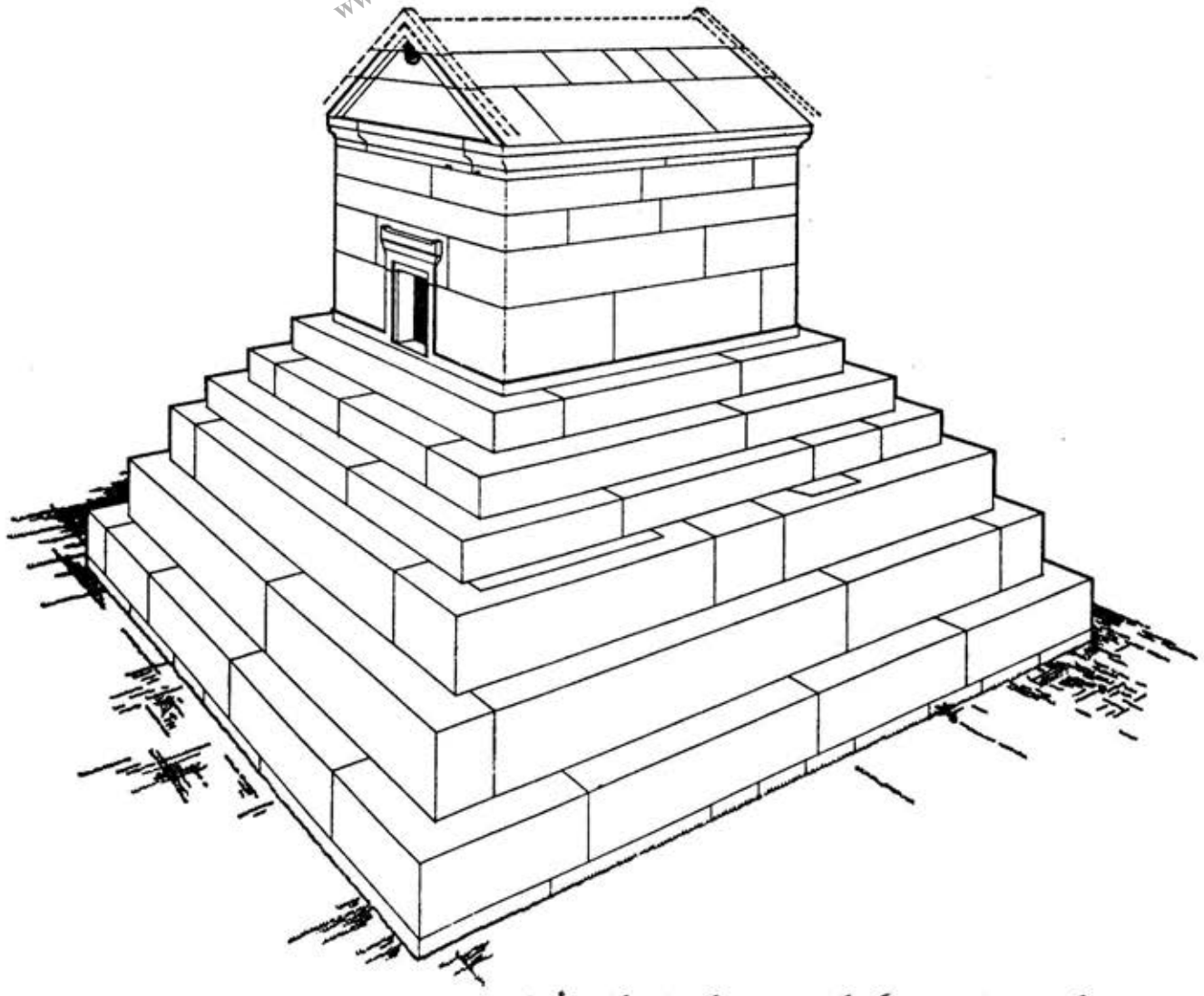

نمای اگزونومتریک فرضی آرامگاه کورش بزرگ، پاسارگاد . مأخذ : Stronach, 1978 : fig. 21.

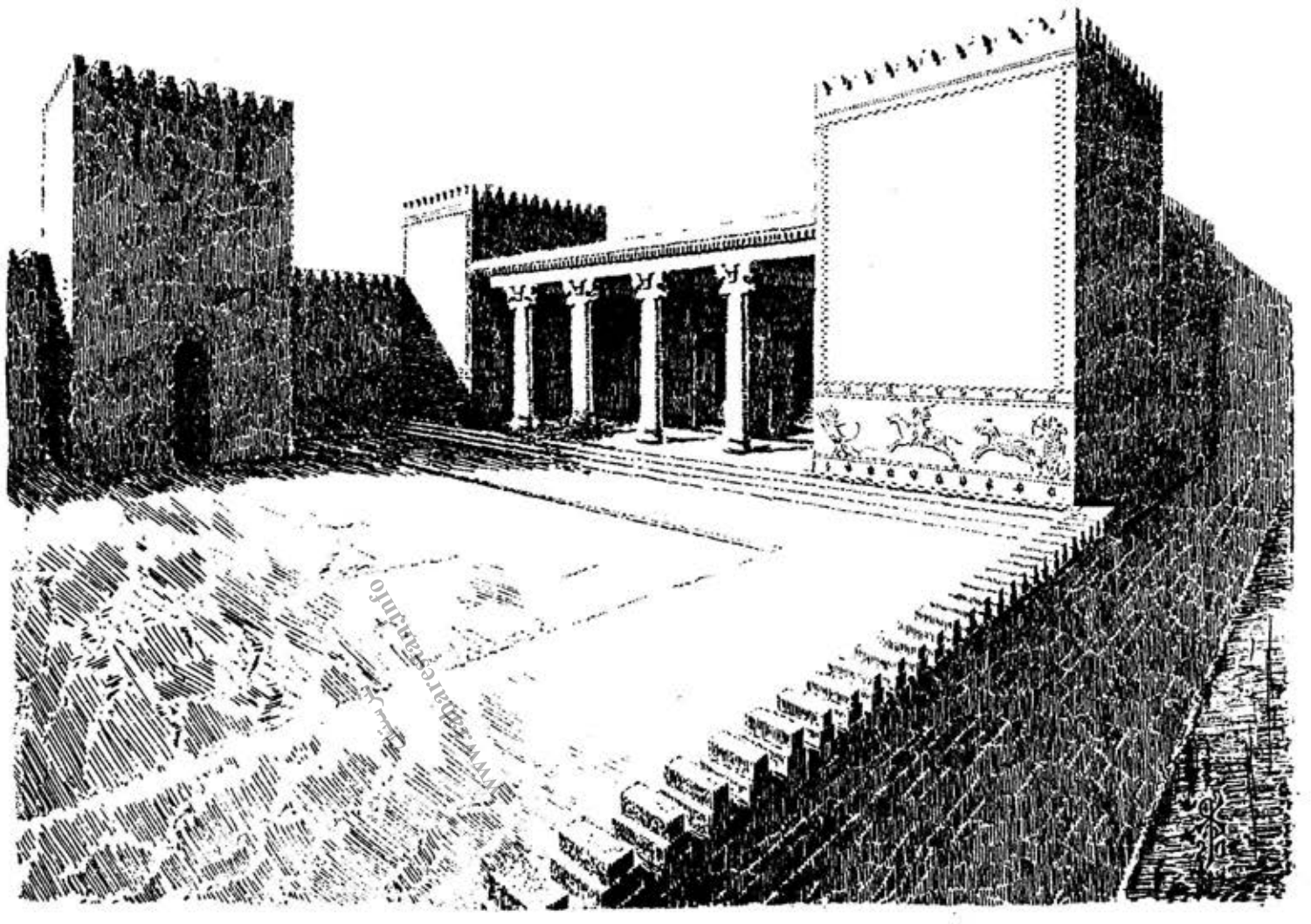

نمای بازسازی شدهٔ بنای هخامنشی بابل

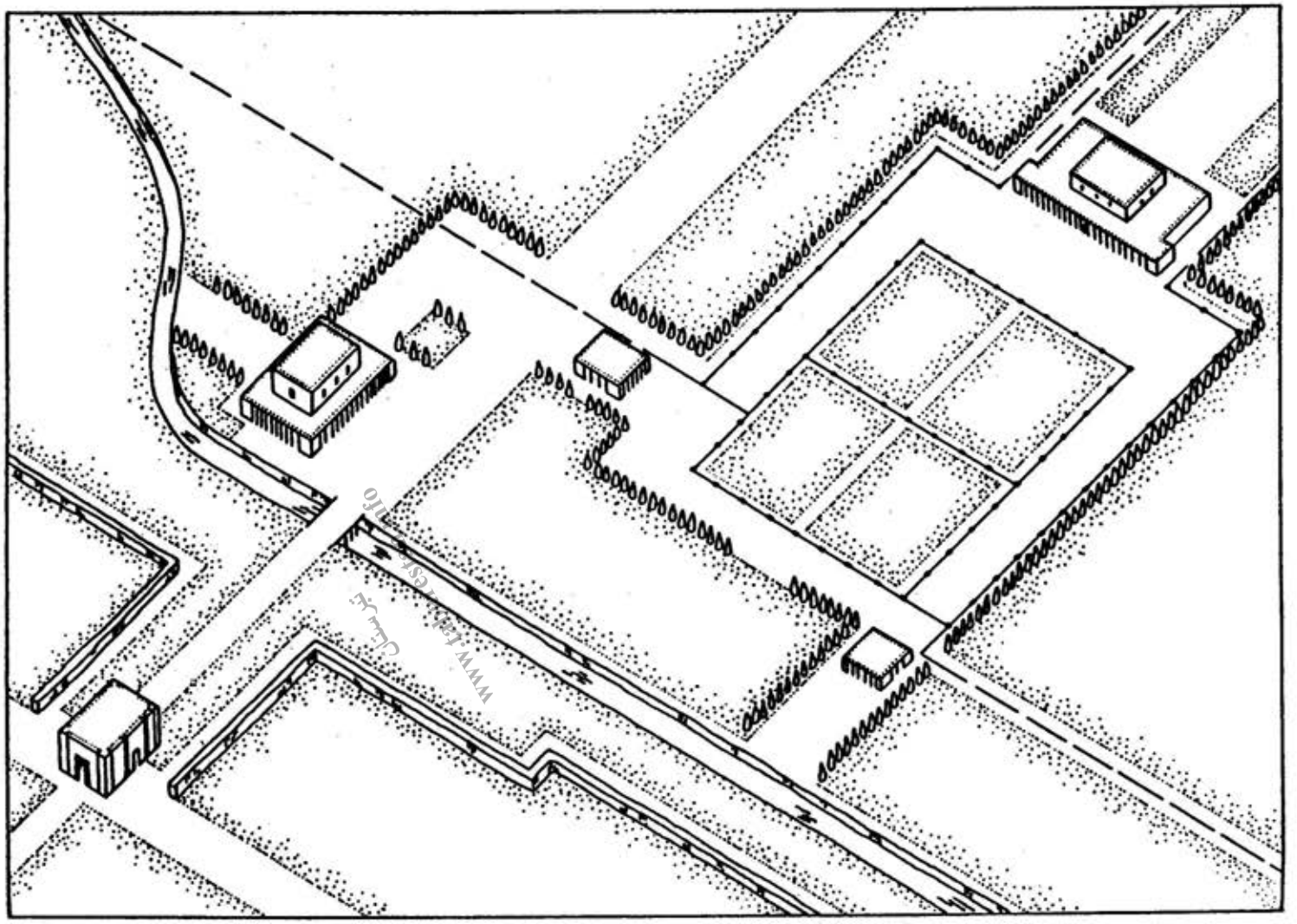

نمای کلی محوطهٔ باغ پاسارگاد. مأخذ: استروناخ، ۱۳۷۲، طرح ۳.

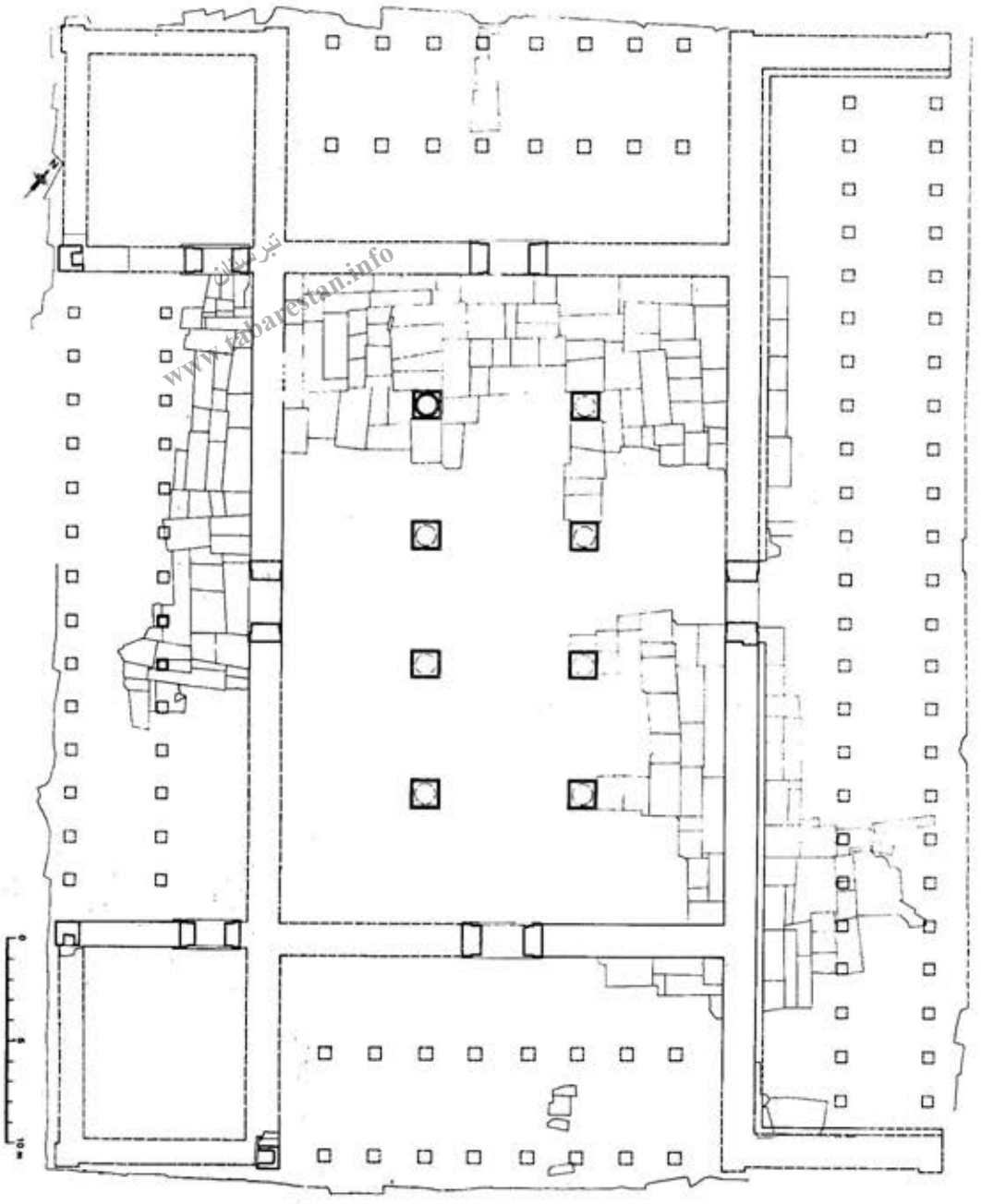

نقشه کاخ مسکونی، پاسارگاد. مأخذ: Stronach, 1978 : fold - out 3.

www.tabarestan.info تبرستان

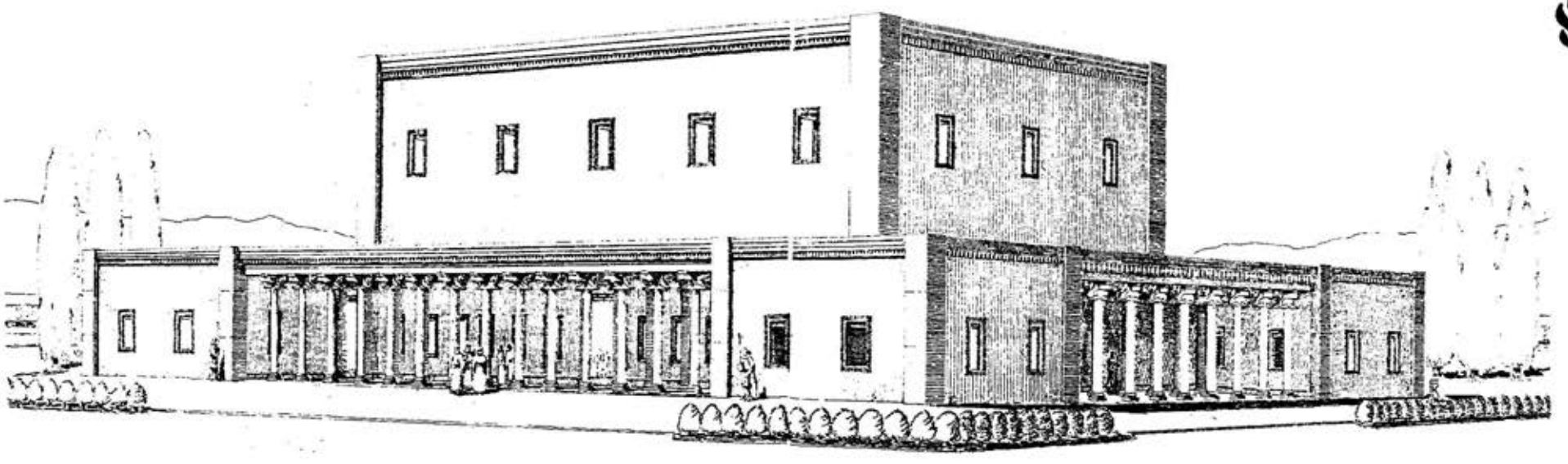

نمای بازسازی شدهٔ کاخ بارعام. طرح از کرفتر

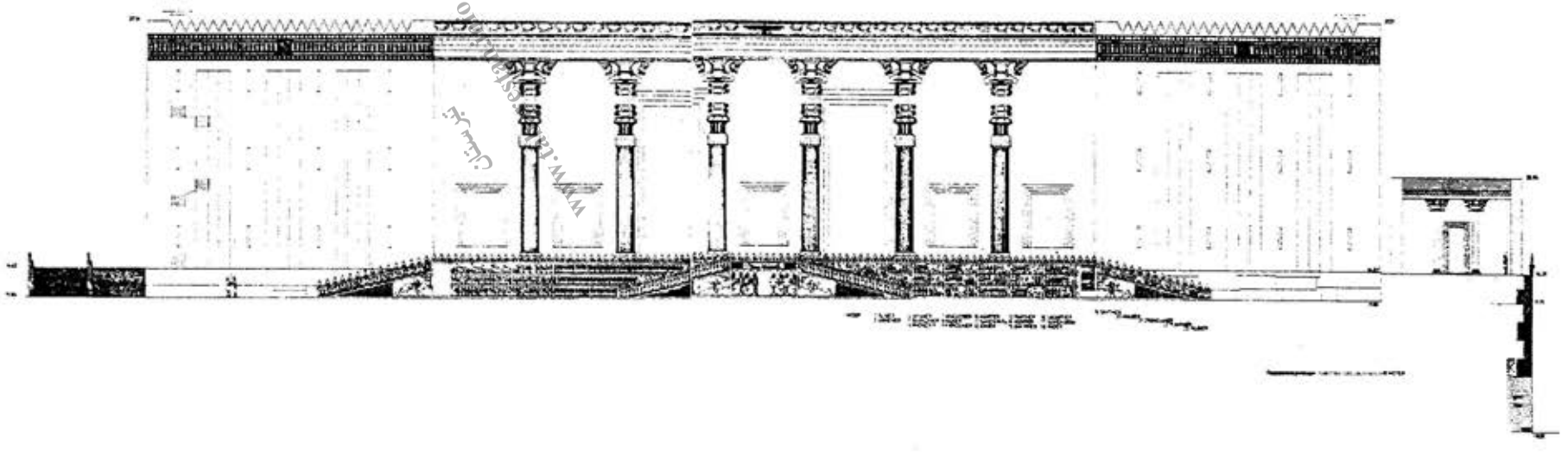

طرح بازسازی شدهٔ تالار آپادانا از شرق، طرح از کرفتر.

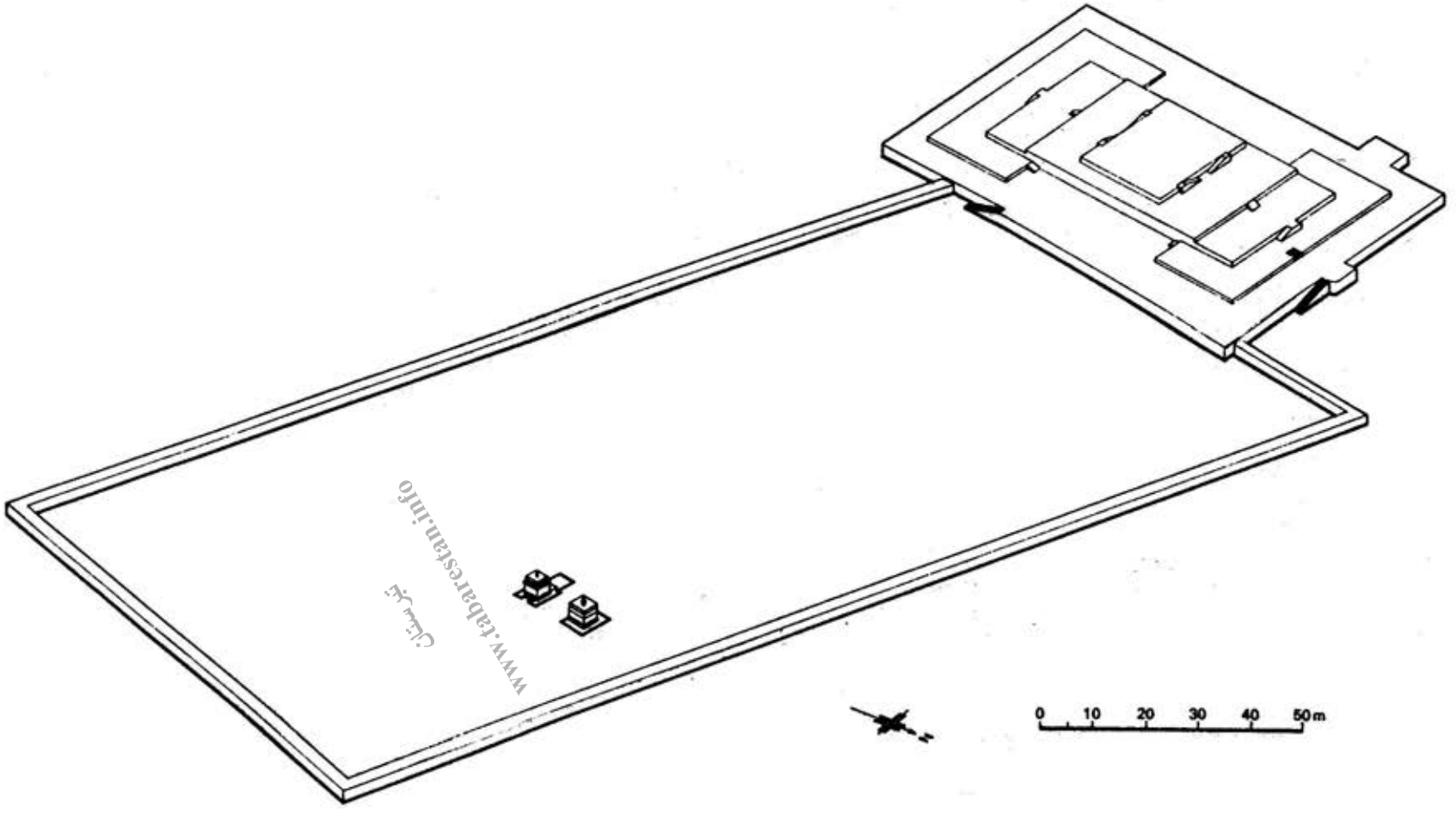

www.tabarestan.info

بنای زندان : نمای ایزومتریک فرضی از شمال . مأخذ : Stronach, 1978 : fig. 66.

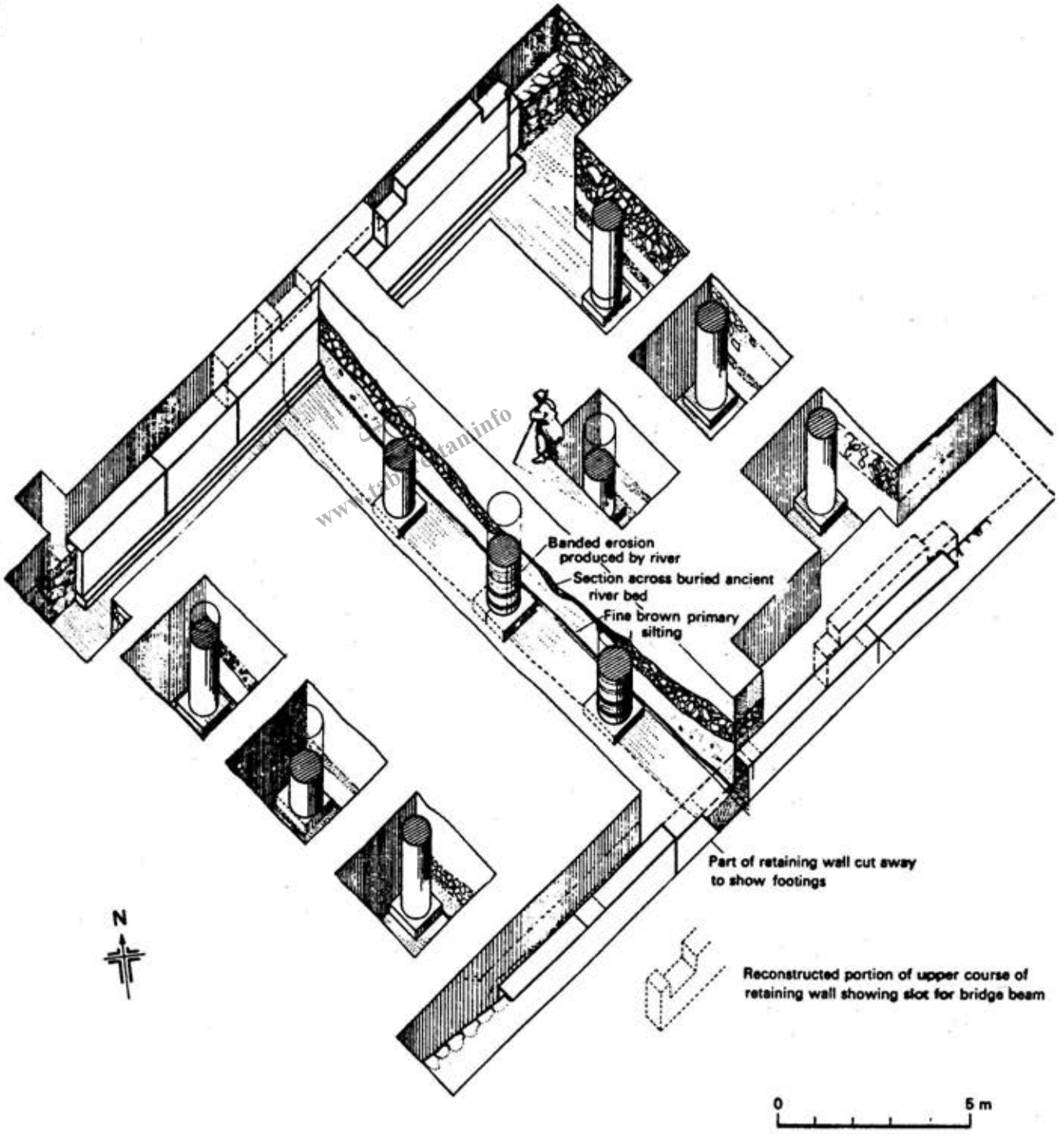

نمای ایزومتریک پل، پاسارگاد. مأخذ: Stronach, 1978 : fig. 55.

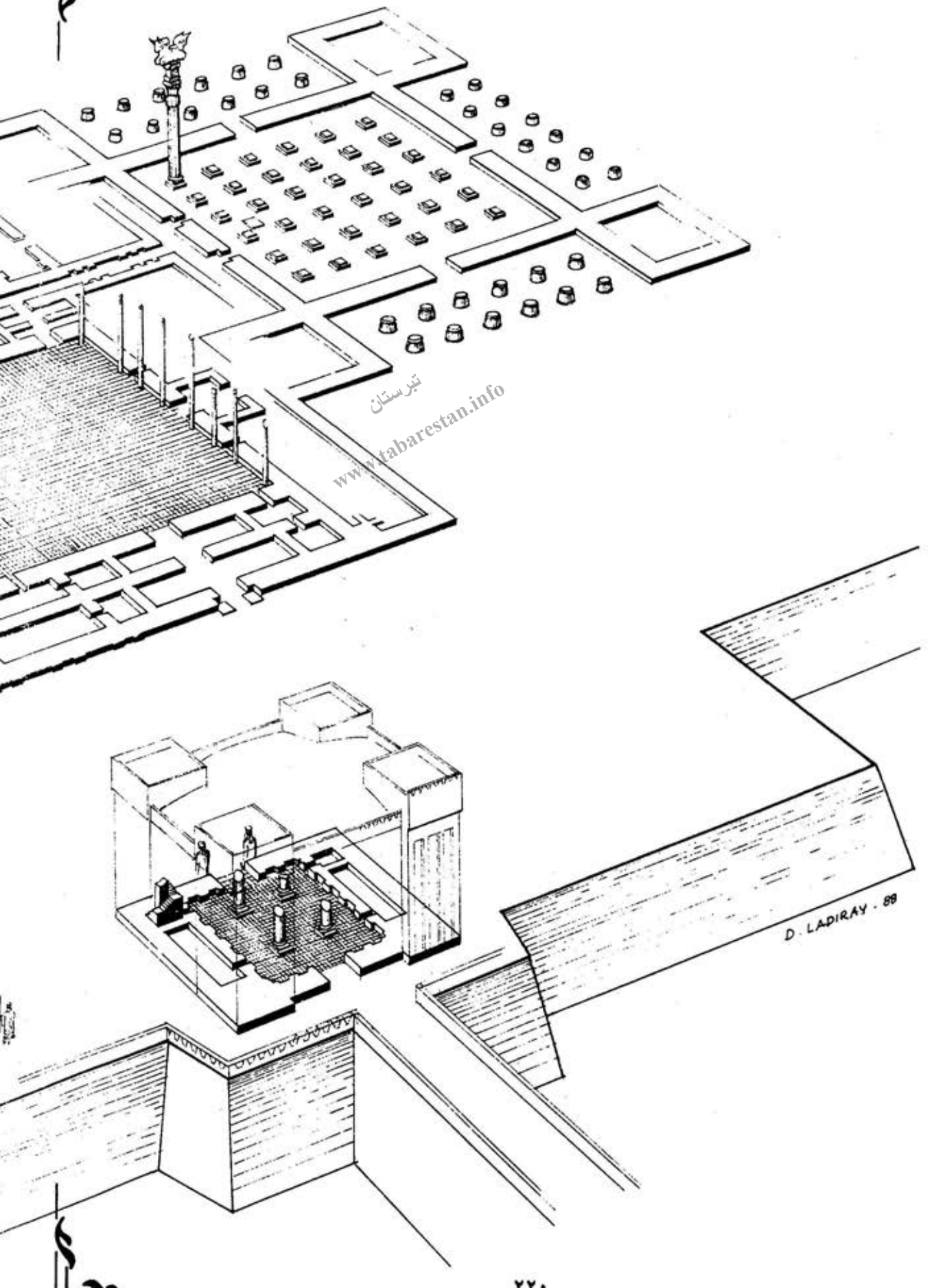

تبرستان
www.tabarestan.info

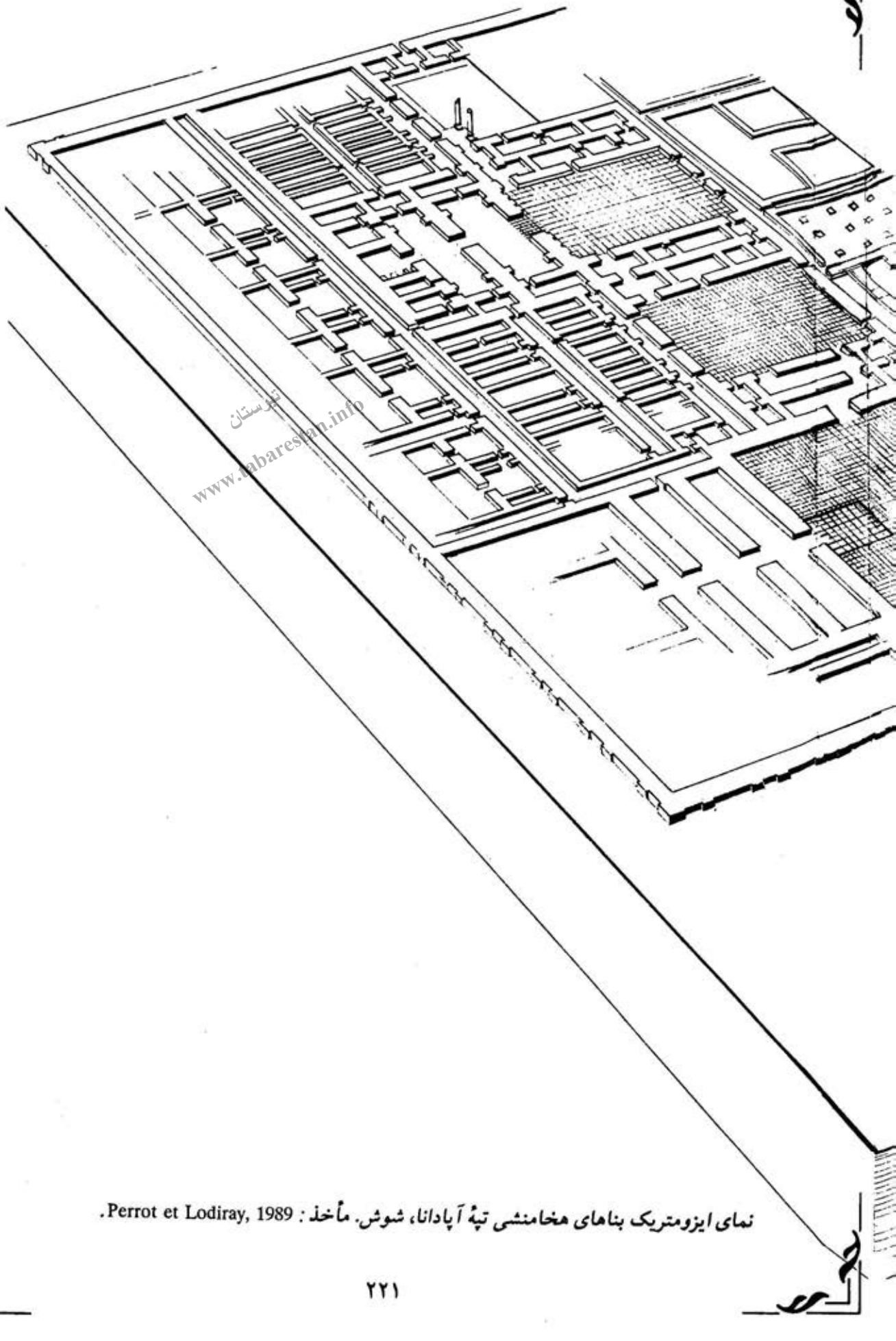

نمای ایزومتریک بناهای هخامنشی تپهٔ آپادانا، شوش. مأخذ : Perrot et Lodiray, 1989.

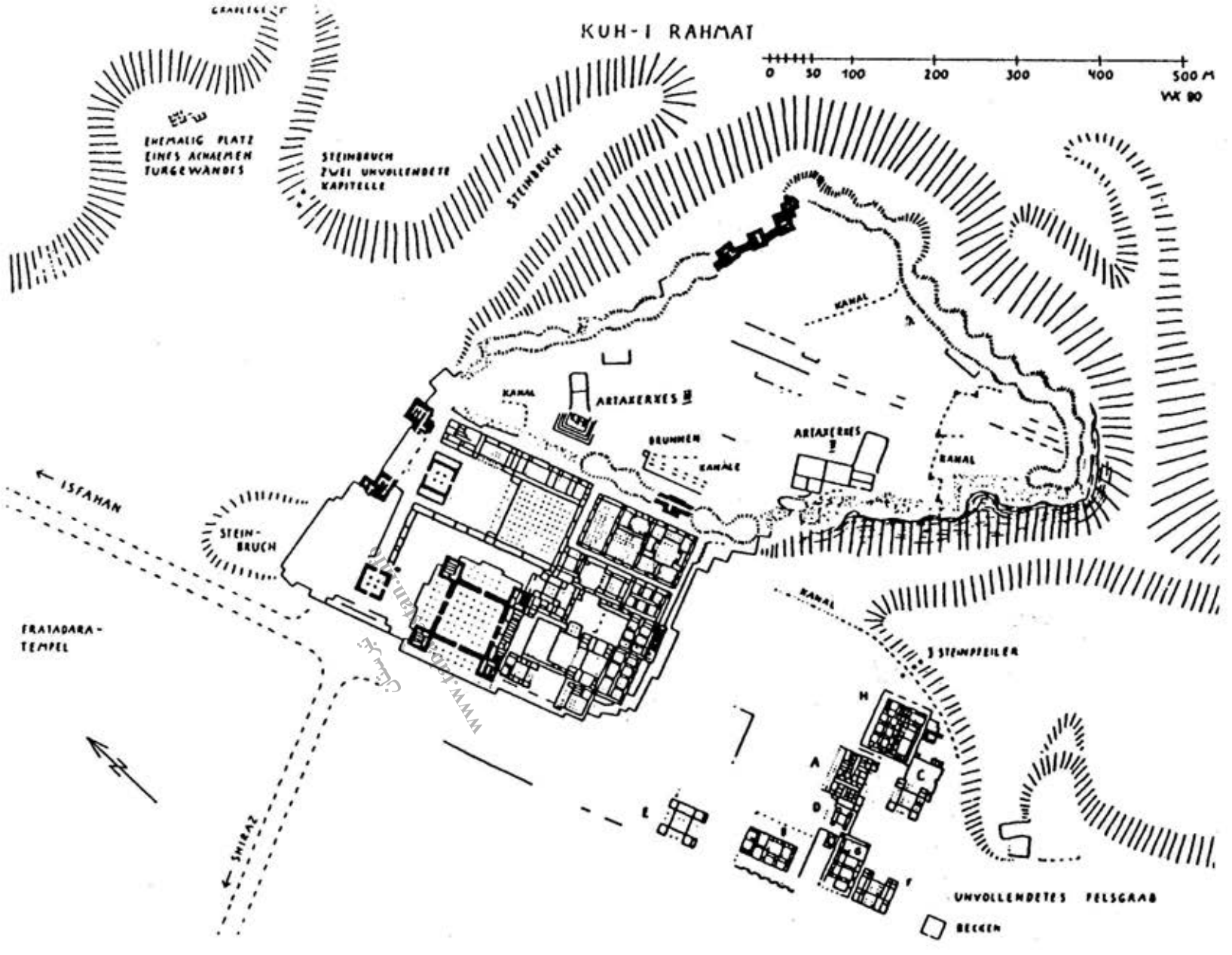

نقشهٔ آثار تخت جمشید: مجموعهٔ صفه و برزن جنوبی. نقشه از کلایس.

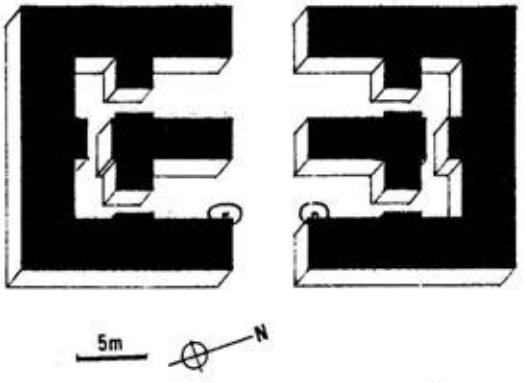

تبرستان
www.tabarestan.info

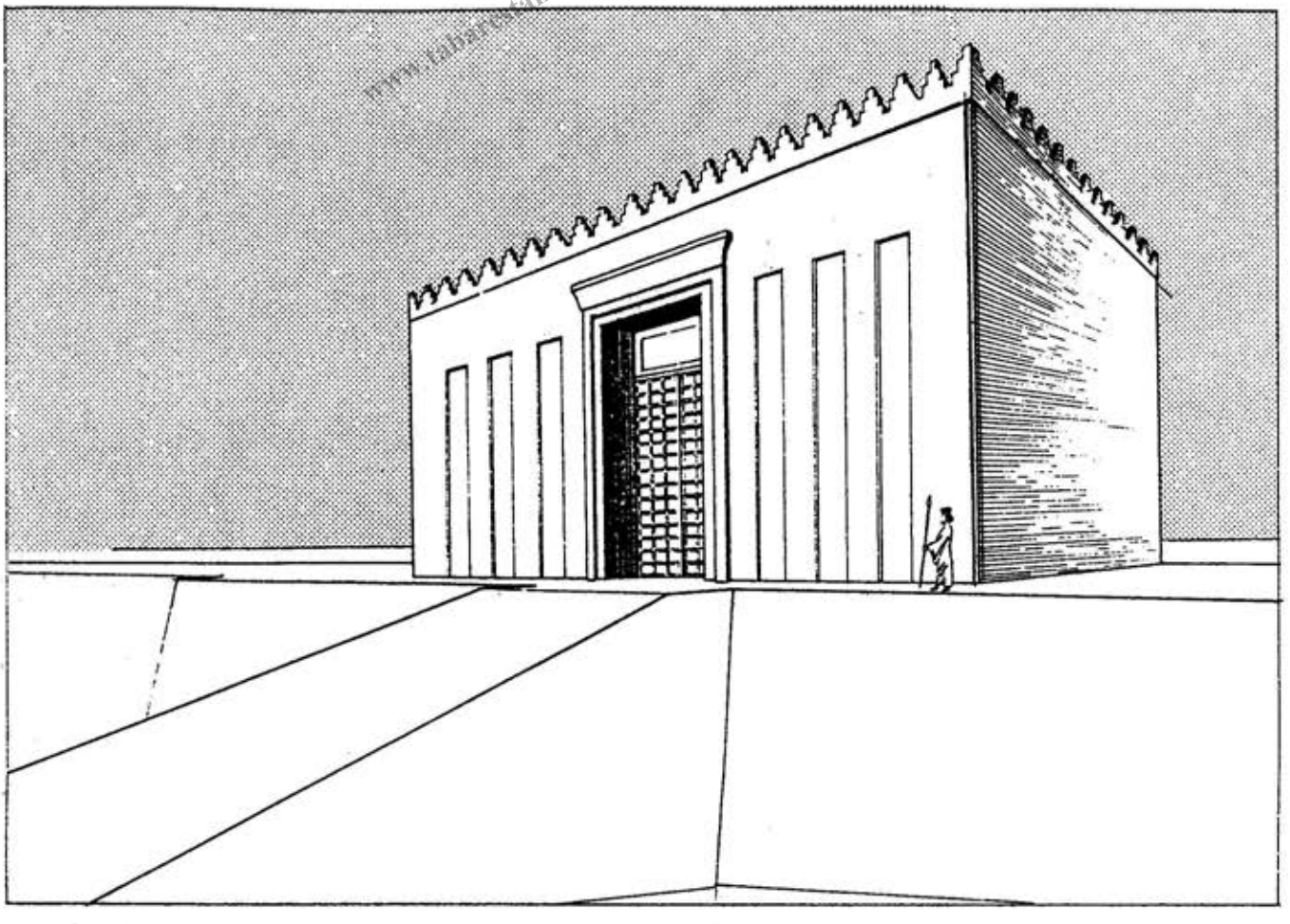

طرح ایزومتریک و نمای بازسازی شدهٔ دروازهٔ شهر شوش . مأخذ : Perrot et Ladiray, 1978.

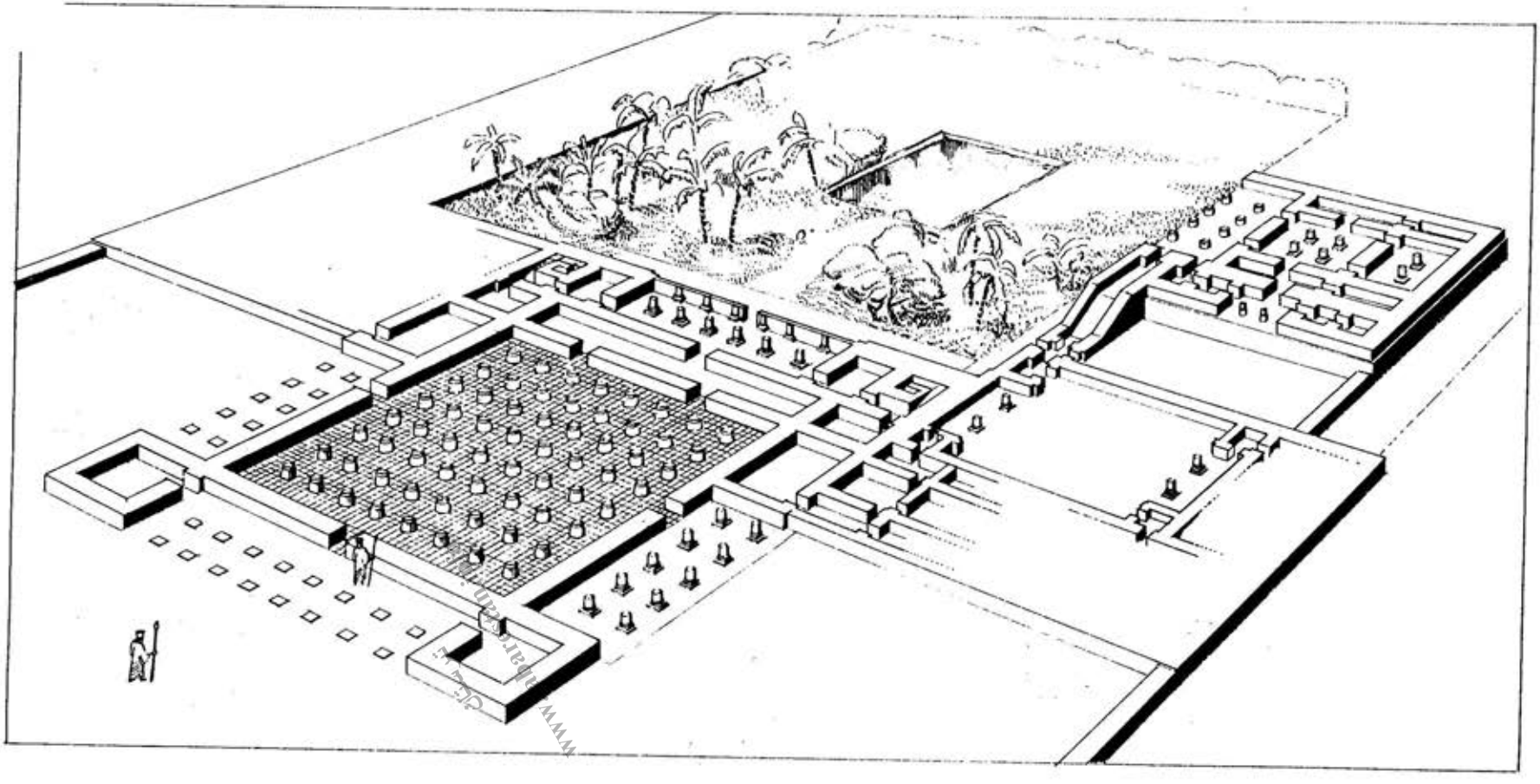

نمای ایزومتریک کاخ شائور، شوش

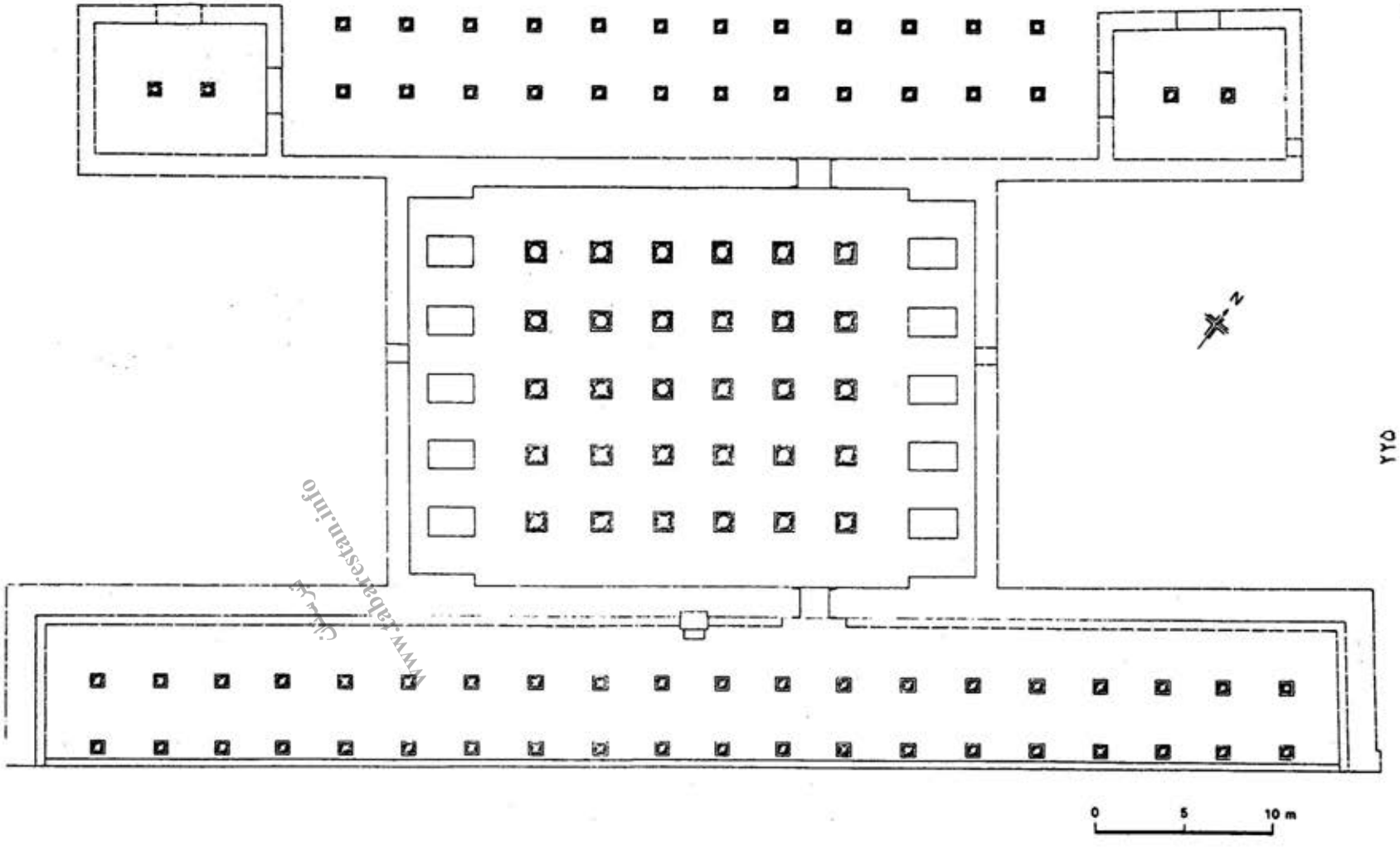

www.tabarestan.info

نقشه بازسازی شده کاخ بارعام، پاسارگاد . مأخذ : Stronach, 1978 : fig. 41.

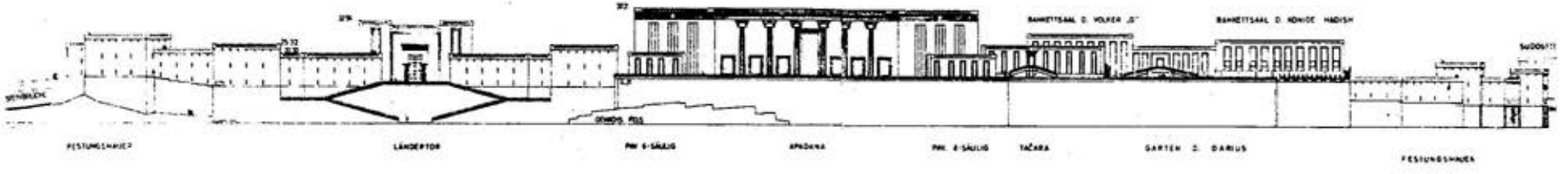

نمای غربی صفهٔ تخت جمشید

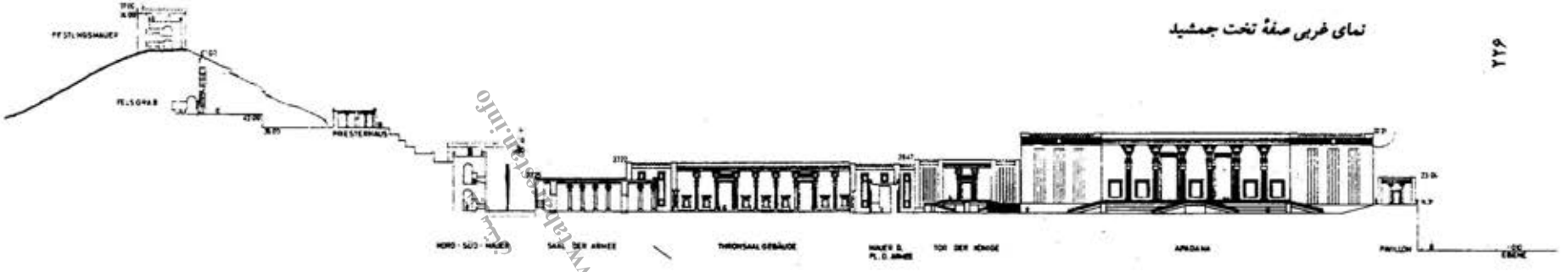

نمای شرقی ـ غربی صفهٔ تخت جمشید

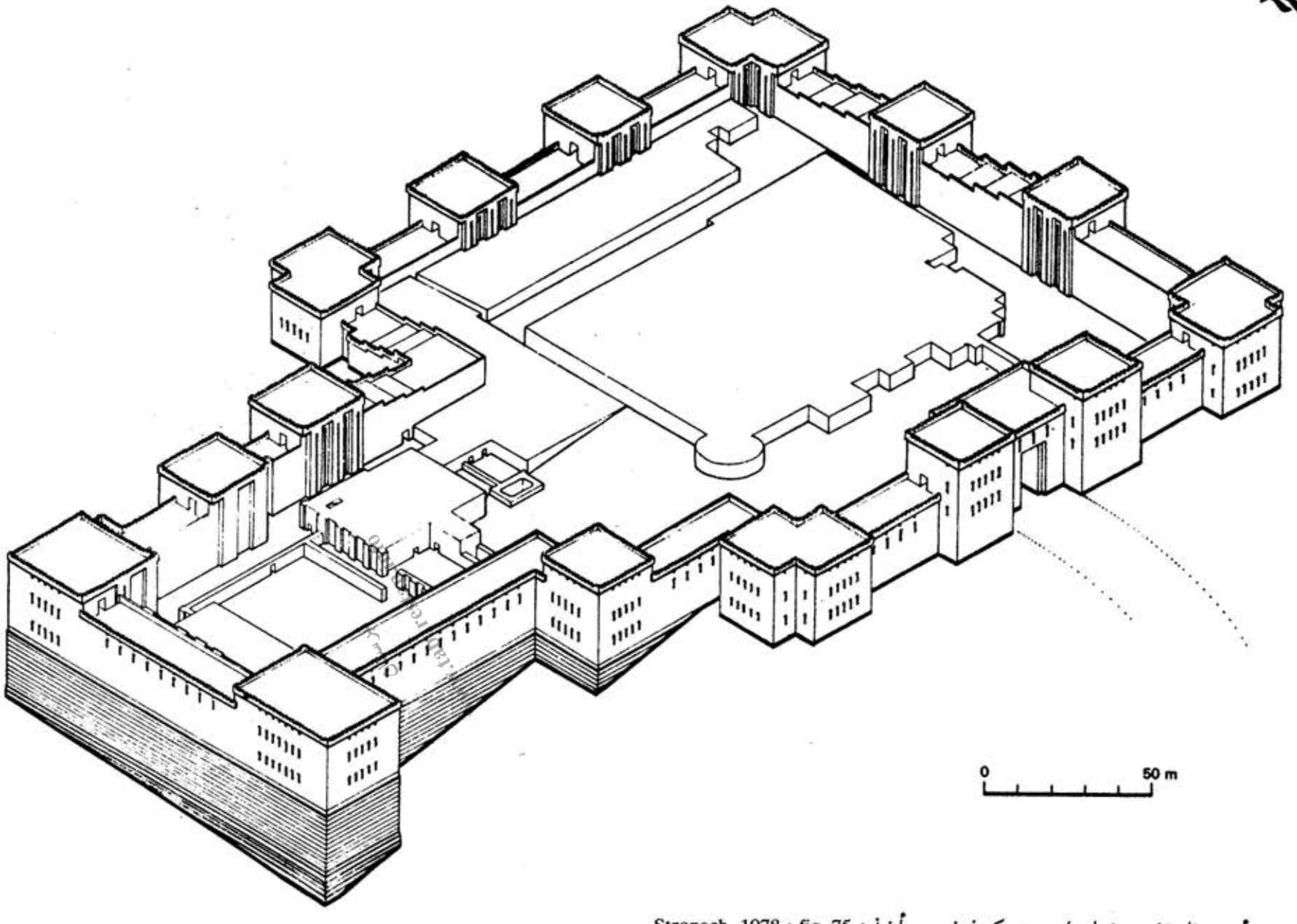

دورهٔ دوم تل تخت : نمای ایزومتریک فرضی . مأخذ : Stronach, 1978 : fig. 75.

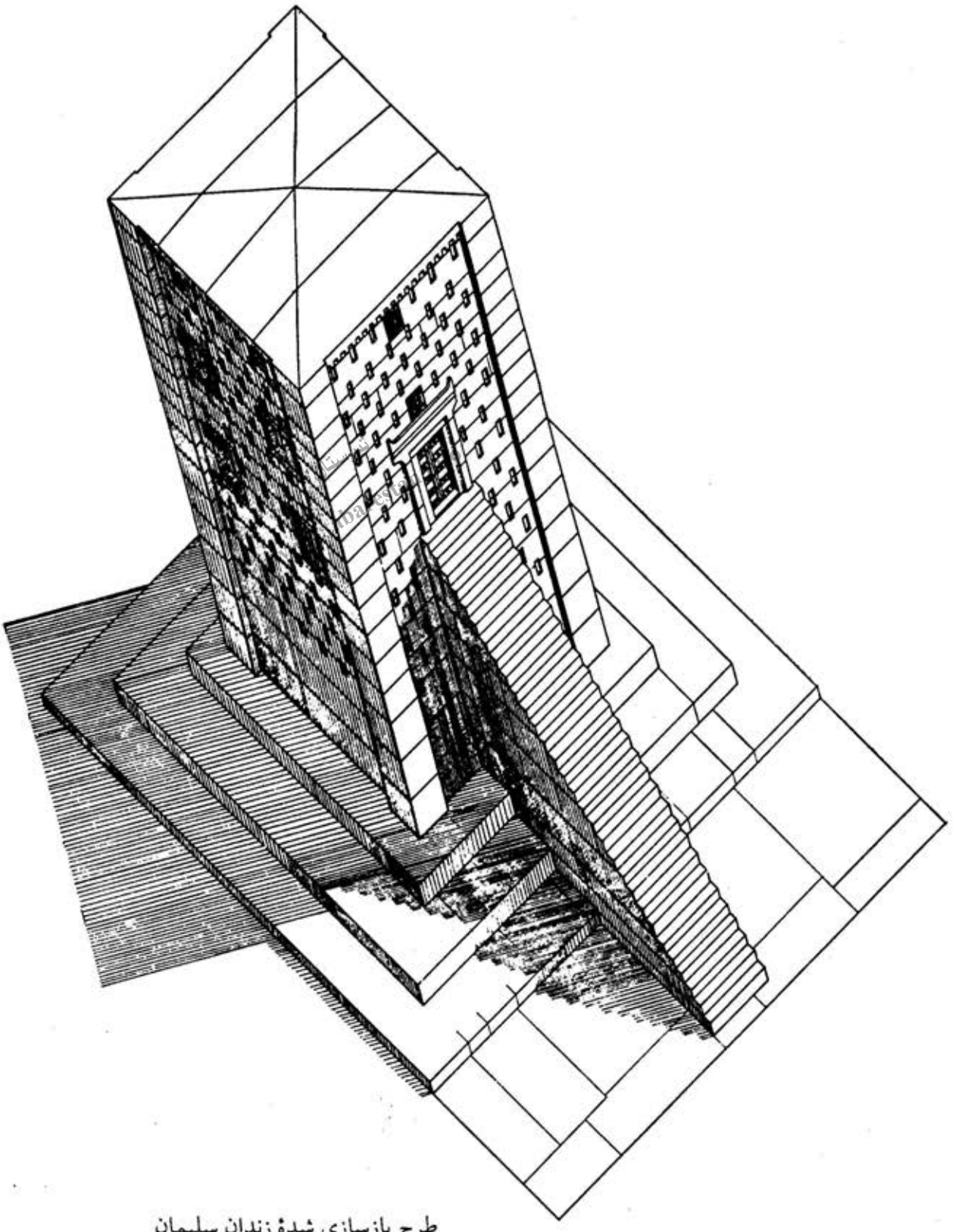

طرح بازسازی شدهٔ زندان سلیمان

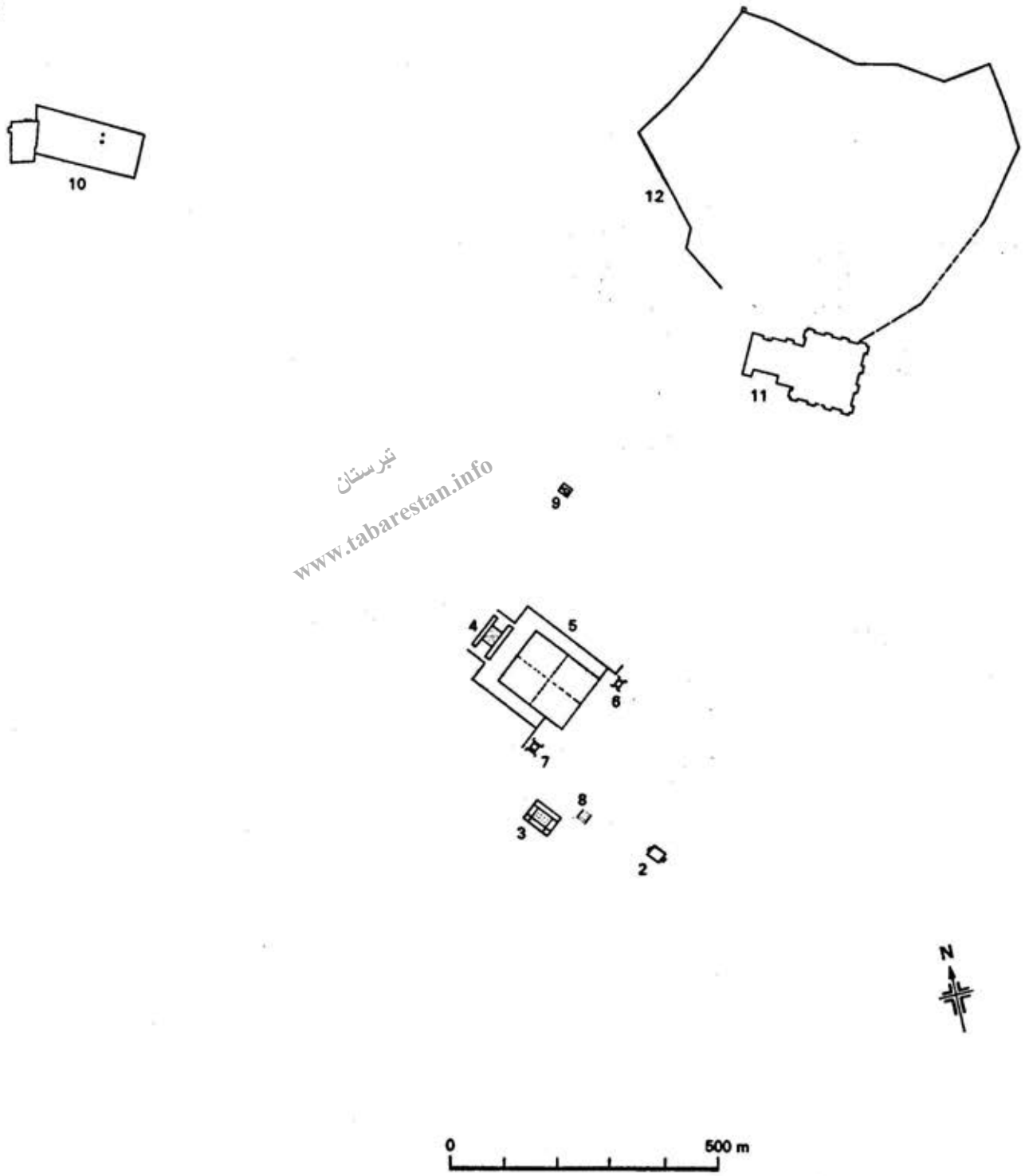

نقشهٔ کلی آثار هخامنشی پاسارگاد:

۱. آرامگاه کورش
۲. پل
۳. کاخ مسکونی
۴. کاخ بارعام
۵. آبگذر باغ
۶. کوشک الف
۷. کوشک ب
۸. درگاه
۹. زندان
۱۰. محوطهٔ مقدس
۱۱. تل تخت
۱۲. باروی تل تخت

مأخذ: Stronach, 1978 : fig. 3.

تبرستان
www.tabarestan.info

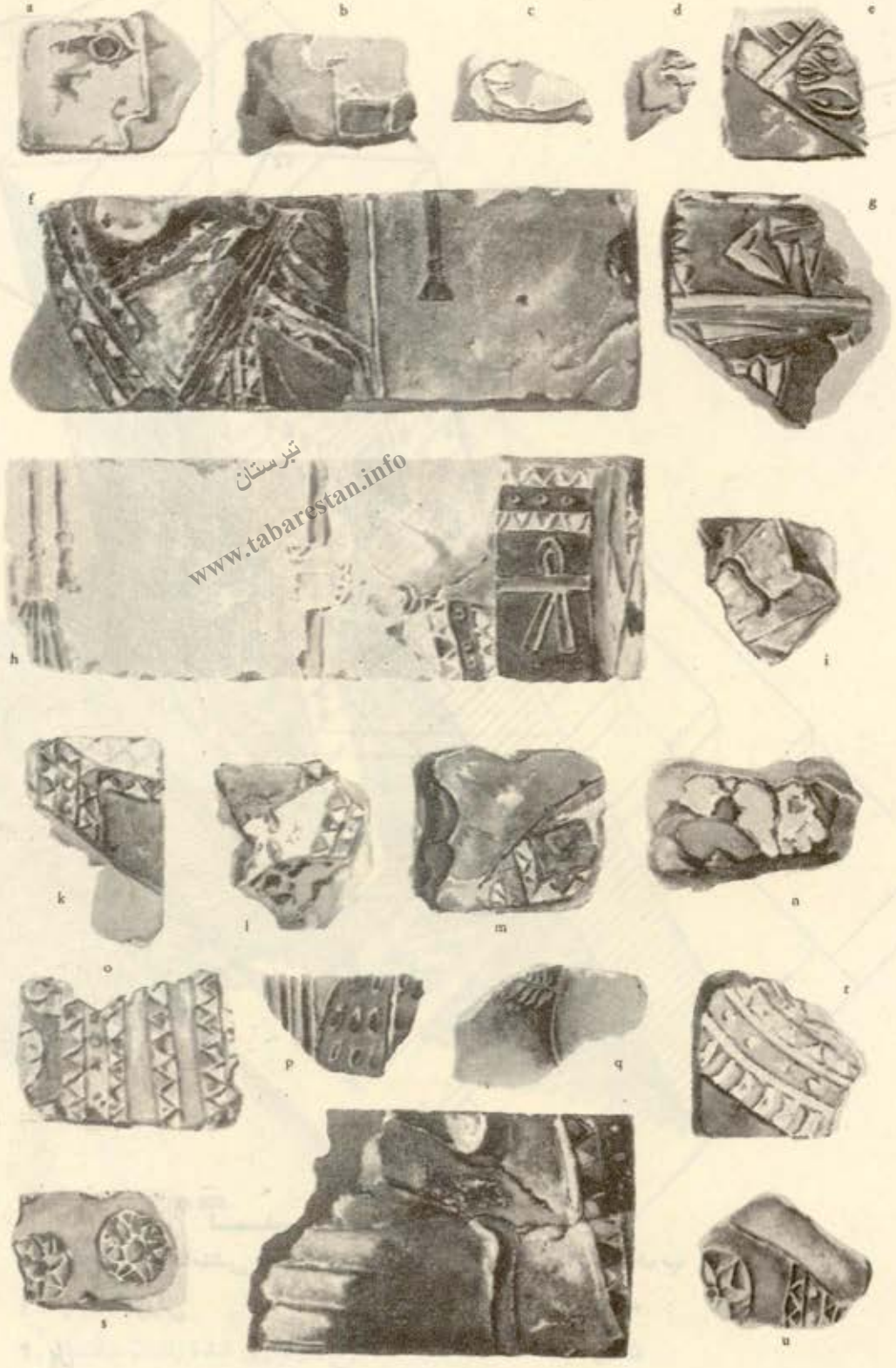

قطعات آجرهای لعابدار به دست آمده از بنای هخامنشی بابل

تبرستان
www.tabarestan.info

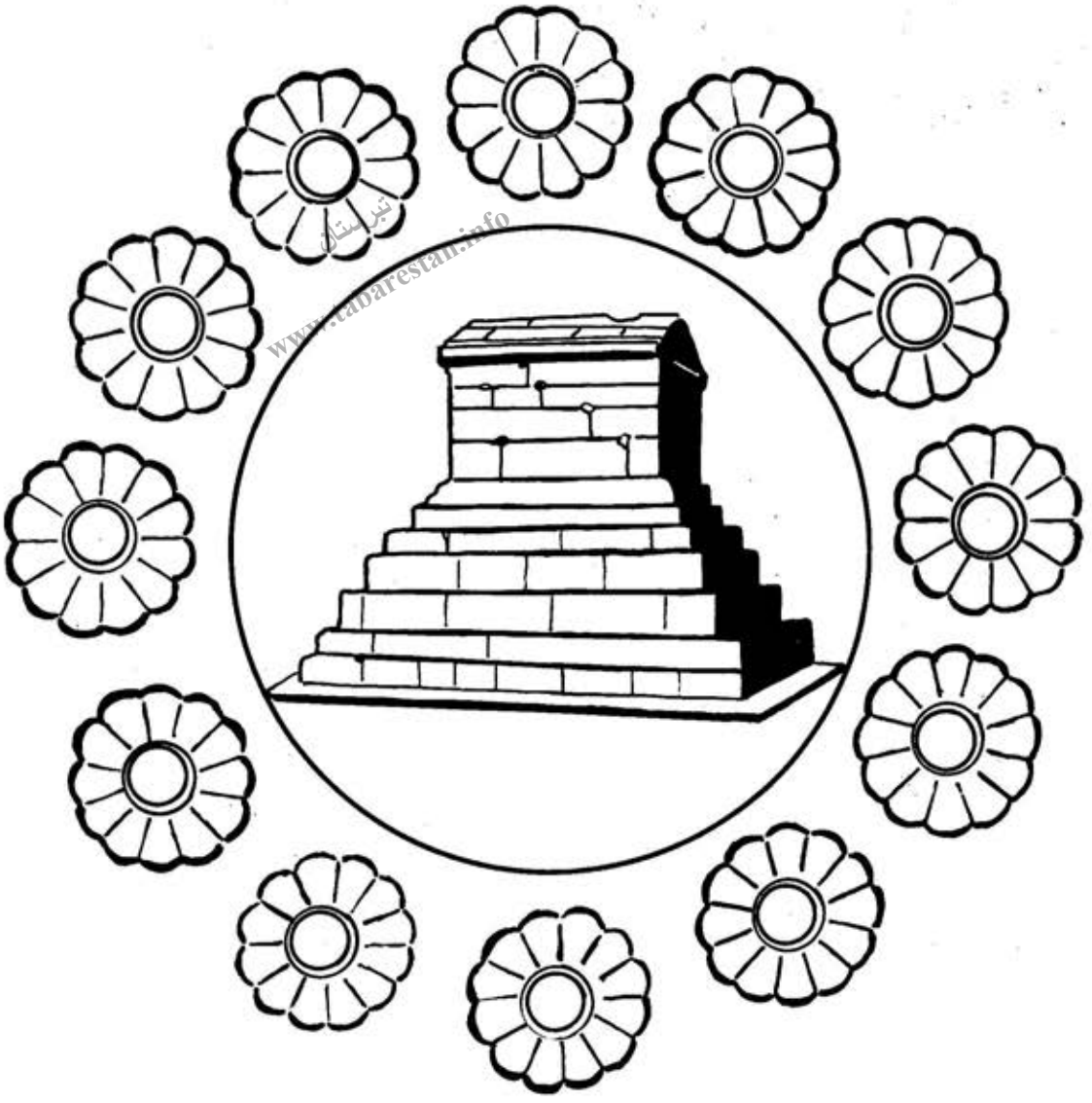

www.tabarestan.info تبرستان

تخت جمشید: نمای عمومی

www.tabarestan.info

تخت جمشید: نمای عمومی

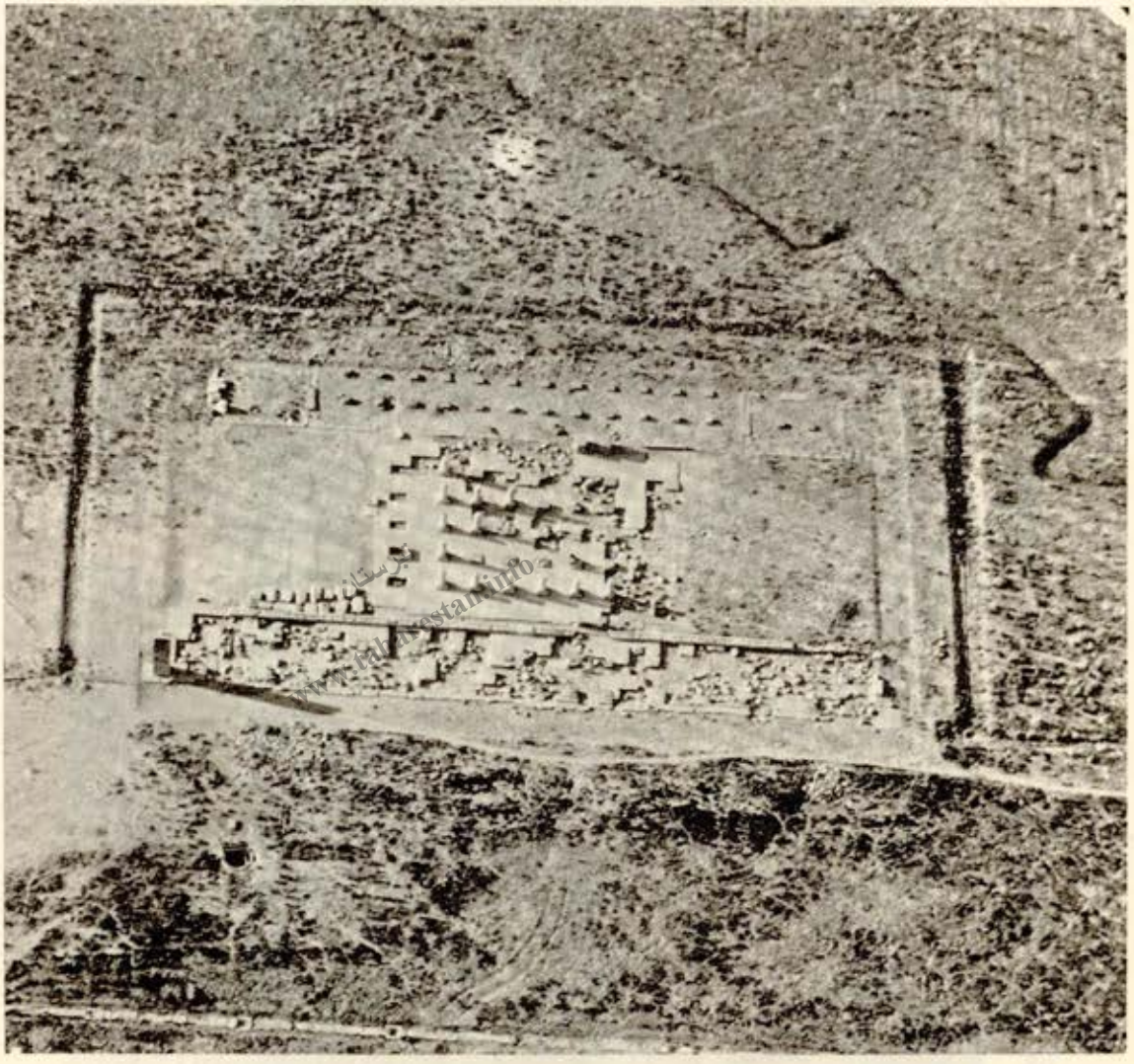

پاسارگاد: نمای عمومی، آرامگاه کوروش

پایتختهای اشکانیان

تبرستان
www.tabarestan.info

محمد یوسف کیانی

مقدمه

حدود سال ۲۵۰ پیش از میلاد یکی از سلسله‌های معروف ایران به نام اشکانیان در ایران تأسیس شد. اشکانیان حدود ۵۰۰ سال در ایران حکومت را در دست داشتند و تنها سلسله ایرانی بودند که پس از انقراض کشور ایران را به بیگانه نسپرده، بلکه به سلسله دیگری که به نام ساسانیان معروفند واگذار نمودند.

حکومت ۵۰۰ سالهٔ اشکانیان، به علت حوزهٔ اقتدارشان که از مشرق به درهٔ هند و از مغرب به بین النهرین گسترش داشته، دربرگیرندهٔ منطقهٔ بسیار وسیعی است که شناسائی شهرها و پایتختها و بالاخره مراکز حکومت آنان مستلزم بررسی و کاوشهای گسترده در نواحی یاد شده می باشد.

تبرستان www.tabarestan.info

متأسفانه اطلاعات ما در مورد اشکانیان برخلاف دو سلسله قبل از اسلام ایران، مانند هخامنشیان و ساسانیان، بسیار اندك می باشد. اولاً منابع تاریخی اطلاعات کمی در این دوره به دست می دهد و از طرفی، تحقیقات و کاوشهای باستانشناسی نیز در مقایسه با دیگر دوره‌ها بسیار ناچیز می باشد، و بالاخره در منابع و متون اساطیری هم اطلاعات بسیار کمی بجای مانده تا جائی که فردوسی بزرگ شاعر ایران می سراید:

از ایشان بجز نام نشنیده‌ام نه در نامه خسروان دیده‌ام

از اوایل قرن بیستم میلادی، محققان شرق و غرب بر آن شدند دربارهٔ هنرهای دورهٔ ۵۰۰ ساله اشکانیان بویژه معماری و شهرسازی آن تحقیقات جامعی انجام دهند. این تحقیقات بیشتر در نواحی بخش شرقی و غربی حوزه اقتدار اشکانیان انجام گرفته است. نتایج این تحقیقات از نظر محققان در نشریات مختلف انتشار یافته است.

همچنین نگارندهٔ این سطور در زادگاه اصلی اشکانیان هیرکانیا (دشت گرگان امروزی) توفیق این را داشته است که با همکاری محققان مرکز باستانشناسی ایران در فاصله سالهای ۱۳۵۰ ـ ۱۳۵۷ ش در مورد شناسائی شهرها و مراکز حکومتی اشکانیان به تحقیق بپردازد. گرچه به دلایل گوناگون تحقیقات در سال ۱۳۵۷ متوقف گردید، ولی با همکاری ارزشمند دوستان، هیأت بررسی و کاوشهای دشت گرگان موفق گردید تا زیستگاه و مراکز دفاعی و پایتختهای ایالتی دورهٔ اشکانیان را تا حدودی مشخص نماید. گرچه تحقیقات هیأت در مراحل اولیه است، ولی آنچه در این بررسیها معلوم گردیده، مراکز حکومتی اشکانیا در زادگاهشان از ویژگیهای خاصی برخوردار بوده است.

قبل از آن که به شرح اجمالی مراکز حکومت اشکانیان پرداخته شود به این نکته باید اشاره گردد که نقش نهاد حکومتها را در پایه‌گذاری عمده شهرهای کهن باید متوجه ویژگیهای جغرافیائی، دلایل سیاسی، مسائل نظامی، تحولات اقتصادی و دگرگونیهای اجتماعی دانست که هر یك از ویژگی به تنهائی نقش عمده‌ای در ایجاد مراکز حکومتی داشته‌اند.

ویژگیهای جغرافیائی

در اختیار داشتن زمینهای حاصل خیز برای توسعهٔ کشاورزی و دامداری، و دسترسی به آب فراوان، برکنار بودن از بادهای موسمی آزار دهنده و بالاخره، داشتن چهار فصل منظم را می توان از مهمترین ویژگیهای جغرافیائی برای انتخاب مرکز حکومت و پایتخت دانست.

مذاهب و باورهای مذهبی

از دیگر عوامل پیدایش و شکل گیری مراکز حکومت و شهرها را می توان عامل مذهب دانست، و این امر از روزگاران بسیار دور مورد نظر اقوام و ملل گوناگون بوده است.

پایه‌گذاری و ایجاد مراکز حکومت، اعم از ایالتی، ولایتی و کشوری، در کنار چشمه‌ها و یا در جوار کوههای مقدس، محل شهادت بزرگان دین و سیاست و یا شخصیت‌های اجتماعی و بالاخره باورهای مذهبی از دیگر عوامل شکل گیری شهرها و مراکز حکومت بویژه در عهد باستان بوده است.

www.tabarestan.info تبرستان

عوامل مذهب و باورهای مذهبی گذشته از نقش مؤثری که در پایه‌گذاری و تکوین بسیاری از شهرها داشته، در طراحی معماری بناها و شبکه‌بندی و چگونگی بافت آن نقش تعیین کننده‌ای داشته است. مانند خیابانهای اصلی شهر مصر که در نقاط تقاطع بوسیله ارقام مقدّس تعین شده بود. در ایران نیز شهر فیروزآباد و تخت‌سلیمان را با داشتن مناره و آتشکده در مرکز آن می توان از جملهٔ اینگونه شهرها در ارتباط با باورهای مذهبی به‌شمار آورد.

گروهی از محققان را عقیده برآنست که جهت و چگونگی ایجاد کاخهای متعدد صفّهٔ تخت‌جمشید در ارتباط با زاویهٔ تابش خورشید در نخستین روز آغاز سال بوده است.

عامل دفاعی و نظامی

یکی دیگر از عوامل ایجاد پایتختها و شهرها را در تمامی کشورهای جهان تا عصر حاضر را می توان در نظر داشتن عوامل پدافندی و نظامی دانست.

موقعیت و ویژگیهای خاص جغرافیائی ایران از گذشتهٔ بسیار دور، در مقابل قدرت های بزرگ آن زمان چون سومر، آکاد، بابل، آشور و در قرون بعد در کشورهائی چون یونان و رم و حملات بیابانگرد از قسمت شمالشرق، حکومتهای ایران را به اهمیت ایجاد نقش مهم پدافندی، نظامی و دفاعی واداشته است. و حکومتها را به ایجاد استحکامات پدافندی، چون دیوار دفاعی، سد و خندق در مقابل حملات دشمن کرده بود. احداث و ایجاد دیوارهای دفاعی چون دیوار دفاعی گرگان در منطقه گنبدقابوس فعلی به‌طول ۳۰۰ کیلومتر و دیگر دیوارهای دفاعی، چون سد یا دیوار تمیشه، دربند ـ قفقاز و مرو بروزگاران اشکانیان و ساسانیان حکایت از احتمال نفوذ دشمن به سرزمین آنان بوده است. همچنین ایجاد مراکز قدرت با نقشه‌های دایره‌ای شکل را می‌توان جنبه

پدافندی دانست، چون دفاع در یك شهر یا ساختمان دایره‌ای شکل و چند ضلعی آسانتر از شهرهای مربع و مستطیل است.

بنظر پژوهشگران، انتخاب تعدادی از شهرها و پایتختهای زمان اشکانیان و ساسانیان، به دلیل جنبهٔ دفاعی و پدافندی بوده است.

(مانند شهرهای عهد اشکانی در هیرکانیا یا گرگان امروزی)

دلایل اقتصادی و بازرگانی

اقتصاد و بازرگانی را می توان از دیگر عوامل مهم انتخاب پایتخت و شهرهای مهّم دانست.

کاوشها و بررسیهای باستانشناسی متعلق به هزاره‌های قبل از میلاد که در پایتختها و مراکز قدرت و حکومت انجام گرفته، حکایت از فعالیتهای اقتصادی داشته است.

تبرستان www.tabarestan.info

با تشکیل حکومتهای ایالتی ولایتی در شهرها، توجه حکمرانان به امر تجارت و رونق آن، ایجاد راههای کاروانی و دریائی را به‌دنبال داشت که خود علاوه بر رونق تجارت به توسعهٔ معماری از جمله ایجاد کاروانسراها در جاده‌های تجارتی و زیارتی انجامید. کاروانهای تجارتی و رفت و آمد آنان در مسیرهای طولانی چون جادهٔ ابریشم نیز ایجاد شهرهای جدید را سبب شد. از آغاز دوران تاریخی به بعد که فعالیتهای بازرگانی وارد مرحلهٔ جدیدی شد و رشد تولیدات صنعتی و کشاورزی در زمینه‌های مختلف در شهرها و پایتختها افزایش یافت، با ایجاد بازارها و کاروانسراهای برون شهری و درون شهر، بر رونق مراکز اقتصادی افزود.

عوامل سیاسی و حکومتی

شکل‌گیری و ایجاد گروهی از پایتختها و شهرهای ایران، بستگی به دلایل سیاسی و حکومتی داشته است. انتخاب شهرهائی چون پاسارگاد در فارس توسط کوروش و فیروزآباد توسط اردشیر صرفاً جنبه سیاسی داشته است.

به‌این ترتیب می توان عامل اصلی ایجاد بعضی از پایتختها اعم از حکومتی، ایالتی و کشوری، را جنبه سیاسی و حکومتی آن دانست که این امر تقریباً در تمامی طول تاریخ نقش مهّم و قابل ملاحظه‌ای داشته است. برای مثال می توان تهران کنونی را نامبرد که به دلایل سیاسی توسط آغامحمدخان قاجار به پایتختی انتخاب شده بود.

عوامل دیگر

انتخاب گروه اندکی از پایتختهای ایران، احتمالاً به دلیل تشریفات و دیگر مراسم رایج آن زمان بوده است. در این دسته از پایتختها و شهرها می توان تخت جمشید را نامبرد که ویژگیهای شهرسازی و تزئینات آن چون حجاری و نقوش مختلف حکایت از آن دارد که مراسم و جشنهای متعدد سالانه و شرکت همگان باعث تشکیل و ایجاد پایتخت گردیده بود. برای مثال، در دوران اسلامی، می‌توان از اشرف البلاد یا بهشهر کنونی نامبرد که نقشی از

پایتختهای تشریفاتی و یا تابستانی داشته است. با توجه به شرائط جغرافیائی، مجموعه‌ای از زیباترین کاخها و باغها توسط شاه‌عباس ساخته شد تا ملاقاتها و پذیرائی هیأتهای مختلف سیاسی که به ایران سفر می کردند در این محل انجام گیرد. و بالاخره در بعضی موارد وجود خانقاه، آرامگاه عارف و یا صوفی بزرگ بعنوان منشأ پیدایش شهر و پایتخت ایالتی می گردیده است، مانند شهرهای بسطام، مشهد، و قم.

پایتختهای اشکانیان

قبل از آنکه نظری اجمالی به شکل‌گیری پایتختهای دوره اشکانیان داشته باشیم، جا دارد به دوره‌ای که سقوط هخامنشی انجام گرفته تا استقرا اشکانیان که از آنان به نام دورهٔ سلوکیان یاد شده نظری گذرا داشته باشیم. محققان خارجی ایجاد شهرها و پایتختهای سلوکی را با ویژگی یونانیواریاد می کنند و در راستای آن سعی دارند که احداث بعضی از مراکز قدرت حکومتی و شهرهای گوناگون را به دورهٔ سلوکیان نسبت دهند. ولی با بررسیهای نیم قرن گذشته توسط باستانشناسان ایرانی و خارجی مسلم گشته که در این دوره که حدود ۷۰ سال به‌طول انجامیده، شهر یا پایتختی که در خور توجه باشد توسط سلوکیان برپا نگردیده است. ولی تعدادی پادگان و اتراقگاههای نظامی در شاهراهها و مکانهای سوق‌الجیشی توسط آنان به‌وجود آمده است. همچنین، آنان در برخی موارد در بخشی از شهرهای فتح شده مکانهائی چون محل سکونت نظامیان و یا نیایشگاههائی که خاص اقلیت مقدونی بوده به‌وجود آوردند؛ ولی ایجاد شهرهائی چون بلخ، مرو، کرکوك و مانند آن را که به سلوکیان نسبت می دهند واقعیت نداشته و کاوشهای باستانشناسی ثابت کرده که شهرهائی که ایجاد آن را به سلوکیه نسبت می دهند، قبل از پیروزی آنان در ایران وجود داشته و احتمالاً در این زمان مورد بازسازی قرار گرفته است، مانند گبری قلعه در دشت گرگان. یکی از باستانشناسان و محققان روسی، به‌نام پیگولوسکایا در این مورد می نویسد: یونانیان و مقدونیان اغلب به ایجاد شهرهای جدید نمی پرداختند، بلکه تنها استحکاماتی مانند دیوار و خندق گرداگرد شهرهای کهن به‌وجود می آوردند. بنابراین احداث شهرهائی که به سلوکیان نسبت می دهند (هفتاد شهر) احتمالاً از شهرهای برپای عهد هخامنشی بوده که با تغییراتی در این دوره گسترش و بازسازی شده‌اند.

دورهٔ کوتاه حکمرانی سلوکیان، در سال ۲۵۰ ق. م به دست اشکانیان که از قوم پارت بودند به رهبری دو برادر بنامهای اشك و تیرداد پایان می گیرد.

شاهان اولیهٔ اشکانی پس از پیروزی بر سلوکیان به ایجاد مراکز قدرت و شهرهای متعدد پرداختند.

طبق منابع تاریخی، اغلب شهرهای اولیهٔ اشکانی در زادگاه آنان هیرکانیا(دشت گرگان امروزی) و در نزدیکی دو رود معروف گرگان و اترك بوده است.

منابع و متون تاریخی حکایت از آن دارد که شاهان اولیهٔ اشکانی به ایجاد شهرهای متعددی پرداخته و آنها را مرکز قدرت و پایتخت خود قرار دادند.

www.tabarestan.info تبرستان

طبق نوشتهٔ مورخین، اشك اول شهری بنام اساك (ASAK) بنیان نهاد، در آن شهر تاجگذاری کرد و آن را پایتخت قرار داد.

تیرداد اشکانی از دیگر شاهان اشکانی، شهر دارا (DARA) یا بقول یونانیها داریوم (DARIUM) را بنیاد نهاد که به پایتختی اشکانیان انتخاب شد. مورخین نوشته‌اند موقعیت جغرافیائی شهر دارا به‌گونه‌ای بوده که تسخیر آن توسط دشمنان آسان نبوده است. شهر مزبور در منطقهٔ حاصلخیزی قرار داشته، که به وسیله کوههای اطراف محاصره شده، و در آن چشمه‌سارهای فراوان در جریان بوده است.

از دیگر شهرهائی که توسط اشکانیان در زادگاهشان هیرکانیا ایجاد شده و مرکز حکومت سیاسی و اداری آنان بوده شهر معروف تمبرکس (TAMBARAX) است.

طبق نوشتهٔ پلی بی یوس (POLybiouS) مورخ یونانی، شهرمزبور از جملهٔ پایتختهای تابستانی اشکانی به‌حساب می آمده و فاقد حصار بر گرداگرد آن بوده است.

www.tabarestan.info تبرستان

بالاخره از دیگر شهرهای مهمّ و اولیهٔ اشکانیان شهر معروف سرنیکس (SYRINX) بوده که تا حدودی در ناحیهٔ شمالشرقی ایران شناسائی گردیده است.

همانطوری که می دانیم قدرت و نفوذ اشکانیان از شرق ایران آغاز شد و به تدریج به مرکز فلات ایران و بالاخره به ناحیه بین‌النهرین در طول زمامداری آنان گسترش یافت. بنابراین مراکز قدرت و حکومت آنان را در اولین سدهٔ بنیانگذاری باید در منطقه گرگان امروزی جستجو کرد.

با توسعه قدرت اشکانیان، به‌تدریج نفوذ آنان از شمال غرب به مرکز ایران و سپس به ناحیهٔ غرب کشانده شد.

و شهرهای یاد شده در ناحیهٔ هیرکانیا یا دشت گرگان امرزی به دلایل گوناگون، چون وسعت، دلیل اقتصادی، سیاسی و نظامی نیاز امپراطوری قدرتمند اشکانی را از نظر مراکز قدرت و شهرنشینی برآورده نمی کرد؛ به همین دلیل شاهان بعدی اشکانی بر آن شدند که شهرهای بزرگتر و مهمّتری را بنیاد نهند. به همین دلیل شهر معروف صد دروازه را که قبل از اشکانیان وجود داشت بازسازی نموده و مرکز قدرت خود قرار دادند.

فعالیت شهرسازی اشکانیان، به هنگام حکمرانی مهرداد اوّل و مهرداد دوّم توسعه و گسترش یافت. در همین زمان معروفترین دیوار دفاعی جهان در منطقه دشت گرگان بنیاد نهاده شد و قلاع متعددی در اطراف و پیرامون آن احداث شد. با مطالعهٔ قلاع متعدد و دیوار معروف گرگان، به‌نظر می رسد که در این زمان امپراطوری اشکانی مورد تجاوز اقوام مهاجم زردپوست (*هیاطله*) واقع شده و به همین دلیل آنان دیوار مستحکمی که ایجاد آن همزمان با دیوار چین است ساخته‌اند. احتمالاً در این زمان ایران و چین از دشمنان مشترکی به‌نام قوم مهاجم زرد مورد تجاوز بودند. قلاع و دیوارهای دفاعی منطقهٔ گرگان به اشکال مختلف چون مربع، مستطیل، بیضی، دایره، چند ضلعی و هشت ضلعی بنا گردیده و عموماً دارای خندق، حصار و اکروپل در بخشی از قلعه می باشند. از بررسی و کاوشهای انجام شده در منطقه هیرکانیا معلوم گردیده که شهرها و مراکز حکومت آنان دارای نقشه‌های متنوع بوده است.

این شهرها عموماً دارای نقشه‌های مستطیل ـ نقشه‌های مدور و بیضی و بالاخره شهرهائی با نقشه‌های چند ضلعی نامنظم بوده است.

همانطور که گفته شد، این شهرها دارای دو دیوار یا حصار داخلی و خارجی و خندق در فاصلهٔ دو دیوار بوده است.

اکروپل یا دژ در گوشهٔ شهر یا در وسط واقع شده و اغلب دارای یك دروازهٔ ورودی بوده‌اند.

در شهرسازی شهرهای اشکانی، رایجترین شیوه، طرح شطرنجی یا شبکه‌بندی محوطه بوده است. در این طرح خیابانها و گذرگاهها به شکل موازی و عمود بر هم قرار می‌گرفته‌اند.

بررسی در شهرها و مراکز حکومت اشکانیان در هیرکانیا نشان داده که شهر به سه قسمت اصلی تقسیم می شده‌اند:

۱ـ حاکم نشین، در دژ یا آکروپل؛

۲ـ خانه‌های اعیان و بزرگان، در نزدیکی آن؛

۳ـ استقرار جامعهٔ کشاورزان، در محدوده شهر؛

تبرستان www.tabarestan.info

۱ـ این شهرها عموماً هر یك با حصاری محصور می شده است.

شهرهای اشکانی که با بررسیهای مقدماتی باستانشناسی شناسائی گردیده مانند گبری قلعه با مساحت ۳۶ هکتار، دشت قلعه با مساحت ۳۳۸ هکتار و شهرها و قلاع دیگری نظیر قلعهٔ کافر ـ قلعهٔ سلطانعلی، قلعهٔ یساقی و قلعه خندان را می توان از مراکز اولیه شاهان اشکانی دانست. این محوطه‌ها، طبق مدارك باستانشناسی تا اواخر حکومت آنان به عنوان مراکز ایالتی و ولایتی مورد استفاده بوده است.

به نظر سایکس (SYkES)، قلعهٔ پاراس مرکز اصلی اشکانیان در دشت گرگان بوده است.

طبق نوشتهٔ آریان (ARIAN)، اسکندر به هنگام عزیمت به باکتریا قصد عزیمت به شهر زادراکرتا را نمود استرابو (SFRABO) می نویسد: اکباتانا و هیرکانیا اقامتگاه تابستانی شاهان اشکانی بوده است.

لازم به یادآوری است که بسیاری از شهرها و قلاع یافت شده در دشت گرگان، با قلاع و شهرهائی که در آسیای میانه توسط دانشمندان روسی مورد کاوش قرار گرفته قابل مقایسه است. مثلاً کافر قلعهٔ دشت گرگان شباهت زیادی به (KOY KRYLACAN) کوی کریلکان قلعهٔ آسیای میانه دارد. تولستف (TOLSTOF) که این قلعه را مورد کاوش قرار داده، آن را متعلق به عهد اشکانی می داند. معروفترین شهر و مرکز حکومت اشکانیان را می توان شهر نسا در ۱۲ کیلومتری عشق آباد (اشك آباد) دانست. بررسیهای انجام شده در این شهر نشان داده است که این شهر از نظر معماری و شهرسازی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است.

در این شهر علاوه بر آثار هنری، اسناد و نوشته‌های دورهٔ اشکانی نیز کشف گردیده که از اعتبار فراوانی برخودار است.

نام اصلی شهر مهردادکرت (ساختهٔ مهرداد) با طرح پنج ضلعی و از مصالح معماری چون خشت بنا گردیده است.

شهر دارای سه قسمت بوده که بخش اوّل در نقطهٔ مرتفعی قرا داشته و هیجده هکتار مساحت داشته است.
این بخش با دروازه‌ای با خارج در ارتباط بوده و محلهای اداری، نظامی، مذهبی و کاخ حکمران را در برداشته است.

در پیرامون آن محله‌های مسکونی مربوط به مردم از گروههای مختلف از جمله پیشه‌وران و صنعتگران بوده است.
در خارج آن، حومه، محلهٔ کشاورزان و مزرعه‌ها را تشکیل می‌داده که با حصار چینه‌ای مجزا شده بود.
همان طور که در صفحات گذشته شرح داده شد، بعلل گسترش حوزهٔ اقتدار اشکانیان به‌تدریج شهرهای دیگری در مرکز، غرب، شرق وجنوب ایران به مراکز حکومت یا پایتخت آنان برگزیده شد؛ شهرهائی چون کوه‌خواجه در سیستان، صددروازه، مسجدسلیمان، شوشتر، کنگاور، ناحیهٔ شمی در مال امیربختیاری و ری، متأسفانه در شهرهای یاد شده بررسی و کاوشهای باستانشناسی در مراحل نخستین است و نمی‌توان در حال حاضر نظریهٔ قطعی ارائه کرد.

تبرستان
www.tabarestan.info

هر یك از شهرهای یاد شده، در طول حکمرانی آنان به پایتختهای حکومتی، ولایتی و ایالتی و بالاخره تابستانی انتخاب شده و مدتی از مراکز آنان به‌شمار می‌رفته است.
منابع تاریخی حکایت از آن دارد که بنیانگذار سلسلهٔ اشکانیان از نخستین دژهائی که تسخیر کرد شهر ری بود و وی شاهزادگان اشکانی را به فرمانروائی آن شهر گماشت. و بر گرداگرد شهر برج و بارو ساخت و شهر ری به پایتختی ایالتی انتخاب شد. و این شهر به نام ارشکیه بنیانگذار آن نامگذاری شد. بررسی باستانشناسی و تحقیقات تاریخی آثار معماری و هنری دورهٔ اشکانی را در این منطقه اثبات کرده است.
از جمله آثار باقیمانده از دورهٔ اشکانی که با کاوشهای باستانشناسی کشف گردیده، نیایشگاهی از مصالح ساختمانی خشت بر بلندیهای تپهٔ چشمه‌علی و سکه‌هائی با نام مهرداد دوم ضرب ری در اگام در حدود ۱۰۰ ق. م از آن جمله‌اند.

همچنین باروی شهر ری و دژ اشکان نیز به دورهٔ اشکانی نسبت داده شده، همچنین قدیمترین دست ساخته‌های بشری یعنی سفالینه که از ری به دست آمده، و متعلق به دورهٔ اشکانی است، اهمیت شهر باستانی را در عهد اشکانی به اثبات می‌رساند؛ بالاخره، ری محل جنگهای آخرین پادشاه اشکانی یعنی اردوان پنجم با اردشیر ساسانی بوده است.

شهر باستانی هگمتانه که یکی از مراکز قدرت اشکانیان شمرده می‌شده توسط باستانشناسان و محققان تحت کاوش و بررسی قرار دارد و امید است در آینده اطلاعات جالبی را از نظر معماری و شهرسازی در اختیار علاقمندان قرار دهد.

دیگر مراکز قدرت اشکانیان که در غرب واقع شده مانند هترا، تیسفون، دوراوروپوس و آشور تا حدودی با بررسیهای باستانشناسی مورد شناسائی قرار گرفته است.

شهر باستانی مدائن را اولین بار اشکانیان به عنوان اردوگاه نظامی در مقابل سلوکیه در ساحل دجله بر پا

کردند و بعد از مدتی با توسعه و گسترش که براساس طرح دایره‌ای به‌وجود آمده، به پایتختی آنان انتخاب شد. این شهر همچنان در دوران ساسانی عظمت و شکوه خود را حفظ کرده و پایتخت حکومتی آنان شد.

شهر معروف هترا که در نزدیکی رودخانهٔ دجلهٔ جنوب غربی موصل واقع شده، از جمله شهرهائیست که در مرز امپراطوری روم و شاهنشاهی ایران بنا شد و در واقع نقش شهر دفاعی در مقابل دشمنان را دارا بود. احداث این شهر در سال ۱۱۷ میلادی همزمان با دوباره‌سازی شهر آشور که توسط رومیان تخریب گردید آغاز شد. حصار شهر هترا شکل چند ضلعی نزدیك به دایره داشته که از سنگ ساخته شده بود و در فاصله‌های معینی برجهای دفاعی قرار داشت. همانند دیگر شهرهای اشکانی، هترا نیز خندق، دیوارهای دفاعی و چهار دروازه داشته است که مهمترین آن دروازه شرقی بوده است. از آثار معماری جالب شهر هترا نیایشگاه خورشید بوده که در آن گنجینهٔ عظیمی نهفته بود.

از دیگر مراکز قدرت اشکانیان در ناحیهٔ غرب ایران شهر معروف دورا می باشد که در ساحل فرات قرار گرفته است. این شهر دارای نقشهٔ چندضلعی نامنظم می باشد.

تبرستان
www.tabarestan.info

این شهر براساس نقشهٔ شطرنجی شبکه‌بندی شده ساخته شده، به‌طوری که در دو بخش عرضی و طولی یازده خیابان ایجاد شده که از برخورد آنها با یکدیگر حدود صدبلوك مستطیل شکل به‌وجود آمده. بازار و میدان اصلی در مرکز شهر واقع شده و ارگ نیز در بخش دیگر شهر قرار داشته است.

بطور کلی این شهر دارای آمفی تأتر، حمام، نیایشگاه در قسمتهای مختلف شهر بوده است.

از جمله دیگر شهرهای اشکانی می توان از دو شهر پالمیر و پترا یاد کرد که پترا در شمال بیت‌المقدس در میان صحرا و پالمیر که عنوان شهر آزاد را داشت، بر سر راه کاروانی دوراواروپوس قرار داشته‌اند.

کتابشناسی گزیده

محمد نجیب بکران، جهان‌نامه، به کوشش محمد امین ریاحی، ابن سینا، ۱۳۴۲ شاپور شهبازی، جهانداری داریوش بزرگ، انتشارات دانشگاه پهلوی، ۱۳۵۰ ابن حوقل، صورت الارض، دکتر جعفر شعار.

احمد بن‌یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه دکتر آذرنوش، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.

ابن اسفندیار، تاریخ مازندران، باهتمام عباس اقبال، تهران ۱۳۴۰

M.Y.Kiani, Parthian sites in Hyrcania, Berlin, 1984.

Polyboius, The histories IV, TK. W. R. Paton, Loeb classical Library, London, Vol.11 (XI,VIII,2)

نگاه کنید به تألیفات نامبرده:

J. Hansman, «The problems of Qumis», Journal of the Royal Asiatic Society, 1968.

J. Hansman, D. Stronch, Excavations at Shahr-I Qumis, 1967.

Arrian, Anabasis, 111, 23, 1-6.

S.p. Tolstow, Auf den spuren der Altchoresmischen Kultur, Berlin, 1953.

Sykes, A sixth journey in Persia, The Geographical Journal, vo. XXXV11, jan. 1911.

Tolstow., Abb, 66.

M. College., The Parthian, london, 1967.

A.D. Mordtmann, Hekatompylos. Ein Beitrag zur Vergleichenden Geographic Persiens, Sitzungsberichte Ak. d. Wissenschaften (1968,497-536).

Lester S. Thompson, «Geoloical Evidence for Ancient Civilizations on the Gurgan Plain»: Bulletin of the American Institute for Iranian Art and Archaeology, Vol. V, No. 3, June 1938.

H. L. Rabino di Borgomale, Mazandaran and Astarabad, Iuzac (London) 1928.

T.J. Arne, Excavation at Shah Tepe, Iran; the Sino-Swedish Expedition, Publication 27, Stockholm 1945.

R.N. Frye, «The Sasanian System of Walls for Defnse»; Studies in Memory of Geston Wiet, ed. Miriam Rosen Ayalon, Institute of Asian and African Studies, Hebrew University of Jerusalem, Jerusalem 1977.

Erich F. Schmidt, Flights over Ancient Cities of Iran, University of Chicago Press, 1940.

تبرستان www.tabarestan.info

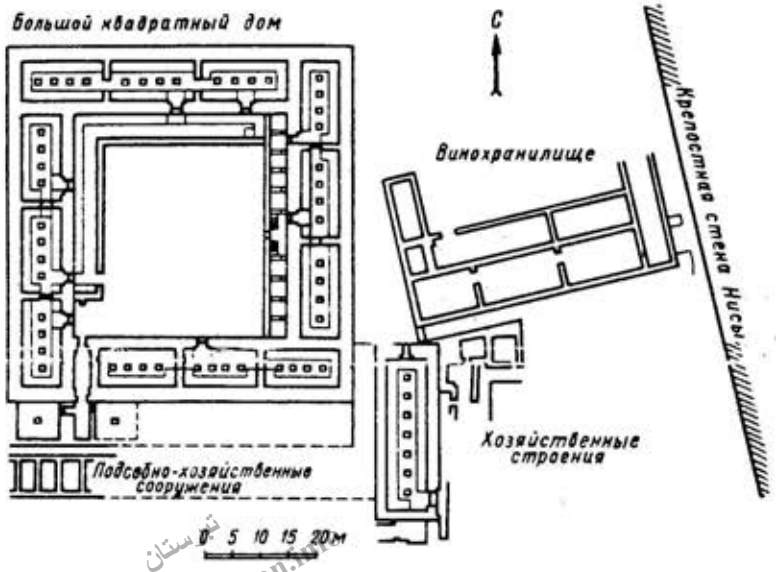

خانه‌های مستطیل شکل شمال شهر

قرن دوم ـ اول ق . م

www.tabarestan.info تبرستان

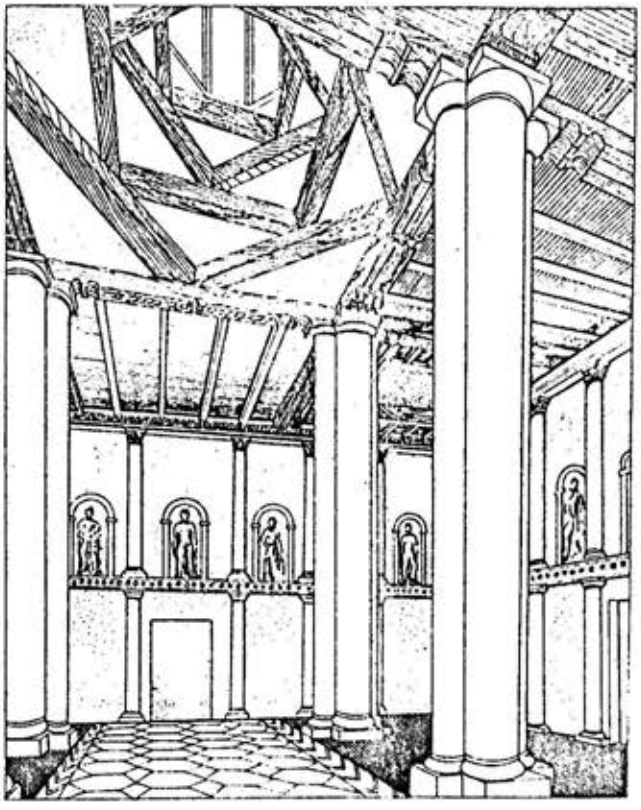

اطاقهای کاخ

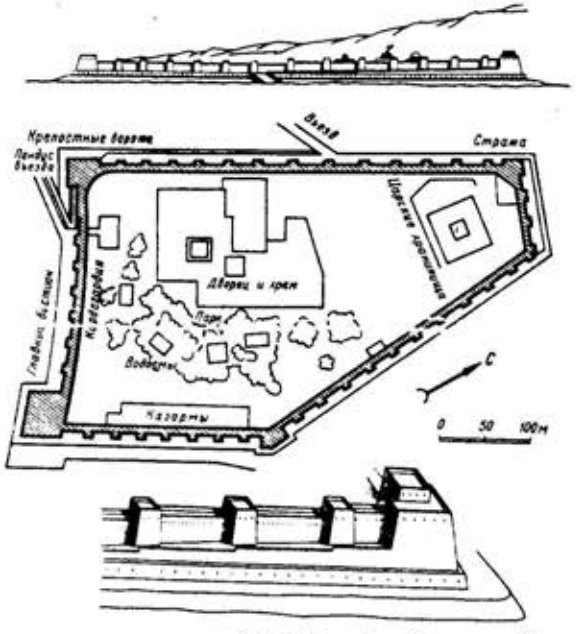

(From Pugachenkova: 1967, 36)

طرح بازسازی شهر

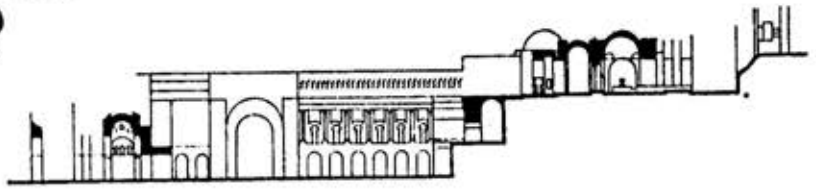

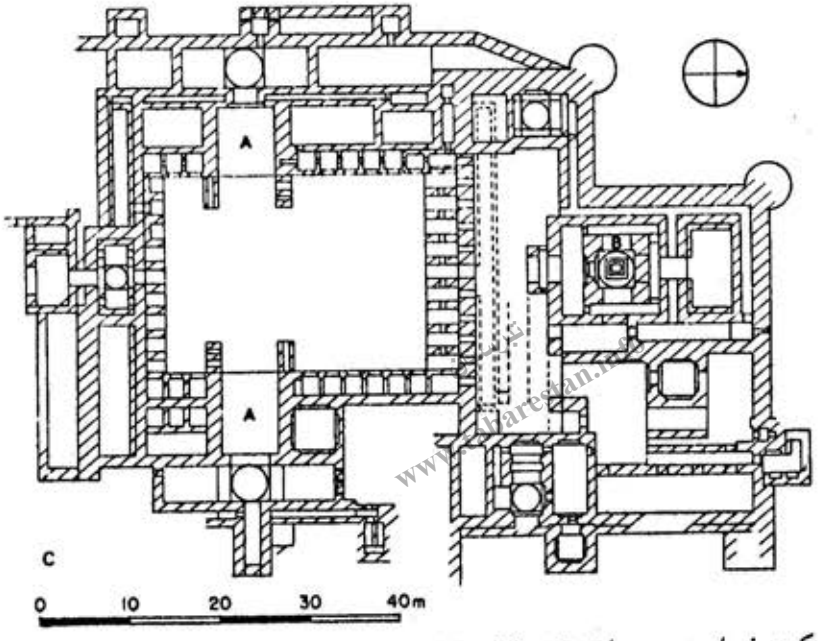

کوه خواجه سیستان: نقشه کاخ اوّل میلادی

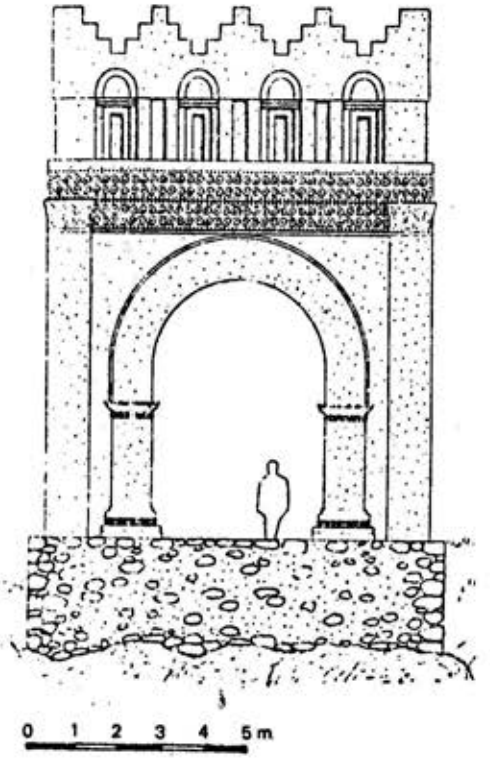

طرح از کتاب . اشکانیان M. Collage

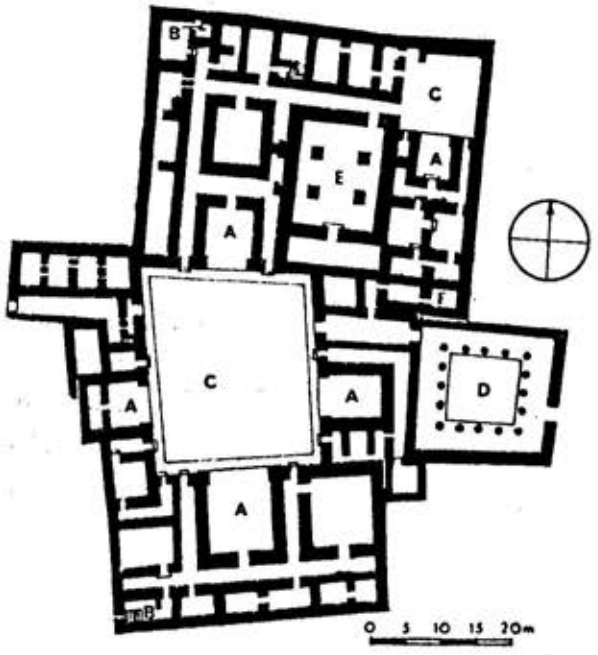

آشور: کاخ اشکانی

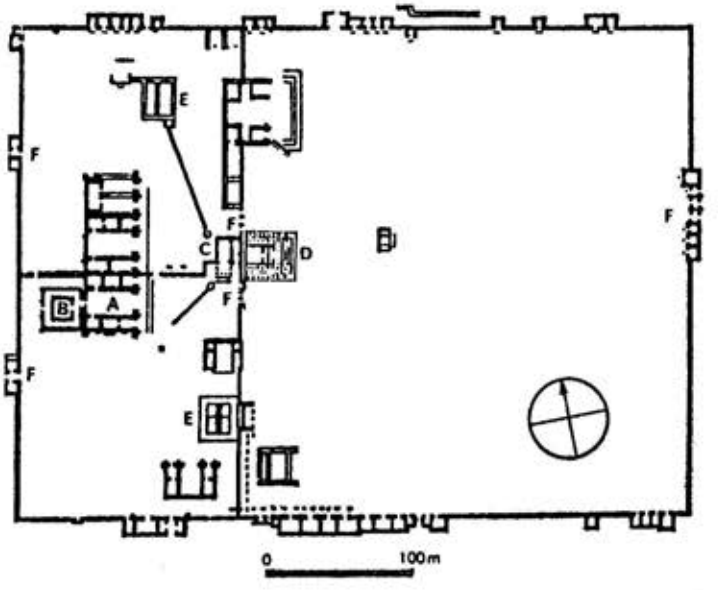

الحضر: نقشه معبد خورشید. قرن اوّل و دوّم میلادی ،

دورا اروپوس: نقشه شهر

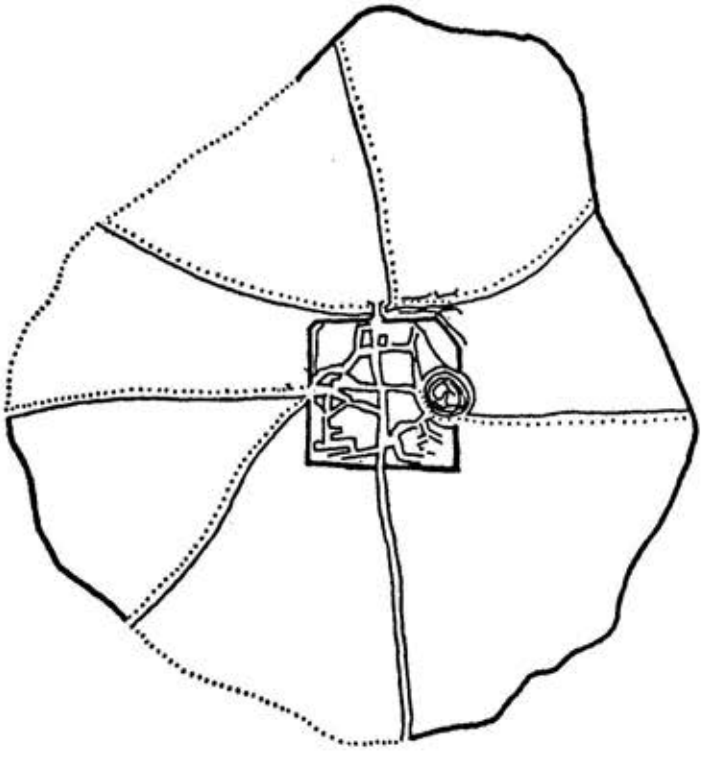

مرو: نقشه شهر در دورهٔ اشکانی

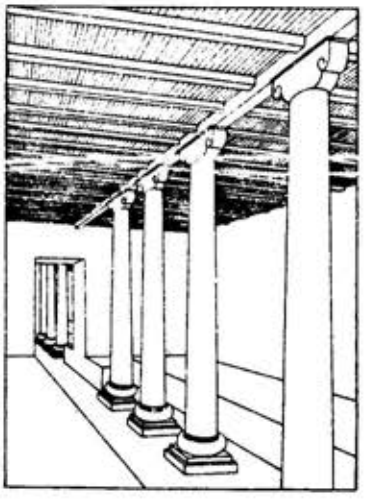

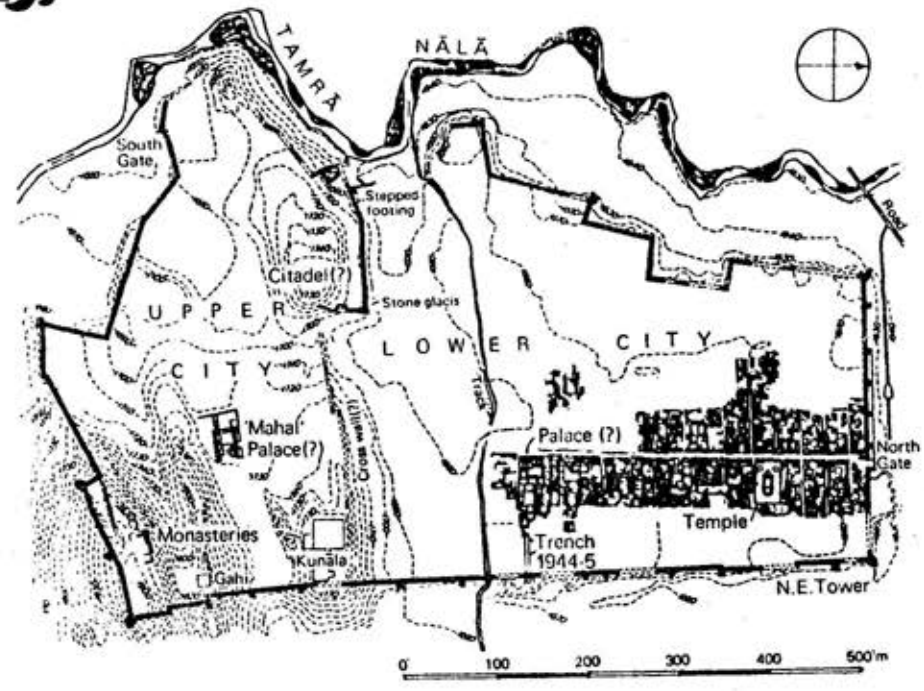

تاکسیلا: نقشه شهر حدود ۵۰ ق.م، ۱۵۰ میلادی

www.tabarestan.info

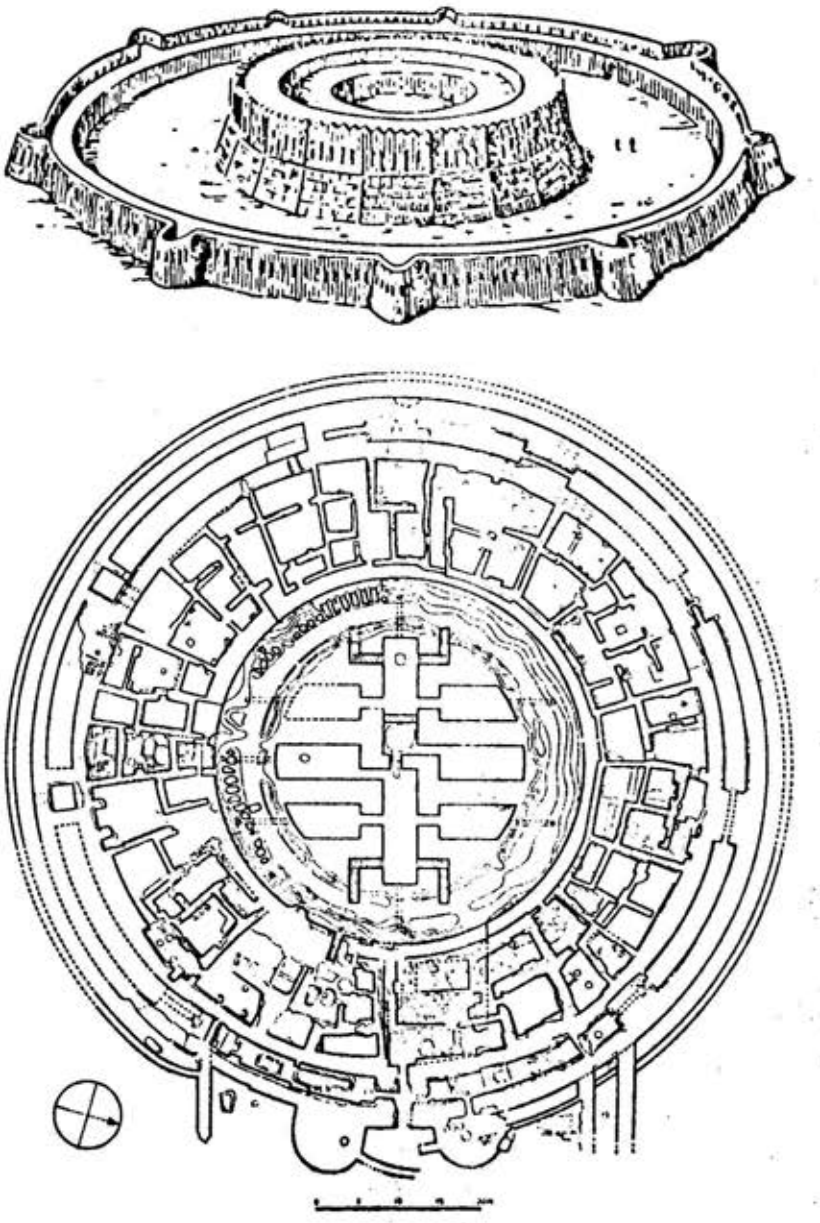

خوارزم: نقشه و طرح بازسازی شده کوی ـ کریگان قلعه قرن چهارم ـ اول ق.م.

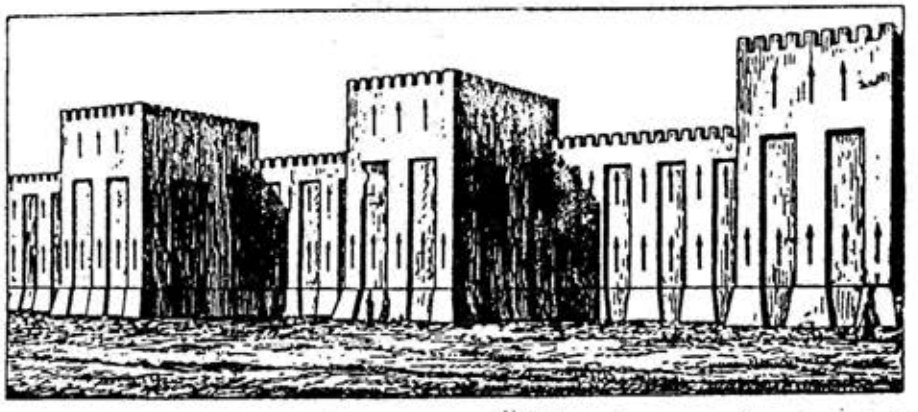

آسیای میانه: طرح برج و بارو، دورنالی

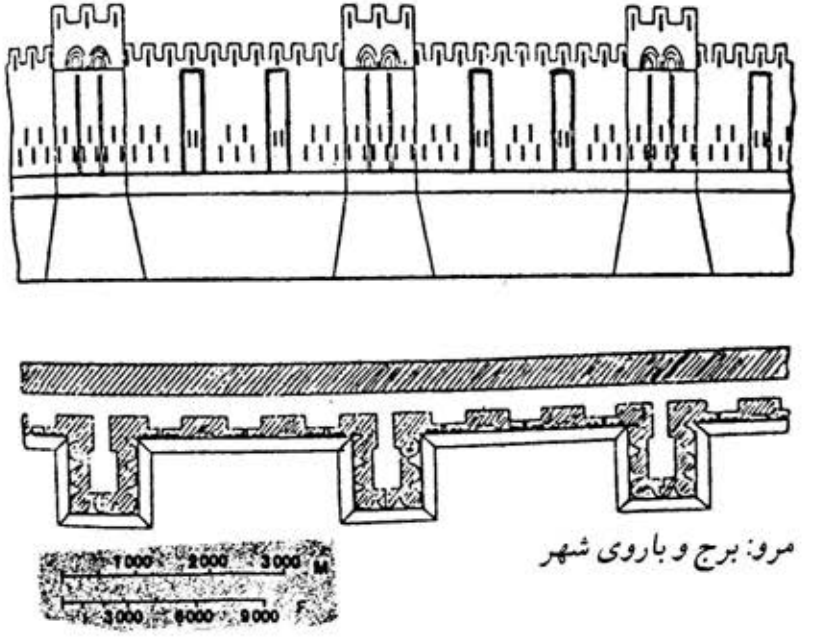

مرو: برج و باروی شهر

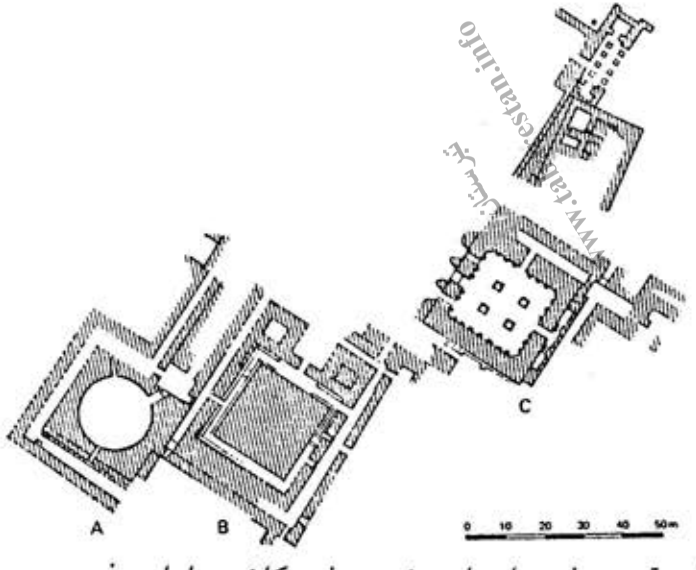

محدوده نسا ی قدیم: طرح بازسازی شهر ـ طرح کاخ و بناهای مذهبی

طرح از کتاب : اشکانیان

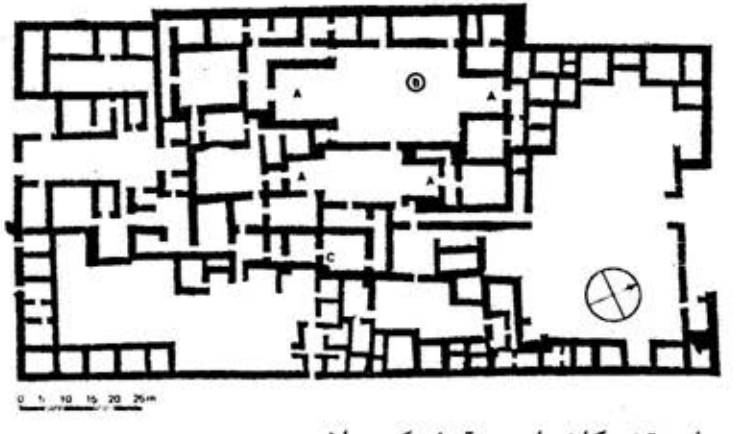

دجله: نقشه کاخ پارتی، قرن دوّم میلادی

www.tabarestan.info

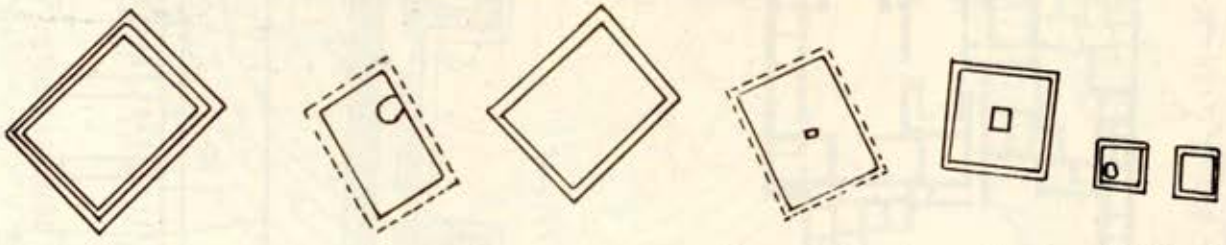

دشت گرگان: دیوار دفاعی و نقشه قلاع مسیر آن

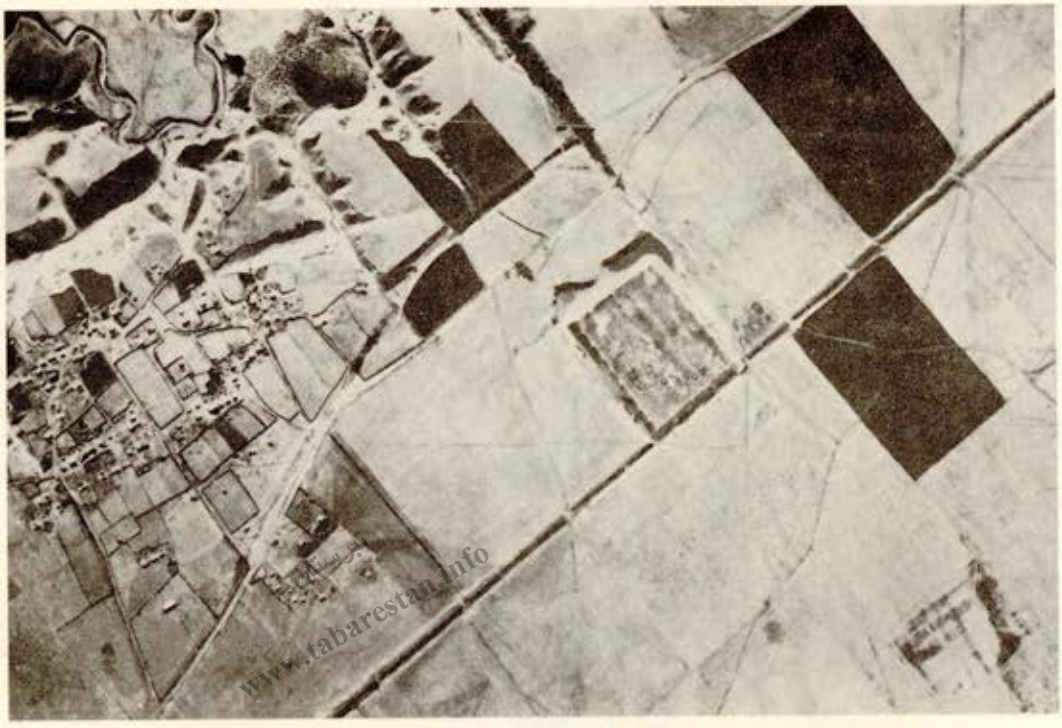

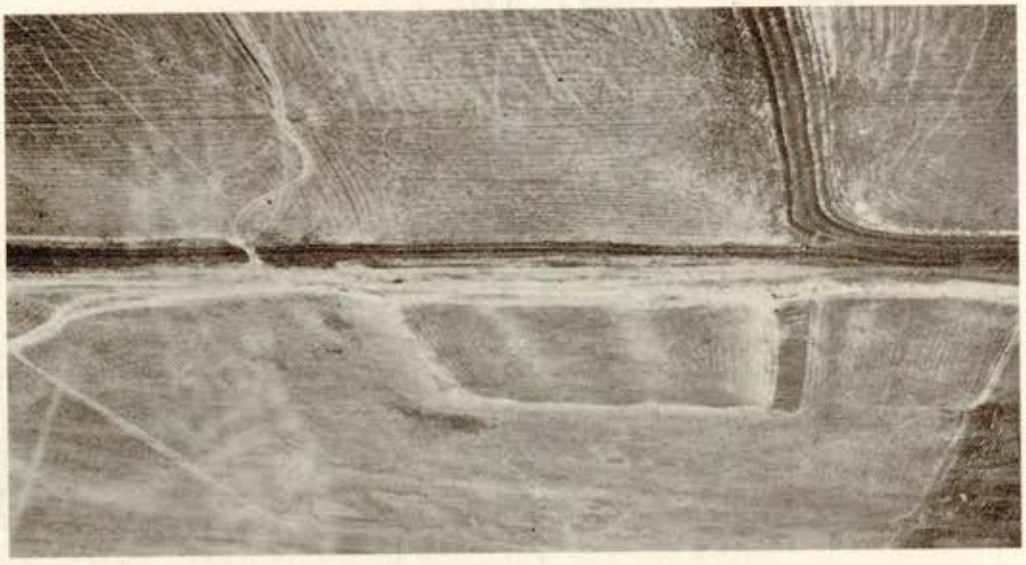

دشت گرگان: بخشی از دیوار دفاعی در قسمت شرقی

www.tabarestan.info

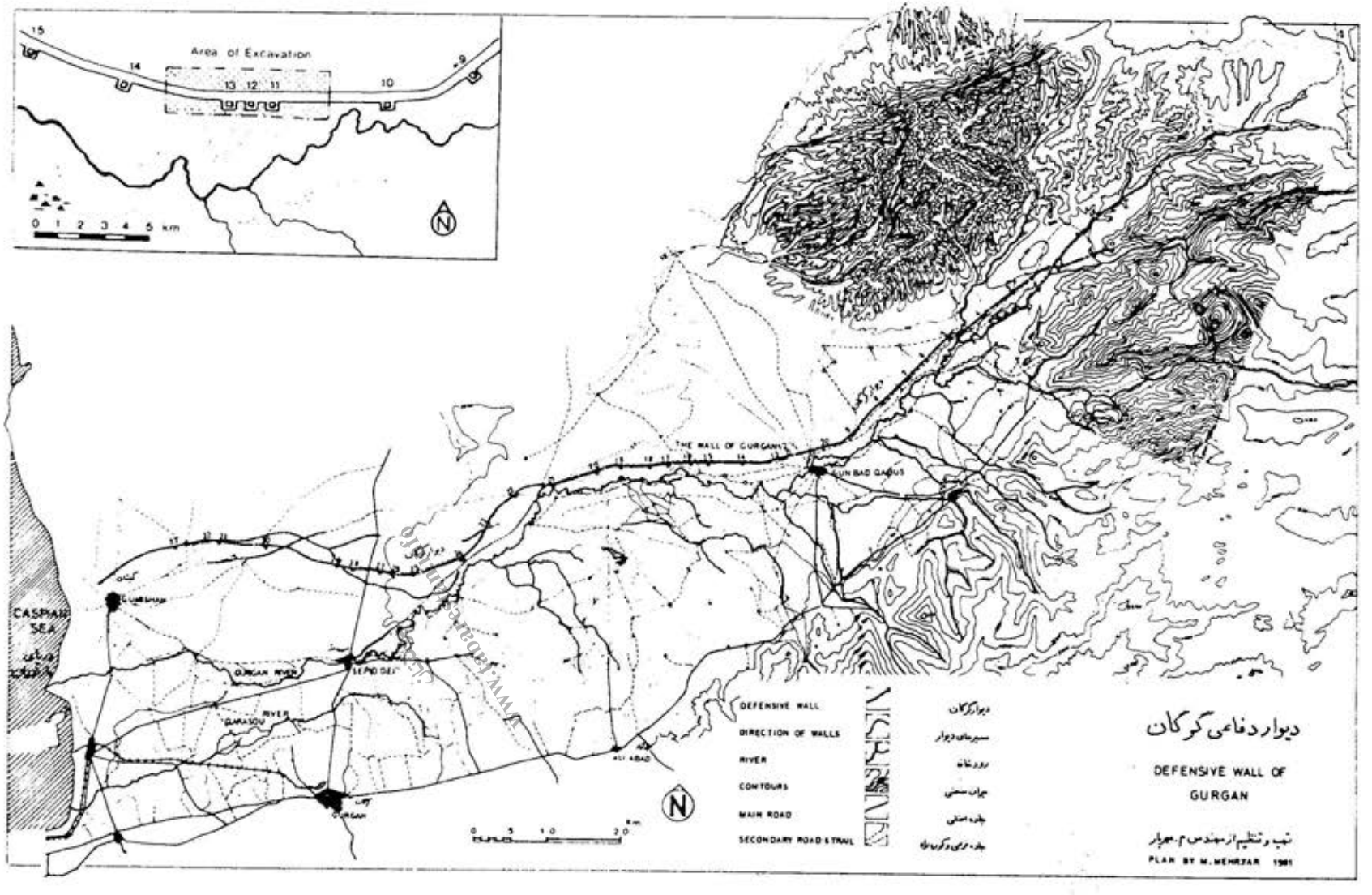

www.tabarestan.info تبرستان

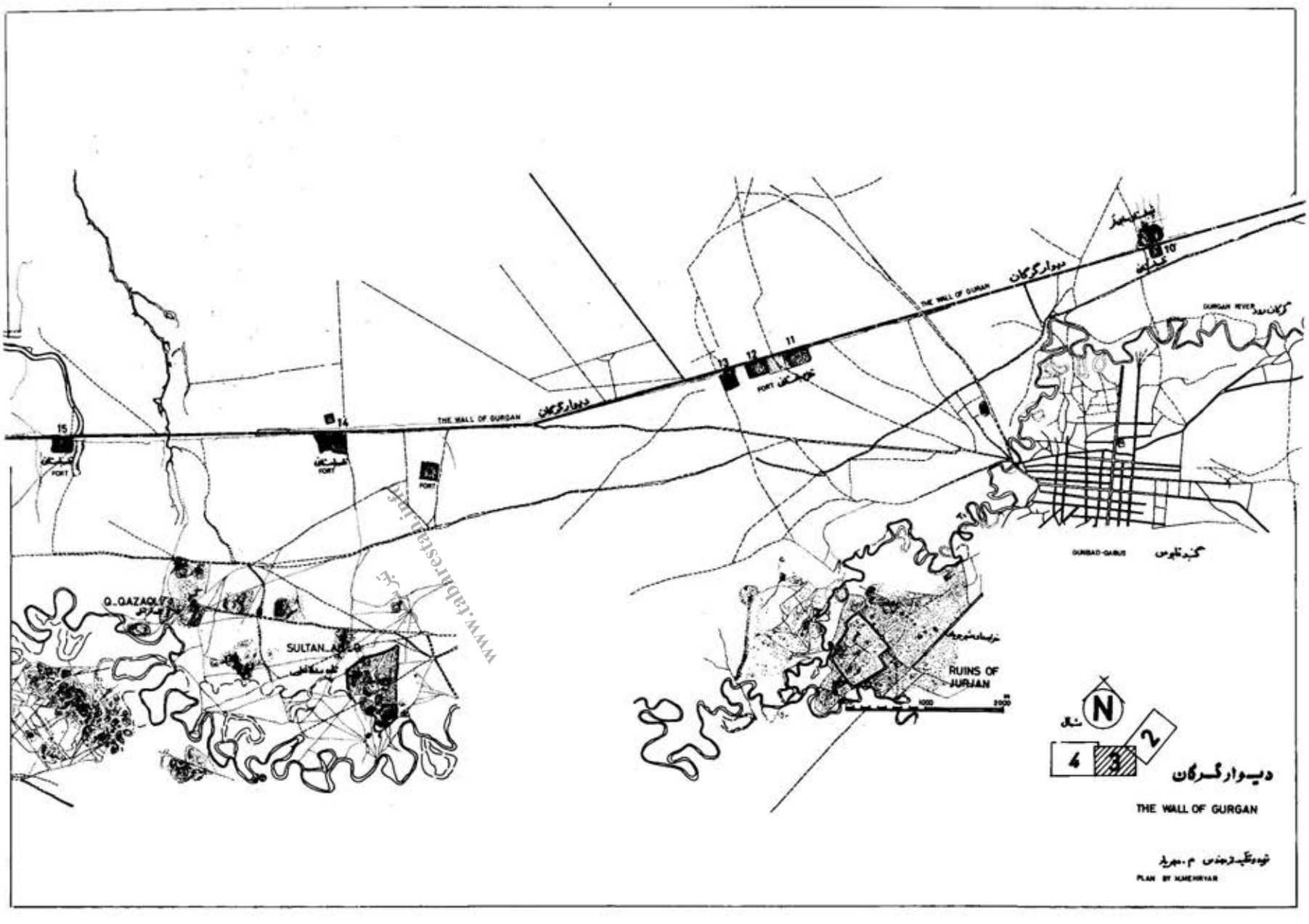

www.tabarestan.info

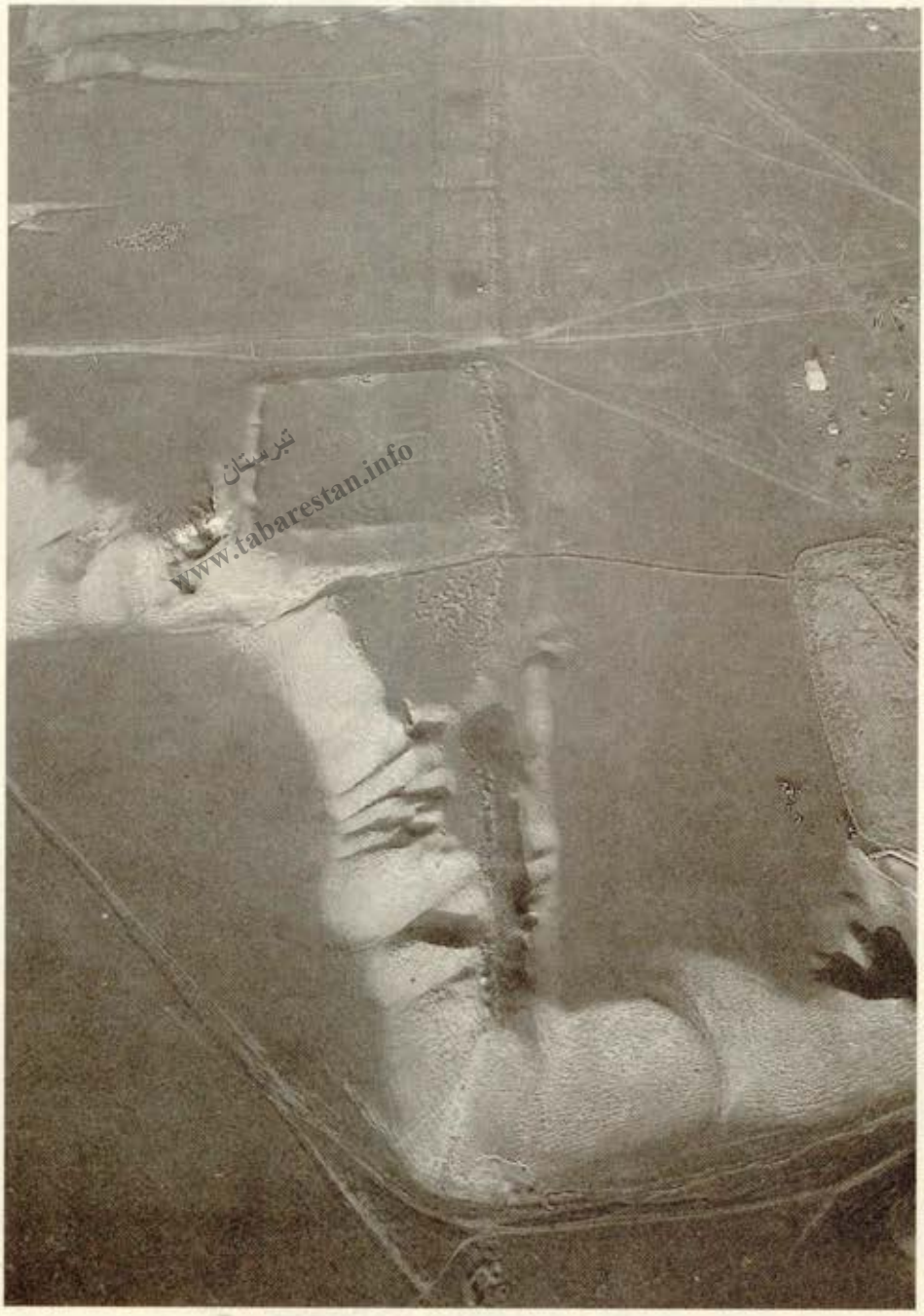

دشت گرگان: دیواری دفاعی و معماری آن پس از کاوش

تبرستان
www.tabarestan.info

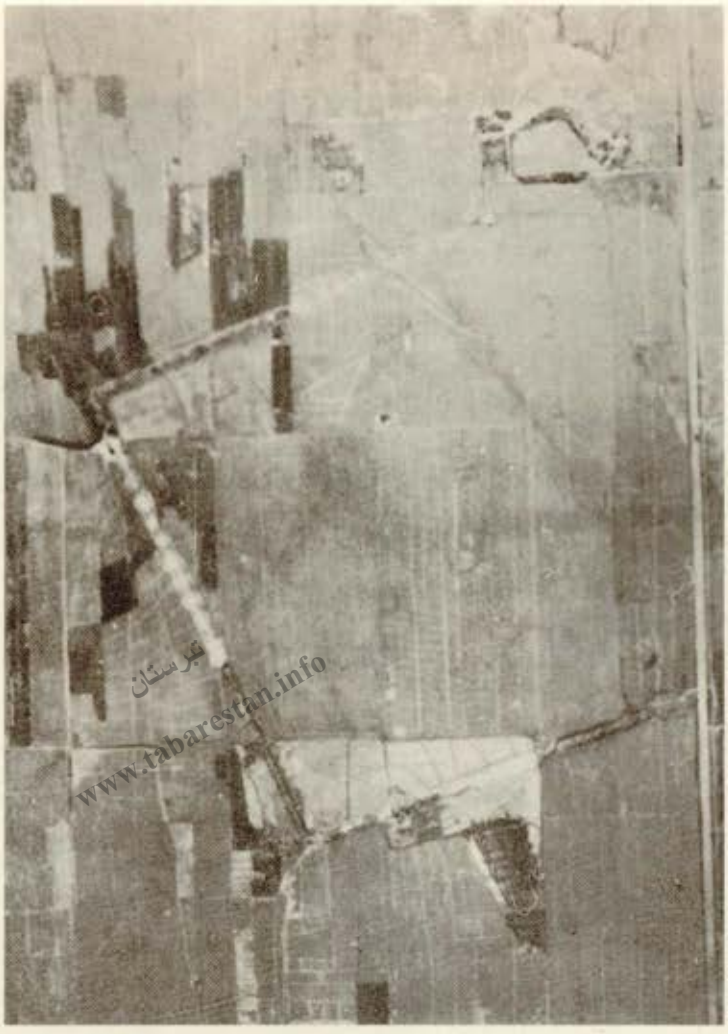

www.tabarestan.info تبرستان

دشت گرگان: قلعه گوگ یا نقشه مربع

دشت گرگان: قلعه آلتین با نقشه مدور

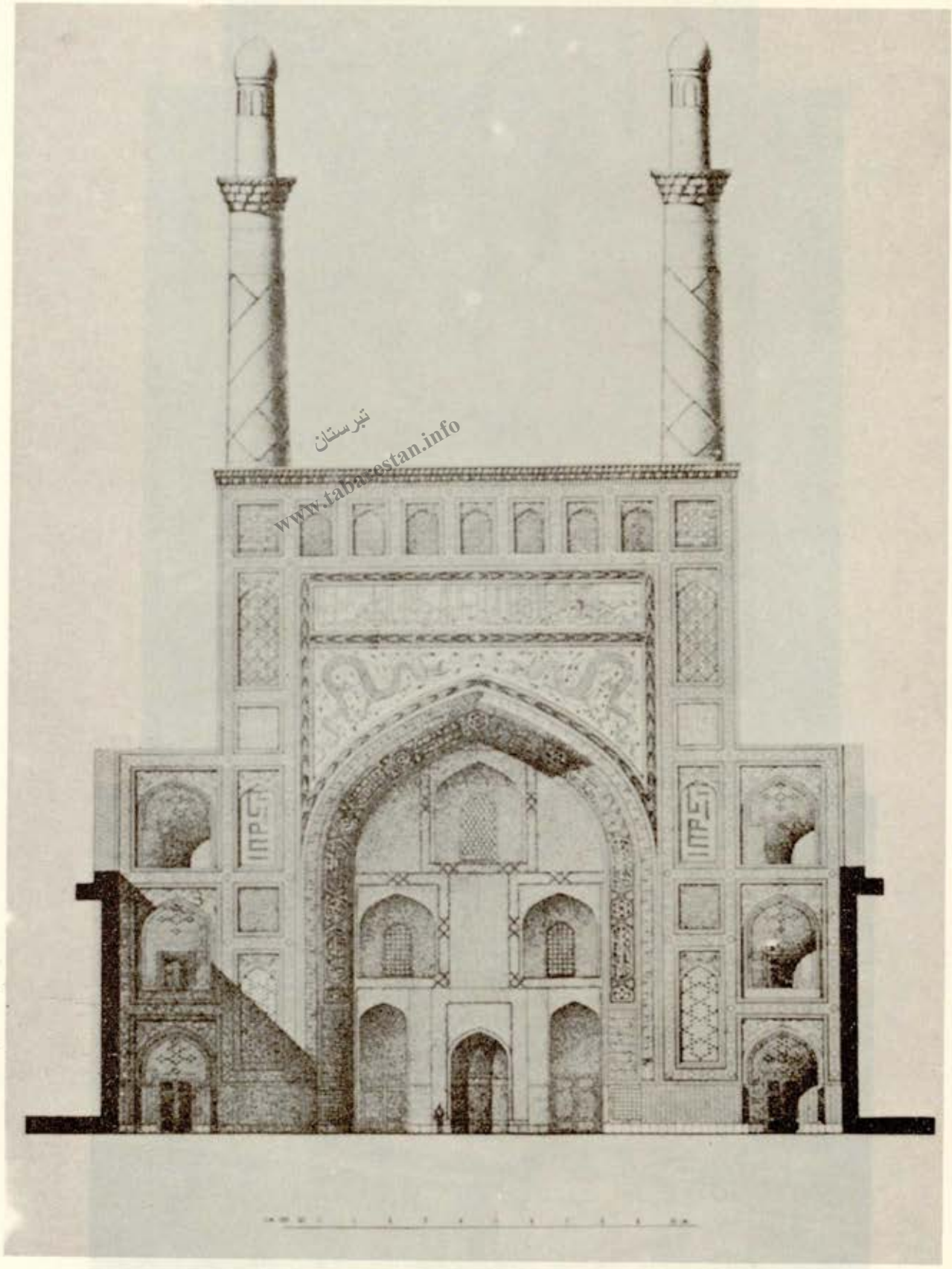

آنو: نمای ورودی اصلی مسجد

تبرستان
www.tabarestan.info

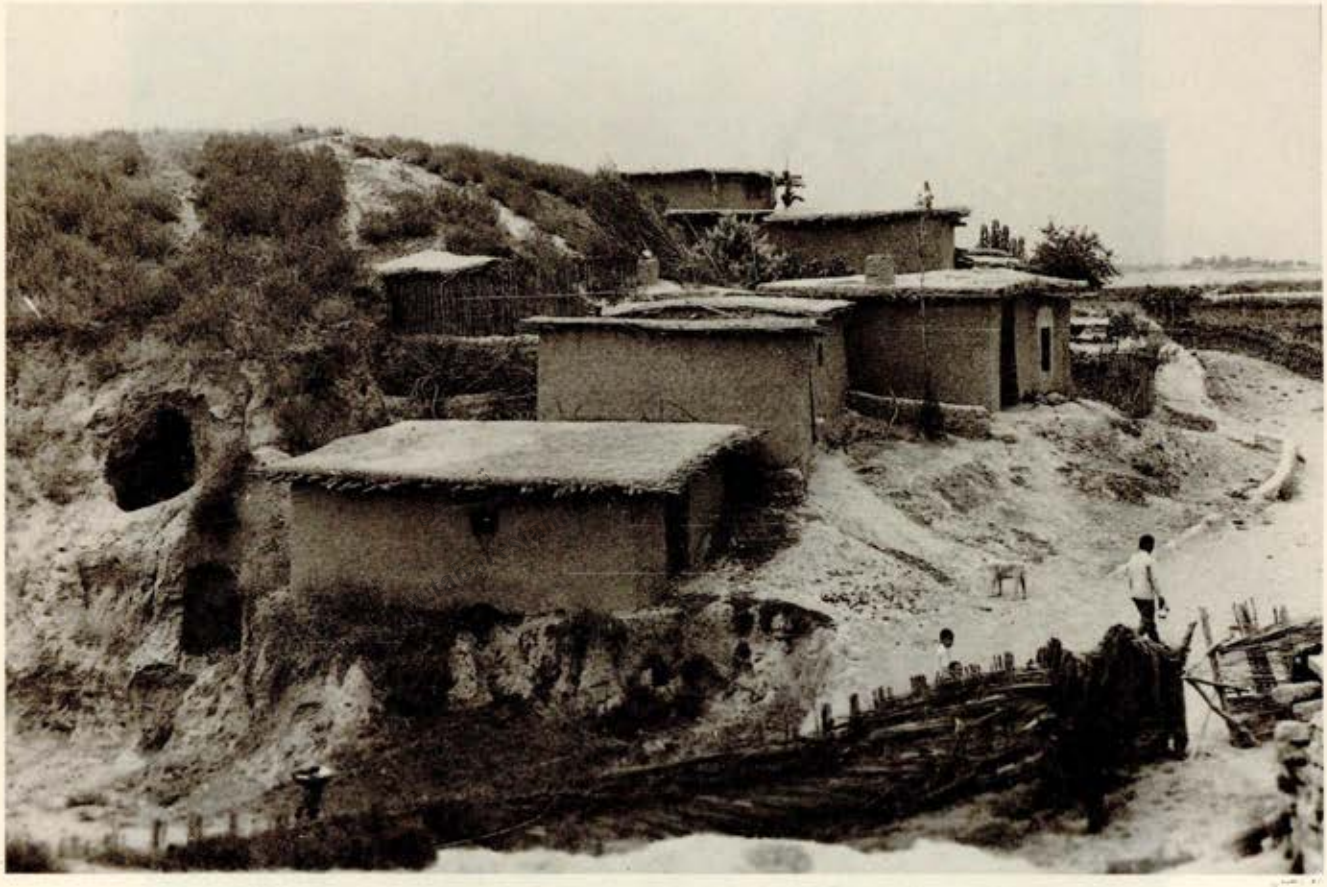

دشت گرگان: قلعه شاه نظر: با نقشهٔ مدور

دشت گرگان: قلعه خرابه با نقشه مربع

دشت گرگان: قلعه قیز با نقشه بیضی

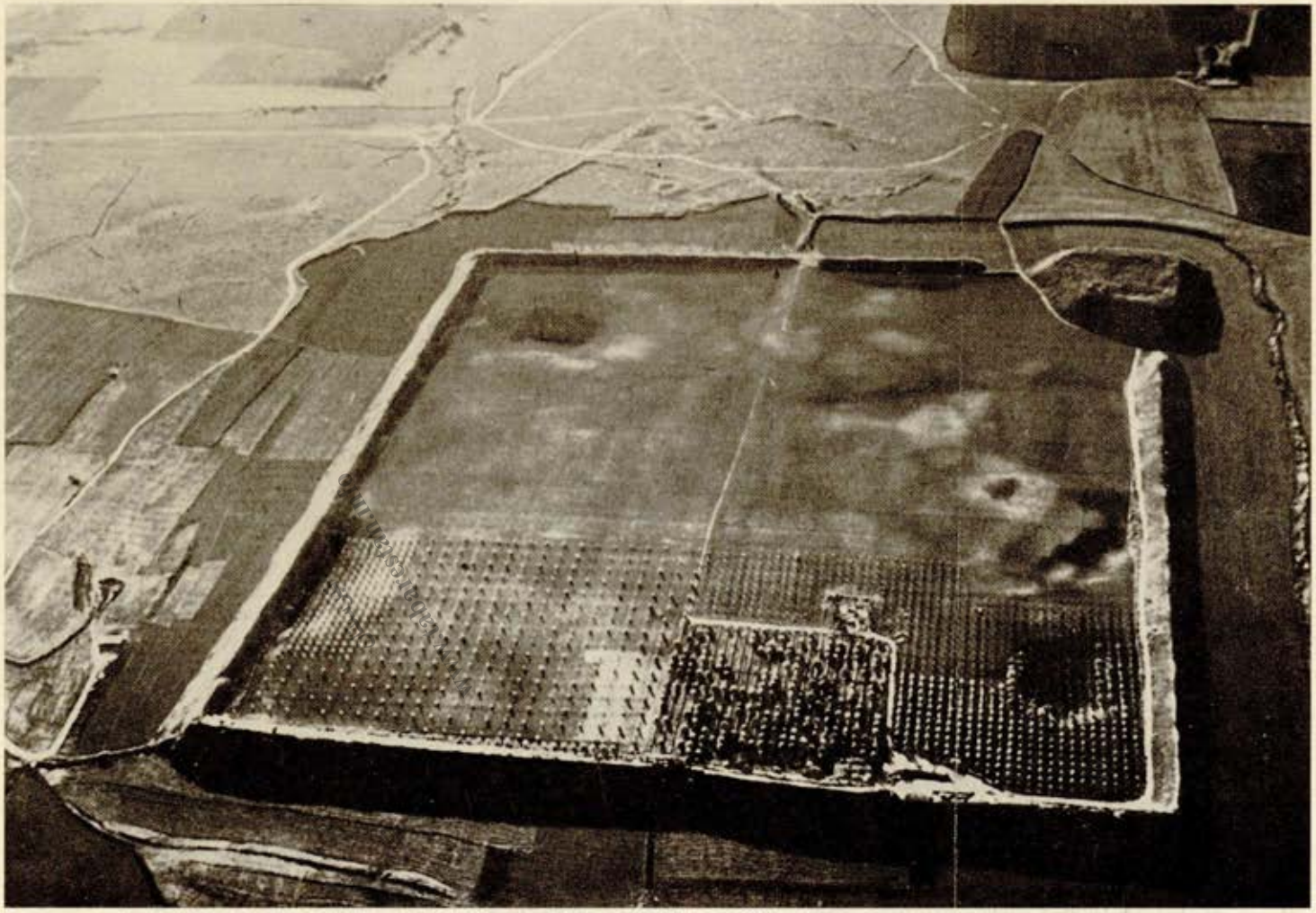

دشت گرگان: گبری قلعه. حصار، خندق و اکروپل شهر

دشت گرگان: قلعه کافر

دشت گرگان: شهری در نزدیکی رود اترک

دشت گرگان: قلعه تخماق با نقشه چند ضلعی

دشت گرگان: قره شیخ تپه، نمای عمومی و حصار

دشت گرگان: قلعه یساقی از مراکز مهم نظامی اشکانیان

دشت گرگان: دشت قلعه، ارگ شهر
احتمالاً مرکز هیرکانیا

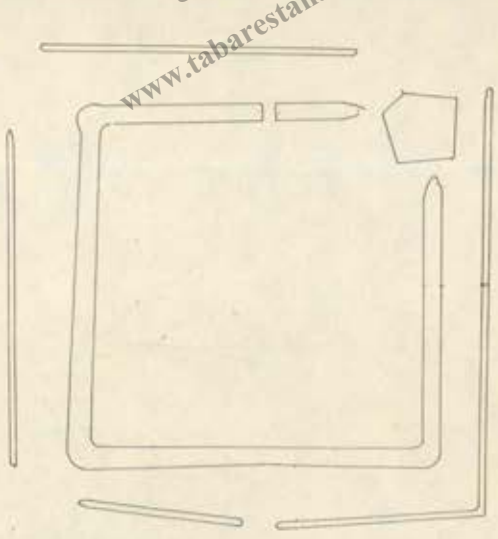

نقشه محدوده و شهرستانی گبری قلعه
مشخصات :
مساحت ۳۲۶۴۰۰ متر مربع
پیرامون ۲۵۷۰ متر
عرض خندق ۷۰ الی ۷۰ متر
ارتفاع حصار خارجی ۵ متر ، داخلی ۱۶ متر
تپه واقع در شمال :
ارتفاع نسبت به اراضی مجاور ۱۵ متر
مساحت ۱۲۱۰۰ متر مربع
پیرامون ۴۲۰ متر
مقیاس ۱:۲۵۰۰۰

دشت گرگان: گبری قلعه یکی از مراکز نظامی اشکانیان

دشت گرگان: دیوار دفاعی گرگان ووضعیت معماری پس از کاوش

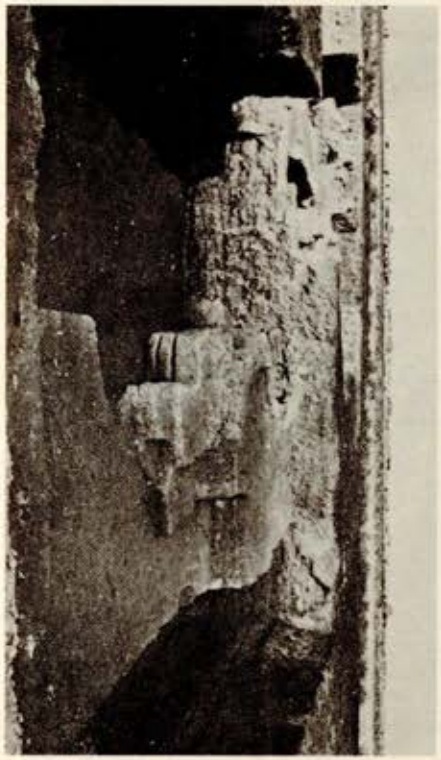

دشت گرگان: قلعه خندان

دشت گرگان: تورنگ تپه

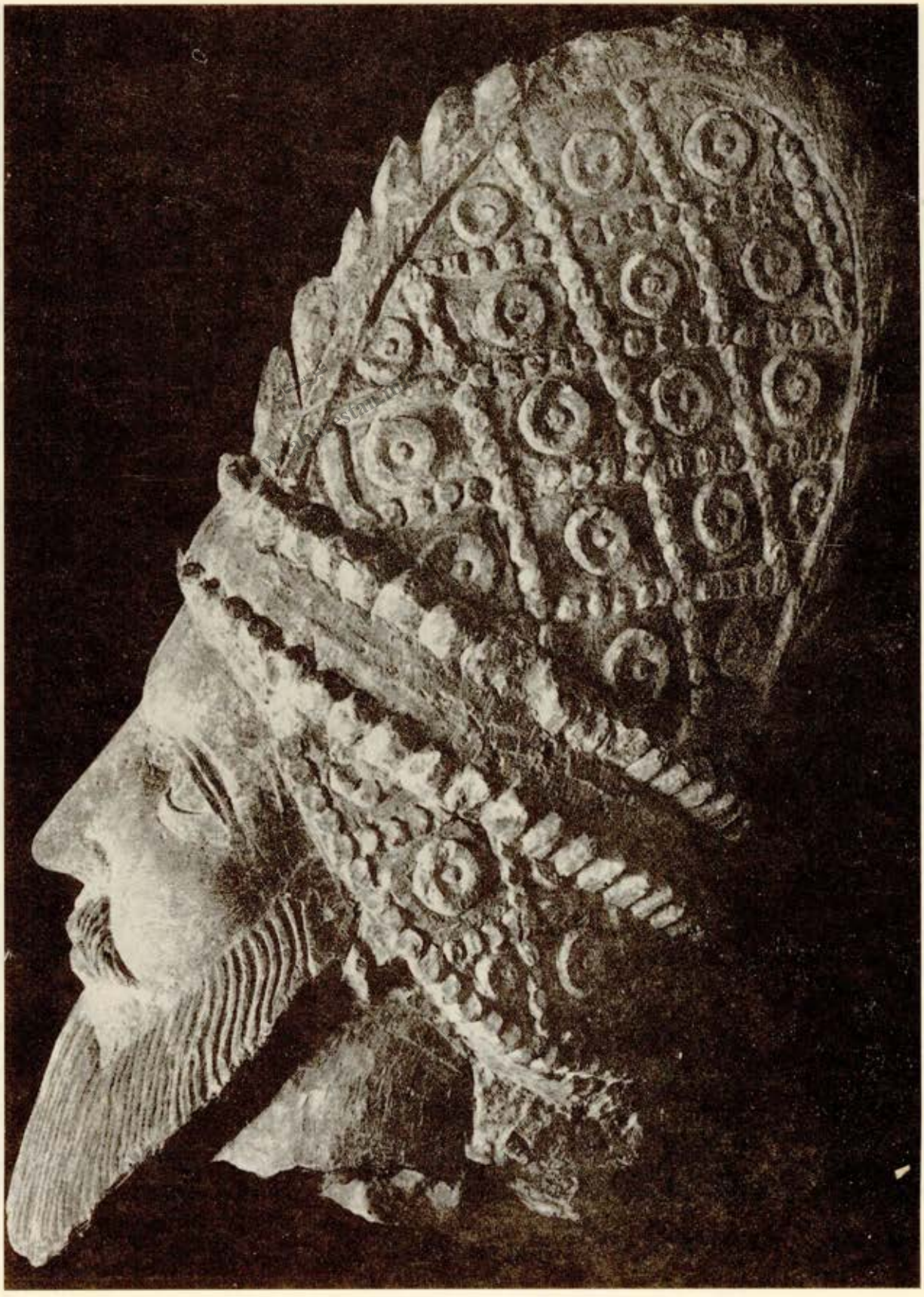

سر برنزی یک شاهزادهٔ پارتی

حجاری روی سنگ اردوان پنجم و ساتراپ شوش (۲۱۵ میلادی) مکشوفه از شوش

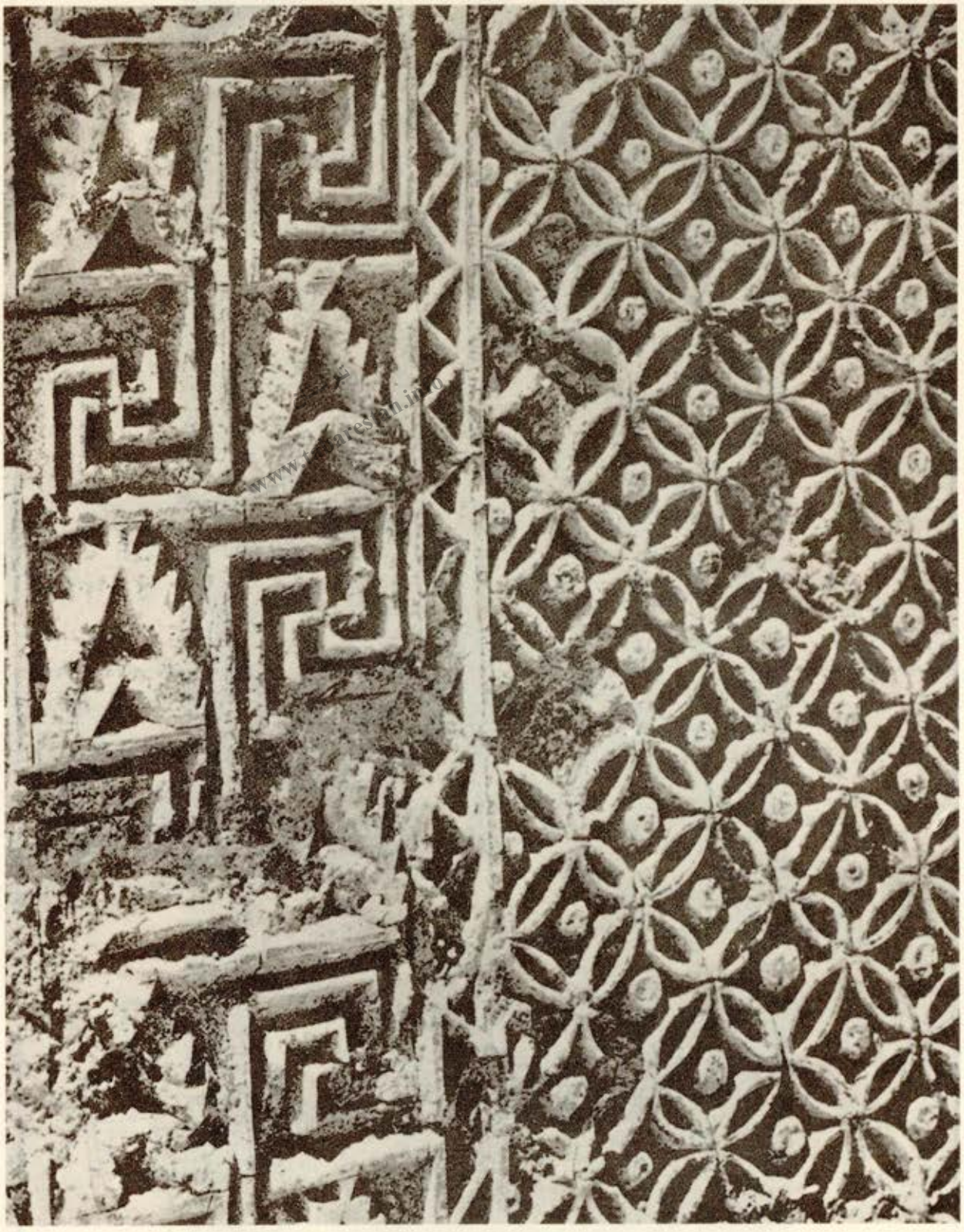

تزئینات گچی در کاخ اشکانی کوه خواجه (قرن اول میلادی)

دورا اوروپوس : نقشه شهر حدود ۱۶۵-۲۶۵ میلادی

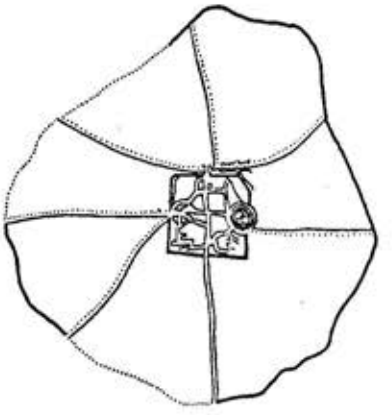

مرو : نقشه شهر دوره سلوکی و اشکانی

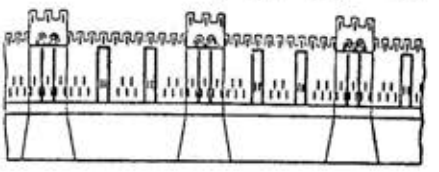

مرو: نقشه برج و باروی شهر

طرح از کتاب : اشکانیان

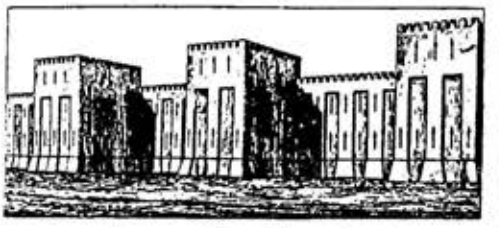

آسیای میانه : دورنالی ، طرح برج‌وبارو

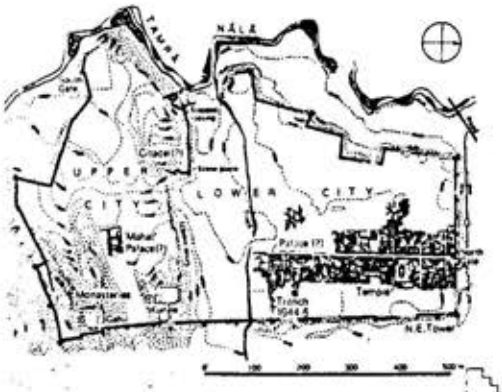

تاکسیلا : نقشه شهر ۱ میلادی

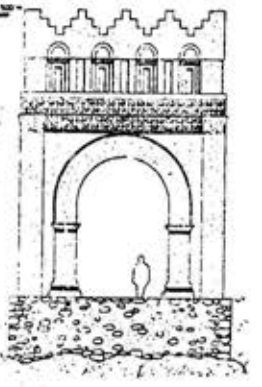

آشور : کاخ اشکانی از میلاد

طرح از کتاب : اشکانیان M. Collage

www.tabarestan.info تبرستان

مجسمه یکی از شاهان پارت قرن دوّم ق. م

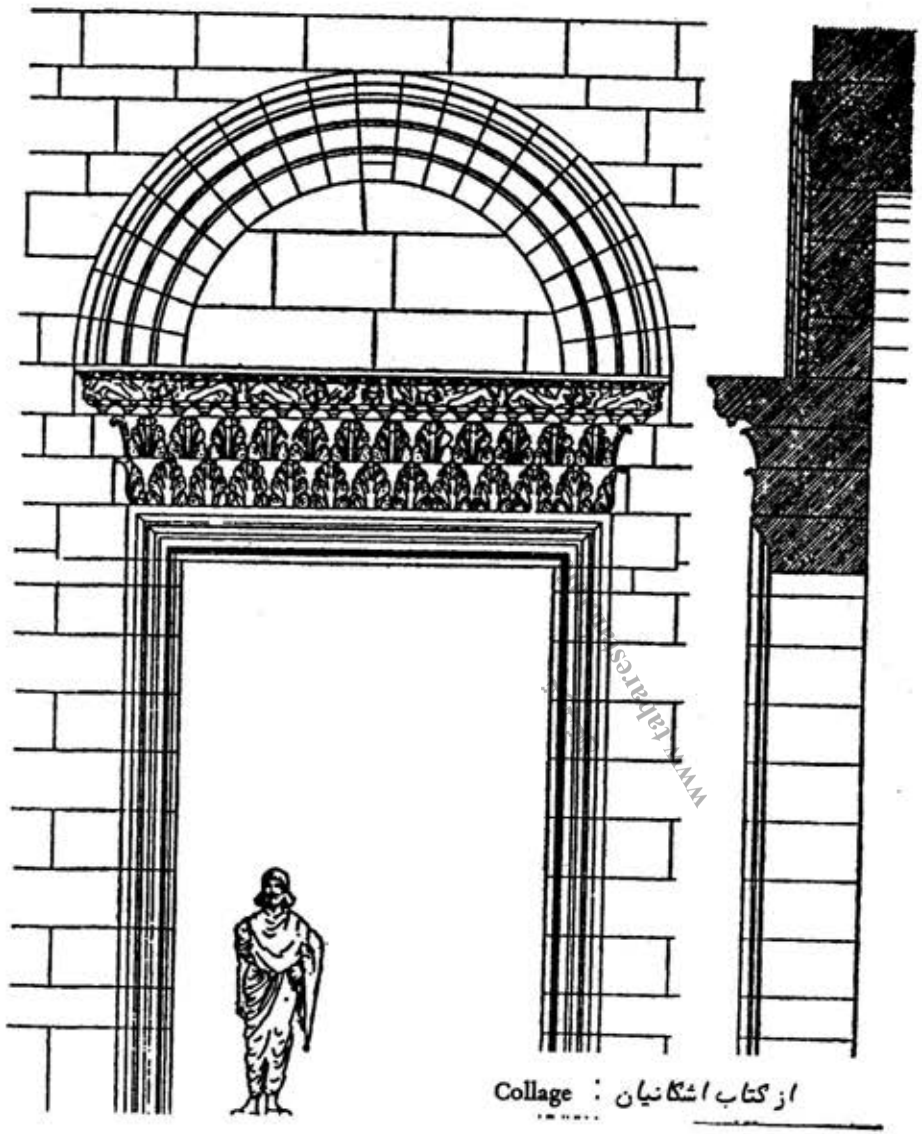

Collage : از کتاب اشکانیان

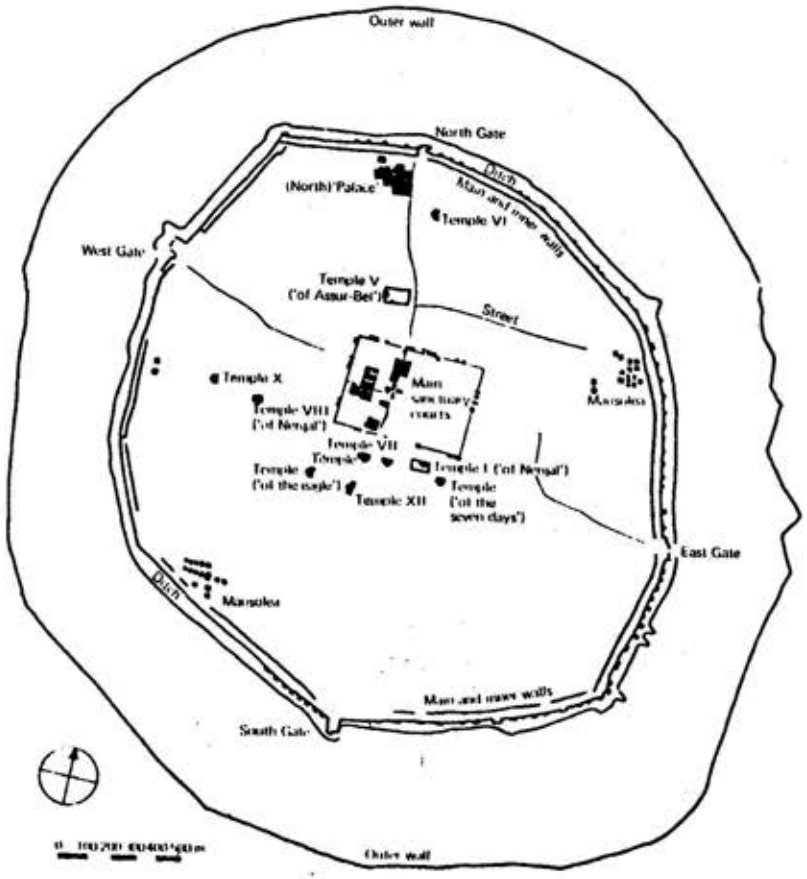

الحضر: نقشه شهر قرن دوم میلادی

الحضر: دروازه شهر

سوارکار اشکانی، حدود قرن سوم میلادی (مکشوفه دورا اروپوس)

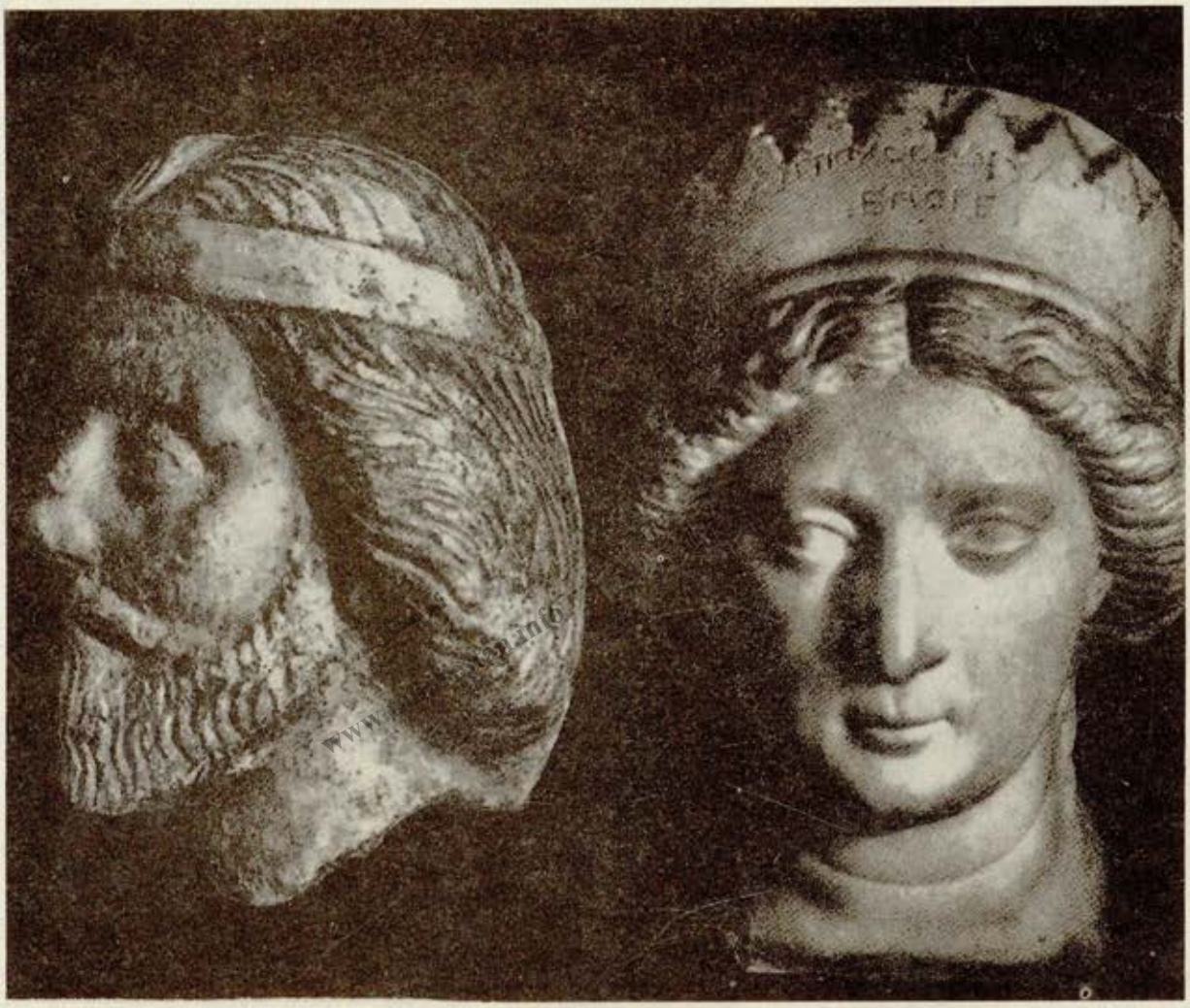

سر سنگی ملکه موزا قرن اوّل میلادی، موزهٔ ایران باستان مجسمه یک شاه اشکانی قرن دوم و اوّل ق. م
حجاری روی سنگ بلاش سَم ۱۴۸ - ۱۹۲ میلادی (خوزستان)

سر برنزی یک شاهزادهٔ پارتی

www.tabarestan.info تبرستان

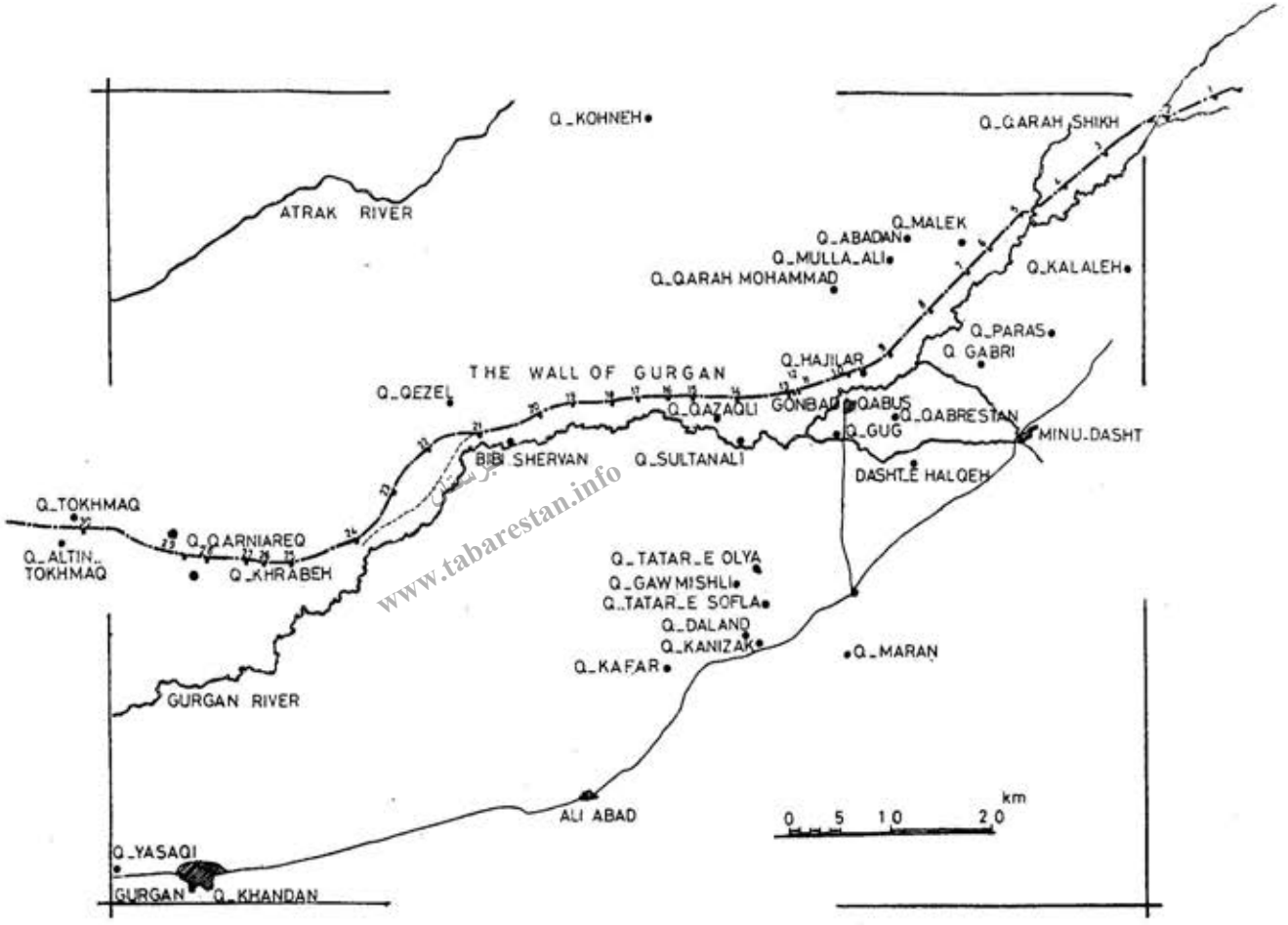

شهرها و قلاع اشکانی در دشت گرگان

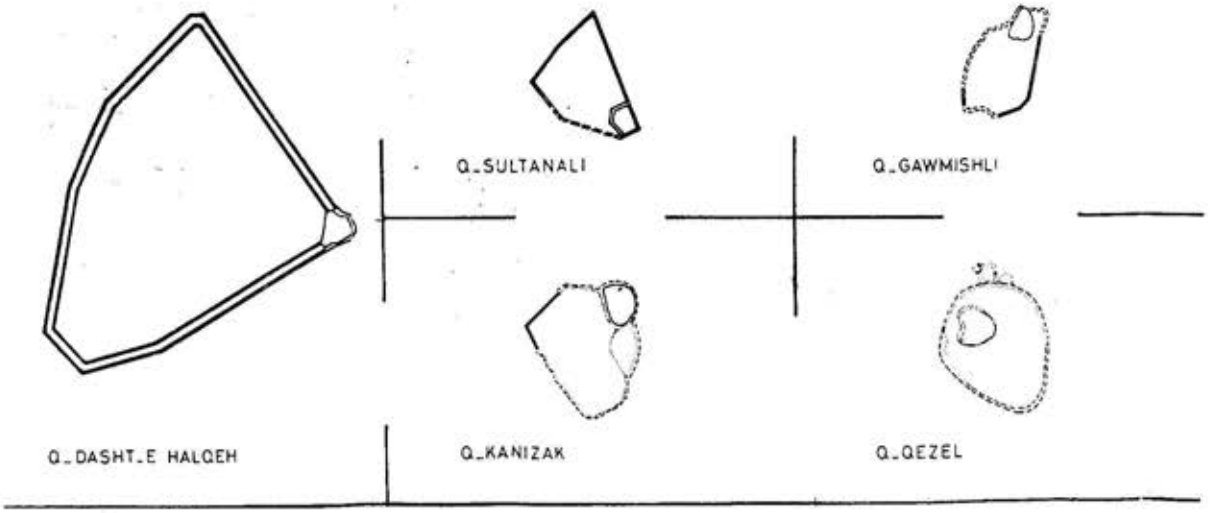

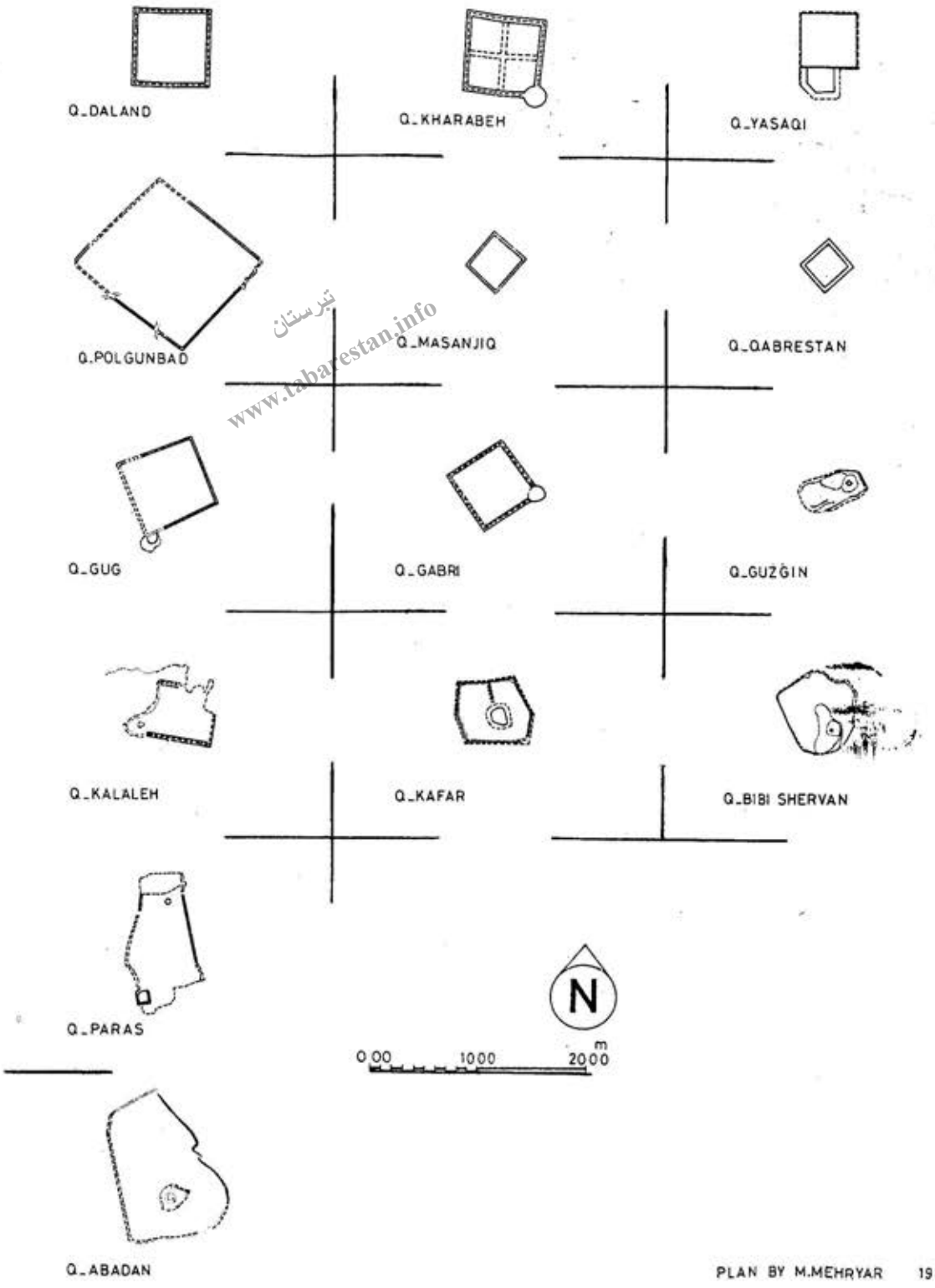

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

مجسمه برنزی یک شاهزاده پارتی قرن دوّم ق. م

پایتختهای ساسانیان

تبرستان
www.tabarestan.info

محمد یوسف کیانی

تمدن و فرهنگ عصر ساسانیان، به عنوان یکی از زمینه‌سازهای اصلی میراث فرهنگی ایران زمین کهنسال که فراتر از مرزهای جغرافیائی آن گسترش یافته، آن طوریکه شایسته آن است، هنوز مورد بررسی دقیق و کامل قرار نگرفته است. آگاهی ما از شناخت فرهنگ و تمدن ۵۰۰ سالهٔ ساسانیان، بویژه از نظر معماری و شهرسازی که در بسیاری جهات در قالب فرهنگ اسلامی ظاهر شده، هنوز ناشناخته است.

باگذشت قرون متمادی از دورهٔ ساسانیان، در حال حاضر دو منبع یاری دهندهٔ ما در آگاهیهای بیشتر دربارهٔ این دوران است. اوّل، منابع و اطلاعات از روایات تاریخی؛ و دیگر، بررسیها و تحقیقات باستانشناسی یک قرن گذشته.

شایان ذکر است که در یک قرن اخیر، به علل گوناگون بسیاری از محوطه‌های متعلق به عصر ساسانی تخریب گردیده و یا به زمینهای کشاورزی مبدل گردیده و یا دلالان عتیقه شمار بسیاری از دست ساخته‌های هنری آن عصر را به طمع سود سرشار از کشور خارج کرده و مطالعه و بررسی و شناخت هنرهای دورهٔ ساسانی را غیر ممکن ساخته‌اند.

تبرستان www.tabarestan.info

علیرغم این حقایق، در ۵۰ سال اخیر محققان و باستانشناسان ایرانی و خارجی با امکانات محدود، در محوطه‌های باستانی متعلق به دورهٔ ساسانی به شناخت فرهنگ و تمدن ساسانی همت گمارده‌اند که جای بسیار خوشحالی است.

مکانهای باستانی بسیار باشکوهی چون تخت سلیمان، بیشابور، فیروز آباد، دارابگرد، سرخس، دامغان، مدائن، گرگان، بیستون و قصر شیرین، و.... که همگی معرّف جلال و عظمت هنرهای گوناگون دورهٔ قبل بوده است.

ذکر این نکته ضروری است که پایتختها و شهرها نیز همانند انسانها سرگذشت قابل تأملی دارند، که بررسی و تحقیق دربارهٔ هر یک از آنان معرّف اوضاع گوناگون آن زمان: چون وضع اقتصادی، مذهبی، نظامی بوده و زوال و نابودی آن نیز همانند توسعه و گسترش آن، به علل یاد شده دارد.

همان طوری که خوانندگان گرامی در فصول گذشته مطالعه فرمودند، مرکز حکومت و یا پایتختهای سلسله‌های گوناگون با دلایل متعدد به وجود آمده، به شکوه و عظمت رسیده، و بالاخره در زمانی به زوال و ویرانی کشانده شده است. یک پایتخت ممکن است بعد از ویرانی و نابودی، باگذشت ایّام و به دلایل گوناگون مجدداً به پایتختی انتخاب گردد.

آنچه در این تحقیق مورد نظر است، معرفی یکی از پایتختهای معروف ایران یعنی تیسفون است که یکی از مهمترین پایتختهای ایران قبل از اسلام به شمار می‌رود.

لازم به یادآوری است که این شهر به سبب اهمیت فراوان و موقعیت بی‌نظیر خود چه در قبل و چه بعد از اسلام مورد توجه محققان بوده است.

در صفحات پیش رو، نگارنده سعی دارد نظری اجمالی به این پایتخت با عظمت ایرانیان قبل از اسلام داشته باشد و باکمک جغرافیانویسان و تاریخنگاران از یک طرف و بررسیهای باستانشناسی سالهای اخیر از طرف دیگر، گوشه‌ای از این شکوه جاویدان را برای شما خوانندگان گرامی بازگوید.

مهمتر است در معرفی این پایتخت با عظمت که افتخار ایرانیان است، از سخنان حکیم فرزانه یا معمار بزرگ زبان و ادب پارسی کمک بگیریم:

چو بر تخت بنشست فرخ قباد — کلاه بزرگی به سر بر نهاد
سوی تیسفون شد ز شهر صطخر — که گردن‌کشان را بدان بود فخر

* * * * *

همی کرد هر کس به ایوان نگاه — به نوروز رفتی بدان جای شاه
کس اندر جهان کاخ چونان ندید — نه از نامور کاردانان شنید

* * * * *

فرستاد یکسر سوی تیسفون — بت آرای چینی به پیش اندرون
سوی تیسفون رفت گنج و بنه — سپاهی نماند از یلان یک تنه

* * * * *

ناگفته نماند بسیاری از شهرها و مراکز حکومت پیش از ساسانیان، که روزگاری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بودند، در عصر ساسانیان همچنان به توسعه وگسترش خود ادامه دادند. وسعت وگسترش منطقهٔ وسیعی از آسیا، یعنی از آسیای مرکزی تا کرانه‌های دجله و فرات، در عهد پارتیان که ایجاد شهرهای متعدد و بزرگی را شامل می‌شد، همچنان در عهد ساسانی ادامه داشت.

منابع تاریخی و روایات، از ایجاد بسیاری از شهرهای بعد از اردشیر اول بویژه جانشینان وی شاپور اوّل (۲۷۲ - ۲۴۱ میلادی) و شاپور دوّم (۳۷۹ - ۳۰۹ میلادی)، ما را مطلع می‌سازند که در این زمان شهرها و مراکز حکومتی با عظمتی که خرابه‌های آن در حال حاضر قابل رؤیت است ایجاد و توسعه یافتند. شهرهائی نظیر بیشابور، جندی‌شاپور، نیشابور، ایوان کرخه و شهرهای دیگر (هوف، ص ۱۷۷).

مدائن: شهر با شکوه مدائن یا تیسفون در ۳۰کیلومتری جنوب شرقی پایتخت عراق فعلی یعنی بغداد واقع گردیده است. این شهر در مقابل شهر باستانی سلوکیه که در ساحل راست دجله قرار داشته و پایتخت شاهان سلوکی بوده، بنا شده است.

نام شهر تاریخی تیسفون که در ۳۳ درجه طول شمالی و ۴۵ درجه عرض شرقی قرار داشته، برای اولین بار در نوشته و آثار پولیبوس مورخ یونانی به سال ۲۲۱ ق.م ذکر گردیده است (ملکزاده بیانی، ص ۱۱۰).

www.tabarestan.info تبرستان

همان طوری که در صفحات گذشته عنوان شد، شهر معروف تیسفون قبل از ساسانیان حدود دو قرن یکی از مراکز مهم نظامی عصر هخامنشی و اشکانیان بود. بنا به نوشتهٔ گزنفون، شاهنشان هخامنشی در این منطقه باغها و کاخهائی ایجاد نمودند (Encyclopedia de l'Islam, Vol I: P. 576).

در نوشته‌های مورخین اسلامی، مطالب سودمند و بسیاری دربارهٔ شهر مورد نظر به جای مانده که برای آگاهی به ذکر مختصری از آن بسنده می‌گردد:

«مدائن شهرکیست بر مشرق دجله و مقر خسروان بوده است.» (*حدود العالم*...، ص ۱۵۱)

«در این محل آثاری است که معرّف شهر بزرگی در قدیم است.» (ابن حوقل، *صورة الارض*، ص ۲۱)

«تیسفون مرکز ایران بوده است در دورهٔ اشکانیان.» (یاقوت، *معجم البلدان*، ص ۴۰۷)

«آن پادشاه عالیجاه مدائن را تختگاه خود گردانید.» (*حبیب السیر*، ص ۷۹)

«پایتخت زمستانی «اشکانیان» تیسفون بود.» (*میراث ایران*، ص ۶۸)

«شهر تیسفون مخصوص اقامت افواج و مأمورین پارتی بوده است.» (دوبوا، ص ۵)

«تحولات تاریخی، اشکانیان را مجبور کرد پایتخت خود را به تیسفون کنار دجله انتقال دهند.» (کریستن‌سن، ص ۸)

«اشکانیان پایتخت خود را در تیسفون قرار دادند.» (مشیرالدوله، *تاریخ ایران باستان*، ص ۲۲۰۸)

«اشکانیان، شهر جدیدی به نام تیسفون را که در برابر سلوکیه بر دجله قرار داشت به تختگاه برگزیدند.» (دیاکونف، *اشکانیان*، ص ۹۳)

«تیسفون همان کسفیا است که در تورات کتاب عزرا آمده و به نام «شهر سمین» شهرت داشته است.» (لسترنج، ص ۳۶)

«تیسفون در ساحل چپ دجله و روبروی سلوکیه بر دجله قرار داشته است.»

«ساخلو پارتی در سلوکیه در ساحل چپ دجله جای گرفت که بعداً تبدیل به پایتخت پارت تیسفون خواهد شد.» (گیرشمن، ص ۲۴۴)

«مهرداد تیسفون را که در مقابل سلوکیه بود اردوگاه قرار داد که بعداً مقر سلطنتی گردید و سلوکیه جزء آن درآمد.» (A. Bouche, P. 364)

همان طوری که در مبحث پایتختهای اشکانیان ذکر گردید، مهرداد اوّل (۱۳۸ - ۱۷۱ ق م) پس از پیروزی بر سلوکیه و دست یافتن به منطقهٔ بین‌النهرین، مدائن را که از نظر سوق‌الجیشی از اهمیت فراوان برخوردار بود تختگاه زمستانی خود ساخت. البته باید در نظر داشت که همزمان با انتخاب مدائن، مراکز حکومتی متعددی چون صد دروازه و سیرینکس و اکباتان را نیز در اختیار داشتند.

بنابراین، از این زمان، به تدریج شکوه مدائن یا تیسفون آغاز گردید و شهر با برج بارو و دیوارهای مستحکم آراسته گردید. طولی نکشید که مدائن از نظر اقتصادی، سیاسی و نظامی اهمیت فراوانی پیدا کرد و در واقع شاهراه

www.tabarestan.info تبرستان

مهّم شرق و غرب گردید و تجارت و مراودهٔ بازرگانی، از طرف غرب تا مدیترانه و از شرق تا کشور چین ادامه یافت.

گرچه به علل گوناگون، از جمله جنگهای متعدد با رومیان و بلایای طبیعی، معماری و شهرسازی عهد اشکانی چندان در تیسفون به چشم نمی‌خورد، ولی کاوشهای باستانشناسی کوتاه مدت دانشمندان آلمانی، چون هرتفسلد (E.Herzfeld) و زاره (Zarre) که در فاصلهٔ سالهای ۱۹۰۳ الی ۱۹۱۰ در منطقهٔ تیسفون اقدام به تحقیقات نمودند، نشان می‌دهد که در دورهٔ اشکانی شهر تیسفون از شکوه و جلال چشمگیری برخوردار بوده است.

متأسفانه شهر زیبای تیسفون در اواخر دورهٔ اشکانی، به علت درگیریهای داخلی و ضعف شاهان این سلسله، اهمیت اولیه خود را از دست داد. سرانجام در سال ۲۲۴ میلادی، اردشیر بابکان با شکست دادن اردوان پنجم و کشته شدن او، بر اشکانیان غالب آمد و پیروزمندانه وارد تیسفون شد و به عنوان بنیانگزار سلسلهٔ ساسانی در این شهر تاجگذاری کرد. به این ترتیب تیسفون بار دیگر به پایتختی سلسلهٔ دیگری از ایرانیان انتخاب شد.

www.tabarestan.info تبرستان

اردشیر علاوه بر بازسازی مدائن، به ایجاد شهرهای دیگری همت گمارد. این شهرها با نام وی ایجاد و در طول زمان توسعه و گسترش یافت. شهرهائی نظیر فیروزآباد، (اردشیر خوره)، به اردشیر، بهمن اردشیر و وه اردشیر (سلوکیه).

شهرهای یاد شده، در کتاب ***نظری اجمالی به معماری و شهرسازی ایران*** مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته است (هوف، ص ۱۷۶ - ۱۸۷).

توسعه و گسترش تیفسون در عهد ساسانیان ادامه یافت و شکوه و عظمت آن به جائی رسید که بنا به نوشتهٔ محققان، به یکی از بزرگترین شهرهای آن روزگاران مبدل شد. در این زمان پایتخت از هفت شهر تشکیل می‌شد که مهمترین آنان به نامهای زیر خوانده می‌شدند:

وه اردشیر، یا سلوکیه قدیم؛

اسپانور، محل باغهای شاهی؛

وه آنبتوک خسرو، که توسط خسرو اوّل بنیاد گردید؛

در زنیدان، حدود ۵ کیلومتری شمال وه اردشیر؛

کاخ سفید، که توسط خلیفهٔ عباسی تخریب گردید.

دیری نپائید که شهر، با حصارهای مستحکم و بلند و دروازه‌های متعدد که ایمنی و حفاظت شهر را تأمین می‌کرد محصور گردید. در این زمان به علت گسترش جمعیت و رفت و آمدها، پلهای ساخته شده در روزگار و اشکانی کافی به نظر نرسید و شاپور دوّم پلهای دیگری بر روی رودخانهٔ دجله ساخت.

طبق نوشتهٔ مورخین، کاخهای شاهی با نقاشیهای زیبا و تزئینات معماری جالب توجه مانند حجاری و گچبری مزین گردید. مهمترین بخش آن، یعنی طاق کسری، بعد از گذشت قرون متمادی چنان شکوه و عظمت

خود را حفظ کرده که کمتر بیننده‌ای را می‌توان یافت که بی‌تفاوت از کنار آن عبور کند (یادداشت ضمیمه).

طاق کسری در پایتخت ساسانیان یعنی تیسفون، از ۶ طبقه تشکیل گردیده که عرض آن ۲۴ متر، ارتفاع ۳۴ متر و طول آن ۴۸ متر بوده است.

این کاخ که همچنین محل پذیرائی سفرای خارجی نیز بوده، دارای فرش گرانبهائی بوده که به «فرش خسرو» معروف بوده است. از دیگر زیبائیهای پایتخت ساسانیان آب نماها و کاخهای متعدد اطراف طاق کسری بود که بسیاری از شعرا در وصف آن اشعاری زیبا سرودند که سروده‌های آنان بسیار مفصل است. فردوسی گوید:

همی کرد هر کس به ایوان نگاه — به نوروز رفتی بدان جای شاه

کس اندر جهان کاخ چونان ندید — نه از نامور کاردانان شنید

ابن خردادبه نیز در مورد کاخ کسری شرح مفصلی به یادگار گذاشته است.

طی حوادث تاریخی و کشمکشهای سیاسی که بین شاهان ساسانی و کشورهای دیگر از جمله رومیان درگرفت، بیشتر اوقات تیسفون دور از این کشمکشها به توسعهٔ خود ادامه می‌داد. از جملهٔ این حوادث محاصرهٔ تیسفون در زمان خسرو توسط قیصر روم بود که اندک صدماتی به طاق کسری وارد گردید.

www.tabarestan.info تبرستان

به هنگام سلطنت خسرو انوشیروان، بیش از پیش به اهمیت پایتخت ساسانیان افزوده گردید. در دوران پادشاهی دیگر شاهان ساسانی چون هرمز چهارم، خسرو دوم، بهرام چوبین، خسرو پرویز، بناهای دیگری به مجموعه بناهای تیسفون اضافه شده و حدود پایتخت گسترش یافته و با حصارهای بلندی محصور گردید. دربارهٔ اشیاء و نفائس موجود در طاق کسری به هنگام سلطنت خسرو پرویز مطالب زیادی از مورخین عهد اسلامی به جای مانده است. به هرحال، پایتخت ساسانیان در اوائل قرن ششم میلادی به علل جنگهای داخلی و خارجی رو به ضعف گذاشت و سرانجام این پایتخت کهنسال که نزدیک به پنج قرن از مهمترین مرکز سیاسی ایران قبل از اسلام بود، با حملات اعراب به ویرانی و زوال کشیده شد.

همان طور که ذکر گردید، تأسیس و ایجاد شهرها و مراکز سیاسی در این دوره نقش بسیار مهمی در ایجاد وحدت سیاسی ایفا کرد. پایتخت به مرکزی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مبدل گشت. شهرها و پایتختها طبق نقشه‌های منظم و عموماً به طریق شبکه‌بندی مستطیل شکل با محورهای اصلی یا فرم چلیپائی (صلیبی شکل) و مدور بنیاد گردیدند. اغلب شهرها دارای حصار و خندق بودند و هر شهری دارای کاربردی متفاوت از دیگر شهرها بود. به این ترتیب منطقهٔ کار و تجارت مردم عادی از منطقه دولتی یا بناهای کشوری مانند اداره، معابد و کاخ جدا بودند. از آنجائی که سازمان کاهنان زردشتی نقش مهمی در ادارهٔ اجتماعی مناطق وسیع به عهده داشتند، معابد به موازات وظائف مذهبی، نقش مدیریت را نیز انجام می‌دادند.

پایتختها و شهرهای معروف ساسانی، همچون اردشیر خوره، بیشابور، جندی شاپور، ایوان کرخه، اصطخر، دارابگرد و بالاخره پس از هفت قرن آبادانی، تیسفون، و دیگر مراکز حکومتی آنان که از مراکز مهم سیاست، علوم، اقتصاد شمرده می‌شد، با حملات متعدد اعراب از بین رفت... ولی عظمت و شکوه آن را در ویرانه‌های آن و دست

ساخته‌های هنری بشر را در موزه‌ها و مجموعه‌های هنری جهان، و نشانه‌های شکوه و عظمت آن را از نوشته‌های مورخین می‌توان مشاهده و مطالعه کرد. پس از سقوط اشکانیان و ساسانیان شیوهٔ شهرسازی و معماری، مراکز حکومتی، پایتختها و شهرهای دوران اشکانی و ساسانی ادامه یافت، و بسیاری از پایتختها در دوران اسلامی مانند بغداد، سامره و دیگر شهرها با بهره‌گیری از طرح و نقشه‌های دوران قبل از اسلام بویژه ساسانیان احداث شدند. در صفحات آینده شرح مختصری از پایتختهای دورهٔ ساسانی به نظر خوانندگان خواهد رسید.

کتابشناسی گزیده

دکتر دیتریش هوف، شهرهای ساسانی، در نظر اجمالی به شهرسازی و شهرنشینی در ایران، به کوشش محمد یوسف کیانی، هما، ۱۳۶۵.

ملکزاده بیانی، تیسفون (مدائن)، پایتختهای شاهنشاهی ایران، ۱۳۵۰.

Fncyclopedia del Islam مجلد اوّل.

حدود العالم من المشرق الی المغرب، بکوشش منوچهر ستوده.

ابن حوقل، صورة الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار.

یاقوت حموی، معجم‌البلدان.

حبیب السیر.

میراث ایران.

ن.س. دوبوا، تاریخ سیاسی پارت، ترجمه علی‌اصغر حکمت.

آرتور کریستین سن، شاهنشاهی ساسانیان، ترجمه مجتبی مینوی.

مشیرالدوله، پایتخت ایران باستان.

دیاکونو، اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز.

لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه عرفان.

رمان گیرشمن، ایران از آغاز تاا سلام، ترجمه محمد معین.

متون و تصاویری زیبائی از طاق کسری در طی قرون متمادی به جای مانده که هر یک بازگوکنندهٔ ویژگیهای این شاهکار معماری است.

خاقانی شروانی (۵۷۹ ـ ۵۶۱ هـ ق) به هنگام زیارت خانهٔ خدا قصیدهٔ معروف خود:

هان ایدل عبرت بین از دیده نظر کن هان　　ایوان مدائن را آئینه عبرت دان

را می‌سراید. کنت گوبینو، سفیر فرانسه در ایران، شرح کاملی از بنای طاق کسری نوشته و نقاش معروف فرانسوی P.coste طرحها و تصاویر زیبائی از این بنا ارائه می‌دهد؛ و بالاخره دیولافوا نیز که تحقیقی روی کاخ انجام داده و طرحهای جالبی از بنا تهیه نموده است.

www.tabarestan.info تبرستان

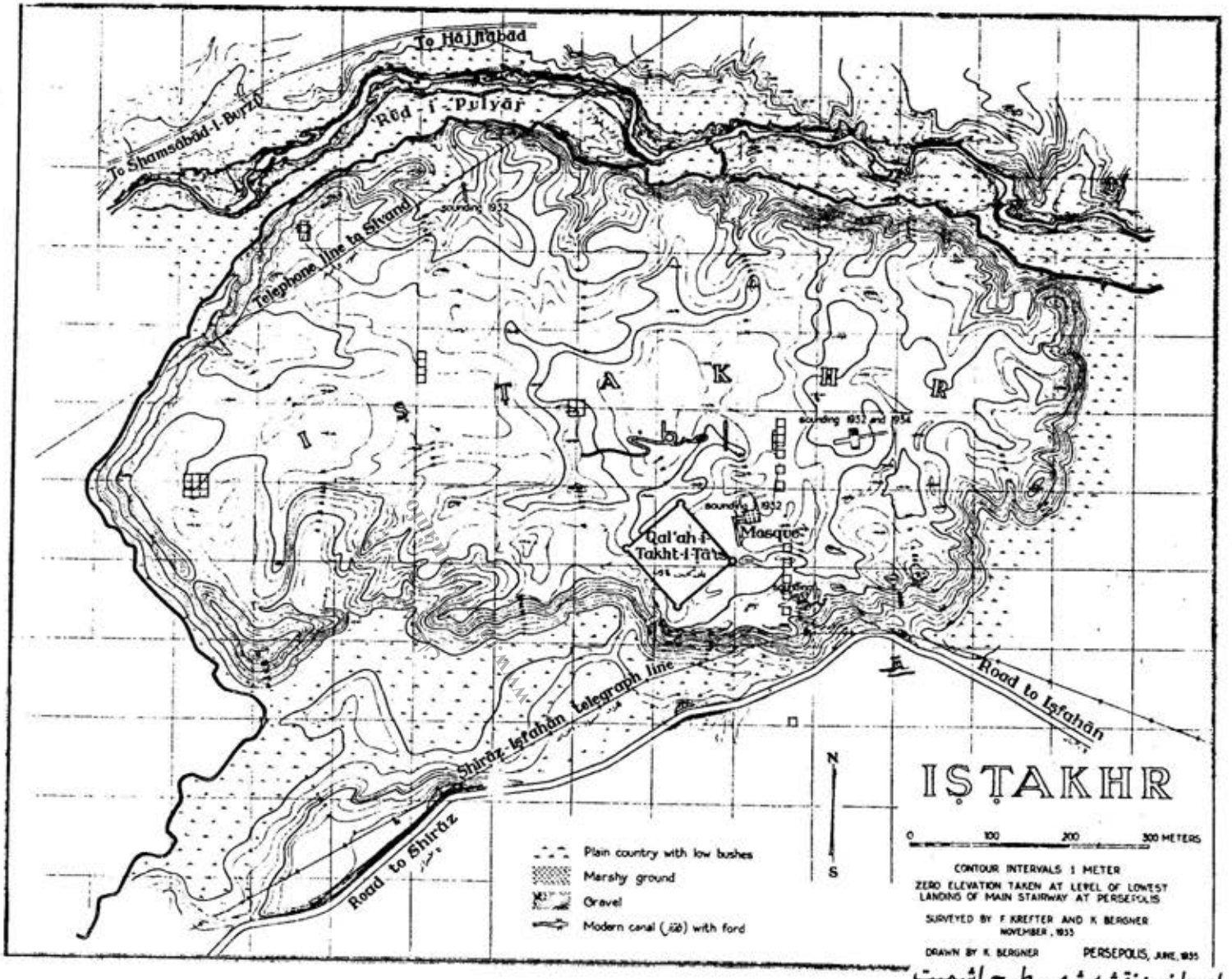

اصطخر: نقشه شهر. طرح اشمیت

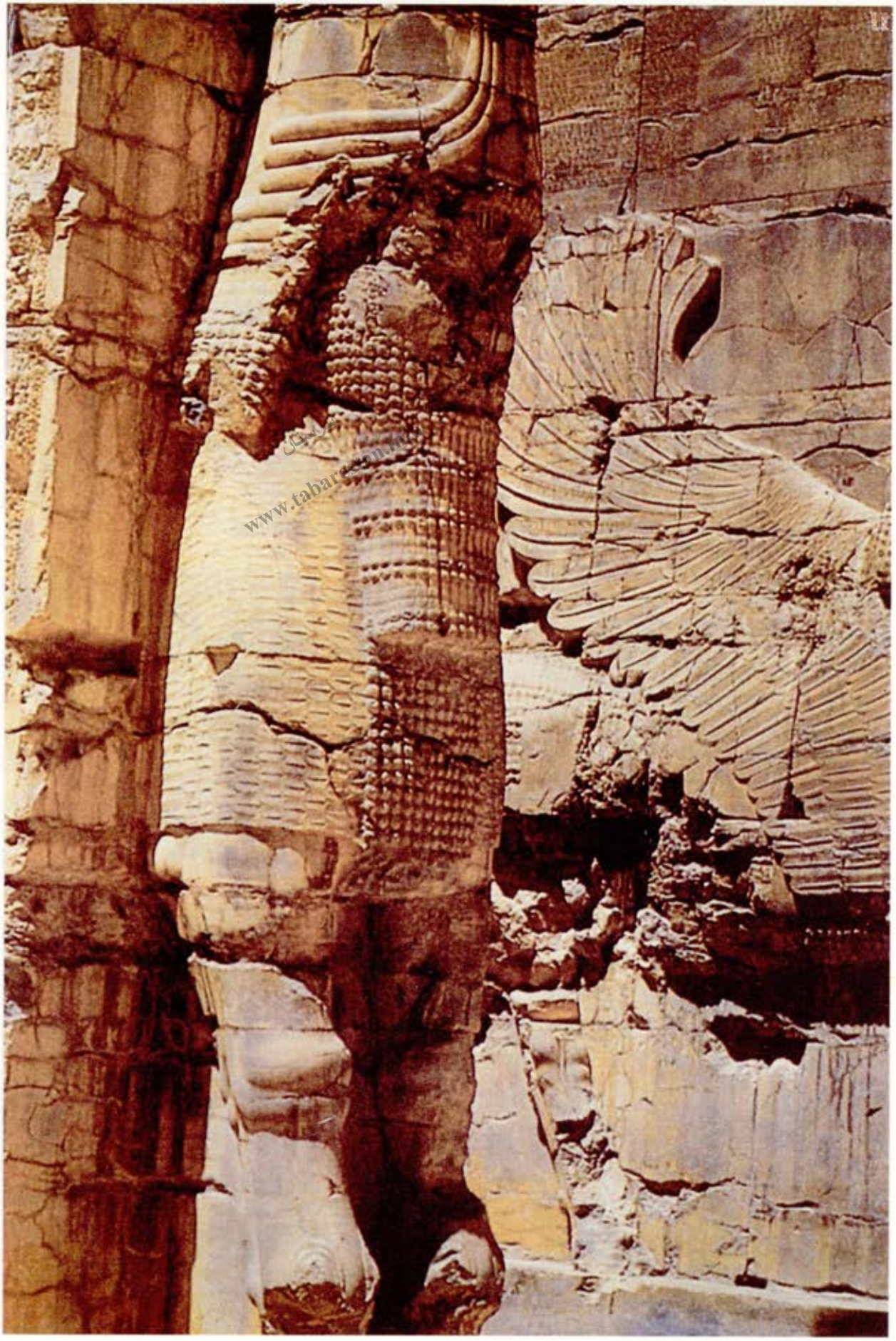

www.tabarestan.info

تخت جمشید: دروازهٔ ملل

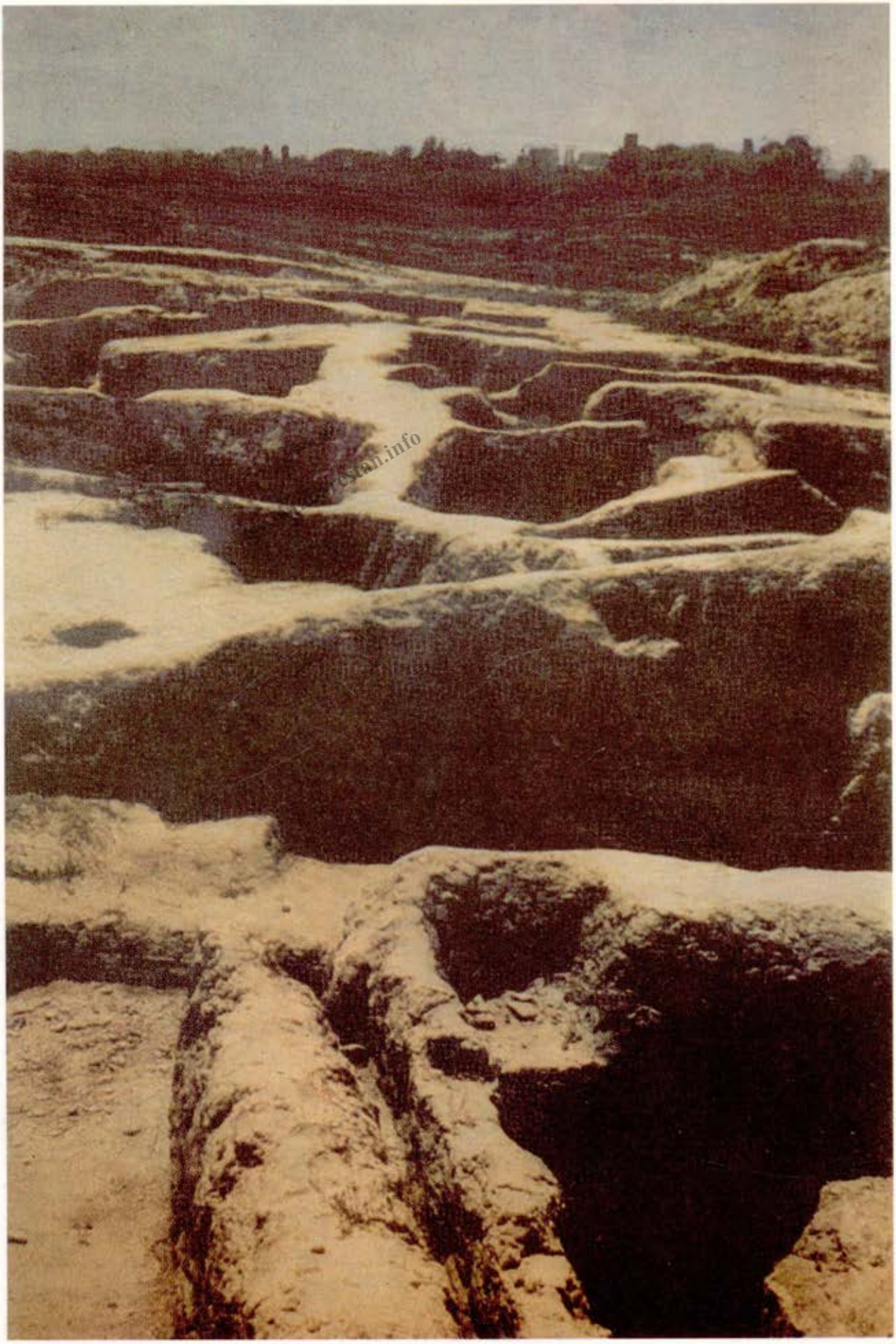

tasan.info

سمرقند: افراسیاب

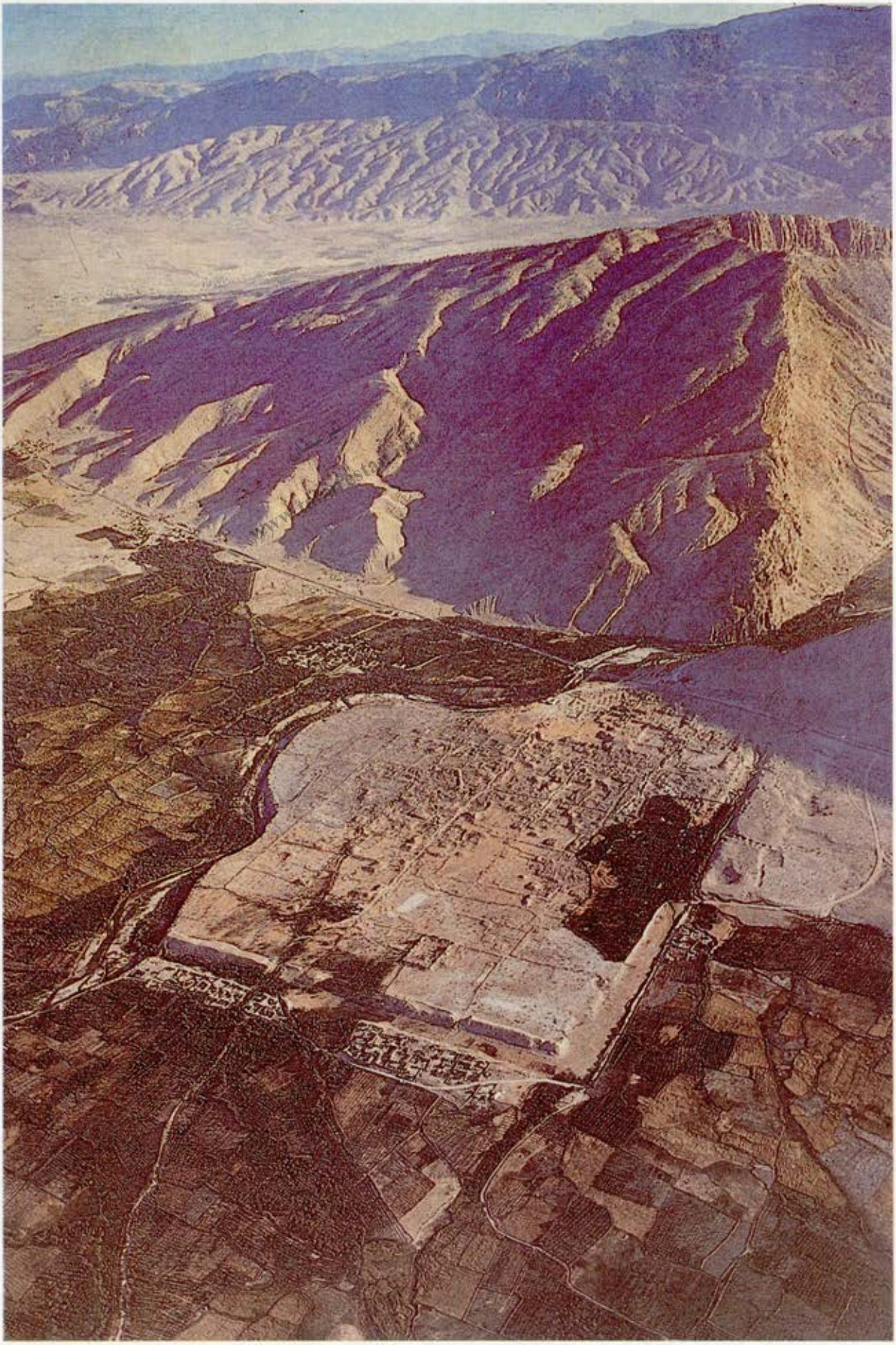

۲۹۱

نیشاپور: نمای عمومی

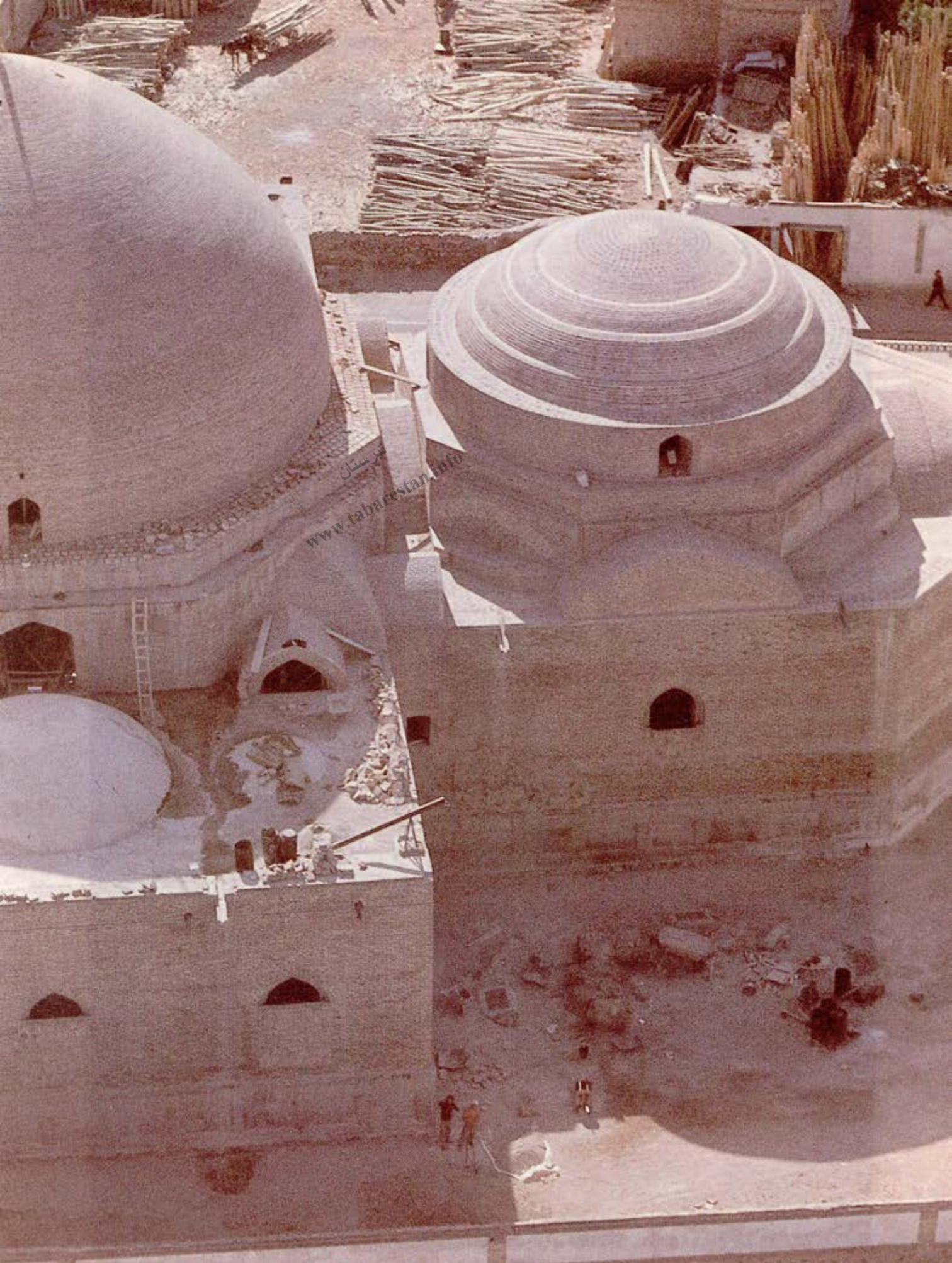

www.tabarestan.info
تبرستان

تبریز: مسجد کبود

تبرستان
www.tabarestan.info

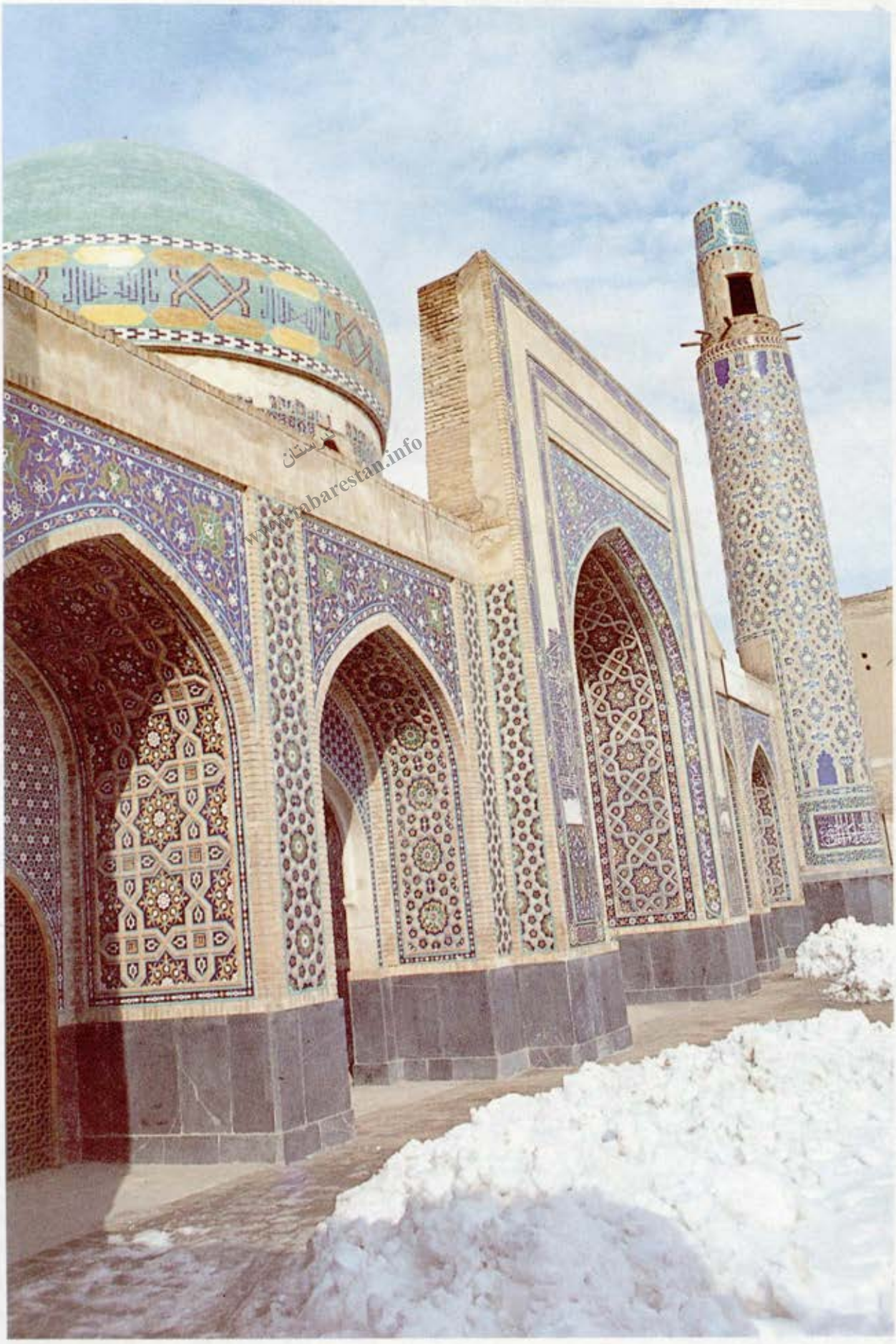

www.tabarestan.info تبرستان

مشهد: مقبره غیاث‌الدین

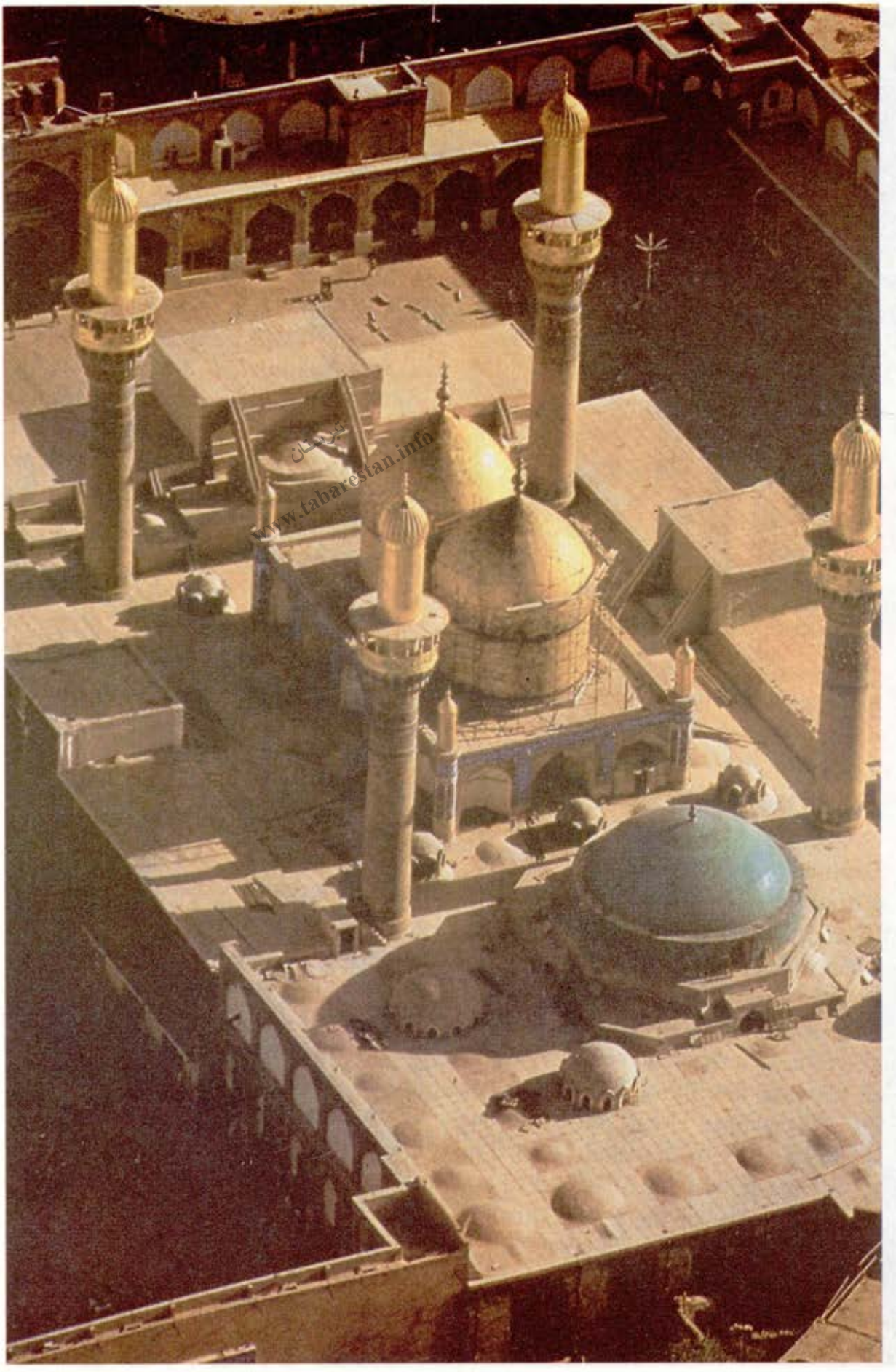

www.tabarestan.info تبرستان

کاظمین: نمای عمومی

قزوین: کاخ چهل ستون - موزه قزوین

تهران: دروازه شمیران

مرو قدیم ـ مقبره سلطان سنجر ـ قرن ۱۲ هـ.

www.tabarestan.info تبرستان

اصفهان: میدان نقش جهان

www.tabarestan.info

دشت گرگان: گنبد قابوس

دشت گرگان : دشت حلقه

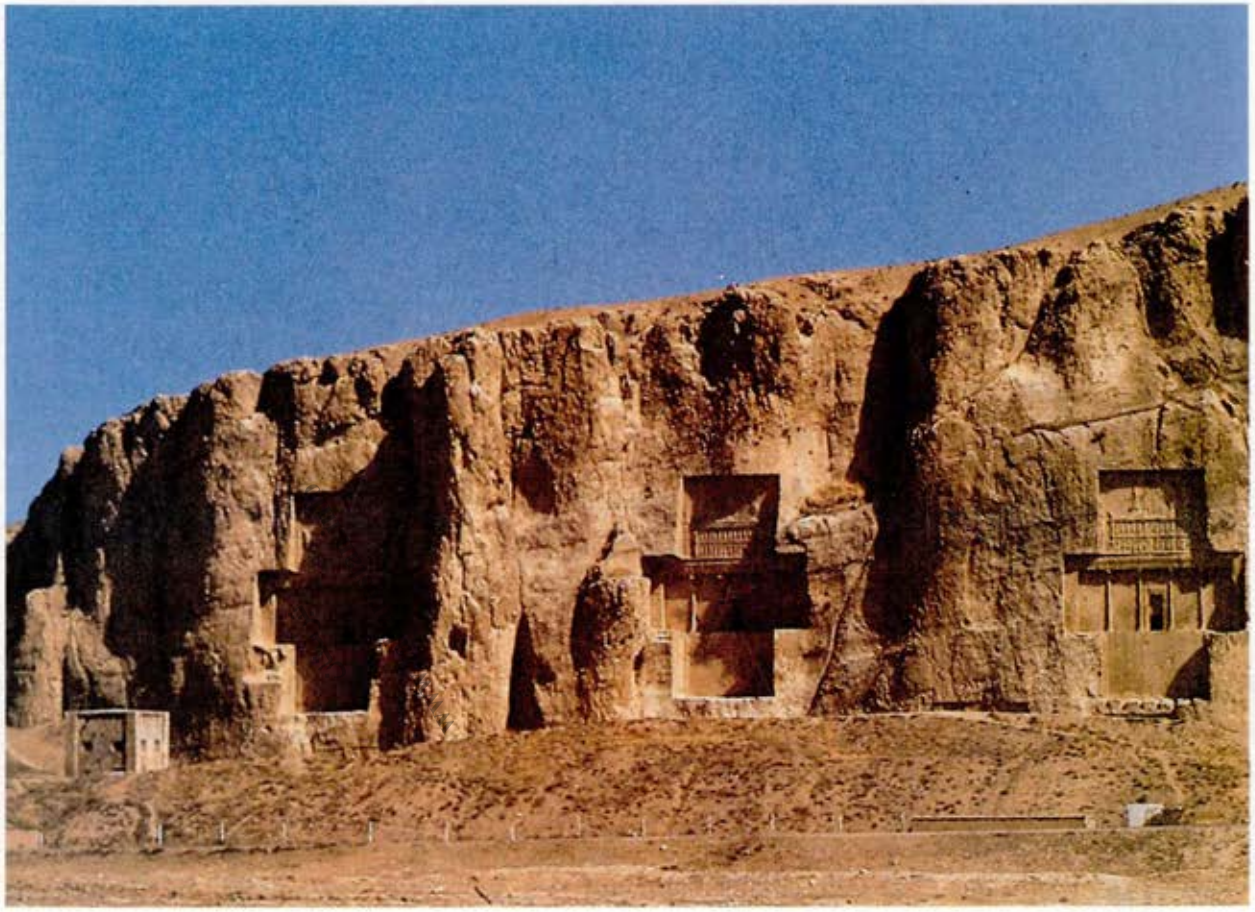

نقش رستم: نمای عمومی آرامگاه‌ها

نظری اجمالی به پایتختهای ایران

در دوران اسلامی

تبرستان
www.tabarestan.info

محمد یوسف کیانی

مقدمه

همان طوری که خوانندگان گرامی، در صفحات گذشته ملاحظه فرمودند پایتخت‌ها و مقر حکومت‌های کشور کهنسال ایران زمین، که در حدود هزاره اول ق . م با شهر معروف هگمتانه (اکباتان) یا همدان امروزی آغاز شده بود با محدوده جغرافیائی که از شرق تا مرزهای کشور چین و بین‌النهرین در غرب ادامه داشت، در اوائل قرن هفتم میلادی با ظهور اسلام در مدائن به پایان رسید. با ظهور اسلام، در سرنوشت سیاسی، اقتصادی، مذهبی و هنری کشورهای جهان تغییرات عمده‌ای پدید آمد و شیوه جدید هنر معماری و شهرسازی و دیگر هنرها به گونه‌ای جدید، ولی با الهام و پیروی از سنت‌ها و شیوه هنری کشورهای مفتوحه به تدریج جایگزین دوره متقدم گردید، و شالوده بسیاری از هنرها از نفوذ و ترکیب ممالک مغلوب مانند ساسانیان، بیزانس و غیره به تدریج شکل گرفت.

www.tabarestan.info تبرستان

در اثر تغییرات سیاسی بوجود آمده، پایتخت‌های ایالتی - ولایتی، حکومتی و کشوری تازه‌ای از کرانه‌های دجله و فرات تا گراناد از طرف غرب و مرز چین و هندوستان از طرف شرق بوجود آمد. در اوایل اسلام، حکومت اسلامی در مکه و مدینه توسط حضرت محمد (ص) و جانشینانش (خلفای راشدین) پی‌ریزی شد و بیشتر تلاش و جنگ‌های آنان برای فتح کشورهای غیر مسلمان مورد نظر بود، به طوری که هنوز ۵۰ سال از ظهور اسلام نگذشته بود که فتوحات آنان به اسپانیا در غرب و کاشغر امروزی در شرق رسید.

آغاز حکومت‌های اسلامی و ایجاد پایتخت یا مرکز سیاسی در واقع در حدود سال ۴۲ هجری با تشکیل دولت اموی آغاز گردید. امویان پایتخت خود را در دمشق کشور سوریه که در حال حاضر نیز هنوز پایتخت آن کشور و یکی از قدیمترین پایتخت‌های عهد اسلامی می‌باشد انتخاب نمودند. از این دوره عملاً ایجاد پایتخت‌های کشورهای اسلامی رسمیت یافت. در این زمان دمشق علاوه بر پایتختی، مرکز هنرهای اسلامی نیز گردید و بناهای باشکوهی که یادآور آن زمان است و از معماری باشکوه دوران اسلامی شمرده می‌شود مانند مسجد جامع دمشق در آن شهر ساخته شد.

لازم به یادآوری است که تقریباً در تمام ادوار اسلامی، انتخاب پایتخت علاوه بر انتخاب مرکز سیاسی کشور، مرکز تجمع هنرمندان و مرکز هنرهای اسلامی نیز محسوب می‌شده است، برای مثال سمرقند در عهد تیموری، اصفهان در عهد صفوی، بخارا در عهد ساسان، می‌توان نام برد.

حکومت امویان بیش از نیم قرن دوام نیافت و قدرت سیاسی به دست سلسله دیگری که در تاریخ به عباسیان مشهورند منتقل شد. عباسیان در حدود سال ۱۳۳ هجری مرکز حکومت و پایتخت را به بغداد، که زمانی طولانی از پایتخت‌های معروف اشکانیان و ساسانیان به شمار می‌رفت منتقل نمودند، بدیهی است که در آغاز قرن

دوم هجری با انتخاب بغداد به پایتختی شیوه هنری جدیدی از نظر معماری - شهرسازی و سایر هنرها که از شیوه هنری ایرانی قبل از اسلام الهام می‌گرفت توسعه و رواج یافت.

از این دوره به تدریج نیز حکومت‌های مستقل ایرانی در شرق ایران و خراسان بزرگ اقدام به تأسیس سلسله‌هائی نمودند که هر یک از نظر سیاسی ونظامی شهرهائی را به پایتختی انتخاب نمودند که عموماً جنبه پایتخت‌های ایالتی را دارا بود، مانند زرنگ در سیستان پایتخت صفاریان، یا بخارا در دوره سامانی یا اصفهان در عهد آل زیار و غزنه در عهد غزنویان.

سلجوقیان سلسله دیگری که از شرق جهان اسلام برخاستند، در اوایل قرن پنجم هجری به قدرت رسیدند و این‌بار اصفهان را به پایتختی و مرکز سیاسی خود انتخاب نمودند. آثار باستانی وتاریخی زیادی از این دوره در پایتخت و شهرهای دیگر بجای مانده که معرف ذوق و سلیقه سازندگان و هنرمندان عصر سلجوقی می‌باشد.

با آغاز قرن هفتم هجری وضعیت سیاسی آسیا با هجوم مغولان دگرگون شد و کشور آباد ایران با حملات وحشیانه مغول به ویرانی کشانده شد، و پایتخت‌های ایالتی و حکومتی و شهرهای معروفی چون ری ، نیشابور ، جرجان - اصفهان و ..... رو به ویرانی نهاد.

www.tabarestan.info

به تدریج پس از حملات مغول و فروکش نمودن جنگها و کشمکش سیاسی سلسله‌ای با نام ایلخانیان در ایران تشکیل شد. ایلخانیان سه شهر از شهرهای شمالی ایران، یعنی: مراغه ، تبریز و سلطانیه زنجان را به پایتختی و مرکز حکومتی خود انتخاب کردند و به این ترتیب شهرهای یاد شده علاوه بر دارا بودن عنوان پایتختی ایالتی و کشوری از مراکز هنرهای اسلامی نیز به حساب می‌آمدند، و در این زمان پس از قبول دین اسلام از طرف بعضی از شاهان این عصر مانند غازان، الجایتو، بناهای مذهبی متعددی در اغلب شهرهای تحت حکومت آنان ایجاد گردید و شهرسازی و معماری وارد مرحله جدیدی گردید. آرامش سیاسی نسبی دوره ایلخانیان، هنوز به آرامش کامل مبدل نشده بود که این بار حملات دیگری توسط یکی دیگر از نوادگان مغول، پایتخت‌ها و شهرهای ایران را به نابودی و ویرانی کشاند. تیمور مؤسس سلسلهٔ تیموریان پس از حملات متعدد، به خراسان بزرگ بازگشت، و پایتخت خود را به سمرقند و بخارا منتقل نمود. او هنرمندان بسیاری را از شهرهای مختلف ایران راگردآوری نمود و برای آرایش پایتخت جدید و ایجاد بناهای متعدد به سمرقند فرستاد تا پایتخت امیرتیموری را به زیباترین وجه ممکن بیارایند. از هنرمندان و معماران معروف آن زمان قوام‌الدین شیرازی است که معمار بناهای متعددی در سمرقند است.

در این زمان مرکز سیاسی ایران به سمرقند منتقل شد و این شهر علاوه بر پایتختی مرکز هنرهای اسلامی گردید و بیش از هر شهر دیگر اهمیت یافت.

آغاز قرن دهم هجری، همزمان با تأسیس سلسله صفوی در ایران، پایتخت‌های حکومتی ایران نیز تغییر یافت. شاه اسماعیل موسس سلسله صفوی پایتخت خود را از شهر تبریز انتخاب نمود، سالهای حکومت وی عمدتاً در جنگ و جدال با عثمانی‌ها گذشت و فعالیت معماری و شهرسازی مهمی در پایتخت او به عمل نیامد.

شاه طهماسب شاه دیگری از دوره صفوی پایتخت را در آغاز قرن دهم از تبریز به قزوین منتقل نمود. در این دوره شهر قزوین که در عهد سلجوقیان نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود با بناهای مذهبی و غیرمذهبی آراسته گردید.

پنجمین شاه قدرتمند صفوی تصمیم به انتقال پایتخت و مرکز حکومت از قزوین به اصفهان راگرفت و به این ترتیب برای چندمین بار اصفهان به پایتختی انتخاب شد. همان طورکه در مقاله اصفهان ملاحظه خواهید فرمود شاه‌عباس تحولی جدید در ایجاد پایتخت بوجود آورد، و به سبب دلائل متعدد چون اقتصادی نظامی، سیاسی زیباترین پایتخت ایران راکه در تمام ادوار اسلامی بی‌سابقه بود ایجاد نمود. در این زمان اصفهان از نظر شهرسازی و معماری و هنرهای گوناگون اهمیت ویژه‌ای یافت و از نظر زیبائی و عظمت در شهرهای اسلامی نظیر نداشت.

حکومت صفویان با حملات افاغنه منقرض شد و مقر حکومت و پایتختی ایران به شهر دیگری در شمال شرق ایران یعنی مشهد منتقل گردید و نادر شاه افشار در دورهٔ حکومت کوتاه مدت خود بناهای متعددی بویژه در خراسان ایجاد نمود.

www.tabarestan.info تبرستان

حکومت افشاریان با مرکزیت مشهد چندان به درازا نکشید که با ایجاد سلسله زندیه پایتخت به استان فارس و شهر باستانی شیراز منتقل شد، و این بار شیراز مرکز حکومت کشوری گردید. مجموعه بناهای معروف به بناهای وکیلی، حصار و برج و باروی شهر از جمله یادگار دوره زندیه است که به هنگام اقتدارشان در شیراز ساخته شد.

با انقراض زندیه و ایجاد سلسله قاجاریان به دلایل گوناگون، از جمله دلیل نظامی پایتخت ایران از شیراز به تهران منتقل شد و از آن زمان دارالخلافهٔ ایران گردید و تا به امروز دارد، و به هنگام تحریر این سطور حدود دویست سال از پایتختی آن می‌گذرد.

حکومت‌ها و پایتخت‌ها

همان طورکه خوانندگان گرامی اطلاع دارند به دلائل گوناگون ویژه‌گی‌های شهرها و پایتخت‌های ایران در قبل و بعد از اسلام دچار تغییرات متعدد گردیده که در بافت شهرسازی و نحوهٔ زندگی مردمان تأثیر به سزائی داشته است.

همانند ادوار قبل از اسلام ایران، در دورهٔ اسلامی نیز کشمکش‌های سیاسی و قدرت طلبی سلسله‌های مختلف باعث دگرگونی در نحوه زندگی و جابجائی مراکز قدرت گردیده است. سرزمین پهناور ایران در این کشمکش‌های سیاسی از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب پایتخت‌ها و مراکز سیاسی متعدد به خود دیده که هریک از نظر سیاسی - نظامی - فرهنگی و دیگر دلائل حائز اهمیت فراوان است، به عبارت دیگر هر یک از این پایتخت‌ها به دلیل ذکر شده عنوان پایتختی پیداکرده و در محدوده زمانی، مرکز حکومت و مرکز هنرهای اسلامی

بوده است. از نظر معماری و شهرسازی شاید بتوان، همانند معماری و شهرسازی دوره الامی، پایتخت‌ها و مراکز حکومتی را هم بتوان به سه دوره کلی تقسیم نمود:

پایتخت‌های قرون نخستین اسلامی : طاهریان - سامانیان - صفاریان - غزنویان ...

پایتخت‌های قرون وسطی (میانی) اسلامی : سلجوقیان - ایلخانیان - تیموریان ...

پایتخت‌های قرون متأخر اسلامی : صفویان - افشاریان - زندیان - قاجاریان

همان طوری که بررسی‌ها و تحقیقات باستان‌شناسان، معماران و شهرسازان در نیم قرن اخیر نشان داده است شهرها و پایتخت‌های دورهٔ اسلامی به شهرهای تغییر شکل یافته، شهرهای نوساز و بالاخره شهرهائی که از تلفیقی از دو گونه ذکر شده توسعه و گسترش یافته است تقسیم بندی نمود.

عموماً شهرهای نوساز با ایجاد ارگ‌ها و یا اردوگاههای نظامی، در کنار شهرهای مفتوحه ایجاد می‌شده، و به‌تدریج به صورت شهرک و در طول زمان به صورت شهر جدیدی شکل می‌گرفته است. مانند شهرهای فستات. نوع دیگر شهرهائی بوده که در کنار آرامگاههای بزرگان دینی و سیاسی پایه‌گذاری می‌شده و به تدریج در قرون متمادی به صورت شهر و یا پایتخت جدیدی در می‌آمده است. مانند مشهد به خاطر وجود بارگاه حضرت رضا (ع) و یا مقبرهٔ قابوس در دشت گرگان به خاطر مقبره قابوس وشمگیر پایتخت زیاریان. لازم به یادآوری است عواملی چون وضع اقتصادی و ایجاد راههای کاروانی و رونق تجارت در شکل‌گیری و گسترش اینگونه شهرها تأثیر به سزائی داشته است. ذکر این نکته ضروری است که شهرسازی و عوامل شهری قبل از اسلام از نظر نقشه - بافت شهر تأثیر بسزائی در ایجاد اینگونه شهرهای اسلامی داشته است.

شهرها و پایتخت‌های دورهٔ قرون وسطی که با حکومت سلجوقیان، ایلخانیان و تیموریان، همزمان است از نظر دارا بوده ویژگی‌های شهری و حکومتی در مقایسه با ادوار قدیم تفاوت دارد. مثلاً اصفهان که زمانی پایتخت مرداویج‌زیاری بوده است در قرن چهارم هجری، گسترش یافته و با حکومت سلجوقیان مجدداً به مرکز حکومتی آنان تبدیل می‌شود و توسعه شهر و ایجاد بناهای مذهبی و غیرمذهبی در بخش قدیمی شهر به شیوه جدیدی آغاز می‌شود، و بالاخره در قرون بعد در عهد صفوی گسترش شهر وارد مرحلهٔ دیگری از شهرسازی دورهٔ اسلامی می‌گردد که تداوم سه دورهٔ پایتختی اصفهان از نظر شهرسازی دارا بوده و از اهمیت فراوانی برخوردار است.

هم چنین در عهد سلجوقی شهرهای دیگری، که نوعی حکومت ایالتی و ولایتی در آن برقرار بوده با ابتکار معماران و شهرسازان به وجود آمده و گسترش یافته است.

ویرانی مراکز حکومتی در دورهٔ مغول و وقفه شهرسازی و معماری و محوطه‌های مسکونی تجاری - صنعتی به تدریج با ایجاد آرامش به پایان می‌رسد و این بار نیز همانند خواجه‌نظام‌الملک که سهم به‌سزائی در توسعهٔ معماری عهد سلجوقی دارد وزیر قدرتمند ایلخانیان بانی ایجاد بناهای مذهبی و غیرمذهبی می‌شود و در شهرهایی نظیر سلطانیه، مراغه که به عنوان شهرهای نوساز وجدید بنیان‌گذاری شده‌اند معماری را توسعه می‌بخشد و همانند ادوار گذشته ویژه‌گی‌های یک شهر اسلامی، یعنی ارگ، شهرستان، ربض، محلات مسکونی و

www.tabarestan.info تبرستان

بالاخره نواحی کشاورزی را دارا می‌باشند.

مراکز حکومتی و پایتخت‌های قرون متأخر که از عهد صفویه آغاز می‌شود، با تحولی چشمگیر همراه است. ارتباط سیاسی با کشورهای شرق و غرب از یک طرف و توسعه اقتصادی از طرف دیگر، چهرهٔ پایتخت‌ها دگرگون می‌شود و آرایش مراکز سیاسی وارد مرحله جدیدی می‌گردد؛ مانند اصفهان در عهد صفوی، و تهران در عهد قاجاریان.

از این زمان می‌توان وضعیت مراکز سیاسی و پایتخت‌های ایران را در سفرنامه‌های جهانگردان بیگانه که از پایتخت‌های ایران دیدار داشته‌اند مطالعه کرد و به ویژه‌گی‌های مراکز سیاسی و بافت شهری و دیگر مسائل اجتماعی ، اقتصادی، فرهنگی آشنا شد.

با توجه به مطالب یاد شده پایتخت‌ها و مراکز سیاسی ادوار اسلامی عموماً بستگی به قدرت حکومت و سلاطین وابسته بود و ظهور و سقوط یک مرکز سیاسی با قدرت‌های حاکمه ارتباط کامل داشت. برای مثال می‌توان شهرهای ری، جرجان، نیشابور را نام برد که پس از سقوط حکومت‌های آنان ویران گردیده و به دست فراموشی سپرده شد. ولی پس از مدتی در نزدیکی ویرانه‌های آن، شهرهای جدیدی به وجود آمد : نیشابور، گنبد قابوس و بالاخره تهران به جای ری قدیم را می‌توان به عنوان مثال ذکر نمود. به این ترتیب با گذشت ۱۴ قرن از ظهور اسلام دگرگونی و تحولات زیادی در سیمای مراکز حکومت‌های ایالتی، ولایتی، کشوری به وجود آمد و هر یک دارای ویژگی‌های خاص گردید. این ویژه‌گی‌ها همانند دورهٔ قبل از اسلام زائیده تحولات اقتصادی، اجتماعی، نظامی بویژه مذهبی بود که در شکل‌گیری پایتخت‌ها و مراکز حکومتی تأثیر فراوانی به جای گذاشت. تحولات و ویژه‌گی‌های مراکز حکومتی، ایالتی و ولایتی - ذکر شده توسط محققان در صفحات پیش‌رو مورد بررسی و تحقیق اجمالی قرار خواهد گرفت.

همان طوری که در صفحات گذشته شرح داده شد رویدادهای تاریخی ایران در طول قرون متمادی، گرچه زمان کوتاهی بر اندیشه و تفکر ایرانیان در ارتباط با معماری و شهرسازی و ایجاد پایتخت‌ها تأثیر فراوانی به جای گذارد ولی طولی نکشید که هنرمندان مجدداً با شیوهٔ جدید و اندیشه عالی، ویرانی‌ها را به شاهکارهای معماری مبدل ساختند. در طی هزاران سال تا به امروز منابع تاریخی، تحقیقات باستان‌شناسی حکایت از کمال معماری و شهرسازی دارد ولی به دلیل عدم کاوش‌های باستان‌شناسی در شهرهای بایر و فراموش شده تحقیقات محققان هنوز در مراحل ابتدائی است. هنوز دشواری‌های بی‌شماری برای شناخت حقیقی شهرها و مراکز حکومتی یا به عبارتی پایتخت‌ها در پیش است. شناخت سیمای واقعی پایتخت‌های کشوری مستلزم کاوش‌های باستان‌شناسی در آینده است، ولی همان طوری که در صفحات گذشته به اطلاع خوانندگان گرامی رسید. مراکز حکومتی و سیاسی ایران، در طی ۱۴ قرن که از ظهور اسلام می‌گذرد، دارای ویژه‌گی‌هائی است که در کمتر کشورهای جهان اسلام به چشم می‌خورد. این ویژه‌گی‌ها در صفحات آینده، ضمن بررسی هر یک از مراکز حکومتی ایران، در ادوار اسلامی توسط محققان شرح داده خواهد شد.

www.tabarestan.info تبرستان

ولی عوامل مهم ظهور و سقوط پایتخت‌ها و ادامه حیات آن را می‌توان با عوامل چون :

۱ - توسعه مراکز حکومتی ایالتی و ولایتی بر اثر رشد جمعیت .

۲ - توسعه مراکز حکومتی ایالتی و ولایتی بر اثر رشد تجارت .

۳ - توسعه مراکز حکومتی ایالتی و ولایتی بر اثر رشد باورهای مذهبی .

۴ - توسعه مراکز حکومتی ایالتی و ولایتی بر اثر رشد علم و صنعت (تکنولوژی) .

۵ - پیدایش گروه‌های اجتماعی ، سیاسی ، فرقه‌های مذهبی.

۶ - عوامل و بلایای طبیعی، زلزله، سیل، قحطی مرتبط دانست.

دوام و بقاء اینگونه پایتخت‌ها بستگی به سیاست حکمرانان، پادشاهان، از یک طرف و وضعیت سیاسی کشورهای همجوار یا دشمنان تا حدودی بستگی داشته است.

لازم به یادآوری است که در یک سلسله حکومتی، به‌علتی علاوه بر پایتخت اصلی، شهر دیگری نیز به عنوان پایتخت فصلی یا تابستانی یا تشریفاتی انتخاب می‌شده است. در این مورد می‌توان به شهر بهشهر در کرانه جنوبی خزر اشاره کرد که در زمان صفویان بویژه شاه‌عباس نقش پایتخت دوم آنان را به عهده داشته است و بسیاری از هیأت خارجی، سفیران و نمایندگان بیگانه در ارتباط با مسائل سیاسی، زمانی که شاه در پایتخت تابستانی به سر می‌بردند و به آن شهر سفر می‌کردند. لازم به یادآوری است که اینگونه پایتخت‌ها در ایجاد بناهای متعدد، و پیشرفت معماری بالاخره احداث بناهای غیرمذهبی مانند باغها و کاخها در توسعه و گسترش آن شهر سهم بسزائی داشته است.

مسائل و دلائلی چون گسترش فعالیتهای تولیدات کشاورزی و صنعتی، وجود یک بازرگانی سازمان یافته، امنیت راههای کاروانی، رشد تخصص در جنبه‌های گوناگون، نوعی آزادی عملی برای مناطق مختلف کشور که در چارچوب وحدت ملی شکل گرفته باشد، در ایجاد پایتخت‌های ایالتی و ولایتی تأثیر مهمی داشته است.

در صفحات آینده پایتخت‌های ادوار اسلامی توسط محققان، مورد بررسی اجمالی قرار خواهد گرفت. لازم به یادآوری است که بعضی از پایتخت‌ها بویژه ادوار میانی اسلامی، به علت آن که در زمانی دو شهر به پایتختی ایالتی - یا ولایتی انتخاب شده تقدم و تأخری در نظر گرفته نشده است. مثلاً در عهد سلجوقی چند شهر به عنوان پایتخت‌های ایالتی در سرزمین وجود داشته است. مانند سلجوقیان ری - سلجوقیان اصفهان، عراق و کردستان در پایان همان طوری که خوانندگان گرامی ملاحظه خواهند فرمود برای اطلاع بیشتر و نحوه اداره مراکز سیاسی و حکومتی ایران، در طی ۱۴۰۰ سال دوره اسلامی به نظر می‌رسد که تقسیم‌بندی پایتخت‌ها براساس پایتخت‌های ایالتی - ولایتی - حکومتی و یا کشوری انجام گیرد تا اهمیت سیاسی و دیگر ویژه گی‌های هر شهر مشخص گردد.

www.tabarestan.info تبرستان

پایتخت‌های ایران در دوران اسلامی

نام سلسله	مرکز حکومت	آغاز	پایان
امویان	دمشق	۴۱ هـ	۱۳۲ هـ
عباسیان	بغداد	۲۳۲ هـ	۶۵۶ هـ
علویان طبرستان	طبرستان	۲۵۰ هـ	۳۱۶ هـ
طاهریان	خراسان	۲۰۵ هـ	۲۶۱ هـ
صفاریان	زرنگ	۲۶۱ هـ	۲۸۷ هـ
سامانیان	بخارا	۲۶۱ هـ	۳۸۹ هـ
زیاریان	جرجان	۳۱۵ هـ	۴۶۲ هـ
آل بویه	بغداد- فارس- خوزستان- کرمان	۳۲۰ هـ	۳۸۸ هـ
غزنویان	غزنه	۳۵۱ هـ	۵۵۵ هـ
سلجوقیان	اصفهان	۴۲۹ هـ	۵۵۲ هـ
اسماعیلیان	قلعه‌الموت	۴۸۳ هـ	۶۵۳ هـ
سربداران	خراسان - سبزوار	۷۳۷ هـ	۷۷۸ هـ
خوارزمشاهیان	خوارزم	۴۰۸ هـ	۶۱۷ هـ
ایلخانیان	مراغه - تبریز - سلطانیه	۶۵۴ هـ	۷۳۶ هـ
مظفریان	کرمان - فارس - کردستان	۷۱۳ هـ	۷۸۹ هـ
تیموریان	سمرقند - هرات	۷۷۱ هـ	۸۹۹ هـ
صفویان	تبریز - قزوین - اصفهان	۹۰۷ هـ	۱۲۰۰ هـ
افشاریان	مشهد	۱۱۴۷ هـ	۱۱۶۳ هـ
زندیان	شیراز	۱۱۶۳ ه	۱۲۰۹ هـ
قاجاریان	تهران	۱۱۹۳ هـ	۱۳۴۴ هـ
پهلـــوی	تهران	۱۳۰۴ هـ	۱۳۵۷ ش
جمهوری اسلامی	تهران	۱۳۵۷ هـ	—

www.tabarestan.info تبرستان

لازم به یادآوری است که در این فهرست فقط سلسله‌های مهم تاریخی ذکر شده و از ذکر حکومت‌های کوچک که در نواحی مختلف ایران زمانی حکومت کوتاه مدت را در دست داشتند خودداری گردیده است.

کتابشناسی گزیده

دونالد ـ ن ویلبر، معماری اسلامی دوره ایلخانیان، ترجمه عبدالله فریار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶.

لیزا گلمبک، دونالد ویلبر، معماری تیموری در ایران وتوران، ترجمه کرامت‌الله افسر، محمد یوسف کیانی، سازمان میراث فرهنگی کشور، زیر چاپ.

سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب‌نیا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.

مقدسی، احسن التقاسیم فی‌معرفت الاقالیم، لیدن ۱۹۰۶.

یاقوت حموی، معجم‌البلدان، تهران، ۱۳۴۴.

بیهقی، تاریخ بیهقی، به تصحیح احمد بهمنیار، تهران، ۱۳۱۷.

سفرنامه ناصرخسرو، بکوشش نادر وزین‌پور، تهران ۱۳۵۶.

علی‌اصغر معینی، آل بویه و اوضاع ایران در زمان ایشان، تهران ۱۳۵۷.

احمد اشرف، ویژه‌گی‌های تاریخی شهرنشینی در ایران دوره اسلامی، نامه علوم اجتماعی ـ شماره ۲ تیرماه ۱۳۵۳.

سفرنامه ابودلف در ایران، ترجمه سید ابوالفضل جاطائی، تهران ۱۳۵۴.

Pope, Arthur U., Persian Architecture New York, 1965.

Rosental, Franz (Trans), Ibn Khaladun, The Muqaddimah an introduction to History, New york 1958, Voll. 11.

Quatremer, H., Histoire des Mongols de la Perse ecrite en Persan par Rachid-edin, Paris 1938, P. Cxill Ed.

Wilber Donald N., Builders and Craftsmen of Islamic Iran: the earlier Periods, AARP., No 10. London Dec. 1976.

محمود توسلی، ساخت شهر و معماری در اقلیم گرم و خشک ایران، تهران فرح حسامیان و دیگران، شهرنشینی در ایران، آگاه ۱۳۶۳.

حسین سلطان‌زاری، مقدمه‌ای بر برج شهر و شهرنشینی در ایران، امیرکبیر ۱۳۶۷.

حسین سلطان زاده، روند شکل‌گیری شهر و مراکز مذهبی در ایران، آگاه ۱۳۶۲.

کیانی، محمد یوسف و دیگران، نظری اجمالی به شهرسازی و شهرنشینی در ایران، تهران، جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۵.

کیانی، محمد یوسف و دیگران، معماری ایران، دوره اسلامی جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۷.

تبرستان
www.tabarestan.info

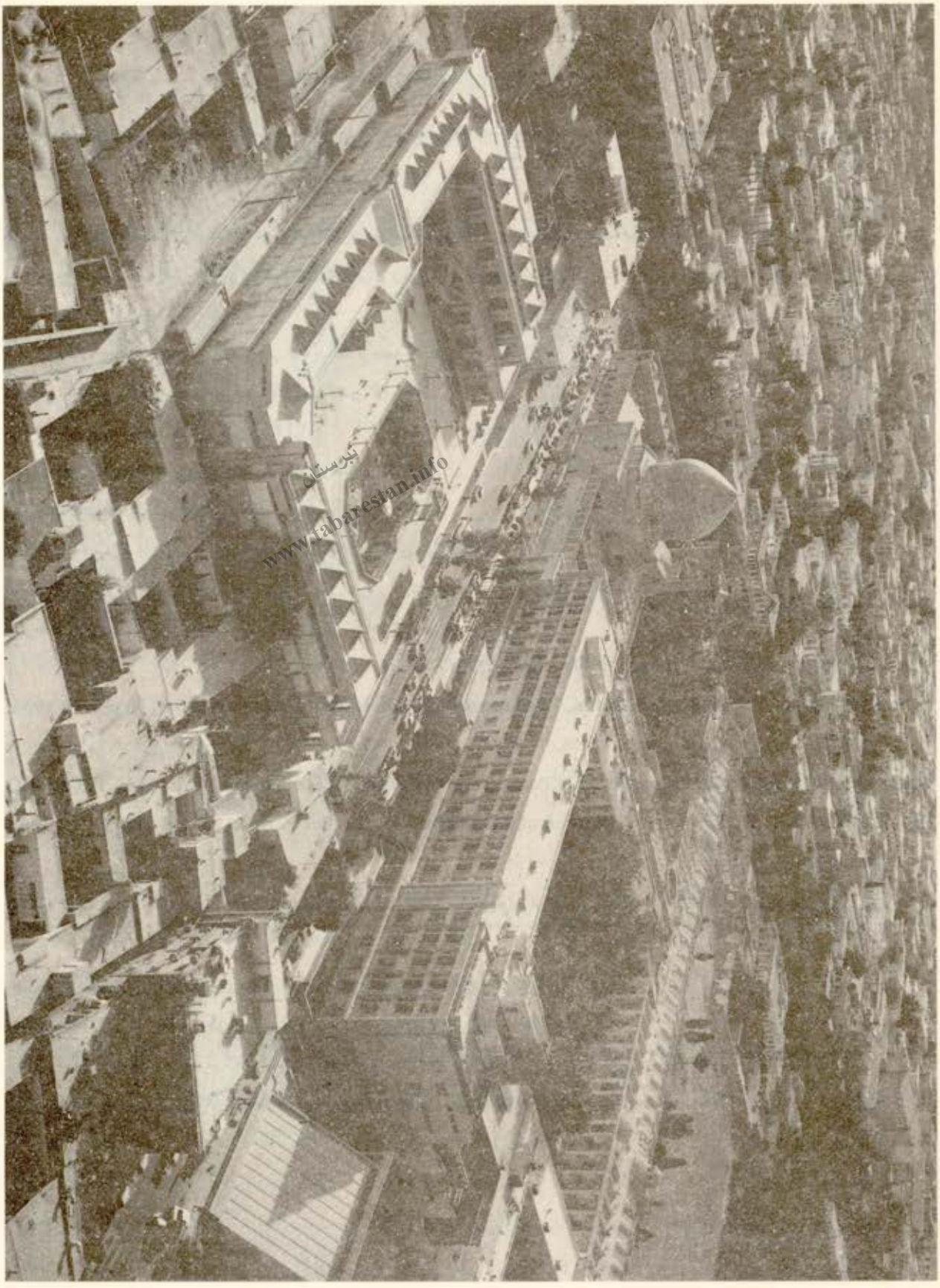

اصفهان: مدرسه چهارباغ و هتل عباسی

تبرستان
www.tabarestan.info

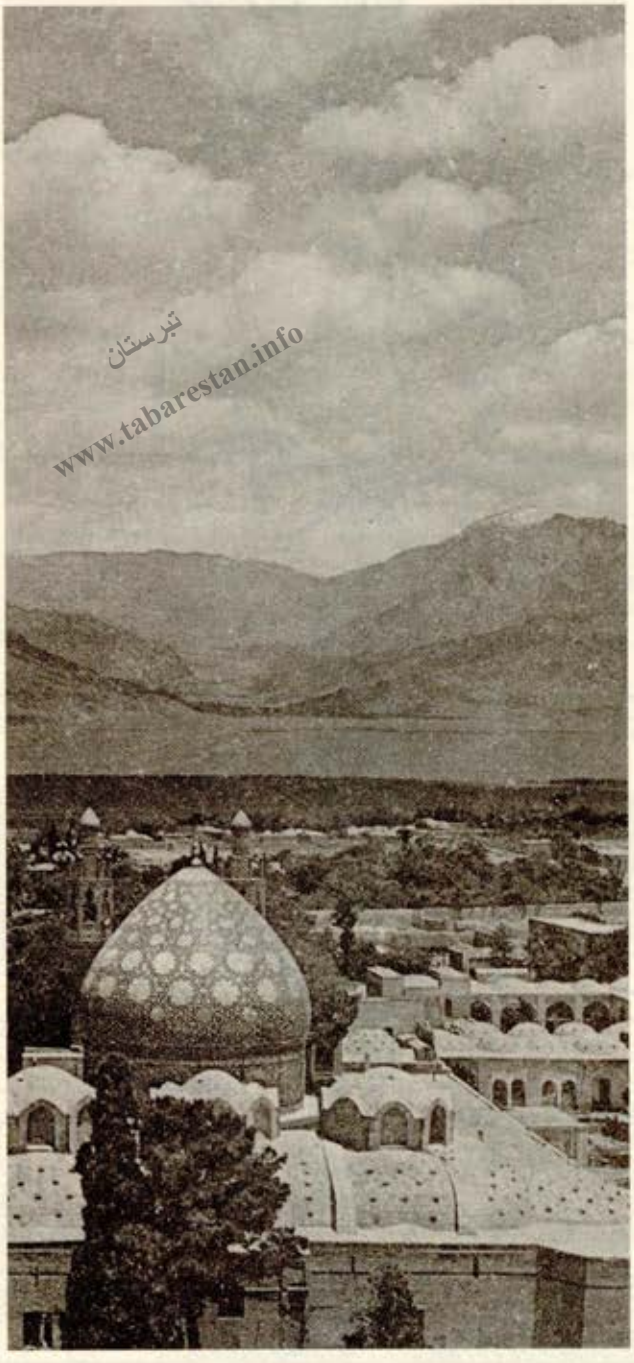

تبرستان
www.tabarestan.info

ماهان: مجموعه شاه نعمت الله ولی

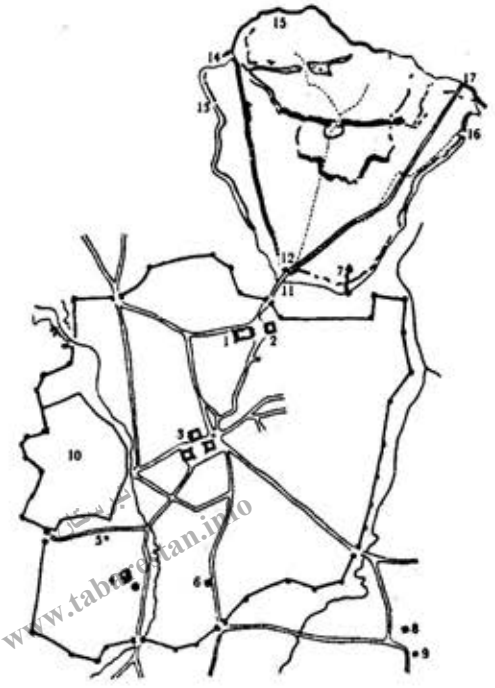

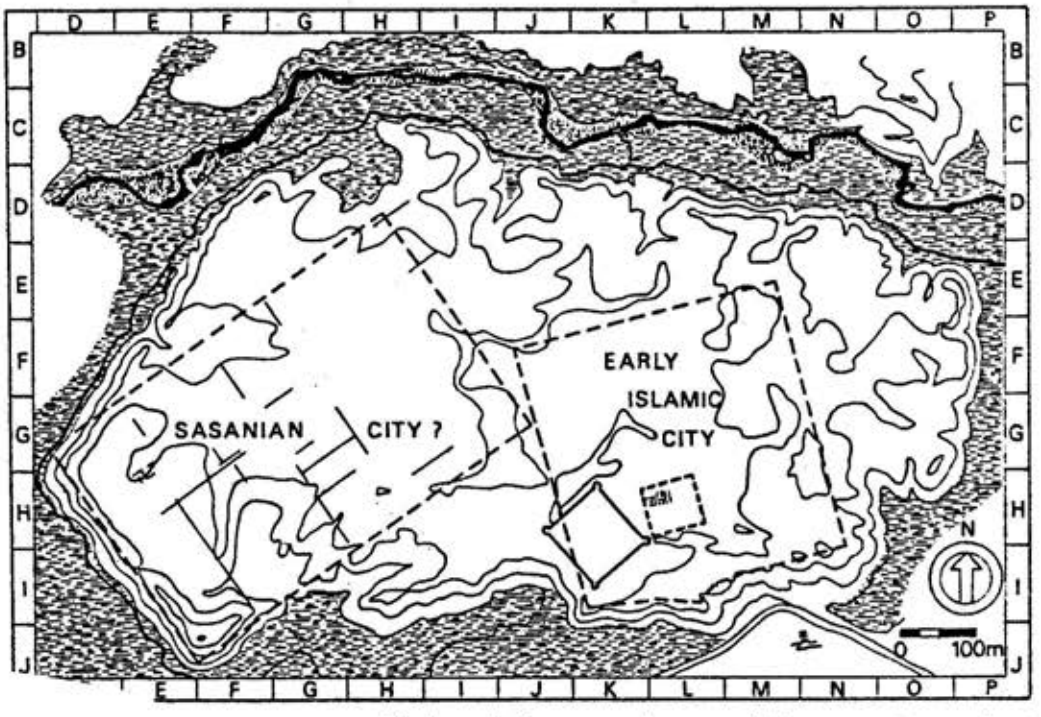

اصطخر: موقعیت جغرافیائی شهرهای عهد ساسانی و اسلامی

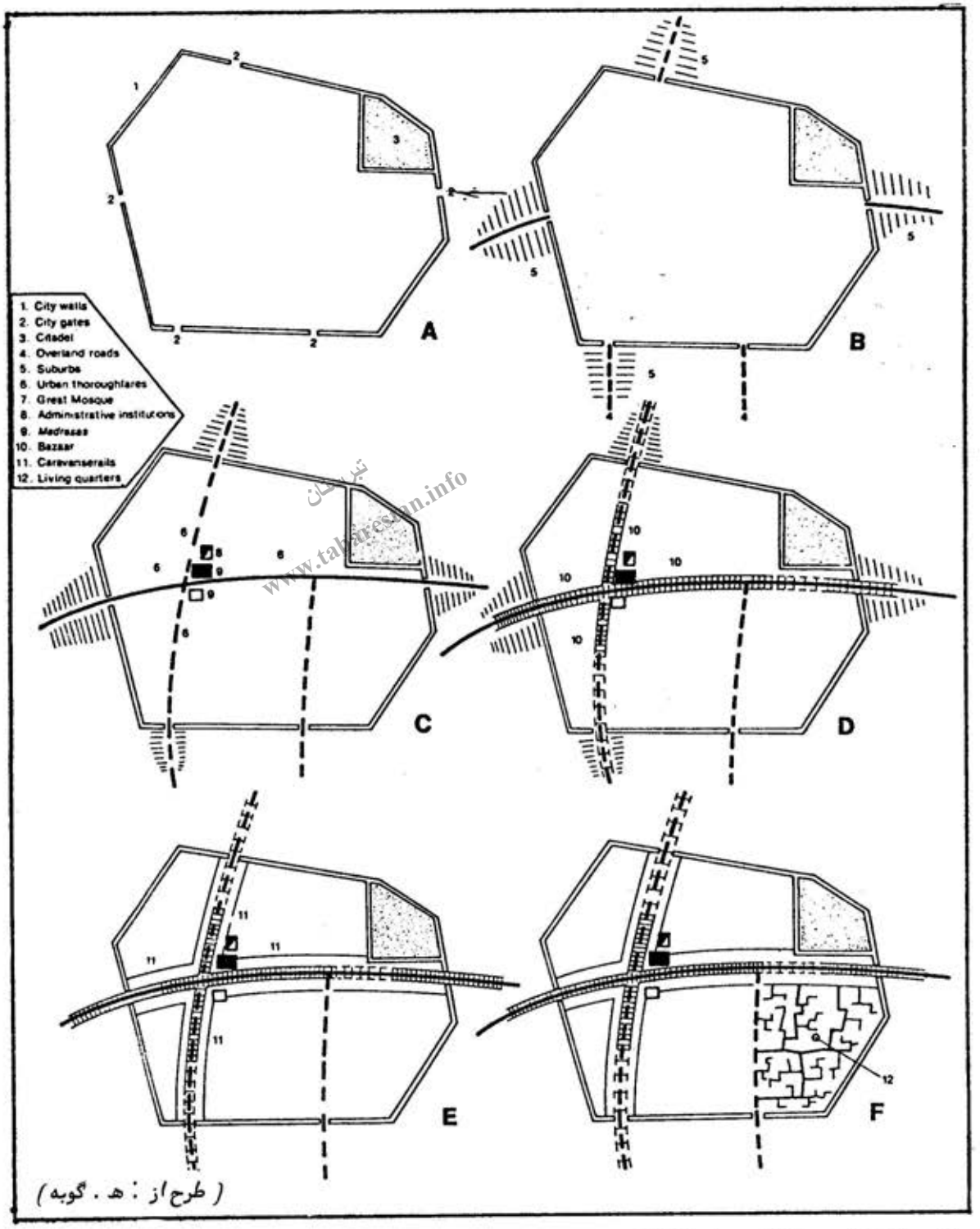

عناصر تشکیل دهندهٔ شهرهای اسلامی:

(۱) حصار (۲) دروازه (۳) ارگ (۴) جاده‌ها (۵) شاهراه‌ها (۶) شارع عام (۷) مسجد
(۸) سازمان‌های حکومتی (۹) بازار (۱۰) کاروانسراها (۱۱) محلات مسکونی

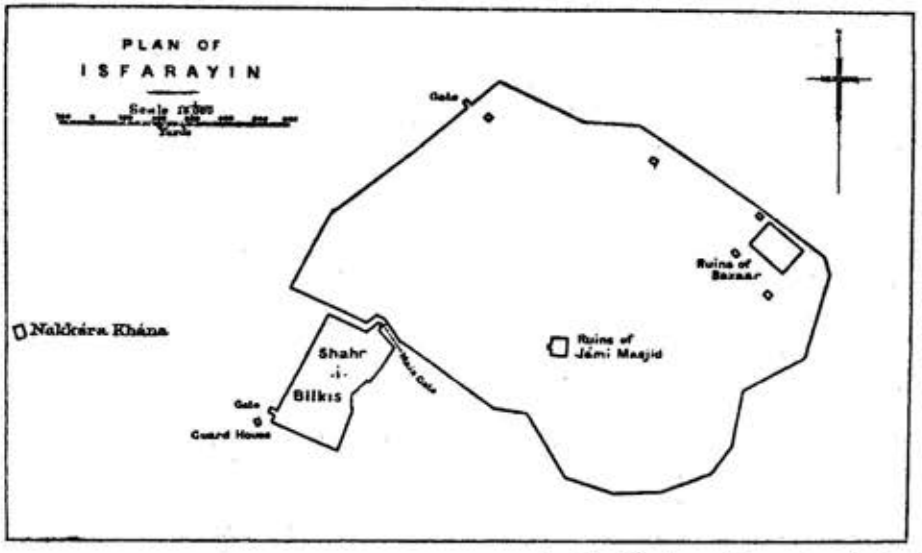

اسفراین: شهر بلقیس، نمای عمومی

(طرح از ورونینا)

بخارا: ارگ بخارا (۱) دروازه (۲) زندان (۳) مسجد (۴) تالار سلطنتی

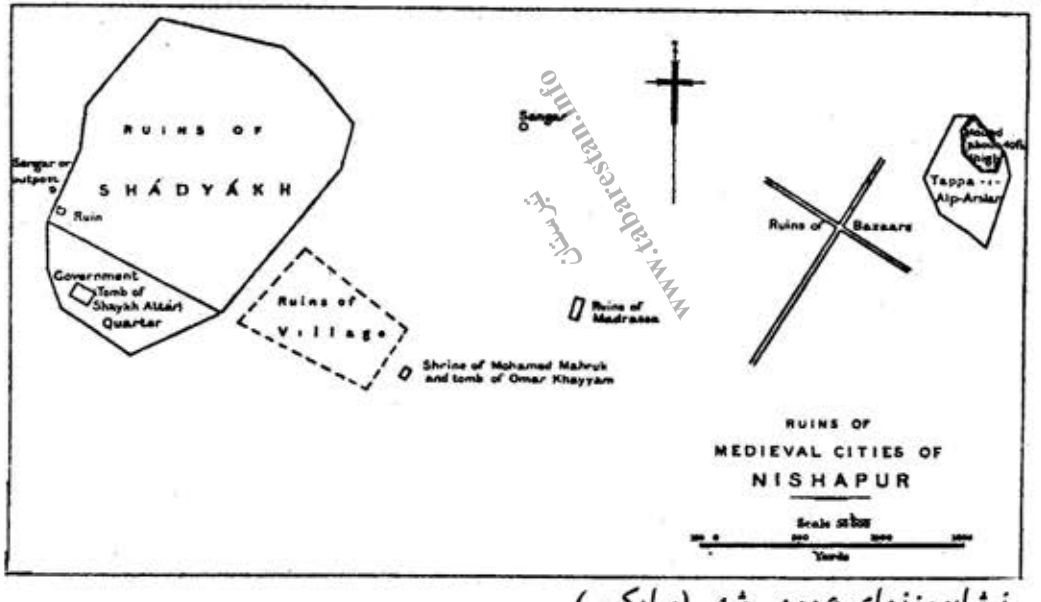

نیشابور: نمای عمومی شهر (سایکس)

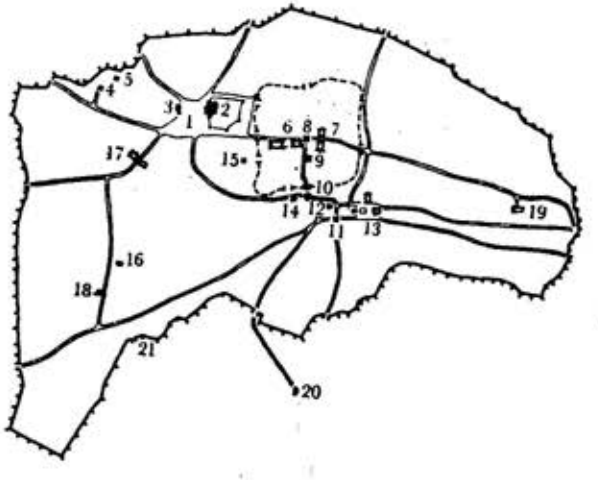

بخارا: مجموعه بناهای حکومتی و مذهبی. آلبوم پوگاچنکوا)

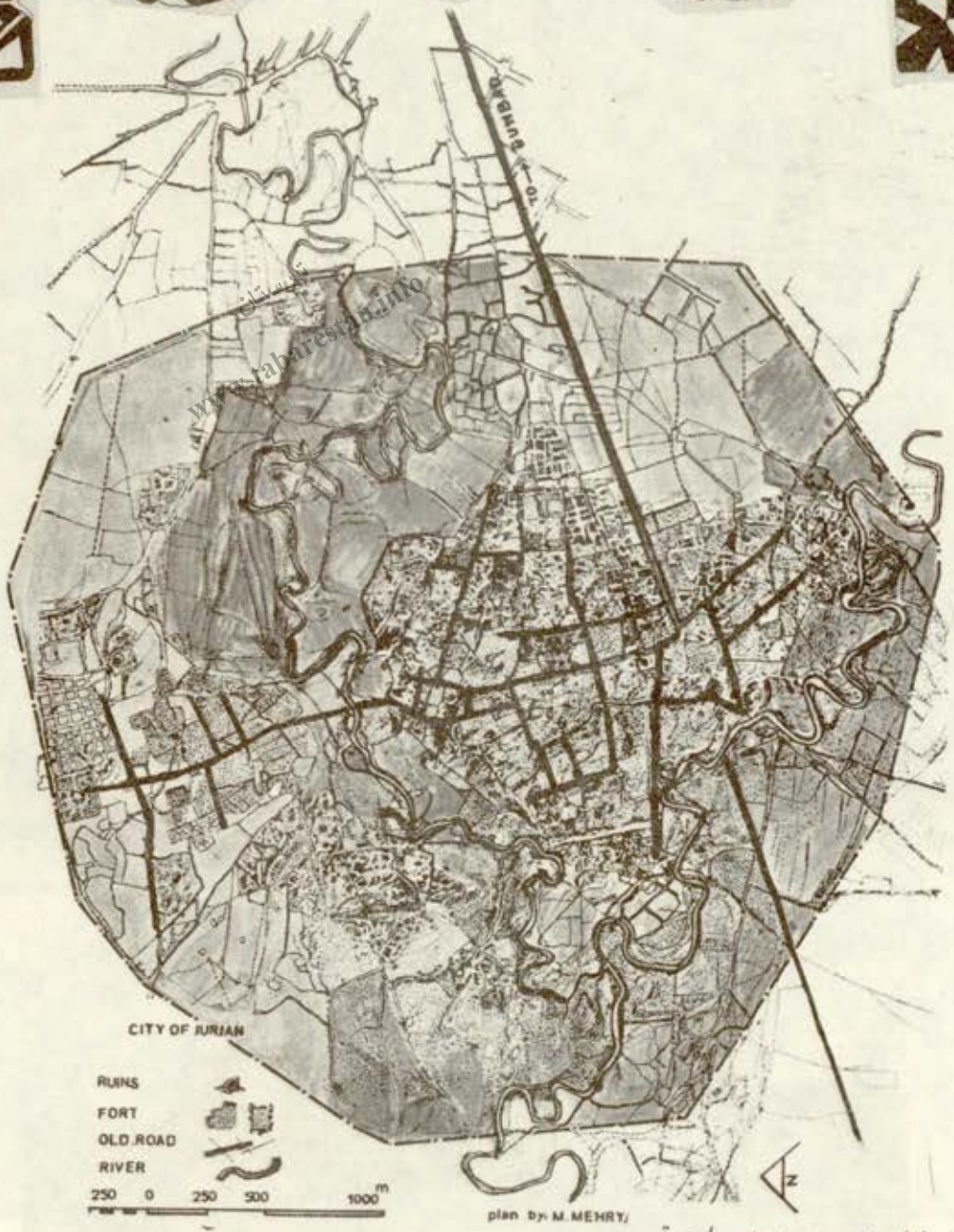

جرجان: نقشه کلی شهر در عهد سلجوقی

طوس: ارگ شهر

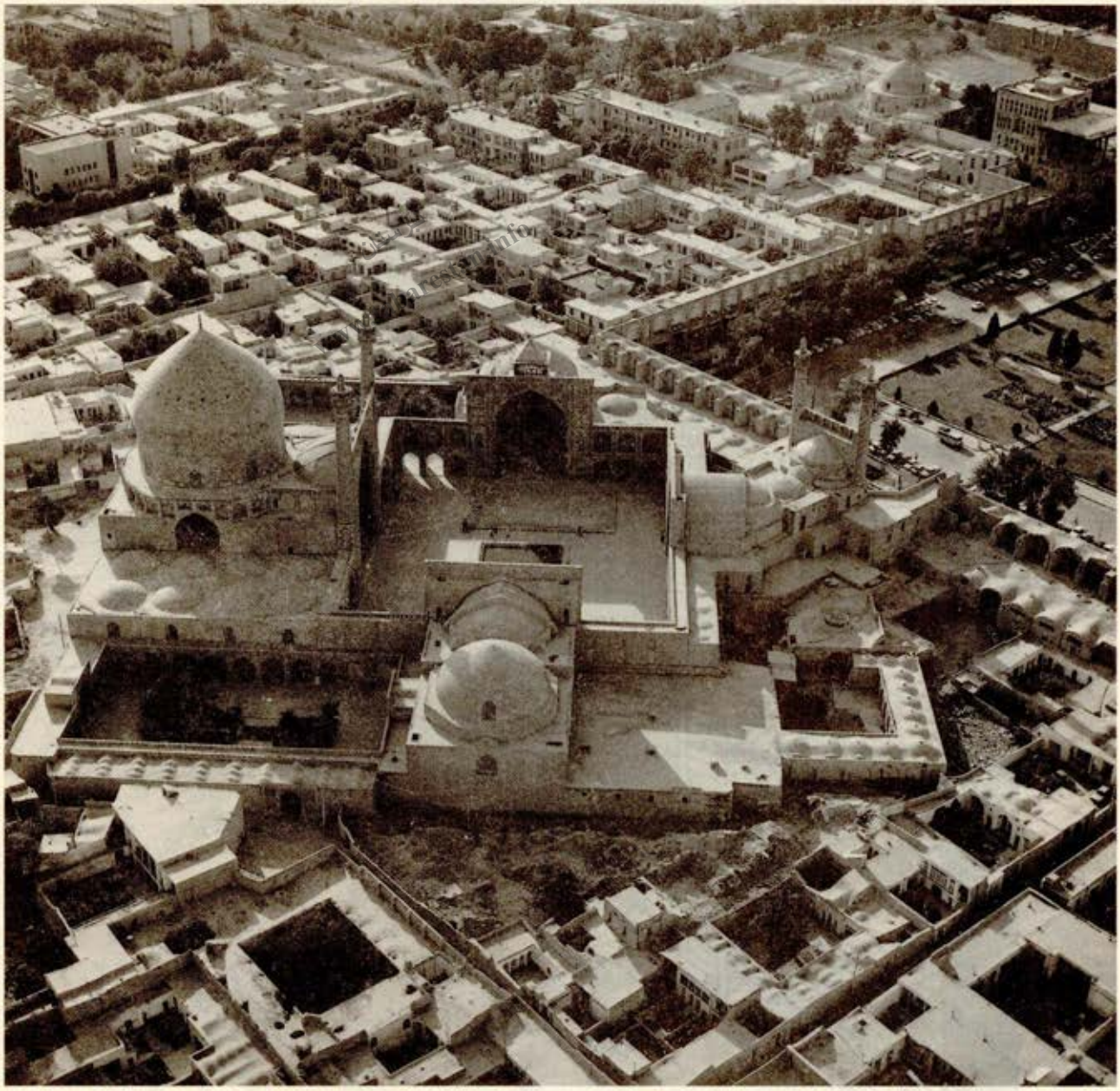

اصفهان: مسجد امام

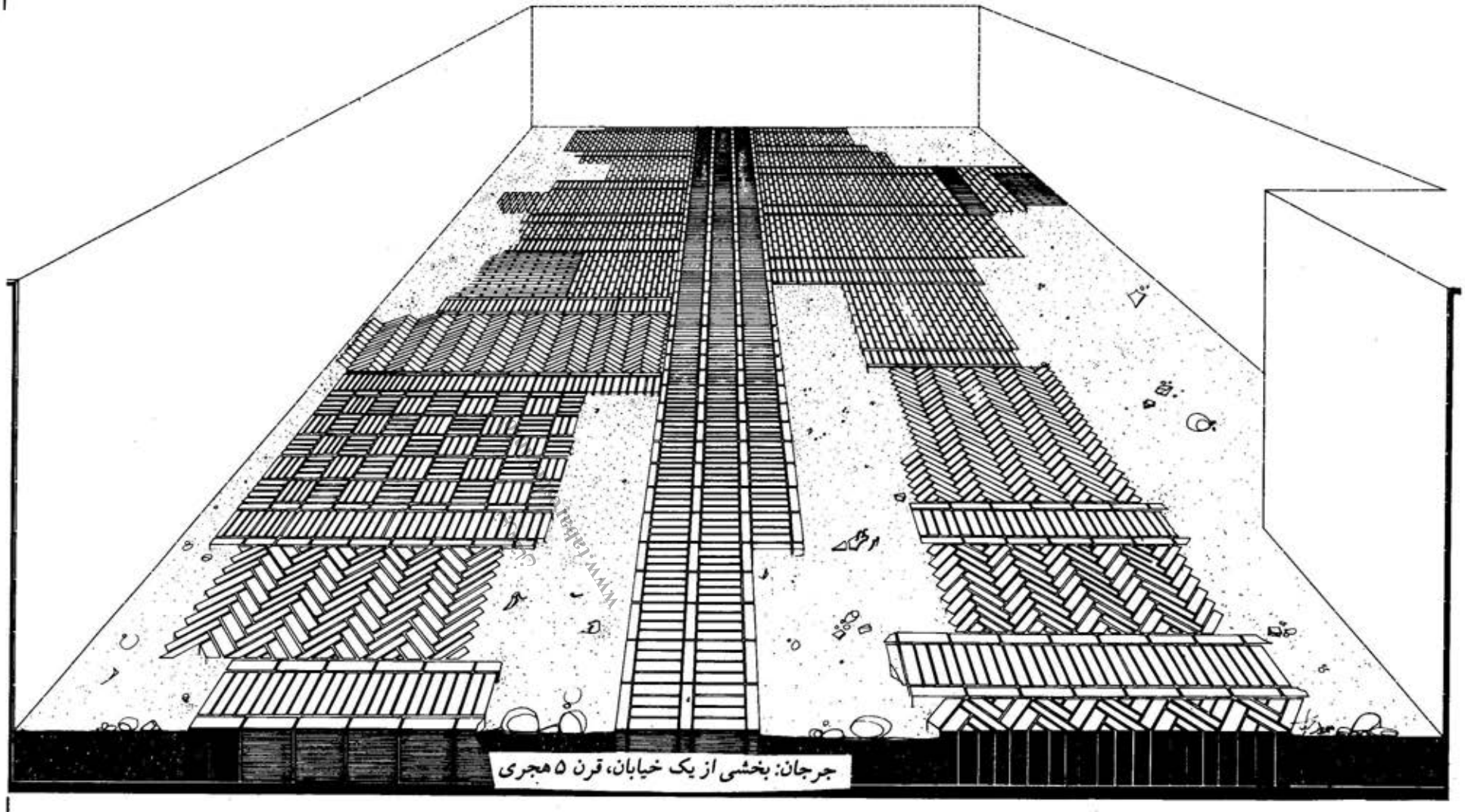

جرجان: بخشی از یک خیابان، قرن ۵ هجری

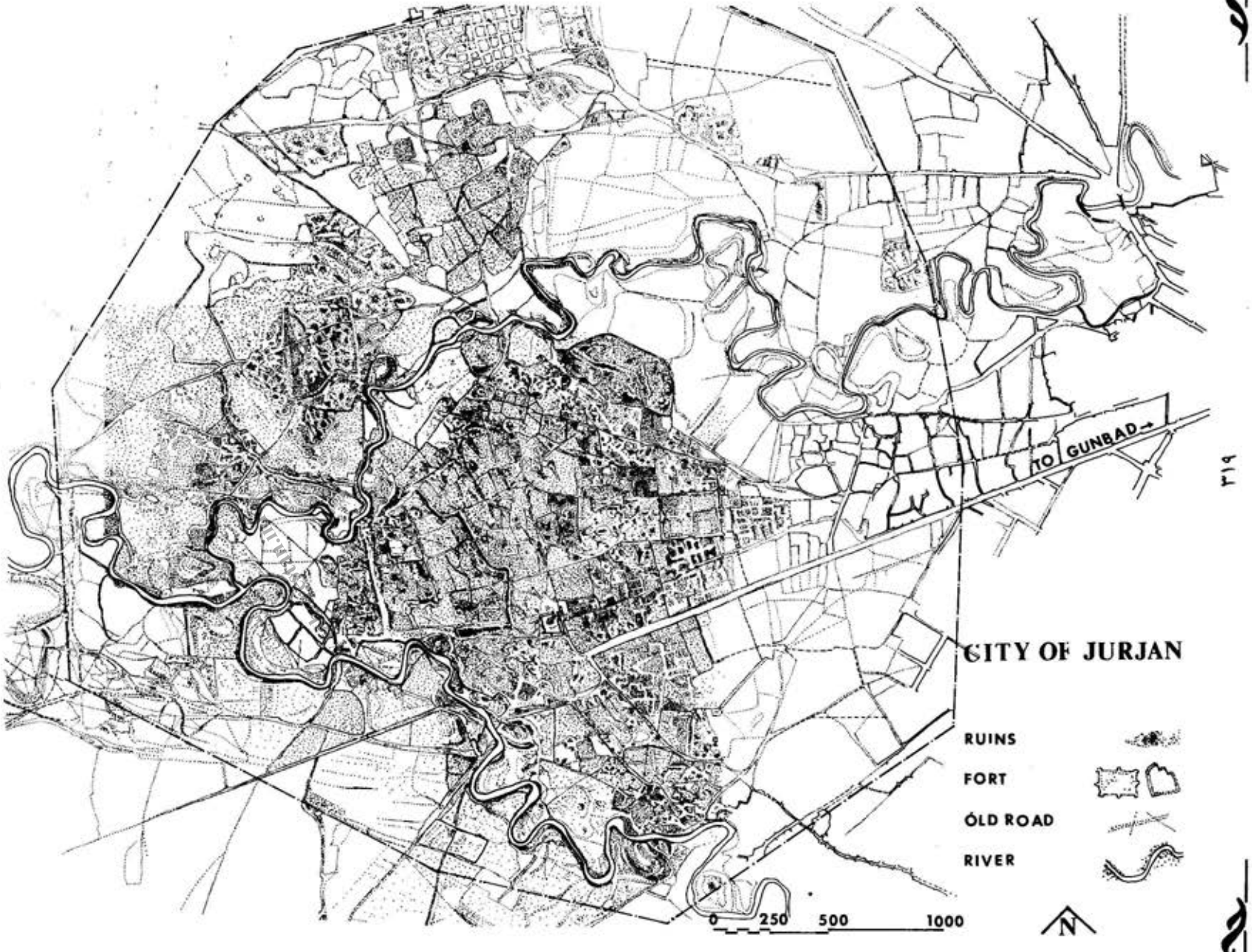
TO GUNBAD
CITY OF JURJAN
RUINS
FORT
OLD ROAD
RIVER
0 250 500 1000
N

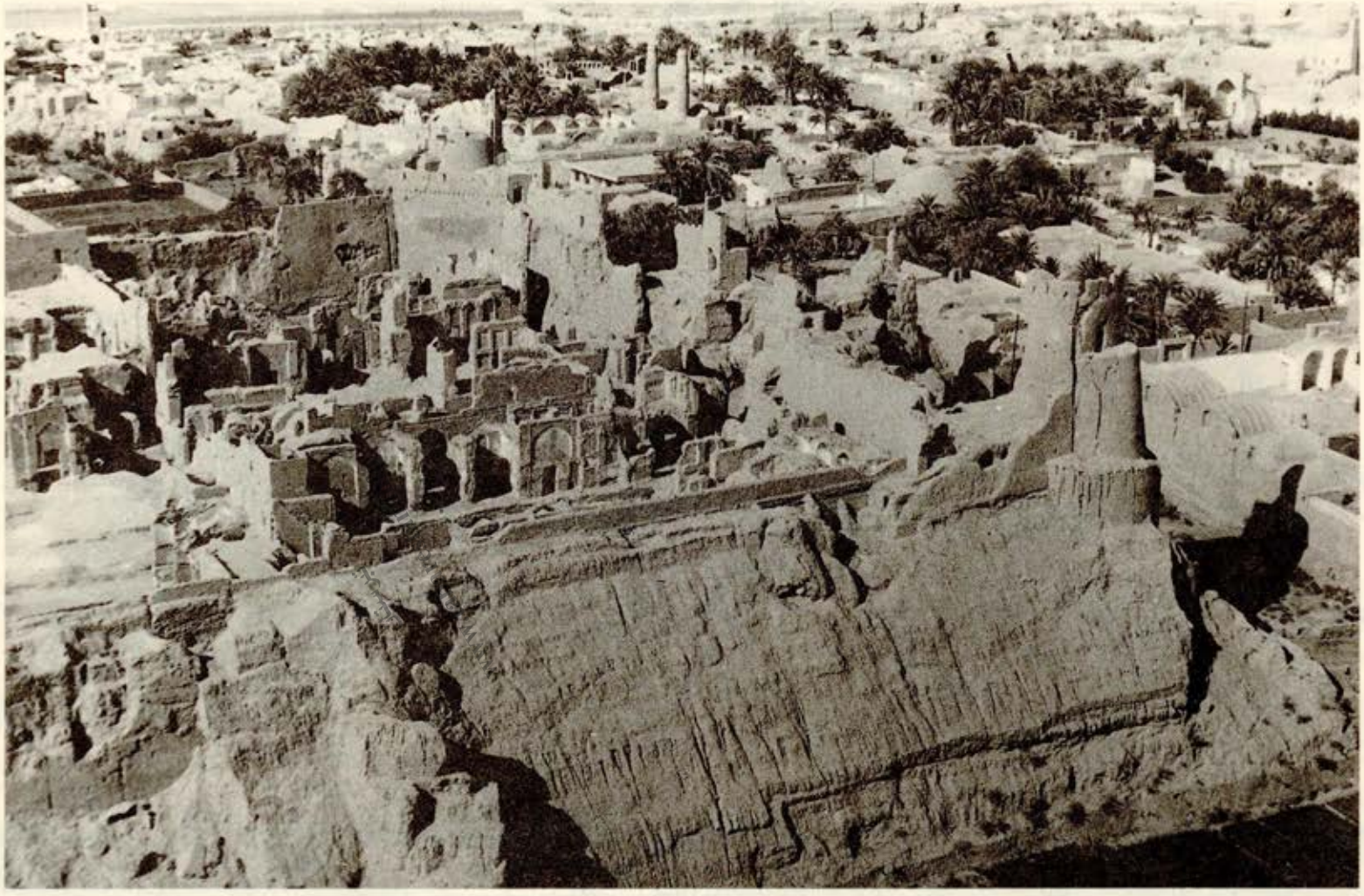

طبس: نمای عمومی و ارگ شهر

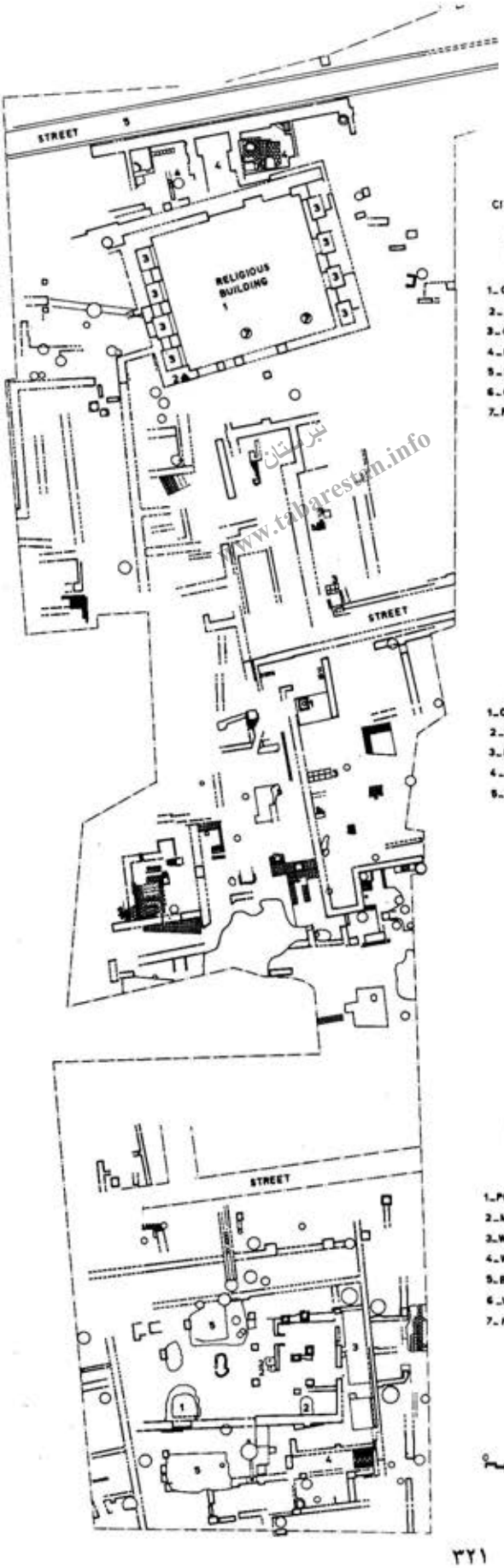

شهر جرجان

بنای مذهبی

۱ـ حیاط

۲ـ پله‌کان

۳ـ اطاقها

۴ـ زیرزمین

۵ـ خیابان

۶ـ ستونها و دیوارها

۷ـ چاه ها

CITY OF JURJAN

RELIGIOUS BUILDING

1_COURT YARD
2_STAIR CASE
3_CHAMBER
4_BASEMENT
5_STREET
6_COLUMNS AND WALLS
7_PITS

۱ـ ستون

۲ـ ستونها و دیوارها

۳ـ آجر ۴۰×۴۰

۴ـ کف

۵ـ چاهها

1_COLUMN
2_WALLS AND COLUMNS
3_BRICK 40 . 40 cm
4_FLOOR
5_PITS

جرجان: نقشه بخشی از شهر شامل بنای مذهبی شاه‌راهها، کارگاه‌های صنعتی قرن ۶ هجری

کارگاههای صنعتی

۱ـ کارگاه سفالگری

۲ـ کارگاه فلزکاری

۳ـ کانال فاضلاب

۴ـ کانال آب

۵ـ کف آجری

۶ـ دیوارها و ستونها

۷ـ چاه ها

INDUSTRIAL WORK SHOP

1_POTTERY KILN
2_METAL KILN
3_WASTE CHANNEL
4_WATER CHANNEL
5_BRICK FLOOR
6_WALLS AND COLUMNS
7_PITS

www.tabarestan.info تبرستان

طبس: مدرسه دومنار، دورهٔ سلجوقی

تبرستان
www.tabarestan.info

قم: نمای عمومی شهر

www.tabarestan.info تبرستان

نیشابور

پایتخت ایالتی

تبرستان
www.tabarestan.info

دکتر فریدون جنیدی

هر یک از شهرهای بزرگ ایران که در دورانی پایتخت ایران یا بخشی از ایران به شمار می‌رفته‌اند، بدانروی که کانون هنرمندان و چکامه‌سرایان و پژوهشگران می‌شدند، افزون بر آن که فرمان دستگاه و دیوان پادشاهان را به دیگر مرزهای کشور می‌پراکندند، بخشی از هنر و اندیشه و کاردست هنرمندان و دستورزان و اندیشمندانی را که در کنار دربار یا با دربار می‌زیستند، از آن کانون به دیگر شهرها و مرزها می‌رساندند. خونخوارترین یورشگران تاریخ نیز که شوربختانه بیشتر در همسایگی ایران بسر می‌بردند، ارزش و ارج کار هنرمندان را در شکوه بخشیدن به دستگاه پادشاهی خویش می‌شناختند. باید پذیرفت که دیگر فرمانروایان نیز هر یک در فراخوانی هنرمندان و کارورزان به پایتخت خویش می‌کوشیدند و بدینسان چهرهٔ پایتخت پس از چندی دگرگون می‌شد، و با بازارهای آراسته، پرتو به شهرهای دیگر می‌افکند و بازرگانان و هنرمندان شهرهای دیگر را به سوی خویش می‌کشید.

نمونهٔ نزدیکی از این دگرگونی را در سپاهان (اصفهان) می‌توان دید که چگونه انبوه هنرمندان را از هر مرز و شهر به سوی خویش کشید، چنانکه آمیزش زبان آنان نیز زبانی تازه پدید آورد که از زبان پیرامون سپاهان باز شناخته می‌شود، و آمیزش کار هنرمندان نیز هنری تازه پدید آورد که آن را می‌توان در میان همهٔ کارهای هنری دورانها به آسانی باز شناخت.

پس از سپاهان، نمونهٔ نزدیکتر تهران است که پیشتر از آن روستائی بزرگ بود و هجوم هنرمندان و دستورزان برای گرفتن بازارهای آن، در این پایتخت نیز زبانی دیگرگون از همهٔ روستاها و شهرهای پیرامون آن فراهم آورد و فرهنگی ویژه بدان بخشید که تا نیمه‌های رژیم گذشته به خوبی از همهٔ فرهنگهای دیگر باز شناخته می‌شد؛ و کم‌کم این فرهنگ در برابر یورش اروپائی‌گرائی که رهبران آن رژیم به دنبالش بودند آسیب پذیرفت، اما هنوز در بخشهایی از این شهر بزرگ چونان خیابان ری و پایان بازار و خیابان سیروس و سه راه امین‌حضور و آب منگل و سرچشمه... نشانه‌های آن فرهنگ و روش زندگی پابرجا است!

بخشهایی از این شهر که به دنبال گسترش بی‌رویه و هجوم ادارات و دستگاههای دولتی و دستبرد برآمده از این تورم در زمانی نزدیک از میان رفت، باب همایون، ناصرخسرو، لاله‌زار، امیریه و... است.

این که گفته شد، دربارهٔ همهٔ پایتختها کمابیش یکسان است. اما یک پایتخت در ایران پدیدار گردید که در آغاز، فراهم آمدنِ هنرمندان و اندیشمندان و کارورزان به پیدایی دانشگاهها و کتابخانه‌ها و فرهنگستانها در آن انجامید، و بازارهای افسانه‌ای و آمد و شدو کاروان و هیاهو در آن پدید آورد.... و پس از آن، فرمانروایی چند بدان میل کردند و هر یک زمانی چند آن را پایتخت خویش نامیدند، و آن شهر دانش و بینش و فرهنگ و افسانه، ***نیشابور*** است که هنوز روستائیان آن، کوس برابریش را با بغداد می‌زنند!

***

نام نیشابور

نام این شهر در اوستا به گونهٔ رَئِوَنتَ 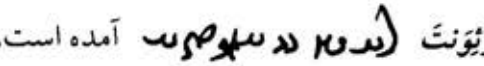 آمده است، به معنی *دارندهٔ شکوه و جلال*.

بخش نخست این نام «رَئِ» و بخش پایانی آن «وَنتَ» است. «رَئِ» به معنی درخشندگی و شکوه است و «وَنتَ» نیز پسوند مالکیت است و همان است که امروز در زبان فارسی «وند»ش می‌نامند.

«وند» به معنی «دارنده» هنوز در دماوند، الوند، راوند کاشان دیده می‌شود. این واژه در گذر زمان و دگرگونی زبان از اوستائی به پهلوی به گونهٔ «رای اومند» درآمد که «اومند» در آن همان پسوند «دارائی» است، و در نوشته‌های پهلوی این واژه به عنوان صفتی برای خداوند آمده است و در سرآغاز بیشتر نامه‌های پهلوی به چشم می‌خورد:

«پَت نام ای داتار اوهرمزدی رایومندی خَورَه اومند: به نام دادار اورمزد رایومندِ فرهمند.»

و با این سخن می‌توان دریافت که آن شهر باستانی تا چه پایه نزد ایرانیان ارجمند بوده است که با چنین صفت از آن یاد می‌کنند!

اما چون این واژه به گونهٔ نام بر شهری نهاده شد، دگرگونی چندان در آن راه نیافت و هم اکنون نیز بخش غربی نیشابور تا مرز سبزوار رِیوَند Reyvand نام دارد و در دوران اسلامی نیز بزرگانی از آن برخاسته‌اند که در کتابهای اسلامی از آنان یاد کرده شده است.

از این نام در شاهنامه به گونهٔ «ریونیز» یاد شده است، و چنین پیداست که در یکی از نبردهای میان ایرانیان و تورانیان ویران گشته است، و در هنگام شاپور اردشیر ساسانی دوباره آنرا ساخته‌اند، و گواهیِ «نامهٔ شهرستانهای ایران» دربارهٔ آن چنین است:

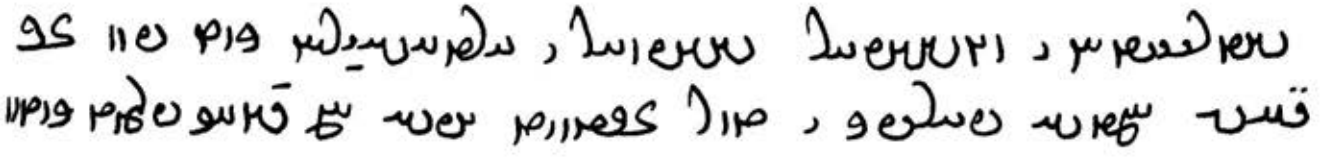

«شتریستان نیو شاپوهر، شاپوهری ارتخشیران‌کرت، پت‌هان‌گاس، کاش پهلیزک ای‌تور، اوزت، اوش هم گیواک فرموت کرتن.

یعنی: شهرستان نیشابور (را) شاپور اردشیران کرد (ساخت) بدانجا که پهلیزک تور را کشت (یا شکست داد). و به همان جای فرمود کردن (ساختن)ش.»

و چنانکه دیده می‌شود، در این نامهٔ کهن، نام دورهٔ ساسانی آن ***نیوشاپوهر***، یعنی ***شاپور نیو*** یا ***شاپورگرد***، یا ***شاپور پهلوان*** آمده است.

اما این روشن است که شهر رَئونت جایگاه پارتیان بود، و پارتیان که فرمانروائی نیکشان که استوار بر

www.tabarestan.info تبرستان

فرمانروائی همهٔ تیره‌ها و دودمانها بوده بر دست اردشیر پارسی از میان رفت، از چیرگی وی خشنود نبودند؛ و نیز با آنکه نام پسر اردشیر بر شهرستان بماند همرأی نبودند، و بدین روی برای این شهر صفتی اندیشیدند که «ابر شهر» بوده باشد به معنی ***شهر برین، شهر بالاتر***؛ و از آنجا که در نوشته‌های پهلوی این نام به‌گونهٔ ***آپرشتر*** آمده است، می‌توان در این داوری بی‌گمان بود که این صفت در همان زمان ساسانیان بدان داده شده باشد، که بگونه‌ای همان نام پیشین را که دارندهٔ شکوه بوده باشد، زنده نگاه دارند!

در نوشته‌های پس از اسلام نیز بیش از آنکه نام نیشابور آید، ***ابرشهر*** آمده و برخی از نویسندگان این هنگام نیز در معنی آن گفته‌اند که چون زمین نیشابور از دیگر شهرها بلندتر است و به *ابر* نزدیکتر، آنرا ابرشهر نامیده‌اند و پسانگاه اَبَرشهر خوانده شده! و اگر چه این داوری درست نیست، اما مفهوم بلندی و برتری شهر در آن نهفته است!

تبرستان
www.tabarestan.info

دلایل شکوه و عظمت نیشابور

دلایل مذهبی

الف ـ خاک: این پیدا است که چهار آخشیج خاک و باد و آب و آتش در نزد ایرانیان باستان گرامی بوده است، چنانکه در نماز سی‌روزهٔ بزرگ به قلل کوه البرز، به دشتهای گسترده، به آبهای تجنده (آبهای چشمه‌ها)، آب‌های روان و ایستاده، به گیاهان و به آسمان... درود فرستاده می‌شد. درود و نماز به زمین ایران هنوز در نزد پارسیان هند روایی دارد که روزی سه بار روی به ایران می‌کنند و به آن درود می‌فرستند.

در ***شاهنامه*** نیز آنگاه که سام از سپیدمویی فرزندِ تازه‌زاد خویش آگاه می‌شود، با اندوه و خشم می‌گوید:

نخوانم بر این بوم و بر آفرین

و زمین نیشابور که گوهرزای بود از دیدگاه کیش ایرانیان باستان گرامی و سپند (مقدس) می‌نمود.

در ***احسن‌التقاسیم*** می‌خوانیم که خواجه‌ای از نیشابور در شهر ری در انجمنی که هر کسی به شهر خویش فخر می‌فروخت، گفت که خداوند در جهان سه چیز آفریده است که در هیچ جای ارزش ندارد: خاک و سنگ و خارا! و خاک نیشابور را برای درمان می‌خورند، و خارش (ریواس) را به شهرهای دور دست بر سر دست می‌برند، و سنگش (فیروزه) را از این کشور بدان کشور می‌فروشند. از این پیدا است که گونه‌ای گِل در نیشابور بوده است که می‌خورده‌اند و بهترین کان نمک جهان نیز در نیشابور است که آن نیز چون سنگی درکوه است و خورده می‌شود و به شهرها رهاورد می‌برند.

پس دور نیست در زمانی که مردمانش خاک را همچون یکی از پدیده‌های نیک آفرینش می‌ستوده‌اند، چنین شهر، با چنین سرزمین در اندیشهٔ آنان گرامی بوده باشد!

افزون بر این، درکوه ریوند کان فیروزه، کان مس، گچ، نمک، گوگرد، ذغال‌سنگ و... نیز هست و گازهای برآمده از کان ذغال سنگ نیز که بی‌هیزم و مادهٔ سوختی دیگر می‌سوزد، نگرش ایرانیان باستان را به سوی آن

می‌کشیده و «آذربرزین مهر»ش را که بدینسان می‌سوخته است ستایش می‌کنند:

که آن مهر برزین ابی دود بود منّور نه از هیزم و عود بود

دقیقی، شاهنامه

ب ـ آب: در نیشابور دو چشمهٔ بزرگ هست که بی‌یاوری رود و جویی آبرساننده، همواره پر از آب‌اند. یکی بر کوه ریوند در نزدیکی آتشکدهٔ برزین مهر (بورزنی کنونی که آمارهای دولتی «برزنون»ش می‌خوانند). و یکی بر کوه بینالود که در بُندهش، بنام کوه توس آمده است) به نام چشمهٔ سو (Sow) که آن را **چشمهٔ سبز** نیز می‌خوانند.

این پیدا است که آب این دو چشمه با رگه‌های آب زیرزمینی به گنجینه‌ای بزرگ از آب در دور دستها پیوسته است که همچون دریاچهٔ ***غار علی صدر*** همدان همواره آبی یکسان دارند. ابوریحان بیرونی نیز در نامهٔ گرامی ***«آثار الباقیه عن‌القرون الخالیه»*** (نشانه‌های برجای آمده از سده‌های گذشته) همین را می‌فرماید که آب این چشمه از راه زانو (سیفون) به یک مخزن بزرگ آب در دور دستها پیوسته است که هرچه از آن به نیروی خورشید بخار شود، از آن مخزن آب بدین چشمه می‌آید.

www.tabarestan.info تبرستان

اکنون به یاد بیاوریم که آب نیز یکی از چار آخشیج گرامی در نزد ایرانیان بوده است و بودن دو چشمهٔ بزرگ که ژرفای آن در نزد مردم پدیدار نبود، و افسانه‌های فراوان دربارهٔ آن بهم پیوسته است که: «این دریا از زیرزمین راه به دریای بغداد دارد... و چوپانی که پول خود را در میان یک دستوار (عصای) نئین می‌نهاد روزی آنرا از دست انداخت و به دریا فرو رفت و سالها پس از آن، که با کاروانی به بغداد رفته بود، همان دستوار را در دکانی دید و خرید و پولهای خویش را از میان آن بیرون کشید... در این دریا اسبی آبی می‌زید که شبانگاهان از آب بیرون می‌آید و گوهر شبچراغی را که در دهان دارد در گوشه‌ای می‌نهد و به چرا می‌پردازد و با شنیدن کوچکترین آواز، باز گوهر را در دهان می‌گیرد و به دریا بر می‌گردد...» و بسیار از این افسانه‌ها.

پس چون آب در نزد ایرانیان بسی گرامی بود، هیچگاه آن را آلوده نمی‌کرده‌اند. یونانیان نیز در این باره نوشته‌اند... و بخشی بزرگ از یشتها ویژهٔ ستایش آب است که به ***آبان یشت*** نامزد شده... بودن این دو چشمهٔ بزرگ افسانه‌ای در این شهر به برتری آن می‌افزاید.

در بن دهش نیز در بخش ***ورها*** (دریاچه‌ها) نخست از دریاچهٔ چیچست در آذربایجان و کردستان نزدیک آتشکدهٔ آذرگشسب یاد می‌شود، و پس از آن از ور « **سُوْ** ». گفتار بندهش در این باره چنین است:

«دریاچه چیچست به آذربایجان گرماب (نمکین) بی زندگی که چیز جا نمند در آن نبود و بن او به دریای فراخکرد پیوسته است. دریاچهٔ سوبر، به بوم، ابرشهر، به سر کوه توس، چنان گویند که سودبهر، نیکخواهی و بهی، برکت و رادی از او آفریده شده است.»

و روشن است با یک چنین برداشت ایرانیان می‌باید که این سرزمین را گرامی بدارند؛ تا بدانجا که هنگامی که موبدان خواستند یزدگرد نخست را که به پیروان دیگر دینها آزادی داده بود از میان بردارند، او را برای درمان به

نزدیکی همین دریاچه بردند تا از آب آن بیاشامد و بر سرخود گیرد و درمان شود،... پسانگاه اسپی از دریا برآمد و به هیچکس دست نداد مگر به یزدگرد، و هنگام زین کردنش او را با لگد کشت... و این داستان در شاهنامه آمده است.

پ ـ آتش: گرامی داشتن آتش نیز در نزد ایرانیان تا بدانجا بوده است که برخی آنان را «آتش‌پرست» نیز خوانده‌اند. درگفتار ویژه‌ای، این سخن راگزارش کرده‌ام که پرستاری آتش و نگاهبانی آن ویژهٔ برخی از موبدان بوده است و نه همهٔ مردمان ایرانی! اما از سه آتش بزرگ ایرانشهر، یکی در نیشابور زبانه می‌کشیده، زیرا که آتشکدهٔ ***آذرگشسب*** درکردستان و آذربایجان ویژهٔ شهریاران و ارتشتاران بوده، و ***آتشکدهٔ فرنبغ*** (فر ایزدی) در لارستان فارس ویژه موبدان و دستوران و دینیاران بوده، و ***آتشکدهٔ برزین‌مهر*** درکوه ریوند نیشابور ویژهٔ کشاورزان و دستورزان ایرانی!

تبرستان
www.tabarestan.info

درکوه ریوند از ۲۰ سال پیش کان اورانیوم پیدا شده و هم اکنون کارشناسان کانهای ایران آن را زیر نگرش دارند؛ و من خود در یکی از شبها بر فراز همان کوه، برخاستن نوری بلند راکه به اندازهٔ نزدیک به دو میل در آسمان بلند شد و همانند نشانهٔ پرسش (؟) در آسمان پیچید و به کوه بازگشت، دیده‌ام و سالها گمان به مالیخولیا و پندار خویش می‌بردم اما هنگام برخورد با مهندسان کان اورانیوم از آنان نیز شنیدم که چنین نورافشانیها درکوههایی که کان اورانیوم دارند دیده می‌شود و از آنمیان، درکوه فیروزهٔ ریوند! و باید داوری کرد که دیدن این گونه نور بارانها بر فراز این کوه شگفت تا چه اندازه‌برروان سادهٔ ایرانیان باستان نشان می‌گذاشته است، و برگرامی بودن آذر برزین مهر در همان کوه می‌افزوده است.

ت ـ هوا: در هوای خوش نیشابور نیز سخن نیست و همهٔ کتابهای باستانی در این باره همرأی‌اند و علی‌الصباح نیشابور و خفتن بغداد، داستانی شد که بر زبان ایرانیان روان گشت. همهٔ این سخنان برای آن بودکه برتری ویژهٔ این شهر را از دیدگاه دینی ایرانیان باستان باز نگریم. اما چون آذر برزین‌مهر، آذر مردمان ایران به شمار می‌رفت، دیدارکنندگان آن همانند دو آتشکدهٔ دیگر، ویژه نبودند، و بسیار بودند و همواره از همه سوی ایران مردمان کشاورز و دستورز رو به سوی آن آتش می‌آوردند و همهمهٔ کاروانها و زندگی کاروانسراها و هیاهوی راهها از همه سوی ایران به سوی نیشابور بود؛ این خود نشان می‌دهد که تا چه اندازه به گسترش و بزرگ شدن شهر یاری می‌بخشد، و برخی از راههاکه از نیشابور می‌گذرد و از آنها درکتابها یاد شده است چنین است:

۱ ـ راه شرقی از پاسارگاد و تخت‌جمشید به خراسان و نیشابور؛

۲ ـ راه نیشابور به هرات؛

۳ ـ راه نیشابور به مرو و آسیای مرکزی؛

۴ ـ راه نیشابور از سوی شمال به خبوشاه (قوچان) و شمال؛

۴ ـ راه نیشابور به دریای مازندران؛

۵ ـ راه نیشابور به جنوب و کرمان؛

۶ ـ راه نیشابور به ری و همدان و آذربایجان (جادهٔ ابریشم)؛

۷ ـ راه نیشابور به توس؛

۸ ـ راه نیشابور از راه کویر به یزد و کاشان.

دلایل طبیعی

کوه بینالود که از آن چشمه‌سارها و رودهای فراوان روان می‌شود و دامنه و دشت نیشابور را خرم و آبادان نگاه می‌دارد، و دشت گسترده‌ای که از همه سو در میان کوهها قرار دارد و درازای آن نزدیک بر ۲۰۰ کیلومتر و پهنای آن نزدیک به ۵۰ کیلومتر که در بخشی از آن کویری خرد نیز پدید آمده است که روندگی و دمندگی هوا میان کوهسار و کویر نیز ویژگی دیگری بدان بخشیده چنانکه همه گونه میوه و درخت و کشت و ورز در میان این کوه و کویر پدید می‌آید و خود به رونق بازار و بازرگانی آن یاری می‌رساند.

www.tabarestan.info تبرستان

مقدسی از کسی به نام ابوبکر عبدوی گفتاری می‌آورد که: آبهای کاریزها و رودها و چشمه‌سارهای نیشابور را اندازه گرفتم، با آب دجله برابر آمد! و این خود یکی از دلایل بزرگ آبادانی نیشابور است که همواره از مادر مهربان خویش کوه بینالود آب به سوی آن روان است و بر و بوم آن آبادان!

دلایل سیاسی

خراسان، در زمان باستان بزرگترین بخش ایران و مهمترین آن به شمار می‌رفت؛ و از گستردگی آن و بزرگی شهرهایش این خود پیداست، چنانکه در انجمنهای ایرانی، همواره پس از نام شاهنشاه نام **سپاهپت** خراسان برده می‌شد.

نامه شهرستانهای ایران که از آن یاد کردیم و بسیار یاد کرده‌اند، نخستین شهر از ایران را چنین یاد می‌کند: در ناحیهٔ خراسان، شهرستان سمرقند... و از اینجا گستردگی زمین خراسان که از آن‌سوی سیر دریا، تا مرز کومش و بستام (دامغان و شاهرود) و از دریای آرال تا نیمروز و دریای هامون را در بر می‌گیرد با آمارها و شمارهای امروز جهان نیز خود یک کشور بزرگ بوده و چنین پیدا است که در بیشتر روزگاران، ***نیشابور*** پایتخت آن بوده است.

اما آنچه که برای پیش آمدن آسایش و آرامش در نیشابور شایستهٔ یادآوری است، شهر باستانی **توس** است که در شمال بینالود قرار داشته و جایگاه ارتش و سپاه ایران برای پیشگیری از یورشهای تاتاران بوده؛ و می‌باید سنجید که اگر در همهٔ زمانها آن ارتش آماده در نیشابور بسر می‌برد، بخشی بزرگ از شهر ویژهٔ دژها و پادگانها می‌شد و از رونق بازارها و کتابخانه‌ها و کارگاهها می‌کاست... و اینچنین، نیشابور دارای دو سپر از سوی توران بود: یکی کوه بینالود و دیگری شهر گرامی توس، که پس از یورش مغولان دیگر از زیر آوار و خار و خاکستر برنخاست!

مردمان دو شهر نزدیک به هم، همواره با هم دشمنی‌ای اندک دارند؛ و با نیش زبان یکدیگر را می‌آزارند... اما دربارهٔ توس و نیشابور، شاید بنا به همین دلایل، دشمنی بیشترک بوده است؛ چنانکه خواجه ابوالفضل بیهقی در تاریخ خویش می‌نویسد که: «میان نیشابوریان و توسیان تعصب بوده است از قدیم الدهر باز، و چون سوری قصد حضرت کرد و برفت، آن مخاذیل فرصتی جستند و بسیار مردم مفسد بیامدند تا نیشابور را غارت کنند...

و توس با آنکه جایگاه سپاه ایران بود، خود از شهرهای تابع نیشابور بشمار می‌رفت و نیشابور را پشت بدان شهر، گرم بود.

شهر مردم

با این سخنان پیدا است که نیشابور از زمان باستان شهری مردمی بوده است و مردمان ایران روی بدان داشته‌اند، و در آنجا برای خویش کاخ برافراشته‌اند... و این داستان، در روزگار پس از اسلام که جنبشهای مردمی بیشتر توان و نیرو گرفت، و انبوه مردمان کشاورز و دستورز را شایندگی اندر شدن به گروه دبیران و نویسندگان پیدا شد، هیاهوی مردمی نیشابور نیز بیشتر فراگرفت تا بدانجا که می‌بینیم در روزگار ابوسعید ابی‌الخیر، در نیشابور، قماربازان نیز برای خود پادشاهی دارند:

> روزی شیخ ما، در نیشابور بر نشسته بود (سوار بر اسب بود) و جمع متصوفه در خدمت وی بودند، و به بازار فرو می‌شدند. جمعی برنایان (کودکان) می‌آمدند برهنه، هر یکی ازارپایی (کفشی) چرمین در پای کرده و یکی را بر گردن گرفته می‌آوردند. چون پیش شیخ رسیدند، شیخ پرسید: این کیست؟ گفتند: امیر مقامران (قماربازان) است. شیخ او را گفت: این امیری به چه یافتی؟ گفت ای شیخ به راست باختن و پاک باختن! شیخ نعره‌ای بزد و گفت: راست بازباش و پاکباز باش و امیر باش...

و خراسانیان خود برای ابوسعید در خانقاه نیشابور تخت پادشاهی گذاشتند و او را بر چاربالش (تخت شاهی که از چهار سو باش داشته) می‌نشاندندو در برابرش چون در دربارِ شاهان به رده می‌ایستادند، و فرستادگان عارفان دیگر شهرهای ایران را به پیشگاهش می‌بردند... و با اینکار، پشت به دستگاه پادشاهان ایرانی فرمانروا بر ایران می‌کردند.

ایرانیان هنگامی که پس از گذر از ستم بنی امیه اندک اندک ستم پنهان آماکاری بنی‌عباس را دیدند، در برابر بغداد، نرمک نرمک به آرایش پایتخت مردمی خویش برخاستند و از همه سو روی بدان آوردند. هیاهو مدرسه‌ها و مساجد و خانقاههای آن را فرا گرفت، آمد و شد در بازارها و کاروانسراها آغاز شد، از نیشابور تا بلغار و روم کاروانها به راه افتاد.

در *اسرارالتوحید* از یک‌بازرگان نیشابوری یاد می‌شود که یک انباز (شریک) در بلغار و یک انباز در نهرواله داشته است!

www.tabarestan.info تبرستان

تذکرة‌الاولیاء در نیشابور از بازرگانی زرتشتی، بهرام نام، یاد می‌کند که توفان کشتیهایش را در دریا به غرق کشانده! در ساختن کاروانسرای زعفرانیهٔ نیشابور که هنوز ویرانه‌های آن میان نیشابور و بیهق (سبزوار) برپا است، یاد می‌کنند که بازرگانی چینی برای آنکه رونق بازار چین را به رخ بازرگانان ایرانی کشد، یک کاروان زعفران به ایران گسیل داشت و به کاروانسالار فرمود که هر آینه زعفران را به کسی بفروشد که یکجا توان خرید آن را داشته باشد؛ و بازرگان که از راه شمال شهرهای ایران را پیموده بود و خریدار نیافته بود، هنگام بازگشت در نیشابور به جائی رسید که بازرگانی کاروانسرائی می‌ساخت: از وی چگونگی را پرسیدند و او داستان را باز گفت. بازرگان نیشابوری را غیرت به جوش آمد و زعفران را یکجا از او بخرید و بفرمود تا در زیر پی ساختمان کاروانسرا ریزند و به کاروانسالار گفت به چین باز گرد و بگو که کاروان زعفران شما را در ایران در گل پی کاروانسرا ریختند... نام این‌کاروانسرا زعفرانیه گردید و سده‌ها از آن بوی خوش زعفران می‌آمد.

در همین بازار امروز جهان، به‌رونق‌ترین کار آبگینهٔ باستانی، آبگینهٔ نیشابور است، و بایستی سنجید که آن بازار در زمان خود تا چه اندازه به‌رونق بوده است که هنوز بازار آبگینهٔ جهان را در دست دارد!

در *اسرار التوحید* می‌خوانیم که: شیخ ما حسن مؤدب را گفت که این زر برگیر و به بازار به چهار سوی کرمانیان شو...

و بیگمان بازاری که از چارسوی کرمانیانش نام بر جای مانده، چارسوی رازیان و کاروانسرای همدانیان و تیم و تیمچهٔ اردبیل و شیراز، خجند و سمرقند و بخارا و کابل و هرات را نیز داشته است.

شهری که عارفان ایرانی‌را از چارسو به خود فرا می‌خواند، شهری که شاعران و نویسندگان را در مدرسه‌ها و کتابخانه‌های خویش می‌پرورده... شهری که بانگ درای کاروانهایش هنوز به گوش جان می‌رسد.

اینچنین، داستان نیشابور به آفاق منتشر گشت و ایران و پادشاهان را نیز به سوی خود فرا خواند.

نخستین امیر ایرانی که د رنیشابور پس از اسلام تخت نهاد، *ابو مسلم* مروزی سپاهبد جوانمرد ایرانی بود که به یاری سپاه خراسان بنی امیه را پس از یک سده ستم از بساط زمین بزدود (سال ۱۳۱ هـ ق).

پس از او، *سنبادگبر* نیشابوری به خونخواهی ابو مسلم از نیشابور برخاست و چند سال با سپاهیان بنی‌عباس جنگید و سالها شرق ایران را از دستبرد عباسیان آزاد کرد تا سال ۱۳۸ هجری.

طاهریان، از سال ۲۰۶ در خراسان آزادی خود را از بغداد آشکار کردند، و در سال ۲۰۷ نام مأمون را از خطبه‌های نماز بیفکندند و نیشابور را پایتخت خویش گردانیدند.

یعقوب لیث، در سال ۲۵۹ بازماندهٔ طاهریان را در نیشابور بشکست و چندی در نیشابور بزیست.

پس از شکست عمرولیث از امیر اسمعیل سامانی در سال ۲۸۷ هـ ق، *بخارا* پایتخت خراسان گردید و همواره از سوی ایشان امیری بر نیشابور فرمان می‌راند؛ و در زمان فرزندان سبکتکین، نیشابور سر از فرمانروایان تاتار آزاد داشت و گهگاه شاهان سفری به آن شهر می‌کردند.

فرزندان *سلجوق* از آغاز کشاکش با فرزندان سبکتکین گاهگاه نیشابور را پایتخت قرار می‌دادند، اما آلب

ارسلان و ملکشاه و سنجر بیشتر در این شهر بسر می‌بردند.

در سال ۵۴۹ هـ ق در زمان سنجر سلجوقی چون غزان بر نیشابور یورش آوردند به مردم شهر نیشابور نامه نوشتند که آنان را بپذیرند و مردم شهر از پیشوای مذهبی خویش امام محمد یحیی فرمان خواستند و او فرمان به جنگ با آنان را داد... و چون آنان پیروز شدند، شهر را به آتش کشیدند و همهٔ کتابخانه‌ها را غارت کردند و کتابها را سوختند چندان در دهان امام محمد یحیی خاک ریختند که او خفه شد! و شاعران بزرگ چون انوری و خاقانی در مَرگ او سوگنامه‌ها سرودند، چنانکه در زمان زندگیش مدحها سروده بودند.

در زمان ***خوارزمشاهیان*** (فرزندان آلتونتاش ترک که به فرمان محمود بر خوارزم یعنی دل ایران فرمانروا شدند، و لقب خوارزمشاهی را تا ویران کردن ایران با خویش به این‌سو و آن‌سو بردند)، چنانکه همهٔ تاریخ نویسان یکزبان‌اند، مردم شهر نیشابور خود به رهبری فرماندهان مردمی در برابر سپاه مغول ایستادند و جنگیدند. چون داماد چنگیز به تیر نیشابوریان کشته شد، آن یورشگر خونخوار تاریخ با همهٔ سپاهیانش پیرامون شهر را بگرفت و سوگند خورد که نیشابور را ویران کند و بر فراز آن جو بکارد!. مردم نیشابور از هیچ جای یاری نیافتند، اما خود در برابر سپاه مغول ایستادند و پیمان بستند که مغولان یک دختر از نیشابور نگیرند...خانه به خانه جنگیدند و در هر خانه، آنگاه که چشمان آن خونخواران از در و دیوار شکسته به اندرون می‌افتاد... پدر با شمشیر دخترکان و پسرکان خود و آنگاه بانوی خانهٔ خود را می‌کشت، پسانگاه بر دست مغولان کشته می‌شد... و اینچنین نیشابور به زیر خاک رفت!

www.tabarestan.info تبرستان

کتابشناسی گزیده

آثار الباقیه عن‌القرون الخالیه (ترجمه) دانا سرشت.

آکام‌المرجان‌فی‌ذکرالمدائن‌المشهورة‌فی‌کل‌مکان ـ اسحاق‌بن‌حسین منجم ـ ترجمه محمد آصف فکرت ناشر آستان قدس رضوی ۱۳۷۰.

احسن‌التقاسیم‌فی‌معرفة‌الاقالیم ـ ابوعبدالله محمدبن‌احمد مقدسی ـ ترجمه‌دکتر علینقی‌منزوی ـ شرکت‌مؤلفان‌ومترجمان ۱۳۶۱.

اخبار الطوال ـ ابوحنیفه دینوری ـ ترجمه صادق نشأت ـ بنیاد فرهنگ ایران.

تاریخ نیشابور ـ الحافظ ابوالحسن عبدالفاخر بن اسماعیل فارسی.

اسرار التوحید ـ محمد بن منور.

اشکال العالم ـ ابوالقاسم بن احمد جیهانی ـ ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب ـ مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری ـ به نشر ۱۳۶۸.

البلدان ـ احمد بن ابی یعقوب ـ ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی ـ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۶.

الاعلاق النفیسة ـ ابن رسته ـ ترجمه دکتر حسین قره چانلو ـ امیر کبیر ۱۳۶۵.

البلدان(ترجمه‌مختصر)بخش‌مربوط به‌ایران ـ ابوبکراحمدبن‌محمدبن‌اسحاق‌همدانی‌ابن‌فقیه ـ ترجمه ح ـ مسعود بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۹.

المسالک و الممالک ـ ابن خرداد به ـ ترجمه دکتر حسین قره چانلو ۱۳۷۰.
الکامل ـ عزالدین ابن اثیر ـ ترجمه عباس خلیلی.
تاریخ جهان آرا ـ قاضی احمد غفاری قزوینی ـ بکوشش استاد مینوی.
بند هش ایرانی، متن پهلوی ـ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران شماره ۸۹.
بند هش، فرنبغ دادگی، ترجمه فارسی ـ گزارنده مهرداد بهار انتشارء توس ۱۳۶۹.
تاریخ مهندسی در ایران ـ دکتر مهدی فرشاد بنیاد نیشابور ۱۳۶۲.
تاریخ نیشابور ـ ابو عبدالله الحاکم.
تاریخ نیشابور ـ سید علی موید ثابتی ـ انتشارات انجمن آثار ملی.
تاریخ نیشابور ـ مؤید ثابتی ۱۳۳۵.
تاریخ الرسل و الملوک ـ محمد جریر طبری ـ ترجمه ابوالقاسم پاینده.
تاریخ یمینی (عتبی) ـ ترجمه ابوالشرف ناح بن ظفر جرفادقانی ـ بکوشش دکتر جعفر شعار.
تاریخ بیهقی ـ ابوالفضل بیهقی ـ تصحیح دکتر علی اکبر فیاض.
تاریخ یعقوبی ـ احمد بن ابی یعقوب ابن واضح ـ ترجمه ابراهیم آیتی.
تاریخ گزیده ـ حمدالله مستوفی.
تقویم البلدان ـ ابوالفداء ـ ترجمه عبدالمحمد آیتی ـ بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۹.
جهان نامه ـ محمد بن نجیب بکران ـ دکتر محمد امین ریاحی ـ ابن سینا ۱۳۴۲.
جغرافی تاریخی خراسان، در تاریخ حافظ ابرو ـ شهاب‌الدین عبدالله خوافی (حافظ ابرو) تصحیح دکتر غلامرضا و رهرام. اطلاعات ـ ۱۳۷۰.
جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی. لسترنج ـ ترجمه محمود عرفان ـ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۳۷.
جغرافیای تاریخی ایران باستان ـ دکتر محمود جواد مشکور ـ دنیای کتاب ۱۳۷۱.
جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردان ـ ابوالقاسم طاهری.
حدود العالم من المشرق الی المغرب ـ نویسنده ناشناس ـ بکوشش منوچهر ستوده ـ طهوری ۱۳۶۲.
زین‌الاخبار ـ ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود گرویزی ـ تصحیح عبدالحی حبیبی.
شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان ـ ن. پیگولوسکایا ـ ترجمه عنایت الله رضا ـ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ـ ۱۳۶۷.
فتوح البلدان ـ بخش مربوط به ایران ـ احمد بن یحیی البلاذری ـ ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش ـ چاپ دوم سروش ۱۳۶۴.
کتاب الخراج ـ قدامه بن جعفر ـ ترجمه دکتر حسین قره‌چانلو ـ نشر البرز ۱۳۷۰.
صورة‌الارض ابن‌حوقل ـ ترجمه دکتر جعفر شعار ـ بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۹.
مسالک و ممالک ـ ابواسحق ابراهیم استخری ـ بکوشش ایرج افشار ـ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۷.
مرآة‌البلدان ـ محمد حسن خان اعتمادالسلطنه ـ بکوشش عبدالحسین نوائی و میر هاشم محدث ۴ جلد دانشگاه تهران ۱۳۶۸.
معجم البلدان ـ یاقوت حمومی ـ بیروت ۵ جلد ۱۹۷۹.
مطلع الشمس ـ محمد حسن خان اعتمادالسلطنه.
مروج الذهب یا معادن الجواهر ـ مسعودی ـ ترجمه ابوالقاسم پاینده.
نزهة‌القلوب ـ حمدالله مستوفی ـ باهتمام گای لسترنج ـ چاپ لیدن ۱۹۱۵.
نیشابور شهر فیروزه ـ فریدون گرایلی ـ ۱۳۵۷.
نیشابور، شهرهای ایرا ن جلد ۳، به کوشش محمد یوسف کیانی، جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۶

تبرستان
www.tabarestan.info

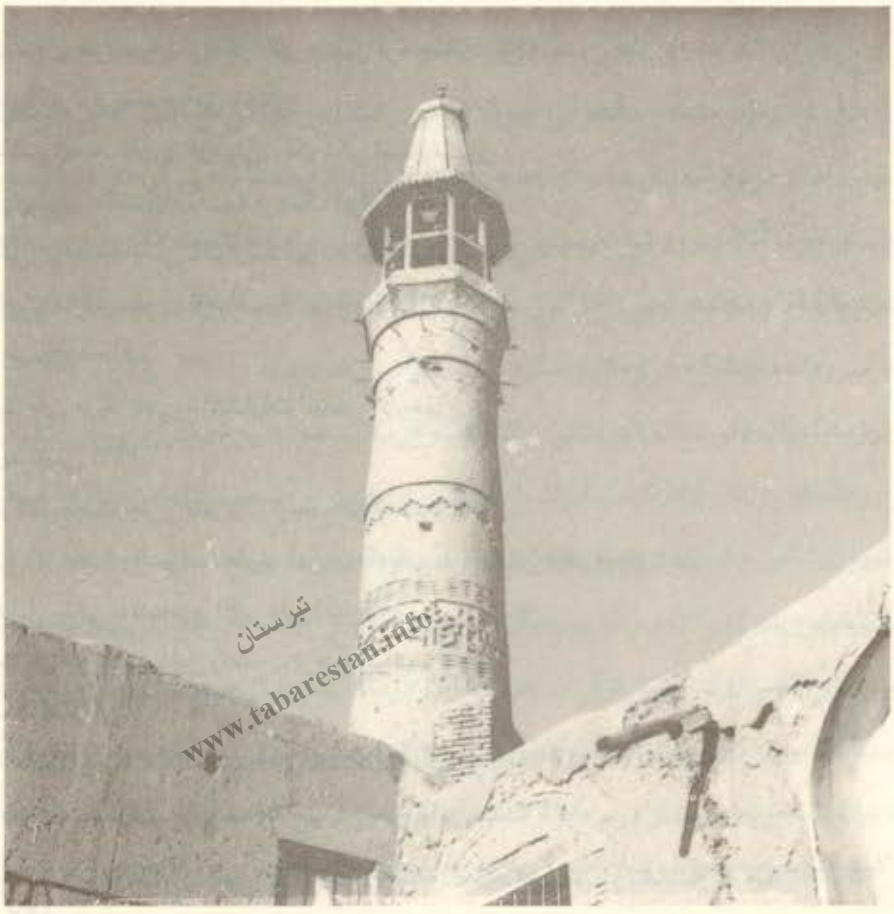

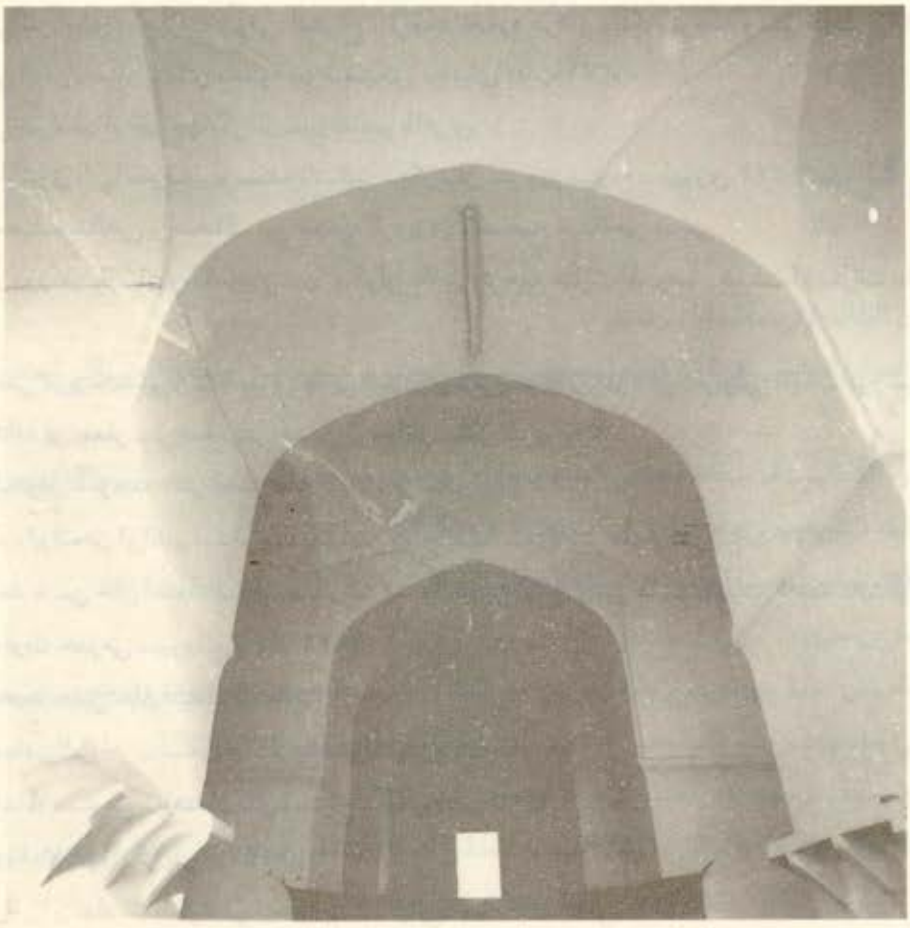

سبزوار: شبستان و منار مسجد پامنار

تبرستان
www.tabarestan.info

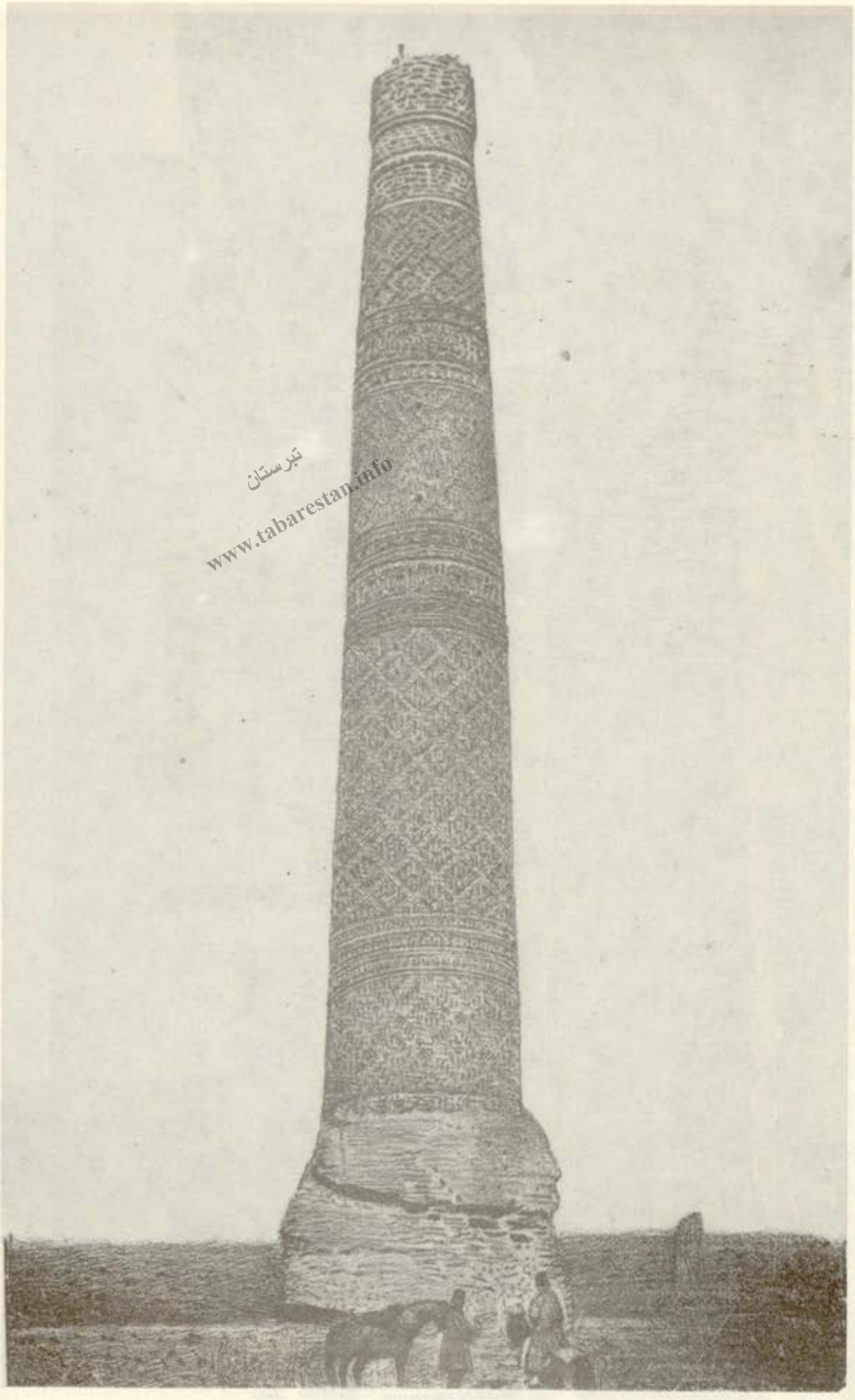

تبرستان
www.tabarestan.info

سبزوار: منار خسروگرد

تخت جمشید

www.tabarestan.info تبرستان

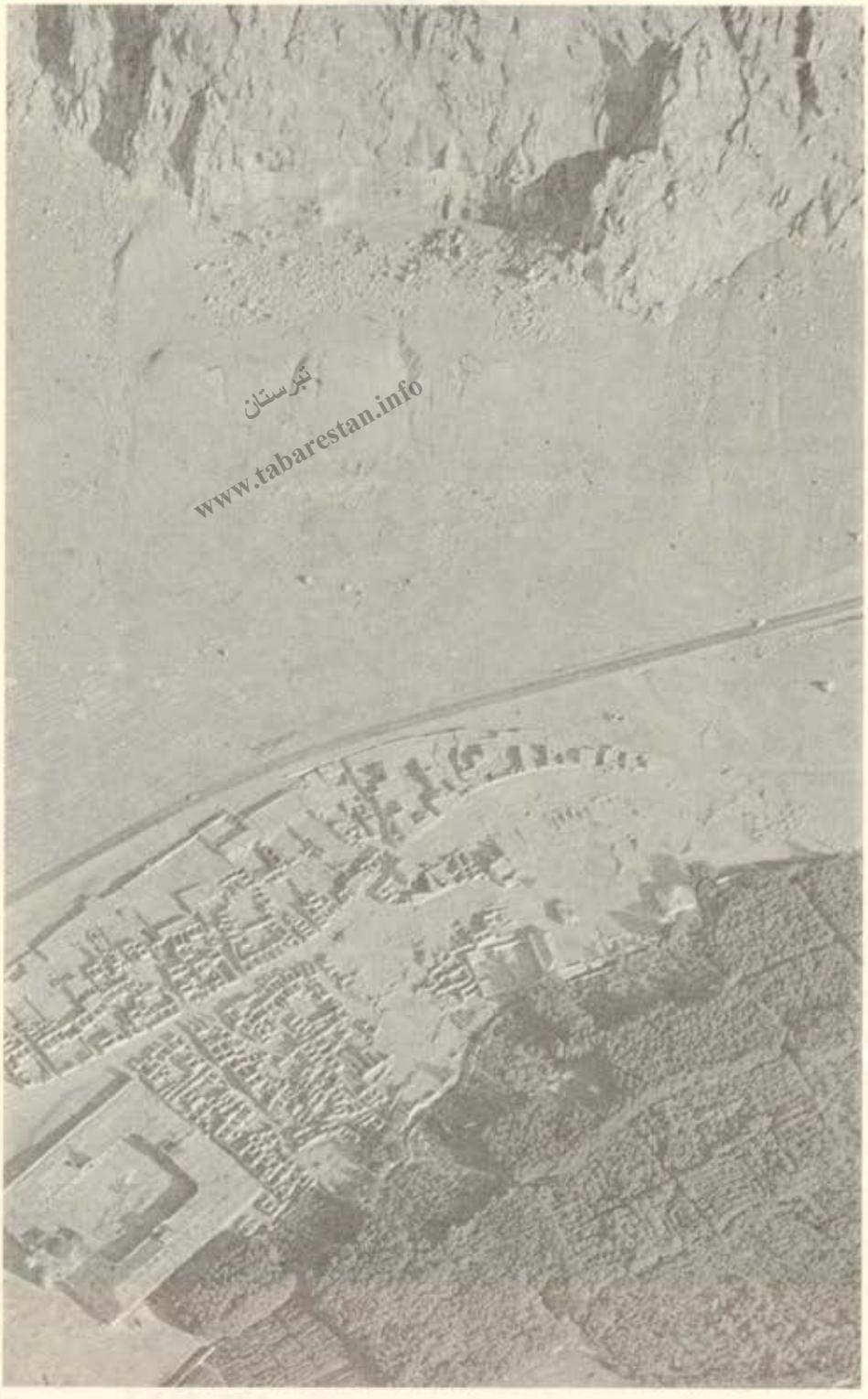

تبرستان
www.tabarestan.info

بستون کرمانشاه

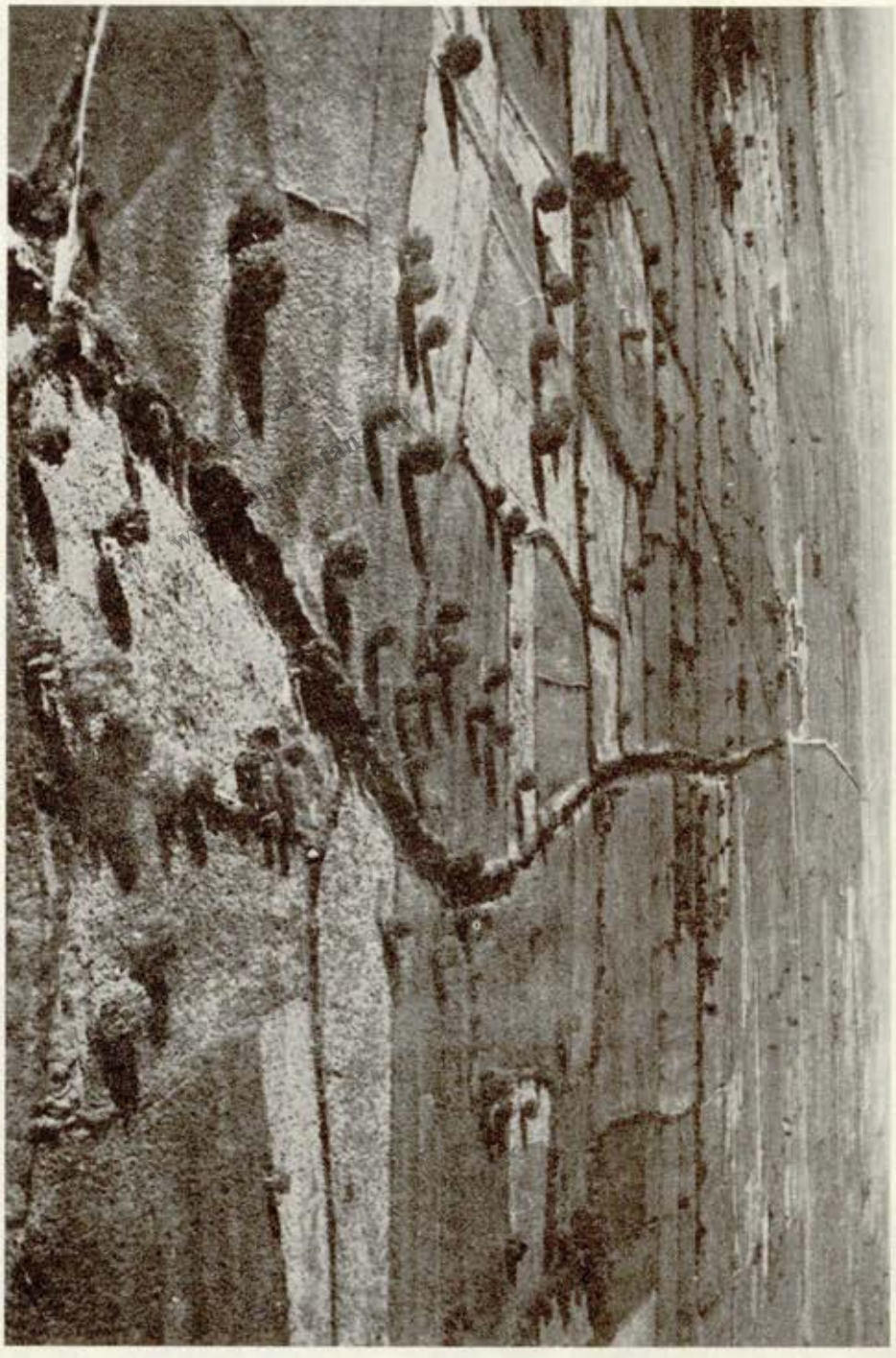

دشت گرگان: دیوار دفاعی تمیشه

زرنگ

پایتخت صفاریان

تبرستان
www.tabarestan.info

دکتر افشار سیستانی

خاستگاه شهر

سیستان، جلگهٔ وسیع و حاصلخیزی است در پیرامون دریاچهٔ هامون در خاور ایران. این سرزمین در زمان پیروزی اعراب بزرگتر از خراسان بود و حتی کابل، پایتخت کنونی افغانستان، را در بر می‌گرفت.

در سدهٔ ۱۱ هـ ق ، مرز خاوری سیستان از کشمیر تا کرانهٔ دریای هند و مرز باختری آن تا کرمان و مرز شمالی‌اش اسفزار و مرز جنوبی آن سند بوده است.

سیستان تا سال ۱۲۸۷ هـ ق ./۱۸۷۰ م، شامل بلوچستان و بخش مهمی از افغانستان تا حدود هرات در شمال و تا کنار دریا در جنوب، بوده است.

تبرستان
www.tabarestan.info

نام

نام سیستان در اوستا و در نوشته‌های پادشاهان هخامنشی **زرنکه** آمده، که سرزمینی آباد، حاصلخیز و مقدس بوده است. **زره**، گونهٔ دیگری از واژهٔ **دریا** است و در نام **گودزره** در جنوب دریاچهٔ هامون باز مانده است. زرنکه، که در فارسی به گونهٔ **زرنگ** مانده، به معنای دریا زمین است. از این نام پیداست که در روزگاران کهن دریاچهٔ هامون و گودزره و شاید تا شمال تا دریاچهٔ بالخاش و دریای مازندران یک دریای بزرگ بهم پیوسته بوده است، و از این رو سیستان را زرنگ یا دریا زمین می‌نامیده‌اند.

در اوستا، سیستان به اسم رود معروفش که امروز **هیرمند** و **هلمند** نامیده می‌شود و در آثار جغرافیایی دوران اسلامی به‌نام **هندمند** نامبرده شده، به صورت **هَئِتومَنت** یادگردیده‌است. چنان‌که در فرگرد اوّل **وندیداد**، فقرهٔ ۱۳، آمده است:

«یازدهمین کشوری که من‌اهورا مزدا بیافریدم هلمند با شکوه و فرّ است. اهریمن پرگزند در آنجا جادوئی زشت پدید آورد.»

در فرگرد ۱۹ **وندیداد**، فقرهٔ ۳۹ نیز از کشور هَئِتومَنت یاد شده است. این نام به معنای **دارای سدّ** است، چون روی این رود، سدها و بندها بوده است.

بعضی از تاریخ نگاران، زرتشت را از سیستان و از مردم سکایی که نیاکان سیستانیها بوده‌اند می‌دانند و به همین دلیل، بر این که سیستان در باور ایرانیان باستان **قبةالارض** بوده است تأکید می‌کنند. سیستان به دلیل واقع بودن در مرکز آبادانیِ جهانِ باستان بایستی این ویژگی را داشته باشد، و نام دیگر آن، یعنی **نیمروز** گویای همین نکته است که نیمهٔ روزِ جهانِ باستان در سیستان تحقق می‌یافته است، بدین معنی: هنگامی که در سیستان ظهر بوده، در خاور آسیا، غروب و در باختر اروپا صبح بوده است. بنابر این می‌توان گفت که نیمروز، اصطلاح علمی

است برای سیستان و به نصف‌النهار آن مربوط می‌شود، که دانشمندان ایرانی، این سرزمین را پس از زرتشت کشور نیمروز خواندند.

سیستان که گونهٔ نوتری از **سکستان** است، به معنای سرزمین سکاها است. چون تیره‌های ایرانی سکایی در سدهٔ ۲ م به این سرزمین کوچ کردند، نام خود را به آن دادند و زرنگ به سیستان تغییر یافت. به علاوه، مهاجرت سکاها به این سرزمین سبب تغییر هویّت باستانی این سامان شد و سکاها یا **سگزیان** با فرهنگ غنی خود اعتبار باستانی آن را شکلی دیگر بخشیدند.

پیشینهٔ تاریخی

پیش از اسلام: سیستان، سرزمین اساطیر ملّی ایران، تاریخی باستانی دارد و یکی از مهمترین مناطق ایران است که در طول تاریخ پر اضطراب این کشور دستخوش حوادث گوناگون بوده است. از این رو سیستان و مردم دلیر آن که از دیر باز در این مرز و بوم می‌زیستند، همانند تاریخ همهٔ سرزمینها و مردمان باستانی، افسانه‌های شیرین و شورانگیز دارند.

سیستان در اساطیر، زادگاه جهان پهلوانان گرشاسب، زال و رستم بود، و از آغاز جهانگشایی ایرانیان، از سرزمینهای فرمانبردار هخامنشی بوده است.

در *معجم البلدان*، ذیل واژهٔ *سجستان*، آمده است:

«کیکاوس، زمین داور را خاص رستم قرار داد.»

بناهای تاریخی و آثار باستانی بسیاری که اکنون در سراسر این سرزمین در کنار رودخانهٔ هیرمند دیده می‌شوند، یادآور گذشتهٔ درخشان این منطقهٔ مینوی است. زرنگ چون زادگاه اصلی کیانیان شمرده می‌شد، مقدس و گرامی بوده است. در بند ۷ از فصل ۲۱ *بُندَهِش* آمده است:

«کیانسیه (هامون)، محل خاندان کیانی می‌باشد.»

در زامیادیشت هم سیستان سرزمین کیانیان شمرده شده و در بند ۶۶ از فرگرد ۹ این یشت آمده است:

«فرّ به کسی متعلق است که سلطنت خود را در آن جایی که رود هلمند، دریاچهٔ هامون را تشکیل می‌دهد برانگیزد.»

چون دین مزدیسنا از گشتاسب، پادشاه کیانی که سلسلهٔ او از زرنگ بود، رونق گرفت، این سرزمین نزد زرتشتیان مقدس است و در کتاب دینی ایرانیان باستان از آن به نیکی و قداست یاد شده است.

پس از درگذشت اسکندر مقدونی در سال ۳۲۳ ق م، هرج و مرج در سراسر کشور آغاز شد و تا ده سال ادامه یافت. پس از این که پردیکاس، سردار مقدونی به نیابت سلطنت انتخاب شد، حکمرانی کشور زرنگ همراه هرات

www.tabarestan.info تبرستان

را به سردار سلوکی ستاسانور سولیانی واگذار کرد.

در روزگار پادشاهی مهرداد اوّل اشکانی (۱۷۱ ـ ۱۳۸ ق م.) ، ایالتهای خاوری، از جمله سیستان که در زمان سلوکیان به استقلال رسیده بودند، زیر فرمان کشور پارت درآمدند.

اردشیر بابکان، نخستین پادشاه ساسانی، همزمان با تسخیر دیگر سرزمینها، سیستان را نیز تصرف کرد. بهرام دوم که سیستان را گرفت، فرزندش بهرام سوم را به حکومت آنجا فرستاد، از این رو او را ***سکانشاه*** نامیدند.

پس از اسلام: در ۲۳ هـ ق / ۶۴۳ م ، اعراب وارد سیستان شدند؛ امّا مردم آن تن به فرمان عربها ندادند و آتش شورشها و انقلابهای بسیاری شعله‌ور گشت. سرانجام در روزگار خلافت معاویه، سیستان به اطاعت کامل عربها درآمد و عبدالرحمان بن سمره به حکومت آنجا منصوب شد. با این حال، مردم این سرزمین در دوران حکمرانی عربها از دلبستگی و علاقه به ملیّت ایرانی خودداری نکردند و در این مدّت که بغداد ، شهر افسانه‌های هزار و یکشب، سرگرم شاد خواریها و زندیق کشیهای خود بود، سیستان صحنهٔ وقوع انقلابها، شورشهای دایم، کانون خوارج و دیگر ناراضیان ایرانی گردید، که مقصود اصلی اینان تجدید مجد و عظمت ایران زمین بود.

www.tabarestan.info تبرستان

پیش از روی کار آمدن یعقوب لیث صفاری در سیستان، حمزه پسر آذرک شاری به سال ۱۷۷ هـ ق /۷۹۳ م شورش کرد و توانست کارگزاران هارون الرشید را شکست دهد و مردم سیستان را از پرداخت خراج به بغداد بازدارد.

فرمانروایی عباسیان از میانهٔ سدهٔ ۳ هـ.ق، رو به نابودی نهاد و در زمان هارون‌الرشید، تجزیهٔ سرزمینهای فرمانبردار اسلامی شروع شد. در این هنگام یعقوب لیث، شیرمرد سیستان که اندیشهٔ استقلال ایران را داشت، پس از جنگهای بسیار، دشمنان خود بویژه خوارج را شکست داد و سرانجام در روز ۲۴ محرم ۲۴۷ هـ ق / ۸۶۱ م مردم آزادهٔ سیستان، یکدل و یکزبان سر به فرمان او نهادند.

یعقوب پس از دست یافتن به بُست، هرات، کابل، بلوچستان، قندهار، کرمان، فارس، بلخ، نیشابور، خوزستان، و... را نیز گشود.

یعقوب لیث در ۲۶۵ هـ ق /۸۷۸ م در ***گندی‌شاپور*** درگذشت و عمرولیث به جای او فرمانروا شد.

در ۲۸۷ هـ ق /۹۰۰ م، امیر اسماعیل سامانی در نبردی عمرولیث را اسیر کرد و به بغداد فرستاد. او دو سال بعد به دستور خلیفه در زندان کشته شد.

سیستان در برابر لشکرکشی محمود غزنوی پایداری نکرد و محمود پس از دست یافتن به آن، در ۳۹۳ هـ ق / ۱۰۰۲ م، برادرش نصربن ناصرالدین را حاکم آنجا کرد.

سلجوقیان پس از ورود به سیستان، طاهر نامی از خاندان صفاری را به حکمرانی این سرزمین گماردند.

در ۶۰۹ هـ ق /۱۲۱۲ م، هنگامی که خوارزمشاه غوریان را برانداخت و غزنین، بامیان و سیستان را به دست آورد، حکومت این مناطق را به پسرش جلال‌الدین واگذار کرد.

چنگیز مغول، پس از شکست دادن پادشاه خوارزم، در ۶۱۸ هـ ق /۱۲۲۱ م از جیحون (آمودریا) گذشت، افغانستان و خراسان را پیمود و به سرکوبی بازماندهٔ نیروی خوارزمی پرداخت و در ۶۱۹ هـ ق /۱۲۲۲ م نیرویی را به سیستان فرستاد و آن را گرفت.

تیمور گورکان، که از چنگ تغلق تیمور، شاه کاشغر، گریخته بود و در بخش جنوبی افغانستان بسر می‌برد، همراه امیر حسین قزغنی برادرزن خود به خراسان رفت و از آنجا به قندهار گریخت و در ۷۶۴ هـ. ق ./۱۳۶۲ م، رهسپار سیستان شد. جلال‌الدین محمّد کیانی، امیر سیستان، بر آنان تاخت. تیمور در این گیر و دار چندین زخم برداشت، از جمله پاشنهٔ پاوشانهٔ راستش زخمی شد و دو انگشت دست راستش جدا گردید. زخمی که بر پای راست تیمور وارد آمد، هیچ گاه درمان نشد و به **تیمور لنگ** شناخته شد.

تیمور پس از پیروزی بر دشمنانش در ۷۸۵ هـ ق /۱۳۸۳ م، بار دیگر به سیستان لشکر کشید و این سرزمین راویران کرد. در این حمله شهر زرنگ، مرکز آن نیز با خاک یکسان شد.

تبرستان
www.tabarestan.info

تیمور پس از نابود کردن سیستان، رهسپار بُست شد. در بین راه، قلعهٔ طاق راگشود و آن را نیز ویران ساخت؛ و چون در کرانهٔ هیرمند چادر زد، دستور داد **بند رستم** را خراب کردند.

پس از تیمور، امیران کیانی که خود را از بازماندگان کیانیان می‌دانستند در این سرزمین حکمرانی داشتند و گهگاه مستقل بودند؛ امّا در روزگار صفویه از پادشاهان این خاندان فرمان می‌بردند، تا این که سیستان به دست افغانها افتاد.

چندی بعد نادرشاه افشار، ملک محمود سیستانی امیر سیستان را سرکوب کرد و برادرانش را هفت سال در کوه خواجه زندانی نمود و خاندان کیانی را تار و مار کرد.

در ۱۱۶۰ هـ ق /۱۷۴۷ م، نادر شاه افشار کشته شد و احمد خان ابدالی، سردار سرشناس نادر، که با شماری افغان در خدمت ارتش ایران بود، از اردوی نادرشاه جدا شد و به افغانستان بازگشت. احمدخان به کمک سران ایلها خود را شاه خواند و خاور ایران از جمله سیستان را گرفت، و خاندان کیانی به تدریج در اثر کشمکشهای خانوادگی نابود گردید.

از این زمان سیستان در پهنهٔ سیاست جدید وارد شد و سالها یکی از مهره‌های شطرنج دیپلماسی انگلستان بود.

پس از درگذشت احمد شاه دُرانی، سیستان تا ۱۲۱۸ هـ ق /۱۸۰۳ م، به جانشینانش باج می‌پرداخت.

از ۱۲۱۸ هـ ق، ایران گرفتار جنگ با روسیهٔ تزاری شد. در این هنگام افغانها به خراسان و سیستان تاختند، ولی شجاع‌السلطنه آنان را تار و مار کرد.

فتحعلی شاه قاجار در ۱۲۵۰ هـ ق /۱۸۳۴ م درگذشت و محمّد میرزا پادشاه شد. افغانها بار دیگر شورش کردند، ولی محمّد شاه آنان راگوشمالی داد. با مرگ محمّد شاه بیشتر استانها از جمله سیستان را آشوب فراگرفت، تا این که در ۲۲ ذیقعدهٔ ۱۲۶۴ هـ ق /۱۸۴۷ م میرزا تقی‌خان امیرکبیر صدر اعظم ایران شد. او برای آرامش کشور،

فرمان دولت مرکزی را تا دورترین نقطهٔ ایران جاری ساخت.

کشمکشهای پی‌درپی ایران و افغانستان بر سر سیستان، سبب گردید که لرد جان راسل نخست‌وزیر انگلستان در ۱۲۷۹ هـ ق/۱۸۶۲ م اعلامیه‌ای مبنی بر بی‌طرفی انگلستان صادر کند.

ایران با استفاده از این رویداد، در ۱۲۸۱ ـ ۱۲۸۲ هـ ق /۱۸۶۴ ـ ۱۹۸۵ م، به آنجا لشکر کشید و سیستان را اشغال کرد.

انگلستان با توجه به پیمان پاریس، ظاهراً برای جلوگیری از جنگ بین ایران و افغانستان، پیشنهاد داوری کرد و در ۱۲۸۷ هـ ق /۱۸۷۰ م، ژنرال گلداسمیت را به ریاست هیأت انگلیسی به عنوان میانجی به منطقه فرستاد.

هیأت انگلیسی پس از تعیین مرزهای بلوچستان که نتیجهٔ آن جدا شدن بخشی از بلوچستان ایران بود، در مرزهای سیستان به بررسی پرداخت. گلداسمیت در ۱۲۸۹ هـ ق /۱۸۷۲ م، با کمال بی‌شرمی براساس مأموریت ننگین خود، رودخانهٔ هیرمند را مرز ایران و افغانستان تعیین کرد و بار دیگر بخشی از خاک سیستان را که از ایران بود به افغانستان واگذار نمود و ناصرالدین شاه قاجار هم رأی او را تصویب کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

شهر زَرَنگ

جایگاه جغرافیایی: شهر زرنگ و به عربی **زرنج**، در ناحیهٔ گود و پستی در کناره‌های خاوری رود هیرمند در حوالی سنارود از نهرهای بزرگی که از هیرمند جدا می‌شد و به سوی باختر جریان داشت، واقع بود.

در پهنای سرزمین سیستان باستانی، روستای کوچکی است به نام ***نادعلی***، در جنوب آن، تل بزرگی دیده می‌شود که بر فراز آن، آثار ارگ شهری پابرجاست.

احمدبن ابی‌یعقوب، مؤلف کتاب ***اَلبُلدان*** (تألیف ۲۷۸ هـ. ق.) مساحت شهر زرنگ را چهار فرسنگ نوشته است.

ابن حوقل، مؤلف کتاب ***صورة الارض*** (تألیف: ۳۶۷ هـ ق) درازای زرنگ راسی فرسنگ و پهنای آن را یک منزل نوشته است:

«از ناحیهٔ کوین بر راه قهستان تا پل کرمان بر طریق فارس سی فرسخ است و پهنای آن به اندازهٔ یک منزل است.»

پیدایش زرنگ

تاریخ و جغرافی‌نگاران دربارهٔ پیدایش شهر زرنگ و بنیانگذار آن حکایتهای گوناگونی بیان داشته‌اند. اسدی توسی در ***گرشاسب‌نامه***، بنای این شهر را به گرشاسب سردودمان پهلوانان ملّی ایران‌زمین و نیای رستم نسبت داده گوید:

چو بگذشت ازین کار ماهی فره — بیامد به نزدیک آب زره
زاخترشناس و مهندس شمار — به روم و به هند آن که بد نامدار
بیاورد و بنهاد شهر زرنج — که در کار ناسود روزی زرنج
ز گِل باره‌ای گردش اندر کشید — میانش دژی سر به مه بر کشید
ز پیرامن دژیکی کنده ساخت — ز هر جوی و نهر آب در وی بساخت
بسا رود برداشت از هیرمند — وزان جوی و کاریزها برفکند

در جای دیگر می‌گوید:

سپهبد گرفت از پدر پند یاد — وز آنجا سوی سیستان رفت شاد
چو آن شهر پردخت و باره بساخت — برو پنج در آهنین بر نشاخت
تو گفتی بهشت بری سیستان — یکی نیست خرمی سیست آن

www.tabarestan.info تبرستان

مؤلف *تاریخ سیستان* (تألیف ۴۴۵ هـ ق) نیز گرشاسب را بنیانگذار زرنگ دانسته، می‌نویسد:

«امّا بنا کردن سیستان، بر دست گرشاسب بن اثرت‌بن شهر بن گورنگ بن بید اسب بن تورین... بود... گرشاسب دانایان جهان را گرد کرده بود، که من شهری بنا خواهم کرد بدین روزگار که ضحاک همهٔ جهان را ویران کند و آزادگان جهان را همی کشد... او را بر شهری که من کرده باشم فرمان نباشد، امّا چنان خواهم که نیکو نگاه کنید و از هفت و چهار و دوازده بنگرید و حساب کنید، و به وقتی ابتدا کنید که سعد باشد بی هیچ نحس...»

حمدالله مستوفی، مؤلف کتاب *نزهة‌القلوب* (تألیف ۷۴۰ هـ ق) نیز گفتهٔ مؤلف *تاریخ سیستان* را تأیید کرده، می‌گوید:

«جهان پهلوان گرشاسف ساخت و زرنگ نام کرد و عرب زرنج خواندند؛ و بر راه ریگ روان نزدیک به حیرهٔ زره بندی عظیم بست تا شهر از آسیب ریگ روان ایمن شد. بعد از آن بهمن تجدید عمارتش کرد...»

ژوزف مارکوارت آلمانی، مؤلف کتاب *وِهرُود ارَنگ*، بنای شهر زرنگ را به‌افراسیاب نسبت‌داده‌ونوشته است:

«شهرستان زرنگ را نخست افراسیاب تورانی ملعون ساخت و آتش ورجاوند کرکوی را در آنجا نشانید، و منوچهر را به پدشخوارگر محاصره کرد، و اسفندارمد را به زنی خواست. اسفندار مد در زمین آمیخت. افراسیاب آن شهرستان را ویران کردوآن‌آتش‌راخاموش‌کرد.سپس‌کیخسرو پسر سیاوخش آن شهرستان را باز ساخت و آتش کرکوی را باز نشانید و اردشیر بابکان آن شهرستان را به فرجام رسانید.»

مؤلف *تاریخ سیستان*، آن جائی که برتریهای سیستان را شرح می‌دهد، با استفاده از آثار عبدالله بن مقفع و

قدامة بن جعفر بغدادی، اسکندر یونانی را بنیانگذار ارگ شهر زرنگ دانسته، می‌نویسد:

«اسکندر رومی، چون دار ابن داراب کشته شد و روشنک دختر او را به زنی کرد و قصد هند کرد، به سیستان رفت و بر آن قلعه شد که کیخسرو بنا کرده بود بر شمال قلعهٔ سیستان؛ و قلعهٔ دیگرست بر جنوب که پس از آن اردشیر بابکان بنا کرده و آنجا هفت روز ببود و اسپهبد سیستان را بنواخت که او را خدمت بسیار کرد و پذیرهٔ او باز شد. پس بفرمود تا آنجا که دیدبانگاه قلعه بود، قلعهٔ جداگانه کردند و روشنک آنجا یله کرد تا از کار هند فارغ شد و باز آنجا آمد، و آن قلعه تمام کرده بودند. پس یک ماه آنجا ببود تا نیکو تمام شد. گفت: اراک چنین باید قلعه اندر نه چنان که بود. و اراک به زبان رومی دیدبانگاه راگویند و آن این است که اکنون قلعهٔ سیستان است که اراک گویند، ذوالقرنین کرده است.»

از گفته‌های جغرافی‌نگاران پیشین چنین بر می‌آید که پیش از شهر زرنگ، مرکز سیستان ***رام شهرستان*** بوده است که به آن ***ابرشهریار*** نیز می‌گفتند. محل این شهر سه منزلی زرنگ بوده و شاخهٔ بزرگ هیرمند درگذشته از آن می‌گذشت و روستاهای آنجا را سیراب می‌کرد، و چون ناگهان بند آنجا شکسته شد و آب از آن نهر به نهر دیگری افتاد، روستاهای آن را به بیابانی مبدل ساخت و مردم ناچار از آنجا کوچ کرده، زرنگ را ساختند و در آنجا ساکن شدند.

www.tabarestan.info تبرستان

دروازه‌ها

شهر باستانی زرنگ دارای پنج دروازهٔ آهنین درونی و سیزده دروازهٔ بیرونی بوده است. ابن حوقل دروازه‌های زرنگ را نام برده، گوید: شهر دارای قلعه و پنج دروازه است و حومه‌ای پهناور دارد، و این حومه نیز دارای قلعه و باروئی است و پیرامون حومه خندقی است که آب آن از داخل خود خندق برمی‌خیزد. به علاوه، فاضلاب نهرهای دیگر هم به خندق وارد می‌شود.

شهر درونی، پنج و شهر بیرونی، سیزده دروازه داشته است. از پنج دروازهٔ شهر درونی، دو دروازه مجاور یکدیگر است که هر دو به سوی جنوب خاوری باز می‌شوند و چون راه پارس از آنجا آغاز می‌شود به دروازه‌های پارس موسوم‌اند. یکی را ***دروازهٔ نو*** و دیگری را ***دروازهٔ کهنه*** می‌نامیدند. یک دروازهٔ دیگر به سوی شمال باز می‌شده که از آن به سوی خراسان می‌رفتند و چون شهر کرکویه نزدیک آن است، ***دروازهٔ کرکویه*** نامیده می‌شود. ***دروازهٔ نیشک***، سرِ راه خاوری است، که از آن به سوی بُست می‌رفتند. پر آمد و رفت ترین دروازه‌ها، دروازهٔ پنجم موسوم به ***دروازهٔ طعام*** است که بر راه جنوبی باز می‌شود و از میان بازارها و باغستانهایی که بیرون شهر زرنگ است، می‌گذرد.

سیزده دروازهٔ شهر بیرونی که از سوی جنوب شروع و به سوی خاور پیچیده شده و تا شمال ادامه داشتند، عبارت بودند از:

مینا یا میتا، جُرجان یا گرگان، شیرک، شتار اوق یا شتار او، شِب، نوخیک یا نوخیزک، آکار، نیشک، کرکویه، اسپریس، غنجِره، بارستان، رودگران یا رویگران.

نام و پیشینهٔ تاریخی

مؤلف *تاریخ سیستان*، از پایتخت سیستان به نام زرنگ یاد کرده، می‌نویسد:

«امّا زرنگ بدان گفتند که بیشترِ آبادانی و رودها و کشتزارها زال زر ساخت، چنانکه العتیق گویند اندر پیش زره و زالق الحدیث که معرب کرده‌اند، آن زال کهن است و زال نو و او را مردمان سیستان زورنگ خواندندی، زیرا که موی او راست به زر کشیده مانستی بسکورا که او ساخته بود زرنگ گفتند، این جا نیز دو حرف کم کردند اندر گفتار، و چون مردان مرد و کاری و بزرگان همه از بسکو خاستند، همه سیستان را بدان نام کردند و زرنگ خواندند.»

www.tabarestan.info تبرستان

بار تولد، وجه نامگذاری و محل شهر زرنگ را، چنین نوشته است:

«زرنگ که در قرون وسطی شهر عمدهٔ سیستان بود، در سمت راست هیرمند قرار داشت. نام ولایت در نگیانا و اسم ملت سارانگای بر این شهر مانده است. خرابه‌های زرنگ میان نادعلی و روستای جهان آباد واقع است.»

شهرهای پیشین خراسان، سیستان و آسیای مرکزی، یا قلعه‌ها و باروهای استوار و تسخیرناپذیر، چنان مجهز بوده‌اند که مردم تا سالها می‌توانستند در برابر مهاجمان ایستادگی کنند. در عربی بدین گونه شهرها **عذراء**، یعنی دوشیزه، می‌گفتند.

مؤلف *تاریخ سیستان*، از شارستان بزرگ زرنج و فراوانی نعمتها در آن شهر که روزگاری مدینةالعذرای کشور نیمروز بوده، چنین یاد می‌کند:

«اوّل آن است که شارستان بزرگ حصین دارد که خود چند شهری باشد از دیگر شهرها و آن گاه آن را، مدینه العذرا گویند که هرگز هیچ کس نتوانست آن را ستدن الاّ تا بدادند و نتوانند تا ابدالدّهر... و دیگر که شهری است به ذات خویش قایم که به هیچ شهری محتاج نیست...»

عنصری بلخی در قصیدهٔ «آیا شنیده هنرهای خسروان بنه خبر» نیز هنگامی که از تسخیر سیستان سخن می‌گوید، این شهر را مدینةالعذراء می‌خواند:

نبرده بود بر آن شهر هیچ کس دستی — ز عهد سام نریمان و گاه رستم زر
مدینة العذراء بود نام او تا بود — از آن که چیره نشد هیچ کس بر او بهتر

از این شعر عنصری نیز وجه صفت عذراء در مصراع دوم بیت دوم آشکار است که کسی نمی‌توانسته بر او چیره شود. و در این بیت مسعود سلمان که گوید:

همی بجستم حصنی عظیم دوشیزه که در جهان نبدش هیچ خسرو و سالار

به خوبی پیداست که صفت عذراء عربی را به دوشیزهٔ فارسی دری ترجمه کرده است. بدین صورت شهر زرنگ را عذراء، یعنی: دوشیزه از آن جهت گفته‌اند که تسخیر آن بر هیچ کس میسر نبود و همانند دوشیزه دست نخورده باقی مانده بود. حتی محمود غزنوی نیز تا زمانی که خودِ مردم زرنگ بر امیر خلف عصیان نکرده بودند و محمود را در تسخیر شهر خویش یاری نکرده بودند، از فتح آن عاجز بود.

ظاهراً نام زرنگ و به عربی زرنج، از اواخر سدهٔ ۸ هـ ق، و شاید هم از اواخر دوران غزنوی (سدهٔ ۵ هـ ق)، از به کار بردن افتاده است و جغرافی‌نگاران اسلامی در سده‌های پس از غزنویان تنها آن را به عنوان شهر سیستان یا مدینهٔ سجستان می‌شناختند. و هنگامی که این شهر در ۷۸۵هـ ق /۱۳۸۳م به دست تیمور گورکان با خاک یکسان شد، همین نام سیستان را داشت.

در تاریخ سیستان در موارد بسیار واژهٔ سیستان به مفهوم شهر زرنگ به کار برده شده است و گاهی هم واژهٔ قصبه به جای کرسی سیستان، یعنی زرنگ (زرنج) به کار رفته است.

شهر زرنگ بزرگترین شهر ایران، پایتخت و مهمترین شهر باستانی سیستان به شمار می‌آمد که ویرانه‌های آن در پیرامون آبادیهای زاهدان و شهرستان، در کنار بستر سنارود از شاخه‌های پیشین هیرمند، باقی است.

شهر زرنگ از دوران پیش از اسلام، به‌ویژه در روزگار ساسانیان، یکی از بزرگترین شهرهای ایران به شمار می‌آمد و نام آن در ضمن اخبار فتوحات نخستین مسلمانان مکرر یاد شده است. زرنگ تا دورهٔ خلفای عباسی از سوی فرستادگان خلیفه اداره می‌شد. آخرین حکمران عرب، که در زرنگ به دست یعقوب لیث اسیر و زندانی شد، در هم بن نصر بود.

یعقوب و برادرش عمرولیث که از پادشاهان مقتدر بودند، به عمران و آبادانی این سرزمین همت گماشتند. مؤلف *تاریخ سیستان* می‌نویسد:

«عمرو هزار رباط کرد و پانصد مسجد آدینه و مناره کرد دون پلها و میلهای بیابان، و کار خیر بسیار رفت بر دست وی و قصد بیش داشت که بدان نرسید.»

شهر زرنگ همانند بیشتر شهرهای بزرگ آسیای مرکزی، در توفان خانمان برانداز تهاجم مغول آسیب بسیار دید. ملک تاج الدین نیالتکین در ۶۲۲ هـ ق /۱۲۲۵ م، به ترمیم خرابیهای شهر زرنگ پرداخت و قلعهٔ ارگ را که لشکریان مغول خراب کرده بودند، بازسازی نمود و خندقی هم میان شارستان و ارگ بنا کرد.

لشکریان مغول بار دیگر در ۶۲۵ هـ ق /۱۲۲۷ م، به سیستان وارد و شهر زرنگ را محاصره و سرانجام پیروز شدند وینالتکین را به قلعهٔ اسپهبد یالاش کنونی برده و کشتند.

شهر زرنگ سده‌ها در کمال رونق و آبادی زیست و تا اندازه‌ای از تهاجم مغول محفوظ ماند، ولی تیمور لنگ

www.tabarestan.info تبرستان

خسارتهای زیادی بر آن وارد ساخت و چنانکه گفتیم، در ۷۸۵ هـ ق /۱۳۸۳ م علاوه بر خراب کردن شهر زرنگ و بندهای آب آن، دو هزار تن اسیر را در دیواری زنده زنده جای داد و کشت.

به هر حال، زرنگ که روزگاری تختگاه شهریاران و مرکز سیستان بود و روزی با بغداد همسری می‌کرد و از پرنفوس ترین شهرهای آسیا در خاور و به گفتهٔ مقدسی از **عجایب بلاد عجم** به شمار می‌رفت، در اثر خرابکاری و خونخواری چنگیز و تیمور و در اثر هجوم ریگهای روان و بر هم خو ردن سیستم آبیاری، اکنون منظرهٔ رقت آوری به خود گرفته که دیدن آن بدون شک اشک تأسف از چشمان انسان جاری می‌کند.

ساختمانها و تأسیسات

مسجد جامع: یکی از بزرگترین و شگفت‌آورترین بناهای شهر زرنگ، مسجد جامع و به گفتهٔ مؤلف تاریخ سیستان، مسجد آدینهٔ آن بوده است. ابن حوقل، می‌گوید:

تبرستان www.tabarestan.info

«مسجد جامع در ربض شهر، نزدیک دَرِ دروازهٔ جنوب غربی بر سرِ راه پارس واقع است. نزدیک مسجد دو حوض بزرگ ساخته‌اند که آب به آنها وارد می‌گردد و از آنها خارج شده به خانه‌های شهر می‌رود، زندان در پهلوی مسجد و مقر حاکم نیز در همان حوالی است.»

درآمد حاصل از اجارهٔ بازارهای حومهٔ شهر زرنگ که روزی هزار درهم تخمین زده شده است، وقف مسجد، بیمارستان، مدرسه و... بوده است. بعلاوه، در ماه رمضان هر سال، سی هزار درهم از بودجهٔ دولت صفاری وقف مسجد جامع می‌شد.

مقدسی، مؤلف کتاب ***احسن التقاسیم*** (تألیف: ۳۷۵ هـ ق)، نیز به بناهای زرنگ اشاره کرده و دو آتشگاه (مناره) مسجد جامع راکه یکی کهن و دیگری به دستور یعقوب لیث از مس ساخته شده بود، می‌ستاید.

این مسجد در ۳۶ هـ ق /۶۵۶ م به دست عبدالرحمان بن سمره بنا شد و حسن بصری محراب آن را نهاد. در ۱۱۱ هـ ق /۷۲۹ م، عبدالله بن ابی برده از نوادگان ابوموسی اشعری، مصلای بزرگ مسجد آدینه را به دَرِ پارس بنا کرد و مستغلات بسیاری نیز خرید و بر آن وقف کرد. در ۳۹۳ هـ ق /۱۰۰۲ م، مسجد جامع زرنگ به دست سپاهیان محمود غزنوی غارت شد.

کاخ عمرولیث: کاخ عمرولیث یا دارالامارهٔ ارگ، بین دروازه‌های نیشک و کرکویه در شمال خاوری شهر زرنگ بنا گردیده و خزانه در آنجا بوده است.

ابوالشرف جرفادقانی، مؤلف کتاب ***تاریخ یمینی***، دربارهٔ شهر زرنگ و قلعهٔ ارگ یا کاخ عمرولیث، می‌نویسد:

«آن قلعه با فلک همراز و با ملک هم‌آواز بود، سطح او سمک سماک می‌بودو دیده بان او زمزمه ملک می‌شنود و شهاب از اوج شرف او سر می‌تافت و سحاب در حضیض او جامهٔ ململ می‌بافت...»

کاخ یعقوب لیث: یعقوب لیث، بین دو دروازهٔ جنوب باختری موسوم به پارس و دروازهٔ خواربار (طعام) کاخی ساخته که قرارگاه جدید حاکم شهر گردیده و در نزدیکی کاخ عمرولیث قرار دارد. این ساختمان از خشت ساخته شده و طاقدار است، زیرا تیر و چوب در آن شهر، از زیادی رطوبت می‌پوسد و موریانه در آن رخنه می‌کند.

چنین می‌نماید که این کاخ، سراها و تأسیسات زیادی داشته که پس از خراب شدن، دوباره به دست عمرولیث بازسازی گردیده است.

کوشک یاکاخ یعقوب، سبزه میدانی از خود داشت که یعقوب همواره در آنجا می‌نشست تا مردم شرح حال خود را به وی تقدیم کنند و او به داد دادخواهان می‌پرداخت.

کاخ خلفی: کوشک خلفی نیز از کاخهای زرنج است که در ***تاریخ سیستان***، کوشهٔ خلفی نوشته شده است. خلفی بایستی منسوب به امیر خلف، پادشاه نامدار این سامان باشد که در ۳۵۲ هـ ق /۹۶۳ م، پدرش ابو جعفر در همین کاخ به قتل رسید.

www.tabarestan.info تبرستان

گاشن: گاشن، محلی در شهر زرنگ بود که در ۴۳۴ هـ ق /۱۰۴۲ م، لشکر سلاجقه پس از اینکه دروازهٔ کرکویهٔ زرنگ راگرفته و ساکنان زرتشتی و مسلمان آن را غارت نمودند، به سوی گاشن آمدند و این محله را هم چپاول کردند. جاشن عربی شدهٔ همین نام است و ***ابواسحاق جاشنی*** از علمای زبردست شهر زرنگ از این محل بود.[۵۸]

کرنگ: در نزدیکی کوی میار یا کرنگ نیز محلی در شهر زرنگ یا پیوسته به آن وجود داشت که سلطان محمود پس از تسخیر حصار طاق به آنجا آمد و شهر زرنگ و منطقهٔ سیستان را به قبچی حاجب سپرد.

کوی‌ها و سراها: شهر زرنگ دارای کویها و سراهایی به شرح زیر بود:

کوی‌ها : زنان، رخ، فراه، میار، کوشه، سینک.

سراها : بوالحسینی، بایوسفی، ارتاشی، ابوجعفر قوسی، امام فاخربن معاذ، بهلول بن معن، ابراهیم قوسی و پسر، محمّد ابراهیم قوسی، حمدان یحیی.

باغها: یکی از باغهای زرنگ ***باغ میمون*** بود، که از تفرجگاههای باشکوه بوده است. ابوالفضل سیستانی، شاه سیستان، در ۴۴۸ هـ ق /۱۰۵۶ م از فرستادهٔ امیر چغری بیگ، برادر طغرل سلجوقی در همین باغ پذیرایی کرد.

شهر زرنگ دارای باغهای دیگری نیز بوده است، زیرا جیهانی، مؤلف کتاب ***اشکال العالم*** (تألیف: حدود ۳۶۵ هـ ق)، از بوستانهای این شهر که از جویهای کوچک و بزرگی آب می‌گرفته‌اند و به مسافت نیم فرسنگ از دَرِ پارس تا دَرِ مینا بهم پیوسته بود، یاد کرده است.

بازارها: در پیرامون مسجد جامع، بازارهای بزرگ، آباد و پر رونق ساخته شده بود. بازار عمرو که به دستور عمرولیث ساخته شده، تا نیم فرسنگ در حومهٔ شهر زرنگ کشیده شده است. چنان که گفته شد، تنها اجارهٔ بهای روزانه‌اش هزار درهم بوده است.

مؤلف ***تاریخ سیستان*** علاوه بر این بازار، از چند بازار دیگر در شهر زرنگ، از جمله ***بازار سراجان*** نام برده است. در همین بازار بود که ۵ ربیع‌الاخر ۶۱۸ هـ ق /۱۲۲۱ م، یمین الدوله بهرام شاه هنگام رفتن به نماز جماعت، به دست فداییان اسماعیلیه به قتل رسید.

بازار نو که شاید به ***دَرِنو*** شهر زرنگ مربوط بوده نیز وجود داشته است. این بازار در ربیع‌الاول ۳۱۵ هـ ق /۹۲۷ م، در حادثهٔ آتش‌سوزی از بین رفت.

سه دیگر، ***بازار دَرِ خواربار*** بود، که در ۱۹ جمادی‌الآخر ۲۹۶ هـ ق /۹۰۸ م به دست پسران محمّدبن عمرو لیث به آتش کشیده شد.

به بازار دیگری هم به نام ***سراسته*** یا پیراسته در ***تاریخ سیستان*** اشاره شده که در ۳۵۳ هـ ق /۹۶۴ م، در نبردهای امیرطاهر بوعلی با گروههای سمکی و صدقی به آتش سوخت.

تبرستان
www.tabarestan.info

چگونگی آبرسانی: مهمترین رودی که به شهر زرنگ آب می‌داد، ***سنارود*** بود که هنگام پر آبی، کشتیها در آن از بُست تا شهر زرنگ را می‌پیمودند.

ابن حوقل گفته است: در همه جای شهر زرنگ آب فراوان در جویهای کوچک و بزرگی که از سنارود جدا می‌شده، روان است، و از سه راه، یعنی : از دَرِ کهنه، از دَرِ نو و از دَرِ خواربار (طعام) به شهر داخل می‌شود. این آبها مجموعاً به اندازه‌ای است که یک آسیاب را می‌گرداند.

در آن روزگار هر یک از نهرهای آب زرنگ را به نام دروازه‌های شهر نامگذاری کرده بودند. مثلاً ***نهر طعام*** که از هیرمند جدا شده بود و از دَرِ طعام می‌گذشت و آن نواحی شهر را آبیاری می‌کرد.

این رود را قعقاع بن سوید، حکمران سیستان در دوران خلافت یزیدبن عبدالملک در ۱۰۴ هـ ق /۷۲۲ م، از هیرمند به زرنگ کشید و از دَرِ طعام که در جنوب شهر بود عبور داد.

ضرابخانه: در روزگار ساسانیان در بیشتر شهرهای بزرگ، بویژه شارستان استانها، سکّه‌خانه‌هایی دایر بوده، که از سیم، روی، مفرغ، سرب و مس پول سکّه می‌زده‌اند.

روبرت گبل، کتابی دربارهٔ سکّه خانه‌های ساسانی دارد که در آن، فهرست سکّه خانه‌های آن زمان را تهیه کرده و از زرنگ، پایتخت سگزستان یا سیستان نیز نام برده است.

راهها: شهر زرنگ در شبکهٔ راههای ایران باستان، بویژه در زمان ساسانیان و پس از آنها، جایگاه ویژه‌ای

داشته است. زیرا بر سر چهار راهی قرار داشت که از یک سو نیشابور و هرات را از طریق بُست، پنجوای، سیوس و درهٔ بولان به حوزهٔ سندو مُلتان مرتبط می‌ساخت و از سوی دیگر پارس را از سوی شمال با خراسان و از سوی خاور با سند، هند، غزنه و کابل وصل می‌کرد. همچنین راهی که از هرات به زرنگ می‌رسید، کاروانها را یا به سوی شیراز و بغداد از طریق بیابان لوت و کرمان می‌رساند و یا به سوی بلوچستان از طریق مکران و توران به جانب جنوب ره می‌گشود.

در هنگامی که امنیت راههای بین بغداد، خراسان و هند برقرار بود، گاهی کاروانهای ده هزار اشتری از زرنگ عبور می‌کردند. چنانکه در ۹۹۸ هـ‌ق /۱۵۸۹ م، امیر محمّد امین مشهدی با کاروان ده هزار اشتری که از هند عازم عراق بود، از سیستان عبور کرد و یک ماه اهل قافلهٔ او میهمان ملک نجم‌الدین محمود بن ملک سلطان محمود کیانی بودند.

در سدهٔ ۱۰ م، یک راه از زرنگ به گرمسیر (رودبار) و از آنجا به بلوچستان می‌رفت. این راه از دروازهٔ خواربار شهر زرنگ آغاز می‌شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

راهی که شهر زرنگ را به هرات وصل می‌کرد، از دروازهٔ کرکویهٔ زرنج آغاز و از روی پلی که بر روی رودخانهٔ هیرمند بسته شده بود می‌گذشت و به جوین در کنار رود فراه می‌رسید. از جوین یا کوین در امتداد کرانهٔ رودخانه بالا رفته، پس از طی پنج منزل به شهر فراه می‌رسید. یک شاخهٔ این راه در یک منزلی جنوب شهر فراه از پلی که روی فراه رود ساخته بودند عبور می‌کرد و به ***اوق*** در کرانهٔ راست رودخانه می‌رفت. در سه منزلی شمال فراه، شهر اسفزار یا سبزوار کنونی که از نواحی سرحدی سیستان و از جمله ولایتهای شانزده گانهٔ آن بود، قرار داشته است.

راه دیگری از شهر زرنگ، از دروازهٔ نیشک، آغاز و به سوی ***حروری*** در کنار رود خواش یا خاش رود می‌رفت و از آنجا به خط مستقیم از دشت لوت گذشته پس از طی ۵ ـ ۶ منزل به شهر ادب پرور بُست می‌رسید. در بُست راه دو شاخه می‌شد: یکی به زمین داور در هیرمند بالا و دیگری به سوی جنوب خاوری در ***سیبی*** منتهی می‌شد.

راهی هم از جنوب باختر شهر زرنگ به سوی پارس می‌رفت. این راه از دو دروازهٔ جنوب باختری شهر آغاز می‌گشت و از سوی باختر شهر تاریخی ***رام شهرستان*** گذشته پس از عبور از سرحد به شهر ***سنیج*** کرمان که از بناهای عمرولیث بود، می‌رفت. از سنیج تا زرنگ ۷ ـ ۸ روز راه بیشتر نبود.

ویرانه‌های شهر زرنگ: امروز خرابه‌های شهر باستانی زرنگ در پهنهٔ وسیعی در نادعلی نزدیک تپه‌های ***سرخ دک*** و ***سفید دک***، در جانب راست هیرمند قرار دارد.

بازدیدهائی که در سالهای اخیر از شهر زرنگ به عمل آمده و پژوهشهائی که از لحاظ باستانشناختی انجام گرفته، می‌رساند که بیشترین ویرانیها در اثر جریان آب و گلی که هیرمند می‌آورده به بار آمده است و تنها آثاری از درون شهر باقی مانده است. دیوارهای بزرگ به صورت ردیفی از تپه‌های پی در پی وجود دارد که در آنها خرابه‌ای به شکل، محصور شده است و دارای آجر و ظرفهای شکستهٔ سفالین است. تنها یک منار مسجد جامع شهر

پابرجاست.

این ویرانه‌ها حالت جزیره‌ای را دارند که به علت دور بودن از محدودهٔ سیل محفوظ مانده‌اند. آثار درونی شهر به مرور از بین می‌رود، زیرا مردم خشت، آجر و دیگر مصالح آن را برای بنای ساختمانها می‌برند و از شورهٔ موجود در ویرانه‌ها در باورت سازی استفاده می‌شود.

دیوارهای درون شهر با این که بی‌قاعده‌اند به آسانی شناخته می‌شوند. مجموعه‌ای از ساختمانهای کنونی و باغ شخصی به نام رستم خان در زاویهٔ جنوب خاوری و در بخشهای حفاظتی قرار دارند. هنگامی که زمین را صاف می‌کردند، بنیان و پایهٔ ویرانه‌های دیگری پدیدار شده که ظاهراً مدرسه یا مرکز فراگیری علوم معمول آن روزگار بوده است.

خندقی به پهنای حدود ۳۰ متر ویرانه‌های شهر را از تپهٔ بزرگی جدا می‌سازد. این تپه حدود ۲۷ متر بلندی دارد و جایگاه پیشین قلعهٔ شهر است. در شیب جنوبی آن، قلعه بندهای سنگین، به ویژه برج مدوری را که در بالای زاویهٔ جنوب باختری خندق واقع شده، می‌توان تشخیص داد. پیرامون خندق پر از آجر است.

www.tabarestan.info تبرستان

ساکنان شهر زرنگ: ابو عبدالله محمّد بن احمد مقدسی، ضمن شرح ویژگیهای شهرهای سیستان، از شهر زرنگ و ساکنان آن نیز یاد کرده، می‌نویسد:

«زرنگ، دژی استوار با ساختی شگفت‌انگیز دارد. مرکز مردان گردن فراز پیشگام، خردمند، زیرک، فقیه حافظ، باهوش، با ادب، سخنور، ماهر در هندسه و حکمت است. بازرگانی و معدن داری و درآمدهای دیگر را با میوهٔ فراوان و ارزان با هم دارد. در نقاشی و ساختمان، در همهٔ این سرزمین، زرنگتر از این مردم نمی‌یابی...»

نتیجه

با شرحی که براساس پژوهشهای انجام شده دربارهٔ سرزمین سیستان و پایتخت آن، شهر باستانی زرنگ داده شد، می‌توان به اختصار چنین نتیجه‌گیری کرد:

سیستان جلگهٔ وسیع و حاصلخیزی است که روزگاری بزرگتر از خراسان بود. نام آن در اوستا، **زرنکه** آمده که سرزمینی آباد، حاصلخیز و مقدس بوده است. سیستان که گونهٔ نوتری از سکستان است، به معنای سرزمین سکاها است.

سیستان در اساطیر، زادگاه جهان پهلوانان گرشاسب، زال و رستم بود. بناهای تاریخی و آثار باستانی بسیاری که اکنون در سراسر سیستان در کنار رودخانهٔ هیرمند دیده می‌شوند، یادآور گذشتهٔ درخشان این سرزمین مینوی است.

در ۲۳ هـ.ق /۶۴۳ م، سیستان به دست اعراب افتاد، امّا مردم آن تن به فرمان عربها ندادند و آتش شورشها و

انقلابهای بسیاری در این منطقه شعله‌ور گشت.

یعقوب لیث صفاری در ۲۴۷ هـ ق /۸۶۱ م، به یاری مردم آزادهٔ سیستان، نخستین دولت مستقل ملّی را در ایران تشکیل داد و شهر زرنگ را به پایتختی برگزید.

تیمور گورکان پس از مغولان در ۷۸۵ هـ ق /۱۳۸۳ م، برای دومین بار به سیستان لشکر کشید، این سرزمین را ویران ساخت و هزاران تن از مردم آن را کشت.

بخش بزرگی از خاک سیستان که از ایران بود، در ۱۲۸۹ هـ ق /۱۸۷۲ م به دست استعمار پیر انگلیس از ایران جدا شد.

شهر زرنگ، بزرگترین شهر سیستان در سدهٔ ۴ هـ ق بود و از دوران صفاریان دارالاماره‌هائی در آن بر پا کرده بودند و بناهای بسیاری در این شهر به وجود آمده بود که اثری از آنها باقی نیست..

بنای شهر زرنگ را به گرشاسب نسبت داده‌اند. این شهر پنج دروازهٔ آهنین درونی و سیزده دروازهٔ بیرونی داشته است. ساختمانهای این شهر از گِل و خشت و در طبقات پائین از آجر ساخته شده بود. از جمله بناهای مهم زرنگ باید از مسجد جامع، دارالاماره و کاخهای یعقوب و عمرولیث نام برد. کاخ یعقوب لیث، ویژهٔ امیر سیستان بود و بنای ارگ که توسط عمرو لیث ساخته شده بود، محل نگهداری خزانه بوده است. در پیرامون مسجد جامع، بازارهای شهر قرار داشت.

شهر زرنگ از زمان ساسانیان یکی از بزرگترین شهرهای ایران به شمار می‌آمد. این شهر در کنار سنارود، شاخهٔ هیرمند، قرار داشت.

شهر زرنگ در سده‌های نخستین اسلامی به همین نام (زرنگ یا زرنج) خوانده می‌شد، ولی از آن پس جغرافی‌نگاران عرب آن را مدینهٔ سجستان و به بیان دیگر «شهر سیستان» نامیدند.

در ۷۸۵ هـ ق /۱۳۸۳ م، این شهر در حملهٔ تیمور گورکان با خاک یکسان شد. خرابه‌های زرنگ را امروز در نزدیکی زاهدان کنار نهری از شاخه‌های هیرمند می‌توان دید.

شهر باستانی زرنگ، مردمی آزاده، متدین، سخت کوش، پاک اندیش، باهوش، سخنور و... داشته است. دلایل و شواهد ارائه شده در صفحات پیش، نشان می‌دهد که شهر زرنگ از گذشته‌های بسیار دور تا اواخر سدهٔ ۸ هـ ق شهری بزرگ با جمعیتی زیاد بوده است؛ و نه تنها چندین سده پایتخت کشور بود، بلکه نقش مرکز ایالتی را نیز بر عهده داشته است. در زیر به پاره‌ای موارد که در پایتخت شدن این شهر مؤثر بوده‌اند اشاره می‌شود:

۱ ـ در روزگاران کهن، همواره تمدنهای بزرگ در کنار رودخانه‌های پر خیر و برکت تمرکز می‌یافتند، به طوری که می‌توان گفت: پیوسته ارتباط واقعی بین تمدنهای نخستین و مسألهٔ آب در زمینه‌های مساعد وجود داشته است. آثار تمدنهای وسیع باستانی در پیرامون رودهای فرات، کارون، دجله، سیحون، جیحون، نیل و... ناشی از همین ارتباط است.

پیرامون رودخانهٔ معروف هیرمند و دریاچهٔ مقدس هامون، از جمله شهر زرنگ نیز از نواحی تاریخی و آباد

هستند که به عنوان مهد تمّدن شناخته شده‌اند. بنابراین می‌توان گفت که عامل مهم رونق، رشدو پایتخت شدن شهر زرنگ، رود هیرمند بوده است.

۲ ـ در روزگار باستان، مرکز سیستان، ***رام شهرستان*** بوده است که به آن ***ابر شهریار*** نیز می‌گفتند. محل این پایتخت پیشین، سه منزلی زرنگ بوده و شاخهٔ بزرگ هیرمند یعنی رود سیستان از آن می‌گذشته است. چون ناگهان بند آنجا شکسته شد و آب از آن رود به رودخانهٔ دیگری افتاد، رام شهرستان و آبادیهای آن به بیابانی تبدیل شد و مردم ناچار از آنجا مهاجرت کرده، زرنگ راکه محل آن از جایگاه مناسبی برخوردار بود، ساختند و در آنجا ساکن شدند.

۳ ـ یعقوب لیث صفاری (۲۴۷ ـ ۲۶۵ هـ ق)، پس از تسخیر شهر زرنگ و به دست آوردن کابل، قندهار، هرات و بُست، از ناحیهٔ خاور و شمال خاوری آسوده گشت و زرنگ راکه از جایگاه طبیعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خوبی برخوردار بود به پایتختی برگزید و پیش از پرداختن به نواحی باختری و شمال باختری، به ترتیب امور اجتماعی شهر زرنگ پرداخت.

www.tabarestan.info تبرستان

۴ ـ عامل دیگر پایتخت شدن شهر زرنگ، جایگاه ویژه و استراتژیک آن بوده است که میان راههای بزرگ بازرگانی پیشین، یعنی سیستان ـ هرات، بُست ـ کرمان، غزنه ـ سیستان، خراسان ـ مُکران، سیستان ـ خراسان، هند ـ سیستان، و... قرار داشته است.

به هر حال، سقوط شهر زرنگ نه تنها به دلیل حملهٔ ویرانگر تیمور گورکان در ۷۸۵ هـ ق بوده، بلکه متروک شدن آن، به علت خشک شدن دلتای رودخانهٔ بزرگ هیرمند وکوچ مردم آن به نواحی دیگر بوده و بدین ترتیب شهر زرنگ که روزگاری یکی از پایتختهای ایران و از مراکز ایالتی در خاورکشور و همچنین زمانی از درخشانترین فرهنگها و بزرگترین مراکز شهرنشینی در جنوب آسیای مرکزی بود، سرانجام در اواخر سدهٔ ۸ هـ ق بکلی از میان رفت.

کتابشناسی گزیده

اشپولر، برتولد. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، جلد دوم، ترجمهٔ مریم میر احمدی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

سیستانی، ملک شاه حسین. احیاءالملوک، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴ .

مُقدم، محمّد. جستار دربارهٔ مهر و ناهید، دفتر نخست، تهران، انتشارات مرکز ایرانی مطالعهٔ فرهنگها، ۱۳۵۷ .

پور داود، ابراهیم. یشت‌ها، جلد دوم، به کوشش بهرام فره وشی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۶ .

همایونفرخ، رکن الدین. سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خط در جهان، تهران، هیئت امنای کتابخانه‌های عمومی کشور، مهر ۱۳۵۰ .

وامقی، ایرج. چهار جهت اصلی در ایران باستان، ماهنامهٔ چیستا، سال اوّل، شمارهٔ اوّل، شهریور ۱۳۶۰ .
شاه حسینی، ناصرالدین. تقدس سرزمین ایران در آیین ایرانی، تهران، شورای عالی فرهنگ وهنر، ۱۳۵۵ .
افشار سیستانی، ایرج. سیستان نامه، جلد اوّل، تهران، نشر مرغ آمین، زمستان ۱۳۶۹ .
پرویز، عباس. کوشش و جانبازی ایرانیان برای پاسداری آیین شاهنشاهی ایران، تهران، شورای عالی فرهنگ و هنر، فروردین ۱۳۵۵ .
باستانی پاریزی، محمّد ابراهیم. یعقوب لیث، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۳ .
مستوفی، حمدالله. تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲ .
جرفادقانی، ابوالشرف. ترجمهٔ تاریخ یمینی، به اهتمام جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷ .
اقبال آشتیانی، عباس . تاریخ مغول، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴ .
گروسه، رنه. امپراتوری صحرانوردان، ترجمهٔ عبدالحسین میکده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰ .
یزدی، مولانا شرف‌الدین علی. ظفرنامهٔ تیموری، جلد اول، به اهتمام محمّد عباسی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۳۶ .
سایکس، سرپرسی. سفرنامهٔ سایکس، ترجمهٔ حسین سعادت نوری، تهران، انتشارات لوحه، ۱۳۶۳ .
هاشمی رفسنجانی، اکبر. امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، قم، انتشارات فراهانی، ۱۳۴۶ .
کُرزن، جرج.ن. ایران و قضیهٔ ایران، جلد اوّل، ترجمهٔ غ.وحید مازندرانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰ .
مخبر، محمّد علی. مرزهای ایران، تهران، ۱۳۲۴ .
احمد بن ابی یعقوب. البُلدان، ترجمهٔ محمّد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶ .
ابن حوقل. صورةالارض، ترجمهٔ جعفر شعار، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، اردیبهشت ۱۳۴۵ .
اسدی توسی، حکیم ابونصر علی بن احمد. گرشاسب نامه، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران، کتابخانهٔ طهوری، ۱۳۵۴ .
تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، کتابخانهٔ زوار، ۱۳۱۴ .
مستوفی، حمدالله. نزهةالقلوب، به کوشش محمّد دبیر سیاقی، تهران، کتابخانهٔ طهوری، اسفند ۱۳۳۶ .
مارکوارت (آلمانی)، ژوزف. وِهرُود و اَرَنگ، ترجمهٔ داود منشی‌زاده، تهران، انتشارات بنیاد محمود افشار، ۱۳۶۸ .
لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمهٔ محمود عرفان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ .
سیستانی، محمّد اعظم. سیستان سرزمین ماسه‌ها و حماسه‌ها، جلد دوم، کابل، آکادمی علوم ج ۱۰ ـ مرکز علوم اجتماعی، ثور، ۱۳۶۷ .
راوندی، مرتضی. تاریخ اجتماعی ایران، جلد دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶ .
مقدسی، ابو عبدالله محمّد بن احمد. احسن التقاسیم، بخش دوم، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، اسفند ۱۳۶۱ .
جیهانی، ابوالقاسم بن احمد. اشکال العالم، ترجمهٔ علی بن عبدالسلام کاتب، با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری، تهران، شرکت به نشر، زمستان ۱۳۶۸ .
افشار سیستانی، ایرج. بزرگان سیستان، تهران، نشر مرغ آمین تابستان ۱۳۶۷ .
امام شوشتری، سیّد محمّد علی. تاریخ شهریاری در شاهنشاهی ایران، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، مهر ۱۳۵۰ .
صمدی، حبیب‌الله. سیستان از نظر باستان شناسی، گزارشهای باستان شناسی، جلد سوم، تهران، ادارهٔ کل باستان شناسی، ۱۳۳۴ .

www.tabarestan.info تبرستان

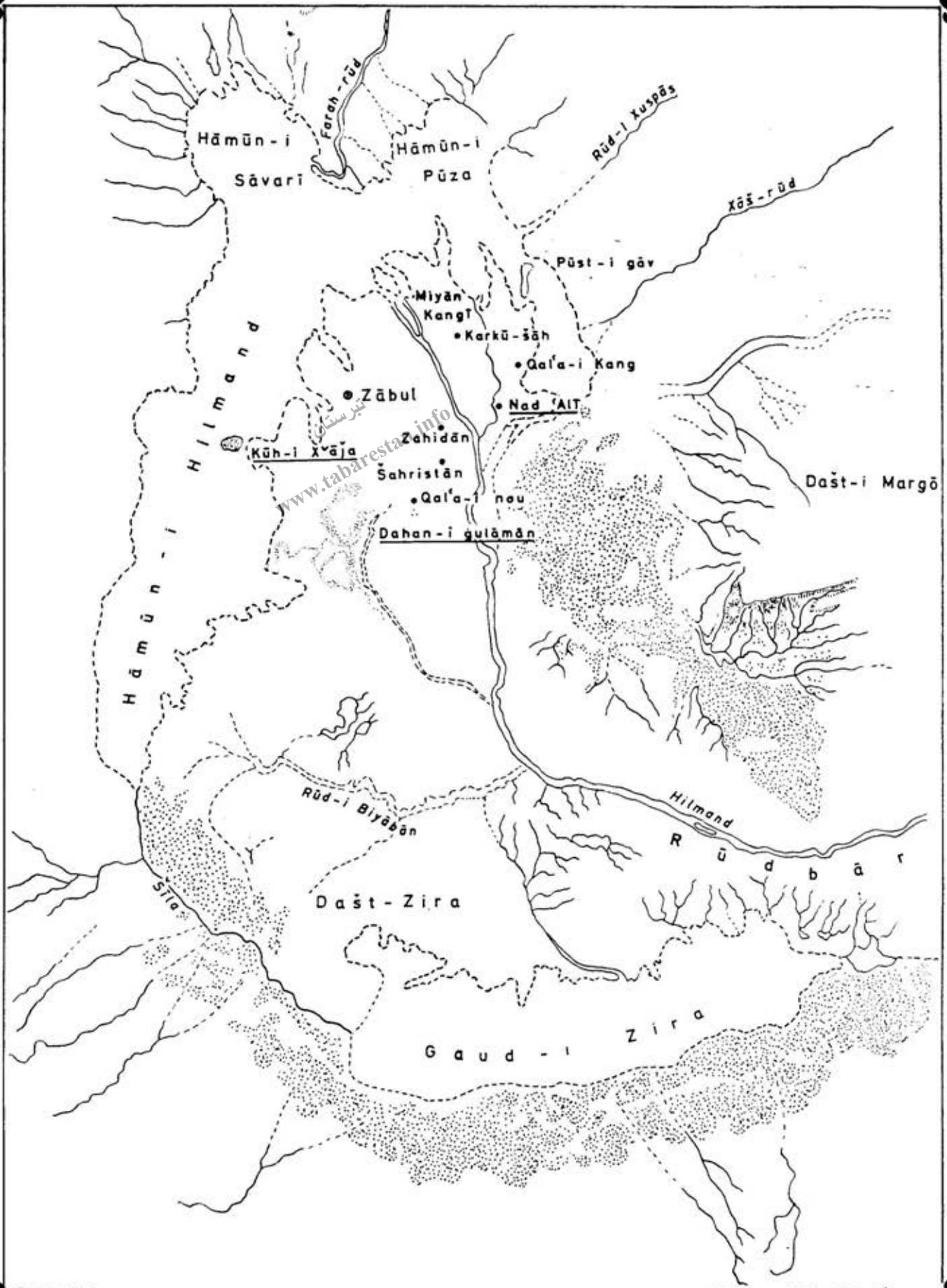

www.tabarestan.info تبرستان

Fiorentini

سیستان: نقشه ایالت سیستان

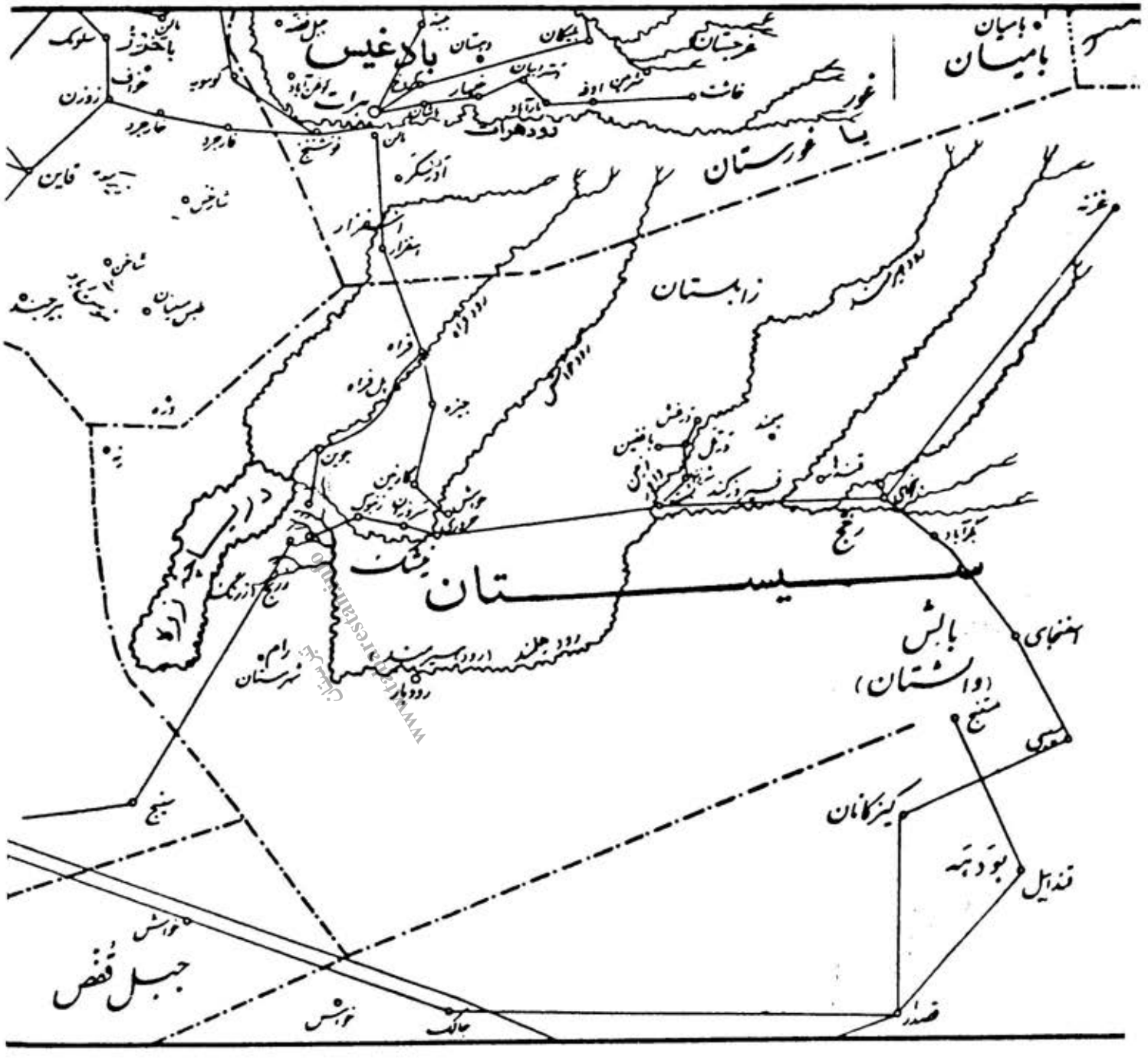

www.tabarestan.info تبرستان

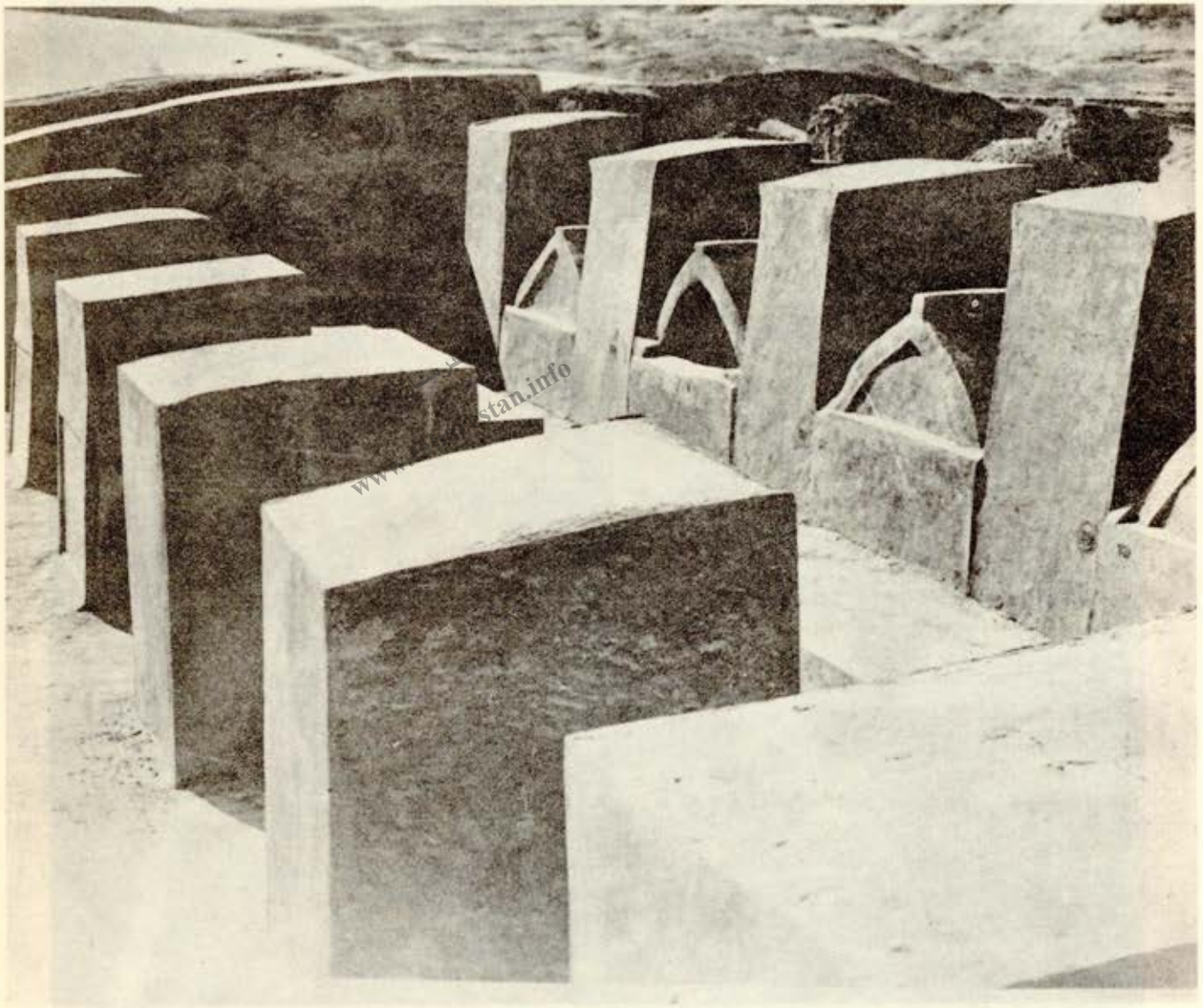

سیستان: نقشه بخشی از شهر

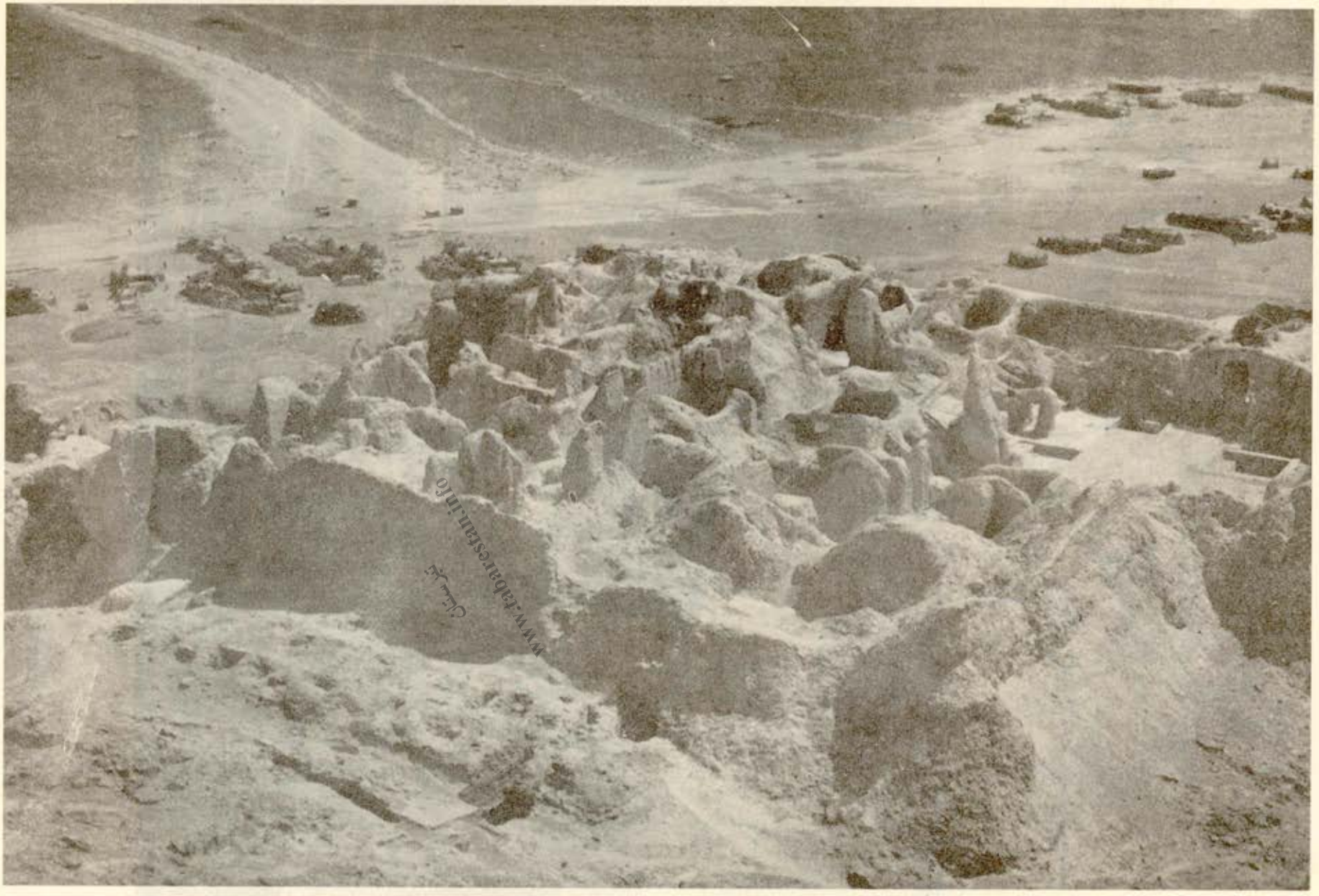

سیستان: دهانه غلامان، بقایای کاخ اشکانی

www.tabarestan.info

نقش بهرام سوّم: شاه سیستان

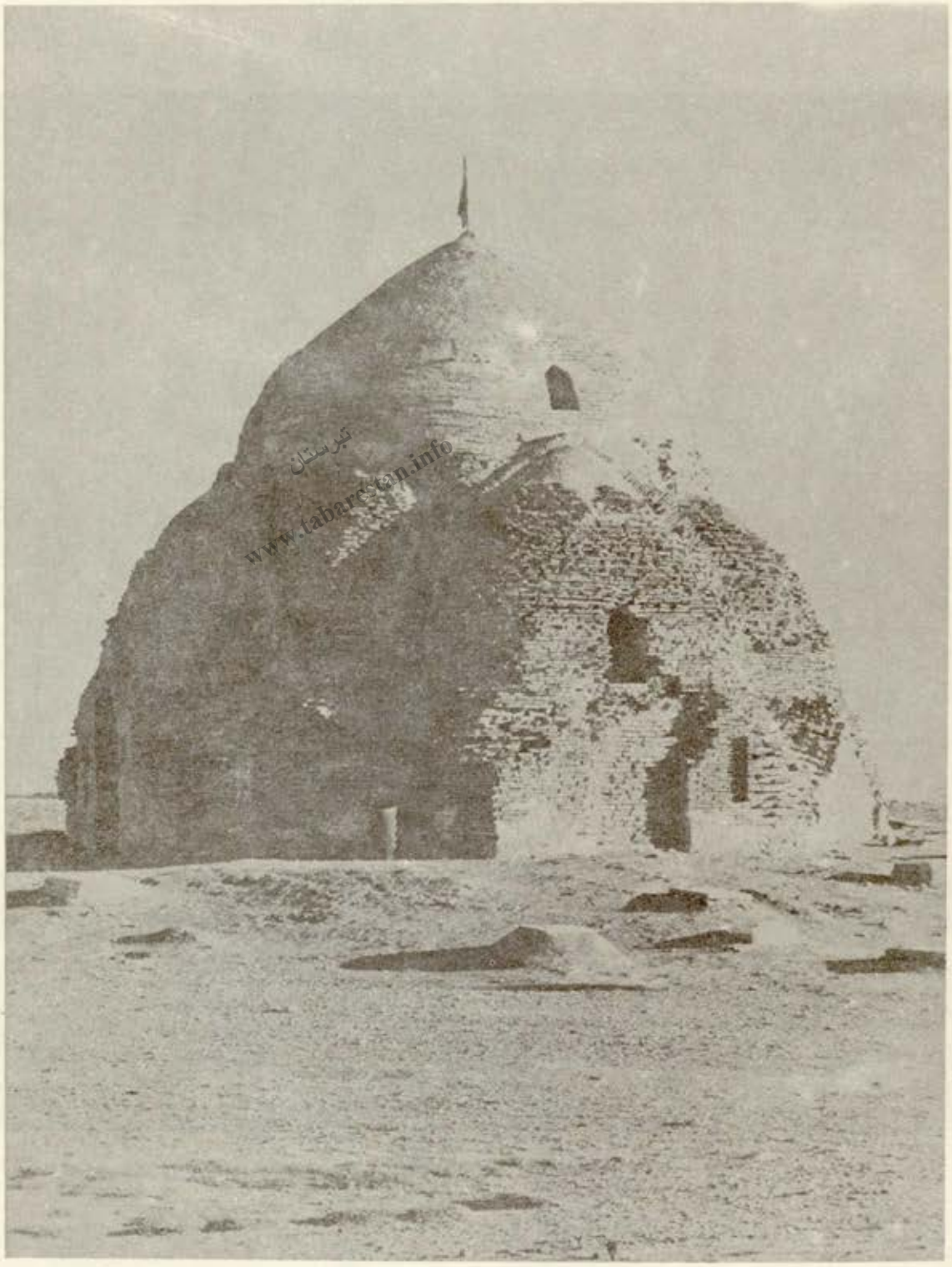

نیشاپور: گنبد مهرآباد

تبرستان
www.tabarestan.info

ری

پایتخت حکومتی

www.tabarestan.info تبرستان

دکتر یحیی کوثری

مقدمه

شهر باستانی و تاریخی ری، ازنظر جغرافیائی، سیاسی و اقتصادی از شهرهای معروف سدهٔ دوم الی ششم هجری قمری شمرده می شود. کشفیات باستانشناسی و تحقیقات تاریخی حکایت از آن دارد که شهر باستانی ری از هزارهٔ سوم ق. م زیستگاه مردمانی بوده است که در نواحی مرکزی ایران سکونت گزیده‌اند؛ و همانند شهر کاشان و قزوین در مرکز ایران، از تمدن شکوهمند شهرنشینی برخوردار بوده است. در روزگاران پیش از میلاد مکانهائی مانند تپهٔ میل ورامین، وچشمه علی ری، و قیطریهٔ تهران، از مراکز مهم اولین تمدن بخشی از فلات مرکزی ایران به شمار می آمد.

تحقیقات باستانشناسی ری، نشان داده است که این محل نیز از هزاره سوم ق.م مسکون و از تمدن درخشانی برخوردار بوده است. در متون تاریخی، از ری مکرراً یاد شده، و از آن به عنوان یکی از شهرهای آباد و معروف نام برده شده است.

شهر باستانی ری در نسخهٔ یونانی تورات، در اوستا و در کتبه بیستون کرمانشاه با نامهای چون «رغه»، «راگو» رگا. ری اردشیر و ری شهر نامیده شده است.

منابع تاریخی، از جمله طبری، حکایت از آن دارد که حدود سال‌های ۲۰ الی ۲۵ هـ. ق شهر ری با حملات اعراب به سرکردگی نعیم بن مقرن تسخیر و به ویرانی کشانده شد.

بعد از حملات تازیان، در سده‌های دوم و سوم هجری آرامش به شهر باستانی ری بازگشت و آبادانی و رونق اقتصادی آن به تدریج آغاز شد، به‌طوری که در همین ایام به علت آبادانی شهر ری آن را «ام البلاد» و شیخ البلاد نام نهاده، و طبق نوشته ابن حوقل: در مشرق پس از بغداد شهری را به عظمت و آبادی ری نمی توان یافت.

از سلسله‌های پس از اسلام که در ایران به قدرت رسیدند و در آبادانی ری تلاش فراوانی بعمل آوردند، می توان حکومت آل‌بویه را نام برد در این زمان ری از عظمت و آبادانی چشمگیری برخوردار بود. ولی دیری نگذشت که همانند شهرهای دیگر ایران، در اثر کشمکش‌ها و برخوردهای سیاسی و نظامی، شهر ری نیز به روزگار غزنویان در زمان حکمرانی سلطان مسعود و سلطان محمود آسیب و لطمات فراوان دید.

در دورهٔ حکومت سلجوقیان که آرامش سیاسی در اغلب شهرهای ایران برقرار بود، ری نیز دورهٔ آرامش را گذرانیده و مجدداً اعتبار و رونق گذشتهٔ خود را باز یافت.

وضعیت ثابت سیاسی شهر باستانی ری، در اواخر حکومت سلجوقیان و خوارزمشاهیان در اثر جنگ های فرقه‌ای و مذهبی از بین رفت و مجدداً این شهر در حدود سال ۵۸۲ هجری در جنگهای فرقه‌ای (سنی و شیعه) رو

به ویرانی نهاد. حمدالله مستوفی شمار کشتگان یکی از این جنگهای فرقه‌ای را یکصد هزار تن ذکر می کند. ادامه جنگهای فرقه‌ای سرانجام به ویرانی شهر ری انجامید، به‌طوری که در پایان قرن ششم هجری، شهر معروف ری، اهمیت سابق خود را از دست داده بود.

در کتاب معروف معجم البلدان، یاقوت حموی آمده است که در سال ۶۱۷ هجری قمری بعلت درگیری سه فرقه مذهبی حنفیان، شافعیان و شیعیان، شهر معروف ری به‌ویرانی کشانده شد، باین ترتیب قبل از حملهٔ خانمانسوز مغول در اوایل قرن هفتم هجری به شهر ری، بیشتر محله‌های شهر توسط اهالی شهر خراب و نابود گردیده بود و سرانجام با حملات وحشیانه مغول شهر ری به ویرانه‌ای تبدیل شد.

و بالاخره ری یا *ام‌البلاد* و *شیخ‌البلاد* و یا *عروس دنیا*، در حملات مجدد مغولان بسال ۶۲۱ هجری ویران و دیگر آبادی خود را باز نیافت.

تبرستان
www.tabarestan.info

در مرصاد العباد، شیخ نجم‌الدین رازی آمده است:

«در فتنه چنگیزی، از شهر ری که مسقط‌الراس من است، هفتصد هزار نفر از مردم معروف و معتبر به قتل در آمدند...»

شهر باستانی ری، در حملات مجدد مغولان، این بار برهبری تیمور، در فاصله سالهای ۷۸۶ ـ ۸۰۶ بار دیگر به ویرانی کشانده شد.

در فاصله سلسله تیموریان و صفویان، ری اهمیت سابق خود را باز نیافت و تنها به‌صورت منزلگاه، و سکونت موقت برای لشکرکشی سلسله‌هائی چون قراقویونلو و آق‌قویونلوها واقع شد و بالاخره در آغاز قرن دهم هجری به‌روزگار صفویان اهمیت ری از نظر پایتخت ولایتی از بین رفت و به‌دست فراموشی سپرده شد و به تدریج از عهد شاهانی میانی صفوی، تهران پایتخت کشوری فعلی ایران جایگزین شهر باستانی ری گردید.

برای شناخت ویژگی های شهر معروف ری یا ری باستان و یا به‌قول یونانیان «راگس» به منابع تاریخی و تحقیقات باستانشناسی که از حدود ۵۰ سال پیش شروع شده و هنوز توسط سازمان میراث فرهنگی کشور ادامه دارد مراجعه شود؛ و برای شناخت سیمای واقعی شهر ری باستان از دیدگاه اجتماعی، معماری، شهرسازی مناطق مسکونی و بناهای وابسته به آن با کمك منابع یاد شده مورد بررسی اجمالی قرار گیرد.

برای آشنائی بیشتر به اهمیت ری در ادوار اسلامی، شایسته است که نوشته‌های جغرافیادانان عهد اسلامی مورد مطالعه قرا گیرد:

در حدودالعالم می خوانیم: «ری شهریست عظیم آبادان و با خواسته و مردم و بازرگانان بسیار و مستقر پادشاه جبال...»

اصطخری در اهمیت شهر تاریخی ری می نویسد: «و اماری بر حدود ولایت دیلمان است، هم از جبال بود و هم از خراسان و گذشته از بغداد هیچ شهر در مشرق بزرگتر و آبادان‌تر از ری نیست مگر نیشابور که عرصهٔ نیشابور فراختر است. لیکن عمارت و فراخ نعمتی و انبوهی به ری بیشتر است و درازا و پهنای ری فرسنگی و نیم در

فرسنگی و نیم باشد»

ابن حوقل در خصوص اعتبار و اهمیت بناهای ری و ازدیاد جمعیت می نویسد: «. . . وسعت ری یك فرسخ و نیم در یك فرسخ و نیم است و بناهای آن از گل، سنگ و گچ ساخته شده است.»

همانطور که می دانم رود یا جلگه مهمی در ناحیه تهران و ری وجود ندارد ولی رودخانه‌هائی از کنار جلگه‌های شهرهای یاد شده می گذرد که باعث آبادانی و رونق کشاورزی مناطق مزبور است.

ابن حوقل در این مورد می گوید: «دو نهر از شهر بنام سورینی و جیلانی عبور می کند و در زراعت قابل استفاده است.»

در نزهت القلوب حمداله مستوفی در مورد آبهای ری میخوانیم:

«رودخانه جاجرود از کوه دماوند برمیخورد و به ولایت ری می‌ریزد و قریب چهل جوی از آن برد دارند و اکثر ولایت ری را آب از آن است و در بهار آبش به کویر منتهی می شود.»

در حدودالعالم میخوانیم: «و از وی کرباس و برد و پنبه و روغن و نبیذ خیزد و از نواحی وی طیلسانهای پشمین نیکو خیزد.»

در نزهت‌القلوب حمداله مستوفی در باب کشاورزی ری آمده است:

«غله و پنبهٔ آنجا سخت نیکو آید و بسیار بود و اکثر اوقات آنجا فراخی و ارزانی باشد و قحط و غلاء از ری ندرت اتفاق افتد و از آن ولایت غله و دیگر ارزاق به بسیار ولایت برند. . . »

و بالاخره ابن حوقل(ص) در این در صورت اللارض می نویسد. «از ری پنبه و پارچه و برد و پوشاك به عراق و آذربایجان فرستاده می شود. . . »

به روزگار آبادانی شهر ری، شهرها و مناطق متعددی که هر یك از نظر اقتصادی و کشاورزی اهمیت فراوانی داشتند، در ادوار اسلامی جزء ولایت ری محسوب می شدند. در کتب جغرافیانویسان در مورد نواحی وابسته به شهر ری مطالب زیادی به‌چشم می خورد. حمداله مستوفی در نزهت القلوب در باره نواحی مختلف شهر ری مطالب جالبی بیادگار گذاشته است.

تمامیت ولایت ۳۶۰ پاره دیه است و دیه دولاب و قوسین و قصران و رزنین و فیروز رام که فیروز ساسانی ساخت و اکنون فیروزبران می خوانند و ورامین و خاوه‌قرای به نام و سبور قرج است و قرهه شندر و تهران و فیروزان از معظم ناحیت است، ری به چهار قسم است:

ناحیت اول، بهنام، در او شصت پارچه دیه است، ! ورامین و خاوه از معظم قرای آن ناحیت است.

دوم ناحیت سبور قرج است. دوم ناحیت سبور قرج است و در او نود پارچه دیه است. قرهه و شندر و ایوان کیف از معظم قرای آنجاست.

سوم ناحیت فشابویه است و دراو سه پارچه دیه است.

www.tabarestan.info تبرستان

کوشك و علیاباد و کیلین و جرم و قرج آغاز از معظم قرای آنجاست.

چهارم ناحیت غار است و سبب تسمیه غار آنست که امامزاده‌ای از فرزندان امام موسی کاظم را که در ری قصد کشتن او کردند و او از آن ظالمان فرار نموده در نواحی چال‌کولی غاری پدید آمد.

امامزاده پناه به آن غار برده غایب شد والحال آن ناحیت را جهت غایب شدن آن بزرگوار ناحیت غار نامیده‌اند و در او چهل پاره دیه است. تهران و مشهد امامزاده حسن که به جیان مشهور است و فیروزبهرام و دولت‌آباد از معظم قرای آن ناحیت است.»

از نظر معماری و شهرسازی و ایجاد بناهای مذهبی و غیرمذهبی نیز در سفرنامه‌ها مطالب سودمندی به‌چشم می‌خورد، ابن حوقل در این مورد می نویسد: «ری قلعه‌ای مستحکم و زیبا و دروازهٔ نیز دارد. از آن جمله است دروازهٔ ماطاق که از آن به جبال و عراق و دروازهٔ بلیسان که از آن به قزوین و دروازهٔ کوهك که از آن به طبرستان و دروازهٔ شام که از آن به قومس و خراسان و دروازهٔ سبین که از آن به قم می‌روند.»

www.tabarestan.info تبرستان

در بارهٔ مراکز اقتصادی و بازارهای شهر باستانی ری در منابع تاریخی می خوانیم: در ری بازارهای متعدد وجود دارد. بازارهای عمدهٔ آن طبق نوشته صورت الارض شامل: «بازار روذه و بلیسان و دهك، نصرآباد ـ ساربانان و باب الجبل ـ باب هشام و باب سین، مهمتر از همهٔ این بازارها بازار روذه است که تجارت معتبر و شارع عام و پهناور و انبیه و ضیاع و خانه‌های فراوان دارد...». همچنین مقدسی از بناهای معروف ری یکی دارلبطیخ مخصوص میوه‌فروشان و دیگر دارلکتب که در کاروانسرای پائین‌تر از محله روذه است نام می برد.

یاقوت حموی در باره شهر و بناهای شهری ری می نویسد:

«اول، شهر داخلی که مسجد و داالاماره در آنجا واقع است و خندقی آن را احاطه کرده و معمولاً آن را المدینه می گویند.

دوم شهر خارجی که موسوم است به محمدیه و قبلاً محلهٔ مستحکمی در خارج شهر بوده و بر قلهٔ کوهی مشرف بر شهر داخلی قرار داشته است و قلعه آن را زبیدیه می نامیدند و این قلعه همان قصری بوده است که محمدالمهدی هنگام اقامت در ری در آن می زیست.»

همان طور که می دانیم، محمدالمهدی در دوران خلافت پدر خویش منصور عباسی در ری زندگی می کرد. هارون الرشید پسر المهدی در محمدیهٔ شهر ری بدنیا آمد. بزرگترین ضرابخانه‌های اسلامی در این شهر ایجاد شد و امروز نام محمدیه بر روی سکه‌های عهد عباسیان مشاهده می شود.

از بناهائی که در حال حاضر در شهر ری بچشم میخورد، بقعه حضرت عبدالعظیم، برج طغرل، تپهٔ میل، بی بی شهربانو، نقاره‌خانه، برج یزید، قلعهٔ طبرك و کاروانسراها نیمه ویرانی است که در جاده‌های قدیم منتهی به شهر ری و ورامین و تهران دیده می شود.

بهر حال، عظمت ری و معماری آن در آغاز قرن نهم هجری از بین رفت به‌طوری که در سفرنامهٔ کلاویخو نماینده اعزامی اسپانیا به دربار تیمور آمده است، به‌هنگام دیدار وی از ری آثار جالبی باقی نمانده بود. او می نویسد:

«سه‌شنبهٔ بعد به‌هنگام غروب آفتاب از تهران به‌راه افتادم و پس از پیمودن دو فرسخ در جانب راست بناهای شهری عظیم را دیدم که متروك مانده و ویران گشته بود اما از برجهای آن هنوز هم برپا بود؛ و خرابه‌های چند مسجد را دیدم این آثار همان شهر ری است که در گذشته بزرگترین شهر همهٔ آن منطقه بود. . . »

وضع سیاسی و انتخاب پایتخت ایالتی شهر ری

طبق متون تاریخی، در اوایل قرن سوم هجری گروهی از شیعیان که از ظلم و ستم عباسیان به ستوه آمده بودند به دیلم کوچ نموده و به شاهان سامانی پناهنده شدند. این گروه به تدریج قدرت یافته و حکومت مستقلی تشکیل دادند. گروه مزبور شخصی به‌نام اسفاربن شیرویه را به حکومت ری فرستادند. حدود سال ۳۱۶ هـ. ق مرداویج بن زیار بر اسفار تاخت و او را به قتل رساند. و بر ری مسلط شد. و حکومت قدرتمندی را به‌وجود آورد. مرداویج نیز در سال ۳۲۳ در اصفهان کشته شد و حکومتَ به‌دست سلسلهٔ دیگری به‌نام آل‌بویه رسید. در این زمان یکی از بزرگان آل‌بویه به‌نام فخرالدوله به‌حکومت ری رسید و آنجا را به پایتختی کشوری انتخاب نمود.

www.tabarestan.info تبرستان

پس از فخرالدوله فرزندش مجدالدوله به حکومت ری رسید. از آنجائی که نامبرده قدرت چندانی نداشت، در سال ۴۲۰ هجری مغلوب سلطان محمود غزنوی گردید، و سلطان محمود حکومت ری را به فرزندش مسعود سپرد.

سلطان مسعود ری را مرکز حکومت خویش قرار داد. از آنجائی که غزنویان، شهر غزنه افغانستان را به پایتختی انتخاب کردند، ری مرکزیت خود را از دست داد. در دوره سلجوقی به تدریج از اهمیت ری به عنوان مرکز حکومت و پایتختی ایران کاسته گردید تا آنکه طغرل دوباره آن را به تختگاهی خود برگزید و اعتبار یافت، و در قرون بعد تهران جایگزین آن گردید.

مؤلف

خاستگاه ری

دشت ری در دامنهٔ جنوبی رشته کوه توچال در ۸کیلومتری جنوب شرقی تهران، سر راه تهران قم قرارگرفته و در ۵۱ درجه و ۲۴ دقیقه طول خاوری و ۳۵ درجه و ۴۱ درجه عرض شمالی بوده و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۲۵۰ متر است.

ری از شمال و شمال شرق به تهران، از جنوب به قم و ورامین، از غرب به ساوه،واز شمال غرب به کرج محدود است. در شرق و شمال آن، کوههای ری قرار دارد که در شرق به نام کوه بی‌بی شهربانو، و در شمال آن کوهک یا بلندی «چشمه‌علی» نامیده می‌شود.

www.tabarestan.info تبرستان

وضعیت طبیعی ری جلگه‌ای بوده و شیب آن از سوی شمال غرب به جنوب شرق است.

تحقیقات زمین‌شناختی ری نشان می‌دهد که براساس فسیلهای حیوانی و نباتی یافت شده از منطقهٔ ری، در گذشته آب و هوای ری بسیار گرم و شبیه به آب و هوای منطقهٔ حاره بوده و قهراً در این منطقه دریایی به شکل دریاهای منطقهٔ حاره وجود داشته. سنگهای موجود این منطقه نشان می‌دهد در اطراف منطقهٔ تهران و ری رودخانه‌هائی وجود داشته که از چشمه‌های آهکی تشکیل می‌یافته و این رودخانه‌ها از میان جنگل‌ها عبور می‌کرده؛ ونیز ثابت شده که بخشی از منطقه پوشیده از درختان جنگلی بوده است. پیدایش دشت ری در دورهٔ چهارم زمین شناسی از دوره ژوراسیک است.

پیشینهٔ تاریخی

پیش ازتاریخ

ری بخشی از تکامل تاریخ و فرهنگ در سرزمین ایران است و یکی ازکهنترین زیستگاهها؛ و مرکزیت آن در سر راه شرق و غرب ایران و جهان است که تداوم تاریخی آن تا به امروز مشاهده می‌شود. سرزمین ری به علت ویژگیهای جغرافیائی خود هیچگاه از بین نرفته و متروک نشده است.

قدیمی‌ترین آثار مکشوفه در ری متعلق به هزارهٔ ششم قبل از میلاد می‌باشد و آثارگوناگونی از این دوران در تپهٔ چشمه علی در شمال ری یافت شده است.

اریک اشمیت در سالهای ۱۹۳۶-۱۹۳۴ م در این تپهٔ بسیار غنی کاوش کرد و آثاری مربوط به دوران نوسنگی بدست آورد مبین این است که مردمان آن مردگان خود را در خارج از خانه‌ها خاکسپاری می‌کردند. گونهٔ مشخصهٔ

سفالینه‌های این دوران، سفالینه‌های منقوش با نقش‌مایه‌های سادهٔ هندسی مشابه با سفالینه آنوگونه مشخصه تمدن چشمه علی سفالینه بسیار زیبا و پیشرفته و ظریف قرمز با نقش‌مایه‌های بزکوهی، قوچ و عزال می‌باشد. دراین دوران اولین کاربرد چرخ سفالگری مشاهده می‌شود. در پایان هزارهٔ چهارم، این تپه به ناگهان متروک می‌گردد.

در بیشتر محوطه‌های باستانی دشت ری، ازکاوشهای انجام شده در تپهٔ ارگ، باروی ری، و یافته‌های اتفاقی سفالینه‌های خاکستری صیقل یافته و ظریف مربوط به دورهٔ آهن در اواخر هزارهٔ دوم و اوایل هزارهٔ اول پیش از میلاد، بدست آمده است. این گونه سفالینه‌ها که مشخصهٔ حضورمردمان تازه وارد، آریاییها، دانسته شده نشانگر اهمیت این منطقه از نقطه نظر روشن شدن ارتباط با شرق و غرب و تعیین چگونگی یا تأیید وجود مردمان تازه وارد به فلات مرکزی می‌باشد. کاوش در این منطقه می‌تواند جوابگوی بسیاری از پرسشهای مطرح شده در این زمینه باشد.

تبرستان
www.tabarestan.info

دورهٔ ماد و هخامنشی: براساس نظریهٔ ژان دهه، حضورمادها که شاخه‌ای از نژاد آریایی‌ها می‌باشند، با مشخصهٔ سفالینهٔ خاکستری تأئید می‌شود. مرزهای اصلی پادشاهی مادها در خاور شهر ری کنونی، در جنوب اصفهان و در شمال باختر ناحیهٔ آذربایجان بوده است .

ری، در دورهٔ ماد و هخامنشی جزء ماد بزرگ محسوب‌می‌شده است.

واحد اصلی در سراسر متصرفات هخامنشی روستا بود، پوسیدونیوس می‌گوید که در ری (راگا) واقع در ماد دوهزار روستا وجود داشت که این شهرها و روستاها محصور به برج و بارو بوده است.

درگِل‌نوشته‌های یافت شده از شوش به خط ایلامی از این شهر با نام راکا نام برده شده؛ و نیز درگِل‌نوشته‌های یافت شده ازتخت‌جمشیدبه خط ایلامی‌پارسی‌کهن، با نام راکان یاد شده است. براساس این گل‌نوشته‌ها، ری یکی از مراکز عمدهٔ تهیهٔ غلات و محل پرورش و نگهداری گوسفندان واسبان به ویژه‌اسبهای مسافرتی جاده بوده است.

در سنگ نبشته و یادمان داریوش در بیستون، به خط میخی از ری به نام «راگا» یاد شده است و از اسبان آن‌که در منطقه ماد قرار داشته، نام برده شده است. کلمهٔ رگه یا راگا در زبان کلاسیک یونان ریشهٔ P دارد که به معنی شکستن و به معنی زمین لرزه‌است که با زلزله خیز بودن منطقه ری می‌تواند ارتباط داشته باشدو نام ری از آن گرفته شده باشد. نخستین زمین لرزه‌ای که در ایران در تاریخ ثبت شده زمین لرزهٔ سدهٔ چهارم قبل از میلاد است که منطقهٔ ری را ویران کرده است. بر طبق گفتهٔ دوریس ساموسی مؤلف کتابی در بارهٔ تاریخ یونان و مقدونیه، در حدود سال ۳۵۰ م راگا درکشور ماد در اثر زمین لرزه‌ها چنان پاره پاره شده بود که شهرها و روستاهای بسیاری ویران شده و مسیر رودخانه‌ها تغییرات گوناگونی یافته بود.

اسکندر در مسیر حرکت خود در سال ۳۳۰ ق م از این شهر گذر کرده بود، و مردم شهر ری به نیروهای اسکندر مقدونی پیوستند و سبب فروپاشی دولت کیانی شدند.

ری در دورهٔ سلوکی: ری نیز مانند بسیاری از شهرهای ایران پس از حملهٔ اسکندر یکی از مراکز مهم یونانی‌نشین و جایگاه فرمانروائی شاهزادگان سلوکی بود. نویسندگانی مانند آپولو دوروس آرتمینی که در حدود میانهٔ سدهٔ نخست قبل از میلاد می‌زیست، می‌نویسد راگا در اثر زلزلهٔ سده چهارم قبل از میلاد که احتمالاً پس از عبور اسکندر در زمان فرمانروائی سلوکوس روی داده بود، ویران شده و سلوکوس نیکاتور آن را دوباره از نو ساخت (۳۱۲-۲۸۰ ق م) و آن را ائوروپوس نام نهاد و یکی از ساخلوهای یونانی به شمار می‌آمد.

ری در دورهٔ اشکانی: زمانی که اشک، بنیانگزار سلسلهٔ اشکانی، شاهان دست نشانده سلوکی را شکست داد. اقامتگاه خود را در ری بنا نهاد و در آن شاهزادگان محلی را به فرمانروائی نشاند. وی برای ایجاد امنیت؛ شهر را در درون بارو و قلعه‌های استحکاماتی بنا نهاد. شاید بتوان گفت که از این دوران این شهر به عنوان پایتخت برگزیده شد؛ هر چند که در این دوران حکومت‌های مستقل محلی وجود داشتند. در این دوران از ری به نام ارشکیه، نام بنیانگزار آن، یاد شده است. ظاهراً اشکانیان ویرانیهای ری را مرمت کرده بودند.

www.tabarestan.info تبرستان

ری اقامتگاه شاهان اشکانی در فصل بهار بوده است. آثار بی‌شماری از این دوران در پهنهٔ شهر ری دیده می‌شود. در کاوشهای انجام شده، نیایشگاهی ساخته شده از خشت خام بر بلندی تپهٔ چشمه علی از دل خاک در آمد که براساس سکه‌های مسین به دست آمده این معبد متعلق به سدهٔ اول قبل از میلاد تا اول میلادی بوده است. همچنین از این کاوشها سکه‌های دراخمای سیمین مهرداد دوم، ضرب راگا حدود ۱۱۵ ق م، به دست آمد. بر روی این سکه‌ها، نشانه‌ای که تجزیهٔ دو حرف P+T می‌باشد به معنی راگا است. سفالینه‌های لعاب‌دار آبی و سبز نیز از این دوره به دست آمده است. بنای باروی ری و دژرشکان به این دوران نسبت داده شده است که در طی تاریخ تغییر یافته؛ و نیز از کاوش در قلعهٔ گبری، گستره‌ای از خشتهای خام مشابه با معبد اشکانی چشمه علی همراه با سفالینه‌های مشخصهٔ دورهٔ اشکانی، گونه جلینکی (Clinky)، به دست آمد.

در نیمهٔ سدهٔ دوم قبل از میلاد، فرهاد اول پادشاه اشکانی بیشتر مردم استرآباد کنونی را که آنوقت مرو نام داشت به ری کوچ داد. در سدهٔ دوم میلادی ری از معتبرترین شهرهای ماد به شمار می‌آمد. ری را نبردگاه اردوان پنجم اشکانی، آخرین پادشاه این دوران، با اردشیر می‌دانند.

در دوران اشکانی ری‌ازاهمیت فراوانی برخوردار بوده‌براساس نوشتهٔ ایزید و رخاراکسی، ری بین جادهٔ تجارتی مهمی که شبکهٔ بزرگ تجارتی راههای ارتباطی بین چین و هند و اروپا بوده، قرار داشته است.

در ری زمان اشکانیان نیایشگاههائی برای خدایان سه‌گانه، اهورمزدا، مهر و ناهید برپا بوده؛ زیرا که در این دوران این سه ایزد مورد توجه بوده‌اند. شاید یکی از نیایشگاههای الهه آناهیتا را، با توجه به شرایط آن و وجود سفرهٔ آب و نام مؤنث بر این نیایشگاه، بتوان بقعهٔ بی‌بی شهربانو دانست.

ری در دورهٔ ساسانی: ری اشکانی پس از استیلای ساسانیان ـ بر طبق رسم ساسانیان که آثار دوره

اشکانی را ازبین می‌بردند ـ ویران و متروک شد، چنانکه درکاوشهای انجام شده در تپهٔ ارگ تنها چند مهر و یک پیکرهٔ کوچک اسب سوار از دوران ساسانی یافت شده و چیزی بیش از آن در این محدوده به دست نیامده است. براساس طرحی از موریه، در سال ۱۸۱۰ م بر بلندیهای شمالی نقش برجسته‌ای از شاهزاده‌ای ساسانی دیده می‌شود که سوار بر اسب و نیزه‌ای در دست درحال شکار می‌باشد. این منطقه در دورانهای مختلف شکارگاه و گردشگاه بوده است. این نقش بر جسته را فتحعلیشاه از بین برده و درکنار آن با همان موضوع نقش بر جسته‌ای از خود بر پاکرده است که آن هم در اثر انفجارهای کارخانهٔ سیمان از بین رفته است . با توجه به عدم دست‌یابی به آثاری از دورهٔ ساسانی درا ین محدوده، بر طبق نظر اریک ا شیت شهر ساسانی ری را می‌توان در شرق و جنوب ری باستان یافت.

آثاری از این دوران در جنوب و شرق ری یافت شده، از جمله آثار عشق‌آباد، نظام‌آباد معروف به چال ترخان و تپه میل که براساس این یافته‌ها می‌توان حدود ری ساسانی را در منطقهٔ امین‌آباد، فیروزآباد، تپه میل تا ورامین و زندان هارون جستجو کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

ازکاوشهای چال ترخان آثار فراوانی از جمله گچبریها، معماری (کاخ اصلی) و یافته‌هائی نظیر سفال نبشته به دست آمده که دارای چندین مرحله و دوره است. یافته‌های این منطقه در موزهٔ ملی ایران نگهداری می‌شود. این مجموعه‌های معماری شامل کاخها و نیایشگاهها می‌باشد که قابل توجه و بررسی بیشتری است.

از دیگر آثار به جا مانده در ری که به دورهٔ ساسانی نسبت داده می‌شود، برج خاموشی یا دخمهٔ گبرها در شرق بر بلندی‌های ری است. که تاکنون در آن مطالعهٔ کافی نشده است.

در دورهٔ ساسانی، ری پایگاه بزرگ دینی و مذهبی بوده ومقدس به شمارمی‌آمده ونوعی حکومت دینی درآنجا برقراربوده است.

ری را در دورهٔ ساسانی رام فیروز می‌گفتند؛ و در سرودهای زرتشت از آن به نام رغه‌یارگه نام برده شده است. همچنین اولین بار در یسنا نام ری برده شده است که مملکت ری چهار در دارد و ریاست مادی (سیاسی) و روحانی آن یکی است.

در دورهٔ ساسانی، خانوادهٔ مهران مرزبان ری بوده‌اند و بهرام چوبین از این خانواده در ری فرمانروائی داشته است.

در ری سکه‌خانه دایر بوده است و سکه‌هائی از این دوران یافت شده است. در جای جای شاهنامه، فردوسی‌از ری نام برده و آن را شهری بزرگ دانسته است.

ری اسلامی ـ سده‌های نخستین: یزدگرد پس از نبرد جلولا از حلوان به ری آمد و آخرین نیروهایش را جمع‌آوری کرد، ولی موفق نشد و به اصفهان گریخت. فتح ری، پس از فتح بزرگ مسلمانان در نهاوند در زمان خلافت عمر، سال ۱۹ یا ۲۰ هـ ق، بوده است. اما محتمل می‌نماید که مناطق گوناگون ولایت ری به تدریج در

تواریخ مختلف به دست فاتحان غرب افتاده باشد. در زمان یزدگرد سوم فرمانروائی ری به عهدهٔ سیاوخش مهرانی مرزبان بود. سپاه اسلام به سرکردگی عروةبن زیدالطائی به ری آمدند و با پیوستن فرخان نامی از اهالی شهر به سپاه اسلام، علی‌رغم مقاومت سیاوخش مهرانی، ری تسخیر شد و مسمانان غنایم بسیار گرفتند و ری متعهد پرداخت جزیه به خلیفه شد. نعیم، سردار اسلام، شهر باستانی ری را به کلی ویران کرد و به فرخان فرمان داد تا شهری تازه در جای شهر سابق برپا کند. براساس یافته‌های حاصل از کاوشهای چال‌ترخان، تحول معماری و آثار آن می‌تواند مربوط به این شهر جدید اسلامی باشد؛ و نام چال‌ترخان نیز به طور بسیار ساده تغییر یافتهٔ نام فرخان باشد. بدین ترتیب دورهٔ انتقالی از دورهٔ ساسانی به اسلام را در جنوب و شرق ری در منطقهٔ عشق‌آباد، نظام‌آباد (چال‌ترخان)، تپه میل تا زندان هارون و قلعه نو می‌توان یافت. آثار دورهٔ اموی تأییدی بر این اندیشه است. این آثار که شامل کاخ فرعی، بناهای عمومی و خانه‌ها و اطاقهای مسکونی است، قابل مقایسه با آثار معماری اموی در خارج از مرزهای ایران است: اندود قرمز در یک نوار، قابل مقایسه با کاخ المشتی.

اولین سکهٔ **دینار**، در دوران غلبهٔ عرب بری به سال ۸۱ و ۱۱۵ هـ‌ق است؛ و قابل توجه است که تا پایان دورهٔ اموی سکهٔ نقره در شهر بزرگی مانند ری رواج نداشت.

در دورهٔ خلفای اسلام، امرای عرب بری فرمانروائی داشتند و ری در دورهٔ اموی یکی از شهرهای خراسان به شمار می‌آمد.

ری در دوران اسلامی: ری در دوران اسلامی شکوه و اهمیت بسزائی داشت؛ چنانکه برای تطمیع سردار یزیدبن معاویه برای به شهادت رسانیدن حضرت امام حسین علیه‌السلام، تنها حکومت ری عمر سعد را به این جنایت واداشت.

در سده‌های نخستین اسلام، در دوره خلفاء، شورشهای پی‌درپی در شهر ری برپا شد و از پرداخت خراج و جزیه سرباز می‌زدند ،که هر بار سرکوب می‌شد یا به صلح و پرداخت خراج می‌انجامید.

ری پس از خلافت عباسیان یکی‌از عمده‌ترین کانونهائی بود که در راستای پشتیبانی و دوستداری خاندان علی (ع) شکل گرفت و پذیرای حکومت عباسیان و جایگاه شیعیان گردید.

مهدی در زمان خلافت منصور به ری آمد و فرمانروائی آنجا را داشت و گویند. شهر ری را بنا کرد و دور آن خندقی ساخت و در آن مسجد جامعی بنا کرد. این مسجد جامع را شخصی بنام عمار بن ابی الخصیب در سال ۱۵۸ هـ‌ق بنا کرد. مهدی، دور ری را برج و بارو از آجر ساخت و آن را «محمدیه» نامید.

براساس کاوشهای اشمیت، به نظر می‌رسد محمدیه در هستهٔ اصلی باروی ری در تپهٔ ارگ بوده. در این کاوشها. آثاری از یک مسجد به دست آمده که یافته‌های گچبری آن در موزهٔ ملی ایران نگهداری می‌شود که احتمالاً همان مسجدالمهدی است.

زادگاه هارون‌الرشید پسر مهدی در این شهر می‌باشد و وی در زمان ولیعهدی درآن می‌زیسته است.

www.tabarestan.info تبرستان

این شهر از دیدگاه هارون‌الرشید جایگاه والائی داشته. و از او نقل می‌کنند که «جهان در چهارجایگاه است: دمشق، رقه، ری ، سمرقند».

جنبشهای عباسی به خوبی در ضرب سکه انعکاس داشته. در سالهای ۱۳۲ - ۱۲۷ هـ ق در سکه‌خانهٔ ری درهم و دینار و اندکی سکهٔ مسین ضرب شده بود که شعار عباسی «قل لاستئلکم علیه اجراً الاالموده فی‌القربی» (آیهٔ ۲۳، سورهٔ ۴۲) بر آن نقش شده است. برخی از سکه‌های ری نام عبدالله بن معاویه انقلابی را برخوردارند و بر سکه‌های دیگر که تاریخ واحدی دارند نام خود ابومسلم نقش شده است. بر پشت درهمی که در سال ۱۷۲ هـ ق در محمدیه (ری) ضرب شده، شش سطر نوشته دارد و کلمه «محمدرسول‌الله، الخلیفه‌الرشید» (منظور الرشید هارون‌الرشید خلیفه عباسی است). در سالهای بعد در سکه‌خانهٔ ری مانند دیگر سکه خانه‌ها ضرب سکهٔ زرین را آغاز کردند. بر سکه‌های مسینی که میان سالهای ۱۳۸ و ۱۹۶ در ری ضرب شده دست‌کم نام نوزده فرد مختلف نوشته شده است.

تبرستان
www.tabarestan.info

ری در دورهٔ خلفای عباسی دروازهٔ ایران مرکزی به شمار می‌آمد، ولی ازنظر سیاسی ناآرام بود و دست به دست می‌گشت و خلفای عباسی هر چند آن را به فردی به سیاستی می‌سپردند.

در زمان مأمون در سال ۱۹۵ هـ ق، طاهر از سلسلهٔ طاهریان به فرمان مأمون برای سرکوبی امین به ری فرستاده شد و در آن جا چندی فرمانروائی کرد. در زمان معتصم، عبدالله طاهر برولایات ری نیز فرمان می‌راند. در زمان طاهریان، علویان که در بین مردم ری هواخواهانی داشتند چندی فرمانروائی کردند.

در زمان خلافت معتمد حکومت ری برای آرام ساختن یعقوب صفاری به وی داده شد. تنها سکهٔ شناخته شدهٔ صفاری که از ری به دست آمده تاریخ ۲۶۲ هـ ق را دارد .

ری در این دوران جایگاه دوستداران آل علی (ع) بود. چنانچه ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن شاه عبدالعظیم از ظلم متوکل به ری فرارکرد و در سال ۲۵۰ هـ ق در آنجا وفات یافت؛ و همچنین حمزه از اولاد امام موسی‌الکاظم (ع) و برادر امام رضا (ع) در ری بوده و در آنجا مدفون شده‌اند. در زمان خلافت موفق، در سال ۲۷۶ هـ ق هرثمة بن رافع به ری رفت و قلعهٔ آنجا را مرمت کرد! و در آنجا بماند.

پس از کشته شدن هرثمة بن رافع به دست عمرولیث صفاری، در سال ۲۸۴ هـ ق خلیفه حکومت ری را به عمرولیث سپرد، پس از شکست عمرو، خلیفه فرمانروائی ری را به اسماعیل سامانی داد.

می‌گویند اسماعیل سامانی دررری به دادگری‌رفتار می‌کرد، از جمله کارهای وی اصلاح سنگهای توزین زر خراج، و برگرداندن مازاد مالیات به مؤدیان می‌باشد. ری در سال ۳۱۳ یا ۳۱۴ هـ ق به تصرف سامانیان در آمد و اسماعیل سامانی برادر زادهٔ خود به نام ابوصالح منصور بن اسحاق را به ولایت ری‌گماشت.

فرمانروایان طبرستان پیش از سامانیان و پس از آنان در ری حضور داشتند، در سال ۳۱۶ هـ ق داعی و ماکان ری و ولایت جبال را فتح کردند، ولی اسفار آن را از چنگ آنان به در آورد. پس از آن، در زمان نصربن احمد سامانی، مرداویج بن زیار بر ری دست یافت. در سال ۳۲۱ هـ ق مرداویج از سوی نصربن احمد سامانی به حمله

تهدید شد و به ناچار با عقد قرارداد صلح موافقت کرد و قرار شد به خاطر تصرف ری به امیر سامانی خراج پردازد. پس از آن وشمگیر زیاری تا فرمانروائی آل بویه در سال ۳۳۱ هـ ق در ری ماند.

در سه سدهٔ نخستین اسلام، هر چند که ری دچار نابسامانی سیاسی گردید و دو زمین‌لرزهٔ بزرگ سالهای ۲۴۱ و ۲۴۹ هـ ق که خانه‌های بسیاری از آن منطقه ویران کرد و شمار زیادی تلفات ببار آورد، ولی ری یکی از شهرهای مهم و با شکوه بوده که جغرافیانویسان و تاریخ‌نگاران در وصف آن مطالب فراوانی نگاشته‌اند. به قولی، این شهر هم مورد توجه شاعران و هم تاجران بوده است. بخشی از اهمیت ری، به علت قرار داشتن در مسیر عبور حج گزاران بوده است.

سده‌های میانی

ری در دورهٔ آل بویه: در سال ۳۳۱ هـ ق رکن‌الدوله بویهی ری را فتح کرد و این شهر تا یورش غزنویان در دست این خاندان بود. در طی این دوران ری تختگاه شاهان آل بویه شد، هر چند که هر از چندی مورد تهاجم و تصرف قرار می‌گرفت. در سال ۳۴۷ هـ ق وشمگیر موفق شد مدتی کوتاه ری، پایتخت رکن‌الدوله را تصرف کند. پس از آن رکن‌الدوله، توانست مستقلاً در اصفهان و ری حکومت کند و به گواهی سکه‌هائی که از او باقی است، وی در قلمرو خویش از قدرت برخوردار بوده و نام وی در کنار نام خلیفه آمده است. رکن‌الدوله که آرمان احیای اشرافیت ایران را داشت، نشان یادبود سیمینی در سال ۳۵۱ هـ ق در ری ضرب کرد که بر این نشان تصویر امیرالامرا به صورت امپراتوری ایرانی نقش شده و نوشتهٔ آن به پهلوی چنین خوانده می‌شود « شکوه شاهنشاه افزون باد».

پس از رکن‌الدوله، مؤیدالدوله که در اصفهان حکومت داشت به فرمانروائی ری رسید. پس از مرگ مؤیدالدوله در سال ۳۷۳ هـ ق، صاحب بن عباد وزیر بویهیان، فخرالدوله را از خراسان فراخواند و در ری به جای برادر نشاند. فخرالدوله قلعهٔ ری را تعمیر و بنا کرد و کاخها و باروها و بناهای دیگر را بساخت که فخرآباد نامیده می‌شد. در دوران وی، «ری» روزگار خوشی داشت و ری عتیق وکهن از نوآباد گشت. این بخش محل اقامت بزرگان شهر بوده است، خانهٔ صاحب بن عباد وزیر باکفایت آل بویه در این بخش قرار داشته وکتابخانهٔ وی بسیار معروف بوده است. به فرمان صاحب عباد، به نام فخروالدوله سکه‌های سیم و زر ضرب می‌شده است.

فخرالدوله در سال ۳۸۷ هـ ق در ری درگذشت و همانجا مدفون شد وگنبدی برای وی بنا گردید که درحال حاضر از بناهای گمشدهٔ ری باستان می‌باشد. پس از مرگ فخرالدوله، حکومت ری به پسرانش که کوچک بودند به سرپرستی مادرشان سیده خاتون که در اصل کرد بود، رسید. در جامعهٔ دیلمی زنان همواره موقعیت ممتازی داشتند، نمونهٔ این زنان سیده است که در پایان سدهٔ چهارم هجری قمری در ری فرمانروائی می‌کرد.

در نوشته‌ها از کاخ سیده نام می‌برند. در دوران فرمانروائی وی آل بویه ضعیف شده بود و حکومت تازهٔ خراسان، یعنی غزنویان، حکومت ری را تهدید می‌کرد. ولی محمود در این سالها از حمله به جبال، که ری کرسی

www.tabarestan.info تبرستان

آن منطقه مرکز صنعتی ثروتمندی بود و از لحاظ سوق‌الجیشی کلید شمال ایران به شمار می‌آمد، خودداری کرد. در *تاریخ بیهقی* آمده که میمندی وزیر محمود پرسیده بود که چرا به جبال نمی‌رود؟ سلطان در پاسخ وی گفت اگر زنی که بر ری حکومت می‌کند مرد بود، می‌بایست پیوسته لشکری بسیار در ری نگه داریم؛ در صورتی که باوجود حکومت سیده خطر واقعی از سوی آل بویه خراسان را تهدید نمی‌کند.

با مرگ سیده در سال ۴۱۹ هـ‌ق مجدالدوله صاحب اختیار ری گردید، ولی در سالهای آخر فرمانروائی خود قدرت چندانی نداشت و به اشتباه برای قدرت گرفتن به سلطان محمود پناه برد؛ و این بهانه‌ای بود که محمود توانست مجدالدوله را خلع کند و پسرش را به حکومت ری منصوب کند. بدین ترتیب، در سال ۴۲۰ هـ‌ق به حکومت آل بویه در ری پایان داده شد.

در دوران آل بویه جغرافیانویسان بسیاری از این شهر دیدن کرده و به وصف آن پرداخته‌اند. هر چند که بسیاری از آنها تکرار مطالب گذشتگان می‌باشد، ولی اطلاعات بسیار ارزنده‌ای از شهر ری در این دوران به دست می‌دهد که شهری آباد با دروازه‌ها و مسجدها و قلعه‌های متعدد و نهرها و کشتزارها و دارای صنعت و پیشه‌وری شکوفا است. از جملهٔ این منابع صورة‌الارض ابن حوقل تألیف سدهٔ چهارم هجری قمری، *احسن‌التقاسیم* مقدسی و *سفرنامهٔ ابودلف* تألیف ۳۴۱ هجری قمری و *مسالک‌الممالک* می‌باشد.

www.tabarestan.info تبرستان

ری در این دوران به غیر از آشوبهای سیاسی و مذهبی، دچار حوادث طبیعی نیز بوده است از جمله، زمین‌لرزهٔ سال ۳۴۶ هـ‌ق بسیار شدید بود و باعث شد بیشتر شهر ری به کلی ویران شود؛ و در منطقهٔ ری ۱۵۰ روستا ویران شد.

ری در دوران آل بویه یکی از بزرگترین مراکز تشیع بوده است و مفسرین و متصوفین زیادی از علمای تشیع در ری حضور داشتند، از جمله، محمدبن یعقوب الکلینی و ابوجعفر محمد بن بابویه. کلاسهای درس فراوانی نیز در آن شهر بر پا بود.

شاهان بویهی مذهب تشیع داشتند و در زمان‌آل بویه در ترویج عزاداری در مصائب آل علی (ع) کوشش بسیار می‌شد معزالدوله به سال ۳۵۲ هـ‌ق دستور داد روز عاشورا مردم دکان‌ها را ببندند، و زنان با موهای پریشان نوحه کنند و لباس سیاه بپوشند و دسته‌ها عزاداری با طبل و علم راه می‌افتادند و در وصف آل علی (ع) ذکر مصیبت می‌کردند. این مراسم بیشتر در نزدیکی زیارتگاههای شیعیان نظیر مرقد حضرت عبدالعظیم (ع) بوده است. در این دوران مذاهب دیگر نیز در ری پیروانی داشتند و علما و بزرگان آن مذاهب در ری از جایگاهی برخوردار بودند. از جمله ابوالحسن علی‌بن موسی بن نیردار القمی الحنفی است که امام ری بود و در سال ۳۵۰ هـ ق درگذشت. به غیر از سنیان، شافعیان نیز در ری متمرکز بودند. اولین و یکی از بزرگترین فلاسفه و متکلمان اسماعیلی سده چهارم هجری قمری، ابوحاتم رازی، در ری به دنیا آمده است.

در دربار آل بویه دانشمندان فراوانی می‌زیستند ازجمله ابوریحان بیرونی که در حدود سال ۳۸۵ هـ‌ق به ری آمد و رازی که در سال ۲۵۰ هـ‌ق در ری پا به عرصه زندگی گذاشت و در سال ۳۱۳ هـ‌ق در همان شهر دیده بر جهان

فرویست. رازی در اواخر زندگیش به پزشکی علاقمند شده و رئیس بیمارستان ری گردید که مکان آن ناشناخته است. دربار ری نابغه‌ای چون ابن سینا را نیز چندی به خود پناه داده بود.

از این دوره آثار بی‌شماری در ری به دست آمده است، از جمله بنای باروی ری، گورستانها، آرامگاهها، قلعه‌ها (قلعه گبری) و بناهای مسکونی و کارگاههای صنعتی نظیر کوره‌های سفالگری، یافته‌های گوناگون و سکه‌ها را می‌توان نام برد. اصولاً در ری، در دوره‌های پس از آل بویه از آثار آن دوره استفاده شده و در بیشتر موارد مصالح ساختمانی یا پی دیوارهای آن و فضاهای معماری آن بکارگرفته شده است. بخشی از بنای بقعهٔ بی‌بی شهربانو، با مطالعه برروی ویژگیهای معماری آن، متعلق به این دوره است.

ری در دورهٔ غزنوی: محمود در سال ۴۲۰ هـ ق ری را غارت کرد و غنایم فراوانی به چنگ غزنویان افتاد، مجدالدوله را نیز از حکومت خلع کرد و پسرش و یک والی غزنوی را به حکومت ری گماشت. در آغاز غزنویان از پاره‌ای محبوبیت در میان تودهٔ مردم ری برخوردار بودند، زیرا غزنویان وعده داده بودند که آنها را از ستمگری فرمانروایان شیعهٔ بویهی و خود سری سپاهیان دیلمی برهانند. ولی تاش فراش، والی لشکری غزنوی چنان ملک ری را از جور و بیداد پر کرد که مردم برای رهائی از آن دست به دعا برداشتند و ملک ویران و نفوس پراکنده شد. سلاطین غزنوی در ری فرمانروائی کوتاهی به مدت ۷ یا ۸ سال بیش نداشتند. از این دوران در ری سکه‌های مختلفی به دست آمده است.

ری در دوران سلجوقی ـ ری تختگاه مدفون شدهٔ طغرل: در پی ناراضی بودن مردم از فرمانروائی والی غزنوی، در سال ۴۲۸ هـ ق علاءالدوله کاکوئی به کمک ترکمنان (اغزها) توانست پادگان غزنوی را از ری بیرون راند و والی ری کشته شد. علاءالدوله بر شهر استیلا یافت و بر سکه‌هائی که درآنجا ضرب کرد حق سیادت مسعود غزنوی رابه رسمیت شناخت. در زمان مسعود، مهاجمان سلجوقی از درهٔ رود جیحون گذشته و همه جا دستخوش بی‌نظمی و هرج و مرج گردید. اغزها به ری حمله و علاءالدوله بن‌کاکویه‌مجبورگردید ری را ترک کند و کشتاری هولناک از مردم گردید. شهر ثروتمندی مانند ری از هدفهای اغزهای غارتگر بود، در سال ۴۳۳ هـ ق ابراهیم ینال در ری مستقر شد.

سلجوقیان نیز به نوبهٔ خود سرگرم تقویت نفوذ خویش بودند. پس از چندی طغرل در سال ۴۳۴ هـ ق به ری آمد و آن را از تصرف ابراهیم ینال بیرون کرد. شهر ری در سدهٔ پنجم هجری قمری از حملهٔ غزها صدمات فراوان دید ولی در دورهٔ سلجوقیان مرمت شد و سامان یافت.

در سال ۴۴۲ هـ ق سلطان طغرل، تختگاه خود را از اصفهان به ری منتقل کرد و در آنجا سکه زد. گچبری زیبائی از دوران به تخت نشستن طغرل در ری، به تقلید به از تخت نشستن شاهان تیسفون، وجود دارد که در حال حاضر در موزهٔ هنر پنسیلوانیا نگاهداری می‌شود.

www.tabarestan.info تبرستان

درکنار و پائین تخت وی در دو طرف پیکره دو فیل قرار دارد. نمونه‌هائی از این پیکرهٔ فیل ـ نوع سفالینهٔ آن ـ از کاوشهای ری به دست آمده است. چنین می‌نماید که فیل نقش مهمی در سپاه و دربار داشته است؛ چنانچه می‌گویند در لشکر خراسان. فیل‌بوده و از سرودهٔ فردوسی نیز چنین برمی‌آید:

نگه کن که شهری‌بزرگ است ری نشاید که کوبند پیلان به پی

نام قلعه‌ای به نام فلستون ـ یا فیلسان که نقشه و طرحی متفاوت از قلعه‌های دیگر ری دارد، با طرح نقشهٔ مدور و اطاقهای اطراف، در پهنهٔ دشت ری تا ورامین می‌تواند برگرفته از جایگاهی برای فیلهای سپاه در دورهٔ اسلامی به ویژه سلجوقی باشد.

در دورهٔ پایتختی ری در زمان طغرل، کاخها، مسجدها و مدارس زیادی بنا گردید. باروی ری در عهد سلطان طغرل به دست امیرابوالفضل عراقی بنا شد؛ وزیر دیگر سلجوقی مجدالملک‌اسعد بنای آرامگاه حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام را بنا و تعمیر کرد و کتیبه‌ای به خط کوفی که در حال حاضر بر اطراف قاب در ورودی به ضریح دیده می‌شود. مربوط به وی بوده و نشان می‌دهد طرح نقشهٔ بنای اولیهٔ آرامگاه چهارضلعی با تزئینات آجرکاری بوده است که در دوره‌های بعد تغییر یافته است.

www.tabarestan.info تبرستان

زوجهٔ طغرل به سال ۴۵۲ هـ ق در زنجان درگذشت و در ری مدفون شد که آرامگاه وی شناخته‌نشده و می‌تواند در آرامگاه سلاطین درکوه نقاره خانه باشد.

طغرل نیز در سال ۴۵۵ هـ ق در تجریش (طجرشت) درگذشت و درگورخانه‌ای در ری به خاک سپرده شد. که دارای تزئینات و قندیلهای زیبا بوده است. از مکان دقیق آن اطلاعی دردست نیست وبرج معروف‌به‌برج طغرل‌در شهر ری را محل‌گور خانه وی می‌دانند که در انتساب آن تردید است.

پس از مرگ طغرل، آلپ ارسلان در سال ۴۵۵ هـ ق در ری خود را سلطان خواند. شاهان دیگر سلجوقی چون ملکشاه و برکیارق نیز در ری بر تخت نشستند. ملکشاه در سال ۴۷۳ هـ ق مزدوران سپاهی‌ارمنی را علی رغم مخالفت نظام‌الملک از سپاه ری اخراج کرد؛ و زبیده خاتون مادر برکیارق که زن با نفوذی در دربار بود به اشارهٔ مؤیدالملک وزیر خفه شد. احتمالاً بقعهٔ بی‌بی‌زبیده می‌تواند آرامگاه مادر برکیارق باشد . پس از آن برکیارق از ری فراری شد و محمد بن ملکشاه در ری به تخت نشست. پس از مرگ محمد، اینانج بر ری دست یافت ولی ایلدگز در سال ۵۶۴ هـ ق وی را زندانی و سپس کشت. گورخانهٔ دامنهٔ کوه نقاره‌خانه را به وی منسوب می‌دانند که احتمالاً اشتباه است و این گورخانهٔ دسته‌جمعی سلاطین سلجوقی است.

در سال ۴۹۴ هـ ق، در زمان عبور سپاهیان سنجر برای رفتن به قومس، ویرانی بسیاری در ری به بار آمد که بسیار شدید و طاقت فرسا بود و موجب قحطی و شیوع آدمخواری در میان مردم ری گردید. سنجر ری را در دست خود نگهداشت، نه تنها به لحاظ اهمیت سوق‌الجیشی بلکه به جهت آنکه این شهر تختگاه بنیان‌گزار سلجوقیان بوده است.

طغرل سوم برای راندن سپاهیان خوارزمشاه از ری، به قلعهٔ ری ـ طبرک لشکر کشید و پادگان ری را از سپاه

خوارزم پاک کرد و قلعه طبرک یاری به فرمان وی در سال ۵۸۸ هـ ق به کلی ویران و متروک شد و در سال بعد امیر ایلدگزی را در ری شکست داد.

چنانکه در کاوشهای تپهٔ ارگ، تنها آثار مربوط به قرن پنجم هجری قمری یعنی دورهٔ طغرل اول آثاری یافت شده و تا دورهٔ تیموری متروک بوده است، ری اسلامی از این دوران به صورت متروک و ویرانه باقی ماند.

تکش خوارزمشاهی در سال ۵۹۰ هـ ق به ری بازگشت و در نبردی که در بیرون ری برپا شد، طغرل سوم در سن ۲۵ سالگی کشته شد. ری، تختگاه سلجوقیان، در این دوران روزگار زرین و خوش خود را گذراند.

در پایان این دوران ، زلزلهٔ ۵۷۲ هـ ق خبر از ویرانی این شهر می‌دهد که کسان بسیاری در آن کشته شدند، میان حنفیان و شافعیان و شیعیان و اسماعیلیان در ری اختلاف ومنازعات فراوان بود که موجب ترک مردم و ویرانی شهر شد،چنانچه یاقوت می‌گوید: شهر در اثر منازعات شافعیان و حنفیان، پیش از حملهٔ مغول خالی شده بود.

ری یکی از مراکز عمدهٔ شیعیان در ایران بود و اسماعیلیان، با وجود حسن صباح داعی بزرگ این فرقه در ری در زمان ملکشاه ازقدرت فراوانی در این شهر برای سالیان دراز برخوردار بودند. در کتاب معروف و با ارزش ***النقض*** بسیاری از نکات ارزشمند دربارهٔ اختلاف مذهبی و بینشی بین فرقه‌های مختلف روشن می‌شود و مراسم پیروان شیعیان و مدارس و مکاتب بزرگان آن معرفی شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

در متون به بسیاری از نام مکانها و بناها در این دوران اشاره شده است که آنها رامی‌توان آثارگمشده دانست. آثارفراوانی از این دوران از کاوشهای باستانشناسی به دست آمده است؛ از جمله مسجد یا مدرسه، بناهای مسکونی، کارگاههای صنعتی نظیر سفالگری در غرب بی‌بی زبیده و مهمترین آنها برجهای آرامگاهی است که یکی از آنها بر روی تپهٔ چشمه علی، برج بزرگ امید و برج دامنهٔ نقاره‌خانه که آرامگاه دسته‌جمعی شاهان سلجوقی است و در آن پارچه‌های زربفت به دست آمده وطرح باز سازی شده آن شبیه به برج گنبد قابوس است؛ و برج بر پای منسوب به طغرل می‌باشد که هر چند در درستی این انتساب تردید است، زیرا در کتیبه‌ای که بر بالای برج بوده وار آن محل در زمان تعمیرات هرتسفلد آن را به موزهٔ دانشگاه میشیگان امانت داده است تاریخ ۵۳۴ هـ ق را دارد که این تاریخ با زمان هیچ یک از دو سلطان سلجوقی که به نام طغرل خوانده می‌شوند مطابقت ندارد، این برج را به سلطان طغرل اول تا خلیل سلطان و همسرش (وفات ۸۱۲ هـ /۱۴۰۹ م) نسبت داده شده است و تغییرات بسیاری در آن به وجود آمده است که از جمله ورودی و درگاهی کنونی آن می‌باشد.

ازکاوشهای انجام شده مجموعه‌ای با ارزش چون سفالینه‌های لعاب‌دار مینائی و زرین‌فام و سفالینه‌هائی که مشخصهٔ دوره سلجوقی‌ای است، یعنی فیروزه‌ای و لاجوردی، و دیگر سفالینه‌های بسیار زیبای این دوران، گچبری زراندود رنگین کاشیها، بافته‌های ابریشمین زرباف و سکه‌های سیمین و زرین به دست آمده است. با توجه به گسترش آثار و یافته‌ها، می‌توان جنوب و شرق چشمه علی را قلب شهر سلجوقی دانست.

ری پس از یورش مغول: در سال ۶۱۷ هـ ق سپاه مغول در پی تعقیب محمد خوارزمشاه، از طریق شاهراه

بزرگ به ری آمدند. آنچه در ری اتفاق افتاد به هیچ وجه روشن و مشخص نیست. بنا به روایت جوینی، قاضی و دیگر اعیان و بزرگان شهر به اردوگاه مغول رفته و اظهار ایلی کردند؛ اما ابن‌اثیر می‌گوید که آنان دست به غارت شهر گشودند. احتمال می‌رود این واقعه پس از شورش بعدی را زیان رخ داده باشد. در اثر یورش مغول، ری چنان از جمعیت خالی گردید که هرگز رونق گذشتهٔ خود را باز نیافت و سده‌هائی چند نامسکون و ویران باقی ماند؛ چنانچه یاقوت که پس از حملهٔ مغول از ری گذر می‌کرده است، از ویرانه‌های شهر یاد می‌کند.

ارغون ولایت ری را به پسرش غازان خان سپرد و از وی خواست به‌این شهر زندگی تازه ببخشد. وی بخشی از آن را آباد ساخت و از این پس ری جزء تومان مغول شمرده می‌شد ولی ری آن شکوفایی دوران پیشین را از دست داده بود و بخش شهر سلجوقی متروک شده بوده. اما ری جزء تیول ایلخانان هنوز از نظر کشاورزی و عایدات اراضی مطرح بود.

چنانکه در *رسالهٔ فلکیه* آمده، اجاره‌بهای خاصه ری ۷۵۴۲۲۰ دینار بود و بنا به روایت *نزهه‌القلوب* ولایت ری ۱۵۱۵۰۰ دینار به دیوان مرکزی می‌پرداخت حال آنکه در دورهٔ پیش از مغول ری و ولایت آن هفت میلیون دینار می‌پرداخت و این نشان از کاهش درآمد و نابسامانی وضعیت اقتصادی ری در این دوران است. براساس نوشتهٔ کتاب *علم فلاحت* که معاصر غازان خان است و کتاب حمداله قزوینی، در ری غله فراوان برداشت می‌شد و کشت پنبه رواج داشت.

www.tabarestan.info تبرستان

حمداله مستوفی می‌نویسد: ری در زمان مغول جزء تومان مغول نبود وحکومت ری به حکم رانان موروثی مخصوص بود. درکاوشهای انجام شده در ری، درگورستان زیرین ری برجهای مقبره‌ای این دوران یافت شده که نشان می‌دهد این گورستان در دوران ایلخانان هنوز مورد استفاده بوده است. همچنین درگمانه‌های کاوش شده در منطقهٔ شمال غرب اراضی منصورآباد و جوانمرد قصاب آثار سکونتهای ضعیف و کارگاههای سفالگری و سفالینه‌های متعلق به سدهٔ ۷ ـ ۸ هـ ق به دست آمده است.

به هر حال، ری در دورهٔ ایلخانی کم و بیش آباد بوده و شهر در اطراف هستهٔ حرم حضرت عبدالعظیم و حضرت حمزه رشد یافت و آباد باقی ماند و روز به روز اهمیت بیشتری یافت؛ و در نوشته‌های آن زمان و پس از آن از ری سخن می‌گویند (ر.ک : *ری باستان* . کریمان).

پس از سقوط مغول ری مانند سایر شهرهای دیگر ایران در سرنوشت بخشهای مجاور دریای خزر شریک شد و در جزء قلمرو امیرعلی که استرآباد و مازندران را در تصرف داشت وارد شد.

امیر علی در سال ۷۸۵ هـ ق در نزدیکی استرآباد از تیمور شکست خورد و در همین سال سپاه تیمور بدون جنگ ری را متصرف شد. ری در دورهٔ تیمور از قتل و غارت مصون ماند. در شرح سفرهای تیمور چند بار از ری سخن می‌رود. پیش از تصرف تیمور، ری دراثر زلزله سال ۳۸۴ م /۷۸۶ ق ویران شده بود.

یک سرباز آلمانی بنام هانس شیلتبرگر (Hans-Schiltberger) که در زمان تیمور از ری گذشته است می‌نویسد: اهالی ری به شامات (محمد) اعتقاد ندارد بلکه به یکی از جانشینان متعصب وی به نام علی معتقدند.

این اظهارات نشانگر آن است که در ری به شدت در این دوران شیعه گری رواج داشته و این شخص از مذهب دقیق مسلمانان آگاه نبوده است. کلاویخو نجیب‌زادهٔ اسپانیایی که در دورهٔ تیمور از ری گذر کرده می‌نویسد: ری که در زمان خلفا مرکز ایران شمالی بود متروک شده ولی عمارات بسیار و نیز چند برج و مسجد هنوز بر پا است.

از کاوشهای اشمیت در تپهٔ ارگ آثار معماری بسیار معمولی با توده ولایه ای ضخیم از زغال همراه با سفالینه‌های منقوش لعابدار این دوره و سکه‌ای سیمین از شاهرخ پسر تیمور ضرب ساده ۸۳۵ ق / ۱۴۳۲ م به دست آمده است. این لایه بر روی آثار سدهٔ پنجم هجری قمری بود، و در این فاصله این بخش متروک مانده بود.

صندوق چوبی بقعهٔ بی بی شهربانو نیز که به تاریخ ۸۸۸ هـ ق می‌باشد، از این دوران است. شهر ری در دوران صفوی و پس از آن جایگاه خود را به عنوان مرکز شیعیان حفظ کرده و با وجود زیارتگاهها و بقاع متبرکهٔ بزرگان، یکی از زیارتگاههای بزرگ شیعیان جهان به شمار می‌آید. در دورهٔ صفویه که مذهب رسمی شیعه بود، این شهر در پیرامون هستهٔ مرکزی در اطراف حضرت عبدالعظیم رشد یافت و در اطراف آن کاروانسراها ، خیابانها، بازارها و بناهای تجارتی، سراها و خانه‌های مسکونی با ارزش ساخته شد. سلاطین صفوی برای بقاع متبرکهٔ بزرگان در ری بقعه‌های متعدد ساخته و برای آنها موقوفات قرار دادند و خود به زیارت این اماکن می‌رفته‌اند. به فرمان شاه طهماسب ایوان بارگاه حضرت عبدالعظیم و صندوق چوبی مزار وی ساخته شد؛ و نیز در چوبی بسیار زیبا و نفیس بقعهٔ بی‌بی شهربانو متعلق به این دوره است.

www.tabarestan.info تبرستان

ری در دوران قاجار: ازدوران صفویه که شهر تهران بنیان یافت و در زمان شاه طهماسب به دورآن بارو کشیده شد تاانتخاب‌آن به عنوان تحتگاه در زمان آقا محمدخان قاجار و دوران شاهان قاجار، شهر ری در کنار تهران، زیارتگاه، شکارگاه و گردشگاه شاهان و شاهزادگان و تهرانیان به شمار می‌آمد. اگر زمانی تهران جزء اراضی ری به شمار می‌آمد، در این زمان جایگاه این دو مکان با هم تعویض شده بود. دیولافوا می‌نویسد: در شمال شهر ری باغهای زیادی با دیوارهای گلی دیده می‌شود و در تابستان بزرگان در این باغها استراحت می‌کنند؛ و نظر به اینکه این باغها در نزدیک مقبره حضرت عبدالعظیم است، برای زنان مطلوب است. وی همچنین از گنبد طلائی این مقبره یاد می‌کند. نیز در ***سفرنامهٔ اوژن فلاندن*** نوشته شده: در پای کوه چشمه علی آبی خوب به اسم چشمه علی که آبش به دشت سرازیر شده قرار دارد؛ این منطقه گردشگاه و میعادگاه تهرانیان است که در اطرافش برای شکار قوش یا برای گردش می‌آیند. در پائین آن نقش برجستهٔ فتحعلیشاه با لباس شاهی و پسرانش نقش شده که بدون شک این منظره یاد بودی از شکارهائی است که در دشت ری می‌کرده است. وی نیز نقش برجستهٔ از بین رفتهٔ دیگر فتحعلیشاه را که در حال شکار است شرح می‌دهد.

جهانگرد معروف انگلیسی سررابرت کرپرتر در سال ۱۸۲۱ م و دیگر اروپاییان مانند سِر اوزلی که در این زمان از ری دیدن کرده‌اند کم و بیش همین شرح را در مورد ری می‌دهند و تصاویر و گراورهائی از وضعیت و آثار ری به جا گذاشته‌اند و کوه معروف به سرسره، از تفریحگاههای شاهان قاجار به‌شمار می‌آمده است.

در زمان‌ناصرالدین شاه و دیگر شاهان قاجار بقاع متبرکه و مقابر بزرگان، از جمله حضرت شاه عبدالعظیم امامزاده عبدالله و بی‌بی شهربانو، جوانمرد قصاب، برج طغرل و دیگران تعمیر شد و تغییراتی در آن داده شد و یا به آن تزئیناتی افزوده گردید.

متأسفانه از این دوران یا حتی پیش از آن، همزمان با ورود اروپائیان به ایران، غارت و چپاول آثار فرهنگی غنی ری آغاز شد. اولین بار در سال ۱۷۹۷ م اولیویه به جستجوی ویرانه‌های ری پرداخت ولی توفیقی نیافت. گامهای بعدی را ژنرال گاردان و تروبلیه از همراهان وی در این راه برداشتند.

با رشد بی‌رویهٔ تهران، به منظور یافتن زیستگاههای نو برای مردمان، خانه‌سازی در ری رشد یافت و خانه‌هائی درکنار مراکز صنعتی به وجود آمده چون کارخانهٔ سیمان، گلسیرین و دیگر کارگاه‌ها ساخته شدند. بیشتر آثار در این روند آسیب دیده و از بین رفتند، به گونه‌ای که د رحال حاضر تنها آثار انگشت شماری بر پهنهٔ دشت ری دیده می‌شود که آنهم بیشتر بناهائی است که با باورهای دینی مردم حفظ شده‌اند و دیگر آثار فرهنگی در معرض ساخت و سازهای بی‌رویهٔ شهری می‌باشد. با بررسی پیشینهٔ ری، زندگی، حرکت، گسترش و سرنوشت این شهر و جایگاه مهم فرهنگی ایران شناسائی شد. در این روند دیده می‌شود که تمدن هشت هزار سال پیش در دامنهٔ بلندیها و درکنار آب در شمال ری به وجود می‌آید و پس از آن هر بار به عللی از جمله سیاسی و اقتصادی هسته‌های زندگی در شهر جابه جا می‌شود. چنانچه در دورهٔ ساسانی به جنوب و شرق، در دوران اولیه و میانی اسلامی در داخل بارو، و در دوران اخیر تاکنون در جنوب آن، ورامین و شمال آن تهران، حضور فرهنگی خود را نشان می‌دهد شهر حرکت می‌کند تا زنده بماند.

www.tabarestan.info تبرستان

بافت شهر ری باستان

ری یکی از پرآوازه‌ترین شهرهای کهن جهان است که همواره جایگاه خاصی داشته و تختگاه شاهان، یا والیان و شاهزادگان بوده است.

در نوشته‌های پیشنیان در زمانهای مختلف از شکوه و عظمت و بناها، گسترش و آثار آن بی‌شمار سخن گفته شده است. در این نوشته‌ها نامهای دروازه‌ها، مدرسه‌ها، مسجدها، بازارها، حمامها و کتابخانه‌های این شهر بزرگ دیده می‌شود.

شهر ری چون دیگر شهرهای بزرگ رشدی ارگانیک و بنیادی داشته، که در آن بخشهای گوناگون لازم و موردنیاز سازمان شهری را می‌توان تشخیص داد؛ نظیر مرکز حکومتی (دارالاماره)، بناهای عمومی و خصوصی، بناهای مذهبی، گورستان (شهر مردگان) و بخشهای صنعتی. در دوران میانهٔ اسلام که شهر ری نهایت اندازه رشد و شکل‌گیری خود را یافته بود. به خوبی این بخشها قابل مطالعه و بررسی است.

در این دوران، یعنی حدود سدهٔ چهارم تا ششم هجری قمری (آل‌بویه ـ سلجوقی)، شهر ری، شهری آباد بوده و وسعتی حدود یک فرسخ و نیم در یک فرسخ و نیم داشته. درجهٔ اعتبار و بزرگی آن پس از بغداد که مرکز

فرمانروائی جهان اسلام است قرار دارد و دروازه‌های متعدد چون ماطاق ، بلیسان و سین دارد؛ هر چند که شهر ری چون بسیاری از شهرهای دیگر رشد و شکل روستاگونه داشته و شهر روستا به‌شمار می‌آمده و هرگز به پای بغداد و قاهره نرسیده است. از روستاهای این شهر تهران، الس، فشافویه و دماوند است که آثار یافته شده از این مناطق نشان از ارتباط و یکسانی فرهنگی باری دارند.

حدود شهر ری باستان

شهر ری در باروی ری جای دارد که آثار و بقایای آن درگوشه و کنار این شهر باقی‌مانده است. هر چند که شکل گیری آن نامتجانس و ناهمگون با دیوار بارو به نظر می‌رسد و بدون طرح و نقشهٔ پیش‌بینی شده به وجود آمده، اما می‌توان گفت که طرح و نقشهٔ آن مانند بیشتر شهرهای‌ایران نظیر شوش و شوشتر بر اساس نجوم و ستاره‌شناسی و سمبلیک بوده و به شکل نماد طالع آن که در برج عقرب است. طراحی شده. چرا که به قول تاریخ‌نگاران، قلعهٔ طبرک یاری به شکل کژدم یا عقرب است.

www.tabarestan.info تبرستان

از پیشینهٔ دقیق این بارو اطلاع دقیقی در دست نیست؛ ولی شکل آن قابل مقایسه با باروی شهر اشکانی نسا خراسان بزرگ است.

سر رابرت کرپرتر سیاح انگلیسی در سال ۱۸۱۸ م نقشهٔ با ارزشی از دیوار و باروی ری تهیه کرده است که هر چند با توجه به روش ابتدائی نقشه‌برداری، اشتباهاتی در اندازه و زوایای چرخش دیوار وجود دارد و با عکس هوایی و وضعیت موجود بارو چندان منطبق نیست، ولی برای نقشهٔ راهنما و تعیین حدود و مسیر بارو بسیار مفید و ارزشمند است (نقشهٔ شماره ۹). این نقشه تقریباً مثلثی را نشا ن می‌دهد که نوک آن بر روی بلندیهای شمالی ری واقع در کوه معروف به سرسره قرار دارد و در میان آن، دژ رشکان یا قلعهٔ ری ـ طبرک، یا قلعه و دروازهٔ شمالی باروی ری واقع است؛ و در شمال غرب به بلندیها و دیوار چشمه علی محدود است؛ از شرق به کوههای ری محدود است و درگوشهٔ جنوب شرقی به قلعه گبری منتهی می‌شود که دروازهٔ جنوبی شهر ری به شمار می‌آید؛ و این قلعه با قلعهٔ کوچک دیگری به فاصلهٔ ۵۰۰ متری جنوب آن به نام قلعه کاسنی تقویت و حفاظت می‌شود.

دیوار باروی ری در جنوب به سوی غرب امتداد یافته و براساس انحنای کنونی خیابان مسیر غرب امامزاده عبدالله و مسیر کنونی خیابان جوانمرد قصاب، با برج دیگر در حدود بقعهٔ جوانمرد قصاب درگوشهٔ شمال غرب بارو منتهی می‌شود.

محدودهٔ باروی ری به وسعتی حدود ۲۵۰۰×۱۸۰۰ متر، با باروی بسیاری از شهرهای اسلامی مشابه و قابل مقایسه بوده و شامل دو بخش جداگانهٔ ارگ و شارستان است و گورستان در حاشیهٔ آن. یعنی، شهر ری را می‌توان به دو بخش شهر و پایتخت و شهر مردگان تقسیم کرد.

آنچه که از محدودهٔ باروی ری به جا مانده شامل سه بخش است:

۱ ـ ارگ (شهر شاهی و مقر فرمانروائی/ دارالاماره یا اولین دیوار ری): ارگ در حقیقت ادامهٔ یک بنای دفاعی بنا شده روی کوه سرسره است که قلعه و دژ شمالی آن دژ رشکان دارای تأسیسات گوناگونی بوده و از سنگ ساخته شده و از وضعیت امنیتی و حفاظتی طبیعی‌کوه استفاده شد و با دیوار و برج و بارو باتیرکش استحکام یافته است.

بخش کمی از باروی جنوبی و شرقی ارگ باقی مانده و در گوشهٔ جنوب غربی آن کارخانه گلیسرین واقع است. این دیوار مانند باروی اصلی ری از چینه و خشت ساخته شده و دارای برجهای پشتیبان است. این دیوار در اطراف بخش حکومتی و محلهٔ دولتی و اداری شهر که در یک گوشهٔ شهر قرار گرفته ازبقیه شهر جدا و حفاظت می‌شده است. بر اساس کاوشهای اشمیت، در این منطقه مدرسه یا مسجد چهار ایوانی متعلق به عهد سلجوقی در کاوشهای باستانشناسان ایرانی یافت شده است.

تبرستان
www.tabarestan.info

۲ ـ دیوار اصلی باروی ری یا دیوار دوّم: این دیوار که اطراف شهر را فراگرفته و کهندژ را در بر می‌گرفته، بخش بیشترین آن ویران شده و آثار موجود و باقی ماندهٔ این بارو در شمال روی بلندیهای چشمه علی و در شرق از دامنهٔ جنوبی کوه سرسره شروع شده و درکنار نهر ری حدود و ۴۲۰ متری جنوب غربی منتهی‌الیه غرب کوه بی بی شهربانو به پایان می‌رسد! بخش شرقی باروی ری به سمت جنوب ادامه داشته و به دیوار شرقی قلعه‌گبری، بین برج اول و دوم، وصل می‌شده و این بخش دیوار از بین رفته و تنها انتهای اتصال آن بر روی دیوار قلعه‌گبری دیده می‌شود.

طول این بخش دیوار از دژ رشکان (کوه سرسره) تا قلعه‌گبری حدود ۲۵۰۰ متر است. انتهای این دیوار در حال حاضر با احداث کانال آب، بخشی از آن، در زیر خاکریز پوشیده شده و بقیهٔ آن تا قلعه‌گبری در اثر خاکبرداری و ایجاد خیابان ورامین و قلعه‌گبری که پیچش آن در مسیر دیوار بوده، زیر کشت از بین رفته است.

دیوار باروی ری بافت و مسیر هماهنگ و متجانس و یکنواخت ندارد و براساس وضعیت طبیعی زمین، انحراف و تغییر مسیر یافته است. نمای بیرونی بارو را برجهای نیم دایره‌ای به فاصله‌های نامنظم حدود ۵۰ متر از یکدیگر شکل داده است که این نیم برجها به دیوار استحکام بخشیده و نقش پشتیبان را دارد. بالای دیوار امکان گذر، راه‌رفتن و دیده بانی در دشت در بالای برجها وجود داشته است که احتمالاً تیرکش‌هائی داشته که فرو ریخته است.

ساختار و سازهٔ دیوار از چینه و خشت است، و در خاک به کار رفته جهت ساخت چینه، سفالهای آل بویه و سلجوقی همراه با سفالینه‌های چشمه علی و آجرهای دورهٔ آل بویه و شکسته شیشه همراه با خاک شنی و سنگ ریزه دیده می‌شودکه نشا ن از ا ستفاده خاک منطقه است. دور این دیوار را خندقی احاطه می‌کرده که هر موقع لازم بوده برای دفاع به آن آب می‌انداخته‌اند.

ارتفاع چینه‌ها متغیر و حدود ۶۰ تا ۷۰ سانتی متر است و اندازهٔ خشتها ۲۴×۱۸ یا ۴۰×۴۰×۱۰ سانتیمتر

است. قطر و ریشهٔ دیوار، بستگی به شرایط زمین، بین ۵ تا ۹ متر با پشتیبان است که به تدریج در ارتفاع بالا از ضخامت آن کاسته می‌شود. دیوار در بیشتر بخشها بر روی یک کف قرمز یا گاهی با اندود گچ بنا شده است.

طبق *سفرنامهٔ حکسن*، ارتفاع دیوار باروی ری در سال ۱۹۰۳ م حدود ۱۵ متر بوده که در طی زمان در اثر فرسایش و ریزش از بلندی آن کاسته شده است. بیشترین ارتفاع موجود دیوار در بالای بلندی چشمه علی، به ارتفاع ۵ متر است.

این بخش از دیوار واقع بر بلندیهای چشمه‌علی، با استفاده از بلندیهای طبیعی سنگی کوه ایجاد شده و بخشهای باز آن با ساخت دیواری با ساختار چینه و خشت بسته و کور شده و استحکام بخشی شده و دیوار شمالی باروی ری به وجود آمده است.

بخش غربی دیوار شمالی که از بلندی به دشت می‌رود از بین رفته، ولی تا حدود بقعهٔ جوانمردقصاب ادامه داشته است که وسعت آن از شرق به غرب حدود ۱۸۰۰ متر می‌باشد. بخش جنوبی و غربی باروی ری در زیر زمینهای کشاورزی از بین رفته و کاملاً ویران شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

گمانه‌های کاوش شده در این بخش نشان داد که دیوار جنوبی باروی ری از بین برج اول و دوم قلعه گبری به طرف غرب ادامه داشته است. در سوی غرب نیز تمام مسیر دیوار از بین رفته و شهر و جادهٔ روی آن قرار گرفته است و تنها مسیر حرکت دیوار را در نقشهٔ کرپرتر در این بخش و نیز پیچش مسیر خیابانهای غرب امامزاده عبدالله و جوانمرد قصاب حاکی از بازسازی مسیر می‌باشند.

در بخش شرقی خارج باروی ری، بین کوه شرقی و دیوار شرقی باروی ری، بر روی سطح زمین پستی و بلندی خاکریز مانندی مشاهده می‌شود که در عکس هوائی و نقشهٔ کرپرتر مشخص شده. این دیوار از کوههای شمال شرقی شروع شده و به قلعهٔ حفاظتی که با حرف G در نقشهٔ کرپرتر مشخص شده متصل و سپس با یک زاویه و بازوی کوتاه به دیوار اصلی ری متصل می‌شده و تشکیل فضای مثلثی شکل را داده است.

این دیوار که ضخامت آن از دیوار ا صلی کمتر و کوتاهتر است و استحکام کمتری نیز دارد، گورستان زیرین وزبرین واقع در دامنهٔ کوههای شرقی ری را از شهر جدا می‌ساخته است. احتمالاً این دیوار با گسترش شهر و گنجاندن بخش جدیدی در آن و اضافه شدن به شهر به وجود آمده است.

طبق کاوشهای انجام شده در سال ۵۵ ـ ۱۳۵۴ ش، ساختار این دیوار از هفت ردیف چینه به بلندی ۵۹ سانتیمتر و به ارتفاع حداکثر ۴/۵ متر و کاربرد خشت خام به ابعاد ۷×۳۲×۳۲ و ۴۰×۴۰×۱۰ سانتیمتر و آجرهای پخته به ابعاد ۲۰×۲۰×۳ سانتیمتر بوده است. سفالینه‌های جمع‌آوری شده از سدهٔ سوم و چهارم هجری قمری بوده و زمان ساخت این دیوار را می‌توان به سدهٔ پنجم هجری قمری نسبت داد. ولی برای شناسائی بافت درونی آن نیاز به کاوش در این بخش است. شهر ری و دیوارآن با سودجوئی از بلندیهای شمالی و شرقی آن و امنیت لازم شکل گرفته است و در درون آن محله‌ها، کوی و برزنها و بازارهائی ساخته شده است که هر یک دارای تأسیسات عمومی شهری نظیر مسجد، مدرسه، کتابخانه و حمام بوده است. اطراف شهر تا ورامین به سمت جنوب را

کشتزارها و باغها و سکونتهای پراکنده و قلعه‌های روستائی فراگرفته بود و در بیرون شهر، شهر مردگان در شرق و گورستانهای پراکنده از شمال تا تهران دولت‌آباد و از جنوب، گورستان سه‌دختران، و گورستانهای پراکنده جنوب شرقی قرار داشتند، در بیرون شهر و حاشیه داخلی آن همچنین کارگاههای صنعتی یافت می‌شود.

شهر مردگان

بخش گورستان، در شهر ری در دوران اسلامی، همراه با سنت تدفینهای پیش از اسلام یعنی اشکانی، ساسانی و زرتشتی می‌باشد. سنت پیشین که همان پاک نگهداشتن عناصر چهارگانه است که خاک نیز جزیی از آن است، تداوم داشته از این روی می‌بینم که تدفین در دوران اسلامی در تابوت چوبی و در اطاقهائی که کف پوش آجری داشته و بدن مرده خاک را آلوده نمی‌کرده ولی در جهت اسلامی و طبق شعائر اسلامی انجام می‌شده است.

محدودهٔ شهر مردگان از شرق به دامنهٔ کوه بی‌بی شهربانو و بقعهٔ بی‌بی شهر بانو و برج آرامگاهی گبری، و منتهی‌الیه غربی آن تا امامزاده عبدالله است و حد شمالی آن کوه سرسره در جنوب حضرت عبدالعظیم می‌باشد. آثار گورها و تدفینها دراین منطقه بسیار گوناگون و متفاوت می‌باشند. این محدودهٔ شهر گورستان، براساس تعریفی که همچنین برای شهر در نظر گرفته شده، به گورستان برین (گورستان کهن بالا) و گورستان زیرین (گورستان پائین). تقسیم می‌شود!.

گورستان برین مثلثی است که خط نهائی غربی آن کوههای بی‌بی شهربانو و غرب آن دیوار سوم می‌باشد وحد شرقی آن جادهٔ معروف به ابتهاج و حد شمالی‌به طرف جنوب آن، کوه سرسره و صفائیه است.

گورستان دوم یا گورستان زیرین مثلثی است که رأس آن همان دماغهٔ غربی کوه بی‌بی شهربانو است. ضلع شمالی آن به طرف جنوب همان کوه و صخره‌های کوه بی‌بی شهربانو است؛ و ضلع جنوبی آن نهرهای آب و حد شمال مزارع ذکر شده؛ و قاعدهٔ مثلث خطی است. که بقعهٔ بی‌بی شهربانو را به تپه گبری متصل می‌سازد و کوه معروف به نقاره‌خانه آثار گورستان آن است (امین‌آباد). متأسفانه این دو گورستان در سه سدهٔ گذشته مورد چپاول غارت قرار گرفته، از جمله پارچه‌های کفن آن به غارت رفته است؛ و نیز در اثر جاده‌سازی و احداث کارخانهٔ سیمان و لوله کشی گاز بسیاری از آثار آن از بین رفته است.

گورستان برین: گورستان برین که تا کنون معرفی نشده بود، در آن حدود ۷۴ گور یا اثر شناسائی شده است که با دیوار سوم از شهر جدا می‌شود. در گورستان زیرین ۱۱۸ اثر گور شناسائی شد که در آن چهار گروه و نوع تدفین قابل شناسائی است:

۱ ـ گورهای با طرح و نقشهٔ مستطیلی؛

۲ ـ گورهای با طرح و نقشه مدور یا مشتق از آن، چند ضلعی و چندپر (برجهای آرامگاهی) که معروفترین آن برج نقاره خانه و آرامگاه شاهان سلجوقی به نام گنبد اینانج در دامنهٔ آن است، که طرح آن بین برج گنبد قابوس و برج

طغرل است. در کاوشها در پی یافتن برج سنگی گمشدهٔ منسوب به عبدالجلیل بن فارس‌الخازن که در سال ۴۶۶ ساخته شده بود و در نقشهٔ کریرتر به شمارهٔ ۳ نشان داده شده است، پی آرامگاهی ۱۵ پر یافت شده که متفاوت با برج گمشده است. طبق تصویری که لرد کرزن در سال ۱۸۹۲ م از آن تهیه کرده است و در سالهای اولیهٔ قرن اخیر ویران شده و از بین رفته است، دارای تزئینات گچبری و کاشی و کتیبه به خط کوفی بوده است (منبع ۱۱۲ـد)؛

۳ ـ مقابری نظیر بی‌بی‌شهربانو که به مرور الحاقاتی به آن اضافه شده و تعمیر یافته است؛

۴ ـ گورهای ساده بدون برج و مقبره (دخمه‌ای).

هر یک از این نوع گورها به جایگاه طبقاتی و اجتماعی خاص فرد دفن شده ارتباط دارد. به غیر از شهر مردگان، برجهای آرامگاهی منفرد در شهر ری مشاهده شده که از جمله برج طغرل، آرامگاه یافت شده بر روی تپهٔ چشمه علی با کاشیکاری و آجر، بناهای منفردی چون بقعهٔ بی‌بی زبیده، جوانمرد قصاب، امامزاده عبدالله، ابن بابویه را می‌توان نام برد؛ و نیز گورستانهای حاشیه‌ای شهر مانند، گورستان دولت‌آباد، گورستان سه دختران و گورستان خیابان قلعه گبری در شرق حضرت شاه عبدالعظیم که به طور اتفاقی یافت شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

کارگاههای صنعتی: آثاری از کارگاههای سفالگری در کاوشهای باستانشناسی و خاکبرداریهای اتفاقی به دست آمده است: شمال و بیرون دیوار چشمه‌علی و شمال غرب (حوالی جوانمرد قصاب و خیابان دیلمان). این کارگاهها بیشتر در بخش حاشیه‌ای شهر یافت شده‌اند. کوره‌های سفالگری و ساخت کوزه فقاع در دوران آل بویه و کورههای آجرپزی، کورههای و کارگاههای سفالگری در منطقهٔ حسین‌آباد (بی‌بی زبیده) کارگاههای سفالگری در بخش شرقی پشت دیوار.

آثار معماری ری

از جمع‌بندی یافته‌های معماری و آثار به جا مانده در ری و بررسی در نوشتهٔ پیشینیان می‌توان به نتایج زیر رسید و بافت معماری و شهری آن را شناخت:

شهر ری دارای خانه‌های انبوه و فراوان بوده است و بناهای آن اغلب از گل و گاهی از گچ و سنگ بوده است.

دروازه‌هائی از آهن و باروی عظیم دارد (بخشی از آن باقی مانده است) و محلات فراوان با ساختمانهای ایواندار و طاقهای بلند و آبگیرها. این شهر دژهای محکم گلی با راههای زیرزمینی و نقب داشته است.

خانه‌های ری با اختلاف سطحی پائینتر از گذرگاهها و کوچه‌ها ساخته می‌شده که با چند پله به حیاطی راه داشته که اطاقها در اطراف آن بوده است؛ و از این روی در نوشته‌ها آمده است که خانه‌های ری در زیرزمین کنده و ساخته می‌شده است. آن خانه‌ها از چینه، خشت و آجر پخته ساخته می‌شده. آجر ویژهٔ منطقهٔ ری که در بخش نمای آن اندود گلی قرمز رنگی دارد و خاص این منطقه بوده است. ویژگیهای معماری که در ری دیده شده، مکتب رازی را در معماری اسلامی ایران مطرح کرده است. آجرها بیشتر به شکل خفته، راست و حصیر بافت کار گذاشته

می‌شده و به صورت نیم آجر نما دار برای دیوارها استفاده می‌شده.

بیشتر بناهای ری دارای تزئینات کاشی لاجوردی و فیروزه ای به شکل ستاره‌ای لوزی چند ضلعی و ستاره‌ای وکاشی مربع و مستطیل‌با نقش قالبی است که در میان آجرکارگذاشته است. کمتر بنائی بدون تزیینات بوده و این درجهٔ ارزش و اعتبار رشد و ثروت شهر ری را در دوران میانی اسلام نشان می‌دهد. از تزئینات دیگر معماری، گچبریهای زیبا است که نمونه‌های بسیاری از آن در کاوشها به دست آمده و در تزئینات بناهای آرامگاهها، مسجدها و مدرسه‌ها به کار رفته که بعضی آنها که احتمالاً برای کاخ شاهزادگان بوده زراندود و منقوش رنگارنگ بوده است. به نظر می‌رسد بیشتر بناها از جمله کاخها دارای نقاشیهای دیواری بوده است که شاید نگارگران نامی آن دوران نظیر ابوالمعالی نگارگر نقاشی کرده‌اند؟!، طرح و نقشهٔ این بناهای حیاط‌دار، با ایوانهای بازکه به حیاط باز می‌شده است و در اطراف آن اطاقها بوده با طاقهای ضربی، گهواره‌ای کم آهنگ و نیم‌طاقیها بوده است که بیشتر برای بناهای مدرسه و بناهای عمومی به کار می‌رفته است.

تبرستان
www.tabarestan.info

کف اطاق و حیاطها آجر فرش بوده که بنا به شرایط جایگاه اجتماعی صاحب مسکن، این کفپوشها از آجر شکسته یا آجرکامل بوده است.

خانه‌های معمولی و مردمی طاقدار و گنبددار بوده و دارای اطاقهای انباری زیرزمینی و چاههای آب و زباله می‌باشند. سازهٔ دیوارها بسیار جالب بوده که با آجرهائی به شکل خار ماهی یا جناغی بوده است که شبیه آجر کاری مقبره‌های دامنهٔ نقاره‌خانه است.

کتابشناسی گزیده

منابع فارسی

ابوعلی محمد بلعمی ترجمه تاریخ طبری ـ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵ .
مستوفی ـ حمدالله. نزهت‌القلوب به سعی و اهتمام لسترنج، لیدن ـ هلند ۱۳۳۱ .
کتاب حدودالعالم من المشرق الی‌المغرب تألیف ۳۷۲، انتشارات مطبعه مجلس ۱۳۵۲
اصطخری ابواسحق ابراهیم، مسالک و ممالک به اهتمام ایرج افشار شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۴۷ .
فرهنگ جغرافیای ایران، جلد نخست ـ استان مرکزی ـ ری.
مخفم یایان لطف‌الله فرهنگ آبادی‌های ایران ـ انتشارات امیرکبیر ۱۳۳۹.
کیهان، مسعود ـ جغرافیای مفصل ایران طبیعی تهران ۱۳۱۰.
کوثری ـ یحیی، کاوش‌ها و گمانه‌زنی تعیین حریم ری ۱۳۶۷ ـ گزارش منتشر نشده
کامرون، جرج، ایران در سپیده دم تاریخ ترجمه حسن انوشه انتشارات علمی فرهنگی ۱۳۶۵.
بویل، آ.جی. تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان جلد سوم، ترجمه حسن انوشه تهران.

آمپر، سزو، ن، ملویل، ج، پ. تاریخ زمین لرزه‌های ایران، ترجمه ابوالحسن رده، تهران ۱۳۷۰.
گابریل، آلفونس، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران ترجمه خواجه نوری، انتشارات ابن سینا، تهران ۱۳۴۸.
فلاندن، اوژن سفرنامه اوژن فلاندن به ایران ۴۱ ـ ۱۸۴۰ مترجم حسین نور صادقی تهران ۱۳۵۶.
پورداود (ترجمه و تألیف) گات‌ها، سرودهای زرتشت انتشارات انجمن زرتشتیان بمبئی ۱۹۲۷.
پورداود ـ سینا جلد اول اوستا. انتشارات انجمن زرتشیان ایران. بمبئی ۱۹۳۷.
لسترنج (لوسترنج)، گی. جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۳۷.
ترجمه تاریخ اعثم کوفی تألیف خواجه محمدبن علی عاصیر اوایل سده چهارم هجرت از انتشارات کتابفروشی امیر.
فرای. ریچارد. ن. تاریخ ایران از آغاز اسلام تا سلاجقه ترجمه حسن انوشه، جلد چهارم امیرکبیر تهران ۱۳۶۳
اشمیت. اریک. حفاری در اتلال ری. مجلد تعلیم و تربیت، سال چهارم ۱۳۳۱ شماره ششم)
مقدسی ـ احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران ۱۳۶۱.
بویل. آ. جی. تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان جلد پنجم تهران ـ امیرکبیر ۱۳۶۶.
کوثری، یحیی، بررسی استان مرکزی (شرق ری) صفحه ۷۹ ـ ۸۰ کنگره بین‌المللی باستان‌شناسی ایران مونیخ ۱۹۷۶
یغمایی، اسماعیل، نظری به بازماندهٔ یک اثر معماری ایلخانی در ری، مجله باستان‌شناسی و تاریخ سال اول شماره ۱۳۶۶
گابریل ، آلفونس، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ترجمه خواجه نوری تهران ۱۳۴۸.
کوثری، یحیی، عدل شهریار، گزارش مقدماتی کاوش و بررسی در ری ۱۳۵۳ جلد اول.
دیولافوا ـ ژان ـ سفرنامه مادام دیولافوا،ترجمه فره‌وشی تهران، ۱۳۳۲.
ابن‌حوقل، صورة الارض ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۵.
فرای، ریچارد، تاریخ کمبریج، جلد چهارم.
یاقوت، معجم‌البلدان ج ۳.
جکسن، ابرام ویلیامز، ایران در گذشته و حال ترجمه منوچهر امیری، انتشار خوارزمی تهران ۱۳۵۷.
کوثری ـ یحیی، ری از گذشته خود سخن می‌گوید، کتاب معماری ایران جلد اول انتشارات مجرد ـ تهران ۱۳۶۳.
ابن حوقل. صورة الارض ترجمه دکتر جعفر شعار. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۵.
سفرنامه ابودلف در ایران تألیف ۳۴۱ هجری با تعلیقات ولادیمیر ـ مینورسکی ترجمه طباطبایی تهران ۱۳۴۲.
کریمی. بهمن، خرابه‌های ری، مجله ایندوایرانکا، مجله روابط فرهنگی هند و ایران ۱۹۵۱

منابع لاتین

Schmidt. Eric The persian expedition Bulletin university Museum March 1935.

Encyelopaedia Iranica, Vo. V. Fascicle 3 ceramies.

Schmidt Eric university Museum Bulletin P. 135 Vol.6 1935 No:4. Rayy Research. 1935, Part II.

Scheil. V. memoire IX. Paris, 1907.

Hallock, Richard Perspolis Fortification Tablets. The university of chicago press 1969.

Sharp. Ralph. Norman. The inscriptions in old persian cunriform of The Achaemonian Emperors. shiraz 1350.

Techalenko. N.N. Ambreseys Materials for The Study of seismotectionics of Iran, North central. Iran. 1974.

Kerporter. Robert. Travels in Georgia, Persia, Armenia, Ancient Babylonia during The years 1817-1818. London 1822 Vol.2

www.tabarestan.info تبرستان

Schmidt. Erie The Persian Expedition Bulletin university Museum March. 1935. Vol.5.

Schmidt. Erich. F. Flights over an ancient cities of Iran Chcago 1940.

Thampson. Deborah, Stuceo From chaltarkhan-Eshqabad near Rayy. London, 1976.

Miles George. The Numismatic history of Rayy NewYork. 1938.

Thompson. Debonah. Stucco From Chaltrakhan, Eshqabad. near Rayy London. 1976.

Pope. Arthur upham, svrvey of persian Art Vol. VII Sourosh press. Tehran. 1977.

Schmidt Eric Bulletin university Museum March 1936-Vol.6.

Schmidt. Eric The Joint expeditio to persian 1936. university Museum Bulletin Vol.6 May.1936.

Keall, E.J. The Topography and Architecture of Mediauelle Rayy Ame. Band 6. 1976.

Godard Andre. Athar Iran. Tome IV. 1949.

Schmidt Eric university Museum Bulletein Vol.6, 1936.

Adle, Shahryar. - Constructions Furenaires a Rey Circa Xe-Xlle siecle Akten des VII internationalen Kongresses Für Iranische Konst and Archäeologie Munchen 70-10 sept. 1976 Berlind Band 6 AME.

Pope. Arthur Upham. Some recently oliscovered Seldjuk Stucco. Part.I. Ars Islamica Vol.I. 1934.

Schmidt. Eric. university Museum Bulletin Vol. 6. No.4, 1936.

Adle.C. Constructions Funeraires a Rey. Circa Xe-Xlle Siecle, AME Band 6. Berlin 1979.

Adle. ch. Notes preliminaires Sur la tour disporue de Rey (466.H). P.1-13 The Memorial volume of The VII international congress of Iranian Art & Archeology oxford 1977. Tehran 1976.

Adle. ch. Notes sur la Seconde compagnes Archeologique A Rey 1976-1977. Melanges J. Perrot Vol. 1 Iran. Paris 1990.

www.tabarestan.info تبرستان

ری کاوش‌های بخشی از شهر و بناهای مکشوفه

شهر ری: مجموعهٔ بناهای مکشوفه پس ازکاوش‌های اشمیت

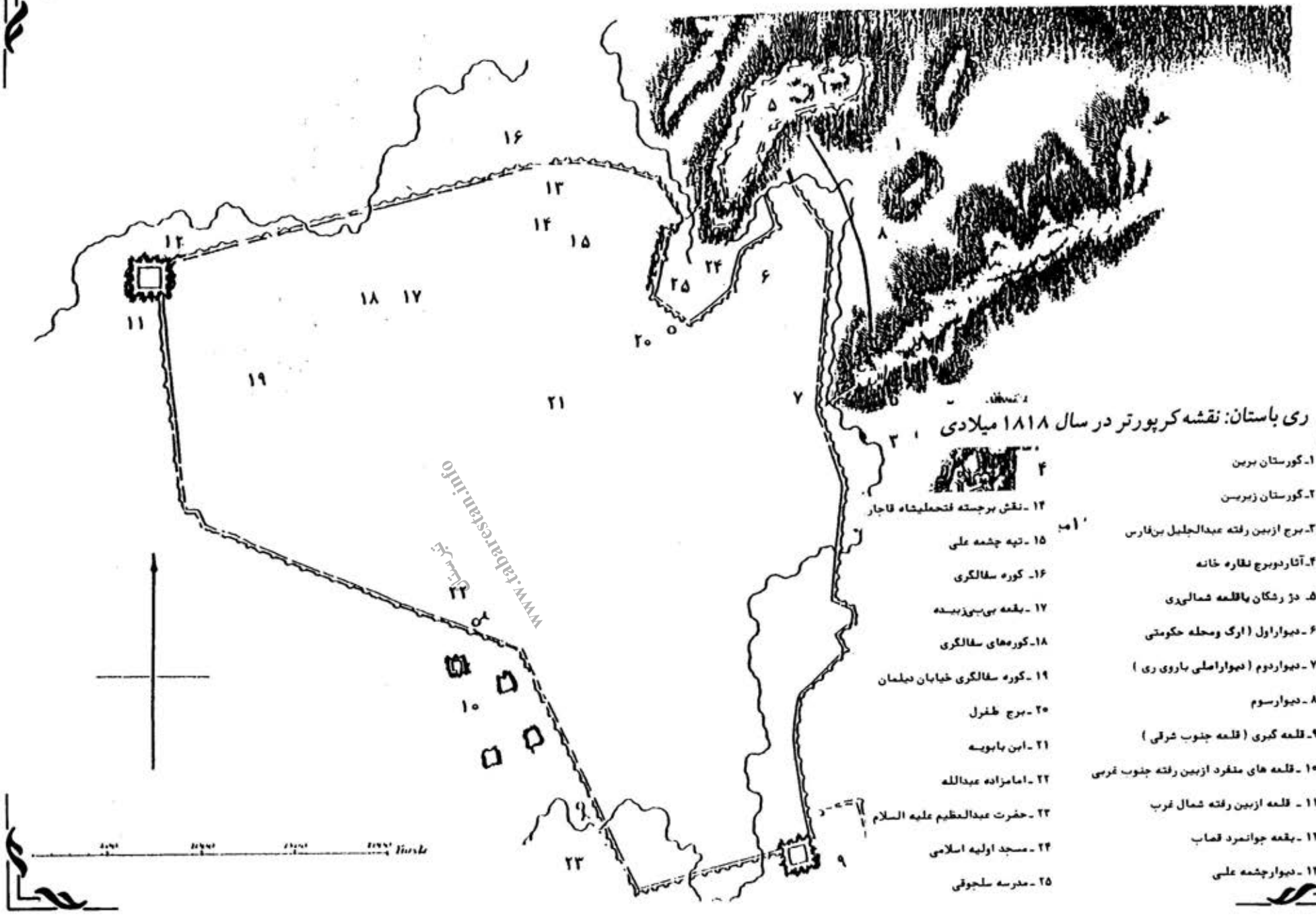

ری باستان: نقشه کرپورتر در سال ۱۸۱۸ میلادی

۱ـ گورستان برین

۲ـ گورستان زیرین

۳ـ برج ازبین رفته عبدالجلیل بن‌فارس

۴ـ آثار دوبرج نقاره خانه

۵ـ دژ رشکان یاقلعه شمالی‌ری

۶ ـ دیواراول (ارگ ومحله حکومتی

۷ ـ دیواردوم (دیواراصلی باروی ری)

۸ ـ دیوارسوم

۹ـ قلعه کبری (قلعه جنوب شرقی)

۱۰ ـ قلعه های منفرد ازبین رفته جنوب غربی

۱۱ ـ قلعه ازبین رفته شمال غرب

۱۲ ـ بقعه جوانمرد قصاب

۱۳ ـ دیوارچشمه علی

۱۴ ـ نقش برجسته فتحعلیشاه قاجار

۱۵ ـ تپه چشمه علی

۱۶ـ کوره سفالگری

۱۷ ـ بقعه بی‌بی‌زبیده

۱۸ـ کوره‌های سفالگری

۱۹ ـ کوره سفالگری خیابان دیلمان

۲۰ ـ برج طغرل

۲۱ ـ ابن بابویه

۲۲ ـ امامزاده عبدالله

۲۳ ـ حضرت عبدالعظیم علیه السلام

۲۴ ـ مسجد اولیه اسلامی

۲۵ ـ مدرسه سلجوقی

www.tabarestan.info

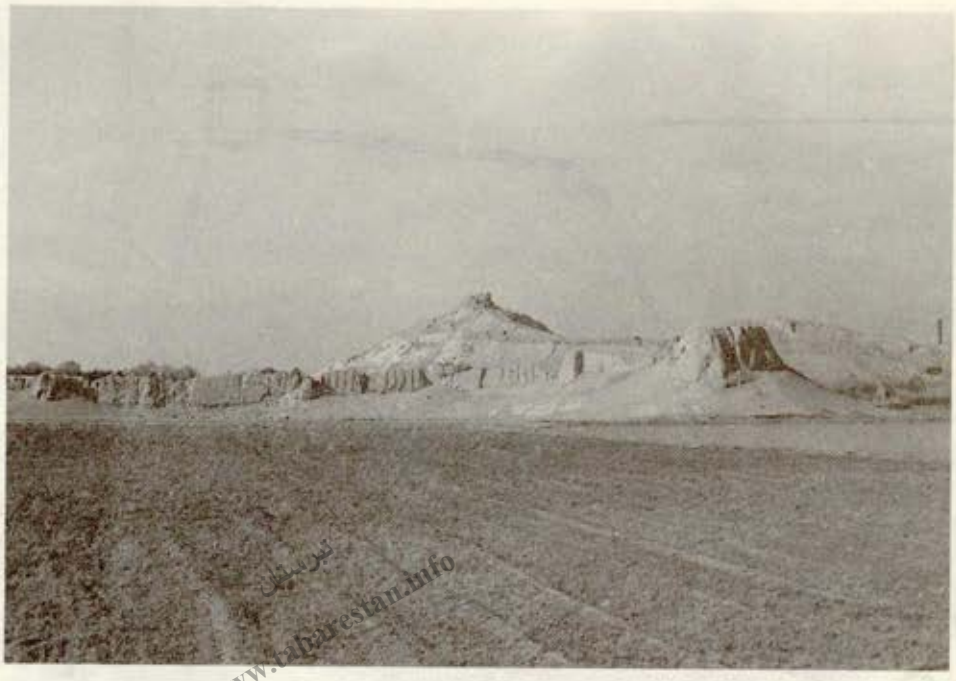

www.tabarestan.info تبرستان

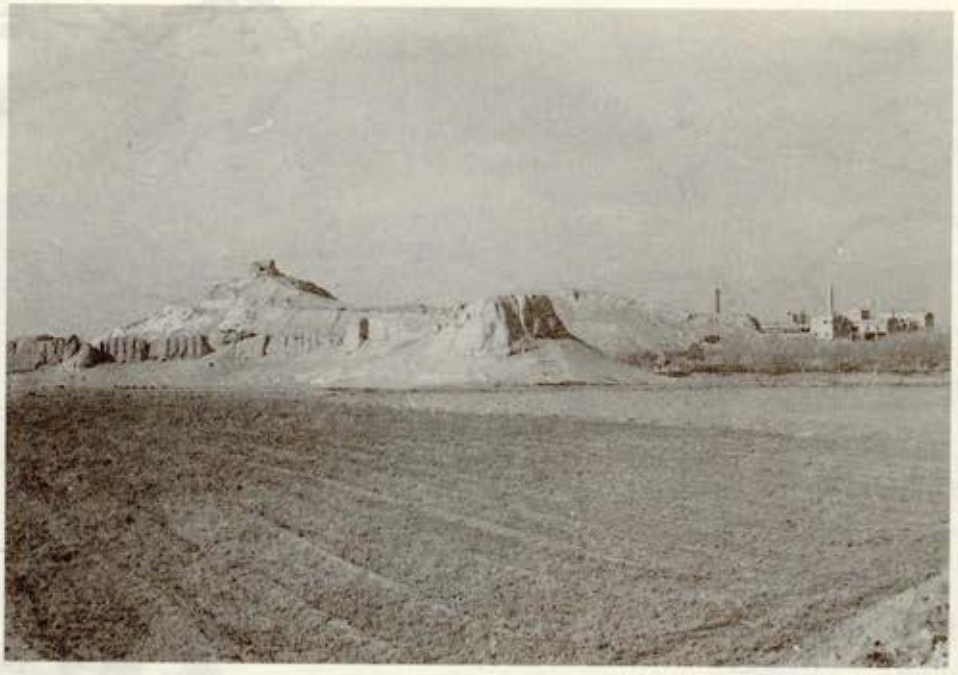

شهر ری: دژ رشگان

شهر ری: تپه معروف به ارگ

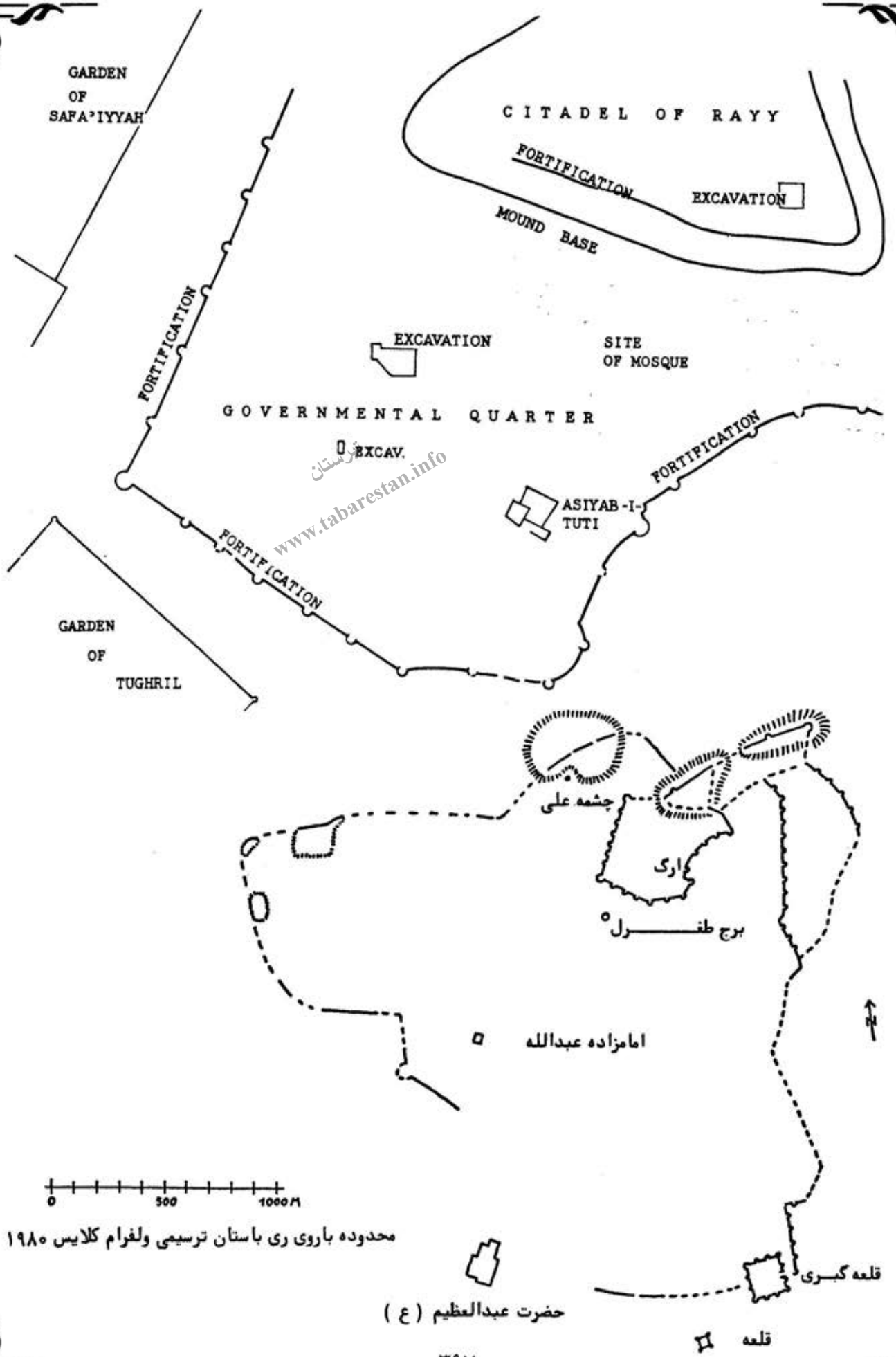

محدوده باروی ری باستان ترسیمی ولفرام کلایس ۱۹۸۰

www.tabarestan.info تبرستان

ری: نمای عمومی بارگاه حضرت عبدالعظیم(ع)

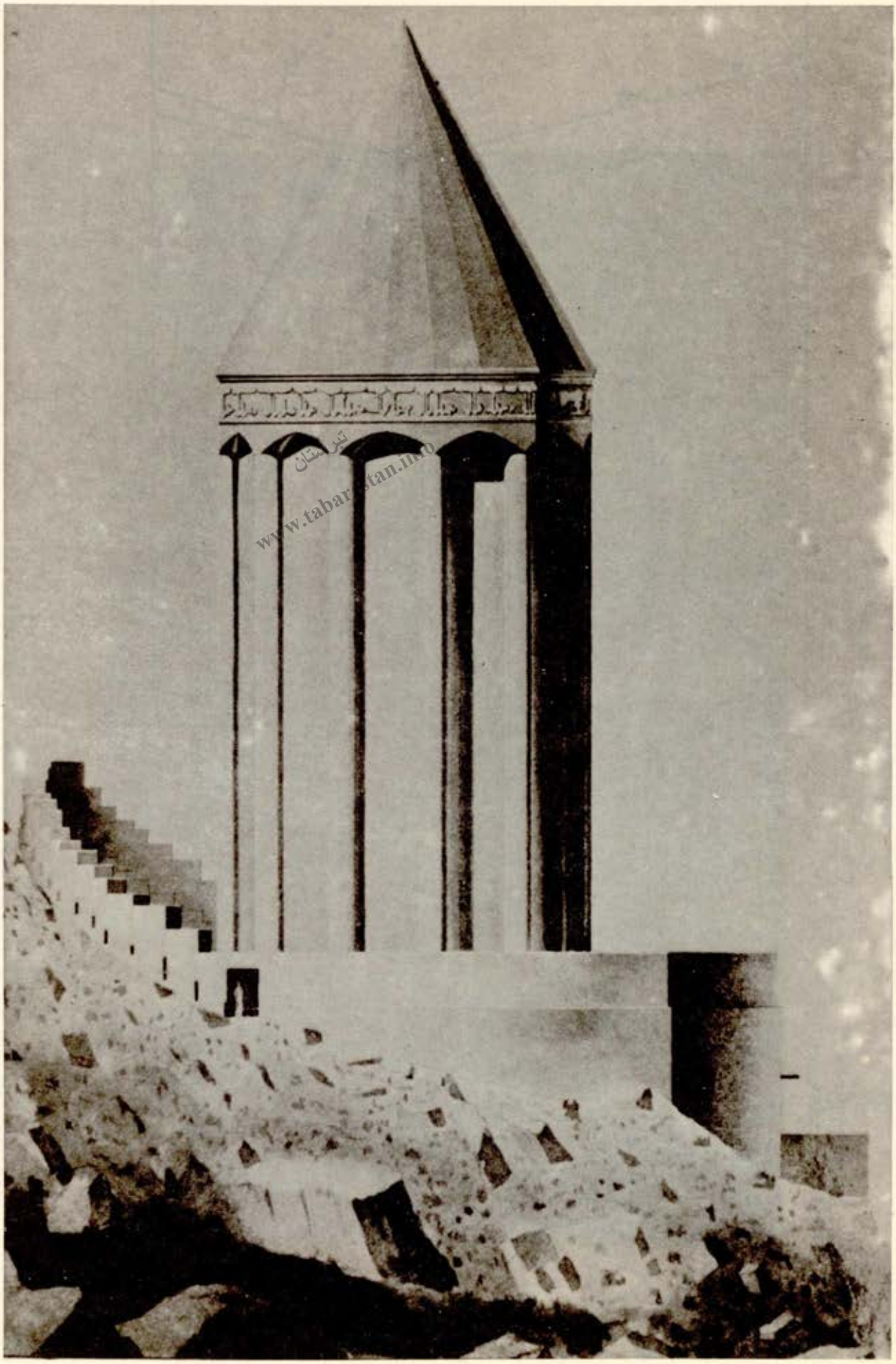

ری برج نقاره‌خانه

تبرستان
www.tabarestan.info

محدوده ری باستان درمنطقه ری ترسیمی کلایس ۱۹۶۰

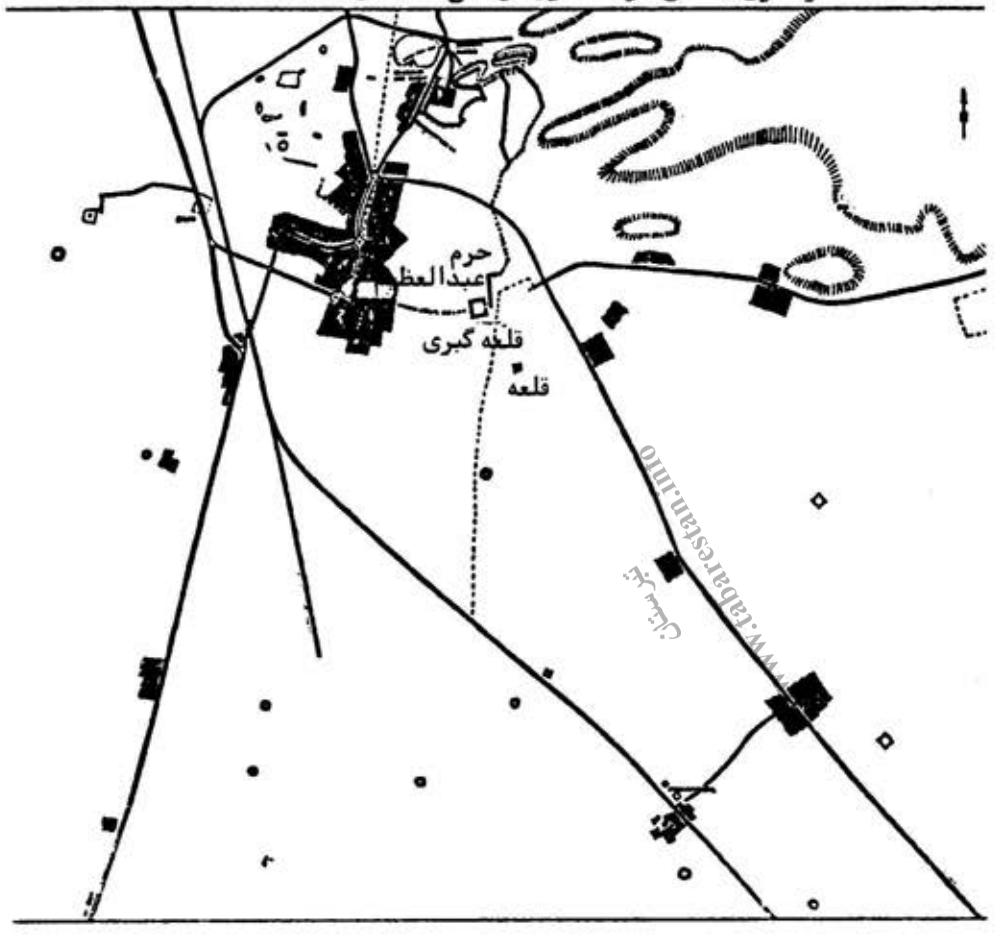

www.tabarestan.info

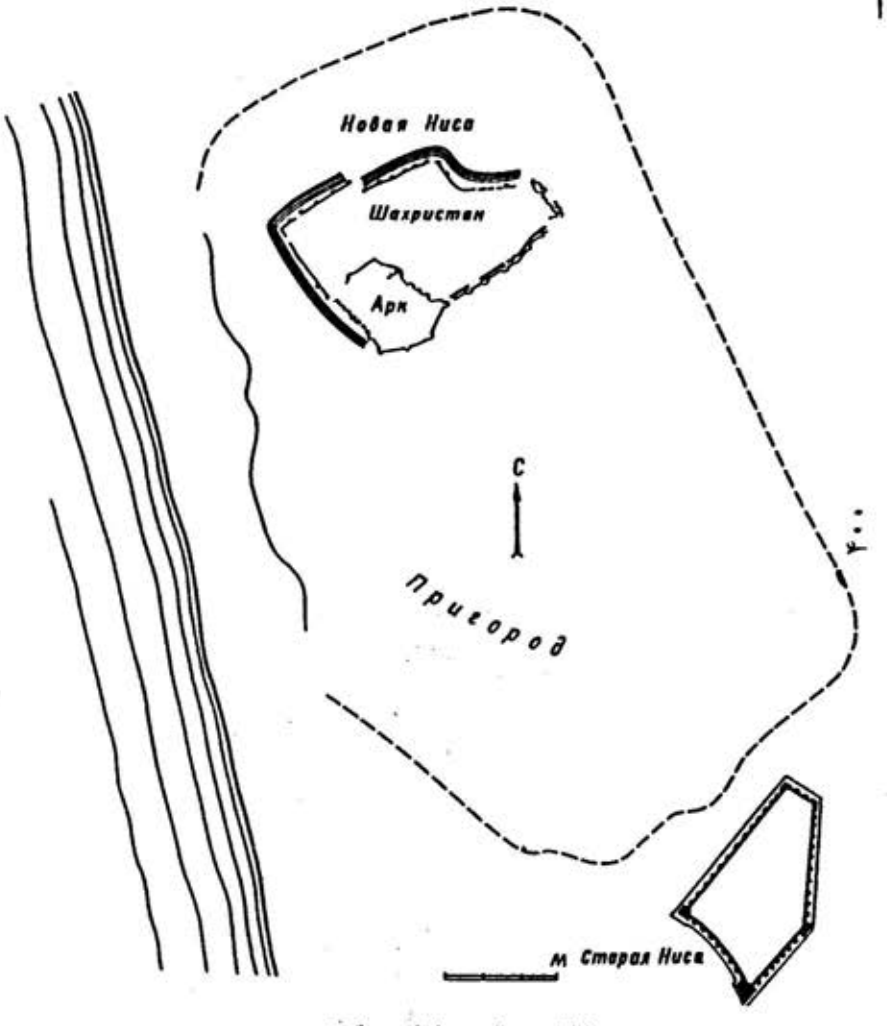

باروی شهر اشکانی نسا (خراسان بزرگ)
قابل مقایسه باباروی ری

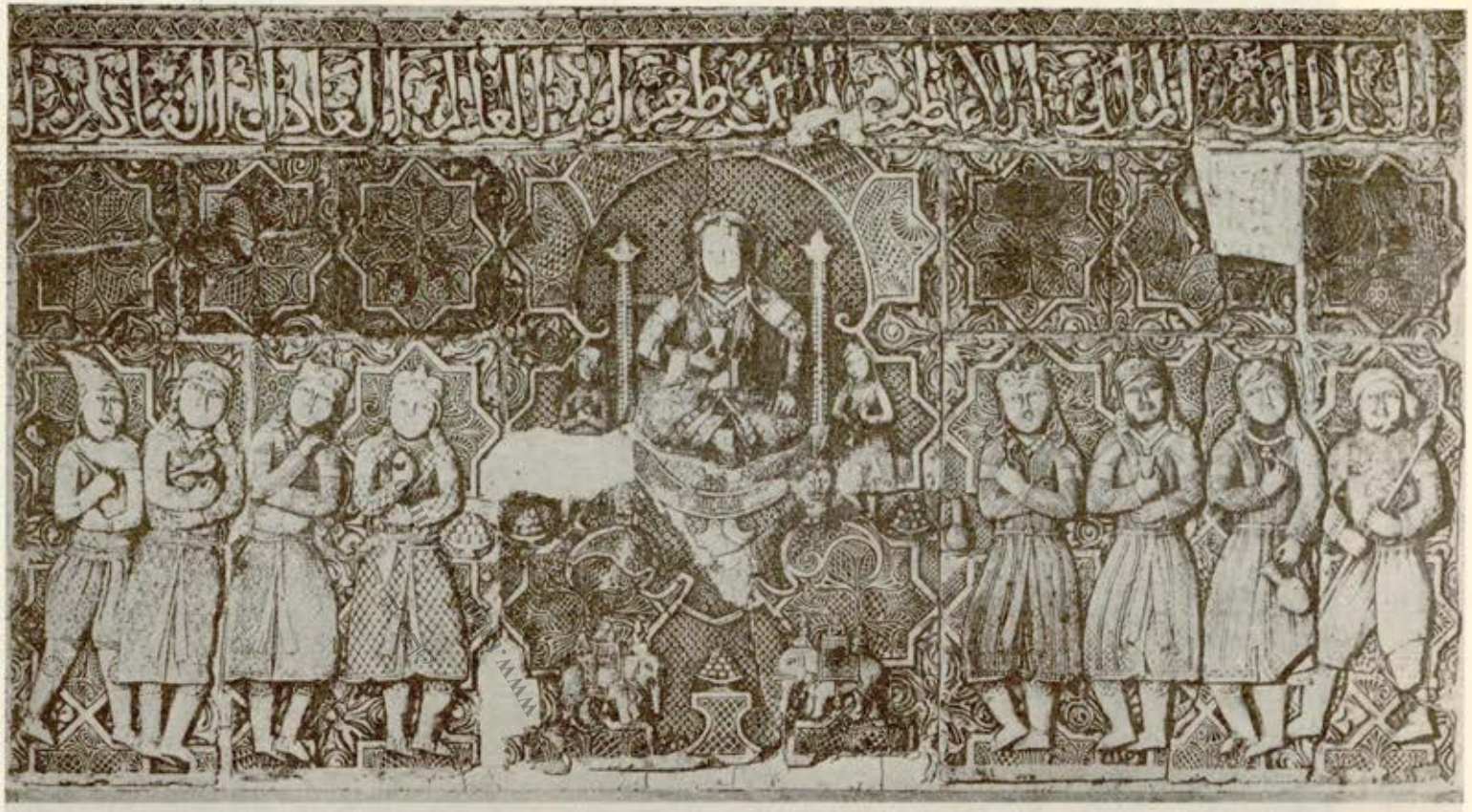

PANEL OF STUCCO RELIEF REVETMENT

Found at Rayy, inscribed with the name of *Tughril* [Tughril Beg II (?), d. 1195 (591 H.)]. Pennsylvania Museum of Art

H. 7 ft. (213·5 cm.). W. 22 ft. (671 cm.)

ری باستان: گچبریهای برجسته با نام طغرل بیک قرن ۶ هجر، موزه پنسیلوانیا

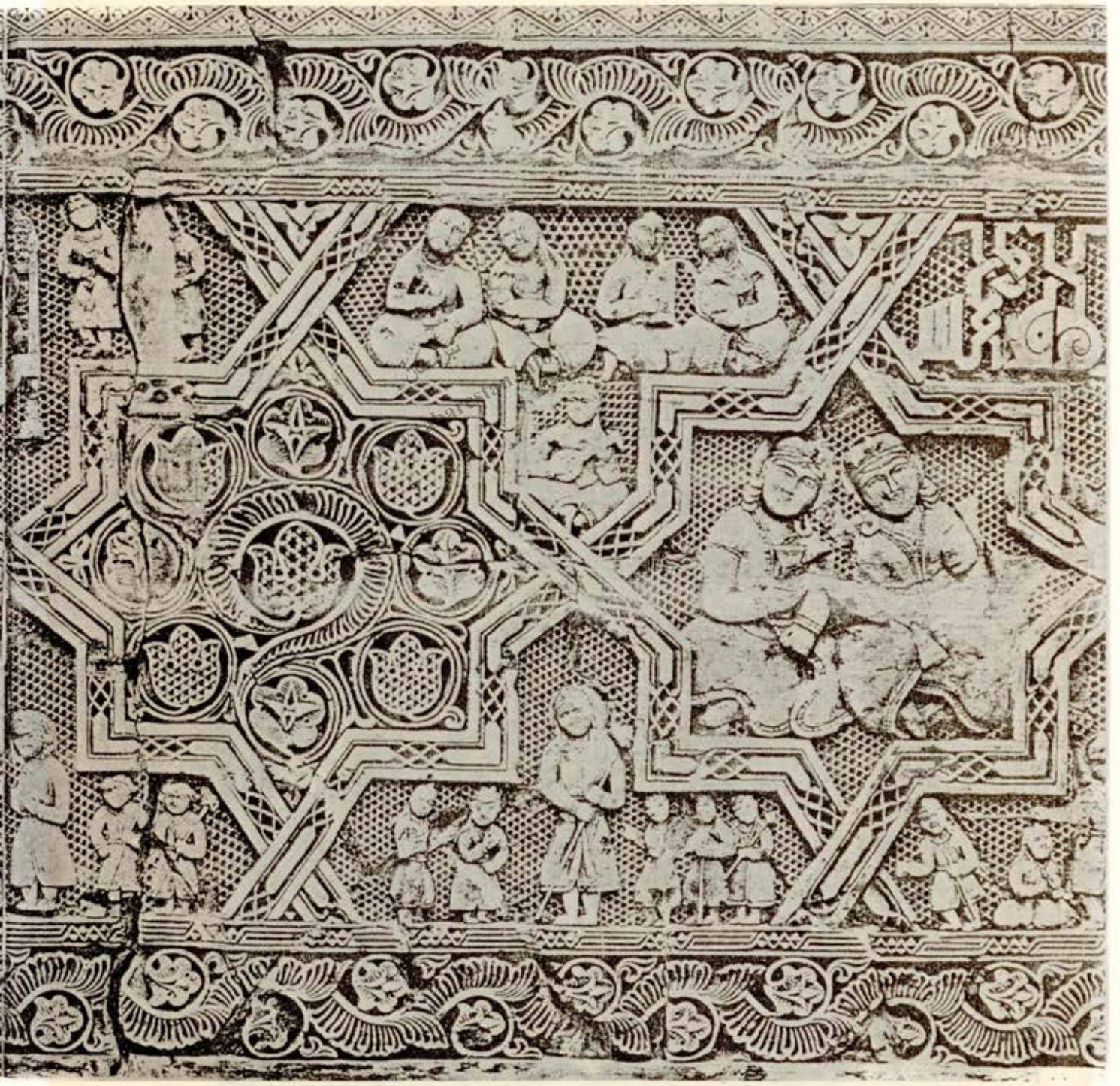

شهر ری: گچبری دورهٔ سلجوقی

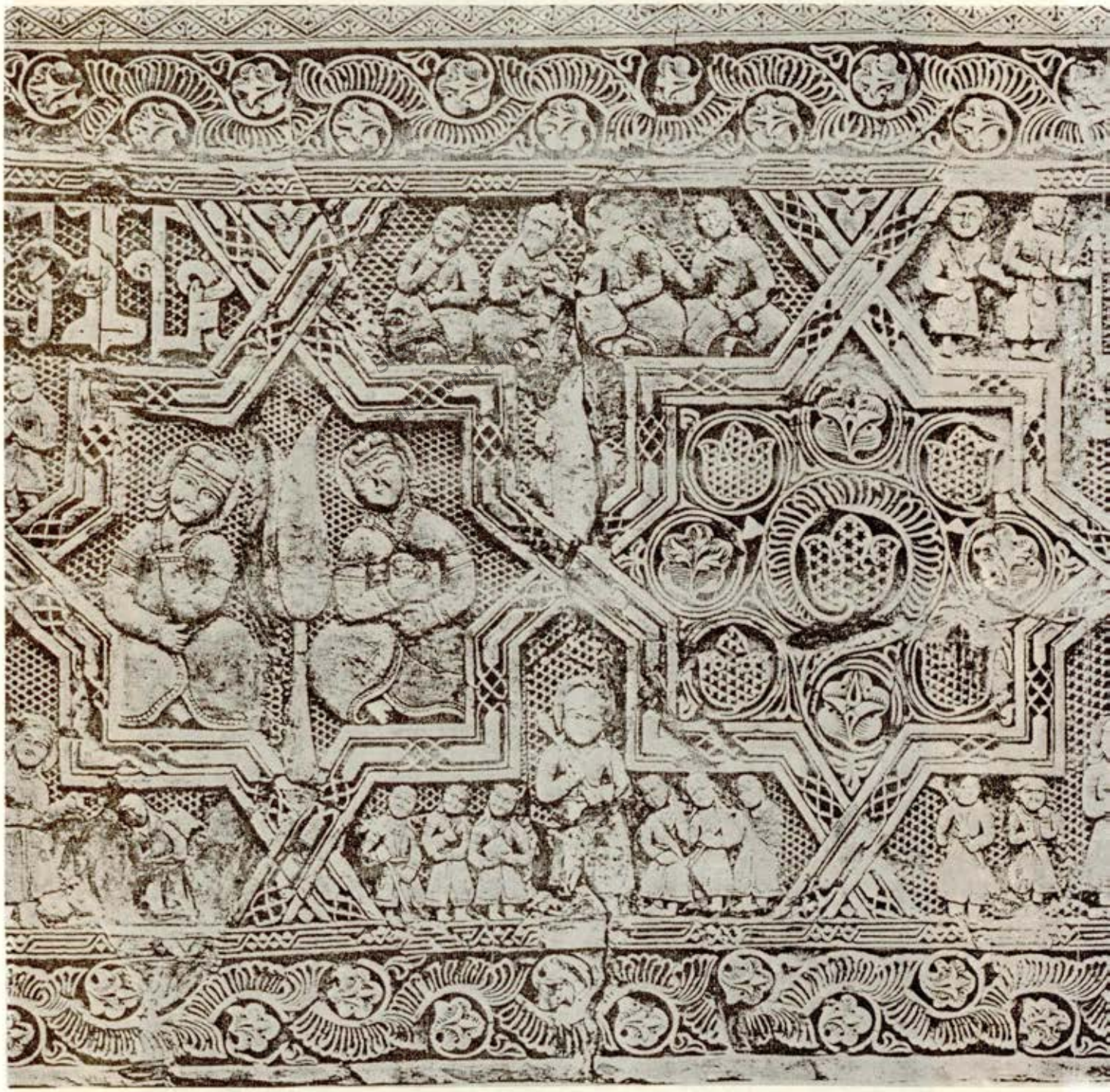

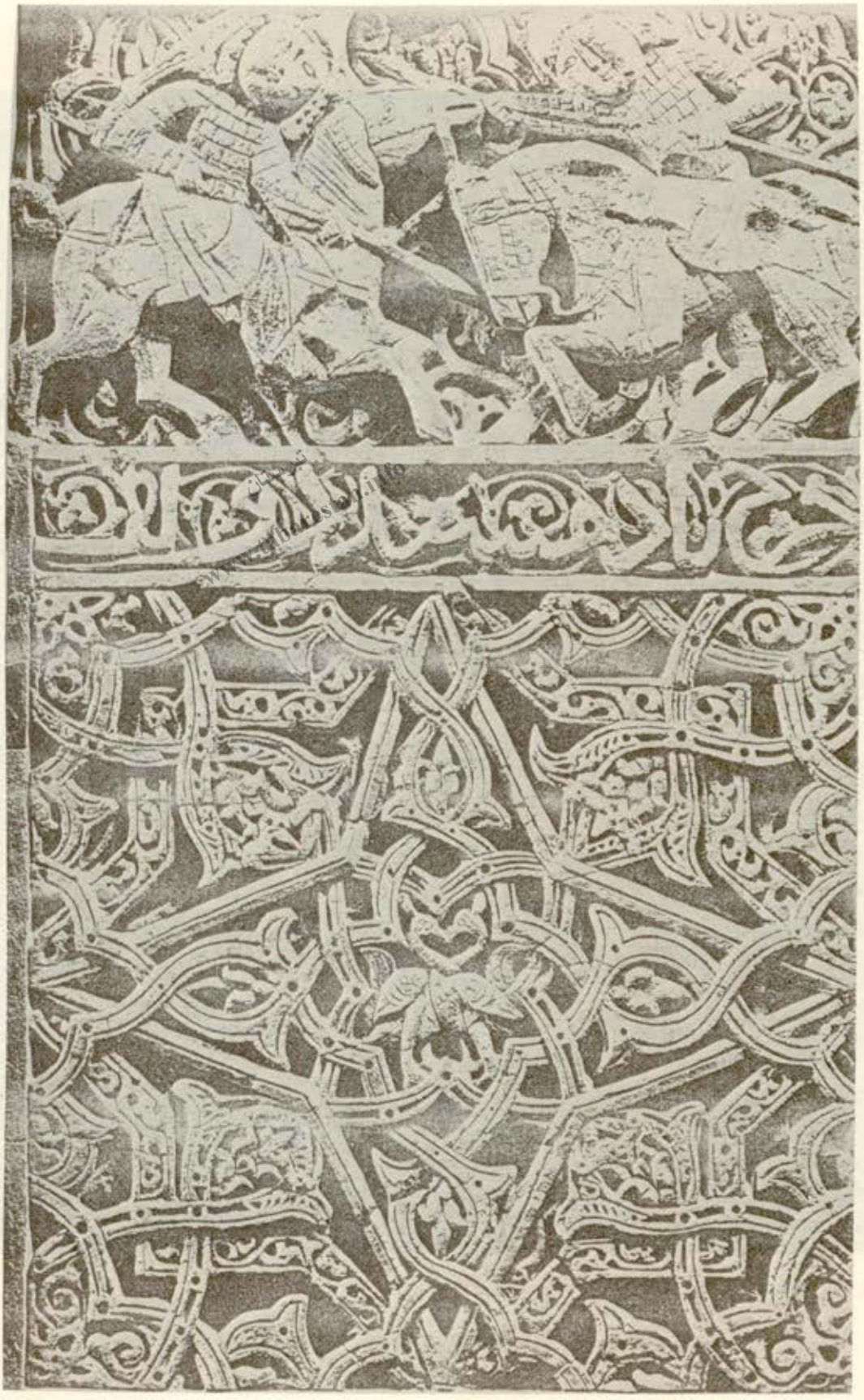

شهر ری: گچبری برجسته، قرن ۶ هجری

ری باستان : بقایای شهر

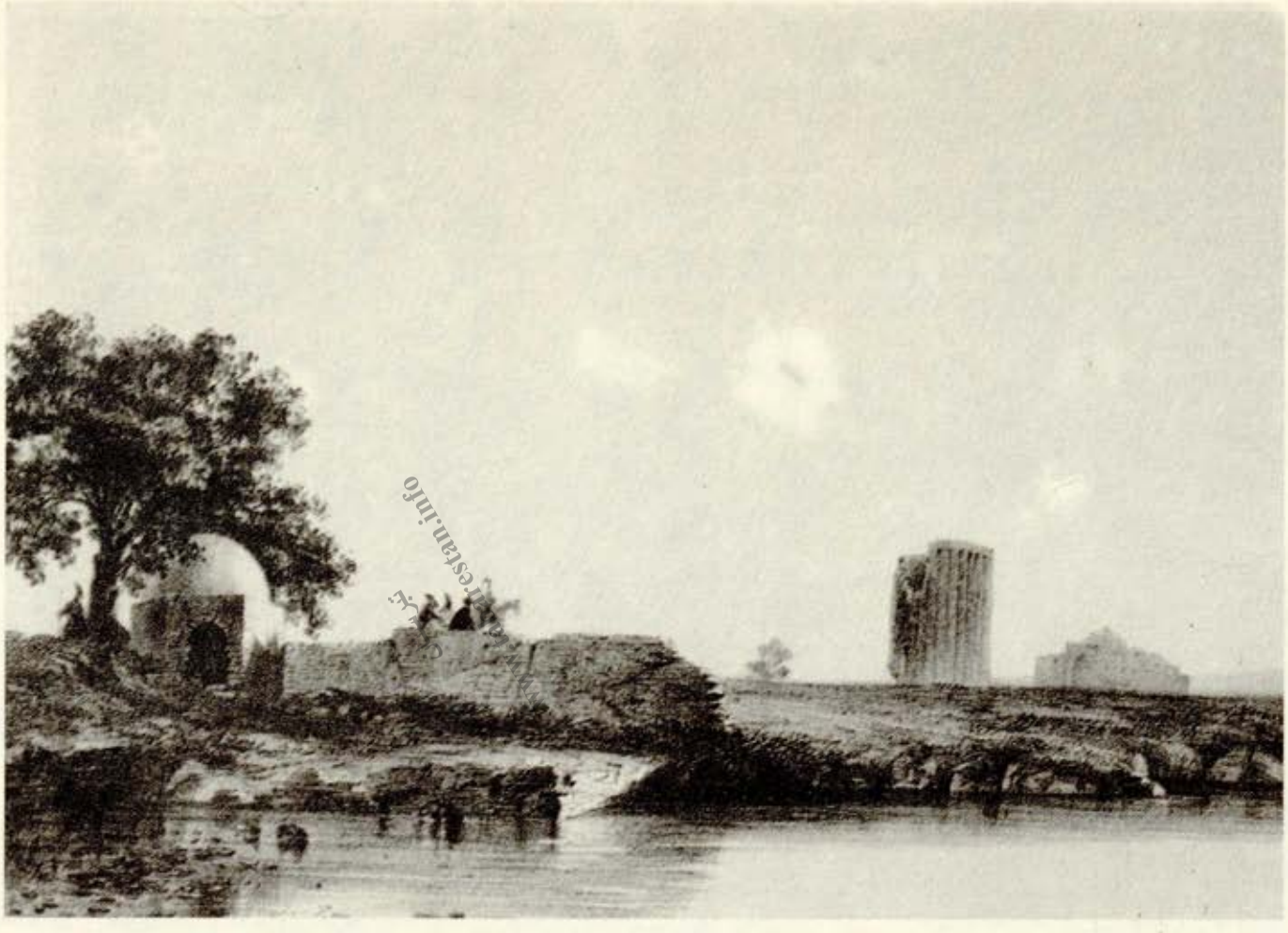

ری: برج طغرل

داراب

پایتخت ایالتی

تبرستان
www.tabarestan.info

دکتر دیتریش هوف

ترجمه: فرامرز سمیعی

دشت داراب، با مرکز استان خود به همین نام، در حدود ۳۰۰ کیلومتری جنوب شرقی شیراز و درست در نیمه راه شیراز و بندرعباس قرار گرفته است و تقریباً ۱۲۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. این دشت، همانگونه که برای جنوب ایران شاخص است، دشتی آبرفتی و احاطه شده در میان کوهستان با آب زیاد است که حاصلخیزی آن برای فارس ثروتی محسوب می‌شود. این محل از گذشته‌های دور برای به وجود آمدن اجتماعات بشری، حاکم‌نشینها، و بخشهای اداری یک محدوده‌ای قابل سکنی بوده است. مرودشت با **تخت جمشید**، سرشناسترین محل نمونه برای این دشت است. تغییر وضع میان یک چنین زمینهای قابل کشتی که تمام سال آب دارند و بدین سبب پر حاصل هستند از یک سو، و محدودهٔ اراضی کم آب حاشیهٔ کوهها (با زمینهای کم عرض قابل کشت در بریدگی دره‌ها و یا بستر خشک رودخانه‌ها با جریان آبهای فصلی) از سوی دیگر، باعث به وجود آمدن زندگی مشترک جالب توجه‌ای میان کشاورزان یکجانشین (شهرنشین) با طوایف کوچندهٔ گله‌دار که در تاریخ فارس قرنها حائز اهمیت بسزائی بوده‌اند، گردیده است. داراب در این میان‌تبدیل به مرکزی شده بود که از اتحاد پنج گانهٔ طوایف عرب و ترک تشکیل می‌شد. قبل از آن، بویژه در دوران حکومت آل بویه و سلاجقه، منطقهٔ حول و حوش داراب به صورت موقت به نام کردهای شبانکاره که در این جا نیز مثل جنوب شرقی فارس به طور کل نقش مهمی را ایفاء می‌کردند، خوانده شد. در دورهٔ انتقال قدرت از آل بویه به سلاجقه، در این جا اسماعیلیهای شبانکاره به عنوان یک سلسلهٔ سلطنتی خودمختار حکومت را در دست داشتند. موقعیت داراب در مسیر یک راه ارتباطی شرقی ـ غربی مهم که از اصطخر و شیراز دو مرکز اقتصادی ـ سیاسی فارس به کرمان در جنوب و میناب و بندرعباس بنادر شرقی خلیج فارس می‌رود، مطمئناً منافع اقتصادی زیادی را عاید می‌کرده است، ولی با وجود این در مقایسه با کشاورزی غنی دشت که در آن توتون، خرما، لیمو، پرتقال، لیموترش، هلو و تمام انواع میوه‌ها و سبزیها به عمل می‌آمد، از اهمیت خاصی برخوردار نبوده است. بهر حال، به نظر می‌رسد در دورهٔ صفویه که راه کاروانرو از طریق جهرم و لار به بندرعباس در فاصلهٔ کمی جنوبیتر قرار داشته، بیشتر در اولویت بوده است.

قدیمیترین نقاط مسکونیِ تاکنون کشف شده در حول و حوش داراب در وسط دشت قرار ندارند، بلکه در حاشیه‌های آن و بیشتر از همه در جبههٔ غربی آن جا دارند. با وجود این که تاکنون تمام دشت مورد بررسی دقیق قرار نگرفته و احتمالاً سکونتگاههای قدیمی زیادی ناشناس مانده است، ولی می‌تواند حدس بزند که به خاطر گل و لایهای ناشی از طغیانهای بهاریِ هر سال و باتلاقی شدن برخی از نقاط دشت، دره‌ها و اراضی مرتفع برای سکونت انسان به نظر مناسبتر بوده است. ما در اکثر دشتهای دیگر فارس، مثل مرودشت و دشت فیروزآباد با چنین وضع مشابهی روبرو می‌شویم. براساس یافته‌های باستان‌شناسی و مطالب نقل شده، همانگونه که اطلاع داریم، در دوران قدیم در آنجا اقدام به کانال‌کشی و زهکشی شده بود تا قسمتهای باتلاقی دشت را برای کشت

www.tabarestan.info تبرستان

قابل استفاده سازند. آورل‌اشتاین (Aurel Stein) در داراب از جمله در *تل سیاه*، *تل سکو* نزدیک مدوان و در جنوب دامنه دشت داراب و در *تل رگی* نزدیک خوزو، محل تعداد زیادی محوطهٔ مسکونی را مشخص ساخته است که قدمت آنها به دوران کاکلولیتیک و نئولیتیک باز می‌گردد. در یکی از قلعه‌های قدیمی حاشیهٔ شمالی دشت، یعنی *شاه‌نشین*، جائی که مصالح خشتی فراهم آورده آن می‌تواند از یک محوطه مسکونی ماقبل تاریخ نزدیک چشمهٔ آب واقع در پائین قلعه، یا ـ آنچه که احتمالی‌تر است ـ از محلی که شاید در دورهٔ ماقبل تاریخ یک محوطه مسکونی و یا امیرنشینی در روی صخره‌ها بوده است، آورده شده باشد، سفالهائی مربوط به دوره ماقبل تاریخ به دست آمده است.

امّا دشت داراب ابتدا در آغاز دورهٔ تاریخی اهمیت فوق منطقه‌ای پیدا کرده است. تا آغاز این دوره نام محلی شهر قدیمی نیز به دشت که در اصل به عنوان *دارابگرد* یا *دارابکرت* نقل شده است، رجعت می‌کند. این نام غالباً به خاطر طرح دایره شکل شهر به عنوان «دارابی که گرد است» مفهوم می‌شود. مع‌ذلک معنی آن در واقع این است که دارا یا داراب شهر را ساخته است. تذکره‌نویسان قرون وسطا مثل ابن‌حوقل و یا قوت صریحاً به این موضوع اشاره می‌کنند. باید اشاره کرد که این تمایز برای درک نقشهٔ شهر و تاریخ آن دارای چه اهمیتی است.

www.tabarestan.info تبرستان

در مورد شناخت مؤسس شهر هیچ‌گونه اطمینان خاطری وجود ندارد. تذکره نویسان قرون وسطا او را دارا پسر دارا یا پسر (اردشیر) بهمن می‌خوانند. برخی از مورخان بدین سبب او را با یکی از پادشاهان هخامنشی خصوصاً با داریوش سوم (کدمانوس) یکی می‌دانند و دیگران اورا یکی از سلاطین کوچک محلی نیمه دوم دورهٔ پارت بشمار می‌آورند. این اسم بهرحال از این جهت که او شهر را به احتمال زیاد قبل از دوره ساسانی، یعنی در دوره هخامنشی یا پارت بناکرده، یک نشانه مهم تاریخی است. درکنار *اردشیر خوره* (فیروز آباد) شهر دایره شکل مقر اردشیر (اول) بابکان که از سمت‌غرب در فاصله ۲۰۰ کیلومتری است، دارابگرد تنها شهر دایره شکل دیگر در فارس است. البته شهر فقط به خاطر شکل غیر عادیش معروفیت پیدا نکرده است. از شهر تقریباً همواره به عنوان یک شهر دایره شکل قدیمیتر یاد شده که الگوئی برای شهرسازی اردشیر بوده است. چون از طریق روایت مربوط به اردشیر موضوع تأسیس اردشیر خوره در قرن سوم میلادی مطمئن است، از اینرو تأسیس دارابگرد با توجه به گزارش وقایع، خواه مؤسس آن دارا پادشاه هخامنشی و یا یک حکمران کوچک ایالتی باشد، در واقع زود انجام گرفته است. به این امکان که در حقیقت دارا نامی دستور بنای شهر، ولی نه حصار شهر دایره شکل، را داده باشد، هرگز توجه نشده است. طرح دایره شکل شهر را انسان بیشتر برای این که شکل مدور علامت مشخصه برنامهٔ شهرسازی دوره پارتی بوده است، به عنوان دلیلی مستدل مورد استفاده قرار می‌دهد و چون انسان تصور دارد که با تأسیساتی مثل هترا، تیسفون، مرو و تخت سلیمان نمونه‌های دیگری برای این حدس جسورانه یافته است، از اینرو با زهم در پایان نتیجه‌گیریها، طرح مدور شاخص دورهٔ پارتی، هر چند اگر هم تصور غلطی باشد، دلیل مستدلی برای دوره پارتی بودن حصار شهر دارابگرد از نظر تاریخ‌گذاری است.

حال، در واقع استحکامات هترا به طور قطع در دوره پارتی به وجود آمده است، ولی این استحکامات نه

دایره شکل است و نه طرح شهری را در بر می‌گیرد که تقریباً هندسی، یعنی متمرکز و شعاعی، ساخته شده باشد. نحوهٔ بسط و گسترش آن به نسبت دایره شکل است، ولی در خیلی از نقاط با دو زاویه چین خوردگی پیدا کرده است. در درون آن محدوده مستطیل شکل، معبدی در کنار یک چهار سوی احتمالاً قدیمی قرار دارد. ظاهراً در این جا فکر ساختن یک شهر دایره شکل تحقق نیافته است، بلکه بیشتر حدس زده می‌شود که حصار بعداً ساخته شده است تا بخشهای مربوط به معبد و خانه‌ها را که تعداد آنها به طور منظم فزونی یافته بود، احاطه کند. بعلاوه نباید فراموش شود که تمدن هترا در واقع زیر نفوذ ظواهر مدرن پارتی قرار داشته است و حکام و مردم آن ایرانیان پارتی نبوده، بلکه عربهائی بوده‌اند که در کنار رسوم پارتی انگیزه‌های غربی را پذیرفته و خصوصاً در محدودهٔ مسایل اساسی زندگی مثل مبانی مذهبی، مردم بومی آداب و رسوم بین‌النهرین را دنبال می‌کرده‌اند.

محدودهٔ دایره شکل شهر که به عنوان تیسفون دوره پارتی با در نظر گرفتن حصارهای موجود رس ـ شور و اتوبیه، در دو سوی فرات بازسازی شده است، خود را براساس حفریات تازه به عنوان محوطهٔ مسکونی دورهٔ ساسانی مطرح می‌سازد و اکنون به عنوان کوخه، یک شهر ساسانی که در مقابل تیسفون دوره پارتی قرار دارد، در خور توجه است. اراضی ویرانه واقع در شمال که امروزه حدس زده می‌شود تیسفون پارتی است، دارای حصاری قوسدار با زوایای صاف و مستقیم است.

تأسیسات دایره شکل قدیمی در منطقهٔ **مرو** و **ارکالا** براساس حفریات هیأت روسی به دورهٔ هخامنشی تاریخ‌گذاری شده است و گسترش بعدی شهر مستطیل شکل است. حصاری که تخت سلیمان را احاطه می‌کند، ابتدا در اواخر دورهٔ ساسانی به وجود آمده است. این حصار ضمناً فقط اراضی کوهستانی را دنبال می‌کند. تأسیسات دایره شکل در حقیقت کاملاً هندسی دورهٔ پارتی که بیشتر عبادتگاه یا قبور هستند ـ به عنوان مثال، «خوی کریل گانکالا» و قبور شاهزادگان ـ در آسیای مرکزی قرار دارند. مع‌ذلک آنها به دست اقوام دیگری ساخته شده‌اند و نمی‌توانند در ارتباط با پارتها قرار گیرند. با اطمینان یا به احتمال زیاد شهر سازیهای دوره پارتی، مثل پایتختهائی از قبیل **نسا** و شهر **قومس** یا شهرهائی واقع در دشت گرگان، دایره شکل نیستند، بلکه چند ضلعی و غالباً پنج گوش می‌باشند، از اینرو اصولاً دلیلی برای این فرضیه نیست که فرم دایره شکل یک علامت بارز برای شهرسازی پارتی باشد. طرحهای معماری دایره شکل همواره زیاد بوده و در طول بیشتر دوره‌های زمانی انجام گرفته است.

یک روایت نقل شده در مورد شرح احوال اردشیر پاپکان که برای شناخت ما از تاریخ دارابگرد حائز اهمیت زیاد است، دلیلی اغواکننده نه امّا اجباری را برای قبول این که حصار دایره شکل دارابگرد نمونه‌ای برای نقشهٔ شهر اردشیر خوره بوده است، عرضه می‌دارد. طبری مانند سایر وقایع نگاران تاریخی دیگر گزارش می‌کند که پاپک در اصطخر، پسرش رادشیر را به **گوزهر** حکمران ایالتی معرفی می‌کند و از او خواهش می‌نماید پسرک را که در آن زمان ۷ سال داشت به حکمران داراب گرد تحویل دهد تا او اردشیر را برای تعلیم به مجوسی به اسم ***تیری*** بسپارد. گوزهر موافقت می‌کند و اردشیر نوجوانی را در دارابگرد تحت سرپرستی تیری که او را به عنوان پسرش

www.tabarestan.info

قبول کرده است، سپری می‌کند. اردشیر پس از مرگ مربی و سرپرستش در مقام و منصب او می‌نشیندو در ابتدا بی‌طرفانه کار او را ادامه می‌دهد. پس از وحی نازل شده از جانب خداوند برای حکومت بر جهان، او به تسخیر ایالات همجوار دست می‌زند و موجبی فراهم می‌آورد تا پدرش پاپک، **گوزهر** حکمران ***بیضا*** را در نزدیکی اصطخر بکشد. سپس به اصطخر نقل مکان می‌کند و پس از مرگ پدر بعد از درگیریهای خونین با برادران بزرگترش خود را حکمران فارس می‌خواند. او در حین جنگ با حکمرانان کوچک و شاهزادگان محلی، مجبور شد که به دارابگرد نیز که ساکنانش علیه او شوریده بودند لشگرکشی کند و پس از تسخیر شهر برای تنبیه مردم شهر دست به کشتار بزند. این واقعه با توجه به زمامداری به اصطلاح پر از صلح و صفا و بصیرانه‌ای که اردشیر ابتدا تحت هدایت تیری و سپس خودش در دارابگرد معمول داشته بود، به سختی هماهنگ است. هم‌چنین قابل توجه است که او بعدها به عنوان «آشور پاتور» جنوب ایران هیچ یک از شهرهای فارس و اصطخر و حتی دارابگرد با اهمیت و قابل اعتمادش را برای مقر حکومت برنمی‌گزیند، بلکه در دشت بسیار کوچک و کم حاصل فیروز آباد شهر و قصرهائی برای مقر حکومتش بنیان می‌گذارد.

www.tabarestan.info تبرستان

بدون وابستگی به رویدادهای سیاسی به خوبی قابل تصور بوده است که اردشیر در بنای شهر جدید مقر حکومتش اردشیر خوره، طرح شهری را پذیرفته که از مقر قبلی حکومتش برای او آشنا بوده است. با استنتاج از گزارشهای حمزه اصفهانی که یکی از قدیمیترین و مهمترین وقایع نگاران تاریخی اوان قرن چهارم هجری تاریخ ایران است، این چنین دستگیر می‌شود که اردشیر در فیروزآباد نمی‌توانسته طرح تصورکلی شخص خود راکه بیان کنندهٔ نظام ایده‌های زمینی و ماوراءالطبیعهٔ او بوده است تحقق بخشیده باشد. او گزارش می‌کند که بنای شهر دارابگرد راگشتاسب آغازکرد و بهمن آن را به پایان رساند. شکل اصلی آن سه گوش بود و ابتدا «رام و اشناسکان» نامیده می‌شد. کمی بعد در اوان قرن دوم، حکمران دست نشاندهٔ حجاج بن یوسف به نام ***آزاد مرد کامکار*** حصار را خراب کرد و حصار دایره شکل را ساخت.

موجبی وجود ندارد که این اطلاعات بسیار دقیق حمزه را از وقایعی که به دو قرن عقبتر برمی‌گردد، مورد تردید قرار دهیم. مضاف بر این که به صورت غیر مستقیم مورد تأیید وقایع‌نگاران تاریخی دیگر است. اصطخری و ابن‌حوقل در میان آنها، به عنوان مثال می‌نویسند که دارابگرد حصاری نو مثل اردشیر خوره داشته است. احتمال این که د راین جا فقط یک حصار نوسازی شده بر روی زیر بنائی قدیمی منظور نظر بوده است زیاد نیست. انسان از این اشارت بیشتر چنین درمی‌یابد که دارابگرد حصاری نو طبق نمونهٔ «جور» (گور) داشته است. وقتی که در همین دوره زمانی خلیفه منصور دستور بنای شهر دایره شکل خود را نزدیک بغداد صادر می‌کند، عکس این قضیه، یعنی تبعیت طرح جدید دارابگرد از نقشه شهر گور احتمالش بیشتر می‌شود. البته گزارشگران دربا راو ادعا می‌کنند که نقشهٔ آن در جهان بی‌همتا است و خلیفه شخصاً آن را ابداع کرده است، ولی در واقع به سختی ممکن است که دانش طرح شعاعی کاملاً هندسی شهر دایره شکل اردشیر به دربار خلیفه رسوخ نکرده باشد.

مطالعهٔ مصالح گلین حصار دایره شکل داراب گرد که مقدار زیادی خرده سفالهای دورهٔ اسلامی در خود

داشت، تأییدی بر فرضیهٔ بنای آن در اوان دوره اسلامی است. در حالیکه در مصالح گلین حصار گور تقریباً سفالی به دست نیامد و این بدین معنی است که شهر روی زمینهای قبلاً نامسکون ساخته شده است، به نظر می‌رسد که برای بنای حصار دارابگرد مصالح گلین را از محلی آورده‌اند که در دورهٔ اسلامی مسکون بوده است. بنابراین ما می‌توانیم به احتمال نزدیک به یقین بگوئیم که دارابگرد یا دارابکرت شهری بسیار قدیمی است، یعنی توسط شخصی به نام دارا بنا شده، امّا نه دایره شکل، بلکه حصار دایره شکل آن ابتدا در اوان دورهٔ اسلامی ساخته شده و برای بازسازی آن و هم چنین سایر شهرسازیهای اوان دوره اسلامی، شهر دایره شکل اردشیر الگو قرارگرفته است.

گزارشهای مربوط به قرون وسطا در مورد نحوه زندگی در دارابگرد که از زمان تسلط اعراب دارابجرد نام گرفته بود از نظر غنای اطلاعات و ارزیابی متفاوت است. پس از تسخیر شهر توسط نیروهای عرب که به نظر خیلی سریع اتفاق افتاده است، شورشهای زیادی رخ می‌دهد که تحت فرماندهی *ابن امیر* سرکوب می‌شود و شهر پس از تسخیر مجدد متحمل مجازاتهائی می‌گردد.

تبرستان www.tabarestan.info

اگر این تسخیرهای مجدد با مجازاتهای اعدام دستجمعی و مهاجرت مردم، همانگونه که در اصطخر مورد داشته است، از عواقب ویرانی شهر بوده باشد، بدین ترتیب بهترین فرضیات قابل درک برای تأسیسات جدید شهر با بنای حصاری جدید به دست داده می‌شود که انسان با توجه به آنها مجبور نخواهد بود روی شرایط موجود از نظر خصایص ارضی دقت نظر کند. وقایع تاریخی در این مورد اطلاعات دقیقتری عرضه نمی‌دارند، معهذا ما می‌توانیم در این باره فقط به فرضیات بسنده کنیم. وقایع تاریخی در مورد دوره شکوفائی اقتصادی که احتمالاً با بنای حصار در قرن هشتم میلادی شروع می‌شود و این طور به نظر می‌رسد که حداکثر در قرن ۱۴ میلادی پایان می‌یابد، فقط گزارش جامعتری عرضه می‌دارند.

استنتاج از وضع اداری قبل از اسلام که سپس تسخیر کنندگان عرب عهده‌دار اداره آن می‌شوند، اجازه می‌دهد با ملاحظه‌ای مجدد نتیجه گیری کنیم که با وجود این که *فسا* شهری بزرگتر و با اهمیتتر بوده است، دارابگرد همچنان پایتخت ایالتی باقی می‌ماند و منطقه را با عنوان خود مشخص می‌کند. دلیل این امر حرمت قدیمی شهر و اهمیت آن تحت لوای پادشاهان ساسانی بوده است و همین وضع کاملاً مشابه در مورد اردشیر خوره که عنوان قدیم خود و پایتختی ایالت **گور** را حفظ کرده بود به حق شایان توجه است، زیرا در سرزمین تحت نفوذش، شیراز با اهمیتِ بیشتر قرار داشت و در این بین پایتخت فارس شده بود. بر این حسب و نیز از طریق رده‌بندی ناحیه‌های اداری فارس حتی در دورهٔ اسلامی اثبات می‌شود که پس از اصطخر و اردشیر خوره، دارابگرد مهمترین ناحیه بوده است؛ و این رده‌بندی که باز هم مدتهای طولانی در دورهٔ اسلامی استفاده از آن ادامه داشته، به نظام جدید تکنیک اداری اعمال شده توسط اردشیر رجعت می‌کند. همانگونه که گزارشهای باستانشناسی قابل ذکر نشان می‌دهد، ظاهراً شورش ساکنان دارابگرد بر علیه حکمران خود اردشیر هیچ عواقب زیان آور پایداری در بر نداشته است.

در مورد دورهٔ شکوفائی دارابگرد در قرون وسطا، وقایع تاریخی از اهمیت موقت شهر به عنوان محل داد و ستد و جایگاهی برای انبار کردن کالا که تولیدات نساجی مثل بافته‌های طبری برای لباس و زیر لباسی و یا وسایل

خواب مانند تشک، فرش، قالیچه و تزئینات بافته شده دیواری و همچنین عطر به ویژه لطیف یاسمن تولید طبرستان، از آن جمله بوده است، گزارش دادند. یکی از اجناس صادراتی مورد علاقهٔ صفحات صافی از جنس سنگ نمک به رنگهای سفید، سیاه، قرمز، سبز و زرد بوده است که از کوههای داراب کنده و تبدیل به سطح صاف روی میز، کاسه و گلدان می‌گردید. هنوز هم امروز شاخه‌ای از کوهستان در لبه شمالی دشت، «کوه نمک» نام دارد. در کوهستان سایر کانیهای دیگر مثل نفتالین معطر و فلزات استخراج می‌شده است. «موم» دارابگرد که استفاده داروئی داشته، از معروفیت خاصی برخوردار بوده است و آن را از یک غار صخره‌ای که به گفته‌ای در خود شهر و یا به گفته‌ای احتمالیتر در کوههای خارج از شهر، نزدیک دهی به نام ***آئیی*** قرار داشته است، به دست می‌آورده‌اند. غار به خاطر جنس ارزشمندش توسط دری مسدود می‌شده است که آن را لاک و مهر می‌کردند و نگهبانی بر آن می‌گماشتند. در غار فقط یک بار در سال در تیرماه توسط یک مسئول بلند پایه گشوده می‌شد و موم که به اندازهٔ یک انار درشت در حفره‌ای در دل صخره جمع شده بود، برداشته و تحت نظر به شیراز حمل می‌گردید و در آن‌جا به عنوان درآمد مملکتی تحویل داده می‌شد. موم به قدری ارزشمند بود که حتی پس‌ماندهٔ آن که بعد از شستن صخره در آب حل می‌شد به قیمت زیادی مورد معامله قرار می‌گرفت. ترکیبات مشابه به دست آمده از سایر مکانهای دیگر اصلاً ارزشی این چنین به دست نمی‌آورد.

www.tabarestan.info تبرستان

آب و هوا و کیفیت زندگی دارابگرد به صورتی گوناگون نقل و عرضه شده است. منطقه را غالباً محدوده‌ای گرم به حساب آورده‌اند. آب و هوا را برخی بد ارزیابی کرده‌اند. داوری در مورد کیفیت آب اکثراً منفی است و کمبود آب جاری تازه و فزونی باتلاق در مرکز گود دشت با بیماریهائی مثل مالاریا که ناشی از آن است، احتمالاً دلیلی است برای رها کردن شهر در قرون وسطا.

وقایع تاریخی در مورد شهر گزارش دارد که خانه‌ها از گل است. این موضوع از طریق عدم وجود ویرانه‌های سنگی در محدودهٔ اطراف شهر قابل تأیید است. براساس گزارش مقدسی، مسجد اصلی روی یکی از قله‌های کوه در مرکز شهر قرار داشته است. احتمالاً روی قله کوهی با بدنهٔ نه چندان عمود د رغرب، زیرا روی کوه بلند شرقی باید قلعه‌ای را جستجو کرد که همه وقایع‌نگاران تاریخی از آن صحبت کرده‌اند. بدین ترتیب به نظر می‌آید که شهر فاقد بنای جالب توجهی بوده است و این موضوع که شهر با وجود قدمتش نشانه از بناهای تاریخی نداشته است، غالباً با نوعی شگفتی در یادداشتها قید شده است. از ویژگیهای برکه‌های آب بیرون از قلعه حصار، وقایع تاریخی ازگیاه پیچ خزنده‌ای که عبور را غیر ممکن می‌ساخته است ونوعی ماهی بدون تیغ‌بویژه خوش طعم،گزارش دارند.

شهر دایره شکل دارابگرد که در عصر حاضر مردم آن را قلعهٔ داراب یا «خندق داهیه» نیز نام داده‌اند، هنوز هم همانگونه که از طرف کاشفان سفر کنندهٔ سدهٔ گذشته مشخص شده است، همچنان دست نخورده در دشت باقی است.

قطر آن درست با ۲ کیلومتر تقریباً به بزرگی اردشیر خوره (فیروز آباد) است، مع‌ذلک چهار دروازهٔ اصلی که در عمق بریدگیهای حصار قابل شناسائی هستند، روی یک محور کاملاً ضربدر قرار ندارند و مسیر حصار که روی

ترسیمات نقشه، دایره شکل ترسیم شده در واقع نامنظم است. در حالیکه اردشیر خوره در دشتی کاملاً هموار با تقدم هندسی بسیار بالا طوری بنا شده که انسان می‌تواند از نقطهٔ مرکزی تا حلقهٔ حصار فاصله را خیلی ساده و دقیق اندازه‌گیری کند و خطوط شعاعی را کاملاً مشاهده نماید. در دارابگرد بدنه نامنظم استوار کوهستان که نقطهٔ مرکزی باید روی آن قرار گیرد، نقطهٔ شروع بسیار بدی برای اندازه‌گیری فاصله و زاویه بوده است. انسان به سختی می‌پذیرد که در آن زمان اندازه‌گیری عینی فاصله با دقت عمل کافی امکان‌پذیر بوده باشد. ما نمی‌دانیم چه روشی به کار گرفته شده است، شاید اندازه‌گیری با قدم یا ریسمان، امکاناً به صورت مرحله‌ای هدف کار بوده باشد. بهر حال، غیر دقیق بودن بسیارناچیز اندازه‌ها برای درک امروزی ما، با توجه به سخت بودن موقعیت نقطهٔ شروع، یک نتیجهٔ بسیار خوب و قابل تحسین برای روشهای اندازه‌گیری در آن زمان است. برداشت محققین قرن بیستم از آن یک دایره کامل بوده است که اندازه‌های بیش از حد غیر دقیق آن ابتدا با اندازه‌گیریهای صحیح و با ملاحظات شاقولی محسوس است.

تبرستان
www.tabarestan.info

حصار و آبگیرها هنوز هم در وضع بهتری از حصار و آبگیرهای فیروزآباد هستند و در آبگیرهای با عرض حدود ۶۰ متر، باز هم در مواقعی آب وجود دارد. در این جا، عکس فیروز آباد که حصار آن به شدت شسته شده و به نظر ضخامت بیشتری داشته است، شیب حصار به صورت شگفت‌آوری هنوز عمودی است.

در کنار دروازهٔ شرقی که رو به سوی کوه‌های پر آب شمالی دارد، ویرانهٔ سنگی یک مجرای هدایت آب در بیرون و درون محدوده آبگیرها باقی است که از چشمهٔ واقع در شمال دشت، آب نوشیدنی آورده شده برای شهر را از روی خندق استحکامات عبور می‌داده است. مجرای آب به صورت عمودی به سوی شهر می‌رود و در جلوی خندق با زاویه‌ای باز به سمت چپ می‌پیچد و سپس از روی ۶ دهانهٔ قوسی شکل به موازات خندق ادامه یافته و ابتدا پس از یک پیچ ۹۰ درجه دیگر از روی خندق به شهر هدایت می‌شود، از دروازهٔ اصلی غربی هنوز شکنجهای حصار ورودی دروازه از لاشه سنگ و ملات گل آهک هنوز باقی است.

در محدودهٔ داخل شهر فقط خطوط ضعیفی از چهار جادهٔ اصلی منتهی به دروازه و در کنار آنها تلهای همواری از ویرانهٔ خانه‌ها با تعدادی چاه آب و حوضهای مربوطه قابل شناسایی است. در نزدیکی مرکز پیکر کوه قطعات عظیم سنگ و تشکیلات صخره‌ای به پا خواسته است. پیکر کوه از سه پشتهٔ برجسته، یک کوچک و دو بزرگ، تشکیل شده است. دو قلهٔ بلند و تقریباً مسطح که مسجد جمعه در آن جا حدس زده می‌شود، با آوار پوشیده شده است؛ بدون اینکه ویرانهٔ مشخصی از بنادر آنجا قابل شناسائی باشد. بلندترین قله با ارتفاع تقریبی ۸۵ متر که مرکز شهر روی آن قرار دارد، بر عکس بقایای دیوارهای زیادی را به نمایش می‌گذارد.

این صخرهٔ عظیم طرحی تقریباً ذوزنقه شکل دارد و به صورت پله‌پله از شمال به جنوب بالا می‌رود. دیوارهای صخره در قسمت جنوبی به سه سمت شیبی عمودی پیدا می‌کنند. بالاترین نقطه، زاویهٔ جنوب غربی است. صخره‌های مناسب برای هنر قلعه‌سازی، در حداقل سه دورهٔ ساختمانی، شکل قلعهٔ مستحکمی را که در سه صفّهٔ بزرگ تقسیم‌بندی شده است به خود گرفته‌اند. دو صفّهٔ پائینتر یک دیوارکشی محاط قدیمیتر را با ارکهای

کوچک مدور نشان می‌دهد که بعداً توسط دیواری با ارکهای مدور نسبتاً بزرگ که در جلویش کشیده شده، تقویت گردیده است. صفّهٔ بالاتر که انسان می‌تواند آن را به عنوان محدودهٔ درون قلعه مشخص کند، یک دورهٔ ساختمانی اضافی دیگر را نشان می‌دهد. این که آیا این دورهٔ اضافی به قدیمیترین بخش تأسیسات مربوط است یا به یک تغییر بنای بعدی در قدیمیترین محدودهٔ هستهٔ قلعه تعلق دارد، در بدو امر مشخص نیست. در حالیکه دیوارهای دو فاز ساختمانی دیگر از لاشه سنگ و ساروج است، تعدادی از دیوارها و ارکهای صفّهٔ بالا از بلوکهای سنگی حجاری شده به طول ۵۵ سانتیمتر در ملاتی از آهک یاگچ بنا شده‌اند که در هر صورت به یک دورهٔ ساختمانی بعد تعلق پیدا می‌کنند. در این صفّهٔ بالا، درگوشهٔ جنوب غربی، مجدداً دو صفّهٔ کوچک پله‌ای شکل قرار دارند که با آواری از آجر پوشیده شده‌اند که به احتمال زیاد بنای یک قصر و یک حیاط بیرونی با چاه آب یا احتمالاً یک چشمه یا آب انبار بوده است.

در زیر رأس شمال غربی قلعه، مستقیماً زیر شمالیترین ارک صفهٔ پائین، یک مدخل به عرض ۱/۷۰ متر کنده شده که در توصیفات به عنوان دروازه معرفی می‌شود. مع‌ذلک این مدخل با هیچ یک از بناهای در معرض دید قلعه در ارتباط نیست، بطوری که کاربرد آن را نمی‌توان به روشنی تعیین کرد. این مدخل می‌تواند مدخل تأسیسات خشتی دروازه‌ای قدیمی که فعلاً اثری از آن نیست باشد و یا به مدخل ورودی دروازه‌های طرح ریزی شده، ولی عملی نشده، تعلق داشته باشد. کاربرد آن به عنوان سنگر دفاعی ارک شمالی واقع در بالای آن نیز نمی‌تواند دور از ذهن باشد. تاریخ گذاری مطمئن برای دوره‌های ساختمانی مختلف، بدواً به سختی امکان پذیر است. احتمالاً در دوره‌های اسلامی تغییرات ساختمانی زیادی انجام گرفته است و این که تمام خطوط معماری امروزه در معرض دید تعلق به دوره پس از استیلای اعراب داشته باشد، نمی‌تواند امری غیر ممکن باشد.

در صورتی که داراب کرت قبل از اسلام حتی اگر هم نه بدین شکل، ولی مثل شهر دایره شکل در این منطقه قرار می‌داشت، بدین ترتیب در رأس صخره، قلعه‌ای به عنوان مقر حکمران انتظار می‌رفت. وسعت کم قلعه با حداکثر ۱۵۰ متر و اراضی سخت ستیغ با صفه‌های کوچک در ارتفاع بالا و نیز مشکل تهیه آب که باید در قلعهٔ صخره‌ای حتی از درون شهر مشگلتر بوده باشد، باعث می‌شوند استفهام آمیز به نظر رسد که مقر حکمران‌دره یا حکمران ناحیه در این جا بوده باشد. مقر حکومت شاهزادگان گذشتهٔ ایرانی از نظر اصول در مرکز نبوده، بلکه دور از شهر یا بیرون از آن قرار داشته است، زیرا که شاهزاده حکمران باید همواره روی شورش مردم شهر حساب می‌کرد. قصرهای اردشیر اول نزدیک فیروزآباد برای درک این موضوع نمونه‌های بارزی هستند (برای مقایسه، رک:

«Sasanian cities» In «Ageneral study on urbanisation and urban planing in Iran»

همانگونه که ما توانستیم در بم ملاحظه و مطالعه کنیم، در مورد دارابکرت مثلث شکل قبل از اسلام نیز کاملاً قابل انتظار بود که شهر قلعهٔ صخره‌ای را در بر نگیرد، بلکه قلعه نقطه‌ای از یک گوشه شهر را تشکیل دهد.

تردید در این باره که قلعهٔ صخره‌ای در شهر دایره شکل داراب گرد حقیقتاً مقر قدیمی اصلی شاهزاده حکمران ناحیه بوده، بیشتر از این بابت است که حدود ۱۲ کیلومتری شمال غربی شهر دایره شکل، روی

صخره‌ای در حاشیهٔ کوهستان یک قلعهٔ بزرگ مناسب ازنظر استراتژیکی قرار دارد. این قلعه به نحو مشخصی «شاه‌نشین» نام دارد؛ آن را «گور» نیز نامیده‌اند که به احتمال زیاد به خاطر دخمه‌های بزرگی است که در جناح صخره وجود دارد. صفّهٔ وسیع روی قله، پوشیده از آوار یک بنای سنگی است. از شرق، جنوب و غرب صفّه‌هائی با ارکهای مدور بزرگ که در سطحی پائینتر قرار دارند به آن می‌پیوندند. در جنوب غربی صفّهٔ وسیع، دروازه‌هائی با دو برج مدور در طرفینش، قرار دارد. در پائین آن قلعه دیگری قرار دارد که تا پای کوه کشیده می‌شود. در میان سفالها، مقدار سفالهای لعابدار اسلامی، قابل بحث نبود، امّا همان‌طور که گفته شد، در بین آنها خرده سفالهای ما قبل تاریخ وجود داشت. از آن جاکه از پای صخره چشمه‌های پر آبی بیرون می‌زند، واضح است که این مکان جزو مهم‌ترین و قدیمی‌ترین محلهای مسکون دشت داراب است. احتمال که در دوره قبل از اسلام و دوره تاریخی مقر اصلی شاهزادهٔ حکمران ناحیه در این جا بوده باشد و این بدین معنی است که «تیره» و اردشیر جوان مقر حکومتشان در این جا بوده است.

تبرستان
www.tabarestan.info

در پائین قلعه، کنار برکهٔ چشمه ویرانهٔ یک چهار طاق که گلابی یا *اقلان قیز* نامیده می‌شود، قرار گرفته است. سقف گنبدی شکل آجری آن با توجه به تصاویر قدیمی، هنوز در سده گذشته سالم بوده است. تصور می‌رود که بنای مربع شکل با الحاقاتش یک آتشکدهٔ ساسانی بوده باشد. در پای کوهی که قلعه روی آن است، در محوطهٔ یک گورستان اسلامی، ویرانهٔ بناهای گنبد دار کوچکتر ولی مشابهی قرار دارد که به مقبره‌های دورهٔ اسلامی مربوط می‌شوند.

روی کوههای حاشیهٔ شمالی دشت، قلعه‌های متعددی مثل قلعهٔ خیرآباد، قلعه محمدآباد و قلعهٔ دیگری در جنوب داراب جدید قرار دارند که درحال حاضر قدمتشان به اوایل دورهٔ اسلامی یا ساسانی باز می‌گردد؛ و یا برخی دیگر مثل بارزترین آنها پشته *قلعه* که در روی صخره‌ای با دیواره‌های عمودی قرار دارد و فقط از طریق صخرهٔ قابل صعود بالا دست *امامزاده پیر مراد* از سمت شمال قابل دسترسی است، به دورهٔ عظمت قرون وسطا مربوط می‌شوند.

اهمیت عظیم منطقهٔ داراب در دورهٔ ساسانی را هیچ یادبودی بهتر از نقش برجستهٔ بزرگ صخره‌ای در جناح جنوبی پیش آمدگی صخره که شهر جدید را از دشت مجزا می‌کند، توصیف نمی‌نماید. این نقش برجسته مثل بیشتر نقش برجسته‌های ساسانی در بالای چشمه‌ای که برکهٔ بزرگ عمیقی را تغذیه می‌کند، قرار دارد. نقش مذکور پادشاهی ساسانی را سوار بر اسب به نمایش گذاشته است که تاجی شبکلاه شکل همانند آنچه که از روی سکه‌ها برایمان آشنا است، بر سر دارد. در سمت چپ، یعنی در پشت سر پادشاه که به طرف راست چرخیده است، در چهار ردیف نظم یافته، اصیل زادگان ایرانی با کلاههای بلند ایستاده‌اند. بخش سمت راست تصویر با یک ارابهٔ جنگی اسبدار و مردانی بدون کلاه اشغال شده است که با توجه به لباس و آرایش موی سر و صورت ظاهر، رومی هستند و به عنوان اسیر توسط یک ایرانی بدون کلاه، هدایت و مراقبت می‌شوند. میان او و پادشاه دو رومی دیگر قرار دارند که نفر جلو دستهایش را تقاضامندانه به سوی پادشاه درازکرده و نفر پشت سر با دست چپ سر پادشاه

را گرفته است. سومین فرد رومی که ظاهراً مرده به نظر می‌رسد، روی زمین زیر سمهای اسب قرار دارد. صحنهٔ تصویر از طریق سایر نقش برجسته‌های دیگر مثل نقش برجسته بیشابور و نقش رستم، به عنوان صحنهٔ پیروزی شاپور اول بر گوردیان، فلیپ عرب و والرّین امپراطور روم، به خوبی شناخته شده است. شکل تاج تصویر شدهٔ پادشاه در اینجا، که در روی سکه‌ها و همهٔ نقش برجسته‌ها اردشیر اول، پدر شاپور آن را بر سر دارد، معما برانگیز است. در این مورد یک بحث علمی پرگفت و شنودی به وجود آمده است. به عنوان یک توضیح احتمالاً مناسب چنین عرضه داشته شده است که شاپور مطمئناً در اینجا، خود را به عنوان قائم مقام پدرش در حکومت، با تاج او به نمایش گذاشته است. شاید در این میان رابطهٔ نزدیک اردشیر با دارابگرد نیز نقشی ایفاء کرده باشد.

روی دیوارهٔ صخره در پائین نقش برجستهٔ بزرگ، تصویر کوچک یک سر با تاجی کنگره‌دار حجاری شده که با هنر نقش برجستهٔ ساسانی به سختی هماهنگیهای سبکی دارد و زمان پیدایش آن نامشخص است.

با کشیدن آبهای زیرزمینی برای آبیاری مزارع و نتیجتاً فرو نشستن سطح آب در برکهٔ چشمه که اکنون تقریباً نزدیک به خشک شدن است، یک قطعه صخرهٔ عظیم که تا کنون زیر آب بود پدیدار شد که روی آن نقش برجسته‌ای با عرض و طول تقریبی ۶۵ سانتیمتر از شاپور با تاجی کنگره‌دار حجاری شده است. طبق نمونه‌های تصویر شده در درگاههای ورودی تخت جمشید که پادشاه هخامنشی با قهرمانی را در جنگ با شیر یا یک هیولا نشان می‌دهد، در این جا حکمران ساسانی با دشنه شیری را که روی دو پا نشسته است، می‌کشد. سطح روی نقش برجسته را آب چنان به سختی شسته است که جزئیات آن به دشواری قابل شناسائی است. در حالیکه نقش برجسته بزرگ از نظر ارتباط با صحنه به صورتی آشکار اشاره به شاپور اول دارد، در این نقش چون جزئیات متمایز کنندهٔ تاج کنگره‌داری که هر دو بر سر دارند تقریباً غیر قابل شناسائی شده است، نمی‌توان با اطمینان تشخیص داد که شاپور اول یا شاپور دوم را نشان می‌دهد. برای شاپورراول نه فقط علایم روی سر پادشاه (که برای تاج شاپور اول دو طرف آویخته بر روی گونه‌ها می‌توانستند صفت ممیزه باشند)، بلکه ارتباط با نقش برجستهٔ بزرگ نیز گویا است. بهر حال، به طوری که نشان داده می‌شود، شاپور دوم نیز ردپائی از خود در منطقهٔ دارابگرد به جا گذاشته است.

در دشت کم آب ولی دارای نخلستانهای بزرگ حاجی‌آباد که از جنوب به دشت داراب پیوسته است، در حین عملیات خاکبرداری از *تل سفیدک* به گوشه‌ای از مجموعهٔ یک بنای خشتی بزرگ برخورد شد که خود را به عنوان با اهمیتترین محل یافته‌های ساسانی از نظر گچبریهای برجسته و پیکره‌های گچی که تا کنون در ایران شناخته شده است، مشخص ساخت. بنا که هم به عنوان معبد و هم به عنوان قصر توصیف می‌شود، به صورتی بسیار غنی با تزئینات معماری ساخته از گچ و گچبری شده مثل ستون، پایه ستون، سر ستون، قرنیزهای همراه با نوارهای پیچ در پیچ و برگ خرما و سایر نقوش دیگر آراسته شده بود. در طاقنماهای دیوارها بعضاً پیکره‌های ساخته از گچ کاملی مثل مجسمهٔ پادشاهان، خدایان و اسطوره‌ها، مردان و زنان با بهترین کیفیت هنری قرار داشت که در برخی موارد هنوز رنگ آمیزی آنها دست نخورده بود. مجسمه‌های نیم‌تنهٔ شاپور دوم از طریق تاجها به

www.tabarestan.info تبرستان

صورتی آشکار طوری مشخص هستند که مجموعه بنا به دورهٔ این پادشاه ساسانی تاریخ‌گذاری می‌شود.

حدود یک هزار سال پس از نقش برجستهٔ بزرگ صخره‌ای شاپور اول، در یک تشکیلات صخره‌ای مشابه، ولی چندین کیلومتر دورتر در شرق، **مسجد سنگ** که درگذشته **قصر دختر** یا کاروانسرا نیز نامیده می‌شد، به وجود آمده است که پس از شهر دایره شکل و نقش برجسته صخره‌ای، سومین بنای یادبود سرشناس داراب گرد در سراسر منطقه محسوب می‌شود. غالباً در مقالات علمی حدس زده شده است که این مسجد واقع در دل صخره که احتمالاً در اثر وسعت یافتن طبیعی فضای خالی صخره به وجود آمده است، به خاطر طرح غیر عادی چلیپا شکل و سقف مدور برجسته‌اش، در اصل یک آتشکده یا یک کلیسای مسیحی بوده باشد. این حدس مع‌ذلک می‌تواند به دلایل مختلف صحیح نباشد.

در جنوب شرقی صخره، برای مسجد یک دیوارهٔ عمودی با طرحی پیش‌بینی شده برای دو ستون مستحکم، تسطیح و هموار گردیده است. میان پایهٔ ستونها دهانهٔ ورودی ایوان شکلی در دل صخره قرار دارد که اکنون تا حد در مستطیل شکل تیغه شده است. در جلوی آن باید ایوان ورودی قرار داشته باشد که در سمت چپ و راستش بخشهای زیرین دو اطاقک جنبی با درهایشان به سمت بیرون که دیوارهای آنها قبلاً بر پا بوده، در صخره گود شده باقی است. کمی جلوتر در طرف راست یک اطاقک صخره‌ای کوچک در سطح پائینتر قرار گرفته است.

www.tabarestan.info تبرستان

ورود به محوطهٔ درونی مسجد از طریق یک رواق که در بالای ورودی مدخل مسجد و در روی دیوار سمت‌چپ آن خطوطی حک شده است، انجام می‌گیرد. خطوط حاوی سوره‌هائی از قرآن و اطلاعاتی در مورد بانیان مسجد و قید تاریخ ۶۵۲ هجری است. خواندن نام بانیان مسجد که قبلاً توسط حسن فسائی و فرصت شیرازی (فرصت الدوله شیرازی ـ *آثار العجم*) منتشر شده است، به نظر موجبی برای بحث به دست داده است که ضرورت دارد مجدداً توسط محققین خط شناسی مورد مطالعه قرار گیرد.

فضای مسجد از یک حیاط میانی مربع شکل کوچک تشکیل می‌گردد که سقف آن باز است و کف آن تقریباً به طور کامل توسط یک فرو رفتگی یا حوض اشغال می‌شود. چهار ایوان با سقف گنبدی به دور حیاط نظم داده شده که در دیوار رو به قبلهٔ ایوان جنوب غربی یک محراب حجاری و تعبیه گردیده است. در این جا نیز خطوط نوشته شده به عنوان تزئینات اضافی به کار رفته است. در دیوارهای جانبی و عقب چهار ایوان، درهای ورودی که ارتباط را با راهروی باریک و کوتاه کشیده شده به دور تمام مسجد برقرار می‌سازند، قرار دارند. در سمت جنوب غربی به جای راهرو فقط رواق ذکر شده قرار گرفته است. راهرو بدون این که محراب را دور بزند، در سمت قبله پایان می‌گیرد.

موجبی برای تردید وجود ندارد که کتیبه‌های حاوی اطلاعات مربوط به بنا، کتیبه‌های اصلی بنا هستند. امّا حدس دربارهٔ این که کتیبه‌ها مربوط به تغییر بنای یک مسجد قدیمیتر در تأسیساتی غیر اسلامی است، جای تردید دارد. امکان این که در این‌جا یک آتشکده قدیمی تبدیل به یک مسجد شده باشد، باید از همان لحظه اول کنار گذاشته شود، زیرا که در بخش اصلی تأسیسات، جای مجزائی برای آتش وجود ندارد. شکل طاق که انحنای آن

بیشتر بیضی یا شلجمی است و فقط در برخی از نقاط مثل دهانهٔ ایوانهای اطراف حیاط مربع شکل، یک انحنای کلاه خود شکل را به نمایش می‌گذارد، نمی‌تواند به هیچ وجه برای تاریخی مربوط به قبل از اسلام مطرح باشد، چون دقیقاً در فارس در اوان دوره اسلامی طاق کلاه خود شکل اصولاً عمومیت نداشته است. طاق چلیپا در قسمت میانی رواق نیز برای معماری دوره قبل از اسلام کاملاً ناآشنا است. با توجه به این موضوع، تاریخ‌گذاری به قبل از اسلام غیر ممکن است.

طرح چلیپا شکل تأسیسات صخره‌ای جهت ارائهٔ دلیل برای ارزش دادن طرح اصلی به عنوان یک کلیسای نصرانی نیز چندان قانع کننده نیست. با وجود این که شکل چلیپای صِرف برای یک مسجد در واقع غیر عادی است، مع‌ذلک طرح موجود باز هم فقط به صورت درهم فشرده، همانگونه که لازمهٔ کار دشوار شکل دادن مسجد از طریق حفره و حجاری در صخره بوده است، تأسیساتی چهار ایوانی را با یک حیاط میانی محدود نشان می‌دهد که برای معماری ایرانی قرون وسطا عموماً متداول بوده و در معماری خانه‌سازی و قصر سازی سلجوقی ـ ایلخانی به حد وفور عرضه شده است. مهمترین دلیل اثبات کننده برای این موضوع که این جا از همان ابتدا برای مسجد طرح ریزی شده، نهایتاً رو به قبله بودن ایوان جنوب غربی است. این ایوان بازوئی از چلیپا است با محرابی حجاری شده در صخره که راهروئی در پشت محراب ندارد. خرده‌کاریهای اصلاحی با لاشه سنگ که در اینجا ملاحظه می‌شوند به عنوان تیغه‌های مسدود کننده راهرو نیستند، بلکه اصلاحاتی هستند که برای حفره‌های طبیعی صخره انجام گرفته است.

موقعیت پرت افتادهٔ امروزی مسجد سنگ از شهر دایره شکل دارابگرد و شهر جدید داراب، از این جهت که به عنوان یک عبادتگاه عادی در خدمت مردم شهر باشد و همچنین مطرح بودن آن به عنوان دلیل اثبات کننده از این نظر که کاربردی غیر اسلامی نداشته است، می‌تواند به احتمال زیاد از طریق تونل پدیدار شدهٔ یک قنات در کنار مسجد و نیز آغاز اراضی ویران یک محوطهٔ مسکونی قرون وسطائی به نام **جنت شهر** که کمی جلوتر در سمت جنوب نزدیک ***زین‌آباد*** قرار دارد، قابل توصیف باشد. در پیشانی ورودی تونل درکنار کتیبه‌ای جدید، یک کتیبه قابل تطبیق با کتیبه‌های مسجد صخره‌ای قرار دارد که براساس آن بنای مسجد و تأسیسات سیستم آبرسانی به عنوان یک پروژهٔ ساختمانی مربوط به هم، قابل ملاحظه است. احتمالاً تمام پروژه برای تسریع در رشد اقتصادی و فرهنگی جنت شهر انجام گرفته است.

این روند، امکاناً با مرکز ثقل قرار دادن شهر در دشت داراب که براساس برخی از وقایع تاریخی خیلی سریع در قرون وسطا آغاز می‌گردد، در رابطه است. شهر دایره شکل براساس گزارش ابن‌بلخی در قرن ششم هجری متروک و براساس گزارش مستوفی در قرن هشتم، قلعه شهر دایره شکل ویران بوده است. امّا زمان آغاز ارتقاء داراب جدید به مرکز ناحیه در دشت، مشخص نیست. در میان یادبودهای تاریخی آن به سختی نشانه‌ای در این زمینه وجود دارد که شهر در قرن هفتم هجری زمانی، که مسجد سنگ به وجود آمده است، نقشی با اهمیت ایفاء کرده باشد. جنت شهر، بر عکس به نظر می‌آید که براساس مطالعات آ. اشتاین، درست در دورهٔ عظمت قرون

www.tabarestan.info تبرستان

وسطا، یعنی در فاصلهٔ فروپاشی شهر دایره شکل قدیمی و به وجود آمدن داراب امروزی، شاهد شکوفائی و مهمترین محوطه مسکونی دشت بوده باشد.

وظیفهٔ دقیق تونل آب درکنار مسجد سنگ هنوز روشن نیست. لازم به بررسی است که آیا بوسیلهٔ آن ذخایر آب تازه به بخش شرقی دشت هدایت می‌شده، یا اینکه از ابتدای امر برای به کار انداختن آسیابها، همان گونه که در مورد چاههای آب نزدیک آن در دوره‌های بعد صدق می‌کرده، به خدمت گرفته می‌شده است. در هر دو حالت تأسیسات می‌توانسته است به عنوان شالوده‌ای برای حفظ و نگهداری مسجد و روح دادن به اقتصاد عمومی زمینهای اطراف به کار رفته باشد. بهر حال، تأسیسات سیستم آبرسانی و مسجد صخره‌ای فوق‌العاده پر هزینه، اجازه می‌دهند تا علاقهٔ شدید حکمرانان بنیانگذار را برای با ارزش ساختن منطقهٔ جنت شهر از نظر اقتصادی و فرهنگی دریابیم. خواست یک حکمران برای بنای یک شهر جدید مرکزی، یا تخریب یک شهر موجود با آینده‌ای مبهم، که بتواند جانشین شهر دایره شکلی شود که در نتیجهٔ آب نامطلوب و بیماریهای ناشی از آن در حال متروک شدن است، می‌توانند موجبی امکان‌پذیر به دست دهد. بخش شرقی سالمتر و کمتر باتلاقی دشت که در سطحی بالاتر قرار گرفته برای این کار به نظر مناسب رسیده و نتیجتاً سرمایه‌گذاری شاهزادهٔ حکمران ایالتی نصیب منطقهٔ جنت شهر شده است. شگفت این که وقایع تاریخی قرون وسطا در مورد این دورهٔ شکوفائی اقتصادی و فرهنگی داراب، اطلاعات تفکیک شده‌ای به دست نمی‌دهند، و بدین ترتیب، وابسته به فرضیات هستیم.

www.tabarestan.info تبرستان

تاریخ نشان داده است که برای پروژهٔ تصور شده توسعهٔ جنت شهر در قرن هفتم هجری، توفیقی دائمی مقرر نشده بود. البته همان طور که کتیبهٔ جدید تونل آب نشان می‌دهد، تونل بعدها نیز برقرار و مشغول به کار بوده و هنوز هم امروزه آب از اینجا به قسمت شرقی دشت داراب، جائی که تعدادی دهکدهٔ غنی و دار و درختدار وجود دارد، هدایت می‌شود. پایتخت جدید دشت مع‌ذلک در این جا نیست، بلکه در شمال پیش‌آمدگی صخره، روی صفّه‌ای بالاتر، در پای حاشیهٔ شمالی کوهستان به وجود آمده است. احتمالاً در آن جا آب و هوا و تهیهٔ آب مناسبتر از جنت شهر بوده است.

شهر جدید فقط تعداد کمی آثار تاریخی قابل توجه دارد و از این حیث شعبهٔ شهر دایره شکل است. شهر با مسجد جمعه‌اش بهر حال سنت غیر عادی ساختمان مساجد را که با مسجد سنگ آغاز شده بود، ادامه می‌دهد. این بنای جالب توجه با چهار برج مدور یا مناره‌هایش در گوشه‌ها و سالنی ستوندار در میان آنها به شکل چنان برجسته‌ای از انواع مساجد متداول در ایران متمایز می‌گردد که برایش نمونه‌هائی هندی تصور شده است. قرن ۱۷ میلادی به عنوان زمان تکوین آن پیشنهاد شده است. تاریخ گذاری دقیقتر تا کنون امکان‌پذیر نبوده است، زیرا که در بنای مسجد کتیبهٔ مربوط به تأسیس آن مفقود شده است.

کتابشناسی گزیده

L. Adamec, Historical Gazetteer of Iran 3. Abadan and Southwestern Iran, Graz 1989.

A. Azarnoush, Excavations at Hajiabad, 1977. First Preliminary Report, Iranica Antiqua 18, 1983.

W. Ball, Some Rock-cut Monuments in southern Iran. Iran 24, 1986.

L. Bier, The Masjid-i Sang near Darao, Iran 24, 1986.

A. Creswell, Early Muslim Architecture, 2 vol., Oxford 1940.

E. Flandin-P. Coste, Voyage en Perse, Perse Ancienne, vol. I, Paris 1843.

Forsat Shirazi, Asar-e Adjam, Bombay 1894/95.

Gita Shenassi, Ed., Map of Islamic Republis of Iran No. 169, 1: 1.600,000, Teheran 1984/85.

Hamza al-Isfahani, Talrikh sini muluk al-ard wal ill-anbiyal

Ibn Hauqal, Configuration de la terre (Kitab surat al-ard), Ubers J.H. Kramers - G.Wiet, 2 vol, Beyrouth-Paris 1964.

Hamd-Allah Mustawfi, Nuzhat al-Qulub, tr, G. le Strange, Leiden London 1919.

Hasan-e Fasalt, Farsnama-ye Naseri, Teh, 1313 H. (1895/96), Repr. Teheran ca. 1965.

Ibn al-Balkhi, Description of the Province of Fars in Parsia, Ubers G. Le Strange, London 1912.

N. Mesnkati, A List of the Historical Cites and Ancient Monuments of Iran, Teheran 1974.

P. de Miroschedji, Un chahar taq dans la plaine de Darab. Iran 18, 1980.

S.M. Mostafavi, The Land of Pars, Chippenham 1978.

Th. Noldeke, Uber iranische Ortsnamen auf-kert and andere Endunge, ZDMG 33, 1879.

ت . چ ، نولدکه، درباره نام مکانهائی که به «کرت» و سایر پسوندها ختم می‌شوند، ۱۸۷۹

P. Oberling, The Turcic Peoples of Southern Iran, Columbia University, Ph.D. 1960, Ann Arbor, Mic 60-3122.

W. Ouseley, Travels in Various Countries of the East: Persia, 2 vol., London 1821.

R. Pohanka, Die Masdjed-e Djoume in Darab, Sudiran, Anzeiger der phil.-hist, Klasse der Osterreichischen Akademie der Wissen schaften 121, 1984.

ر، پوهانکا، مسجد جمعه در دارات، جنوب ایران، نشریه فلسفی تاریخی آلمانی علوم اتریش، ۱۹۸۴

Sa'idian, Da'ereh al-mo'aref sarzamin va mardon-e Iran, Teheran 1363 (1984/85).

P. Schwarz, Iran im Mittelalter, Leipzig 1896, repr. Hildesheim-New York 1969

پ . شوارتز، ایران در قرون وسطا، لایپزیک ۱۸۹۶

A. Stein, An Archaeological Tour in the Ancient Persis, Iraq 3, 1936.

At-tabari, Annales,ed. M.J. de Geoje, Ser. 1, Vol. II, repr. Leiden 1964.

Yaqut, Dictionnaire de la Perse, tr. C. Barbier de Meynard, Paris 1861.

www.tabarestan.info تبرستان

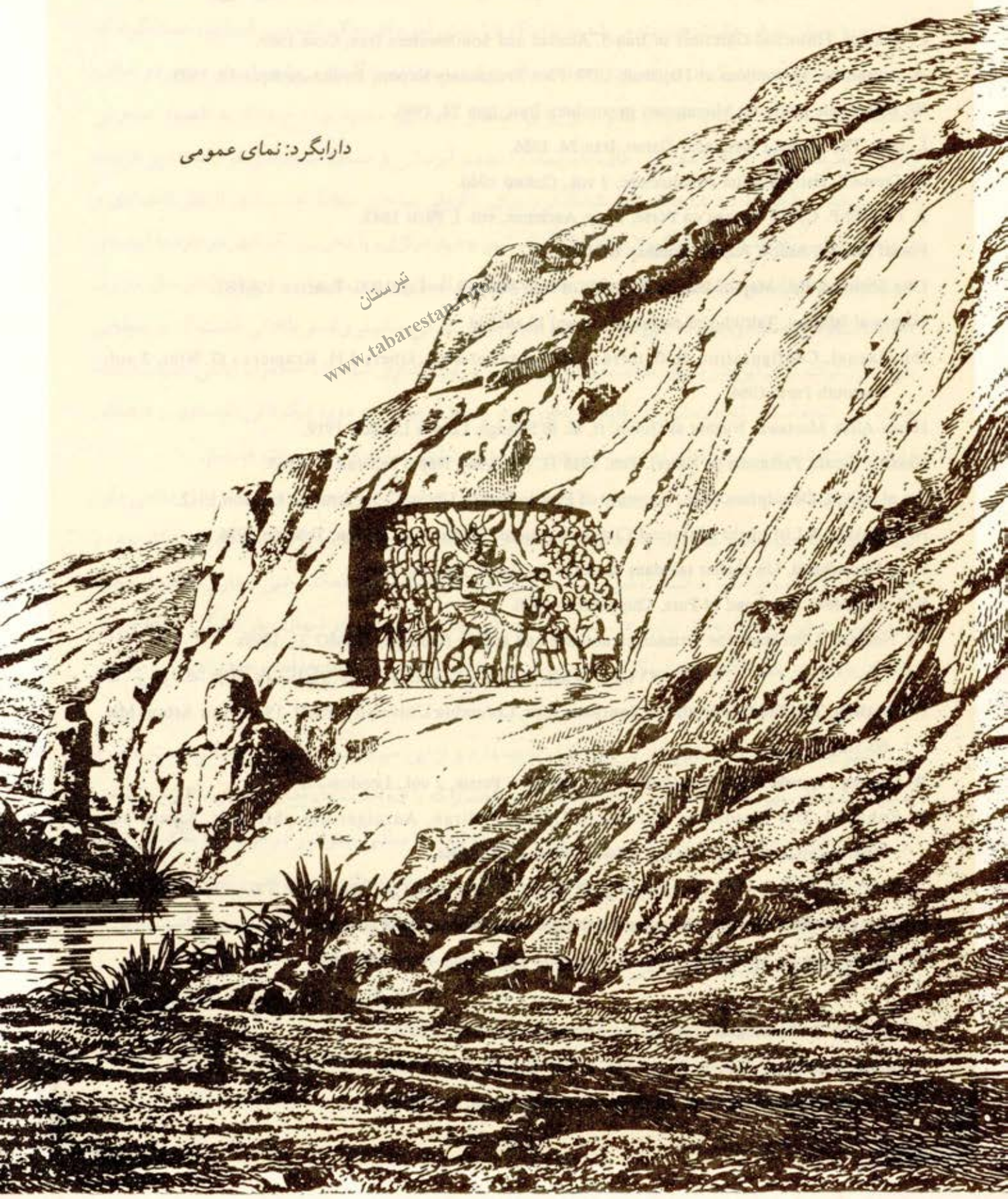

دارابگرد: نمای عمومی

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

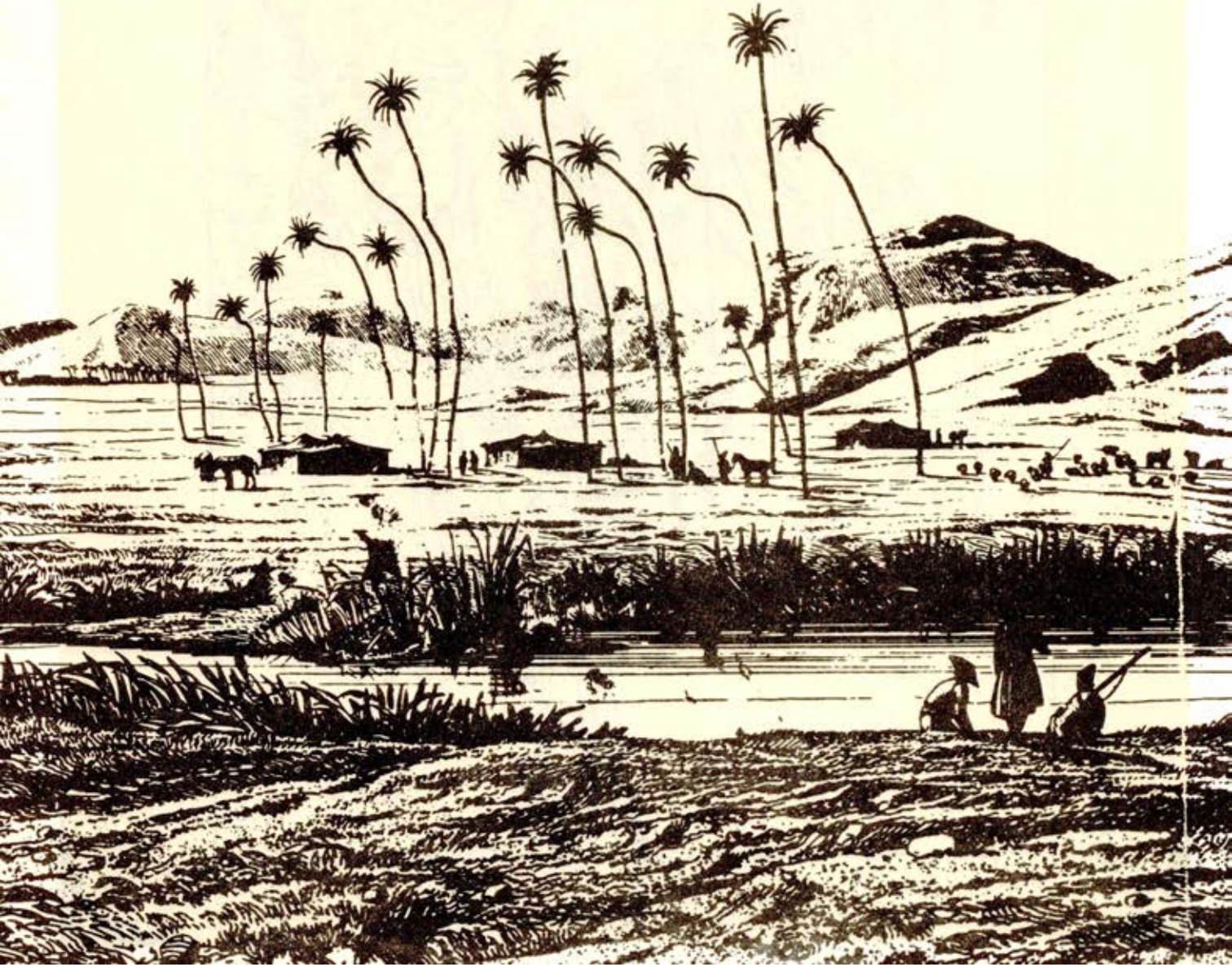

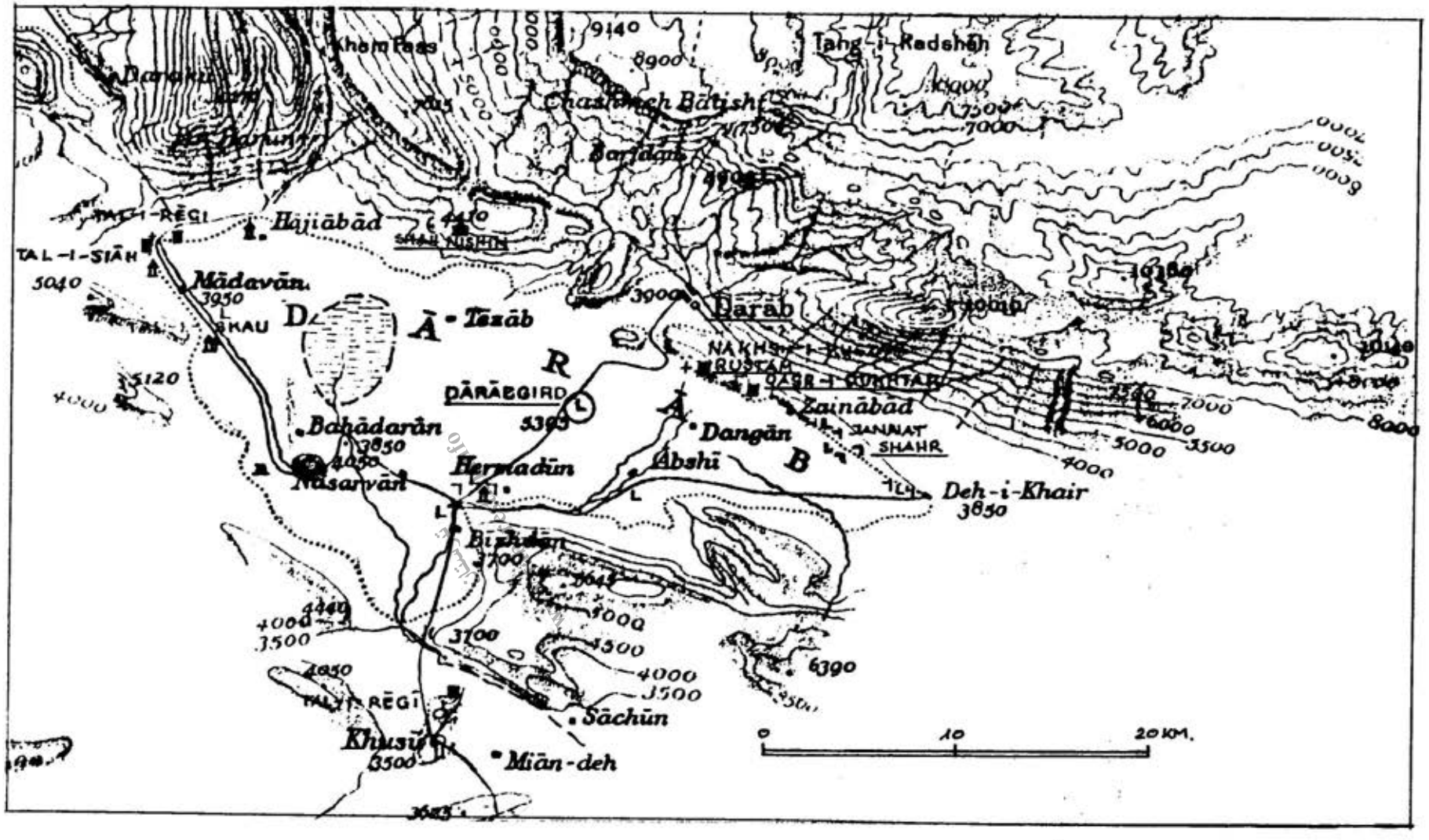

دارابگرد: موقعیت جغرافیائی

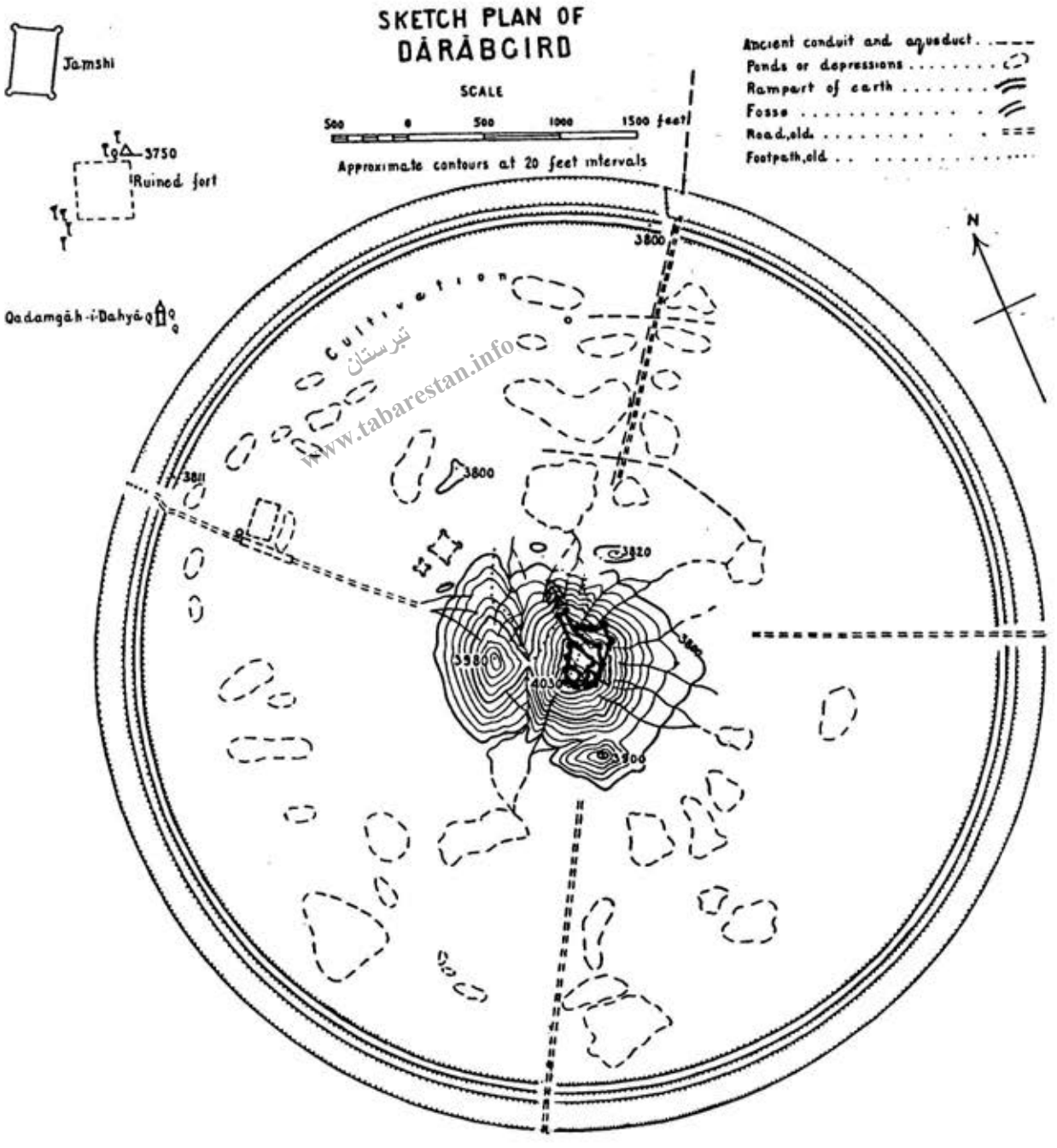

دارابگرد: طرح عمومی شهر

25

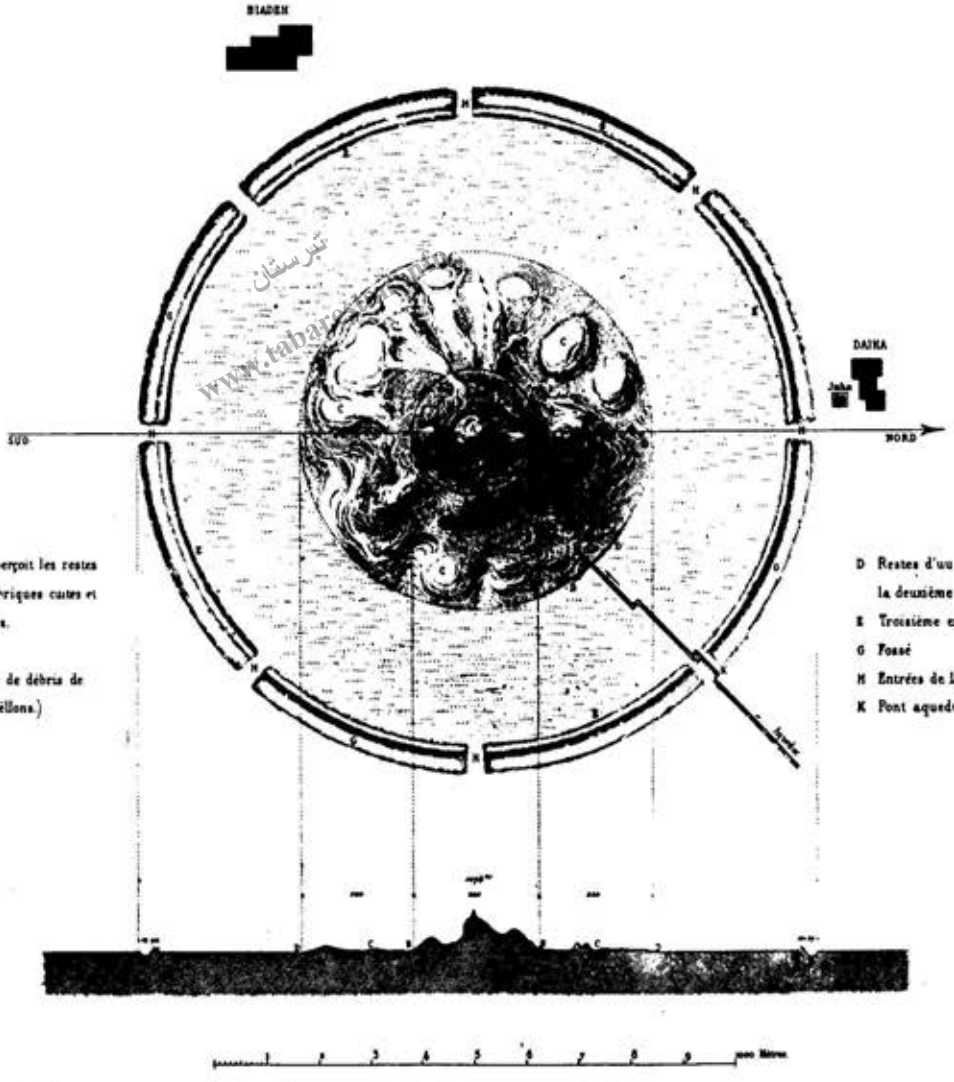

A Rocher sur lequel on apperçoit les restes de murs construits en briques cuites et d'autres en briques crues.

B Première enceinte.

C Buttes de terre couvertes de débris de briques et de pierres(moëllons.)

D Restes d'un mur-circulaire formant la deuxième enceinte

E Troisième enceinte

G Fossé

H Entrées de la Forteresse

K Pont aqueduc

Dessiné par P.Coste

Gravé par E.Ollivier

PLAN ET PROFIL DE LA FORTERESSE KALLA-DARAB.

Didot Editeur.

Imp par Chardon aîné et Lasc

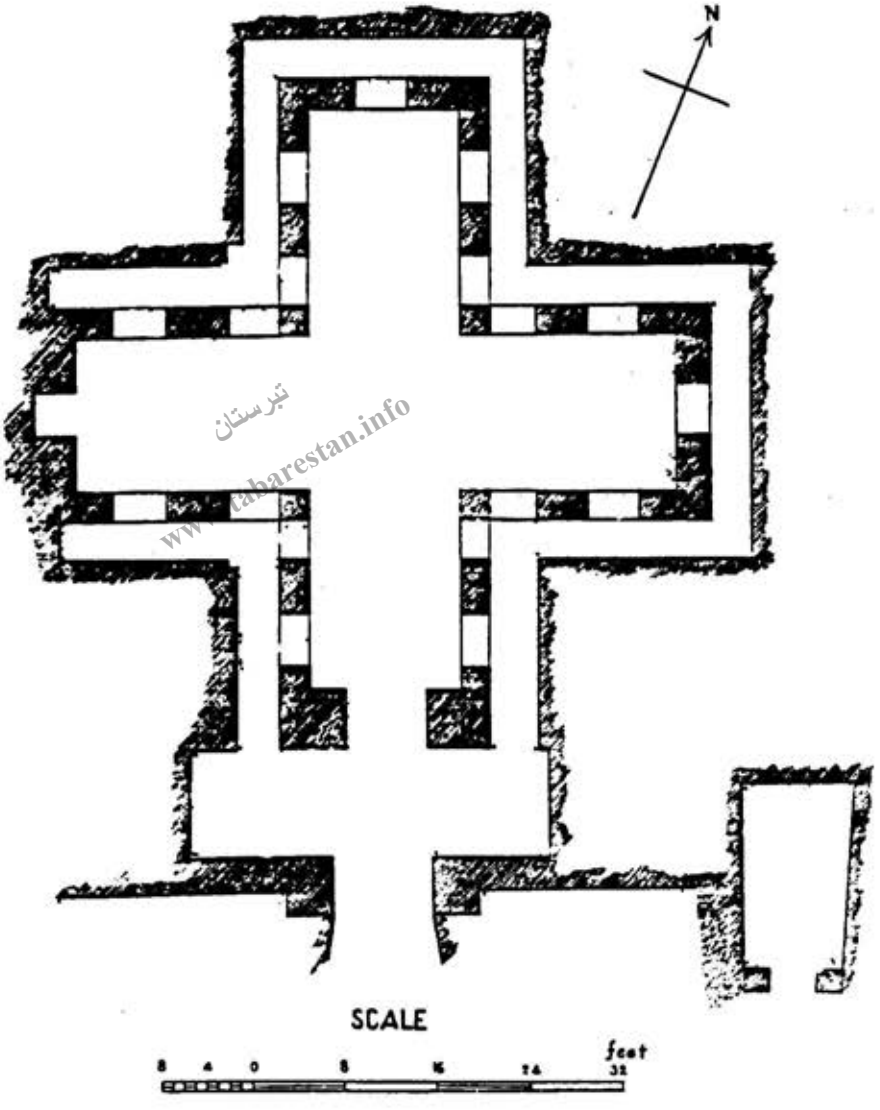

SKETCH PLAN AND SECTION OF
ROCK-CUT MOSQUE
QASR-I-DUKHTAR
DÀRÀB

داراب: طرح تقریبی مسجد قصر دختر

تبرستان
www.tabarestan.info

هذه صورة فارس

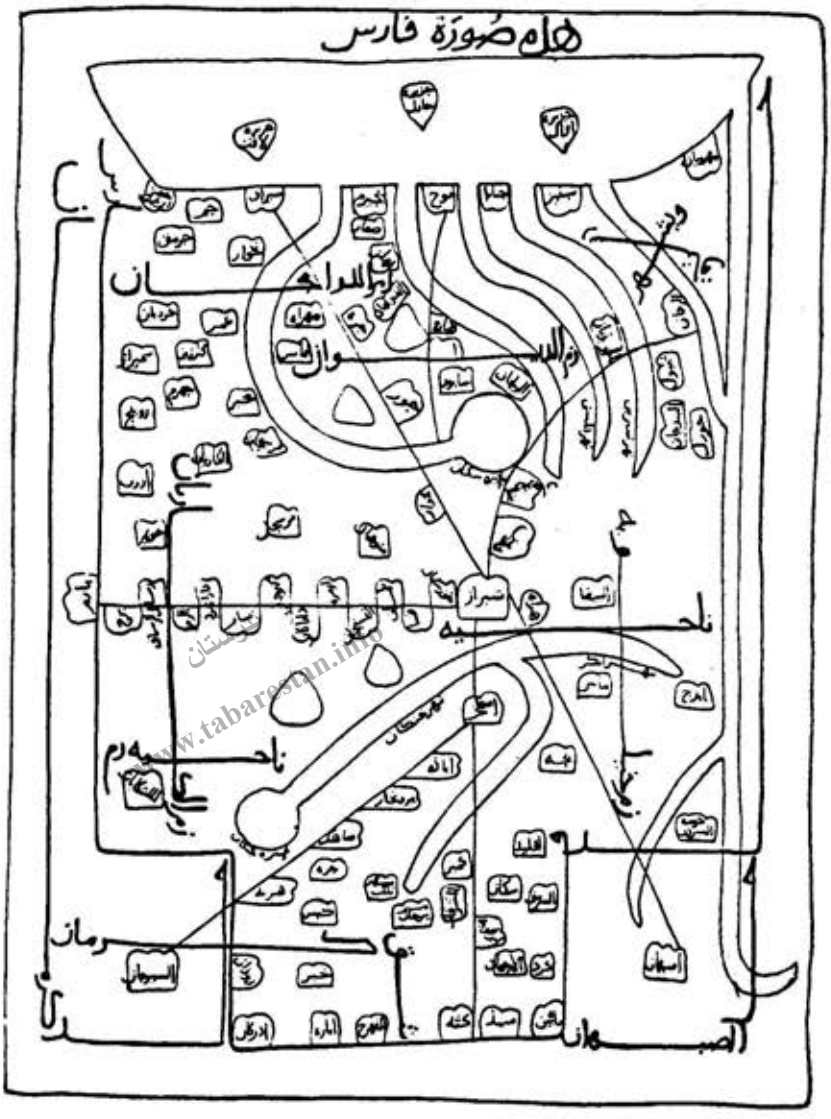

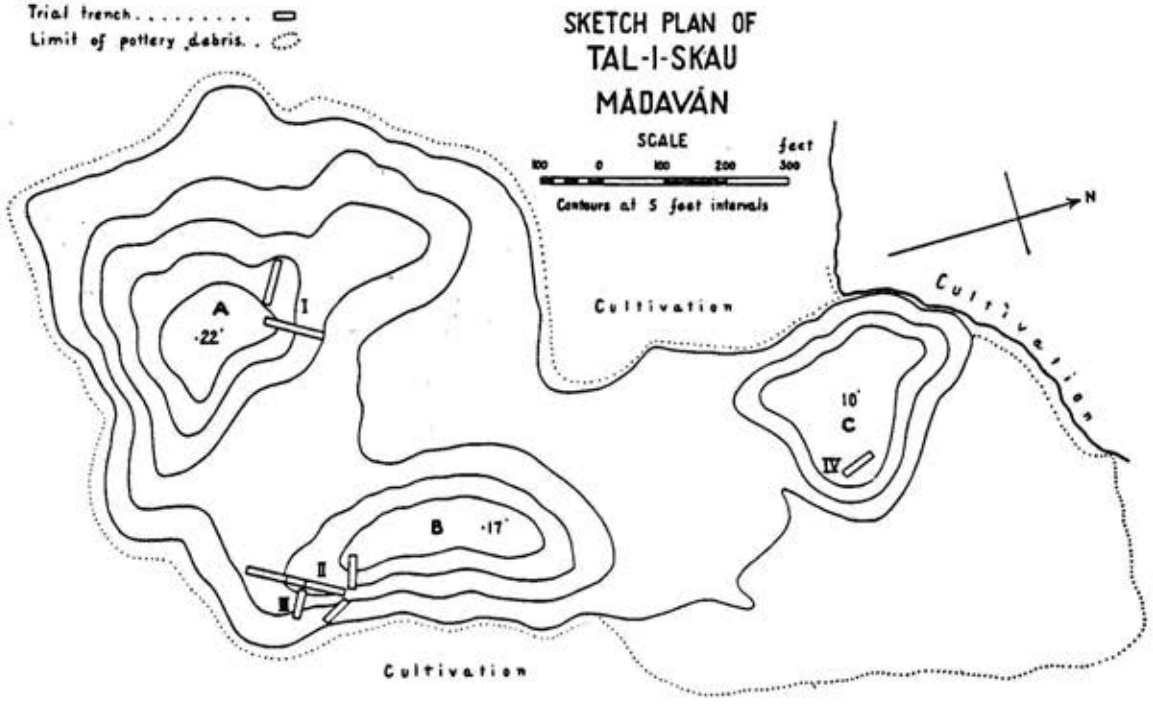

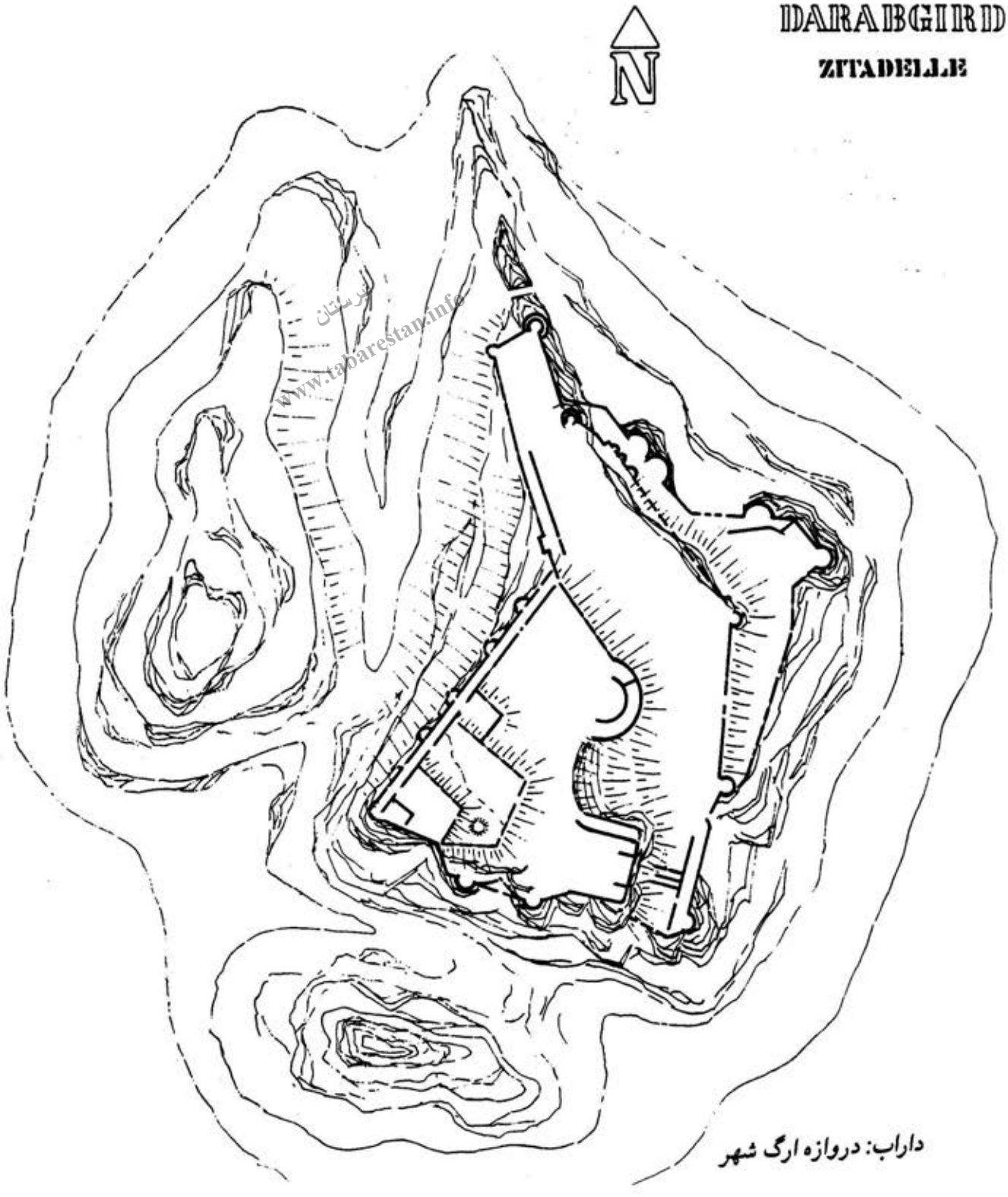

داراب: دروازه ارگ شهر

www.tabarestan.info تبرستان

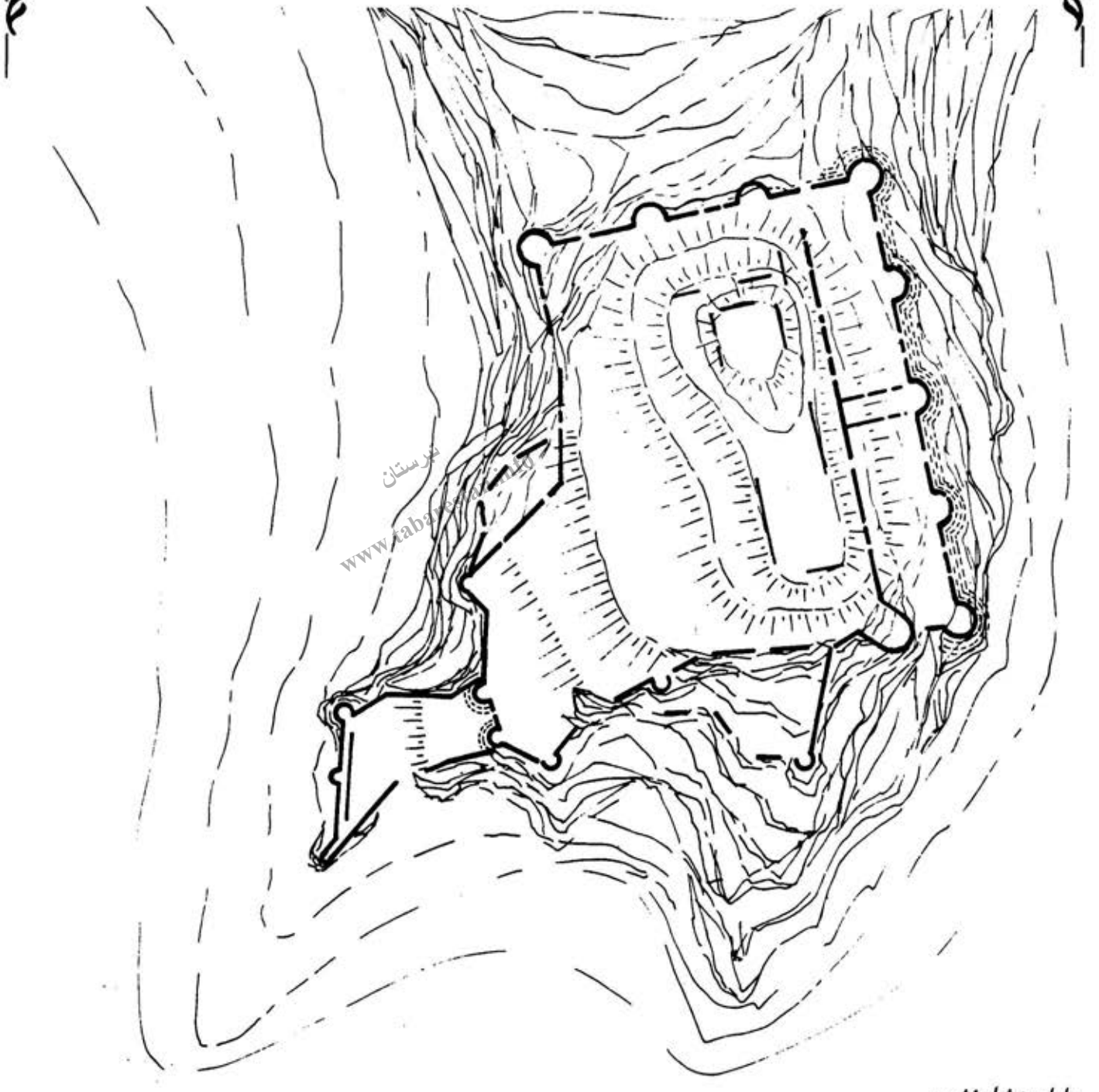

داراب: شاه نشین

N

PLANSKIZZE

HU.
ca. 0 — 50 — 100 m

DARAB

SHAH NISHIN

۲۰۰

صورت مسجد سنگی دارابگرد

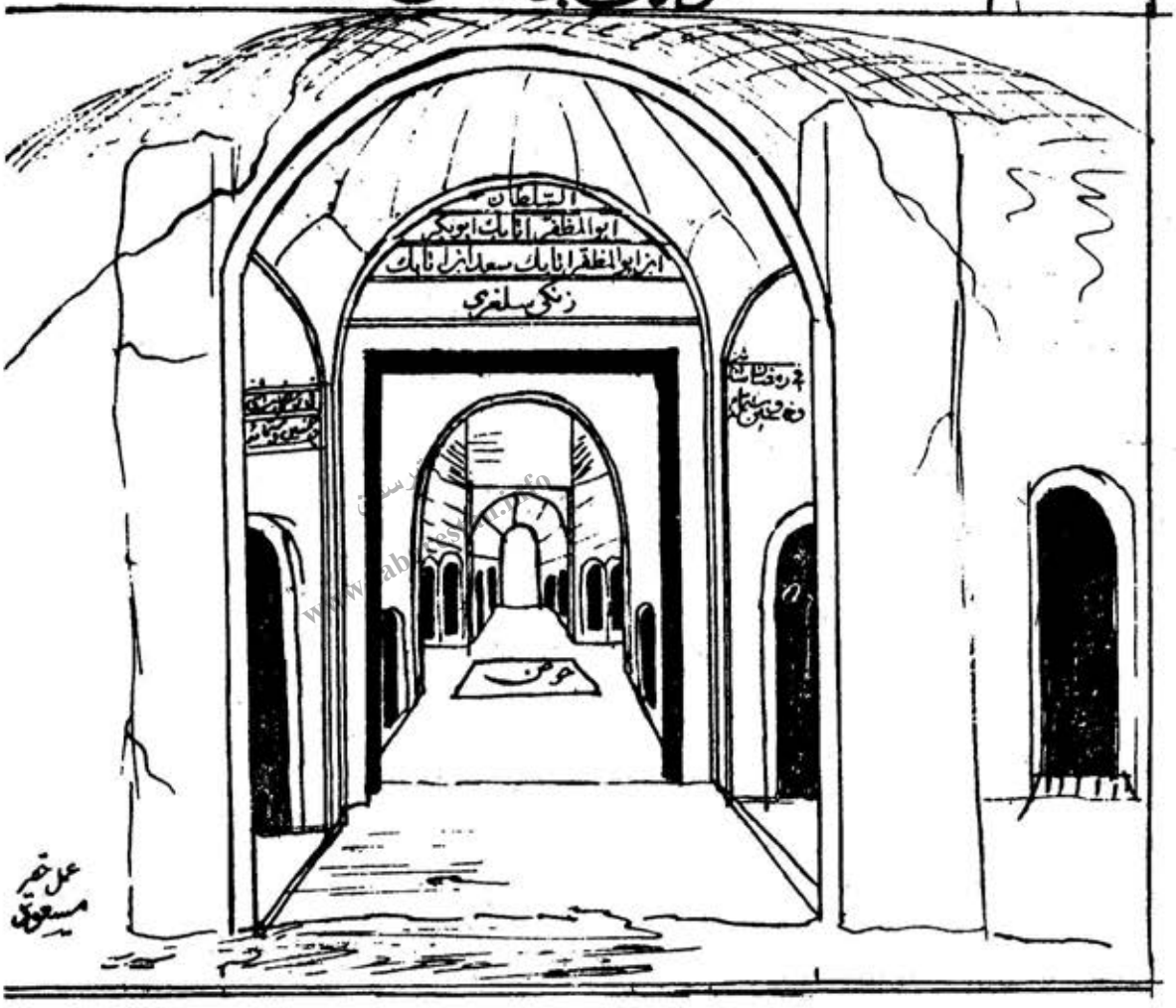

صورت نمای کیانی شهریور بفش و رستم در دامنه کوه پشت دارابگرد

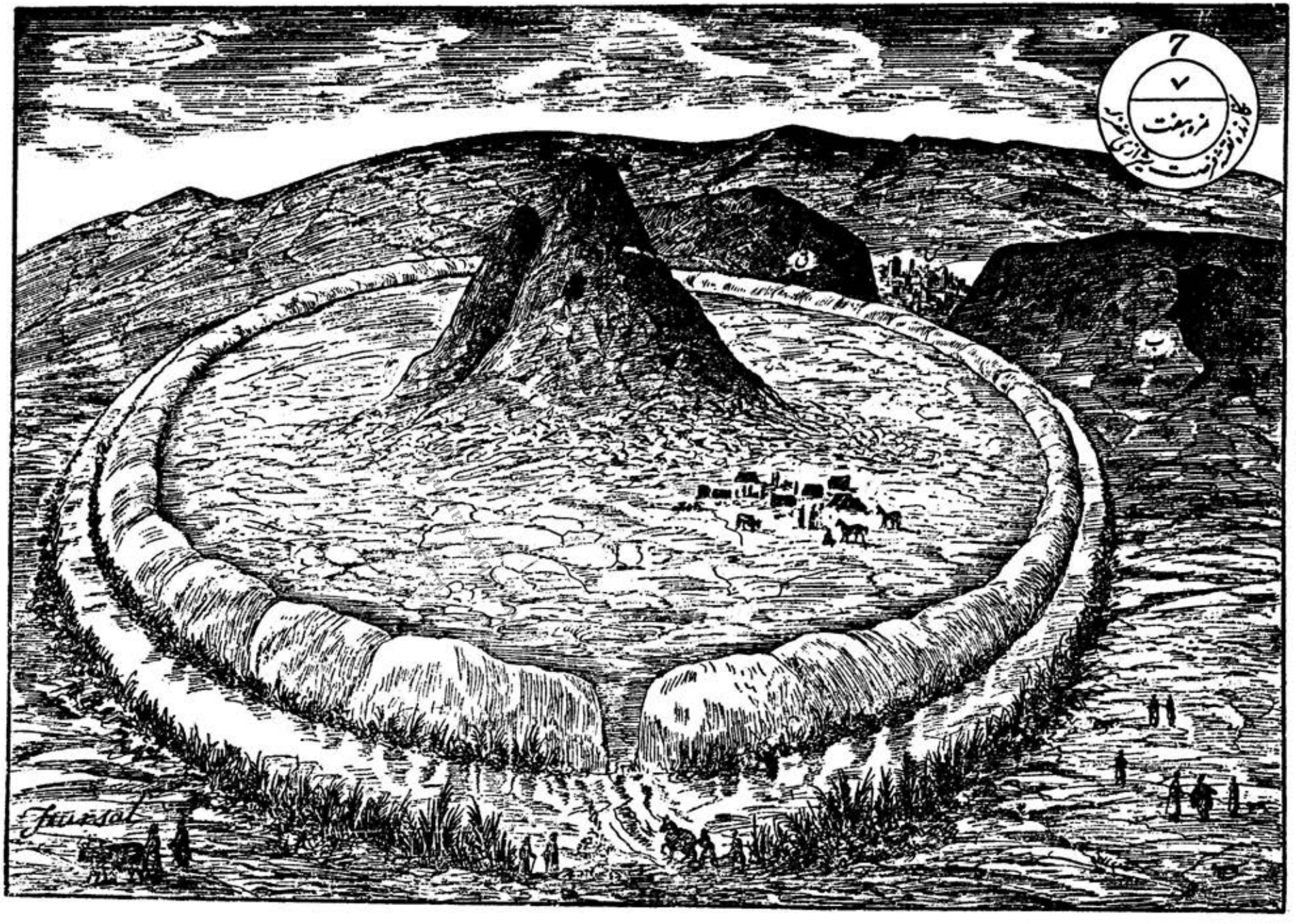
7
۷
هفت

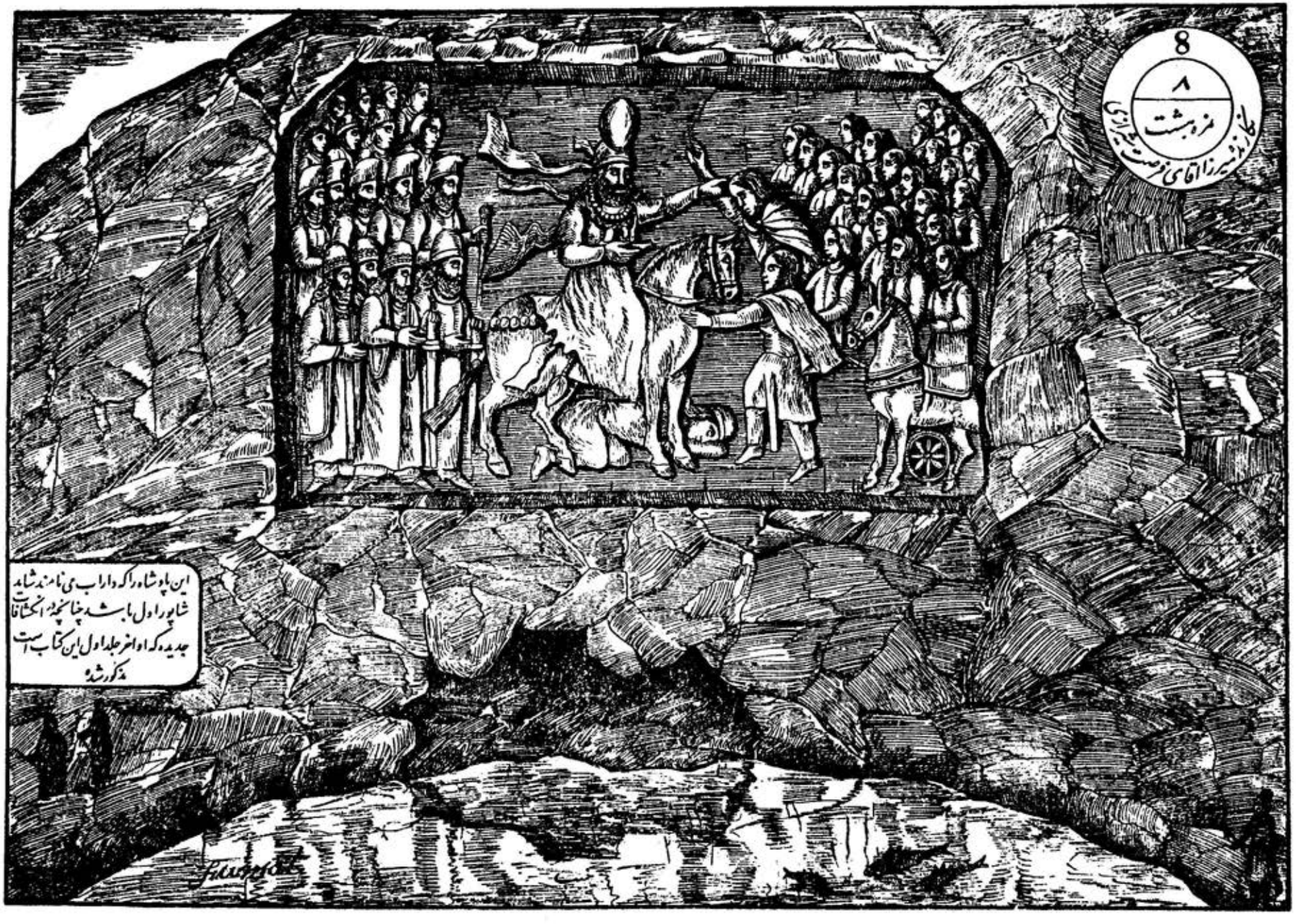
8
۸
مرمربشت
کاخ شیرزا آقای فرصت شیرازی
این پادشاه را که داراب می نامند شاید
شاپور اول باشد چنانچه در اکتشافات
جدیده که او اخر جلد اول این کتاب است
مذکور شده

9
9
مزوره
کتابخانه موزه و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

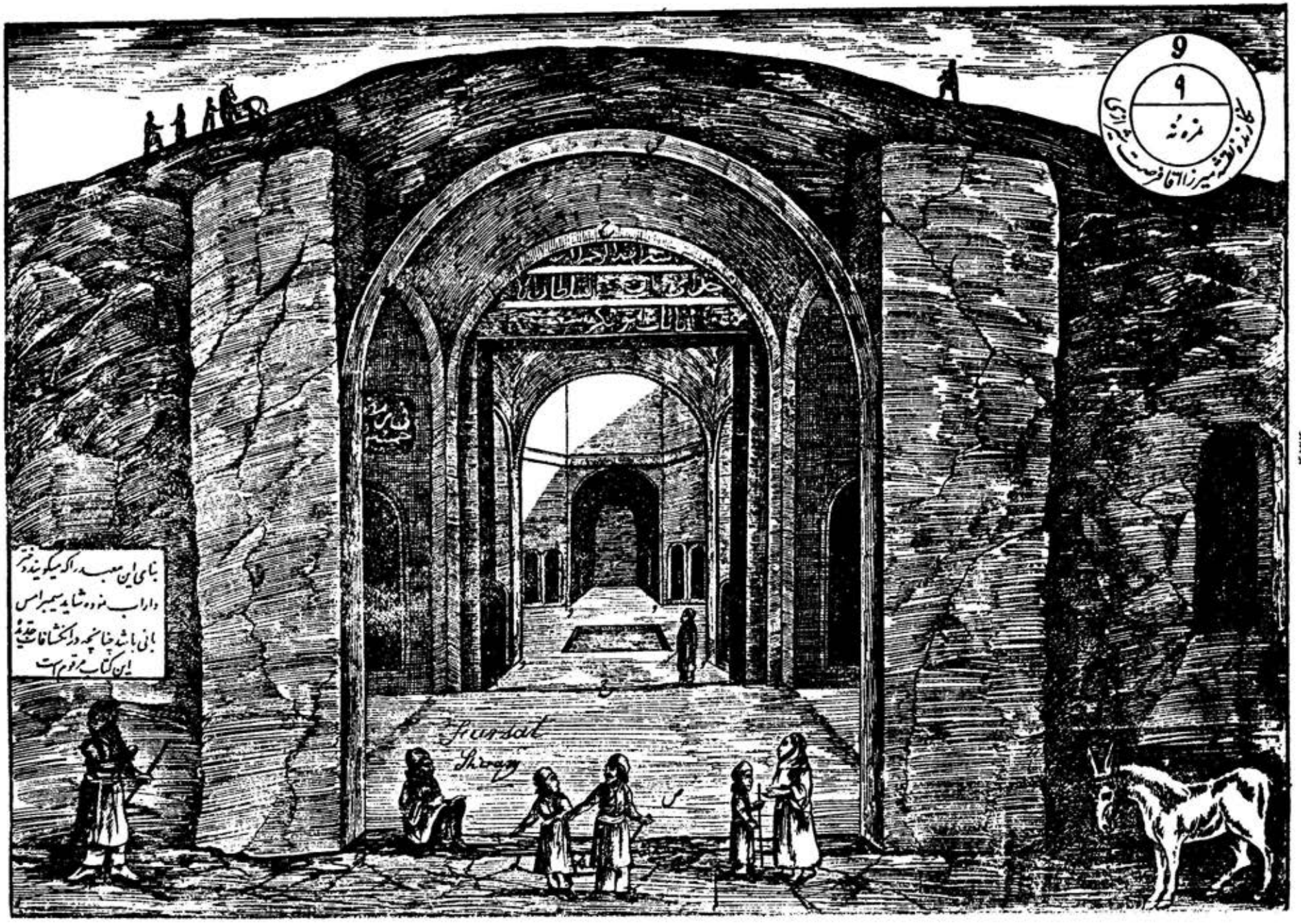

VUE DE L AQUEDUC

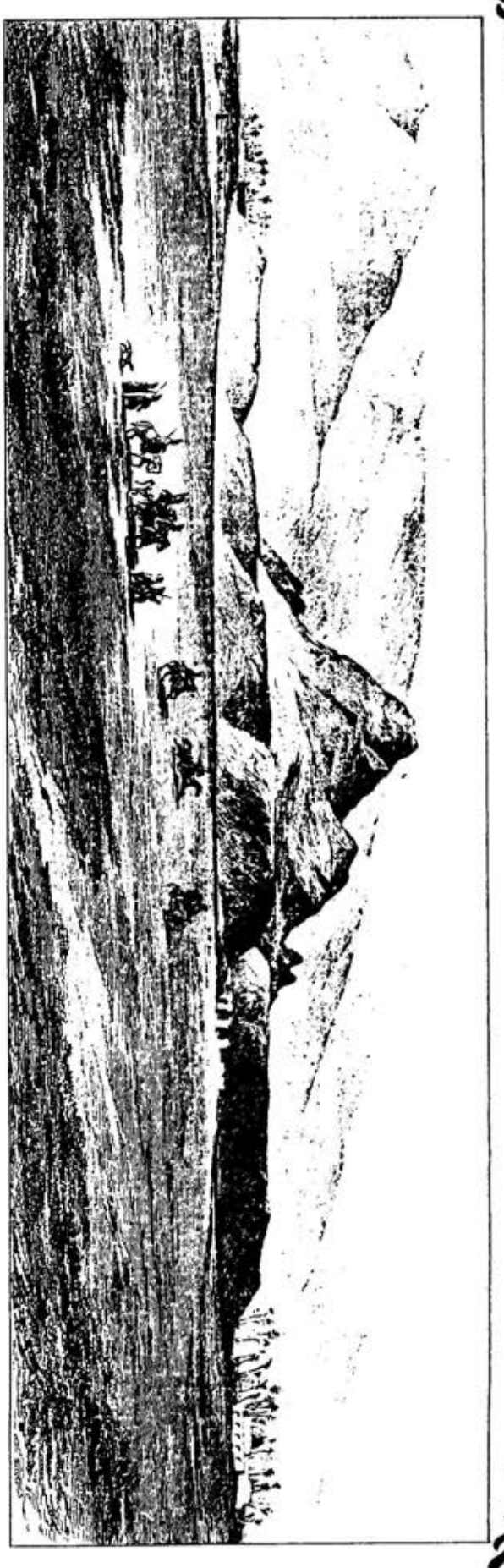

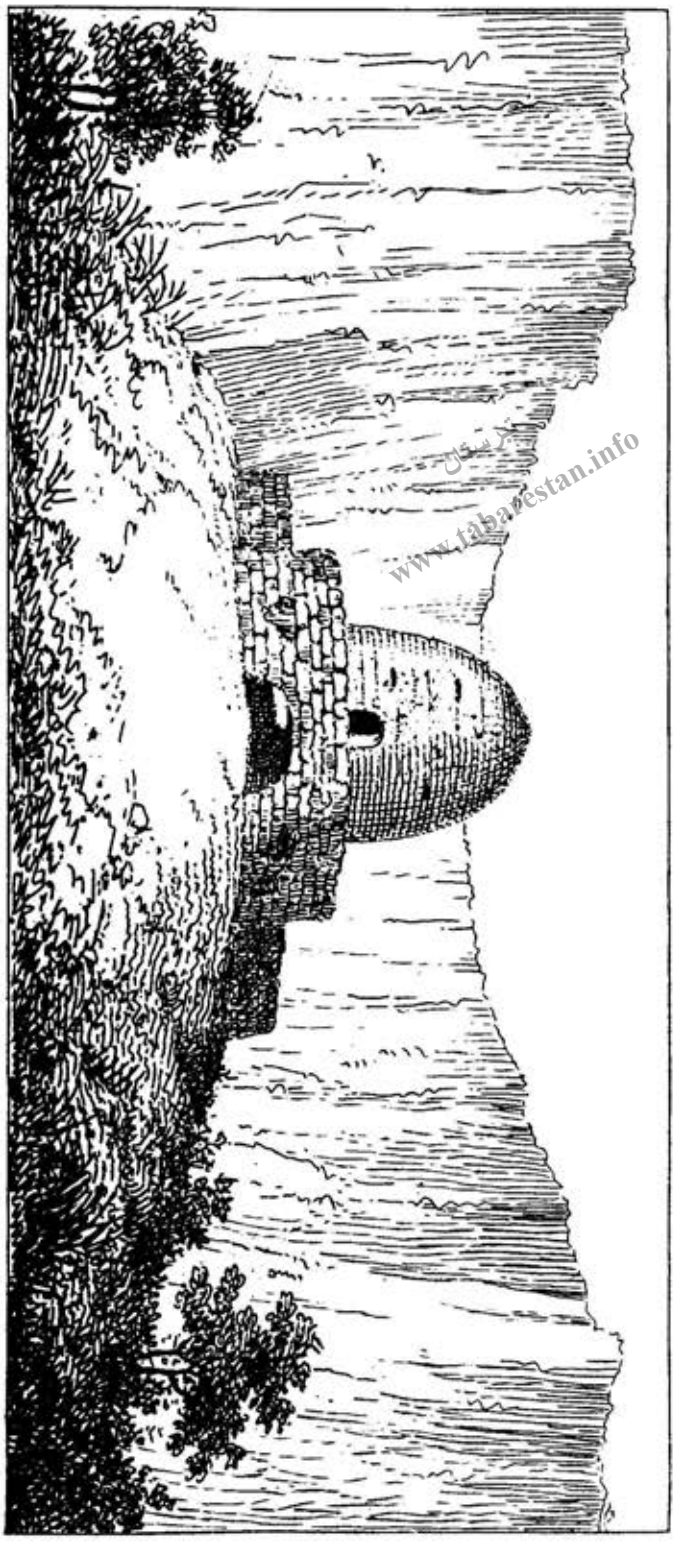

www.tabarestan.info

دارابگرد: خندق شهر دایره‌ای

تبرستان
www.tabarestan.info

داراب: شبستان مسجد سنگ

تبرستان
www.tabarestan.info

داراب: چهارطاق

داراب: ۵ مسجد سنگ

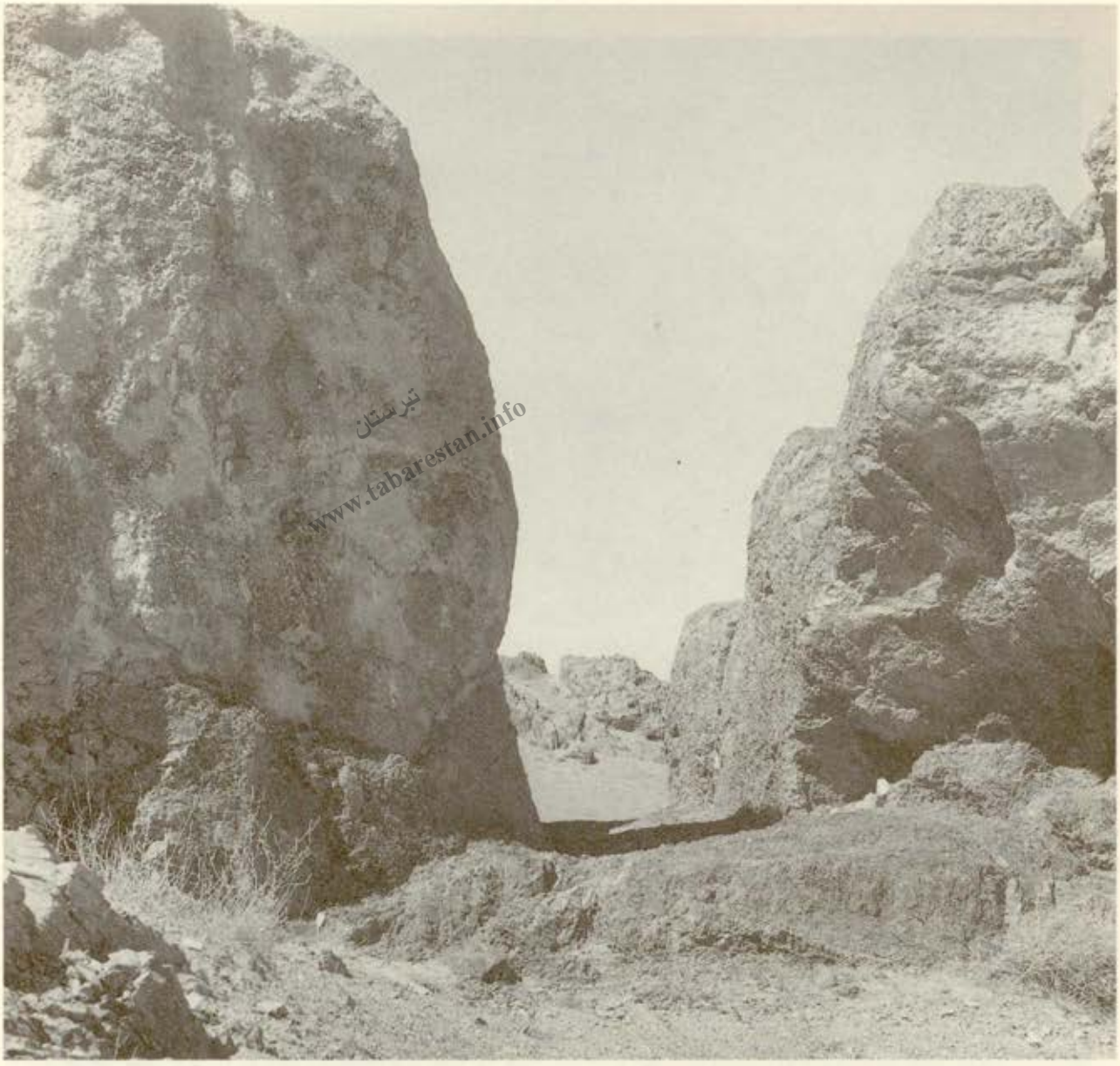

دارابگرد: دروازهٔ ارگ شهر

تبرستان
www.tabarestan.info

داراب: مسجد سنگ شبستان مسجد

داراب: نقش حجاری شاپور اوّل

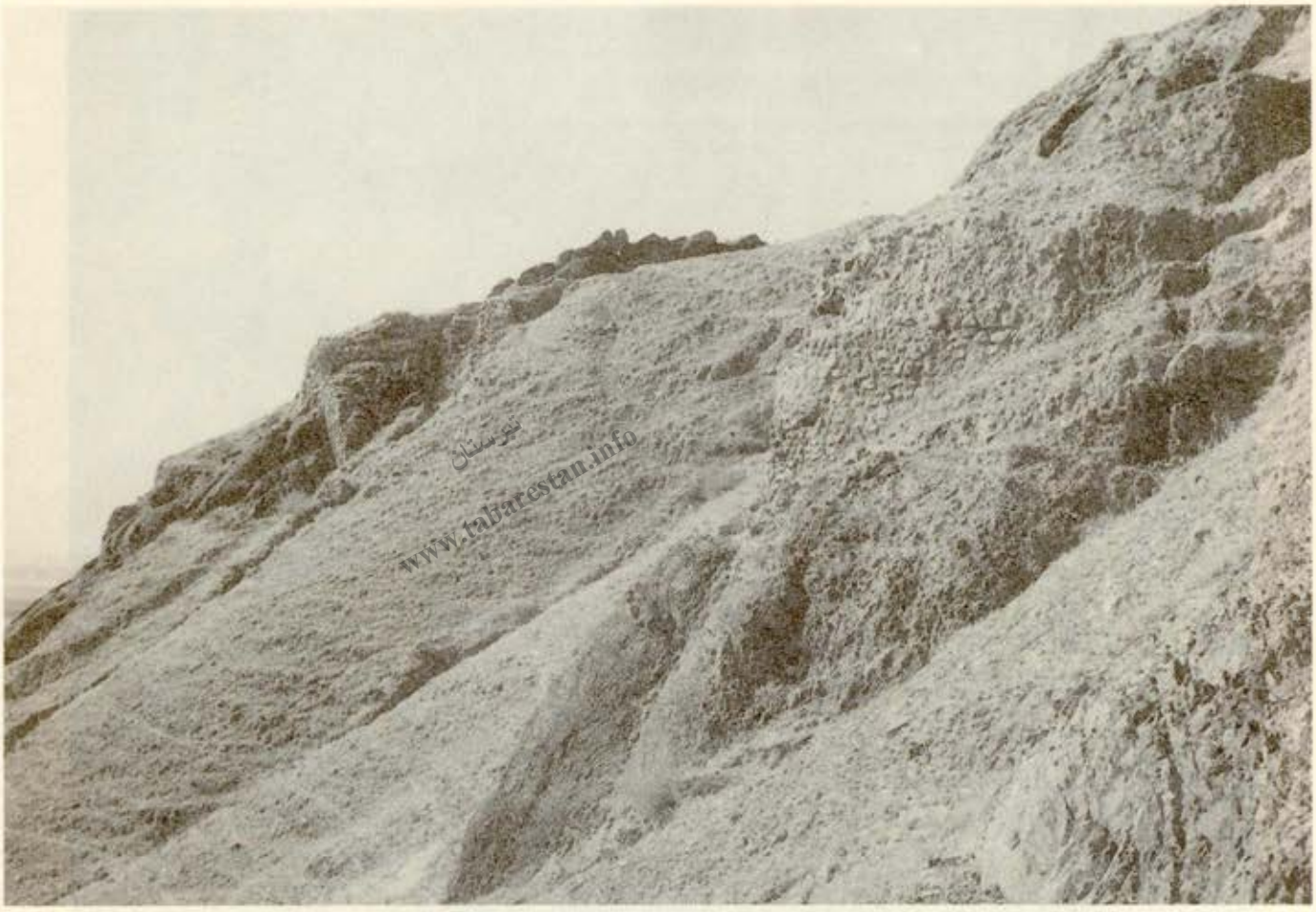

دارابگرد: ارگ شهر دایره شکل

دارابگرد: محراب مسجد

www.tabarestan.info تبرستان

کرمان

پایتخت ایالتی

تبرستان
www.tabarestan.info

دکتر باستانی پاریزی

در مورد این که کرمان در یک دورهٔ کوتاه از تاریخ بر ای خود موقعیت پایتختی نیز کسب کرده است، توضیحی باید داد.

شهر کرمان، یک شهر کویری و به عبارت دیگر یک شهر اقتصادی است؛ یعنی ضرورت اقتصادی باعث ایجاد شهرهای کویری می‌شود. چنین شهرهائی معمولاً موقعیت نظامی مهمی نمی‌توانند داشته باشند، زیرا اولاً درکویر واقع‌اند و درکویر معمولاً تهیه وسائل نظامی و آذوقهٔ سربازان و خصوصاً علیق چارپایان سپاه کار ساده‌ای نیست، و به همین دلیل معمولاً شهرهای کویری موقعیت یک شهر نظامی را به معنای شهری که امکان حمله به جائی داشته باشد ـ ندارد، و بودجهٔ نظامی آن معمولاً از حدود یک قدرت دفاعی محدود تجاوز نمی‌کرده است.

نتیجه آن که، معمولاً انتخاب چنین شهرهائی به پایتختی، برای هیچ حکومتی مصلحت نیست و خود ساکنان این گونه شهرها هم اقبال چندانی به چنین موقعیت‌هائی نشان نمی‌دهند.

www.tabarestan.info تبرستان

بر مبنای همین موقعیت ژئوپلتیکی است که در طول تاریخ طولانی ایران، ایامی که شهرهای کرمان فرصت پایتخت بودن را یافته باشند کم بوده است.

در دوره‌های پیش از اسلام تاریخ ایران که قدرت دولت متمرکز بوده است، پایتختها در نقاط آباد و پرجمعیت و سرسبز جایگزین بوده، چنانکه بابل و شوش و تیسفون، پایتختهای قشلاقی هخامنشی و اشکانی و ساسانی؛ و همچنین شهرهائی در حوالی بیستون و طاق بستان وتخت جمشید و ری که پایتختهای تابستانی محسوب می‌شدند. در تمام طول تاریخ پیش از اسلام، این موقعیت و امکانات برای این شهرها فراهم بوده است.

در تاریخ بعد از اسلام ایران، دو قرن اول هجری ایامی است که انتخاب حکام ولایات ایران از جانب پایتخت خلافت، یعنی دمشق (بنی‌امیه) و کوفه و انبار و بغداد (دورهٔ بنی عباس) تعیین می‌شدند؛ و شهرهای بزرگی مثل ری و اصفهان و اصطخر و طوس و مرو، هر چند حکام مقتدری به خود دیده‌اند، اما هرگز عنوان پایتخت نداشته‌اند.

از اوایل قرن سوم هجری و از روزگاری که دولتهای مستقل یانیمه مستقل در ولایات ایران پدید آمد، شهرهائی نیز به عنوان پایتخت یا «ام‌القری» خود را در تاریخ نشان دادند که‌از آن میان به نیشابور و طوس و مرو و ری می‌توان اشاره کرد.

در ایامی که آل‌بویه بر قسمت عمدهٔ ولایات ایران تسلط یافتند و شعبات مختلف ازاین خاندان بر غرب ایران و مازندران و مرکز ایران و فارس و حتی عراق حکومت می‌راندند، شهرهائی مثل ساری و ری‌و همدان و اصفهان و اصطخر موقعیتهای بسیار مناسبی یافتند و صورتی از پایتختی نشان دادند. آل بویه حتی دربغداد نیز مرکزیت نفوذی داشتند.

در زمان آل‌بویه و حکومت شعبه‌ای از آنها بر فارس و کرمان است که یکی از شهرهای بزرگ جنوبی ایران ـ یعنی سیرجان ـ موقعیت استثنائی پیدا کرد. این شهر از جهت این که بر سر راه تجارتی خلیج فارس به یزد و اصفهان قرار گرفته ـ و همچنین نقطهٔ ارتباط میان اصطخر (شیراز) و کرمان و سیستان بوده است ـ در واقع از جهت اقتصادی اهمیت بسیار داشت.

آل بویه که کوشش می‌کردند دائرهٔ نفوذ امرای مشرق خصوصا سامانیان را بر نواحی شرقی وجنوب شرقی محدود کنند، وقتی خطر خراسان را با تسخیر کرمان به وسیلهٔ آل الیاس (= محمدبن‌الیاس و پسرانش) احساس کردند (۳۲۲ هـ‌ق /۹۳۴ م)، به تحکیم موقعیت سیرجان پرداختند و از امکانات آن ولایت برای مقابله با سامانیان استفاده کردند. بدینجهت، معزالدوله دیلمی به فرمان برادر خود عمادالدوله ازفارس به سیر جان آمد، و سلیمان پسر محمدبن‌ا لیاس از سیر جان فرارکرده به کرمان رفت.

محمد بن الیاس ازین زمان به بعد به تقویت موقعیت دفاعی شهر کرمان (= بردسیر، گواشیر) پرداخت، و «عمارت باروکرد، و خندق و قلعهٔ کوه و قلعهٔ نو و بعضی از قلاع کهن» را تجدید بنا کرد؛ و شهر راتوسعه داد که «بساتین و مزارع دیه زریسف و فرمینتن» آبادان شد و گنبدی کهن نیز در همانجا ساخت که بعضی تصور می‌کنند همین **گنبد جبلیه** امروزی باشد.

بنابراین‌از اوایل قرن چهارم هجری قمری/ دهم میلادی دو شهر عمده‌درکرمان، به عنوان پایگاه آل بویه و آل سامانی، خودی نشان داده‌اند: سیرجان که مرکز قدرت و نفوذ آل بویه بود ـ و در واقع پایتخت شرقی آنان در فارس به شمار می‌رفت ـ و شهر کرمان فعلی (= بردسیر، گواشیر) که مرکز قدرت آل الیاس بود که از جانب سامانیان بر کرمان تسلط یافته بودند.

موازنهٔ سیاسی کم‌کم به نفع آل بویه تمام شد، آنان نه تنها بر سیرجان بلکه برتمام کرمان تسلط یافتند و عضدالدوله توانست قبایل‌و عشایر کرمان (= جبال‌بارز) را نیز مطیع سازد و خود تا بلوچستان نیز پیش رفت که مقدسی از عبور او از نرماشیر سخن به‌میان می‌آورد.

بدین‌جهت نفوذ خراسان از جانب جنوب کشور قطع شد و کرمان در تسلط آل‌بویه قرار گرفت و سیرجان و کرمان هر دو شهرهای اصلی و مرکز نظامی و فرماندهی سیاسی قرارگرفتند.

کوششهای یسع و سلیمان، فرزندان محمد بن الیاس، نتیجه نداد و خود ابوعلی‌نیزکه به‌خراسان‌فرارکرده بود در خوارزم به وضع دردباری جان تسلیم کرد.

در *تاریخ یمینی* گفتگو از مناسبات عضدالدوله بابعضی سپاهیان آل الیاس ـ و خصوصاً سلیمان که در سیرجان بود ـ به‌میان آمده است و ظاهراً اختلاف برادران به نفع آل بویه تمام شده است؛ و نتیجه آن که اولاد و اعقاب محمدبن‌الیاس، به قول عتبی، «بعد از آن صحیفهٔ الیاس برخواندند، کرمان بر عضدالدوله قرار گرفت و بهاءالدوله وارث ملک او شد...»

من گمان کنم آن اثر تاریخی قدیمی که به نام شاه فیروز در سیرجان هنوز باقی است، اثری مربوط به یکی از

شاهزادگان آل‌بویه درین شهر بوده باشد.

معزالدوله که سیرجان رامقر حکومت خود قرار داده‌بود با مخالفت طوایف جبال بارز و رودبار مواجه شد و جنگ شدید میان او و رؤسای قبایل در تواریخ به تفصیل ثبت شده که درین جنگ پیروزی با قبایل بود که «معزالدوله خود نیز آسیب دید و دست چپ او در آن جنگ بینداختند» و بدین سبب از آن روز در تاریخ به عنوان ***اقطع*** معروف شد.

بقایای امرای صفاری نیز که در سیستان و بم جان گرفته بودند با آل بویه درافتادند و خلف بن احمد بعد از مرگ عضدالدوله تا حوالی سیرجان رسید. کوششهای صمصام‌الدوله و استاد هرمز به جائی نرسید، و بعدها در اختلاف میان ابوالفوارس ـ که حاکم کرمان شده بود ـ با سلطان‌الدوله ، حکومت دیلمیان را در کرمان و سیرجان بسیار ضعیف کرد (۴۰۳ هـ ق /۱۰۱۲ م).

جنگهای ابوالفوارس و ابوکالیجار نیروهای آل‌بویه را در جنوب از میان برد، و به سال ۴۳۳ هـ ق /۱۰۴۱ م بود که منجوق آل سلجوق، به قول نویسندهٔ ***تاریخ کرمان***، سر به عیوق کشید، وملک قاورد سلجوقی پسر جغری بیک ابن‌میکال‌بن‌سلجوق، به فرمان عم خود طغرل بیگ،با سپاهی از خراسان به فتح کرمان آمد.

در آن وقت بهرام نامی از جانب ابوکالیجار درکرمان حکومت می‌کرد و هیچگونه اختیار واقتداری نیز نداشت و از جانب آل بویهٔ فارس نیز کمکی به او نمی‌رسید و بالنتیجه « بهرام بن لشکرستان در شهر فرویست و دیالم زوبینی چند که داشتند انداختند و از تیر ترکان چند تن هلاک شدند... بهرام، مصلحت خود و رعیت در مسامحت و مصالحت قاورد دید..و بعد از تردد رسل و اهل استشفاع قرار بر آن افتاد که بهرام ولایت تسلیم کند و دختر به قاورد دهد».

ازین تاریخ به بعد، سلجوقیان درکرمان متمرکز می‌شوند. شعبهٔ سلجوقیان کرمان، یکی از مهمترین شعبات این امپراطوری عظیم است که حوزهٔ حکومتی آنان از فارس (اصطخر) در غرب تا مولتان و سیستان (در شرق)، و نیشابور و یزد در شمال توسعه پیدامی‌کند، و مدتی طولانی نیز ادامه می‌یابد ـ که تا هجوم ترکان غز (۵۸۳ هـ ق /۱۱۸۷ م) این موقعیت برای سلجوقیان کرمان فراهم بوده است.

از جهت اینکه سلجوقیان کرمان هم با آل‌بویه و اتابکان فارس زد و خورد داشته‌اند و هم با اتابکان یزد رقابت می‌کرده‌اند و هم با سلجوقیان عراق مناسبات خصومت‌آمیز پیداکرده بودند و اتابکان نیشابور و امرای خراسان نیز اغلب به قلمرو سلجوقیان کرمان چشم طمع دوخته بودند، سلجوقیان کرمان ناچار شدند موضع کرمان را از جهت نظامی و سوق‌الجیشی منظم سازند.

قاورد، روزی که به کرمان رسید طبعاً گروهی کثیر از ترکمانان سلجوقی بااو همراه بودند که ناچار شدند طبق قوانین «نزول» در خانه‌های مردم سکونت کنند؛ و این وضع تا روزگار قتل قاورد ادامه داشت.

وقتی تورانشاه روی کار آمد، به تدریج ناچار شد محلتی خاص برای سربازان و ترکمانان ترتیب دهد؛ و چنانکه گفتیم محلهٔ ***شاه عادل*** ایجاد شد، که تاسیسات بزرگ از قبیل مسجد و آب‌انبار و گرمابه و کتابخانه و خانقاه

www.tabarestan.info تبرستان

و امثال آن در آن محله مستقر بود.

روش کار سلجوقیان در انتخاب پایتخت، به نظر من ـ خصوصاً در کرمان ـ طبیعی‌ترین و بهترین روش بوده است؛ و آن عبارت ازین بود که طبق ضبط مورخ معاصر آنان«... قاعدهٔ ملوک کرمان چنان بود که در ماه آذر از دارالملک بردسیر، انتقال باز دولتخانهٔ **جیرفت** کردندی، و در ماه ***اردی‌بهشت*** عزیمت معاودت **بردسیر** فرمودندی؛ چنانکه ***هفت ماه*** موکب کبریا و مرکز عزّ و علا به بردسیر بودی، و پنج ماه به گرمسیر...»

این نحوه کارکرد از جهت سیاسی و نظامی، درکرمان خصوصاً، بسیار اهمیت دارد و بهترین روش برای اداره امور مملکت است.

این نکته را فراموش نکنیم که پهنهٔ مملکتی که سلجوقیان کرمان در اختیارخود داشتند به اندازهٔ کشور امروزی فرانسه وسعت داشته است؛ و طبعاً کنترل و ادارهٔ امور در اقصی نقاط این سرزمین بیابانی خصوصاً بنادر دور دست ـ مثل هرموز و طیس ـ یکی از مشکلترین کارهاست.

تبرستان
www.tabarestan.info

این ییلاق و قشلاق کردن پایتخت کرمان چندین امتیاز داشت: نخست آن که چون شهرهای کرمان از میزان بارندگی کافی برخوردار نیستند؛ ناچار تأمین علوفهٔ چارپایان لشکر و اطرافیان شاه به سادگی و ارزانی ممکن نیست؛ پنج ماه زمستان راکه هوای جیرفت گرم بود و علف به وفور درکوهستانهای آن سبز می‌شد، طبعاً لشکریان چراخورکافی داشتند. علاوه بر آن، فصل محصول آن ولایت نیز بود. ما خبری داریم که در اواخر عصر سلجوقیان و در اوان هجوم غزها، نرخ اجناس بسیار پائین بوده، و مورخ ما در مورد رفاه مردم در شروع کار غزها می‌نویسد: «... و هرگز در بردسیر، چهار صد من گندم به دیناری نبوده است، مگر در عهد او؛ و در بم هفتصد من، و در جیرفت هزارمن...»

لشکریان و پادشاه و درباریان، به تدریج که هوای جیرفت گرم می‌شد، چادرها و خرگاههای سربازی و پادشاهانه را از جیرفت می‌کندند و به طرف شمال‌به راه می‌افتادند و در دامنهٔ کوهها می‌آمدند ـ قریب چهل فرسنگ راه ـ تا به بردسیر (=مشیز) می‌رسیدند و در آنجا اسبها و چهارپایان را به علفزار و مرغزاران مشیز که نسبتاً از سایر نقاط پربارانتر بود و پرعلف‌تر، سر می‌دادند.

اسبها و اردوها را در آن حدود جا می‌دادند و رجال و امرا به خانه‌های داخل شهرکرمان (=گواشیر) نقل مکان می‌کردند اینکه درکتاب ***سلجوقیان و غز درکرمان***، افضل کرمان ، به جای شهرگواشیر همه جا صحبت از بردسیر می‌کند، علت آنست که این نام ***وه اردشیر*** از عصر ساسانی به این شهر داده شده بوده است و احتمالاً مربوط به روزگاری است که اردشیر بابکان قلعهٔ اردشیر را در آن شهر بر فرازکوه نزدیک قلعه دختر ساخته است (۲۲۴ م) و هنوز هم در اذهان عمومی به ***قلعه اردشیر*** معروف است.

اما، چرا در جغرافیای کرمان و عرف عامه، کلمهٔ بردسیر اختصاصاً به روستای مشیز ـکه در چهارده فرسنگی غرب کرمان واقع است ـ اطلاق می‌شود؟ به گمان من، این مربوط می‌شود به همان عصر سلجوقیان که پایتخت ییلاق و قشلاق می‌کرده، و وقتی سپاهیان و اطرافیان شاه از جیرفت می‌خواسته‌اند به کرمان بیایند، چون منزل

اصلی اولیه اطراق آنها ـ به خاطر اسبها و چارپایان ـ همین روستای مشیز بوده است، آنها که در واقع از جیرفت به پایتخت یعنی بردسیر می‌آمده‌اند، می‌گفتند که عازم «بردسیر» هستیم و اولین منزل که می‌رسیدند در واقع چنان بود که به بردسیر رسیده‌اند، در حالی که هنوز چهارده فرسنگ تا بردسیر اصلی (=کرمان) فاصله داشته‌اند.

بالنتیجه در عرف عام آن محل، مشیز، به عنوان بردسیر خوانده شده و در نوشته‌ها نیز به کار رفته و بعد از هشتصد سال که این اصطلاح به‌کار گرفته شده، طبعاً مردم کرمان ونویسندگان کتب محلی همین **مشیز** را **بردسیر** خوانده‌اند ـ و نام اصلی شهر که بردسیر بوده به کرمان ـ که اصلاً نام ولایت بوده ـ اطلاق شده است.

اینکه واقعاً چرا مشیز را بردسیر می‌خوانیم، من جز آنچه عرض کردم تصوری به ذهنم نمی‌رسد.

البته باید بدانیم که‌مشیز خود یک شهرک‌مهم‌پرجمعیت بوده و خصوصاً آبادی ***نگار*** که نزدیک آن است از مراکز شهرنشینی سلجوقیان کرمان بوده، و یک حمام و یک مسجد از عصر سلجوقی دارد که قسمتی از برج آن مسجد (= مناره) باقی مانده است.

www.tabarestan.info تبرستان

این نکته را نیز باید توجه داشت که اصولاً سلجوقیان چون به اقتصاد شبانی پای‌بند بودند و آداب و رسوم ترکمانی را رعایت می‌کردند، طبعاً با این ییلاق و قشلاق پایتخت سازگاری تمام داشتند. حدس زده می‌شود که به همین دلیل بیشتر سازو برگ نظامی آنان قابل انتقال بوده و خصوصاً از چادر و پوشش آلاچیق استفاده می‌کرده‌اند؛ و به همین دلیل توجه آنان به شهرنشینی تاحد زیادی محدود می‌شده است، و فقط در اواخر حکومت آنان است که مراکز شهرنشینی توسعه یافته و سپاهیان صاحب پادگان رسمی و قلعه‌های ثابت شده‌اند.

این مطلب هم روشن است که بعض اوقات از جهت مقتضیات وقت و گرفتاریهائی که به علت مهاجمات خارجی یا انقلابات داخلی پیش می‌آمد، این ییلاق و قشلاق هفت ماهه و پنج ماهه صورت نمی‌گرفت. که مثلاً در سال ۵۶۷ هـ ق /۱۱۷۲ م ملک بهرامشاه، به قول صاحب تاریخ، «عزیمت جیرفت ننمود ـ از جهت اتصال‌ملک ارسلان ـ به حضرت عراق»؛ و این ملک ارسلان رقیب ملک بهرامشاه بود و اختلافات بسیار داشتند.

پایتختی کرمان تا زمان حملهٔ غز همچنان رسمیت داشت و چند بار هم که سلجوقیان عراق به کرمان لشکر کشیدند، توفیق چندانی در فتح شهر نیافتند.

اواخر کار سلجوقیان که حملات غز شروع شد، کرمان عملاً پایتخت ملک دینار غز شد؛ و او همچنان پایتختی شهررا حفظ کرد، و آثاری نیز از خود باقی‌گذاشت که ***حوض ملک*** ـ گویا ـ یکی از آثار اوست.

حملات خراسانیها در زمان ملک زوزن به کرمان و همچنین لشکرکشیهائی که اتابکان فارس به کرمان می‌کردند، وضع کرمان را به کلی آشفته کرد، و البته این زمان دیگر چون یک دولت متمرکز درکرمان وجود نداشت و حکام کرمان گاهی از فارس و گاهی از خراسان انتخاب می‌شدند، دیگر مفهوم پایتختی از شهر کرمان ساقط شد.

قریب به پنجاه سال طول کشید تا براق حاجب قراختائی که خود از خراسان فراری و عازم هند بود درکرمان اطراق کرد؛ و به علت خلاء سیاسی که درکرمان وجود داشت، توانست سلسله‌ای درکرمان تشکیل دهد و ملک تاج‌الدین زوزنی، و همچنین غیاث‌الدین پسر خوارزمشاه و اندکی بعد سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه را ازکرمان

اخراج کند و خود صاحب سلسله‌ای شود که به قراختائیان کرمان معروف است. (۶۲۲ هـ ق /۱۲۲۵ م).

قراختائیان تا حوالی ۷۴۰ هـ ق /۱۳۳۸ م در کرمان حکومت داشتند و همین شهر کرمان فعلی مرکز فعالیت و در واقع پایتخت ایشان بود؛ و چون از جانب اردوی زرین و مرکز اصلی پادشاهان مغولی و جانشینان آنان مورد تأیید قرار داشتند، مشکلی در این مدت از تاریخ برای آنان به وجود نمی‌آمد؛ و هرگاه مسأله‌ای پیش آمد، با مسافرت به تبریز ـ که مرکز یک طبقه از امرای مغولی بود ـ یا به کلوران و بخارا، مشکلات را حل می‌کردند و قرارهٔ سلطنت را هم به اردو می‌فرستادند.

در تمام دوران قراختائی، پایتختی کرمان ثابت بود؛ و شاید یک دلیل آن نیز این باشد که دو تن این پادشاهان زن بوده‌اند، و ترتیب دربار آنان به صورتی بوده که امکان آن تحرکات رانمی‌داده است.

چنانکه اشاره شد، محلهٔ جدید در زمان قراختائیان ساخته شد که مدرسه ترکانی و پارک درختکرد و حمام و مسجد آن در محله **قبه‌سبز** معروف بود.

تبرستان
www.tabarestan.info

حکومت قراختائیان به توسط امیر محمد مظفر میبدی که خود داماد ***شاه جهان*** آخرین پادشاه قراختائی‌نیز بود، منقرض شد و کرمان به تصرف امیر محمد مظفر در آمد (۷۴۱ هـ ق /۱۳۴۰ م). از آن پس مرکز سیاست دولت مظفری به یزد و سپس شیراز، و مدتی نیز در اصفهان ـ انتقال یافت و کرمان به عنوان یک پایتخت و ام‌القری دیگر مطرح نگردید.

شهر کرمان، به‌عنوان حاکم نشین ولایت شرقی، در زمان تیموریان و قراقویونلوها و آق‌قویونلوها همچنان یک شهر درجه دوم به حساب می‌آمد و در زمان صفویه نیز ـ با اینکه یکی از منابع مهم اقتصادی مملکت بود، همچنان شهر دوم بود و از اصفهان تبعیت می‌کرد.

همین وضع در زمان زندیه و قاجاریه نیز ادامه داشت، منتهی همیشه یکی از شاهزادگان درجهٔ اول حکومت کرمان و بلوچستان را به عهده داشت و مالیات را وصول می‌کرد و به شیراز پای تخت زندیه، یا تهران، پایتخت قاجاریه می‌رساند.

موقعیت کرمان در زمان سلطنت پهلوی نیز همین حالت را داشت، و امروز ـ بعد از انقلاب اسلامی ـ یکی از مهمترین شهرهای مملکت است و جمعیت آن شهر از چهارصدهزار تن گذشته و یکی از قطبهای صنعتی و اقتصاد کشاورزی مملکت به شمار می‌رود!

کتابشناسی گزیده

برای شناخت تاریخ کرمان، علاوه بر تواریخ عمومی ـ اختصاصاً از کتب زیر میتوان استفاده کرد:

تواریخ آل‌سلجوق (سلجوقیان وغزدرکرمان، بدایع‌الازمان)		چاپ باستانی پاریزی ۱۳۷۳
ذیل بر بدایع‌الازمان	چاپ مرحوم اقبال	
عقدالعلی للموقف‌الاعلی	افضل کرمان ـ	تصحیح علی محمد عامری
سمطالعلی للحضره‌العلیا	ناصرالدین منشی	چاپ مرحوم اقبال
تاریخ شاهی قراختائیان		باستانی پاریزی
مواهب الهی	معلم یزدی	چاپ مرحوم نفیسی
آل مظفر	محمود کتبی	چاپ دکتر توانی
مقامات عرفای بم		چاپ ژان ابن
تذکره‌الاولیا	محرابی کرمانی	چاپ کوهی
تذکره صفویه کرمان	محمدسعید مشیزی	چاپ باستانی پاریزی
تاریخ کرمان	وزیری	چاپ باستانی پاریزی
جغرافیای کرمان	وزیری	چاپ باستانی پاریزی
فرماندهان کرمان	شیخ یحیی‌احمدی	چاپ باستانی پاریزی
وادی هفت واد	باستانی پاریزی	چاپ باستانی پاریزی
گنجعلی‌خان	باستانی پاریزی	
پیغمبر دزدان	نبی‌السارقین	چاپ باستانی پاریزی

شهر کرمان، باستانی پاریزی ، در شهرهای ایران، جلد ۲ ، بکوشش محمد یوسف کیانی ، جهاد دانشگاهی ۱۳۶۹

www.tabarestan.info تبرستان

سبزوار

پایتخت ولایتی

تبرستان
www.tabarestan.info

علیرضا آریان‌پور

ایجاد کانونهای زیستی در شمال خراسان

منطقه‌ای که امروزه به نام خراسان خوانده می‌شود، به هنگام مهاجرت آریاها به فلات ایران مورد توجه گروه کثیری از آنان واقع شد. از مطالب دو کتاب مقدس آریاها یعنی ***اوستا*** و ***ودا*** در می‌یابیم که آریاها حدود سه هزار سال پیش از میلاد مسیح در سرزمینی می‌زیسته‌اند که شاید حوالی دشتهای جنوبی سیبری و یا ترکستان شمالی را شامل می‌شده، و بعداً به علت افزایش جمعیت و یا سرد شدن هوا به سرزمینهای مساعدتر و گرمتر مهاجرت کرده‌اند. این اقوام ابتداء به خاک سغد و باختر یا بلخ وارد شده، و پس از آن دسته‌ای از آنها از طریق مرو و هرات و سرخس داخل خاک کنونی ایران شده، و در دامنه‌های جنوبی کوههای البرز و حوالی توس، نیشابور، سبزوار، شاهرود و ری زیستگاههائی ایجاد کرده‌اند. از جمله طایفه‌هائی که خراسان را برای اقامت انتخاب کردند پارتها بودند که سرانجام به سراسر ایران دست یافتند. آریانها در این حرکت تاریخی از سمت شمال شرقی ایران از گذرگاههای طبیعی گذشته‌اند، و همین گذرگاهها و دره‌های باز و حاصلخیزی که در فاصلهٔ رشته‌های مختلف کوههای خراسان قرارگرفته و در اعصار پیش از تاریخ به اقتضای ساختمان طبیعی فلات ایران محل رفت و آمد ساکنان این منطقه بوده، مسیر ارتباط ایران با دشتهای خوارزم و ترکستان و راههای بازرگانی را تأمین کرده‌اند. آریانها که قصد اقامت همیشگی در این سرزمین را داشتند، پس از کشمکشهائی با بومیان، در نقاط مساعد قلعه‌هائی بنا می‌کردند و این دژها و قلعه‌ها بعدها به آبادیها و شهرها تبدیل شد. مهمترین علل انتخاب خراسان شمالی توسط پارتها و ایجاد شهرها برای سکونت دائمی عبارت بود از:

۱ ـ وجود مراتع و زمینهای حاصلخیز؛

۲ ـ دسترسی آسان به رودخانه‌ها و چشمه‌سارهای دامنه کوهها؛

۳ ـ موقعیت طبیعی و دفاعی مناسب منطقه؛

۴ ـ قرارگرفتن بر سر راه ارتباطی شرق و غرب.

موقعیت شهرنشینی و بازرگانی خراسان در دورهٔ فرمانروائی پارتها اهمیت خاص پیدا کرد. در شهرهای این منطقه بویژه خراسان شمالی که کوهستانی و حاصلخیز بود، مبادلات بازرگانی رونق فراوان داشت.

موقعیت بیهق در دورهٔ اشکانی و ساسانی

سبزوار که در بخش خراسان شمالی واقع است، از دیر زمان مجتمع زیستی ساکنان این ناحیه بوده و به جهات مختلف، از جمله وجود شرایط طبیعی و اقلیمی و موقعیت سوق‌الجیشی، ایجاد گردیده و بتدریج در منطقهٔ ***بیهق*** مرکزیت یافته است. در ***تاریخ ایران باستان***، بیهق جزء پارت عهد قدیم نوشته شده است. حسن پیرنیا

www.tabarestan.info تبرستان

مؤلف این کتاب می‌نویسد «بی‌تردید می‌توان گفت که پارت عهد قدیم عبارت از ولایات کنونی دامغان، شاهرود، جوین، سبزوار، نیشابور و... بوده». قدیمیترین پایتخت پارتها در حوالی قوچان کنونی و تقریباً در شمال ولایت بیهق قرار داشته است.

بنیاد شهر سبزوار را در ناحیهٔ بیهق، برخی مربوط به عهد اشکانیان و همزمان با رونق جادهٔ تجاری و بعضی در حدود سال سیصد میلادی و آغاز تشکیل سلسله ساسانی می‌دانند. ابوالحسن بیهقی، بانی سبزوار را ساسان بن بهمن بن اسفندیار می‌داند. بنا به روایت دیگری، احداث سبزوار به ساسویه بن شابورالملک بانی نیشابور منسوب است. وجود آتشکده آذربرزین مهر در ریوند سبزوار و شواهد دیگر، نشانگر آبادی و رونق این ناحیه در آن عهد می‌باشد.

خاستگاه شهر در عهد اسلامی

تبرستان
www.tabarestan.info

در عهد اسلامی، نام خراسان بر همهٔ ایالاتی که در سمت خاور کویر لوت تا کوههای هند واقع بود اطلاق می‌شد. در این دوره ایالات خراسان از چهار بخش به نامهای ربع نیشابور، ربع مرو، ربع هرات و ربع بلخ تشکیل می‌گردید. بخش ربع نیشابور که به خراسان شمالی معروف شده در قسمت شمال این ایالت واقع گردیده است. نیشابور در اوایل عهد اسلامی دوازده رستاق داشت و بیهق که کوره‌ای وسیع در این ایالت بود، و همچنین جوین، از جمله رستاقها و نواحی نیشابور به شمار می‌آمده است. یاقوت حموی در *معجم‌البلدان* بیهق را دارای شهرهای بسیار و آبادانی و مشتمل بر ۳۲۱ قریه بر شمرده است. وی ذیل کلمهٔ بیهق حدود این ولایت را بیان نموده و می‌نویسد که عامل نشین این منطقه نخست **خسروگرد** بود و سپس به سبزوار منتقل گردید. در این عهد که نیشابور یکی از چهار شهر بزرگ خراسان بوده، مقدسی آبادانی بیهق را به یکی از آبادیهای نیشابور نزدیک دانسته و می‌نویسد:

«بیهق از حیث خیرات و فراوانی نفاست قراء به آن نزدیک است و در آنجا راه ری منشعب می‌شود، و دیه‌های مهم و ادیبان دارد و در آن، دو شهر سبزوار و خسروجرد که هر دو آبادند.»

وسعت ولایت بیهق به گفتهٔ الحاکم، «از حدود ریوند تا ولایت دامغان بیست و پنج فرسخ زیاده است و عرض مثل این...».

نگاهی به وقایع تاریخی از آغاز عهد اسلامی تا اقتدار سربداران

بخشی از خراسان در سالهای هفدهم تا بیست و سوم هجری قمری فتح شد. احنف بن قیس حاکم خراسان و عامل یزدگرد سوم را بیرون راند. لشکریان عرب در سال ۳۰ هـ ق به سبزوار آمدند. در این سال عبدالله بن عامر به قصد تسخیر خراسان از راه کرمان به دیوره بیهق آمد، و از این راه به نیشابور عزیمت کرد. عبدالله اکثر شهرهای

خراسان را بعضی به صلح و برخی به عنف مسخر نمود. وی اسود بن کلثوم عدوی را به ناحیهٔ بیهق فرستاد. اسود در سبزوار کشته شد، ولی برادرش ادهم به جنگ ادامه داد و اهل بیهق صلح را پذیرفتند. در اوایل دورهٔ اسلامی بسیاری بزرگان مهاجر عرب در سبزوار و نواحی آن چون خسروگرد و خسرو آباد و ایزی سکونت گزیدند.

در دورهٔ امویان با ظهور ابو مسلم خراسانی، نصر سیار امیر اموی به سبزوار آمد، و با رسیدن حمید قحطبه سردار ابومسلم از سبزوار گریخت.

در حدود سال ۲۲۵ هـ ق و عهد خلافت معتصم عباسی، حمزهٔ آذرک سیستانی به سبزوار لشکر کشید و خرابی زیاد به بار آورد. وی خطاب به لشکریانش در خراسان گفت: «مگذارید که این ظالمان بر ضعفا جور کنند.»

در عهد طاهریان و صفاریان که نیشابور را پایتخت خود قرار دادند، سبزوار مرکز ولایت بیهق و از توابع آنان بود. عبدالله بن طاهر این ناحیه را دوازده قسمت کرد. چون نوبت فرمانروائی به یعقوب لیث رسید، احمد خجستانی را ولایت خراسان داد؛ ولی وی عاقبت از اطاعت صفاریان سرپیچید. بیهق در این دوره منطقه نفوذ احمد خجستانی بود.

www.tabarestan.info تبرستان

از سال ۲۸۰ تا ۳۹۰ هـ ق نواحی شمال شرقی ایران تحت فرمانروایی دولت سامانیان قرارگرفت. بیهق از سال ۲۸۹ هـ ق به تصرف سپاه سامانیان درآمد. از اواسط حکومت آل سامان، غزنویان به قدرت رسیدند. در موقع امارت محمود غزنوی بر خراسان، هر زمان که اسماعیل بن نوح به شهری می‌رسید سکه و خطبه به نام وی بود و چون می‌گذشت به نام محمود می‌گشت، و شهرهای خراسان در این دوره پی در پی دست به دست می‌شد. بنا به گفتهٔ بیهقی، محمود غزنوی چند نوبت به بیهق گذر کرد ولی در این شهر از وی آثار نیکویی برجای نماند. امیران آل بویه و آل زیار هم نو بتهائی به سبزوار سفر کردند.

در عهد سلجوقیان، طغرل بیک نیشابور را محل فرمانروایی قرار داد. سبزوار به سبب این که شهر مهمی بر سر راه نیشابور به ری بود در این عهد رونق یافت. سلجوقیان به لحاظ اینکه نظام‌الملک وزیر مقتدر آنان اهل بیهق بود، به این شهر نظر توجه داشتند. میل خسروگرد که در سال ۵۰۵ هـ ق ساخته شده، از آثار دوره سنجر است.

در اواسط سدهٔ ششم هجری قمری ترکان غز به سلجوقیان شوریده و خراسان را غارت کردند. نیشابور و خسروگرد در این زمان آسیب فراوان یافت. از اواخر این سده سبزوار به دست خوارزمشاهیان افتاد، و از این سلطه چیزی جز ویرانی نصیب این شهر نگردید. از سال ۵۶۱ هـ ق چندی ***مؤید آی آبه*** بر سبزوار فرمان راند.

در اوایل سده هفتم هجری قمری حکومت خوارزمشاهیان به دست مغولان برچیده شد و شهرهای خراسان به دست چنگیزیان افتاد. نورکای نویان به سبزوار حمله کرد و پس از سه شبانه روز جنگ، در سال ۶۱۷ هـ ق سبزوار را گرفت. به تصریح عطا ملک جوینی هفتاد هزار نفر در این یورش کشته شدند. پس از آن سبزوار تا سال ۶۳۷ هـ ق زیر نظر جنتمور والی خراسان از طرف اوگتای قا آن قرارگرفت، و عاقبت طغاتیمور از امیرزادگان مغول بر سبزوار فرمانروائی کرد. با مرگ ابوسعید بهادرخان آخرین ایلخان مغول، سربداران در سال ۷۳۶ هـ ق قیام کردند. طغاتیمور آخرین امیر مغولی خراسان به دست اینان از میان برداشته شد و با پایان یافتن روزگار مغولان نوبت

جلوس سربداران رسید.

حاکمان مغول بر اهمیت سوق‌الجیشی این شهر واقف بودند؛ لذا مدتی پس از تصرف شهر، قلعهٔ نارنج را در حومه سبزوار احداث کردند. این قلعه که مساحت آن بالغ بر شصت هکتار است، مشتمل بر حصار، خندق، مسجد و خانه‌های مسکونی بوده که به عنوان مقر حکومت ایلخانان مغول استفاده می‌شده است. بناها و تأسیسات قلعهٔ نارنج تا زمان صفویه مسکونی بوده و بقایای این مجموعه در سالهای اخیر کشف شده است.

اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران در اواخر حکومت ایلخانان

فتنهٔ چنگیزخان در سدهٔ هفتم هجری قمری حادثهٔ ناگواری بود که به مردم این سرزمین روی نمود؛ اقوام وحشی بر آبادترین شهرهای ماوراءالنهر و خراسان و سایر نواحی کشور تاختند و از هیچگونه جور و ستم و خرابی دریغ نکردند. از زمان حملهٔ چنگیز به سرزمین ایران حدود یکصد سال جانشینان و بستگان او چون اوگتای قا آن، کیوک خان، منگو، هولاکوخان، اباقاخان، تکودار، ارغون، غازان و الجایتو بر این سرزمین فرمان راندند تا نوبت به ایلخان ابوسعید رسید.

www.tabarestan.info تبرستان

ایلخان ابوسعید در سال ۷۱۳ هـ‌ق به عنوان حاکم به سوی خراسان روانه شد. دورهٔ فرمانروائی این ایلخان با رقابتها و طغیانهای پی در پی امیران ایالات روبرو بود. عصیان یسور از امیران جغتائی، و شورش امیر یساول، و طغیان امیر ایرنجن، و نافرمانی امیر چوپان، و شورش ناری طغای و تاش تیمور، و سر برداشتن امیر شاه محمود اینجو حاکم فارس از جمله حوادث سالهای حکمرانی این ایلخان است. رقابتها و کشمکشهای امیران که با طمع ثروت و مقام از هیچگونه تعدی پروا نداشتند، و جنگ و گریز آنان که چند سال به درازا کشید، خطر مهمی در جهت تضعیف و انحطاط ایلخانان به شمار می‌آمد و بتدریج راه سقوط آنان را هموار می‌کرد. ایلخانان که به طور کلی در میان مردم از احترام و پایگاه معنوی برخوردار نبودند، با برقراری قوانین رنج‌آور و طاقت‌فرسای مالیاتی، پیشه‌وران و کشاورزان را به مبارزه و عصیان ترغیب کردند، و بالاخره ستمبارگی آنان همهٔ مردم را به ستوه آورد.

حکومتهای ملوک الطوایفی در آستانهٔ نهضت سربداران

در دورهٔ ایلخانان چند سلسله و امیران محلی که خراجگزار آنان بوده‌اند بر پاره‌ای از ولایات فرمان می‌رانده‌اند، که عبارتند از:

۱ ـ اتابکان فارس؛

۲ ـ اتابکان لرستان؛

۳ ـ اتابکان یزد؛

۴ ـ ملوک شبانکاره؛

۵ ـ قراختائیان کرمان.

پس از مرگ ایلخان ابوسعید نیز حکومتهائی در گوشه و کنار کشور، همزمان با سربداران، به قدرت رسیدند که عبارتند از:

۱ ـ آل اینجو؛

۲ ـ آل مظفر؛

۳ ـ آل جلایر؛

۴ ـ آل کرت؛

۵ ـ چوپانیان؛

۶ ـ طغا تیموریان.

جنبش سربداران و گزینش سبزوار به پایتختی

تبرستان www.tabarestan.info

چون ستارهٔ شوکت ایلخانان رو به غروب گذاشت، همت مردم ستمدیده برای به دست آوردن استقلال فزونی یافت. ایرانیان بویژه مردم خراسان که برای بیرون راندن بیگانگان مترصد فرصت بودند، به محض احساس ضعف در ارکان حکومت امیران مغول مخالفت خود را آشکار کردند. سربداران در این میان پیشقدم بودند. اینان در سال ۷۳۸ هـق در سبزوار رایت استقلال برافراشتند، و تا سال ۷۸۸ در آن منطقه و ولایات مجاور آن حکومت کردند.

قیام شیخ خلیفه مازندرانی در سبزوار، در واپسین سالهای حکومت ابوسعید، شیرازهٔ قدرت ایلخانان را از هم گسست. وی که در ویشی آزاده و از نخستین رهبران فکری این نهضت بود، در مسجد جامع سبزوار منزل گزید و به گونه‌ای به تبلیغ مساوات و پایداری در برابر ستم می‌پرداخت. مردم بسیار مرید و معتقد او شدند، تا اینکه روزی شاگردان شیخ او را بر یکی از ستونهای مسجد حلق آویز یافتند و خشتی چند در پای ستون بر یکدیگر نهاده دیدند، به طوری که شخصی خود را به ریسمان آویخته باشد.

با مرگ شیخ، یاران او دست از مبارزه نکشیدند و بر گرد یکی از مریدان او به نام شیخ حسن جوری حلقه زدند. شیخ حسن در پی فرصتی بود تا بتواند علیه ایلچیان و کارگزاران مغول قیام کند. در این زمان وقوع حادثه‌ای در باشتین، از دیه‌های سبزوار، و برخورد مردم ده با عمال ایلخانان به حرکت مردم شهر شتاب بخشید. آغاز واقعهٔ باشتین را چنین نوشته‌اند:

> روزی پنج نفر ایلچی که از جانب علاءالدین محمد هندو وزیر امیر شیخ علی حاکم منصوب طغاتیمور در خراسان مأمور دریافت مالیات بودند، به سرپرستی خواهرزادهٔ علاءالدین محمد به قریه باشتین که ظاهراً مردم آن از مریدان شیخ حسن جوری بودند آمدند. اینان به خانهٔ حسین حمزه و حسن حمزه از مردم باشتین وارد شده و از ایشان شراب و شاهد طلبیدند، که با مقاومت شدید روبرو شدند. این خواسته بر دو برادر گران

آمد و گفتند تاب این رسوائی نداریم، بگذار سرهای ما بر دار رود. شمشیر کشیده ایلچی‌ها را کشتند. این خبر که به علاءالدین محمد رسید سخت برآشفت، و کسی را به دنبال دو برادر فرستاد. چون درگیری با عمال مغول حتمی بود مردم گردهم آمدند و به رهبری عبدالرزاق باشتینی به جمع‌آوری قشون پرداختند، و عبدالرزاق را که از پهلوانان و پیروان آئین جوانمردی بود به عنوان اولین امیر پذیرفتند.

در پی این واقعه، در سبزوار پایگاه منظم مقاومت توسط سربداران به وجود آمد. سبزوار در آستانهٔ جنبش سربداران یکی از شهرهای آباد و پر تلاش خراسان و از جمله کانونهای میهن پرستی ایران بود، و مردم این شهر با همهٔ محرومیتها وظیفهٔ اجتماعی خود را در این دورهٔ حساس تاریخ ایران از یاد نبردند. نقش اعتقاد شیعی مردم سبزوار در جنبش سربداران به خوبی آشکار و اساسی است. شیعیان این شهر آزادانه از ولایت و محبت خاندان پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت سخن می‌گفتند.

تبرستان
www.tabarestan.info

در این زمان همچنین سبزوار دارای چندین خانقاه و رباط بود که توسط درویشان و صوفیان اداره می‌شد. گفته شده است که این خانقاهها، در دورهٔ سربداران بهانه‌ای بوده است که پیروان آئین جوانمردی و پیشه‌وران در پوشش آنها هدفهای سیاسی و اجتماعی خود را دنبال کنند.

بسیاری از مورخان از ارتباط جوانمردان و اهل خانقاه با پیشه‌وران سخن گفته‌اند، و آنچه مسلم‌است اینکه درویشان و صوفیان این شهر در عهد سربداران اهل مبارزه و عصیانگر و تسلیم‌ناپذیر بوده‌اند، و جوانمردان نیز در نهضت سربداران نقش مؤثری داشته‌اند. در سده هشتم هجری قمری پیشه‌وران در سبزوار تشکیلات منسجمی داشته‌اند که احتمالاً مورد حمایت جوانمردان بوده است. مورخانی چون عبدالرزاق سمرقندی، خواندمیر و حافظ ابرو از نقش پیشه‌وران سبزوار در نهضت سربداران سخن گفته‌اند. باید یادآور شویم که برخی از امیران این نهضت، خود از پیشه‌وران بوده‌اند. با توجه به بافت منسجم این گروهها و شرایط اقلیمی و سوق‌الجیشی و فرهنگی و عوامل دیگر، سبزوار می‌توانسته مرکز و مقر مناسبی برای استقرار و فرمانروائی این سلسله باشد.

امیران سلسلهٔ سربدار که بیش از نیم سده در سبزوار حکومت کرده‌اند عبارتند از:

۱ ـ امیر عبدالرزاق باشتینی؛

۲ ـ امیر وجیه‌الدین مسعود؛

۳ ـ محمد آتیمور؛

۴ ـ کلو اسفندیار؛

۵ ـ خواجه شمس‌الدین فضل‌الله؛

۶ ـ خواجه علی شمس‌الدین؛

۷ ـ خواجه یحیی کرّابی؛

۸ ـ پهلوان حیدر قصاب؛

۹ ـ خواجه لطف‌الله؛

۱۰ ـ پهلوان حسن دامغانی؛

۱۱ ـ خواجه نعیم‌الدین علی مؤید.

بافت شهری و توسعهٔ سبزوار در دورهٔ سربداران

سبزوار از دورهٔ ساسانیان دو بازار اصلی داشته که از چهار دروازهٔ شهر در چهار جهت آغاز می‌شده و عمود بر یکدیگر در وسط، چهارسوئی را به وجود می‌آورده است. بازارها و راسته‌های دیگر و کوچه‌ها از این دو بازار اصلی جدا می‌شده، و میدانها در مرکز و نزدیک به **چهارسو** واقع بوده است. شبکه گذرگاهها در بخش قدیمی شهر از سده‌های نخستین هجری قمری تا این زمان دگرگونی اساسی نداشته، و فقط در چند دههٔ پیش دو محور بیهق و اسرار بر جای دو بازار قدیمی احداث شده است، و بقیهٔ عناصر بافت مرکب از تعدادی بناهای عمومی شهر و مسجدها و میدانها و چندین محلهٔ مسکونی است که تقریباً با هویت تاریخی قابل تمیز است و تطبیق آنها با بافت شهر در سده‌های نخستین هجری قمری که در تاریخ بیهق آمده و آنچه که جغرافیدانان و جهانگردان در سده‌های بعد یاد کرده‌اند میسر می‌باشد.

www.tabarestan.info تبرستان

در ***تاریخ بیهق*** نام محله‌ها و کویهای مهم شهر ضمن بیان واقعهٔ درگیری اهالی چند محله با یکدیگر که در سال ۴۸۶ هـ ق اتفاق افتاده آورده شده، که از آن جمله‌اند:

۱ ـ ***محلهٔ اسفریس***، نام این محله به صورت اسبریس هم آمده و امروزه مردم سبزوار **سبریز** گویند؛

۲ ـ ***محله میدان***، کوچهٔ موسوم به میدان در ضلع جنوب شرقی میدان اصلی شهر واقع است؛

۳ ـ ***محلهٔ سردیه***، این محله شامل چند کوچه در جانب شمال شرقی سبزار می‌باشد و راستهٔ اصلی آن تا مقابل ***مدرسهٔ فصیحیه*** امتداد دارد؛

۴ ـ ***محلهٔ سراشغنبر***، این محله احتمالاً حوالی کوچهٔ ***قنبر سیاه*** فعلی را شامل می‌شده است؛

۵ ـ ***محلهٔ نقابشک***، راستهٔ این محله نزدیک به دروازهٔ نیشابور، از خیابان بیهق جدا شده و به سمت جنوب امتداد می‌یابد.

دورهٔ سربداران با این که مصادف با مبارزات اجتماعی و سیاسی و جنگ با سلطه‌گران بوده، ولی در این دوره بازسازی شهر و احداث بناهای عمومی نیز فراموش نشده است. حافظ ابرو یادآور می‌شود که شهر سبزوار در پایان دورهٔ فرمانروائی سربداران توسعه یافت و به یکی از بزرگترین شهرهای ایران مبدل شد.

حمدالله مستوفی ضمن توصیف سبزوار در آن دوره که همزمان با اوایل سربداران می‌باشد، می‌نویسد:

«هوایش معتدل است، و بازارهای فراخ و خوب دارد، و طاقی از چوب بسته‌اند به غایت محکم و عالی. حاصلش غلّه و اندکی میوه و انگور می‌باشد.»

هر چند که مغولان صدمات بسیاری به سبزوار وارد ساختند، مع‌الوصف این شهر در سده هشتم دژ استواری

داشت. این دژ در پیروزی سربداران بی‌تأثیر نبود و در آغاز جنبش، ستاد عملیات و پایتخت دولت ایشان گشت. از همین دژ بود که بعدها بنا به روایتی، بین عبدالرزاق نخستین امیر این سلسله و برادرش امیر وجیه‌الدین مسعود نزاع درگرفت و عبدالرزاق به زیر افکنده شد.

وجیه‌الدین مسعود قلعهٔ سبزوار را که بارها بر اثر حوادث صدمه دیده بود مرمت اساسی نمود. اعتمادالسلطنه به نقل از ***تاریخ مازندران*** ظهیرالدین می‌نویسد:

«قلعهٔ شهر سبزوار از بناهای امیر وجیه‌الدین مسعود سربداری است که بعد از فوت سلطان ابو سعید مغول شهر سبزوار را متصرف شد، و حصاری آنجا بنا کرد. پایهٔ برجهای قلعه از آجر و باقی از خشت است.»

یکی دیگر از امیران این سلسله خواجه علی شمس الدین است. در مدت حکومت وی بسیاری از خرابیها جبران شد. شروع ساختمان مسجد جامع که مهمترین اثر بجا مانده از این سلسله است و چند بنای دیگر، در زمان این شخص انجام گرفت. چنانکه دولتشاه سمرقندی نوشته است، خواجه علی شمس‌الدین درمدت فرمانروائی خود به اجرای برنامه‌های عام‌المنفعه پرداخته که از جمله ایجاد یک مسجد در سبزوار همراه با آب انباری در آن‌بوده است. این مسجد که امروزه موجود و پا برجا است، در دو ضلع شمالی و جنوبی دو ایوان رفیع دارد. مسجد جامع سبزوار قبل از این دوره، مسجد پامنار فعلی بوده است.

www.tabarestan.info تبرستان

دیگر از بناهای خواجه علی‌شمس‌الدین، بنا به روایت دولتشاه، انبار بزرگی است که جای بارگیری اشتران بربامش بود. امروزه در نزدیکی مسجد پامنارکه از مسجد جامع سربداران هم دور نیست، کوچه‌ای قرار دارد که از قدیم‌الایام به کوچه ***گود انبار*** مشهور بوده، و شاید انبارهای مفصل سربداران که به گفتهٔ دولتشاه درگودی احداث شده و شتران بربام آنها بارگیری می‌کرده‌اند در این محل واقع بوده است.

از بناهای دیگر خواجه علی شمس الدین باغ وکاخی مشهور به ***عشرت آباد*** بوده، چنانکه ابن یمین درباره آن گفته است:

بیا تا عشرت آبادی چو خلد جاودان بینی — چو خلد جاودان کاین را بسی خوشتر از آن بینی
فضیلت بر بهشت او را تمام است اینکه گهگاهی — تماشاگاه عشرت، جای شاه کامران بینی

آخرین امیر سربدار خواجه علی مؤید بود که مدت ۱۷ سال حکومت کرد. دورهٔ طولانی فرمانروائی خواجه علی مؤید موجب انجام یک سلسله اصلاحات واحداث بناها و آثاری در سبزوار شد. از جمله، ساختمان مسجد جامع که ناتمام مانده بود به دست وی تکمیل گردید.

بنای دیگری که منسوب به سربداران است ساختمان مصلی است. این عمارت که در بیرون دروازهٔ نیشابور و درکنار راه قدیم سبزوار به نیشابور واقع است دارای گنبدی آجری و ایوانی همانند ایوان جنوبی مسجد جامع است. قاضی نورالله شوشتری در ***مجالس المؤمنین*** دربارهٔ مدفن امیر شاهی، شاعر سبزواری که از خواهر زادگان خواجه علی مؤید بود و در سال ۸۵۷ ه‍ ق در استرآباد درگذشته است می‌نویسد: «نعش او را به دارالمؤمنین

سبزوار نقل نمودند، و به خانقاهی که اجداد او ساخته‌اند بیرون شهر سبزوار به جانب نیشابور مدفون است».

عمارت خانقاهی که سربداران ساخته‌اند و مدفن بزرگان آنها نیز بوده طبعاً بنای معتبری به شمار می‌رفته، و با توجه به اینکه بنا به گفتهٔ قاضی نورالله «بیرون شهر سبزوار به جانب نیشابور» واقع بوده، به احتمال قریب به یقین همین بنای **مصلی** است.

دلایل گزینش سبزوار به امیرنشینی در عهد سربداران

تعدادی از شهرهای کشور ما به دلیل شرایط اقلیمی و طبیعی مناسبی که داشته‌اند و یا بنا به مقتضیات سیاسی و نظامی و موقعیت سوق‌الجیشی در دوره‌ای از تحولات تاریخی، مرکز و مقر فرمانروائی در بخشی از این سرزمین و یا همهٔ کشور بوده‌اند. ناحیهٔ بیهق به جهات گوناگون از اعصار کهن شرایط مناسبی برای ایجاد کانونهای زیستی داشته و سبزوار در این ناحیه از شرایط مساعدتری برخوردار و به تصریح یاقوت، عامل نشین منطقه بوده است؛ چنانکه علی‌رغم صدمات فراوانی که طی دوره‌های متمادی به خود دیده، همچنان پا برجا مانده است. مرکزیت یافتن سبزوار در بین آبادیهای بیهق و گزینش آن در سدهٔ هشتم هجری قمری به عنوان تختگاه و امیرنشین سلسلهٔ سربدار که بر بخش مهمی از این سرزمین فرمان راندند، دلایل گوناگون داشته که مهمترین آنها بدین قرار است:

www.tabarestan.info تبرستان

موقعیت جغرافیائی سبزوار بر سر راههای اصلی تجارتی و جادهٔ ابریشم

در پیرامون راههای کهن ونقاطی که از آب کافی و طبیعت مناسب برخوردار بودند آبادیها و واحه‌هائی تشکیل می‌شده که مردم آنها معمولاً واسطهٔ مبادله کالا و بازرگانی میان اقوامی که در این مسیرها به تجارت می‌پرداخته‌اند بوده‌اند. تجارت شهرهای مسیر راههای اصلی همیشه رونق داشته، و از هر سو کاروانهای کالا و مسافر به این مکانها فرود می‌آمده‌اند، و این آبادیها هم از مهمانسراها و کاروانگاههائی برای پذیرائی از مسافران و همچنین دژهائی برای راهبانی و راهداری برخوردار بوده‌اند.

با توجه به موقعیت طبیعی فلات ایران که شمال آن را رشته کوههای البرز در برگرفته، راههای کاروانرو که از امپراتوری چین به کرانه‌های دریای مدیترانه امتداد داشته، طی مدت هزاران سال ناگزیر از شمال شرقی فلات ایران و دامنه‌های جنوبی البرز می‌گذشته است. این راه تجارتی که تعدادی از شهرهای باستانی ما در پیرامون آن شکل گرفته در این زمان به نام جادهٔ ابریشم شناخته می‌شود.

سبزوار در طول حیات خود بر سر راه باستانی ابریشم و شاهراه خراسان واقع بوده و وجود رباط سپنج یا قلعهٔ خدا بنده و میل خسرو گرد که در عهد سلجوقی برای راهنمائی رهگذران وراه ساخته شده، و پل ابریشم درجانب غربی سبزوارو تعداد بسیاری کاروانسراها و آب انبارها و بناهای کهن در این مسیر نشانگر آن است که تا چه حد زندگی مردم این ناحیه به راه وابسته بوده است. این راه تجارتی طولانی دنیای کهن، از مرزکشور چین آغاز

می‌شده و از وادی نهر تاریم و کاشغر و فلات پامیر و شهرهای نامدار سمرقند و بخارا و مرو گذشته و به خراسان امروزی می‌رسیده است. این جاده در خراسان شهر باستانی توس را پشت سر گذاشته و از نیشابور و بیهق می‌گذشته است. در مشرق سبزوار دروازه‌ای که شاهراه اصلی داخل آن می‌شد به ***دروازهٔ نیشابور***، و دروازه‌ای که راه از آنجا به طرف عراق عجم امتداد می‌یافت به ***دروازهٔ عراق*** شهرت یافته بود. راه ابریشم در مغرب سبزوار در مسیر خود به سمت بسطام و شاهرود پس از طی چند منزل به نقطه‌ای می‌رسید که از قدیم‌الایام به ***پل ابریشم*** موسوم بوده است. خافظ ابرو در حدود سال ۸۲۰ هـ‌ق از پل ابریشم یاد کرده، و خواند میر در «بیان واقعهٔ حرکت میرزا الغ بیگ گورکان به جانب جرجان» از پل ابریشم نام برده است.

دربارهٔ مراحل و فاصله‌های راه خراسان از نیشابور تا قومس در ***مسالک و ممالک*** می‌خوانیم:

«از نیشابور تا خسرو گرد چهار مرحله، و سبزوار پیش از خسرو گرد آید به دو فرسنگ، و از خسرو گرد تا بهمناباد یک مرحلهٔ بزرگ، و از بهمناباد تا مزینان به راه کومش مقدار یک فرسنگ...»

تبرستان www.tabarestan.info

جادهٔ ابریشم از بیهق و بسطام و صد دروازه و قومس گذشته و به شهر باستانی ری می‌پیوسته، و نهایتاً پس از عبور از فلات ایران و بین‌النهرین، از طریق سوریه به بندر انتاکیه در کنار دریای مدیترانه می‌رسیده است.

انگیزه‌های دینی و عوامل اعتقادی

انگیزه‌های دینی در شکل‌گیری محیط و توسعهٔ شهر همواره مؤثربوده، چنانکه در اواخر دورهٔ مغول، سبزوار به عنوان مقر حکومت سربداران که‌بامبانی اعتقادی تشیع تشکیل گردیده برگزیده شده است. مرکزیت دینی سبزوار به اعصار پیش از اسلام می‌رسد. وجود آتشکدهٔ آذر برزین مهر که یکی از سه آتشکدهٔ مهم دوره ساسانی است، در کوههای ریوند سبزوار، می‌تواند دلیل اهمیت این ناحیه از این حیث باشد. سه آتشکدهٔ بزرگ ایران باستان هر یک به طبقه‌ای از مردم تعلق داشت:

۱ ـ آتشکدهٔ آذرگشسب ، ویژهٔ شاهان و فرمانروایان؛

۲ ـ آتشکدهٔ آذرفرنبغ، ویژهٔ موبدان و دبیران؛

۳ـ آتشکدهٔ آذربرزین مهر، ویژهٔ کشاورزان و پیشه‌وران.

دربارهٔ محل آتشکدهٔ آذربرزین مهر اختلاف نظر وجود دارد. بنا به نوشتهٔ آرتور کریستین سن، به اعتقاد جکسن مکان این آتشکده در قریه مهر بوده است که بر سر راه خراسان به یک فاصله از میاندشت و سبزوار واقع است. این آتشکده خودسوز و بی‌دود بوده، چنانکه دقیقی در گشتاسب نامه گوید:

که این مهر برزین ابی دود بود منور نه از هیزم و دود بود

با ظهوردین اسلام وگرویدن مردم سبزواربه دیانت جدیدپایبندی مردم این ناحیه به اصول معنوی و اعتقادی برقرار ماند، چنانکه به فاصله‌ای نه چندان طولانی از سبزوار به عنوان مرکز شیعی و دارالمؤمنین یاد می‌گردد.

سبزوار از معدود شهرهای محل تجمع شیعیان بوده، و مردم این دیار همواره به تشیع اشتهار داشته‌اند. قصهٔ ابوبکر سبزوار که در دفتر پنجم مثنوی مولانا آمده خود گویای این موضوع است، و بیان این حکایت هم خالی از لطف نیست. می‌گویند که وقتی سلطان محمد خوارزمشاه شهر را به جنگ بگرفت، و اهالی را به رفض مخاطب ساخت، و به جرم تشیع مالیات سنگینی بر شهر وضع نمود. ولی آنها انکار کردند. امیر خوارزمشاه شدت به خرج داد و جماعتی کشته شدند، و چون مردم امان جان خواستند، گفت اگر اینان راست گویند، آنگه امان دهم که ***ابوبکر نامی*** از ولایت خود پیدا کنند و پیش من به هدیه بیاورند.

گفت نرهانید از من جان خویش تا نیاریدم ابوبکری به پیش

مردم بسیار گشتند و نیافتند و می‌گفتند:

کی بود بوبکر اندر سبزوار یا کلوخ خشک اندر جویبار

تا اینکه ابوبکر نامی در نهایت مریضی و نحیفی یافتند. نزد سلطان بردند. سلطان در خشم شد، و گفت: این چیست؟ گفتند معذور دارید که در این ولایت ابوبکر بهتر از این نمی‌شود.

www.tabarestan.info تبرستان

ملک الشعراء بهار دربارهٔ اعتقاد شیعی مردم این دیار می‌نویسد:

«تشیع در سبزوار سابقه داشت... شهرهائی مانند حلّه و نجف و کربلا و قم و کاشان و سبزوار و مازندران به تمامه همواره دم از تشیع می‌زدند.»

بالاخره در نیمه اول سده هشتم هجری قمری جماعتی که قرنها در راه مبانی اعتقادی شیعی کوشیده بودند به سرکردگی امیران سربدار، سبزوار را مقر فرمانروائی و تشکیل حکومتی قرار دادند که بیش از نیم قرن بخش وسیعی از کشور را زیر فرمان داشت.

عوامل اقلیمی و شرایط طبیعی

سبزوار و توابع آن را سه جلگه موازی هم که حد فاصل دو رشته کوههای شرقی ـ غربی که ادامهٔ رشته کوههای البرز است تشکیل می‌دهد، و ارتفاع هر یک از آنها متفاوت است. اراضی دامنهٔ این کوهها از چشمه سارها و رودخانه‌ها مشروب می‌گردد. وجود این رشته کوهها از وزش بادهای سردسیری از یک طرف و بادهای کویری از طرف دیگرجلوگیری می‌کند. در آبادیهای ریوند، مهر، طبس، داور زن، صد خرو، بفره برغمد رودخانه‌های متعددی جاری است که ازکوه سفید و اندقان و دیگر ارتفاعات سرچشمه می‌گیرد. درجه حرارت قسمتهای جلگه بانواحی‌کوهستانی تفاوت زیاد دارد، وهرمنطقه مستعدمحصول خاصی است. درقسمتهای‌کوهستانی هوا بسیار مطبوع است، و به واسطهٔ بارندگیها و رطوبت هوا درخت در اندک مدت رشد و نمو می‌کند. وجود چند رودخانهٔ دائمی وفصلی درنواحی بیهق و سفره آبهای زیرزمینی غنی و امکان بهره‌برداری از شرایط طبیعی وکندن کاریزهای متعدد برای دسترسی به آب بویژه در پیرامون شهر و ویژگیهای آب و هوائی و توپوگرافی، و همچنین وجود خاک

مناسب و بارور، از اعصار کهن شرایط جذب و تجمع گروههائی از مردم را در بیهق فراهم ساخته است.

شمال شهر سبزوار از عهد ساسانیان مظهر چندین کاریز کهن می‌باشد، و همواره پیرامون این کاریزها آبادیهائی بوده است. از آن جمله ***کاریز کهناب*** است که چون هارون‌الرشید عباسی برای سرکوبی خوارج عازم خراسان شد و بر راه بیهق به توس سفر کرد، چندی در این محل فرود آمد. این کاریز کهن امروزه هم دایر و جاری است. دیگر، ***کاریز قصبه*** است. به روایت بیهقی، شمس الرؤسا ابوالحسن علی که نیابت وزارت فخرالملک پسر نظام الملک وزیر را داشته، در عهد سلجوقیان بر سر آب قصبه صومعهٔ ساخته و طایفه‌ای از متصوفه با وی در آن صومعه متوطن بوده‌اند. دیگر کاریز عبدالرحمن که بیهقی از دیه این کاریز که «متصل به قصبهٔ سبزوار» بوده یاد کرده است. آبادی کهنسال خسروگرد که در عهد ساسانی بنا شده به فاصلهٔ شش کیلومتری مغرب سبزوار واقع است. اراضی سبزوار تا خسروگرد به سبب وجود کاریزها و آب فراوان همواره پوشیده از باغها و سراهای بزرگ بوده است. بیهقی اشاره دارد که در دیار خراسان و عراق نشان نمی‌دهند چندین کاریز نیکو بر یک فرسنگ که اگر جمع کنند به کشتی عبور باید کرد. از ***کاریز ده راز*** هم که بیهقی یاد کرده و در این زمان نیز دایر است باید نام ببریم. کاریزهایی هم از زیر شهر می‌گذشته، و در برخی خانه‌ها و گذرها پایابها با راه پله به کاریز متصل بوده و در هنگام محاصرهٔ شهر توسط دشمن، قطع آب میسر نمی‌شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

عوامل اقتصادی و اجتماعی

افزودن بر همهٔ موجبات طبیعی و اقلیمی و راه تجارتی که موجب تداوم زیست در این‌ناحیه و امیرنشینی و پایتختی آن در دوره‌ای از تاریخ ایران گردید، وجود امکانات تولید کشاورزی و دامداری و بهره‌برداری از مراتع است که موقعیت مناسبی برای مبادلات این کالاها و رونق بازرگانی و در نتیجه افزایش توان مالی ساکنان را فراهم می‌کرده است. استعداد این منطقه جهت کشت غلات، حبوبات، پنبه و زیره و انواع میوه قابل ملاحظه است؛ و در این میان پنبه و زیره به حد کافی کشت می‌شود. وجود کانهای مس، زاج و زغال سنگ هم اهمیت داشته و کانهای مس این منطقه از دیر زمان استخراج می‌گردیده و امکان فعالیت صنعتی متناسب هر زمان و تمرکز کارگاهها را در مرکز منطقه فراهم می‌ساخته است.

موقعیت سوق‌الجیشی و عوامل سیاسی و نظامی

عامل انسانی و وجود شرایط ایجاد یک مرکز نظامی و اداری هم در پیدایش شهر و عامل نشینی آن در ناحیهٔ بیهق بی‌تأثیر نبوده است. از جمله، بنیاد شهر که به روایت ابوالحسن بیهقی توسط ساسان پسر بابک و یا ساسویه پسر شاپور بنا کننده نیشابور صورت گرفته می‌تواند دلیلی بر اهمیت سیاسی و نظامی آن باشد.

احداث کهندژ یا ارک که ***سپید دژ*** خوانده می‌شده در شمال شهر سبزوار در دورهٔ ساسانیان نیز نشانگر اهمیت شهر از نظر دفاعی است، و شاید به جهت اهمیت حفاظت از راه تجارتی که منبع مهمی برای تأمین درآمد بوده،

این دژ عظیم و باستانی در همه دوره‌ها معمور نگهداشته می‌شده، و به قول بیهقی همه ساله آن را به گچ سفید می‌آراسته‌اند. البته سرکردگان سربداری نیز در اوان به قدرت رسیدن و تشکیل این سلسله به بازسازی دژ و برج و باروی شهر پرداختند.

کتابشناسی گزیده

التقاسیم فی معرفة الاقالیم ـ ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی ـ ترجمه دکتر علی‌نقی منزوی ـ چاپ تهران ـ ۱۳۶۱

ایران در زمان ساسانیان ـ تألیف آرتور کریستین سن ـ ترجمه رشید یاسمی ـ چاپ تهران ـ ۱۳۶۷

بستان السیاحه ـ حاج زین‌العابدین شیروانی

تاریخ بیهق ـ تألیف ابوالحسن علی بن زید بیهقی ـ با تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار ـ چاپ تهران ـ ۱۳۱۷

تاریخ جنبش سربداران ـ تألیف عبدالرفیع حقیقت ـ چاپ تهران

تاریخ جهانگشا ـ عطا ملک جوینی ـ به اهتمام محمد قزوینی

جغرافیای تاریخی خراسان ـ تألیف ابوالقاسم طاهری ـ چاپ تهران ـ ۱۳۴۸

حبیب السیر ـ تألیف خواندمیر ـ تصحیح دکتر محمد دبیر سیاقی ـ چاپ تهران ـ ۱۳۵۳

سبک شناسی ـ ملک‌الشعراء بهار ـ جلد ۳ ـ چاپ تهران ـ ۱۳۵۵

سبزوار در شهرهای ایران ـ نوشته نگارنده ـ به کوشش محمد یوسف کیانی ـ جهاد دانشگاهی ـ تهران ـ ۱۳۶۶

مسالک و ممالک ـ تألیف ابواسحق ابراهیم اصطخری ـ به کوشش ایرج افشار ـ چاپ تهران ـ ۱۳۴۰

مطلع الشمس ـ تألیف محمد حسن خان صنیع‌الدوله ـ جلد ۳ ـ چاپ تهران ـ ۱۳۰۳ هجری قمری

نزهة القلوب ـ حمدالله مستوفی ـ به اهتمام لسترنج.

www.tabarestan.info تبرستان

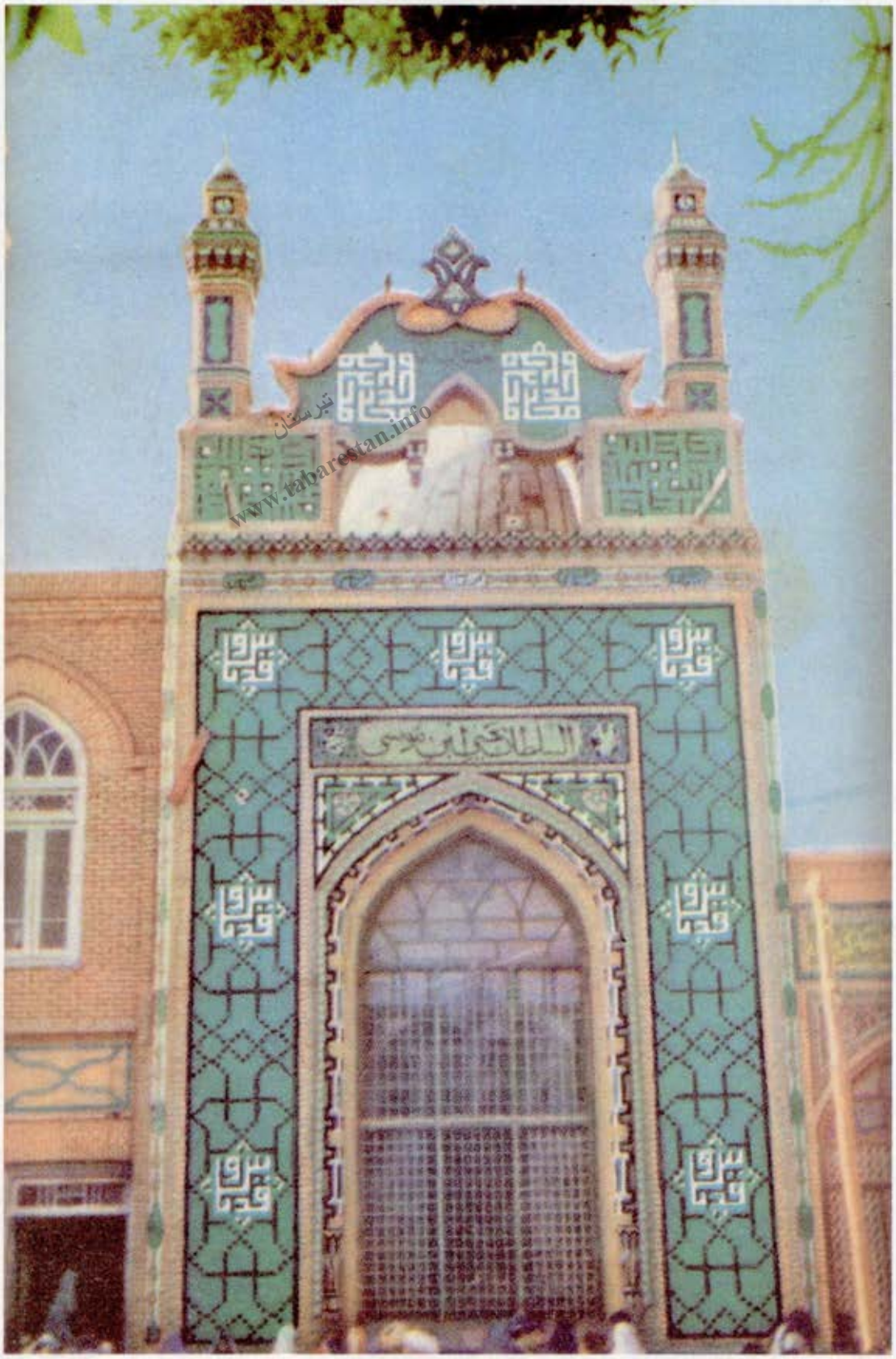

سبزوار: امامزاده یحیی

شیراز: آرامگاه حافظ

کونیا اورگنج: مقبره تورابک خانم قرن ۶ هجری

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

مشهد: مجموعه حرم حضرت رضا

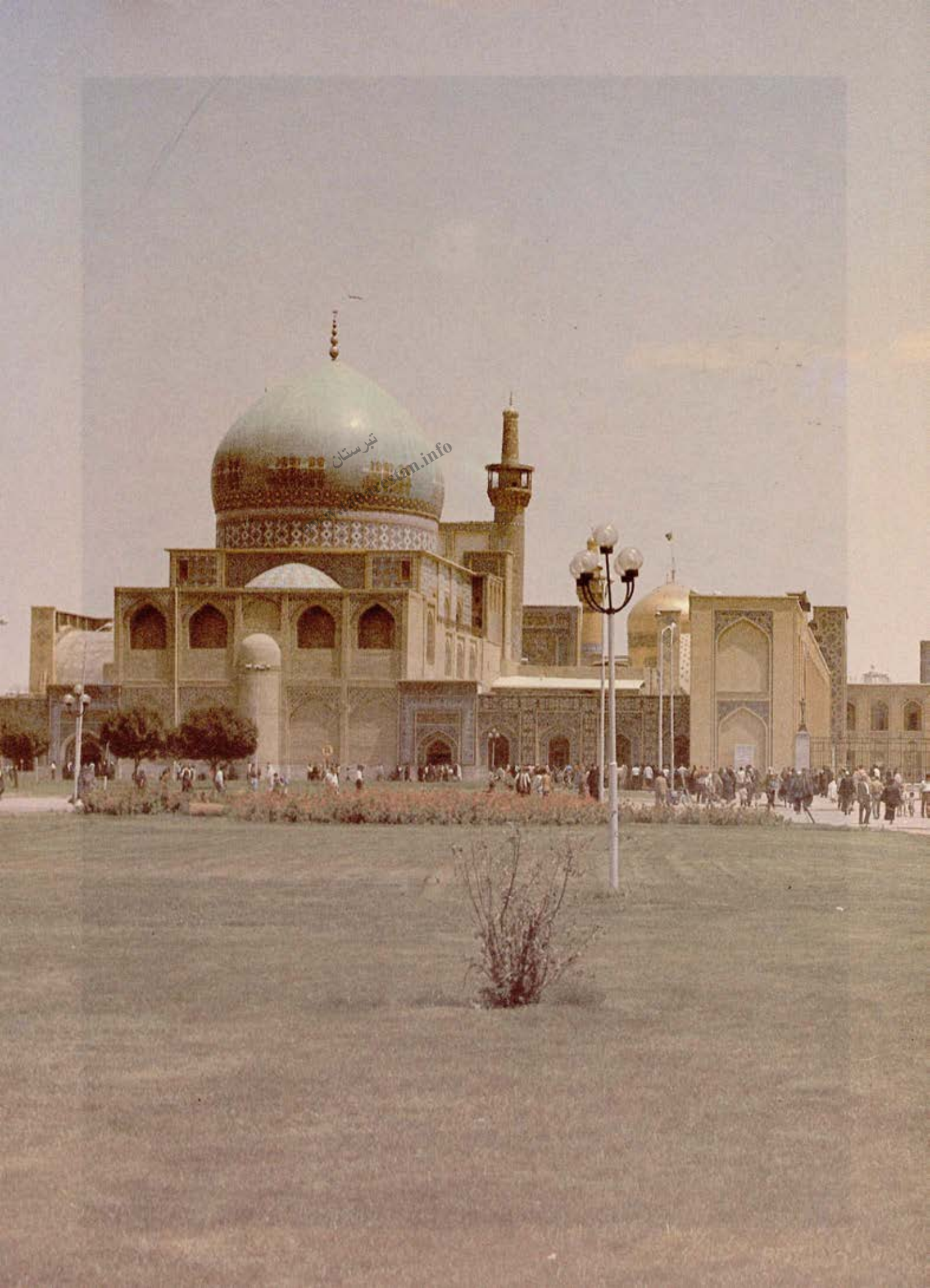
تبرستان
tabarestan.info

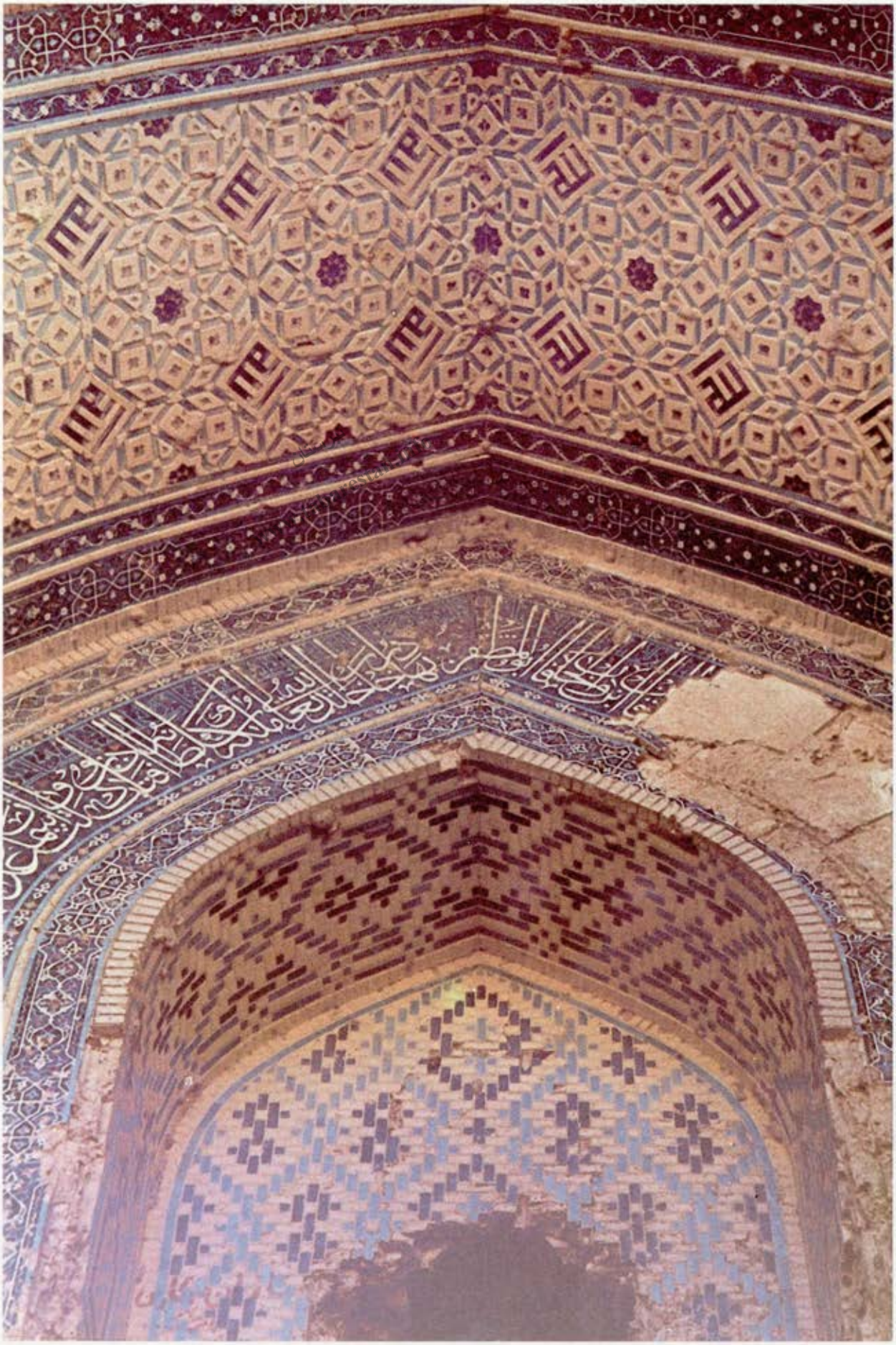

فرگرد: مدرسه غیاثیه سر در ورودی

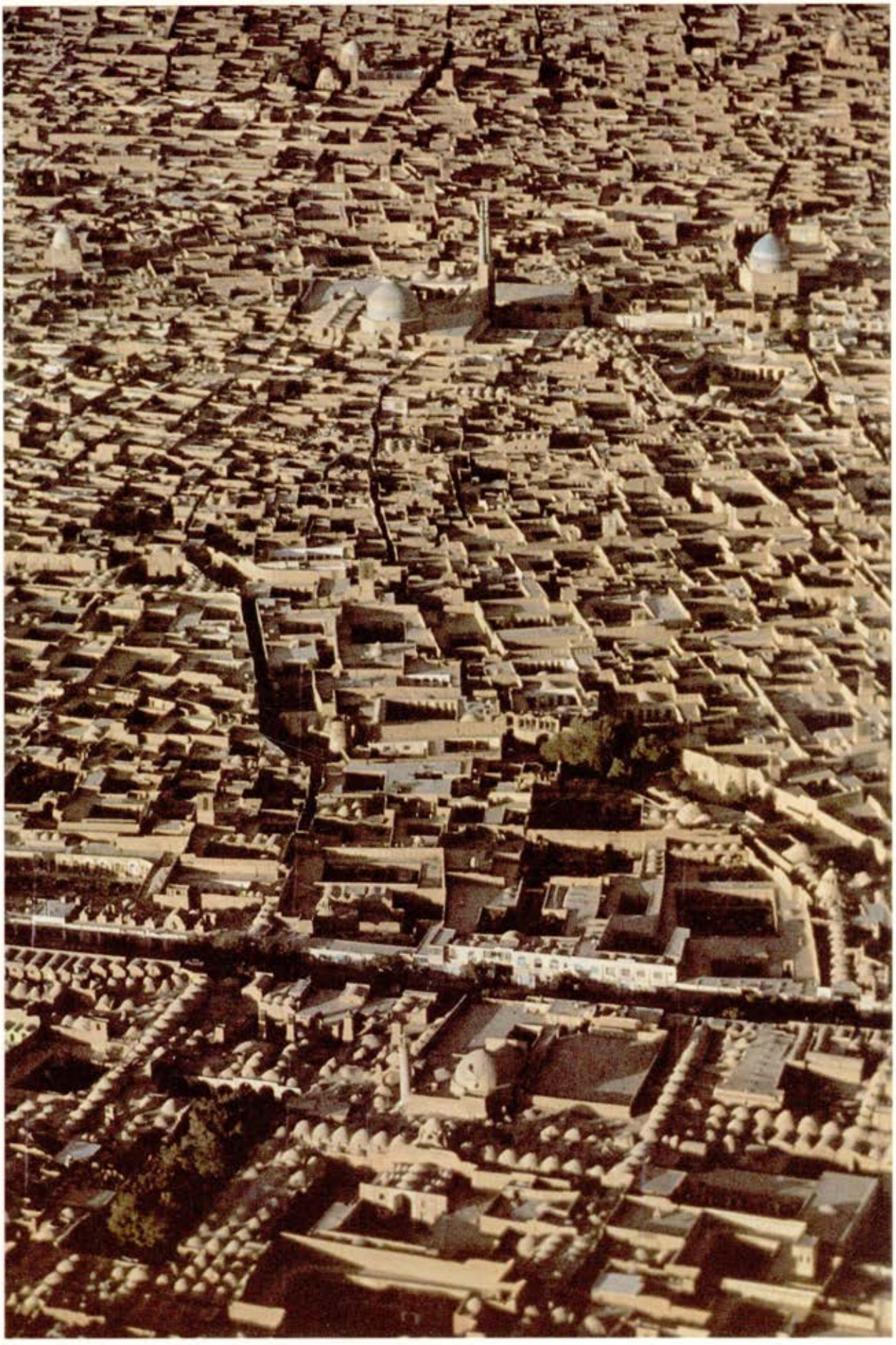

یزد: نمای عمومی شهر

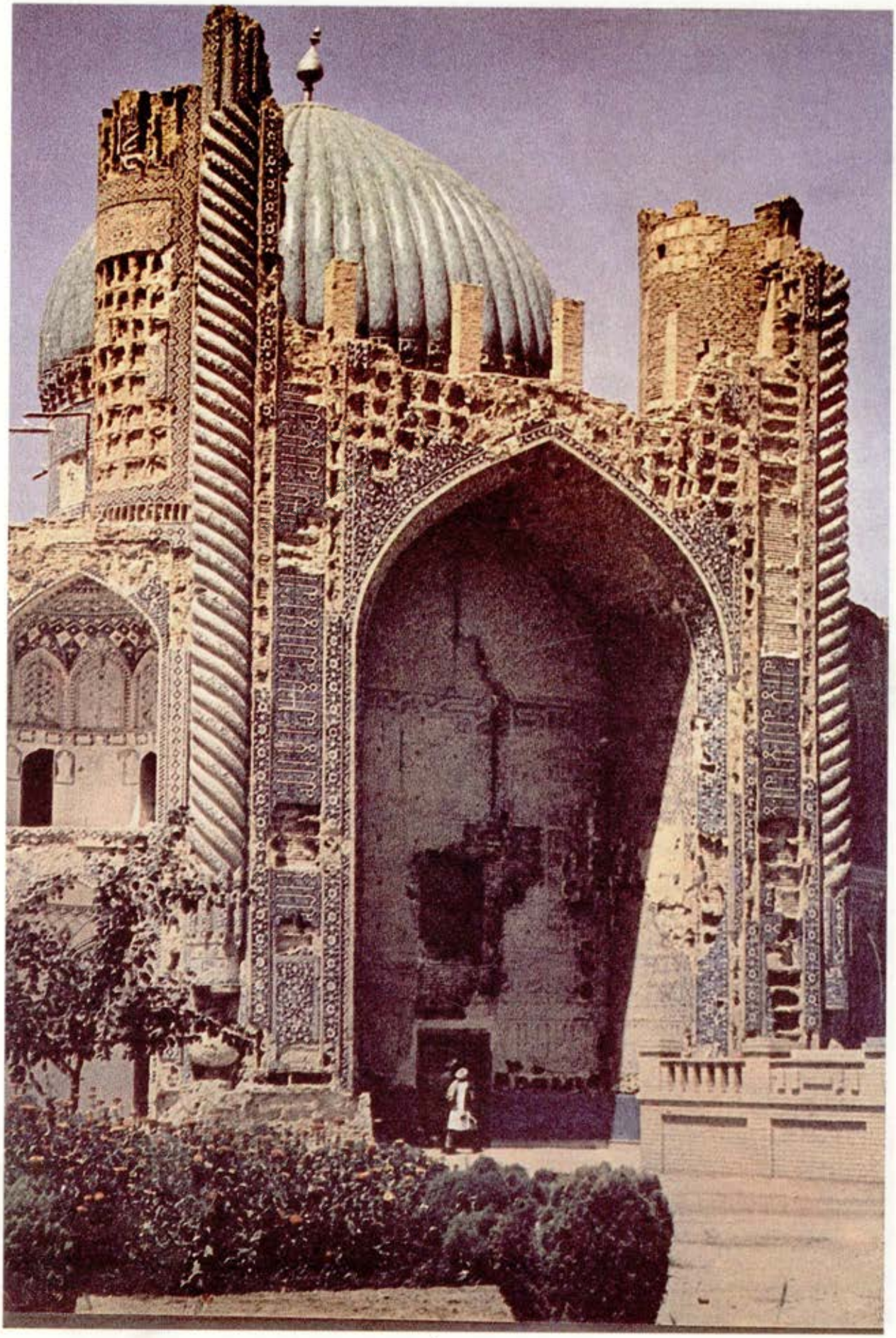

۴۷۶

مقبره ابونصر پارسی

پایتخت‌های ایران در خراسان بزرگ

(آسیای میانه)

غزنه، بخارا، سمرقند، هرات و ...

تبرستان
www.tabarestan

دکتر پرویز ورجاوند ـ محمدیوسف کیانی

مقدمه

ازگذشتهٔ بسیار دور ناحیهٔ خراسان بزرگ یا به قول محققان؛ آسیای میانه، زیستگاه مردمانی‌بوده که در این نواحی ساکن بوده و از تمدن شهر نشینی و شهرسازی بهره‌مند بوده‌اند.

متأسفانه منطقهٔ مزبور در یک قرن گذشته، به دلایل گوناگون که مهمترین آن دلایل سیاسی بوده، همانند مناطق دیگر آسیا مورد تحقیق قرار نگرفته است. از ۵۰ سال قبل هیأتهای مختلف باستانشناسی که علاقمند به شناخت فرهنگ و تمدن آسیای میانه بودند در مقیاس محدود به کاوشهای باستاشناسی و بررسیهای تاریخی دست زدند که از آن جمله، هیأتهای باستانشناسی روسی و فرانسوی در بعضی از شهرهای این محل (نسا، ترکمنستان، غزنه) اقدام به کاوشهای باستانشناسی نموده و حاصل کشفیات خود را در انتشارات مختصر به چاپ رساندند (کاوشهای ماسون و کومارو). همانطور که گفته شد، نواحی مختلف آسیای مرکزی (خراسان بزرگ) از دیرباز جایگاه بر خورد فرهنگهای گوناگون و اقوام مختلف بوده است.

www.tabarestan.info تبرستان

ناحیهٔ مزبور به دلیل جغرافیائی گذرگاه اقوام بی‌شماری نظیر اسکیتها، کوشانیها، مغولها، هونها و دیگر اقوام بوده. همچنین می‌توان ناحیهٔ آسیای میانه را پلی بین شرق و غرب دانست، زیرا درگذشته بسیاری از مبادلات فرهنگی و اقتصادی از این ناحیه بوده است.

کاوشهای باستانشناسی در این نواحی، چون تپهٔ آنو در ۱۲ کیلومتری جنوب شرقی مرو، نسا، حکایت از شکوفائی تمدن در این محل دارد.

با ذکر این مختصر، شناخت ویژگیهای گوناگون منطقهٔ مزبور اهمیت هنرهای مختلف بویژه معماری و شهرسازی را برای ما آشکار خواهد ساخت.

همچنین تحقیقات اخیر در ترکمنستان شوروی و ترکمنستان ایران نشان داده است، که از دوره‌های سنگ، مفرغ و آغازکشاورزی (هزارهٔ پنجم ق. م) این نواحی از اهمیت بسیاری برخوردار بوده است.

شناخت مراکز حکومتی و پایتختهای آسیای مرکزی که در این کتاب مورد نظر است، به وضعیت معماری و شهرسازی دوران اسلامی بسنده می‌شود و خوانندگان گرامی برای آشنائی با دگرگونیهائی که از هزاره های قبل از میلاد تا عصر حاضر در این منطقه حاصل شده به منابع و مأخذی که در پایان مقاله انتشار یافته مراجعه فرمایند.

با مروری کوتاه و نظری اجمالی به شهرهائی که به دلایل گوناگون زمانی در این نواحی از مراکز حکومت ایران بوده‌اند و عنوان پایتختی ولایتی ـ ایالتی و حکومتی داشته‌اند اکتفا خواهد شد.

بخارا پایتخت سامانیان

بخارا و سغد و سمرقند و چاچ سپیجاب و آن کشور و تخت و تاج

فردوسی

سلسلهٔ سامانیان در حدود سال ۳۰۰ هـ ق دولت خود را توسط اسماعیل‌بن احمد تأسیس نموده و شهر معروف و باستانی بخارا را مرکز حکومتی و پایتخت خود قرار دادند. نواحی زیر سلطهٔ سامانیان علاوه بر بخارا بخشی از آسیای میانه، بلخ، سیستان، خراسان، گرگان و ری را نیز شامل می‌گردید. حکومت سامانیان که حدود یکصد سال ادامه داشت، از نظر ویژگیهای هنری بویژه ادبیات و معماری از دوران با شکوه اوایل اسلام به حساب می‌آید.

در این دوره بود که شعرای معروفی چون ابوشکور و رودکی و دقیقی سخن سرائی کردند و در همین دوره بود که سرودن شاهنامه ـ که در این زمان هزارهٔ آن را ایرانیان جشن گرفتند ـ آغاز گردید؛ و بالاخره، کتاب ***الادویه*** ابومنصور و ترجمهٔ فارسی ***تاریخ طبری*** از یادگارهای آن زمان است.

www.tabarestan.info تبرستان

منابع تاریخی حکایت از آن دارد که شهر بخارا در دوران اسلامی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است.

در کتاب ***حدود العالم*** می‌خوانیم که «حدود بخارا دوازده فرسنگ اندر دوازده فرسنگ است و دیواری به گرد این همه درکشیده به یک پاره و همه رباطها و دیها از اندرون این دیوار است».

شهرمعروف بخارا که چینیها آن را **نومی** (Nwmi) نام نهادند و در قدیم **بوبچکث** نامیده می‌شد، در دشت وسیعی بنا شده و اطراف آن راکاخها و باغهای فراوان فراگرفته و دیواری به طول دوازده سنگ در دوازده فرسنگ داشته است.

سامانیان پس از آنکه پایتخت خود را از سمرقند به بخارا انتقال دادند، درکهندژ شهر مسکن گزیدند.

جغرافیادانان از جمله اصطخری می‌نویسند: بخارا دارای هفت دروازه بوده و اگر کسی به کهندژ بخارا برشود، چندان کی چشم کارکند جز سبز هیچ دیگر نبیند.

در ***حدودالعالم*** (ص ۱۰۶) راجع به اهمیت شهر بخارا و اختصاصات و صفات مردم آن چنین آمده است:

«بخارا شهری بزرگست و آبادانترین شهری است اندر ماوراءالنهر و مستقر ملک مشرقست، و جائی نمناک است و بسیار میوه‌ها و با آبهای روان، و مردمان وی تیراندازند و غازی پیشه، و از او بساط و فرش و مصلی نماز خیزد نیکو و پشمین، و شوره خیزد کی به جایها ببرند...».

از ابن حوقل (***سفرنامه***، ص ۲۱۷، ۲۱۸) می‌خوانیم:

«زبان مردم بخارا سغدی با اندکی تحریف است و به زبان دری نیز سخن می‌گویند. مردم آن در ادب و دانش و فقه و دینداری و امانت و حسن سیرت و خوش معاملگی و کم ضرر

بودن و نیکی رسانیدن و بخشش و پاکی نیت به مردم سایر نواحی خراسان برترند. نقودشان درهم و دینار است و با کالا نیز داد و ستد می‌کنند و درهمی بنام غطریفی دارند که از آهن و روی و سرب و جز آن است و با جواهر گوناگونی ترکیب شده است. این درهم جز در بخارا و جاهائی خاص واقع در پشت رود رایج نیست و نیز درهمی است به نام محمدیه که مسکوک است و صورتهائی مصوّر به حروف ناخوانا دارد... در داد و ستد از فلوس استفاده می‌کنند.

لباس مردم بخارا اغلب قبا و کلاه همچون ملبوس مردم پشت جیحون است. در اندرون و باروی شهر بازارهای به هم پیوسته است که در مواقع معینی دایر می‌شود و در آن‌ها به داد و ستد چهارپا و لباس و برده و کالاهای دیگر از قبیل روی و مس و ظروف و لوازم ذخیره‌ای می‌پردازند. جامه‌های پنبه‌ای معروف به بخاری که سنگین و محکم بافته شده و مورد توجه عرب است و نیز فرش (گلیم یا جاجیم) و جامهٔ پشمی برای رختخواب که به غایت زیباست و زیلو و سجادهٔ محراب در بخارا و نواحی آن تهیه می‌شود و به عراق و سایر جاها صادر می‌گردد.»

متأسفانه شهر زیبای بخارا، مرکز حکومت ایالتی سامانیان، در حدود سال ۶۱۶ هـ ق با حملات خانمانسوز مغول با خاک یکسان گردید و حدود یک قرن به صورت شهری متروک و بی‌فعالیت باقی ماند.

با گذشت دو قرن، مجدداً با انتخاب سمرقند به پایتختی تیموریان و به سبب نزدیکی بخارا و سمرقند، این شهر مورد توجه شاهان تیموری واقع شد و رو به آبادانی نهاد. یکی از زیباترین بناهای به جای مانده از دوران شکوه بخارا آرامگاه اسماعیل بخارا است که با الهام از معماری عهد ساسانیان بنا گردیده و از جمله یادگارهای معماری عهد پایتختی بخارا است.

غزنه: پایتخت غزنویان

ز قنوج تا مرز کابلستان — همان نیز غزنین و زابلستان

فردوسی

یکی از امرای متشخص و پر قدرت ترک در اواسط قرن چهارم هجری قمری به نام سبکتکین، سلسله‌ای را بنیاد نهاد که در تاریخ از آن به عنوان حکومت غزنویان نامبرده می‌شود. او در حدود سال ۳۶۷ هـ ق حکومت ماوراالنهر را به دست گرفت و طولی نکشید که از طرف امیر نوح بن منصور سامانی به حکومت خراسان منصوب شد. حکومت وی چندان به طول نکشید و پادشاهی به پسرش محمود که مشهورترین پادشاه غزنویان شناخته می‌شود رسید. محمود غزنوی پس از به دست گرفتن حکومت چندین بار به کشور هندوستان لشکرکشید و اغلب با پیروزی و غنائم زیاد به غزنه مراجعت نمود.

www.tabarestan.info تبرستان

محمود غزنوی همچنین در داخل ایران با پیروزیهای متعدد توانست شهرهای مختلفی را به تصرف در آورد، از آن جمله شهر معروف ری است که در سال ۴۲۰ هـ ق به متصرفات وی اضافه شد.

محمود شهر غزنهٔ افغانستان را به پایتختی انتخاب کرد و از این پس این شهر رو به توسعه و گسترش نهاد و با بناهای با شکوه آراسته گردید؛ و از آن زمان این شهر مرکز توسعه و گسترش هنرها بویژه ادبیات شد. بعداز مرگ محمود سلسله غزنوی دستخوش دگرگونی شد و جانشینانش چون امیر مسعود و بویژه امیر مؤدود و بالاخره خسرو ملک نتوانستند سلسلهٔ غزنوی را همانند محمود اداره کنند؛ و سرانجام در اواخر قرن ششم هجری قمری توسط سلجوقیان و غوریان منقرض گردیدند.

انتخاب غزنه به پایتختی غزنویان در قرن چهارم هجری قمری از جهات بسیار دارای ارزش فراوان است. این شهر مرجع رجال، و کانون فضلا و دانشمندان گردید و از اهمیت آن همین بس که ادیبان و شاعرانی چون فردوسی، فرخی، اسدی، عنصری و منوچهری و دانشمندانی چون بیرونی و ابن سینا در پایتخت غزنویان گرد آمدند و شاهکارهای ادبی، علمی و ملّی ایران را به وجود آوردند.

www.tabarestan.info تبرستان

از نظر معماری و شهر سازی، شهر غزنه از اهمیتی خاص برخوردار است. گر چه همانند دیگر شهرهای خراسان بزرگ بررسی وتحقیقات باستانشناسی غزنه در مراحل اولیه است، ولی آنچه تا کنون از آثار جغرافیانویسان و مورخان و نیز کاوشهای هیأتهای باستانشناسی کشورهائی چون فرانسه، ایتالیا، روسیه و دیگر کشورها به دست آمده، مبین این است که شهر معروف غزنه در دو قرن چهارم و پنجم هجری قمری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. قبل از آنکه کشفیات باستانشناسی پایتخت غزنویان را مورد بررسی قرار دهیم شایسته است به نوشته‌های مورخین و جغرافیانویسان ادوار اسلامی راجع به این مرکز حکومتی نظری اجمالی داشته باشم.

اصطخری غزنین را جزء سیستان و توابع آن می‌داند و می‌نویسد «نهری دارد اما باغستان ندارد و از همه شهرهای حول و حوش بلخ پرکالاتر و تجارت آن با رونق‌تر است، زیرا بندر هند است». مقدسی غزنه را به صورت **غزنین** آورده است. حمدالله مستوفی غزنه را جزء اقلیم سوم می‌داند.

در ***حدود العالم*** (ص ۱۰۴) می‌خوانیم:

«غزنی شهری است بر کوه نهاده و با نعمت سخت بسیار، و اندر هندوستان است و از قدیم از هندوستان بوده است، و اکنون اندر اسلامست و سر حدیست میان مسلمانان و کافران، و جای بازرگانان و با خواستهٔ بسیار.»

شهر غزنه را ابن حوقل (***سفرنامه***، ص ۱۸۳) بدینگونه معرفی می‌کند:

«... غزنه که مانند ولایت با میان بی‌باغ است اما چشمه دارد. در سراسر این نواحی و نیز شهرهائی که در نواحی بلخ است غزنه از حیث ثروت و تجارت برتر است زیرا در دهانهٔ هند قرار دارد.»

مرو: پایتخت ایالتی

به مرو و نشابور و بلخ و هری فرستاده بر هر سوئی لشکری

فردوسی

از دیگر شهرهای معروف خراسان بزرگ شهر معروف مرو است که از نظر موقعیت جغرافیائی و سیاسی چندین بار در قبل و بعد از اسلام به پایتختی انتخاب گردید.

شهر معروف مرو که در امتداد مرو رود قرارگرفته، از قدیم الایام زیستگاه اقوامی بوده که در توسعه و گسترش فرهنگ و تمدن در منطقه سهم بسزائی داشته‌اند. نوشته‌های مورخین و جغرافیادانان قرون اسلامی و همچنین بررسیهای باستانشناسی مؤید آنست که شهر مرو از هزارهٔ پنجم ق‌م مورد سکونت قرارگرفته و مردمان ساکن در شهر، در اغلب هنرها بویژه هنر معماری و هنرهائی چون سفالگری، فلزکاری و تزئینات معماری از مهارت ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند.

گر چه در معرفی مراکز حکومتهای پیش از ا سلام مختصر اشاره‌ای به اهمیت مرو از نظر فرهنگ و تمدن به عمل آمده؛ ولی در این مقالهٔ مختصر، اشارهٔ بیشتر به اهمیت مرو به لحاظ مرکز حکومتی و ایالتی بودن این شهر در ادوار اسلامی بویژه دورهٔ عباسیان است.

لسترنج در کتاب ***جغرافیای تاریخی*** به نقل از مقدسی می‌نویسد: دو شهر به نام مرو معروف است که به آنها مروین گویند. مرو کوچک یا مروالرود و دیگری مرو بزرگ یا مرو شاهجان.

به گفتهٔ یاقوت حموی، مرو شاهجان یا شاهگان در امداد مرو رود قرار دارد. اصطخری دربارهٔ رودهای مرو می‌نویسد: رودهای فراوان دارد. در کنار و نزدیکیهای آن عمارتهای زیادی وجود دارد و دیواری گرد در اطراف بناها وجود دارد. همچنین بنا به نوشتهٔ اصطخری و ابن حوقل: ارگ یاکهندژ شهر در داخل بر مکانی مرتفع قرار دار دکه خود همانند شهر بزرگی است؛ و شهر دارای ۴ دروازه است که به نامهای دروازهٔ شهر (باب‌المدینه) در جنوب غربی به طرف سرخس، دروازهٔ سنجان در سمت جنوب شرقی، دروازهٔ در مکان در شمالشرقی به جانب ماورالنهر، و بالاخره دروازهٔ بالین به طرف شمالغربی.

همچنین جغرافیانویسان تعداد مساجد معروف مرو را به نامهای مسجد بنی‌ماهان، مسجد کهنه و مسجد نو یاد می‌کنند.

از بناهای دیگر شهر باستانی مرو میادین و ساختمانهائی است که توسط ابومسلم ساخته شده بود. یاقوت حموی می‌نویسد: در نزدیکی مسجد نو کوچه‌های بزرگ به نام برادر جان و تخازان در جنوب قرار داشت.

مأمون عباسی در زمان حکومت خود در خارج دروازه شهر کاخی عظیم برای اقامت برپا داشت.

جغرافیانویسان از محصولات کشاورزی فراوان شهر مرو بویژه پنبه و ابریشم یاد می‌کنند و از نظر تجارت، مرو را شهری دارای بازارهای متعدد که‌هر بازاری کالای بخصوصی را می‌فروشند ذکر می‌کنند.

www.tabarestan.info

همانطوری که خوانندگان گرامی اطلاع دارند، شهر مرو به هنگام حکومت مأمون در خراسان به پایتختی انتخاب گردید؛ ولی بعداً جغری‌بیک سلجوقی برادر طغرل به هنگام لشکرکشی خراسان این شهر را فتح نمود.

باروی شهر معروف مرو توسط ملکشاه سلجوقی بنا گردید که طبق نوشتهٔ مورخین دوازده هزار و سیصد گام محیط آن بود.

آبادانی شهر معروف مرو به دلیل کشمکش سیاسی و جنگها، در قرن چهارم هجری قمری به پایان رسید؛ ولی طبق نوشتهٔ مقدسی، در قرن پنجم هجری قمری مرو دوباره آبادان شد و اهمیت گذشتهٔ خود را به دست آورد.

در دوران حکومت سلطان سنجر مرو دوباره به پایتختی انتخاب شد. یاقوت حموی که چند سال در مرو اقامت داشته می‌نویسد که در سال ۶۱۶ هـ ق، اندکی قبل از حملهٔ خانمانسوز مغول، مقبرهٔ سلطان سنجر را که گنبدی فیروزه‌ای داشت دیده است. لازم به یادآوری است که گنبد آرامگاه سنجر با گنبد دوپوشی پیوسته بنا گردیده و می‌توان از نظر معماری آن را از نمونه‌های اولین ساخت این‌گونه گنبدهای ایران دانست.

www.tabarestan.info تبرستان

یاقوت همچنین دربارهٔ دیگر بناهای شهر مرو می‌نویسد: در مرو مساجد متعددی وجود دارد که به حنفیها و شافعیها متعلق است! وی از کتابخانه‌های معروف مرو به نامهای:

عزیزیه با ۱۲ هزار جلد کتاب، کتابخانهٔ کمالیه، کتابخانهٔ شرف‌الملک، کتابخانهٔ خواجه نظام‌الملک، کتابخانهٔ سامانیان، کتابخانهٔ مدرسهٔ عمیدیه، کتابخانهٔ مدرسهٔ خاتونیه، و بالاخره کتابخانهٔ ضمیریه در خانقاه دراویش یاد می‌کند. متأسفانه این گنجینهٔ عظیم در اثر حملات خانمانسوز مغول از بین رفت.

شهر معروف مرو در اواخر قرن هشتم هجری قمری توسط امیر تیمور، که عموماً لشکرگاه او محسوب می‌شد، دوباره آبادان شد و در سال ۸۱۲ هـ ق توسط شاهرخ تیموری‌روی به آبادانی نهاد.

خوارزم ـ اورگنج: پایتخت ایالتی

چنین گفت کین لشگر رزم ساز — سپردم ترا راه خوارزم ساز

فردوسی

اورگنج واقع در مغرب رود جیحون که همچنین به نامهای جرجانیه و گرگانج نیز معروف است، در ادوار اسلامی از شهرهای آباد و پرجمعیت ناحیهٔ خراسان بزرگ شمرده می‌شد.

ناحیهٔ مزبور که بعداً به خوارزم شهرت یافت، به پایتختی سلسلهٔ خوارزمشاهیان، آخرین سلسلهٔ قبل از یورش مغولان، انتخاب شد. همانند دیگر شهرهای آسیای میانه، خوارزم نیز در طول تاریخ شاهد جنگها، کشمکشهای سیاسی و ویرانی و آبادانی بوده است.

حمدالله مستوفی در *نزهت‌القلوب* می‌نویسد: خوارزم و جرجانیه مملکتی است از اقلیم پنجم و از مناطق سردسیر است. دارالملکش اورگنج است که به خوارزم شهرت یافته است.

اولین سلسله‌ای که در خوارزم به حکومت رسید به نام آل مأمون یا مأمونیان معروف است. ابوعلی مأمون به

سال ۳۸۵ هـ‌ق به خوارزمشاهی رسید و در تاریخ ۳۸۷ هـ‌ق وفات یافت. پس از وی پسرش به جای وی نشست و خواهر سلطان محمود غزنوی را به ازدواج خویش درآورد. از معروفترین حکمرانان خوارزم ابوالعباس مأمون است که در سال ۴۰۷ هـ‌ق به قتل رسید. وی یکی از امیران فاضل و دوستدار هنر شمرده می‌شود و طبق نوشتهٔ مورخین، در دربار او فلاسفه، منجمین، پزشکان و شاعران از احترام ویژه‌ای برخوردار بودند که از جملهٔ بزرگان می‌توان ابوعلی‌سینا و ابوریحان بیرونی را نامبرد. با حملهٔ سلطان محمود غزنوی، سلسلهٔ مأمونیان هم به پایان رسید و حکومت به دست سلسلهٔ دیگری که به خوارزمشاهیان جدید معروفند واگذار شد. از امیران معروف خوارزمشاهیان جدید اتسز بود که چندین بار به دست سلطان سنجر شکست خورد.

شهر خوارزم در فاصلهٔ قرن پنجم هـ‌ق دستخوش جنگهای داخلی بود تا سرانجام حکومت به دست امیری به نام تکش رسید و در سال ۵۶۸ هـ‌ق تاجگذاری نمود. پس از وی سلطان محمد خوارزمشاه به سلطنت رسید. به هنگام سلطنت وی حملات خانمانسوز مغول آغاز گشت. سلطان محمد در سال ۶۱۸ هـ‌ق بدورد حیات گفت.

آخرین پادشاه خوارزمشاهیان سلطان جلال‌الدین منکبرنی نامدارست که چندین بار با مغولان جنگید و سرانجام در سال ۶۲۸ هـ‌ق کشته شد و بدین ترتیب سلسلهٔ خوارزمشاهیان منقرض گردید.

www.tabarestan.info تبرستان

بنا به نوشتهٔ ابن‌اثیر، «شهر خوارزم دارای دو شهر است، شهر اندرونی و شهر بیرونی؛ و مردمان وی معروفند به جنگ و تیراندازی».

ابن بطوطه می‌نویسد: شهریست نیکو، دارای باروئی محکم، وکوچه‌های وسیع ، و جمعیت بسیار، بازاری با شکوه و کاروانسراهای بسیار.

همچنین شهر خوارزم به هنگام آبادانی از تجارت و اقتصاد پررونقی برخوردار بود و بیشتر کاروانهای تجارتی از خوارزم به شهرهای دیگر چون گرگان در رفت و آمد بودند.

اصطخری در مسالک و ممالک درباره خوارزم می‌نویسد: خوارزم شهری پر نعمت است، و میوه‌های فراوان دارد... دارای مردمان معروف و اهل مروت باشند، مردم خوارزم بسیار سفر کنند... و زبان خوارزمی جز زبان اهل خراسان است و همهٔ توانگری آن از بازرگانی باشد.

ابن حوقل (سفرنامه، ص ۲۰۹ و ۲۱۰) می‌نویسد:

سرزمین خوارزم فراخ نعمت و دارای خواروبار و حبوب و میوه بحز است... مردم خوارزم توانگر و جوانمردند و اغلب از اهل خراسانند که در اینجا منتشر شده‌اند... زبان خوارزمیان لهجهٔ خاصی است... کرته می‌پوشند و کلاه کج می‌گذارند... ثروت آنان از راه بازرگانی با ترکان و تربیت چهارپایان است....

یاقوت حموی که قبل از حملهٔ مغول شهر خوارزم را دیده بود از سرسبزی وآبادانی آن سخن می‌گوید.

شهر خوارزم در سال ۶۱۷ هـ‌ق به دست مغول ویران گردید و بر اثر این حمله سدهای رودخانهٔ جیحون شکسته و آب رودخانه تمام شهر را فراگرفت و اثری از آن باقی نماند.

بعد از حملات مغول شهر جدید را بنا نهادند که مجدداً این بار توسط امیر تیمور به ویرانی کشانده شد.

سمرقند: پایتخت حکومتی

فردوسی، بزرگترین حماسه سرای ایران و جهان، ناحیهٔ ماوراءالنهر را توران نامیده که بخشی از خراسان بزرگ شمرده می‌شود.

دو رود بزرگ سیحون و جیحون که در محل آنها را آمودریا و سیر دریا می‌نامند، از گذشتهٔ بسیار دور مأوا و مسکن مردمانی بوده که ازنظر شهرنشینی از اهمیت خاصی برخوردار بوده‌اند. این سرزمین حتی قبل از آنکه به پایتختی تیمور انتخاب شود از نظر سوق‌الجیشی نیز اهمیت بسیاری داشته است. سمرقند در ارتفاع ۶۲۸ متری از سطح دریا قرار دارد.

در ادوار اسلامی شهر سمرقند همیشه مهمترین شهر تمام منطقه محسوب می‌شده، حتی در عصر سامانی که بخارا پایتخت بود سمرقند بر آن برتری داشت.

تبرستان
www.tabarestan.info

به علت واقع بودن بر سر جادهٔ کاروانی، مانند راه بازرگانی هند از طریق بلخ و راه ایران از طریق مرو، شهر باستانی سمرقند از نظر اقتصادی و بازرگانی نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. همچنین سمرقند از طریق شرق یعنی ترکستان به شهرهای باستانی چین هم می‌توانست ارتباط داشته باشد.

سمرقند در دوران امارت نصربن احمد اولین امیر مقتدر سامانی نیز مدتی به پایتختی سامانیان انتخاب‌شده بود و در دورهٔ تیموری برای بار دیگر این شهر به پایتختی انتخاب گردید.

محوطهٔ شهر باستانی سمرقند متعلق به پیش از تیموری، روی تپهٔ معروف به تپهٔ افراسیاب در شمال شهر فعلی قرار داشت که حدود سی سال قبل مورد کاوشی باستانشناسان قرارگرفت. در دورهٔ تیموری شهر سمرقند در حومهٔ جنوبی تپهٔ افراسیاب تشکیل و گسترش یافت.

با بر، که سمرقند را در سال ۹۰۳ هـ ق /۱۴۹۷ م قبل از مرگ حسین بایقرا دیده، می‌نویسد: در همهٔ ربع مسکون کمتر شهری است که همچون سمرقند در موقعیت خوبی واقع شده باشد. در طرف شرق، فرغانه و کاشغر را دارد؛ در طرف مغرب، بخارا و خوارزم؛ در شمال، تاشکند و شاهرخیه واقع است... رودخانهٔ کهک یا زرافشان از شمال سمرقند جاری است... باغها و حومهٔ سمرقند بر ساحل آن قرارگرفته و همهٔ منطقهٔ آن تا بخارا پر جمعیت است.

بلینسکی محقق روسی طرح اجمالی شهر سمرقند را از قرن نهم تا یازدهم هجری قمری ارائه می‌دهد. نامبرده توسعهٔ شهر را در دورهٔ تیموری و بناهای مذهبی و غیر مذهبی شهر و همچنین دروازه‌ها، خندق و ربض را مورد مطالعه قرا رداده است.

وی می‌نویسد: شهر سمرقند دارای ۶ دروازه بوده که معروفترین آن به دروازهٔ آهنی شهرت داشته و در مغرب شاه زنده واقع بوده است. این دروازه‌ها باخیابانهای طویلی به وسط شهر مربوط می‌شد که در آنجا چهارسوی بزرگی قرار داشت. مرکز بازرگانی در مرکز ریگستان واقع شده بود که اطراف آن مساجد و کاروانسراها قرار داشت.

کلاویخو ضمن دیدار از شهر سمرقند می‌نویسد: حدود ۱۵۰/۰۰۰ نفر در داخل حصار شهر سمرقند زندگی می‌کنند و جمعیتی نسبتاً زیاد نیز در ربض (حومه شهر) می‌زیستند که بعضی از این ربضها دارای حصارهای مخصوصی بود. در دوران سلطنت تیمور جمعیت شهر با هجوم مردم سایر جاها افزایش یافت.

در *مسالک و ممالک* اصطخری دربارهٔ سمرقند میخوانیم: سمرقند که بر کنار رود سغد قرار دارد کرسی ایالت سغد بود. در نزدیکی سمرقند کوهی وجود دارد که آن را کوهک گویند و از آنجا سنگ بنا و سنگ آهک و آبگینه می‌آورند و معادن زر و سیم در آن کوه یافت می‌شود... معروفست که سمرقند *راتبع* یکی از ملوک یمن بنا نهاد و ذوالقرنین در توسعهٔ آن کوشید. بناهای آن از گل و چوب ساخته شده و مردمان آن نیکو روی و زیبا و با متانت وقار می‌باشند. شهر سمرقند کهندژ و شارستان و ربض داشت و سرای امارت و لشکرگاه در کهندژ واقع بود. اطراف شارستان را حصاری با دروازه‌های متعدد بنا نهاده بودند به نام درِ چین به طرف مشرق، درِ نوبهار به طرف مغرب، درِ بخارا به جانب شمال و دروازهٔ کش به سوی جنوب... در محلات و مساکن و بازارها آب جریان داشت و بر روی رود سغد سدی عظیم ساخته بودند؛ و گرداگرد شهر را خندق بزرگ فرا گرفته بود و محلهٔ سه طاق، آبادترین محلات سمرقند در نزدیکی سد مزبور روی این خندق قرار داشت و دکاکین بسیار در آن دیده می‌شد که متعلق به جماعت زردشتیان بود؛ و مسجد آدینه در شارستان در قسمت جنوبی کهندژ قرار داشت. دیوار ربض دو فرسنگ در دو فرسنگ بود. در غالب سراهای این شهر باغ و بستان وجود داشت، چنانکه اگر کسی به کهندژ نگاه کند همهٔ سرایها به درخت پوشیده باشد.

اصطخری دربارهٔ سمرقند می‌نویسد: سمرقند چهار روستای عظیم موسوم به پنجیکت، ورغر، ساودار و مایمرغ دارد. در *حدود العالم* می‌خوانیم: داد و ستد در بازارهای واقع در ربض سمرقند صورت می‌گرفت و انواع مختلف امتعهٔ دنیا در آنجا به حد کمال وجود داشت، چه این شهر بازار بزرگ جمیع بلاد ماوراءالنهر بود. کاغذی که در سمرقند ساخته می‌شد در جمیع ممالک مشرق زمین مشتری داشت، و مردم سمرقند کاغذسازی را از چینی‌ها آموخته بودند. اصطخری در خصوص مسکوک سمرقند می‌نویسد: معاملت سمرقند به زر باشد و به درم اسمعیلی شکسته و نقدی دیگر است که آنرا محمدی گویند و جز در سمرقند هیچ جای دیگر نرود.

به این ترتیب، در آغاز قرن نهم هجری قمری با انتخاب سمرقند به پایتختی تیموریان، این شهر مرکز هنرهای اسلامی گردید و با احداث حدود ۳۰۰ بنا در شهر و ناحیهٔ اطراف آن یکی از پایتختهای معروف آسیای میانه گردید.

لازم به یادآوری است که تیمور هنرمندان بسیاری را از شهرهای مختلف به سمرقند فرا خواند تا بناهای مذهبی و غیر مذهبی شهر سمرقند را احداث نمایند؛ از آن جمله قوام‌الدین شیرازی هنرمند و معمار معروف شیرازی بود که از شیراز به سمرقند رفت و به معماری شهر سمرقند شکوه و جلوه خاصی بخشید.

www.tabarestan.info تبرستان

هرات: پایتخت ایالتی

همی رفت با نامداران روم *بدان شارسانی که خوانی هروم*

فردوسی

پس از مرگ تیمور در سال ۸۰۷ هـ ق، سلسله کورکانی به دست پسرش شاهرخ تشکیل شد. در آن زمان شهر هرات که یک مرکز ایالتی بود به پایتختی این سلسله انتخاب گردید.

در حکومت شاهرخ که در فاصلهٔ سالهای ۸۰۷ - ۸۵۰ هـ ق ادامه داشت، شهر هرات از رونق و شکوه فراوانی برخوردار گردید. بعد از شاهرخ، الغ بیک (۸۵۳ - ۸۵۰ هـ ق) و میرزا عبداللطیف (۸۵۴ -۸۵۳ هـ ق) به سلطنت رسیدند. دیر نپائید که سلسلهٔ کورگانی بر اثر کشمکش سیاسی و جنگهای داخلی ضعیف شد. و تنها پادشاهی که توانست تا حدودی به اعتبار این سلسله کمک کند سلطان حسین میرزا (۹۱۱ - ۸۷۲ هـ ق) بود که با صدارت امیر علیشیر نوائی وزیر باتدبیر خود توانست به توسعهٔ هنرهای اسلامی بویژه نقاشی و معماری بپردازد. شهر هرات به سخنی زمان کوتاهی به پایتختی ایالتی در زمان عباس میرزا انتخاب شد.

www.tabarestan.info تبرستان

همانطور که گفته شد، دوران توسعهٔ هنرها در هرات، زمان شاهرخ تیموری است. در زمان وی شهر توسعه یافت و بناهای متعددی که هر یک با تزئینات کاشی آرایش‌شده بود بنا گردید.

لازم به یادآوری است که در فاصلهٔ حملهٔ مغول و استیلای تیمور، سلسلهٔ محلی‌ملوک آل کرت بر هرات فرمانروائی داشتند. در این دوره هرات دارای شکلی مربع بوده که با حصاری‌محصورشده بود.

بازارهای عمده، شهر را به چهار بخش تقسیم کرده بود.

رود معروف هریرود که ازضلع شمالی شهر جاری بود، سهم عمده‌ای را در توسعهٔ کشاورزی شهر دارا بود.

جادهٔ اصلی از سوی شمال که خیابان نامیده می‌شد، منطقهٔ آبیاری شده را قطع و به ارگ معروف اختیارالدین می‌رسید و به بازار ملک متصل می‌شد.

بازار ملک مرکز ساختمانهای آل کرت بود. ارگ که اقامتگاه شاهی را تشکیل می‌داد مشرف بر بازار قرار گرفته بود. ملوک آل کرت بناهای متعددی از جمله مسجد، کاروانسرا، گرمابه، آب انبار و خانقاه در داخل ارگ بنا نهادند و در درون حصار دوّم (ربض) دو باغ سلطنتی به نام باغ سفید و باغ زاغان ایجاد کردند.

بعد از مرگ امیر تیمور، جانشین وی شاهرخ مدتی به توسعه و گسترش پایتخت جدید یعنی هرات پرداخت و در حدود سال ۸۱۲ هـ ق بناهای متعددی را در داخل ارگ بنا نهاد که از جمله می‌توان بنای معروف عیدگاه را نام برد؛ همچنین به ایجاد بناهای متعددی چون مدرسه و خانقاه در درون حصار در بخش غربی ارگ همت گماشت، و بدین ترتیب آنچه را که در دورهٔ ملوک آل‌کرت ساخته شده بود دو برابر کرد.

شاهرخ همچنین بناهای مذهبی (زیارتگاههای) عمدهٔ شهر هرات را مرمت کرد. از جمله بناهای مرمت شده توسط شاهرخ، می‌توان مسجد جامع و بقعهٔ عالی خواجه عبدالله انصاری را نامبرد.

یکی از تغییرات عمدهٔ شهر هرات در عهد تیموری را می‌توان ایجاد جوی سلطانی توسط یکی از امیران تیموری برشمرد. این تغییرات در فاصلهٔ سالهای (۸۷۳ - ۸۶۳ هـ ق) به عمل آمد.

یکی از مورخان این دوره به نام عبدالرزاق سمرقندی، دربارهٔ ایجاد جوی سلطانی و نتایج حاصله از پیشرفت کشاورزی می‌نویسد: بالنتیجه، در شمال شهر در دشت مزارکازرگاه... جاهائی را به زیر کشت بردند.

در زمان حکمرانی حسین بایقرا، توسعه و آبادانی شهر هرات بیشتر شد و جوی سلطانی باعث آبادانی زمینهای زیادی در اطراف هرات گردید

کتاب ***روضات‌الجنات فی‌اوصاف مدینة هرات*** که در فاصلهٔ سالهای ۸۹۹ - ۸۹۷ هـ ق توسط معین‌الدین محمد زمچی اسفزاری به رشتهٔ تحریر در آمده، منابع سودمندی در مورد شهر هرات به دست می‌دهد.

اولین محلی که در ایالت هرات بنا نهادند قصبهٔ فوشنج بود که به دست پشنگ بن‌افراسیاب بن نمرود بن کنعان ساخته و به شهر پشنگ معروف شد و معرب آن فشنج گردید و با کثرت استعمال و اوی برآن اضافه کردند و آن را فوشنج نامیدند.

www.tabarestan.info تبرستان

ایالت هرات در اقلیم چهارم قرار دارد و چون این اقلیم به خط استوا نزدیکتر از اقالیم دیگرست، آب و هوای ملایم دارد و سر سبز وخرم است. راجع به بنای هرات، زمچی به نقل از شیخ ثقةالدین عبدالرحمن مؤلف ***تاریخ قدیم هرات*** وجوه ذیل را آورده است:

۱ ـ هرات در زمان طهمورث بن هوشنگ بن فرسب بن کیومرث بنا نهاده شد و چون طهمورث دعوی باطل ربوبیت آغاز نهاد و دست تعدی به اذیال عروض و اموال خلایق درازکرد، پریشانی تمام به جمع رعایا راه یافت... و دل بر جلا و سرگردانی نهادند)؛ به این ترتیب مردم به اطراف و اکناف مهاجرت کردند، چنانکه پنجهزار خانوار از صحرانشینان به حدود کابل رفتند و از آنجا راه غور را در پیش گرفتند ولی به علت قلت آذوقه آن ناحیه را ترک گفتند و عازم موضعی که بعدها به قصبهٔ ***اوبه*** معروف شد گردیدند و به ایجاد ابنیه و عمارات پرداختند. چندی نگذشت که بین این جماعت اختلاف و نفاق بروزکرد و عده‌ای ناگزیر آن ناحیه را ترک گفتند و در نار رود مالان در محلی که بعدها به کواشان علویان اشتهار یافت رفتند و با گذشت زمان بر عدهٔ آنان افزوده شد. بین این جمع زنی بود به حسن سیرت و زیبائی صورت انگشت‌نما به نام شمیره دختر جمان افریدون از فرزندان کیومرث. وی مردم را وادار به بنای قلعهٔ شمیران در شمال هرات کرد و برج و باروی مستحکم و دروازه‌های متعدد ساخت و «دیوار شایگان به سه فرسنگ طول بساخت و به قرب هر فرسنگی دروازه‌ای از آهن بپرداخت و بر هر دری حارس و بوّابی با ده نفر مرد نصب فرمود.» مهاجرین مزبور در قلعهٔ شمیران دیر زمانی به رفاه و آسایش بسر بردند تا زمان منوچهر فرا رسید. در آن عهد عدهٔ آنان فزونی گرفت و پادشاه ایشان، در دوره‌ای که معاصر با پادشاهی منوچهر در ایران زمین بود، خرنوش نامداشت. وی از فرزندان سهم نریمان بود. جمعی از مردم نزد خرنوش آمدند و تقاضا کردند که وی با نامه‌ای از شاهنشاه منوچهر اجازهٔ بنای شهری عظیم بگیرد. این ملتمس قبول افتاد و منوچهر اجازهٔ ایجاد شهر مزبور را داد. «این حال در زمان حضرت موسی کلیم علیه و علی‌نبیناالتحیه والسلام بود که از آن عهد تا کنون که سنهٔ سبع وتسعین و ثمانمایه (=۸۹۷ هـ ق = تاریخ شروع تألیف کتاب ***روضات***) هجریست دو هزار و

هفتصد و بیست و هفت سال می‌شود.» و با اجازهٔ شاهنشاه سرانجام قهندز شهر را بنا کردند و «چهار قصر رفیع بر چهار طرف او بساختند و دو دروازه یکی از جانب شمال و یکی از جانب جنوب درغایت محکمی بپرداخت، چنانکه حصار شمیران داخل شده رکن رکین و سد اسد قهندز شد و عرض دیوار سی گز و بالای او پنجاه گز نهادند و برجی نصب کرده خندق عمیق کندند». پس از اتمام بنای قهندز مردم از شمیران به آنجا آمدند. اما چندی نگذشت که براثر کثرت جمعیت دچار مضیقه جا و مکان شدند و چون در ناحیهٔ هرات نوبت حکومت به ارغاغوش رسید، از شاهنشاه بهمن تقاضا کرد شهری بزرگتر از قهندز بسازد و وی موافقت کرد و شهر هرات ساخته شد؛ «و دیواری که محیط به قهندز و هرات بود دوازده هزار و پانصد و هشتاد و سه گز آمد و بلندی دیوار باره چهل و پنج گز و عرض دیوار صدوده گز کردند و برجهای چهار سوی نصب کرده... و دو دیوار دیگر از درون و بیرون برافراشتند، عرض هر یک بیست گز و فرجهٔ میان هر دو دیوار ده گز گذاشتند و خندقی بغایت عمیق فرو بردند»

۲ ـ چون ساکنین قصبهٔ *اوبه* فزونی گرفتند، از همای چهر آزاد معروف به شمیران دختر بهمن بن اسفندیار اجازهٔ ساختن قهندز و شهر هرات را گرفتند به شرط آنکه قلعه‌ای را که می‌سازند به نام او شمیران نامند. چندی پس از اتمام این قلعه و قهندز، او هرات را ساخت و چون دارا به دست اسکندر کشته شد این بنا ناتمام ماند و اسکندر آن را تمام کرد.

۳ ـ بعضی معتقدند که دختر ضحاک به نام هرات اول قصبهٔ اوبه را ساخت و سپس شهر هرات را.

۴ ـ برخی دیگر می‌گویند که هرات را ذوالقرنین، کسی که نام او در قرآن مجید آمده است، ساخته.

۵ ـ عده‌ای برآنند که هرات به تدریج توسط سه تن بنا شده است: سیاوش بن کیکاوس دیوار اندرونی و اسکندر دیوار بیرونی و داراء بن دارا برجها و باروها و خندق را ساختند.

در عهد مؤلف *روضات‌الجنات*، هرات پنج دروازه داشت به قرار ذیل: دروازهٔ ملک در طرف شمال؛ دروازهٔ عراق در طرف مغرب؛ دروازهٔ فیروزآباد در طرف جنوب؛ دروازهٔ خوش در طرف مشرق و دروازهٔ قپچاق (تصور می‌شود قبچاق باشد) در شمال شرقی. هریرود که آنرا رود مالان گویند از هرات می‌گذرد، و قصبات هرات عبارت بودند از: دارالعباده و قریهٔ سیاوشان. بلوک آن از اینقرار بودند: توران و ترنیان، غوران و باشتان، کمیران، سبقر، خیابان، گداره، انجیل، النجاق، ادوان و تیران. ابنیهٔ معروف هرات عبارت بود از: مسجد جامع هرات که زمچی در وصف او در *روضات‌الجنات* می‌گوید: (که در شأن مسجد حرام نص کلام واردست، والافیض این مقام خجسته فرجام کم از آن نیست.» این مسجد دارای پنج باب و چهار صفه گرداگرد آن بود. امیر خسرو دهلوی در خصوص آن در قران سعدین سروده است:

مسجد او جامع فیض اله — زمزمهٔ خطبهٔ او تا به ماه

مسجد جامع توسط محمد سام غوری ساخته شده و در زمان مؤلف *روضات*، یعنی در قرن نهم هجری قمری تاریخ بنای آن بر ایوان مقصوره به خط میخی سال ۵۹۷ ثبت گردیده بود.

دیگر مسجد گوهرشاد که زوجهٔ میرزا شاهرخ گورکان بیرون شهر هرات آن را ساخت. یکی دیگر از ابنیهٔ معتبر هرات قلعهٔ اختیارالدین در شمال آن شهر بود، که برج و باروئی بلند و خندقی ژرف داشت.

www.tabarestan.info تبرستان

همانطوری که خوانندگان گرامی به‌ویژه دانشجویان رشتهٔ معماری و شهرسازی آگاهی دارند از آغاز قرن بیستم میلادی تاکنون منابع و اطلاعات جامعی دربارهٔ کاوشها، بررسیها و همچنین چگونگی معماری و شهرسازی ایران در خراسان بزرگ به زبان فارسی انتشار نیافته است.

از آنجائیکه هرگونه اطلاعات، هرچند خلاصه ممکن است برای استفادهٔ همگان بخصوص دانشجویان رشتهٔ معماری و شهرسازی مفید باشد از آقای دکتر ورجاوند استاد دانشگاه که در گذشته سفرهای متعددی به این نواحی داشته و مقالات و کتب با ارزشی در زمینهٔ معماری، شهرسازی، مرمت و بازپیرائی بناهای خراسان بزرگ نوشته و ترجمه نمودند درخواست گردید که هرچند به اختصار شهرهائی چون بخارا، سمرقند، هرات و غزنه را که ازپایتختهای این منطقه هستند از دیدگاههای مختلف مورد بررسی قرار داده و مطالبی به مجلد کنونی بیافزایند.

مؤلف

تبرستان
www.tabarestan.info

سخنی دربارهٔ پایتختهای ایران در سرزمین خراسان بزرگ این کهن مرزوبوم اهورائی را با اشاره‌ای کوتاه به سابقهٔ جغرافیای تاریخی آن پهنهٔ پرآوازه در بستر تاریخ آغاز می‌کنیم.

به اعتبار اساطیر ایرانی، فریدون شهریار نامدار، کشور پهناور خود را در بخش آسیائی که «خونیرث بامی» یا ایران درخشانش می‌نامیدند به دو بخش تقسیم و فرمانروائی ناحیهٔ شرقی را به تور و بخش غربی را به ایرج، فرزندان خود واگذار ساخت. این هر دو بر سرزمینهائی گسترده با مردمانی هم‌نژاد و هم‌فرهنگ که ازکهن دوران در کنار هم برادرانه زیسته بودند به حکمروائی پرداختند. فزون‌طلبیها سبب گردید که میان فرمانروایان این دو بخش درگیریهائی پدیدار گردد که سرانجام تور به دست منوچهر فرزند ایرج کشته می‌شود و از آن زمانست که از ایران یکپارچه دوران فریدون، با دو نام ایران و توران یاد می‌گردد. ولی نه تنها در آن دوران و تمامی دوران تاریخی پس از آن، که تا قرن پنجم نیز این امر برای باشندگان هر دو سرزمین مسلم بوده است که ایرانی و تورانی هر دو از یک نژاد و هر دو آفرینندهٔ فرهنگی هم‌پیوند می‌باشند. فردوسی در سخنی از نامهٔ افراسیاب به کاووس به این باور به روشنی اشاره دارد و از زبان افراسیاب هم نژادی ایران و توران و بالیدن افراسیاب را به داشتن نژاد ایرانی چنین یاد می‌کند:

همه شهر ایران سرای من است — که تور فریدون نیای من است

در اوستا از سرزمینهای سغد (سوغده)، مرو (مورو)، نسا (نیسایه)، هرات (هرایوه یا هری)، غزنین (اورو) و... همه به عنوان بخشهائی از شمال شرقی و شرق ایران یاد شده است. در دورانهای تاریخی و تشکیل دولتهای ماد و... هخامنشی نیز به شهادت کتیبه‌ها و ازجمله دو سند مهم کتیبهٔ بیستون و تخت جمشید هرات، خوارزم، بلخ، سغد گندار، درهٔ کابل تا برسد به رود سند و سرزمین غزنین و... همه جزء ساتراپهای شمال شرقی و شرق به شمار می‌رفتند.

در زمان اشکانیان و ساسانیان نیز به شهادت کتیبهٔ معروف شاپور در کتیبهٔ زرتشت مرو (مارگو)، هرات

(خرو)، بلخ و... نیز در قلمرو دولت اشکانی و ساسانی قرار داشته‌اند.

در دوران بعد از اسلام از این منطقه‌های گسترده با نامهای: خراسان و «وراز رود» یا ماوراء النهر و گاه نیز از بخشی از آنها با نام توران و بالاخره ترکستان نیز یاد شده است.

خراسان

به شهادت کتابهای قدیم جغرافیائی ازجمله ***البلدان*** نوشتهٔ احمد بن ابی یعقوب از آغاز قرن سوم (۲۷۸ هـ ق) از تمامی منطقه به نام ***خراسان*** یاد شده است. چنانکه دربارهٔ مرو و بلخ و مرو رود هر یک چنین می‌نویسد: مرو «مهمترین استانهای خراسان است» ـ بلخ «شهر بلخ شهر بزرگتر خراسان است و پادشاه خراسان «شاه طرخان» در آنجا منزل داشت و آن شهری است با عظمت ... گفته می‌شود که شهر بلخ وسط خراسان است...» (ص: ۵۵ و ۶۳).

تا قرن سوم تمامی این ناحیهٔ گسترده را خراسان می‌نامیدند و اسمی از ماوراء النهر درمیان نبوده است و آنچه که به نام «ترکستان» از آن یاد می‌شده خارج از این منطقه و در جانب چین واقع بوده است.

در قرن چهارم در ***مسالک و ممالک اصطخری*** (۳۴۰ هـ ق) ضمن سخن گفتن از ***اقلیم خراسان***، سرزمینهای واقع در آنسوی جیحون را ماوراءالنهر نامیده و چنین از آن یاد می‌کند: «... و شمال خراسان ماوراءالنهر و بهری از بلاد ترکستان و ختل و جنوبی خراسان بیابان پارس و قومس...» (ص ۲۰۲).

در اثر معتبر و دیگر قرن چهارم، ***حدودالعالم من المشرق الی المغرب (۳۷۲هـ ق)*** از ناحیه وسیع خراسان در زیر دو عنوان یاد شده: «ناحیت خراسان و شهرهای وی» و دیگری «ناحیت حدود خراسان و شهرهای وی».

در شرح عنوان نخست و حدود آن چنین می‌خوانیم: «ناحیتیست مشرق وی هندوستان است و جنوب وی بعضی از حدود خراسانست و بعضی بیابان کرکس‌کوه و مغرب وی نواحی گرگانست و حدود غور، و شمال وی رود جیحون است و این ناحیتیست بزرگ با خواستهٔ بسیار و نعمتی فراخ... پادشاهی خراسان اندر قدیم، جدا بودی و پادشاه ماوراءالنهر جدا و اکنون هر دو یکیست و میر خراسان بخارا نشیند.» (ص ۵۵) ـ در شرح ناحیه‌ها و شهرهای این ناحیه از ۳۱ ناحیه و شهر نام می‌برد که از آنجمله‌اند: نسا، هری، بادغیس، خجستان، غرجستان، مرو رود، دندانقان، کوزکاتان، طالقان، بلخ، تخارستان، بامیان و... (ص ۵۵).

در قرن هفتم در اثر معتبر ***منجم البلان*** نوشتهٔ ***یاقوت حموی*** (۶۲۳ هـ ق) خراسان چنین معرفی شده است: «خراسان بلاد وسیعی است و نخستین حد آن از حدود عراق از اذوار قصبه جوین و بیهق است و آخرین حدش از حدود هند و طخارستان و غزنه و سجستان و کرمان می‌باشد... خراسان مشتمل بر شهرهای بزرگ است که از آنجمله است نیشابور و هرات و مرو (مرو قصبه آن بوده است) و بلخ و طالقان و ابیورد و سرخس و آنچه از شهرهای زیر نهر جیحون می‌باشد پاره‌ای از مردم اعمال خوارزم را از شهرهای خراسان می‌آورند حتی ماوراءالنهر

www.tabarestan.info تبرستان

را جزء آن می‌دانند...»[۱].

بطورکلی در آثار قرن چهارم هجری به بعد زمانی که نامی از ماوراءالنهر برده شده منظور سرزمینهای گسترده‌ای بوده‌اند که در آنسوی جیحون قرار داشته‌اند و به فارسی دری از آن با نام «ورازرود» یاد می‌کرده‌اند که ناحیه‌ها و شهرهای عمده آن عبارت بوده‌اند از سغد، سمرقند، بخارا، خجند، اسروشنه و ترمذ.

باید دانست که به شهادت منابع تاریخی تا پایان قرن چهارم هرگاه در نوشته‌های جغرافیدانان ایرانی سخنی از «ترکستان» به میان آمده به منظور ناحیه‌ای بوده که در شمال ماوراءالنهر قرار داشته است.

ولی در قرن شانزدهم میلادی است که ترکستان به جنوب آمودریا نیز کشیده می‌شود و بر اثر موجهای پی‌درپی قبایل ترک به سوی شرق، بخشهائی از سرزمینهای ماوراءالنهر نیز به این نام خوانده می‌شوند و درنتیجه سرزمینهائی که در عهد باستان از آن با نام توران یاد می‌شد و ازنظر نژاد و فرهنگ با ایرانیان پیوندی دیرینه داشتند نیز به تدریج ترکستان نامیده شد. درحالی که ترکستان اصلی را ایالت وسیع «سین کیانگ» یا ترکستان چین تشکیل می‌داد که مسکن اصلی قومهای ترک بود. به همین دلیل تا پیش از ایجاد جمهوریهای ازبکستان و ترکمنستان در اتحاد شوروی، در دوران تزارها از سرزمینهای واقع در جنوب آمودریا با نام «ترکستان غربی» یا «ترکستان روس» یاد می‌گشت تا از ترکستان اصلی تمیز داده شود. به عبارت دیگر این منطقه جایگاه اصلی قومهای ترک نبوده بلکه بر اثر هجوم آن اقوام، باشندگان غیر ترک آن باگذشت زمان به گویشهای مختلف ترکی که زبان قبایل مهاجم ترک بوده آشنا و با آن سخن می‌گویند. جالب آنکه در تمامی دوران سلطه قومهای ترک، زبان فارسی در بخش عمده منطقه و بویژه در کانونهای عمده تمدن شهری به زندگی خود ادامه می‌دهد و ساکنان شهرهای بزرگ و معتبری چون سمرقند و بخارا با وجود مشکلات سیاسی و محدودیتهای بسیار با عشق و شور از این زبان پاسداری می‌کنند و آن را به عنوان زبان رسمی و ارتباط فرهنگ به کار می‌برند.

www.tabarestan.info تبرستان

پیشینهٔ تاریخ و فرهنگ منطقه

سخن دربارهٔ پیشینهٔ تاریخ و فرهنگ این سرزمین کهنسال به شهادت کتابهای مختلفی که تاکنون در این زمینه انتشار یافته است، هرقدر به کوتاهی بیان گردد نوشته‌ای پرحجم را طلب می‌کند. از این رو بر آن نیستیم تا به آن بپردازیم بلکه با ذکر چند نمونه برآنیم تا این آگاهی را به دست دهیم که نخست آنکه یافته‌های باستانشناسی در منطقهٔ خراسان بزرگ دورانی طولانی را دربر می‌گیرند و روشنگر آنند که دست‌کم از دوران پارینه سنگی و عهد «موسترین» این سرزمین باتوجه به گوناگونی منظر و موقع جغرافیائی آن از زیستگاههای عمدهٔ دنیای کهن پیش از تاریخ به شمار می‌رفته و در پیوند با سرزمین ایران کنونی در زمینهٔ آفرینش فرهنگهای پیش از تاریخ نقش‌آفرین بوده است. چنان که برخی از کاوشهای انجام شده در این منطقه ازنظر انسانشناسی فیزیک و شناسائی گونه‌های انسانی

---

۱ - خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه) ـ آ. بلنینسکی ـ مترجم پرویز ورجاوند ـ چاپ دوم، ۱۳۷۱ از مقدمه مترجم دربارهٔ نام کتاب، ص ۲۸.

ازنظر علاقه‌مندان به پدیده تکامل، از اعتبار والائی برخوردار است. ازجمله کشف جسد انسان معروف به «نئاندرتال» در غار «تشلیک‌تاش» واقع درکوهساران جنوب شرقی «ترمذ» که معرف یکی از نمونه‌های استثنائی به خاک‌سپاری در دوران پارینه سنگی است حکایت از آن دارد که فرهنگ زندگی در میان انسانهای پیش از تاریخ این ناحیه از ویژگیهای برجسته‌ای برخوردار بوده است. انسانهای دورهٔ موسترین در این ناحیه با به خاک سپردن جسد این پسرک هشت یا نه ساله و پوشاندن روی قبر با شاخهای بزکوهی وحشی از نخستین پیام‌آوران اندیشه اعتقاد به جهان بازپسین به شمار می‌روند.

دو دیگر آنکه کاوشهای انجام شده در جایگاههای مختلف این سرزمین روشنگر تداوم ناگسسته زندگی در آن از دوران پارینه سنگی به بعد می‌باشد. انبوه یافته‌های دوران نوسنگی در این سرزمین نشانگر، افزونی چشمگیر گروه‌های انسانی بوده و می‌رساند که بسیاری از آنها بسان دیگر گروههای انسانی ساکن در ایران کنونی خیلی زود با دوران شکار و جمع‌آوری غذا وداع گفته و بکار اهلی کردن حیوانات و کشت و کار پرداخته‌اند کهنترین جایگاه پیش از تاریخی کاوش شده مربوط به نخستین جامعه‌های کشاورزان ناحیه خراسان بزرگ «جیتون» نام دارد که در ۲۰ کیلومتری شمال غربی عشق‌آباد واقع شده است. کشف داسهای استخوانی با تیغه‌های سنگی، دانه‌های گندم و جو در خاک رس آثار سفال بدست آمده در محل، سفالهای دست ساخت قطعه استخوانهای حیواناتی چون گوسفند و بالاخره کاربرد بلوکهای گل رس برای ساختن خانه‌های مسکونی همه و همه نشانگر یکی از کهن‌ترین استقرارهای نخستین در این سرزمین است و از آن به عنوان «قدیمیترین نمونه تمدن دوران کشاورزی در آسیای میانه...» [۱] یاد می‌شود. جایگاههای معروف دیگر چون «نمازگاه تپه» و «قره تپه» و «انو» در منطقهٔ عشق‌آباد معرف اهمیت ناحیهٔ «پرتوه» در جغرافیای تاریخی کهن ایران زمین از نظر استقرارهای دوران کشاورزی است.

فرهنگهای دوران استقرار کشاورزی در ناحیه خوارزم چون کاوشهای «جانباز قلعه» و «تزبگیاب» مربوط به عهد برنز، نیز نشان دهنده این امر می‌باشد که «زندگی اصلی این مردم براساس کشاورزی متکی بر آبیاری مصنوعی و کله‌داری... استوار بوده است».

آثار شناخته شده در ناحیه کوهستانی تاجیکستان جنوبی که از آن با نام فرهنگ «حصار» یاد شده نیز معرف نخستین فعالیت‌ها در زمینهٔ کشاورزی و استقرار در دهکده‌ها می‌باشد.

اشاره به این دورانهای کهن به این نیت است تا نشان دهیم که پدیده استقرار و یکجانشینی که پایه و بنیاد شهرنشینی بر آن استوار است، در این سرزمین از پیشینه‌ای بس کهن برخوردار بوده است، کاوشهای انجام شده در گسترهٔ وسیعی از این منطقه معرف وجود زیستگاههای شهری از آغاز هزارهٔ اول پیش از میلاد است. گزارشهای باستانشناسی در این پهنهٔ گسترده از شهرهای دوران ماد و بعد از آن، بویژه دوران هخامنشی آگاهیهای بسیاری بدست می‌دهد. «بلنیتسکی» در این باره چنین می‌گوید: «کاوشهای انجام شده بویژه بیانگر تحولات زندگی شهری است و این امر با کشف و بازشناختن شهرهای مختلف مربوط به دوران هخامنشی در آسیای میانه محقق گشته

---

۱ - خراسان و ماوراءالنهر، ص ۶۵.

است. هم اکنون تعداد قابل توجهی از بنیادهای شهری کم و بیش وسیع مربوط به قرنهای ششم تا چهارم پ. م را در تمامی ناحیه‌های اصلی آسیای میانه می‌شناسیم.[1] ازجمله شهرهای مربوط به این دوران می‌توان از «مرغنده» (افراسیاب) یا سمرقند کهن و بلخ یاد کرد که هر دو از وسعتی قابل توجه برخوردار بوده‌اند. چنانکه حصار پیرامون شهر افراسیاب بیش از ۱۰ کیلومتر بوده است. کاوش شهرهای مربوط به دوران هخامنشی در سرزمینهای آسیای مرکزی روشنگر این امر است که سنت شهرنشینی و ساختن شهرهای صاحب نقشه با بافتی منسجم بر پیشینه‌ای کهن استوار بوده است. رشد شهرسازی در دوران اشکانیان و سپس در امپراتوری بزرگ ساسانی، بخش عمده‌ای از سرزمینهای آسیای مرکزی را دربرگرفته و آثار چشمگیر و عظیمی را بوجود آورده است. شهرهای شکوهمندی چون: کوی کولیکان قلعه و در خوارزم ـ نسا (اولین پایتخت اشکانیان) در نزدیکی عشق‌آباد مجموعه گسترده خالچیان در شرق «ترمذ» ـ شهر معروف «ورخشا» در سی کیلومتری غرب بخارا با آثار معماری کم نظیر و دیوار نگاره‌های پرارزش آن و بالاخره «پنج کنت» در ۶۰ کیلومتری سمرقند کنونی با معماری و آثار هنری پرآوازه‌اش همه و همه بیانگر شکوفائی پدیده شهرسازی آفرینش فضاهای معماری شهری در مدت زمانی افزون بر هشت قرن در این منطقه است.

www.tabarestan.info تبرستان

در دوران بعد از اسلام نیز، پس از پایان فروکش کردن خونریزیها و ویرانگریهای سرداران عرب در این سرزمین‌ها، بار دیگر کار سازندگی در جای جای این پهنه گسترده آغاز می‌گردد و شهرهای ویران شده با برخی دگرگونیها بار دیگر برپا می‌شوند و جان می‌گیرند و به مناسبت نیز شهرهای تازه‌ای پدید می‌آیند که برخی با فاصله کم در کنار شهرهای ویران شده برپا می‌شوند و برخی در کنار میرهای جدید پایه‌گذاری می‌شوند، چنانکه در قرن پنجم در منطقه‌ای بسیار گسترده با مرکزیت بخارا، شهرهای گوناگونی وجود داشته است که نام و یادشان در دفتر ایام ثبت گردیده است.

حال باتوجه به آنچه که در بالا بدان اشاره رفت می‌کوشیم تا در گفتاری کوتاه شهرهائی را که در این سامان ازنظر سیاسی به صورت تختگاه درآمده بودند معرفی کنیم.

بخارا

بنیان نخستین بخارا به دوران اساطیری نسبت داده شده چنانکه گور افراسیاب را بر در شهر بخارا در دروازهٔ معبد یاد کرده‌اند. «نرشخی» اشاره دارد که «اهل بخارا را برکشتن سیاوش سرودهای عجب است و مطربان آرن سرودها را کین سیاوش گویند...»[2]

پس از فتح بخارا بوسیلهٔ قتیبة بن مسلم سردار عرب، به دستور او اهل بخارا نیمی از «خانها و ضیاع خویش

---

۱ ـ همان، ص ۸۴.

۲ ـ تاریخ بخارا ـ تألیف ابوبکر محمد بن جعفر النرشیخی ۲۸۶ ـ ۳۴۸ ـ ترجمهٔ ابونصر احمد بن محمد بن نفرالقباوی ـ تلخیص محمد بن زهر بن عمر ـ تصحیح و تحشیه مدرس رضوی ـ تهران.

عرب را دادند». و به این ترتیب شهر میان ساکنان اصلی و اعراب که در سپاه قتیبه بودند تقسیم می‌گردد. در این جریان یکی از اقوام باشنده بخارا که «کشکثان» خوانده می‌شدند از شهر رانده می‌شوند. آنها مردمانی بازرگان و توانگر بودند. این قوم در بیرون شهر برای سکونت خویش دست به ایجاد هفتصد کوشک می‌زنند و بر گرد هر کوشک خانه‌هائی برای چاکران و وابستگان خود بنا می‌کنند و «هر کس بر در کوشک خود بوستانی و صحرائی ساخت...» به این ترتیب نخستین مرحلهٔ گسترش چشمگیر شهر بخارا بعد از دوران ساسانی به نیمه اول قرن نخست هجری مربوط می‌گردد. به نوشتهٔ نرشخی شهر بخارا در پیش از این مرحله برابر وسعت بخش «شهرستان» در قرن چهارم بوده است.

دربارهٔ وضع بافت شهر در این زمان چنین آورده شده که: «و اندر شهر کوشکها بود و بعضی محلتها پراکنده، دور از یکدیگر باشند، چون روستا و شهرستان را هفت دروازه بوده است، در اول را در بازارگفته‌اند...»، [در قرن چهارم از آن با در عطاران یاد شده است]. نخستین مسجد جامع را قتیبه در داخل حصار شهر برپا کرد و در بیرون شهر با فاصله نیم فرسنگ در منطقه معروف به ریگستان «نمازگاه عید» را ترتیب داد. در زمان امیر منصور فرزند نوح بر وسعت نمازگاه افزوده شد و گذشته از منبر و محراب، دستور داد تا میلهائی در فاصله‌ها برپا کنند تا «مکبران» بر فراز آنها تکبیر بگویند.

مرحلهٔ دوم گسترش شهر بخارا به دوران خلیفه مهدی پدر هارون الرشید و سال ۱۶۶ هجری مربوط می‌گردد. در این زمان فرمانروائی تمامی خراسان به ابوالعباس فضل بن سلیمان طوسی واگذار گردید. فرمانروا در مرو نشست و نمایندگان باشندگان سغد و بخارا به حضور او رفتند. فرمانروا از حال مردم بخارا پرسید و آنها «گفتند که ما را از کافران ترک رنج است، که به هر وقت ناگاه می‌آیند و در دیهها غارت می‌کنند و اکنون به تازگی آمده‌اند، و دیهه سامدون را غارت کرده‌اند، و مسلمانان را اسیر کرده برده‌اند» (ص ۴۷ تاریخ بخارا). با پیشنهاد مردم برای ساخت باره‌ای استوار بر گرداگرد شهر موافقت گردید و امیر بخارا مأمور انجام آن گشت. «نیمهٔ روستاهای بخارا اندرون آن باره بود به شکل سمرقند تا دست ترکان به ولایت بخارا نرسد» (همان).

کار بنای باره آغاز شد و بر طبق نقشه در هر فرسنگ یک دروازه و در هر نیم فرسنگ برجی استوار بنا گردید. ساخت باره در سال ۲۱۵ هجری به پایان رسید به این ترتیب بخشهای بیرون حصار شهر دوران ساسانی با بنای این باره جزء شهر می‌شوند و شهر ساسانی، «شارستان» یا شهرستان مرکز آن را تشکیل می‌داده است که جز بنای مسجد جامع تغییر عمده‌ای در آن حاصل نگشته بود.

بیست سال بعد یعنی در ۲۳۵ هجری با ایجاد و گسترش محله‌های پیرامون شهر و بیرون باره جدید که در طول دو دهه برپا شده بودند، باشندگان آن از امیر خراسان محمد بن (عبدالله) بن طلته الطاهرین درخواست کردند که «... شهر ما را ربضی می‌باید، تا شب دروازه‌ها بربندیم و از دزدان و راهزنان درامان باشیم، پس او فرموده تا ربضی بنا کردند به غایت نیکو و استوار به برجها ساختند، و دروازه‌ها نهادند، ... و این ربض را به هر وقت که لشکری قصد بخارا کردی عمارت تازه کردندی» (ص ۴۹ ت.ب) به این ترتیب سور یا باره سومی که از آن در تاریخ

www.tabarestan.info تبرستان

بخارا با نام «ربض» یاد شده برگرد حومه شهر کشیده می‌شود و این بخش نیز به دو بخش قدیم و قدیمتر شهر افزوده می‌شود و شرایط حفاظت از آن فراهم می‌آید.

در بارهٔ طول باروی عظیم بخارا، اشاره‌هائی چند وجود دارد، ازجمله «صورالاقالیم» قطر بارو را دوازده فرسنگ یاد می‌کند. «حدود العالم» نیز دربارهٔ آن چنین آورده است: «حدود بخارا دوازده فرسنگ اندر دوازده فرسنگ است و دیواری به گرد این .... درکشیده به یک باره و همه رباطها و دیها از اندرون این دیوار است.»

«ششکین» باستانشناس روس طول دیوارها را در حدود ۲۵۰ کیلومتر یادکرده است. درباره تعداد دروازه‌های شهر بخارا متن‌های تاریخی به نکاتی اشاره دارند که با توجه به نوشته‌های آثاری چون: صورةالارض ابن حوقل، مالک و ممالک استخری، مقدسی و ترجمهٔ مسالک و ممالک به شرح آنها می‌پردازیم. در مجموع دروازه‌های بخارا در سه باروی مختلف شهر قرار داشته‌اند. ربض دارای یازده دروازه بوده با نامهای: دروازهٔ میدان، دروازهٔ ابراهیم، دروازهٔ ربو یا ریو، دروازهٔ مردکشان یا مردقشه یا مرکسان، دروازهٔ کلاباد که از آن به سوی نسف و بلخ می‌رفتند، دروازهٔ نوبهار، دروازهٔ سمرقند، دروازهٔ بخاشکور یا فغاسکون، دروازهٔ رامیثنه یا رامیثنیه، دروازهٔ جدسرون یا حد شرون به طرف خوارزم و بالاخره دروازهٔ عشج. جالب اینکه از ربض به بازار نیز یازده در یا دروازه وجود داشته که از آن جمله‌اند: دروازهٔ آهنین، دروازهٔ پل حسان، دروازهٔ رخنه، دروازهٔ کوشک ابی‌هشام کنانی، دروازهٔ فارجک، دروازهٔ کوی مخان و دروازهٔ سمرقند.

بعداز دروازه‌های ربض در باروی دوم هفت دروازه قرار داشته با نامهای: شارستان یا «درب المدینه»، دروازهٔ نور، دروازهٔ حقره یا حفره، دروازهٔ آهنین، دروازهٔ قهندژ، دروازهٔ بنی‌اسد یادروازهٔ مهر و دروازهٔ بنی‌سعد یا سعدیان.

کهندژ یا قهندژ دارای دو دروازه بوده است یکی ریگستان که در برابر دروازهٔ قهندز قرار داشت و دومی دروازهٔ مسجد آدینه بخارا در دوران سامانیان با برگزیدن آن به عنوان تختگاه از نظر معماری با بنای سراها و کاخها و دیوانهای اداری، شکوهی چشمگیر می‌یابد.

عمده بناهای تازه‌ساز در منطقه وسیع معروف به ریگستان برپا می‌شود. پیش از سامانیان نیز کاخ و سراهای پادشاهان و حکمرانان در این بخش بنا شده بود. نصر بن احمد فرزند اسماعیل سامانی دستور داد تا در ریگستان سرای باشکوهی بسازند و «مال بسیاری در وی خرج کرد» پس از آن دستور داد تا سراهای کارگذاران حکومت را نیز درکنار کاخ او بنا کنند و هر «عاملی» را «دیوانی» خاص خود بود که در آن کارکنان دیوان به کار ملک و مردم می‌رسیدند در تاریخ بخارا از دیوانهای مزبور چنین یاد شده است:

«... دیوان وزیر، دیوان متوفی، دیوان عمید الملک، دیوان صاحب شرط، دیوان صاحب موید، دیوان شرف، دیوان مملکهٔ خاص، دیوان محتسب، دیوان اوقاف و دیوان قضا...» به این ترتیب منطقه وسیع ریگستان به صورت ارگ سلطنتی و مرکز حکومت درمی‌آید که درنتیجه دریافت و شبکه‌بندی شهر دگرگونیهائی پدید می‌آید. ازجمله آنکه برای ایجاد پیوند میان این بخش مهم و یا مهمترین بخش شهر با دیگر بخشها در داخل و خارج حصار «چهارباغهای» زیبائی ایجاد می‌شود. در دو سوی چهارباغها بناهای گوناگونی برپا می‌گردد و در طول چهارباغها

www.tabarestan.info تبرستان

حوضهای آب ساخته می‌شود و درختهای بسیار میوه و غیر آن کاشته می‌شود. در وصف مسیر میان ریگستان تا «دشتک» «نرشخی» چنین می‌نویسد:

و دیگر از در ریگستان تا دشتک به تمام خانه‌های موزون و منقش عالی سنگین، و مهمانخانه‌های مصور، و چهارباغهای خوش، سرحوضهای نیکو، و درختهای کجم خرگاهی بوده، به نوعی که ذره‌ای آفتاب از جانب شرقی و غربی به نشستگاه سرحوض نمی‌افتاده».

سخن دربارهٔ چگونگی بخارا پایتخت دولت سامانی را با شرح اصطخری در مسالک و ممالک مربوط به نیمه اول سدهٔ چهارم به پایان می‌بریم:

«بخارا را بوبحکث خوانند، شهریست بر هامون و خانه‌ها از چوب ساخته باشند، و کوشکها و باغها و بوستانها در همدیگر ساخته است، و دیهها به نزدیک یکدیگر، چنانکی (چنانکه) باغها همه پیوسته باشد مقدار دوازده فرسنگ در دوازده فرسنگ و گرد برگرد آن دیواری برکشیده، کی (که) در این همه مسافت ویرانی یا فضای خالی نتوان یافت، و مردمان تابستان و زمستان در این قصبه مقیم باشند و درون آن دیوار دیواری دیگر دارند، نیم فرسنگ، شهر درون این دیوار بود؛ و بیرون از شهر بخارا قندزی دارند، چند شهری کوچک و قلعه‌ای دارد آن سامان که والیان خراسان بودند در این قهندز مقام داشتند؛ و قهندز را ربضی عریض و طویل بوده است، و مسجد آدینه بر در قهندز است و بازارها در ربض قهندز است. و در خراسان و ماوراءالنهر هیچ شهر انبوه‌تر و پرجمعیت‌تر از بخارا نیست، ورود سغد در میان شهر می‌رود...»[1]

www.tabarestan.info تبرستان

سمرقند پایتخت تیموریان

سمرقند از کهن روزگار ازجمله شهرهای معتبر منطقه و ایران بزرگ به شمار می‌رفته است. در حدود قرن چهارم میلادی در متون یونانی از آن با نام «مارکاندا» و پایتخت سخر یاد شده است. در دوران سلوکیها شهر معتبری از ولایت بلخ (باکتریا) به شمار می‌رفت و در عهد ساسانیان و در عهد شاپور بعد از سقوط دولت کوشان از شهرهای عمده ایران ساسانی بود. سمرقند ازنظر موقعیت جغرافیائی و قرارگرفتن در مسیر شاهراههای عمده تجارتی چون مسیرهای ارتباطی ... ، چین و از سوی مغرب، داخل فلات ایران و اروپا، از اعتباری چشمگیر برخوردار بوده است. در خود منطقه نیز از شمال با تاشکند و شاهرخیه، از شرق با فرغانه و کاشغر و از باختر با بخارا و خوارزم در پیوند بود. در دوران سامانیان و در عهد نصر بن احمد پیش از آنکه بخارا به پایتختی برگزیده شود، سمرقند این نقش را برعهده داشت.

سمرقند در دوران سامانیان رشد چشمگیری می‌یابد. قدیمیترین توصیف دربارهٔ این شهر در دوران بعد از

---

۱ - مسالک و ممالک ترجمه فارسی قرن پنجم و ششم هجری تألیف ابواسحق ابراهیم اصطخری به اهتمام ایرج افشار - تهران شرکت انتشارات علمی و فرهنگی - چاپ سوم ۱۳۶۸، ص ۲۳۹● و ۲۴۰.

اسلام از آن این فقیه است. به گفتهٔ او حصاری به طول ۱۲ فرسخ با دوازده دروازهٔ چوبی آن را فراگرفته بود. حومه، شهرستان و کهندژ، بخشهای سه‌گانه را تشکیل می‌دادند. کهن‌دژ باد و دروازهٔ آهنی با شهرستان ارتباط می‌یافت. مسجد جامع در درون شهرستان واقع بود.

کار بنای حصار سمرقند را طبری به ابومسلم می‌دهد. حصار نخستین را از آثار پیش از اسلام دانسته‌اند که در عهد ابومسلم به گفته «نسفی» در واقع بازسازی می‌شود. بنابر نوشته نسفی، در سال ۱۳۵ هجری کار بنای حصار و دروازه‌ها و کنگره و برجهای نگهبانی به دستور ابو مسلم صورت می‌پذیرد.

پیرامون حصار $7\frac{1}{4}$ فرسخ بوده که به ۳۶۰ بخش تقسیم می‌شده و در هر ۲۰۰ گز یک برج قرار داشته است. نسفی هر فرسخ را برابر ۱۲۰۰ گز یاد کرده که بر این اساس تعداد برجها ۴۵۰ و بلندی حصار ۴ گز بوده است.

مسجد جامع در شهرستان و نزدیک کهندژ قرار داشت و آن دو را خیابانی به هم می‌پیوست. سرای امارات و لشکرگاه درکنهدز واقع بود. شبکه خیابانهای شهر بطور عمده همه سنگ فرش بود و خانه‌ها را از گل و چوب بنا کرده بودند. به نوشتهٔ اصطخری در محلات و مساکن و بازارها آب جریان داشت.

www.tabarestan.info تبرستان

از ویژگیهای قابل توجه بافت شهر سمرقند وجود میدانهای مختلف در سطح شهر را می‌توان یاد کرد این میدانها خبر از وجود شبکه‌های ارتباطی منظمی می‌دهند که بخشها و محله‌های گوناگون شهر را به یکدیگر می‌پیوسته است. «ابن حوقل» در وصف این میدانها به وجود مجسمه‌های تزئینی حیوانات در میان آنها اشاره دارد: «تصاویر شگفت‌انگیز اسبان و گاوان نر و شتران و بزان وحشی از چوب سرو تراشیده‌اند. این مجسمه‌ها یکی در برابر دیگر برپا هستند و گوئی به یکدیگر می‌نگرند و می‌خواهند جنگ یا زورآزمائی کنند.» این نوشته حکایت از آن دارد که سمرقند درکهن روزگاران از ویژگیهای شهرسازی سنجیده حساب شده‌ای برخوردار بوده که گذشته از بافتی با عملکرد روان، ازنظر نشانه‌های شهری و ایجاد فضای شاد نیز از ارزشهای والائی برخوردار بوده است.

بیشتر بازارهای سمرقند در قرن چهارم در ربض قرار داشته است..ساکنان سمرقند را پیش از حمله مغول حدود ۱۰۰۰۰۰ خانوار تخمین زده‌اند که در محله‌های مختلف می‌زیسته‌اند.

یعقوبی در البلدان توصیفی از سمرقند دارد که در مورد دیگر شهرهای ایران با چنین توصیفی برخورد نمی‌کنیم. نوشته او چنین است:

«سمرقند بالاتر از آنست که به آن زینت خراسان گفته شود، بلکه بهشت استانها است، گویا سمرقند در میان باره‌اش و درحالی که سایه‌ها و درختها پیرامون آن را فراگرفته است، ماهی است کامل و نهرهای آن کهکشان و کوشکهای آن مانند ستارگان درخشان».

سمرقند درقرن نهم: سمرقندکهن بعد ازلطمه‌های شدید درحمله مغول دردوران فرمانروائی تیموراز سوی او به عنوان پایتخت برگزیده شد و مهندسان و معماران و هنرمندان چیره‌دستی را از جای جای ایران بزرگ ازجمله شیراز و اصفهان و دیگر شهرها بدانجا فرستاد تا یکی از باشکوهترین شهرهای جهان آنروز را سامان‌دهی کنند.

ابن‌بطوطه که حدود یک قرن بعد از هجوم ویرانگر مغول از سمرقند گذشته است درباره سمرقند لطمه خورده از حمله مغول چنین می‌نویسد: «... نه حصاری دارد نه دروازه‌ای، اکثر عماراتش خراب است و اندکی از آنها مسکون...» مهندسان و معماران که مسئولیت سامان‌دهی به شهر را برعهده داشتند نظر خود را بیشتر متوجه بخش جنوبی شهر قدیم ساختند و با بهره جستن از واقع بودن شهر در دشتی عظیم و وجود جنگل گونه‌ای از باغها و سپس مرغزارها، کوشیدند تا براساس شیوه «شهر سبز» یا «باغ شهر» عمل کنند و شبکه‌های ارتباطی، میدانها، مجموعه‌های معماری، کاخها و سراها را در تلفیق با فضای سبز طراحی کنند.

بر این اساس در پیرامون سمرقند کهن حلقه‌ای پرعمق از باغها و کوشکها پدید آمد که ازجمله آنها می‌توان به باغ شمال، باغ ارم، باغ بهشت، باغ چنار، باغ دلگشا، باغ نو، باغ جهان‌نما، باغ نقش جهان، باغ تخت قراچه و... اشاره داشت. گذشته از آنها کمربند دیگری از باغها بوجود آمد که نامهای شهرهای معروفی چون: قاهره، دمشق، بغداد، سلطانیه، شیراز و غیره بر آنها نهاده شد.

تبرستان www.tabarestan.info

با اینکه هر یک از باغها سامان خاص خود را داشت ولی ویژگیهای عمده آنها عبارت بود از دیواری بلند در چهار طرف که گاه در گوشه‌ها برج برپا شده بود. فضای باغ با دو خیابان اصلی عمود برهم به چهار بخش تقسیم می‌شد و کوشک و سرائی که بیشتر دارای طرح خاجی شکل بود، در میان قرار داشت. نهر اصلی از میان باغ می‌گذشت و برای جریان بهتر آب، نهر از سطح شیب‌داری حرکت خود را آغاز می‌کرد. باغها دارای سردرهای باشکوه با تزئینات رنگارنگ و بیشتر در مایهٔ آبی و طلائی بودند. وجود ایوانهائی در طبقه بالای بنا و یا سردرها چشم‌انداز دلکش را به سوی باغ و باغهای مجاور فراهم می‌ساخت. آب لازم از رودخانه زرافشان یا کوهک که در سمت شمال قرار داشت تأمین می‌گردید و با ایجاد سد بر روی رودخانه بوسیله نهرها و سپس جویها همه فضاهای سبز گسترده شهر آبیاری می‌گشت.

درون بسیاری از باغها گذشته از سراهای ساخته شده، چادرها و خیمه‌های وسیع و رنگارنگی برپا شده بود که دارای ایوان‌مانندها، غرفه‌ها و بخش‌های مختلف بودند. وجود رنگهای گوناگون مربوط به بدنه و پوشش این چادرها که اغلب حجم‌های زیادی را در بر می‌گرفتند، در پیوند با فضای سبز پیرامون و پهنه‌های آب و جویها و فوّاره‌ها، مجموعه‌های دل‌انگیز و وهم‌آفرین را بوجود می‌آوردند.

از تغییرات عمدهٔ زمان تیمور در بافت شهر می‌توان به ایجاد بازار بزرگ سرپوشیده و بلندی اشاره داشت که از میان شهر و از یکسو به سوی دیگر کشیده شده بود. در دو سوی بازار دکانها و حجره‌هائی بنا شده بود که در برابر هر یک سکوئی با سنگ سفید قرار داشت. هر حجره اتاقی در پیش و یکی در پشت داشت. سقف بازار با پوششی قوسی‌شکل و گنبدهای کم‌خیز و بلند پوشش شده بود و نورگیرهای سقف فضای دلپذیری در سراسر بازار ایجاد می‌کرد. کلاویخو از وجود جوی و حوض و فوّاره‌ها در سراسر طول بازار و در میان آن یاد می‌کند. ایجاد این اثر پر حجم و بلند در سراسر مرکز شهر و ارتباط دادن شبکه‌ها و بافت پیرامون با آن را باید رویداد عمده‌ای در حیات شهر سمرقند در قرن نهم به شمار آورد.

در همین زمان توجه به آرامگاه قثم بن عباس (شاه زنده) پسر عم پیامبر (ع) و ایجاد آرامگاههای مختلف مربوط به خاندان سلطنتی و بزرگان در پیرامون آن که از گذشته نیز به عنوان یک قطب مهم در بافت شهر به شمار می‌آمد، موجبات رونق بیشتر این بخش از شهر را فراهم آورد. همچنین است بنای مسجد بی‌بی خانم با حجم عظیم و شکوه چشمگیر آن با بنای این مسجد محله‌ای بزرگ در پیرامون آن شکل گرفت و سبب گردید تا شبکه‌های ارتباطی شهر به جانب آن گسترش بیابند.

بلینتسکی باستانشناس روس که بر روی بافت شهر سمرقند در بین قرن نهم و یازدهم مطالعاتی صورت داده است درباره بافت کلی هسته مرکزی شهر چنین می‌نویسد: شهر سمرقند دارای ۶ دروازه بوده که معروفترین آن به دروازهٔ آهنی شهرت داشته و در مغرب شاه زنده واقع بوده است. این دروازه‌ها با خیابانهای طویلی به وسط شهر مربوط می‌شد که در آنجا چهار سوی بزرگی قرار داشت. مرکز بازرگانی در مرکز ریگستان واقع شده بود که اطراف آن مساجد و کاروانسراها قرار داشت.

کلاویخو تعداد ساکنان داخل حصار شهر را حدود ۱۵۰۰۰۰ نفر ذکر می‌کند. تعداد ساکنان «ربض» بسیار افزونتر از ساکنان داخلی شهرستان بوده‌اند.

تبرستان
www.tabarestan.info

هرات: کانون درخشان فرهنگ و هنر در قرن نهم

با مرگ تیمور در سال ۸۰۷ هـ‌ق، شاهرخ فرزند او به پادشاهی رسید و شهر هرات بجای سمرقند به پایتختی برگزیده شد و در نزدیک به نیم قرن از رشد و شکوفائی چشمگیری برخوردار گردید.

بنیان شهر هرات را به دوران اساطیری نسبت داده‌اند. در کتاب «روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات» که در بین سالهای ۸۹۹-۸۹۷ هـ‌ق توسط معین‌الدین محمد زمچی اسفزاری نوشته شده به تفصیل دربارهٔ چگونگی بنای هرات در کهن دوران سخن رفته است. بنابراین نوشته، هسته نخستین شهر در دوران پادشاهی طهمورث شکل می‌گیرد، سپس «شمیره» زنی زیباروی از فرزندان کیومرث مردم را به ساختن قلعه شمیران در شمال هرات تشویق می‌کند و مردم بعد از بنای آن قلعه، سالیان دراز به شادمانی روزگار به سر می‌آورند. به دوران شهریاری منوچهر در ایران‌زمین، با رشد جمعیت در آن قلعه مردم از فرمانروای قلعه «خرنوشن» نام خواستند تا از شهریار اجازه بنای شهر جدیدی را در کنار قلعه دریافت کند. منوچهر درخواست آنان را پذیرفت و کار بنای شهر آغاز گشت. «چهار قصر رفیع بر چهار طرف او بساختند و دو دروازه یکی از جانب شمال و یکی از جانب جنوب در غایت محکمی بپرداخت، چنانکه حصار شمیران داخل شده رکن رکین و سراسر قهندز شد و دیوار سی گز و بالای او پنجاه گز نهادند و برجی نصب کرده خندق عمیق کندند». به این ترتیب قلعه شمیران هسته مرکزی شهر جدید را پیدا می‌کند. پس از چندی با رشد دگرباره جمعیت شهر، فرمانروای آن که «ارغاغوش» نام داشت از شهریار بزرگ ایران زمین «بهمن» درخواست می‌کند تا بار دیگر هرات را در بیرون حصار قهندز گسترش دهند. «دیواری که محیط به قهندز و هرات [هرات جدید] بود دوازده هزار و پانصد و هشتاد و سه گز آمد و بلندی دیوار باره چهل و پنج گز و عرض دیوار صد و ده گز کردند و برجهای چهارسوی نصب کرده... و دو دیوار دیگر از درون و بیرون برافراشتند،

عرض هر یک بیست گز و فرجهٔ میان هر دو دیوار ده گز گذاشتند و خندقی بغایت عمیق فرو بردند».

مشاهده می‌کنیم که هرات کهن در سه مرحله ساخته و توسعه می‌یابد. به اعتبار آنچه که در کتاب «روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات» آمده، هرات ازجمله شهرهائی است که از نخستین هنگام براساس نقشه و طرحی از پیش تعیین شده برپا گردیده و در مراحل بعدی نیز براساس طرح مشخص گسترش یافته است. دربارهٔ جنبهٔ اساطیری ساخت هرات، قولهای دیگری نیز وجود دارد ازجمله آنکه هرات را ذوالقرنین [کورش] ساخته است. یا اینکه هرات بدستور سه تن نخست سیاوش فرزند کیکاوس، سپس اسکندر؟ که دیوار بیرونی را بنا کرده است و بالاخره دارا فرزند دارا؟ که برجها و باروها و خندق را ساخته است. حمدالله مستوفی بنای آنرا به جهان پهلوان نزیمان نسبت داده است.

مؤلف «حدود العالم» در ۳۷۲ هـ ق هرات را چنین توصیف می‌کند: «هری شهر بزرگ و شهرستان وی سخت استوار است و مزکت جامع این شهر آبادان‌تر مزگت‌هاست».

تبرستان
www.tabarestan.info

در قرن هشتم پیش از آنکه هرات به پایتختی گزیده شود حمدالله مستوفی در نزهة القلوب از آن به عنوان گوهری که در میان صدف خراسان قرار دارد یاد می‌کند:

گر کسی پرسد تراکز شهرها خوشتر کدام — در جواب راست خواهی گفتن او را گوهری
این جهان راهمچو دریا دان خراسان را صدف — در میان این صدف شهر هری چون گوهری

حمدالله مستوفی دور باروی شهر را نُه هزار گام ذکر می‌کند و وسعت و بناهای شهر را در دوران «حکومت ملکان غور» چنین می‌نویسد: «... و در حین حکومت ملکان غور دوازده هزار دکان آبادان بوده و ششهزار حمام و کاروانسرا و طاحونه و سیصد و پنجاه و نه مدرسه و خانقاه و آتش‌خانه داشته و چهارصد و چهل و چهار هزار خانه مردم‌نشین بوده است».

تعداد بناها بویژه خانه‌های شهر که (۴۴۴۰۰۰) خانه یاد شده، رقمی است که با هیچ منطقی جور درنمی‌آید ولی می‌تواند به گونه‌ای اغراق‌آمیز بیان کننده وسعت و عظمت شهر باشد.

هرات در دوران پایتختی: با گزینش هرات به پایتختی در دوران پادشاهی شاهرخ فرزند تیمور، در مدت زمانی به نسبت کوتاه جمع بسیاری از مهندسان و معماران و هنرمندان بکار توسعه شهر و بنای مجموعه‌های نو پرداختند و شکوهی چشم‌گیر به آن بخشیدند. بخش‌های تازه‌ساز شهر گذشته از توسعهٔ داخل ارگ، در جانب شمال شهر «هری» و در دامنه کوه «مختار» انجام گرفت. این بخش را در آن زمان «خیابان» می‌نامیدند که پیش از آن «خدابان» می‌گفته‌اند. در روضات الجنات از این محل چنین یاد شده است: «از مواضع میمون که به مبارکی آن زمین در ربع مسکون نشان نمی‌دهند خیابان هرات است که به لطافت هوا و عجایب خطایر و غرایب بنا ممتاز است.... آن جائیست که از قدیم الایام چه در وقت جاهلیت و چه در روزگار اسلام همیشه میمون و مبارک و قبلهٔ دعوات و کعبهٔ حاجات خلایق بوده.... و در همهٔ زمان و ادیان معابد و عیدگاه و مقابر و نزهتگاه خواص و عوام بوده چنانکه حالا مصلی و گشت جای مسلمانان است و در زمان سابق او را کوی خدایگان می‌گفتند...». در کار

توسعه شهر هرات مهندسان و معماران کوشیدند تا میان بخش قدیمی مربوط به دوران «آل کرت» و بخش تازه‌ساز، پیوندی مطلوب برقرار سازند. در آثار مربوط به دوران آل‌کرت، «بازار ملک» قلب شهر را تشکیل می‌داد و ارگ شهر مشرف بر بازار بود. بناهای گوناگونی چون: مسجد، گرمابه، آب انبار، خانقاه و ساختمانهای دیگر در درون ارگ قرار داشتند. در خارج حصار ارگ در «ربض» باغهای سلطنتی «سفید» و «زاغان» جای گرفته‌بودند.

چنانکه گفتیم، در دوران شاهرخ همزمان با ایجاد بناهای تازه و ایجاد بافت جدید در منطقه «خیابان»، کار توسعه بخش ارگ نیز مورد توجه قرارگرفت. ازجمله در جانب غربی ارگ بناهائی مدرسه و خانقاه ساخته شد و بنای معروف «عیدگاه» در درون ارگ برپا گردید. در دوران آل کرت جادهٔ اصلی از شمال شهر و ناحیه خیابان به سوی ارگ و سپس بازار ملک امتداد می‌یافت. دروازه‌ای که این جاده از آن می‌گذشت نخست دروازه خیابان و سپس با توسعه بازار شمال چهارسوق تا پای حصار، به نام «درب ملک» خوانده شد. منطقهٔ خیابان درگذشته دور بوسیلهٔ نهر «سیقر» آبیاری می‌شد و سپس «جوی نو» آنرا سیراب می‌کرد. سرانجام در زمان ابوسعید گورکان «نهر سلطانی» از رود «پاشان» یا «پاستان» در دامن کوه کشیده شد تا ناحیه خیابان را آبیاری کند. با ایجاد این نهر سرسبزی بر ناحیه خیابان سایه افکن می‌شود چنانکه «خواندمیر» درباره آن به فراوانی سخن گفته و در یک بیت چنین توصیف می‌کند:

نسیم خلد و عمر خضر می‌بخشد اگر دانی هوای دشت گازرگاه و آب جوی سلطانی

از مهمترین مجموعه بنا شده در ناحیه خیابان هرات با نام مصلی یاد شده است که عبارت بوده از: مدرسه گوهرشاد آغا، مسجد جامع گوهرشاد، مدرسه سلطان حسین بایقرا، خانقاه سلطان حسین، مسجد جامع امیرعلی شیر، دارالحفاظ، دارالشفا، خانقاه اخلاصیه و مدرسهٔ خلاصیه. بخش عمدهٔ این مجموعه در سال ۱۳۰۴ هجری قمری به نابودی کشانیده شد. درباره وسعت شهر هرات در اوج شکوفائی آن چنین آمده: «طول شهر هری، از درهٔ دو برادران تا نزدیک پل مالان و عرض آن از پل ریگینه تا ماوراء بر امان بود و در این حدود همهٔ کاخها و کوشک‌ها و کاروانسرا و دکاکین و مساجد و خوانق و باغها و بساتین چون خاتمی، نگین قلعهٔ هرات را احاطه نموده و در آغوش گرفته و عمارت مصلی چون تاجی مرصع و مکلل بر سر این عروس زیبا می‌درخشید.» [خیابان، ص ۲۳]. نام برخی از باغهای بزرگ و گلگشت‌های ناحیه خیابان که هر یک کاخها و کوشکهای باشکوهی را با تزئینات معماری خیره کننده دربر می‌گرفتند عبارت بودند از: باغ زاغان مربوط به پیش از دوران تیموری که در عهد شاهرخ و جانشینانش بر شکوه آن افزوده گشت تا جائی که دربار سلطان حسین بایقرا در آن جای داشت، باغ خیابان، باغ مختار و باغ قرنفل.

باغهای هرات چه ازنظر شبکه‌بندی و جویهای آب روان و بنای کوشکها و چه ازنظر برپا کردن چادرهای رنگارنگ و سایبانها در آنها و هنر باغ‌آرائی از نمونه‌های کم‌نظیر باغسازی ایران به شمار می‌رفتند. در فضای دل‌انگیز این باغها هنرمندان نام‌آوری چون بهزاد و شاه مظفر به خلق تابلوهای جاویدان پرداختند و به عبارت دیگر مکتب پراعتبار نقاشی هرات تا حدود فراوان وامدار زیبائی و شکوه این باغهای مشهور بوده است که در بافت شهر هرات حضوری چشم‌گیر داشتند.

www.tabarestan.info تبرستان

در سال ۱۸۵۸ میلادی خانیکف خاورشناس روس از مجموعه شهر هرات قدیم نقشه‌ای تهیه کرد که در سال ۱۸۶۰ در ژورنال آسیاتیک انتشار یافت.

غزنین یا غزنه پایتخت غزنویان

غزنین از شهرهای کهن منطقه است که بنیانگذاری آن به دوران پیش از اسلام بازمی‌گردد. صورت کهن نام این شهر را «گَزَک» دانسته‌اند. در این شهر با کاوشهای جسته گریخته‌ای که در آن انجام شده است با آثار آئین‌های کهن ازجمله آثار بودائی برخورد شده است.

غزنین پیش از اسلام از شهرهای معتبر ناحیه زابلستان بوده است. در حدود سال ۳۵۱ هـ ق آلبتکین در آنجا مستقر گشت و در ۳۶۶ سبکتکین در غزنه به قدرت رسید و سلسله غزنویان را بنیان نهاد و شهر به پایتختی برگزیده شد. کار ساماندهی و رونق شهر در طول قرنهای چهارم و پنجم هجری ادامه داشت و در دوران محمود غزنوی با بنای مجموعه‌ها و کاخها و دیوانها در آن، شکوهی چشم‌گیر یافت.

www.tabarestan.info تبرستان

«جیهانی» در «اشکال العالم» در نیمهٔ دوم قرن چهارم از غزنین چنین یاد می‌کند: «شهریست بزرگ، آنرا زیادت دهات میوه دارد. درختان و آبهائیست و آن فرضه هندوستان است. و در جمله بلخ و بامیان و توابع آن هیچ شهر نباشد با مال و نعمت و تجارت بیشتر از غزنین». ولی اصطخری در توصیف آن چنین آورده است: «نهری دارد اما باغستان ندارد و از همهٔ شهرهای حول و حوش بلخ پرکالاتر و تجارت آن با رونق‌تر است، زیرا بندر هند است». اصطخری در برابر «جیهانی» بر نداشتن درخت و باغ در آن تأکید دارد.

ابن حوقل (*سفرنامه*، ص ۱۸۳) دربارهٔ وضع طبیعی و موقعیت تجاری آن چنین می‌نویسد:

«... غزنه که مانند ولایت بامیان بی‌باغ است اما چشمه دارد. در سراسر این نواحی و نیز شهرهائی که در نواحی بلخ است غزنه از حیث ثروت و تجارت برتر است زیرا در دهانهٔ هند قرار دارد».

از این نوشته و دیگر اشاره‌ها دربارهٔ غزنه بخوبی درمی‌یابیم که غزنه ازنظر زیست محیطی و برخوردار بودن از باغ و سبزه و آب، جایگاه دلپذیری نبوده است. ولی به دلیل موقعیت بازرگانی و قرار داشتن بر سر راه هند اعتبار می‌یابد و به عنوان یک بارانداز و مرکز تجارتی مورد توجه قرار می‌گیرد. از این رو بازار و کاروانسراها در آن بنا می‌گردد و با گردش پول در آن و سکونت بازرگانان و توانگران، شهر ازنظر بافت و معماری رشد پیدا می‌کند و با گزینش آن به عنوان پایتخت بر رونق آن افزوده می‌شود.

غزنین دردوران پایتختی وپایان قرن پنجم از شهرهای معتبر بشمار می‌رفته و جمع فراوانی از چهره‌های معتبر و مشهور زمان در آن می‌زیسته‌اند و در آن آمد و شد داشته‌اند. وجود چهره‌های تابناکی چون: بیرونی و ابن سینا و سرایندگان بزرگی چون: فرخی، اسدی، عنصری، منوچهری وفردوسی‌که درعهد غزنویان شهرتی کم‌نظیر داشتند، گذشته از جنبه بازرگانی و سیاسی، از نظر ارزشهای فرهنگی به شهر اعتباری چشم‌گیر بخشیده بودند. در زمان

پایتختی باتوجه به آبادانی و اعتبار آن، غزنین را «حضرت» می‌گفتند. مسعود سعد در این باره چنین اشاره دارد:

چو کردم از هند آهنگ حضرت غزنین — بـر آن مـحجل تـازی‌نژاد بستم زیـن

دربارهٔ بافت شهر و مجموعه‌های عمده معماری غزنین در دوران پایتختی آن شرح کاملی در دست نیست. بیشتر نوشته‌ها بر این تأکید دارند که محمود غزنوی به کمک غنائمی که از هند با خود آورده بود به کارگسترش و رونق شهر پرداخت و در مدتی به نسبت کوتاه توفیق آن یافت تا غزنین را از مشهورترین شهرهای زمان خود بگرداند.

در تاریخ بیهقی جسته گریخته به مناسبتهای مختلف دربارهٔ برخی از واحدهای معماری شهر سخن به میان آمده و شکوه آنها ستوده شده است. در نهایت تأسف غزنین پرشکوه عهد غزنوی تا سال ۵۴۴ بیشتر برپا نماند و در این سال پس از تسخیر آن بوسیلهٔ نیروهای سلطان علاء الدین غوری، به فرمان این امیر به انتقام مرگ برادرش که‌بدست بهرام‌شاه غزنوی‌کشته شده بود سراسر شهر را غارت و سپس همه آن به آتش کشیده شد. از این رو است که به علاءالدین لقب «جهانسوز» داده شده است. ابن بطوطه که در قرن هشتم از غزنین دیدار کرده است آنرا شهری ویران می‌نویسد که از آبادانی و وسعت گذشته‌اش جز اندکی، چیزی باقی نمانده است.

www.tabarestan.info تبرستان

کتابشناسی گزیده

البلدان ـ احمد بن ابی یعقوب.

حدود العالم من المشرق الی المغرب.

خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه) ـ آوو بلنیتسکی ـ مترجم دکتر پرویز ورجاوند. چاپ دوم، ۱۳۷۱.

تاریخ بخارا ـ تألیف ابوبکر محمد بن جعفر الزشخی ۲۸۶-۳۴۸ ترجمه ابو نصر احمد بن محمد بن نصر القباوی ـ تلخیص محمد بن فرخ بن زهر ـ تصحیح و تحشیه مدرس رضوی ـ تهران ۱۳۵۱ .

مسالک و ممالک ترجمه فارسی قرن پنجم و ششم هجری تألیف ابو اسحق ابراهیم اصطخری به اهتمام ایرج افشار ـ تهران شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ـ چاپ سوم ۱۳۶۸.

سفرنامهٔ ابن حوقل.

سفرنامهٔ ابن‌بطوطه.

سفرنامهٔ کلاویخو.

باغهای ایران و کوشکهای آن ـ دونالد ویلبر ـ ترجمه مهین‌دخت صبا ـ تهران ۱۳۴۸.

روضات الجنات فی اوصاف مدینهٔ هرات، معین‌الدین زمچی اسفزاری.

خیابان ـ تألیف فکری سلجوقی ـ کابل، ۱۳۴۳.

آبدات نفیسه هرات ـ تألیف سرور گویا اعتمادی، کابل، ۱۳۴۳.

جغرافیای سرزمین‌های شرقی ـ لسترنج.

نزهة القلوب ـ حمدالله مستوفی.

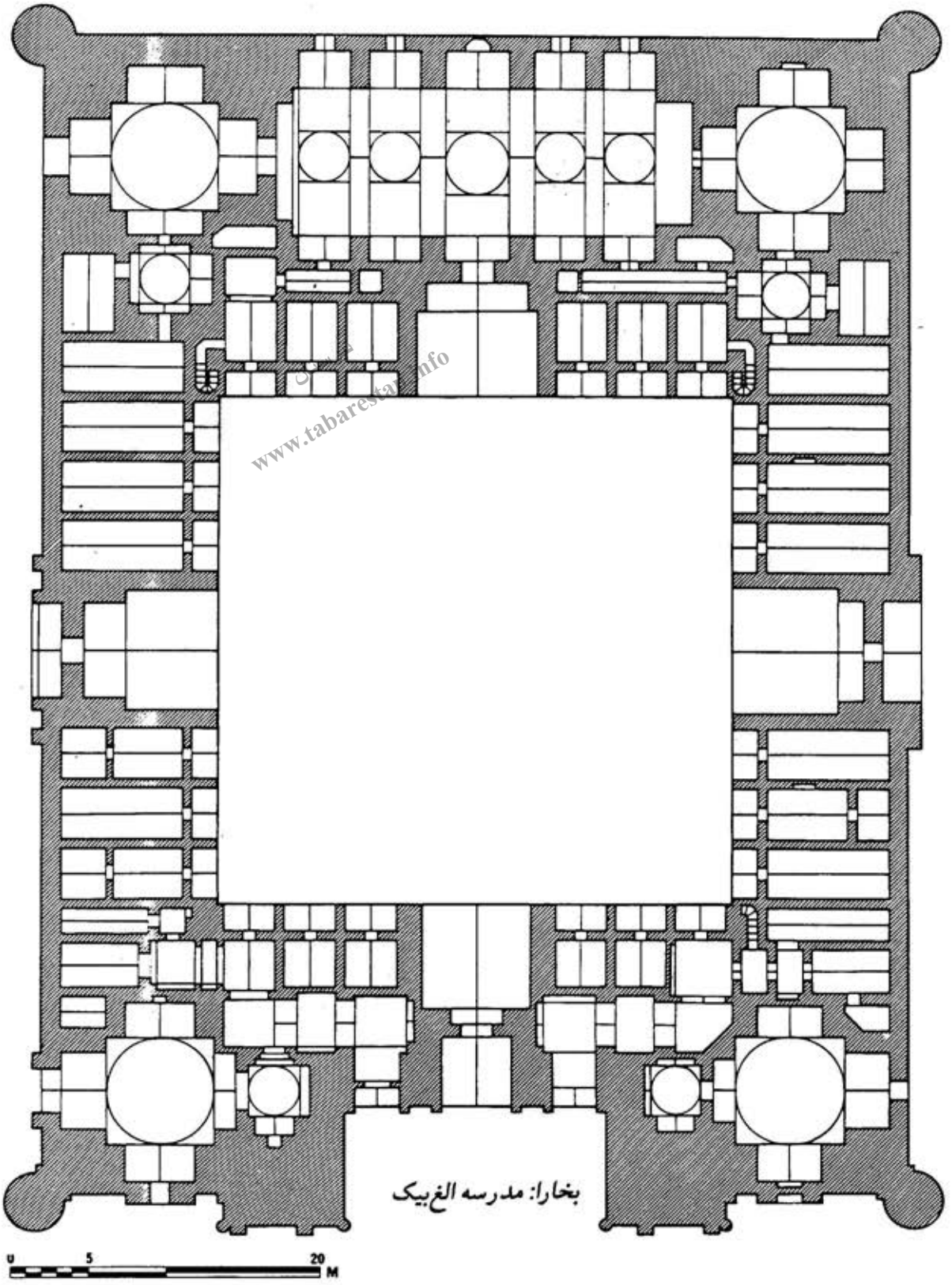

بخارا: مدرسه الغ‌بیک

www.tabarestan.info

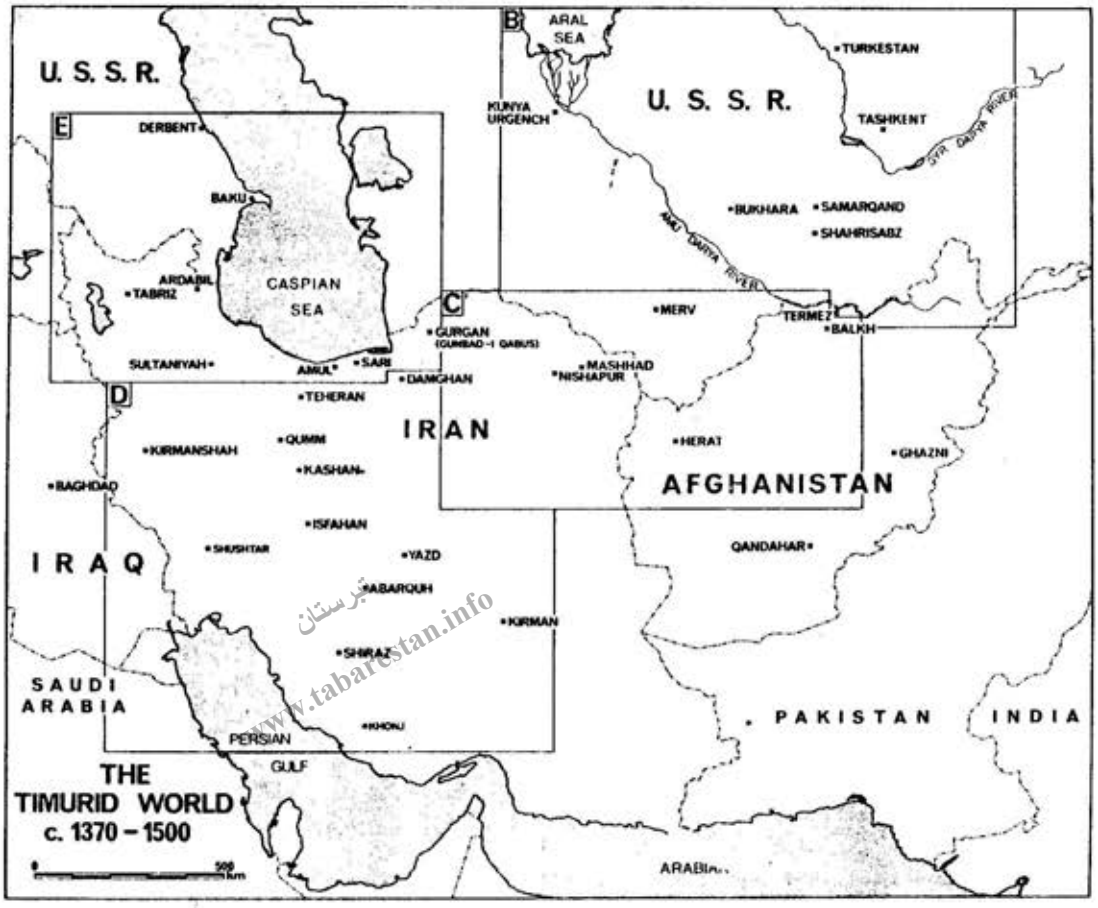

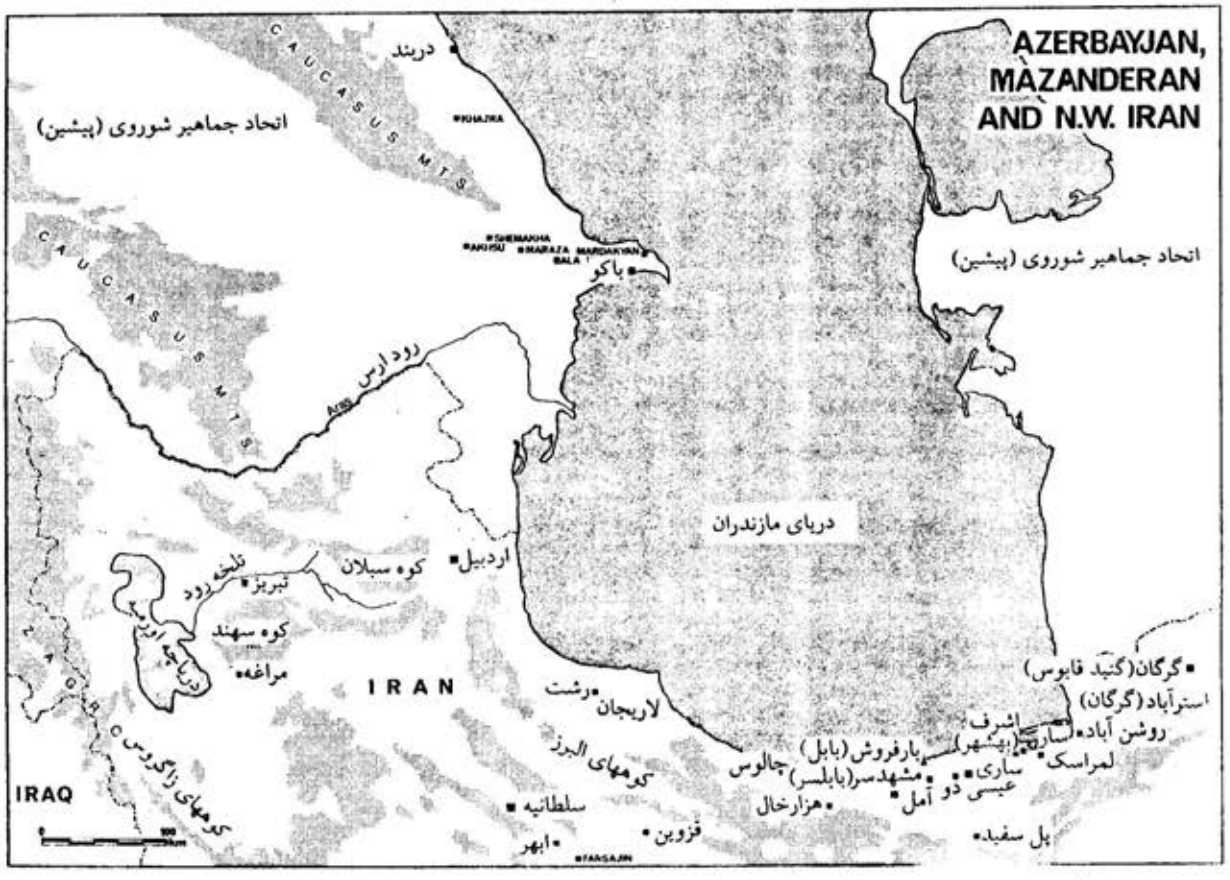

سمرقند: جهان عهد تیموری

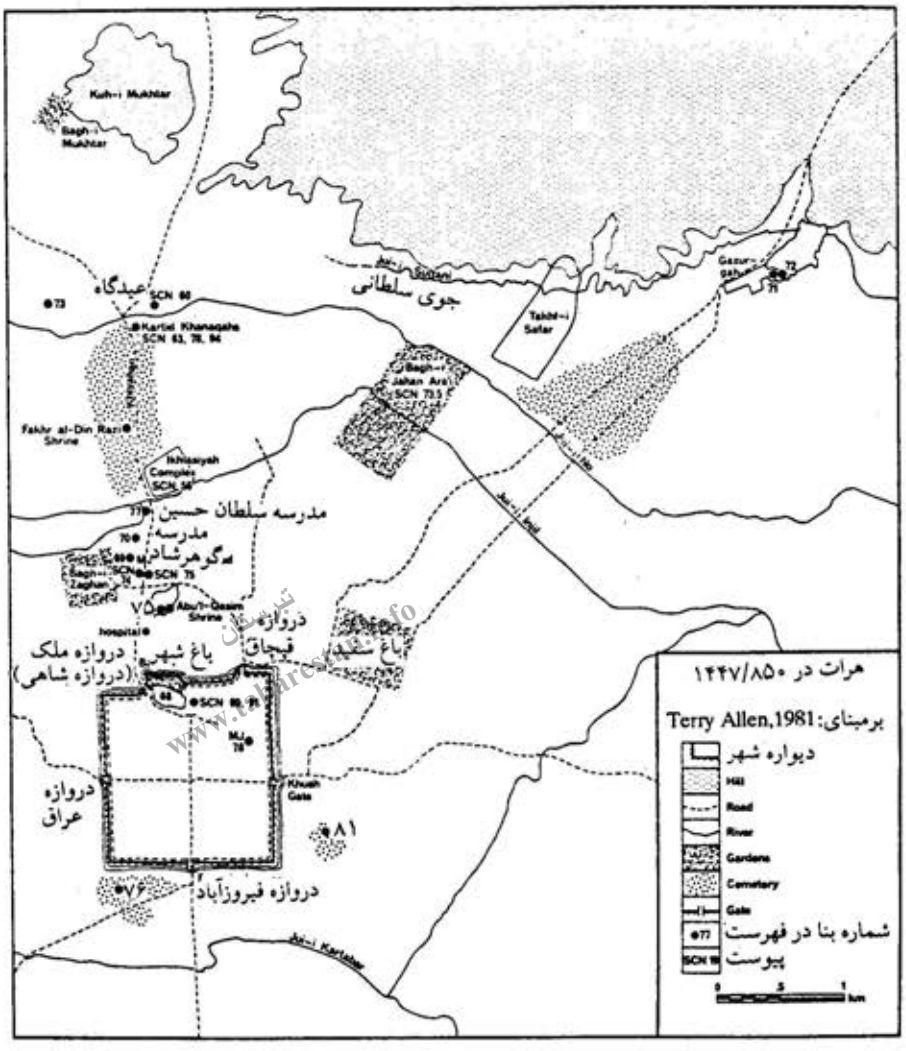
Kuh-i Mukhtar
Bagh-i Mukhtar
عیدگاه
Jui-i Sultani
جوی سلطانی
Gazur-Gah
Takht-i Safar
Kartal Khanaqahs
Bagh-i Jahan Ara
Fakhr al-Din Razi Shrine
Ikhlasiyah Complex
مدرسه سلطان حسین
مدرسه گوهرشاد
Bagh-i Zaghan
Abu'l-Qasim Shrine
hospital
دروازه قپچاق
باغ شهر
دروازه ملک (دروازه شاهی)
Khush Gate
دروازه عراق
دروازه فیروزآباد
Jui-i Kartalan
هرات در ۱۴۴۷/۸۵۰
برمبنای: Terry Allen,1981
دیواره شهر
Hill
Road
River
Gardens
Cemetery
Gate
شماره بنا در فهرست پیوست
km

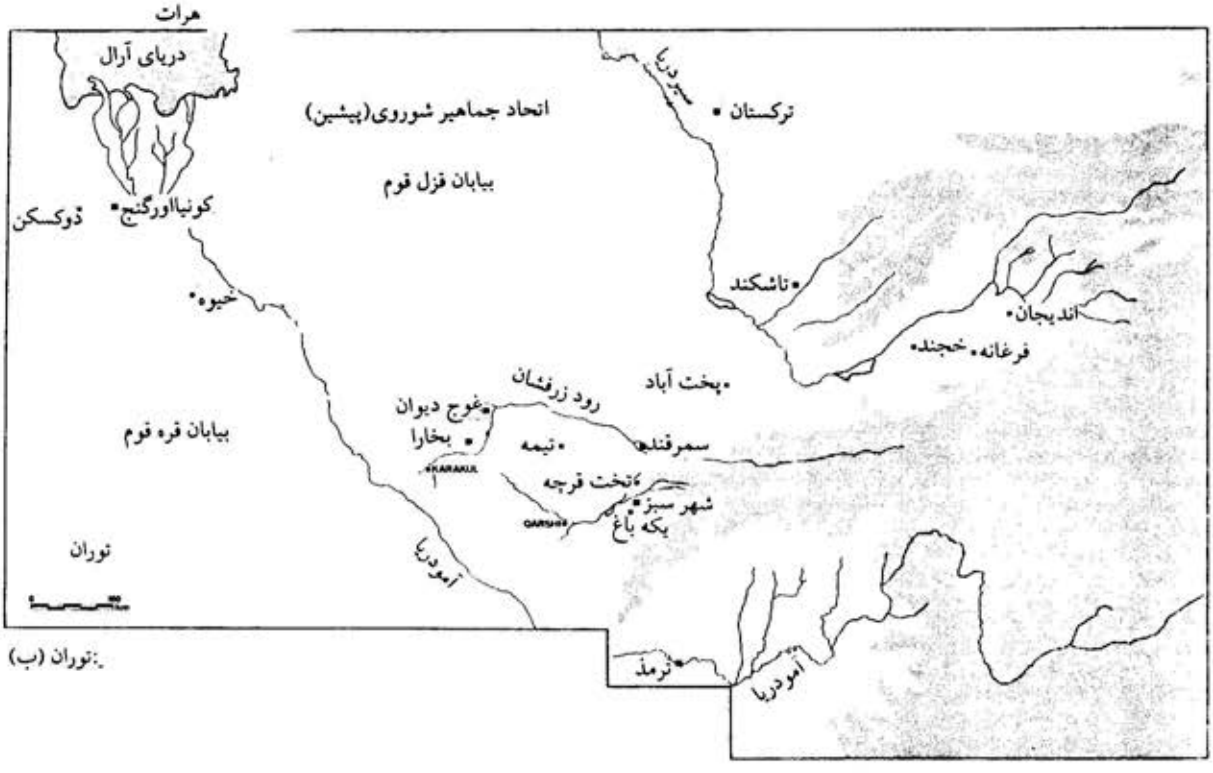
هرات
دریای آرال
اتحاد جماهیر شوروی(پیشین)
ترکستان
بیابان قزل قوم
کونیااورگنج
ذوکسکن
خیوه
تاشکند
اندیجان
فرغانه
خجند
بخت آباد
رود زرفشان
غوج دیوان
بخارا
بیابان قره قوم
تیمه
سمرقند
تخت قرچه
شهر سبز
یکه باغ
توران
آمودریا
ترمذ
آمودریا

توران (ب):

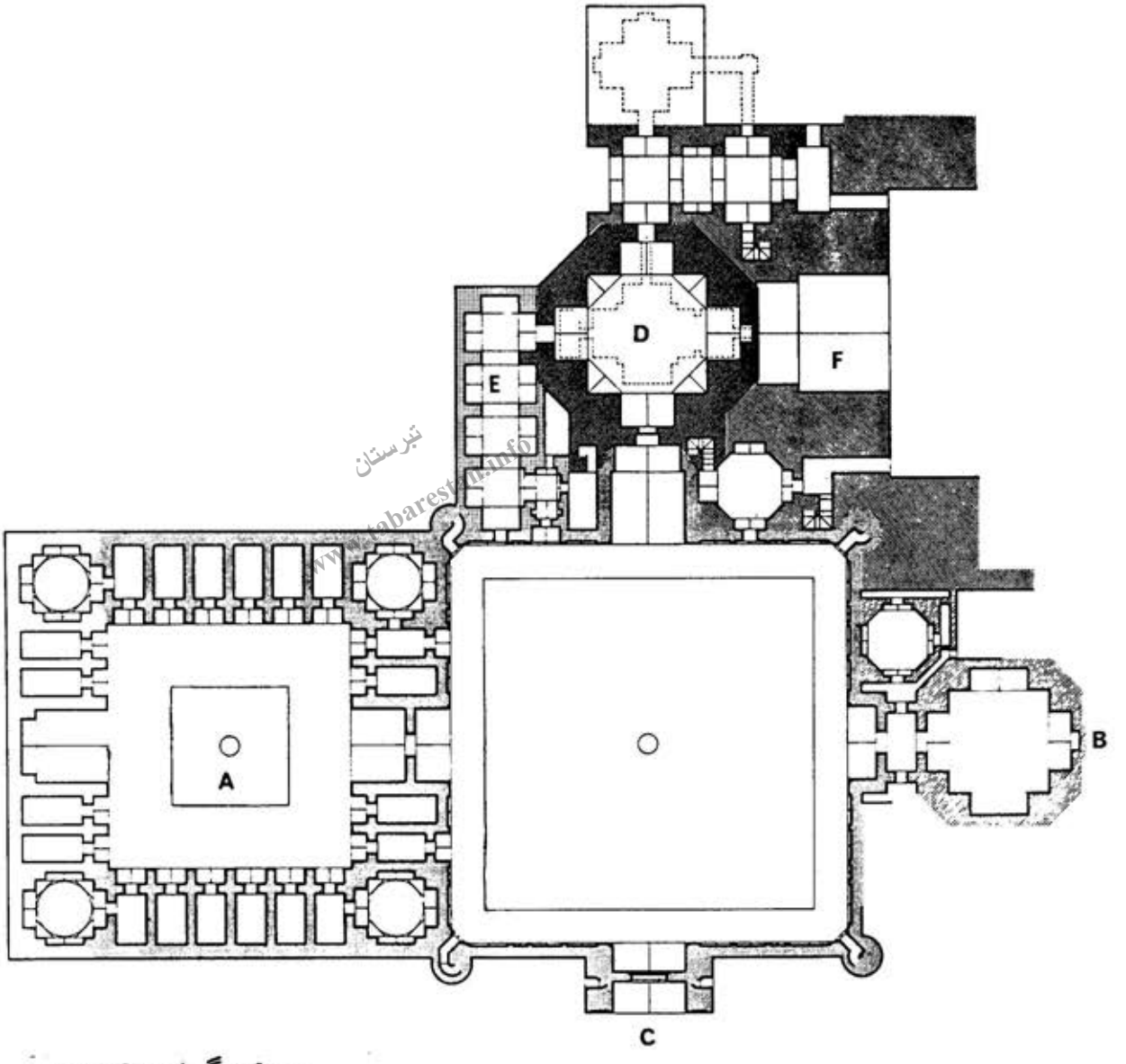

تبرستان
www.tabarestan.info

سمرقند، گورامیر، نقشه مجموعه

الف - مدرسه

ب - خانقاه

ج - ورودی حیاط

د - گورخانه

ه - گالری الغ بیگ

و - بنای متاخر

) سمرقند، شاه‌زنده، نقشه کلی دورهٔ تیموری

سمرقند: شاه زنده

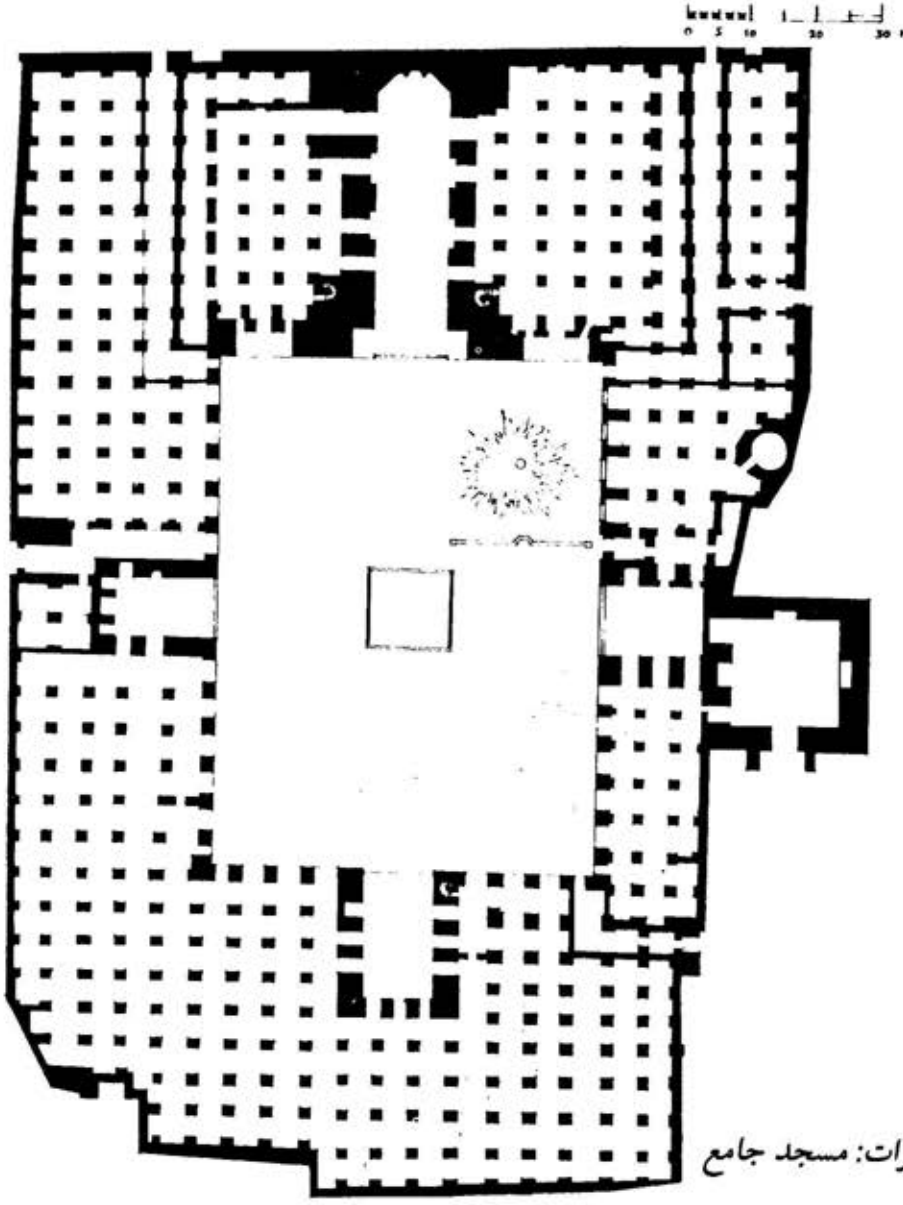

هرات: مسجد جامع

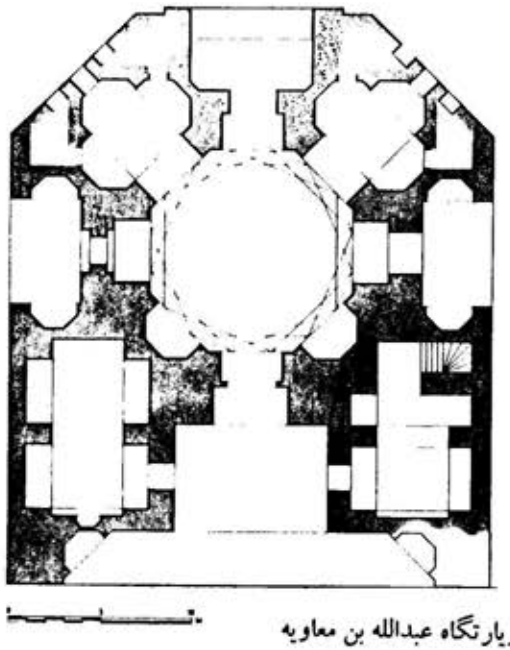

هرات ،زیارتگاه عبدالله بن معاویه

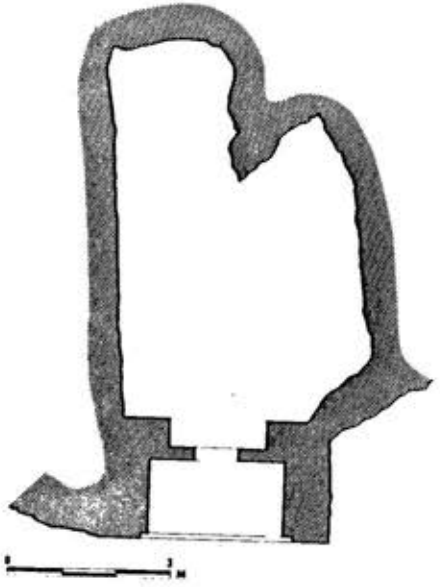

www.tabarestan.info

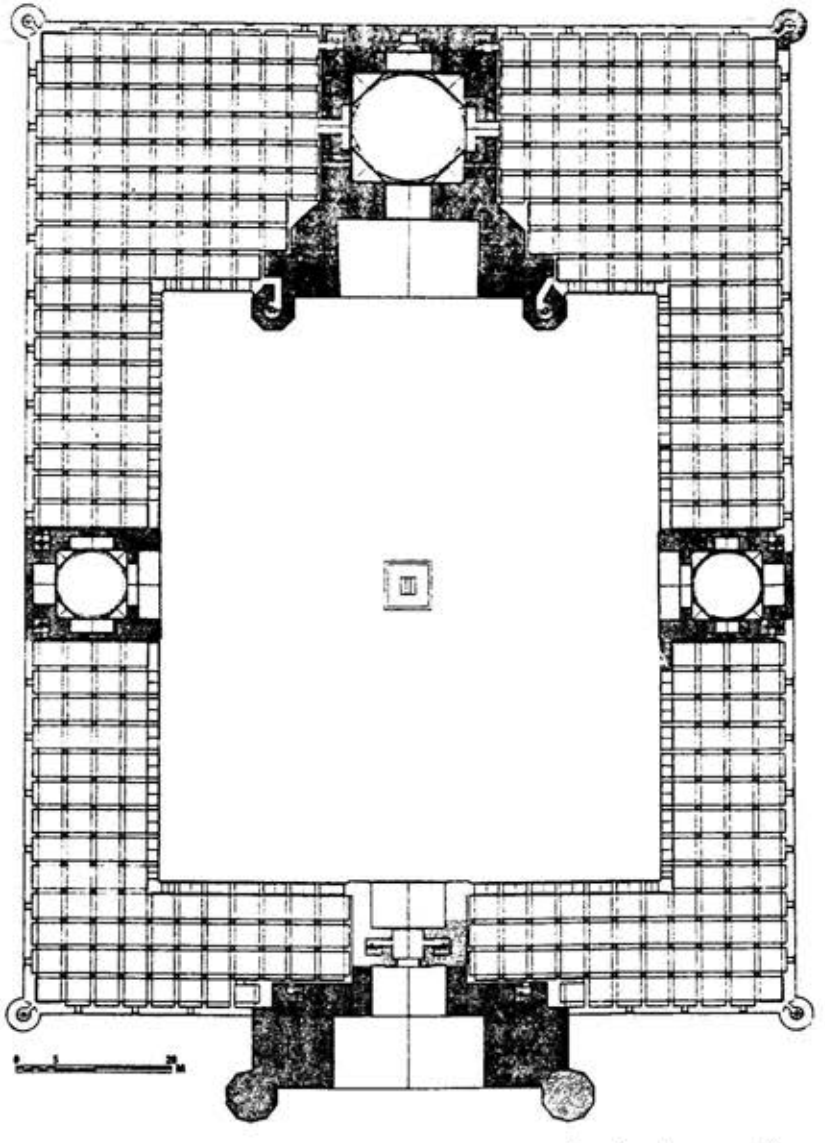

سمرقند: مسجد جامع تیمور

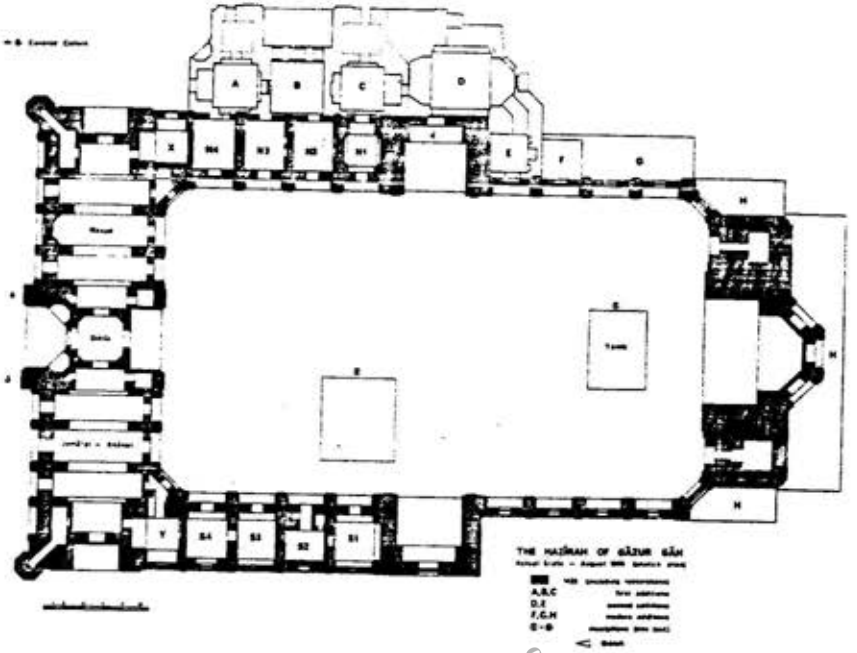

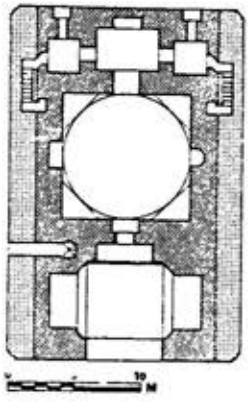

هرات: گازرگاه، مقبره خواجه عبداله انصاری

www.tabarestan.info

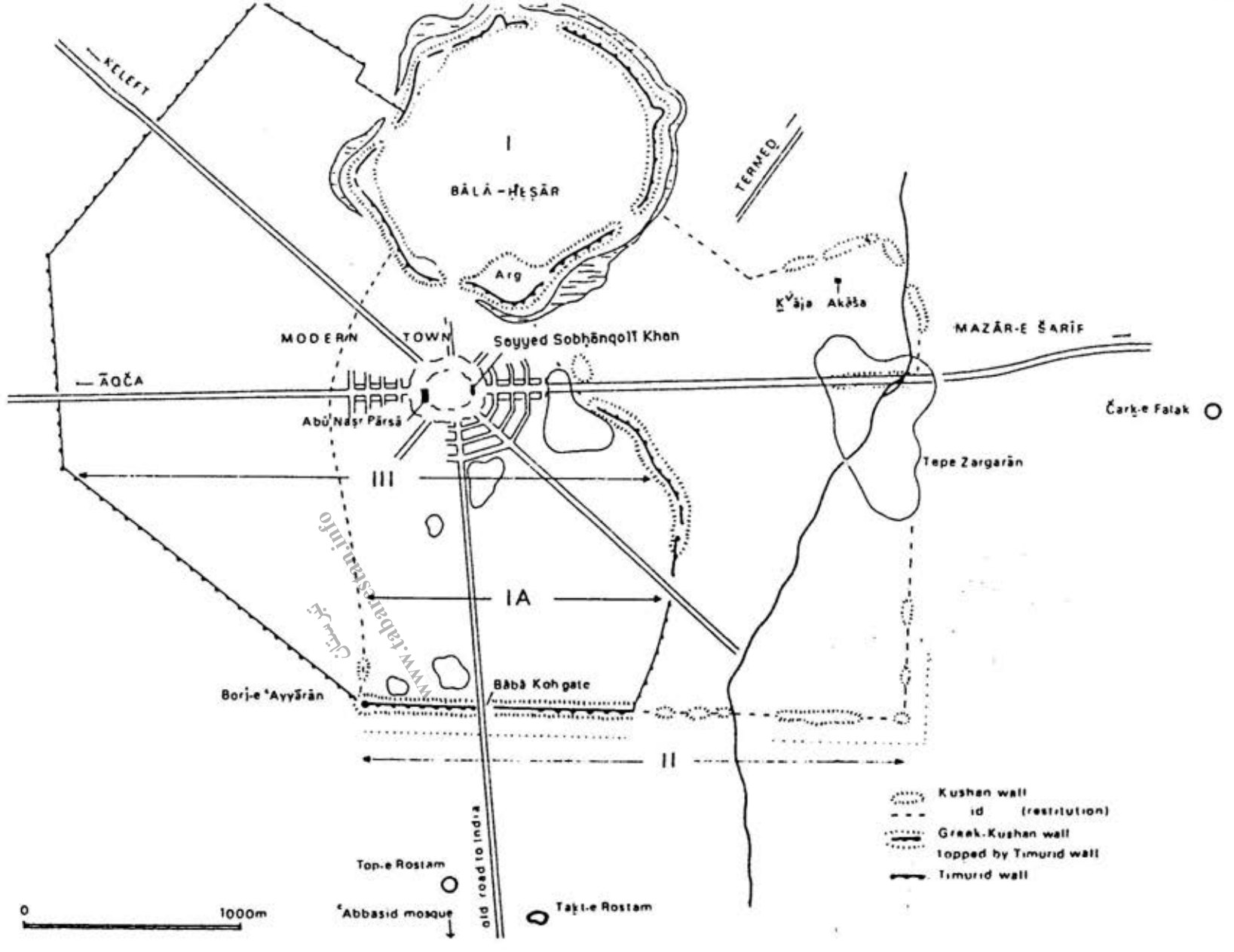

بلخ: مجموعه بناهای شهر

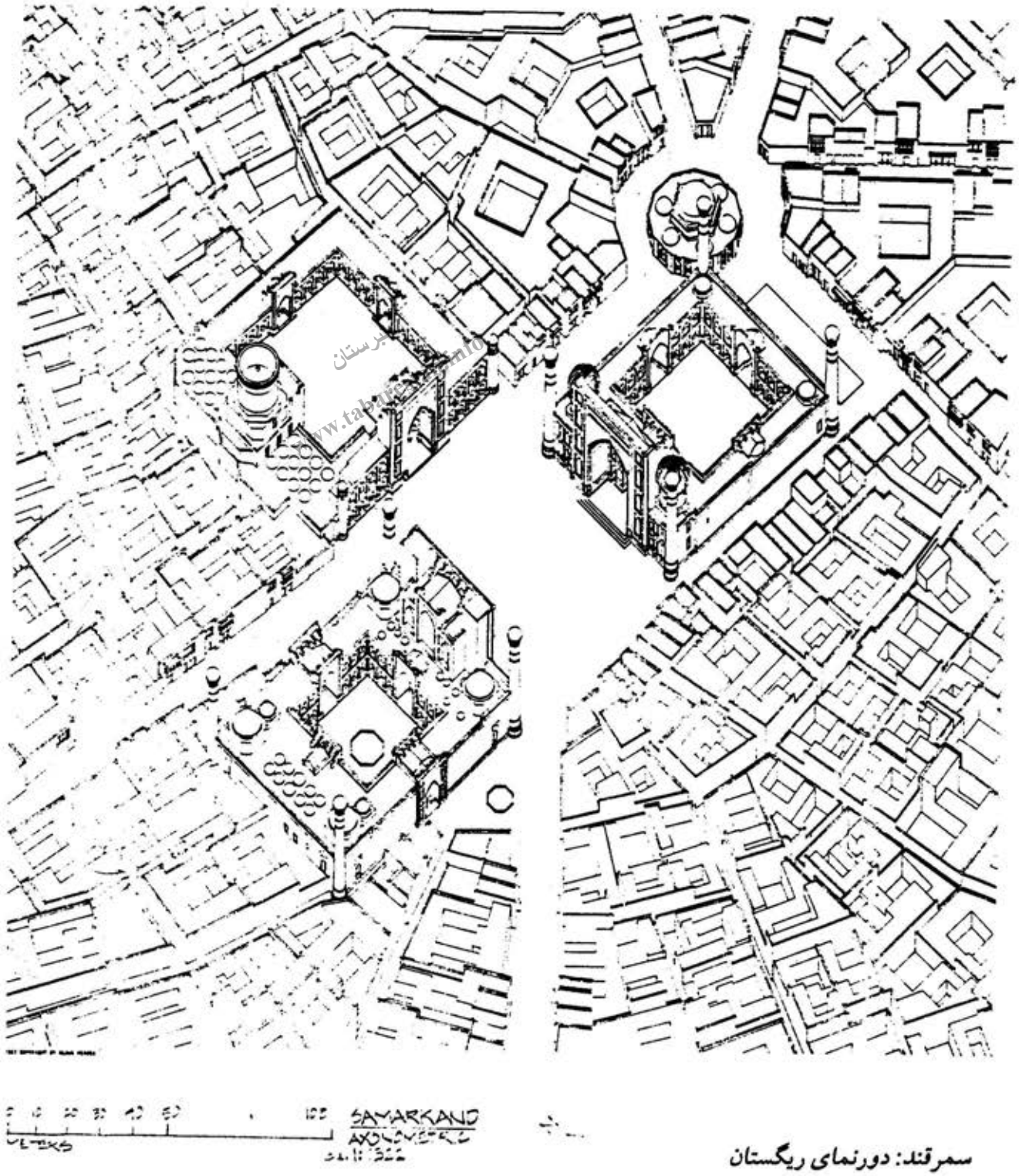

سمرقند: دورنمای ریگستان

مدرسهٔ الغ بیگ (چپ) پرسپکتیو آگزونومتریک (ک.هردیگ)

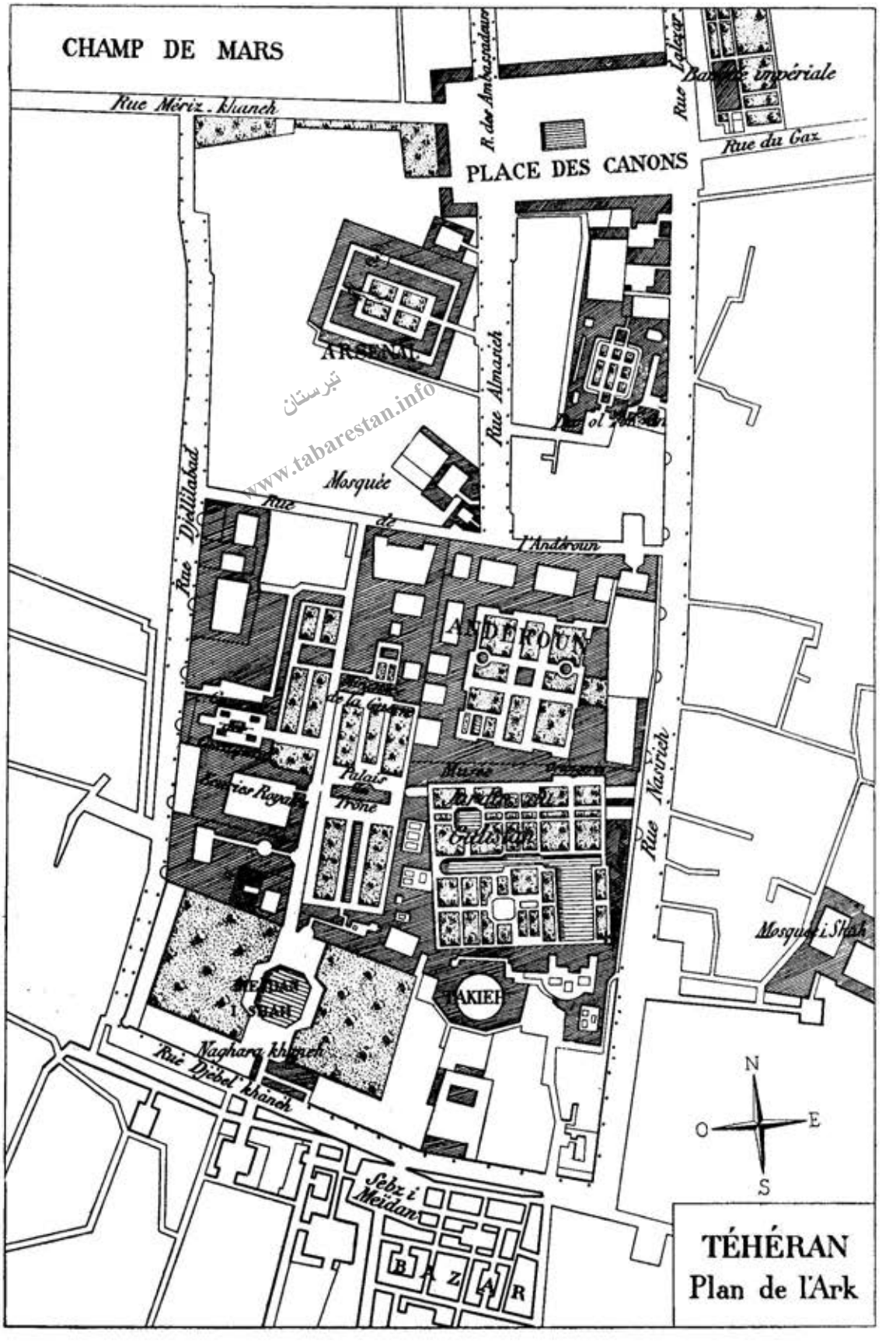

تبرستان
www.tabarestan.info

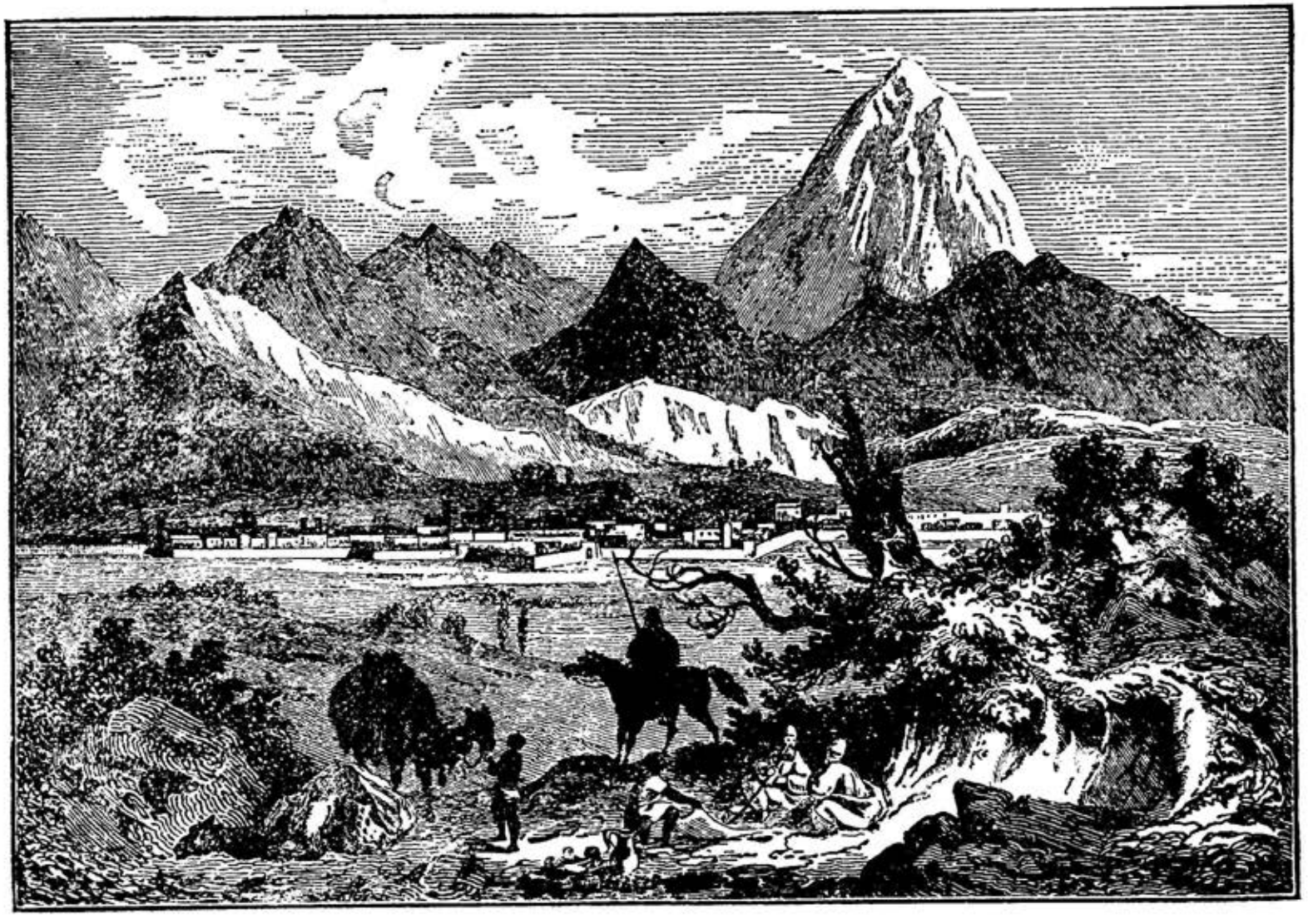

تهران: نمای عمومی بخشی از شهر

تبرستان
www.tabarestan.info

تهران: نمای عمومی شهر

پایتخت‌های ایلخانیان

مراغه، تبریز، و سلطانیه

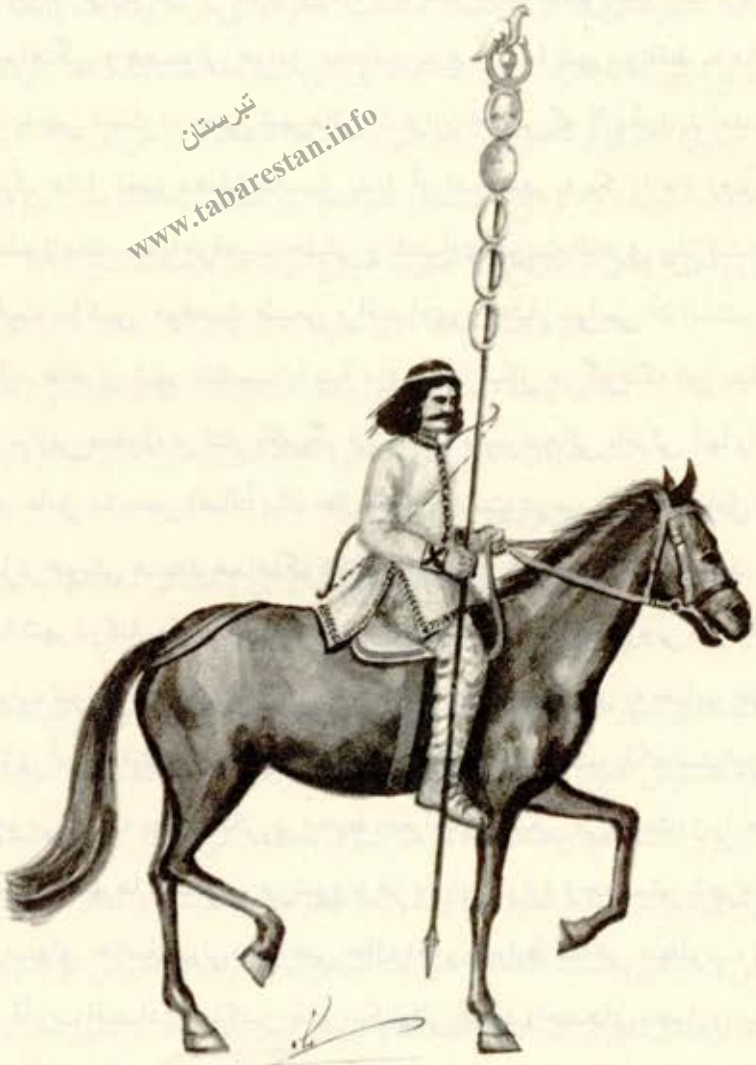

تبرستان
www.tabarestan.info

دکتر سیدعلی‌اصغر میرفتاح

مقدمه

برای پیدایش شهر عوامل متعددی لازم است که هماهنگی و همسوئی آنها باهم، ترکیب و شکل معقول شهر را پدید می‌آورند. شهرهای ایران از دیرباز عمدتاً شهرهای بازرگانی بودند و به لحاظ منابع اقتصادی و با دراختیار داشتن معیارهای لازم فرم گرفته‌اند. اما بعضی امکنه به لحاظ موقعیت سیاسی یا سوق‌الجیشی ماهیت شهری پیدا نموده‌اند. به عبارتی دیگر، توازن عوامل پدید آورندهٔ یک شهر تحت‌الشعاع سیاست و یا موقعیت سوق‌الجیشی قرار گرفته و بدون هماهنگی و همسوئی عوامل مختلف پدید آورندهٔ شهر، و فقط به مناسبت یک عامل شکل دهنده پدید آمده‌اند. بدیهی است در چنین شهرهائی آن توازن اصولی که لازمهٔ پدید آمدن شهر است بین عوامل مختلف نبوده و با اندک عامل تغییر دهندهٔ پتانسیل پدید آورنده، شهر به یک باره از رونق افتاده و دراندک زمانی کوچک و کوچکتر شده تا متناسب با موقعیت حقیقی و اقتصادی هویت ظاهری پیدا کند؛ زیرا از شرایط لازم برای رونق یک محل، فعالیت ساکنین، موقعیت طبیعی و اقتصادی و اعتبار سیاسی آن است.

در حقیقت، کالبد ظاهری شهر متناسب با بنیهٔ درونی آن شکل می‌گیرد که این بنیهٔ درونی همان عوامل مختلف است که در توازنی معقول در کنار یکدیگر قرار گرفته و پیوندهائی نامرئی آنها را بهم متصل می‌سازد؛ و بدون این پیوندها، هر عامل مشخص اصالتاً بیان حال خویش است در صورتی که عوامل تشکیل دهندهٔ یک شهر علاوه بر این که اثر مؤثر خویش هستند هماهنگ کننده ترکیب کل هم به حساب می‌آیند. در شهرهائی که عوامل معقول تشکیل دهندهٔ شهر در کنار یکدیگر قرار گرفته باشند، اگر چه عوامل بیرونی می‌توانند متغیرهای رشد و یا رکود نسبی آن محسوب شوند، ولی هستهٔ مرکزی و حقیقی شهر با استواری به حیات خویش ادامه خواهد داد. زیرا در روند شکل‌گیری آنها به اینگونه متغیرها اندیشه و تفکر نشده است، بلکه استواری خویش را در حقیقت وجودی خود جستجو می‌کند که بعضاً متکی بر محیط جغرافیای طبیعی می‌باشند، زیرا جغرافیای طبیعی یکی از عوامل مهم شکل پذیری شهرها محسوب می‌شود و در پاره‌ای موارد وجه تمایز شهرها از یکدیگر می‌باشد. واضح است که سرزمینهای حاصلخیزتر و در عین حال دارای شرایط دفاعی مطلوب، زودتر تبدیل به شهر گشته‌اند؛ زیرا پی‌آمد قدرت اقتصادی ساکنین چنین مکانهائی ایجاد واحدهای معماری بیشتر در قالب واحدهای مسکونی، تجاری و خدماتی رادر بر دارد. در چنین مکانهائی قدرت صاحبان یا حکمرانان منطقه نقش اساسی در شکل‌پذیری شهر دارند. زیرا ساختمانهای حکومتی سیمای شهر را تحت‌الشعاع قرار داده و جهت گسترش شهر را تعیین و تبیین می‌کنند. با وجود نقش حکمرانان در روند شکل‌گیری اینگونه شهرها، وضع پویای آنها باعث رونق و گسترش بافت شهری و رونق کسب و حرف مختلف گشته و باعث می‌گردد تا در قسمت ربض که مهاجرین و ساکنین تازه وارد شهر رادرخود جای داده داد و ستد بازرگانی رونق قابل ملاحظه‌ای پیدا کند. البته فضای سکونتی

www.tabarestan.info

دارای ضوابط ویژه و خاصی است که مطابق با معیارهای لازم و در ارتباط با منطقهٔ ریض گسترش پیدا می‌کند.

این گسترش دقیقاً تحت نفوذ قدرت اقتصادی شهر قرار دارد که مؤلفه‌های مشخصی چون مازاد کشاورزی، دامپروری و صنایع میزان اهمیت آن را تعیین می‌کنند. به طورکلی، شکل‌گیری بازار و محلات مختلف و دیگر تأسیسات شهری و رابطهٔ شهر با روستاهای اطراف و فرامنطقه‌ای براساس این مؤلفه‌ها انجام می‌شود.

اجمالاً اینکه، عملکرد این مؤلفه‌ها تضمین کنندهٔ منافع شهروندان محسوب می‌شود، ضمن آن‌که وابستگی شهر به روستا را هم بیان می‌کند. این وابستگی دارای ضوابط و خصائص معینی است که در گونه‌های مختلف شهری قابل رؤیت است، اما با تظاهری متفاوت که در کل مفهومی بنیادی و مشابه را دربر دارند.

رشد و گسترش کالبد شهرهائی که از موقعیت مناسب جغرافیائی برخوردارند، رابطهٔ مستقیم با فعالیتهای اقتصادی روستاهای زیر پوشش آنان دارد. این رابطه بیان پویائی شهرها است که دائماً بازده روستاها را دراختیار می‌گیرند و متعاقب آن نیروی فکری و ذهنی این مناطق را هم در خدمت در می‌آورند. بنابراین باید علت عمده گسترش شهرها را در سیستم «تولید» و «توزیع» جستجو نمود، و این مطلب به «اکوسیستم» منطقه بستگی مستقیم دارد. به گفتهٔ فرانک هول (*دورهٔ پیش از تاریخ در جنوب غربی ایران در لرستان*. ص ۹۲):

www.tabarestan.info تبرستان

«انسان توانسته مانند سایر حیوانات در یک اکوسیستم به تراکم جمعیتش افزوده و یک سامان پیچیده به وجود آورد. هر موقع گروههای انسانی به وسیله تکنولوژی با سیستمهای سیاسی ـ اجتماعی، مقدار انرژی مورد مصرف خود را به نحو قابل ملاحظه‌ای زیاد می‌کردند،

سازمانهای آنها پیچیده‌تر می‌شد؛ و این پیچیدگی سازمانها به نوبهٔ خود امکان داد تا بتوانند از محیط خود بهتر استفاده کنند.»

با عنایت به بنیهٔ اقتصادی شهر در ادوار مختلف، می‌توان در شهرهای قدیمی ایران که تا زمان حاضر زندگی در آنها رونق داشته حوزهٔ گسترش ادوار مختلف شهر را بعضاً تعیین نمود. این گسترش تقریباً موجی را می‌ماند که دایره وار حول نقطهٔ مرکزی و با شعاعهای مختلف باز می‌شود. به طورکلی شکل و ابعاد خانه‌ها و، در نهایت، فرم و قالب روستاها و شهرهای ایران زائیدهٔ ضرورتها و شرایط جغرافیای طبیعی و متأثر از عوامل متعدد منجمله عوامل اقتصادی، سیاسی و مذهبی است. حداقل شرایط اقلیمی یا جغرافیای طبیعی موجب پدید آمدن ضوابطی متعادل در شهر سازی و توسعهٔ شهری در ادوار گذشته و در مقاطع خاص سیر تطور معماری گردیده است؛ به عبارت واضحتر، شرط ملحوظ شده در ایجاد شهرهای ایران رامیتوان در جملهٔ زیر دید:

گسترهٔ هر شهر با آب و هوای منطقه نسبت مستقیم داشته و تابعی از شرایط اقلیمی است. معمولاً در شکل‌گیری هر شهر، وجود چند اصل لازم است. این اصول ضمن اعتباری بودن در سلسله مراتب ارزشی، هم عرض و هم بها نبوده، به طوری که بعضی از آنها در مرتبهٔ بالاتر قرار دارند ولی مجموعهٔ آنها لازم و ضروری است. تأمین آب ضروری شهر یکی از آن اصول و شاخص مهم گسترش و توسعهٔ شهری به حساب می‌آید؛ و چون

شهرهای ایران به ندرت به‌طور مستقیم از آب رودخانه استفاده می‌کنند (مانند اصفهان)، لذا قنات، چشمه و یا سرابهای بزرگ نقش پویایی در شکل‌گیری و روند توسعهٔ شهری دارند؛ و چون ایجاد قنات سرمایهٔ قابل توجهی را طلب می‌کند، لذا چنانچه گسترش شهر به قنات جدیدی احتیاج داشته باشد احداث آن بسیار ضروری بوده و بعضاً بیان شکوفائی توسعهٔ اقتصادی شهر هم محسوب شود؛ ضمن آن که هر قنات یا چشمه می‌تواند مؤید شکل‌گیری یکی از محلات شهر محسوب گردد و این محلات هر کدام می‌توانند مرکزیت خاصی را به خود اختصاص داده باشند. بدیهی است قناتی که آب بیشتری را دراختیار دارد محلهٔ منسوب به آن از وسعت بیشتری برخوردار بوده است، به مصداق: آب آبادانی است.

تبرستان
www.tabarestan.info

شهر مراغه

اولین پایتخت ایلخانان

شهر مراغه که در دامنهٔ جنوبی کوه سهند واقع شده است، در حقیقت شهری است کشاورزی که از امنیت کوههای اطراف برخوردار است. این شهر که به عنوان اولین پایتخت ایلخانی توسط هلاکو انتخاب گردید، در دامنهٔ جنوب غربی کوه سهند واقع بوده و رودخانهٔ صوفی چای که از مغرب آن می‌گذرد موقعیت زیستی آنرا پربارتر می‌کند. مراغه با باغات سرسبز و خوش منظرهٔ آن که زیبائی آنها از بالای ارتفاعات محلی دو چندان به چشم می‌آید، شاید مهر تأئید برگفتهٔ برخی از مورخین باشد که گفته‌اند نام شهر مشتق از کلمهٔ عربی مَرغ (چراگاه) است. در انتخاب شهر مراغه به عنوان پایتخت می‌باید دو عامل را مورد توجه قرار داد:

۱ ـ عامل اقتصادی که خود تحت رشد کشاورزی، دامپروری و صنایع قرار داشته و حداقل دو مورد از سه مورد ذکر شده، در مراغهٔ قرن هفتم هجری صدق می‌کند. زیرا زمینهای کشاورزی فعلی و دامپروری با رونق منطقه گواهی است بر رونق این دو شیوهٔ تولید از گذشته دور تاکنون؛ ضمن آن که رشد اقتصادی روستاهای زیر پوشش آنرا نباید از نظر دور داشت، زیرا بازده اضافی روستاهای اطراف به عنوان اولین عامل تقویت کننده بنیهٔ اقتصادی شهر محسوب می‌شدند که این مهم زائیده شرایط اقلیمی یا جغرافیای طبیعی منطقه بوده است.

۲ ـ عامل تعیین کنندهٔ مراغه به عنوان یک پایتخت را باید در سیاست کشورداری ایلخانان جستجو کرد. این عامل عبارت است از: انتخاب دو مرکز کنترل قلمرو ایلخانیْ تقریباً در راستای هم؛ یکی در شرق یعنی **مرو** و دیگری در غرب که به ترتیب ***مراغه، تبریز*** و ***سلطانیه*** بوده است. در تمام طول سلسلهٔ ایلخانی غرب سلطان نشین و شرق ولیعهد نشین بوده‌اند؛ بدین ترتیب که سپاه شرق از یورش قبایل شرقی مخصوصاً هم نژادان ایلخانان جلوگیری می‌نموده و مرکزیت غرب کنترل تمام مرزهای غربی دولت ایلخانی را به عهده داشته است. در حقیقت، «شهر پایتختهای» غربی حکم ارگ سلطنتی در شارستان بزرگ ایران را داشته‌اند و وضعیت

سوق‌الجیشی این شهرها تابع نقاط فشار از خارج مرزها بوده است. طبیعی است که دو اهرم قدرت در شرق و غرب تأمین امنیت سراسر کشور ایلخانی را تا اواسط قرن هشتم هجری قمری تأمین کنند، زیرا به طور کلی ایران در طول تاریخ یا از قسمت شمال غربی و یا شمال شرقی مورد حمله قرارگرفته است و ندرتاً از نواحی دیگر مهاجمین وارد ایران شده‌اند. از طرفی، هجوم دولتهای ایران به سرزمین‌های مجاور هم از این دو منطقه انجام شده است.

حمدالله مستوفی در *نزهت‌القلوب* (ص ۱۷۵)، در باب سوم در ذکر بلاد آذربایجان، پس از تعیین موقعیت و گستره این ایالت، مراغه قرن هشتم (۷۴۰ هـ‌ق) را که آبادانی اولین ایلخان را هنوز به یاد داشته چنین بیان می‌کند:

وی در جای دیگر می‌نویسد: «دارالملک آذربایجان در ماقبل مراغه بوده است و اکنون شهر تبریزست.»

«تومان مراغه چهار شهرست، مراغه و بسوی و دهخوارقان و نیلان.»

این مورخ توصیف کلی شهر را در کتاب مذکور (ص ۹۹ و ۱۰۰) چنین آورده است:

«مراغه از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خلدات «فب» و عرض از خط استوا «لزک». شهری بزرگست و در ما قبل دارالملک آذربایجان بود.

هوایش معتدل است و به عفونت مایل، جهت آن که کوه سهند شمالش را مانع است و باغستان بسیار دارد و آبش از رود صافی است که از سهند بر می‌خیزد و در بحیرهٔ چیچست ریزد. حاصلش غله و پنبه و انگور و میوه باشد. اکثر اوقات آنجا ارزانی باشد.

ولایتش شش ناحیت است: سراجو و بناجون و دیزجرود و گاودول و هشترود و بهستان و انگوران و قزل‌اوزن از توابع آنست. مردمش سفید چهره و ترک وش می‌باشند و بیشتر برمذهب حنفی می‌باشند و زبانشان پهلوی مغیّر است. حقوق دیوانیش بتمغا مقررست مبلغ هفتاد هزاردینار ضمانی آنجاست و از آن ولایتش صدوهشتاد و پنج هزارو پانصد دینارست.بر ظاهر مراغه حکیم خواجه نصیرالدین طوسی به فرمان هولاکوخان رصدی بسته است و اکنون خرابست.»

رصدخانهٔ مراغه که بیشترین شهرت آن در قدمت آن نهفته است و قریب دو قرن قدیمتر از رصدخانهٔ معروف سمرقند است، تقریباً تنها اثری است که از قدیمترین پایتخت ایلخانی باقی مانده است. عرصه و حریم این رصدخانه در سال ۱۳۶۳ ش توسط نگارنده تعیین و معین گردید؛ این تعیین حریم متکی بر آثاری بود که در سالهای قبل توسط آقایان پرویز ورجاوند و علی‌اکبر سرفراز از سینهٔ خاک بیرون آمده بود. گذشته از کتابی که توسط پرویز ورجاوند پس از عملیات کاوش در مورد این رصدخانه نوشته شده است، رسالهٔ علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه که یک بار به صورت مختصر در روزنامهٔ *علیه ایران* و بار دیگر به صورت کامل توسط دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۶ ش با مقدمهٔ ایرج افشار به چاپ رسیده است مهمترین تألیفی است که دربارهٔ رصدخانه قبل از کاوش نوشته شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

این رساله حاکی است که در سال ۱۲۷۶ هـ ق، زمانی که ناصرالدین شاه به هنگام سفر آذربایجان وارد مراغه گردید مؤلف همراه وی بوده است و وی رامکلف به نوشتن رسالهٔ مذکور کرده است. رسالهٔ مذکور گذشته از مطالب آن، ازنظر نقشه ضمیمه که توسط ملاعلی محمد اصفهانی کشیده شده واجد اهمیت است؛ زیرا با کروکی که اینجانب قبل از دسترسی به رسالهٔ مورد بحث برای تعیین حریم تهیه کرده بودم و با قدمتی قریب ۱۳۸ سال فرق چندانی ندارد. درگزارشی که همراه کروکی حریم رصدخانه با عنایت به مدارک قابل دسترس در آن زمان تهیه کرده، مختصراً راجع به چگونگی رصد و رصدخانه مطالبی آمده است که بخش رصد خانه آن ذیلاً شرح داده می‌شود و جهت اطلاعات بیشتر می‌توان به کتاب ***رصدخانه*** و یا گزارش مذکور که در آرشیو سازمان میراث فرهنگی کشور موجود است مراجعه نمود.

پس از آن که هلاکو (۶۶۳ تا ۶۵۳ هـ ق) مراغه را به عنوان مقر اقامت انتخاب نمود، خواجه نصیرالدین طوسی را مأمور کرد که در محل مناسبی در اطراف مراغه رصدخانه‌ای بنا کند. در ***جامع التواریخ*** رشیدی تألیف رشیدالدین فضل‌الله آمده که منکوقاآن وقتی که هلاکو عازم ایران بود چون آوازهٔ فضل و استادی خواجه نصیرالدین راشنیده بود از وی خواست که پس از بر چیدن مسئلهٔ اسماعیلیه، خواجه نصیرالدین را به دربار او روانه دارد تا رصد خانه‌ای در مغولستان بناکند. ولی چون منکوقاآن در آن زمان در چین مشغول جنگ بود، هلاکو صلاح دید که این کار در ایران و به فرمان او صورت پذیرد. اقبال آشتیانی درکتاب ***تاریخ مغول*** (ص ۱۹۱) در رابطه با ساختن رصدخانهٔ مراغه به فرمان هلاکو چنین گوید:

«خواجه نصیرالدین به هولاکو (هلاکو) فهماند که بنای رصد جدید و نوشتن زیجی تازه قریب سی سال مدت لازم دارد؛ ولی هولاکو چون در این کار اصرار داشت از خواجه خواست که آن را در مدت دوازده سال به انجام رساند، و چون در این مدت رصد جمیع کواکب و حساب دورهٔ آنها و تهیهٔ جداول تازه امکان نداشت، خواجه به دستیاری جداول وزیجهای سابق و رصد خانه‌های تازه، در سال ۶۵۷ هـ ق شروع ترتیب زیج جدید کرد... محلی که برای رصدخانه اختیار شد در شمال مراغه بر روی تپه‌ای بود و به امر هولاکو، عموم آلات رصدی لازم را که در بغداد و غیره مغول به غارت گرفته بودند در آنجا به اختیار خواجه نصیرالدین گذاشتند. به علاوه، هولاکو امر داد که جمیع اوقاف ممالک مغول را تحت اختیار خواجه قرار دهند.

رصدخانهٔ مراغه قریب پانزده سال طول کشید و نتیجهٔ آن را خواجه نصیرالدین در کتابی به اسم زیج ایلخانی در سال ۶۶۳ معین و در ایام آباقاخان منتشر ساخت. منجمین که در کار رصد مراغه با خواجه نصیرالدین کمک می‌کردند عبارتند از علامه قطب‌الدین شیرازی، مؤیدالدین عوضی دمشقی، محی‌الدین مغربی، فخرالدین مراغی، فخرالدین اخلاطی، نجم‌الدین دبیران کاتبی قزوینی. بنای رصدخانهٔ مراغه قریب ۲۰۰۰۰ دینار خرج برداشت و بعد از ابقاء (آباقاخان) به تدریج متروک ماند.»

www.tabarestan.info تبرستان

رصدخانهٔ مراغه برگردهٔ کوهی به نام رصد داغی که در غرب شهر مراغه واقع است قرار دارد. اکنون خیابانی مشهور به دارائی گسترش شهر را به طرف این کوه هدایت می‌کند، در دو طرف این خیابان ادارات دولتی و خانه‌های مسکونی جدیدالتأسیس به پا ایستاده‌اند. پس از آنکه خیابان دارائی پوشش آسفالتهٔ خود را از دست داد و به صورت جاده‌ای خاکی درآمد، پس از پیچ و خمهائی لب بر سطح مسطح کوه می‌گذارد. بنا بر روایات تاریخی، گرده این کوه را جهت تأسیس رصدخانه خاکبرداری نموده‌اند تا سطح صاف کافی برای ساختمانهای متعدد رصدخانه به وجود آید. از مقدار ارتفاع خاکبرداری شده اطلاعی در دست نیست ولی از شیب اطراف کوه بر می‌آید که یکی از کارهای عمده جهت رصدخانه ایجاد همین سطح صاف بوده است. مسیر طی شده و شیب اطراف کوه نشان می‌دهد که ورودی اصلی صفهٔ رصدخانه می‌باید در سمت شرقی رصد داغی قرارگرفته باشد. پس از رسیدن به سطح کوه، آثار حفاری شده ما را به سوی خود می‌کشد و بیننده بی‌اختیار به طرف برج مرکزی تپه که بلندقامتتر از بقیه آثار است کشیده می‌شود.

تبرستان
www.tabarestan.info

برج مرکزی

این برج با قطری در حدود ۲۲ متر تقریباً مرکزکوه را به خود اختصاص داده است. پلان آن به صورت دایره بوده و ورودی آن در سمت جنوب قرار داشت. سنگهای تراش دو طرف این ورودی (سه سنگ در هر طرف) و باقیمانده یک ردیف سنگچین تراشدار در سمت غربی درگاه ورودی به ما آگاهی از یک ازارهٔ سنگی را می‌دهند. نوع سنگ چین دو طرف ورودی و اندازهٔ آن، با مقایسه با سنگهای دیگر ازاره، تأکید برنماسازی ورودی است. احتمال داده می‌شود که قطعات کاشیهای پیدا شده در سطح تپه مربوط به نمای آجری ورودی و بالاتر از ازارهٔ سنگی باشند. ازارهٔ هر طرف درگاه را سه سنگ تراش نسبتاً بزرگ تشکیل می‌دهند که دو تا در زیر و یکی به صورت سطح‌تر از برای ادامهٔ دیوار، بر روی دو تای قبلی قرار دارد... پس از این درگاه راهروئی با عرض ۳/۱۰ متر که تا انتهای برج ادامه دارد دیده می‌شود. چنین به نظر می‌رسد که این راهرو دقیقاً در امتداد قطر برج کشیده شده است. در وسط این دایره سکوئی آجری به‌چشم می‌خورد که تقریباً ناوسنگی که مهمترین قسمت رصد خانه است و در رصد کواکب مهمترین واحد رصد و اندازه‌گیری به حساب می‌آید و شاید هم منطبق بر نصف‌النهار شهر مراغه باشد، قرار دارد... این ناو سنگی از قطعات سنگهای تراش تشکیل شده و یک سر آن در مقابل ورودی و تقریباً برزمین تکیه دارد. مقدار برجای مانده آن در حدود ۵/۵۵ متر است. در طول راهرو و در هر سمت چند اطاق دیده می‌شود (شش اطاق). وضعیت فعلی نشان می‌دهد که بیشترین مصالح بکار رفته در این برج آجر بوده است (در سه اندازهٔ مختلف). بلندترین نقطهٔ فعلی برج به آجر چین زیر ناو تعلق دارد، که در سطح فوقانی به صورت سطح شیب دار دیده می‌شود. این شیب از شیب ناو سنگی متابعت می‌کند. کف فرش آجری از خصوصیات دیگر این برج است، که تقریباً در تمام راهرو ظاهر شده است.

محاسبهٔ ارتفاع بنا را باید به عهدهٔ منجمین، با توجه به ناو سنگی، گذاشت. در هر حال، هر ارتفاعی که پیدا

کند، با توجه به عوارض طبیعی اطراف رصد داغی، هیچگونه سدی ومانعی در دیدگاه را صدان نبوده است. تنها ارتفاعی که از بالای رصد داغی بلندتر به نظر می‌رسد ارتفاعات شمالی شهر مراغه است، که آنهم باتوجه به طول ناوسنگی و شیب آن اختلالی در رصد کواکب ایجاد نمی‌کرده است. ظواهر نشان می‌دهد که استواری و محکمی بنا د رمقابل شهرت و اهمیت آن خیلی کمتر است و اساساً بنا بنیادی محکم و استوار ندارد. ضخامت دیوار ۸۰ سانتیمتری برج و ارتفاع بنا (حداقل در حدود ۲۰ متر) شاید تأئیدی بر این گفته باشد.»

این رصدخانه علاوه بر برج مرکزی دارای تأسیسات دیگر هم است، که آثار آن توسط هیأت کاوش کننده ظاهرشده‌است. جهت اطلاعات بیشتر می‌توان به کتاب ***رصدخانه مراغه*** مراجعه نمود. مجموعهٔ بنا نشان می‌دهد که در احداث آن، از بنایان و رسّامان ماهر استفاده شده است. وجود این بنا که در نوع خود منحصر می‌باشد، می‌باید شاهدی بر دیگر ابنیهٔ ایلخانی در شهر مراغه باشد و حداقل تصور ارگ سلطنتی دور از ذهن نیست؛ مگر آنکه باورکنیم اگر چه هلاکو حکومتی در حد سلطنت داشته‌است، ولی ازنظر زندگی هنوز به شیوهٔ اسلاف خویش زندگی می‌کرده است. البته قبول ازبین رفتن آثار ساخته شده توسط هلاکو در طی زمان، دور از ذهن نیست.

www.tabarestan.info تبرستان

بازدید غازان خان در سال ۷۰۳ هـ ق از رصدخانهٔ مراغه شاید نشان این باشد، که نه تنها رصد خانه زنده بوده بلکه اولین پایتخت ایلخانان هم به حیات خویش در حدی که دانشمندان معروف علم نجوم را در خود جای دهد ادامه می‌داده است. از طرفی گنبد غفاریه که بین سالهای ۷۱۵ و ۷۲۸ هـ ق ساخته شده است، بیان اعتبار شهر در خلال سالهای یاد شده است. این مقبره که درکنار رودخانهٔ جاری در شهر مراغه بنا شده، به صورت مربع و تقریباً شبیه بنای گنبد سرخ که مربوط به قرن ششم (۵۴۲ هـ) است با آجر ساخته شده است. سکوئی سنگی و سردابه‌ای در زیر از ویژگی خاص این بنا است، که در عین حال تداوم شیوه معماری قرن ششم هجری قمری و قبل از آن را نشان می‌دهد. نیم ستونهای موجود در زوایای بنا را با نقوش لوزی پخ تزئین نموده‌اند. ورودی طبقه بالای این مقبره در جبهه شمال بوده و دارای تزئینات زیبائی شبیه تزئینات داخلی طاق ایوان شمالی گنبد سلطانیه است. سه جبههٔ دیگر بنا هرکدام دارای یک طاقنما هستند که زیبائی آنها زیبائی هر جبهه به حساب می‌آید. کتیبهٔ سر در ورودی با اینکه بخشی از آن ریخته و محو شده، ولی توسط آندره‌گدار (*آثار*. ج ،، ص ۶۳) چنین خوانده شده است:

«امر بانشاء هذه القبه المبارکه فی‌ایام مولانا السلطان الاعظم ظل‌الله فی‌الارض سلطان سلاطین العرب والعجم ابوسعید بهادرخان خلدالله ملکه».

از دو سطر کتیبهٔ بالای درگاه فقط این کلمات باقیمانده است:

«المقرالشـ.. المالکی‌العالی»

«العادلی

که حدس زده می‌شود القاب و نام صاحب بقعه در آن ثبت بوده است. گدار (همانجا) در مورد انتساب این بقعه چنین اظهار نظر نموده است.

«به طوری که اشاره شد، در بالای هلال هر طاق‌نمائی از اضلاع دوپهلو و عقب سه علامت دیده می‌شود و هر علامت عبارت از دو چوگان است که پشت بـه هـم دارنـد. می‌توان حدسی

این علامتی است نسبتاً معروف که نظیرش را در یکی از ابنیه بیت‌المقدس یـعنی مدرسهٔ الملکیه امیرایل ملک و در روی چراغی میناکاری در موزهٔ اسلامبول دیده‌اند. این چراغ علاوه بر علامت مذکور، اسم ایل ملک چوگاندار را هم دارد. بدیهی است که گنبد غفاریه مربوط به ایل ملک نیست که در ۷۴۷ هـ‌ق در قاهره مرده است. لکن در همین شهر مدرسهٔ قراسنقریه راشخص دیگری از دودمان چوگاندار ساخته است و او بانی بسیاری از عمارات مصر و شام است. این شخص از امـراء مـمالیک و مـوسوم بـه شـمس‌الدیـن قراسنقرچرکسی المنصوری است و صاحب گنبد غفاریه باید باشد.»

قراسنقور از بزرگان امرا و از اشخاصی بود که در واقعهٔ قتل الملک‌الاشرف برادر الملک الناصر، دست داشت. قراسنقور امیرالامرای حلب بود و چون ناصر در صدد قتل وی برآمد او بگریخت و به سلطان محمد خدابـنده پناهنده شد و از طرف سلطان به حکومت مراغه منصوب گردید. به نوشتهٔ گدار (همان، ص ۶۴):

«چون سلطان محمد خدابنده وفات یافت و پسرش ابوسعید به جای او نشست و به شرحی که خواهیم آورد ماجرای قتل امیر چوپان و پناهنده شدن پسر او دمیرطاش (تیمورتاش) به الملک ناصر اتفاق افتاد، مکاتباتی بین ناصر و ابوسعید مبادله گردید و قرار بر این شد که ناصر سر دمیرطاش را به ابوسعید بفرستد و او در مقابل سر قراسنقور را پیش ناصر روانه سازد. ناصر عهد خویش را بکار بست، ابوسعید نیز برای انجام قولی کـه داده بـو دقراسنقور را احضار کرد لیکن قراسنقور مطلب را دریافت و با سم مهلکی که زیر نگین انگشتری خود پنهان می‌داشت، خود را هلاک ساخت.»

بنا به نوشتهٔ ابن بطوطه (ج ۱، ص ۷۵): «در زمان پادشاهی لاچین نایب‌السلطنه مصر شد و هنگامی که محمدبن قلاوون بار سوم پادشاهی یافت قراسنقر نایب‌السلطنهٔ شام شد و تا سال ۷۱۱ هـ‌ق /۱۳۱۱ م در این شغل باقی بود و در این شهر در ۲۷ شوال ۷۲۸ /۱۴سپتامبر ۱۳۲۸ در زمان سلطان ابوسعید بهادرخان بـدرود زنـدگی گـفت.

از انتخاب قراسنقر به حکومت مراغه شاید بتوان نتیجه گرفت که مراغه در زمان سلطان محمد خدابـنده دارای اعتبار کافی بوده است، زیرا بخشیدن آن به قراسنقر نایب‌السلطنهٔ مصر اهمیت آن را می‌رساند و شاید هم پس از سلطانیه و تبریز با رونقترین شهرهای ایلخانی بوده باشد . وجود آثاری از قرن ششم چون گنبد سرخ (۱۵ شوال ۵۴۲ هـ‌ق)، گنبد کبود یا قبر مادر هلاکو(۵۹۳ هـ‌ق) و مقبره‌ای به شکل مدور با تاریخ ۵۶۳ هـ‌ق نشان از اعتبار شهر مراغه در قرن مذکور است. شاید همین اعتبار یکی از عوامل انتخاب مراغه به عنوان پایتخت بوده باشد. نکته جالب این که براساس تحقیقات انجام شده، قبر مادر هلاکو بنائی است منسوب به او و در حقیقت

www.tabarestan.info تبرستان

مزاری مجهول است. به نوشتهٔ دوزامبور (ص ۲۴۳)، «مادر هولاکو خاتونی مسیحی بود و همین بس است که انتساب این قبر اسلامی را از او سلب کند».

به علاوه، به نوشتهٔ رشیدالدین در تاریخ مغولان ایران (ص ۹۵): هولاکوخان بودائی بود و دوقوز خاتون مسیحیهٔ نوهٔ ژان کشیش را در حبالهٔ نکاح داشت. آیا هولاکوخان که به نوشتهٔ گروسه در *تاریخ آسیا* (ج ۳، ص ۱۰۰): پسر یک مسیحیه و شوهر یک مسیحیه بود وترکان نسطوری مذهب را از آسیای مرکزی‌به جنگ اسلام کشاند و به نوشتهٔ گدار (همان، ص ۶۵۹) ارامنه او را قسطنطین جدید و امید و ملجأ قوم ارمنی و مشعل دین و حامی مذهب میخواندند، ممکن است قبر مادر خود را با آیات قرآنی زینت بدهد؟

گدار برای رد این انتساب نوشته است (همان، ص ۶۰):

«... بعید می‌نماید در پایتخت هولاکو و قرارگاه دوقوز خاتون که مرکز مخالفت با اسلام بوده اجازه داده باشند قبر یکی از بزرگان... را با این جلال و شکوه بسازند.

در هر حال، مزار منسوب به مادر هلاکو که یکی از ابنیهٔ تاریخی بسیار زیبای شهر فعلی مراغه به حساب می‌آید از بعضی جهات، مخصوصاً تزئینات دیوارها که قابل مقایسه با تزئینات سطوح مختلف گنبد سلطانیه است، پیش نمونهٔ تزئینات گنبد سلطانیه محسوب می‌شود و سردابهٔ آن به شیوه‌ای پدید آمده که می‌تواند الگوی سردابه‌سازی دورهٔ ایلخانی به شمار آید.

همانطور که گفته شد، طبیعت مناسب مراغه و اعتبار آن در قرن ششم هجری قمری موجب انتخاب آن به عنوان مرکز حکومت ایلخانی گردید. اما بعد از به سلطنت رسیدن آباقا، وی مرکز حکومت را به تبریز که از قبل شهری بزرگ و آباد بوده و به عنوان مرکز ایالت از آن نام برده می‌شد انتقال داد و مراغه در حد یک شهر باقی ماند؛ و در عوض شهر تبریز بزرگ و بزرگتر شده و تا عصر حاضر به عنوان مرکز آذربایجان باقیمانده است.

تبریز

دومین پایتخت ایلخانیان

سرزمین پهناور آذربایجان که دامنه‌های کوههای «سهند» و «سبلان» را در اختیار دارد، به لحاظ داشتن چشمه سارها و نهرهای همیشه روان از دیر باز سکونتگاهی معتبر برای انسان بوده است.

این سرزمین خوان گسترده‌ای را می‌ماند که از کنار آن اقوام مختلف در طول تاریخ رزق خویش را برداشته و با اضافات آن سرزمین آباد و نیرومندی ساخته‌اند؛ و به لحاظ همین نعمت و اعتبار خدادادی، در ادوار مختلف مورد غبطه و خواستهٔ اقوام نیازمند فرا سوی مرزها قرار گرفته است. سلحشوری ساکنین این دیار زرخیز بارها و بارها چون سدی استوار و رخنه ناپذیر هجوم و یورش بیگانگان را جلوگیری نموده تا بقیهٔ سرزمین ایران از نعمت امنیت برخوردار باشد. منطقه آذربایجان شرقی با داشتن بودباشهای قدیمی و یکجانشینیهای باستانی ضمن بیان قدمت

www.tabarestan.info تبرستان

منطقه، گویای ادوار تاریخی ایران زمین مخصوصاً از دورهٔ حکومت ماد به بعد است؛ و تبریز شهر سرداران نامی تاریخ، یکی از آن بودباشهای قدیمی است که با داشتن شاخصهای معتبری در ادوار مختلف مورد توجه سلسله های حاکم بر سر نوشت تمامی ایران قرار گرفته است.

یکی از علل این توجه وجود زمینهای حاصلخیز و مآلاً غلّهٔ فراوان منطقه است.

دو دیگر، قرار گرفتن در مرز طبیعی و سیاسی ایران است. البته آن زمان که مرزهای کشور فراتر از محدودهٔ جغرافیائی آذربایجان شکل می‌گرفته، آذربایجان عملکردی چون قلعهٔ حکومتی در دل منطقه را داشته است و در مقاطعی ارگ حکومتی شارستان ایران زمین به حساب می‌آمده است. شکست او شکست ایران و رونق او بخت و اقبال ایران محسوب می‌شده است و به‌طور کلی، نام آذربایجان نامی پر آوازه در تاریخ ایران و شاید مشهورترین نام در بین دیگر مناطق ایران باشد که در ادواری به عنوان تختگاه مورد توجه قرار گرفته است. آتورپاتکان (= آذربایجان) به گفتهٔ اکثر محققین از نام *آتروپات* آخرین ساتراپ ماد در زمان داریوش سوم هخامنشی گرفته شده است در جنگی که در روز اول اکتبر سال ۳۳۱ ق م در مشرق دجله نزدیک شهر پیشین آشوری آربل درکنار دهکدهٔ گوگمل (= گائوگامل) بین اسکندر و داریوش سوم درگرفت، بنابه نوشته دیاکونف در *تاریخ ماد* (ص ۴۴): «آتروپاتن فرمانده مادیها بود و کادوسیان و آلبانیان و سکسینان (ساکنان سکسن Sakasen) نیمه مستقل به اتفاق مادیها جنگ می‌کردند. پیش از آن آتروپات فرماندهی سوارانی راکه داریوش به منظور اکتشاف گسیل داشته بود بعهده داشت.

در پیکار مذکور، جناح راست از آن مادیها بود (همان، ص ۷۸۰). اهمیت آتروپات یا آتروپاتس (Atropathes) از اینجا مشخص می‌شود که بنابر نوشتهٔ گوتشمید: به هنگام مرگ اسکندر دیگر تنها سه ساتراپ‌نشین در تملک ایرانیان می‌بینیم، یعنی ناحیهٔ ماد (که آنطور که حوادث بعدی نشان می‌دهد راندن فرمانروایش به نام آتروپاتس از آن ناحیه چندان کار سهلی نبوده)، پارت و ناحیهٔ پاروپانیزاد (Paropanisad در حدود ایالت کابل فعلی).

چنین به نظر می‌رسد که حفظ حکومت ماد توسط آتروپات به سادگی انجام نشده است و وی برای در اختیار داشتن آن تلاش بسیاری نموده است. اسکندر در ابتدا اکسودات (Oksodat) [آریان او را پارسی می‌خواند] راکه داریوش به سیاه‌چال افکنده بود به ساتراپی ماد منصوب کرد (*تاریخ ماد* ص ۵۴۵). ولی به نوشتهٔ تاریخ ماد (ص ۵۴۶)، اکسودات انتظارات اسکندر را برآورده نساخت و چیزی نگذشت که اسکندر به هنگام لشکرکشی به آسیای میانه وی را از کار برکنار کرد و آتروپات را مجدداً به سمت ساتراپ ماد منصوب نمود (۳۲۸ ق م).

انتخاب آتروپات می‌تواند چند عامل داشته باشد که مهمترین آن قبول‌وی از طرف‌ساکنین ماد بوده است. دلیل قابل پذیرش این مطلب انتخاب نام آتروپاتن برای سرزمین ماد است، به گفتهٔ دیاکونف (همانجا):

«چنین به نظر می‌رسد که در ابتدأ آتروپات به حضور اسکندر نیامد گرچه ظاهراً از داریوش نیز پشتیبانی نمی‌کرد و دلیل این گفته آن است که شهر اکباتانا از خود دفاع نکرد و کادوسیان که متحدان آتروپات بودند از کومک به داریوش سرباز زدند.»

www.tabarestan.info تبرستان

آتروپات که در سال ۳۲۸ ق م از طرف اسکندر به ساتراپی ماد منصوب گردید (آریان، کتاب چهارم) ظاهراً برای حفظ موقعیت خویش بسیار سیاستمدارانه عمل نموده است. وی پدر زن پردیکاس (Perdikas) یکی از سرداران بزرگ اسکندر می‌باشد که بعداً به عنوان نایب‌السلطنهٔ اسکندر دوم پسر اسکندر و رکسانه که پس از مرگ پدر بدنیا آمده بود، زمام امور را به دست گرفت. به گفتهٔ گوتشمید (ص ۲۹، ۳۰):

«هنگامی که در سال ۱۳۲۱ ق م پس از مرگ پردیکاس بار دیگر ایالات (سرزمینهای زیر سلطه اسکندر) را تقسیم کردند. تصرف ماد را از جانب پیتو (Pitho) [جانشین پردیکاس] تا دروازه‌های خزر تائید نمودند اما از ماد صغیر ذکری به میان نیاوردند و آن را مسکوت گذاردند؛ این ناحیه در حقیقت امر، دیگر در آن روزگار از متعلقات مملکت (زیر سلطهٔ جانشینان اسکندر) محسوب نمی‌شد. آتروپاتس (آتروپات) بدین ترتیب بنیان‌گذار مملکت کوچک جدیدی شد که از آن زمان به بعد همواره به نام خود او خوانده می‌شود.»

www.tabarestan.info تبرستان

«از طریق تقسیم نامه‌های بابل (۳۲۳ ق م) تری‌پارادیسوس (۳۲۱ ق م Triparadisus) واقع در سوریه و پرسه‌پولیس (۳۱۵ ق م) ما به فهرست ساتراپ نشینهای این زمان به دقت واقف هستیم: ساتراپ نشین‌های علیا از دوازده ساتراپ نشین به قرار ذیل تشکیل می‌شد.

(قبل از سال ۳۲۱ ق م) پارسه، کرمانیه، ماد کبیر، ماد صغیر، پارت یا هیرکانیه (همان، ص ۲۸، ۲۹)؛ عدم وجود نام ماد کوچک یعنی ساتراپ‌نشین آتروپاتن در تقسیم مجدد ساتراپ نشینها پس از مرگ پردیکاس در سال ۳۲۱ ق م، ضمن اعلام موجودیت استقلال ماد آتروپاتن، به منزلهٔ صدای ناقوس اضمحلال امپراطوری اسکندر هم محسوب می‌شود زیرا که آتروپاتن به منزلهٔ محل اتصال ساتراپ نشینهای شرقی با سرزمینهای غربی که اسکندر مقدونی از آنجا برخاسته بود می‌باشد. این اهمیت بعدها از طرف تمام سلسله‌ها مورد قبول بوده و لذا اقدامات خاصی برای حفظ آذربایجان به عمل آمده است. این اهمیت را همچنین می‌توان در تمام طول سلسله‌های اشکانی و ساسانی دید و در دورهٔ اسلامی نیز انتخاب چند شهر آن به عنوان پایتخت دلیل متقن و بارزی ازاین اهمیت است. لسترنج (ص ۱۷۰ ، ۱۷۱) در مورد شهرهای مهم آذربایجان می‌نویسد:

«ایالت کوهستانی آذربایجان در دورهٔ خلافت خیلی کمتر از اواخر قرون وسطی و بعد از هجوم مغول اهمیت داشت. در زمان قدیم این ایالت از شاهراه بزرگ خراسان که از ایالت جبال (ماد) می‌گذشت بر کنار افتاده بود؛ این برکناری از این جهت نیز تشدید شده بود که بنا به قول مقدسی در کوه‌ها و جلگه‌های مرتفع آن بیش از هشتاد زبان و لهجهٔ مختلف تکلم می‌شد درحالیکه هیچکدام از شهرهای آن ناحیه وسعت قابل توجهی نداشت. اما به مرور زمان شهرهای مختلف یکی پس از دیگری رو به ترقی رفت و مرکز آن ایالت گردید. در آغاز امر، یعنی در اوایل خلافت عباسیان، شهر اردبیل و در اواخر دورهٔ خلفاء

تبریز در میان شهر های آذربایجان مقام اول را پیدا کرد. اما بعد از هجوم مغول چندی مراغه این مقام را به دست آورد و هر چند تبریز به زودی عظمت سابق خود را در دورهٔ ایلخانان بازیافت، ولی در اوایل عهد صفویه بار دیگر تنزل یافت و تحت‌الشعاع اردبیل واقع گردید و بعدها یعنی در قرن یازدهم که شاه عباس اول اصفهان را پایتخت تمام ایران قرار داد و اردبیل به حال خراب افتاد، باز تبریز در میان شهرهای آذربایجان شاخص شد و تا کنون این مقام خود را حفظ نموده و بزرگترین شهرهای شمال باختری ایران بحساب می‌آید.»

همانطور که ذکر شد، با حکومت آتروپات در ماد کوچک منطقهٔ فعلی آذربایجان به نام این سردار ایرانی نامگذاری گردید؛ یعنی منطقهٔ شمالغربی ایران با در اختیار گرفتن نام آتروپاتن جایگاه خویش را در جغرافیای سیاسی ایران مشخص می‌سازد. تا قبل از حکومت آتروپات (۳۲۳ ق م) نام خاصی برای منطقهٔ آذربایجان جز کلمهٔ ماد شناخته نشده است. در کتیبهٔ بیستون که قدیمترین متن باقیمانده از داریوش است، ارمنستان مرز سرزمین ماد معرفی می‌شود. *به نوشتهٔ تاریخ ادبیات ایران در عصر هخامنشی* (ص ۵۹)، در کتیبهٔ بیستون آمده است:

«... و نیز دادرشش (Dadarshish) نام ارمنی را که بندهٔ من بود به ارمنستان فرستادم و او درجائی به نام زوزا (Sasa) در ارمنستان با سرکشان رزم کرده آنانرا بشکست ... پس دادرشش برای (به‌انتظار) من بماند تا من به ماد آمدم...»

در دورهٔ پارتیان، منطقهٔ آذربایجان یا آتروپاتن به لحاظ نزدیکی به ارمنستان ازموقعیت سیاسی خاصی برخوردار می‌شود و اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند؛ زیرا ارمنستان در دوره اشکانی مخصوصاً از زمان مهرداد دوم به بعد درکشاکش پادشاهان ایران با حکومتهای غربی مخصوصاً روم نقش عمده‌ای را به عهده داشته است. پس از مرگ مهرداد دوم، تیکران پادشاه ارمنستان که‌مدتی در دربار اشکانی به صورت گروگان می‌زیست و به کمک آنها به جای پدر بر تخت سلطنت تکیه زد و به پاس این مساعدت هفتاد وادی از مملکت خود رابه حکومت پارت منتقل نموده بود، فرصت را غنیمت شمرده و از سستی دستگاه اشکانی استفاده کرده ضمن پس گرفتن هفتاد محل واگذاری، به آتروپاتن ونواحی اطراف حمله نمود و با تسخیر آن سپاهیان خود را در تمام نواحی شمالی بین‌النهرین مستقر ساخت و تا نواحی شام و فنیقیه را فتح کرد ولی بعداً تیکران به امید حمایت پادشاه پارت از او در مقابل رومیان، وعدهٔ پس دادن ۷۰ وادی را به فرهاد سوم داد. به طورکلی با عنایت به تاریخ سلسله پارت در می‌یابیم که آتروپاتن اعتباری بیش از دوره هخامنشی داشته است؛ و در حقیقت آتروپاتن شخصیت تاریخی خویش را از دورهٔ اشکانی به بعد در می‌یابد و در دورهٔ ساسانی آتروپاتن به صورت «آتورپاتکان» اعتبار خویش را حفظ می‌کند که در اولین متن ساسانی یعنی کارنامهٔ اردشیر بابکان (ص ۵۵) به آن اشاره رفته است.

باقی ماندن نام آتروپاتن بر ماد کوچک اگر چه به مقداری به شخصیت و اهمیت شخص آتورپات متکی می‌باشد، ولی به عقیده اینجانب نباید از معنی کلمه مخصوصاً بخش اول آن که به معنی آذر (آتش) و مورد احترام

www.tabarestan.info تبرستان

وتقدیس ایرانیان قبل از اسلام بوده منفک شد. ضمناً در *یشتها* (ص ۵۵) کرده ۲۴، فقرهٔ ۱۰۲ فروردین یشت که فروهر بعضی از پاک دینان ستایش می‌شود چنین آمده است:

«فروهر پاکدین اترپات را می‌ستائیم.» (=کسی که در پناه آتش است.)

بخش دوم کلمه را کسروی در *کاروند* (ص ۳۱۶) چنین معنی کرده است:

«پات مصدر پائیدن که به معنی نگهبانی کردن است، در پهلوی «پاتن» بوده. گویا «پات» آتورپاتکان هم مشتق از آن است و از این رو معنی آتورپات آتش نگهدار (= نگهبان آتش)... به هر حال این پات پس از زمانهائی «پاد» و سپس «باد» شده...»

از آنجائی که بسیاری از محققین چون حمزه اصفهانی (*تاریخ پیامبران*. ص ۳۷)، ابن فقیه (*ترجمهٔ* ...، ص ۱۲۷)، مسعودی (*مروج الذهب*. ص ۲۳۳، ۲۳۴) و طبری (*تاریخ*. ص ...) زادگاه زردشت را آذربایجان نامیده‌اند و با عنایت به اینکه اتر (=آتش) در مذهب زردشت جایگاه بلندی دارد، لذا باقیماندن نام آتروپات نمی‌تواند از والائی *اتر* جدا باشد. فراتر از نظر اینجانب، بعضی از محققین اعتقاد دارند که «آتروپات» نام نیست و لقب کاهنی است.

www.tabarestan.info تبرستان

دیاکونف (ص ۷۸۰) در مورد این اعتقاد ورد آن چنین نوشته است:

«این نظریه بسیار شایع است (و بخصوص ازمیان دانشمندان شوروی ز.ای. پامپولسکی طرفدار آن می‌باشد) که «آتروپات» نام نیست و لقب کاهنی است که در ماد حکومت می‌کرده است. اشتقاق این کلمه (نگهبان آتش یا صاحب آتش) چنین تعبیری را اجازه می‌دهد. ولی اگر این کلمه لقب می‌بود بایستی در مورد دیگر حکام ماد نیز که اسلاف و یا جانشینان آتروپات بودند به کار می‌رفت و تکرار می‌شد ولی در واقع چنین نیست.

همانطورکه قبلاً گفته شد، حاصلخیزی آتروپاتن و همچنین قرارگرفتن در مرز طبیعی و سیاسی ایران باعث اعتبار این منطقه خصوصاً از زمان اسکندر به بعد شده است در مجموع دو عامل به عنوان رونق و پایداری آتروپاتن معرفی شده است:

الف) ـ «اقتصاد ماد کوچک واجد کشاورزی و صنعت نسبتاً عالی بود و تکافوی احتیاجات آنرا می‌نمود. جامعهٔ ماد کوچک دارای پایگاه اقتصادی خویش بود و در آن زمان که اقتصاد طبیعی بیشتر حکمفرما بود، نیازی به الحاق و یا اتحاد با دیگر نواحی نداشت. راست است که درگذشته چنین اتحادی وجود داشته و ماد سفلی نیز در آن شریک بود، ولی وجود آن اتحاد علل خاص داشت که از آن جمله، لزوم مبارزهٔ مشترک علیه آشور ومنافع مشترکی که تعلق و پیوستگی به امپراطوری ماد را در بر داشت بود. بعدها این منافع وجود نداشت و خروج ماد کوچک از «امپراطوری جهانی» هخامنشیان (که آن سرزمین را هم شامل گشته بود) منوط و مربوط به پیشامد اوضاع و احوالی مناسب و مقتضی بود. مثلاً ماد کوچک برخلاف بابل احتیاجی به وارد کردن مواد خام صنعتی نداشت و بدین سبب لازم نبود با نواحی که منبع مواد خام شمرده می‌شدند متحد شود.

(به گفتهٔ دیاکونف (ص ۵۷۴): ماد کوچک، برخلاف ماد سفلی، بر جادهٔ اصلی بازرگانی و سوق‌الجیشی میان نواحی مهم آسیای مقدم و آسیای میانه قرار نداشت و به این علت هم می‌توانست از اتحاد با دیگر ایالات و نواحی احتراز کند.

ماد آتروپاتن در هزارهٔ اول ق م به چند بخش جغرافیائی تقسیم می‌شده که دیاکونف آن را به هشت ناحیه تقسیم نموده است. این نواحی هشتگانه براساس منابع آبی مشهور و معروف عبارتند از:

۱ ـ از رود ارس تا جبال آورین داغ و قره‌داغ. این ناحیه توسط آشوریان «سانگی‌بوتو» نامیده می‌شد و اکنون ناحیهٔ شهرهای قتور و خوی و مرند را شامل می‌شود. جلگهٔ سانگی بوتو مرز ماد آتروپاتن با ارمنستان بوده است.

۲ ـ درهٔ رود قره سو (شعبهٔ جنوبی ارس). این دره بعدها به اشغال کادوسیان در آمده است.

۳ ـ ناحیهٔ دریاچهٔ اورمیه و رودهائی که در آن دریاچه می‌ریزند. این ناحیه به چهار بخش تقسیم می‌گردد:

الف : کرانهٔ غربی دریاچه اورمیه یا گیلزان باستان؟

ب : کرانهٔ جنوبی دریاچهٔ اورمیه و حوضهٔ رود «جغتو». این ناحیه به «زاموآ»ی داخلی موسوم بود و به چند ناحیه (حارانا Harrana ، مانا Manna ، مسی Messi و غیره) تقسیم می‌شده است. این ناحیه بعدها هستهٔ اصلی دولت «مانا» را تشکیل می‌دهد.

ج : کرانهٔ شرقی دریاچهٔ اورمیه که به دولت مانا تعلق داشته.

د : کرانهٔ شمالی یعنی درهٔ رود آجی‌چای و ناحیهٔ تبریز کنونی، که ظاهراً مستقل بوده و قبیلهٔ دالیان در اینجا زندگی می‌کرده‌اند.

۴ ـ درهٔ رود قزل اوزن (سفیدرود) و شعبه‌های آن. این ناحیه به قسمتهای زیر تقسیم می‌گردید:

الف : منطقهٔ میان کوههای آق‌داغ (دنبالهٔ البرز) و آق‌گدوک که قزل اوزن از آن می‌گذرد و در دوران کهن اندیا (Andia) نامیده می‌شد.

ب : ناحیهٔ زیکرتو باستان که شهر کنونی میانه در بخشی از آن قرار دارد.

ج : منطقهٔ خمسهٔ شهرستان زنجان.

۵ ـ بخش علیای رود زاب کوچک، که آن را «زاموآ» می‌خواندند و شامل شهرهای کنونی میاندوآب، بانه، سلیمانیه، زهاب و سنندج بوده است.

۶ ـ بخش علیای رود دیاله، محدودهٔ بین سلیمانیه، زهاب و سنندج که از قرن نهم ق م به بعد «پارسوآ» نامیده می‌شد.

۷ ـ بخش وسطای مسیر رود دیاله (نزدیک شهر کنونی خانقین) این بخش را ایالت نمر (Ndmar) می‌پوشاند. جنوب درهٔ دیاله و شعبه‌های آن ایالت «بیت همبان» قرار داشت.

۸ ـ دره‌های بخش علیای رود کرخه، محل کشور الی‌پی باستان که بعدها «الی‌مائید» نامیده می‌شد.

تبرستان www.tabarestan.info

منطقهٔ تبریز

منطقهٔ تبریزازشمال به کوه «ای‌تاخلی» و «کسبه» و «کمر» ـ که ادامهٔ تاخلی به‌ارتفاعات سبلان منتهی می‌شود ـ محدود می‌گردد؛ این ارتفاعات در حقیقت سد شمالی منطقهٔ تبریز به حساب می‌آید و بارها تبریز را از یورش اقوام فراسوی مرز مصون نگهداشته است. از شمال غربی کوه«فلاخ» و کوه «علمدار» مرز منطقه را پدید آورده‌اند.

منطقه‌ای که از جنوب به کوه فلاخ و علمدار و از شمال به ارتفاعات کسبه محدود می‌شود و شهر مرند مهمترین یکجانشینی آن است، راه ارتباطی تبریز به نقاط شمال غربی را در برگرفته است.

در جنوب منطقهٔ تبریز کوه سهند قرار دارد، که ادامهٔ آن به طرف شرق به سلسله ارتفاعات «بزقوش» متصل می‌گردد و سپس به ارتفاعات جنوبی سبلان ملحق می‌شود و منطقهٔ نیر (NIR) در محل این اتصال، گذر منطقهٔ تبریز به اردبیل را در اختیار دارد. بین ارتفاعات سهند وکوه فلاخ و علمدار دشت وسیعی است که به ساحل شرقی دریاچهٔ اورمیه منتهی می‌شود و از همین منطقه می‌توان به مراغه و نهایتاً میاندوآب و دیگر نقاط شرقی و جنوبی دریاچه اورمیه دسترسی پیداکرد. ضمناً از طریق بستان آباد واقع در جنوب منطقهٔ تبریز می‌توان با فلات مرکزی، پس ازگذشتن از میانه و زنجان، ارتباط پیداکرد.

www.tabarestan.info تبرستان

منطقهٔ تبریز براساس کتیبه‌های آشوری در هزارهٔ اول ق م «دالیان» نامیده می‌شده است (*تاریخ ماد*. ص ۱۱۷). به عقیدهٔ بسیاری از محققین چون دیاکونف و مینورسکی، شهرهای ذکر شده درکتیبهٔ سارگن دوم، ***تاروئی*** و ***تارمکیس***، که دارای حصاری قوی و خندقی ژرف بوده‌اند، از شهرهای عمدهٔ منطقهٔ «دالیان» محسوب می‌شده‌اند. این شهرها براساس کتیبهٔ سارگن، دارای باروهای مستحکمی بوده و خندقهائی ژرف آنها را در برمی‌گرفته و دهکده‌هائی پیرامون آنها قرار داشته است.

اهمیت استحکام باروی این شهرها را می‌توان از ذکر ویران نمودن آنها در متن کتیبهٔ سارگن دریافت، زیرا خرابی آنها را از افتخارات خود به حساب آورده‌است.

شهر تبریز

نام شهر تبریز بنا بر متن بعضی از کتب ***توریز*** آمده است که اگر چه پیوند خود را با نام تبریز کنونی نشان می‌دهد، شاید یادآور نام «تاروئی» قرن هشتم پیش از میلاد باشد. درکتاب ***تقویم البلدان*** (تألیف ۷۲۱ هـ‌ق) دوجا از توریز یاد شده است:

۱ ـ« تبریز وهی توریز من اقلیم‌الخامس»؛

۲ ـ«قال‌فی‌اللغات تبریز، بلده باذربیجان والعامه تسمیها توریز».

ابن بطوطه که در خلال سفر خود به شرق از تبریز هم دیدن کرده در ذیل عنوان «ذکر سلطان شیراز» (ص ۲۲۶) آورده است:

«... والی شهر به من می‌گفت که معظم مالیات صرف آن بنا می‌شود، موکل بنا امیر جلال‌الدین بن‌الفلکی

التوریزی است و او یکی از بزرگان است.»

یحیی ذکاء در مقاله‌ای تحت نام «تبریز» که در جلد چهارم ***شهرهای ایران*** (ص ۱۵۲) به چاپ رسیده است، در رابطهٔ با «توریز» و تاروئی ذکر می‌کند که:

«... نام نخستینِ شهر تبریز در زبان مردم بومی آذربایگان «توری» (Towre) بوده است، که در نوشته‌های کهن به شکل توریز (Towriz) درآمده بوده و اینک هنوز هم در زبانهای کردی (فرهنگ مردوخ، ص ۴۵۵) و تاتی (زبان آذری، ص ۶۹، گویش گلین قیه، ص ۲۷) بصورت توریز (Towrz) و توری (Tovri-Towri) به‌کار می‌رود و نیز تا هفتاد ـ هشتاد سال پیش، بیشتر روستائیان پیرامون تبریز این شهر را «توری» می‌نامیدند.»

نویسندهٔ مقالهٔ فوق‌الذکر علاوه بر استناد به گفتهٔ معمرین تبریز، نوشتهٔ کنتارینی را هم شاهد آورده است. نوشتهٔ کنتارینی (سفرنامه. ص ۳۳) چنین است: «نزدیک شهر چندین کوه سرخ دیده می‌شود که می‌گویند کوه‌های ***توری***...»

مقایسهٔ کلمه «تاروئی» و «توری» و شباهت آنها به هم بخشی دیگر از مقالهٔ مذکور است؛ ولی شاید بتوان کلمهٔ «تور» را در نام «آتورپاتکان» جستجو نمود.

یحیی ذکاء در مورد مقایسه یاد شده آورده است (همان، ص ۱۵۲):

«گذشته از اینها، در کتیبهٔ سارگن دوم پادشاه آشور (۷۱۴ ق م)... تبریز به نام دژ تارونی (Torui) یاد شده است، که اگر درست خوانده شده باشد باید گفت یا طرز تلفظ آشوری آنست یا تصحیف تا اوری (Tauri) است که آشکارا با نام ایرانی شهر یعنی توری مطابقت می‌نماید و معلوم می‌دارد که این نام از سوی مادها که نخستین ایرانیانی بودند که در ماد خرد یا سرزمین آذربایگان بعدی نشیمن گرفته بودند، به این دژ یا شهر داده شده است.»

همان طورکه بعضی از مورخین اشاره نموده‌اند و از فرم ظاهری «تبریز» و «توریز» هم برمی‌آید، تبریز تغییر شکل یافته توریز است. البته در بعضی ازکتب نام تبریز را ناشی از آبهای گرم اطراف آن می‌دانند که بیماران را بعضاً شفا می‌دهد؛ به عبارت واضح این که، تبریز را در صورت تب + ریز بررسی کرده‌اند. قبول این مطالب با توجه به اینکه نمی‌توان منکر چشمه‌های آب معدنی اطراف تبریز شد بسیار مشکل است.

علی‌ایحال، در متون گذشته مخصوصاً آنهائی که مربوط به اواخر قرن هفتم و طول قرن هشتم هجری قمری هستند مانند ***آثار البلاد*** اثر ذکریابن محمد قزوینی متوفی به سال ۶۸۳ هـ‌ق به وجود حمامهائی در تبریزکه دارای آبهای شفا بخش بوده و دردهای مزمن را درمان می‌نموده‌اند اشاره شده است.

در مقالهٔ «تبریز» (همانجا) ضمن رد تجزیهٔ نام تبریز به صورت تب + ریز، آمده است:

«تاروئی» (تا + روئی) یا «تا اوری» (تا او + ری) ـ بهر شکلی که خوانده و تجزیه شود ـ نام مادی یا آذری آن «توری» از روی واژه شناسی از دو بخش پدید آمده است:

بخش نخست آن «تو = TOW» است که در زبان آذری به معنی گرم و تب است و صورتهای دیگر آن همچون تاب، تاو، تو، تف، تب و طب به معنی گرم و گرمی و گرما هنوز در زبانها و گویشهای ایرانی به کار می‌رود. بخش دوم «ری= RI» است که در زبان مردم آذربایگان یا آذری به معنی جریان چشمه و رود بوده و هم اکنون در زبان تبریزیان و برخی آذربایگانیان(؟) دیگر به همین شکل و معنی زنده است و به کار می‌رود».

با ذکر چندین چشمه و آبگرم در جای جای تبریز چون «گرو» (Jarow) و «بارنج» و «صید کند» و «سیاوان» و «دگرکه» و در شهرها و بخشهای اطراف تبریز چون آبگرم بستان‌آباد، آب معدنی صوفیان، آب‌گرم تاپتاپان آذرشهر... که توسط یحیی ذکاء در مقالهٔ یاد شده (همانجا) با نتیجه‌گیری آنکه ایجاد و قوام یکجانشینی تبریز و دیگر نقاط به لحاظ آب گرمهای نامبرده بوده است، می‌تواند به نوعی دلیل موضوع تب + ریز باشد؟ بطور کلی عدم قبول تب + ریز در مورد نام تبریز متضمن آن است که نام تبریز را از نام «تاروئی» بدانیم. براساس گفتهٔ مورخین اسلامی از قرن دوم هجری قمری به بعد، نام تبریز مورد استفاده بوده است. بنا بر روایت حمدالله مستوفی در ***نزهة‌القلوب*** (ص ۷۵)، این شهر توسط زبیده خاتون همسرهارون‌الرشید ساخته شده‌است. روایت وی چنین است:

«تبریز از اقلیم چهارم است و شهر اسلامی وقبةالاسلام ایران؛ طولش از جزایر خالدات فب و عرض آن از خط استوالح. زبیده خاتون منکوحهٔ هارون‌الرشید خلیفه رحمهاالله ساخت در سنه خمس‌و سبعین و مایهٔ.»

از مطلب فوق چنین مستفاد می‌گردد که در سال ۱۷۵ هـ‌ق اعتبار تبریز به آن اندازه است که ساخت آن را به همسر خلیفه نسبت دهند.

تاریخ طبری در بیان وقایع سالهای ۲۲۲-۲۲۰ هـ‌ق از تبریز نام می‌برد (ج ۱، ص ۳۰۸) و ابن خرداذبه در ***مسالک والممالک*** (۲۳۴-۲۳۰) در ذکر نام شهرهای آذربایجان تبریز را ذکر می‌کند (ص ۹۷). بلاذری در ***فتوح‌البلدان*** (تألیف ۲۵۵ هـ‌ق) در ذکر اقدام رواد از دی از تبریز یاد می‌کند که ظاهراً این اقدام مربوط به اوایل قرن دوم هـ‌ق می‌باشد (ص ۳۲۶). یعقوبی در کتاب ***البلدان*** که به سال ۲۷۸ نوشته و ابن فقیه در کتاب ***مختصرالبلدان*** (تألیف ۲۹۰ هـ‌ق) و مسعودی در کتاب ***التنبیه و الاشراف*** (تألیف ۳۴۵ هـ‌ق) از تبریز مختصراً یاد کرده‌اند، دلیل این اختصار را ابواسحق ابراهیم استخری متوفی به سال ۳۴۶ هـ‌ق در کتاب ***مسالک و ممالک*** (ص ۱۵۶) آن را از روی ***صورالاقالیم*** تألیف ابوزید سهل بلخی متوفی به سال ۳۲۲ هـ‌ق چنین ذکر می‌کند:

«میانه و خونه [و] بروانان(؟) و دیر خرقان و سلماس [و] نشوی [و] مرند و تبریز و برزند و ورثان و موقان وجا بروان واشنه و بسوی شهرهای کوچک باشد.»

این روایت از آنجا مهم است که با مقایسهٔ تبریز با دیگر شهرهای یاد شده چنین نشان می‌دهد که شهر تبریز اگر چه دارای نام فعلی بوده، از اعتبار و رونق قابل توجهی برخوردار نبوده است. با عنایت به روایاتی که از دههٔ اول قرن سوم هجری قمری باقیمانده و نام تبریز را بیان نموده‌اند، شاید بتوان گفت که در صدر اسلام و مقارن اوایل

www.tabarestan.info تبرستان

دورهٔ ساسانی تبریز را با همین نام می‌شناخته‌اند.

فاستوس بیوزاند، تاریخ نویس بیزانتینی در قرن چهارم میلادی، که کتابش (به نام ***تاریخ ارمنیان***) در قرن پنجم میلادی به زبان ارمنی ترجمه گردید، در سه جا از تبریز به دو صورت تاورژ (Thavrej) و تاورش (Tavres) نام برده می‌نویسد: ارشاک پادشاه ارمنستان نیرویی به انبوه دانه‌های ماسه، گرد آورده، به سوی ایران رهسپار گردید. «واساک» (سردار او)، با نیرویی از ارمنیان و هونها و آلانها که برضد ایران هم پیمان شده بودند به کارزار درآمدند. این داستان رزمی که فاستوس درکتاب خود بدان اشاره کرده، به‌سالهای میان ۳۵۱ و ۳۶۸ میلادی مربوط است که در آن سالها ارشک دوم (از خاندان اشکانی و تیرهٔ پارت) در ارمنستان فرمانروایی داشت و سردار خود «واساک» رابرای رویروئی با شاپور دوم (۳۰۹ - ۳۷۹) ق م شاهنشاه ساسانی که در تبریز (Thavrej) اردو زده بود فرستاد.

اگر «تاورژ» و «تاورش» را تغییر شکل یافتهٔ نام تبریز بدانیم و به موضوع روایت شده شک نشود، چنین مستفاد می‌گردد که حتی در اوایل دورهٔ ساسانی هم کلمهٔ تبریز مورداستفاده بوده است.

www.tabarestan.info تبرستان

اگر به گفتهٔ ابن حوقل استناد کنیم (***صوره‌الارض***. تألیف ۳۶۷ هـ ق)، شهر تبریز در زمان بازدید وی شهری زیبا و دارای بازارهای بسیار و داد وستد فراوان بوده است؛ و چون آنرا مرکز آذربایجان ذکر می‌کند، می‌تواند بیان روند توسعهٔ شهر باشد. با در نظر داشتن نوشتهٔ دیگر مورخین قرون بعد چون ابن مسکویه (متوفی به سال ۴۲۱ هـ ق) ***تجارب‌الامم و تعاقب‌الهمم***) و کتاب ***حدودالعالم*** که به سال ۳۷۲ هـ ق نوشته شده و ابوعبدالله مقدسی در کتاب ***احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*** ۳۷۵ هـ ق و... می‌توان گفت که این توسعه بدون وقفه مهم تا انتخاب آن به پایتختی در زمان ایلخانان ادامه داشته است.

شهر تبریز پایتخت ایران

پس از آنکه دستگاه حکومت ایلخانی توانست به نوعی استغنای حکومتی پیداکند و در دل خود عنصر ایرانی را به عنوان شخصیتی همتراز جای دهد و ارزشهای فرهنگی که تکیه بر سنتی دیرپا داشت و به خانهٔ دل تک تک افراد پناه برده بود میدان فعالیت پیدا کند، ساخت و ساز در سراسر سرزمین ایلخانی آغاز می‌گردد. این آغاز، در مفهوم درست مصادف با زمان حکومت ارغون می‌باشد. ناگفته نماند که از زمان هلاکو به بعد قوم مغول عمیقاً تحت تاثیر فرهنگ و تمدن ایرانی قرار گرفته و حکام پی می‌برند با انتخاب وزرای ایرانی دست به‌تمشیت امور بزنند. البته هلاکو بادستور تعمیر ویرانیهای شهر خبوشان (= قوچان) پیش طرح برنامهٔ ساخت و ساز جانشینان خود را رقم زده است.

بابه ایلخانی رسیدن اباقاخان، مرکزیت ازمراغه به تبریز منتقل می‌شود. در این زمان تبریز شهریست پررونق و استوار که از هرنظر شایستگی مرکزیت ایران را با توجه به مؤلفه‌های لازم دارا می‌باشد. این مؤلفه‌ها تقریباً همان مؤلفه های انتخاب مراغه به پایتختی در زمان هلاکو است، با این تفاوت که بسیار قویتر و غنیتر میدان عرضه پیداکرده بودند.

تا زمان حکومت ارغون، کوشش ایلخانان و کارگزاران آنها در شهرها و ولایات مختلف تحکیم سلطهٔ دستگاه سلطنتی و برانداختن مدعیان سلطنت بود. لذا می‌توان گفت که اکثراً فرصتی برای ساخت و ساز و زدودن زنگار زشت ویرانی اسلاف خویش را نداشتند.

ساخت و ساز زمانی شروع می‌شود که دستگاه حکومتی تا اندازه‌ای آرامش به خود گرفته، زیرا اکثر گردنکشان و مدعیان حکومت یا از بین رفته و یا منکوب و منقاد دستگاه حکومتی شدند. از طرفی نیز، از دیدگاه مردم دستگاه حکومتی دیگر متعلق به مغولان غاصب نبوده بلکه ایلخانان پرورش یافته در دامن ایران و فرهنگ ایران هستند که بر ایران حکومت می‌کنند.

پس از آنکه ارغوان به سلطنت می‌رسد دستور می‌دهد که در کنارشهر تبریز در موضع شام ارغونیه و در شرویاز واقع در موقعیت فعلی سلطانیه شهری بنا کنند.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله، مؤلف کتاب ***جامع التواریخ***، در ذیل عنوان «حکایت رفتن طغاچا به مدد لشکر خراسان و بنا کردن شهر ارغونیه به موضع تبریز (ج ۲، ص ۸۲۳)، در توصیف اقدام ارغون در تبریز (ارغونیه) چنین می‌نویسد:

> «در موضع شهر تبریز شهری معظم بنیاد نهاد و در آنجا خانه‌های عالی را اساس افکند، فرمود که هر آفریده که خواهد، در آنجا خانه سازد و کهریزی جاری گردانند و آنرا ارغونیه نام نهاد و در شرویاز نیز شهری بزرگ بنا کرد و اموال بسیار در آن عمارت صرف شد...»

اگر چه این جملهٔ مختصر نمی‌تواند بازگوی وضعیت شهر و شیوه شهرسازی ***ارغونیه*** که بعداً به ***شنب‌غازان*** تغییر نام داده باشد، ولی می‌توان چنین استنباط کرد که هستهٔ اولیهٔ شهرهای شنب غازان و سلطانیه (شرویاز) راخانه‌های بزرگان دستگاه حکومتی تشکیل می‌داده است و پرداختن به آب مصرفی شهر، از عمده کارهای مورد توجه بوده است.

شنب‌غازان (شم یا شام غازان)

با توجه به خصوصیات مکتوب از شهرهائی چون شنب غازان (شهرک)، ربع رشیدی (شهرک) و سلطانیه چنین تصوری جان می‌گیرد که شهر سازی در دورهٔ ایلخانی به یک نوع تعادل و هماهنگی اجزاً با یکدیگر رسیده است. این اجزاً گذشته از منازل مسکونی افراد ساکن و راههای ارتباطی و فضاهای سبز شهری در قالب‌گنبد عالی (مقبره‌سلطنتی)، مسجد جامع، مدارس، خانقاه، دارالسیاده (مهمان‌خانهٔ سادات)، رصدخانه، بیمارستان (دارالشفاء) کتابخانه (بیت‌الکتب) بیت‌القانون، گرمابه و... در بافت شهری فعالیت داشته‌اند. حاصل هماهنگی مطلوب اجزاً بافت شهری در دورهٔ ایلخانی، کلی است منسجم که شاید در کمتر دوره‌ای بتوان آن را دید. در این کل، حفظ شئونات خاص هر جزء رعایت گردیده؛ به صورتی که هر جزء در حیطهٔ عملکرد خود تقریباً تجسمی از

www.tabarestan.info تبرستان

کلیت قوام یافته‌ای را به نمایش می‌گذارد. به عبارت دیگر، هر جزء خود بیانگر سلسله مراتب قوام یافتهٔ اجزاء زیر مجموعهٔ خود است.

از آثار باقی‌مانده چنین استنباط می‌شود که ساخت و سازهای ایلخانی تحت ضوابط ثابتی احداث می‌شده است. چنانکه بنا بر نوشتهٔ ویلبر در کتاب ***معماری اسلامی ایران در دورهٔ ایلخانان*** (ص ۴۵)، یکی از آثار متعدد رشیدالدین شامل کتابی بود تحت عنوان «***کتاب‌الاحیا و الآثار***» .E.M. quatremere Histor des Mongole. (CX111 Paris'1836-CX11 -) فصل بیستم این کتاب مربوط به قواعد و اصولی است که در ساختمان خانه و ابنیهٔ مقدمه و قلعه و هر نوع ساختمان دیگر باید پیروی شود. فصل بیست و یکم کتاب حاوی اطلاعات مربوط به ساختن مقابر بود.

در ***تاریخ مبارک غازانی*** در مورد اقدامات غازان خان در شنب غازان (ابواب‌البر) اشاره به طرح اولیه است، در صفحهٔ ۲۰۸ کتاب مذکور آمده است:

تبرستان www.tabarestan.info

«هر چند ما را مرتبهٔ صلحا نیست، لیکن از راه تشبّه به ایشان ابواب‌البّری ساختن که جای آخرت ما باشد و بدان واسطه خیری و صدقهٔ جاری گردد تا به برکات آن رحمت خدای تعالی دستگیری نماید و ثوابی دائمی مدخر گردد و به غایت نیکو بود، و در این وقت که حق تعالی قدرت داده آغاز کنیم تا باشد که به یمن توفیق تمام گردد، و چون در دارالملک تبریز بود آنجا اختیار فرمود و خارج شهر در جانب غربی در موضع شنب خویشتن طرح کشیده آن را بنیاد نهاد...»

البته مقصود از طرح، طرح گنبد عالی، یا مدفن غازان خان است. از این روایت به طور قیاس می‌توان ادعا نمود که کلیهٔ ابنیهٔ شهر غازان دارای طرحی ازپیش فراهم شده بود که هر کدام، از طرح کلی شهر تبعیت می‌نموده‌اند. این طرح کلی را می‌توان هسته مرکزی شهر دانست که بنابه گفته رشیدالدین فضل‌الله در ***تاریخ مبارک غازانی***، از گنبد عالی، مسجد جامع، مدارس، خانقاه، دارالسیاده، رصدخانه، دارالشفاء، بیت‌الکتب، بیت‌القانون، بیت‌المتولی، حوضخانه و گرمابه تشکیل یافته بود. این مجموعه را ***کوشک عادلیه*** که نزدیک بقعه یا گنبد عالی بوده است و در زمان ارغون ساخته شده بود تکمیل می‌نموده؛ این کوشک بعدها به محل پذیرائی از زائرین بقعهٔ غازان‌خان اختصاص داده شده بود.

بنابر نوشتهٔ کتاب ***تبریز و پیرامون*** (ص ۱۱۸) به نقل از حاج خلیفه کاتب چلبی که به سال ۱۰۴۰ هـ‌ق /۱۶۳۵ م به همراه سپاه عثمانی به تبریز آمده، شنب غازان را چنین توصیف کرده است:

«بناهای عظیم شام غازان مانند قلعه در میان باغچه‌ها از مسافت دور به نظر می‌رسد. سمت باختر و شمال و جنوب تپهٔ مذبور جلگهٔ وسیعی قرار گرفته که به دریاچه اورمیا منتهی می‌شود و تمام آبهایش بدان سمت جاری است و در همه‌جا خانه‌ها منقش و با شکوه و باغچه‌های ظریف صفابخش و خلدآسا و در هر طرف گلزارها و باغهای پر

درخت و در هر گوشه آبهای روان و نشیمنهای فراوان وجود دارد. کثرت وسعت باغچه‌ها به اندازه‌ای است که سپاهیان بی‌شمار آل عثمان سه روز به بریدن درختان آن پرداختند ولی نتوانستند عشر آن را قطع کنندو در موقع کوچ‌باز سواد درختان مثل اول دیده می‌شد.انگور باغها بدون دانه و بسیار لطیف و به حدی فراوان بود که هنگام اقامت ما، هم افراد سپاه و هم مال و مواشی از آنان خوردند ولی چندان نقصان در آن پیدا نشد.»

توصیف دیگر چلبی از شنب غازان چنین است (تبریز از دیدگاه سیاحان خارجی... ص ۶۶):

« من با سواران زیادی برای دیدن شام غازان رفتم. به علت شباهت این ناحیه باشام آنجا را شام غازان نامیده‌اند غازان‌خان در این ناحیه برای خود مقبره‌ای باشکوه بنا کرد و جهت ساختمان آن مهندسین زیادی از ممالک مختلف ایران، عرب، هند و غیره جمع نمود. این مقبره شبیه غلطه در قسطنطنیه است ولی در اثر زلزله ویران شده است.»

گفتار چلبی تقریباً وضعیت شنب‌غازان را، مخصوصاً از جنبهٔ وجود فضاهای سبز داخل شهر و آبهای روان، روشن کرده است. اشارهٔ او به خانه‌های منقش و باشکوه از آن لحاظ قابل توجه است که تکمیل کنندهٔ روایت بیشتر مورخین است که فقط از شکوه و جلوه‌های تزئینی گنبد عالی یا مقبرهٔ سلطنتی صحبت نموده‌اند خواند میر در *تاریخ حبیب‌السیر* (ص ۱۸۷، ۱۸۸) به نقل از ***تاریخ وصاف*** در مورد تزئینات داخل گنبد عالی نوشته است:

«در تاریخ وصاف مسطور گشته که هشتاد عدد قندیل زرین و سیمین که وزن هر یک از آن‌ها پانزده من بود از آن مقبرهٔ منوره آویخته بودند و سیصد من لاجورد در نقش سقف و جدار آن صرف نموده...»

روایت ابن بطوطه سیاح معروف که در زمان ابوسعید ازشنب غازان دیدن کرده دارای چند نکته است، وی نوشته (ص ۲۵۳):

«پس از ده روز راه‌پیمائی به شهر تبریز رسیدیم و در خارج شهر در محلی موسوم به شام منزل کردیم- قبر قازان (غازان) پادشاه عراق در این محل است، بر سر قبر او مدرسهٔ زیبائی با زاویه‌ای بنا کرده‌اند و در این زاویه برای صادر و وارد طعام داده می‌شود. غذای آنان عبارت است از نان و گوشت و حلوا و برنجی که با روغن پخته می‌شود (پلو).
امیر مرا در همین زاویه که در میان آبهای روان و درختان سر سبز قرار گرفته منزل داد.»

مدرسه‌ای که ابن بطوطه از آن صحبت کرده، ظاهراً باید جدا ازمدارسی باشد که وصاف از آن صحبت کرده است. بنابر نوشتهٔ وصاف (تاریخ تحریر وصاف. ص ۲۳۰) مدارس شنب‌غازان عبارتند از:

۱ ـ مدرسهٔ « شافعیه، برای مسکن و تعلیم و تعلم علم ادیان بنابر مذهب شافعی»؛

۲ ـ مدرسهٔ «حنفیه برای مسکن و تعلیم و تعلم علم ادیان بنابر مذهب ابوحنیفه».

از مدارس مذکور شاید بتوان چنین استنباط کرد که هرکدام از آنها به محله‌ای که پیروان مذاهب فوق‌الذکر در

www.tabarestan.info تبرستان

آن محله ساکن بوده‌اند تعلق داشته است؛ و احتمالاً مدرسه زیبائی که درکنارگنبد عالی احداث شده بود، جدا از این مدارس است. احتمالاً زاویه فوق‌الذکر یک بنای مهمان‌پذیر بوده است.

از روایت ابن بطوطه می‌توان چنین پنداشت که علاوه برابنیه‌ای که رشیدالدین فضل‌الله از آنها یاد کرده، مستحدثات دیگری هم ساخته شده بود که ازنظر اهمیت بنا در مرتبهٔ پائینتری قرار داشته‌اند. قید ابن‌بطوطه از «آبهای روان و درختان سرسبز» در اطراف زاویه مُهر تاکیدی است برگفتهٔ چلبی که شنب غازان را به خوبی وصف نموده است.

شنب غازان که بهتر است به صورت شهرکی درکنار شهر تبریز مورد قبول واقع شود، از طریق دروازهٔ بغداد (نام خاص یکی از دروازه‌های اواخر قرن هفتم شهر تبریز) با شهر تبریز در ارتباط بوده است. در این مورد ابن بطوطه (ص ۲۵۳) نوشته:

«فردای آن روز (روزی‌که در زاویهٔ مجاور قبر غازان ساکن بود) از دروزهٔ بغداد به شهر تبریز وارد شدیم.»

www.tabarestan.info تبرستان

نادر میرزا (ص ۱۰۱) در توصیف گنبد عالی اشاره به کاشیکاری عمارات دیگر شنب غازان دارد که سخنان وی، گفتار چلبی در مورد خانه‌های منقش و با شکوه را تأئید می‌کند؛ و از طرفی وضعیت شنب غازان را پس از ویرانی شرح می‌دهد. وی نوشته است:

«در این تاریخ که سال یک هزارو سیصد و یک از هجرت است، تفصیل این بنا از قراریست که عرض می‌شود. شنب غازان که عبارت از مدفن و مقبرهٔ غازان خان باشد در سمت غربی شهر و از بقعهٔ سید حمزه الی شنب غازان نه هزار قدم متعارف است. دور این بنا نهصد و شصت و پنج قدم است. مدفن غازان در وسط این بنا واقع بوده و اطراف کلاً عمارت آجر پوش و چوب پوش بود و آجری که در این بنا به کار برده‌اند به دو قالب مختلف الوزن بوده است که یکی از این آجرها دومن هزار مثقال و دیگری دومن و یکچارک وزن دارند؛ و گنبد مدفن کاشی معرق بوده و عمارات جوارگنبد از هزاره (ازاره) به بالا کاشی بوده. این کاشیهائی که حال بالاتر از بنیان در همه بنا به کار رفته، الآن باز باقی و از زیر خاک نمایان است.»

بنا بر شرح نادرمیرزا (ص ۱۰۱) تزئینات گنبد و مخصوصاً کاشیهای آن از تزئینات بناهای دیگر متفاوت بوده و از مرغوبیت قابل توجه‌ای برخوردار بوده است. توصیف نادر میرزا از شیوهٔ معماری، چگونگی استفاده از مصالح مرغوب و نحوهٔ بکارگیری بهترین مصالح رایج در قرن هفتم هجری قمری را به نمایش می‌گذارد. وی در این مورد نوشته است:

«... کاشی که به ندرت از وسط معموره که محل مقبره غازان بوده است یافت می‌شود، ابداً ربطی به سایر کاشیهای اطراف معموره ندارد. به قدر یک کف دست، حقیر از کاشی وسط

معموره یافته به جهت ملاحظهٔ احباب آوردم. به طور یقین می‌شود گفت که کاشی مقبره ازین نوع بوده است. متن این کاشی نیلی بسیار خوش‌رنگ ممتاز و روی این کاشی نیلی را به طور میناهای اعلای فرنگستان طلاآمیزی کرده‌اند و در این قطعه کاشی که به دست آمد تا سه رنگ گل‌سازی نموده‌اند. اطراف ساقهای بوتهٔ گل را با رنگ شنجرفی و خود ساقه و برگ را طلاکاری و میان آنها را با سفیداب جدول‌سازی بسیار خوش وضعی نموده...»

بنابر ادعای نادر میرزا، تا سال ۱۲۵۸ هـ ق بعضی از قسمتهای شنب‌غازان باقی بوده است. وی تلویحاً پابرجائی این آثار را به لحاظ مرغوبیت مصالح بکار برده شده عنوان نموده و می‌گوید (همان، ص ۹۰):

«آجرها، گونه‌ها بود. کوچکتر سه چهار یک ذرع به قطر پنج انگشت فرو بسته بسختی چون سنگ. من درست محققانه پدید کردم خاک این تراب نه ازین تراب است که اکنون به تبریز آجر سازند. پس چنان نتیجه بردند که آرد گندم پزند به پرویزن والا آنگاه واضح بود که گل آن چنان مالش داده بودند که من دیدم ظرف چین اعلی همگی یکسان شده بود، چون همی شکست چنان بود که بلور شکسته بود. در شکستهٔ آن فرجه ندیدم که به اندازهٔ نوک ابره یا خاری بود. آن گچ که برای شد و وصل دو آجر به کار برده بودند درست امعان نظر کردم بر یک بنائی بود به ضخامت درهمی چنان سخت بود که با صعوبت تمام از آجر جدا شدی؛ چون بشکستی چون شکستن ظرف صدائی داشت...»

به نوشتهٔ تاریخ حبیب‌السیر (ج ۳، ص ۱۸۸)، غازان خان برای حفظ ابنیهٔ ایجاد شدهٔ شنب‌غازان موقوفاتی تعیین نموده تا از آن طریق به حفظ آنها کوشش گردد. ضمناً موظفین ابنیهٔ احداث شده را چنین تعیین نموده بود:

برای « مسجد جامع، خطیب و پیش نماز و واعظ و مؤذن و مکبر و فراش؛ و در هر یک از مدرسهٔ شافعیه و حنفیه، مدرسان و معیدان و طلبه و خادمان؛ و در خانقاه، شیخ و پیش نماز و بادرچی خادم؛ و در دارلسیاده، نقیب و خدام و بادرچی که جهة‌سادات آینده و رونده طبخ نمایند؛ و در رصدخانه، مدرسی که درس علوم حکمی تواند گفت و معبد و طلبه و فراش؛ و در دارالشفاء، طبیب و کحال و جراح و بادرچی و فراش و بیمار دارو؛ و در بیت‌الکتب، خازن و فراش؛ و در بیت‌القانون، کاتب و خازن و فراش؛ و در بیت‌المتولی، دربان؛ و در حوض‌خانه و سقایه، فراش و در حمام السبیل، حمامی و دلاک و سرتراش و فوطه‌دار و کلخن‌تاب تعیین کرده...»

رونق شنب‌غازان تا دوران تیموری برقرار بوده است. در این مورد مینورسکی نوشته است:

«سلطان احمد جلایر که به نام حمایت مسلمانان تازه به تبریز برگشته بود، به وسیلهٔ تیمور از آنجا طرد شد (۷۸۸ هـ ق) و تیمور در شام‌غازان اردو زد و به اهل تبریز غرامتی به نام (مالامال) تحمیل کرد... در ۸۳۲ هـ ق اسکندر پسر قره یوسف به سلطانیه دست یافت و شاهرخ دوباره‌باسپاهی‌گران‌قره‌قویونلوهارادرسلماس شکست‌داده‌واردشام‌غازان شد...»

شنب‌غازان را حصاری استوار محدوده می‌کرده است که تا زمان صفویه پابرجا بود. شاه عباس سور شنب را در منازعهٔ ایرانیان و عثمانیها به مصلحت ندید و چون عثمانیها ازشنب غازان استفاده می‌نمودند «حکم به انهدام فرمود، اطراف حصار به لشکر ایرانی تقسیم شد به چهار روز بنیاد آن حصار استوار را بر افکندند».

به نوشتهٔ مینورسکی (ص ۵۴، ۵۶) به نقل از ***عالم آرای عباسی***، پس از تخریب حصار شهر شنب‌غازان:

«ایرانیان جای قلعهٔ قدیم ترکان را به جهت طغیان آب مهران رود مناسب ندیدند قلعهٔ جدید در نزدیکی کوه سرخاب در محلهٔ ربع رشیدی بنا گردید و مصالح ساختمانی آن از ویرانهٔ کاخهای قدیم بخصوص از شام غازان گرفته شد... ویرانی شنب‌غازان به این اقدامات محدود نمی‌گردد و بار دیگر در مناقشهٔ بین شاه صفی و سلطان مراد چهارم و لشکرکشی وی در سال ۱۰۴۵ هـ ق /۱۶۳۵ م به تبریز، شام غازان چون دیگر امکنه تخریب گردید.»

تبرستان
www.tabarestan.info

چون این تخریبها با ویرانیهائی که زلزله‌های متعدد به بار آورد باعث گردیدکه از شنب‌غازان جز مخروبه چیز دیگر باقی نماند؛ شهری که نمونهٔ باارزشی‌از شیوهٔ شهرسازی ایلخانی محسوب می‌شد؛شهری که با تفکر و اندیشهٔ قبلی و برتر از دیگر شهرها احداث شده بود. این شهر در تمام ابعاد، تکامل شیوهٔ شهرسازی ایران محسوب می‌شد؛ به طوری‌که تمام نیازهای آن پیش بینی شده بود. در حقیقت این شهر حکم ارگ سلطنتی تبریز را داشته است. متأسفانه ویرانه‌های این شهر از دست سودجویان جان سالم بدر نبرده و تقریباً از بین رفت. داستان از بن کندن این شهر را نادر میرزا (ص ۱۰۱، ۱۰۲) چنین حکایت کرده است:

«پانزده سال قبل ازین گذر بدین بنا افتاد. در آن تاریخ هزاران هزار آجر در بناها موجود بود، حال یک آجر بی عیب بندرت یافت می‌شود. به خاطر دارم که در آن تاریخ از مردمی که آنجا بودند پرسیدم که این آجرهای مفت‌را چرا نمی‌برند و به عمارات صرف نمی‌نمایند؟ گفت: چون وقفست، علما حرام می‌دانند...

حالیه این بنا را [با] پانزده سال پیش فرق کلی بود. عرض می‌کنم که بیشتر جاها را حفر کرده بودند و مغارها و نقبهای طولانی عجیب و غریب بریده‌اند. آجرها را بالتمام برده‌اند. در حقیقت آثاری از آن بناها باقی‌نمانده است. به طور تأسف به اطراف آن حرکت می‌کردم. در دو جا چند نفر دیدم مشغول کندن سنگهای بنیان بودند. به یکی از آنها با ملایمت گفتم: پانزده سال پیش اینجا را دیده بودم. سئوال و جواب آن تاریخ را به او گفتم. گفت: بلی پانزده سال قبل همانطور بود که می‌گوئی، علت آنهم منع علما بود. لکن ... چون اهل اینجا... در زمستان بیکارند مشغول کندن این سنگها و با مال خود حمل به قنات آقایان نموده می‌فروشند و صرف معاش زمستانی خود می‌کنند. چون امروز جمعه و از ایام بیکاری و آسودگی است عمله کمست، در سایر روزها در اغلب بنیانها مشغول

حفاری هستند و از حقیر دعوت تماشای شنبه و یک‌شنبه را می‌کرد و در اطراف حدود و حقوق یکدیگر را می‌نمود و می‌گفت این کنده که در کاریم متعلق به ماست، آن کنده بالائی، که او به کان تعبیر می‌کرد، کان اولاد کربائی زین‌العابدین است و هر یک از ماها روزهای دیگر عملهٔ زیاد داریم، امروز چون جمعه است معاف شده‌اند.»

متأسفانه شرح جامعی از تک واحدهای عمومی این شهر که ذکر اسامی آنها در صفحات قبل آمده در دست نیست و شاید فقط بتوان اهمیت آنها را از روی صورت ملزومات و مخارج تک تک آنها که رشیدالدین فصل‌الله در *تاریخ مبارک غازانی* ذکر کرده است دریافت. در اینجا لازم است به دو نمونه ساختمان شنب غازان که از بسیاری لحاظ در معماری و شهرسازی ایران قرن هفتم هجری قمری اهمیت دارد و تا اندازه‌ای اخبار آنها نوشته شده است، پرداخته شود.

تبرستان
www.tabarestan.info

رصدخانه

غازان خان در ساخت شنب‌غازان به نمونهٔ ساخته‌های با اهمیت ادوار قبل نظر داشته است. رصدخانه هم یکی از آن نمونه‌هاست که از مد نظر وی مخفی نمانده است. در *جامع‌التواریخ* (ج ۲، ص ۹۴۳)، رصدخانه شنب‌غازان چنین شرح داده شده است:

«شنبه پانزدهم رمضان رایت همایون به مراغه نزول فرمود و تمامت را به تأنی تمام بدید و از کیفیت هر یک سئوال فرمود؛ و با وجود مشکلی دقائق آن، اکثر فهم کرد و فرمود که در جنب گنبد عالی و ابواب‌البّر شم رصدی سازند مخصوص به چند عمل؛ و کیفیت آن اعمال را به تقریری واضح بیان فرمود بر وجهی که حاضران حکماً متعجب بماندند از حسن استنباط او، چه چنان عمل در هیچ عهدی نکرده‌اند؛ و حکماً گفتند ساختن آن به غایت متغدر باشد، ایشان را تعلیم و ارشاد کرد تا به امتحان نظر در آن شروع نمودند و بر وفق تعلیم او به اتمام رسانیدند؛ و ایشان و جملهٔ مهندسان ماهر متفق‌اند که مثل آن‌کس نساخته و نشناخته...»

غازان خان جهت دایر بودن رصد خانه تمهیدات زیر را لازم دانست:

«اضافات	*مواجب*
فرش‌وطرح‌وبهاء	*مرتزقه از*
مذاب و بزر	*مدرس حکمیات*
و عطر	*ومعیدومتعلمان‌و*
	خازن و مناول و سائر عمله»

گنبد عالی

گنبد عالی، آرامگاه غازان خان است که در زمان حیات غازان خان و به دستور وی ساخته شد.

اعتبار این گنبد در بین دیگر ساختمانهای شنب‌غازان به گونه‌ای بود که‌اکثر مورخین قدیم در توصیف شنب‌غازان فقط به گنبد عالی پرداخته‌اند. در حقیقت، به مرور زمان آرامگاه غازان خان تجسم شنب غازان گردیده و دیگر بناهای شهر فراموش شده‌اند.

به طور کلی، ایلخانان شمنی را طبق سنت آن آئین با لوازم به خاک می‌سپردند و بر قبور آنان اثری باقی نمی‌گذاشتند تا باز شناخته شوند. بر این اساس تا زمان غازان خان از هیچ ا یلخانی قبری باقی نمانده است. وی اولین ایلخانی بود که می‌دانست پس از مرگ دارای قبر آشکار خواهد بود. به گفتهٔ خواجه رشیدالدین (همان، ص ۲۰۷، ۲۰۸)، غازان خان «چون مسلمان شد و آئین دین را به عیوق رسانید، فرمود اگر مسلمانی نخواهد که مدفن او معین بود در دینداری خللی نیست لیکن در آن فائده نیست؛ و چون مسلمان شده‌ایم باید که شعارها نیز بر طریقهٔ اسلامیان باشد، خصوصاً چون رسوم اسلام بهتر از آن عادت است».

www.tabarestan.info تبرستان

لذا در زمان حیات تصمیم گرفت که آرامگاهی مجلل‌تر از گنبد سلطان سنجر در مرو بسازد؛ گنبدی که تا آن زمان، به نوشتهٔ ***جامع‌التواریخ*** (ج ۲، ص ۹۹۸) «معظم‌ترین عمارت» عالم بود.

درکتاب ***تحریر تاریخ وصاف*** (ص ۲۳۰) که تحریر جدیدی از ***تاریخ وصاف*** است گنبد عالی چنین توصیف گردیده:

«از آثار دولت آن پادشاه یکی قبهٔ شام تبریز است. این بنا را در سال ۶۹۷ آغاز کرد و به سال ۷۰۲ به پایان آورد. برای ساختن آن بنا فرمود تا مهندسان حاذق و صنعتگران صاحب تجربه از اطراف حاضر گردند و برای استحکام اساس دایرهٔ قبهٔ آن، آلات آهن و ارزیز (قلع) از روم بیاوردند و از آن شمشها و طوقها ساختند و با سنگهای تراشیده بنیانی هر چه استوارتر برآوردند؛ و چون دایرهٔ بنا مقداری از زمین بالا آمد، دیواری از آجر برروی آن بساختند و عرض دیوارها سی‌و سه آجر به هم چسبیده بود که هر یک ده من وزن داشت پانزده گز عدل باشد و درمسافت هر دوری چهار ده هزار و چهارصد عدد ... را حسب (خشت) افتاد که از آن جمله سیزده هزار معمول و یک هزار و چهارصد مکسور.

بلندی قبه صدوسی گز و طول دیوار هشتاد گز که تا آخر سال ۷۰۲ تقریباً افراشته شد و کتبه و شرفات قبه ده گز و طاس قبه چهل‌گز بود... مساحت سطح دایرهٔ گنبد پانصد وسی گز باشد، چه قطر دیوارهٔ آن پنجاه است (در این حساب سهوی شده ، پنجاه گز قطر، مساحت آن ۱۹۶۲/۵ گز می‌شود) در اطراف آن، که دوازده ضلع داشت دوازده بنا برپا داشتند.»

نادر میرزا (ص ۱۰۲) نتیجه بررسی در گنبد عالی را چنین گزارش نموده‌است:

«پانزده سال قبل که حقیر به این مکان آمدم (گنبد عالی)، دو عدد ستون سنگ سیاه که هر یک تقریباً یک ذرع تبریز قطر و دو زرع طول داشت و بسیار سنگ سخت شفاف و براق و به طور اسلیمی همهٔ سنگ را حجاری و نقاری کرده بودند به طور ستون در حفرهٔ وسطی که مقبرهٔ غازان خان بود در جنبین در محکم و برقرار بود... کلیهٔ این بنیان را به یک میزان به عمق سه ذرع از سنگ و آهک به بالا آورده و بالای منتهای پایه را سنگ تراش صافی گذارده و بنیان را از روی آن سنگ به کار برده‌اند.»

طرح گنبد عالی را ویلبر بر اساس گفتار مورخان و مینیاتوری که احتمال داده می‌شود از شنب غازان کشیده شده باشد، به صورت برجی ترسیم نموده است. این مینیاتور را چلبی در کتاب خود در بخشی که از شنب غازان صحبت می‌کند آورده بدون اینکه در پای آن چیزی اضافه کرده باشد.

تبرستان
www.tabarestan.info

ربع رشیدی (شهرک دانشگاهی تبریز)

در آخر محلهٔ ششکلان تبریز که به محله باغمیشه و ولیانکوه منتهی می‌شود، در دامنهٔ کوه سرخاب در محلی با صفا و مرتفع، خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر با اقتدار غازان خان در اواخر قرن هفتم هجری قمری شهری مبتنی‌بر تمام اصول شهرسازی به نام **ربع رشیدی** احداث نمود.

خواجه رشیدالدین در ساخت این شهر از تمام امکانات دستگاه حکومتی استفاده نموده بود. این شهر را بعضی از مورخین محل تجمع بزرگان علم و دانش زمان غازان خان می‌دانند. بعضی از مورخین معاصر چون ویلبر آن را به عنوان یک شهر دانشگاهی معرفی نموده‌اند. رشیدالدین فضل‌الله که به عنوان طبیب وارد دستگاه ایلخان اباقاخان شده بود، از راه علم خود را تا مقام صدارت غازان خان رسانید؛ لذا قبول احداث شهری دانشگاهی در پایتخت ایلخان به پاس ادای دین به علم و دانش‌توسط او دور از ذهن نیست.

رشیدالدین فضل‌الله که در زمان غازان خان در اوج اقتدار و قدرت بود، به پاس نعمتی که در اختیار داشت دست به اقدامات سازنده‌ای زد که نمونهٔ آن ربع رشیدی است. وی جهت تشکیل این شهر از اقصا نقاط کشور و همچنین از ممالک مختلف دانشمندان و علمائی چند برای تعلیم و تدریس دعوت نمود و در اندک مدتی شهرت این شهر فرهنگی عالم‌گیر شد، به طوریکه طالبین علوم مختلف از ممالک اسلامی به‌امید تربیت به‌این شهر روی آوردند.

شرح این شهر فرهنگی از زبان رشیدالدین در نامه‌ای که به فرزندش خواجه سعدالدین نوشته بیان گردیده‌است. وی نوشته:

«... و دیگر علما و فقها و محدثان چهار نفر در کوچه که آن را کوچهٔ علما خوانند متوطن ساختن و همه را میاومات و ادرارات مجری داشتیم و جامهٔ سالیانه و صابون بها و حلویها

مقرر کردیم و هزار طالب علم محل که هر یک در میدان دانش صفدری و بر آسمان فضیلت اختری‌اند در محلهٔ که آنرا محلهٔ طلبه خوانند نشاندیم و مرسوم همه را بر منوالی که بجهة علما مقرر کرده بودیم بجهة ایشان معین گردانیدیم؛ و شش‌هزار نفر طالب علم دیگر که از ممالک اسلام به امید تربیت ما آمده بودند، در دارالسلطنهٔ تبریز ساکن گردانیدیم و فرمودیم که ادرارات و میاومات ایشان را از حاصل جزیهٔ روم و قسطنطنیه کبری و جزیرهٔ هند اطلاق نمایند تا ایشان از سر رفاهیت خاطر به افاده و استفاده مشغول گردند؛ و معین داشتیم که هر چند طالب علم پیش کدام مدرس تحصیل کنند؛ و دیدیم که ذهن هر طالب علمی طالب کدام علمست از اصول و فروع و نقلی و عقلی به خواندن آن علم امر فرمودیم؛ و گفتیم که هر روز از این طلبه که در ربع رشیدی و بلدهٔ تبریز ساکن‌اند همه به مدارس ما و فرزندان ما مترددباشند و پنجاه طبیب حاذق که از اقصای بلاد هند و مصر و چین و شام و دیگر ولایات آمده بودند و همهٔ آنها را به صنوف رعایت والوف عنایت مخصوص گردانیدیم و گفتیم که هر روز در دارالشفای ماتردد نمایند و پیش هر طبیب ده کس از طالب علمان مستعد نصب کردیم تا به این فن شریف مشغول گردند.»

www.tabarestan.info تبرستان

بدیهی است شهری که دانشجوپذیر بوده، به خدمات جنبی احتیاج داشته است. این مهم از نظر خواجه رشیدالدین دور نمانده بود. چنانکه در این شهر ۲۴ کاروانسرا و هزار و پانصد دکان به منظور رفع حاجت ساکنین شهر که در سی‌هزار خانه ساکن بودند ساخته شد. خواجه بخوبی واقف بود که پایداری یک شهر بسته به اقتصاد مطلوب آن شهر است، لذا در کنار واحدهای آموزشی کارخانه‌های پارچه‌بافی، کاغذسازی، رنگرزی، ضرابخانه و غیره احداث نموده بود.

در مورد این اقدامات، رشیدالدین فضل‌الله در نامهٔ فوق‌الذکر نوشته است:

«ربع رشیدی که در زمان منارفت و اوان مباعدت آن فرزند عزیز طرح انداخته و تهیهٔ اسباب عمارت آن ساخته بودیم، اکنون به میامن قدوم علما و یمن همت فضلا به اتمام پیوست و بیست‌وچهار کاروانسرای رفیع که چون قصر خورنق منیع است و به رفعت بنا از قبهٔ مینا گذشته، و هزار و پانصد دکان که درمتانت بنیان از قبهٔ حرمان سبقت برده، و سی‌هزار خانهٔ دلکش در او بنا کرده‌ایم و حمامات خوش هوا و بساتین با صفا و خوانیت و طراحین و کارخانه‌های شعر بافی و کاغذسازی و دارالضرب و رنگخانه و غیره احداث و انشا رفته»

اضافه بر این مستحدثات، جمع مدارس و همچنین دارالشفا که نزدیک باغ رشیدآباد بوده و در آن کحالان و جراحان و مجبران خدمت می‌کردند با پانصد دانشجو و ۵۰ مدرس و کتابخانه و دارالحجاج و خانقاه را باید به مجموعهٔ شهر افزود. این شهر از کوچه و محله‌های مختلف تشکیل یافته بود. هر محله یا کوچه به صنف یا طبقه‌ای

خاص اختصاص داشت. علما و دانشمندان، طلاب و دیگر پیروان علوم عقلی دارای محله‌ای خاص بودند.

ازکوچه و محلهای معروف شهر می‌توان ازکوچهٔ علما و محلهٔ طلاب یادکرد. دوکوچه‌ای که به حافظان قرآن تعلق داشت، هرکدام با صد نفر حافظ که ازکوفه و بصره و واسط و شام آمده بودند، در بین کوچه‌های شهر معروف و مشهور بودند چنانکه خواجه در نامهٔ مذکور از این دوکوچه چنین یاد می‌کند:

«...از جمله دویست نفر حافظ که بلبلان چمن وحی و تنزیل و عندلیبان روضهٔ تسبیح و تحلیل‌اند در جوار گنبد از یمین و شمال هر صد نفر را در کوچهٔ که بجهة ایشان احداث کرده بودیم ساکن گردانیدیم...»

همچنین نوشته است:

«... دیگر اهل صنایع و حرفت که از ممالک آورده بودیم، هر یک را در کوچه ساکن گردانیدیم.»

تبرستان www.tabarestan.info

با توجه به آنچه که در مورد مستحدثات شهر گفته شد و با درنظرگرفتن مسجد وگنبدی برای مدفن خواجه رشیدالدین، می‌توان گفت شهر دارای وسعت قابل ملاحظه‌ای بوده است و حتی می‌توان حدس زدکه وسعت آن به مراتب از شام غازان بیشتر و اعتبار آن افزونتر بوده است.

تصور اینکه در احداث این شهر از عاملان وکارگزاران احداث شنب غازان استفاده شده باشد دور از ذهن نیست. همانطورکه در سطور فوق اشاره رفت، جهت رونق اقتصاد شهر صاحبان حرف را از ممالک مختلف آوردند. جهت احداث شهر هم ازکلیهٔ متخصصان ممالک زیر سلطه و حتی از دیگر ممالک همجوار استفاده شده بود. نکته دیگر اینکه، در این شهر هم چون شهر شنب غازان ایجاد فضای سبز از نظر دور نمانده بود و باغ رشیدآبادکه دارالشفاء در قرب آن ساخته شده بود نمونه‌ای ازآ ن فضاها می‌باشد.

نمونه‌ای از این فضاها را خواجه در مکتوبی که بخواجه جلال‌الدین نوشته چنین توصیف کرده است:

«به جوار ربع رشیدی باغی انشاء فرموده‌ایم که در حسن صنایع و درک بدایع آن اوهان اصحاب فطنت و افهام ارباب خبرت قاصر است و ریاض او به نزهت و صفا و رنگ و بها از جنات برین نموداری و باغ او به زیب و رونق از باغ خورنق یادگاری...

خوش هوائی است این گلستان را — خوش نسیمی است این شبستان را
دست مشاطهٔ قدر آراست — طلعت این عروس بستان را
چتر شمشاد و سایبان درخت — سایه بر سر فکند ریحان را

و چون صحن آن فسیح و ساحت آن وسیع است پنج قریه در او احداث کرده‌ایم...و اکنون چهار قریه به حال عمارت در آمده بدین موجب، قریه زنگیان... و قریهٔ کورجیان... و قریه قرویان...»

همچنین این شهر چون دیگر شهرهای سنتی ایران جهت حفاظت دارای حصاری بوده است. متأسفانه این

شهر در سال ۷۱۸ هـ ق در زمان ابوسعید و به دسیسهٔ تاج‌الدین علیشاه که از زمان اولجایتو در کار وزارت با خواجه رشیدالدین مشارکت داشت ویران گردید. این واقعه را مینورسکی چنین آورده: «در ۷۱۷ هـ ق /۱۳۱۷ م، زمان ابوسعید، رشیدالدین وزیر مستعفی به تبریز رفت اما سال بعد برای روبرو شدن با قضاء محتوم آنجا را ترک گفت، املاک او مصادره و ربع رشیدی تاراج گردید. (Brawne 111,11)»

عمارات شهر به خاطر در و پنجره‌های آن تخریب گردید و کتابخانهٔ آن به خاطر چرم روی جلد کتب به یغما رفت؛ ولی این شهر چند سال بعد (قریب هفت سال) با به وزارت رسیدن خواجه غیاث‌الدین پسر رشیدالدین فضل‌الله بار دیگر رونق خویش را بازیافت و به مرور اهمیت خود را تا حد شنب‌غازان رسانید به طوریکه ایلخانان آنجا را مقر سکونت خویش قرار دادند. چنانکه در ***ذیل جامع‌التواریخ*** (ص ۲۳۱) آمده، ملک اشرف در حدود سال ۷۵۲ هـ ق پس از آنکه اکثر گردنکشان و یاغیان را سرکوب کرد.

«در ربع رشیدی ساکن شد و آن را فصیل و خندقی ساخت و مال بسیار در آن صرف کرد و در مملکت هر کسی را که وجودی بود از قضات و اکابر و کدخدایان و مردم بازار، حاکم کرد که خانه‌ها به ربع رشیدی آورند. مجموع، خانه‌ها آنجا آوردند و هر کرا دست می‌داد خانه می‌ساخت و همه باغچه‌ها را خانه ساختند و بعضی در مدارس و خانقاه و دارالشفاء و دارالحجاج و غرفه‌ها و مسجدها وطن کردند، و انبوهی عظیم در عمارت رشیدی پیدا شد و جا بر مردم تنگ شد.»

www.tabarestan.info تبرستان

البته این رونق در کنار حیات شهر شنب غازان و توسعهٔ تبریز انجام گرفته است. در حقیقت ربع رشیدی و شنب‌غازان چه در زمان ساخت و چه در ادوار بعد به صورت شهرکهائی در کنار شهر تبریز پدید آمده بودند. وجود این شهرکها هرگز باعث بی‌رونقی شهر تبریز نشد بلکه این شهر تبریز بود که به آنها رونق می‌بخشید. اهمیت شهر تبریز در زمان ملک‌اشرف به گونه‌ای بود که وقتی وی بادختر حاکم ماردین وصلت کرد آذین‌بندی شهر تبریز در کنار آذین بندی ربع رشیدی رونق جشن راتکمیل نمود. در این خصوص حافظ ابرو (همان، ص ۲۳۲) می‌نویسد:

«... و شهر تبریز و ربع رشیدی را آذین بستند و عروسی در نهایت عظمت کردند...»

بعد از ملک اشرف تبریز مورد توجه حکام ایلخانی قرار می‌گیرد، ولی این رغبت بدان معنی نیست که شنب‌غازان و یا ربع رشیدی از اذهان بیرون رفته و مورد توجه نبوده است. شاید بتوان گفت که به لحاظ درگیریهای متعدد دیگر ایلخانان فرصتی برای سکونت در قصور ربع رشیدی و یا شنب‌غازان نداشتند.

ربع رشیدی تا دورهٔ صفویه پابرجا بود و در این زمان به لحاظ درگیریهای ایران و عثمانی و زلزله‌های متعدد بعدی ویران گردید. نادر میرزا (ص ۱۴۱) در این مورد نوشته است:

«ربع رشیدی راجدران حصار و سرایها تا به روزگار سلاطین صفوی برپا بوده و کمتر خلل افتاده، بیشتر لشکرکشیهای عثمانیان به تبریز و این پادشاهان و صدمهٔ زلازل بنیان آن برانداخت. در اینجا هیچ نبشته و تاریخ نیافتم تا ایراد کنم. همانا فضل‌الله دبیر شیرازی

نیابت این وزیر و عمارت ربع را به سال شش‌صد و نود و نه (۶۹۹) نگاشته، همانرا من نبشتم. در نسختهای ثلثه تاریخی نبود که به میزان بریم...»

مجموعهٔ این شهرکها، بافت شهر تبریز پایتخت رسمی دولت ایلخانی تا پایان سلطنت غازان را تشکیل می‌داده است، اما بافت قرن هشتم شهر تبریز جدا از شنب‌غازان و ربع رشیدی چون دیگر شهرهای ایلخانی از قوانین شهرسازی این قرن تبعیت می‌کرده است. بدیهی است این شهر با حفظ شئونات شهری قبل از دورهٔ ایلخانی که از مسلمات تداوم شهریت آن بوده است، به نوعی خود را با منطق شهرسازی قرن هشتم هجری (ایلخانی) هماهنگ نموده بود. این شهر در زمان ابوسعید دارای بازار بزرگی معروف به بازار غازان بوده که به احتمال قریب به یقین از ساخته‌های غازان خان بوده است.

این بازار از راسته‌های متعدد برخوردار بوده که هر کدام از آنها به صنفی خاص اختصاص داشته است، چون بازار جواهرفروشان، بازار مشک و عنبرفروشان و غیره. ابن‌بطوطه (ص ۲۵۳) بازار مذکور را چنین توصیف می‌کند:

www.tabarestan.info تبرستان

«... به شهر تبریز وارد شدیم و به بازار بزرگی که بازار قازان (غازان) نامیده می‌شد رسیدیم و آن از بهترین بازارهائی بود که من در همهٔ شهرهای دنیا دیده‌ام. هر یک از اصناف و پیشه‌وران در این بازار محل مخصوص دارند و من به بازار جوهریان که رفتم بسکه از انواع جواهرات دیدم چشمم خیره گشت.

غلامان خوشگل با جامه‌های فاخر با دستمالهای ابریشمین بر کمر بسته، در پیش خواجگان ایستاده بودند و جواهرات را به‌زنان ترک نشان می‌دادند.

پس به بازار مشک و عنبرفروشان رفتیم و همان اوضاع بلکه بیشتر از آن را هم در این بازار دیدیم.»

ادامهٔ این بازار به مسجد جامع علیشاه منتهی می‌شده است. به عبارتی، این مسجد تکمیل‌کنندهٔ بافت بازار بوده، زیرا براساس یک سنت قوام یافته، مسجد لازمهٔ یک بازار حقیقی است. این سنت دیر پا تا عصر حاضر ادامه دارد. البته بافت یک بازار سنتی به ساختمانهای عمومی دیگر هم احتیاج دارد که بدون آنها بافت بازار فاقد یک بافت حقیقی و منطقی است.

مسجد علیشاه را ابن بطوطه (ص ۲۵۳، ۲۵۴) چنین شرح داده است:

«بعد رسیدیم به مسجد جامعی که وزیر علی‌شاه معروف به گیلان آن را ساخته است؛ و در بیرون آن از دست راست مدرسه‌ای و از دست چپ زاویه‌ای وجود دارد و صحن آن با سنگهای مرمر فرش گردیده و دیوارها به وسیلهٔ کاشی که چیزی مانند زلیج است پوشانده و جوی آبی از وسط آن می‌گذرد و انواع درختان و موها و یاسمین در آن به عمل آورده‌اند.»

ذکر مدرسه و زاویه در کنار مسجد نشان می‌دهد که در ساخت بازار تبریز نکات بسیاری تدارک دیده شده بود. به طور کلی آنچه که در مورد شهر شنب غازان و ربع رشیدی گفته شد، به صورت جامع برای شهر تبریز صدق می‌کند.

به عبارتی می‌توان گفت که بخشی از بافت شهر تبریز الگوی اولیهٔ شهر مذکور بوده است. بدیهی است که در ساخت شنب‌غازان و ربع رشیدی نکاتی چند از بافت دیگر شهرهای سراسر کشور ایلخانی و دیگر ممالک همجوار اقتباس شده باشد. خلاصه آنکه شهر تبریز که اباقاخان آن را به پایتختی انتخاب کرد، به مرور زمان گسترش و توسعه یافت به طوری که غازان خان مجبور شد حصار دیگری به دور آن بکشد. مینورسکی (*تاریخ تبریز*. ۲۱) این اقدام غازان را چنین نوشته است:

«... در هر یک از دروزه‌های جدید شهر کاروانسرا و بازار و گرمابه‌ای برای مسافرین بنا کرد و از اقصی نقاط کشور درختان میوه به تبریز آورد و به آبادی و زیبائی شهر افزود. در آن هنگام طول باروی تبریز بالغ بر شش هزار گام (قدم) بود (در تاریخ جهان‌نمای کاتب چلبی به جای گام کلمه قولاج بکار رفته است).

غازان باروی جدیدی به دور شهر کشید که طولش در حدود ۲۵۰۰۰ گام (چهار فرسخ و نیم) بود و تمام باغها و محله‌های کوه ولیان (بیلانکو) و سنجرن جزء شهر به حساب می‌آمد.»

www.tabarestan.info تبرستان

سلطانیه

سومین پایتخت ایلخانان ایران

سلطانیه با ارتفاعی نزدیک به ۲ هزار متر از سطح دریا، تقریباً در ۳۶کیلومتری استان زنجان و با فاصلهٔ چهار کیلومتری از جادهٔ قزوین زنجان در دشت سلطانیه و در کنار چمن سلطانیه واقع شده است.

طبق نوشتهٔ اکثر مورخین از جمله حمدالله مستوفی، حافظ ابرو، شمس‌الدین محمد آملی، و صاف و ... منطقهٔ سلطانیه و بالاخص چمن سلطانیه در دورهٔ ایلخانان مغول تا زمان سلطنت ابوسعید به قنقراولانگ (gongorolang) = قنقور اولونک معروف بوده است. حافظ ابرو در *ذیل جامع‌التواریخ* (ص ۶۷) تحت عنوان «ذکر عمارت شهر سلطانیه و بنای قلعه» از این چمن صحبت به میان آورده و می‌گوید:

«یک روز سلطان اولجایتو نشسته بود و امرا و ارکان دولت حاضر بودند. فرمود یک روز پیش پدر خود پادشاه ارغون که از پادشاهان گیتی به داد و عدل و دانش ممتاز بود حاضر بودم. او را داعیهٔ عمارت سلطانیه بر خاطر خطور کرده بود و فرمود: همچنان که من پادشاه

جهانم، می‌خواهم شهری بنا کنم که آن شاه بلاد بود. جماعتی که حاضر بودند، بس موضع نام بردند و هر یک از آنچه از عیب و هنر دانستند باز نمودند. آخرالامر موضع قنقراولانگ (قنقوراولونک) اختیار کردند که یا یلاقی به غایت منتزه است و قرای بسیاری در حوالی آن و مرغزارهای خوب و هوای خوش و سردسیر و گرم‌سیر نزدیک و علف‌خوار بسیار...»

همان طورکه در آغاز این مقاله گفته شد، ارغون در موضع شروباز شهری را اساس افکند. ادامهٔ ساخت و ساز در این شهر توسط سلطان محمد خدابنده، منجر به‌پدید آمدن شهر سلطانیه گردید. با تولد شهر سلطانیه بدیهی است که رونق «شروباز» تحت تأثیر پایتخت معروف ایلخانان (سلطانیه) قرار گیرد.

به طورکلی هستهٔ مرکزی توسعهٔ معماری و شهرسازی ایلخانی را باید در معماری آثار باستانی مختلف ایران مخصوصاً در مرکز و جنوب ایران جستجو نمود. معماران آن دوران با خلق ویژگیهای برجسته، این دوره را از ادوار قبل و بعد از خود متمایز ساخته‌اند. این وجوه تمایز نشان دهندهٔ ضبط مفاهیم معماری ایرانی است که مراتب مختلف تکامل ادوار قبل از خود را مشخص می‌سازد.

www.tabarestan.info

براساس گفتهٔ حافظ ابرو (همانجا) به نقل از سلطان اولجایتو، انتخاب محل سلطانیه یا قنقراولانگ به دنبال مشورتی انجام شده که با جماعتی از اطرافیانش داشته است «حاضرین هر یک را آنچه از عیب و هنر دانستند باز نمودند». با تصویب قنقراولانگ، ارغون «فرمان فرمود تا طرح شهر برکشیدند». از جملهٔ فوق چنین استنباط می‌شود که شهر سلطانیه یا قنقراولانگ دارای یک طرح از پیش تنظیم شده بوده است. ظاهراً دستور ساخت قنقراولانگ توسط ارغون می‌باید در سنه ثمانین وستمائه (۶۸۰ هـ ق) صادر شده باشد.

ابوالقاسم عبدالله ابن محمد کاشانی مورخ قرن هشتم هجری قمری و معاصر سلطان الجایتو می‌گوید (*تاریخ الجایتو*. ص ۴۷):

«معمار این شهر معمور و عمارت مشهور دستور معظم صاحب اعظم و الی السیف والقلم مدّبرالمشارق و المغارب محرر ممالک الدنیا خواجه تاج‌الدوله و الدین علیشاه تبریز عز نصره است.»

حداقل نتیجهٔ حاصل از این روایت این است که تاج‌الدین علیشاه یکی از وزرای سلطان محمد خدابنده از مقطعی معماری شهر و یابه عبارت دیگر، کیفیت شهرسازی سلطانیه را زیر نظر داشته است؛ و چون وزارت وی بعد از قتل خواجه رشیدالدین فضل‌الله در زمان ابوسعید بدون رقیب ادامه یافته است، احتمالاً معماری شهر را همچنان در زمان سلطنت سلطان ابوسعید زیر نظر داشته است.

در شروع ساخت شهر قنقراولانگ سنت فرم‌گیری شهرهای ایران از چشم معماران و مهندسان آن دوره پوشیده نبوده است. آنها می‌دانستند که یک شهر نیاز به یک کهندژ یا قلعه دارد؛ لذا قلعه‌ای در دل شهر بنیاد نهادند. بنابر گفتهٔ حافظ ابرو (ص ۶۹) دستور ساخت این قلعه را ارغون داده است. وی می‌گوید

«بنای قلعهٔ آن از سنگ تراشیده اشارت فرمود»

براساس این روایت، حداقل بخشی از این قلعه در زمان ارغون شاه ساخته شده و نهایت اینکه اولجایتو آن را به اتمام رسانده است. دیوار قلعه را از «سنگ تراشیده کرده‌اند. بر سر دیوار آن، چهار سوار پهلوی یک دیگر توانند راند؛ و اصل قلعه مربع نهاده‌اند طول و عرض مساوی هر دیواری به گز شرع پانصد گز، چنانچه دو هزار گز دور آن باشد؛ و یک دروازه و شانزده برج دارد». این قلعه به منزلهٔ کهندژ شهر ـ بر طبق سنت ـ بخش حکومتی و محل سکونت ایلخان و نزدیکان وی و ارگانهای دولتی به حساب می‌آمده.

بخشی از حصار ارگ سلطانیه را کرپرتر (بین سالهای ۱۸۲۰ ـ ۱۸۱۷ م) ترسیم کرده و تقریباً ارتفاع تقریبی حصار را به نمایش گذاشته است. بنابر اظهار بارتولد (*تذکره*... ص ۱۰۹) «آنچه کرپرتر ترسیم کرده است فقط قسمت کمی از بارو و برج باقیمانده در شمال غربی ارگ است.»

یافته‌های دههٔ ۱۳۵۰ در پشت ضلع جنوبی گنبد با برج و باروی ترسیمی کرپرتر همخوانی دارد. سنگهای سبز به کار رفته در نمای خارجی برج و بارو در قواره‌های مختلف و دو تیشه بوده و پنجهٔ دیوار از سنگ تراش است؛ ولی ارتفاع سنگها در خط ردیف برابر هستند. ارتفاع ردیفها از یک اندازهٔ مشخص تبعیت نمی‌کند. کوچکترین سنگ به کار رفته در حصار قلعه که در ضلع جنوب غربی ارگ یا قلعهٔ سلطانیه قابل رؤیت است، ۳۶ سانتیمتر عرض و ۵۵ سانتیمتر ارتفاع دارد؛ و بزرگترین سنگ که در بالاترین ردیف باروی مذکور دیده می‌شود، ۱۳ سانتیمتر عرض و ۶۳ سانتیمتر ارتفاع دارد. این برج و بارو دارای پنجه‌ای در کف و در ناحیهٔ مماس با سطح زمین است که ۳۵/۵ سانتیمتر ارتفاع آن است. متأسفانه از پهنای حقیقی برج و بارو اطلاعی در دست نیست. این حصار یا برج و بارو اکنون از داخل قلعه در وسط یکی از باروها ترسیم شده است، که در راستای گنبد سلطانیه نیست. بنابر گفتهٔ حافظ ابرو، این ورودی فاقد نماسازی است. از ردیف سنگهای حصار در حال حاضر، با احتساب پنجهٔ حصار، ۸ ردیف قابل شمارش است که ارتفاعی در حدود ۴۴۰ سانتیمتر را شامل می‌شود. شاید بتوان با توجه به اندازهٔ متوسط ارتفاع سنگهای موجود در نمای حصار قلعه و شمارش ردیف سنگهای طرح کرپرتر اظهار نظر نمود که ارتفاع حقیقی برج و بارو در حدود ۷۸۰ سانتیمتر بوده است. اما در مینیاتور المترکی که مربوط به یک قانون نامه بوده و به سال ۱۵۳۷ م نقاشی شده و در کتابخانهٔ دانشگاه استانبول نگهداری می‌شود، برج و بارو دارای پنجهٔ مضاعف بوده و برج از بارو بلندتر نقش شده، و خط الرأس برج و بارو توسط کنگره‌هائی تزئین شده است. در حقیقت این مینیاتور ارگ سلطانیه را پس از اقدامات سلطان محمد خدابنده نشان می‌دهد. این همان قلعه‌ای است که ابوالقاسم کاشانی آنرا چنین معرفی می‌کند (ص ۴۶):

«قلعهٔ مربع عالی اساس چون قصور جنان از قیاس انشاء فرمود درش از سنگ مینا رنگ.»

اقدامات الجایتو در قنقراولانگ آنچنان بسیط و گسترده بود که توانست به راحتی ساخت شهر پدر را به خود اختصاص دهد!

بنابر کتاب *تاریخ الجایتو* (ص ۴۶) وی در راه حصول این مقصود از کمک «رسامان ماهر و مهندسان شاهرو استادان حاذق تیز نظر چابک دست شیرین کار» سود برده است. در مینیاتور المترکی ورودی دارای دری بزرگ

www.tabarestan.info تبرستان

آهنی و مزین بوده است. وی در این مورد می‌گوید: «ورودی بزرگ از آن مقطع کوفت کاری بسیار کرد به جهت قلعه». و جملهٔ مورخین از همین یک ورودی که در جبههٔ شمال حصار واقع بوده است، صحبت می‌کنند. تنها حافظ ابرو در ذکر وضع حال دمشق (پسر امیر چوپان) از ورودی کوچکتری که در ضلع جنوبی قلعه تعبیه شده بود، صحبت به میان آورده است.

بنابر مینیاتور المترکی، از گوشهٔ جنوب شرقی ارگ نهر آبی (احتمالاً قنات یا کهریز دارالشفاء) به صورت دو شاخه وارد قلعه می‌شده است. این دو شاخه پس از آنکه به کنار گنبد سلطانیه می‌رسیدند به یکدیگر پیوسته و اندکی بعد باز دو شاخه شده و یک شاخهٔ آن از جلوی گنبد سلطانیه گذشته و تقریباً در گوشهٔ شمال غربی رو به باختر از حصار خارج می‌شده است؛ شاخهٔ دیگر به طرف گوشهٔ شمال شرقی امتداد داشته و پس از خروج از قلعه متوجه چمن سلطانیه می‌شده است. ترسیم این نهر آب مؤید آن است که معماران شهر ضرورت یک آب جاری را برای ارک به خوبی احساس کرده بودند. براساس این مینیاتور، در فاصلهٔ بین حصار تا جلوی گنبد سلطانیه مجموعه‌ای از واحدهای کوچک وجود داشته است. پس از نهر، مستحدثات به گونه‌ای ترسیم شده‌اند که گویا اعتبار بیشتری از بخش قدامی ارک داشته‌اند. در این بخش ساختمانها بزرگتر و پر نقش ونگار ترسیم شده‌اند. جزئیات این مینیاتور از بعضی جهات با واقعیت بناهای حقیقی داخل قلعه سلطانیه باید فاصله داشته‌باشد ولی با این حال بیانگر واقعیتهای انکار ناپذیری است، مثل نمایش دو بنای مذهبی درکنار گنبد سلطانیه.

بنابر گفتهٔ حافظ ابرو (ص ۶۸)، در پیرامون ارک خندقی عمیق وجود داشته است. آثاری از این خندق در نتیجه خاکبرداریهای مختلف که جهت احداث ساختمانهای جدید در طول خیابانهای شهید مرادی و زمانی انجام گرفته، مشاهده شده است.

سلطان محمد خدابنده از سال ۷۰۴ یا ۷۰۵ هـ ق به بعد در داخل قلعهٔ سلطانیه یا کهندژ شهر سلطانیه که هر طرف آن ۵۰۰ گز طول داشته است، عمارات متعدد ساخته بود. معدودی از این ساختمانها را مورخین ذکر کرده‌اند.

ابوالقاسم کاشانی (ص ۴۶) مورخ دو دهه نخست قرن هشتم هجری (معاصر الجایتو) در این مورد می‌گوید:

«ابواب البّری مشتمل بر چند مواضع عالی از مدارس و خانقاه و دارالشفاء و دارالضیافه و دارالحفاظ و غیر هم تا نوزده عمارت به عدد حروف...»

حافظ ابرو (۶۹) اطلاعات دقیقتری از ساختمانهای ارک در اختیار گذاشته، وی می‌گوید:

«سلطان الجایتو از برای مدفن خود در اندرون قلعه عمارتی ساخته است و آن را ابواب البّر نام نهاده و گنبدی مثمن بزرگ عالی که قطر آن شصت گز است در غایت تکلف و ارتفاع آن صدوبیست گز چنانچه در اقصی بلاد عالم مثل آن عمارتی عالی نشان نمی‌دهند، پنجره‌های آهنکوب بسیار کرده از آن جمله یک پنجرهٔ سی‌ارشی طول در پانزده ارش عرض دارد و متصل آن گنبد چند عمارت عالی ساخته است. مسجدی به

www.tabarestan.info تبرستان

تکلف و دارالضیافه و دارالسیاده و موقوفات بسیار بر آن وقف کرده و سرای بـه جـهت خاصهٔ خود در اندرون قلعه ساخت، چنانچه صحن سرا را صد درصد نهاده‌اند و صفهٔ عالی بر مثال ایوان کسری و دوازده سراچه در حوالی آن متصل سرا، از هر یک پنجره دری به صحن سرای بزرگ گشوده و صحن آن را از سنگ مرمر فرش انـداخـته و دیـوانـخانهٔ بـــزرگ که دو هزار آدمی در آن گنجد و آن را کریاسی نام کرده‌اند و غیر اینها که ذکر کرده شد، پادشاه و امرا عمارت بسیار در اندرون قلعه کرده‌اند.»

از مجموع گفتهٔ مورخین چنین نتیجه گرفته می‌شود که دوازده مورد از ۱۹ مورد عبارتنداز: ابواب‌البر (=گنبد سلطانیه)، مدارس، خانقاه، دارالشفاء، دارالضیافه، دارالحفاظ ، دارالسیاده، مساجد، خوانـق، دارالقرائة، دارالحدیث و بنای کریاسی. علاوه بر این بناها، سرای مخصوص و ۱۲ سراچه دیگر را هم باید نام برد.

با توجه به مساحت داخل ارک (۵۰۰گز در ۵۰۰گز) و تعداد بناهای یاد شده و راههای ارتباطی بین آنها و فضاهائی که به درختکاری اختصاص داده شده بود، شاید بتوان گفت که قسمت اعظم کلیهٔ ساخت و سازهای داخل ارگ سلطانیه در زمان سلطان محمد خدابنده انجام شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

گنبد سلطانیه

مطالعهٔ گنبد سلطانیه زمانی صورت کامل به خود خواهد گرفت که آن را با مجموعه بناهای ارک سلطانیه مورد مطالعه و پژوهش قرار دهیم، زیرابدون در نظر گرفتن رابطهٔ فـی‌مابین کـلیه واحـدهای ارک، از جـمله گـنبد سلطانیه، با دیگر واحدها و بالعکس، مطالعهٔ ما فقط توصیف بنا ازنقطه نظر معماری و دیگر هنرهای وابسته به آن خواهد بود. در صورتی که گنبد سلطانیه که بزرگترین و مشهورترین بنای اسلامی‌بر جا مانده از ۷۰۰ سال پیش است، گذشته از شهرت ساختمانی دارای اعتبار مجموعه‌ای هم می‌باشد. شناخت «اعتبار در مجموعه» نیازمند مطالعهٔ کلیهٔ شواهد فرم، اسکلت و سایر خصوصیات مجموعه بناهای ارک سلطانیه است واین ممکن نیست مگر آن که تمام واحد سطح ارک سلطانیه مورد حفاری قرار گیرد. آن وقت کلیهٔ یافته‌ها اعم از واحدهای ساختمانی، راههای ارتباطی و فضاهای آزاد درکنار هم و درکنار گنبد اعتبار در مجموعه را عرضه خواهند نمود.

گنبد سلطانیه ازنظر حجم و فرم معماری دارای اهمیت بسیاری است و در تاریخ فن معماری ایران نـقطهٔ عطفی محسوب می‌شود. معماری گنبد در فرم کلی دارای رابطهٔ بسیار گسترده‌ای با معماری گذشته ایران است.

گنبد سلطانیه با قطر دهانه‌ای در حدود ۲۵/۵ متر و ارتفاعی نزدیک به ۴۸ متر، بنائی است هشت ضلعی که طول هر ضلع آن ۱۷ متر است. در داخل بنا، این هشت ضلع در طبقهٔ همکف به صورت ۸ ایوان (چهار بزرگ و چهار کوچک) مشخص است. دو ایوان از چهار ایوان بزرگ با درگاه وسیع و بلند با بیرون ارتباط دارند و ایوانهای کوچک به بناهای پیوستهٔ گنبد متصل می‌شده‌اند. از مستحدثات پیوستهٔ سه ایوان از چهار ایوان کوچک ورود به طبقات بالا میسر است. طبقهٔ اول چون طبقهٔ همکف دارای ۸ ایوان است که به وسیلهٔ راهروهای کم عرض که در

داخل جرزهای قطور گنبد تعبیه شده‌اند، به یکدیگر راه دارند.

طبقهٔ دوم بنا شامل ایوانهای خارجی است که به صورت نوار افقی در نما مشخص است. این ایوانها به وسیلهٔ دو جرز به سه قوس تقسیم می‌شوند. از این طبقه، هشت پلکان که در داخل جرزها ایجاد شده‌اند که به مناره‌ها منتهی می‌شوند.

اجرای گنبد برروی پلانی مربع به کمک سکنج (فیلپوش) بدون به کارگیری قالب، مهمترین بخش معماری ساسانی است. این شیوه پوشش که درطی چند قرن تا اجرای گنبد سلطانیه مراحل تکامل خود راطی نموده است، در این گنبد رفیع که بلندترین و گسترده‌ترین گنبد ایران با پلانی هشت‌گوش است به نحواحسن استفاده شده است.

شهر سلطانیه

همان طورکه گفته شد، ساختمان شهر سلطانیه براساس نقشه‌ای از پیش طرح شده و برمبنای شهرهای سنتی ایران شروع شده بود.

www.tabarestan.info تبرستان

شاخص گسترش شهرستان یا شارستان این شهر قلعه و مآلاً خندق آن بوده است. جهت ساخت این شهر تمهیدات زیادی انجام شده بود و برای احداث آن تقریباً از تمام امکانات سراسر کشور استفاده به عمل آمده بود.

شهاب الدین عبدالله بن فضل الله شیرازی معروف به وصاف الحضرة در کتاب ***تجزیة‌الامصار و تجزیة‌الاعصار*** که آن را در سال ۷۱۲ هـ ق یعنی یک سال قبل از پایان کار ساختمان سلطانیه نوشته و به سلطان محمد خدابنده تقدیم نموده، نوشته است که لوازم مورد احتیاج را ایلچیان (= ماموران امور دیوانی) از سال ۷۰۴ به فرمان اولجایتو در اسرع وقت ازگوشه وکنار مملکت به سلطانیه فرستاده‌اند تا در زیر نظر بنایان حاذق و مهندسان چابک و معماران و سرکاران امین و دقیق و نکته‌گیر حرفه‌شناس صرف شود.

بافت شهر سلطانیه

به طور مسلم شهر سلطانیه که پایتخت و مرکز تجارت و سیاست ایلخانان مغول بوده نیاز به محلات، خیابانها، میادین متعدد، بازار، مسجد جامع، مدرسه و ... داشته است.

کلاویخو، عضو هیأت سه‌نفرهٔ سفارت اسپانیا در دربار امیر تیمور، در سفرنامهٔ خود (ص ۱۷۰) اندکی بعد از سال ۸۰۹ هـ ق /۱۴۰۶ م نوشته، اطلاعات ذیقیمتی از بافت شهر سلطانیه را در اختیار می‌گذارد. وی می‌نویسد:

«شهر سلطانیه در دشتی است واز میان آنها کانالهای بسیاری پر از آب می‌گذرد. در آنجا خیابانها و میدانهای زیبا که‌در آنها کالاهای بسیار برای فروش عرضه شده است، وجود دارد. ضمناً در همهٔ محلات مهمانخانه‌هائی برای آسایش بازرگانانی که به آن شهر می‌آیند دیده می‌شود.»

با قبول سخنان کلاویخو، این تصور پیش می‌آید که حتماً خیابان‌بندیهای شهر از روی اسلوب و هماهنگ ارک

سلطانیه و با یک شبکهٔ هندسی دقیق طرح ریزی شده است. با توجه به روایات باقیمانده از مستحدثات جلوی دروازهٔ اصلی ارک می‌توان ادعا نمود که یکی از معتبرترین خیابانهای شهر در راستای این دروازه قرار داشته است.

در پیشگاه دروازه و به احتمال زیاد در کنار خیابان مذکور، خواجه تاج‌الدین علیشاه عمارتی مجلل به نام بهشت بنا نموده بود که بنابر تاریخ الجایتو (ص ۴۷):

«بر پیشگاه قلعه عمارتی خلدآئین بنا افکنده، سقوف آن همه مفضض و در و دیوار آن به زر طلی و درّ و گهر مرصع و سطوح صحن آن از لعل و جواهر و فیروزه ملمع، و از عود و ساج و زر و آبنوس و عاج تختی مرصع، در شاه صفحه گسترده منقش مرصع مفضض که اشکال تماثیل و تصاویر و تعاریج آن در زبان کلک و بیان قلم نگنجد و دیده از رشک آن سرشک معصفری بر گلگونهٔ مزعفری ریزان...»

در جای دیگر (ص ۱۷۸) گوید:

«از غایت خوشی و خرمی نام آن بهشت نهاده...»

تبرستان www.tabarestan.info

از بناهای دیگر این خیابان ایوان سلطان ابوسعید است. حافظ ابرو (ص ۲۹۸) در مورد این ایوان در ذیل عنوان «حکومت آغچکی در ولایت عراق عجم بالترتیب» می‌نویسد:

«چون آغچکی به سلطانیه رسید و احوال معلوم کرد مأیوس شد، در ایوان سلطان ابوسعید که در مقابل قلعه بود نزول کرد.»

شاید ناحیهٔ جلوی ارک و خیابان مذکور اختصاص به نزدیکان دربار و بزرگان شهر داشته است. احتمال داده می‌شود که این خیابان در بافت شهری در راستای جاده‌ای که از کاروانسرای قدیمی قره بلاغ که شاردن به آن اشاره‌ای دارد و آن را در طرحی مجسم نموده، قرار داشته است.

حد فاصل تپه ماهورهای شهر قدیم سلطانیه به نحوی است که یک شبکهٔ دسترسی شهری در طول و عرض شهر را به نمایش می‌گذارند. چنین به نظر می‌رسد که راه ارتباطی قریه قلعه (درکنارتپه قلعه) به سلطانیه یکی از خیابانهای عرضی شهر قدیم سلطانیه باشد. فضاهای خالی موجود بین اتلال شهر احتمالاً نمایشی از باغات و میادین شهر محسوب می‌شوند؛ باغهائی که احتمالاً از شیوهٔ سنتی پیروی کرده و محصور در حصار بوده‌اند و همچنین میادینی که بنا بر گفتهٔ کلاویخو زیبا ساخته شده بودند. این باغها و میادین را ابوالقاسم کاشانی (ص ۴۸) چنین روایت کرده:

«و حدایق ریاض و شقایق حیاض اوچون اصقا وطرایق چرخ از تصرف حدثان مأمون. هرگوشه از بساتین از خلد نموداری و هر طرفی از میادین او از فردوس یادگاری...»

باغهای ادوار قبل معمولاً دارای آب روان، آبنما و آبگردان بودند. این ویژگی براساس یک سنت دیرپا که قدمت آن حداقل به دورهٔ هخامنشیان می‌رسد، در ایران متداول بوده است. اگر قبول کنیم که در مقطع حکومت ایلخانان این سنت به فراموشی سپرده نشده باشد، می‌توان تصور نمود که باغهای سلطانیه هم دارای چنین

خصوصیاتی بوده‌اند. در غرب گنبد سلطانیه، پس از خندق وتقریباً در راستای ورودی غربی گنبد، محوطه‌ای است که به اراضی میدان معروف می‌باشد. با توجه به موقعیت محل که عاری از تپهٔ باستانی است، احتمال داده می‌شود که این مکان به یکی از میادین شهر تعلق داشته است. محتمل است که خیابانی در راستای ورودی غربی گنبد تا حدود خندق از این میدان منشعب می‌شده است. در جهت اراضی مذکور اکنون جاده‌ای به طور مستقیم به سمت غرب و به طرف قریهٔ عباس‌آباد کشیده شده که با توجه به اتلال کنار آن می‌تواند یکی از راههای ارتباطی غرب شهر سلطانیه باشد.

اراضی مسجد جمعه یا جامع که اکنون بخش بزرگی از اتلال شهر قدیم سلطانیه را تشکیل می‌دهد، با عنایت به متون مختلف، محل احداث مسجد جمعه یا جامع شهر توسط سلطان‌الجایتو باشدکه به گفتهٔ حافظ ابرو (ص ۶۹) «به تکلفی هر چه تمامتر (از) سنگهای مرمر و کاشیکاری بسیار» ساخته شده بود. خلاصه اینکه، این شهر به نوشتهٔ کاشانی (ص ۴۵ و ۴۶) «با کینکاج رسامان ماهر و مهندسان شاهرو استادان معمار حاذق تیز نظر چابک دست شیرینکار، شهری مثل محروسهٔ تبریز بسیط عریض باطول و عرض فسیح خرمتر از بهار چین و نفیستر از شعاردین، عالیتر از قبهٔ افلاک مطبوعتر از سمک تا سماک» در عرض مدت کمی احداث شد و «در و مساجد فراوان و زوایا و عمارات» و به گفتهٔ حافظ ابرو (ص ۶۹) «دارالشفائی دیگر با اطباء وادویه و مجموع مایحتاج و دگر مدرسهٔ عالی به نمونهٔ مستنصریه بغداد» به دستور اولجایتو ساخته شد.

www.tabarestan.info تبرستان

بنا بر دستور سلطان محمد خدابنده:

«امرا و وزرا و ملوک و سلاطین و ارباب ا عمال و اصحاب اشغال هر یک به قدر مکنت و اندازهٔ طاقت و پایه منزلت و مرتبت در عرصهٔ حلقه شهر حوالی قلعه دور متسعه و قصور مرتفعه و ایوان‌های کسروی و طارمهای خسروی» (کاشانی، ص ۷۸) ساختند؛ و به دستور خواجه رشیدالدین وزیر اولجایتو، در شهر سلطانیه محله‌ای ساختند «چنانکه در آنجا قریب هزار خانه بوده و عمارتی عالی و دو منارهٔ بزرگ بر دو طرف ایوان آن و درآن عمارت مدرسهٔ ، دارالشفاء و خانقاه...» (حافظ ابرو، ص ۶۹) وجود داشته است و جهت نگهداری ابنیهٔ مذکور موقوفات بسیاری را تعیین فرموده بود. به گفتهٔ حافظ ابرو (همانجا) بعضی از این ابنیه تا قرن نهم هجری وجود داشته است. در مدرسه و دارالشفاء و خانقاه خواجه رشیدالدین، مدرسان و طلاب و اطباء مشغول بوده و بنا بر گفتهٔ میرخواند (ج ۵، ص ۴۲۸) از موقوفات مذکور استفاده می‌نموده‌اند.

بازار شهر سلطانیه

بازار شهر سلطانیه را می‌باید بر مبنای یک سنت تاریخی که تا عصر حاضر ادامه داشته، در اطراف مسجد جمعه جستجو نمود. ابوالقاسم کاشانی (ص ۴۶) در توصیف شهر سلطانیه می‌گوید:

«افزون از ده هزار دکان معمور و موفور به رزمه‌های دیبای چین ... دکانها شهر مشحون به حقاق و صنادیق و کاسات و اباریق و نفایس جواهر و عرایس ... شهر مستغرق به اقمشه و

امتعهٔ نفیسهٔ شریفه به کسوت و کالای بی‌حشو میان پر از انجیر مملو به صناع و (اهل) حرفت مشتهر و بزازان و تجار معتبر.»

حداقل بخش عمده ای از این ده هزار دکان متعلق به بازار شهر بوده است. براساس شواهد تاریخی، بازار شهر سلطانیه دارای چندین راسته بوده که هرکدام از آنها به صنفی از تجار تعلق داشته است. بدیهی است که این راسته‌ها که وسیعترین معابر بازار محسوب می‌شده‌اند، به محله‌ای از شهر منتهی می‌گردیدند.

در واقعهٔ محاصرهٔ قلعهٔ سلطانیه توسط سنتا، یکی از سرداران سلطان احمد، و قلعه‌نشینی امیر عادل و نهایتاً بیرون آمدن وی از قلعه و غلبه برحاجی سلطان پسر ملک تیمور که از طرف سنتا مأمور محاصره کردن شهر و قلعه سلطانیه بود (حافظ ابرو، ص ۲۸۲)، به بازار نعلبندان و قصابان اشاره شده است.

«... امیر عادل، لشکر و جبه که در قلعه داشت چنانکه مردم بیرون معلوم نکردند عرض کرد و مردم را مهیا و آماده گردانید روز پنج شنبه غرهٔ ذوالحجهٔ این سال چاشتگاه مردم خود را مکمل کرده بیرون آمد، و خواجه یوسف را از دست چپ به طرف بازار نعل بندان روانه کرد و قرار داد که از قصابان پس پشت مخالفان نگاه دارند؛ و اغچکی را با غلبهٔ از راه مسجد جامع روانه کرد و گفت که از بام بازار با مخالفان در محاربه باشید.»

براساس متون باقی مانده چنین به نظر می‌رسد که بازار بزازان شهر سلطانیه اعتبار بیشتری نسبت به دیگر قسمت‌های بازار داشته است. این بازار بنابر گفته حافظ ابرو توسط خواجه علیشاه ساخته شده بود:

[خواجه علیشاه] «چون تابستان به سلطانیه آمدند بازاری به غایت عالی و همتانه که امروز بازار بزازان است بنیاد نهاد و سلطان را عظیم پسندیده افتاد...»

بخشی از بازار شهر سلطانیه ساختهٔ خواجه تاج‌الدین علیشاه و قسمتهائی پرداختهٔ خواجه سعدالدین وزیر دیگر اولجایتو بوده است. در این مورد ابوالقاسم کاشانی (ص ۱۲۲) می‌نویسد:

«و هر کاری که تاج الدین علیشاه می‌کرد پسندیدهٔ نظر مبارک می‌آمد؛ مثلاً به شهر سلطانیه بازاری کم خرج بسیار دخل از سنگ و آجر پخته انشاء کرد، به کمتر از آن وجوه که خواجه سعدالدین و نواب او از گل و خشت و رخام و مهره ساخته بودند.»

بازار سلطانیه پس از حملهٔ تیمور اگر چه دارای رونق گذشته نبود، ولی معذالک مورد توجه تجار داخلی و خارجی بوده است. به گفته کلاویخو (ص ۱۶۸):

«بهترین انواع ادویه که در بازارهای سوریه برای فروش عرضه می‌شود، به این شهر می‌آورند. این ادویه عبارتند از میخک و جوزهندی و من و پوست جوز و غیره... هرگونه ابریشم از گیلان که در کنار ساحل جنوبی دریای خزر واقع است و در آن کالاها و محصولات بسیاری ساخته و تهیه می‌شود به این شهر حمل می‌گردد. ابریشم گیلان از سلطانیه به دمشق و دیگر قسمتهای سوریه و ترکیه و کفه Kafa در کریمه صادر می‌شود.»

www.tabarestan.info تبرستان

کتابشناسی گزیده

فرانک هول، دوره پیش از تاریخ در جنوب غربی ایران در لرستان، ترجمه سکندر امان‌الهی بهاروند. انتشارات اداره فرهنگ و هنر لرستان. ۱۳۵۲.

حمدالله مستوفی نزهت‌القلوب. به کوشش محمد دبیرسیاقی ناشر کتابخانه طهوری، اسفندماه ۱۳۳۶.

عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مغول چاپ ششم ۱۳۶۵ انتشارات امیرکبیر

علی‌اصغر میرفتاح. رصدخانه مراغه، تیرماه ۶۳، آرشیو سازمان میراث فرهنگی.

آندره گدار. آثار ایران، جلداول از نشریات اداره کل عتیقات ۱۳۱۶

آندره گدار. آثار ایران، جلد اول از نشریات اداره کل عتیقات ۱۳۱۶.

سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه دکتر محمدعلی موحد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، جلد اول، چاپ دوم، ۱۳۵۹.

دیاکونف ، ا. م، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، ا نتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵.

تاریخ ایران و ممالک همجوار آن اززمان اسکندر تا انقراض اشکانیان. تألیف آلفردفون گوتشمید با مقدمه‌ای از نولدکه ترجمه کیکاوس جهانداری مؤسسه مطبوعات علمی)

(آریان کتاب چهارم قسمت هجدهم بند سوم).

لسترنج، جغرافیای تاریخی سر زمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۴

کارنامهٔ اردشیر بابکان. ترجمهٔ بهرام فره‌وشی. انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۴۵

پورداوود . یشتها، جلد دوم. به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی. انتشارات دانشگاه تهران چاپ سوم. ۱۳۵۶

کاروندکسروی. به کوشش یحیی‌ذکاء. انتشارات شرکت سهامی کتابهای جیبی تهران ۱۳۵۲.

حمزه بن‌حسن اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک‌الارض والانبیا)، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶.

ابن‌فقیه ابوبکر احمدبن محمد بن‌اسحاق همدانی، ترجمه مختصرالبلدان بخش مربوط به ایران . ترجمه ح مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹

مسعودی، ابوالحسن علی‌بن حسین، مروج‌الذهب و معاون الجوهر، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، جلد اول، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۶.

طبری. محمدبن جریر تاریخ طبری یا «تاریخ‌الرسل والملوک» ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده جلد دوم انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. تهران. ۱۳۵۲.

دیاکونف. تاریخ ماد.

سفرنامه‌ابن بطوطه، ترجمه دکتر محمدعلی موحد، از انتشارات بنگاه ترجمه ونشر کتاب.

یحیی ذکاء ـ تبریز ـ شهرهای ایران بکوشش محمد یوسف کیانی، ج ، ۴

سفرنامه آمبرو سیوکنتارینی، ترجمه قدرت‌الله روشنی، انتشارات سپهر، تهران، ۱۳۴۹.

حمدالله مستوفی ـ نزهةالقلوب به اهتمام گای‌لیسترانج، چاپ اول، ۱۳۶۲ دنیای کتاب ص ۷۵

محمدبن‌جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۲، ج ۱

تبرستان www.tabarestan.info

ابن خردادبه، المسالک‌والممالک، ترجمه حسین قره‌چانلو، ناشر، مترجم، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۰
احمدبن یحیی‌ابن‌جابرالبلاذری، فتوح‌البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۱،
ابوالحق ابراهیم استخری، مسالک والممالک به اهتمام ایرج‌افشار شرکت انتشارات علمی و فرهنگی چاپ سوم ۱۳۶۸
رشیدالدین‌فضل‌الله،جامع‌التواریخ بکوشش بهمن‌کریمی از انتشارات شرکت نسبی حاج محمدحسین اقبال و شرکاء ـ جلد دوم
رشیدالدین فضل‌الله ـ تاریخ مبارک غازانی ... به اهتمام کارل‌یان انگلستان ۱۳۵۸ (۱۹۴۰)
دونالد ویلبر، معماری اسلامی ایران در دورهٔ ایلخانان، ترجمه عبدالله فرپار، بنگاه ترجمه ونشر کتاب ۱۳۴۶
شفیع جوادی ـ تبریز و پیرامون ۱۳۵۰
اکرم بهرامی (دماوندی)، تبریز از دیدگاه سیاحان خارجی در قرن هفدهم، انتشارات وحید
غیاث‌الدین همام‌الدین‌الحسینی المدعوبه خواندمیر، تاریخ حبیب‌السیر، ازانتشارات کتابخانه خیام جلدسوم
سفرنامه ابن بطوطه ، ترجمه دکتر محمدعلی موحد از انتشارات بنگاه ترجمه ونشر کتاب جلد اول چاپ دوم ۱۴۵۹
عبدالمحمد آیتی، تحریر تاریخ و صاف از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۶
نادر میرزا ، تاریخ و جغرافی دارالسطنه، تبریز، از انتشارات اقبال تهران ۱۳۵۱
رشیدالدین‌فضل‌الله،جامع‌التواریخ،بکوشش‌بهمن‌کریمی، شرکت‌نسبی حاج محمد حسن اقبال و شرکاء جلد دوم تهران ۱۳۳۸
رشیدالدین فضل‌الله ، تاریخ مبارک غازانی...
عبدالمحمد آیتی، تحریرتاریخ و صاف، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶
حافظ ابرو، ذیل جامع التواریخ رشیدی باهتمام خانبابا بیانی، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۰
ابوالقاسم‌عبدالله‌بن‌محمدالقاشانی (کاشانی)، تاریخ اولجایتو، به اهتمام مهین همبلی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۸
و . بار تولد، تذکره جغرافیائی تاریخی ایران، ترجمهٔ حمزه سردادور، ۱۳۵۸
Michel Rogers, the spread of Islam, Belgium 1976,
Sheila. Blair, the mongol capital if sultaniyya, IRan, 1986,
سفرنامه کلاویخو، ترجمه‌مسعود رجب‌نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۶
خواند میر - روضة الصفا، جلد پنجم،
ابوالقاسم کاشانی تاریخ اولجایتو

تبرستان
www.tabarestan.info

تبریز: مسجد کبود

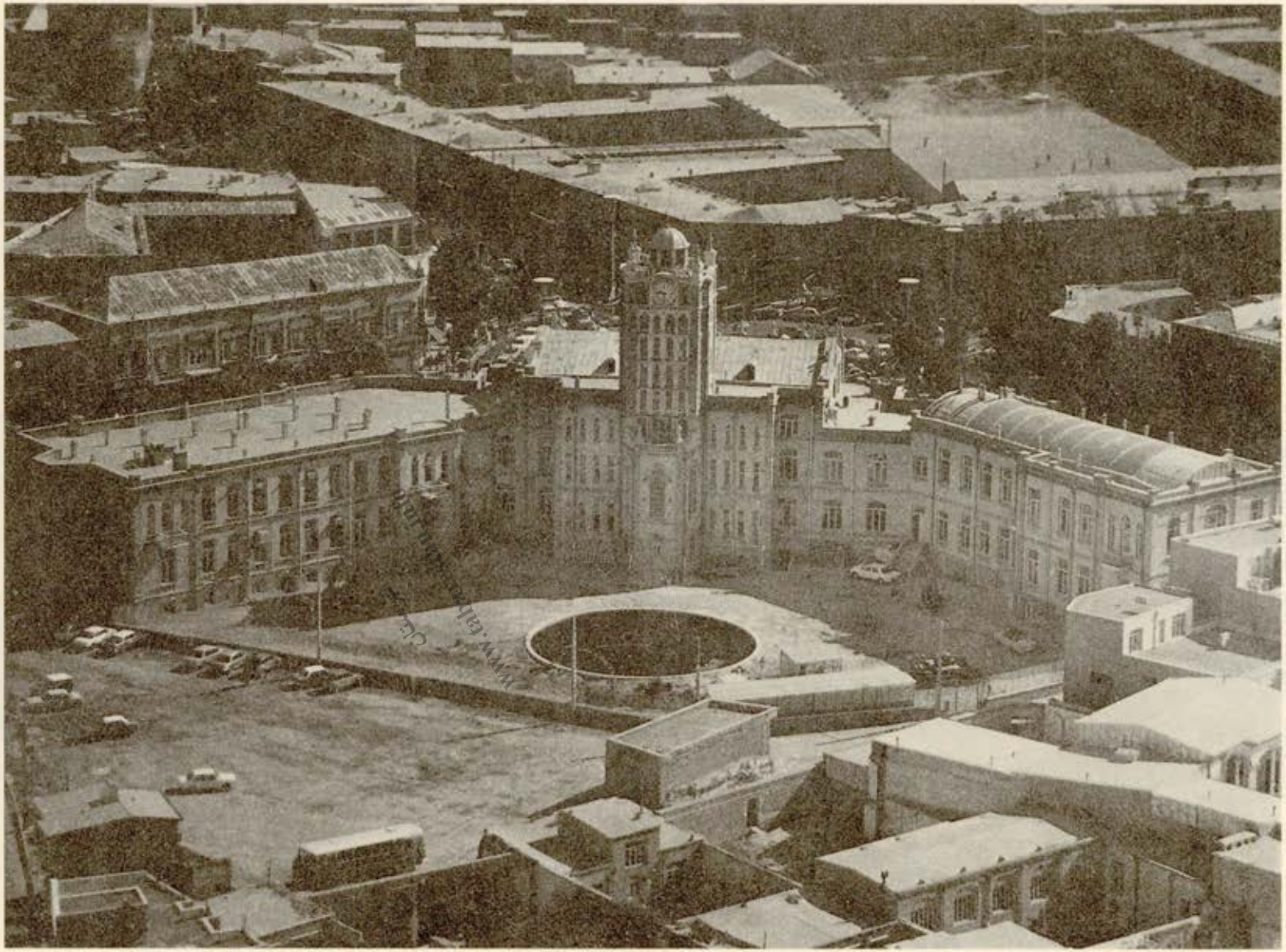

تبریز: نمای عمومی شهر

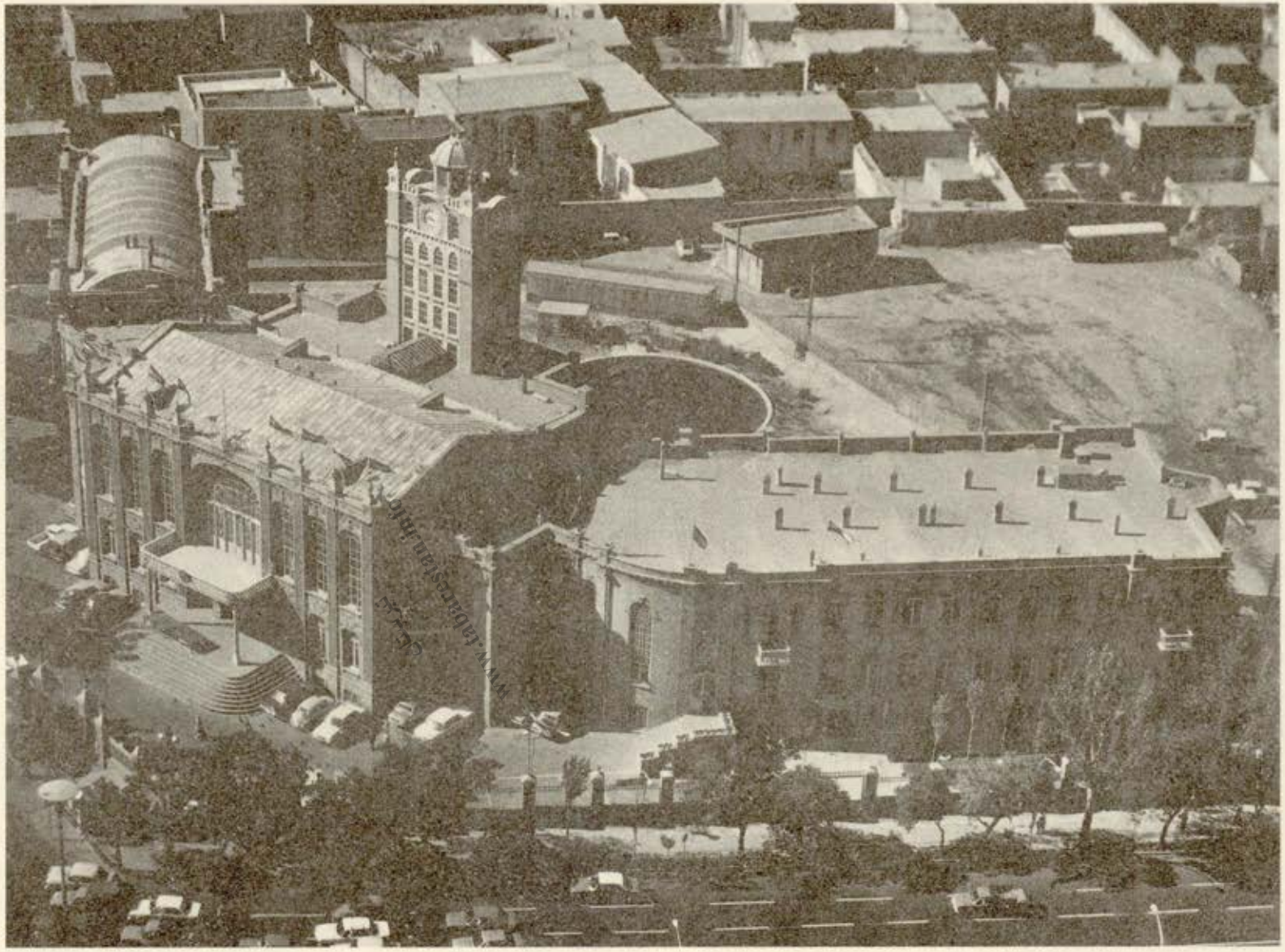

تبریز: نمای عمومی شهر

سلطانیه: مجموعه بناهای شهر

تبریز: شاه‌گلی

تبریز: نمای عمومی شهر

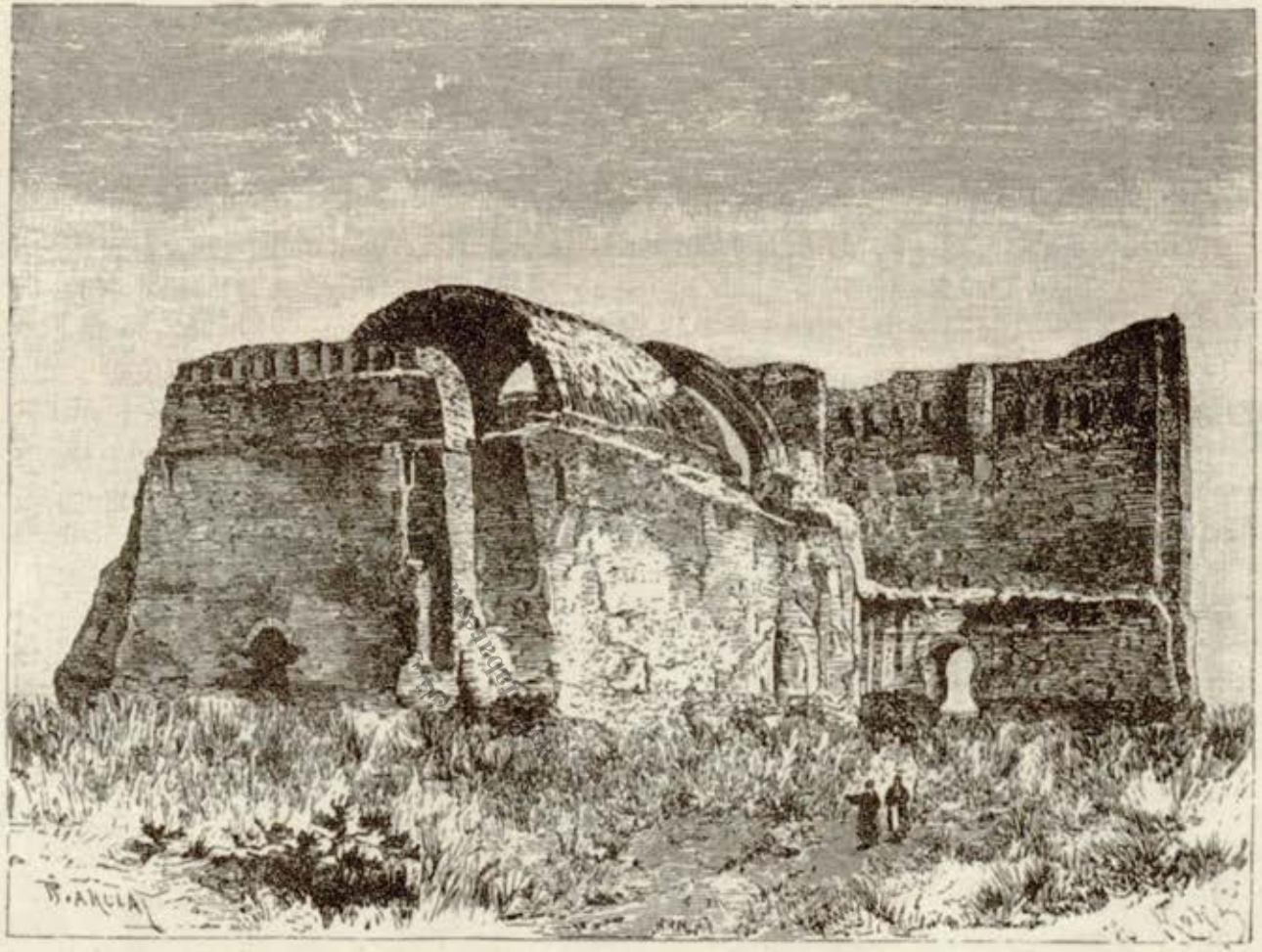

ایوان کسری

قم: نمای عمومی بخشی از شهر

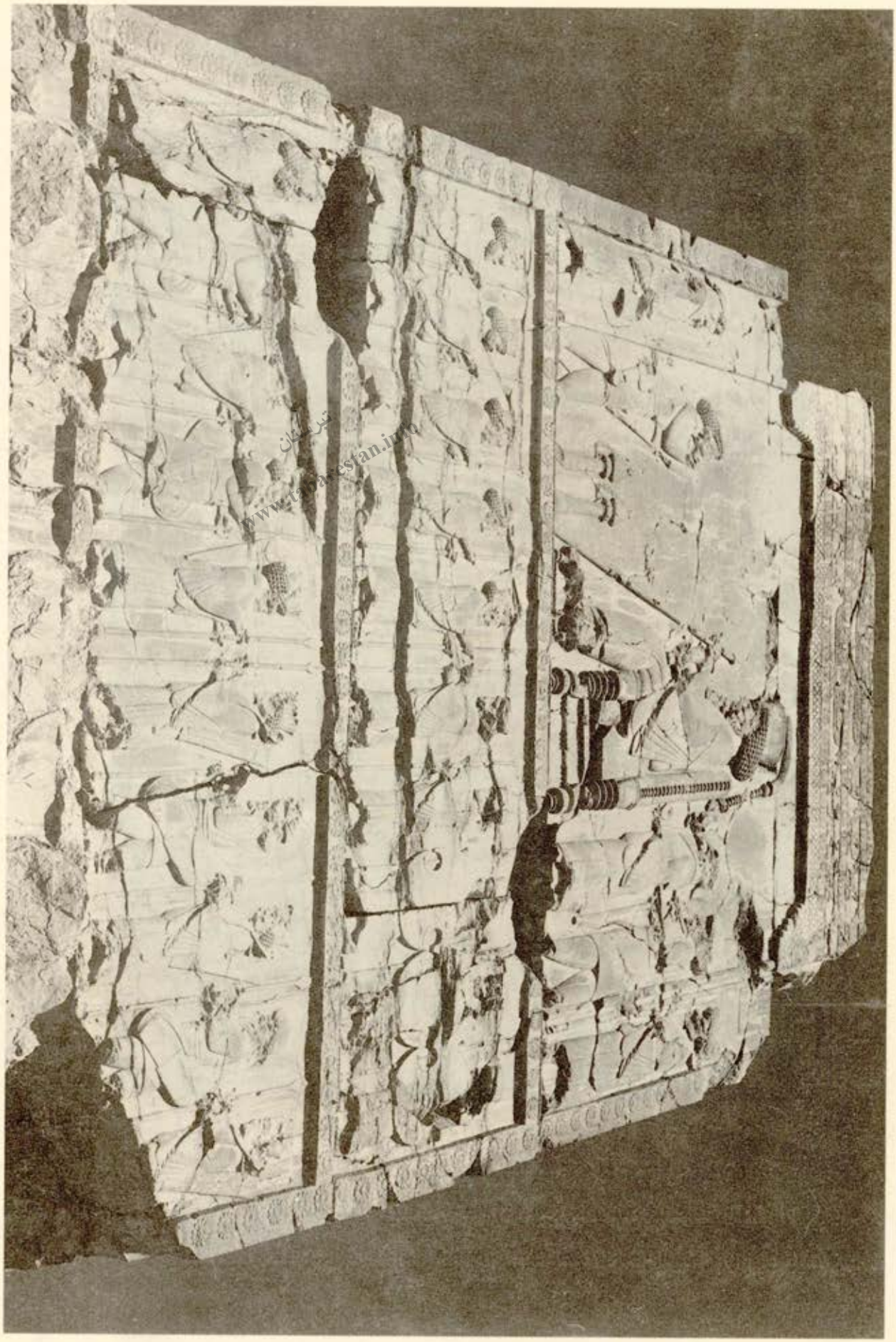

تخت جمشید

سبزوار: مصلی شهر

تبرستان
www.tabarestan.info

شوشتر: مقبره دانیال

www.tabarestan.info تبرستان

پایتخت‌های صفویان

تبریز، قزوین، اصفهان، و بهشهر

تبرستان
www.tabarestan.info

دکتر پرویز ورجاوند
پروفسور هاینس گوبه
محمد یوسف کیانی

قزوین

«دکتر پرویز ورجاوند»

چرائی و چگونگی گزینش

انتخاب قزوین به پایتختی دولت صفویه و همچنین انتقال آن از این شهر به اصفهان، هر دو موضوعی است که تا کنون دربارهٔ آن، چنانکه باید، از همه سو سخن گفته نشده است. قزوین، با توجه به موقعیت ویژه جغرافیائی، از دوران ساسانیان به عنوان یکی از جایگاههای مهم در برابر منطقهٔ کوهستانی شمال ایران بشمار می‌آمد. این شهر از سدهٔ اوّل تا سوّم بعد از اسلام توجه حکمرانان بغداد را به خود جلب کرده بود و از جمله، بدان به عنوان یک پایگاه مهّم تدارکاتی و لجستیکی در نبرد با سلحشوران گیل و دیلم می‌نگریستند و از آن با عنوان «ثغر» یاد می‌کردند. کوشش برای گسترش شهر و استقرار قبیله‌هائی از اعراب و سپس بنای بارو برگرد مجموعه بخشهای مختلف شهر در زمان هارون‌الرشید و سپس **بوقا**، همه حکایت از اهمیت و حساسیت موقعیت جغرافیائی این شهر داشته است.

با روی کار آمدن دولت سلجوقیان، قزوین که نسبت به سده‌های گذشته از رشد و گسترش بیشتری برخوردار شده و جمعیت قابل توجهی پیدا کرده بود، شهری صاحب اعتبار بشمار می‌آمد. در این زمان با به قدرت رسیدن اسماعیلیان به رهبری حسن صبّاح در منطقهٔ رودبار و الموت، قزوین اهمیت افزونتری به دست آورد، تا جائی که یکی از مهمترین نگرانیهای دولت سلجوقی در تمامی دوران قدرت آن متوجه چگونگی حفظ این شهر و جلوگیری از تسلّط اسماعیلیان بر آن بود. سپردن حکمرانی شهر به یکی از شخصیتهای مهم دستگاه دربار و حکومت و تلاش گسترده در زمینهٔ آبادانی شهر و از جمله، ایجاد بزرگترین و معروفترین قنات شهر به نام ***قنات خمارتاشی*** و بنای دو جامع بزرگ و کوچک، همه نشانهٔ توجه روزافزونی است که در آن دوران به این شهر می‌شده تا از آن به عنوان بزرگترین پایگاه تدارکاتی نظامی و همچنین کانون توانمند فرهنگی در برابر قدرت نظامی و نفوذ روز افزون اندیشهٔ مکتب اسماعیلیه بهره جسته شود.

بنای سُتُرک مسجد جامع بزرگ قزوین و کوشش برای تزیین هر چه شکوهمندتر آن و اختصاص موقوفات بسیار برای مسجد و قنات خمارتاشی، همه در این راستا بوده است تا آئین رسمی شافعی و پیروان آن از سوی دولت مورد حمایت قرار گیرد؛ باشد که پیروان آن خود خواسته در برابر نفوذ اسماعیلیان به مقاومت برخیزند. توجه به جنبه‌های آبادانی قزوین، در عمل موجبات جلب گروههای بسیاری را بدان فراهم

www.tabarestan.info تبرستان

می‌آورد و بر جمعیت آن افزوده می‌شود و در نتیجه شهر نسبت به قرنهای نخستین بعد از اسلام گسترش بیشتری پیدا می‌کند.

احساس وجود خطر از سوی جنگاوران نهضت مذهبی ـ سیاسی اسماعیلیه از جانب حکومت، منجر به آن گردید تا قزوین از نظر بارو و برخی تأسیسات چهره یک شهر «استراتژیک» و دفاعی را به خود بگیرد. از سوی دیگر ایجاب می‌کرد تا شهر از نظر فعالیتهای فرهنگی نیز کانونی توانا بشمار آید و بتواند موجبات حضور چهره‌های معتبر علمای مذهبی و دانشمندان اهل تسنن را در آن فراهم آورد، باشد که با برقراری جلسه‌های مختلف بحث و گفتگو و موعظه، اهل اندیشه و همچنین تودهٔ مردم را در برابر قدرت پیام و سازماندهی اسماعیلیان حفظ کرده و از پیوستن و زیر نفوذ قرار گرفتن آنها جلوگیری به عمل آورد. به این ترتیب، بافت شهر از جنبه‌های مختلف در حال ساماندهی و رشد یافتن بود.

با حملهٔ مغول به قزوین و کشتار سنگین آنها و لطمه وارد گشتن بر بخشهائی از باروی شهر، برای مدتی قزوین دستخوش نابسامانی گردید. در عهد ایلخانان نیز با وجود استقرار قدرت سیاسی و از میان رفتن خطر تسلّط اسماعیلیان، به دلیل تجاوزگریهای عمّال حکومت و گرفتن مالیاتهای سنگین، شهر رونق خود را از دست داد. چنانکه در دوران غازان، به شهادت حمدالله مستوفی، جمعی بسیار از مردم شهر «جلای وطن» می‌کنند تا جایی که «در قزوین نماز جماعت حاصل نمی‌شد...». (*تاریخ گزیده*، ص ۶۰۴)

در طول قرن هشتم نیز قزوین دوران پر تلاطمی را پشت سر می‌گذارد. در این دوران، قزوین در جریان درگیری و برخوردهای شدید میان حکومتهای طبرستان و رویان و مازندران، آل جلایر و آل مظفر فراوان لطمه می‌بیند و از جمله چند بار شهر غارت می‌شود و حتی جمعی از ساکنان آن را به بیرون از منطقه می‌کوچانند. به این ترتیب به بافت شهر و مجموعه‌های معماری شهری آسیب می‌رسد. پس از آن در تمامی طول قرن نهم از زمان درگذشت تیمور (۸۰۷ هـق) تا به قدرت رسیدن شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷ هـق) همچنان شرایط نامساعدی به شهر قزوین حاکم بوده و هر چند زمانی شاه و شاهک و سردار و امیری بر آن تسلط می‌یافته؛ و در هر یک از این دست به دست شدنها، لطمه و آسیبهائی بر مردم شهر و بافت آن وارد می‌آمده است. میر ظهیرالدین مرعشی در *تاریخ گیلان و دیلمستان* به‌گونه‌ای مشروح به ذکر بخشی از این رویدادها که خود نیز نقش آفرین آن بوده اشاره دارد. در طول قرن نهم هجری قمری اهالی قزوین چندین بار برای دفع شر متجاوزان، از جمله ترکمانان، دست یاری بسوی حکمرانان گیلان و دیلمان و مازندران دراز می‌کنند و خود را در زیر چتر حمایتی آنها قرار می‌دهند. در طی این دوران بافت شهر از توسعه و پیشرفت باز می‌ماند و بر مجموعه‌های معماری آن اثری افزوده نمی‌شود، چنانکه از دوران سلجوقیان به بعد تنها اثر چشمگیر معماری که بر مجموعه آثار شهر افزوده شده، بنای آرامگاه حمدالله مستوفی است. بنابراین می‌توان گفت که تا پیش از شروع دوران صفویه، شکوفاترین دوران شهر قزوین را باید مربوط به عهد سلجوقیان دانست.

www.tabarestan.info تبرستان

تختگاه شدن قزوین

شاه اسماعیل تبریز را به پایتختی برگزید تا هم به مرکز قدرت معنوی خاندان خود در اردبیل نزدیک باشد و هم از جایگاه استقرار پیروان و فدائیان پرشور خود، ایلهای ترکمان شیعی مذهب، در سرزمین آناطولی فاصلهٔ زیادی نداشته باشد. شاه اسماعیل در طول دوران سلطنت خود هر چند گاهی از قزوین دیدار می‌کرد و مدتی را در این شهر بسر می‌برد. با درگذشت شاه اسماعیل و رسیدن پادشاهی به شاه طهماسب، درگیری با ازبکان در شرق و عثمانیها در غرب همچنان ادامه یافت. یورشهای مکرر عثمانیها به خاک ایران و قتل و غارتهای آنها در ناحیهٔ آذربایجان که گاه تا تبریز پیش می‌آمدند، عامل اصلی تصمیم‌گیری دولت صفویه برای تغییر پایتخت از تبریز به شهری دیگر گشت.

شرایط حساس زمان با توجه به دولت تجاوزگر عثمانی از یکسو و حمله‌های ناگهانی ازبکان از سوی دیگر، ایجاب می‌کرد تا پایتخت جدید در شهری قرار بگیرد که در صورت هرگونه حملهٔ غافلگیرانه‌ای از سوی این دو نیرو، هیچگاه چون تبریز مورد تهدید قرار نگیرد و در عین حال زیاد از میدانهای نبرد در شرق و غرب فاصله نداشته باشد. بنابراین جهات می‌توان گفت که انتخاب قزوین با توجه به موقعیت استراتژیک آن، انتخابی منطقی بشمار می‌رفته است. تنها عاملی که می‌توان گفت در انتخاب قزوین بعنوان پایتخت چنانکه باید مورد توجه قرار نداشته، مسئلهٔ منابع آب مورد نیاز شهر است.

مقامهای مسئول چنانکه باید به آیندهٔ شهر و رشد روزافزون جمعیت آن و در نتیجه، نیاز به آب فراوان توجه نداشته‌اند؛ تا جایی که می‌توان گفت به احتمال یکی از دلایل عمدهٔ تغییر پایتخت از قزوین به اصفهان همین مشکل پدیده کمبود آب شهر بوده است. هنگام جستجو در منابع تاریخی زمان برای یافتن دلایل جابجایی پایتخت و انتخاب قزوین، به نکات مختلفی برخورد می‌کنیم و در می‌یابیم که گذشته از نکتهٔ اصلی دور ساختن پایتخت از گزند تجاوز عثمانیان، عوامل دیگری نیز دخیل بوده است. از جمله «وینچنتو دالساندری» در سفرنامهٔ خود به مسئله‌ای اشاره دارد که می‌توان آن را به عنوان یکی از عوامل مؤثر در این تصمیم‌گیری دانست. او می‌نویسد:

> «مردم تبریز به دو دسته که یکی نعمتی خوانده می‌شود و دیگری حیدری تقسیم شده‌اند و این جماعت در نُه محله سکونت دارند یکی در پنج محله و دیگری در چهار و تعداد ایشان در حدود دوازده هزار تن است. این فرقه‌ها پیوسته با هم دشمنی می‌نمودند و همدیگر را کشتار می‌کردند و نه شاه می‌توانست از این کار ممانعت کند و نه دیگران زیرا سی‌سال بود که این دو دسته از هم نفرت یافته بودند» (ص ۴۴۵).

بدون شک، قرار داشتن پایتخت در شهری که جوّی پرتنش بر روابط میان باشندگان آن حاکم بوده و همیشه نیز در خطر تجاوز دشمن خارجی قرار داشته، با مصالح ملی همساز نمی‌بوده و ایجاب می‌کرده است تا محل آن

www.tabarestan.info تبرستان

تغییر کند.

نوشتهٔ *خلاصة‌التواریخ* مستقیم‌ترین اشاره دربارهٔ چرائی تغییر محل پایتخت از تبریز به قزوین بشمار می‌رود. در این کتاب، ضمن اشاره به رویدادهای سال سی و دوّم از دوران فرمانفرمایی شاه طهماسب (۹۶۲ هـ ق)، چنین آمده است:

«نواب کامیاب اعلی چون از مهم کار خیر شاهزادهٔ عالمیان اسمعیل میرزا فارغ گشت، در آذربایجان دیگر باعث توقفی نمانده بود چرا که مهمات حدود و اطراف بلاد روم به صلح منتهی گشته بود، رای عالم آرای بدان قرار گرفت که خطهٔ قزوین که در وسط ممالک محروسه افتاده، از حیث قشلاق و نزدیکی به بسیار امصار و بلاد بهترینِ دیگر محال است، آن را دارالسلطنه نموده رایات عز و جلال همگی در آن بلدهٔ فاخره متمکن گشته پرتو عدالت و رفاهیت و امنیت بر ساحت ساکنان ربع مسکون اندازند. در آن اوان که فصل خزان بود شاه عالمیان از دارالسلطنهٔ تبریز متوجهٔ خطهٔ قزوین شد:

خزان چون درآمد به تاراج باغ — زباد خزان مرد گلزار باغ
بنفشه قد خویش در هم کشید — ز سر تا به رخ نیل ماتم کشید
خزان بس که بر لاله بیداد کرد — فکند از سرش افسر و داد کرد
بر افتاد گل از نهاد مراد — شدش خرمن زندگانی به باد
به فصل چنین شاه اقلیم بخش — به آهنگ قزوین برون راند رخش

شاه جهان پناه چون به حوالی آن خطهٔ فاخره رسید، بازار را آئین بسته، سادات و اهالی آنجا به شرف استقبال و پای‌بوس شاه نیکو فِعال سرافراز شدند. چون عمارت دولتخانهٔ مبارکه مجدداً احداث یافته در جعفرآباد و باب الجنت هنوز به اتمام نرسیده بود، به دولتخانهٔ کهنه که سابقاً بعضی از منازل غفران پناه قاضی جهان الحسنی بود در آخر ذی‌حجّهٔ سنهٔ مذکوره در آنجا به سعادت و اقبال نزول اجلال فرموده شروع در آبادانی ممالک کردند...» (ص ۹ ـ ۳۷۸).

ذکر جملهٔ «... خطهٔ قزوین که در وسط ممالک محروسه افتاده از حیث قشلاق و نزدیکی به بسیار امصار و بلاد بهترینِ دیگر محال است...» به روشنی می‌رساند که اداره کنندگان حکومت بر آن بوده‌اند تا ضمن دور ساختن پایتخت از خطر تجاوز دشمن آن را به محلی انتقال دهند که از مرکزیت بیشتر نسبت به سایر ایالات برخوردار باشد و در عین حال فاصلهٔ خیلی زیاد با منطقه‌های آسیب‌پذیر نداشته باشد؛ زیرا امید آن می‌رفت تا ساکنان شمال و غرب کشور در موقع حملهٔ دشمن دچار نگرانی و تزلزل نگردند و در برابر دشمنان بر جسارت خود بیافزایند. به شهادت مدارک تاریخی، آماده‌سازی شهر قزوین برای تبدیل آن به پایتخت از سال ۹۵۱ هـ ق آغاز می‌شود و بیش از یازده سال به طول می‌انجامد و زمانی در سال ۹۶۲ هـ ق کار انتقال صورت می‌پذیرد که بنابر

www.tabarestan.info تبرستان

نوشتهٔ ***خلاصة التواریخ*** «... مهمات حدود و اطراف بلاد روم به صلح منتهی گشته بود...»؛ یعنی آنکه حکومت با دوراندیشی هر چه تمامتر زمانی به جابجائی پایتخت اقدام می‌کند که در موضع قدرت بوده است تا هم مردم آذربایجان دچار تشویش نشوند و هم آنکه عثمانیها آن را حمل بر ضعف قدرت ایران نکنند. طرح توسعه و ساماندهی شهر قزوین برای آماده ساختن آن جهت تختگاه شدن حکومت صفویه، بر یک طرح جامع و بررسی شده متکی بوده است. منطقهٔ بسیار وسیعی که مجموعهٔ طرح را در بر گرفته، در قلب شهر و شمال مسجد جامع قرار داشته است. این منطقهٔ گسترده خود شهری بشمار می‌رفته که بنا بر سروده عبدی بیک، «در ربع مسکون» نظیر نداشته است.

شهر جدید در بافت کهن شهر تأثیر فراوانی به جای می‌گذارد و از جمله در شبکه‌های ارتباط شهری و بافت مجاور دگرگونیهای اساسی ولی هماهنگ به وجود می‌آورد؛ به نحوی که می‌توان گفت سیمای کلی شهر را دگرگون ساخته و به اعتباری ویژگی و هویت نوینی به آن می‌بخشد. در این طرح جامع، موجبات گسترش شهر در جانب غربی، شمال و شرقی فراهم می‌گردد.

www.tabarestan.info تبرستان

بنابر نوشته‌های قاضی احمد قمی در ***خلاصة‌التواریخ*** و سروده‌های عبدی‌بیک در «***دوحة‌الازهار***» مثنوی دوّم از ***جنّات عدن***، نام این شهر جدید را ***جعفرآباد*** می‌نهند:

شهنشه شهری اندر جنب قزوین — فکنده طرح با صد زیب و تزئین
بنام آن شهر عالی جعفر آباد — که شاه جعفری افکنده بنیاد
به این نام نکو معمور گشته — بدارالسلطنه مشهور گشته

با توجه به جنبه‌های مختلف امر و اشاره‌های تاریخی چنین برمی‌آید که بخش عمدهٔ زمینهایی راکه مجموعهٔ شهر جعفرآباد دوران صفویه بر روی آنها بنا شده است، زمینهای کشاورزی تشکیل می‌داده که به اعتباری در فاصلهٔ هستهٔ مرکزی، مدینهٔ موسی، مبارکیه و محلهای مسکونی دوران سلجوقی و ایلخانی قرار داشته است.

شهر قزوین که تا پیش از اجرای این طرح وسیع مرکزیت اصلی‌اش بر روی مسجد جامع تکیه داشت، با اجرای آن دستخوش تغییر گشته و این مرکز از نظر فعالیت عمومی مردم شهر به جانب شمال یعنی در مسیر شبکهٔ بازار و بالاتر از آن، میدان مرکزی یا میدان شاه، انتقال می‌یابد. با بنای مسجد شاه و سپس کاروانسرای شاه و قیصریه در مجاورت آن، بخشی از نقش اجتماعی، مذهبی و اقتصادی مسجد جامع و بافت پیرامون آن نیز بر عهدهٔ این مجموعهٔ جدید گذارده می‌شود: مجموعه‌ای که با شبکهٔ بازارها و میدان مرکزی از یکسو و ارگ سلطنتی از سوی دیگر در پیوندی تنگاتنگ قرار داشت. باید گفت با وجود آنکه شهر جعفرآباد دوران صفویه و مجموعه‌های وسیع ایجاد شده در غرب و شمال شهر تغییرات اساسی در بافت شهر پدید می‌آورد، ولی طرح‌ریزی بخشهای تازه ساز چنان با دقت صورت می‌پذیرد که لطمه‌ای به بخشها و محله‌های قدیمی وارد نمی‌سازد؛ چنانکه در منابع معتبر زمان اشاره‌ای به ویران ساختن بخشهای قدیمی برای ایجاد بافت و مجموعه‌های جدید دیده نشده است. برنامه‌ریزان کوشیده‌اند تا بخشهای تازه‌ساز شهر با ظرافتی خاص در کنار

محله‌های قدیمی جا بگیرند و به دور از ایجاد آشفتگی، با آنها پیوند و ارتباطی مطلوب برقرار بسازند.

به بیان دیگر، با اجرای طرح جامع «جعفرآباد» ، نه تنها باری بر دوش بافت قدیم شهر گذارده نمی‌شود بلکه با ایجاد مجموعه‌ها و بناهای همگانی وسیع و گوناگونی چون کاروانسرا، شبکه بازارها، حمامها، خیابانها، مسجدها، مدرسه‌ها، آب‌انبارها و دارالشفاء (بیمارستان)، کمبودهای شهر اصلی نیز جبران می‌گردد. نتیجه آنکه شهری همپیوند، با فضاهایی صمیمی و شادی بخش بوجود می‌آید.

نکتهٔ قابل ذکر در مورد طرح جامع شهر جعفرآباد آنکه، معماران چیره دست با هنرمندی به نقش فضاهای سبز و باغ‌سازی در این مجموعه توجه ویژه‌ای داشته‌اند و کوشیده‌اند تا بناهای ساخته شده در مجموعهٔ ارگ در پیوند با باغها و بستانها قرار بگیرند؛ باشد که بر جاذبهٔ مجموعه و طراوت آن بیافزایند. شهر قزوین بعد از به پایان رسیدن طرح مزبور از چنان جلوه و زیبائی برخوردار بوده که عبدی بیک به خود اجازه داده است تا آن را با بسیاری از شهرهای معروف زمان مقایسه کرده و آن را برتر از دیگر شهرها بداند. او در مثنوی ***زینت‌الاوراق*** در زیر عنوان «ترجیح دارالسلطنهٔ جعفرآباد بر سایر بلاد» ضمن توصیف شهرهایی چون شام، تبریز، اصفهان، قم، کاشان، یزد، شیراز و هرات، قزوین را نیکوتر دانسته است. او دربارهٔ سرسبزی قزوین چنین سروده است:

دور قزوین بُوَد همه گلزار — دسته گل جای خار بر دیوار
هست بر دور آن خجسته دیار — باغ در باغ تا به پیش حصار
شهرها را سواد دیوار است — او سوادش ز باغ و گلزار است

عبدی بیک سرودهٔ مفصل خود را با این بیت به پایان برده است:

مجملاً این زمان به‌روی زمین — نیست شهری چو خطهٔ قزوین

از جمله دگرگونیهای قابل توجه ایجاد شده در بافت و شبکهٔ شهر در این طرح جامع، می‌توان به شبکه‌های جدید اصلی ارتباطی داخل شهری با راههای عمده تجارتی اشاره داشت. با توجه به اهمیت سیاسی شهر و حضور هیأتهای مختلف سیاسی و شخصیتهای معتبر مملکتی در آن، و برپائی مراسم و آئینهای گوناگون در داخل شهر، ایجاب می‌کرد تا کاروانهای تجارتی از بافت مرکزی شهر عبور نکنند. از این رو مسیر عبور کاروانهائی که از جانب آذربایجان، همدان و کرمانشاهان و بغداد می‌آمدند و یا کاروانهائی که از باراندازهای واقع در جنوب منطقهٔ بازار بارگیری می‌شدند، به جنوب شهر و در مسیر شرقی ـ غربی تعیین گردید که از شمال یا جنوب شاهزاده حسین به سوی دروازهٔ تهران کنونی می‌رفت. به این ترتیب این مسیر به صورت جادهٔ کمربندی پیرامون شهری مورد استفاده قرار می‌گرفت و بار رفت و آمد کاروانهای تجاری را که مقصدشان ری و اصفهان و دیگر شهرهای جنوبی بود بر دوش داشت و از حجم عبور کاروانهای درونشهری می‌کاست.

نگاهی گذرا به سفرنامه‌ها

بی‌مناسبت نخواهد بود تا این نوشته را با نقل چند شرح مختصر از شهر قزوین در عهد صفویه به وسیلهٔ

www.tabarestan.info تبرستان

سفرنامه‌نویسان به پایان بریم، باشد که تصویر گویاتری به دست داده باشیم.

آلبرت پنسون از همراهان شرلی که در زمان شاه عباس اول از قزوین دیدن کرده است، شهر را از نظر وسعت کمی کوچکتر از لندن یاد می‌کند.

اتین کاکاش زالو نکمنی فرستادهٔ رودولف دوم به دربار شاه عباس در سال ۱۶۰۲ م، قزوین را با شهر برسلو در خاک لهستان مقایسه کرده است.

دون گارسیا دسیلوافیگو ثره‌وآ سفیر فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا که در سال ۱۶۱۴ م در قزوین با شاه‌عباس دیدار داشته است، شهر قزوین را چنین توصیف می‌کند:

«شهر قزوین تا بدان حد قابل اهمیت و بزرگ است که بعد از آنکه عثمانیها قسمتی از ایالت آذربایجان را به امپراطوری خود منضم ساختند و شهرآباد تبریز را غارت کردند، شاهان ایران این شهر را پایتخت و محل زندگی خویش قرار دادند...»

توماس هربرت جهانگرد انگلیسی که در سال ۱۶۲۷ م از قزوین دیدار کرده است، دربارهٔ این شهر چنین می‌نویسد:

«شاه طهماسب فرزند شاه اسماعیل، این محل را به عنوان پایتخت و اولین شهر کشور سلطنتی ایران انتخاب نمود و آن را به عنوان یک محل دفاعی و نیرومند علیه تجاوزات عثمانیها مورد استفاده قرار داد... بدون شک در حال حاضر قزوین چه از نظر تعداد ساکنان آن و چه از نظر تعداد و زیبائی بناهای آن اولین شهر سرزمین ماد بشمار می‌رود و در سراسر سرزمین ایران بجز اصفهان هیچ شهری را با آن نمی‌توان مقایسه کرد.»

www.tabarestan.info تبرستان

کتابشناسی گزیده

تاریخ گزیده ـ حمدالله مستوفی ـ باهتمام دکتر عبدالحسین نوائی ۱۳۶۲ . ص ۶۰۴

خلاصة التواریخ ـ قاضی احمد بن شرف الدین الحسین الحسینی القمی ـ به تصحیح دکتر احسان اشراقی ـ ۱۳۵۹.

سفرنامه ونیزیان در ایران (شش سفرنامه) ـ ترجمهٔ دکتر منوچهر امیری ـ ۱۳۴۹ ـ ص ۴۴۵

دوحة الازهار ـ خواجه زین‌العابدین علی عبدی بیک (نویدی) شیرازی ـ مسکو ۱۹۷۴ (انتشارات دانش)

Kazvine Capitale Oubliée - Par: Emineh Pakravan

Ter Persicum ou Description du voyage en perse entrepris en 1602 par: Etienne Kakash de Zalonkemeny-Traduction Publiée et annotée par CH. Schefer. Paris 1877.

سفرنامه دن گارسیا دسیلوافیگوئروآ ـ سفیر اسپانیا در دربار شاه عباس اول ـ ترجمه غلامرضا سمیعی ـ نشر نو، تهران ۱۳۶۳

Relation duvoyage de perse et des Indes orientales. Traduite de l'anglais de thomas herbert-Paris: Chez jean du puis, Rue S. jaque à la couronne d'or.

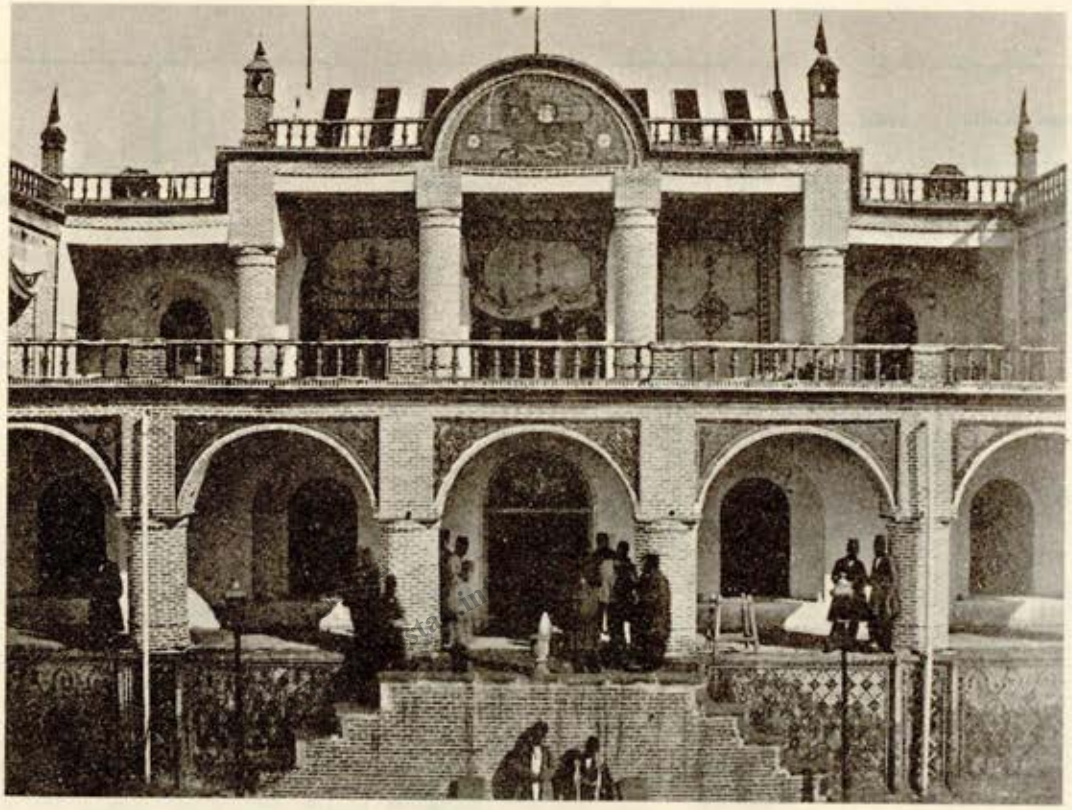

قزوین: مهمانسرای شهر

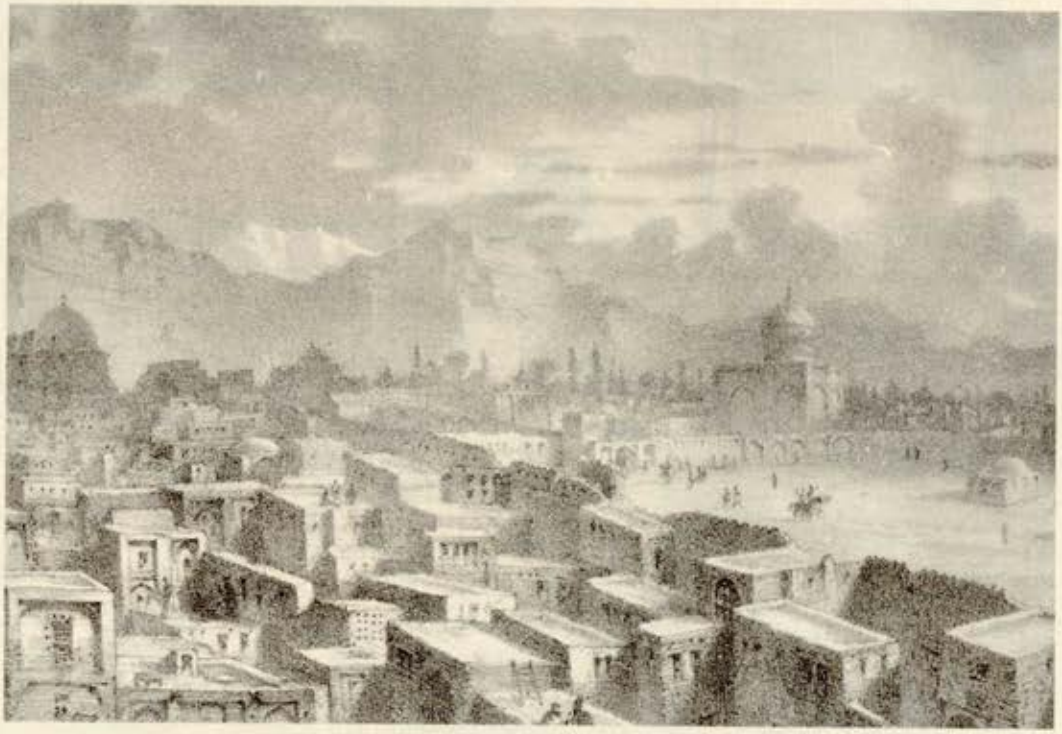

قزوین: نمای عمومی بخشی از شهر

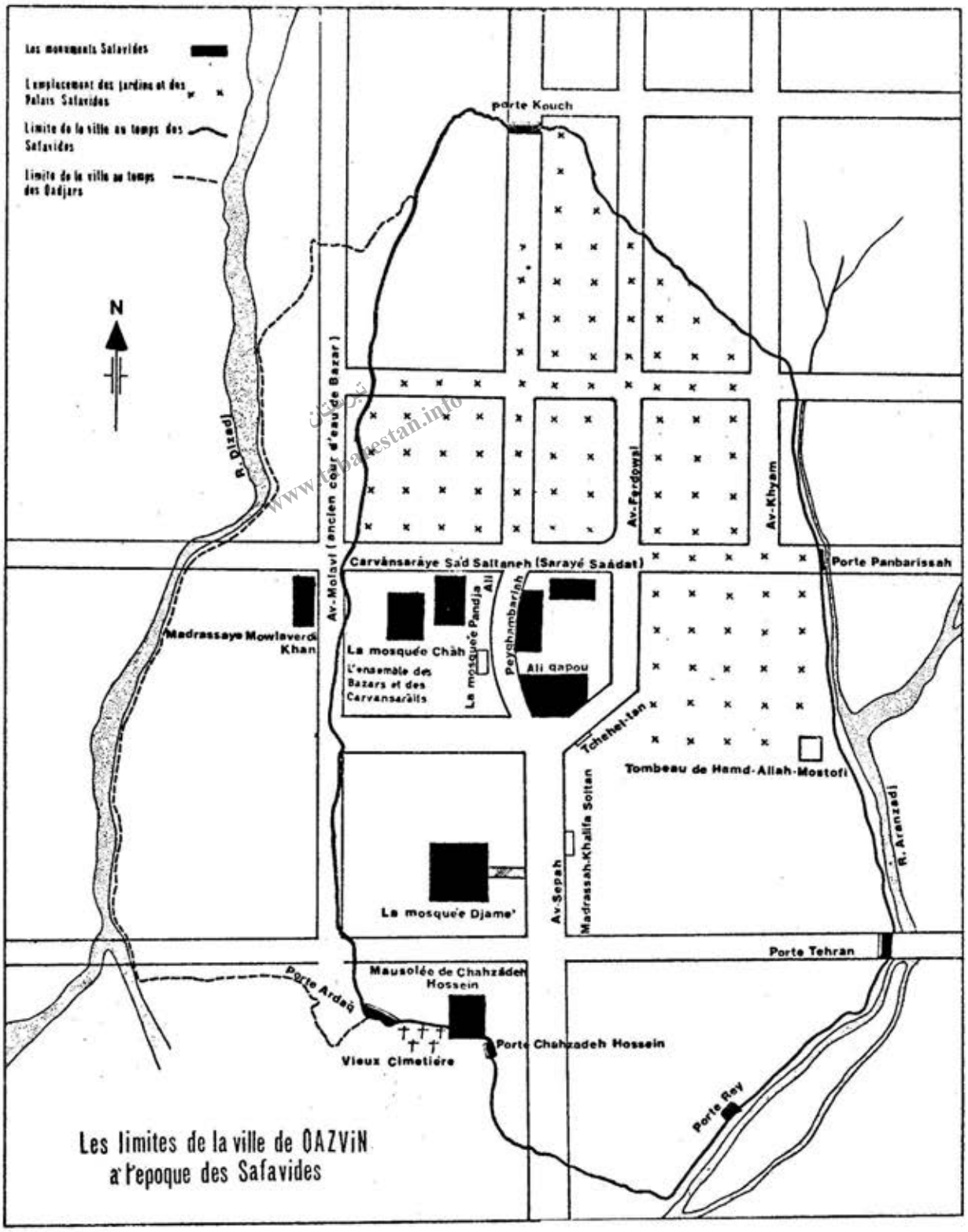

قزوین: نقشه عمومی شهر در دورهٔ صفوی

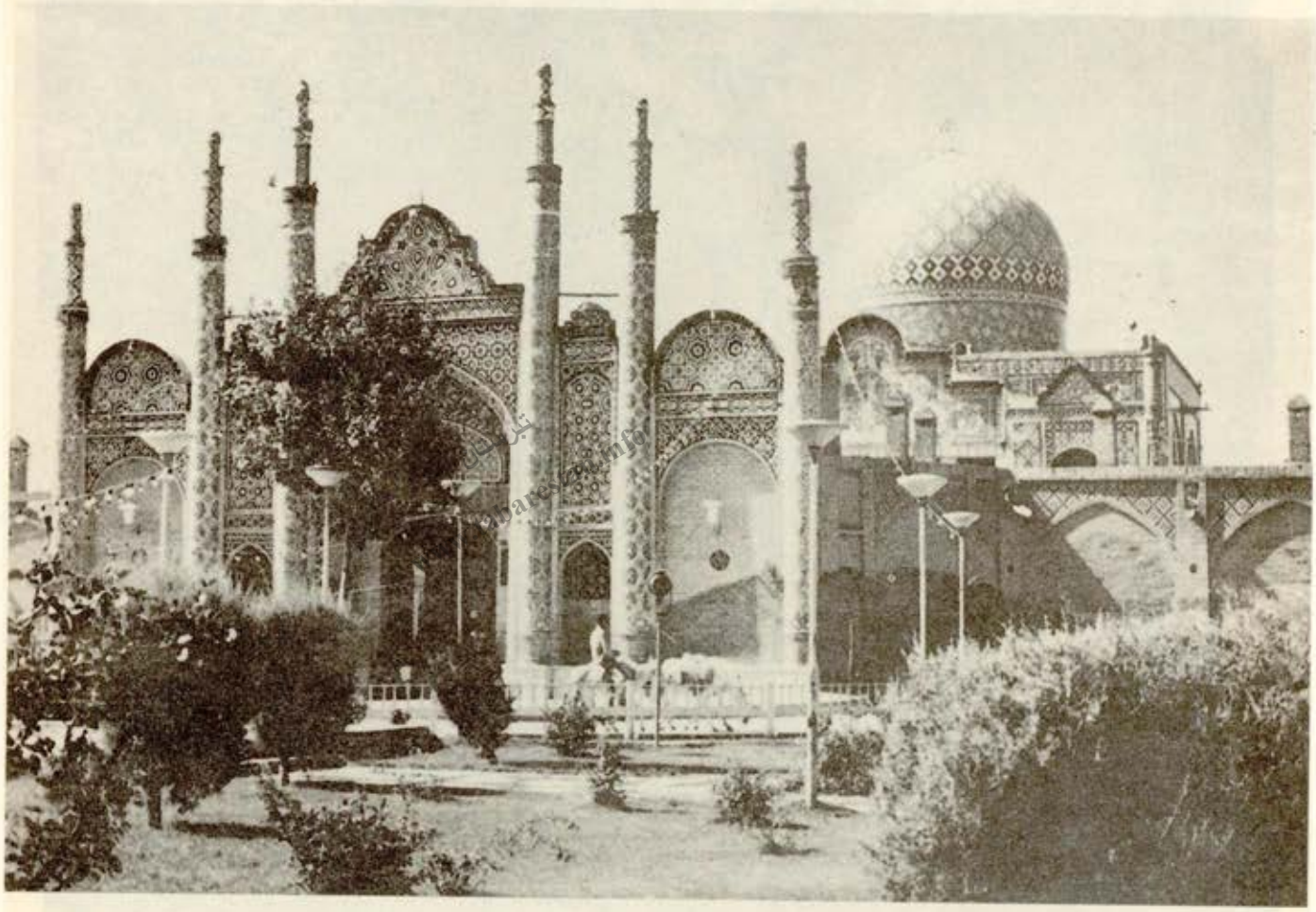

قزوین: شاه‌زاده حسین

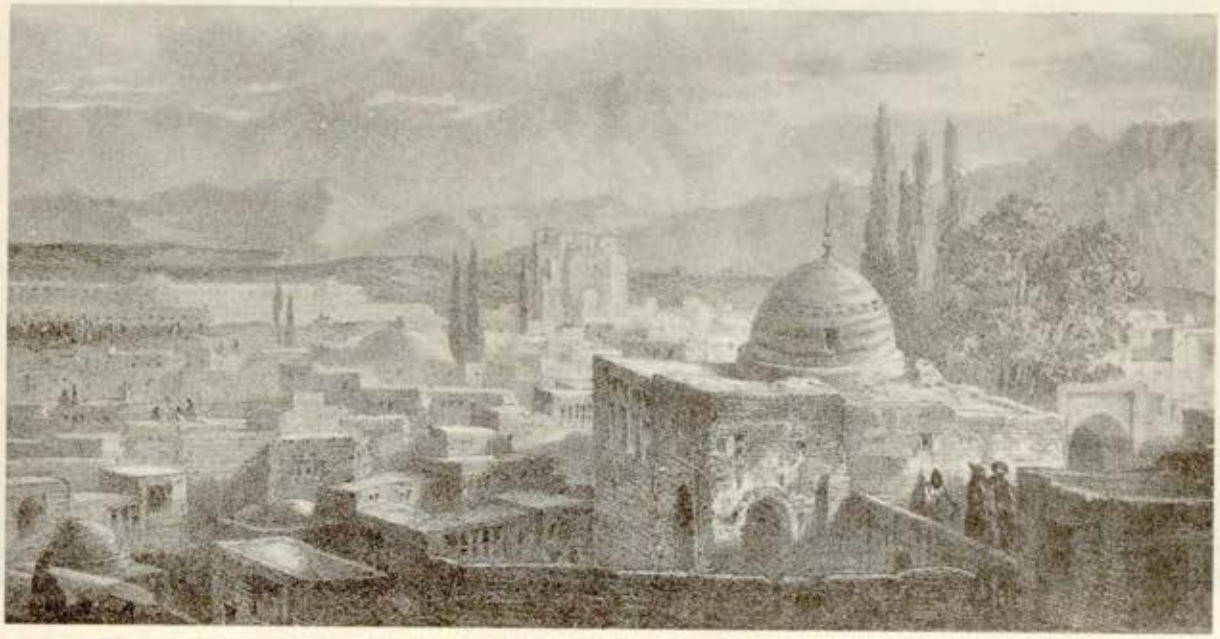

قزوین: نمای عمومی بخشی از شهر

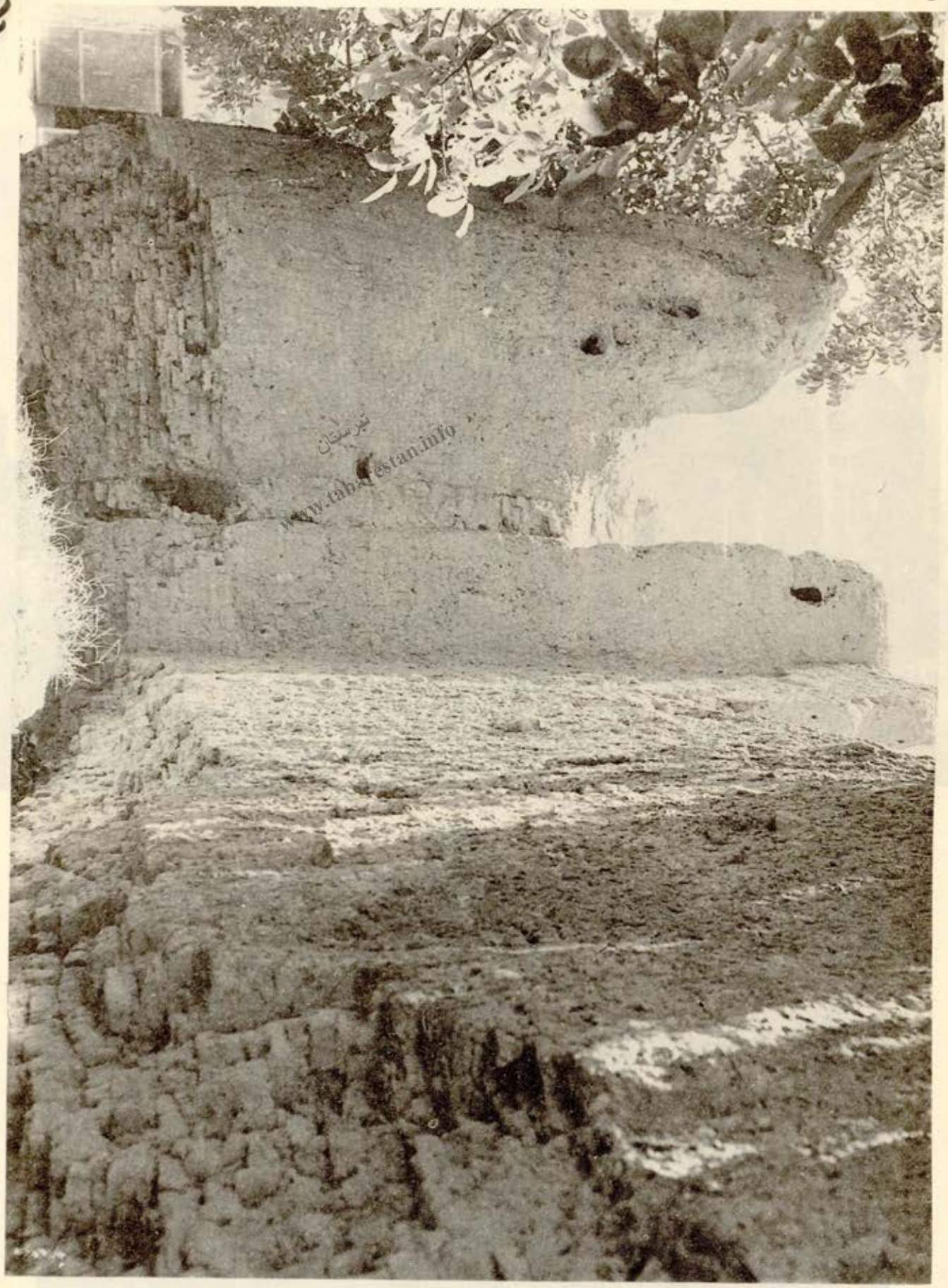

قزوین: حصار شهر

قزوین: کاخ دورهٔ صفوی

www.tabarestan.info تبرستان

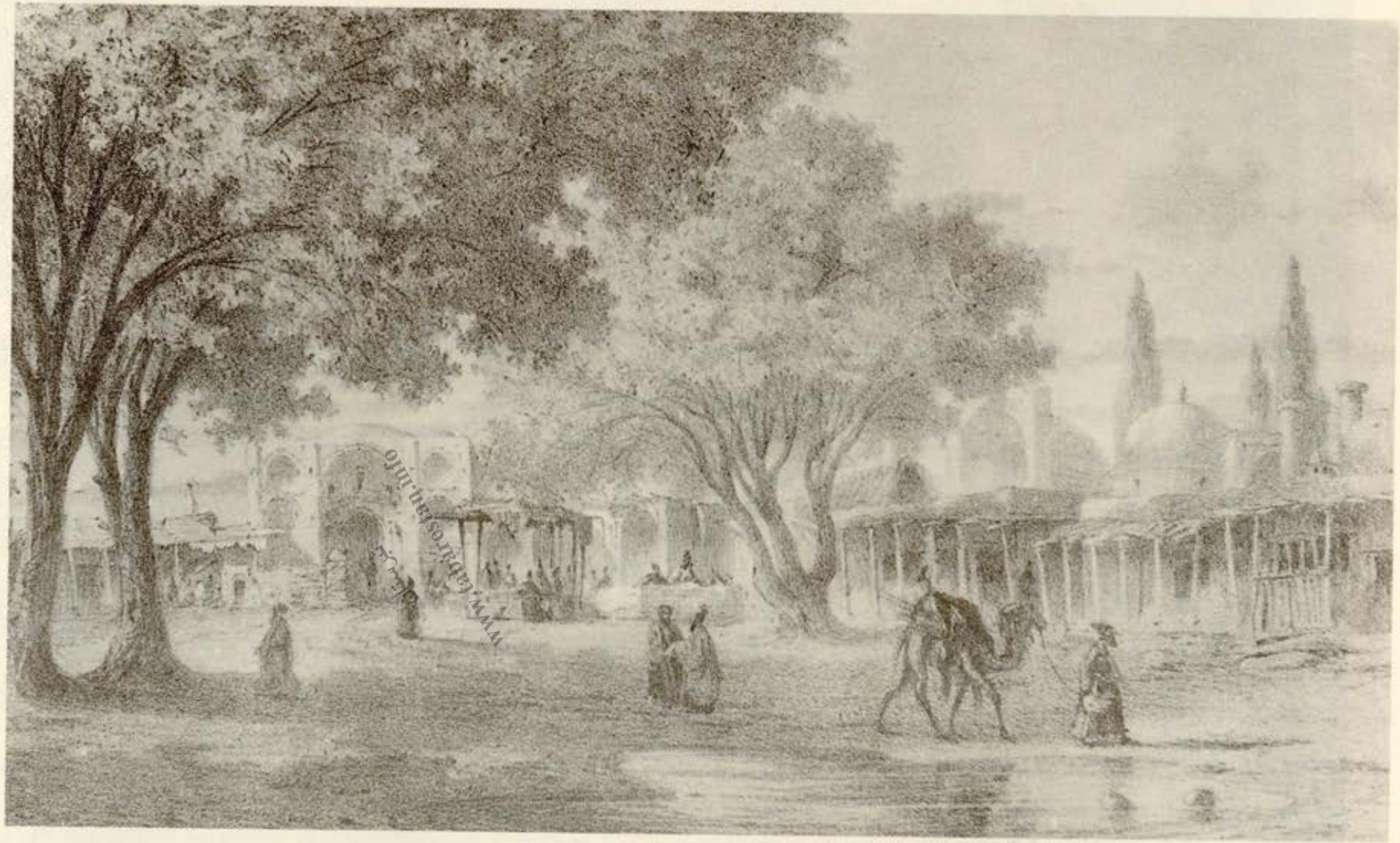

قزوین: نمای عمومی شهر

سبزوار: آرامگاه ابن‌یمین

اصفهان: نمای عمومی شهر

www.tabarestan.info
تبرستان

تخت جمشید: دروازه ملل

ایوان مدائن: نمای عمومی

اصفهان

سابقه تاریخی

شهر تاریخی و باستانی اصفهان در ۵۱ درجه و ۳۹ دقیقه و ۴۰ ثانیه طول شرقی از نصف‌النهار گرینویچ واقع شده و عرض آن از خط استوا ۳۲ درجه و ۳۸ دقیقه و ۳۰ ثانیه شمالی است و ارتفاع آن از سطح دریا حدود ۱۵۰۰ متر است.

استان اصفهان، که حاصلخیزی جلگه‌های آن مدیون زاینده رود است در طول تاریخ از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و از زمانهای دور مرکز اجتماعات نژادی بوده که در این محل سکونت اختیار نموده و نام خود را به‌این فلات داده‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

استان اصفهان در عهد ساسانیان به ***اسپاهان*** معروف بوده ولی با نامهای دیگری چون ***گابا*** یا ***گبی*** که اعراب ***جی*** می‌نامیده‌اند نیز شهرت داشته‌است. کاوشهای باستانشناسی سالهای اخیر که در محل جی قدیم صورت گرفته، و حفاریهای مسجد جامع و بقایای چند آتشکده در اطراف اصفهان حکایت از آن دارد که شهر اصفهان قبل‌ازاسلام از ایالات معروف ایران بوده است.

اهمیت اقتصادی، سیاسی و کشاورزی اصفهان باعث شد که این شهر در ادوار مختلف به پایتختهای ایالتی و حکومتی انتخاب شود؛ ادواری چون دورهٔ آل زیار، سلجوقیان و بالاخره در عهد حکومت صفویان به عنوان پایتخت کشوری.

جغرافیانویسان و مورخان عهد اسلامی چون ابن حوقل، ناصرخسرو ابن رسته، مافروخی و دیگران شرح کاملی از محاسن اصفهان در سفرنامه‌های خود ثبت کرده و از عظمت و زیبائی آن سخنها گفته‌اند.

اصفهان به هنگام تشکیل سلسله‌های مستقل و ملی ایران چون صفاریان، سامانیان، زیاریان و آل‌بویه اهمیت فراوانی داشته و طبق نوشتهٔ مورخین، در اوایل قرن چهارم هجری قمری توسط ***مردآویج*** به پایتختی ایالتی انتخاب می‌شود و در این هنگام، توسعهٔ شهر با ایجاد حصار و باروی شهر و همچنین ساختمانهای مذهبی وغیر مذهبی آغاز می‌گردد.

با روی کار آمدن سلجوقیان، اصفهان بار دیگر رسماً به پایتختی حکومتی ایران برگزیده شد. در این زمان هنرمندان و معماران و صنعتگران در اصفهان تجمع کردند و با کوشش خواجه نظام‌الملک وزیر سلجوقیان بناهای متعددی شامل مساجد، کاروانسرا، پل و باغهای دلگشا در محلهٔ قدیمی شهر بنا نهادند.

سیاحان معروفی چون ابن‌بطوطه، حمدالله مستوفی و یاقوت حموی که در آن زمان از اصفهان دیدار

داشته‌اند، شرح مبسوطی از زیبائیها و عمران و آبادی اصفهان در سفرنامه‌های خود به یادگار گذاردند.

متأسفانه در آغاز قرن هفتم هجری قمری، اصفهان همانند دیگر شهرهای ایران، از حملهٔ مغول در امان نماند و خرابی و ویرانی زیادی را متحمل گشت. ولی طولی نکشید که در قرن ۸ هجری قمری با حکومت ایلخانان مسلمان رونق و آبادی آن آغاز شد. مجدداً در سال ۷۸۹ هجری قمری با حملهٔ تیمور گورکانی مصیبت زیادی بر اصفهان وارد شد. با تشکیل دولت صفویه، شهرهائی چون تبریز و قزوین به پایتختی ایران انتخاب شدند؛ ولی طولی نکشید اهمیت اصفهان برای پایتختی بر شاه عباس صفوی آشکار شد و او پایتخت را از قزوین به شهر اصفهان منتقل نمود.

از این زمان است که شکوه و عظمت اصفهان بار دیگر بیش ازگذشته آغاز شد و با احداث ده‌ها بنای با شکوه چون مسجد، کاخ، کاروانسرا، پل، میادین، بازار و خیابان بر عظمت پایتخت افزوده گردید.

از این زمان هیأتهای سیاسی، سیاحان و جهانگردانی که رهسپار دربار صفوی می‌شوند، از دیدن زیبائیها شهر که تا آن روز در کشورهای دیگر نظیر نداشت شگفت زده می‌شوند.

www.tabarestan.info تبرستان

سیاحانی چون اولئاریوس، تاورنیه، پیترود و لاّواله، شاردن، کرتیلیوس دوبرین و ده‌ها سیاح و جهانگرد از کشورهای مختلف ضمن شرح و توصیف معماری با شکوه صفوی، طرح وتصاویر زیبائی در سفرنامه‌های خود ثبت کردند که متأسفانه شرح و توصیف آنان از مجموعه‌های معماری مذهبی وغیر مذهبی دراین مقاله کوتاه امکان ندارد و فقط به شرح یکی از آنان بسنده می‌شود.

شاردن می‌نویسد، به هنگام دیدار او از اصفهان: ۱۶۲ مسجد، ۴۸مدرسه، ۱۰۸۲کاروانسرا، ۲۷۲ حمام و .... وجود داشته است.

کشمکشهای سیاسی و اوضاع نابسامان اقتصادی و نظامی در اواخر قرن دوازدهم هجری قمری که منجر به انقراض صفویان گردید، بار دیگر پایتختی اصفهان نیز به پایان رسید و پایتخت به مشهد، شیراز و بالاخره به تهران منتقل شد.

گرچه در عصر حاضر اصفهان پایتخت کشوری ایران نیست، ولی آنچه از آثار باستانی و معماری بسیار با شکوه آن باقی‌مانده یادآور شکوه گذشتهٔ این شهر تاریخی است و هنوز هم در میان شهرهای باستانی ایران از اهمیت بی‌نظیری برخوردار بود، وکمتر شهری را می‌توان با آن مقایسه نمود.

در صفحات پیش‌رو، شهر اصفهان، در دورهٔ اسلامی بویژه در دوران سلجوقی و صفوی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

مؤلف

اصفهان پایتخت کشوری

«پروفسور هاینس گوبه»

اصفهان که ایرانیان آن را «نصف جهان» لقب داده‌اند، یکی از کهنترین شهرهای ایران است که همچنان به زندگی خود ادامه می‌دهد. این شهر در میانهٔ راه دریای خزر و خلیج فارس قرار گرفته و پس از تهران یکی از بزرگترین شهرهای ایران است.

تبرستان www.tabarestan.info

بر خلاف سایر شهرهای بزرگ ایران که در وسط یا حاشیهٔ استانهای حاصلخیز و پرآب واقع شده، مانند تبریز و مشهد و یا شهرهای ناحیهٔ کوهستانی که از باران فراوان برخوردارند چون کرمانشاه و همدان، اصفهان در ارتفاع حدود ۱۵۰۰ متری از سطح دریا شهری است که پیرامون آن راکویرها و نیمه کویرها احاطه کرده‌اند. عامل مهمّی که باعث رونق و رشد آن گشته زاینده رود است که پرآب‌ترین رودخانهٔ داخلی ایران بوده و حداقل حجم آب آن در ثانیه در حدود ۳۰ متر مکعب است. عامل دیگر توسعهٔ اصفهان موقعیت آن است که میان راه انبارهای بزرگ بازرگانی قدیم یعنی دمشق و حلب در باختر و سمرقند و بخارا در شرق قرار داشته و نیز موقعیت مرکزی آن در ایران است که باعث شد تا که پایتخت دو سلسلهٔ نیرومند سلجوقی و صفوی گردد.

بازارکه یکی از ویژگیهای شهرهای اسلامی سده‌های میانه است وکارهای بازرگانی و حرفه‌ها و صنایع و امور بانکی در آن دست درگردن یکدیگر صورت می‌پذیرد، در توسعه و بافت شهرها مدخلیت تام دارد و این امر در اصفهان بخصوص بیشتر به چشم می‌خورد.

با در نظر داشتن مطالب بالا اکنون باید توسعهٔ شهر اصفهان را به ترتیب تاریخی به بررسی گذاشت. آنچه‌دراین باره‌بیش از هر چیز دیگر مورد توجه می‌باشد، راههای عبور و گذرگاه‌های حیاتی است که بخشهای مختلف داخل‌شهر را به یکدیگر پیوند می‌دهند.

بنابراین می‌توان گفت که مانند سایر عوامل مؤثر، بازار نیز در تعیین موقعیت بخشهای مختلف شهرنقش تعیین کننده دارد. لذا باید اثر این عوامل را در توسعهٔ اصفهان در قرن هفدهم میلادی بررسی کرد.

توسعهٔ اصفهان از آغاز تا سدهٔ هیجدهم میلادی

چون مختصات باستانشناسی جامعی در اصفهان انجام نگرفته، دربارهٔ جای ***گبای*** (اسپدانه)، سلف هخامنشی اصفهان دوره‌های بعد، تنها به حدس می‌توان متوسل شد. نام این محل در منابع کتبی در سده‌های بعد

از هخامنشی اسپدانه ذکر شده است. نام اسفهان یا اسفهان در منابع مذهبی نسطوری به عنوان مرکز اسقف‌نشین (از قرن سوم تا هفتم میلادی) یاد شده و حروف اختصاری ا . س. به جای اسبهان در سکه‌های ساسانی از سدهٔ چهارم به بعد آمده است. مورخین و جغرافیدانان مسلمان عرب در بارهٔ توسعهٔ شهر اصفهان تا قرن دهم میلادی اطلاعاتی بما می‌دهند. مطابق این منابع، اعراب مسلمان نواحی پیرامون اصفهان را در اواسط قرن هفتم میلادی به تصرف آوردند و دو شهر به نام **یهودیه و جی** به چنگ آنها افتاد. یهودیه، سلف شهر کنونی اصفهان است؛ در صورتی که بجز چند ویرانه و تلی و پلی از سده‌های میانه بر زاینده رود در ۸کیلومتری جنوب شرقی مرکز اصفهان، از جی کهن اثری باقی نمانده است.

یکی از مؤلفان عرب که از تاریخ پیش از اسلام بحث کرده و از منابع و اسناد ناپدید شدهٔ ایران دورهٔ ساسانی استفاده کرده، یهودیه را از جی قدیمتر دانسته و می‌نویسد: اصل جمعیت یهودی این شهر که هنوز بقایای آنها در اصفهان زندگی می‌کنند، به اسرای یهودی بابل می‌رسد.

تبرستان www.tabarestan.info

ابو نعیم، متوفی در سال ۱۰۳۸ میلادی، در مقدمهٔ کتاب خود موسوم به ***اخبار اصفهان*** شرحی راجع به جغرافیای اصفهان پیش از اسلام و اوائل اسلام آورده که مطابق آن شهر جی در زمان پیروز (۴۸۶ - ۴۵۹ م) و خسرو اول (۵۷۹ - ۵۳۱ م) شاهان ساسانی پی‌ریزی شده و شهری دایره شکل بوده است.

جی چهار دروازه داشته به نامهای ***دروازهٔ خور، دروازهٔ اسفیس، دروازهٔ تیره*** و ***دروازهٔ یهودیه***. دیوار شهر امتدادی نامنظم داشته که طول آن به ۷۱۰۰ زرع می‌رسیده (هر ذراعی بین ۰/۶ تا ۰/۸ متر بوده است) و صد برج در دیوار جی ساخته شده بود.

در داخل دیوار جی، خسرو اول بناهائی ساخته بود. ابن‌رسته (حدود ۹۸۷ م) از یک ارگ قدیمی در جی نام می‌برد. بنابر نوشتهٔ ابن‌ندیم (در حدود سال ۹۸۷ م) نسخه‌های کهنه‌ای به زبان پهلوی در جی پیدا شد؛ ازین نوشته‌های پهلوی بر می‌آید که جی در روزگار ساسانیان نه فقط پناهگاهی حصین محسوب میشده بلکه برای توابع آن مرکز اداری نیز بوده است.

شاهدی دیگر بر این مدعا، وجود بازارگاه ***میدان السوق*** است که هم ابونعیم و هم مافروخی از آن یاد کرده‌اند که در برابر دروازهٔ خور در شمال شهر جی قرار داشته است. موقعیت این بازارگاه دارای اهمیت شایانی است؛ چه این ثابت می‌کند که از همان اوائل امر حتی در دورهٔ پیش از اسلام این میدان در دروازهٔ شهر فراهم شده بود که دهقانان و کشاورزان نواحی اطراف، کالای خود را در آن برای انجام معاملات گرد آورند. تا قرن دهم میلادی مردم اصفهان برای برگزاری مراسم سال نو به میدان السوق می‌رفته‌اند و به مناسبت جشن نوروزی بازار مکاره‌ای نیز در آنجا تشکیل می‌شد، عضدالدوله دیلمی (۹۸۲ - ۹۴۹ م) به اندازه‌ای شیفتهٔ چنین میدانی می‌شود که فرمان می‌دهد نظیر چنین میدان و بازار مکاره‌ای در شیراز نیز برپا کنند.

پس از تسخیر ایران، اعراب مسجد جمعه‌ای در ناحیهٔ جی اصفهان بنا کردند. علت انتخاب این محل برای مسجد امنیت و وضع دفاعی آن بود، برخلاف یهودیه که شهری بی‌دفاع بود. پس از ثبات سیاسی و آمیختن

اعراب با ایرانیان از اهمیت جی به عنوان پادگانی برای فاتحین کاسته شد. کمی پس از سال ۷۶۷ م مرکز حکومتی از جی به ***خوزینان*** دهکده‌ای میان جی و یهودیه منتقل گردید.

ایوب زیاد، قصر و مسجد جامع بر ساحل ***نهر فرسان*** بنا کرد. جای این نهر را به دقت نمی‌توان معین کرد. بعضیها این مسجد را در محل ***مسجد شعیای*** کنونی می‌دانند. علاوه بر اینها، ایوب فرمان داد تا بازاری بزرگ در حومهٔ خوزینان بسازند که در مقابل یهودیه قرار داشت، مدتی طول نکشید که ساختمانها و خانه‌های این ناحیه به یهودیه اتصال یافت. هر چند خوشینان (خوزینان) به عنوان مرکز اداری با یهودیه به رقابت پرداخت، ولی سرانجام در یهودیه مستحیل گردید و اوائل سال ۷۷۳ م یهودیه به اندازه‌ای پیشرفت کرد که سومین مسجد جمعه در جای مسجد جمعه کنونی اصفهان بر پا شد.

انتقال مرکز فعالیت و اداری از جی به یهودیه را سکه‌ها تائید می‌کنند. سکه‌هائی که بین ۷۴۶-۶۹۵ م ضرب زده شده علامت ضرابخانهٔ جی را دارد در صورتی که همهٔ سکه‌های بعدی شامل نام توسعه اصفهان تا سال ۱۵۰۰ م اصفهان است.

www.tabarestan.info تبرستان

برای شناخت توسعهٔ اصفهان از قرن هشتم میلادی به بعد، علاوه بر کتابها، مدارک زنده دیگری مانند بعضی بناها وجود دارد. فقط تعداد کمی از بناهای پیش از قرن ۹ هجری قمری (دوره‌ای‌که موردبحث است) وجود دارد.

نقشهٔ شهرهای مشرق زمین که‌اصفهان از آنها مستثنی نیست دارای دو ویژگی عمده هستند:

الف ـ یک محور عمده ارتباط بین شهری است که مرکز شهر را با دروازه‌ها و محلات مسکونی پیوند می‌دهد.

ب ـ کوچه‌های درهم بافتهٔ بن‌بستی که راه ارتباط به عمارات‌منفرد ویا مجموعه ساختمانها راتشکیل می‌دهد.

با بررسی جغرافیائی خصوصیات عمدهٔ نقشه شهر آ شکار می‌شود سه طرح بکار رفته، که ویژگیهای آنها مربوط به جهتهای مختلف محورهای اصلی آنهاست.

در داخل کهنترین این سه نقشه که راهها در آن از جنوب غربی به شمال شرقی و از جنوب شرقی به شمال غربی امتداد دارد، مسجد جمعه و میدان کهنه قرارگرفته‌اند. این ناحیه که به وسیلهٔ این طرح مشخص می‌شود، در ورای مسجد جمعه به شمال شرق توسعه می‌یابد. به قریب احتمال، محل یهودیه دورهٔ اسلام همین منطقه شمال شرق بوده است. پیوسته به این ناحیه ساختمانهای اولیه دورهٔ اسلام است که به سمت جنوب غربی، جنوب و شمال غرب مسجد جمعه توسعه می‌یابد.

ساختمان مسجد جمعه در ۷۷۳ م آغاز شد؛ و از ساختمانی که در قرن چهاردهم تجدید بنا گردید چیزی باقی نمانده است.

میدان کهنه عامل مهم دیگری است در طرح اصفهان سده‌های میانه، امروز این میدان بر روی کارگاهها و انباره‌های ساده‌ای بنا گردیده. در سمت شمال به صورت یک بازار میوه و سبزی بکار می‌رود. بازار شمال غربی یعنی بازار امام قسمتی از بازار محور اصلی است که بین میدان جدید در جنوب غربی و مسجد جمعه در شمال شرقی واقع شده. این بازار تقریباً در راستای دیوار سلجوقی جنوب شرقی مسجد جمعه قرار دارد، لذا می‌توان

تصور نمود که در راستای بازاری است که قبلاً در قرن ششم هجری قمری وجود داشته است.

بازار ریسمان در حاشیهٔ شمال شرقی میدان کهنه واقع شده است. امروز قسمتهای وسیعی ازین بازار با سقف چوبی پوشیده شده است؛ اما درگذشته تمام سقف این بازار باطاقهائی پوشش یافته بود. تاریخ خاتمهٔ کار که مورخ ۱۶۴۰ م است درکتیبه‌ای به جای مانده است. در این بازار ***مدرسهٔ کاسه‌گران*** قرارگرفته که تاریخ بنای آن به ۱۶۹۴ م می‌رسد. این مدرسه احتمالاً به جای مدرسه‌ای بنا شده که یکصد سال پیش از آن توسط شاه طهماسب (۱۵۷۶ ـ ۱۵۲۴) ساخته شده بود. چون درین ناحیه هیچ بنائی مربوط به دورهٔ پیش از صفویه وجود ندارد، امکان دارد که در سده‌های میانه میدان تا شمال شرقی توسعه یافته و به مجاورت مسجد جمعه رسیده بود.

به سوی جنوب غربی از کنار ***میدان کهنه*** جاده‌ای می‌گذرد که قسمتی از ملحقات قرن نوزدهم مقبرهٔ ***هارون ولایت*** مورخ ۱۵۱۳ م بوده است. جبههٔ این مقبره حاشیهٔ قرن هفدهم میلادی میدان کهنه را تشکیل می‌داده است و خود این بنا احتمالاً در جای بنای بسیار قدیمتری قرار دارد. بنابراین ممکن است تصور نمود که کنارهٔ جنوب غربی سده‌های میانهٔ میدان کهنه بسیار نزدیک جبههٔ هارون ولایت قرارگرفته بوده است.

www.tabarestan.info تبرستان

سرانجام، در جنوب شرقی میدان کهنه کوچه‌ای واقع بوده که به یک خیابان جدید منتهی می‌شده است. در سمت جنوب شرقی سه بنای صفوی است که از آن میان ***مسجد علی*** در حدود سال ۱۵۱۵ میلادی ساخته شده. درگوشه شمال غربی مسجد، جزو بنای مسجد، منارهٔ سلجوقی است. این مناره حد جنوب شرقی سده‌های میانهٔ میدان کهنه را مشخص می‌سازد.

اطراف میدان کهنه را مساجد، مدارس، کاخها، بازارها، و قیصریه‌ای و نقاره‌خانه‌ای احاطه کرده بود که بقایای آنها تا قرن یازدهم میلادی قابل رؤیت بود.

چون میدان کهنهٔ اصفهان الگوئی است برای میدان جدید که در آغاز قرن یازدهم میلادی توسط شاه عباس اول بناگردیده، ما باید در بحث راجع به توسعهٔ اصفهان برای آن نقش مرکزی قائل شویم. هیچ بنای موجودِ مربوط به سده‌های میانه در ایران مانند میدان کهنهٔ اصفهان وجود ندارد؛ و همچنین هیچ‌نوع توصیفی راجع به این میدان و ساختمانهای شبیه به آن در نوشته‌های سده‌های میانه نمی‌توان یافت. بنابراین تعجبی نیست که عقاید ضد و نقیض در بارهٔ تاریخ و منشاء و تغییراتی که در استخوان‌بندی آن حاصل شده ابراز شده باشد. برای حل این ضد و نقیضها دو سئوال مطرح می‌شود. نخست آنکه چرا میدان کهنهٔ در مرکز شهر کهنهٔ اصفهان قرارگرفته؛ دوم آنکه چرا این محل مرکز اداری و مذهبی شهر شده است؟ برای رسیدن به پاسخ این سئوال می‌توان به بررسی معنی میدان بطورکلی پرداخت و تحقیق نمود که منشاء توسعه میدان کهنهٔ اصفهان بخصوص چه بوده است.

از میدان عموماً برای اسبدوانی استفاده می‌شده است. واژهٔ «میدان» که دارای ریشهٔ ایرانی است و مترادف دیگر فارسی آن «اسپرس» است؛ در شکل مرکب کلمه میدان اسفریس (اسپرس) را می‌توان در نوشته‌های عربی سده‌های میانه به عنوان نام میدان کهنهٔ اصفهان یافت. در هر صورت، معنی معمولتر میدان همانست که در زبانهای فرانسه و انگلیسی به آن Square و Place می‌گویند. پس احتمال دارد که جای مقابل دروازه خورجی را

میدان السوق می‌نامیده‌اند. نمی‌دانیم که آیا درین میدان جی اسبدوانی انجام می‌گرفته یا نه. این قابل تصور است لیکن همچنین ممکن است در جی یک اسبدوانی مخصوص وجود داشته زیرا نام یکی از دروازه‌های *جی‌باب اسفیس* است که به نظر می‌رسد تحریف شدهٔ *بابْ اسفریس* باشد که به معنی دروازهٔ اسب است، میدانهائی در خارج بسیاری از شهرهای ایران و عراق وجود داشته که برای اسبدوانی و چوگان‌بازی بکار می‌رفته است و نیز در مغرب، مثلاً در دمشق و حلب، میدانهائی بوده که محلی برای مسابقات اسبدوانی و نیز مکان خوبی برای بازرگاه‌ها (میدان‌السوق) و برای داد و ستد بوده است. چون مسابقهٔ اسبدوانی هر روز برگزار نمی‌شده است.

شواهد کتبی فراوانی از سده‌های میانه به جای مانده که بهره‌گیری بازرگانی را از این میدانها به ثبوت می‌رساند.

تا سدهٔ دوم هجری میدان کهنهٔ اصفهان در گوشهٔ شهر مسکونی قرار داشت؛ بنابراین دلیلی وجود ندارد که منشاء آن را از روزگار پیش ازا سلام ندانیم. اما تغییر قاطعی در نتیجهٔ فعالیتهای ساختمانی سدهٔ دوم در خوشینان اتفاق افتاد. بنابر نوشتهٔ ابونعیم، خانه‌های ساخته شده پیرامون خوشینان ادامه یافت تا اینکه به خانه‌های یهودیه پیوسته شد.

www.tabarestan.info تبرستان

در نتیجهٔ این فعالیت ساختمانی جدید، دیگر میدان، در حاشیهٔ یهودیه قرار نداشت بلکه در مرکز واحد شهری جدید که از یهودیه و خوشینان (که در قرن دهم زیر نام یهودیه قرارگرفت) تشکیل یافته بود واقع شد.

در اینجا در سمت شمال غرب میدان در سدهٔ اول هجری قمری مسجد جمعه بنا گردید. سپس در جریان کارهای ساختمانی وسیعی که در سدهٔ پنجم صورت گرفت، در تمام این نواحی که به وسیلهٔ طرح خیابان دوم مشخص می‌شود، میدان کهنه به طور قطع و برای مدتهای طولانی مرکز بلامنازع شهر محسوب می‌شد.

یک جهانگرد آلمانی به نام انگلبرت کمپفر (Enqelbert Kaempfer) که در سال ۱۶۸۴ م از اصفهان دیدن کرده، مرکزیت میدان کهنه را مورد تائید قرار داده و می‌نویسد: «میدان کهنه در وسط شهر واقع شده».

در اواخر قرن پنجم هنگامی که اصفهان پایتخت امپراطوری نیرومند سلجوقی بود، علاوه بر کاربرد اصلی میدان کهنه محل ورزش و بازرگانی، موقعیت مرکزی آن عملکرد سومی را به عنوان مرکز مذهبی و اداری شهر نصیب آن کرد.

میدان کهنه تا سدهٔ یازدهم به صورت میدان شهر همچنان به جای ماند؛ سپس میدان جدید از روی‌الگوی میدان کهنه ساخته شد.

میدان جدید مرکز اداری شهر گردید و داد و ستد بسیاری را بویژه در مورد کالاهای گران‌قیمت به سوی خود جلب کرد. امروز هنوز آشکار است که محورهای عمدهٔ ارتباطی بین شهری، عصر پیش از ماشین را از محیط خارجی شهر، میدان کهنه، نه میدان جدید رقیب بعدی او، مانند مغناطیس به سوی خود می‌کشد.

تمام این محورهای عمدهٔ ارتباطی داخل شهر مربوط به سده‌های میانه هستند، زیرا اگر آنها در ایام جدیدتر احداث شده بودند به سوی میدان کهنه نمی‌گرائیدند بلکه متوجه میدان جدید می‌شدند. در حصار سدهٔ چهارم

بیشتر دروازه‌های مهم شهر در راستای همین محورهای ارتباطی واقع شده بودند. در مورد جای دروازه‌های سدهٔ میانه تحقیقات دامنه‌داری توسط گروهی به عمل آمده هر چند به نظر نویسنده کارنتیجه بخش نبوده، ولی نباید باعث شگفتی شود که در سدهٔ یازدهم دروازه‌های سدهٔ میانه عملکرد خود را از دست داده بودند. زیرا شهر در ورای حصار شهر توسعه یافته بود و صفویان از امپراطوری خود در پشت دروازه‌های پایتخت دفاع نمی‌کردند بلکه دفاع در مرزها بود، یعنی در آسیای مرکزی یا عراق.

در اطراف چهار محور عمدهٔ اصفهان قدیم، هنوز در آغاز این سده در مسافتهای طولانی، مغازه و کارگاههائی صف کشیده بازار شهر را تشکیل می‌دادند. قدمت فوق‌العاده زیاد آنها از روی رسوباتی که در طی قرنها روی هم انباشته شده معلوم می‌گردد که آنها را از یک متر تا دو متر بالاتر از سطح حیاطهای اطراف دو طرف بلندتر کرده‌است. در سال ۱۹۷۴ م برای احداث کانالهای جدید فاضل‌آب حفاریهائی در قسمت جنوب غربی بازار اصفهان انجام گرفت و در نتیجه طبقه‌ای از بقایای ساختمانهای قدیم به قطر چهار متر دیده شد. تا پیش از سدهٔ چهارم هجری در طول این جاده‌های بزرگ بازارهای طولی ساخته شده بود؛ بازارهائی که در شمال و شمال غربی بودند یعنی ***بازار مجلسی و بازار در دشت*** هنوز تاحدی به جای مانده است.

www.tabarestan.info تبرستان

جاده‌ای که از دروازهٔ غربی در جهت شمال شرقی آغاز می‌شود، پس از سال ۱۶۰۰ م قسمتی از محور عمدهٔ بازارگردید و خیابان دیگری که از دروازهٔ جنوبی می‌آمد به آن متصل شد. این دروازهٔ جنوبی در حدود سال چهارم هجری قمری نزدیک محل تقاطع این دو راه قرار داشت اما در ایام پیش از دورهٔ صفوی به مسافتی دورتر از جنوب واقع شده بود. بازار دیگری بنام ***بازار غاز*** در حوالی شرق میدان کهنه قرار داشت که بواسطهٔ احداث خیابان سابق رضا پهلوی ویران گردید. بازمانده‌های بازار دیگری در گوشهٔ شمال شرقی میدان کهنه وجود دارد که بطور وضوح بر روی یک نقشهٔ سال ۱۹۲۴ م و عکسهای هوائی قدیمی تشخیص داده می‌شود. می‌توان تصور نمود که این بازار ممکن است قیصریهٔ کهنه یا ***بازار شاهی*** باشد که شاردن در قرن هفدهم در آن سخن می‌گوید.

هیچ راه مشخصی که از میدان کهنه به جنوب شرقی برود یافت نمی‌شود. امکان دارد که عدم وجود راه عمده‌ای درین قسمت شهر به دو دلیل باشد: یا اینکه هر چه بوده در اواخر سده‌های میانه کاملاً از میان رفته باشد؛ و یا اینکه در ناحیهٔ بین میدان کهنه و قلعه تراکم جمعیت به اندازهٔ جاهای دیگر نبوده است که به جاده‌ای نیاز باشد. این دلیل اخیر محتملتر است. از منابع کتبی برمی‌آید که درین ناحیهٔ شهر جدید اسلامی‌اصفهان تعدادی بناهای مذهبی (بویژه مدارس) و خانه‌های اعیانی بزرگ با باغها وجود داشته است این باغهای محصور در دیوار، نظیر باغهای بزرگ و کاخهائی بوده که در جنوب شهر نزدیک رودخانه قرار داشته که ما فروخی از آنها به تفصیل سخن گفته و از موقع جغرافیائی آنها چیزی نمی‌گوید. در قرن هفدهم مسافری بنام تونو (Tono) نوشته که قسمت جنوب شرقی شهر در دورهٔ صفوی تجدید بنا گردید و پیش از آن به جای بناهای سده‌های میانه باغهائی وجود داشته است). در اواخر دورهٔ صفوی، هنگامی که تونو سفرنامهٔ خود را نوشته، چنین جاده‌ای نمی‌توانست دیگر توسعه پیدا کند زیرا سیر کالا و پیاده روان قبلاً از طریق جنوب غربی به سوی میدان جدید جریان یافته بود.

خلاصه، ناحیهٔ بازار اطراف میدان کهنه دارای اهمیت اقتصادی جهانی بوده که شاهد آن منابع فراوان کتبی است علاوه بر این بازارگاه، بازارهای کوچکی نزدیک دروازه‌های شهر و همچنین در طول محورهای ارتباطی به وجود آمده بود. ناصر خسرو قبادیانی که در نیمهٔ اول قرن پنجم هجری قمری از اصفهان دیدن کرده، در یکی ازین نواحی بازار بیش از پنجاه کاروانسرا دیده است. در اطراف مرکز اداری و مذهبی و علمی و اقتصادی میدان کهنه و محورهای ارتباطی داخل شهری محلات مسکونی و مراکز فرعی و بناهای مذهبی قرار داشت. این بناهای مذهبی که پیش از سال ۹۰۰ هـق بنا گردیده، به جای مانده و مورد حفاظت قرارگرفته است. از مطالب نامبرده در فوق این نتیجه به دست می‌آید که شهر یهودیهٔ اصلی واقع در شمال میدان کهنه هستهٔ مرکزی شهر را تشکیل می‌داده که با کوچه‌های پیچ در پیچ و ساختمانهای متراکم آن توانسته است در برابر بحرانیترین دوره‌ها مقاومت کند.

در اواسط سدهٔ ششم هجری پس از انحطاط امپراطوری بزرگ سلجوقی تغییر اوضاع سیاسی در ایران که اصفهان را از مرکزیت انداخت ضربهٔ سختی به اقتصاد آن که متکی بر بازرگانی از راه دور بود وارد ساخت. در سال ۱۲۴۴ م که شهر به چنگ مغولان افتاد به صورت یک مرکز ولایتی درآمد و اقتصاد آن هنوز رونق داشت، هر چند به شکوفائی دورهٔ سلجوقی نبود. پس از انحطاط دولت مغول، در نیمهٔ دوم قرن چهاردهم میلادی مظفریان که بر تمام جنوب ایران مسلط شده بودند بر اصفهان حکومت می‌کردند.

سال ۱۳۸۷ م خاتمه دورهٔ ۸۰۰ سالهٔ رونق اصفهان در روزگار اسلام بود. درین سال تیمور اصفهان را تصرف کرد و سربازان او شهر را به باد غارت دادند و درین واقعه بیشتر مردم آن قتل عام شدند. در سال ۱۴۱۴ حملهٔ دوم شروع شد و در سال ۱۴۷۳ اصفهان تنها در حدود ۵۰/۰۰۰ تن جمعیت داشت.

توسعهٔ اصفهان تا سال ۱۷۰۰ م

با طلوع دولت صفوی در آغاز سدهٔ یازدهم میلادی، اصفهان به وسیلهٔ دو شاه اولیه این سلسله، اسماعیل (۱۵۲۴ ـ ۱۵۰۲ م) و طهماسب (۱۵۷۶ ـ ۱۵۲۴ م) باز سازی شد. این دو تن بناهای خود را ضمیمهٔ طرح سده‌های میانهٔ اصفهان کردند. به نظر می‌رسد که قصد آنها بازسازی و تزئین میدان کهنه بوده‌است. در اینجا پنج بنا که از آن جمله یک مدرسه و یک کاروانسرا است ساخته شد. به احتمال قوی، مدرسه و کاروانسرای کاسه‌گران در سمت شمال شرق میدان بقعهٔ هارون ولایت، روبروی ضلع جنوب غربی، و مسجد علی درگوشهٔ جنوب شرق میدا ن و کاروانسرائی در شمال آن بازماندهٔ همان ساختمانهای اولیهٔ صفوی است. علاوه بر اینها، این دو فرمانروا دو مسجد و یک مدرسه و یک حمام در راستای جاده‌ای که از میدان به سمت جنوب غربی می‌رود بنا کردند.

در زمستان سال ۱۵۹۷ م شاه عباس اول تصمیم گرفت پایتخت خود را از قزوین به اصفهان منتقل سازد. این اقدام در ظرف چند سال اصفهان را به اوج عظمت خود رساند و آن را به صورت پایتختی بین‌المللی در آورد که فرستادگان و بازرگانان از اروپا و خاور دور بدان رو می‌آوردند.

برخلاف شاهان مذکور که در شهر کهنهٔ اصفهان اقامت گزیدند، شاه عباس تصمیم گرفت که در شهر کهنه

www.tabarestan.info تبرستان

زندگی نکرده و در بار خود را در حاشیهٔ جنوب غربی شهر کهنه برپا سازد.

هستهٔ مرکزی طرح شاه عباس نیز میدانی بود که تأسیسات اداری و مذهبی و علمی و اقتصادی در پیرامون آن قرار می‌گرفت. آنچه در شهر و میدان کهنهٔ اصفهان در طی چندین سده انجام گرفت در طرح تأسیسات شاه عباسی با نظمی از پیش مطالعه شده در مدت نسبتاً کوتاهی به وجود آمد. اگر طرح تأسیسات شاه‌عباسی را با میدان کهنه مقایسه کنیم، نسبتاً می‌توانیم محل عناصر میدان کهنه را در میدان جدید مشخص کنیم؛ اگر چه جای آنها با هم فرق دارد.

میدان جدید در سدهٔ یازدهم با شن پوشیده بود و تقریباً در همه وقت چادرهائی در آن برپا شده بود که در زیر آنها داد و ستد انجام می‌گرفت. در روزهای جمعه برای روستائیان اطراف اصفهان بازار هفتگی دائر می‌گردید. در دو انتهای میدان میلهائی برای چوگان بازی نصب شده بود. در آن زمان مانند امروز درختانی در اطراف میدان غرس شده بود که از جلو آنها جوی آبی می‌گذشت.

تبرستان www.tabarestan.info

در پشت طاقنمای اطراف میدان، در سمت مشرق و مغرب و جنوب، بازارهائی با مغازه‌ها و کارگاه‌ها قرار داشت. انواع اجناس و کالاها درین بازارها به فروش می‌رسید. بویژه بازار غربی به منظور بر آوردن نیازهای دربار بود. در اینجا جواهرات و اشیاء زرین و سیمین کار زرگران و نیز و نورمبرگ و اجناس چرمی ظریف ویراق اسب عرضه می‌شد! در بازار ضلع جنوبی کتاب‌فروشان، صحافان، نوشت‌افزار فروشان، چمدان سازان و زین سازان مغازه و کارگاههائی داشتند . در سمت شرق دکانهای کارهای دستی گوناگون قرار داشت.

در انتهای شمالی میدان قهوه‌خانه‌هائی وجود داشت که طبقات فوقانی آنها به صورت مهمانسرا و عشرتکده بکار میرفت . در چهار جا در وسط ضلع جنوبی و شمالی و در سمت شرق و غرب کمی پائینتر از مرکز آن دو ضلع به سوی جنوب، درگاههای چشمگیری یک نواختی نماها را شکسته‌اند. سر در ضلع جنوبی به داخل مسجد امام یا مسجد جمعهٔ جدید، آن طوری که در زمان صفویه نامیده می‌شد، باز می‌شود. ساختن این بنا در زمان شاه عباس اول آغاز گردید و در سال ۱۶۳۱ م به انجام رسید.

در ضلع شرقی میدان سر در مسجد دیگری است به نام ***مسجد شیخ لطف‌الله***. بنای این مسجد در سال ۱۶۰۲ م شروع شد و در سال ۱۶۱۸ تمام گردید. روبروی مسجد شیخ لطف‌الله در سوی غرب میدان شاه ***عالی‌قاپو*** که به معنی ***درگاه بلند*** است قرار گرفته. عالی‌قاپو کاخ پذیرائی شاه عباس اول و جانشینان او بوده است. طبق روایت محلی، عالی‌قاپو سر جای یک کلاه فرنگی تیموری ساخته شده که شاه عباس پیش از اینکه اصفهان را به پایتختی برگزیند در آن زندگی می‌کرد. در سدهٔ یازدهم عالی‌قاپو درگاه ورودی منطقهٔ کاخها بود که از سمت غرب به میدان متصل می‌شد. این منطقه از سوی غرب توسعه یافته به خیابان چهارباغ می‌پیوست. در این منطقه کاخها، آشپزخانه، انبارها، مرغداری، حرمسراها، محل سکونت خانواده سلطنتی و کلاه فرنگی‌هائی در میان باغهای بزرگ وجود داشت که شاه عباس اول و جانشینان وی ساخته بودند. سیاحان اروپائی قرن هفدهم میلادی به تفصیل به توصیف این کلاه فرنگی‌ها پرداخته‌اند. ازین کلاه فرنگی‌ها دو بنای معروف به چهلستون وهشت

بهشت بجای مانده است.

در مغرب و جنوب ناحیهٔ کاخهای شاهی، در دو سوی ***چهارباغ*** و همچنین در اطراف ***رودخانه زاینده*** رود، خانه‌های اعیانی درباریان قرار داشت که به فرمان شاه عباس در آن نواحی ساخته بودند. چهار باغ که از ناحیهٔ عمارات دولتی عبور می‌کند از روی یکی از زیباترین پلهای جهان می‌گذرد. این پل را ***الله‌وردیخان*** یکی از سرداران ونزدیکان بزرگ شاه عباس ساخته است. بعد از گذشتن از پل‌الله وردیخان چهار باغ به منطقه ییلاقی سلطنتی وسیعی به نام ***هزار جریب*** منتهی می‌گردد. کاخهای ییلاقی هزار جریب در سرزمین بلندی که در جنوب چهارباغ واقع شده بود منظره جالبی داشته است.

در حدود سال ۱۷۰۰ م شاه سلطان حسین آخرین فرمانروای صفوی، در مغرب هزار جریب مجموعهٔ کاخ و باغ بزرگ دیگری به نام ***فرح‌آباد*** ساخت. اکنون مدتهاست که از این دو مجموعه هیچ اثری‌بجای‌نمانده است.

از جمله اقدامات شهرسازی شاه عباس احداث جلفای نو در جنوب زاینده رود می‌باشد. شاه عباس ارمنیانی راکه از جلفا و سایر نواحی ارمنستان به داخلهٔ ایران کوچانده بود در اینجا مسکن داد. این اقدام شاه عباس به دلایل سوق‌الجیشی و اقتصادی صورت گرفت و چون ازمهارت و کاردانی ارامنه در امور بازرگانی با اطلاع بود، می‌خواست بدین وسیله بر حیات اقتصادی پایتخت خود رونق بخشد.

بازار واقع در شمال میدان جدید در جنوب منطقهٔ پیش از صفویه قرارگرفته و درین منطقه است که شهر پیش از صفوی و شهر صفوی در یکدیگر آمیخته‌اند. سر در این بازار بسیار شبیه سر در مسجد شاه است که در ضلع جنوبی میدان قرارگرفته؛ هر چند در عصر صفوی ظاهر آن با وضع کنونی آن کمی فرق داشته است. در دو طرف این سردر چند گالری قرار داشت که یکی از آنها نقاره‌خانه بود. ازین سر در شخص وارد بازار دو طبقه‌ای می‌شود که به ***قیصریه*** معروف است. این بازار محل انحصارهای سلطنتی بود که در آن در سدهٔ یازدهم لطیفترین پارچه‌ها فروخته می‌شد در وسط این بازار گنبدی مرتفع است و در زیر این گنبد، در طرف راست ***ضرابخانهٔ شاهی*** و در طرف چپ ***کاروانسرای شاهی*** قرار دارد. این کاروانسرا در حال حاضر محل‌هتل شاه عباس است.

این بزرگترین کاروانسرای شهر، مجموعاً ۱۴۰ اطاق به اندازه‌های مختلف در دو طبقه داشت. در اواخر سدهٔ یازدهم میلادی، بازرگانان پارچه‌فروش تبریزی، قزوینی، اردبیلی و هندی از اطاقهای طبقهٔ اول استفاده می‌کردند و در اطاقهای طبقه بالا جواهرفروشان و زرگران و حکاکان دکانها و کارگاه‌های خود را ترتیب داده بودند.

در شمال کاروانسرای شاه، کاروانسرائی است شبیه آن که اکنون وضع آن حتی از کاروانسرای اولی بدتر است. ناحیهٔ شرق این کاروانسراها به چهارسوهائی تقسیم شده که هر یک دارای گنبدی است و یک سلسله بازارهای طولی این چهار سوها را بهم مرتبط می‌سازد.

هر چند تا کنون باز سازیها ومرمتهای بسیاری از زمان صفویه به بعد انجام گرفته، ولی هنوز می‌توان طرح جامع زمان شاه عباس اول را تشخیص داد. علاوه بر این می‌توان به دقت آن قسمت از بازار راکه متعلق به طرح شاه عباس اول است مشخص ساخت. همین امر ما را قادر می‌سازد تا ناحیهٔ ساختمانی پیش از شاه عباس اول را

www.tabarestan.info تبرستان

معین کنیم. طرح اصلی بازار شامل دو راه متوازی است که از شمال و جنوب گذشته و با سه راه دیگر که جهت شرقی و غربی دارند یکدیگر را قطع می‌کنند. در مربعهائی که از تقاطع این کوچه‌ها حاصل میشود کاروانسراهائی، همانطورکه امروز هم هستند، وجود داشته است. این سیستم بازارهای کوچه مانند، با یک محور اصلی جنوبی شهر در چهار نقطه مربوط می‌شده است.

در شمال این بازارکه به طورکلی در سدهٔ یازدهم میلادی قیصریه نامیده می‌شد، بیمارستانی و چسبیده به آن کاروانسرائی قرار داشت. در آمد این کاروانسرا را شاه عباس اول وقف بیمارستان کرده بود. مدتها است که این دو ساختمان از میان رفته‌اند.

در بخش شمالیتر این ناحیه یکی از امیران شاه عباس دوم به نام ***جارچی‌باشی*** مسجدی و کاروانسرائی ساخت. این دو بنا در امتداد جهت دومین طرح خیابانی که قدمت آن به سده‌های میانه می‌رسد ساخته شد. خیابان واقع در شمال این دو بنا محور غربی قدیمی شهر است. در اینجا سردر مسجدی متعلق به سدهٔ ششم هجری قمری بجای مانده است. در ۱۵۰ متری شمال شرقی ***کاروانسرای جارچی‌باشی*** مسجدی است که در زمان شاه طهماسب ساخته شده و این شاهد بارزی است بر اینکه در اینجا، ساختمانها به دورهٔ قبل از شاه‌عباس تعلق دارد.

www.tabarestan.info تبرستان

طرح خیابانهای میدان شاه خصوصیات دومین خیابان طرح قدیمی صفوی را در اصفهان برای ما روشن می‌سازد. همین امر نیز در قسمت جنوب شرقی شهر در ناحیه‌ای که می‌دانیم در روزگار پیش از دورهٔ صفوی از میان رفته بود مشاهده می‌شود. روی هم سوار شدن سه طرح خیابانی رادر تمام ناحیه بازار می‌توان مشاهده نمود. تا محل تلاقی دو خیابان در شمال ساختمانهای جارچی‌باشی، طرح دو خیابان اولی آشکار است. در جهت شمال ـ جنوبی طرح اولی و در جهت شرقی ـ غربی طرح دومی تسلط دارد، تماس بین مناطق جاذبهٔ میدان کهنه و میدان نو درین ناحیه واقع شده‌است. میدان نو نتوانست چنین اهمیتی راکسب کند که بصورت تنها مرکز معتبر اصفهان درآید؛ و این بدان علت بود که علی‌رغم مسجد جمعهٔ نو واقع در میدان جدید، مسجد جمعهٔ کهنه همچنان به عنوان مهمترین مسجد شهر جمعیت مردم را به سوی میدان کهنه می‌کشاند.

ساختمانهائی که بین دو میدان کهنه و جدید ساخته شده است دوقطبی بودن منطقه را نشان می‌دهد؛ و این چیزی نبود، آن طوری که منابع عهد صفوی ذکرکرده‌اند، شاه عباس اول قصدکرده بود تمام فعالیت بازرگانی را از میدان کهنه به میدان نو منتقل سازد، چه درین صورت از مغازه‌ها و کاروانسراهائی که ساخته بود سود سرشار به دست می‌آورد.

جای خوشبختی است که این انتقال قطعی مرکز نقل بازرگانی به وقوع نپیوست، زیرا این دو قطبی بودن (میان میدان کهنه و میدان نو) باعث تلفیق پایدار و ارگانیک شهر جدید صفوی با شهر کهنهٔ پیش از آن گردید و شهر جدید توانست بحرانی راکه پس از سال ۱۷۲۲ م پیش آمد و افغانها اصفهان را تسخیر کردند، تحمل کند.

کتابشناسی گزیده

اسمیت، مایرون. آثار تاریخی اصفهان، سالنامهٔ معارف، اصفهان ۱۳۱۴-۱۳۱۳.

انوشه، حسن. اصفهان، در دائرةالمعارف تشیع، جلد ۳، ۱۳۶۸.

گدار، آندره. تاریخچه ابنیه شهر اصفهان و اطراف آن، آثار ایران.

مافروخی. محاسن اصفهان، ترجمه حسین‌بن محمدبن‌ابی‌الرضا آوی، باهتمام عباس اقبال، تهران ضمیمه مجله یادگار ۱۳۲۸.

گوبه، هاینس. «شهر اصفهان» ترجمه کرامت‌الله افسر، در نظری اجمالی به شهرسازی و شهرنشینی در ایران به کوشش محمدیوسف کیانی، تهران، ۱۳۶۵.

م. ی. کیانی. نسخهٔ خطی موزهٔ بریتانیا، کاروانسراهای اصفهان، مجله اثر شماره ۲۰.

هنرفر، لطف‌الله. گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان، اصفهان ۱۳۴۴.

م. ی. کیانی. تاریخ هنر معماری ایران در دوره اسلامی، سمت، ۱۳۷۴.

م. ی. کیانی. ولفرام کلایس، کاروانسراهای ایران، سازمان میراث فرهنگی ۱۳۷۴.

Galdieri. Eugenio (1979) «Relecture cl'une Gravure Allemande du XVIIeme slecle comme introduetion a une recherehe Archeologique» Akten.

Golombek, L., & R. Hold., «Preliminary Report on the Isfahan city project.» Akten.

Chardin. J., Voyages de Chardin (Persian text>, Teheran 1345 (1966).

Arnold, A., Through Persian by caravan, 2 vols, London, Newyork 1877.

Siroux, M., Anciennes voies et monnments routiers de la region d'e Isfahan 1971.

Pope, A.U., Persian architecture, London, 1965.

www.tabarestan.info تبرستان

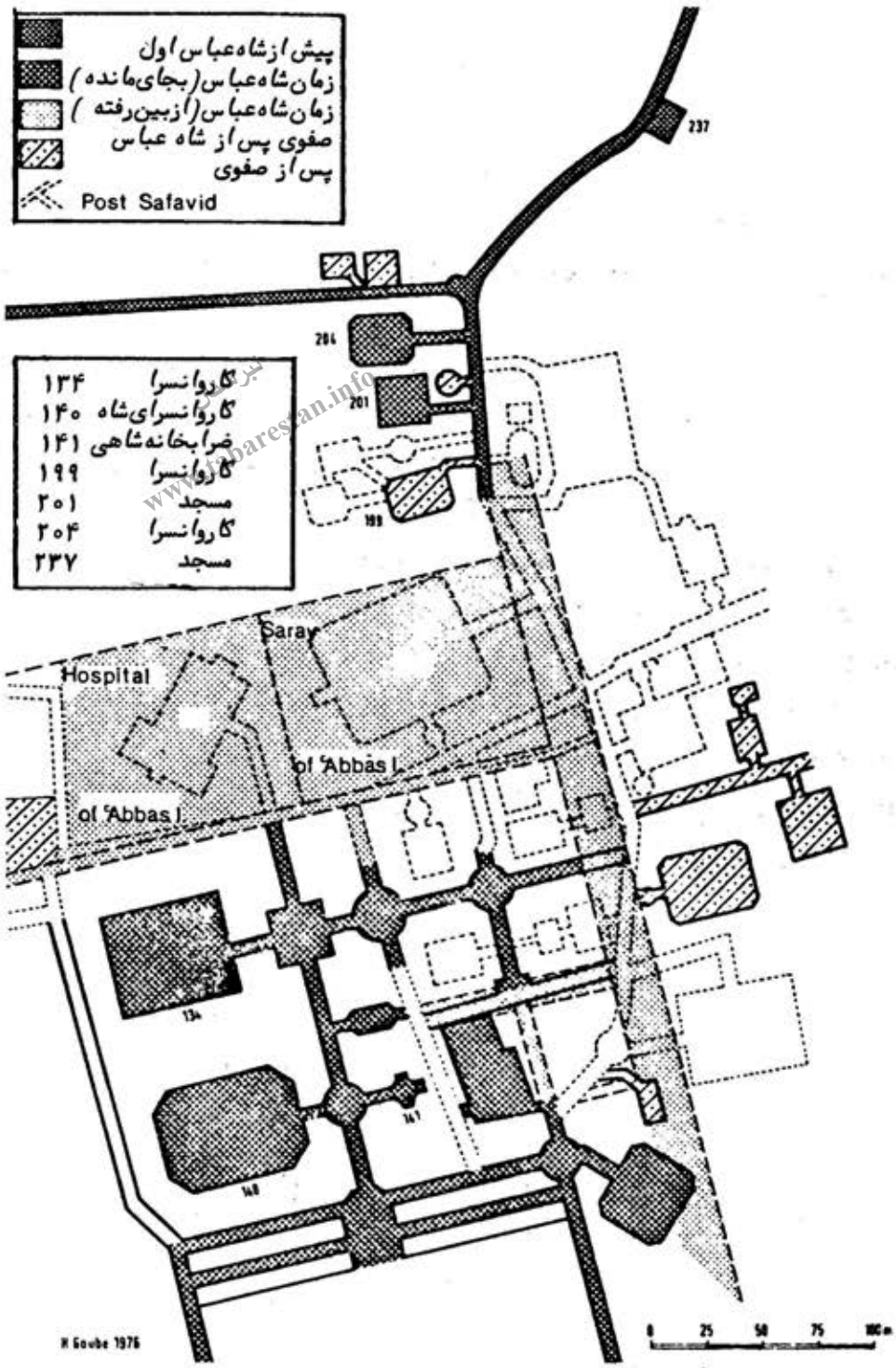

اصفهان: بازار شمال میدان نو

www.tabaresan.info

اصفهان: میدان نقش جهان

اصفهان: مدرسه چهارباغ و منزل عباسی

اصفهان: مسجد امام

www.tabarestan.info تبرستان

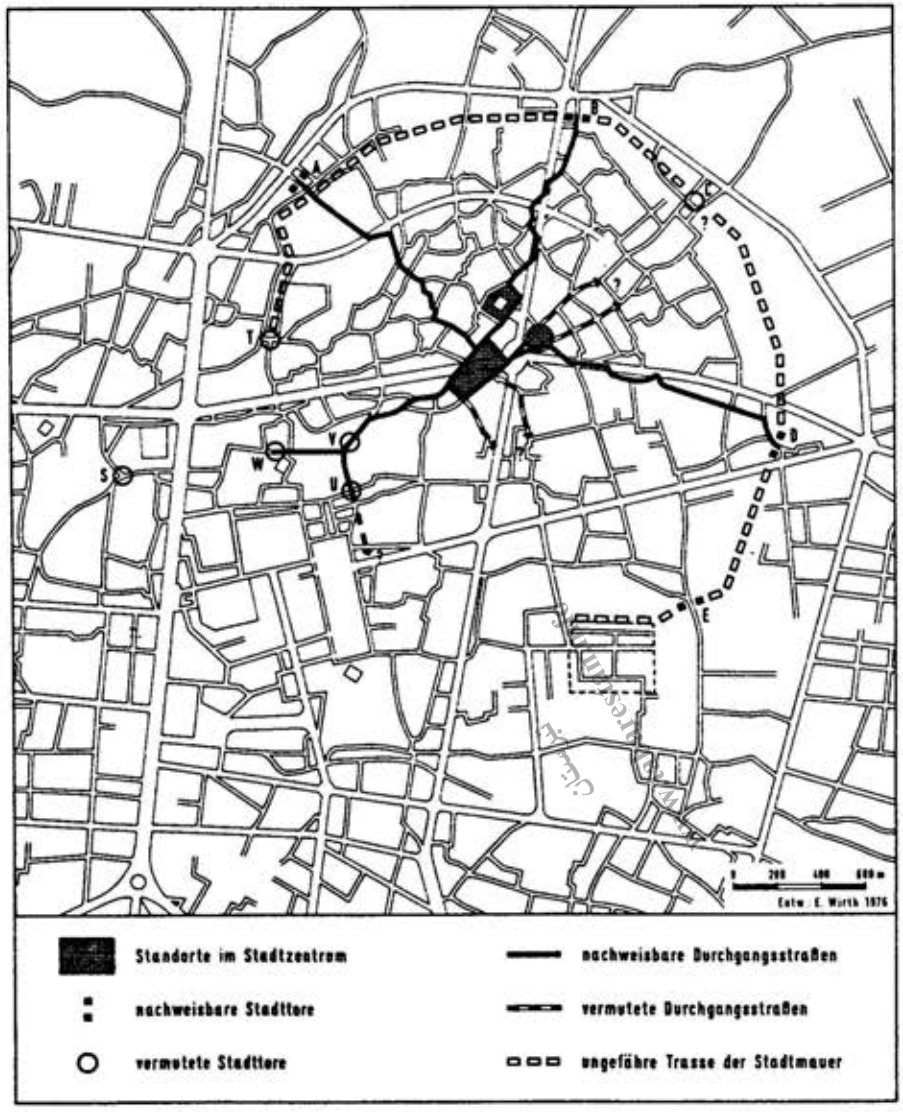

اصفهان: شهر و بازار در قرن پنجم هجری

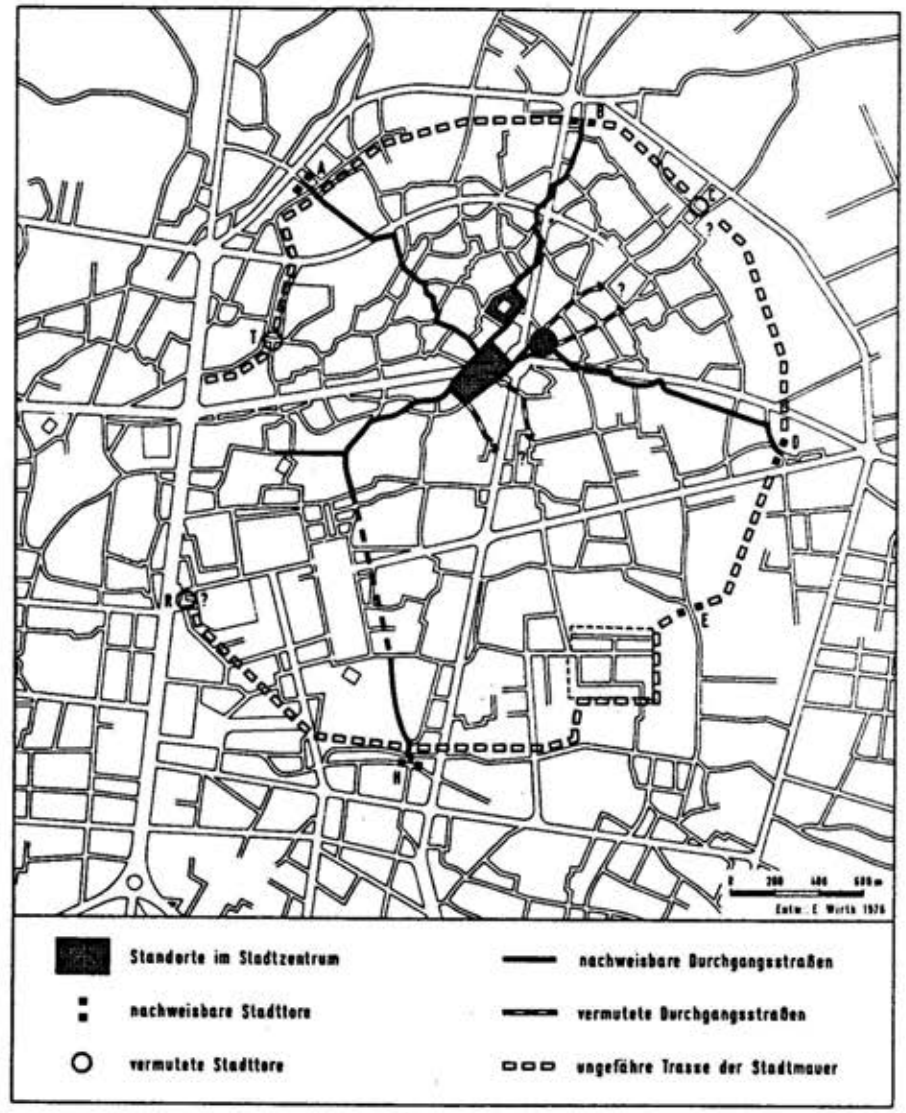

اصفهان: شهر و بازار در قرن هشتم هجری

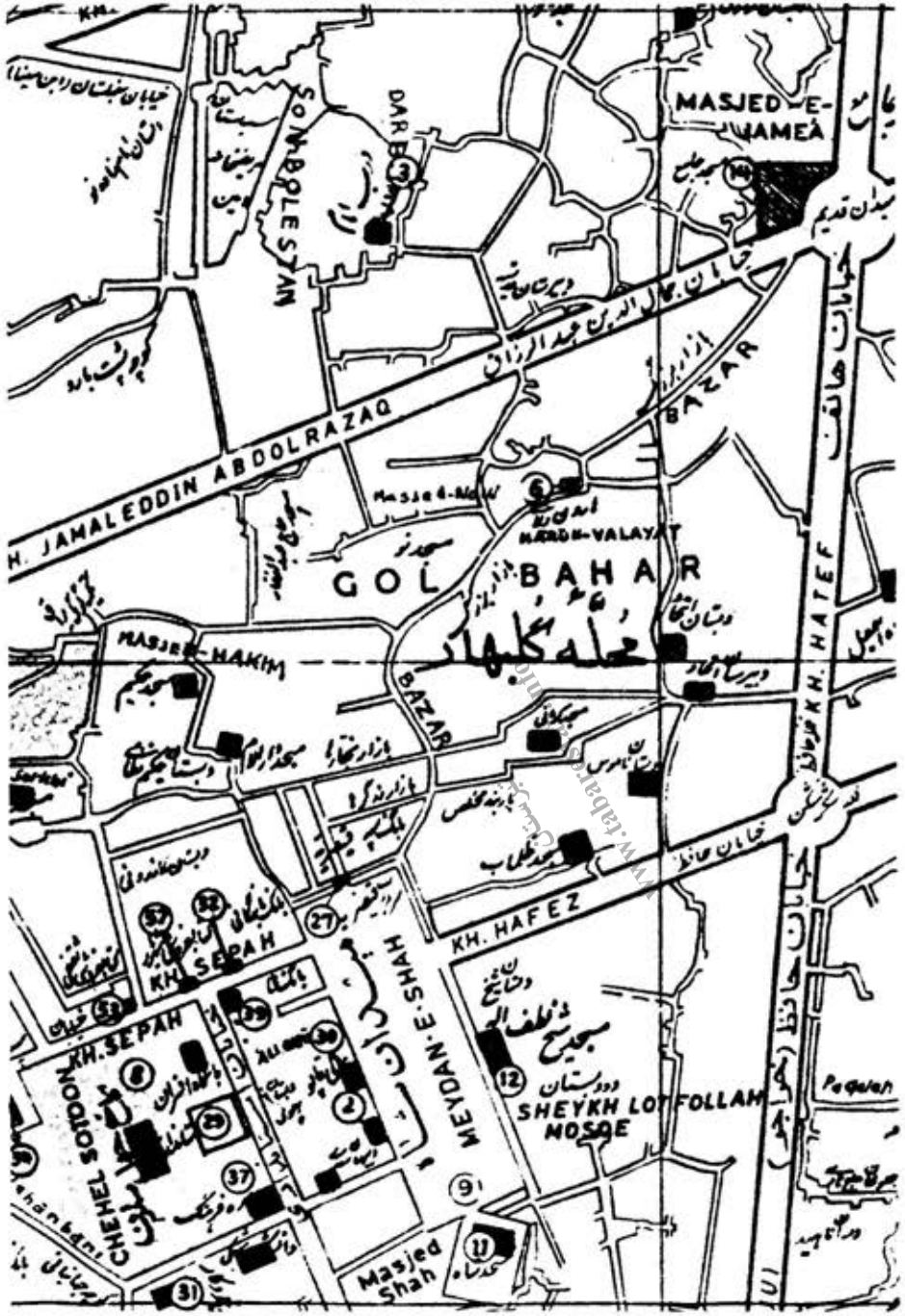

اصفهان: شهر و بازار در اواسط قرن ۱۱ هجری

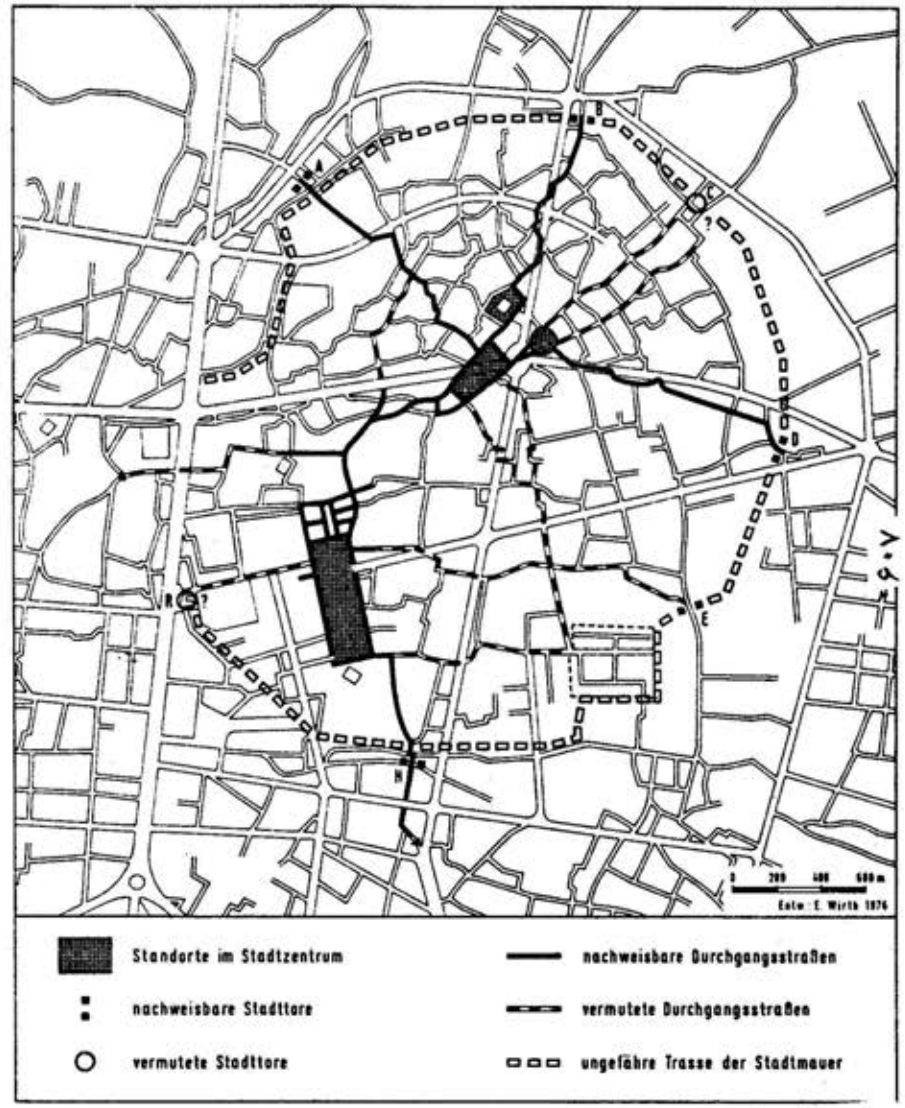

اصفهان: بازار شهر

اصفهان: خیابان‌های سه‌گانه شهر

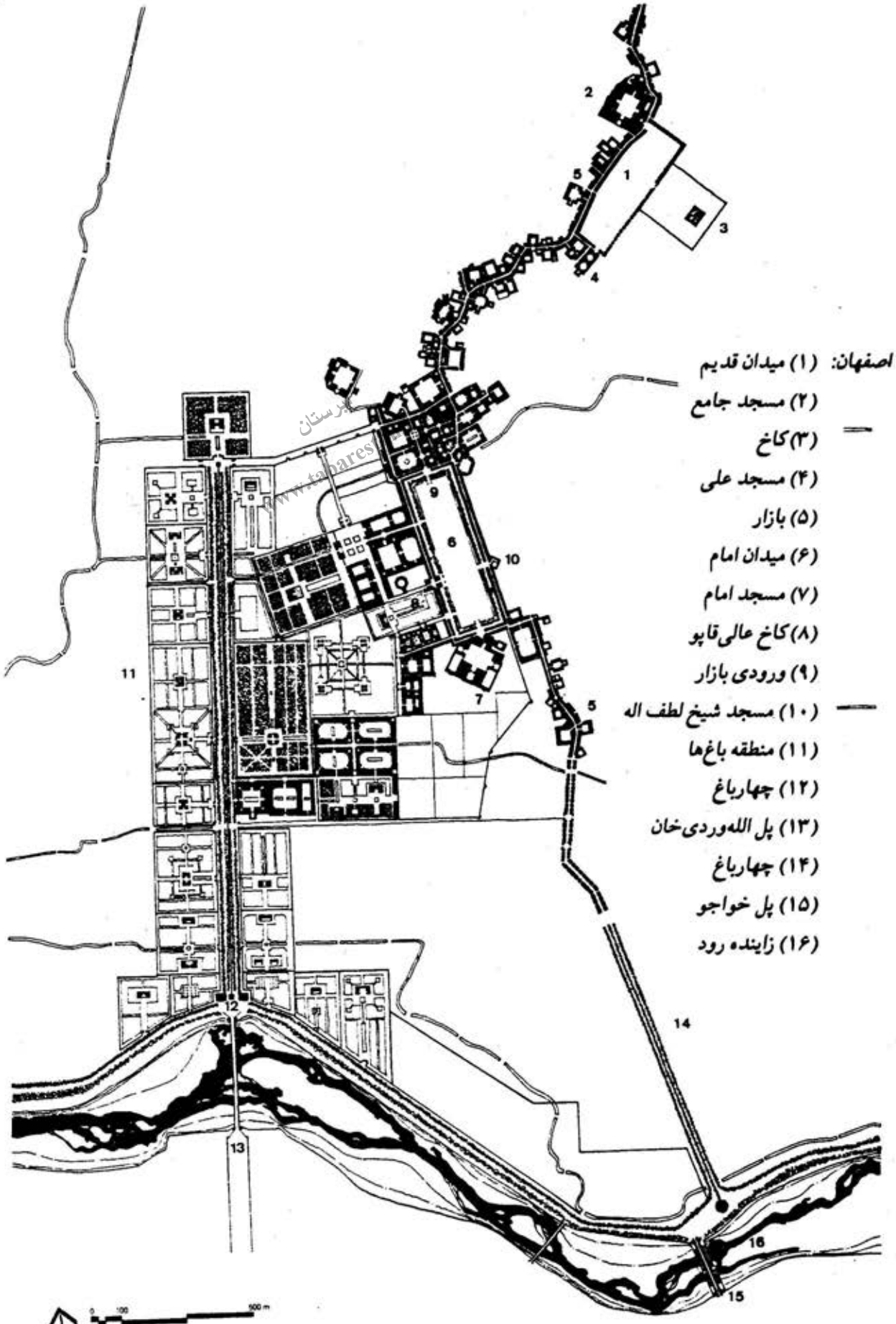
اصفهان: (۱) میدان قدیم
(۲) مسجد جامع
(۳) کاخ
(۴) مسجد علی
(۵) بازار
(۶) میدان امام
(۷) مسجد امام
(۸) کاخ عالی‌قاپو
(۹) ورودی بازار
(۱۰) مسجد شیخ لطف اله
(۱۱) منطقه باغ‌ها
(۱۲) چهارباغ
(۱۳) پل الله‌وردی‌خان
(۱۴) چهارباغ
(۱۵) پل خواجو
(۱۶) زاینده رود

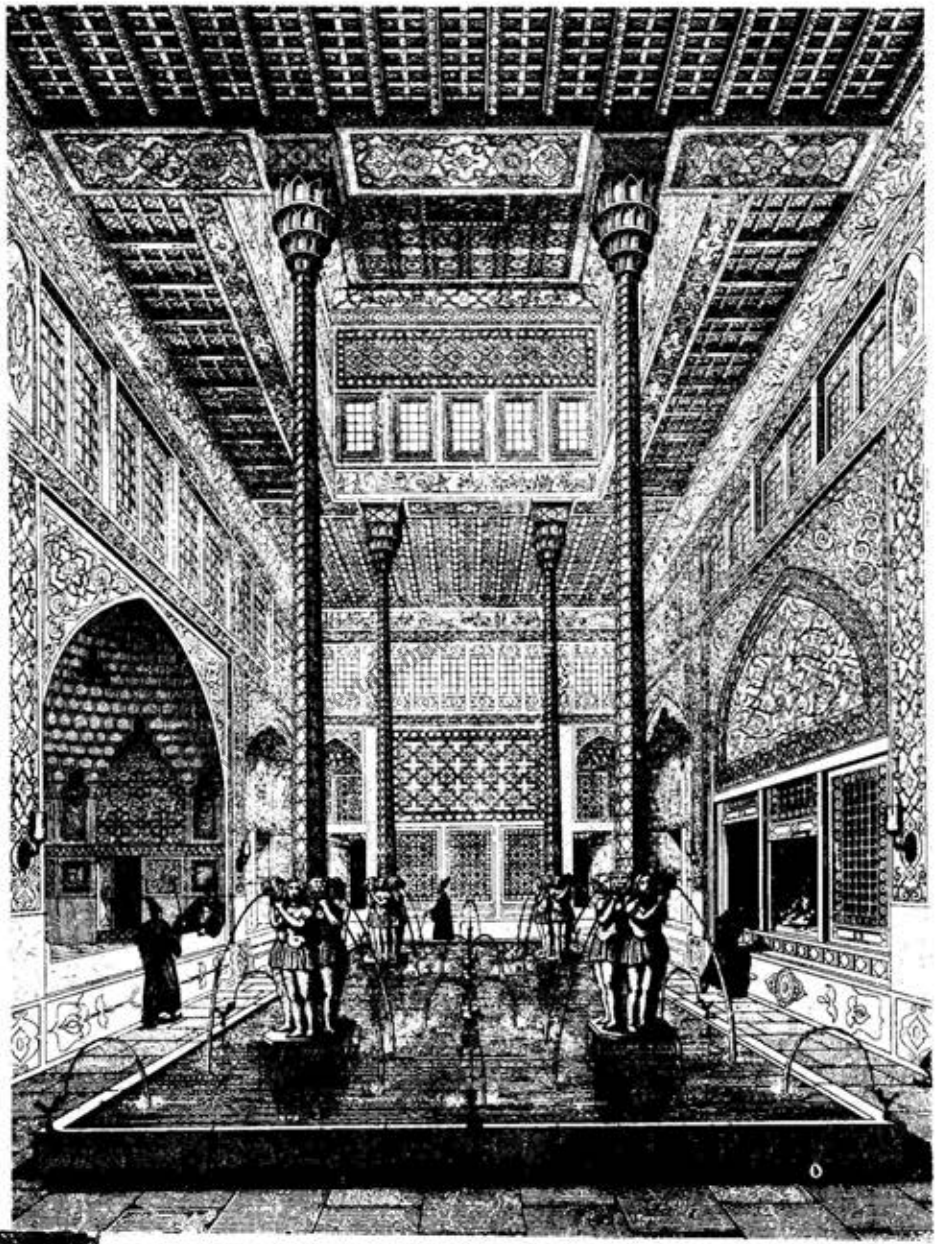

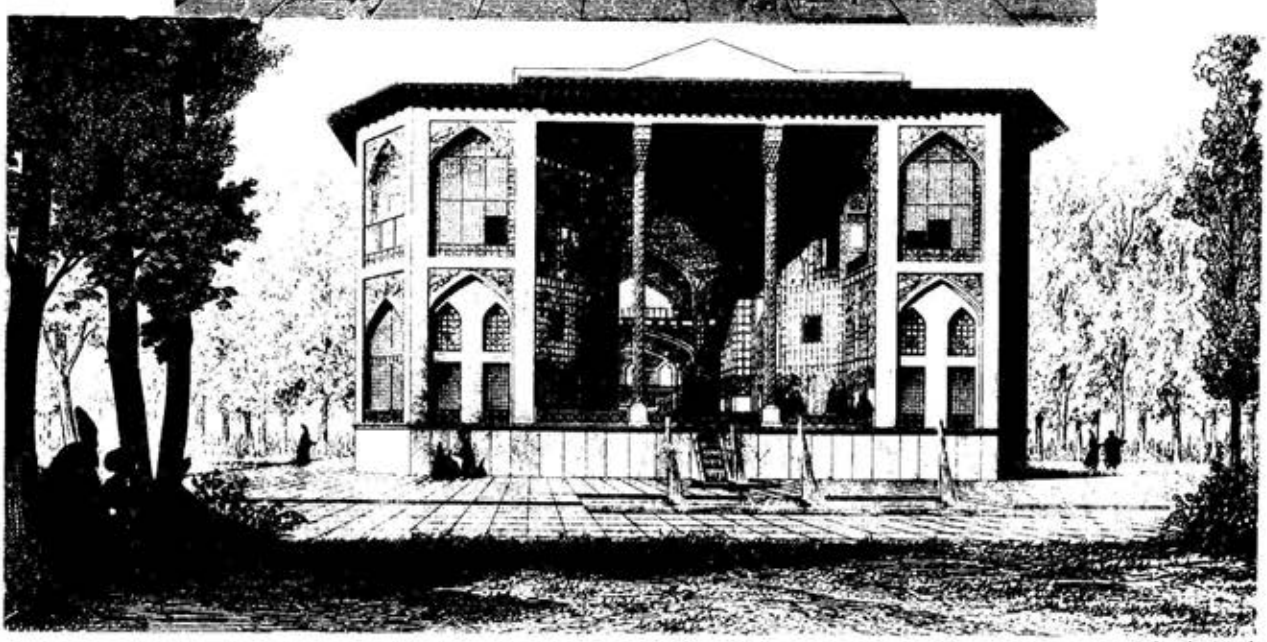

اصفهان: کاخ هشت بهشت

اصفهان: کاخ سرپوشیده

بهشهر (اشرف البلاد)

پایتخت تابستانی

«محمد یوسف کیانی»

تبرستان
www.tabarestan.info

سابقه تاریخی

به طور کلی، ناحیهٔ جنوبی دریای مازندران از گذشتهٔ بسیار دور از اهمیت سیاسی، تاریخی و نظامی فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده است.

بررسی و کاوشهائی که در سواحل دریای خزر در مکانهائی مانند ***غار هوتو***، ***غار کمربندی*** و در سالهای اخیر در ***گمیشان*** نزدیکی ***بهشهر*** انجام گرفته، قدمت این ناحیه را به دورهٔ غارنشینی بشر می‌رساند. همچنین تحقیقات اخیر محققان و باستانشناسان در مناطقی چون ***شاه تپه***، ***تورنگ تپه*** و دیوار دفاعی گرگان در کرانهٔ جنوبی دریای مازندران انجام گرفته مؤید آنست که در ادوار باستانی این منطقه یکی از حوزه‌های مهم تمدن قبل و بعد از تاریخ ایران بوده است.

براساس سنگ نبشته‌های پهلوی، در قرن سوم میلادی منطقهٔ جنوبی دریای خزر از جمله بهشهر به نام ***پرشوارگر*** و در متون متأخرتر ***پتشخوارگر*** نامیده می‌شد.

گر، به معنی کوهستان است. نیزه‌دار سلطنتی داریوش اول هخامنشی، ***گبریاس*** یا ***گاو بالدار*** نام داشت و عنوانش ***پتشواریش*** (اهل پتشوار) بود.

این عنوان با فرم یونانی ***پتشخواریش*** تطبیق دارد.

از حکومت ۵۰۰ سالهٔ اشکانی در بهشهر همانند سایر شهرهای حاشیهٔ خزر اطلاعات چندانی در دست نیست ولی در عهد ساسانی منطقهٔ بهشهر بخشی از استان پرشوارگر که بعداً طبرستان نامیده شد به شمار می‌رفت..

خسرو انوشیروان (۷۹ ـ ۵۳۱ م) از ناحیه بهشهر بازدید و در آنجا مورد پذیرائی قرار گرفت و دستور داد که شهر را وسعت بخشد. امروزه بقایای دیوار طویلی به نام ***دیوار تمیشه*** در این محل وجود دارد.

بررسی و کاوشهای باستانشناسی در محل یاد شده توسط باستانشناسان خارجی از جمله انگلیسی در

سال‌های ۷۰-۱۹۶۸ م در مناطقی چون بانصران در غرب بهشهر، ویرانه‌های آثار معماری مهمی از شهر را در عهد ساسانی به دست داده است.

علاوه بر این، مناطقی در اطراف و نزدیکیهای بهشهر وجود دارد که بنیاد آن را به دوران ساسانی و قبل از اسلام نسبت می‌دهند: مانند ***طوسان*** (شهر طوسان) که بنا به قول ابن اسفندیار و ظهیرالدین مرعشی: آتشکده‌ای در این محل توسط کاووس پسر قباد ایجاد گردید. وجود محل و رودخانه‌ای به نام کوسان در ۴ کیلومتری غرب بهشهر و همچنین بقایای آثار باستانی دلیل وجود آتشکده در این محل است. در اواخر عهد ساسانی و اوایل اسلام طبرستان به دو قسمت تقسیم شده که قسمت شمال شرقی شامل شهرستان بهشهر و تمیشه که تحت حکومت سلسله‌های آل بویه و باوندیان بوده است.

پیروزی اعراب در ناحیهٔ جنوبی دریای مازندارن کمتر از دیگر نقاط ایران بود. در این نواحی در عهد قبل از اسلام نوعی استقلال وجود داشت که موجب گردید مدتها پس از پیروزی اسلام به استقلال سیاسی ادامه دهند.

منابع تاریخی حکایت از آن دارد که منطقهٔ مورد بحث، اولین منطقه‌ای بود که به دست اعراب افتاد و آن ناحیهٔ ***کبود جامه*** در شرق شهرستان کنونی بهشهر بوده است.

www.tabarestan.info تبرستان

در سال ۹۸ ه‍ ق، به هنگام خلافت ***سلیمان عبدالملک*** هفتمین خلیفه بنی‌امیه، یزید بن مهلب فرمانروای عراق و خراسان عازم تسخیر گرگان و طبرستان شد و ***فرخان*** بزرگ اسپهبد مازندران به جلوگیری سپاه اعراب رفت و توانست با پرداخت جزیه صلح نموده و از جنگ جلوگیری کند.

به هنگام حکومت عباسیان کشمکشهای سیاسی و جنگهای متعدد در نواحی دریای مازندران از جمله بهشهر، ادامه داشت تا سرانجام در اواسط قرن سوم هجری قمری دین اسلام در شکل مذهب علویان در این ناحیه نفوذ یافت.

در سال ۱۵۰ ه‍ ق، ***حسن بن زید علوی*** (داعی کبیر) که اهل ری بود در رأس حکومت طبرستان قرار گرفت.

به هنگام اقتدار سلسله‌های مستقل ایرانی همانند طاهریان، صفاریان، سامانیان و دیگر سلسله‌ها، بهشهر در درگیریهای سیاسی لطمات فراوان یافت ولی سرانجام تحت حکومت ***زیاریان*** قرار گرفت.

به هنگام حکومت ***غزنویان*** در اوایل قرن پنجم هجری قمری، بهشهر در اثر جنگهای داخلی صدمات زیادی دید. بیهقی در این باره می‌نویسد: «بوالحسن حکایت کرد بونصر مشکان را که آنجا بسیار غارت و بیرحمی رفت و مرا چاره نیست از باز نمودن چنین حالها». در دورهٔ حکومت سلجوقیان، اهالی بهشهر و طبرستان با پرداخت ۳۰،۰۰۰ دینار از جنگ جلوگیری و مطیع و فرمانبردار امرای سلجوقی شدند.

حوادث تاریخی اوایل قرن هفتم هجری قمری که حملات وحشیانهٔ مغول را به دنبال داشت، باعث ویرانی اغلب شهرهای حاشیه دریای خزر مانند تمیشه و گرگان گردید. در حملات دوم مغول به رهبری تیمور، شهرهای دیگری مانند آمل، ساری و جرجان به‌ویرانی کشیده شد و به حکومت ***مرعشیان*** در شهرهای مازندران خاتمه داده شد.

بعد از مرگ تیمور، ***سادات مرعشی*** (مرعشیان) با اجازهٔ ***شاهرخ*** فرزند تیمور اجازه یافتند به مازندران بازگردند، تا اینکه در دورهٔ صفوی به حکومت آنان خاتمه داده شد.

در دورهٔ صفوی، همانند عهد ساسانی، شکوفائی و رونق شهر بهشهر بیشتر شد. بهشهر در دورهٔ صفویان، بویژه شاه عباس، از اعتبار ویژه‌ای برخوردار شد و به علت علاقهٔ شاهان صفوی به این شهر رشد و گسترش شهرنشینی را آغاز نمود. در این دوره با ایجاد کاخها و بناهای زیبا و تأسیسات شهری در محلی که سابقاً ***خرگوران*** نام داشت، بهشهر زیبائی و اهمیت فوق‌العاده‌ای یافت. ***در سال ۱۰۲۱ هـ‌ق در سال ۲۶ سلطنت شاه عباس، بهشهر به عنوان پایتخت بهاری و تابستانی انتخاب و اشرف «اشرف‌البلاد» نام گرفت و ماده تاریخ بنای شهر «دولت اشرف» برگزیده شد.***

در تاریخ مازندران آمده است که به فرمان شاه در دهکده خرگوران مرکز دهستان **پنج هزاره** آغاز شهر نمودند؛ برای ساختن کاخهای پادشاهی استادان زبردست را به کار واداشتند و از باد کوبه با کشتی سنگهای مرمر آورده در ساختمانها بکار بردند، برای استحکام بنا سنگها را بهم پیوسته با سرب استوار کردند. از برای پادشاه شش کاخ ساخته‌اند: کاخ و باغ شاهی، کاخ صاحب‌الزمان، کاخ حرمسرا، کاخ خلوت و کاخ تپه، که همگی به هم متصل و کاخ چشمه عمارت عباس‌آباد و صفی‌آباد که مجزا از دیگر کاخها بود. پس از انقراض دولت صفویه، نادرشاه افشار عده‌ای از افاغنه را به نزدیکی بهشهر کوچاند و ضمن مسافرت در ناحیهٔ مازندران در منطقهٔ سوادکوه مورد سوء قصد واقع شد. در عهدزندیه و قاجاریه بهشهر همانند سایر شهرهای مازندران دستخوش حوادث سیاسی متعددی گردید. در عهد پهلوی شهرستان مورد بحث، بهشهر نامگذاری شد و مرکز فرمانداری گردید.

www.tabarestan.info تبرستان

بهشهر: قبل از تاریخ

سرزمین بهشهر به طور اخص و منطقهٔ سواحل دریای خزر، از قدیمیترین دوران محل سکونت و استقرار انسان در ایران محسوب می‌شود که به تدریج گروهی از آنها موفق به استقرار در محل معین گردیدند و با تولید غذا روستاهای دائمی نخستین را ایجاد کردند. مناطقی که امروزه در بهشهر متعلق به روزگاران کهن وجود دارد، بقایای نخستین اجتماعات انسانی در آن منطقه است که شامل چندین غار در ۸ کیلومتری غرب بهشهر است.

غار کمربند: برای اولین بار در سال ۱۹۴۹ باستانشناس آمریکائی به نام کارلتون ـ س. کون Carlton.S.Coon از دانشگاه فیلادلفیا که جهت بررسی و مطالعهٔ ادوار دیرینه سنگی به بهشهر آمده بود، ضمن بررسیهای خود موفق به کشف دو غار **هوتو** و **کمربند** گردید. نامبرده پس از کاوش و بررسی، نتایج تحقیقات خود را در سال ۱۹۵۱ م منتشر کرد.

نتیجهٔ مطالعات فوق و پیدایش چهار دورهٔ فرهنگی با قدمت ده هزار سال قبل از میلاد از عصر میان سنگی و نوسنگی، همراه با یافتن سفال خشن و ضخیم و اشیاء سنگی مانند سنگ چخماق بود. از بررسیهای باستانشناس

مزبور در این غار معلوم گردید که حیواناتی نظیر خوك، گوسفند، بز و گاو در این زمان اهلی شده‌اند. و همچنین از آزمایشات بر روی استخوانهای مکشوفهٔ ضمن حفاری معلوم گردید که انسانهای ساکن در این غار از نوع انسان نئاندرتال بوده‌اند.

غار هوتو: دومین غاری که توسط هیأت آمریکائی مورد بررسی قرارگرفت معروف به ***غار هوتو*** در نزدیکی غارکمربند است. این غار در حدود یکصد متری غارکمربند قرار دارد و ساکنان این غار پس از ترک غارکمربند این غار را برای سکونت انتخاب کردند. قدیمیترین آثار مکشوفه در این غار سفالینه‌هائی بود که با نقوش ساده بر روی زمینهٔ قرمز تزئین شده بود. همچنین ضمن کاوش در این غار سه اسکلت سر انسان نیز به دست آمد که به ۷۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح تعلق داشت.

تبرستان www.tabarestan.info

غار گمیشان: ضمن عملیات خاکبرداری توسط جهاد سازندگی مازندران در سال ۷۰ ـ ۱۳۶۹ ش در نزدیکی محلی به نام ***گمیشان*** در حوزهٔ شهرستان بهشهر غار دیگری کشف گردید. باستانشناسان میراث فرهنگی پس از اطلاع از جریان امر، ضمن متوقف کردن عملیات ساختمانی جهاد سازندگی به بررسی و تحقیقات در غار مزبور پرداختند.

بررسیهای اولیه باستانشناسان مؤید آنست که ***غار گمیشان*** همانند دو غار کمربند و هوتو از قدمت زیادی برخوردار است. اشیاء به دست آمده از غار مزبور، بویژه ادوات سنگی بسیار زیاد، نشانگر این واقعیت است که غارنشینان این محل از جمله صنعتگران پیش از تاریخ بودند که توانستند از سنگ اشیاء متنوع و جالبی بسازند.

همان طورکه در صفحات قبل گفته شد، به دلایل وضع طبیعی و با توجه به آب و هوا و امکانات مناسب، بهشهر در همهٔ ایام از مراکز استقرار بوده است.

بهشهر در دورهٔ تاریخی

گرچه تحقیقات باستانشناسی در این ناحیه در مراحل ابتدائی است ولی آنچه ازگزارشات محققان بویژه در سالهای اخیر در تپه‌های باستانی متعددی که در این منطقه کشف و مورد کاوش قرارگرفته مانند ***قره تپه*** و مقایسهٔ آن با تمدنهای ناحیهٔ سمنان، شاهرود، دامغان و ***تورنگ تپهٔ*** گرگان، حصار دامغان، ***شاه تپه*** و ... معلوم می‌شود، تداوم سکونت و استقرار در ناحیهٔ بهشهر امری حتمی بوده است.

مثلاً محل قره تپه راکه حوالی غارهای کمربند و هوتو قرار دارد احتمال می‌دهند که همان «تپهٔ» محل کوشک سلطنتی سلوکیان در هیرکانیه باشد که بالاتر از سطح دریا قرار داشت و استرابو (Strabo) بدان اشاره کرده است. از دورهٔ اشکانی آثار باستانی و تاریخی مهمی تاکنون در بهشهر مشاهده نشده است، ولی آثار با ارزش و مهمی از عهد ساسانی در بهشهر به یادگار مانده است. از جملهٔ این آثار، دیوار یا سدی است که در زمان خسرو انوشیروان بین

کوهستان و دریا در نزدیکی بهشهر ساخته شده‌بود. همچنین محلی که نزد اهالی بومی به *بانصران* اشتهار دارد، مورد کاوش و بررسی هیأتهای تحقیقاتی دانشگاه لندن قرارگرفته و نشان داده است که در محل فعلی کاخی از عهد ساسانی بنا گردیده که در قرون اولیه اسلام توسط سپهبدان مازندران مورد استفاده بوده است.

از دوره ساسانی همچنین بقایای آتشکده‌ای در ناحیهٔ کوسان (طوسان) در ۴ کیلومتری غرب بهشهر قابل رؤیت است. ابن اسفندیار از این محل نام می‌برد و طبق گفتهٔ او مورد بازدید *فیروز شاه*، احتمالاً فیروز ساسانی، قرار گرفته است. ظهیرالدین از آن به صورت کوسان یاد می‌کند و می‌گوید: پسر قباد آتشکده‌ای در آنجا بساخت.

همچنین طبق نوشتهٔ ابن اسفندیار، در این محل پادگان نظامی توسط اعراب ایجاد گردید. بهر حال، کشف آثار باستانی و همچنین مجموعه‌ای از سکه‌های عهد ساسانی در این محل همه حاکی از اهمیت محل در عهد ساسانی است.

تبرستان
www.tabarestan.info

بهشهر در دورهٔ اسلامی

از عهد ایلخانی و تیموری آثار معماری و تاریخی پراکنده در بهشهر و اطراف آن به چشم می‌خورد. بیشتر این آثار تاریخی برجهای آرامگاهی است. از جمله، آرامگاههای امامزاده عبدالله در دهکدهٔ اترب (۸۶۰ هـ ق)، امامزاده احمد در تیرتاش (۸۷۳ هـ ق)، امامزاده حسن در تروجن (۷۶۷ هـ ق)، امامزاده سید عبدالله در سارو (۸۸۵ هـ ق)، سید شمس‌الدین (۷۶۵ هـ ق) و کمال‌الدین در غرب کوسان (۸۸۲ هـ ق). ویژگیهای معماری این برجها که خاص منطقهٔ مازندران می‌باشد، به اشکال مربع، مدور و چند ضلعی بنا گردیده و اغلب دارای گنبدی رک یا مخروطی هستند. تزئینات بیشتر در داخل آرامگاه به کار رفته و عموماً دارای در و صندوق منبتکاری شده می‌باشند. تزئینات داخلی بیشتر گچبری و نقاشی بوده و در مواردی معدود از تزئینات آجرکاری و کاشیکاری برای آرایش نمای خارجی استفاده شده است.

آثار باستانی بهشهر در سفرنامهٔ جهانگردان

آثار تاریخی بهشهر در ادوار اسلامی، بیشتر متعلق به عهد صفوی است. علاقهٔ شاهان صفوی، بخصوص شاه عباس، به مازندران بویژه بهشهر و ساری باعث گردید که بهشهر را پایتخت دوم صفویان بنامند. به همین جهت در ایام حکومت شاه عباس بناهای متعددی که اغلب از شکوه و زیبائی خاصی بهره‌مند بودند در بهشهر ایجاد گردید. شاه عباس در سال ۱۰۲۱ هـ ق دستور بنیاد شهر را صادر و چندین هزار خانوادهٔ گرجی را به اشرف (بهشهر) کوچانید. هنگام اقامت شاه عباس در اشرف، هیأت خارجی به دیدار شاه عباس آمده و می‌گویند اولین هیأت سیاسی انگلستان در شهر بهشهر به حضور شاه عباس رسیدند. از این زمان سیل جهانگردان و هیأتهای خارجی که به ایران می‌آمدند علاوه بر اصفهان از بهشهر هم دیدار می‌کردند. در کتابها و سفرنامه‌های آنان مطالب زیاد و جالبی دربارهٔ بهشهر به چشم می‌خورد.

زیبائی و شکوه مجموعه کاخهای صفوی بسیاری از جهانگردان را تحت تأثیر قرارداده بود تاجائی که اغلب آنان شرح کامل و طرحهای جالبی از این مجموعه را در سفرنامه‌های خود آورده‌اند.

پیترو دالا واله (Pietro Della Valle) جهانگرد ایتالیائی و نمایندهٔ پاپ که در سال ۱۰۲۷ هـ ق (شش سال پس از شروع ساختمانهای اشرف) از این شهر دیدن کرده، شرح مفصلی از بناهای آن در ***سفرنامهٔ*** خود داده است.

او می‌نویسد سعی و کوشش شاه بر این است که تعداد ساختمانهای شهر افزایش یابد و به جمعیت آن اضافه گردد.

توماس هربرت (Thomas Herbert) که در سال ۱۰۳۶ هـ ق به این شهر آمده، شرح جالبی دربارهٔ مجموعه‌های آن نوشته است.

جوناس هانوی (Jounas Hanway) نمایندهٔ دولت انگلستان که در سال ۱۱۵۶ هـ ق به ایران آمد، مشاهداتش را در دو جلد سفرنامه منتشر کرد.

تبرستان
www.tabarestan.info

مگلونف دانشمند روسی که در سال ۱۲۷۷ هـ ق به بهشهر آمده و در قصر چهل ستون اقامت گزید، سفرنامه‌اش حاوی مطالب و اطلاعات سودمندی درباره بهشهر می‌باشد.

ژاک دومورگان (J.D.Morgan) اهل فرانسه نیز که در سال ۱۳۰۷ هـ ق برای تحقیقات علمی به مازندران آمد، با خرابی مجموعه بناهای اشرف روبرو گردید مورگان در کتاب خود ضمن شرح بناها تصاویر زیبائی از آنها آورده است.

لرد کرزن (Lord Curzon) انگلیسی کتابی در سال ۱۸۹۳ م تألیف کرد که اشارات قابل توجهی در مورد اشرف دارد.

در کتاب ***عالم آرای عباسی*** تألیف اسکندر بیک ترکمان نیز اطلاعات جالبی دربارهٔ بهشهر نوشته شده است.

سفرنامهٔ ناصرالدین شاه به مازندران، شرح و طرحهای جالبی از بناهای اشرف و کاخ صفی‌آباد در اختیار خواننده می‌گذارد.

بعد از دوران صفویه اغلب بناهای تاریخی و آثار باستانی بهشهر تخریب شده و از بین رفته‌اند؛ ولی بقایای کاخهائی چون چشمه عمارت، آب بندان عباس‌آباد، باغشاه و کاخ تعمیر و بازسازی شدهٔ صفی‌آباد همه نشانگر شکوه و عظمت بهشهر در قرون گذشته است. در عصر جدید، شهرسازی و توسعهٔ شهر بهشهر شکل تازه یافته‌ای دارد و با احداث خیابانهای متعدد، بلوار و ساختمانهای جدید به صورت شهر جدیدی درآمده و همچنان رو به گسترش دارد.

کتابشناسی گزیده

علی بابا عسکری (اشرف البلاد) ۱۳۵۰

محمد یوسف کیانی، نظری اجمالی به شهرسازی و شهرنشینی در ایران، م ۱۳۶۲ «هما»

ناصر نوروز زاده چگینی، مازندران در دوره ساسانی مجله باستان شناسی وتاریخ شماره ۱ و ۲، ۱۳۶۵ ـ ۱۳۶۷

A.H.D. Bivar, G. Fehravari, «The walls of Tammisha» Iran. IV, 1966.

ظهیرالدین مرعشی، تاریخ گیلان و طبرستان، به کوشش منوچهر ستوده، ۱۳۵۰

پاول هرن، تاریخ مختصر ایران، ترجمه رضا زاده شفق، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹

ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، بکوشش علی‌اکبر فیاض، ۱۳۱۹

Carlton.S.Coon., Cave Expoloration in Iran, 1949, Philadelphia, 1951.

ناصر نوروز زاده چگینی، شهرهای مازندران در شهرهای ایران جلد ۴ بکوشش محمد یوسف کیانی جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۲

Carlton.S. Coon., The Seven caves, New York, 1957.

Strabo, The geography, Bohn's classical library, London, X. 31, 3-10

ابن اسفندیار کاتب، تاریخ طبرستان، عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۰

ملکزاده بیاتی، تحقیق درباره صد و بیست و نه سکه ساسانی، مجله باستان‌شناسی و هنر جلد ۳ و ۴ ۱۳۳۸

محمد یوسف کیانی، دو بنای تاریخی حاشیه خزر، مجله موزه‌ها شماره ۵ سال ۱۳۶۲

محمد طاهر قزوینی، عباسنامه، به تصحیح ابراهیم دهگان، سال ۱۳۳۹

M. Y. Kiani, Parthian sites in Hyrcania, Berlin, 1984.

M. Y. Kiani, the Islamic city of Jerjan, Berlin, 1986.

سید حسن قلعه بندی، تاریخ و جغرافیای شهرستان بهشهر، چاپ اثر، ساری.

تبرستان
www.tabarestan.info

بهشهر: کاخ دیوانخانه

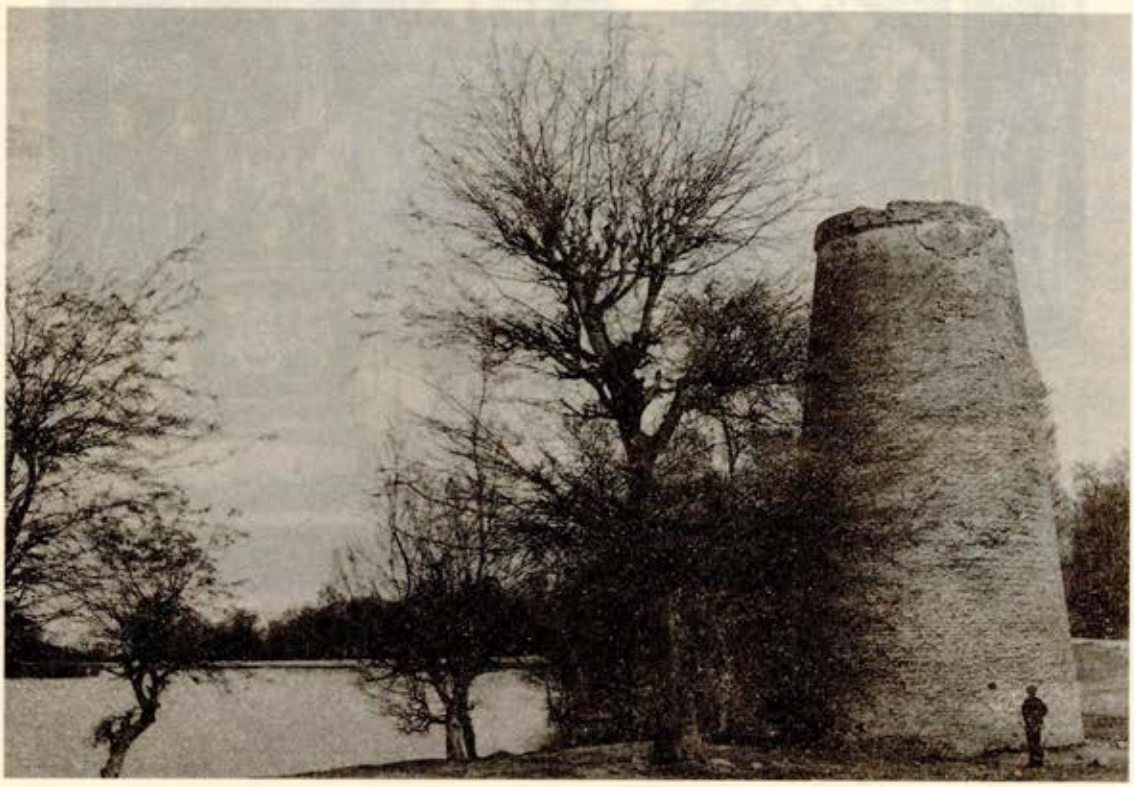

بهشهر: کاخ عباس‌آباد

بهشهر: نمای کاخ چشمه عمارت

بهشهر: یکی از کاخ‌های پذیرائی شاهان صفوی

مشهد پایتخت افشاریان

تبرستان
www.tabarestan.info

محمد علی مخلصی

سابقه تاریخی

سرزمین پهناوری که اینک در شمال شرقی ایران جای گرفته و *خراسان* نامیده می‌شود، از شمال به خاک ترکمنستان، و از مشرق به خاک افغانستان، از جنوب به صحاری سیستان و دریاچهٔ هامون و از مغرب به استان سمنان و از جنوب غربی به استان یزد محدود است.

نام خراسان مرکب از دو کلمهٔ «خور» به معنی «آفتاب» و «آسان» به معنی «محل طلوع» است که بر رویهم «سرزمین طلوع آفتاب» را معنی می‌دهد.

قوم آریائی در سه هزار سال پیش از میلاد از آسیای مرکزی به طرف جنوب سرازیر شده و شعبه‌ای از آنها به نام پارتها وارد خراسان شدند و در آن اسکان یافتند و خراسان اولیه به علت این تمرکز پارتها، ایالت **پارت** نام گرفت.

www.tabarestan.info تبرستان

پاره‌ای از مورخین و جغرافیدانان اوائل اسلامی، سرزمین بزرگ ایران را از نظر تقسیمات سیاسی به هشت اقلیم تقسیم کرده بودند که خراسان، بزرگتر، پرجمعیت‌تر و آبادتر از هفت اقلیم دیگر بوده است و شهرستانهای مهم و بزرگی چون نیشابور، مهرِبلخ، هرات، طوس و... از توابع آن به شمار می‌رفته‌اند.

در دوران اسلام، خراسان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده، به طوری که از سوئی مهد مشعلداران علم و مذهب و فرهنگ و هنر بوده و به همین جهت قرون اولیه اسلامی در خراسان، قرون طلایی تمدن اسلامی خوانده شده است؛ و از سوی دیگر شهرت و اعتبار امروز خود را مرهون استقرار یکی از بزرگترین و مهمترین اماکن مذهبی شیعه یعنی بارگاه ملکوتی حضرت ثامن‌الائمه علی‌بن‌موسی‌الرضا(ع) است. همچنین از نظر وسعت جمعیت، حاصلخیزی خاک، تنوع محصولات کشاورزی و قرار گرفتن در جوار کشورهای پاکستان، افغانستان و ترکمنستان از اهمیت فراوانی برخوردار است.

شهر زیبا و آباد مشهد که مرکز این استان پهناور است، در شمال شرقی خراسان واقع می‌باشد و از نظر جغرافیائی در ۵۹ درجه و ۳۷ دقیقه طول شرقی و ۳۶ درجه و ۱۶ دقیقه عرض جغرافیائی قرار دارد.

وسعت شهرستان مشهد حدود ۲۷۴۷۸ کیلومتر مربع است که از شمال و شرق به کشور ترکمنستان، از شمال غربی به شهرستانهای دره‌گز و قوچان، از مغرب به کوه بینالود و شهرستان نیشابور، و از جنوب و جنوب غربی به شهرستان تربت حیدریه و از جنوب شرقی به شهرستان تربت جام محدود می‌شود.

کوههای هزار مسجد در شمال و کوههای بینالود در جنوب شهرستان مشهد به صورت رشته کوههائی موازی کشیده شده‌اند. رودخانهٔ پرآب کشف رود مهمترین رودخانهٔ این شهرستان بشمار می‌رود که شعبه‌ای از آن از کوههای هزار مسجد و شعبه‌ای دیگر از کوههای بینالود سر چشمه گرفته و پس از مشروب کردن اراضی شهرستان

مشهد وارد رودخانهٔ تجن یا هریرود شده و قسمت کمی از مرز ایران و ترکمنستان را تشکیل داده و سرانجام در ریگزارهای ترکمنستان فرو می‌رود.

هوای مشهد بسیار متغیر است و اختلاف هوا براساس فصول چهارگانه نیست و در تابستان به علت وزش بادهای خشک از طرف سیستان، رطوبت هواکم می‌شود. با اینکه در شمال شهرستان مشهد ناحیه‌ای کوهستانی است و تقریباً کلیه قراء و قصبات آن در دامنهٔ کوههای قره‌داغ و هزار مسجد و بینالود واقع شده‌اند، مع‌ذالک تحت تأثیر بادهای گرم سیستان قرار دارند. در زمستان هوای مشهد و اطراف آن فوق‌العاده سرد است.

وجه تسمیه مشهد

در مورد نام مشهد و وجه تسمیهٔ آن کلیهٔ مورخین و جغرافیدانان متفق‌القولند که در جای قدیم شهر کنونی مشهد، قریه‌ای به نام ***سناباد*** استقرار داشت که پاره‌ای از مورخین آن محل را «بردعه» و «مثقب» نیز ذکر کرده‌اند. پس از شهادت امام هشتم، قریه سناباد، ***مشهد طوس*** و ***مشهدالرضا*** (مشهد اسم مکان و از ریشهٔ شهادت است) یعنی محل شهادت امام رضا نام گرفت و کم کم مشهد بدون مضاف‌الیه طوس و رضا، در زبان و فرهنگ مردم بکار گرفته و متداول شد.

www.tabarestan.info تبرستان

سابقهٔ تاریخی مشهد

شهر مشهد ازآغاز تا اول قرن سوم هجری اهمیت و اعتبار خاصی نداشت و در جای آن قریه‌ای به نام سناباد واقع بوده که از توابع طوس به شمار می‌رفته است. در اواخر قرن دوم هجری قمری حمیدبن قحطبه طائی فرمانده جنگهای بنی‌عباس علیه بنی‌امیه، از طرف منصور و مهدی، دو تن از خلفای عباسی، به حکومت خراسان منصوب شد. وی میان روستای نوقان و روستای سناباد برای خویش باغی بزرگ ساخت و در آن عمارتی مجلل بنا کرد که تا آغاز قرن چهارم هجری قمری بر جای بود. هارون که برای سرکوب شورشهای خراسان به طوس آمده بود بیمار شد و در همین باغ اقامت کرد ولی از این بیماری جان سالم بدر نبرد و در سال ۱۹۳ هـ‌ق درگذشت و در همان محل مدفون گردید. مأمون قبه‌ای بر فراز آن بنا نمود که به ***قبهٔ هارونیه*** اشتهار یافت. در سال ۲۰۳ هـ‌ق که حضرت امام رضا (ع) در بحرانیترین شرایط سیاسی‌زمان به وسیلهٔ مأمون به شهادت رسیدند، به دستور خلیفهٔ عباسی در کنار قبر هارون پدر مأمون، به خاک سپرده شدند. چنین به نظر می‌رسد که این رویداد مهم توجه شیعیان خراسان رابدین محل جلب کرد و درنتیجه رونق و وسعت آن دهکده را باعث گردید.

از آنجاکه درگذشته مشهد یکی از دیه‌های طوس به شمار می‌رفته و اینک طوس قصبه‌ای ازتوابع مشهد به حساب می‌آید، تاریخ و سوابق تاریخی بهم پیوسته‌ای را دارا هستند. بنابراین هر توصیفی از طوس می‌تواند به روشن شدن گذشته نوقان و سناباد و مشهد فعلی کمک شایانی نماید.

طوس از قدیم الایام از حیث اهمیت دومین شهر ربع نیشابور بوده و از دو شهر طابران و نوقان

تشکیل می‌شده است.

در اواخر قرن سوم نوقان و سناباد، به علت توجه سلاطین سامانی به مرقد امام‌رضا(ع) از اهمیت‌و اعتبار خاصی برخوردار بود. قدیمیترین مأخذ از مورخین و جغرافیدانان که از بارگاه امام رضا(ع) نام می‌برد، کتاب البلدان ابن ابی یعقوب (متوفی به سال ۲۸۴ هـ‌ق) است. او شهر بزرگ طوس را نوقان خوانده و بارگاه امام رضا را در طوس ذکر کرده است.

در اوایل قرن چهارم یعنی سال ۳۳۱ هـ‌ق که ابن حوقل از سناباد و طوس دیدن کرده، دهکدهٔ سناباد حصاری محکم و منیع داشت و بارگاه امام هشتم از آبادی و رونق برخوردار بوده و دراطراف آن جماعتی معتکف بودند؛ در اطراف این دهکده معادن مس آهن نقره و فیروزه وجود داشته که پاره‌ای از مردم با استخراج و صدور آن به دیگر شهرهای خراسان به تجارت می‌پرداخته‌اند.

ابودلف نیز حرم امام رضا را از آثار با شکوه اسلامی توصیف کرده و می‌نویسد اقامتگاه حمید بن قحطبه یک میل‌مربع وسعت داشته است. در این زمان به علت توجهی که سلاطین آل‌بویه به مذهب شیعه داشتند، به توسعه و آبادانی سناباد همت گماشتند و پاره‌ای از آنان نیز به تزئین حرم مطهر امام رضا (ع) پرداختند. مع‌هذا چون طابران که بعدها به طوس مشهور شده بود مرکزیت داشته، اهمیت و توسعه یافته و از نوقان پیشی گرفت؛ با این حال نوقان شهرکی بوده آباد و جامعی بزرگ و بازارهای متعدد داشته است.

در سال ۳۸۴ هـ‌ق سبکتکین غزنوی خراسان را به تصرف خود درآورد و به خاطر تعصبات شدید دینی مرقد مطهر امام رضا را ویران کرد. مردمی که از این یورش جان سالم بدر برده بودند تا سالیان متمادی جرأت مرمت آن را نیافتند تا آن که سلطان محمود غزنوی به علت خوابی که دیده بود علیرغم میل باطنی‌اش در سال ۴۲۸ هـ‌ق دستور تعمیر و ترمیم بقعه راصادر کرد و بارگاهی نیک ساخت و قبه‌ای بلند برافراشت؛ مباشر این کار نیز حاکم نیشابور بود.

بعضی از مورخین، احداث اولین حصار مشهد را در سال ۴۰۰ هـ‌ق به سوری بن معتزبن مسعود که از طرف سلطان محمود حکومت نیشابور را داشت و مباشر احداث بقعهٔ امام رضا بود نسبت می‌دهند. پاره‌ای دیگر عقیده دارند که در سنهٔ ۵۱۱ هـ‌ق عضدالدین بن علی‌سور، این حصار را به اندازهٔ مناسبِ تعداد سکنه‌اش بر دور بیوتات آنها بنا کرد.

از سال ۴۲۱ هـ‌ق سلاجقه به تدریج شهرهای مهم خراسان منجمله طوس و توابع آن را زیر نفوذ خود گرفتند؛ و ملکشاه سلجوقی در سال ۴۶۵ هـ‌ق طوس را به تیول به خواجه نظام‌الملک طوسی وزیر خود داد. بنای دو مسجد جامع، یکی در طوس و دیگری در نوقان را به خواجهٔ طوسی نسبت می‌دهند. سلطان سنجر به علت معجزه‌ای که در شفای فرزند یکی از وزرای خود دید، به شرف‌الدین ابوطاهر دستور باز سازی و تکمیل و تزئین حرم مطهر را صادر کرد که امروزه آثار زیبای این دوره، در حرم مشاهده می‌شود.

حمله غزان در سال ۵۴۸ هـ‌ق بلای خانمانسوز دیگری بود که طوس و مشهد رابه ویرانی کشید و نفایس این

www.tabarestan.info تبرستان

شهرها را به تاراج برد.

هنوز آثار ویرانی غزها از چهره خراسان پاک نشده بود که در سال ۶۱۷ هـ ق طوفان زرد مغول ولایت طوس را مانند دیگر نواحی خراسان درنوردید، ابتدا طابران و نوقان به دست تولی پسر چنگیزخان با خاک یکسان شد و مردمش قتل عام گردیدند، عمارت و بنای مرقد امام رضا (ع) را خراب کردند و اموال ونفایس آن را به غارت بردند. اگر چه ویرانی طوس و مشهد در حملهٔ مغول از حد افزون بود لیکن دیری نپائید که این دو شهر بار دیگر توانستند تجدید حیات یابند. پس از اینکه اوکتای پسر چنگیز بر سریر سلطنت تکیه زد، یکی از دبیران وی در سال ۶۳۷ هـ ق به حکمرانی طوس رسید و این شهر را تا سال ۶۴۱ هـ ق مقر فرمانروائی خود قرار داد و به ترمیم ویرانیهای طوس و مشهد پرداخت. امرا و رجال نیز به تبعیت از او هر کدام بناهای زیاد بنیان نهادند و کاریزها احداث کردند و طوس کم‌کم رو به آبادانی پیش رفت و این توسعه و آبادی، در شهر مشهد که در نزدیکی آن قرار داشت نیز بی‌تأثیر نبود.

تبرستان www.tabarestan.info

در اوایل قرن هشتم هجری قمری سلطان محمد خدا بنده پادشاه شیعی مغول که‌به ترویج و تحکیم آئین اسلام سعی بلیغ و در عمران و آبادی شهرها کوشش فراوان داشت، شهر مشهد را مورد توجه قرار داد و عمارت ویران شدهٔ مرقد امام رضا را تجدید بنا نمود و به آبادانی مشهد پرداخت؛ به طوری که هنگامی که در سال ۷۳۴ هـ ق ابن‌بطوطه مراکشی از مشهد دیدن کرده آن را شهری بزرگ، پرجمعیت، با میوه‌ها، آبها و آسیابهای زیاد توصیف نموده و می‌نویسد:

«مشهد امام رضا قبر بزرگی دارد؛ قبر امام در داخل زاویه‌ای است که مدرسه و مسجدی در کنار آن وجود دارد؛ این عمارتها همه با سبکی بسیار زیبا ساخته شده و دیوارهای آن کاشی است. روی قبر ضریحی چوبی قرار دارد که سطح آن را با صفحات نقره پوشانده‌اند. از سقف مقبره قندیلهای نقره آویزان است. در آستان هم ازنقره است و پردهٔ ابریشم زر دوزی از در آویخته. روبروی قبر امام، قبر هارون‌الرشید واقع شده که آن هم ضریحی دارد و شمعدانهایی روی قبر گذاشته‌اند.»

اولین بار حمداله مستوفی مشهد را **مشهد طوس** نامیده و آن را از مشاهیر مزارات متبرکه خوانده است.

پس از اضمحلال سلسلهٔ ایلخانان مغول، طوس ضمیمهٔ قلمرو دولت کوچکی شد که امیر ارغونشاه رئیس طایفهٔ ***جانی‌قربانی*** تأسیس کرده بود. در حدود سال ۷۹۰ هـ ق، حاکم محلی طوس که از این طایفه بود نام امیر تیمور را از خطبه انداخت و به همین جهت طوس مورد هجوم وحشیانه میرانشاه فرزند تیمور واقع شد. هر چند مردم طوس با فداکاری و ایثار در برابر این یورش مقاومت کردند، لیکن پایداری دژهای طابران ونوقان در برابر سیل سپاهیان میرانشاه دیری نپائید. طبق نوشتهٔ پاره‌ای از متون تاریخی، به دنبال گشوده شدن این دژها در سال ۷۹۱ هـ ق، حدود ده‌هزار نفر از اهالی طوس و اطراف آن قتل عام شدند و درکنار هر یک از شهرهای طوس مناره‌هائی از سرهای بریدهٔ بیگناهان برپا شد. پس از این حادثه طوس اهمیت و اعتبار خود را از دست داد. تیمور، پس از ویران

شدن شهرهای خراسان فرزند خود شاهرخ رابه حکومت خراسان گماشت. وی برخلاف پدرش تیمور، علاقمند به عمران و آبادی بود و در صدد آباد کردن بلاد منهدم شده برآمد؛ منجمله فرمان مرمت و بازسازی قلعه و باروی طابران طوس راکه بر اثر تاخت و تازها به کلی ویران شده بود صادر کرد، وی در سال ۸۰۸ هـ ق خواجه سید میرزا را به امارت طوس مأمور کرد و از مردم طوس که از یورش سپاهیان تیمور جان سالم بدر برده و به سناباد پناهنده شده و در جوار مرقد مطهر امام رضا (ع) خانه‌های گلی ساخته و ساکن شده بودند، درخواست مراجعت به طوس را نمود. لیکن پناهندگان طوسی که به زندگی در جوار بارگاه امام هشتم مأنوس شده بودند، از بازگشت به طوس امتناع ورزیدند و شاهرخ نه تنها متعرض آنان نگردید بلکه به دور بیوتات و خانه‌های آنان حصاری کشید و به آبادانی سناباد پرداخت. ظاهراً از اوایل قرن نهم هجری قمری نام طوس با مشهد امام هشتم مترادف گردید. علاقهٔ مردم به داشتن گوشهٔ امنی در کنار مشهد، کمک به گسترش مرزهای قریهٔ سناباد کرد. برگرداندن نهرهائی که به طابران و نوقان می‌رفت باعث فنای آن نواحی آباد، و آبادانی و عمران سناباد شد و روز به روز بر رونق و آبادی و عظمت آن افزوده گشت؛ منجمله، به امر گوهرشاد خاتون همسر شاهرخ تیموری کوششهائی در ساختن اماکن مذهبی نمود. مسجد بزرگ گوهر شاد، خانقاه ، رباط، کتابخانه، دارالشفاء مدرسه‌های پریزاد، دو در بالاسر و شبستان دارالسیاده حاصل فعالیتهای معماری عهد تیموری است.

www.tabarestan.info تبرستان

به هنگام سقوط تیموریان افرادی ازاین خاندان در طوس کما بیش استقلال داشتند. در سال ۹۱۸ هـ ق عبیداله خان اوزبک طوس و مشهد رامورد حمله قرار داد لیکن همینکه از حرکت شاه اسمعیل صفوی به سمت خراسان آگاه شد، این دو شهر را تخلیه کرد.

سلاطین صفوی که در اعتلای شعائر مذهب شیعه سعی وافر داشتند، خراسان و بخصوص مشهد رامورد توجه خاص قرار دادند؛ بر همین اساس هرات در عهد شاه اسمعیل اول از دارالملک خراسان خارج شد و شهر مشهد جای آن راگرفت. در همین زمان مشهد به واسطهٔ توجهات وهدایای جماعت شیعه شکوه و عظمت خود را بازیافت. شاه طهماسب بارها به مشهد رفت و به آبادی آن همت گماشت و به توسعهٔ آن پرداخت؛ منجمله، دستور تعمیر و بازسازی باروی شهر که توسط شاه اسمعیل ساخته شده بود را صادر کرد و در پاره‌ای از قسمتهای آن به احداث برج و بارو پرداخت. مورخین پیرامون این حصار را یک فرسخ و تعداد برجهای آن را ۱۴۱ با شش دروازه نوشته‌اند.

وی علاوه بر آن، صحن عتیق را به صورت کنونی درآورد، مناره زیبائی بر فراز ایوان بنا کرد و آ ن را با گنبد مطهر تزئین نمود.

هر چند توجه خاص سلاطین صفوی پیوسته بر عظمت شهر مشهد می‌افزود، لیکن مانع از صدمات و حوادث غیر مترقبه در این شهر نگردید. چنانکه در درگیری بین طرفداران و مخالفان عباس میرزا صفوی (شاه‌عباس) ، مشهد با شهرهای دیگر خراسان هرکدام حدود چهارماه در محاصره بود و در مشهد آنچه ازگنجینهٔ آستان قدس رضوی باقی مانده بود به دست مرتضی قلیخان پرناک برای گردآوری سپاهیان به تاراج رفت.

در سال ۹۹۶ هـ ق اختلافات میان علیقلی‌خان شاملو و مرشد قلیخان استاجلو دوباره پای اوزبکان را به خراسان باز کرد و شهر مشهد آماج یورشهای بیرحمانه آنان قرار گرفت؛ چنانکه اوزبکها بسیاری از اهالی شهر مشهد راکشتند و جمعی رابه اسارت برده و بناهای زیادی را ویران نمودند، اما شاه عباس در استخلاص این شهر تعجیل نموده و این خطه را از لوث وجود آنان پاک نمود. در دوران پادشاهی شاه عباس اعتبار و رونق شهر مشهد روبه فزونی نهاد. شاهراهی میان اصفهان ـ مشهد ـ هرات احداث و کاروانسراها و آب انبارهای بزرگ در مسیر آن جهت استفادهٔ زوار حضرت رضا (ع) ساخته شده. صحن عتیق نیز در این عهد توسعه یافت.

در عهد شاه عباس دوم بخش بزرگی ازکتیبه‌ها و کاشیکاریهای صحن عتیق تعمیر گردید. در این دوره بر روی هم ده مدرسه در مشهد ساخته شد و تعدادی از آنها مانند مدرسهٔ فاضل‌خان و مدرسهٔ نواب و مدرسهٔ عباسقلی‌خان از نظر موقوفات در ایران بی‌نظیر بود. موقوفات مزروعی مدرسهٔ عباسقلی‌خان ظاهراً از بیرون دروازهٔ شرقی مشهد آغاز شده و تا دروازهٔ هرات می‌رسید. نوادهٔ میرزا الغ رضوی که از سادات مشهور خراسان و از بستگان شاه عباس بود، مدرسهٔ صالحیهٔ نواب رابنا نهاد که ساختمان آن به سال ۱۰۸۶ هـ ق در عهد شاه سلیمان صفوی تکمیل گردید.

www.tabarestan.info

شاه سلطان حسین در احداث ابنیهٔ این شهر و مدارس آن اهتمام زیادی نمود و بر زینت حرم مطهر افزود و موقوفات زیادی برای آن مقرر نمود، به طوری که مجموع در آمد آستان قدس از محل موقوفات خراسان و دیگر ایالات در این عهد بالغ بر پانزده هزار تومان می‌شد.

صدمات وارده بر مشهد از هجوم افاغنه، ضربهٔ شدیدی به آبادانی این شهر وارد کرد. شاه طهماسب دوم که به علت شکست از افاغنه دست خود را از دارالسلطنهٔ اصفهان و قزوین کوتاه می‌دید، برای اولین بار مشهد را به عنوان پایگاه انتخاب کرد و رضا قلی خان سردار را جهت سرکوبی ملک محمود سیستانی که پس از پیروزی برنادر قلی افشار در نیشابور تاجگذاری کرده و مشهد را به پایتختی برگزیده بود، به خراسان فرستاد. رضاقلی‌خان سردار در این جنگ شکست خورد و به طوس عقب نشینی کرد. در غیاب ملک محمود، اهالی مشهد سر به شورش برداشتند. ملک محمود پس از بازگشت به قلع و قمع مخالفین پرداخت و حکومت خود را بیش از پیش در این شهر مستحکم نمود.

شاه طهماسب در اجرای برنامه‌های خود بار دیگر نادرقلی را به فرماندهی قوای مامور به تسخیر مشهد منصوب کرد. وی با سپاهی‌گران در خواجه ربیع مشهد اردوی خود را برپا کرد و هر روز با دلاوران افشار به شهر مشهد یورش برده و پس ازکشتن گروهی از سپاهیان ملک محمود به اردوگاه بر می‌گشت؛ مقصود وی تحلیل‌بردن قوای‌ملک محمود بود.

همانطورکه محمود افغان در سال ۱۱۲۵ هـ ق نتوانست با حمله اصفهان را متصرف شود، نادر نیز موفق نشد از این راه مشهد را مسخر سازد؛ علت عدم موفقیت او این بود که از طرفی مشهد استحکامات قوی و پادگانی‌نیرومند داشت و از طرف دیگر قوای مهاجم قلیل و فاقد توپخانه بود. به همین جهت نادر چاره‌ای ندید

جز آن که از حمله چشم پوشیده به محاصرهٔ شهر بپردازد.

در دورهٔ محاصره و توقف‌زیاد اردو در خواجه ربیع، بین نادر قلی و فتحعلیخان مبارزه‌ای خونین در گرفت که بالاخره نادر پیروز شد و فتحعلیخان به دستور شاه طهماسب به قتل رسید.

ملک محمود چون از اختلافات اردوی نادر اطلاع پیداکرد، مصمم شد از فرصت سود جسته و حلقهٔ محاصره را بشکند. به همین جهت توپخانهٔ خود را از شهر مشهد بیرون آورد و اقدام به یورش همه جانبه نمود. پس از جنگ شدیدی که در ۳ کیلومتری مشهد روی داد، ابراهیم خان فرماندهٔ توپخانه وی کشته شد و ملک محمود ناچار به شهر مشهد عقب‌نشینی کرد و از آن پس مدت دوماه مشهد در محاصرهٔ سپاهیان نادر قرار داشت. ملک محمود دیگر یارای خارج شدن از استحکامات خود در مشهد رانداشت اما در عین حال نادر نیز نتوانست در دو حملهٔ خود به مشهد کاری از پیش ببرد. بالاخره با فریفتن یکی از فرماندهان ملک محمود به نام پیر محمد، در شب ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۱۳۹ قوای خود راکه متشکل از دوازدهٔ هزار نفر بود از دروازه میرعلی آمویه (میرعلمیون) که پاسداری آن با پیر محمد بود وارد شهر مشهد کرد. ملک محمود تلاشی مذبوحانه برای اخراج قوای نادر از شهر نمود، لیکن با دادن تلفات زیاد تسلیم و به یکی از حجره‌های حرم امام رضا (ع) پناهنده شد.

www.tabarestan.info تبرستان

ارتش پیروز نادر بااستقبال مردم در تمام شهر مستقر شدند و نادر بنابه سوگندی که یاد نموده بود فرمان داد منارهٔ دیگری مقابل منارهٔ شاه طهماسبی بسازند و آن را با ایوان طلا زینت دهند.

نادر برای استحکام دائمی قدرت خویش در این شهر که مدتها آرزوی تصرف آن را داشت، در همان روز ورود، رضاقلی میرزا پسرش راکه حکومت ابیورد را داشت، با خانوادهٔ خود در ارگ مشهد جای داد و خود نیز اقامت کوتاهی در مشهد داشت و منزلش در محلهٔ چهارباغ و حرمسرایش در محوطهٔ باغ حرم مشهد بود. بدین ترتیب نادر قلی مشهد را مرکز عملیات نظامی خود جهت سرکوبی کردهای قوچان و افاغنهٔ غلجائی قرار داد و پس از پرداختن به این کار، در سال ۱۱۴۵ هـ‌ق شاه طهماسب دوم را از سلطنت خلع و پسر هشت ماههٔ او را به نام شاه عباس سوم به پادشاهی‌برداشت و خود نیابت سلطنت را در دست گرفت. وی پس از تاجگذاری در دشت مغان، شهر مشهد را به پایتختی برگزید. زیرا با بسط قلمرو سلطنت او در خاور، این شهر از لحاظ مرکزیت بر اصفهان ترجیح داشت. گذشته از آن، مشهد بزرگترین و مهمترین شهر نزدیک به زادگاهش ابیورد و کلات نادری بود. در آن زمان، علی‌رغم درگیریها و کشمکشها و جنگهای افاغنه و ملک محمود سیستانی، شهر مشهد بسیار آباد و پر رونق بود و در حدود ۶۰ هزار خانه و سیصد هزار تن جمعیت داشت.

هر چند ظاهراً نادر شاه مشهد را به پایتختی خود انتخاب کرد، لیکن باید گفت که اساساً در دورهٔ نادر پایتختی چون اصفهان در دورهٔ شاه عباس وجود نداشته است. به گفتهٔ بازن طبیب نادرشاه، دربار نادر همیشه در چادر و روی زین اسبش مستقر بود. علاوه بر آن، عصر نادری روزگار کشاکش و جنگها و نزاعهای بی‌پایان بو دو نادر خود به واسطهٔ شرایط خاص سیاسی مملکت توانسته بود قدرت را در دست گیرد. وی بیشتر از هر چیز متکی به نبوغ نظامیش بود وکمتر فرصت تعمق در تشکیلات دیوانی و عمران و آبادانی شهرها را داشته است. به همین جهت

رضا قلی میرزا از طرف پدر مأمور بوده همه گونه وسائل رفاه و آسایش مردم‌مشهد را فراهم آورد. اگر پاره‌ای از مورخین و جهانگردان عصر نادری شهر مشهد را با رونق و آباد توصیف کرده‌اند، این عمران و آبادانی را باید مرهون کیاست و سیاست رضا قلی میرزا دانست. در طول حکمرانی وی، از سراسر نقاط ایران و متصرفات جدید نادر دسته دسته هنرمندان و بازرگانان روی به مشهد آوردند؛ به طوری که در آغاز نیمهٔ دوم سدهٔ دوازدهم هجری قمری بازرگانی مشهد رونق شایانی داشت. تامپسون بازرگان انگلیسی که در سال ۱۱۵۳ هق در مشهد بسر می‌برده بر آبادی و تجارت پر رونق این شهر صحه گذارده است.

بازن طبیب نادر شاه نیز مشهد را یکی از شهرهای بزرگ ایران و حاکم نشین ایالتی خراسان ذکر کرده است.

در این زمان شهر مشهد دارای برج و باروئی عظیم بوده که در نمای خارجی خود برجهای مثلثی شکل جهت مدافعهٔ بهتر داشته است. این حصار که در طول زمان به صورت ویرانه‌ای درآمده بود، به وسیلهٔ نادر، پس از تصرف مشهد، مرمت شد. قصر سلطنتی در محلهٔ کوچه بالا (بالا خیابان) واقع شده بود. بازارهای بزرگ این شهر مالامال از کالاهای گرانبهائی بود که توسط تجار بلخ، بدخشان، قندهار، هندوستان و اصفهان و... به مشهد وارد می‌شده است. شهر مشهد دارای ۹۰ باب کاروانسرای درونشهری آباد و پررونق بوده است.

www.tabarestan.info تبرستان

نادر در بالا خیابان مشهد برای خود آرامگاه مجلل و زیبا بنا نهاد. مطابق وقف‌نامه‌ای که برای آرامگاه نوشته و اصل آن در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است، چنین معلوم می‌شود که این باغ، زیبا و مشجر بوده‌است زیرا در وقفنامه، دو نفر باغبان موظف برای آنجا تعیین شده بود. این بنا دارای مناره و گلدسته بوده و در جلوی بنا سقاخانه‌ای بوده که آب آن را از محل مخصوص می‌آورده‌اند و در پنج ماه فصل گرمای هر سال یخ مصرف می‌شده است. بنای آرامگاه را دو راهروی بزرگ، دو ایوان و چهار اتاق تشکیل می‌داده که متصل به مقبره بوده‌اند؛ بر روی قبر ضریح فولادیِ مزین به جواهر قرار داشته است.

طبق وقفنامه، دو نفر خادم، دونفر مؤذن و دو نفر قاری حقوق بگیر برای آرامگاه مقرر گردیده و مصارفی برای روشنائی و عطرپاشی و عنبر افشانی معین شده و در هر شب جمعه و آخر هر سال طعام و انفاق به مستضعفین می‌شده؛ در هر پنج سال فرشهای مقبره از قالی و نمد تجدید می‌گردیده و هر دو سال باید یک جفت پردهٔ مخمل نو حاشیه‌دار در دو درب آرامگاه آویخته و قیمت فرشها و پرده‌های کهنه به مردم مستحق انفاق می‌گردیده است.

نادرشاه علی‌رغم وجود مشغلهٔ نظامی، توجهی خاص به حرم امام‌رضا (ع) داشته است. در حقیقت باید عمران و آبادی حرم امام را مرهون استجابت نذرهائی دانست که نادر جهت پیروزی خود در جنگها کرده بود. از مهمترین اقدامات نادر در مشهد می‌توان به احداث منار و مطلا نمودن آن در صحن عتیق، مذّهب نمودن ایوان و اهدای ضریحی نقره‌برمرقد مطهر حضرت اشاره کرد. علاوه بر آن، در بزرگی را که در طرف جنوب غربی صحن قرار داشت نیز مذّهب نمود و هدایای بی‌شماری چون فرشهای ابریشمین و چهارده چراغ از طلای تمام عیار تقدیم مرقد مطهر امام هشتم (ع) کرد.

نادر در صحن عتیق حوضی از مرمر سفید گرانبها ساخت که سه پا طول و هیجده پا محیط داشت او برای

آوردن سنگهای این حوض از هرات به مشهد با شخصی قرار داد بست و شرط کرد که ظرف دوازده روز این سنگها را به محل کار برساند. همچنین نادر شاه پس از بازگشت پیروزمندانه از هندوستان قندیل طلای مینا و قفل طلا و مرصعی تقدیم بارگاه حضرت نمود. نادر شاه هر چند به آبادانی مشهد و بخصوص بارگاه امام هشتم توجهی خاص داشت، اما همّ خود را مصروف آبادانی کلات نمود.

کلات قلعهٔ کوهستانی محکم نظامی و باشرایط سوق‌الجیشی ممتازی است که راههای ورود و خروج معین و معدودی دارد که به در بند شهرت یافته‌اند و تنها در بند ارغونشاه است که ورود و خروج مردم از گذرگاه طبیعی را میسر می‌سازد. به همین جهت نادر شاه به حصار کلات به سبب استحکام آن به قدری علاقمند بود که پس از بازگشت از هندوستان آن را محل خزاین و غنائم خود قرار داد و در حدود نه کرور روپیه (چهار میلیون و پانصد هزار تومان) سکه طلا و نقره در خزانه‌های معظم و گنجینه‌های کلات قرار داد و جواهرات و فرشها و اشیاء قیمتی و گرانبها دسته بندی گردید. نادر شاه برای تقویت خزانه و استحکام محل گنجینه‌ها دستور لازم را صادر نمود. به همین جهت تأسیساتی در آنجا بنا نهاد و آن را به صورت قلعه ای درآورد. نادر همهٔ وسائل زندگی خود را برای مدتی طولانی فراهم آورد و عده‌ای پاسدار و توپچی و پیاده برای حفاظت آن گماشت.

در حکومت کوتاه مدت دورهٔ افشاریان، ازنظر ایجاد بناهای مذهبی و غیر مذهبی در مقایسه باسلسله‌های دیگر فعالیت زیادی به عمل نیامد؛ ولی علاقهٔ نادر به شرق خراسان به ویژه کلات، باعث شد که چندین بنای جالب توجه در این منطقه از آن روزگار به یادگار ماند و نحوهٔ معماری آن دوره رامشخص نماید.

بنای نادری

از جمله بناهای معروف آن زمان کاخی است معروف به ***کاخ خورشید*** که در سال ۱۱۵۰ هـ‌ق به دستور نادر احداث گردید؛ همانند قصور شاهان، این کاخ نیز در محوطهٔ باغ بسیار بزرگی که با دیواره‌های سنگی و آجری محصور گردیده ساخته شده است. کاخ شامل یک بنای ۸ ضلعی است که برروی چهار ردیف پلکان برپا شده است. ورودی بنا در اضلاع ۸ گانه واقع شده که منتهی به سالن اصلی کاخ می‌گردد. قطر بنا ۳۴ متر و مصالح ساختمانی آن از آجر و ملاط ساروج است. همان طوری که گفته شد، نقشهٔ کاخ ۸ ضلعی نامنظم است؛ و زیبائی بنا بیشتر در آرایش نمای خارجی ساختمان می‌باشد که با سنگهای قرمز تزئین گردیده‌است. بر روی اضلاع ۸ گانه ۸ طاقنمای کم عمق ساخته شده است. طبقهٔ اول کاخ شامل یک تالار گنبددار ۸ ضلعی است که به وسیلهٔ چهار در ورودی با ایوانهای چهارگانه ارتباط دارد، به نظر می‌رسد این تالار مهمترین بخش کاخ بوده و مراسم و تشریفات در آن انجام می‌گردیده است. طبقهٔ اول با گنبد استوانه‌ای شکل که در معماری ایران کم نظیر است به طبقهٔ دوم راه می‌یابد. این گنبد که ۲۵ متر ارتفاع و ده متر قطر دارد از سنگ به فرم خیاری یا شیاری بنا گردیده است. تزئینات بنا باحجاری روی سنگ انجام گرفته و تقریباً تمامی نمای خارجی را می‌پوشاند. نقش حجاریها شامل گلدان، شاخه و برگ، گل و بوته، نقش پرندگان و میوه‌های گوناگون است که در نهایت مهارت و دقت انجام شده است. نقش

www.tabarestan.info تبرستان

میوه‌هائی که در تزئینات حجاری انجام شده شامل میوه‌هائی چون گلابی، انگور، گردو و موز می‌باشد.

بنای کاخ خورشید از نظر معماری جزء آثار پرارزش معماری ایران است. سبک و شیوهٔ ساختمانی کاخ خورشید حکایت از آن دارد که معمار و سازندهٔ آن از نظر تزئینات به هنر آرایشی سبک هنری هند نظر داشته و یا نادر شاه به هنگام اقامت در هندوستان تحت تأثیر بنای مشابه آن واقع شده که این کاخ رابا الهام از هنر هندی دستور ساخت داده است.

از دیگر بناهای باقیمانده از عهد نادری مجموعهٔ بناهای **کبودگنبد** درکلات واقع است ـ مجموعهٔ فوق شامل مسجد، آب‌انبار، حمام، بازار، کاروانسرا و مدرسه می‌باشد که متأسفانه هنوز مورد بررسی و تحقیق کامل قرار نگرفته است. زیباترین بخش مجموعه، مسجد آن است که به شکل ۴ ایوانی بناگردیده و با کاشیهائی به رنگ خاکستری وکبود پوشش شده است. ورودی مسجد به وسیلهٔ یک هشتی کوچک به میانسرای مسجد راه می‌یابد. ایوان جنوبی که از دیگر ایوانها بزرگتر است، شبستان اصلی مسجد را تشکیل می‌دهد. از نظر معماری، مسجد کبود گنبد از اهمیت فراوانی برخوردار است. از در تا میانسرا با سنگ تزئینی تزئین شده و جرزها و لچکیها با کاشی هفت رنگ آرایش شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

ساقهٔ گنبد کشیده و بلند می‌باشد که با کاشی هفت رنگ تزئین گردیده است. کلمات الله، محمد و علی از نوشته‌هائیست که با کاشی گنبد رامی‌پوشاند. بنای آن در زمان فتعلیشاه قاجار مرمت گردیده و در حال حاضر نیاز به محافظت و تعمیرات دارد.

بدون شک آبادانی و ویرانی شهرها بستگی به اوضاع سیاسی و اجتماعی آن روزگاران دارد. به همین جهت افزایش و یا کاهش فعالیتهای اقتصادی، حکایت از آرامش و یا ناامنی آن شهر می‌کند. اوضاع مشهد نیز علی‌رغم پایتخت بودن، گسترش و توسعهٔ شهر، ازدیاد جمعیت در عرض سه سال از سالهای ۱۱۵۳ تا ۱۱۵۶ هـق به علت ستمگریهای مأموران و محصلان مالیاتی آنچنان وخیم شد که بازار بازرگانی آن از رونق افتاد و این شهر که روزی مورد نظر و علاقهٔ نادرشاه بود، مانند سایر شهرهای ایران رو به انحطاط نهاد. شرحی که ون‌میروپ کارگزار شرکت انگلیسی از میزان بازرگانی مشهد در ۱۱۵۶ هـق تهیه کرده است بر این خرابی تدریجی اوضاع گواهی می‌دهد. از ۱۱۵۶ تا ۱۱۶۰ هق یعنی سالی که نادر به دست چند تن از سردارانش کشته شد، ظاهراً وضع به همین منوال بود اما شورش پاره‌ای از مردم شهرهای خراسان در باز پسین سال فرمانروائی نادر به کشتارهائی انجامید که ضمن آن سرهای همگی سرداران و بازرگانان بر باد رفت. به همین جهت رابطهٔ مشهد با مراکز بازرگانی شمال ایران به کلی قطع گردید.

پس از قتل نادر، سرداران سپاه علیقلی خان برادر زادهٔ نادر شاه را به پادشاهی انتخاب کرده و او را از هرات به مشهد آورده بر تخت نشاندند. علیقلی خان موسوم به عادلشاه، جهت دستیابی به اموال و جواهرات سلطنتی و غنائم هندوستان به کلات حمله برد و پس از فتح آن شهر خزائن و جواهرات را به مشهد انتقال داد و تمامی شاهزادگان و بازماندگان نادر را از پای درآورد و آرامگاه نادر را منهدم نمود. وی دستور داد در شهر مشهد ارگی

بسازند و کلیهٔ گنجینه‌های نادر را که از کلات به مشهد آورده بود در آنجا بگذارند. آ ن بنا در سه ماه تمام شد و در اطراف آ ن خندقهای بسیار عریض و عمیقی کندند و زمینهای اطراف را محکم کردند و تمام آنها را با مقدار زیادی اسباب توپخانه مجهز نمودند؛ و کارگرانی را که در آن ساختمان کار می‌کردند به سخاوتی که در ایران سابقه نداشت مزد می‌دادند. بخششهای عادلشاه در سه ماههٔ اول پادشاهی، مردم مشهد را مشغول داشت ولی کم کم آذوقهٔ شهر رو به نقصان گذاشت. برای جبران آن به شهر قوچان حمله کرد، مخزن‌ها را گشود و به‌مشهد بازگشت و قحطی پایان یافت.

آقا محمدخان قاجار در سال ۱۲۱۰ هـ ق به طلب جواهرات نادری به خراسان لشگر کشید و شاهرخ میرزا پادشاه افشاری را شکنجه کرد و قسمت اعظم جواهرات رااز او گرفت. وی علاوه بر ویرانیهائی که به شهر مشهد وارد کرد، باقیماندهٔ آرامگاه نادر شاه را نیز با خاک یکسان نمود.

نادر میرزا فرزند شاهرخ که تا سال ۱۲۱۰ هـ ق به نیابت از پدر حکومت مشهد را به دست گرفته بود، پس از حملهٔ آقامحمدخان به هرات رفت و سپس مجدداً به مشهد بازگشت. وی بعضی از نفایس حرم و قسمتی از ضریح مطلای دور مرقد مطهر حضرت رضا را برای مخارج جنگهایش خرج کرد و پس از آن گوی طلائی را که در بالای مرقد آویخته بود تصرف نمود. برادرش نصرالله میرزا غارت را تکمیل کرد و از طلاهای روضهٔ رضوی سکه زد تا به لشگریان خود دهد، اما سربازان به واسطهٔ تقدس طلاها آن را مخفیانه به‌میرزا مهدی مجتهد، تولیت آستان قدس، پس دادند که وی پس از جمع‌آوری طلاها ضریحی بر مرقد مطهر امام احداث کرد. این کار باعث کینهٔ نادر میرزا گردید و سرانجام به قتل میرزا مهدی دست یازید. فتحعلیشاه محمد حسین خان سردار را جهت سرکوبی وی به خراسان فرستاد. سردار چهارماه مشهد را محاصره کرد تا این که دروازه‌بانان شهر را گشودند و نادر میرزا عاقبت در اواخر ذیقعده به دست محمد ولی میرزا دستگیر و به تهران روانه شد. نادر میرزا به دست فتحعلیشاه شکنجه و مثله شده به قتل رسید و بدین ترتیب پس از ۵۷ سال از قتل نادرشاه، سلسلهٔ افشاریه منقرض گردید.

هر چند فتحعلیشاه به مشهد توجه داشت، اما خرابیهای وارده بر این شهر در حمله آقامحمدخان و خود وی و درگیری بین آنان و آخرین بازمانده‌های سلسلهٔ افشار به بسیار زیاد بود بخصوص اینکه در ۲۰ سال اول سدهٔ سیزدهم هجری قمری با آنکه بخش بزرگی از مشهد به واسطهٔ هجومهای متعدد غارتگران اوزبک به کلی ویران شده بود لیکن هنوز اطراف شهر را برج و باروئی عظیم احاطه کرده بود که به گفتهٔ برخی از سیاحان از دیوار شهر هرات عظیمتر بوده که درازای آن به سه فرسنگ می‌رسیده است.

ارگ دولتی که از مستحدثات محمد ولی‌میرزا بود در طرف محله غربی و نزدیک باروی شهر قرار داشت، این بنا عاری از هرگونه امتیاز هنری معماری بود.

شهر مشهد، به گفته فریزر دارای ۳۲ محله بوده که هر کدام از کویها کدخدائی ویژه داشته اما در بسیاری از این محلات نه از آدمی نشان بود و نه خانه‌ای سالم وجود داشته است. بعضی از سیاحان محلات دایر را ۷ محله و جمعیت شهر را حدود ۴۰/۰۰۰ نفر ذکر کرده‌اند. ابنیه و بیوتات شهر چندان امتیازی نداشته و از تمام شهر،

تبرستان www.tabarestan.info

بناهای خانه‌های اطراف حرم خوب و آبادان بوده است. نمای خانه‌های مشهد فقیرانه بوده ولی دارای حیاطهای با صفا و پاکیزه بودند. بازار بزرگ شهر از جنوب غربی صحن بزرگ مسجد گوهرشاد شروع می‌شده و به کوچهٔ تنگی که به طرف میدان ارگ مشهد می‌رفته منتهی می‌شده است. در این هنگام مشهد دارای ۱۶ مدرسه بوده که عمدتاً در دورهٔ صفویه ساخته شده بوده‌اند.

فتحعلیشاه در این زمان علاوه بر مرمت ابنیهٔ آستان قدس، صحن جدیدی که اکنون به صحن آزادی مشهور است احداث کرد و درهای مطلا و مرصع به جواهر هدیهٔ روضهٔ رضوی نمود که در آن زمان ۱۶ هزار تومان قیمت داشته است.

وجود ۲۵ کاروانسراکه شامل ابنیهٔ وسیع با عماراتی که بعضاً وقف بر مدارس بودند، نشان از رونق اقتصادی شهر داشته‌اند. وجود کارخانه‌های مخمل‌بافی، پوست، پوستین و فیروزه باعث تجارت معتبری با بخارا، قندهار، هرات و یزد گردیده بود.

تبرستان
www.tabarestan.info

درآمد والی خراسان محمد ولی میرزا پسر فتحعلیشاه، از محل عوارض و مالیاتهای گوناگون شهر، به نود هزار تومان بالغ می‌شد. بدین ترتیب که عوارض انبارها، دکانها و تجارتخانه‌های مشهد بالغ بر ۲۵ هزار تومان، و میزان عوارض گمرکی برای کالاهائی مانند شکر، ادویه ونیل هر بار شتر ده ریال یا ۵ درصد تمامی مال‌التجاره بود؛ کالاهای گرانبهاتر مانند شال، پارچه‌های حریر و کتان و نخی‌یک در چهل یا دو و نیم در صد عوارض گمرکی داشت... از این رو طبق محاسبهٔ کانالی در سال ۱۲۴۶ هـ ق در مشهد سالانه برابر پانصد هزار تومان کالا به فروش می‌رفت و یا دست به دست می‌گشت که بخشی از آن به عنوان ترانزیت از مشهد خارج می‌شد.

در سال ۱۲۶۰ هـ ق جمعیت مشهد به علت ورود مهاجران از مرو، سرخس، قندهار و هرات به ۶۰ هزار نفر و عده زوار به سی‌هزار می‌رسیده است. هر چند شهر مشهد از نظر آبادانی هیچگونه پیشرفتی نداشته لیکن رونق بازار تجارت به درجه‌ای بود که جلب توجه می‌نموده. به گفتهٔ خانیکف، وجود کاروانسراهای متعدد نموداری از رونق بازار داد و ستد شهر بوده. وی چهارده باب از این کاروانسراها راکه مهم بوده بدین سان نام می‌برد: کاشیها، در رود (ترود)، قزوین، سالار، رضاقلی میرزا، گمرک، زنبورکچی، ابدالخان، امام جمعه، زغالی، سلطانی، میرمعین، دارالزیاره و شاه ویردیخان.

ژنرال فریه، بازارتجارت شهرمشهد بویژه قند و شکر راکه‌از یزد به خراسان و بالاخره به حدود آسیای مرکزی حمل می‌شد پر سود بیان می‌کند. پارچه‌های حریر و پنبه‌ای و ظرفهای بلور و چینی ساخت اروپا از تهران وارد می‌شد ودربازارهای آسیای مرکزی به فروش می‌رفت و در مقابل شال کشمیری، پوست سیاه بخارائی، پوستینهای کابلی، اشتران خیوه و اسبان ترکمان در بازار مشهد به فروش می‌رفت. بازارکالاهای داخلی نیز رونق فراوان داشت زیرا خراسان به بافتن قالی و حریر و تهیهٔ نمد و همه گونه سلاح بویژه شمشیرهای خراسانی مشهور بود.

در سال ۱۲۶۳ هـ ق، یعنی بازپسین سال پادشاهی محمد شاه و آغاز سلطنت ناصرالدین شاه، بار دیگر مشهد شاهد آشوب و بلوای محمدحسن خان سالار بود که از آشوب هرات و هرج و مرج دربار استفاده کرده و در اندک

زمانی قلعهٔ کلات را متصرف شد. در همان سال به فرمان وی تمام قندیلها و چراغها و اثاثیه زرین حرم حضرت رضا را آب کرده به نام وی سکه زدند. نزدیک به دو سال سالار در مشهد با استقلال تمام حکومت کرد تا آن که سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه به کوشش میرزاتقی خان امیرکبیر والی خراسان گردید و به سرکوب شورش سالار همت‌گماشت. درسال ۱۲۶۵ هـ ق مشهد به‌محاصره درآمد وسالار وفرزند وبرادرش دستگیر وبه‌هلاکت رسیدند.

بی‌لیاقتی دربار قاجار، جنگهای پی‌درپی، هجومهای سبعانه ترکمانان، شورشهای خوانین و شیوع بیماریهایی چون وبا و آبله صدمات زیادی به اهالی مشهد وارد آورد. کاپیتن مارش در سال ۱۲۸۸ هجری، به هنگام دیدارش از شهر مشهد، از گورستانهای زیاد این شهر یاد می‌کند و می‌نویسد مردم به علت علاقه‌ای که به دفن مردگان خود در جوارتربت امام رضا(ع) داشتند به اینکار مبادرت می‌ورزیدند.

قحطی سال ۱۲۸۸ هـ ق نیز مزید بر علت شده، مشهد را در فقر و تنگدستی سختی قرار داد. مورخان و جهانگردانی که از مشهد دیدن کرده‌اند همگی از کلبه‌های ویران گلی و راهروهای سرپوشیدهٔ باریک و کثیف گله داشتند، لیکن از بازارهای پر کالا و رنگارنگ و تجارت پرسود این شهر نیز شرحی هر چند مختصر نگاشته‌اند.

صنیع‌الدوله در سال ۱۳۰۰ هـ ق و اودانوان و بیت در سال ۱۳۰۲ هـ ق تنها کسانی هستند که بیشتر به توصیف شهر پرداخته و ویژگیهای آن را ثبت کردند. از مجموعهٔ این نوشته‌ها چنین برمی‌آید که در زمان ناصرالدین شاه مشهد توسعهٔ آنچنانی نداشته و هیچ چیز به جز آستان مقدس حضرت رضا(ع) جلب توجه نمی‌کرده است.

شهر را حصار قدیمی محصور کرده و خندق و خاکریزی آن را احاطه کرده. تنها راه ورود به شهر، پلی بر روی خندق بوده است. مشهد در این زمان ۶ دروازه داشته که عبارت بودند از: دروازهٔ نوقان، دروازهٔ پائین خیابان دروازهٔ بالا خیابان، دروازهٔ سراب، دروازهٔ ارگ و دروازهٔ عیدگاه.

سربازخانه و میدان مشق و توپخانه در طرف جنوب غربی شهر و در کنار ارگ دولتی واقع بوده است. تنها خیابان شهر، یعنی بالا خیابان، از دروازهٔ بالا خیابان تا دروازهٔ پائین خیابان ا دامه داشته و آستان قدس در وسط ا ین خیابان واقع بوده است. عرض این خیابان ۲۲ ذرع و طول آن از دروازهٔ بالا خیابان تا صحن حضرت ۱۹۵۰ ذرع و از صحن تا دروازهٔ پائین خیابان ۸۵۰ ذرع بوده است. دو طرف خیابان باغات و دکانهای متعدد وجود داشته و درختان بلند و زیبای چنار آن را می‌آراسته است. تلگرافخانهٔ مشهد و خرابه‌های قبر نادرشاه و رضا قلی‌میرزا در این خیابان قرار داشته. نهر بزرگی در امتداد خیابان شرقی غربی جاری بوده و بهترین شوارع و معابر مشهد اطراف همین نهر بوده است.

شهر مشهد در این زمان ۶ محلهٔ بزرگ و ده محلهٔ کوچک داشت؛ محلات بزرگ عبارت بودند از: محلهٔ خیابان علیا، محلهٔ خیابان سفلی، محلهٔ سراب، محلهٔ چهارباغ، محلهٔ عیدگاه و محلهٔ نوقان؛ و محلات کوچکتر بدین ترتیبند: محلات پاچنار، ارگ سرسوق، سرحوضان، محلهٔ جدید، مرویها، تپ‌المحله، محلهٔ غیر شمارها... در مشهد یک محله نیز اختصاص به یهودیها داشت که بیشتر حرفهٔ آنها کهنه‌فروشی بود. حرم مطهر در مرکز شهر واقع شده و داخل هیچکدام از محله‌های مزبور نبوده است.

www.tabarestan.info تبرستان

خانه‌های شهر چندان وسعتی نداشت، بعضی از آنها از دو حیاط تشکیل شده و سطح آنها از کوچه عمیق‌تر بود دهلیز خانه‌ها تنگ و عمیق و تاریک بوده و سقف آنها را با کاه و گل پوشانده و مملو از زباله و فضولات بوده است. خانه‌های اعیانی از این قاعده مستثنی بوده و خانه‌های وسیع و بزرگ با بادگیرهای بلند که به طرز نمایانی بر فراز مشهد قد برافراشته به طبقات مرفه تعلق داشته‌اند.

بازار مشهد نیز مرکز اقتصادی پر رونقی بوده ونظر سیاحان و مورخان رانیز به خود جلب کرده است. این بازارها مرکز خرید کالاهای گوناگون از جمله شمشیر، خنجر، زره، دیگ و ظروف سنگی، پوست بخارائی، بهترین گلیم‌های ترکمانی و ساروق و قالیچه‌های مشهد، بیرجند و قائن بوده است.

کرزن در سفرنامهٔ خود با آوردن آمار و ارقام، بازار تجارت مشهد را در انحصار روسها دانسته. ۲۵ سال بعد که سرپرسی سایکس و جانسون به این شهر سفر کرده‌اند مشهد را شهر جالبی نیافته و مانند وامبری، مگره، گور و کرزن منظر عمومی شهر را از بالای خانه‌هایکنواخت، غم‌انگیز و زشت دیده‌اند. جمعیت مشهد را شصت هزار نفر ضبط نموده و به‌جز حرم حضرت رضا و بناهای پیرامون آن، در سراسر مشهد یک عمارت ندیده‌اند که به گفتهٔ آنها ارزش معماری داشته باشد.

www.tabarestan.info تبرستان

آخرین خسارت شدیدی که بر اثر گلوله‌باران توپخانهٔ روس تزاری به آستان قدس رضوی وارد آمد، نشان از نفوذ روزافزون بیگانگان و بی‌لیاقتی و سرسپردگی پادشاهان قاجار دارد. در بارهٔ این رویداد غم‌انگیز در سال ۱۳۲۹ ه‍.ق، دوایت دانالدسون می‌نویسد:

> ظاهراً به روسها اجازه داده شد تا در اعادهٔ نظم کمک نمایند؛ و آنها نیز از محل مناسبی در بیرون شهر صحن و پیرامون حرم حضرت را به گلوله بستند. شدت آتشباری چندان بود که در خلال چند دقیقه خرابی‌زیادی بر گنبد و بناهای آستانه واردآمد. در این ماجرا بیش از یکصد تن کشته شدند.

آغاز ترقی شهر مشهد و رونق بازرگانی خراسان و مشهد در نخستین سالهای سلسلهٔ پهلوی صورت گرفت. در این دوره مشهد با صدوسی هزار نفر جمعیت، احداث راهها و راه‌آهن، ساختمانهای زیبا، ایجاد بیمارستانها، دانشگاه، کتابخانه‌ها و موزه و فرودگاه، مقام چهارمین شهر ایران را احراز کرده بود.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار جمهوری اسلامی، شهر مشهد به شدت مورد توجه قرارگرفت و به عنوان یکی از بزرگترین مکانهای مذهبی قطب جلب زائران و جهانگردان گردید. در حال حاضر شهر مشهد با ۲۰۴ کیلومتر مربع وسعت و ۱/۵۴۰/۰۰۰ نفر جمعیت به جهت موقعیت مذهبی، صنعتی و اقتصادی، بعد از تهران دومین شهر پر جمعیت ایران محسوب می‌شود. وجود کارخانه‌های متعدد، نیروگاههای بزرگ، فرودگاه عظیم بین‌المللی، احداث راه‌آهن مشهد ـ سرخس ـ عشق‌آباد، توسعهٔ شبکهٔ صدا و سیما، احداث راههای جدید، اتوبانها، دانشگاهها، بلوارها و پارکهای زیبا، توسعه و نوسازی و تکمیل مجموعهٔ آستان قدس رضوی، شهر مشهد را به عنوان یک شهر زیبا، آباد، مترقی و توریستی مورد توجه مسلمانان و جهانگردان دنیا قرار داده است.

کتابشناسی گزیده

منابع فارسی

جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدیخان استرآبادی با توضیح سید عبداله انوار ـ انجمن آثار ملی ۱۳۴۱.

دره نادره تألیف میرزا مهدیخان استرآبادی تصحیح دکتر سید جعفر شهیدی ـ انجمن آثار ملی ۱۳۴۱.

نامه‌های طبیب نادرشاه ترجمه دکتر علی‌اصغر حریری انتشارات انجمن آثار ملی ـ ۱۳۴۰.

کارنامه انجمن آثار ملی دکتر حسین بحرالعلومی انتشارات انجمن آثار ملی

راهنما یا تاریخ آستان قدس علی مؤتمنی از انتشارات آستان قدس

نادرنامه محمد حسین قدوسی نشریه انجمن آثار ملی خراسان ۱۳۳۹.

نزهت القلوب حمداله مستوفی بکوشش محمد دبیر سیاقی کتابخانه طهوری ۱۳۳۶

سفرنامه ابن بطوطه ترجمه محمد علی موحد بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۷

ایران و مسئله ایران لرد کرزن ترجمه علی جواهر کلام انتشارات ابن سینا ۱۳۴۷.

حدود العالم من المشرق الی‌المغرب بکوشش منوچهر ستوده انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۰

از خراسان تا بختیاری هانری رنه دالمانی ترجمه و نگارش همایون فره‌وشی چاپ ابن‌سینا ـ ۱۲۳۵.

سفرنامه کلاویخو ترجمه مسعود رجب نیا شرکت انتشارات علمی فرهنگی ۱۳۳۶.

ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی ج ۱ به کوشش و اهتمام محمد عباسی انتشارات امیرکبیر ۱۳۳۶.

سفرنامه ابو دلف در ایران با تعلیقات مینورسکی ترجمه سید ابوالفضل طباطبائی انتشارات زوار تهران ۱۳۵۴

صورةالارض ابن حوقل ترجمه دکتر جعفر شعار انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۵

البلدان ابی یعقوب بن واضح الکاتب چاپ لیدن

احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم مقدسی چاپ لیدن ۱۹۰۶

سفرنامه خراسان (سه سفرنامه هرات ـ مرو ـ مشهد) به کوشش ایرج افشار انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۷.

سفرنامه خراسان و کرمان غلامحسین خان افضل الملک به اهتمام قدرت اله روشنی زعفرانلو انتشارات طوس

مزارات خراسان کاظم مدیر شانه‌چی چاپخانه دانشگاه مشهد

سفرنامه خراسان و سیستان ترجمه قدرت‌اله روشنی مهرداد رهبری انتشارات یزدان ۱۳۶۵.

روزنامه سفر خراسان حکیم الممالک زیر نظر ایرج افشار انتشارات فرهنگ ایران زمین ۱۳۵۶.

جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردان ابوالقاسم طاهری از انتشارات شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی ایران سال ۱۳۴۸

کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران دکتر عزیزاله بیات انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۷ تهران

مطلع الشمس ج ۱ و ۲ تألیف محمد حسن خان صنیع‌الدوله به اهتمام تیمور برهان لیمودهی انتشارات فرهنگسرا ۱۳۶۲.

مرات البلدان تألیف محمد حسن خان صنیع الدوله به کوشش دکتر عبدالحسین نوائی ومیرهاشم محدث انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۶۷.

جغرافیای کامل ایران از انتشارات وزارت آموزش و پرورش

جغرافیای تاریخی شهرهای ایران عبدالحسین نهچیری انتشارات مدرسه ۱۳۷۰

www.tabarestan.info تبرستان

کلات نادری محمد رضا خسروی انتشارات آستان قدس رضوی ۱۳۶۸
ایران زمین جلیل زاهد محمد رضا زهتابی انتشارات پدیده ۱۳۴۸
دائرة المعارف سرزمین و مردم ایران عبدالحسین سعیدیان انتشارت علم و زندگی ۱۳۶۳.
فهرست بناهای تاریخی ایران نصرت‌اله مشکوتی سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ۱۳۴۵.
مشروطه گیلان از یادداشتهای رابینو به انضمام وقایع مشهد در ۱۳۳۰ هـ ق ۱۹۱۲م به کوشش محمد روشن کتابفروشی طاعتی رشت ۱۳۵۲.
نادرشاه از نظر خاورشناسان دکتر رضا زاده شفق انتشارات انجمن آثار ملی ۱۳۳۹.
آثار تاریخی کلات نو سرخس تألیف مهدی بامداد انجمن آثار ملی ۱۳۳۳.

منابع لاتین

YATE A.C.LT. England and Russia to face in Asia London 1887.

VAMBERY, A. His Life and Adventures London, 1864

CURZON, G.N. Persia and the Persian Question 2 Vols. London, 1892.

THOMPSON, G. See Hanway Vol. 1

FRASER, JAMES BAILLIE Journey into Khorassan in the years London, 1825-1821 & 1822.

O'DONOVAN, EDMOND The Merv Oasis. 2 Vols, London, 1882.

KER PORTER, ROBERT Sir Travels in Georgia, Persia, Armenia, London, 1821 etc. 1817-1820 2-Vols.

EAST, EDWARD B. Journal of a Diplomat's 3 years residence in Persia 2 Vols. London, 1864.

GOLDSMITH, Gen. Eastern Persia 2 Vols. London, 1876 Sir F.

CLAVIJO R. GONZALEZ DE, Narrative of the Embassy to the Court of Timour. Translated by Clements P. Markham.

KHANIKOF, KHANYKOV N.V. Memoir Sur La Partie Meridionalde Paris, 1862 l'asie Central.

FERRIER, J.P. Caravan Journeys & Wanderings in London, 1856 Persia.

CONALY, A. Journey to the north of India overland from England through Russia' Persia and Afghanistan. 2 Vols. 1834.

MARSH HIPPIS LEY C. A Ride through Islam being a Journey London, 1877. through Persia, Afghanistan to India via Meshed & Herat to Kandahar.

MACGREGOR, Col. C.M. Narrative of a Journey through the pro-London, 1879 vince of Khorassan in 1876. 3 Vols.

BAKER, Valentine Clouds In The East London, 1876.

HUNT, C. The Persian Campaign London, 1858.

www.tabarestan.info تبرستان

۶۳۸

مشهد: مجموعه حرم حضرت رضا (ع) طرح: فرد ریچاردز

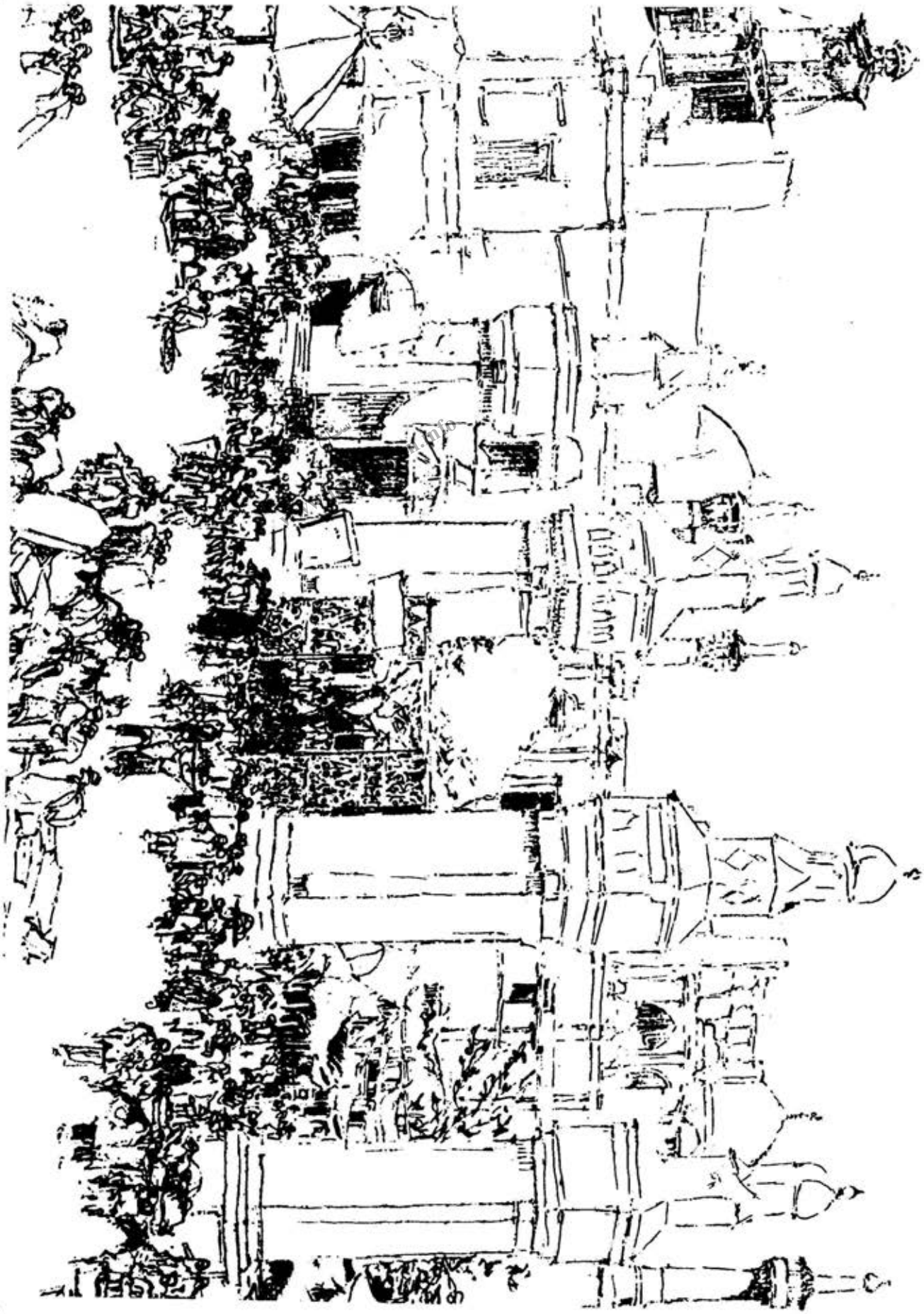

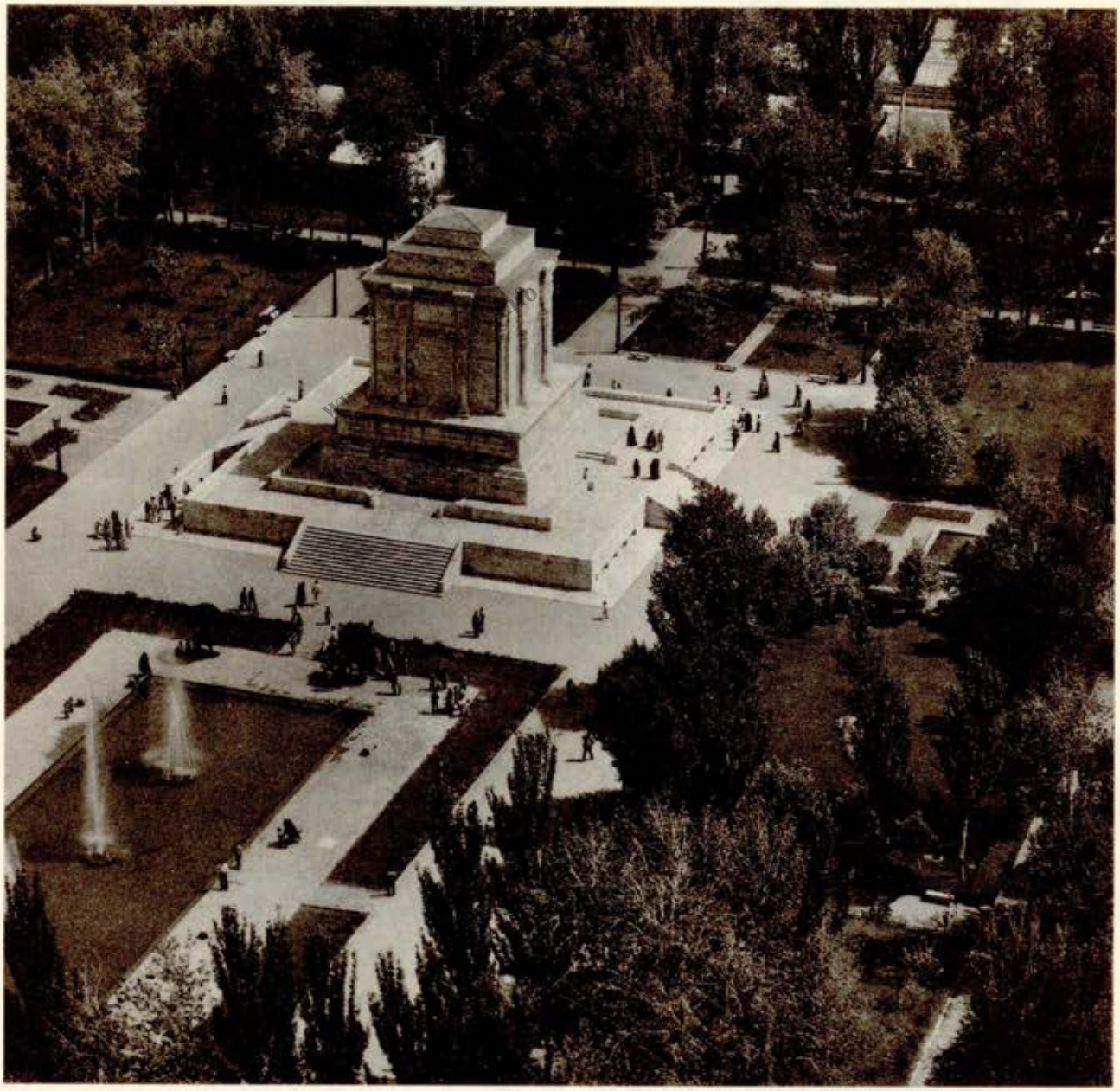

طوس: آرامگاه فردوسی

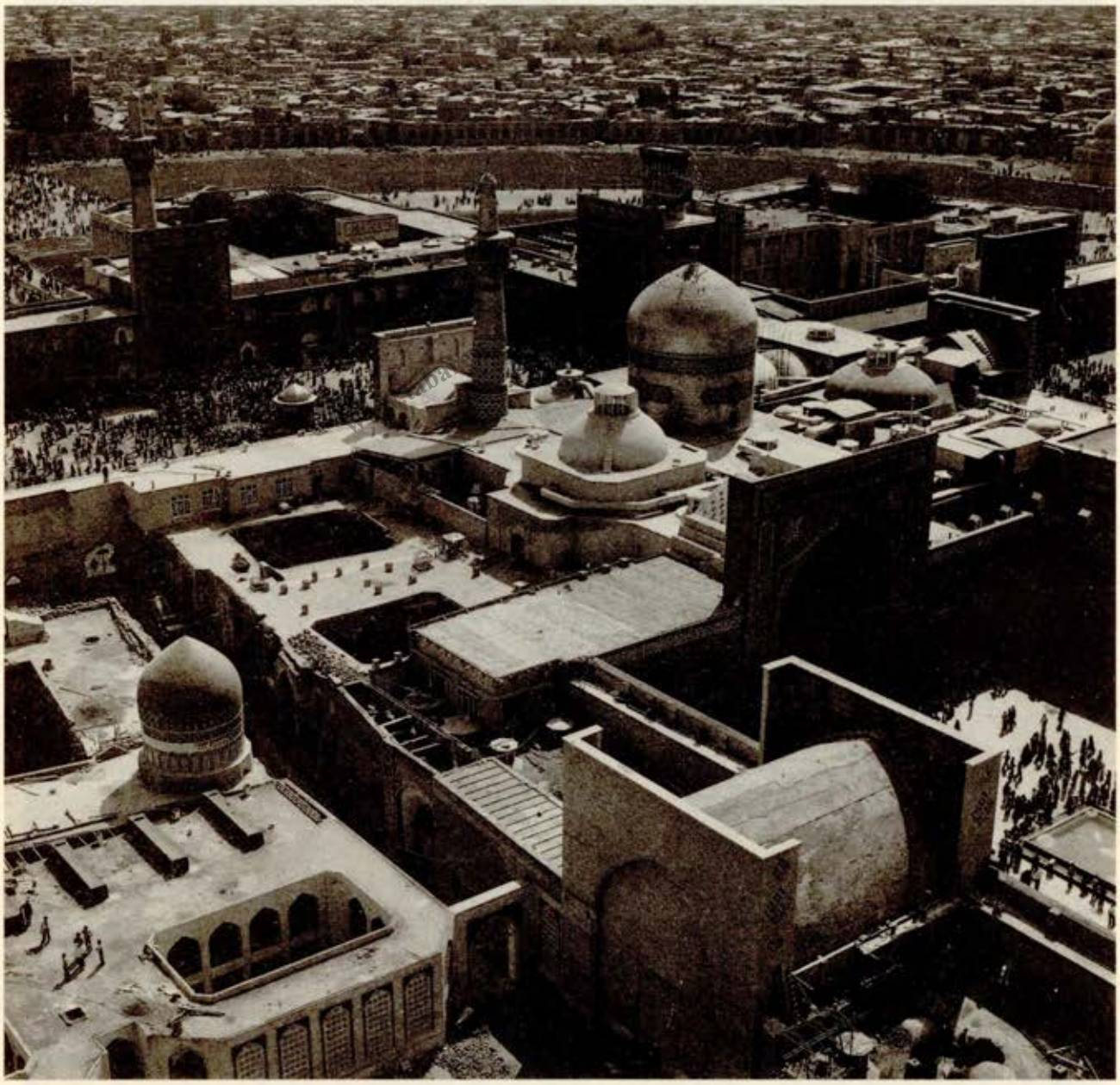

مشهد: مجموعه بناهای حرم حضرت رضا

مشهد: مجموعه حرم حضرت رضا (ع)

www.tabarestan.info تبرستان

مشهد: بازار رضا

مشهد: مجموعه بناهای حرم حضرت رضا (ع)

مشهد: مجموعه بناهای حرم حضرت رضا

مشهد: مجموعه بناهای حرم حضرت رضا

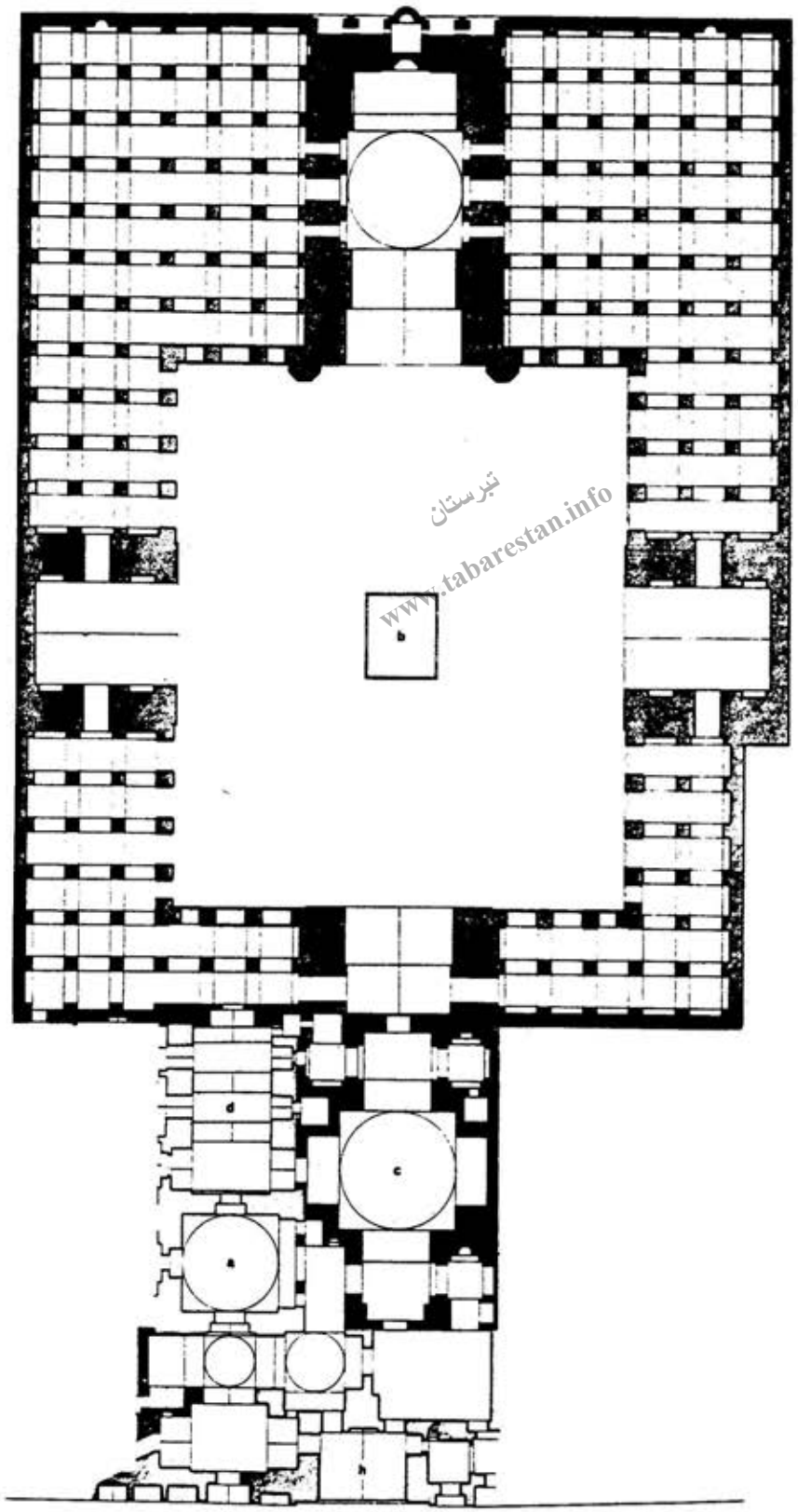

a- آرامگاه امام رضا

b- مسجد گوهرشاد

c- دارالسیاده (؟)

d- دارالحفاظ

h- ایوان حیاط کهنه

تبرستان
www.tabarestan.info

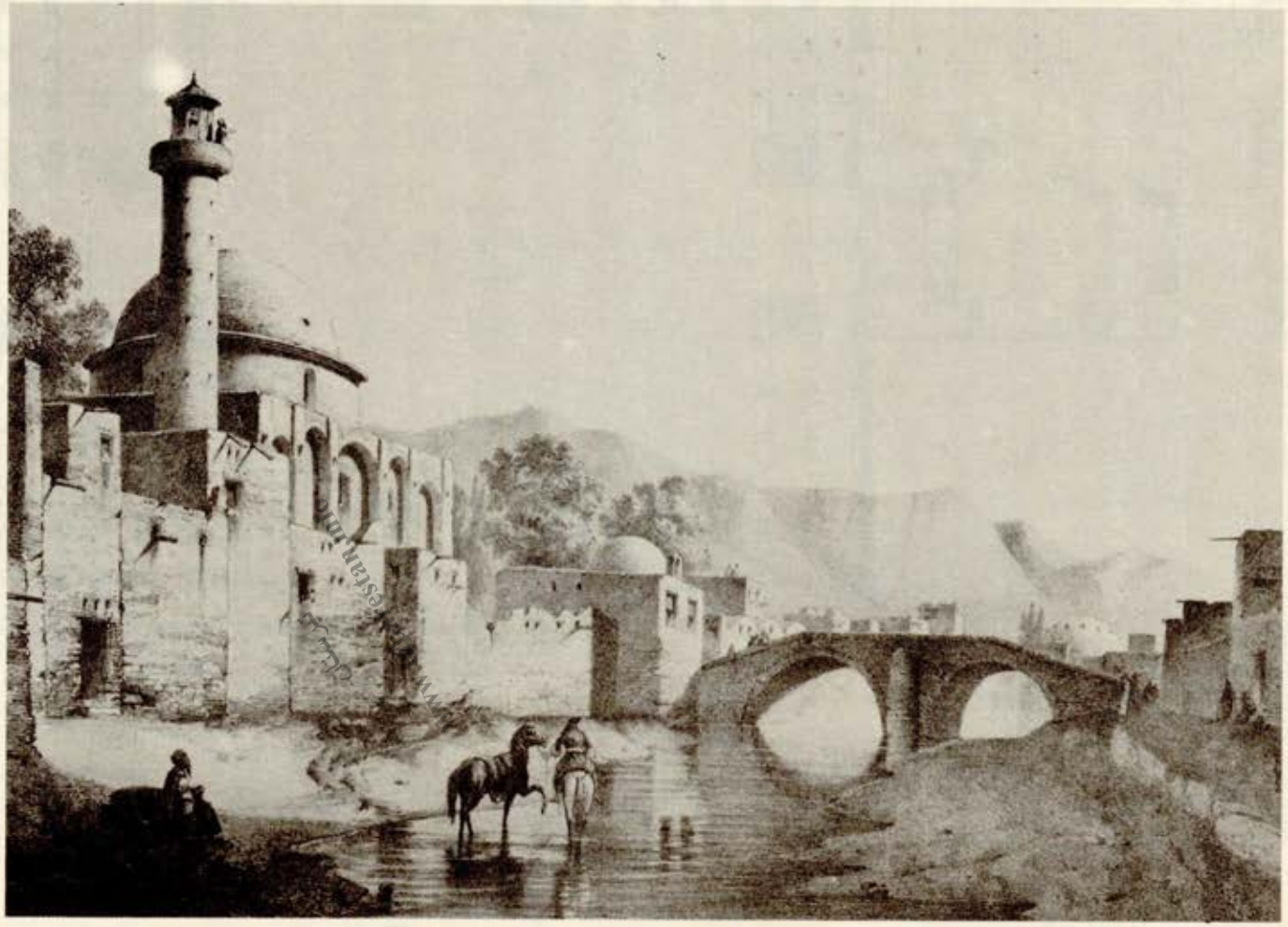

شیراز: آرامگاه علی بن حمزه

شیراز پایتخت زندیان

تبرستان
www.tabarestan.info

علیرضا آریان‌پور

نام کهن و حدود پارس

کتیبه‌هائی که بر دیواره‌های کوهها نقش بسته و مدارک گوناگون که از حفاریهای باستانشناسی به دست آمده، همه گویای آن است که سرزمین پارس از زمانی که تاریخ آغاز آن را به یاد ندارد مسکون بوده، و شهرها و شهرکهای فراوان آن مراکز تجمع و تمدن انسانی را تشکیل می‌داده، و راههای ارتباطی کاروان‌رو، آبادیهای این سرزمین را به سایر نواحی ایران و کشورهای هم مرز مرتبط می‌ساخته است.

نام پارس به شکلهای گوناگون در سنگ نوشته‌های آشوری و کتب مورخان یونانی و کتیبه‌های هخامنشی آمده است. بطورکلی، پارس به ناحیه‌ای گفته می‌شود که از سوی جنوب و جنوب غربی به کناره‌های خلیج فارس، و از طرف مشرق به کرمان، و از جانب شمال به اصفهان و کوههای بختیاری، و از سمت شمال غربی به خوزستان منتهی می‌گردد.

www.tabarestan.info تبرستان

حکومت نشینهای پارس در پیش از اسلام

پارس، براساس تقسیم‌بندی اصطخری و مقدسی در پیش از اسلام به پنج «بهر» تقسیم می‌شده و هر بهری را «کوره» یا «خوره» می‌گفته‌اند:

۱ ـ ***کورهٔ اردشیر***، مرکز آن شیراز و شهر مهم آن گور (فیروزآباد کنونی) است؛

۲ ـ ***کورهٔ استخر***، مرکز آن شهر استخر بوده که حوالی مرودشت حالیه است و آثار تخت جمشید در این کوره واقع شده است؛

۳ ـ ***کورهٔ دارابگرد***، مرکز آن دارابگرد بوده که ویران شده و داراب کنونی در نزدیکی آن ساخته شده است؛

۴ ـ ***کورهٔ شاپور***، مرکز آن شهر شاپور، که خرابه‌های آن در کنار رود شاپور واقع و شهر مهم آن کازرون است؛

۵ ـ ***کورهٔ ارگان***، مرکز آن شهر ارگان در حوالی بهبهان کنونی که عربها آن را ارجان می‌گفتند. بندرگناوه از شهرهای مهم این بخش بوده است.

نواحی فارس در دورهٔ اسلامی

پس از استیلای موقت لشگریان عرب بر ایران، دگرگونیهای زیادی در وضعیت شهرها و آبادیها ایجاد شد؛ برخی شهرها از بین رفت، و آبادیهائی هم پدیدار شد. در دورهٔ اسلامی فارس را به چهار «بهر» تقسیم کردند.

۱ ـ ***ناحیهٔ فارس***، مرکز آن شهرستان شیراز؛

۲ ـ ***ناحیهٔ شبانکاره***، مرکز آن شهر ایگ، نزدیک به اصطهبانات امروزی که عربها آن را ایج می‌گفتند.؛

۳ـ *ناحیهٔ لارستان؛*

۴ـ *ناحیهٔ کهگیلویه.*

احداث شیراز و توسعهٔ آن در سده‌های نخستین هجری قمری

نام شیراز در لوحهای گلی که در تخت جمشید کشف شده آمده است. هر چند نام شیراز گویای باستانی بودن آن است، ولی پیدایش این شهر و گسترش آ ن مربوط به دورهٔ اسلامی است. از حفاریهائی که در خرابه‌های قصر ابونصر انجام گرفته و سکه‌هائی که در آن حوالی به دست آمده معلوم می‌شود در آن محل شهرکی به نام شیراز قرار داشته که فاصلهٔ آن تا شهر کنونی حدود چند کیلو متر بوده است.

هنگام ورود عربها به ایران و تصرف فارس، جلگهٔ شیراز دشتی سبز و خرم بوده که در نقاط مختلف آن روستاهای آبادی وجود داشته، و سپاهیان عرب این دشت را برای اردوگاه برگزیدند. از همین جا بوده که نخست دژ مستحکم ***قهندر*** گشوده شد. سپس به سوی استخر که مرکز مهم فارس بود روان شدند. شهر استخر پس از مقاومت شدید اهالی تصرف شد و مقر حکومت قرار گرفت، ولی مردم این شهر چندین بار قیام کردند. این وضع ادامه داشت تا اینکه حجاج بن‌یوسف ثقفی حکومت فارس را به برادر خود محمدبن یوسف داد؛ او به فکر تغییر مرکز حکومت از استخر افتاد، وچون دشت شیراز وسیع و پر آب وموقع آن از نظر ارتباط با سایر نواحی فارس مساعدتر بود آن را برای مقر فرمانروایی برگزید، و شهر شیراز را در حدود ۶۰کیلومتری جنوب استخر بنا نهاد، و روز به روز بر اهمیت آن افزود، تاآنکه بیشتر مردم ا ستخر در شیراز اقامت گزیدند.

بنا به نوشته مؤلف ***شیرازنامه***، احداث شهر شیراز در سال ۷۴ هـ ق صورت گرفته است. طبق روایت نویسندهٔ ***شیرازنامه***، محمد بن یوسف ثقفی مساجد و معابد بسیاری در این شهر نوساز بنا کرده بود.

دربارهٔ وسعت حقیقی شهر هنگام احداث اطلاع دقیقی در دست نیست. ابن بلخی مؤلف ***فارسنامه*** می‌نویسد «بسط شیراز چند اصفهان است، و می‌گویند که به هزارگام شیراز مهمتر بوده است».

در اواخر سدهٔ سوم هجری احمدبن ابی یعقوب در کتاب ***البلدان*** می‌نویسد:

«شیراز شهر بزرگ فارس، شهری است با شکوه و با عظمت که والیان آنجا منزل می‌کنند؛ و آن را وسعتی است تا آنجا که درین شهر خانه‌ای نیست مگر آنکه صاحب‌خانه را بوستانی است دارای همهٔ میوه‌ها و گلها و سبزیها و هر چه در بوستانها می‌باشد؛ و شرب اهالی از چشمه‌هائی است که از آنها نهرهائی جریان دارد، و از کوههائی می‌آید که برف بر آنها می‌افتد.»

این وصف مختصر ابن ابی‌یعقوب مربوط به زمانی است که شیراز متنازع فیه میان امیران صفاری از طرفی، و گماشتگان خلیفه عباسی از سوی دیگر بوده است. از اخبار عمرانی این شهر در این دوره، وصفی‌است که قاضی ناصرالدین بیضاوی از مورخان اواسط سدهٔ هفتم هجری قمری از بنای مسجد جمعه شیراز توسط عمرو لیث کرده است.

www.tabarestan.info تبرستان

گزینش شیراز به پایتختی در عهد اسلامی

ناحیهٔ فارس از قدیم‌الایام شرایط اقلیمی مساعدی برای ایجاد شهرها و آبادیها داشته و شیراز، به سبب موقعیت سوق‌الجیشی و اعتدال طبیعی آن، پس از اسلام همواره کرسی ناحیهٔ فارس بوده است و دوران متمادی هم به پایتختی چند سلسله برگزیده شده که از آن جمله در عهد سلسله‌های زیر مقر حکومتهای وقت بوده است:

۱ ـ دیلمیان فارس؛

۲ ـ اتابکان فارس؛

۳ ـ خاندان اینجو؛

۴ ـ آل مظفر؛

۵ ـ زندیه.

تبرستان
www.tabarestan.info

فرمانروائی دیلمیان فارس و گزینش شیراز به پایتختی

نخستین امیر دیلمی فارس عمادالدوله ابوالحسن علی است که در حدود سال ۳۲۰ هـ ق بر فارس چیره شد و مدت هجده سال امارت کرد. علی عمادالدوله امیرالامراء و مؤسس سلسلهٔ آل‌بویه، شیراز را پایتخت خود قرار داد. چون این امیر فرزند پسر نداشت، پسر بزرگتر برادر خود یعنی عضدالدوله پسر رکن الدوله رابه فارس خواست و جانشینی خود رابه او واگذاشت. علی عمادالدوله دیلمی در سال ۳۳۸ هـ ق در شیراز درگذشت و او را با تشریفات خاص مطابق رسم دیلمیان در بیرون دروازهٔ اصطخر شیراز، در جوار بقعهٔ علی‌بن حمزه به‌خاک سپردند. پس از وی، عضدالدوله امیر فارس و سواحل و بنادر خلیج فارس شد و در شیرازکه کرسی ولایت فارس بود مستقر گردید. شیراز در زمان عضدالدوله آبادانی فراوان یافت. دیلمیان فارس تا نیمهٔ سدهٔ پنجم هجری قمری فرمانروائی کردند، و امیران این سلسله عبارتند از:

۱ ـ عمادالدوله ابوالحسن علی‌بن بویه؛

۲ ـ عضدالدوله پناه خسرو، پسر رکن‌الدوله؛

۳ ـ شرف‌الدوله ابوالفوارس شیر ذیل، پسر عضدالدوله؛

۴ ـ صمصام‌الدوله ابوکالنجار، پسر عضدالدوله؛

۵ ـ بهاءالدوله ابونصر، پسر عضدالدوله؛

۶ ـ سلطان الدوله، پسر بهاءالدوله؛

۷ ـ عمادالدوله ابوکالنجار، پسر سلطان‌الدوله؛

۸ ـ ملک رحیم.

وصفی از شیراز، مقر فرمانروائی دیلمیان

انتخاب شیراز به پایتختی در زمان عمادالدوله صورت گرفت. پس از مرگ عمادالدوله، برادرش رکن‌الدوله به شیراز آمد و مدت نه ماه در این شهر توقف نمود. از جمله کارهای وی در مدت اقامت در شیراز حفر کاریز رکن‌آباد می‌باشد که حافظ از آن یاد کرده و امروزه نیز دایر است. دومین فرمانروای دیلمیان عضدالدوله است. بیشتر آبادی و توسعهٔ شیراز در دورهٔ دیلمیان، در زمان عضدالدوله انجام گرفته است. وی کاخ مجللی در داخل شهر ساخت و بیمارستانی موسوم به دارالشفاء در خارج از دروازهٔ اصطخر بنا کرد که تا چهار قرن بعد آباد بوده است. در سال ۳۶۳ هـ‌ق جمعیت شهر چنان افزایش یافت که این امیر فرمان داد در سمت قبلهٔ شیراز، خارج از درب سلم، شهری جداگانه بسازند و آن رابه نام خود *کردفنا خسرو* نامید، و بازار آن به *سوق‌الامیر* معروف بود. آثار این شهر از میان رفته است. نخستین باروی شیراز نیز در زمان صمصام‌الدوله یا کالنجار پسر عضدالدوله، بر گرداگرد این شهر بنا گردید.

www.tabarestan.info تبرستان

در دورهٔ فرمانروائی دیلمیان مشروحترین توصیف شیراز را ابو شمس‌الدین مقدسی متوفی به سال ۳۷۶ هـ‌ق در *احسن‌التقاسیم* داده است. مقدسی می‌گوید، شیراز هشت دروازه دارد که عبارتنداز:

۱ - دروازهٔ اصطخر؛

۲ - دروازهٔ شوشتر؛

۳ - دروازهٔ بند آستانه؛

۴ - دروازهٔ غسان؛

۵ - دروازهٔ سلم؛

۶ - دروازهٔ کوار؛

۷ - دروازهٔ منذر؛

۸ - دروازهٔ فهندر.

از هشت دروازه‌ای که مقدسی نام برده، شش دروازه با دروازه‌های کنونی منطبق است:

الف) دروازهٔ اصطخر، همان دروازهٔ اصفهان کنونی است؛

ب) دروازهٔ سلم را تا به حال نیز به همین نام می‌خوانند، ولی بعدها به واسطهٔ احداث بقعهٔ شاه داعی‌الی‌الله بیرون از این دروازه، به دروازهٔ شاه داعی هم اشتهار یافت؛

ج) دروازهٔ شوشتر، دروازهٔ کازرون امروزی است؛

د) دروازهٔ کوار، همان دروازهٔ قصابخانهٔ فعلی است؛

هـ) دروازهٔ منذر به سبب مجاورت مقبرهٔ منذر بن قیس بدین نام خوانده می‌شده است. این دروازه بعدها به مناسبت نزدیک بودن به مزارمجاهد دیگری به نام دولت بن ابراهیم بن مالک‌اشتر، به دروازهٔ دولت شهرت پیدا کرد.

و) دروازهٔ فهندربه‌مناسبت دژباستانی فهندر(قلعهٔ بندر) این‌نام راداشته، و بعدها به دروازهٔ سعدی شهرت یافت. محل دو دروازهٔ دیگر یعنی درب غسان و درب بند آستانه معلوم نیست.

مسجد جمعه دراین عصرمهمترین مسجد شهر ویکی از مساجد بی‌نظیر عالم اسلامی بوده است. بازار عمدهٔ شهر نیز در عهد دیلمیان از درب شمالی این مسجد شروع شده و به راسته‌های مختلف تقسیم می‌شده است.

نگاهی‌به وقایق تاریخی عهد اتابکان فارس

پادشاهان سلجوقی، فارس راپس ازآن که از تصرف دیلمیان بیرون‌آوردند به دست حکامی که خود می‌فرستادند اداره می‌کردند. این عده عموماً به لقب ***اتابک*** خوانده می‌شدند: در اواخر عهد سلجوقیان طایفه‌ای از ترکمانان دشت قبچاق به حوالی فارس و خوزستان آمده، در مراتع این‌نواحی اقامت جسته بودند.

ازجملهٔ آنان امیر مؤدود از طایفهٔ سلغری‌بود که با اتابک بوزابه سابقهٔ قرابت و معرفتی داشت. بوزابه آخرین اتابک است که از جانب سلجوقیان بر فارس حکومت داشت. وی در سال ۴۵۱ هـ‌ق طغیان کرد و به دست سلطان مسعود کشته شد. برادر زاده وی سنقربن مودود به خونخواهی او قیام کرد و بر شهرهای فارس تسلط یافت. فرزندان سنقر از نسل‌سلغر نامی‌از طوایف ترکمان بودند و به همین مناسبت اتابکان فارس را ***اتابکان سلغری*** می‌گویند.

www.tabarestan.info تبرستان

البته این اتابکان هیچ وقت قدرت سلطنتی مهمی به هم نرساندند، ولی به سبب آبادانی که در شیراز از آنان به ظهور رسید و هم اینکه سعدی ایشان را مدح گفته، در تاریخ ادبیات این سر زمین نامی‌نیکو یافته‌اند.

از طایفهٔ سلغریان یازده تن در فارس و توابع آن فرمانروایی کردند:

۱ ـ سنقربن مؤدود؛

۲ ـ زنگی‌بن مؤدود؛

۳ ـ تکله بن زنگی؛

۴ ـ طغرل‌بن سنقر؛

۵ ـ سعدبن زنگی؛

۶ ـ ابوبکربن سعد؛

۷ ـ سعدبن ابی‌بکر؛

۸ ـ محمدبن سعد؛

۹ ـ محمدبن‌سلغربن سعد؛

۱۰ ـ سلجوق شاه‌بن سعد؛

۱۱ ـ ابش خاتون دختر سعدبن ابی‌بکر.

با ازدواج ابش خاتون با منگو تیمور پسر هولاکوخان، استقلال سلغریان از میان رفت.

دورنمائی از شهر شیراز در دوران پایتختی اتابکان

شیراز بعد از دیلمیان به دست امیران سلجوقی افتاد، و پس ازآنها مقر فرمانروائی اتابکان فارس گردید. اتابکان که مستقلاً در فارس و نواحی اطراف به حکومت می‌پرداختند، هنگام هجوم مغولان به ایران با کاردانی تمام خطهٔ فارس رااز آفت ایلغار آنان در امان نگه داشتند. در دورهٔ این سلسله تغییرات و تعمیرات عمده‌ای در شیراز رخ داد.

اتابک مظفرالدین سنقربن مؤدود سرسلسلهٔ این خاندان از پادشاهان پرهیزگار و آبادگر فارس است. وی شیراز را به پایتختی خود برگزید و آثار چندی از خویش در این شهر به یادگار نهاد، که از جملهٔ آنها مدرسهٔ سنقریه است. و آب‌انباری متصل به آن مدرسه، و این دو عمارت را در ابتدای سلطنت، در پایتخت خود بنا نهاده بود. همچنین مسجد سنقر که از مواضع معتبر شهر محسوب می‌شده و درمیان شهر قرار داشته است. این مسجد تا اوایل سدهٔ هشتم هجری قمری یکی از مهمترین مساجد شیراز بوده است. جنید شیرازی درکتاب خود (تألیف: ۷۹۱ هـ ق)، در شرح حال این اتابک و کارهای خیر او در شیراز می‌نویسد:

www.tabarestan.info تبرستان

«در حدود ۱۳ سال ادارهٔ کارهای شیراز را به عهده داشت و دربسط عدل و نشر خیر دریغ نورزید، و صاحب تاج‌الدین که قبلاً وزارت سلطان مسعود بن محمد را داشت، وزیر او بود. از جمله خیرات این اتابک، مسجدی شریف و مناره‌ای بلند و چهار بازاری است که بر آن مسجد وقف کرده است؛ و همچنین آب‌انبارها و قنواتی است که آنها را در قسمت علیای شیراز جاری ساخته.»

از قدیم‌الایام در شیراز محلی راکه ابتدای باغهای ده کره و قصرالدشت شروع می‌شده، به نام پوزه سنقری می‌نامند. این نام ممکن است یادآور باغها و قناتهائی باشد که بنا به گفتهٔ جنید شیرازی در قسمت اعالی شیراز به امر اتابک سنقر احداث شده بود.

اتابک سنقر در سال ۵۵۸ هـ ق وفات یافت و او را در سمت قبلهٔ مدرسهٔ سنقریه به‌خاک سپردند.

در عهد فرمانروائی سعد بن زنگی یکی از پادشاهان این سلسله که ۲۳ سال بود، بر رونق شیراز افزوده شد. در سال ۶۱۴ هـ ق، اتابک سعدبن زنگی به تجدید بنای شهر اقدام کرد، و سوری استوار برگرداگرد شهر برافراشت.

در بارهٔ کارهای آبادانی این اتابک در شیراز، وصاف‌الحضرة در تاریخ خود چنین آورده است:

«از اتابک سعد در شیراز بناهای خیر بر جای مانده است. باروئی استوار برافراشت و مسجد جامع جدید نو بنا نهاد؛ و بازارهای مربع اتابکی احداث کرد که هر صنفی را رسته‌ای است، چنانکه در هیچ جا بازاری بدین زینت و ترتیب نشان نداده‌اند. سوق کبیر هم از بناهای اوست.»

حمدالله مستوفی که اواخر دورهٔ اتابکان را درک کرده، دور باروی شهر را دوازده هزار و پانصد گام نوشته و

می‌گوید شیراز هفده محله و نه دروازه دارد؛ دروازه‌ها را به این اسامی بر می‌شمارد:

۱ ـ دروازهٔ اصطخر؛

۲ ـ دروازهٔ دراک موسی؛

۳ ـ دروازهٔ بیضا؛

۴ ـ دروازهٔ کازرون؛

۵ ـ دروازهٔ سلم؛

۶ ـ دراوزهٔ فسا؛

۷ ـ دروازهٔ باب نو؛

۸ ـ دروازهٔ دولت؛

۹ ـ دروازهٔ سعادت.

تبرستان
www.tabarestan.info

با تطبیق این نه دروازه با هشت دروازهٔ دوره دیلمی، در مدت چند قرن یک دروازه به دروازه‌های شهر اضافه شده و نام چند دروازه هم تغییر کرده است.

آخرین بازماندهٔ اتابکان سلغری ابش خاتون دختر سعد است. این زن از پادشاهان آبادی دوست است، و در زمان او عماراتی چند در شیراز که پایتخت او بود ساخته شده که از آن جمله ***رباط ابش*** است که امروزه بقایای آن به نام ***خاتون قیامت*** معروف است.

محله‌ها و بازارهای شیراز در عصر اتابکان

حمدالله مستوفی عدهٔ محله‌های شیراز را بدون ذکر نام هفده محله بر شمرده است.

در ***شیرازنامه*** زرکوب شیرازی که تقریباً در همین دوره نوشته شده، نام تعدادی از این محله‌ها آورده شده است:

۱ ـ محلهٔ بالا کفد، که امروز هم به همین نام نامیده می‌شود؛

۲ ـ محلهٔ باغ قتلغ، نزدیک محلهٔ بالا کفد. مزار سید علاءالدین حسین در این محله واقع شده است؛

۳ ـ محلهٔ باغ نو، که به واسطه وقوع بقعهٔ شیخ روزبهان در آن امروز آن را درب شیخ گویند؛

۴ ـ محلهٔ سراجان، قسمتی از محلهٔ لب آب کنونی؛

۵ ـ محلهٔ دشتک، قسمتی از محلهٔ لب آب و در غرب و جنوب محلهٔ سراجان قرار داشته است؛

۶ ـ محلهٔ بالا نگران، قسمتی از محلهٔ دشتک بوده است؛

۷ ـ محلهٔ دزک، که امروزه به نام محلهٔ سردزک خوانده می‌شود؛

۸ ـ محلهٔ بال رود، در حوالی مقبرهٔ باهلیه؛

۹ ـ محلهٔ در سلم، حوالی دروازهٔ شاه داعی امروزی که از آنجا به گورستان در سلم می‌روند؛

۱۰ ـ محلهٔ شیراز، که امروز به سر بابله (باهلیه) موسوم است؛

۱۱ ـ محلهٔ مقاریضی، که به مناسبت خانقاه و مزار ابوعبدالله محمدبن عبدالرحمان مقاریضی بدین نام خوانده می‌شده است؛

۱۲ ـ محلهٔ باغ، بخشی از محلهٔ باغ نو که در حوالی بقعهٔ خاتون قیامت قرار داشته است؛

۱۳ ـ محلهٔ پیراسته، که در ***شیرازنامه*** به مناسبت مزار سید شریف‌نظام‌الدین احمد علوی ازآن نام برده شده است.

در کتاب ***شدالازار*** و ترجمهٔ فارسی آن ***هزارمزار*** که تقریباً نیم قرن بعد از ***شیرازنامه*** تألیف گردیده، علاوه بر محله‌های یاد شده در ***شیرازنامه*** از این محله‌ها نیز نام برده است:

۱۴ ـ محلهٔ درب اصطخر؛

۱۵ ـ محلهٔ نامدار؛

۱۶ ـ محلهٔ گچپزان؛

۱۷ ـ محلهٔ سرپولک.

تبرستان www.tabarestan.info

بازار بزرگ شهر که از عهد دیلمیان و یا پیش از آن بنیاد نهاده شده و بعداً تکمیل گردیده بود، از سمت شمال غربی مسجد جمعه آغاز و رو به سمت شمال پیش می‌رفت. این بازار را که کهنترین بازار شیراز است، امروز ***بازار حاجی*** می‌نامند. چهار بازار دیگری که از آثار دورهٔ اتابکان بود صحن شاه چراغ را به مسجد جامع نو می‌پیوست. مسجد جامع نو از ساخته‌های اتابکان است.

پادشاهی خاندان اینجو در فارس و نواحی آن

در آخر عهد مغول و زمان ایلخانی ابوسعید بهادرخان، شرف‌الدین محمود که وکیل املاک خاصهٔ ایلخانی یعنی املاک اینجو بود به وزارت فارس، کرمان، یزد، کیش و بحرین منصوب شد. وی به زودی جنوب ایران را از اصفهان تا خلیج فارس تحت ادارهٔ مالی خود در آورد، و به امیر شرف‌الدین محمود شاه اینجو معروف شد. محمود شاه پس از کرد و جین دختر ابش خاتون که حکومت فارس را داشت در این نواحی استقلال تمام یافت، و بر ایلخان ابوسعید طغیان کرد.

از کارهای آبادانی محمود شاه اینجو در شیراز تجدید بنای حصار شهر است که پس از تعمیری که در زمان غازان خان انجام گرفته بود، روبه ویرانی نهاده بود.

پس از محمود شاه، کوچکترین پسر او جمال‌الدین امیرشیخ ابواسحاق در شیراز مستقر گردید. وی سکه و خطبه را به نام خود کرد، و خویشتن را رسماً پادشاه فارس خواند. شاه شیخ از سال ۷۲۰ تا ۷۴۳ هـ ق بالاستقلال صاحب سرزمین فارس شد، و او هم شیراز را پایتخت خود قرار داد.

اقتدار این سلسله با قتل شاه شیخ ابواسحاق در سال ۷۵۸ هـ ق از بین رفت، چنانکه حافظ فرماید:

راستی خانم فیروزهٔ بواسحاقی خوش درخشید ولی‌دولت مستعجل بود

سیمای شیراز در عهد پایتختی خاندان اینجو

وضع شیراز در دورهٔ خاندان اینجو بر اساس همان طرح قدیمی دورهٔ اتابکان است؛ به انضمام عمارات چندی از جمله توسعهٔ بقعهٔ سید میراحمد (شاه‌چراغ) توسط تاشی‌خاتون مادر شاه شیخ ابواسحاق ، و احداث مدرسهٔ مسعودیه توسط مسعود شاه و کاخهائی که مسعود شاه و برادرش شاه شیخ ابواسحاق در میدان سعادت برپا کرده بودند.

در بارهٔ وضع شهر شیراز در دورهٔ فرمانروائی خاندان اینجو دو منبع مهم در دست است: یکی ***سفرنامهٔ ابن بطوطه*** که دو نوبت به فاصله سالهای ۷۲۷ و ۷۴۷ ه‍ ق به شیراز سفر کرده، و منبع دیگر ***نزهه‌القلوب*** حمدالله مستوفی است که در سال ۷۴۰ ه‍ ق تألیف یافته است.

ابن بطوطه شیراز را در این زمان شهری قدیمی و وسیع و مشهور و آباد توصیف می‌کند. وی در مورد بازارهای شهر می‌گوید که در این شهر نظم و ترتیب عجیبی حکمفرماست. هر یک از پیشه‌وران بازاری مخصوص به خود داشته و در آن متمرکز شده‌اند. ابن‌بطوطه که تمام مشرق‌زمین را دیده، می‌نویسد که در مشرق زمین هیچ شهری از لحاظ زیبائی بازارها و باغها و آب و خوش صورتی مردم به پایهٔ دمشق نمی‌رسد مگر شیراز.

حمدالله مستوفی که همزمان با این دوره بوده، برخی بناهای شیراز از جمله مسجد سنقر ودارالشفاء عضدی و بقاع شیخ کرخی و شیخ حسن کیا را بر شمرده و می‌نویسد که «دیگر جامعها و خوانق و مدارس و مساجد و ابواب‌الخیر که ارباب تمول ساخته‌اند بسیار است، همانا از پانصد بقعه درگذرد و بر آن موقوفات بی‌شمار.»

ایوان و کاخ شاه شیخ ابواسحاق

از جمله مطالبی که ابن‌بطوطه می‌نویسد این است که شاه شیخ تصمیم می‌گیرد ایوانی نظیر طاق کسری در شیراز بسازد. همین که فرمان بنای ایوان صادر می‌گردد همهٔ مردم از وضیع و شریف در ساختمان آن شرکت می‌کنند و در این کار با یکدیگر به رقابت می‌پردازند؛ و کار این رقابت به جائی می‌رسد که زنبیلهای بزرگ چرمین برای خاکبرداری درست کردند و آن سبدها را با پارچه‌های ابریشمی زربفت پوشاندند و در کار ساختمان کلنگهای نقره به کار بردند. شاه شیخ‌ابواسحاق هم از جایگاه مخصوص این عملیات را مشاهده می‌کرد.

میدانی که شیخ ابواسحاق کاخ را در آن ساخته ظاهراً به میدان سعادت موسوم بوده است، و عاقبت نیز خود وی در همین میدان جان باخت.

استقرار فرمانروائی آل مظفر در شیراز

فرزندان امیر مبارزالدین محمد مظفر از نسل غیاث‌الدین حاجی از مردم خواف خراسان هستند که در هنگام استیلای مغولان بر خراسان از موطن خود هجرت کردند. امیر مبارزالدین محمد از طرف ایلخان ابوسعید به

تبرستان www.tabarestan.info

حکومت میبد رفت، و بعد ازفوت ابوسعید به تهیهٔ اسباب استقلال‌خواهی و ضبط راههای جنوب کشور پرداخت و بالاخره عازم تسخیر شیراز شد. وی در ماه صفر ۷۵۴ هـ ق در حوالی شهر فرود آمد. محاصرهٔ شیراز شش ماه طول‌کشید، تا اینکه مردم شیراز یکی از دروازه‌های شهر را به روی لشکریان او گشودند؛ و بالاخره پس از زد و خوردهای زیاد شاه شیخ به دست مبارزالدین محمد گرفتار شد، و شیخ بلند نام اینجو در میدان سعادت شیراز که از بناهای خود او بود کشته شد. پادشاهان آل مظفر هفت تن هستند که پس از امیر مبارزالدین محمد، مشهورترین آنان شاه شجاع و آخرین شاه منصور است. منصور مظفری در جنگ با تیمور گورکانی از پای در آمد.

وضعیت شیراز در دورهٔ آل مظفر

در دورهٔ خاندان مظفری دگرگونی عمده‌ای در وضع شهر شیراز رخ نداده است. احتمال می‌رود که آل مظفر از همان کاخهای خاندان اینجو استفاده کرده باشند، لکن از مدرسه‌ای یاد می‌شود به نام ***دارالشفاء*** که بانی آن را شاه شجاع نوشته‌اند و بعداً تدریس و ادارهٔ آن به **سید شریف جرجانی** عالم معروف سپرده شد.

www.tabarestan.info تبرستان

از سال ۷۵۸ هـ ق که سال قتل شاه شیخ ابواسحاق و برافتادن خاندان اینجو است تا ابتدای سدهٔ دهم هجری قمری که آغاز پادشاهی سلسلهٔ صفوی در ایران است، یعنی کمتر از یک قرن و نیم، سلسله آل مظفر و بازماندگان تیمور گورکانی و چند صباحی نیز امیران آق‌قویونلو بر فارس حکومت می‌کردند، و در همهٔ این دوران مرکز و مقر آنها شهر شیراز بوده است.

شیراز پس از آل مظفر تا آغاز عهد زندیه

در این مدت که شامل دورهٔ تیموری و چند صباحی هم حکومت ترکان قره‌قویونلو و آق قویونلو بوده، در بافت قدیم و وضعیت شهر شیراز تغییرات مهمی رخ نداده است؛ جز اینکه تک بناهائی در نقاط مختلف شهر احداث گردیده است.

توماس هربرت جهانگرد انگلیسی که در زمان شاه عباس بزرگ همراه هیأتی به ایران سفر کرده، دربارهٔ شیراز می‌نویسد شیراز شهری قدیمی است و در این زمان از نظر زیبائی و شکوه دومین شهر کشور محسوب می‌شود. گویا هربرت در بعضی از دیوارهای حصار شهر نوشته‌هائی دیده که نشان می‌داده حصار مزبور در سال ۸۷۴ هـ ق به فرمان اوزون حسن ساخته شده است. جوزافا بار بارو جهانگرد ونیزی نیز که معاصر ظهور شاه اسماعیل به ایران آمده نوشته است حصار شیراز را اوزون حسن تعمیر و باز سازی کرده است.

در مدت بیش از دو قرن حکومت خاندان صفوی شیراز شهری بوده است آباد و با جمعیت بسیار، به طوری که بعد از اصفهان دومین شهر ایران محسوب می‌شده است. باروئی مانند دوره‌های پیش گرداگرد شهر را فراگرفته و خندقی عمیق آن را از حومه و باغهای اطراف جدا می‌کرده است.

در همین زمان بوده است که چهار دروازهٔ اصلی شهر یعنی دروازه‌های اصطخر، موردستان، سعادت و درب

سلم تغییر نام داده است. دروازهٔ موردستان یا دروازهٔ دراک موسی به مناسبت احداث باغ سلطنتی صفویه موسوم به باغ شاه به دروازهٔ ***باغ شاه*** و دروازهٔ اصطخر به دروازهٔ اصفهان و دروازهٔ سعادت که قبلاً به دروازهٔ فهندر یا گازرگاه معروف بوده به دروازهٔ سعدی و دروازهٔ سلم به مناسبت بقعهٔ شاه داعی‌الی‌الله به دروازهٔ شاه داعی موسوم شده است.

به موجب وصف دو جهانگرد فرانسوی یعنی تاورنیه و شاردن و تصویری از شهر که‌از شاردن در دست است، سه خیابان در خارج از شهر وجود داشته که دوتای آنها به دروازه‌های شهر منتهی می‌شده است. یک خیابان از ***تنگ الله‌اکبر***، مدخل راه شیراز به اصفهان، آغاز و به دروازهٔ اصفهان ختم می‌گردید. در دو طرف این خیابان، مانند چهار باغ اصفهان، باغهائی با سردرهای مجلل و کلاه فرنگی قرینهٔ هم ساخته بودند. در وسط خیابان آب‌نما و دو حوض بزرگ وجود داشته که یکی از آنها در مقابل بقعهٔ علی بن حمزه بوده است. آب رکن آباد که توسط لوله‌هائی بر روی پایه به داخل شهر انتقال یافته بود این باغها را آبیاری می‌کرده است. خیابان دیگر از ابتدای دروازهٔ باغ شاه تا مدخل باغ شاه در امتداد خیابان زند فعلی ادامه داشته، و در دو طرف خیابان نیز باغها و دیوارهای مستحکم احداث گردیده بود، و فاصله به فاصله درکنار خیابان در هر طرف‌سه میل‌سنگی قرار داده بودند. خیابان سوم چنان که در تصویر شاردن دیده می‌شود، خیابانی است به موازات خیابان اولی در سمت مشرق خارج از شهر که به ساختمان بقعه مانندی ختم می‌شده و در دو طرف آن باغهای پر درختی است.

در دورهٔ صفویه مانند امروز بازار نسبتاً بلندی از دروازهٔ اصفهان شروع می‌شده، و شاید این بازار در جای ***بازار نو*** و ***بازار وکیل*** کنونی بوده است که بعدها در زمان کریم خان تجدید بنا گردیده و توسعه و تغییر نام یافته است. بازار دیگری هم به نام ***بازار داودخان*** وجود داشته که دهانهٔ آن به میدان شاه منتهی می‌شده است.

به طورکلی ساختمانهای دولتی عهد صفویه را می‌توان در محوطهٔ میان مدرسهٔ خان که شامل بازار مسگرها و بازار وکیل است، و مسجد وکیل و عمارت اندرون کوچک (محل ادارهٔ دارایی کنونی) تا حوالی چهار راه مشیر دانست.

در دورهٔ صفویه از رونق بعضی از خانقاهها و تکیه‌ها که بانیان اولیهٔ آنها از پیروان مذهب تسنن بودند کاسته شده بود، مانند رباط و خانقاه شیخ ابوعبدالله حفیف و شیخ روزبهان و شیخ ابوزرعه و رباط مقاریضی.

بر عکس، مزار امامزادگان و عرفای شیعی مذهب مورد توجه واقع شده و بر رونق آنها افزوده شده بود. در این عهد مهمترین ملجاء مذهبی و محل نیاز، بقعهٔ امام زاده احمدبن‌موسی است که تقریباً در مرکز شهر قرار داشته است. امامزادگان دیگر مخصوصاً سید میرمحمد و سید علاءالدین حسین و علی‌بن حمزه و ام‌کلثوم معروف به خاتون قیامت و ام عبدالله معروف به بی‌بی دختران وسید عبدالله در این زمان دارای گنبد و بارگاه بوده‌اند.

در فاصلهٔ سقوط سلسلهٔ صفویه تا استقرار حکومت زندیه، در شیراز تغییرات عمده‌ای که بافت قدیم شهر را دگرگون سازد به وجود نیامده است.

www.tabarestan.info تبرستان

پس از کشته شدن نادر برخی از سرداران وی بنای سرکشی گذاشتند.

احمد خان درانی قندهار و هرات و بخشی از هندوستان را تسخیر کرد، و آزادخان افغان بر قلعهٔ اورمیه دست یافت، و در غرب و مرکز ایران دست به حمله برد. ابوالفتح خان بختیاری حاکم اصفهان و علیمردان خان دو امیر دیگر از این طایفه هم به کار جمع قوا برای تعرض پرداختند. مدعی دیگر سلطنت، محمد حسن خان قاجار بود که در مازندران استقرار داشت. کریم خان زند از طوایف لرنیز که به دعوت ابراهیم شاه افشار مأمور سرکوبی بعضی از ایلات یاغی عراق شد، در این زمان شهرتی یافت. حسن توجه مردم به کریم خان بیشتر بود. وی پس از سالها جنگ و گریز، بالاخره بر رقیبان خود پیروز شد و بالاستقلال بر تمام ایران به استثنای خراسان حکومت یافت. خان زند، به پاس حق نعمت، هیچگاه متعرض خراسان که در دست شاهرخ میرزای نابینا بود، نشد.

کریم خان ابتدا تهران را به عنوان مقر خود انتخاب کرد، ولی سپس به جهاتی چند شیراز را به پایتختی دایمی برگزید که تا سال مرگ او و در دورهٔ همهٔ جانشینانش این حال بر قرار بود. کریم خان، فرمانروائی خوش سیرت و رعیت دوست بود؛ او در تمام عمر از پذیرش عنوان پادشاه احتراز جست و خود را ***وکیل الرعایا*** خواند. خان بلند نظر زند در سال ۱۱۹۳ هـ‌ق درگذشت. از سال ۱۱۶۳ هـ‌ق که کریم خان در جریان حوادث آن روزگار ظهور کرد، تا سال ۱۲۰۹ هـ‌ق که لطفعلی خان زند در قلعهٔ بم به دست آقامحمد خان قاجار اسیر و کشته شد، از سلسلهٔ زندیه نه تن بدین اسامی فرمانروائی کردند:

۱ ـ کریم خان وکیل الرعایا؛

۲ ـ ابوالفتح خان، پسر کریم خان؛

۳ ـ علی‌مرادخان ـ بار اول؛

۴ ـ محمد علی خان، پسر کریم خان؛

۵ ـ صادق‌خان، برادر کریم‌خان؛

۶ ـ علی مراد خان ـ بار دوم؛

۷ ـ جعفرخان، پسر صادق خان؛

۸ ـ صید مرادخان؛

۹ ـ لطفعلی خان، پسر جعفرخان.

انتخاب شیراز به پایتختی خاندان زند

در عهد زندیه یک بار دیگر پایتخت کشور کهنسال ایران، در استان تاریخی فارس و شهر شیراز استقرار یافت. پس از کشته شدن نادر شاه وضع آشفته‌ای در سر زمین پهناور ایران پدید آمده بود. جانشینان نادر مشهد را

مقر فرمانروائی خود قرار دادند، و هر چند شاهرخ نابینا و سردارانش که دایماً با هم در جدال بودند و پسران در حال رقابتش تهدیدی برای حکومت مقتدر کریم خان محسوب نمی‌شدند و خان زند همواره حرمت خاندان افشار را نگاه می‌داشت، ولی وی خراسان و تحرکات این منطقه را زیر نظر داشت.

از طرفی نیز احمدخان درّانی سردار افغانی که هرات را به اشغال خود در آورده و آمادهٔ تاخت و تاز به شهرهای خراسان بود، به نیشابور و سبزوار و مزینان اردوکشی کرد؛ ولی به هر کیفیت مهاجمان افغان نتوانستند برای دومین بار غرب ایران را اشغال کنند.

گروههای افغان و ازبک سپاه نادری که در همهٔ ایالات پراکنده شده بودند، عده‌ای به احمد خان درّانی پیوستند و برخی پیرامون آزادخان افغان گرد آمدند. این گروههای نا آرام عامل بالقوه و ستون پنجم این دو تن محسوب می‌شدند.

البته سپاه آزادخان متلاشی شد و عدهٔ زیادی از این افراد در یک برنامهٔ ماهرانه از بین رفتند. بدین گونه که در تهران مراسم سان و رژه‌ای در حضور کریم خان و گارد مخصوص او برگزار شد، و ضمن اجرای این تشریفات و جشن، عده زیادی از افغانها گرفتار و کشته شدند.

www.tabarestan.info تبرستان

مازندران هم در این زمان مقر طوایف قاجار بود. کریم خان برای شکست مدعیان قاجار، روز یازدهم محرم سال ۱۱۷۲ پس از برگزاری مراسم عزاداری در باغ دلگشای شیراز در رأس سپاهش عازم تهران شد. موقعی که کریم خان وارد قم شد به شیخعلی‌خان دستور داد به اتفاق قوای حسین‌خان دولو مشترکاً به استر آباد حمله کنند، و خود در تهران استقرار یافت و به انتظار نتایج این اردوکشی نشست.

تهران به لحاظ موقعیت جغرافیائی، مکان مناسبی جهت استقرار خان زند برای زیر نظر گرفتن مازندران و رقیبان و مدعیان سلطنت در صفحات خراسان و غرب کشور بود. بالاخره محمد حسن خان قاجار از پای در آمد و سر او را در تهران نزد کریم خان آوردند. وی سر محمد حسن خان را به حضرت عبدالعظیم فرستاد تا دفن کنند. از این پس بود که سلطنت ایران مستقلاً او را شد(۱۱۷۲ هـ ق) و در دیوانخانهٔ تهران به تخت شاهی نشست.

ماندن در تهران که تابستانی گرم و زمستانی طاقت‌فرسا داشت، برای خان زند و لشگریانش خوشایند نبود. در تاریخ گیتی گشا در وقایع سال ۱۱۷۲ هـ ق چنین آمده است:

«چون هوای بلدهٔ تهران به حرارت و عفونت مایل وسمیات وبائی در آن ولایت متعدد، و ملازمان موکب خدیو آفاق، اکثر پروردگان هوای ییلاق و مردم بیشتر ولایت سرحدنشین، و معیشت ایشان در این سرزمین شاق بود، بلوکیست موسوم به شمیران متصل به بلدهٔ طیبه تهران، و چون در دامن کوه واقع و چشمه‌های آب خوشگوار از کوه به قراء و امصار آن جاری و مراتعش به غایت بسیاری و هوایش به سلامت اقرب و توقف موکب ظفر کوکب در آن سرزمین اولی وانسب بود، الویهٔ کشورگشائی... به جانب بلوک مزبور حرکت...»

به گفتهٔ مؤلف ***مرآت البلدان***، در تابستانی که خان زند در شمیران به سر می‌برد « حکم کرد در غیبت او بنای عمارت سلطنتی و دیوانخانهٔ بزرگ و باغ جنب دیوانخانه و یک دست حرمخانه در تهران بنا کردند؛ و اوایل زمستان که این عمارت تمام شد، از شمیران کریم‌خان به شهر مراجعت نمود».

کشته شدن محمد حسن خان قاجار و از بین رفتن اقتدار آزادخان و برقراری آرامش نسبی در شمال و غرب کشور، از لزوم ادامهٔ اقامت کریم خان در تهران کاسته بود و اعتدال هوای شیراز او را به سوی خود خو اند. دکتر حسین کریمان به نقل از ***مرآت البلدان*** می‌نویسد:

«کریم خان را در آباد ساختن تهران کوشش فراوان بود، و در نظر داشت که این قلعهٔ بزرگ را به پایتختی برگزیند. لکن چون درخت دولتش بیخ گرفت و امرش قوام پذیرفت و فکرش از اندیشهٔ مخالفان بیاسود، خراسان را به فرزندان نادر بازگذارد و به سال ۱۱۷۶ هـ‌ق از فکر اقامت در تهران انصراف پیدا کرد و عازم سر زمین فارس گردید، و رحل اقامت در شیراز افکند.»

تبرستان
www.tabarestan.info

بالاخره کریم خان پس از سالها جنگ و زد و خورد و سفرهای بی وقفه از شهری به شهری، وارد شیراز شد، و به عنوان فرمانروائی بلامنازع این شهر را به پایتختی رسمی و دایمی خود برگزید.

بازسازی و توسعهٔ شیراز در عهد کریم خان زند

در دورهٔ کریم خان زند که آرامش نسبی برقرار بود، قسمتهائی از شهر شیراز بویژه ناحیهٔ حکومت نشین آن بازسازی شده و ساختمانهای جدیدی برپا گردید.

کریم خان زند که شیراز را در سال ۱۱۸۰ هـ‌ق به پایتختی خود برگزیده بود دست به کارهای عمرانی زد، و نخست به مرمت و استحکام باروی شهر که در جنگهای داخلی صدمهٔ کلی دیده بود پرداخت. وی حصاری از گچ و سنگ برگرداگرد شهر شیراز کشید و خندقی در دور شهر حفر کرد. کریم خان در تجدید بنای حصار محیط آن را قدری کوچکتر نمود، به طوری که بعضی از قسمتهای شهر در خارج‌ازحصار قرار گرفت؛ و دروازه‌های دوازده گانه را به شش دروازه منحصر ساخت، و در مقابل هر دروازه میدانی وسیع احداث و در آن درختان سایه‌دار مانندچنار غرس کرد.

شش دروازهٔ شیراز در عهد زندیه بدین نامها خوانده می‌شد:

۱ ـ دروازهٔ اصفهان؛

۲ ـ دروازهٔ باغ شاه؛

۳ ـ دروازهٔ کازرون؛

۴ ـ دروازهٔ شاه داعی؛

۵ ـ دروازهٔ قصابخانه؛

۶ ـ دروازهٔ سعدی.

تا ابتدای حکومت کریم خان شیراز دارای نوزده محله بوده است. کریم خان بعضی‌از این محله‌ها را در هم ادغام کرده، شمارهٔ آنها را به یازده محله کاهش داد. یازده محله دوره زندیه که تاکنون با همان نامها بجای مانده از این قرار است:

۱ ـ محلهٔ اسحاق بیگ؛

۲ ـ محلهٔ بازار مرغ؛

۳ ـ محلهٔ بالاکفد؛

۴ ـ محلهٔ درب شاهزاده؛

۵ ـ محلهٔ درب مسجد نو؛

۶ ـ محلهٔ سرباغ؛

۷ ـ محلهٔ سردزک؛

۸ ـ محلهٔ سنگ سیاه؛

۹ ـ محلهٔ لب آب؛

۱۰ ـ محلهٔ میدان شاه؛

۱۱ ـ محلهٔ کلیمیان.

تبرستان
www.tabarestan.info

کریم خان در سالهای نخستین کشورگشائی که خود در نقاط مختلف کشور با سپاهیانش به دفع مدعیان می‌پرداخت، برادرش صادق خان را در شیراز مأمور احداث تأسیسات عظیمی نمود که با بناهای احداث شده در زمان اقامت وی در شیراز مجموعاً امروزه به بناهای وکیلی معروف است. وی در مدت فرمانروائی خود در شیراز به ساختن کاخهای متعدد، تکیه‌ها، کاروانسراها، باغها، مسجد، بازار و برج و باروی شهر پرداخت. آنچه اکنون از آثار عهد خاندان زند در شیراز بجا مانده عبارتند از:

۱ ـ ارگ وکیل؛

۲ ـ بازار وکیل؛

۳ ـ مسجد وکیل؛

۴ ـ عمارت دیوانخانه؛

۵ ـ تکیهٔ هفت تنان؛

۶ ـ تکیهٔ چهل تنان؛

۷ ـ حمام وکیل؛

۸ ـ عمارت کلاه فرنگی باغ نظر؛

۹ ـ عمارت باغ جهان‌نما؛

۱۰ ـ آرامگاه حافظ (با اصلاحات بعدی)؛

۱۱ ـ مقبره شاه داعی الی‌الله؛

۱۲ ـ سنگ قبر شاه شجاع؛

۱۳ ـ پل رودخانه خشک؛

۱۴ ـ احداث باغهای متعدد.

بخش عمده‌ای از آثار دورهٔ زندیه بعداً توسط آقامحمدخان قاجار ویران شد، و تعدادی نیز به سبب حوادث روزگار از بین رفته که از آن جمله است برجها و دروازه‌ها و خندق و باروی اطراف شیراز، عمارات مفصل سربازخانه، شترخانه، قربانگاه و آرامگاه شاهزاده محمد رحیم خان فرزند کریم‌خان که دو عدد ستون سنگی یکپارچه و سنگ قبری از آن بجا مانده است.

در غالب ساختمانهای دورهٔ زندیه ستونهای سنگی مرتفع و یکپارچه که غالباً مارپیچی و دارای نقوش و تزییناتی است مشاهده می‌گردد. از ویژگیهای ساختمانهای وکیلی، سادگی و استحکام آنهاست. این بناها عموماً متناسب با شرایط اقلیمی و آب و هوای شیراز ساخته شده‌اند.

تبرستان
www.tabarestan.info

انگیزه‌های گزینش شیراز به پایتختی

همواره وجود پایتخت ومادر شهری بزرگ و زیبا مدرکی نمایان بر وجود حکومتی نیرومند و طرفدار آبادانی بوده، و پایتخت بازتاب توانائی یک سلسله به شمار می‌آمده است. فرمانروایان هر عهدی در قلمرو خود یکی از شهرها راکه از شرایط مساعدتری برخوردار بوده مرکز حکومت قرار می‌داده‌اند، و بسیاری از شهرهای کشور ما در دوره‌ای از تحولات تاریخی مرکز حکومت و مقر فرمانروائی بخشی و یا همهٔ کشور بوده‌اند.

شرایط طبیعی و اقلیمی و موقعیت ویژهٔ جغرافیائی شیراز موجب شده که سده های متمادی از دورهٔ فرمانروائی دیلمیان تا پایان عهد زندیه تختگاه چند سلسله که بر بخش مهمی از کشور ما فرمان رانده‌اند بوده است. ابن‌ابی‌یعقوب در کتاب *البلدان* شیراز را شهر بزرگ فارس می‌نامد و می‌گوید «والیان آنجا منزل می‌کنند».

گزینش این شهر به پایتختی، به سبب دارا بودن استعدادها و مزیتهائی نسبت به سایر شهرهای مناطق همجوار بوده است که مهمترین دلایل آن را می‌توان‌به شرح زیر بر شمرد:

۱ ـ اعتدال شیراز؛

۲ ـ استحکامات طبیعی؛

۳ ـ موقعیت شیراز بر سر راه کهن خلیج فارس؛

۴ ـ دژ نظامی فهندر برفراز مدخل شهر؛

۵ ـ باروی شیراز.

اعتدال شیراز

سرزمین فارس را به دو بخش عمده تقسیم کرده‌اند که از نظر اقلیمی با هم تفاوت فاحش دارند؛ گرمسیر و

سردسیر. ناحیهٔ میان این دو منطقه که شامل شهرستانهای شیراز، فسا، اصطهبانات و نیریز می‌باشد معتدل است؛ نه تابستانهای بسیار گرم نواحی گرمسیر و نه زمستانهای سخت سرحد را دارد. هر چند آب و هوای جلگهٔ شیراز بّری است، ولی به سبب بلندی زیاد از سطح دریا و محصور بودن به کوهها و تپه‌ها، از شهرهای نزدیک خنکتر و از اعتدال کامل برخوردار است، و درجهٔ حرارت در بیشتر ماههای سال فاصلهٔ زیادی ندارد. از این رو محصولات این ناحیه هم متنوعتر است و اعتدال هوا و حاصلخیزی خاک باعث شده که در شیراز همه گونه فرآورده‌های تابستانی و زمستانی به دست آید.

به طور کلی لطافت هوای شیراز به حدی است که بیشتر مواقع سال می‌توان در هوای آزاد بسر برد. در چلهٔ زمستان نیز شدت سرما به اندازه‌ای نیست که نتوان از هوای آزاد استفاده کرد، و در اردیبهشت ماه هوا به غایت لطافت خود می‌رسد.

اعتدال هوای شیراز که اکثر گویندگان فارس آن را ستوده‌اند همواره صاحبان قدرت را به خود می‌خوانده، وخود عامل مهمی در حکومت نشینی این ناحیه بوده است. چنانکه اشاره شد، کریم خان زند نیز بدواً تهران رامقر فرمانروائی خود قرار داد و بنا به گفتهٔ مؤلف ***گیتی‌گشا***، چون هوای تهران « به حرارت و عفونت مایل و سمیات وبائی در آن ولایت متعدد» بوده و او که اکثر لشگریانش «پروردگان هوای ییلاق» بوده‌اند بالاخره شیراز را به پایتختی خود برگزید.

www.tabarestan.info تبرستان

استحکامات طبیعی

پیرامون شیراز را رشته کوههائی فرا گرفته که همچون سدّی طبیعی، در طول تاریخ ورود مهاجمان را به این جلگه با دشواری مواجه می‌ساخته است. کوههای شمالی جلگهٔ شیراز چسبیده به شهر است، و خود از چند رشتهٔ موازی هم تشکیل شده و تنگ الله اکبر و تنگ سعدی یا آب خان که دو مدخل شهر در جانب شمال است این رشته کوه را به سه قسمت تقسیم کرده است.

راه ارتباطی ازعراق عجم و نواحی مرکزی به داخل جلگه از بریدگی این کوهها می‌گذرد، که مسیر قدیمیتر از تنگ سعدی عبور می‌کند و دژفهندر همواره وظیفهٔ نگاهبانی از این راه را به عهده داشته است؛ و مسیر دیگر که راه امروزی به شیراز را تشکیل می‌دهد تنگ الله اکبر است.

راه شیراز پس از مرودشت وگذر از پل خان، از گردنه‌های آب باریک و باجگاه می‌گذرد و مدخل شهر شیراز از جانب شمال یعنی ری و اصفهان پس از عبور از گردنه‌های یاد شده در میان دو کوه که به نام الله اکبر خوانده می‌شود قرار دارد. بنای اصلی و سابق ***دروازهٔ قرآن*** منسوب به عضدالدوله دیلمی در میان این تنگ قرار داشت، و بر فراز کوه جانب شرقی آن ساختمان چهار طاقی موسوم به گنبد عضد وگهوارهٔ دیو وگهوارهٔ دید قرار دارد که باز از آثار عضدالدوله دیلمی می‌باشد. این مکان دیدگاه سپاهیان و محل ا ستقرار نگهبانان جاده و شهر و محل روشن کردن آتش و علامت دادن در ادوار بسیار قدیم بوده، و عضدالدوله دیلمی ساختمان گنبد را در آنجا ساخته است.

از دامنهٔ کوههای شمال غربی به سمت جنوب شرقی شهر رودخانه‌ای است که به نامهای رودخانه خشک یا بهاره و یاخرم دره خوانده می‌شود. این رودخانه که به موازات کوههای شمالی است، در زمستان و اوایل بهار پر آب و سیلابی است و در تابستانها خشک و یا بسیارکم آب است، و همواره مانند یک خندق طبیعی دو سوی شهر را محفوظ نگاه می‌داشته است.

موقعیت شیراز بر سرراه‌کهن خلیج فارس

مهمترین راه تجارتی دنیای قدیم، یعنی جادهٔ ابریشم که از مرزکشور چین آغاز می‌شده، پس از عبور از فلات ایران وبین‌النهرین به بندر انتاکیه درکنار دریای مدیترانه می‌پیوسته است. شاخه‌ای از این جادهٔ باستانی، در شهر ری از جاده اصلی جدا می‌شده و پس ازگذر از اصفهان و شیراز به سوی بندر باستانی سیراف امتداد می‌یافته است.

تبرستان
www.tabarestan.info

دکتر حسین کریمان می‌نویسد «شعبه‌ای از جادهٔ ابریشم چین از ری از راه دروازهٔ سین به سوی اصفهان و شیراز می‌رفت.»

در سده‌های نخستین هجری قمری داد و ستد کالاهای چین وهند با اروپا و روم شرقی از راه بندرهای خلیج فارس به میزان بیش از پیش ادامه پیداکرد. بندر سیراف در آن عهد مهمترین بندر ایالت فارس بوده است. مقدسی در *احسن‌التقاسیم* این بندر را دروازهٔ چین و خزانهٔ پارس و خراسان معرفی می‌کند.

در سدهٔ چهارم هجری قمری که همزمان با حکومت دیلمیان فارس است، تعداد مسلمانان مقیم بندر خانفو (کانتون) به هزارها بالغ می‌شد، وکشتیهای مسلمانانی که از بنادر خلیج فارس حرکت می‌کردند در بنادر چین لنگر می‌انداختند، وکشتیهای چینی در بندر سیراف رفت و آمد می‌کردند. علاوه بر چین، رفت و آمد مسلمانان با هند نیز اهمیت بسیار یافته بود، و در بندر سیراف و بصره دایماً صدها کشتی با مال‌التجارهٔ هند و جزایر لنگر انداخته بودند.

یکی از انگیزه‌های‌مهم استقرار مرکز حکومت دیلمیان در شیراز نزدیکی به سیراف و بندرهای تجارتی مهم آن روزگار بوده است. فرمانروایان دیلمی‌فارس‌بر سر زمینهای دوسوی خلیج فارس و دریای عمان تسلط داشتند.

بازرگانی سیراف در آن عهد بویژه به روزگار عضدالدوله دیلمی توسعهٔ فراوانی یافته بود، چنانکه میزان مالیات سیراف و مهروبان در عهد وی به ۲/۱۵۰/۰۰۰ دینار بالغ می‌شده است.

بخش عمده‌ای ازکالاهائی که از طریق بندر سیراف به سایر نقاط جهان صادر می‌گردید از نواحی فارس به این بندر آورده می‌شد. به همین سبب یک جادهٔ سنگ فرش باکوتاهترین فاصله بین شیراز و سیراف ساخته شده بود. این راه از شیراز از طریق کفر، کوار وگور (فیروزآباد) به بندر سیراف می‌رسیده است. جغرافیا نویسان اسلامی درآثار خود دانستنیهای ارزشمندی دربارهٔ این شاهراه داده‌اند. اصطخری و ابن‌حوقل و مقدسی مراحل و منازل این راه و فاصله‌های هر یک را به دقت یادکرده‌اند.

وقوع زلزله و تضعیف حکومت دیلمیان از اهمیت سیراف کاست، و مدت زمانی جزیرهٔ کیش جانشین سیراف شد، و سپس هرمز جای کیش را گرفت و مهمترین مرکز تجارتی خلیج فارس گردید.

در سده‌های اخیر با قطع نفوذ پرتقالیها توسط صفویه، بندر بوشهر که فاصلهٔ چندانی تا سیراف ندارد به یکی از مراکز مهم بازرگانی خلیج فارس مبدل شد. به هنگام استقرار پایتخت کریم‌خان در شیراز، نزدیکترین و مهمترین محلی که خان زند می‌توانست ازآنجا بر خلیج فارس نظارت داشته باشد بندر بوشهر بود که تجارت گسترده‌ای با عربستان و مسقط و هندوستان داشت؛ و کریم‌خان که بقایای نیروی دریائی نادری را در اختیار داشت، بر خلیج فارس تماماً مسلط بود.

دژ نظامی قهندر بر فراز مدخل شهر

وجود دژهای حصین در شیراز و اطراف آن، عامل استظهار حکام فارس بوده است. هنگام ورود سپاهیان عرب به ناحیه فارس نخست دژ مستحکم قهندر گشوده شد و از این طریق عربها به سوی استخر که مرکز مهم فارس در آن عهد بود روان شدند.

www.tabarestan.info تبرستان

دژ بسیار قدیمی پهندر یا قهندر، واقع در بالای کوه شمالی شیراز در تنگ سعدی و مشرف به باغ دلگشا که بقایای آن تا نیم سدهٔ پیش بر فراز کوه قرار داشت و چاههای عظیم آن مشهور به چاه قلعه بندر و چاه دختر هم اکنون بر بالای‌کوه واقع است، دژ مهم دورهٔ ساسانی بوده که پس از اسلام نیز از اهمیت زیاد برخوردار بود.

مؤلف ***شیرازنامه*** در ذکر قلعهٔ قهندر می‌نویسد:

«قدما و اصحاب تواریخ آورده‌اند که قلعهٔ قهندر در قدیم‌الایام از معظمات قلاع فارس بود، و پیش از بنادر محروسهٔ شیراز، ملوک فرس آن را معمور داشتندی و بدان حصن منیع پیوسته مستظهر بودی.»

در دورهٔ دیلمیان در زمان باکالنجار امیر دیلمی شخصی به نام ابوغانم پسر عمیدالدوله که می‌خواست شیراز را از چنگ باکالنجار بیرون آورد ابتدا بر قلعهٔ پهندر تسلط یافت و شهرکرد ***فنا خسرو*** را هم ویران کرده، مصالح آن را در تعمیر قلعه به کار برد.

در دورهٔ شاه شیخ ابواسحاق اینجو قلعهٔ قهندر به صورت خزانهٔ دولتی در آمده بود، و بعد از تصرف شیراز به دست آل مظفر، کوتوال این قلعه که تمام خزاین و اموال شاه شیخ را در اختیار داشت مدتها مقاومت می‌کرد.

قلعهٔ قهندر، نظر به موقعیت خاص آن، برای حفاظت از پایتخت همچنان آباد باقی ماند و در زمان شاه شجاع مظفری آن را بازسازی و تعمیر کردند.

محمود کتبی در تاریخ آل مظفر در بارهٔ قلعهٔ قهندر می‌نویسد «الحق آن قلعه از امهات قلاع ایران بلکه از معظمات بقاع جهان است».

علاوه بر این دژ، سه قلعه واقع در حوالی شهر استخر نیز دژهای ناگشودنی بودند که همواره سنگر

مستحکمی برای حکومت‌های فارس به حساب می‌آمدند. این سه قلعه برفراز سه کوه منفرد و مجزا در انتهای شمال غربی جلگه مرودشت که نام آنها قلعهٔ شکسته و اشگنون و استخر است بنا شده، و مجموع آنها را **سه گنبدان** می‌گفتند. قلعهٔ معروف استخر بر بالای کوه سوم، از طرف عضدالدوله دیلمی ایجاد گردیده بود و در دوره دیلمیان فارس اهمیت خاصی داشت و ویرانه‌های بناهای سنگی آن امروزه موجود است.

باروی شیراز

باروی محکم و استوار شیراز در طول تاریخ این شهر که سده‌های متمادی مقر فرمانروایان بسیاری بوده، در حفظ آن از یورشها موثر بوده است. البته شهر شیراز تاعهد دیلمیان فاقد حصاربوده، چنانکه اصطخری در سدهٔ چهارم هجری قمری در ***مسالک و ممالک*** می‌نویسد که شیراز بارو ندارد.

نخستین کسی که باروی شیراز را ساخت صمصام‌الدوله پاکالنجار پسر عضدالدوله بود. لسترنج می‌نویسد که طول این بارو دوازده هزار ذرع بود.

www.tabarestan.info تبرستان

در سال ۵۷۵ هـ ق، اتابک تکله باروی شیراز را تجدید کرد.

در سال ۶۱۴ هـ ق، اتابک سعد بن زنگی سوری استوار برگرداگرد شیراز برافراشت.

و صاف می‌نویسد در زمان غازان خان در سال ۷۰۱ـ۷۰۲ هـ ق به التماس اهالی باروئی بر شیراز ساختند و بر دورش خندقی حفر کردند.

در سال ۷۲۵ هـ ق که آن بارو رو به ویرانی نهاده بود، به دستور محمود شاه اینجو مرمت شد و برجهائی بر آن افزودند. وجود این بارو سبب گردید که محاصرهٔ شیراز توسط امیر مبارزالدین محمد شش ماه طول کشید، تا اینکه بالاخره گروهی از مردم شیراز یکی از دروازه‌های شهر را به روی لشگریان او گشودند.

در سال ۷۶۷ هـ ق، برج و باروی شیراز به فرمان شاه شجاع پسر امیر مبارزالدین مرمت شد.

در سال ۸۶۴ هـ ق، میرزاپیر بوداق والی فارس پسر امیر جهانشاه قره‌قویونلو تعمیری در برج و باروی شیراز به عمل آورد.

بنا به نوشتهٔ توماس هربرت جهانگرد انگلیسی که در دوره صفویه به ایران آمده حصار شیراز در سال ۸۷۴ هـ ق به فرمان اوزون حسن بازسازی شده است.

در سال ۱۱۶۲ هـ ق، صالح خان بیات والی فارس از جانب شاهرخ شاه افشار به دستور محمد حسن‌شریفی برگرداگرد بسیاری از بقاع و مدرسه‌ها و مسجدهای شیراز باروئی کشید.

شیراز در زمان یورش افغانها چند بار دست به دست شده بود. در آخر عهد صفویان این شهر نه ماه در برابر محاصره افغانها پایداری کرد. هنگام شورش محمدتقی‌خان شیرازی و هجوم نادر به شیراز، حصار کهنهٔ شیراز صدمات زیادی دیده بود و آخرین خانه‌هائی که کنار هم قرار داشتند به جای برج و بارو هم به کار می‌رفتند.

کریم‌خان زند دریافته بود که با توجه به پراکندگی عمارات و حصار ناچیز نمی‌تواند به بهترین وضع جلو

تهاجم و محاصره را بگیرد، لذا از محیط شهر کاست و به تجدید حصار پرداخت. کریم خان حصاری از گچ و سنگ برگرداگرد شهر شیراز کشید و خندقی در دور شهر حفر کرد.

در محاصرهٔ شیراز توسط محمد حسن‌خان قاجار در سال ۱۱۷۱ هـ ق، دیوارهای تازه تقویت شده توسط زندیه و خندق شهر شیراز مانع پیروزی خان قاجار گردید و مدافعان شهر را به خوبی حفظ کردند.

در سال ۱۲۰۷ هـ ق، حصار احداثی دورهٔ کریم خان با تیشهٔ بیداد آقامحمد خان قاجار فرو ریخت و قسمت اعظم خندق شهر نیز انباشته گردید، ولی باز بعضی از حکام دورهٔ قاجاریه آن حصار را با چینه ترمیم کردند؛ و بالاخره، در سال ۱۲۳۹ هـ ق زلزله اغلب باروهای شیراز را خراب کرد.

کتابشناسی گزیده

آثار عجم ــ فرصت الدوله شیرازی ــ بمبئی ــ ۱۳۱۲ هجری قمری

احسن التقاسیم فی‌معرفةالاقالیم ــ مقدسی ــ لیدن ــ ۱۹۰۹ میلادی

اقلیم پارس ــ سید محمد تقی مصطفوی ــ تهران ــ ۱۳۴۳

البلدان ــ احمد بن ابی یعقوب ــ ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی ــ تهران ــ ۱۳۴۷

بناهای تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز ــ علی نقی بهروزی ــ شیراز ــ ۱۳۵۴

پژوهشی در شناخت باغهای ایران و باغهای تاریخی شیراز ــ علیرضا آریان پور ــ تهران ــ ۱۳۶۵

تاریخ آل مظفر ــ محمود کتبی ــ به اهتمام عبدالحسین نوایی ــ تهران ــ ۱۳۳۵

تاریخ بافت قدیمی شیراز ــ کرامت‌الله افسر ــ تهران ــ ۱۳۵۳

تاریخ گیتاگشا ــ میرزا محمد صادق موسوی نامی اصفهانی ــ بامقدمه سعید نفیسی ــ تهران ــ ۱۳۶۸

تاریخ مفصل ایران ــ عباس اقبال آشتیانی ــ تهران

تحریر تاریخ و صاف ــ عبدالمحمد آیتی ــ تهران ــ ۱۳۴۶

روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس ــ به اهتمام عباس اقبال ــ تهران ــ ۱۳۲۵

ری باستان ــ دکتر حسین کریمان ــ تهران ــ ۱۳۴۵

سفرنامه ابن‌بطوطه ــ ترجمه محمد علی موحد ــ جلد ۱ ــ تهران ــ ۱۳۷۰

جغرافیای تاریخی سیراز ــ محمد حسن سمسار ــ تهران ــ ۱۳۵۷

شدالازارفی خط‌الاوزارعین زوار المزار ـ معین‌الدین ابوالقاسم جنید شیرازی ـ به تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال ـ تهران ـ ۱۳۲۸

شیراز نامه ــ ابوالقاسم احمدبن ابی‌الخیر زرکوب شیرازی ــ به تصحیح بهمن کریمی ــ تهران ــ ۱۳۱۰

فارس نامه ــ ابن بلخی ــ به تصحیح لیسترنج و نیکلسون ــ لندن ــ ۱۹۲۱ میلادی

فارس نامه ناصری ــ حاج میرزا حسن حسینی فسایی ــ تهران ــ ۱۳۱۳ هجری قمری

قصران ــ دکتران حسین کریمان ــ بخش نخستین ــ تهران ــ ۱۳۵۶

مرآت البلدان ــ محمد حسن خان اعتماد السلطنه به کوشش عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث ــ جلد ۱ ــ تهران ــ ۱۳۶۷

مسالک و ممالک ــ ابواسحاق ابراهیم اصطخری ــ به کوشش ایرج افشار ــ تهران ــ ۱۳۴۰

نزهة القلوب ــ حمدالله مستوفی ــ به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی ــ تهران ــ ۱۳۳۶

نگارنده در تهیه مقاله فوق از کتاب‌های روان‌شاد کرامت‌الله افسر بهره برده و این مقاله را به ایشان تقدیم می کند.

تبرستان www.tabarestan.info

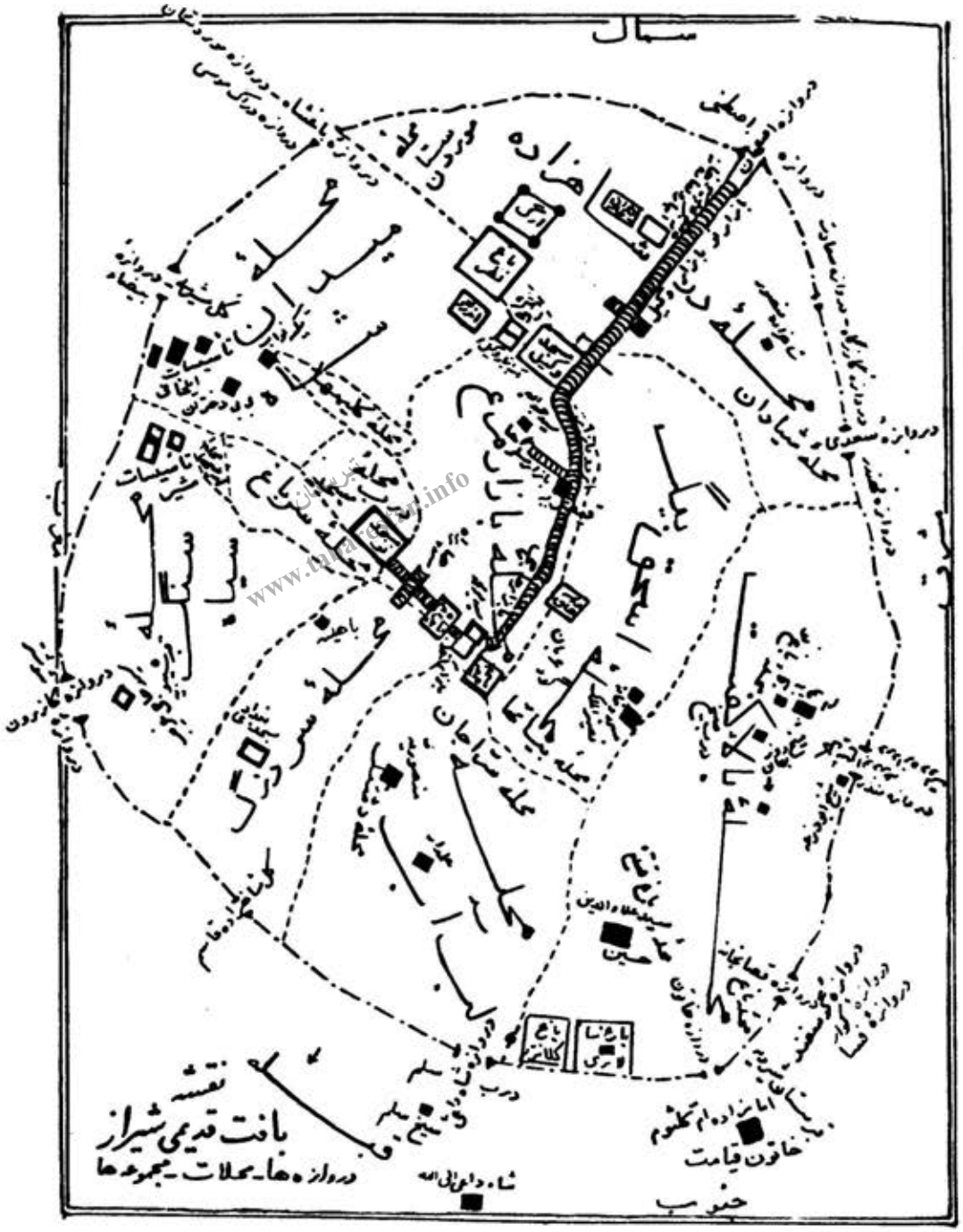

شیراز: نقشه بافت قدیمی شهر

شیراز: نمای عمومی شهر (بروکش)

شیراز: مجموعه ارگ کریمخانی

شیراز: مجموعه ارگ کریمخانی

شیراز: نمای عمومی شهر

شیراز: آرامگاه سعدی

شیراز: آرامگاه کریم‌خان (موزه پارس)

شیراز: نمای عمومی شهر

شیراز: بازار شهر

تبرستان
www.tabarestan.info

نمای کاخ گلستان

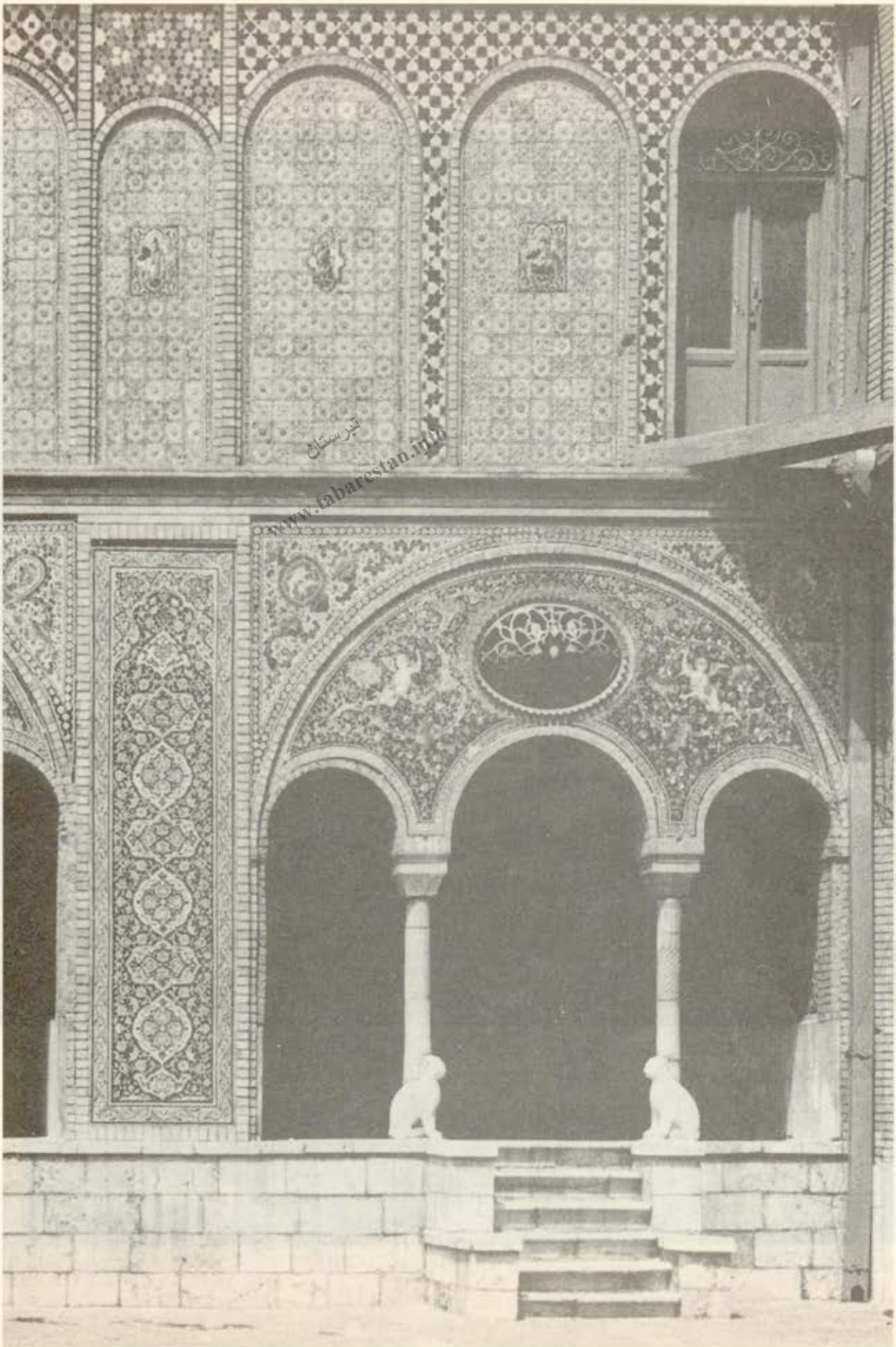

تبرستان
www.tabarestan.info

شیراز: ارگ کریم‌خانی

کاشان: بازار شهر

تبرستان
www.tabarestan.info

شیراز: نمای عمومی شهر

تهران

پایتخت قاجاریان - پهلوی - جمهوری اسلامی

تبرستان
www.tabarestan

مهندس احمد سعیدنیا

مقدمه: دویستمین سال پایتختی تهران

در تعیین سالگرد دویستمین سال پایتختی تهران و همچنین در تطبیق تاریخ هجری قمری با هجری شمسی و میلادی، در نوشته‌های محققین تاریخ تهران اختلاف نظرهائی وجود دارد.

برخی سال ۱۲۰۰ هـ ق و گروهی سال ۱۲۰۹ هـ ق، یعنی سال تاجگذاری آقا محمدخان قاجار را سال پایتختی تهران می‌دانند؛ آقای ح. م. زاوش این سال را سال ۱۳۱۱ نوشته است و در انطباق سالهای هجری به سال میلادی، سال ۱۳۶۸ هـ ش برابر با ۱۹۸۹ م را دویستمین سال پایتختی تهران اعلام داشته‌اند.

براساس مطالب دو سند معتبر زیر، بدون هیچگونه شبهه‌ای تهران در سال ۱۲۰۰ هـ ق مطابق ۱۱۶۴ هـ ش برابر با ۱۷۸۵ م به عنوان پایتخت انتخاب شد؛ و بر این اساس، تهران در سال ۱۳۶۴ هـ ش مطابق سال ۱۹۸۵ م به دویست سالگی پایتختی رسیده است.

www.tabarestan.info تبرستان

سال پایتختی تهران

محمد حسن اعتماد السلطنه در مرآت البلدان به صراحت می‌نویسد:

«در روز یکشنبه یازدهم شهر جمادی‌الاوّلی هزار و دویست هجری که روز نوروز بود حضرت آقا محمد شاه قاجار در تهران جلوس نموده سکه زدند و خطبه خواندند... از آن وقت این شهر را دارالخلافه خواندند و پایتخت سلسلهٔ ابد پیوند قاجار گردید.»

آقا محمد خان ۹ سال بعد از این در تهران تاجگذاری نمود. هم او در صفحهٔ ۸۵۰ همان کتاب در مورد تاجگذاری آقا محمد خان چنین می‌نویسد:

«در هزار و دویست و نه، جشن و سلام نوروزی در تهران انعقاد یافت. حضرت آقا محمد شاه در این سلام، به استدعای امرا و اعیان و سران سپاه، تاج شاهی مشهور به تاج ماه و بازوبند مکلل به الماس معروف به دریای نور را از فرق و بازوی مبارک، نامی فرموده و سکه به نام آن پادشاه ذی‌جاه زدند.»

از این مطالب معلوم می‌شود که تهران در همان سال ۱۲۰۰ هـ ق، سال جلوس آقا محمدخان در تهران، پایتخت و دارالخلافه تعیین شده است و در سال ۱۲۰۹ هـ ق فقط مراسم تاجگذاری برگذار شده و نامی از اعلام مجدد پایتختی تهران به میان نیامده است.

همین مطلب در کتاب تهران در گذشته و حال تألیف دکتر حسین کریمان، علاوه بر استناد به ***مرآت‌البدان*** به ملحقات ***روضة‌الصفاء*** ج ۹، ص ۲۷۴ نیز استناد شده است.

لازم به ذکر است که آقا محمد خان در سال ۱۲۱۱ هـ‌ق برای سرکوبی سپاه روس به آذربایجان و قراباغ لشگر کشید و «بعد از فتح قلعهٔ شوشی در شب بیست و یکم ذیحجه هزار و دویست و دوازده خاقان سعید به دست سه نفر از خدام خود شهید شد.»

انطباق سالهای تقویم

سال ۱۳۶۸ هـ‌ش /۱۹۸۹ م سالگرد دویستمین سال پایتختی تهران اعلام شد وکنفرانسی نیزبه‌همین‌منظور در پاریس برگزارگردید. لیکن به‌دلائل زیردرمحاسبه ومطابقت‌سالها اشتباهی رخ‌داده‌که بدین‌ترتیب تصحیح می‌شود.

برای همزمانی تاریخهای هجری قمری، هجری شمسی و میلادی، در سال ۱۳۶۷ کتاب معتبری از طرف شرکت انتشارات علمی و فرهنگی منتشر شد، به نام ***گاهنامهٔ تطبیقی سه هزار ساله*** تألیف احمد بیرشک.

در این اثر نفیس به روش علمی و ریاضی دقیق جداول تطبیقی تاریخ هجری قمری، هجری شمسی و میلادی حتی تا انطباق روزها و ایام هفته نیز به سهولت میسر و ممکن می‌شود.

www.tabarestan.info تبرستان

براساس جدول شمارهٔ ۲ ***گاهنامهٔ تطبیقی سه هزار ساله***، سال ۱۲۰۰ هجری قمری برابراست با سال ۱۱۶۴ هجری شمسی و مطابق است با سال ۱۷۸۵ میلادی؛ بنابراین در صورتی که این سال را به عنوان سال پایتختی تهران بپذیریم، نوروز سال ۱۳۶۴ هـ‌ش /۲۰ مارس ۱۹۸۵ م، سالگرد دویستمین سال پایتختی تهران بوده است و سال ۱۳۶۸ که مراسم مذکور برگزار شد از پایتختی تهران ۲۰۴ سال می‌گذشته است.

حال در صورتی که مسامحة سال تاجگذاری آقا محمد خان قاجار یعنی سال ۱۲۰۹ هـ‌ق را به عنوان روز پایتختی تهران فرض کنیم، این سال نیز مطابق جدول شمارهٔ ۲ ***گاهنامهٔ تطبیقی سه هزار ساله***، برابر است با ۱۱۷۳ هجری شمسی و ۱۷۹۴ میلادی. بر این اساس سالگرد دویستمین سال تهران برابر است با نوروز سال ۱۳۷۳ هجری شمسی و ۲۰ مارس ۱۹۹۴ میلادی، یعنی همین زمان که در آن قرار داریم.

با توجه به بررسی به عمل آمده بدون هیچگونه شبهه نوروز سال ۱۳۶۴ هجری شمسی برابر ۱۴۰۶ هجری قمری و مطابق ۱۹۸۵ میلادی سالگرد دویستمین سال پایتختی تهران بوده است.

انتخاب تهران به پایتختی

آقامحمدخان در روز یکشنبه یازدهم جمادی‌الاول ۱۲۰۰ هـ‌ق که روز نوروز بود (نوروز سال ۱۱۶۴ هـ‌ش ۱۷۸۵ م) در تهران جلوس نمود و سکه زد و خطبه خواند... و از آن پس این شهر را ***دارالخلافه*** خواندند و پایتخت سلسله... قاجار گردید.

آقا محمد خان تا سال ۱۲۰۹ هـ‌ق به علت لشکرکشی به نواحی مختلف کشور فرصت تاجگذاری نیافت؛ در این سال که مقارن ۱۷۹۴ م بود، در جشن و سلام نوروز ۱۱۷۳ هـ‌ش به استدعای امرا و اعیان و سران سپاه تاجگذاری نمود.

پادشاهی کوتاه مدت آقا محمد خان بیشتر به جنگ و ستیز گذشت. در زمان او دگرگونی مهمی در تهران پدید نیامد، تنها در داخل ارگ به ساختن «عمارت خروجی» پرداخت که بنای آن در سال ۱۲۱۶ هـ ق به پایان رسید. آقامحمد خان ایوان تخت مرمر را با مصالحی ساخت که از ویران نمودن قصر وکیل در شیراز به تهران حمل کرده بود بنا به نوشتهٔ سر اولیور انگلیسی جمعیت تهران در سال ۱۲۱۲ هـ ق در حدود ۱۵۰۰۰ تن بود. از این جمعیت سه هزار نفر آنها درباری و سپاهی خاصهٔ پادشاه بودند.

لرد کرزن، در کتاب ***ایران و قضیهٔ ایران***، دربارهٔ انتخاب تهران به پایتختی توسط آقا محمدخان می‌نویسد: «... مالک جدید تخت و تاج، از تهران بهتر و آسانتر دسترسی به املاک و مقر طایفهٔ خویش داشت و از آنجا بهتر می‌توانست یگانه دشمن خود یعنی روس را که حقاً از جانب آن بیمناک بود، تحت مراقبت داشته باشد. همین ملاحظات که وقایع قرن حاضر [قرن نوزدهم] و وخامت آن را بجای کاهش، افزایش داده، جانشینهای او را قانع و مجاب نمود که نظر وی درباره این محل صائب بوده است...»

تبرستان
www.tabarestan.info

موقعیت ممتاز تهران برای پایتختی

هر چند تهران از دیدگاه تاریخ سیاسی ایران شهر تازه‌ای است که ۲۰۰ سال از عمر آن می‌گذرد، لیکن سکونتگاهی است که سابقهٔ تاریخی آن به بیش از ۳۰۰۰ سال می‌رسد. روستای تهران از سدهٔ هفتم هجری قمری که شهر ری بر اثر حملهٔ مغول به ویرانی گرائید، آهسته و آرام رو به آبادانی و گسترش نهاد و جانشین ری شد. آبادی تهران با دورهٔ صفوی آغاز می‌شود. شاه طهماسب اولین بار تهران را مرکز سپاه خویش قرار داد. «تهران در زمان... شاه طهماسب به زینت باره متحلی گردید و سمت شهریت یافت».

وضع سیاسی و نظامی در این دوره ایجاب می‌کرد که به دور تهران دیوار کشیده شود. زیرا پادشاهان صفوی در شرق مملکت با ازبکها و در غرب کشور با عثمانیها در جنگ بودند و تهران در مرکز این دو ناحیه قرار داشت و بهترین محل رفت و آمد و تجمع سپاهیان بشمار می‌آمد. شاه عباس نیز با سپاهیان خود در این نقطه اقامت می‌نمود. تهران در زمان شاه عباس دارای «بیگلربیگی» شد. شاه عباس علی‌رغم نفرتی که از تهران داشت، مع‌هذا در قسمت شمال شهر در داخل حصار طهماسبی چهار باغ و چنارستانی احداث نمود و سپس شاه سلیمان کاخی در آن ساخت. این کاخ گاهی مقر موقت شاهان صفوی می‌شد. بعدها در همین قصر بود که شاه سلطان حسین در آخرین سال سلطنت خود (۱۱۳۴ هـ ق) دُرّی افندی سفیر دولت عثمانی را بار داده و به حضور پذیرفت. مسجد جامع عتیق تهران در زمان شاه عباس دوّم ساخته شد.

بدین ترتیب تهران در عهد صفوی از یک روستای کوچک به صورت یک شهر محلی یا بهتر است بگوئیم یک شهر نظامی ـ سیاسی، درآمد و مرکزیت اجتماعی آن یعنی مسجد جامع ساخته شد و بازارهای آن توسعه یافت و در واقع جانشین شهر باستانی ری گردید.

تهران در دورهٔ نادرشاه مورد توجه نبود، اما کریم‌خان زند برای سرکوب محمد حسن‌خان قاجار در سال

۱۱۷۲ هـ ق، تهران را مرکز سپاه خود قرار داد و پس از قتل وی، در دیوانخانهٔ تهران به تخت شاهی نشست.

وی بر آن بود که تهران را به پایختی برگزیند. به همین سبب به دستور او دیوانخانه و حرمخانه‌ای در عمارت سلطنتی احداث گردید و برج و باروئی پیرامون ارگ سلطنتی ساخته شد. کریمخان در سال ۱۱۷۶ هـ ق (۱۱۴۱ هـ ش) از اندیشه پایختی تهران منصرف شد و به شیراز بازگشت و در آنجا اقامت نمود.

لرد کرزن دربارهٔ مزایای سیاسی و نظامی تهران به عنوان پایتخت با صراحت ابراز عقیده کرده و می‌گوید:

«عده‌ای تهران را از لحاظ اینکه پایتخت شده... بر آن ایراد نموده‌اند که عاری از رودخانه است... بانو شیل در کتاب خود رشتهٔ اعتراض را تا حدی دراز کرده است که اظهار داشته؛ تهران هیچ چیز ندارد که شایستگی پایتخت [شدن] به آن بدهد. من با این قبیل عقاید موافق نیستم و بیشتر از جهات سیاسی که نگاه می‌کنم، عقیده‌ام این است که تهران بهترین پایختی بوده که ایران می‌توانسته است داشته باشد.

آغامحمدخان با انتخاب این محل برای مرکز حکومت، بصیرت عالی خود را نشان داد. اعتراض به محل فعلی بیشتر از نظر بهداشتی است... ولی در زمینه‌ای که من دلائل خود را استوار می‌سازم، جنبهٔ سیاسی کار است... باید موقع مرکزی یا قدرت تمرکز و چیرگی آسان آن را بر جاده‌هائی که به ایالات عمدهٔ مملکت مربوط می‌شود ملحوظ داشت؛ و از این جهت است، که وضع تهران نیک ممتاز بشمار می‌رود. بواسطهٔ وقوع آن در فواصل کم و بیش متساوی نسبت به دو حاکم نشین شرقی و غربی، یعنی مشهد و تبریز به آن دو ایالتی که این دو شهر مرکز حکومتشان است تسلط دارد و در عین حال در مسافت نسبتاً نزدیک و واجد راه ارتباط دفاعی با ولایات شمالی کرانهٔ دریای خزر واقع شده است که بعید نیست از همان راه نیز در آینده ضرورت ضربتی پیش آید.

از جهت دیگر هم وضع مسلطی نسبت به پایتختهای سابق یعنی اصفهان و شیراز دارد که در صورت پیش‌آمد فاجعهٔ تهاجمی از شمال، پیوسته این امکان در میان خواهد بود که پایتخت را آسان به آن بلاد انتقال داد. بنابراین، این اندیشه و خیال که ایران با تغییر دادن پایتخت به شهر دیگری در سمت جنوب وضع قویتر و بهتری خواهد داشت، من چنین حرکت عنیفی را انصراف بی‌موردی از داشتن محل و موضعی می‌شمارم که اهمیت سرشار دارد و آن را انگیزه‌ای برای خیالات تهاجمی زمامداران مسکو محسوب می‌دارم.»

تهران عصر فتحعلیشاه

همان طور که گفته شد، تهران در زمان آقامحمدخان توسعهٔ چندانی نیافت، ولی در دورهٔ فتحعلشاه که کردار و خیالات شکوهمندی در کار پادشاهی داشت، شهر توسعه بیشتر یافت و اهمیت و آراستگی آن بالا گرفت.

فتحعلیشاه در نوروز سال ۱۲۱۲ هـ ق (۱۱۷۶ هـ ش) روز عید رمضان که تحویل سال عالم نیز اتفاق افتاده بود، در آستانهٔ قرن نوزدهم (۱۷۹۷ م)، همزمان با ناپلئون (۱۷۹۵ م) با دبدبه و شکوه تمام بر «تخت خورشید» که بعداً معروف به «تخت طاووس» شد جلوس کرد.

در طلیعهٔ قرن نوزدهم (عصر انقلابات) دربار ایران یکبار دیگر مانند عهد صفوی محل آمد و رفت کارگزاران اروپائی شد. در آن زمان در اروپا ناپلئون بناپارت امپراتور فرانسه در اوج قدرت بود و... به قصد تصرف هند نمایندگانی به ایران فرستاد. انگلیس نیز برای خنثی کردن سیاست ناپلئون سفیرانی راهی ایران ساخت و روسیه برای مقاصد جهانگشائی خود با ایران وارد جنگ شد و بخشهائی از سرزمین ایران را متصرف شد. در این زمان دربار ایران محل فعالیت و سیاست‌بازی سفیران فرانسه و انگلیس و روسیه گردید.

سرجان ملکم سفیر انگلیس در شانزدهم نوامبر سال ۱۲۱۵ هـ‌ق/ ۱۸۰۰ م وارد ایران شد تا حکومت ایران را از اتحاد با دولت فرانسه و روسیه باز دارد. در هنگامهٔ جنگ اوّل ایران و روس در سال ۱۲۲۱ هـ‌ق /۱۸۰۶ م، ژوبر نمایندهٔ ناپلئون به ایران آمد و از جانب وی وعده داد که در صورت تجاوز دوباره روسیه، از ایران حمایت کند. او دربارهٔ تهران می‌نویسد: برج و باروی تهران به نظر من خیلی متوسط آمد کاخ و باغهای شاه خیلی وسیع است؛ ولی خانه‌های بزرگان کشور هیچگونه نمائی ندارد. کاخ شاهی مانند دژی است که خندق پهنی از آن دفاع می‌کند. ژوبر جمعیت تهران را حدود ۳۰۰۰۰ نفر حدس زده است.

www.tabarestan.info تبرستان

در سال ۱۲۲۲ هـ‌ق / ۱۸۰۷ م میلادی یک هیأت بزرگ نظامی فرانسوی به سرپرستی ژنرال گاردان وارد تهران شد تا ارتش ایران را به سبک فرانسوی تعلیم دهد. وی جمعیت تهران را در زمستان ۵۰۰۰۰ نفر دانسته است. او می‌گوید: در تابستان که دربار از تهران می‌رفته، اهالی نیز به ییلاقات در کوهستان نقل مکان می‌کردند.

دولت انگلیس برای خنثی کردن سیاست فرانسه، سر هارفورد جونز را به سفارت نزد فتحعلیشاه فرستاد. او نیز با شاه وارد مذاکره شد و یک پیمان تازه میان دو کشور منعقد نمود. جیمز موریه نایب سفارت انگیس که در سال ۱۲۲۲ هـ‌ق (۱۸۰۷ م در تهران بوده، این شهر را چنین توصیف می‌کند:

«پایتخت حالیه ایران تهران است. دور باروی این شهر چهار میل و نیم الی پنج میل است. این شهر را شش دروازه است که سر در و جوانب آنها را کاشیکاری کرده، صورت ببر و حیوانات دیگر در کاشیها نقش کرده‌اند. عمارات طهران چندان خوب نیست زیرا که غالباً با خشت خام بنا شده و شباهت آنها به ابنیهٔ عالی کمتر است. تنها بنائی که قابل ملاحظه و تعریف است، مسجد شاه می‌باشد که ناتمام است؛ و غیر از این مسجد، شش مسجد کوچک در طهران هست... می‌گویند صد و پنجاه کاروانسرا و به همین شمار حمام در طهران است. دو میدان بزرگ یکی در شهر و یکی در ارک طهران است. دو عمارت ییلاقی سلطنتی، یکی قصر قاجار، یکی نگارستان که تازه بنا می‌نمایند.»

تأسیس سفارتخانه‌های خارجی در تهران

سرگور اوزلی، اولین سفارتخانهٔ انگلیس را در تهران در محلهٔ بازار، گذر لوطی صالح ساخت. زمین سفارتخانه را محمدخان زنبورکچی به اشارهٔ فتحعلیشاه در اختیار وزیر مختار انگلیس قرار داده بود. وزیر مختار دولت

انگلیس برای اقامت خویش عمارت راحتی در آن بنا کرد. عثمانیها، فرانسویها و روسها در محلهٔ عودلاجان سفارتخانه ساختند. پس از قتل گریبایدف وزیر مختار روسیه در ۱۲۴۴ هـ ق /۱۸۲۸ م، سفرای روس برای امنیت بیشتر در درون ارک یا قلعه سلطانی مستقر شدند.

سرگور اوزلی علاوه بر اقامتگاه وزیر مختار که در جنوب سفارتخانه بنا شده بود، باغی فراخ و گسترده و زیبا به نام ***باغ ایلچی*** در جوار سفارتخانه احداث کرد که مقر هیأتهای اعزامی، صاحب منصبان انگلیسی و مأموران فوق‌العاده بریتانیای کبیر بود.

بعدها وزیر مختار دولت انگلیس به بهداشت تهران بارها معترض شد. آنان به عمارت و باغ سفارت در شهر بسنده نکرده، در روزگار محمد شاه حق مالکیت سفارت ییلاقی در قلهک را نیز به دست آوردند. محمدشاه در سال ۱۸۲۸ م این حق را به سرجان کمپبل وزیر مختار انگلیس واگذار کرد.

بنا به نوشتهٔ لرد کرزن، اهالی قلهک که در آن زمان صد خانوار بیشتر نبودند از مزایای خاص در مجاورت سفارت انگلیس برخوردار شدند. ایشان از سرباز دادن و تهیه جا و تدارک علیق برای قشون دولتی معاف بودند و عوارض را به وزیر مختار انگلیس می‌دادند. کدخدا نیز گمارده وزیر مختار انگلیس بود.

www.tabarestan.info تبرستان

دولت روس برای عقب نماندن از این رقابت، حقوق و مزایای همانندی در قریهٔ زرگنده دارا شد و امپراتوری عثمانی نیز در حدود پل زرگنده، آلمانیها در دزاشیب و بعدها اتریشیها در رستم آباد همین مزایا را به دست آوردند.

بدین ترتیب در عهد فتحعلیشاه فصل نوینی در تاریخ سیاسی ایران باز شد. اعضای سفارتخانه‌های انگلیس، روسیه و فرانسه تهران را مرکز فعالیت سیاسی خود قرار دادند و عثمانیها نیز بدانها پیوستند.

یکی از رویدادهای برجستهٔ دوران فتحعلیشاه در تهران قتل گریبایدوف وزیر مختار فوق‌العادهٔ روس در تهران است. این واقعه در سوم شعبان ۱۲۴۴ هـ ق / یازدهم فوریه ۱۸۲۹ م روی داد. وزیر مختار روسیه به موجب قرارداد ترکمنچای، برای رهائی زنان گرجی که مسلمان شده و به جرگهٔ زنان حرم آصف‌الدوله درآمده بودند آنقدر پافشاری ورزید که سرانجام مردم و روحانیون تهران را برآشفت و بدنبال آن فتنه‌ای برخاست که گریبایدوف و هیأت سیاسی روس را کشتند. پس از این واقعه، وزیر مختار روس از ترس مردم و برای امنیت بیشتر در عمارتی در داخل ارگ سلطنتی اقامت گزیدند.

تهران در پنجاه سالگی

در پایان دوران طولانی ۳۸ سالهٔ سلطنت فتحعلیشاه، پایتختی تهران به پنجاه سالگی می‌رسد و جمعیت آن به ۵۰ تا ۶۰ هزار نفر بالغ می‌گردد. اعیان و اشراف خانه‌های جدید در شهر ساختند. فتحعلیشاه، در محلهٔ بازار، مسجدی به نام مسجد شاه یا ***مسجد جامع سلطانی*** احداث کرد، تا جایگزین مسجد جامع عتیق گردد، این مسجد بزرگترین مرکز مذهبی و در دوره‌های بعد مرکز سیاسی مردم تهران شد.

در همین زمان حاج محمد حسین خان مروی ملقب به فخرالدوله (والی مرو)، که از مردان نیکوکار زمان خود بود، به قصد نشر دانشهای اسلامی مسجد و مدرسه و آب‌انباری در محلهٔ عودلاجان (در بازارچهٔ مروی) ساخت و املاکی را وقف آن کرد. مدرسهٔ خان مروی یکی از جمله بنیادهای فرهنگی ـ مذهبی تهران در سده‌های سیزدهم و چهاردهم هجری بوده است.

در دورهٔ فتحعلیشاه در محلهٔ ارامنه در جنوب محلهٔ سنگلج ***کلیسای طاطاوس*** ساخته شد. این کلیسا قدیمترین کلیسای تهران است. در داخل این کلیسا مقبره‌ها و سنگ قبرهائی متعلق به برخی از شخصیتهای ارمنی و مسیحی اروپائی دیده می‌شود.

بیشترین اقدامات عمرانی فتحعلیشاه در درون ارگ سلطنتی انجام پذیرفت؛ عمارت خورشید، عمارت سروستان و عمارت عشرت آئین و عمارت خوابگاه در عصر این پادشاه احداث گردید. این ابنیه‌های شاهی در دورهٔ ناصرالدین شاه همگی خراب و عمارتهای جدید به جای آنها ساخته شد. وی در بیرون از حصار شهر، باغ لاله‌زار، باغ نگارستان و قصری به نام قصر قاجار احداث کرد. این قصور بر تپه‌ای در شمال شهر قرار داشت.

www.tabarestan.info تبرستان

آئینهای سلام و مراسم سلطنتی و امور حکومتی همه در درون ارگ انجام می‌گرفت. فتحعلیشاه اغلب مراسم سلامها، جشنها و اعیاد را در ایوان تخت مرمر برگزار می‌کرد. تشریفات و آئین آن نیز بسیار متنوع و مفصل و پر طمطراق بود: جامه‌های رنگارنگ مدعوین و مراسم خواندن خطبه‌ها و قصیده‌ها و غریدن توپها و نواختن نقاره‌ها. سِر کرپرتر که در یکی از این مراسم شرکت داشته است، می‌نویسد «... او (شاه) لمعانی از جواهر بود که بچشم بیننده... می‌درخشید»

فتحعلیشاه مدت ۳۸ سال بدین منوال سلطنت کرد و سرانجام در ۱۲۵۰ هـ ق درگذشت. در آخرین روزهای سلطنت فتحعلیشاه، جی. بی. فریزر بازرگان انگلیسیِ وابسته به کمپانی هند شرقی، در گزارش سفر خود دربارهٔ وضع پایتخت چنین می‌نویسد:

«۲۰ مارس ـ شاه بینوای پیر ظاهراً نیروی جسمی و روحیش بسرعت تحلیل می‌رود. سلامت مزاج او در روزهای اخیر در تغییر بوده است و می‌گویند امروز صبح همهٔ پزشکان خود را به باد ناسزا گرفت و از حضور خود طرد کرد... تمام این مطالب یعنی وضع وخیم مزاجی شاه و همچنین وضع نابسامان وراثت تخت و تاج و امور و مسائل عمومی، انگلیسیها را سخت در اینجا نگران کرده است. مخصوصاً کسانی را که به حکم وظیفهٔ... در داخل حصار تهران با خانواده‌های خود بسر می‌برند. سخنان دوست قزوینی من شریف خان که می‌گفت در صورت بروز آشوب سیاسی ناشی از مرگ شاه تهران جای امنی نیست متضمن حقایقی بسیار است... تهران مانند هر پایتخت دیگری میعادگاه عدهٔ فراوانی از ماجراجویان و اراذل و اوباش و ولگردانی است که در روزگار فتنه بیش از دیگر ایام کامروا می‌شوند و قطعاً چنین فرصت گرانبهائی را که در نتیجهٔ جوش و خروش ناشی از مرگ شاه به وجود خواهد آمد از دست نخواهند داد... هیچ‌کس از دست آنان امان نخواهد داشت و حسن نیت عامهٔ مردم عامل حفاظت وصیانت نخواهد بود. احتمال دارد که هر خانه‌ای که باب دندان غارتگران باشد، مورد تجاوز این لوطیها یا افراد

هرزه و تبهکار تهران واقع شود و این پندار که پیوسته در سفارت انگلیس گنجینه‌ای سرشار پیدا می‌شود، بی‌شک آنان را در آغاز اغوا می‌کند که به اینجا بیایند. حتی دوستی افراد مقیم سفارتخانه با بسیاری از اهل محل خطر را تشدید می‌کند، زیرا بسیاری از آنان در صورت بروز اغتشاش آماده خواهند بود که برای حفظ جان و مال خود در داخل سفارت متحصن شوند؛ زیرا اینجا [(سفارتخانه انگلیس)] امن‌ترین جائی است برای احتراز از تعدی گروههای متخاصم.»

تهران عتیق

هنگامی که فتحعلیشاه در اصفهان زندگی را بدرود گفت، محمد شاه به تدبیر قائم مقام بسوی تهران حرکت کرد و در روز چهارشنبه بیست و یکم ماه شعبان ۱۲۵۰ هـ‌ق /۱۸۳۵ م وارد تهران شد. محمد باقرخان قلعه بیگی تهران صندلی جواهرنشان فتحعلیشاه و اسباب و لوازم سلطنت و فرشها و ظرفهای زرین و سیمین را به باغ نگارستان منتقل کرده دستور داد باغ را از هر حیث بیارایند. اهالی تهران نیز باغ مزبور را از انواع شیرینیها و سایر خوردنیها مملو ساختند.

www.tabarestan.info تبرستان

محمد شاه در روز بیست دوم شعبان وارد نگارستان (محل سابق دانشسرایعالی) شد؛ بر صندلی مرصع نیای خویش جلوس کرد و همهٔ شاهزادگان که ادعای پادشاهی در سر داشتند و امیران و لشکریان سرفرمانبرداری فرود آوردند و سلطنت وی را تبریک گفتند. سپس در دوّم رمضان وارد شهر دارالخلافه شده روز چهارم... بر تخت سلطنت موروثی جلوس نمود.

یکسال پس از جلوس محمد شاه، در سال ۱۲۵۱ هـ‌ق /۱۸۳۵ م به دستور شاه و به خواست درباریان، قائم مقام را در همین باغ نگارستان خفه کردند و خانه و زندگی وزیر مقتدر را ضبط و بستگان و فرزندانش را اسیر و سیاست نمودند. هم در این سال مرض وبا در تهران شایع شد، پادشاه به شمیران رفت و در همانجا حاجی میرزا آقاسی ایروانی را به جانشین قائم مقام صدارت بخشید. در این سال هشت هزار نفر از اهالی تهران به علت شایع شدن مرض وبا، به این بیماری درگذشتند.

تهران در اواخر محمد شاه و اوائل سلطنت ناصرالدین شاه، تفاوت چندانی با تهران عصر فتحعلیشاه نداشت. در این دورهٔ ۵۰ ساله تهران مورد بازدید دهها سیاح، کارگزار سیاسی و بازرگانی انگلیسی، فرانسوی و روسی قرارگرفته است. اشخاصی مانند سرجان ملکم، هارفورد جونز، سر ویلیام اوزلی، سر رابرت کرپرتر، جیمز موریه ژوبر، گاردان اوژن فلاندن و جی.بی.فریزر، تهران را دیده و هر یک توصیفی از ویژگیهای کالبدی شهر به دست داده‌اند.

در این دوران شهر تهران، شهر کوچکی بود که هنوز در قلعه شاه طهماسب محصور بود. بنا به گفتهٔ اعتمادالسلطنه در *مرآت‌البلدان*، شش هزار گام دور آن بود و چهار دروازه داشت. اقامتگاه شاه در ارگ سلطنتی واقع بود،محله‌ای ممتاز که در میان استحکامات محاط بود و به وسیلهٔ خندقی از محله‌های شهر جدا می‌شد.

محله‌های اصلی شهر عبارت بودند از: عودلاجان، چاله میدان، سنگلج و بازار.

در مقابل ارگ سلطنتی، میدان بزرگی احداث شده بود که به وسیلهٔ پلی چوبی (بر روی خندق ارگ) به میدان اصلی شهر یعنی سبزه میدان وصل می‌شد. این میدان، مقابل بازار قرار داشت. محلهٔ بازار، کانون فعالیتهای اجتماعی و اقتصادی شهر بود و در آن مساجد جامع و شاه، امامزاده‌ها، سراها، مدارس و کاروانسراهای متعدد وجود داشت.

دو میدان ارگ و سبزه میدان هر یک عملکرد ویژه‌ای داشتند: یکی جلوخان دستگاه سلطنت و حکومت و دیگری آستانهٔ شریانهای اجتماعی و اقتصادی شهر، که به وسیلهٔ پلی چوبی به یکدیگر متصل می‌شدند. این دو میدان و نحوهٔ قرارگیری آنها در مقابل همدیگر، گوئی نحوهٔ ارتباط حکومت و مردم را در ساختار کالبدی شهر متجلی می‌ساختند. این دو میدان همواره از قدیم تا کنون شاهد وقوع جریانهای مختلف اجتماعی و سیاسی پایتخت ایران بوده‌اند.

تبرستان
www.tabarestan.info

همانطور که گفته شد، توصیف نویسندگان و جهانگردان مختلفی که تهران «عتیق» (قبل از ناصرالدین شاه) را دیده‌اند، همگی به همدیگر شبیه است.

شاید گویاترین شرح دربارهٔ تهران این زمان را بتوان در نوشتهٔ یاکوب ادوارد پولاک یافت، که در فاصلهٔ سالهای ۱۸۶۰ تا ۱۸۵۱ م برابر با سالهای ۱۲۷۷ - ۱۲۶۷ هـ ق در ایران بسر برده است. او تهران عتیق را چنین وصف می‌کند:

«این شهر که در دشتی کم‌آب نزدیک حاشیهٔ کویر قرار گرفته، به استثنای راههائی که در اثر عبور ستور ایجاد شده، دارای جاده‌های مواصلاتی نیست. هیچ بنای معظم عمومی ندارد. در آن از برج و بارو و مناره اثری نیست، مسجد معظمی ندارد. نمای خانه‌ها که همه از خاک خاکستری است با سقفهای مسطح بی‌رنگ، جمعاً بدان حالت گروهی از تپه‌های خاکی نامنظم می‌دهد... خلاصه بگویم، هیچ چیز آن بیننده را به یاد شهری بزرگ نمی‌اندازد. هنگامی که پس از ورودم به ایران به سال ۱۸۵۲ کاملاً به شهر نزدیک شدم و حتی موقعی که از دروازه هم گذشتم... به نظرم باور کردنی نبود که واقعاً در برابر یک شهر مسکونی قرار گرفته باشم.

حصار شهر نیمه ویران است. دروازه‌های شهر هر چند مستحکم‌اند، اما گردش درهای آن به روی پاشنه‌ها به سختی و نامطمئن صورت می‌پذیرد... از محلات شهر، جدیدترین آنها محلهٔ شمال شرقی است که به سبب داشتن آب فراوان و باغهای بزرگ سالمترین محله؛ و فقیرترین و غیر بهداشتی‌ترین محله‌ها چاله میدان یا محلهٔ جنوب شرق است... کوچه‌های شهر پر از چاله و چاههای سرباز یا سرپوشیده نامطمئن است. کوچه‌ها و معابر در شبها تاریکند... برای پاکیزگی شهر هیچ کاری انجام نمی‌شود... این را

دیگر به میل و دلخواه سبزیکارها واگذاره‌اند که زبالهٔ شهر را برای کود ببرند... بازار و کاروانسرا و حمام و تکیه در تهران بسیار است. از میدانهای عمومی، سبزه‌میدان و میدان شاه یا میدان مشق است.»

تهران ناصری

۵۰ ساله دوّم پایتختی تهران با ۵۰ سال سلطنت ناصرالدین شاه سپری می‌شود، و در پایان این دوره در سال ۱۳۱۳ هـ ق /۱۸۹۵ م به صد سالگی رسید (از ۱۷۸۵ تا ۱۸۹۵ میلادی برابر ۱۱۰ سال).

دوره ناصرالدین شاه که به عصر ناصری شهرت یافته است. دوران تحول اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران محسوب می‌شود. در این دوره تحت تأثیر تمدن صنعتی اروپا و سیاستهای استعماری غرب، ایران وارد مرحلهٔ نوینی شد، که نتایج آن پس از مرگ او، بلافاصله به‌صورت نهضت مشروطیت وتحولات دیگربه‌منصهٔ ظهور رسید.

ناصرالدین شاه در ۱۲۶۴ هـ ق /۱۸۴۷ م ابتدا در تبریز جلوس کرد و در همان سال به تهران آمد و در سرای سلطنت بر تخت نشست و سپس سلام عام در تالار تخت مرمر انعقاد یافت.

www.tabarestan.info تبرستان

نخستین اقدامات عمرانی

نخستین اقدامات عمرانی از همان آغاز سلطنت ناصرالدین شاه توسط امیرکبیر شروع شد. یکی از کارهای اساسی امیرکبیر تأسیس دارالفنون بود. سنگ بنای دارالفنون در سال ۱۲۶۶ هـ ق، در زمینی واقع در شمال شرق ارگ سلطنتی نهاده شد. نقشهٔ آن را میرزا رضا مهندس طرح کرد و یکی از معماران آن عهد موسوم به محمد تقی خان معمارباشی مأمور ساختمان آن شد. در همان سال اولین بیمارستان جدید به اسم مریضخانهٔ دولتی تأسیس شد. بنای این بیمارستان در بیرون دروازهٔ دولت (محل بیمارستان سینا) قرار داشت. از آثار دیگر امیرکبیر بازار و سرای اتابکیه است که به سرای امیر مشهور شد. سرای امیر به اهتمام آقا مهدی ملک‌التجار در ۱۲۶۷ هـ ق پایان یافت. این بنا دارای دو طبقه و مشتمل بر ۳۳۶ حجره بود و به قصد توسعهٔ تجارت و داد و ستد مملکت ایجاد شد.

امیرکبیر به قصد توسعهٔ صنایع، در سال ۱۲۶۷ هـ ق در تهران (و همچنین در قم و اصفهان) کارخانهٔ بلورسازی و چینی‌سازی ایجاد کرد. کارخانهٔ کاغذسازی به امر او در بیرون دروازهٔ دولت تأسیس شد. ازکارخانه‌های دیگری که در تهران برپا ساخت، کارخانهٔ ریسمان ریسی و کارخانهٔ چلوار بین راه تهران و شمیران (در محل ضرابخانه) و کارخانهٔ اسلحه‌سازی (قورخانه تهران) در داخل قلعه ارگ ساخته شد. ازکارهای دیگر او تأسیس «مجمع الصنایع» در بازار (صندوقدار مقابل ارگ) بود، که انواع صنایع جدید در آن به فعالیت آغاز کردند.

امیرکبیر برای رفاه حال مردم تهران نیز اقداماتی را شروع کرد:

یخچالهای شهر را از آلودگی پاک کرد، برخی گذرگاههای اصلی را سنگفرش نمود و نهر آب‌کرج راکه در زمان میرزا آقاسی آغاز شده بود، تکمیل کرد. تقسیم نامهٔ آب کرج به مهر امیر بجای مانده است. در شهر تهران چهل

«قراولخانه» تأسیس کرد که در حکم پاسگاههای پلیس امروز بود. با شرارت و فساد اخلاق اوباش شهری مبارزهٔ سختی را آغاز کرد و نسبت به بهداشت عمومی و شهری توجه شایان داشت.

امیرکبیر در سال ۱۲۶۸ هـ ق قلعهٔ ارگ سلطنتی راکه رو به ویرانی نهاده بود، تجدید عمارت نمود و کوچه‌های آن را برای عبور کالسکه سنگفرش کرد و در داخل ارگ بناهای جدیدی بر عمارات قدیم افزود. این کارها به دستور امیرکبیر و به دست معمار آن زمان، عبدالله‌خان معمارباشی، صورت می‌گرفت.

۲۰ سال پس از مرگ امیرکبیر، در سال ۱۲۸۸ هـ ق، میرزا حسینخان سپهسالار به صدارت رسید. او باب تازه‌ای در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران گشود. میرزا حسینخان سپهسالار از برکشیدگان امیرکبیر بود. در اصلاحات داخلی پیرو افکار او و پس از امیرکبیر بزرگترین رجل سیاستمدار دورهٔ قاجاریه است.

همین که میرزا حسینخان به زمامداری ایران رسید به اجرای نقشهٔ اصلاحات خود پرداخت:

– اصول ادارهٔ دیوان عدلیه را تنظیم کرد و حاکم دارالخلافه را در اجرای اوامر و نواحی دیوان عدلیه مجبور نمود. در اصلاح طرز حکومت، به تأسیس «دربار اعظم» یا دارالشورای کبری اقدام نمود و ادارهٔ کل مملکت را به عهدهٔ «مجلس مشورت وزراء» واگذار کرد. این مجلس در سال ۱۲۸۹ هـ ق /۱۲۵۱ هـ ش با تصویب ناصرالدین شاه افتتاح شد. مؤلف ***صدرالتواریخ*** دربارهٔ او می‌نویسد:

> «اولین وزیری بود که طرز جدید آورد، اوضاع امور و سبک قدیم را تغییر دارد، راه مراودهٔ ایران را بیشتر باز کرد، و در طرح ایران طرح نوی ریخت و خیال داشت بنای جداگانه‌ای ترتیب دهد و باعث آرامش بلاد و آسایش عباد باشد، ولی به مقصد نرسید و بنایش ناتمام ماند.»

گسترش تهران ناصری

ناصرالدین شاه پس از بیست سال که از سلطنت او گذشت علاوه بر موجبات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، به منظور داشتن پایتختی شکوهمند تحت تأثیر اروپا، تصمیم گرفت پایتخت خود تهران را گسترش دهد و به صورت پایتخت جدیدی درآورد.

تداوم حکومت قاجاریه، سکونت شاهزادگان، رؤسای طوایف قاجار، امراء و مستوفیان دربار، وزرای مختار و نمایندگان دولتهای بیگانه و هیأتهای گوناگون مذهبی و بازرگانی در تهران، همراه با مهاجرت مردمان ولایات به خصوص اقوام کرد، ترک و مردم کاشی و آشتیانی که کارگزار رجال این عهد بودند، باعث فزونی جمعیت شهر شد، به طوری که تهران عتیق در سال ۱۲۸۴ هـ ق، در تنگنا قرار گرفت و دیگر گنجایش این جمعیت انبوه و نفوس گوناگون را نداشت.

از همان آغاز سلطنت ناصرالدین شاه، به تدریج اعیان و اشراف ساختمانها، باغها و خانه‌های متعدد در خارج باروی شهر در خارج از دروازهٔ شمیران و دروازهٔ دولت می‌ساختند. «در سال ۱۲۶۹ هـ ق چون جمعیت

www.tabarestan.info تبرستان

دارالخلافه زیاد شده بود، حکم شد هر که بخواهد بیرون دروازه، خانه بنا نماید». برای بار دوم در سال ۱۲۷۲ هـ ق مجدداً مجوزی برای اسکان جمعیت در خارج از باروی شهر صادر شد «چون جمعیت دارالخلافه... روز به روز اضافه می‌شد و به تدریج تنگنای جا پدید می‌آمد، به منظور توسعهٔ شهر، بخشی از اراضی خالصه و باغات که تقریباً به چهل هزار ذرع می‌رسید، (معروف به باغ خسروخانی و باغ قورخانه و باغ امان‌الله خانی) از طرف دولت به محمد تقی خان معمار باشی واگذار کردند که هر کس از آن اراضی بخواهد از مشارالیه ابتیاع نماید».

در سال ۱۲۸۴ هـ ق، جمعیت تهران به ۱۵۵۷۳۶ نفر بالغ می‌شد، از این عده ۸۴۸۰ نفر نظامی و ۱۰۵۶۸ نفر نوکر، ۳۸۰۲ نفر خدمتکار و ۳۲۸۱ نفر غلام و کنیز سیاه بودند.

بدین ترتیب بخش عمده‌ای از جمعیت تهران، جمعیتی بود که در خدمت اعیان و اشراف دولتی و بخش دیگری نیز در خدمت دربار و سپاه به کار مشغول بودند.

در سال ۱۲۸۴ هـ ق /۱۲۴۶ هـ ش، ناصرالدین شاه در صدد برآمد که حصار قدیمی آنرا خراب کند و محلاتش را وسعت بخشد. بنابراین میرزا یوسف مستوفی الممالک صدر اعظم و میرزا عیسی وزیر دارالخلافه مأمور این امر شدند. طرح چگونگی حصار و بارو و خندق به وسیلهٔ جمعی از معماران و مهندسین توسط مهندس فرانسوی «بهلر» مهیا گردید. حصار تازه را به شکل هشت ضلعی و از روی نقشهٔ پاریس (قبل از جنگ فرانسه ـ آلمان در ۱۸۷۰ م ساختند. محل خندق و حصار قدیمی به صورت خیابان و معبر درآمد. محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه دربارهٔ مراسم توسعهٔ تهران در مرآت‌البلدان می‌نویسد:

«چون جمعیت و آبادی دارالخلافه نهایت رو به ازدیاد نهاده و شهر گنجایش جمعیت حالیه را ندارد، رأی صواب نمای ملوکانه اقتضاء فرمود که وسعت مکانی برای اهالی حاصل آید. لهذا مقرر فرمودند که شهر طهران را از سمت دروازه شمیران یک هزار و هشتصد ذرع و از سه جانب دیگر از هر طرف یک هزار ذرع وسعت دهند. و کفالت این امر را به عهدهٔ جناب آقای مستوفی‌الممالک و میرزا عیسی وزیر دارالخلافه موکول فرمودند و چند نفر از مهندسین را نیز مأمور تعیین حدود و طول و عرض خندق آن فرموده، مقرر شد قسمی خندق را حفر کنند که از برای مترددین معبر بُا شد و شهر از آفت سیل مصون ماند. روز یکشنبه یازده شعبان، در بیرون شهر در محاذی دروازهٔ دولت، سراپردهٔ مخصوص ذات مقدس همایون را بر پا نموده وزراء و شاهزادگان حتی ورزای دول خارجه مقیم دربار معدلت مدار در این محل در زیر چادرها جمع آمده سلام عام منعقد گردید. بعد در موضعی که طرح خندق را ریخته بودند، با کلنگی که از نقره... ساخته شده بود... به دست مبارک بر زمین زده و... نایب‌السلطنه نیز... کلنگی بر زمین زدند. از آن پس مأمورین به حفر خندق مشغول گردیدند و وزیر دارالخلافه متعهد شد که سه ساله حفر خندق تمام شود. دور این شهر تخمیناً سه فرسنگ و نیم خواهد شد و دوازده دروازه مقرر است که ساخته شود و از این روز شهر طهران موسوم به «دارالخلافهٔ ناصری» گردید.»

احداث بارو و دروازه‌های جدید شهر ده سال به درازا کشید. لرد کرزن می‌نویسد: مبلغ کلی از وجوهی که برای دستیاری قحطی‌زدگان ۱۸۷۱ م از انگلستان ارسال شده بود، صرف مزد کارگران برای حفر این خندق گردید.

بدین‌سان تهران گسترش وسیعی یافت. محیط شهر از سه کیلومتر به بیش از ۱۹ کیلومتر رسید و مساحت شهر از... چهار کیلومتر مربع به بیش از ۱۸ کیلومتر مربع افزایش یافت و دروازه‌های شهر به دو برابر یعنی به دوازده باب رسید.

درون شهر نیز به همین نسبت توسعه یافت. عبدالغفار نجم‌الملک درکنار نقشهٔ تهران که در سال ۱۳۰۹ هـ ق به چاپ رسیده است، شمارخانه‌های تهران را هیجده هزار، نه هزار داخل حصار قدیم و نه هزار خارج از آن نوشته است. در این زمان در تهران تعداد مساجد ۴۷، مدارس ۳۵، تکایا ۳۴ ، حمام ۱۹۰ ، کاروانسرا ۱۳۰، دکاکین خبازی ۱۷۰، یخچال ۲۰، کوره پزی ۷۰ و اصطبلهای مردم ۲۷۰ باب بوده است.

در این دوره محله‌های داخل حصار قدیمی به درون فضای جدید توسعه یافتند و به نام تابع به آن محلات خوانده شدند. به علاوه، محلات جدیدی به نام محلهٔ دولت در شمال شهر، محلهٔ قاجار در شرق، محلهٔ میدان در جنوب، محلهٔ قنات‌آباد در جنوب غربی و محلهٔ حسن‌آباد در غرب توسعه یافت. در این دورهٔ جمعیت پایتخت از ۱۶۰ هزار نفر به ۲۰۰ هزار نفر رسید.

www.tabarestan.info تبرستان

نقشهٔ تهران ناصری

در سال ۱۲۸۷ هـ ق «نقشهٔ اراضی شهر جدید دارالخلافهٔ ناصری را جعفر قلی‌خان رئیس مدرسهٔ دارالفنون و میرزا عبدالغفار معلم کل علوم ریاضی با بیست نفر مهندسین کشیده و توسط... اعتضادالسلطنه وزیر علوم به حضور مبارک (ناصرالدین شاه) برده و به سه هزار تومان انعام سرافراز شدند».

نقشهٔ عبدالغفار که در سال ۱۳۰۹ هـ ق به چاپ رسیده است، معابر و خیابانهای جدید شهر را به خوبی نشان می‌دهد. مهمترین خیابانهای شهر، نخست خیابانهای پیرامون ارگ سلطنتی است که با پر کردن خندق اطراف دیوار ارگ پدید آمدند و چهره شهر را بکلی دگرگون ساختند. این خیابانها عبارتند از:

خیابان ناصریه (ناصرخسرو فعلی) در طرف شرق ارگ سلطنتی. این خیابان از مقابل مسجد شاه تا میدان توپخانه امتداد داشت. در سال ۱۲۹۲ هـ ق، از مدرسهٔ دارالفنون که در داخل ارگ قرار داشت، در جدیدی به خیابان ناصریه باز کردند و در سال ۱۳۰۴ هـ. ق، عمارتی به سبک اروپائی برای تلگرافخانه ساختند و در سال ۱۳۰۵ هـ ق، در مقابل سر در و جلو خان شمس‌العماره (که محل تشکیل دارالشورای دولتی بود) میدان وسیعی احداث کردند.

در بخش جنوبی ارگ، از تقاطع خیابان ناصریه تا گلوبندک خیابانی احداث شد، به نام خیابان جباخانه. ***جباخانهٔ*** دولتی (کارخانهٔ لباس‌دوزی دولتی) در این خیابان قرار داشت. در سمت شمال این خیابان ارگ سلطنتی، میدان ارگ، دوستاق خانه (زندان) و تکیهٔ دولت قرار داشتند و در سمت جنوب آن دهانهٔ بازارهای کفشدوزها،

بازار بزرگ، سبزه میدان و بازار صندوقدار و مجتمع صنعتی «مجمع الصنایع» قرار گرفته بودند.

در غرب ارگ سلطنتی، خیابان «جلیل آباد» که اکنون خیابان خیام نام دارد، از گلوبندک شروع و به خیابان مریضخانه (سپه بعدی) ختم می‌گردید. این خیابان از سمت شمال و جنوب امتداد نداشت. از سمت شرق به حصار ارگ و از طرف غرب به محلهٔ قورخانهٔ قدیم و خانه‌های مردم محدود می‌شد.

علاوه بر چهار خیابانی که پیرامون ارگ سلطنتی را محدود می‌ساختند، در قسمت جدید شهر در محلهٔ دولت (شمال شهر آن روز) چندین خیابان مهم احداث شد. مهمترین خیابانهای این بخش شهر عبارت بودند از خیابان لاله‌زار، خیابان باغ‌وحش (سعدی)، خیابان ظهیرالدوله (منوچهری)، خیابان چراغ‌گاز و باغ سردار، خیابان یوسف‌آباد، قوام‌الدوله و نصرت‌الدوله (حافظ)، خیابان سیف‌الدوله (شاه‌آباد)، خیابان باغ انگوری، امیریه، باغ جنت (پهلوی پائین)، خیابان باغ معیرالممالک و دروازهٔ گمرک (مولوی)، خیابان مریضخانه ـ باغشاه (سپه ـ امام) خیابان ظل‌السلطان (اکباتان)، خیابان نظامیه و دروازهٔ شمیران.

تبرستان
www.tabarestan.info

در میان خیابانهای جدید، علاوه بر سه خیابان پیرامون ارگ، دو خیابان در قسمت شمال و غرب شهر به لحاظ کارکردهای جدید از اهمیت بیشتری برخوردار بودند: یکی خیابان مریضخانه و دیگری خیابان علاء الدوله.

خیابان مریضخانه: این خیابان از میدان توپخانه تا میدان اسبدوانی جدید که سپس در سال ۱۲۹۹ هـ ق باغشاه نامیده شد، ادامه داشت و چون از جلو عمارت و باغ کامران میرزا نایب‌السلطنه (محل دانشکده افسری) می‌گذشت، رسماً خیابان امیریه نام داشت، ولی چون اولین مریضخانهٔ (سینا) دولتی در این خیابان ساخته و تأسیس گردیده بود، مردم آنرا خیابان مریضخانه می‌گفتند. طرفین خیابان را درخت کاشته بودند. طرف شمال این خیابان میدان مشق (بعداً باغ ملی) و طرف جنوب آن «باستیان» (اسلحه‌خانه) و قورخانه و انبارهای قورخانه و دکاکین و خانه‌های کسبه و غیره قرار گرفته بود. این خیابان در اوایل حکومت رضاشاه به علت وجود مؤسسات متعدد ارتشی در آن «سپه» نامیده شد، ولی نام قدیم آن تا این اواخر فراموش نگردیده بود.

خیابان علاءالدوله: این خیابان که در زمان ترسیم نقشهٔ عبدالغفار، بخش جنوبی آن خیابان امین‌السلطان و بخش شمالی آن باغ ایلخانی نامیده می‌شد، بعدها طبق نقشه‌های موجود دیگر، نام آن تغییر کرد و به اعتبار باغ علاءالدوله، خیابان علاءالدوله نام گرفت و امروز فردوسی نامیده می‌شود. این خیابان در زمان ناصرالدین شاه محل عمارت رجال حکومتی، مانند علاءالدوله، ظهیرالدوله، امین‌السلطان، ناصرالملک و باغ ایلخانی (بانک ملی فعلی) بود. خیابان علاءالدوله درواقع محلهٔ اروپائی نشین تهران محسوب می‌شد.

به گفتهٔ لرد کرزن، گاهی نیز آن را بلوار سفرا می‌خواندند. از آن جهت که سفارت چند دولت خارجی در این خیابان قرار داشت. سفارت انگلیس از همهٔ این سفارتخانه‌ها وسیعتر بود. سفارت روس که در پامنار بود، بعداً به باغ امین‌السلطان در نزدیکی سفارت انگلیس منتقل شد. در مقابل سفارت انگلیس، سفارت هلند قرار داشت.

سفارت آلمان و سفارت عثمانی نیز در محل فعلی دایر بودند. سفارت فرانسه قبل از آنکه به ساختمان فعلی آن در خیابان لوفل‌لوشاتو منتقل شود، در نزدیکی سفارت آلمان در سمت خیابان لاله‌زار قرار داشت (نبش خیابان لاله‌زار ـ استانبول که امروز تبدیل به دکان و مغازه شده است).

سفارت آمریکا، پائینتر از باغ ایلخانی قرار داشت. جکسن دربارهٔ محل سفارت آمریکا می‌نویسد: ... به مسافت کوتاهی از میدان مشق زمینها و ساختمانهای میسیون «پرسبتیری» آمریکائی قرار دارد، که به کارهای تبلیغی، پزشکی و آموزشی می‌پردازد. از محل میسیون (در خیابان سی‌تیر امروز) تا هتل انگلیس چندان راهی نیست. این مهمانخانهٔ کوچک جائی است... نزدیک خیابان علاءالدوله... عمارت سفارت کشورهای متحده در جای دلگشائی واقع است و محوطهٔ دلپسندی دارد و از سال ۱۸۸۳ ... در اختیار سفارت بوده است.

بعداً در همین خیابان، مدرسهٔ سن لوئی «میسیون مذهبی» فرانسوی به تربیت و تعلیم فرزندان ایرانی مشغول شدند، تا در سال ۱۳۴۰ ش از این محل تغییر مکان دادند و این محل را به روزنامهٔ کیهان فروختند.

www.tabarestan.info تبرستان

در داخل ارگ سلطنتی دو کوچه و یک خیابان نسبتاً وسیع وجود داشت: کوچهٔ ***نایب‌السلطنه***، کوچهٔ ***درب اندرون*** و خیابان ***باب همایون*** کوچهٔ نایب‌السلطنه، امروزه به سبب احداث کاخ وزرات دادگستری در سمت غرب آن، ***داور*** خوانده می‌شود. در این کو چه در زمان ناصرالدین شاه عمارت کامران میرزا نایب اسلطنه قرار داشت که امروز وزارت دارائی به جای آن ساخته شده است. در سمت غرب در محل وزارت دادگستری و اقتصاد کنونی، دفتر استیفاء، انبار توپخانه، اصطبل خاصه و عمارت اطاق نظام و خزانهٔ نظامی و دیوانخانهٔ وزیر عدلیه و دارالطباعهٔ دولتی واقع بود.

کوچهٔ درب اندرون از شرق به غرب، ارگ سلطنتی را از عرض به دو بخش تقسیم می‌کرد. در سمت جنوب آن عمارت اندرونی و در سمت شمال آن عمارت دارالفنون و مدرسهٔ نظام و خانه‌های خواجگان و مدرسهٔ مجمع الصنایع و مسجد مهد علیا و دو امام زاده به نام ***روح‌الله*** و ***نورالله*** و قورخانه دولتی قرار داشتند.

خیابان باب همایون: این خیابان از شمال به جنوب نیمهٔ شمالی ارگ را به دو بخش تقسیم می‌کرد و میدان توپخانه جدید را به خیابان درب اندرون مربوط می‌ساخت؛ و چون درست محاذی باب همایون یا سر در الماسیه قرار داشت، باب همایون خوانده می‌شد. در زمان ناصرالدین شاه این خیابان را عریض ساختند. مغازه‌ها و دکانهای منظم و نظیفی در دو طرف آن ساخته و حاشیهٔ آن را درخت کاشتند و کف خیابان را سنگ فرش کردند.

میدانهای تهران ناصری

میدان ارگ: در مدخل ارگ سلطنتی میدانی وجود داشت که آن را میدان ارگ می‌نامیدند و در دورهٔ فتحعلیشاه فضائی بی‌نظم و پر گرد و غبار بود. در زمان مُحمد شاه مختصر تغییراتی در وضع آن داده دورادور آن حجره‌هائی برای توپخانهٔ ساخلو تهران ساختند. در سال ۱۲۶۷ هـ ق که به دستور میرزا تقی‌خان امیرکبیر قلعهٔ

ارگ سلطنتی را تعمیر می‌کردند، میدان ارگ را نیز تجدید عمارت کرده آن را ***میدان توپخانه*** نامیدند. در سال ۱۲۸۱ ه‍ ق به دستور ناصرالدین شاه با انتقال توپخانهٔ به میدان توپخانه جدید که در شمال ارگ سلطنتی احداث شده بود، میدان را سر و سامانی داده، در وسط میدان استخر هشت ضلعی بسیار بزرگی ساخته و آب قنات جدید ناصری و آب سایر قناتهائی راکه درکاخهای سلطنتی آفتابی می‌شد از وسط این استخر بیرون آورده و از آن جا به حوض سبزه میدان و از آنجانیز به محله‌های تهران قدیم در جنوب ارگ جاری ساختند.

دور استخر را دو جادهٔ سنگفرش درشکه و کالسکه رو ساخته، بقیه میدان را باغچه‌بندی کرده و ... به طور جدیدی آراستند و آنرا ***باغ گلشن*** نامیدند. در اطراف میدان ارگ چندین عمارت و سر در وجود داشت... سردر نقاره‌خانه، عمارت تلگرافخانه، عمارت دفترخانه یا عمارت سر در بزرگ... در وسط میدان ارگ سکوئی قرار داشت که توپ عظیم «مروارید» بر روی آن استوار شده بود.

تبرستان
www.tabarestan.info

سبزه میدان: سبزه میدان، میدان اصلی شهر محسوب می‌شد که درست در مقابل میدان ارگ آن زمان (بعداً بانک ملی شعبهٔ بازار) قرار داشت و قبل از احداث خیابان جباخانه، به وسیلهٔ تخته پل از روی خندق به میدان ارگ مرتبط می‌شد. این میدان نیز مانند میدان ارگ در آغاز، جای وسیع پر از خاک وگل وکثیف بود. در سال ۱۲۶۸ ه‍ ق امیرکبیر تغییرات عمده‌ای در وضع میدان داد و بکلی از وضع نامطبوع و آلوده قبلی بیرون آورد.

سبزه میدان در زمان ناصرالدین شاه علاوه بر مرکزیت تجاری، کانون تجمع اهالی تهران در مراسم مختلف بود. از جمله در ماه محرم بخصوص روز عاشورا دسته‌های محلات شهر، همگی در سبزه میدان گرد می‌آمدند و به عزاداری و سینه‌زنی و روضه‌خوانی می‌پرداختند.

میدان توپخانه: پس از عملیات شهرسازی تهران جدید، به دستیاری محمد ابراهیم خان وزیرنظام میدان توپخانهٔ نوینی در شمال ارگ سلطنتی ساخته شد که ساختمان آن، مانند میدان نقش‌جهان اصفهان، مشتمل بر دو طبقه بود. حجره‌های زیرین برای استقرار نمونه‌های توپهای سوار و حجره‌های بالا برای سکونت توپچیهای حاضر رکاب. دیری نپائید که در ضلع شمالی ارگ و جنوبی میدان بنای تلگرافخانهٔ مبارکه را به اهتمام علیقلی‌خان وزیر علوم به طرز عمارات مغرب زمین ساختند. لرد کرزن بعد از مشاهدهٔ این میدان می‌نویسد:

> طول این میدان دلپذیر که با سنگ صاف فرش شده بود ۲۷۰ یارد (۲۷۵ متر) و عرضش ۱۲۰ یارد (۱۳۷ متر) می‌باشد. در سمت غربی کارخانهٔ اسلحه‌سازی (قورخانه) واقع شده و در سمت شرقی عمارت‌ز یبائی با روکاری پاکیزهٔ گچی هست که حالا در اختیار بانک شاهنشاهی ایران است. در وسط میدان حوض بزرگی است که اطراف آن نردهٔ آهنی است با چند مجسمهٔ فلزی و چهار عدد توپ بزرگ در چهارگوش... از خصایص عمدهٔ میدان چهار دروازهٔ ورودی و خروجی آن است که از نظر ایرانیها نمونهٔ عالی مهارت در معماری جدید است.»

از این میدان شش خیابان منشعب می‌شد: خیابا ناصریه، مریضخانه، باب همایون، علاءالدوله، لاله‌زار و چراغ گاز.

میدان مشق: میدان مشق در عصر ناصری، عرصهٔ باز وسیعی بود که در حدود ۳۰۰ متر طول داشت و محل تعلیمات و رژهٔ سربازان بود. در دورهٔ رضاشاه با احداث وزرات جنگ، شهربانی، پست ـ ثبت و وزارت خارجه تبدیل به مرکز جدید حکومتی شد و با ایجاد سر در جدید آن را ***باغ ملّی*** نامگذاری کردند.

میدان شمس‌العماره: در سال ۱۳۰۵ هـ‌ق، در مقابل سر در شمس‌العماره که به باغ و عمارت سلطنتی باز می‌شد، میدان بسیار وسیعی در جلو خان و سر در آن احداث کردند. در اطراف میدان حجره‌های بسیار خوب برای ارباب حرف و صنایع مستظرفه ساختند. در وسط میدان حوض بزرگ مستدیر وجود داشت. در این میدان در جشنها و اعیاد چراغانی و آتشبازی دولتی بر پا می‌شد و اغلب ناصرالدین‌شاه و اطرافیانش از بالاخانهٔ آن، مناظر میدان را نظاره می‌کردند.

www.tabarestan.info تبرستان

سیمای تهران ناصری

بدین‌سان با احداث میدانها و خیابانها، کوشکها و عمارات جدید، تهران که در آغاز قرن نوزدهم میلادی شهری کوچک بود با منظرهٔ روستائی و کوچه‌های تنگ و باریک، پس از صد سال و در آستانهٔ قرن بیستم به صورت شهری جدید در آمد با خیابانهائی نسبتاً مستقیم که نهرهائی درکنارهٔ آن جاری بودند و با درختان چنار سایه‌افکن. معابر آن به هنگام شب با چراغ گاز و سپس چراغ برق روشن می‌شد و تعداد زیادی درشکه و کالسکه که سابقاً ناشناخته بودند در معابرش رفت و آمد می‌کردند. دیری نگذشت که خیابانهای تهران دارای واگونهای اسبی شد که در آن کوپه‌هائی به بانوان اختصاص داشت که دارای حجاب و نقاب بودند.

در اواخر دورهٔ قاجاریه در تهران به شیوهٔ فرنگیان مدرسهٔ جدید، گراند هتل، سینما، لقانطه و تلفن ایجاد شد.

«لرد کرزن» که در اواخر ناصرالدین شاه از تهران دیدن کرده است، می‌نویسد:

«... تراموا‌ها در بعضی خیابانها بالا و پائین می‌روند و در میان انبوه جمعیت عمامه و کلاه شرقی و کلاه نمدی اروپائی در هم آمیخته است؛ و از میان موج ازدحام سواران و پیاده‌ها و شترها و الاغ‌ها، درشکه‌های دو اسبه که حامل یکی از وزراء یا رجال است در حرکت می‌باشند... معابری که پیاده‌رو دارد و درختکاری شده، نمودار مختصری از سبک و سلیقهٔ اروپائی است. خیابانها سنگفرش شده... خلاصه ما در شهری هستیم که در شرق واقع شده و رشد و ترقی کرده است، ولی رفته رفته جامهٔ فرنگی بر تن می‌کند؛ و اگر مقصد و نهایتی قابل تصور باشد، می‌توان گفت که خواه ناخواه تهران در راهی افتاده است، که بر

مبنای آسیائی شکل و قیافهٔ اروپائی خواهد یافت. البته در نظر احدی هم جز همان پایتخت آسیائی نخواهد بود وحتی در بخش اروپائی‌نشین هم این شهر جامهٔ عاریتی غیر قابل تحمل و چرند را که در کوچه‌های غالاطه و پرا (استانبول.م) دیده می‌شود بر اندام خویش نینداخته است و خصوصیات این شهر کیفیتی دارد که با کلیه چیزهائی که در سایر پایتخت‌های آسیای مرکزی دیده‌ام بکلی متفاوت است.

تهران در انقلاب مشروطه

مظفرالدین شاه، پس از ترور ناصرالدین شاه، در تابستان سال ۱۳۱۳ هـق (۱۲۷۴ هـش در عمارت بادگیر کاخ گلستان بر تخت طاووس جلوس کرد.

در سال ۱۳۲۳ هـق /۱۹۰۵ م تهران عرصهٔ انقلاب مشروطه شد. موجبات پیدایش مشروطه و رخدادهای آن از حیطهٔ این گفتار خارج است؛ اما باید گفت که در تقابل دستگاه حاکمه و مردم، بازار و مساجد شهر مرکز خیزش انقلاب بود. مردم تهران به رهبری علما و روحانیون، پس از گردهمائیها و بست‌نشینی در مساجد و سرانجام بست در شاه‌عبدالعظیم (و متأسفانه سفارت انگلیس)، در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ هـق /۱۹۰۶ م برابر ۱۴ مرداد ۱۲۸۴ هـ ش موفق به دریافت فرمان مشروطیت از طرف مظفرالدین‌شاه شدند. سه شب در تهران جشن و چراغانی با شکوهی بر پا کردند و مجلس شورا در روز... همان سال با سخنان مظفرالدین شاه افتتاح شد. کاخ میرزا حسین خان سپهسالار در مجاورت مسجد سپهسالار محل مجلس شورا شد و از این روز این محل و میدان بهارستان و خیابانهای منتهی بدان، عرصهٔ رخدادهای سیاسی و اجتماعی سترگی شد. میدان بهارستان از آن پس شاهد بزرگترین بحرانهای سیاسی کشور بود.

مظفرالدین شاه در روز ۱۸ دیماه ۱۲۸۴ هـش، چند ماه پس از امضاء فرمان مشروطه، بدرود زندگی گفت... تا سه روز در تکیهٔ دولت و پس از آن تا چند روز در مسجد جامع و مسجد سپهسالار ختم برایش گزاردند. نمایندگان مجلس نیز پاسداری نمودند و بر سر در مجلس تور سیاه کشیدند، در روز ۲۸ دیماه محمد علیشاه در کاخ گلستان تاجگذاری کرد و بدین مناسبت سه روز در تهران چراغانی کردند.

همانطوری که می‌دانیم، محمد علیشاه حاضر به قبول مشروطه و مجلس نبود و به بهانه‌های مختلف تلاش در برانداختن بنیان مشروطه می‌کرد؛ تا سرانجام در روز دوم تیرماه ۱۲۸۶ هـش، با اقدامات نظامی و به کمک قزاقها مجلس شورای ملی را به توپ بست و عده‌ای از نمایندگان مجلس را کشت و محبوس ساخت و بساط مشروطه را پراکنده کرد و مجدداً حکومت استبدادی (استبداد صغیر) را برقرار ساخت. احمد کسروی در شرح این واقعه می‌نویسد: روز سه‌شنبه دوم تیرماه ۱۲۸۷ در تاریخ مشروطه یک روز بیمانندی بود، کشاکش آزادیخواهان و خودکامگی که از دو سال باز در میان بود، امروز رویه جنگ و خونریزی به خود گرفت و میدان بهارستان تبدیل به عرصهٔ جنگ میان آزادی و استبداد شد. لیاخف فرماندهٔ قزاق، مجلس شورا را به توپ بست و آزادیخواهان را که

www.tabarestan.info تبرستان

در آن نزدیکی بر پشت بام خانه‌ها سنگر بسته بودند و به نگهداری مجلس می‌کوشیدند به خاک و خون کشید. جنگ چهار ساعت به طول انجامید، از توپها همچنان آتش می‌بارید. در میدان جلو مجلس (بهارستان) دریای خون موج می‌زد. جنگ پس از چهار ساعت به خاموشی گرائید، آنگاه نوبت تاراج رسید. سربازان به عمارت بهارستان درآمدند و هر چه یافتند تاراج کردند. خانهٔ ظل‌السلطان (آموزش و پرورش فعلی) و بانو عظمی خواهر وی (که پشت بام آنها سنگر آزادیخواهان شده بود) نیز تاراج شد. فردای آن روز حکومت نظامی اعلام گردید و حکومت استبدادی دوباره مستقر شد.

میدان بهارستان در سال ۱۲۸۷ هـ‌ش پس از پیروزی مجاهدان و فتح تهران، صحنهٔ شگفت‌انگیز به دار کشیدن شیخ فضل‌الله نوری شد. در همین موقع محمد علیشاه با جماعتی از همراهان خود به زرگنده رفته و در سفارت روس پناهنده شد. روس و انگلیس برای حمایت او پرچم خود را بر جایگاه او افراشتند. در همان روز حاجی سید ابوالقاسم امام جمعهٔ تهران از ترس خشم انقلابیون به سفارت روس در زرگنده پناه برد و شخص امپراطور روس او را به تابعیت روس پذیرفته و تحت حمایت خود قرار داد.

www.tabarestan.info تبرستان

انقلابیون، احمد شاه فرزند ۱۲ سالهٔ محمد علیشاه را به پادشاهی برگزیدند. مجلس دوم شورای ملی در ۱۲۸۷ هـ‌ش، افتتاح شد و دوباره آزادی بر استبداد پیروز گردید.

در سال ۱۲۸۹ هـ‌ش، با التیماتوم دولت روس، مجلس دوم بسته شد و یکبار دیگر میدان بهارستان عرصه تظاهرات زنان آزادیخواهی بود که به دفاع از مجلس درآن گرد آمده بودند. میدان بهارستان از آن پس تا سلطنت رضاشاه بزرگترین صحنهٔ برخوردها و گردهمائیهای سیاسی و اجتماعی مردم پایتخت بود.

سیمای تهران بعد از مشروطیت

پس از مشروطه، شهر تهران نه تنها رو به آبادانی نرفت، بلکه به سبب ناپایداری سیاسی و اقتصادی و اجتماعی حاکم بر ایران رو به ویرانی نهاد. در زمان جنگ اول جهانی، بین سالهای ۱۲۹۳ تا ۱۲۹۷ هـ‌ش (۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ م) اوضاع ایران روز به روز رو به وخامت می‌گذاشت و فکر تغییر پایتخت از تهران نیز به میان آمد.

یادداشتهای ویلیام جکسن (۱۹۰۳) و خانم ا.س. وولفسن (۱۹۰۹) به خوبی آشکار می‌سازد که تهران فاقد شرایط یک شهر بزرگ بوده است و در این سالها بیشتر رو به فرسایش نهاده و شرایط نامساعدی داشته است؛ تا سرانجام در سال ۱۳۰۹ هـ‌ش، با نوسازیهای جدید وضعیت پایتخت دگرگون شد.

تهران عصر پهلوی

سالهای آخر سلسلهٔ قاجار، ایران صحنهٔ جنگ جهانی اول و جنبشهای محلی و قحطی و ناامنی گردید. این شرایط مانع رشد شهرنشینی و توسعهٔ شهرسازی بود. در این دوره دولتها ناتوان و گرفتار مسائل سیاسی بودند و مجال نوسازی را نمی‌یافتند. از سال ۱۳۰۰ با کودتای رضاخان میرپنج سردار سپه، به علت تثبیت دولت و امنیت

عمومی دورهٔ جدیدی درکشور و در پایتخت آن تهران آغاز شد. این دوره تا سال ۱۳۵۷ و انقلاب اسلامی دارای مشخصات خاصی است که با دورهٔ قبل و بعد از دو انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی متفاوت می‌باشد.

دورهٔ معاصر در میان دو انقلاب، دوره‌ای است که به سبب نظام سرمایه داری جهانی، تغییر رژیم سیاسی ایران و تحولات سریع تکنولوژی، چهرهٔ زندگی اجتماعی و اقتصادی و سیمای کالبدی تهران دگرگونی یافت و از یک شهر سنتی محصور در حصار و خندق به یک شهر جدید با ساختار نوینی مبدل شد. در این دوره شهرهای بزرگ ایران، بویژه تهران، محل تحقق نظام سرمایه‌داری بودند.

از سال ۱۳۰۰ هـ ش، به علت تثبیت دولت و قدرت حکومت مرکزی در حالیکه آرمانهای سیاسی انقلاب مشروطه سرکوب می‌شد، لیکن خواستهای مادی آن یعنی صنعتی شدن و تجدد گرائی شروع به تحقق کرد. نتایج کالبدی این پویشها، در محیطهای شهری از سال ۱۳۰۹ و ۱۳۱۶ نمایان گردید. حکومت پهلوی در این دوره وظیفهٔ تاریخی هدایت کشور به سوی نظام سرمایه‌داری و مدرنیزاسیون همراه بانظام سیاسی زورمدار را به عهده گرفت.

در این دوره جامعهٔ ایران بر اثر تکنولوژی و تمدن ماشینی غرب دستخوش تحولات شگرف اجتماعی - اقتصادی و سرانجام شهرسازی شد. برخی این دوره را دورهٔ نوگرائی، مدرنیزاسیون و به تعبیر دورهٔ مشروطه، «تجدد گرائی» خوانده‌اند و برخی دیگر «شروع آنچه که به تمدن بورژوازی معروف است» و با عبارتی دیگر، «غربگرائی» نامیده‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

نوسازی تهران جدید

در فاصلهٔ سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ هـ ش، دولت ایران قدرت خود را تثبیت می‌کند و با گسترش نهادهای دولتی، مؤسسات اجتماعی و اقتصادی جدید زمینهٔ دگرگونی ساختار جامعهٔ فئودالی یا پیش سرمایه‌داری ایران فراهم می‌گردد. در این دوره به علت ضعف تاریخی بورژوازی ملی، دولت انجام بسیاری از اقدامات مربوط به سرمایه گذاری صنعتی و خدماتی را خود به عهده می‌گیرد.

روند نوگرائی (غربگرائی) که از اواخر دورهٔ ناصرالدین‌شاه و زمان مشروطه آغاز شده بود، در دورهٔ رضاشاه به تدریج تحقق می‌یافت و الگو برداری ازکشورهای غربی راه رشد و توسعه شناخته می‌شود. دولت برای نوگرائی دستگاههای خود را بهبود می‌بخشد. وزارتخانه‌ها و سازمانهای عمومی و ارتش تجدید سازمان می‌گردند.

مرحلهٔ اول صنعتی شدن ایران در این دوره آغاز می‌شود. کارخانه‌های سیمان، بلورسازی، چیت‌سازی، اسلحه‌سازی، هواپیماسازی (شهباز) و کارخانهٔ دخانیات در پیرامون تهران ساخته می‌شود.

ایستگاه راه‌آهن تهران در سال ۱۳۱۳ افتتاح شده و فرودگاههای دوشان‌تپه و قلعه‌مرغی احداث می‌گردند. کارخانهٔ برق تهران و مرکز تلفن خودکار در سالهای ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ هـ ش احداث شدند.

در بین سالهای ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۸ هـ ش، مؤسسات جدید آموزش بزرگ مانند دانشگاه تهران، کالج آمریکائی (دبیرستان البرز)، دانشسرایعالی ساخته شد و بیمارستانهای شماره ۱ و ۲ ارتش، بیمارستان هزار تختخوابی

پهلوی و بیمارستان فیروزآبادی احداث گردید.

ورزشگاه امجدیه، موزهٔ ایران باستان و کتابخانهٔ ملی نیز در همین سالها تأسیس شد. در شهر تهران تعدادی سینما، کافه، هتل و رستوران پدید آمد؛ و به علت ورود اتومبیل و اتوبوس خیابانها سنگفرش و اسفالت می‌گردیدند و ساختمانهای جدید با معماری نوین غربی چهرهٔ شهر را دگرگون می‌کردند و تهران به شکل یک شهر جدید درآمد.

در زمان رضا شاه در شمال شهر تهران یک شهر جدید احداث شد با ساختمانهای نوین، خیابانهای عریض و مشجر و میدانهای بزرگ. قسمت جدید شهر در حول محور شرقی ـ غربی شاهرضا و محور شمالی ـ جنوبی فردوسی و پهلوی شکل گرفت. در این منطقه بیشترین ساختمانهای جدید دولتی، دانشگاهها، بیمارستانها، دبیرستانها، سفارتخانه‌های خارجی و مراکز تمدنی جدید ساخته شدند. هتل و کافه بلدیه (شهرداری) در چهارراه پهلوی افتتاح شد. هتلها، کافه‌ها، سینماها و تأترها و مغازه‌های لوکس در خیابانهای شاه و لاله‌زار به وجود آمدند.

همپای گسترش شهر تهران که با تخریب دروازه‌ها و پر کردن خندقها و برداشتن سایر آثار و برج و باروهای قدیم همراه بود، تهران به تدریج هویت گذشتهٔ خود را از دست می‌داد و در مسیر تازه‌ای پیش می‌رفت. نظامات و مدنیت شهرنشینی خاصی که اندر خور زمان و اقتضای رژیم متمرکز بود، پدید می‌آمد، تا آثار قاجاریان بکلی از ناحیهٔ تهران زدوده شود. خیابانهای تازه و میدانهای جدید احداث می‌گردید و ساختمانهائی با اسلوب نوین که رنگ و روی شوونیستی در آنها خودنمائی می‌کرد، ساخته می‌شد و شناسنامهٔ جدیدی به تهران می‌داد که نام و نشان حکومت مقتدر مرکزی بر چهرهٔ آن نقش بسته باشد.

یکی از دلمشغولیهای رضاشاه، نوسازی شهرها و تغییر شکل ظاهری مملکت بود. کریم آقا بوذرجمهری رئیس بلدیهٔ (شهرداری) تهران با شدت و قدرت پایتخت را از شهری قدیمی ـ که ارک ناصری در قلب آن بود و ۱۲ دروازه و خندق حد آن را تعیین می‌کرد ـ به شهر مدرنی تبدیل کرد. هر روز راهی گشوده می‌شد و خیابان جدیدی احداث می‌گردید. در این دوره خرابی خانه‌ها و مغازه‌های مردم و ویرانی بعضی از آثار قدیمی شهر امری عادی بود. به زودی دروازه‌ها خراب شدند و به دنبال آن دیوار و سر در ارگ سلطنتی. علاوه بر اینها، عمارت خوابگاه (اندرون) ناصرالدین شاه به وزارت مالیه، پارک اتابک به سفارت شوروی، پارک مسعودیهٔ ظل‌السلطان به وزارت معارف و عمارت امیریهٔ کامران میرزا به دانشکده افسری تبدیل شد. برخی از اعیان و اشراف خود پیشقدم شده اراضی و پارکهای شخصی خود را تفکیک کرده و به خانه‌سازی اختصاص دادند.

سیفی قمی تفرشی در کتاب ***پلیس خفیه ایران*** از قیافهٔ شهر تهران در سال ۱۳۱۰ ه ش بدینگونه توصیف می‌کند:

«... قیافهٔ شهر تهران به تدریج دگرگون می‌شد. در سال ۱۳۱۰ میدان توپخانه و خیابان لاله‌زار را آسفالت کردند، و شرکت بانوان در امور اجتماعی روز به روز زیادتر می‌شد و می‌گویند از همین سال بود که پای زنان کم کم به رستورانها و کافه‌ها باز شد و با چادر و بی

چادر درکنار مردان می‌نشستند. رضاشاه با سرکوبی مخالفان، مرکزیت نیرومندی به کشور داده بود و با قدرت در سراسر مملکت حکومت می‌کرد. ولی آزادیهای فردی اندک اندک محدود می‌شد...

در سال ۱۳۱۰ هـ ش ملک فیصل اوّل، پادشاه عراق، به ایران آمد و تمام دستگاهها برای پذیرائی وی بسیج شدند. از جمله اقدامات ناروا که در مسافرت وی به ایران صورت گرفت، تخریب سردر نقاره‌خانهٔ قدیم در ابتدای میدان ارگ و همچنین سردر عمارت تخت مرمر بود، تا میهمانان با اتومبیل تا در باغ گلستان بروند!! بعد از تخریب نقاره‌خانهٔ قدیم، سردر باغ ملّی را ساختند...»

هویت جدید تهران

تبرستان
www.tabarestan.info

ح . م . زاوش در ***تهران در گذرگاه تاریخ ایران***، پس از تحلیلی از موقعیت حکومت رضاشاه، در مورد تحولات این دورهٔ تهران چنین می‌نویسد:

رضاشاه پس از تحکیم و تثبیت موقعیت سلطنت خود به رفرمهای اصلاحگرانه ... دست زد و نخستین اصلاحات خود را از تهران آغاز کرد.

روند پویش شهرنشینی و گسترش شهر تهران عمدتاً از سال ۱۳۰۸ هـ ش در پی یک رشته اقدامات بنیادی در زمینهٔ زیرساخت نظام نوین شروع شد. نخست بر مبنای نقشه‌ای که از سوی شهرداری آن روز تهران تهیه شده بود، یک کیلومتر [از چهار جهت] بر وسعت شهر افزوده شد و حدود چهارگانهٔ تهران از سمت شمال به خیابان شهرضا (خیابان انقلاب کنونی)، و از جنوب به ایستگاه راه‌آهن، و از خاور به کارخانه جدید برق (میدان ژاله ـ میدان شهدا کنونی) و از باختر نیز به باغشاه محدود گردید. ورای این محدوده جزو حومهٔ شهر اعلام شد.

روز هجدهم خرداد ۱۳۰۸ واگنهای اسبی از خیابانهای تهران بر چیده شدند و درواقع خطوط آنها حین تسطیح خیابانها زیر خاک مدفون گردید.

دربارهٔ خطوط واگنهای اسبی باید توضیح دهیم. در آغازکار [در زمان ناصرالدین شاه] فقط یک خط تراموای اسبی از گاردماشین ـ ایستگاه راه آهن تهران ـ شهرری واقع در خیابان ری ـ تا سبزه میدان کشیده شده بود. بعدها تعداد این خطوط افزایش یافت و تعداد آن به چهار خط رسید، مسیر آن سه خط دیگر عبارت بودند از:

۱ ـ توپخانه تا دروازهٔ قزوین که از ناحیهٔ سنگلج عبور می‌کرد؛

۲ ـ میدان توپخانه تا چهار راه مخبرالدوله؛

۳ ـ از میدان پاقاپوق یا محمدیه تا میدان شاه سابق.

این خطوط را یک شرکت بلژیکی که عهده‌دار ریل‌گذاری خط آهن تهران ـ شهرری بود، کشیده بود...

... سال ۱۳۰۸ از لحاظ ورود تعداد وسیلهٔ نقلیه نقطهٔ عطفی در تاریخ گسترش عمومی شهرها، بخصوص

تهران، به شمار می‌رود. در این سال تعداد ۱۵۲۲ دستگاه اتومبیل سواری، و تعداد ۱۰۱۵ دستگاه کامیون و تعدادی اتوبوس و مینی‌بوس از ۱۵۴ کارخانهٔ مختلف به ایران وارد گردید.

افزایش وسائط نقلیه، در روند پویش شهری و رونق بازرگانی داخلی و مبادلات تجاری و ساخت اشتغال تازه، همچنین رشد مهاجرت شهر تهران، آغازگر راهی نوین در مدنیت شهری شد.

جمعیت تهران که در سال ۱۳۰۱ هـ ش حدود ۲۱۰ هزار نفر بود، در سرشماری سال ۱۳۱۱ به ۳۰۰ هزار نفر رسید. ۶۰ هزار نفر از این جمعیت در خارج باروی شهر سکونت داشتند. توسعهٔ شهر تهران به خارج باروی ناصری از سال ۱۳۰۹ هـ ش شروع شد. قانون بلدیه از همین سال به اجرا درآمد و تخریب دیوارها از سال ۱۳۱۱ آغاز گردید و با تصویب قانون تعریض و توسعهٔ معابر در سال ۱۳۱۲ هـ ش، اقدامات نوسازی تهران وسعت گرفت. در سال ۱۳۱۶ طرح جدیدی برای تهران توسط وزارت کشور تهیه شد و بر فراز بارو و خندق ناصری یک خیابان کمربندی شهر جدید را محصور می‌کرد: در شمال خیابان شاهرضا، در شرق خیابان شهباز، در غرب خیابان سی‌متری نظامی و در جنوب خیابان شوش احداث شد.

www.tabarestan.info تبرستان

در درون شهر، معابر نامنظم دورهٔ ناصری تعریض و اصلاح شدند و به نام خیابانهای شاه، شاه‌آباد، پهلوی، شاهپور، مولوی، سعدی، لاله‌زار، فردوسی، سپه، ژاله، دروازه شمیران و اکباتان نامیده شدند. و خیابانهای نظامیه، جباخانه و خلیل‌آباد در میان بافت قدیم امتداد یافتند و به نام خیابانهای بوذرجمهری، خیام و سیروس نامیدند. بزرگترین خیابان تهران در سال ۱۳۱۸ هـ ش بین شمیران و تهران ـ بین کاخ تابستانی سعدآباد و کاخ زمستانی مرمر کشیده شد.

جمعیت تهران در سال ۱۳۱۸ هـ ش به ۵۴۰ هزار نفر و در سال ۱۳۲۰ تخمیناً به بیشتر از ۶۰۰ هزار نفر رسید. وسعت شهر از ۱۹ کیلومتر داخل حصار ناصری به ۴۶ کیلومتر مربع افزایش یافت. محله‌های جدیدی در پیرامون قسمت قدیمی شهر پدید آمدند، ناحیهٔ دروازهٔ شمیران و عشرت‌آباد در شمال شرق، تخت جمشید ـ شاهرضا تا باغ صبا در شمال، نیروی هوائی در شرق، باغشاه در شمال غرب، و دروازهٔ قزوین تا بریانک در غرب. این محلات بیشتر محل سکونت طبقات جدید کارگر و کارمند و صاحب منصبان اداری و نظامی بودند که به علت گسترش مؤسسات نوین صنعتی، اداری، نظامی و فرهنگی افزایش یافته بودند.

تهران پس از وسعتی که از سال ۱۳۱۶ هـ ش به بعد یافته بود، بطور بی‌سابقه‌ای گسترش یافت، چه در طول سه سال از ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۱ هـ ش، بیش از ۱۵۰ هزار تن به جمعیت شهر افزوده شد.

مرکز جدید دولتی و حکومتی

در دورهٔ رضاشاه، ارگ سلطنتی قاجاریه ویران شد و بجز کاخهای گلستان و شمس‌العماره، عمارت آن تخریب و به جای آن وزارتخانه‌های جدید دارائی و دادگستری ساخته شد. بزودی در کنار مرکز حکومتی قدیم مرکز جدیدی در محوطهٔ میدان مشق قد علم کرد و وزارتخانهٔ امور خارجه، وزارت جنگ، پست، ثبت، باشگاه

افسران، موزهٔ ایران باستان و کتابخانهٔ ملی در محوطهٔ آن احداث شد. در سال ۱۳۱۰ سر در باغ ملی را همانند سر در نقاره‌خانه ارگ قدیم در ورودی اصلی آن بر پا ساختند.

در انتهای غربی خیابان سپه و خیابان پهلوی مجموعهٔ کاخهای سلطنتی جدید به نام کاخ مرمر و سایر کاخهای احداث شد و اعیان و رجال جدید در خیابان منتهی بدان خانه‌های تازه‌ای به سبک اروپائی ساختند و خیابان کاخ را پدید آوردند.

بانکها و سفارتخانه‌ها و مؤسسات جدید در خیابان فردوسی، مراکز تفریحی، هتل‌ها، کافه‌ها، سینما و تئاترها و مغازه‌های جدید در خیابانهای لاله‌زار و استانبول؛ و در امتداد خیابانهای ناصرخسرو، بوذرجمهری، سعدی، شاه و شاه‌آباد مراکز و مغازه‌های تجاری و خدماتی به وجود آمد در حالی که مرکز تجاری قدیم شهر یعنی بازار نیز به زندگی اقتصادی ـ اجتماعی دیرپای خود ادامه می‌داد و دوگانگی اجتماعی شهر در دوگانگی کالبدی متجلی می‌شد.

تبرستان
www.tabarestan.info

تهران در جنگ جهانی دوم

در سوم شهریور ۱۳۲۰، ایران توسط قوای متفقین اشغال گردید و در ۲۵ شهریور رضاشاه از سلطنت استعفاء داد و محمد رضا شاه به سلطنت رسید. روز ۲۶ شهریور سربازان روسی و انگلیسی وارد پایتخت شدند و تا آخر جنگ دوم جهانی در تهران باقی ماندند.

با سقوط دیکتاتور، در زندانها باز شد و به زودی روزنامه‌های آزاد بنای انتشار گذاشتند و رجالی که در دورهٔ دیکتاتوری کشور را ترک کرده بودند به تهران بازگشتند و احزاب مختلف سیاسی فعال شدند.

دههٔ ۱۳۲۰ هـ ش سالهای بحرانی بود که به تظاهرات خیابانی گسترده‌ای اختصاص داشت. از همان آغاز به علت جنگ و بیکاری، فقر و گرسنگی چهرهٔ مهیب خود را نشان داد و مهاجرت به تهران شدت یافت. تداوم سیل مهاجرت به تهران، به تشدید قحطی و بیکاری دامن می‌زد. در آذرماه ۱۳۲۱ مردم تهران در اعتراض به قحطی و گرانی، خانهٔ نخست‌وزیر وقت، قوام‌السلطنه را به غارت کشیدند. در این روز ابتدا شمار زیادی از مردم تهران در خیابانها به تظاهرات اعتراض‌آمیز دست زدند و در جلو مجلس فریاد «ما نان می‌خواهیم» فضای تهران را می‌شکافت و به آسمان می‌رفت. تظاهرات عمومی کم‌کم به شورش تبدیل شد و به اندک زمانی چهرهٔ آشوب و بلوا به خود گرفت. تهیدستان و بینوایان و گرسنگان به خشونت متوسل شدند و اوباش دست به غارت مغازه‌ها در خیابانهای شاه‌آباد... و لاله‌زار و سعدی و فردوسی زدند. دولت بلافاصله حکومت نظامی اعلام کرد... مسلسلها در چهارگوشهٔ میدان مخبرالدوله و نبش شمالی و جنوبی تقاطع خیابانهای لاله‌زار و استانبول بکار افتاد... شورش به شدت سرکوب شد.

دومین رویداد بزرگ، تشکیل کنفرانس سران متفقین در سال ۱۳۲۲ در تهران بود (۹ بهمن ۱۳۲۲ برابر ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲). این کنفرانس با شرکت مارشال استالین، سر وینستون چرچیل و فرانکلین روزولت رؤسای

کشورهای شوروی، انگلیس و آمریکا تشکیل یافته بود. اعلامیه‌ای به امضای سران متفقین انتشار یافت که مؤید تضمین استقلال ایران بود. برای حفظ خاطرهٔ این کنفرانس، سه خیابان از خیابانهای تهران بـه نـامهای مـارشال استالین، چرچیل و روزولت نامگذاری گردید و لوحهٔ آن بر خیابانهای مذکور نصب گردید.

تهران در تلاش برای دموکراسی

در فاصلهٔ سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۸، نزدیک به ۳۰۰ هزار نفر به جمعیت شهر افزوده شد و جمعیت تهران به یک میلیون نفر بالغ گردید. در این سال به منظور اجرای طرح لوله‌کشی تهران حدود نهائی شهر گسترش داده شد و وسعت آن به ۴۶ کیلومتر مربع افزایش یافت.

بنا به نوشته ***فرهنگ جغرافیائی کشور***، تهران در این سال دارای ۱۰ برزن شهرداری و ۱۲ کلانتری بود. در تهران، ۵۰ دبیرستان، ۲۰۰ دبستان و ۳۵ کودکستان، ۳۰ بیمارستان، ۷۰ درمانگاه، ۶ بانک با ۶۰ شعبه و باجه در نقاط مختلف شهر وجود داشت. ۳۵ کارخانه، ۳۰ چاپخانه، ۵۰ بنگاه مسافربری، ۴۰ تماشاخانه و سینما و ۹ جایگاه پمپ بنزین نیز در فعالیت بودند.

www.tabarestan.info تبرستان

در سال ۱۳۲۹ هـ ش، رزم‌آرا (نخست وزیر) در زمینهٔ اصلاحات شهری در جنوب تهران دست به اقدامات و عملیاتی زد که بخشی از آنها از خواستهای مکرر ساکنین تهران از دولتهای پیشین بود... پوشاندن نهر فیروزآباد... برچیدن زاغه‌های جنوب با هدف احداث پارک عمومی در اراضی آن و طرح خانه‌سازی برای زاغه‌نشینان... و عمران آبادانی جنوب شهر تهران... ولی با ترور ناگهانی وی برنامه‌های او درهم ریخت... و تهران به صورت یکی از خبرسازترین شهرهای جهان درآمد.

تهران در دوران نخست وزیری دکتر مصدق (۳۲-۱۳۳۰) به شهر پر خروش سیاسی در خاورمیانه مبدل شده بود. مسئلهٔ ملی شدن صنعت نفت کم‌کم از خواست اولیه مردم فراتر رفت و به صورت یک نهضت فراگیر ضد استعماری ملت ایران درآمد.

دکتر مصدق در دوران ۲۷ ماههٔ حکومت خود موفق شد خدمات چشمگیری در جهت رفاه ساکنان تهران و گسترش شهری بر مبنای نیازهای اساسی مردم انجام دهد.

در این زمان تعداد جمعیت تهران از مرز یک میلیون نفر گذشته بود. مسأله مسکن و داشتن سر پناه روز به روز به یک نیاز عمومی و اساسی بدل می‌شد. محلات تازه در خارج از محدودهٔ قانونی شهر از هر سو با رشد بی‌رویه و غیر معمول پدیدار می‌گشت.

از محلات تازه که در این دوره بر سر زبانها افتاد، «تهران‌نو» بود. اراضی تهران‌نو در شرق تهران به خانوادهٔ وثوق (وثوق‌الدوله) تعلق داشت که آن را به قطعات کوچک تقسیم کرده و به مردم فروختند. در این هنگام مردم در شرق تهران دست به تصرف عدوانی اراضی بایر زده و شروع به دیوارکشی و ساختمان نمودند و آن را «مفت آباد» نام نهادند. این اقدام بی‌سابقه مردم و ساختمانهای بی‌ضابطه‌ای که در اراضی متصرفی ساخته می‌شد، دولت

مصدق را بر آن داشت که در رفع نیازهای مردم متوسط شهری فکری عاجل و اساسی بکند.

در سال ۱۳۳۱ هـ ش دولت با استفاده از اختیارات قانونی خود لایحهٔ ثبت اراضی تهران را تصویب نمود و مقرر داشت که اراضی اطراف تهران ـ که عموماً متعلق به اشراف فئودالی دورهٔ قاجار بود ـ متعلق به دولت است و تقاضای ثبت آنها از افراد پذیرفته نمی‌شود. برای اجرای این قانون، یعنی تملک اراضی موات جهت تأمین مسکن و تقلیل اجاره بها، بانک ساختمانی را نیز تأسیس نمود. این بانک توانست ۱۷ قطعه از اراضی موات تهران را جمعاً به مساحت ۱۵ میلیون متر مربع به تملک درآورد. از اقدامات بانک ساختمانی ایجاد کوی یوسف‌آباد، نازی‌آباد و نارمک بود. نحوهٔ پیدایش این کویها در شکل‌گیری شهر تهران بسیار مؤثر بود. طراحی و اجرای این شهرکها فصل نوینی در شهرسازی تهران به‌شمار می‌رود.

تهران در تحول بنیادی

تبرستان www.tabarestan.info

در فاصلهٔ سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۱ هـ ش روند توسعهٔ تهران با ایجاد شهرکهای تهران‌پارس در شرق شهرک نارمک و شهرآرا و تهران ویلا و گیشا در غرب تهران ادامه یافت اجرای سیستم آب لوله کشی تهران در سال ۱۳۳۴ و شرکت واحد اتوبوسرانی تهران در همین سال، گسترش تهران در حومه نیز امکانپذیر گردید؛ در حالی که شهر در قسمت شمال، شرق، غرب توسعه مسکونی می‌یافت.

صنایع و فرودگاه در غرب، صنایع و تأسیسات حمل و نقل در جنوب رویه توسعه گذاشتند. تهران در آغاز سال ۱۳۴۰ هـ ش نزدیک به دو میلیون نفر جمعیت و در حدود ۶۰ کیلومتر مربع وسعت داشت.

در فاصلهٔ سالهای ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۱، شهرنشینی در تهران دستخوش تحولات بنیادی می‌گردید. شهرها در این دوره مکان انباشت سرمایهٔ حاصل از درآمد نفت می‌شدند. اجرای برنامه‌های عمرانی بهبود زیرساختهای شهری و سرمایه گذاریهای صنعتی، تهران را به یک کلان شهر مدرن تبدیل می‌ساخت. این عوامل همگی باعث جذب نیروی کار غیرماهر روستائی و شاغلین فنی و عملی می‌گردید. تهران در میان شهرهای بزرگ ایران مقام نخستین را در جذب جمعیتهای مختلف داشت. در سال ۱۳۵۱ حدود ۴۰ درصد مهاجرین تهران از روستاها و ۶۰ درصد آنها متولدین مناطق شهری دیگر بوده‌اند. بدین ترتیب شکاف اجتماعی ـ اقتصادی و در نتیجه فرهنگی بین گروههای اجتماعی شهر تهران عمیق‌تر می‌شد و جدائی گزینی اقشار اجتماعی و شکاف فرهنگی شمال و جنوب (شهر) بیشتر می‌گردید.

در سال ۱۳۵۵ هـ ش جمعیت تهران به ۴/۵ میلیون تن رسید و تعداد اتومبیلهای شهری از ۱/۲ میلیون تجاوز کرد. در سالهای ۱۳۵۷ ـ ۱۳۵۱ بر اثر افزایش درآمد نفت، تهران به صورت بزرگترین قطب اقتصادی ـ اجتماعی کشور همه چیز را در خود جذب می‌کرد. در سال ۱۳۵۵ بیش از... ۵۷ درصد متخصصان کشور ۱۷/۲ درصد شاغلین صنعتی، ۵۱/۸ درصد از کل شاغلین بخش خدمات مالی و بیمه و ۷۱/۷ درصد شاغلین بانکها در تهران اقامت داشتند.

در این دوره تهران تبدیل به یک کلان شهر بین‌المللی گردید. ایجاد صنایع بزرگ مونتاژ، تأسیسات بزرگ اداری، خدماتی و آموزش عالی، ورزشگاههای بزرگ، فرودگاه و بانکهای بین‌المللی، تهران را بیشتر گسترش می‌داد.

احداث اتوبانهای پارک وی، شاهنشاهی، افسریه و ایوبی، نواحی شرق، غرب و شمال تهران را به همدیگر می‌پیوست و اراضی پیرامون آنها تبدیل به محوطه‌های شهری جدید می‌گردید و شهرکهای مدرن اکباتان، لویزان، شهرک غرب، شهرک شوش، دولت‌آباد، واوان و دهها کوی مسکونی دیگر را توسعه می‌بخشید.

در این سالها هر روز ابنیهٔ جدید، مراکز فرهنگی، تجاری و خدماتی در قسمتهای شهر پدید می‌آمد و شهر چهرهٔ غربی می‌یافت. تهران در قسمت شمالی خود تبدیل به پایتخت مطلوب شاه می‌شد. صدها رستوران چینی، فرانسوی، آمریکائی، هندی، تایلندی، سویسی و... و دهها گروه موسیقی غربی که همیشه میهمان هتلها و بارها و رستورانها بودند. با هزاران بوتیک از دوخته‌ها و ساخته‌های پاریس و لندن و رم و نیویورک و قصرک‌هائی به تقلید کاخ سفید و دیگر قصرهای معروف دنیا. شاه و طبقهٔ اشراف او، خانه‌های زمستانی خود را رها کرده، یکسره به شمال شهر (قصرها و خانه‌های تابستانی قبلی) رفته و به دنبال آنها طبقه متوسط در مرکز شهر جا می‌گرفتند.

www.tabarestan.info تبرستان

در شمال شهر، «شهستان پهلوی»، شهرکی در شباهت به «برازیلیا» پایتخت مدرنیسم جهان (در برزیل) در حال ساخته شدن بود. در وسط آن فرانسویها نخستین «مترو» شهر را می‌کشیدند. در شمال غربی شهر (شهرک غرب) بنیاد پهلوی درحال ساختن یک مجموعهٔ بزرگ ویلاهائی ... برای ثروتمندان بود که تمام وسائل داخلی و نقشه‌های آن از خارج می‌رسید. در شمال ـ دامنهٔ کوههای البرز، صدها خانهٔ بزرگ برای «اشراف پهلوی» ساخته می‌شد... تهران، دیگر کمتر شباهتی به آن شهر اشغال شده و قحطی‌زده‌ای داشت که در روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ شاه در آن سوگند پادشاهی خورده بود.

تهران در انقلاب

در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ با خروش مردم، سرانجام رژیم پهلوی پس از ۵۳ سال سقوط کرد و حکومت مردم برقرار شد. در سال ۱۳۵۷ شهر تهران مرکز نهضت سترگ انقلاب اسلامی ایران بود. خیابانها و میدانهای شهر صحنهٔ سیاسی تقابل میلیونها مردم با ارتش رژیم پهلوی بود . در این سال دانشگاه، میدان انقلاب و میدان شهدا (ژالهٔ سابق) بزرگترین کانونهای انقلاب محسوب می‌شد. در ۱۳ آبان ۱۳۵۷ در دانشگاه تهران برخورد نهائی بین مردم، دانشجویان و ارتش رژیم رخ داد و آهنگ انقلاب را تشدید کرد. در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ سفارت آمریکا توسط نیروهای انقلابی تسخیر گردید و مرحلهٔ جدیدی در سیاست ملی در پایتخت کشور به ظهور رسید. از این پس دانشگاه و محل سفارت آمریکا، میدان انقلاب و میدان آزادی محل برگزاری تظاهرات انقلاب شد.

میدان شهیاد که شاه برای یادبود نام خود بر پا داشته بود، و خیابان آیزنهاور که یادآور کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط دولت مصدق محسوب می‌شد، به نام خیابان و میدان آزادی محل حضور و تظاهرات عظیم

سیاسی سالهای بعد از انقلاب گردید.

طی سالهای ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷، تهران در زیر بمباران و موشک بارانهای دشمن رو به ویرانی نهاده بود. تهران در سال ۱۳۶۴ هـ ش در زیر موشک باران دشمن دویستمین سال پایتختی خود را در تب و تاب جنگ گذراند.

از سال ۱۳۶۷، بعد از ارتحال امام، مرکز جدیدی در پیرامون مرقد امام خمینی در جنوب شهر تهران شکل گرفت که هر سال توسعهٔ بیشتری می‌یابد و در آینده یکی از بزرگترین مراکز شهری تهران خواهد شد.

از سال ۱۳۶۸، پس از پایان جنگ ایران و عراق اقدامات عمرانی پایتخت آغاز گردید. اکنون اتوبانهای جدید احداث می‌شوند. پارکها و فضاهای سبز عمومی گسترش داده می‌شوند و صدها مرکز مذهبی و فرهنگی جدید در نواحی مختلف شهر تهران پدید می‌آیند. در سال ۱۳۷۰ کشتارگاه تهران تبدیل به فرهنگسرای ۲۲ بهمن گردید و تهران که در سالهای جنگ مغموم و مضطرب بود، به تدریج حالت عادی می‌یابد. میدانها و بناهای جدید ساخته می‌شوند و نوسازی می‌گردد.

تبرستان
www.tabarestan.info

شهر تهران اکنون به وسعتی برابر ۷۵۰کیلومتر مربع ۷/۵ میلیون نفر جمعیت را در داخل محدودهٔ خود جای داده است. در حالیکه بعد از انقلاب صدها نقطهٔ مسکون جدید در پیرامون تهران توسعه یافت و گسترهٔ تهران از غرب تا کرج و از جنوب تا کهریزک و رباط کریم و از شرق تا جاجرود و رودهن و از جنوب شرقی تا ورامین و در جنوب غربی تا شهریار را در بر گرفته است. منطقهٔ شهری تهران نزدیک به ۱۰ میلیون نفر جمعیت دارد و از نظر وسعت و جمعیت یکی از بزرگترین شهرهای جهان بشمار می‌رود.

کتابشناسی گزیده

ح. م. زاوشی، تهران در گذرگاه تاریخ، نشر اشاره ۱۳۷۰

محمد حسین اعتماد السلطنه، مرات البلدان، انتشارات دانشگاه تهران جلد اول، ۱۳۷۰

احمد بیرشک، گاهنامه تطبیقی سه هزار ساله، انتشارات علمی و فرهنگی، سال ۱۳۶۷.

محمد حسن سمسار، شهر تهران، کتاب نظری اجمالی به شهرنشینی و شهرسازی در ایران به کوشش محمد یوسف کیانی ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵.

لرد کرزن، ایران و قضیهٔ ایران، انتشارات علمی و فرهنگی تهران ۱۳۶۵.

میرحسین یکرنگیان، جغرافیای تاریخی ری، ص ۲۷ به نقل از سر اولیور انگلیسی

امین احمد رازی، تذکره هفت اقلیم، جلد ۳.

خسرو خسروی، تطور جمعیت و شکل تهران، مجله سخن، دوره ۱۲ تیرماه ۱۳۴۰، شماره ۳

آمده ژوبر Amadee Jaubert منشی ناپلئون

مرتضی سیفی فمی تفرشی، تهران در آئینهٔ زمان، چاپ اقبال ۱۳۶۹.

یحیی ذکاء، تاریخچه ساختمانهای ارگ سلطنتی تهران
سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاوس جهانداری، انتشارات خوارزمی.
عباس پرویز، تاریخ تمدن جدید دنیا و ایران، علی‌اکبر علمی، ۱۳۳۹ز
فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۵۴
فریدون آدمیت، فکر آزادی، انتشارات سخن، ۱۳۴۰ز
تهران در آئینهٔ زمان
فرهنگ ایران زمین جلد ۱۹ و ۲۰.
نجم الدوله و رسالهٔ نفوس تهران، ناصر پاکدامن، چاپ دوم ۱۳۵۴
سیروس سعدوندیان و منصوره اتحادیه مافی، آمار دارالخلافه تهران ص ۳۵۰
سید عبدالله انوار، غرب خیابان لاله‌زار کتاب تهران، جلد سوم‌ز
ستوده جغرافیای تاریخی شمیران‌ز
مسعود بهنود، از سید ضیاء تا بختیار انتشارات جاویدان ۱۳۶۹ز
احمد سعیدنیا، ساختار تهران معاصر، کتاب شهرهای ایران جلد ۴ به کوشش محمد یوسف کیانی جهاد دانشگاهی ۱۳۷۰.
دکتر منصور خلیلی عراقی، گسترش بی‌رویهٔ تهران، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۶۷.

تبرستان
www.tabarestan.info

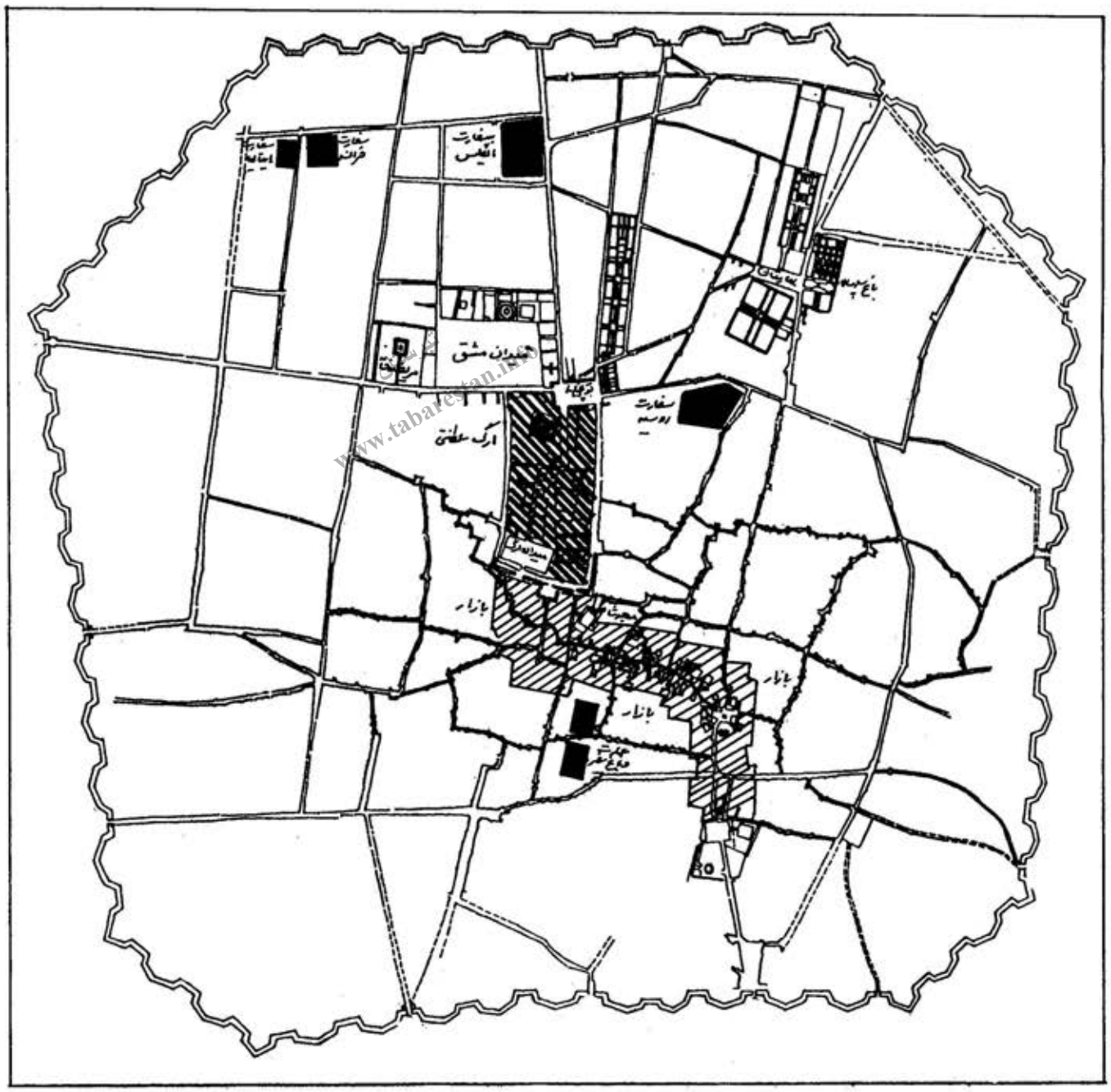

تهران: مراکز سیاسی و حکومتی در اواخر قاجاریه

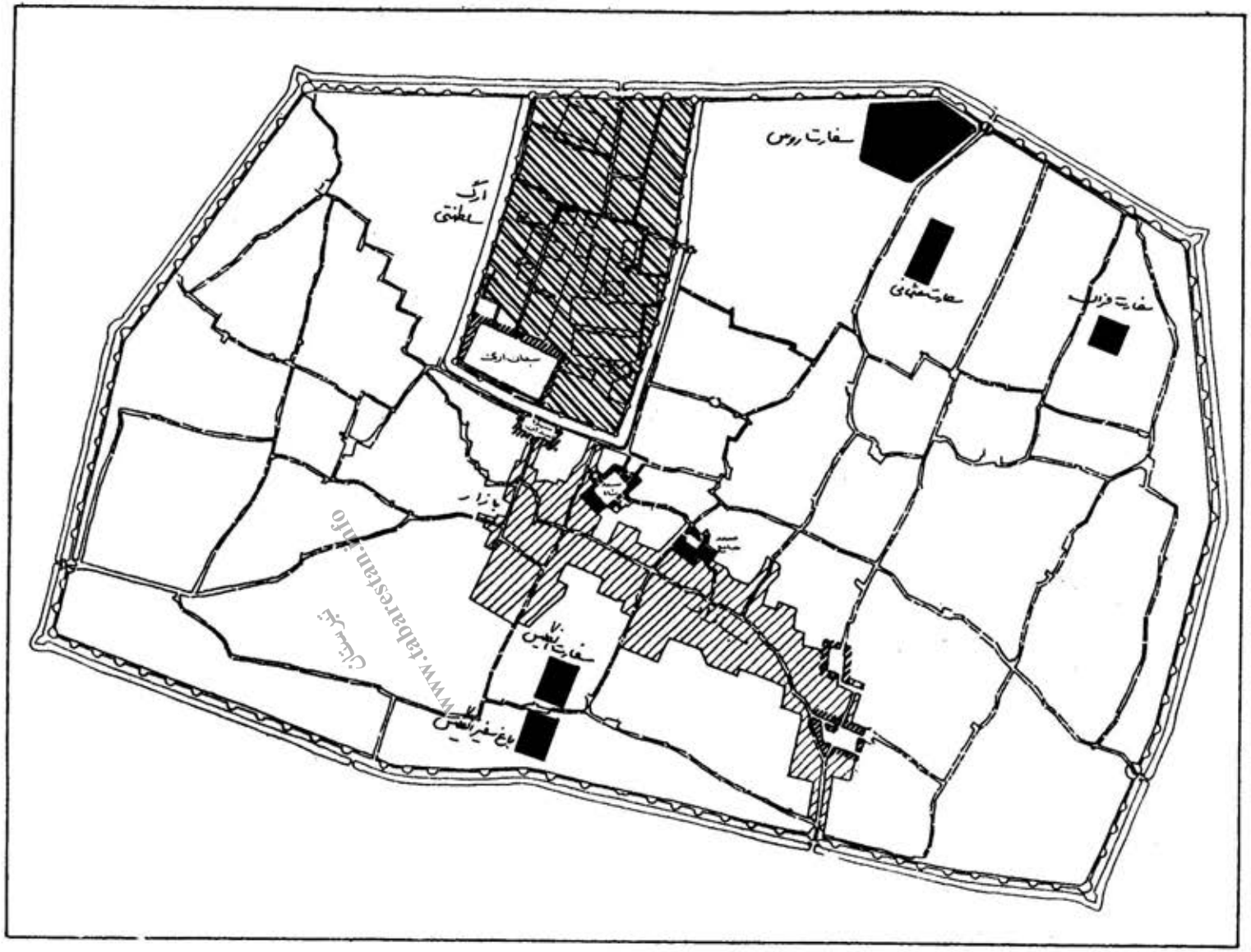

تهران: مراکز حکومتی ـ سیاسی و اجتماعی در اوائل دورهٔ قاجاریه

www.tabarestan.info

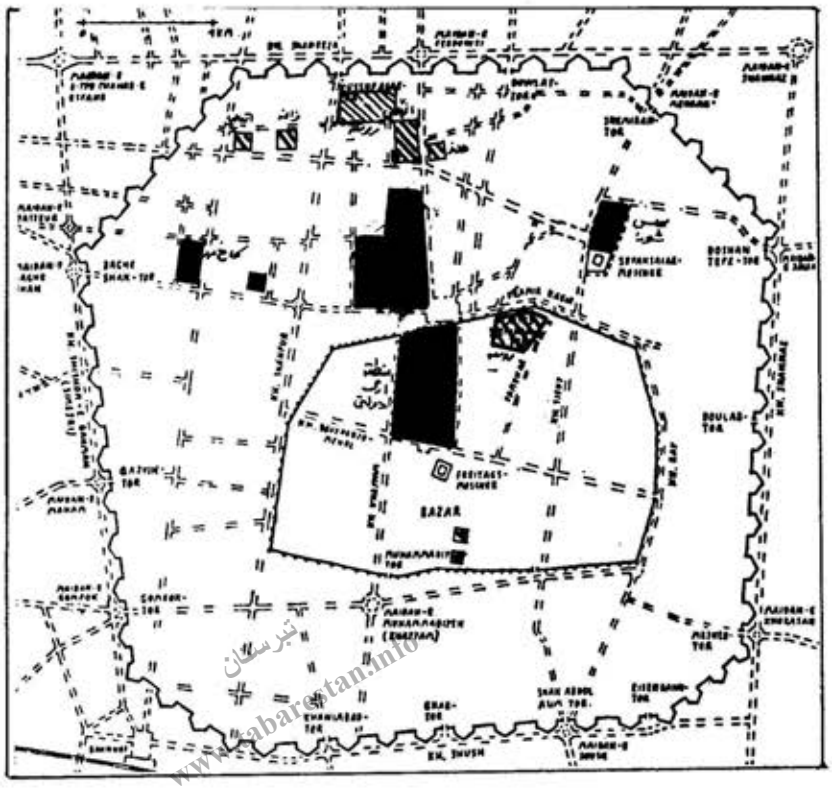

تهران: مراکز حکومتی سیاسی و سفارتخانه‌های خارجی در عهد رضاشاه

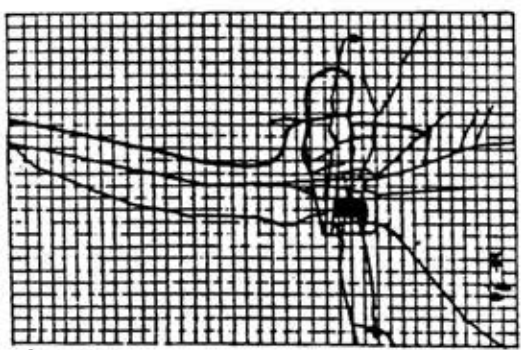

۱۲۰۰ هـ.ش

۱۲۴۵ هـ.ش

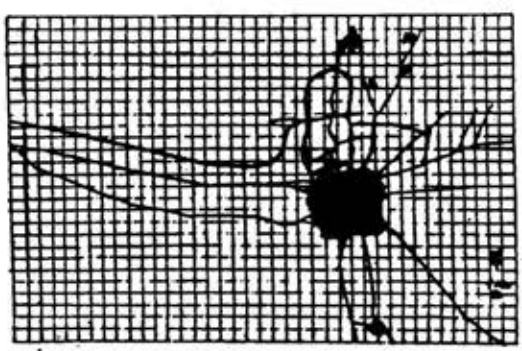

۱۳۲۵ هـ.ش

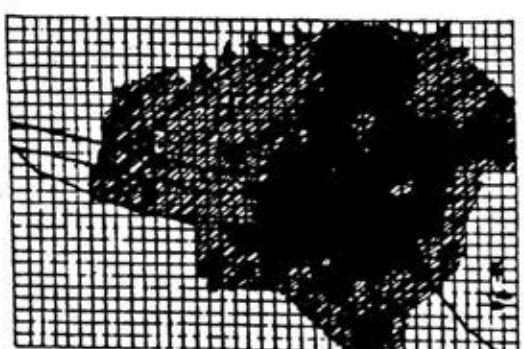

۱۳۷۰ هـ.ش

تهران: توسعهٔ شهر از سال ۱۲۰۰ الی ۱۳۷۰ هـ ش

تهران: مسجد امام

تبرستان
www.tabarestan.info

تهران: کاخ گلستان

تبرستان
www.tabarestan.info

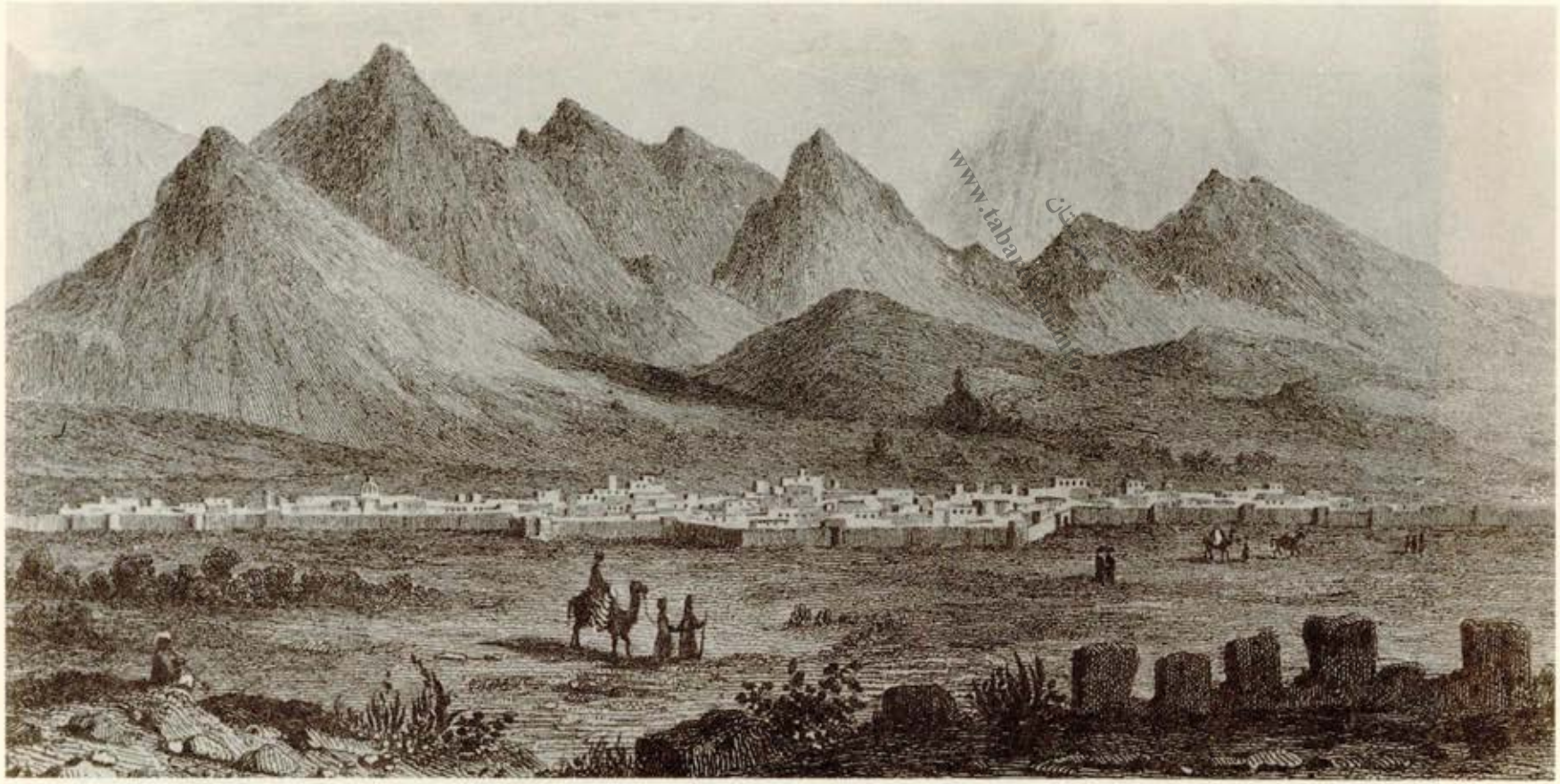

تهران: نمای عمومی شهر

تهران: نمای عمومی و میدان مشق

تبرستان
www.tabarestan.info

تهران: یکی از کوچه‌های شهر

تهران: سبزه میدان

تهران: کاخ گلستان

تهران: نمای عمومی موزهٔ ایران باستان ـ وزارت امور خارجه

تهران: سردر باغ ملی

تبرستان
www.tabarestan.info

تهران: میدان امام خمینی در سال ۱۳۵۰ شمسی

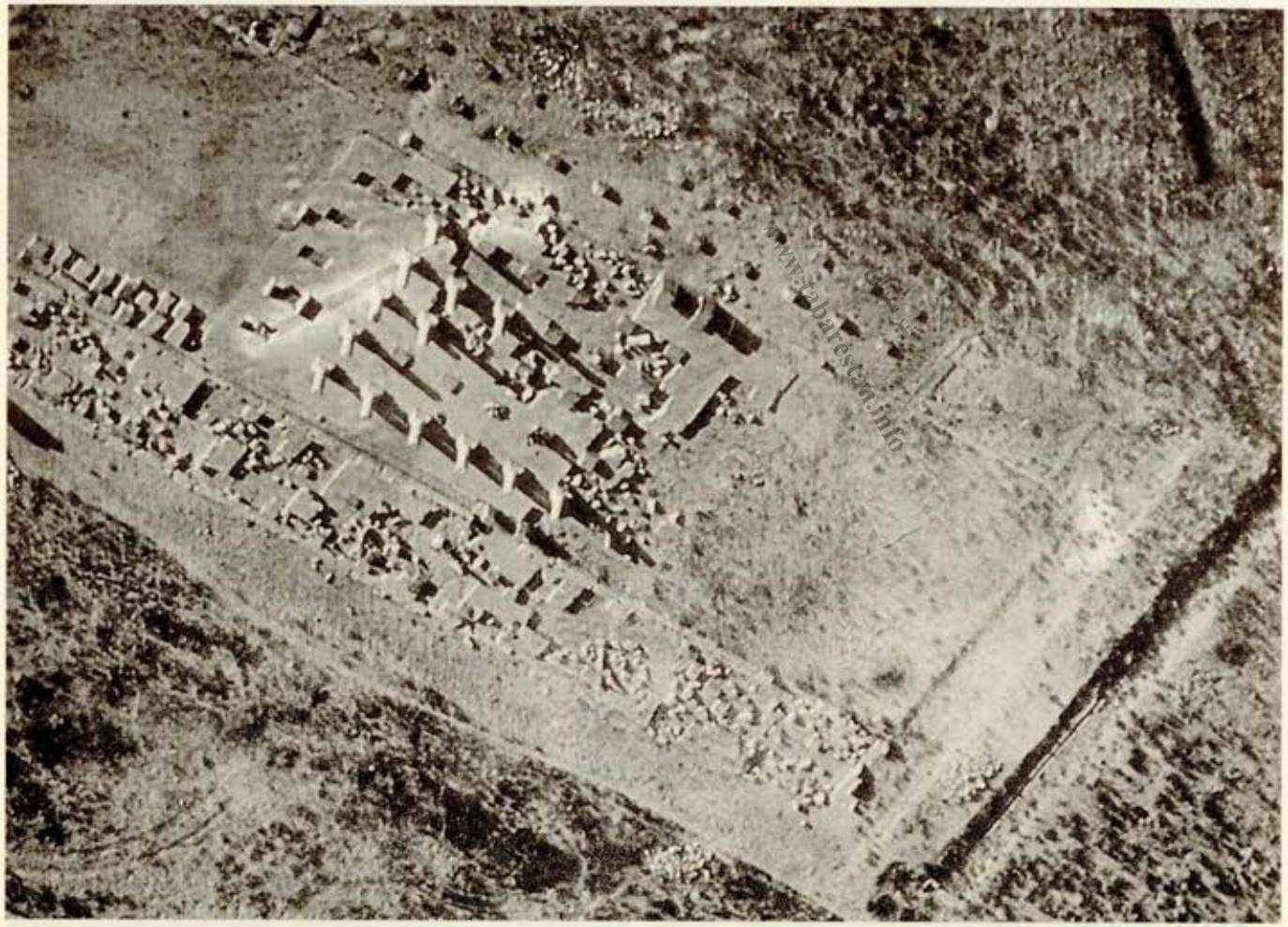

پاسارگاد: نمای عمومی

نمای عمومی کاخ هترا

تهران: باروتخانه

www.tabarestan.info

پایتختهای اساطیری

تبرستان
www.tabarestan.info

فریدون جنیدی

این گفتار بر پایهٔ پژوهشهائی است که در کتاب ***زندگی مهاجرت نژاد آریا، براساس روایات ایرانی*** از سوی بنیاد نیشابور در سال ۱۳۶۸ ش به چاپ رسیده است. بنابراین خویش را ناگزیر از گزارشی کوتاه می‌بینیم که دروازه‌ای باشد برای اندر شدن به سخن و نیاوردن پانویس و نشان ندادن سرچشمه‌های سخن، بدانروی است که همه را در دفتر یاد شده آورده‌ام، و یاران را به خواندن آن دفتر رهنمون می‌شوم!

آنچه را که غربیان در **شاهنامه** «دوران اساطیری» نامیده‌اند، و آنرا با داستانهای اساطیری یونان و دیگر داستانهای همانند سنجیده‌اند، اساطیر و میت[1] نیست، که بخشی است بزرگ و بس بزرگتر از دورانی که امروز از آن در دفترها یا زیر تپه‌های باستانی و یا بر بدنهٔ تخته سنگها و غارها نشان داریم.

در این هنگام دراز آهنگ که از کیومرث آغاز شده به فریدون پایان می‌پذیرد، هر نام، نمادی است از یک دورهٔ بزرگ در زندگی نیاکان ما که امروز با نام آریائی در جهان پراکنده‌ایم.

کیومرث، در اوستا گَیَ مَرِتَن، یا گَیَ مَرِتَ دورهٔ پیدائی جان در جهان است!

در این نام بخش نخست «گَیَ» از ریشهٔ «گو» سانسکریت و اوستائی در واژه‌های «گیان» پهلوی و کردی و «جان» فارسی دگرگونی خویش را نشان می‌دهد، و بخش پایانی آن «مَرت»، مردنی و درگذشتنی، و بر رویهم «جان درگذشتنی» و «جان میرا» است؛ و همین میرائی و درگذشتن است که از سنگ و خاک گیتی جان می‌سازد. زیرا اگر بالندگی در چیزی نباشد، جان در او نیست؛ و هر چیز بالنده سرانجام به جائی می‌رسد که باید درگذرد؛ و به دیگر سخن، اگر مرگ نباشد زندگی نیز نیست، زیرا که سنگِ کوه را مرگ نیست!

در افسانه‌های ایرانی چنین آمده است که کیومرث در کوه بوده و هنگام درگذشتن، تخم بداد؛ و تخم او در سپندارمد زمین به فروغ خورشید پرورده شد و از آن گیاه دو شاخهٔ «ریواس» نام برآمد، و این هنگام زمانِ پدید آمدن گیاه از باکتریها و جلبکها است، و پس از ده پشت از آنان فرزندانِ دیگر پیدا شدند.

در این هنگام سرمای سخت (با سرمائی که زمین‌شناسان زمان آن را به یک میلیون سال پیش می‌رسانند) در نیمکرهٔ شمالی پدیدار می‌شود، و نژاد مردمان را که روز بروز چهرهٔ زیباتر به خود می‌گرفته‌اند، دچار تباهی و مرگ و میر می‌کند. پسر کیومرث نیز که به گفتهٔ **شاهنامه** (پسر بُد مر او را یکی خوبروی) سیامک نام داشت، که به دست اهریمن سرما تباه گردید.

فرواک: اما سیامک را پسری بود به نام فرواک (ف رَ واک) که این نام نیز یادآور زمان سخنگوئی مردمان است، زیرا که «فرَ» در آن پیشوند جنبش به پیش است، و «واک» نیز سخن است؛ زیرا که ریشهٔ آن در سانسکریت «وَکاس» در اوستائی «وَج» و در پهلوی «واچَک» همانست که در فارسی واژه شده و آواز و باژ و واج دری زرتشتی و آذری باستان (گفتار، گفتنی) و Vois انگلیسی نیز از همین ریشه است.

هوشنگ : پس از پایان یافتن دورهٔ سرما، مردمان از شکاف کوهها و زیر تخته سنگها بدر آمدند و نـرمک نرمک آغاز به ساختن خانه‌های بهتر کردند. بخش نخستین هوشنگ «هو»، همان خوب فارسی، و «شنگ» آن در اوستا «شِیَنگه» (شی یَ ن گ ه)، خانه است، و از این واژه نیز با دگرگونیهای فراوان، واژه‌های شان، شن، کن، کان، خان، خانه، آشیانه و بویژه در زبان ارمنی «شِنگ» بر جای مانده که هنوز به همین روی به کار می‌رود. همین دوره است که با پیدائی تبرها و ابزارهای سنگی و برهم زدن آن، آتش پدیدار می‌شود و جشن سده یادگار آن زمان است.

تهمورث : در اوستا تَخمُو اوروَپ، از دو بخش برآمده که بخش نخست آن «تخم»، همانست که در پهلوی و فارسی «تهم» گردیده، و تهمتن و تهمینه و تهماسب از آن برآمده: تهم در زبانهای ایرانی همان نیرومند و پهلوان، و زورمند و نیرومند است و این نام یادآور هنگامی است که مردمان برای گرفتن و رام کردن جانوران نیاز به «تهم‌تنی» و برگرفتن جنگ افزار داشته‌اند، و نخستین ابزارهای نبرد از این زمان برجای مانده است.

www.tabarestan.info تبرستان

جمشید: در اوستا «یِیمَ خشَیِتَ» باز از دو بخش برآمده است که «یِیم» در آن همان «یومولو»ی کرمانی است که همزادی و همانندی را می‌سازند و «خشَیِتَ» به «شید» دگرگون شده که درخشندگی و نیز شید و خـورشید باشد؛ و بر رویهم، این هنگام، هنگام درخشندگی و تابندگی زندگی نیاکان آریائی ما است که در آن گـونه‌گـونه دستآوردهای مردمی و نیز فلزها و سنگها و خشت خانه‌های با اندازه و رشتن و بافتن و بوی و رنگ و می... به پیدائی می‌آید.

ضحاک : چنین پیدا است که خود کامگی برخی از فرمانروایان در این هنگام، بنیاد کشورداری را در میان آریائیان بر هم می‌ریزد، و گروهی از آن سوی اروند رود به پادشاهی ایران زمین می‌آیند.

این گروه از بابل باستانی برآمده‌اند، و چون در اوستا واکهٔ «ل» نیست بابل به گونه‌های بُوری و بَئورَ خوانده می‌شده که با افزودن پسوند اسب، همانند جاماسب و لهراسب و بوداسپ... به پایان آن، به گونهٔ «بـیوراسب» درآمده که بنا بر ***شاهنامه*** و دیگر دفترهای ایرانی، نام ایرانی آن همین بیوراسب است. و در این هنگام است که آزار و مردم‌کشی و آتش‌سوزی و دار، تازیانه و شکنجه در جهان پیدا می‌شود.

در این هنگام دو آتشفشان در دو گوشهٔ ایران آغاز به جنبش و لرزش و آتش‌افشانی می‌کنند که یکی از آنها دماوند، و دیگر، شاید سبلان یا شیرخوان (!) بوده باشد، و چون بنا به ***شاهنامه*** در آغاز زمان ضحاک و بنا به یسنا پایان دوران جمشید، خوردن خوراک پخته و گوشت جانوران به آئین شده بود[۲] مردمان آتش‌افشانی این دو کوه را پادافره کار اهریمنی گوشتخواری به شمار آوردند. رایزنان اهریمنی فرمانروای بابل نیز برای جلوگیری از خشم دو آتشفشان، او را به برخی کردن (قربانی) جوانان ایرانی در پیشگاه آتشفشان‌ها برانگیختند. و پایان این کـارها بـه شورش ایرانیان انجامید و ضحاک را از تخت برداشتند و در کوه دماوند به زنجیر کشیدند، و ایرانیان از ستم بابلیان

پیشین رستند.

فریدون، هنگامی است که ایرانیان برای خویش دستگاه پادشاهی بنیاد کردند و با گرم شدن هوای ایران (که نشانه‌های آن در یخچالهای کوهستانها بررسی شده است) گروهی در جستجوی چراگاه به سوی اروپای امروزی رفتند که نام آنها در اوستا «سَئیریَم» است که در پهلوی «سَرم» و در فارسی «سلم» شده که همان «سرمت»ها یا نیاکان اروپائیان امروزی بوده باشند.

گروهی دیگر روی به آسیای مرکزی نهادند که توج و تور یا تورانیان بوده باشند؛ و آنانکه با مهر به زادگاه در میهن بر جای ماندند، به نام ایرج، یا ایران نامیده می‌شوند.

اکنون می‌پردازیم به گفتار پایتختهای دورهٔ پیشدادی و کیانی.

چنین پیدا است که تا هفت هزار سال پیش کشاکش گسترده و جنگ و آویزش و کین در این بخش از جهان نبوده است. گیرشمن که بیش از هر کس دیگر راه به تپه‌های باستانی ایران برده و نشانه‌ها و نهادهای فرهنگی را از این مرز بدر برده است، در *تاریخ ایران از آغاز تا اسلام* همین سخن را بازمی‌گوید؛ زیرا که افزارهای به دست آمده از کاوشها کاربرد جنگی نداشته‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

نمونهٔ این زندگی در تپهٔ زاغهٔ قزوین دیده می‌شود که چگونگی آن، از گذر یک زندگی آرام در آن روستا سخن می‌گوید؛ و بخشی از آن که با نگرش باستانشناسان ایرانی از زیر خاک بدر آمده است به هشتهزار سال پیش برمی‌گردد.

این سخن نشان می‌دهد که فرمانروایان پراکندهٔ «روزگار جمشیدی، نبردی با یکدیگر نداشته‌اند و گواه، از *شاهنامه* این سخن فردوسی است که پادشاهان افروزندهٔ آتش جنگ‌اند:

کجا، پادشاهی است بی جنگ نیست اگر چند، روی زمین تنگ نیست

نبردهای پیشدادیان با نیروهای گیتی چون سرما و گرما و خیزاب و تنگی و گرسنگی بوده است و کوششهای آنان در راه‌بهسازی جهان برای زندگی بهتر.

اما یکباره در هفت هزار سال پیش در تپه‌های جنوبی و جنوب غربی ایران که بیش از هفت هزار سال زندگی بر خود گذرانده‌اند، نبرد و ویرانی و خون و خاکستر دیده می‌شود؛ بویژه در دو تپهٔ نامبردار چغامیش خوزستان و گنج درهٔ هرسین کرمانشاه، درست در این زمان یک لایهٔ ستبر خاکستر دیده می‌شود، و در میان آن پیکرهای سوخته و خستهٔ باشندگان آن دیده می‌شود!

این آتش زدن و ویرانی و کشتار، رهاورد بابلیان نخستین است که دربارهٔ آن سخن گفته شد. پس از خیزش فرهنگی ـ رزمی ایرانیان همراه با پیدایش کیش مهر در زمان فریدون:

پرستیدن مهرگان دین او است تن آسانی و خوردن آئین او است

فرمانروائی با بلیان نخستین پایان می‌پذیرد، و ایرانیان خود بنیاد فرمانروائی و کشور و پایتخت می‌دهند.

۱ـ شهر کوس باستانی

ایرانیان بر بابلیان پیروز می‌شوند و پس اززمانها، همگی با پادشاهی یکی از تیره‌های ایرانی همراه می‌شوند که پایتخت آنان بنا به ***شاهنامه*** شهر باستانی «کوس» است!

ز آمل گذر سوی تمیشه کرد — نشست اندر آن نامور بیشه کرد

کجا کز جهان کوس خوانی همی — جز این نیز نامی ندانی همی

دریغ فردوسی از ویرانی کوس و فراموش شدن جای آن، نگارنده را برانگیخت تا هنگام نوشتن ***زندگی و مهاجرت نژاد آریا***، براساس روایات ایرانی به دنبال جایگاه کوس بگردم.

گواه دیگری که برای ردیابی جای کوس در دست بود، سخن ***شاهنامه*** است در هنگام بازدید انوشیروان از گرگان و تیرستان که در همان زمان دیوار بزرگی برای پیشگیری از یورشهای تورانیان کشید:

ز گرگان به ساری و آمل شدند — به هنگام آوای بلبل شدند

در و دشت یکسر پر از بیشه بود — دل شاه ایران پر اندیشه بود

ز هامون به کوهی برآمد بلند — یکی باره‌ای بر نشسته، سمند

سوی کوه و آن پیشه‌ها بنگرید — گل و سنبل و آب و نخجیر دید

به دل گفت کای داور هور و ماه — فزاینده و هم نماینده راه

جهان، آفریدی بدین خرّمی! — که از آسمان نیست پیدا زمی

کی کاو جز از تو پرستد همی — روان را به دوزخ فرستد همی

ز شاهان فریدون یزدان‌پرست — بدین جایگه ساخت جای نشست

و چنین بود که در ***فرهنگ آبادیهای ایران*** میان آمل و نور، به روستائی به نام ***کوسه زر*** برخورد کردم و در آن دفتر آوردم؛ و گمان من آن بود که کوسه زر، ***با کوس مَلّه*** نقشهٔ تفصیلی فرهنگ آبادیهای کشور یکی است.

دوازده سال پس از آن برای یافتن جایگاه روستای نامبرده رفتم. روشن شد که از دو گوشهٔ شهر باستانی کوس، دو روستا چون دو جوانه سر زده و زندگی خود را دنبال می‌کنند؛ و چون این دو روستا نزدیک به دو هزار گز از یکدیگر دوراند، در فرهنگها، یگانه به شمار آمده‌اند.

این جادهٔ باستانی، امروزه کاربرد ندارد اما هنوز بر جای است؛ و هنگامی که به راهنمای خود گفتم: گمان می‌برم که این راه در برخورد با جادهٔ میان دو روستا پایان نمی‌پذیرد، گفت آری، این جاده به کاروانسرای شاه عباسی می‌رود!.

این نیز پیدا است که در زمان شاه عباس کاروانسراهای نو درکنار جاده‌های باستانی ایران ساخته شد، و یکی از بزرگترین یادگارهای آن کاروانسرائی است که در «آهوانو»ی میان دامغان و سمنان، کنار کاروانسرای سنگی اشکانی ـ ساسانی ساخته شده است و بومیان آن را کاروانسرای انوشیروان عادل می‌نامند.

www.tabarestan.info تبرستان

نگارنده، وزارت فرهنگ و هنر را از این کاروانسرا در سال ۱۳۵۶ ش آگاهانید. خوشبختانه چند سال پس از آن دیده شد که به بازسازی آن می‌پردازند، و سازمان جهانگردی بر آن شده است که آنجا را به گونهٔ یک مهمانسرا درآورد.

به هر روی، کاروانسرای کوس نیز که درکنارهٔ جادهٔ کوس به توس هنوز هست، نشان از جاده‌ای می‌دهد که از کنارهٔ دریای مازندران به دیگر شهرهای ایران می‌رود و پیوند میان نخستین پایتخت ایران با سرتاسر کشور است.

۲ـ پایتخت مانوش

پیدا شدن گرما و کوچ تیره‌های گوناگون ایرانی به اروپای امروزین و آسیای مرکزی، آریائیان نخستین را از هم جدا کرد؛ و این پیدا است که در کوچهای بزرگ، جوانان و کودکان و توانایان برای پیدا کردن جائی ناآشنا به راه می‌افتند؛ و پیران و دانایان و هنرمندان و دستورزان و کشاورزان که دل به زمین پیوسته دارند، راهی چنین راه ناپیدا نمی‌شوند. باری، آنان که می‌روند نمی‌توانند که خانه و کاشانه و بوم و مرز زیبا را نیز با خود ببرند، و تنها برخی از ابزارهای خانه را در چنین کاروانها می‌توان برد.

پس آنانکه رفتند، دلشان به زودی هوای خانه و کاشانه و یار و دیار کرد و با آهنگ جنگ بازگشتند، و آن همان جنگ بزرگ سلم و تور با ایرج بود که به کشته شدن جوانان ایرانی پایان پذیرفت، و نشانه‌های آن جنگ را در داستان ایران بر بنیاد گفتارهای ایرانی خواهم آورد.

آنگاه پس از گذشت زمانی دراز، ایرانیان دوباره بر پای خاستند و «تور» ان را از کشور براندند؛ و در همین جنگ بزرگ است که افسانهٔ آرش پدید می‌آید، که او از فراز دماوند، تیری به گردوبُن آنسوی فرغانه افکند و مرز ایران را از توران جدا کرد! این افسانه نشانهٔ آن است که ایرانیان بر فراز کوهها نیرو گماشته بوده‌اند، و جنگ افزار برتر آنان نیز در آن جنگ تیر و کمان بوده است!

چون آغاز این جنگ از دماوند است، می‌باید که پایتخت آنان را در همان نزدیکیها جُست! منوچهر، در زبان اوستائی مانوش چیش Mannsh - Chish و در زبان پهلوی مانوش چیتر Mansh - Chinter خوانده می‌شود.

بخش دوم این واژه آمیختهٔ «چیشر» اوستائی و «چیتر» پهلوی، تخمه و نژاد و گوهر است و از آنجا که نژاد گوهر جانداران، بویژه مردمان را در روی و چهر آنان می‌توان دید و دریافت، این واژه که در نامی‌دری به گونهٔ «چهر» درآمده است، در زبان فارسی به جای «روی» به کار می‌رود، اما ریشهٔ آن همان نژاد و تخمه و گوهر است. در زبانهای سانسکریت و اوستائی و پهلوی، در آمیختن با واژه‌های دیگر چونان: گاوچهره = نژاد گاو، گوسفند چهره = نژاد گوسفند، کاربرد داشته است.

پس «مانوش چهر» یا «منوشچهر» و منوچهر، در ریشه، نشان دهندهٔ «نژاد مانوش» است که بر پای خاسته و به نبرد با تورانیان پرداخته‌اند. اکنون که این سخن درست شد، می‌بایدکه به‌دنبال پایتخت وجایگاه «مانوش» بگردیم.

در نامهٔ بُن‌دهش که به دبیرهٔ پهلوی بر جای مانده است و بن یا ریشهٔ دهش یا آفرینش خداوندی است، و

دربارهٔ آفرینش آسمان و زمین و کوه و رود و دریا و جانوران سخن می‌گوید چنین آمده است: «دیگر کوه مانوش است که مانوش چهر بدان زاده شده»[۳] و کوه مانوش در نزدیکی خوار و پتشخوارگر است.

پژوهشهای دکتر مانوئل بربریان در کتاب گرامی ***جستاری در پیشینهٔ دانش کیهان و زمین در ایرانویج***، که در بنیاد نیشابور زیر چاپ است، نشان می‌دهد که چرا کوهستان امروزی البرز به نام پتشخوارگر نامیده می‌شود.

در هر صورت، از منوچهر در آمل، و کوه مانوش و دماوند، و خواروری آگاهی داریم و این همه ما را رهنمون می‌شود به آنکه پایتخت نخستین او و همان پایتخت فریدون بوده است و پس از چندی به دامنه‌های جنوبی البرز رخت برمی‌بندد که به گمان نزدیک، جایگاهی چون ری، خوار، ورامین یا ایوانکی را در برمی‌گیرد!

جایگاه ایوانکی شهری بزرگ را خفته در زیرخاک نشان نمی‌دهد، پس باید به دنبال آن در ورامین یا دو شهر دیگر نامبرده گشت!.

تبرستان
www.tabarestan.info

۳ـ پایتخت نوذر

پس از پایان گرفتن دوران منوچهر، یا پایان یافتن نیروی نژاد مانوش، هنگام فرمانروائی فرزندش نوذر می‌رسد که در زبان اوستائی نَئوتَرَ (naotara) خوانده شده است.

پس از منوچهر، پادشاهی ایران میان تیره‌ها و دوره‌های ایرانی پخش می‌شود، و همچون یک پادشاه پس از پادشاه دیگر (یک هنگام یا دوره، پس از هنگام دیگر) می‌آید که در نوشته‌های باستانی هر یک را پسر آن دیگری می‌خوانند، و نوذر نیز که فرزند منوچهر به شمار می‌آید، نشانهٔ تیره‌ای است که پس در نژاد مانوش فرمانروای ایران می‌شود.

اما برای یافتن پایتخت و جایگاه آن نژاد، یا دوره، چراغ راه ما فرزند نوذر است که با نام «توس» سپاهسالار ایران بود؛ و چون جایگاه توس اکنون نیز پیدا است، پس برای یافتن جای نوذر می‌باید که به جائی میان دماوند و مانوش و توس گشت.

در ***زندگی و مهاجرت نژاد آریا، براساس روایات ایرانی***، جای این پایتخت را در جایگاه امروزی دو روستا به نام «فَرُخان» در قوچان پیشنهاد کرده‌ام. زیرا هنگامی که ایرانیان در هنگام کیقباد، به دنبال وی می‌گردند از موبدی به نام فرخان نام برده می‌شود که نژاد از نوذر داشته است، اما پس از چاپ نامهٔ نامبرده به دو نکته برخوردم: یکی آنکه، بندهش در بخش پیوند و تخمهٔ کیان می‌گوید: «موبدان پارس، همه تخمه به منوچهر باز شوند»، پس بر روی این سخن نمی‌توان ایستاد! دو دیگر آنکه، بیشتر باستانشناسان ایرانی که در این باره با آنان سخن گفتم، همرای بودند که: چنین جایگاه تپه‌ای است نزدیک دره‌گز که پیش از تاریخ بنیاد نهاده شده و پیش از تاریخ هم ویران گردیده است.[۴]

هنگام پادشاهی نوذر، با آشوب و درهم ریزی بنیادهای ایرانی همراه است و تورانیان نیز در آن پریشانی دوباره یورش به ایرانشهر می‌آورند، نوذر را کشته و تا ری پیش می‌روند و چون «توس» به پادشاهی نمی‌رسد...

۴ـ پایتخت زَو

هنگام پادشاهی به زَو می‌رسد که در برخی نامه‌های ایران پس از اسلام، زاب نیز خوانده شده است. بیگمان این نام، نام شهر باستانی زَوزَن است در ایران شرقی، در غرب هرات و جنوب نشابور که چند روستا با نام زاو، زو، زوزن از آن به یادگار مانده است و شهر تربت حیدریه کنونی بازماندهٔ آن است که از آن تا پیش از یورش مغولان بسا نامبرداران فرهنگ ایران برخاسته‌اند. و پسوند این نام، «زن»، خود خانه و جایگاه است و هنوز در نام برزن که کوی (محله) باشد در زبان فارسی کاربرد دارد: زوزن = شهر زَو یا جایگاهِ زَو.

شاهنامه از این هنگام با نام تهماسب و گرشاسب به نیکی یاد کرده، اما این زمان خوش نیز به درازا نمی‌کشد و تورانیان باز یورش می‌آورند و ایران شمالی زیر فرمان آنان می‌رود. اما ایرانیان جنوبی، سیستانیان و باشندگان کوه اپورسن که نیای کردان و لران امروز می‌باشند، به یکدیگر می‌پیوندند و برای راندن تورانیان، به شاهنشاهی، یا گزیدن شاهی که شاه همهٔ تیره‌ها و شهریاران ایرانی باشد، همرای می‌شوند، و این دوران، زمان کیقباد است.

www.tabarestan.info تبرستان

۵ـ پایتخت کیقباد

کیقباد، در اوستا «کَوی کَواتَ» (Kavi-kavata) نامیده می‌شود، پس از فریدون و منوچهر که هنگام گزینش شاهنشاه، یا حکومت مرکزی در ایران است[۵]. رستم برای یافتن کیقباد به البرز کوه می‌رود. البرز در نوشته‌های ایرانی کهن، به سه جای یا سه کوه گفته شده است:

۱ ـ البرز افسانه‌ای، برابر باقاف که پیرامون جهان را گرفته است.

۲ ـ البرز در نزدیکی هندوستان، که سیمرغ بر آن آشیان داشته و زال را بپرورده.

۳ ـ البرز کنونی، که دماوند نیز در میانهٔ آن است.

بنابراین برای یافتن جایگاه کیقباد بایستی به نزدیکی همین البرز نگریست.

برخی از نوشته‌های ایرانی کیقباد را از استخر فارس و برخی از همدان به شمار می‌آورند؛ و چون پارس از البرز دور است، گمان به سوی هگمتانه و همدان می‌رود. من داوری را در این باره کوتاه می‌کنم، زیرا که برای شناخت آن نیاز به آگاهیهای بیشتر است و زمان و آینده را می‌خواهد، و باز می‌جوید!

۶ـ پایتخت کاووس ـ قزوین

پس ازدورهٔ کیقبادکه همراه‌با آبادانی وآسایش ایرانیان‌و راندن تورانیان بوده‌است،کاوس به‌پادشاهی می‌رسد.

کاوس ***شاهنامه***، همان سلسلهٔ پادشاهی کاسیان یا کاسپها در ایران است. این سلسله زمانی بس دراز در ایران فرمانروائی داشتند و دوران پادشاهی آنان همراه با شکوفائی هنر و دانش و هرج و مرج و جنگ و آسایش، و لشگرکشیهای بی‌شمار به بیرون از کشور و چیره شدن تورانیان در آن هنگام، رفتن به جنگ هیتیتها و هوریان و

پیوند زناشوئی آنان و سپس گشودن بابل است.

آنگاه رفتن از بلندیهای البرز به سوی دریای گرگان یا مازندران و نهادن نام خود بر آن دریا چنانکه اروپائیان آن را کاسپین می‌نامند.

این‌رویدادها در ***شاهنامه*** به همین‌سان یاد گردیده، چنانکه کاووس را با شاه هاماوران و بربر و مصر جنگ روی می‌دهد. پسانگاه با سودابه دختر شاه هاماوران پیوند زناشویی می‌بندد، آنگاه ره به بلندی (دوین)[۶] های البرز می‌گشاید و به کنارهٔ دریای مازندران می‌رسد.

بی‌گمان پایتخت این دودمان قزوین یا کاسپین است و از دیدگاه زمان، درازترین دوران پایتختی در ایران را داشته است زیرا که کاووس (کاسیان) خود دورانی بس دراز به ایران فرمانروا بوده‌اند!

۷ـ پایتخت کیخسرو ـ گنزک ـ شیز

تبرستان www.tabarestan.info

پس از پایان پذیرفتن نیروی کاسیان نیروئی تازه در ایران پیدا می‌شود که «کیخسرو» نامیده می‌شود. کیخسرو نیز پادشاه گزین بوده است و ایرانیان غربی نیاکان کردان و لران امروز که در ***شاهنامه*** به گودرز و گیو نامبردارند، به پادشاهی او همرای می‌شوند. آنگاه خراسانیان (توس) از اینکه بی‌آگاهی آنان شاهنشاهی برای ایران برگزیده شده است با گودرز (گوتیان) به گفت و گو می‌پردازند:

همی بی من، آئین و رای آورید؟ جهان را به نو کدخدای آورید؟

و چون گفت وگوها بالا می‌گیرد، آتش نبرد افروخته می‌شود؛ امّا با پا در میانی تیره‌های میانی (که اکنون کاسیان، یکی از آنان‌اند) کار به نبرد نمی‌انجامد و پادشاهی تیرهٔ کیخسرو آغاز می‌گردد. اینان پارسیان نخستین‌اند که پیرامون دریاچهٔ اورمیه که در اوستا چَئچَستَ (caecasta) و در پهلوی و فارسی چیچست خوانده می‌شود می‌زیسته‌اند، و همسایگان غربی ایران با آنان به نام ***پارسواش*** در همین مرز برخورد کرده‌اند.

ساختمان آتشکدهٔ آذرگشسب بر دست اینان انجام می‌گیرد:

چنین تا درِ آذر آبادگان بشد با بزرگان و آزادگان
همی خورد باده، همی تاخت اسپ بیامد سوی خان آذرگشسب

*****

ز بیرون چو نیم از تنگِ تازی اسپ برآورد و بنهاد آذرگشسب
نشستند، گرد اندرش موبدان ستاره شناسان و هم بخردان
در آن شارسان کرد چندان درنگ که آتشکده گشت با بوی و رنگ

۸ـ پایتخت لهراسپ ـ بلخ

در این هنگامِ شکوفائی زندگی ایرانیان، سرمای سخت و برف فراوان در کوهستانهای کردستان و آذربایجان و

البرز کنونی و خراسان و نیز اپورسن (که نام یونانی آن زاگرس است) زندگی و خانه و شهر و روستاها را به زیر می‌کشد و سکوت و آرامش در آن بخشها سایه می‌افکند؛ تا آنکه از شرق ایران پادشاهانی با نام لهراسپ بر پا می‌خیزند، که بنا به همهٔ گفتارها جایگاه‌شان در ایران شرقی و بلخ بوده است و هم در بلخ از میان می‌روند.

۹ـ پایتخت گشتاسب ریوند (نیشابور)

در نامه‌های اوستائی و پهلوی جایگاه گشتاسب در کوه ریوند، جائی به نام «پشت و شتاسپان» که به فارسی پُشتَه گشتاسبی خوانده می‌شود در نزدیکی آتشکدهٔ برزین مهر بوده است. این نام در اوستا رَیوَنت (reavanta) یا دارندهٔ شکوه و جلال و درخشندگی است که نرمک‌نرمک ریوند (reyvand) گردید که در جغرافیاهای پس از اسلام همواره از آن با همین نام یاد می‌شود، و هم اکنون نیز از کنارهٔ دیواره مسجد جامع شهر تا مرز سبزوار به نام ریوند خوانده می‌شود.

تبرستان
www.tabarestan.info

اما آیا پایتخت گشتاسب در جایگاه کنونی نیشابور بوده، یا در شهری در غرب آن، تا نزدیکی آتشکدهٔ برزین مهر؟. پاسخ بدان نیازمند کاوشهای باستانشناسی است.

۱۰ـ آذربایجان و کردستان و اورارتو

باز پادشاهی مرکزی از هم پاشیده می‌شود، و آگاهی از این دوران از روی نوشته‌های آشوری و دیگر نامه‌های غربی است که از پادشاهانی پراکنده در این مرز یاد کرده‌اند.

۱۱ـ پایتخت همای ـ هگمتانه

همای ***شاهنامه***، هومای یا مادِنیک است که جایگاه آن روشن است و پایتخت آن نیز پیدا.

۱۲ـ پایتخت داراب: شوش، دارابگرد، زرنوش (خوزستان)

هخامنشیان در ***شاهنامه*** به دو تیره بخش شده‌اند، چنانکه در نوشته‌های دیگر نیز چنین است:

نخست : داراب، که کوروش و کمبوجیه باشند؛

دو دیگر : دارای دارایان، که داریوش و داریوشیان‌اند.

چون پادشاهی از ماد به داراب می‌رسد (که گهوارهٔ او را رودهای خروشان غرب ایران تا خوزستان و پارس می‌برند)، پارس کنونی جایگاه آنان می‌شود؛ و دارای دارایان که داریوش بوده باشد شهر دارابگرد را می‌سازد که همان شوش است که پایتخت او است و نیز جایگاه جشن‌های نوروزی او که تخت‌جمشید باشد، و کال سوئز را فرمان به کندن می‌دهد:

یکی شارسان کرد، زرنوش نام — به اهواز گشتند از اون لگام
بفرمود کز هند و ز رومیان — بیارند کار آزموده ردان
گشایند از این آب دریا دری — رسانند رودی به هر کشوری!

*****

پی‌نوشت‌ها

۱ ـ «میت» در زبان اوستائی به معنی دروغ، دروغگو، بیهوده و بی‌سود است که از آن با پسوند «اوخت» به معنی گفتار (پهلوی: واختن، کردی، راجی، واتن دری زرتشتی واج‌وون) واژهٔ میث اُخت برآمده که سخن دروغ، یا سخن یاوه بوده باشد. همین واژه به گونهٔ ساده‌تر «میتوخت» به زبان پهلوی راه یافته است که همانا گفتار دروغ باشد. یونانیان و پس از آنان اروپائیان، آن داستانهای دروغین و یاوه را اساطیر خود نامیده و زندگی و بُن و ریشهٔ باورهای خود را بر همان سروده‌های دروغ بنیاد کرده‌اند، اما در ایران آن سخنان دروغ پایگاهی نداشته و آنچه که گفته‌اند برپایهٔ داد بنیادین فرهنگ ایرانی بوده است.

۲ ـ در یسنا، بند ۸ از هات ۳۲ دربارهٔ کردار آموزگاران بدآموز سخن رفته: «از این گناهکاران شناخته شده، جم وی وَ نگهان، کسی که برای خشنود ساختن مردم، پارهٔ گوشت خوردن آموخت. از آنان، از تو ای مزدا بازشناخته خواهیم شد.»

۳ ـ بندهش: فرنبغ دادگی. گزارنده مهرداد بهار. انتشارات توس. ۱۳۶۹ تهران. رویهٔ ۷۲

۴ ـ سخنی که با نام پیش از تاریخ آوردم بازگوئی سخن گویندگان است، وگرنه نگارنده را گمان بر آن نیست که آنچه را که یونانیان بر پایهٔ داستانهای نیمه دروغ یونانی تاریخ می‌دانند و پیش از آن را پیش از تاریخ می‌خوانند پرداخته است. تاریخ ایران بر دل سنگ و کوه و در و دشت، و نیز نامه‌های باستانی نوشته است.

۵ ـ پرویز پژوم شریعتی در کتاب چاپ نشدهٔ خود، با توجه به ویژگیهای زبان سمنانی، چنین برمی‌آورد که کَوی و کوات دو گونه تلفظ از یک واژه است و چون کوی را به معنی شاه بگیریم، از کوی کوات یا کیقباد معنی شاهِشاه یا شاهِشاهان برمی‌آید.

۶ ـ واژهٔ «دوین» (dvin) از فرهنگهای ایرانی فرو افتاده است. اما این واژه دوبار در تاریخ تبرستان ابن اسفندیار آمده است، چنانکه هیچ گمان در درست بودن آن به معنی بلندی و کوه نمی‌ماند: «هر وقت اسپهبد فرخان بدان حدود به شکار شدی، چند روز آنجا که تنیر است به زیر تِر «دوینی» که اثر سرای سپهبد خورشید است...» بنابراین، رفتن به بلندیهای البرز و گرفتن دوینهای آن چیزی نیست جز افزودن بلندیها و مازهای آن کوهستان سخت به چراگاه‌های دشت مرکزی که بلندترین آنها نیز دوین سپید باشد که همان دماوند همواره‌سپیدپوش است. برای آگاهی بیشتر بنگرید به پیشگفتار نگارنده بر واژه‌نامه مازندرانی. محمد باقر نجف‌زادهٔ بارفروش، بنیاد نیشابور، ۱۳۶۸ ش.

www.tabarestan.info تبرستان

تهران: حوضخانه قصر قاجار

تبرستان
www.tabarestan.info

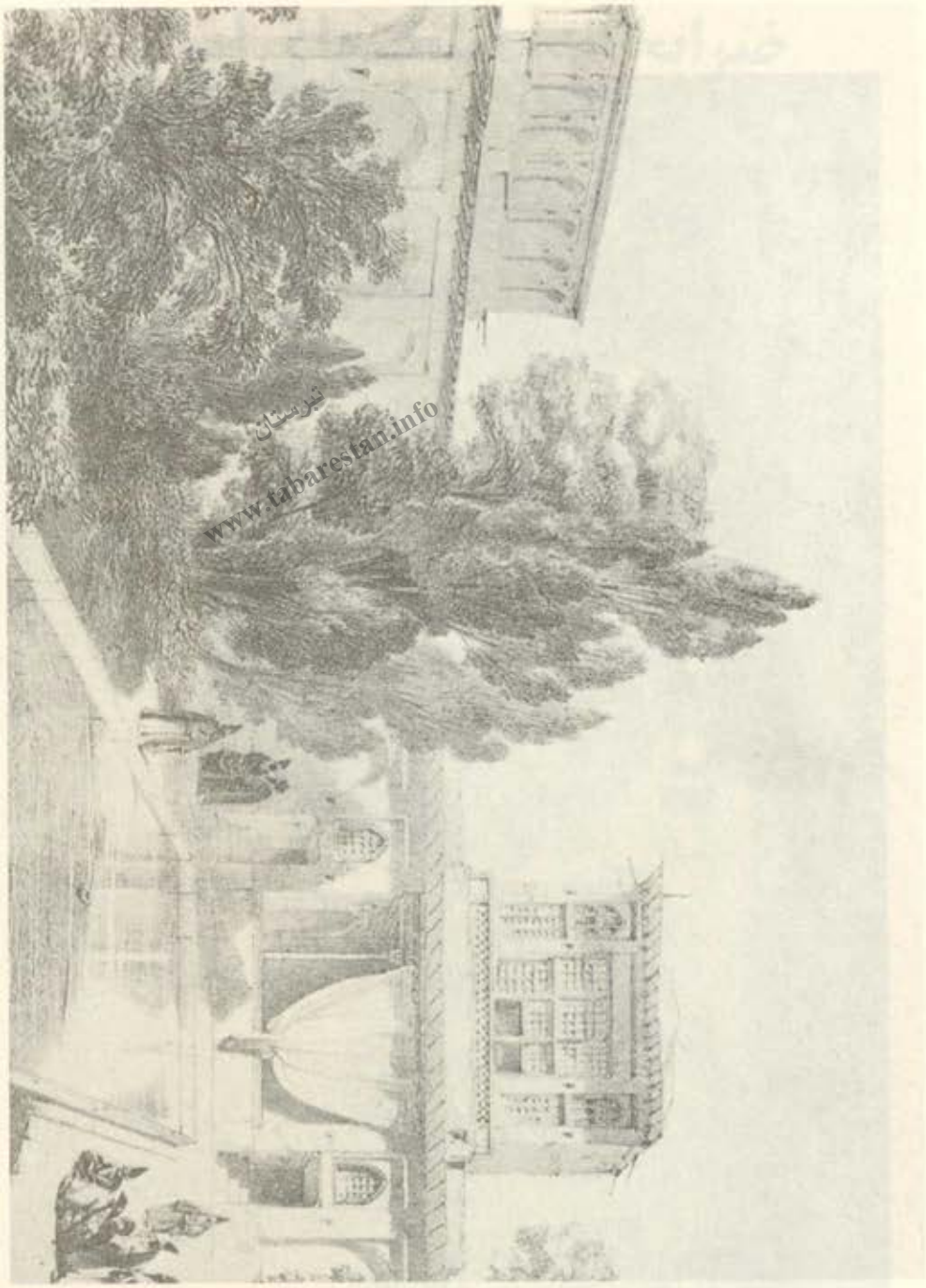

تهران: قصر قاجار

تبرستان
www.tabarestan.info

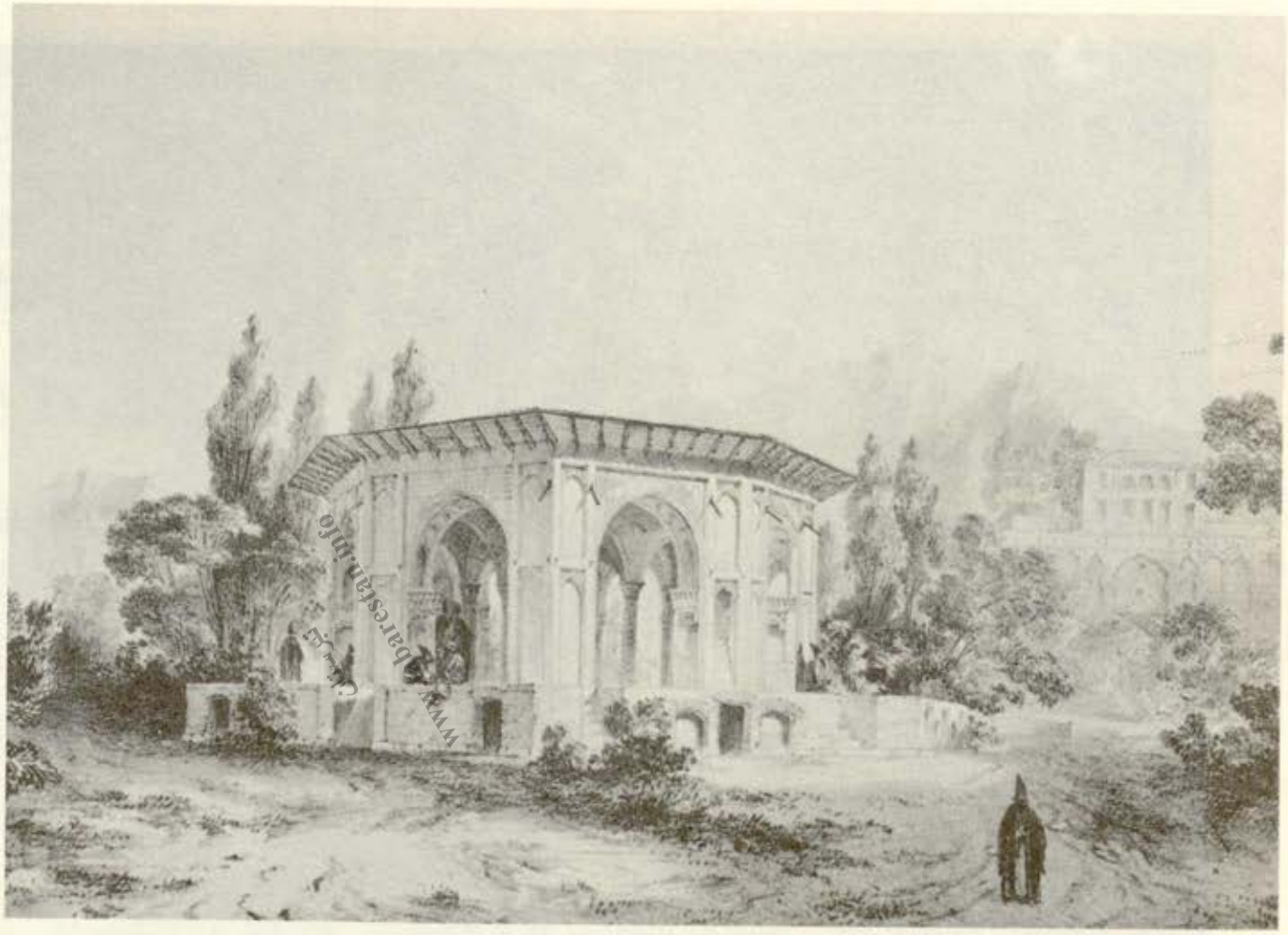

تهران: قصر قاجار

ضرابخانه پایتختهای ایران

تبرستان
www.tabarestan.info

ناصر چگینی

تاریخ ضرب سکه و پول سکه‌ای را عموماً به قرن هفتم ق م و به سرزمین لیدیه در غرب آسیای صغیر منتسب می‌سازند. زمانی که سکه‌ها تنها یک رویشان نقش داشت و کاربرد تجاری آن اندک بود. پرواضح است که تولید و ضرب سکه نیاز به محل، وسایل و افرادی داشت که بتوان در زمان مقرر سکه‌های مورد نیاز را آماده ساخت و از همان ابتدا از فلزاتی چون طلا، نقره و مس و مفرغ جهت ضرب استفاده می‌شد. سکه‌های اولیه بدواً محل تولید و یا نام شهری که در آن ضرب می‌شدند نداشتند و کارگزاران به شیوه‌های دیگری سکه‌های تولید شده را ازهم تشخیص می‌دادند. شاید که عموم مردم نیز خود شیوه‌هایی در شناخت سکهٔ هر شهری داشتند. باتوجه به کوچک بودن دولت‌های اولیه سکه عموماً در پایتخت آنها ضرب و انتشار یافت لیکن بعدها با گسترش سرزمین‌های تحت سلطه و ایجاد امپراطوری‌های بزرگ و ازدیاد مردمان تحت حکومت و نیاز بیشتر به امر تجارت و مبادلات و کاربرد سکه و جلوگیری از مشکل حمل و نقل فلز گرانبها تعداد ضرابخانه‌ها افزایش می‌یافت و سکه‌ها در کارگاههای شهرهای بزرگ ایالات و بعضاً شهرهای کوچکتر ضرب و انتشار می‌یافتند. وجود علامت یا نام ضرابخانه در سکه امروزه این امکان را پدید آورده است که با مطالعه آنها به اشکال گوناگون زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دولت‌ها و اقتدار شهرها و ایالات پی برد و گسترش و کاستی گسترهٔ حکومت‌ها، اوضاع اقتصادی دولت‌ها و مردمان و چهرهٔ واقعی زندگی و حیات شهرها ازجمله پایتخت‌ها را دریافت. در این میان پایتخت و مرکز حکومتی از اهمیت بسزایی برخوردار است. با اینکه در بیشتر مواقع مشخصه‌ای جهت تشخیص اولیه پایتخت از دیگر شهرها وجود ندارد ولی با استعانت از متون تاریخی، کتیبه‌ها، مهرها و اسناد و با استفاده از برخی علایم و شواهد موجود در خود سکه‌ها می‌توان پایتخت را مشخص کرد. وزن، اندازه و عیار سکه‌های ضرب پایتخت هیچ تفاوتی با انواع دیگر نداشت. تنها در دوران متأخرتر اسلامی القابی چون دارالملک، دارالخلافه و دارالسلطنه دال بر گذشتهٔ تاریخی، وضعیت حال و شاخص‌های اجتماعی و مذهبی آن شهرها در جلوی نام آنها در سکه می‌آمد.

زمانی که شهرهای دیگر مجاز به ضرب سکه می‌شدند تفاوت تنها در نام یا علامت ضرابخانه‌ها بود. بعضی از شهرها از همان ابتدا در کنار ضرب سکه‌های رسمی مجاز به ضرب سکه‌های مسی یا مفرغی به نوعی که خود می‌خواستند بودند و در این هنگام سکه‌های مسین هر شهری می‌توانست مختص همان شهر باشد. پایتخت نیز می‌توانست دارای چنین سکه‌هایی باشد. سکه‌های مسین ضرب سلوکیه دردوران سلوکی وپارتی ازاین جمله‌اند.

اولین سکه‌هایی که در ایران ضرب شد و فاصلهٔ زمانی زیادی نیز از کاربرد سکه نداشت سکه‌های دوران هخامنشی بود. آنها دو نوع سکه داشتند. سکهٔ طلا (دریک) سکه نقره (شکل) سکه‌های هخامنشی در یکسو دارای نقش بودند و سمت دیگر یا پشت سکه‌ها بجز یک فرورفتگی نامشخص نقش دیگری نداشت. کتیبه نیز

www.tabarestan.info تبرستان

بکار نمی‌رفت. درنتیجه شناسایی نوع سکه، تعلق هر یک به شاهی و در این بحث محل ضرب سکه‌ها با مشکل روبروست. دولت هخامنشی که وارث دولت‌های کوچک و بزرگ خاور نزدیک و آسیای غربی بود بی‌تردید بخش عمده‌ای از سکه‌های خود را بایستی در سارد پایتخت لیدیه (و شاید تنها ضرابخانه شاهی) ضرب کرده باشد. زیرا مهارت، تجربه، دانش و عوامل و ابزار مهیا در آنجا امکان ضرب سکه را فراهم می‌ساخت. لازم به ذکر است که سکه‌ها در این دوران کاربرد تجاری عمده‌ای در فلات ایران نداشت و بیشتر جهت پرداخت دستمزد کارگران و سپاهیان بکار می‌رفت. بسیاری از سکه‌های هخامنشی دارای ضرب مجدد هستند که احتمالاً توسط ضراب‌خانه‌های محلی زده شده‌اند.

وجود ضرابخانه دیگری غیر از سارد در گسترهٔ حکومت هخامنشی چندان روشن نیست. شاید که ضرابخانه‌هایی در همدان (پایتخت تابستانی) و شوش (پایتخت زمستانی)، پاسارگاد، پارسه (تخت جمشید) و بابل وجود داشته باشد. درنتیجه به علت عدم وجود علامت یا نام ضرابخانه شناسایی ضرابخانه‌ها و مخصوصاً نمونه‌های احتمالی ضرب پایتخت معلوم نیست.

www.tabarestan.info تبرستان

با ظهور اسکندر و تصرف دولت هخامنشی بدست سپاهیان مقدونی (آنهایی که در دو روی سکه‌هایشان نقش می‌زدند) بیشتر از ضرابخانه‌های آسیای صغیر و ضرابخانه‌هایی چون همدان و تخت جمشید استفاده می‌شد. در این دوران همچون دوران اشکانی نام یا علامت اختصاری ضرابخانه در سکه‌ها ظاهر می‌شد. در دوران سلوکی شاهزادگان پارس و دولت ایلمائی به ضرب سکه‌های خود در شوش و احتمالاً تخت‌جمشید یا استخر پرداختند. سکه‌های اشکانی در ابتدا دارای محل ضرب نبودند ولی بعداً علامت ضرابخانه در پشت سکه ظاهر شد. از شهرهای مهم و احتمالاً پایتخت‌های پارتی باید از نسا، هکاتوم پلوس (شهر صد دروازه)، همدان، سلوکیه درکنار دجله، شوش و ری نام برد. با وجود ضرابخانه‌های دیگر شهر همدان در فلات و سلوکیه در بین‌النهرین دو ضرابخانهٔ مهم و بی‌تردید دو مقر عمدهٔ حکومتی اشکانی بود. شهرهایی چون سلوکیه و شوش علاوه بر سکه‌های رسمی، سکه‌های مسین محلی بود که تنها در درون این شهرها اعتبار داشت.

حضور نام ضرابخانه در سکه‌های سامانی احتمالاً از زمان حکومت بهرام دوم آغاز می‌شود ولی از زمان حکومت بهرام IV (۳۸۸-۹۹ میلادی) اجباری شد. نام ضرابخانه در این دوره به‌صورت اختصاری مرکب از یک تا ۴ حرف خط پهلوی بود. این موضوع از ابتدای مطالعات سکه‌های ساسانی از موضوعات بسیار جالب و قابل بحث سکه‌شناسی ایران بوده است. حدود ۱۰۰ علامت از این نوع در سکه‌های ساسانی شناسایی شده‌اند. در یکی از متون مانوی آمده است که ۵ نفر در ضرابخانه کار می‌کردند که یکی ضرّاب، دیگری برنّده، نفر سوم مهر کننده و چهارم تمیزکننده بود. ظاهراً اداره ضرابخانه به فردی با سمت واستریوشان سالار (احتمالاً وزیر مالیه) سپرده می‌شد، این عنوان دراثر مهری از این دوره شناسایی شده است. در این دوره نیز همچون دوران هخامنشی بخش عظیمی از سکه‌های ساسانی بمنظور پرداخت اجرت سپاهیان ضرب می‌شد. وجود انبوه سکه‌های خسروپرویز با توجه به جنگهای طولانی او از جمله جنگهای دهه سالاش در غرب قابل تأمل می‌باشد.

در دوران ساسانی شهرهای مختلفی به پایتختی رسیدند و مقّر حکومت شاهان این سلسله شدند. دارابگرد و فیروزآباد در اوایل دوران ساسانی در فارس، بیشاپور درکازرون فارس، استخر تختگاه قدیمی فارس، جندی‌شاپور در خوزستان. همدان با اینکه در دوران ساسانی به تختگاهی نرسید ولی بی‌تردید یکی از شهرهای مهم سیاسی و تجاری ایران بوده است.

همچون دوران اشکانی در سرزمین بین‌النهرین در همان نقطه‌ای که سلوکیهٔ کنار دجله قرار داشت شهر ساسانی تیسفون یا مدائن منابع ایلمائی مرکب از ۵ یا ۷ شهر کوچک و بزرگ کنار هم شکل گرفت و برای مدتهای طولانی مخصوصاً نیمهٔ دوم حکومت ساسانیان مقر حکومت و دژ مستحکم فرهنگ ایرانی در مقابل تجاوز فرهنگ رومی بود.

با برافتادن حکومت ساسانی و ظهور مسلمین تا سالهای طولانی سکه‌های ساسانی مورد استفاده قرارگرفت و درمواقع لزوم به همان سبک و سیاق و در همان ضرابخانه‌های پیشین ضرب شدند. بی‌گمان همان شهرهایی که در دوران ساسانی مقر حکومتی بودند تقریباً از همان اهمیت و اعتبار برخوردار بودند. با ایجاد دولت اموی مسلمین سعی کردند که سکه‌های ساسانی مورد استفاده خود را که حال نیاز به ضرب روزافزون آن نیز داشتندبنوعی از سکه‌های ساسانی متفاوت سازند. بدین‌ترتیب در حاشیه سکه‌ها به افزودن کلمات یا جملات کوچک اسلامی اقدام کردند و حتی با شکل‌گیری سکه‌های مستقل اسلامی در سالهای ۷۷ تا ۷۹ هـ در دوران حکومت عبدالملک مروان (از خلفای اموی) بجای نام شاه ساسانی نام حکام ولایات را نوشتند.

سکه‌های حجاج بن یوسف ثقفی از جمله سکه‌های بارز در مطالعه این بخش از تاریخ سکه و سکه‌های اسلامی می‌باشند. بدین سکه‌ها، سکه‌های عرب ـ ساسانی اطلاق می‌شد. در طبرستان (ساحل جنوبی دریای خزر) که تا زمان عباسی استقلال خود را در مقابل قدرت مسلمین حفظ کردند سکه‌هایی به سبک و سیاق ساسانی ولی کوچکتر ضرب کردند. این سکه‌ها در مرکز حکومتی آنها (احتمالاً ساری) ضرب می‌شد، ولی نام طبرستان به‌عنوان نام ضرابخانه در پشت سکه‌ها نقش بسته است.

در دوران اموی ازمیان بیش از ۷۰ ضرابخانه ۳۰ ضرابخانه در ایران به ضرب سکه اشتغال داشت و جمعاً ۶۶ ضرابخانه در عراق و ایران سکه ضرب می‌کردند. کرسی خلافت در دمشق بود. از ضرابخانه‌های مهم عراق بصره و کوفه و واسط از شهرهای تازه تأسیس اسلامی بودند.

در خوزستان سکه‌ها در مرکز ایالت سوق‌الاهواز یا هرمز اردشیر ساسانی ضرب می‌شد. در جبال یا سرزمین‌های مرکزی ایران ری و در خراسان مرو همچون گذشته از ضرابخانه‌های عمده بودند. بیشترین سکه‌های این دوره در واسط شهر پادگانی و نظامی بین کوفه و بصره ضرب می‌شد. این شهر را حجاج بن یوسف ثقفی بنیاد نهاد. با روی کار آمدن عباسیان کارگاههای ضرب سکهٔ بصره و کوفه از منابع اصلی ضرب سکه در سرزمین‌های خلافت شرقی بودند. پایتخت خلافت بغداد بود و شهرهایی چون ری (محمدیه)، سمرقند، نیشابور، بست، بلخ، اهواز، مرو و... از شهرهای عمدهٔ ضرب سکه‌های عباسی بود. در دوران عباسی و بعد از دوره‌ای سکوت در

www.tabarestan.info تبرستان

سرزمینهایی که یک روز قلب و بدنهٔ حکومت ساسانی را تشکیل می‌داد و از میان خاکستر روزگاران گذشته حکومت‌های نیم مستقل یا مستقلی بپا خواستند که بدواً و در اوایل والی و حاکم خلیفه بودند ولی بزودی بر قدرت و اعتبار خود افزودند و چنان شد که در انتها بر قدرت خلافت بغداد غلبه کردند.

طاهریان از ۲۵۹-۲۰۵ هـ در شهرهای هرات، سمرقند، بخارا، زرنگ، بست، المحمدیه (ری) و نیشابور؛ صفاریان از ۲۵۳ هـ به بعد در شیراز، بست، زرنگ، سجستان، بلخ، مرو، نیشابور، هرات، ارجان و اصفهان و اهواز به ضرب سکه پرداختند. در دوران سامانی (از ۲۰۴ تا ۳۹۵ هـ) بیشترین ضرابخانه‌ها در خراسان بود. شهرهایی چون بخارا، سمرقند، بلخ، مرو، نیشابور، هرات، گرگان، استرآباد، آمل، شیراز، المحمدیه و همدان دارای ضرابخانه بودند و در آنجا سکه‌های سامانی ضرب می‌شد. سامانیان تا قبل از نصربن احمد یعنی حدود سال ۲۷۳ هـ. حق ضرب سکه نقره (درهم) را نداشتند و بخارا تختگاه آنان بود.

امیران و شاهان آل بویه به اندازهٔ سامانیان سکه‌های فراوانی ضرب کردند. بیش از ۵۰ ضرابخانه از این دوران شناخته شده است. شهرهایی چون دامغان و سمنان، گرگان و استرآباد، آمل و فریم، هوسم، اصفهان، المحمدیه (ری)، سیرجان، ارجان، شیراز، اهواز، بغداد ... از آن جمله است. پایتخت طاهریان نیشابور بود. با این همه بیشترین سکه‌های طاهری ضرب بخارا و سمرقند است. سکه‌های طاهری تفاوت چندانی با دیگر ولایت عباسی ندارد. طاهریان در پایان کار خود و بعد از شکست از یعقوب صفاری در مرو نیز سکونت داشتند. عمروبن لیث در سال ۲۶۷ هـ نام طاهریان رااز خطبه در نیشابور بیانداخت. زرنج تختگاه صفاریان بود ولی با اینحال سکه‌های صفاری در فارس و در تختگاه دیگرشان شیراز بیش از سیستان و خراسان است. در ۲۵۳ هـ یعقوب دستور داد که نام زرنج را در خطبه‌های وی بخوانند. آنها در ری ۲۶۲ هـ، اصفهان، و هرات نیز سکه بنام خود زدند.

با سقوط سامانیان دو قدرت یکی قراخانیان در شمال جیحون و دیگری غزنویان در جنوب رود جیحون سربرافراشتند. تختگاه غزنویان شهر غزنه بود و در شهرهای سجستان، بلخ، نیشابور، هرات و فسا و اصفهان سکه بنام آنان ضرب شد. آنها در دیگر شهرهای مهم تحت تصرف خود نیز سکه ضرب کردند. از آن جمله گرگانج که پایتخت خوارزم بود و ری که کرسی منطقه جبال به شمار می‌رفت. قبل از ظهور سلجوقیان یکی از مهمترین دولتهایی که در ایران به حکومت رسید و حکومتی ملی بنیاد کرد آل بویه بودند آنها سه برادر عمادالدوله، رکن‌الدوله و مغزالدوله پسران ابوشجاع بویه بودند که یکی در شیراز (عمادالدوله)، دیگری در جبال و در تختگاه آن ری (رکن‌الدوله) و سومین معزالدوله که در بغداد حکومت داشت. بزرگترین سلطان این خانواده عضدالدوله در شیراز (در شیراز تاجگذاری کرد) و سپس در بغداد بر تخت نشست و شهرهایی چون شیراز، بغداد، ری، اصفهان، همدان، اهواز، بصره، کرمان و واسط و غیره سکه بنام او ضرب کردند.

غیر از سلسله‌هایی که یاد شد دولت و حکومت‌های کوچک و بزرگ مستقل و دست نشاندهٔ دیگری نیز تا دوران سلجوقی ظهور کردند. مثلاً اسپهبدان دابویه در ساری، باوندیان در فریم، جستانیان در رودبار، حکام بنوالیاس در سیرجان، مسلمانان در آمل، بنی کاکویه در اصفهان و همدان، مسافران دیلمی در طارم و... به‌نام خود

www.tabarestan.info تبرستان

و شهرهای یاد شده سکه ضرب کردند. با برافتادن حکومت عباسی و ظهور عنصر ترک و حکومت متمرکز سلجوقی، ضرب سکه در شهرهای معتبر این دوره و مخصوصاً در تختگاههای این حکومت چون ری و اصفهان و مرو و... ادامه یافت.

با ظهور چنگیزخان و ایجاد حکومت ایلخانی تختگاه حکومت‌های ایرانی که بیشتر در ناحیه مرکزی و شرق بود این بار به سمت غرب و در قالب شهرهای جدیدی رخ نمود. از شهرهایی که در دوران ایلخانی به پایتختی گمارده شدند باید از تبریز، مراغه، سلطانیه و... یاد کرد. سمرقند که بعد از سامانیان بدست قراخانیان افتاده بود و سپس قراختائیان بر آن دست یافتند با گذران دوران حمله مغول و دولت ایلخانی در زمان قدرت تیمور مجدداً مورد توجه قرارگرفت و مهمترین شهر ماوراالنهر شد و تیمور آن را به پایتختی برگزید. شیبانی‌ها که از ۹۰۶ تا ۱۰۰۷ بر منطقه ماوراالنهر حکم راندند چهار شهر به صورت عمده مورد توجه قرارگرفتند که عبارت بودند از سمرقند، بخارا، بلخ و تاشکند. مرو بعد از تخریب مغولان آنچنان آباد نشد و آخرین سکه آن متعلق به شاه اسماعیل صفوی است. کرمان تختگاه قراختائیان بود. قبل از شکل‌گیری دولت صفوی باید از حکومت ترکمانان قره‌قویونلو و آق‌قویونلو در شمال غربی ایران و در آذربایجان یاد کرد و در رأس شهرهای این دو حکومت شهر تبریز بود و حکومت‌های کوچک بعد از مغولان نیز از دیگر مواردی هستند که بررسی سکه‌های آنان و مطالعه ضرابخانه مشغول آنها از اهمیت بسیاری در بازسازی تاریخ پیچیده این دوره برخوردار است. اتابکان لُر بزرگ در شهرهایی چون ایذه (ایذج) مال امیر سکه ضرب کردند و سکه‌هایی از بازفت در دست است که پایتخت تابستانی اتابک بود.

در اوایل دوران صفوی بیش از ۳۰ و احتمالاً ۴۰ ضرابخانه بکار مشغول بودند و بیشتر آنها به زمان شاه اسماعیل اول مربوط بودند و اوضاع کلی این دوره باعث ایجاد ضرابخانه جدیدی شد. با اینحال در اواخر سلطنت عباس اول این تعداد به ۲۰ تقلیل یافت. این کاهش تعداد ضرابخانه تا زمان شاه سلطان حسین (۱۱۳۵-۱۱۲۹ هـ) همچنان ادامه داشت و در زمان او به ۱۱ مورد رسید. سه شهر در این دوره به پایتختی انتخاب شدند. که به‌ترتیب دارالسلطنته تبریز که از دوران ایلخانی همواره تختگاه حکومتهای کوچک و بزرگ بود، قزوین که سلطنت طولانی طهماسب اول در آن سپری شد و اصفهان که شاه‌عباس اول آن را مقر حکومت ساخت و تا اضمحلال آنها و دوران سلطه افاغنه پایتخت ایران بود. در همین دوره در قسمتهای شرق خراسان و ماوراءالنهر که بازماندگان تیموریان مثل شیبانی‌ها و سلسله جانیه حکومت داشتند به همان شیوهٔ تیموریان به ضرب سکه ادامه دادند. اطلاعات ما از دوران صفوی به بعد در مورد شیوه‌های ضرب سکه و ضرابخانه‌ها با توجه به متون بازمانده از این دوران و نیز مدارک بازمانده از مسافران اروپایی بمراتب بیشتر و مستندتر می‌باشد. چنانکه در تذکرةالملوک از کتب بازمانده از دوران صفوی توصیفی از ضرابخانه و نوع کار آن شده است که بی‌تردید توصیفی از ضرابخانهٔ پایتخت صفوی است.

ضرابخانه به عنوان محل ضرب سکه درواقع نوعی کارگاه صنعتی بود که از بخش‌های فنی مختلفی چون

www.tabarestan.info تبرستان

سبّاکی، قراص‌کوبی، آهنگری، چرخکشی، قطّاعی، سفیدگری و سکه‌کنی ... تشکیل می‌شد. اینکه قبل از اسلام این کارگاه در چه محلی از شهر مستقر می‌شد دقیقاً اطلاعی نداریم ولی از آنجاکه ضرب سکه و حق ضرب آن در اختیار حکّام بود لذا به جهات امنیتی بی‌مناسبت نیست که محل ضرابخانه را جایی در ارگ دولتی فرض کنیم. لیکن با آغاز اسلام و در کلیهٔ سرزمینهای اسلامی یکی از شیوه‌های مرسوم در امر ضرب سکه، اجاره دادن ضرابخانه‌و مقاطعه تولید سکه توسط افراد خصوصی از جمله تجّار و بعضاً صاحب‌منصبان دولتی و درباری بود. در دوران صفویه، شاه ضرابخانه را به افراد خصوصی اجاره می‌داد تا پول بیشتری بدست آورد و در این راه با صرّافان نیز شریک می‌شد. مغازهٔ صرّافان در میدان بود و آنها وظیفهٔ ارائه پولهای خارجی به ضرّابخانه را داشتند. با حضور صرّافان و امر خصوصی بودن کارگاههای ضرب سکه می‌توان چنین نتیجه گرفت که اکثریت ضرابخانه‌ها می‌بایستی در بازار یعنی محل داد و ستد کالا، تجمع اصناف، ارائه خدمات و گردش پول بوده باشد. مدارکی چند نیز در اثبات و تقویت این ادعا وجود دارد. ضرابخانهٔ اصفهان در بازار بزرگ و در مقابل کاروانسرای شاه قرار داشت، ضرابخانهٔ زندی شیراز در مدخل ورودی بازار و تقریباً روبروی سردر ورودی کاروانسرای روغنی بود. در قزوین سرای ضرابخانه در میان بازار و نزدیک چهارسوق بزرگ (قیصریه) قرار داشت. در مشهد از بازار ضرابخانه در مدارک اواخر دوران قاجاریه نام برده می‌شود و همین امر در مورد ضرابخانهٔ کرمان و کاشان نیز صدق می‌کند.

رسیدگی و انتظام امور ضرب سکه و ضرابخانه زیر نظر فردی انجام می‌گرفت که بدو معیّر یا کسی که عیّار سکه و فلزات گرانبها را می‌سنجد اطلاق می‌شد. پولاک که در دوران محمدشاه در ایران می‌زیست می‌گوید که ضرابخانه زیرنظر معیّرالممالک قرار داشت و مقرّ وی در تهران بود. سمت معیّرالممالک و یا معیّرباشی اهمیت بیشتری از مسئول ضرابخانه یا ضراب‌باشی داشت و درواقع بر کار او نظارت و ریاست داشت. معیّرها و ضراب‌باشی‌ها مسئولیت گردآوری حق حاکم از مسکوکات را داشتند. معیّرالممالک نمایندگانی در شهرستان داشت که بر تولید فلزات پربها نظارت می‌کرد. علاوه بر معیّرها و ضراب‌باشی‌ها باید از بیگلربیگلیان نیز نام برد چنانکه کمپفر در دوران صفویه از بیگلربیگیان نخجوان و ایروان و تبریز نام می‌برد که امتیاز ضرب سکه را داشتند. در کنار آنها باید از مجموعهٔ افراد متخصصی نام برد که در ضرابخانه کار می‌کردند. یهودیان ایران همواره واجد اطلاعات دقیق در فن محک زدن و تعیین فلز و مقدار عیار آن بودند.

چنانکه قبلاً اشاره شد ضرابخانه و امر ضرب سکه همواره به اجاره داده می‌شد. اولئاریوس گوید که: «شاه (صفوی) ضرابخانه را به اشخاص واگذار می‌کرد و این اشخاص سهم بزرگی از منافع را برای خود برمی‌داشتند و در بخشی نیز با صرّافان شریک می‌شدند. صرّافان نیز مسئولیت تهیه کلیهٔ مسکوکات خارجی مورد مصرف ضرابخانه را داشتند و علاوه بر آنکه مسئول مرغوبیت مسکوکات بودند حتی‌المقدور سعی داشتند که هرچه بیشتر طلا به خزانه دولتی رهسپار سازند. پولاک اشاره می‌کند که مناسبات پولی را صرّافان و تجّار بزرگ انجام می‌دادند. به کرات محموله‌های پول نقد ارسالی از ولایات به تهران توسط راهزنان به غارت می‌رفت تا جایی که هرگاه پای کاروانی صحیح و سالم به دروازهٔ تهران می‌رسید با نواختن طبل و دهل ورود آن جشن گرفته می‌شد و با

www.tabarestan.info

سلام و صلواة به تهران وارد می‌گردید. کار رساندن مالیات از شهرستان‌ها به تهران و رساندن پول از ضرابخانه‌های مختلف به حکومت تهران نیز به عهدهٔ تجّار گذاشته بود.

در موضوع اجارهٔ ضرابخانه در یکی از مدارک اواخر دورهٔ قاجاریه چنین مذکور است که: «ادارهٔ ضرابخانه را به اشخاص مختلف به اجاره می‌دهند ولی بدیهی است وضع اجاره برای دولت و ملت مضّر است» و با توجه به اینکه «ادارهٔ ضرابخانه در تحت وزارت داخله است و اگر دولت می‌خواهد وضع اجاره دادن را معمول بدارد باید وزارت داخله دائماً رسیدگی کامل به امور ضرابخانه را بنماید و مواظب باشد که مستأجرین سکهٔ نقره را به وزن و عیار صحیح بزنند». «حق‌الضرب» نیز میزان پولی بود که برای ذوب و تجدید ضرب سکه در ضرابخانه گرفته می‌شد. درصدی که برای حق‌الضرب گرفته می‌شد متفاوت بود. چنانکه به قول شاردن مقدار آن در دوران صفویه ۷/۵ درصد بود. این مقدار در دوران فتحعلی شاه به ۴ درصد و در زمان محمدشاه به ۳ درصد تقلیل یافته بود. اجاره سپردن ضرابخانه به افراد خصوصی یا صاحب منصبان دولتی در زمان مظفرالدین شاه ملغی گردید.

www.tabarestan.info تبرستان

سکه‌های دوران قاجاریه و عملکرد ضرابخانه‌های آن ازجمله تهران را بایستی در دو بخش مورد مطالعه قرار داد. بخش نخست از زمان آغامحمدخان در اوایل قرن ۱۳ آغاز و تا ورود وسایل و ابزارآلات ماشینی ضرب سکه در نیمهٔ سلطنت ناصرالدین شاه ادامه می‌یابد و دورهٔ حکومت چهار پادشاه را به خود اختصاص می‌دهد. در این دوره سکه‌ها همچون ادوار پیشین ضربی و چکشی بودند و ضرابخانه قاجاریه به صورت متمرکز عمل نمی‌کرد و در شهرهای متعددی، به محض داشتن شرایط مناسب، به ضرب سکه اقدام می‌شد و آنچه سکهٔ شهری را از سکهٔ شهری دیگر متمایز می‌ساخت علامت ضرابخانه یا نام شهری بود که سکه در آنجا ضرب شده بود. تهران نیز در این دوره ازجمله شهرهایی بود که در آن سکه‌های طلا، نقره و مس با عناوین «دارالخلافه طهران»، «دارالخلافه ناصری» و «دارالسلطنهٔ طهران» ضرب می‌شد.

دورهٔ دوم ضرب سکه‌های قاجاری از ربع آخر قرن ۱۳ ه و در دورهٔ حکومت ناصرالدین شاه آغاز شده و تا پایان حکومت سلسلهٔ قاجار ادامه می‌یابد. این دوره به دلایل تاریخی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. سکه‌های این دوره دیگر چکشی نبوده و عمل ضرب توسط ماشین انجام می‌گرفت. با این تحول بزرگ، تولید سکه به صورت متمرکز انجام گرفته و ضرابخانهٔ شهرهای مختلف برچیده و تعطیل می‌شدند. بدین ترتیب تهران به عنوان ضرابخانهٔ مرکزی و دولتی و ضرابخانهٔ پایتخت ظاهر می‌شود. در اواخر این دوره فلز دیگری به نام «نیکل» نیز برای تولید سکه مورد استفاده قرار می‌گیرد. ارزش اسمی سکه‌ها و اعتبار جنسی آنها ازبین می‌رود و با ایجاد بانک شاهنشاهی و استقراضی و بدنبال آنها بانک ملی ایران پول کاغذی معمول می‌گردد. با پایان یافتن سلسلهٔ قاجاریه و تأسیس بانک ملی ایران زمینه‌های کامل استفاده از اسکناس و کاربرد فلزات کم بها به عنوان مادهٔ اولیه تولید سکه معمول و مرسوم می‌گردند.

بررسی ضرابخانهٔ تهران بعنوان پایتخت قاجاری به جهت اهمیت ویژهٔ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن و کثرت مسائل و مشکلات داخلی و خارجی مبتلا به آن روزگار ایران و تناقص منابع موجود امری است پیچیده و

ارائه تصویری سالم و نزدیک به واقع از آنچه در ضرابخانهٔ تهران و امر تولید سکه روی داد بسیار مشکل است.

اعتمادالسلطنه در باب تغییرات در امر ضرب سکه چنین می‌نویسد: «مسکوکات دولت ایران در این دوران (دوران ناصری) از حیث وزن و مقدار و بار و عیار و صور و اشکال به سر حد کمال رسید و پیشتر هر یک از شهرهای معتبر ضرابخانه‌ای جداگانه داشت و دولت بهرکدام قیّمی به سمت معیّری برمی‌گماشت و از اینجا اختلافات پدید می‌آمد و در میان اصناف نفوذ منظراً و مخبراً تفاوتهای فاحشی بهم می‌رسید. پس مشیّت شاهانه به اصلاح مقاصد دیرینهٔ این کارخانه تعلق گرفت، ادوات ضرب و اسباب سکه و چرخ منگنه از اروپا احضار فرمود». بدین منظور در ۱۲۸۲ ه حسنعلی‌خان گروسی امیرنظام، سفیر ایران در پاریس مأموریت یافت تا «لوازم ضرابخانه به طرز جدید» را خریداری و به ایران بفرستد و پیرو آن سه فرانسوی به نام مسیو داوو و دو فرزندش مأمور ساختمان ضرابخانه در تهران شدند. مأمور فرانسوی در اجرای وظایفش چنان با مشکل روبرو می‌شود که قبل از انجام هرکاری ایران را ترک می‌گوید و ناچاراً ضرب سکه تا ۱۸۷۵ م به همان صورت باقی می‌ماند. تا اینکه یکی از مأمورین ضرابخانهٔ اطریش به نام مسیو پشان (B.F. Pechan) مسئولیت ضرابخانه را بعهده می‌گیرد، و بر آن می‌شود که عیار سکه‌ها را تنظیم و وزن آنها را به گرم محاسبه کند. ولی در اثر مخالفت دربار همان نظام سنتی سنجش به گندم و نخود بکار گرفته می‌شود. وسایل ضرابخانهٔ جدید نیز که از فرانسه خریداری شده بود پس از رسیدن به ایران مدتها به علت عدم وجود وسایل حمل آن به تهران در بندر انزلی باقیمانده تا اینکه به کمک پشان در ۱۲۹۴ ه در تهران برپا و به ضرب سکه اقدام می‌شود.

امین‌الدوله می‌نویسد که: پشان در طی سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا در ۱۲۹۰ ه به ایران دعوت شد. پشان به ایران آمده و چرخها و آلات سکه‌زنی را آزمایش کرده و گزارش می‌دهد که: «از اسباب آنچه مفرغ و مس بوده برداشته و فروخته‌اند. از آلات آهنین هم کسر و مفقود بسیار است». امین‌الدوله که در این زمان علی‌خان امین‌الملک نامیده می‌شود. پیشنهاد مقاطعهٔ ضرابخانه را به شاه داده خود به فرنگ می‌رود و دستگاه ضرابخانه را از قالبهای سکه و رفع نواقص جزیی تکمیل می‌کند.

محل احداث و ساختمان ضرابخانهٔ جدید در محل ساختمان کارخانهٔ ریسمان‌ریسی یا چلواربافی بود که در سال ۱۲۷۵ ه توسط محمودخان ناصرالملک از مسکو خریداری شده بود. این کارخانه در نزدیکی قصر قاجار در شمال تهران قرار داشت. ولی کارخانهٔ مزبور بعد از چندی تعطیل شد و عمارت آن به انبار وسایل قشون تبدیل و اسباب بخار و اشیاء آن به مبلغ ۱۰ هزار تومان بفروش رفت: «امروز شاه بعد از صرف چای و عصرانه در سلطنت‌آباد سواره از خارج راه به چلواربافخانه که حالا سکه تازه با اسباب فرنگی آنجا خواهند زد و مراتب فوقانی مخزن تدارکات قشونی است رفتند» (جمعه ۱۶ شعبان ۱۲۹۲ ه). بعد از اینکه امین‌الدوله ضرابخانه را به اجاره برد در اندک مدتی به عرض شاه رساند که: «دارالضرب دولتی ساخته و پرداخته است و قدوم شاهنشاه را انتظار دارد که به سکهٔ نو شروع کند. شاه با اکابر وزراء آمدند. از حُسن ترتیب و پاکیزگی و نظافت دستگاه و هر نوع مسکوکات طلا و نقره که ساخته می‌شد. میرزاعلی‌خان را آفرین می‌گفتند... و تأکید شد که به زودی این دستگاه به

www.tabarestan.info تبرستان

تجدید و اصلاح پولهای ایران شروع کند...». این نقطه در شمال تهران که بعداً به دهکدهٔ ضرابخانه اشتهار می‌یابد در ۵کیلومتری جنوب شرق امامزاده صالح تجریش و سر راه تهران به سلطنت‌آباد (پاسداران فعلی) قرار داشت که امروزه در شمال سیدخندان و غرب چاله‌هرز واقع است.

محل ضرب سکه بعد از عهد ناصری نیز در همان محل باقی می‌ماند. ضرابخانهٔ ناصری در جنوب محوطه قرار داشت و ضرابخانه دیگری در بخش شمالی آن توسط مظفرالدین شاه تأسیس می‌شد که به ضرابخانهٔ مظفری معروف است. سکه‌های اوایل دورهٔ پهلوی نیز در همین ضرابخانه مظفری ضرب می‌شدند. اثری از ساختمان هر دو ضرابخانه تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد باقی نیست. منوچهر ستوده در اثر جدید خود دربارهٔ آثار و ابنیهٔ شمال تهران اشاره می‌کند که هر دو ساختمان سردری کاشیکاری داشت که در نوسازی‌های دوران پهلوی ازبین رفت. چرخ و دستگاه که در زمان مظفرالدین شاه وارد کردند به دورهٔ وزارت معاون‌الدوله کاشی وزیر خزانه که ضرابخانه نیز از مؤسسات آن بود بازمی‌گردد.

تبرستان
www.tabarestan.info

کتابشناسی گزیده

منابع فارسی

آدمیت، فریدون، ناطق، هما. افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشدهٔ دوران قاجار، انتشارات آگاه، ۱۳۵۶ .

اعتمادالسلطنته، محمد حسنخان، الماثر و آلاثار، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات اساطیر. ۱۳۶۳. و دو جلد تعلیقات حسین محبوبی اردکانی بر این کتاب. هر سه جلد با عنوان چهل سال تاریخ ایران در دورهٔ پادشاهی ناصرالدین‌شاه.

دیانت، ابوالحسن، فرهنگ تاریخی سنجش‌ها و ارزش‌ها، جلد دوم نقود و مسکوکات تبریز، انتشارات نیما، ۱۳۶۷.

جمالزاده، سیدمحمدعلی. گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران، کتاب تهران، خرداد ۱۳۶۲.

ستوده، منوچهر، جغرافیای تاریخی شمیران، جلد اول، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه) تهران ۱۳۷۱.

سلوود، دیوید، «سکه‌های پارتی»، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی، جلد سوم، قسمت اول، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر ۱۳۶۸.

سلوود، دیوید. «دولتهای کوچک جنوب ایران»، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی، جلد سوم، قسمت اول، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر ۱۳۶۸.

فرح‌بخش، هوشنگ،راهنمای‌سکه‌های‌ضربی (چکشی) ایران‌ازسال ۲۱۶-۹۰۰ هـ. ق،انتشارات‌نوین‌فرح‌بخش‌وپسران، ۱۳۵۴.

گوبل، ر. «سکه‌های ساسانی» تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی جلد سوم، قسمت اول، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، ۱۳۶۸.

مایلز، جی. سی. «سکه‌شناسی»، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، جلد چهارم، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، ۱۳۶۳.

معتضد، خسرو. تاریخ تجارت و سرمایه گذاری صنعتی در ایران، انتشارات جانزاده، ۱۳۶۶.

تذکرةالملوک به کوشش سیدمحمد دبیر سیاقی و سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکرةالملوک، ترجمه مسعود رجب‌نیا، امیرکبیر ۱۳۶۸.

منابع لاتین

Album. Stephen and Michael L.Bates; Willemfloor, «Corins and Coinage», Encyclopaedia Iranica, Vol. VI, Fas. 1, 1992.

Broome, Michel, Islamic Cerins, Seaby, London, 1985.

Codrington, O. A Manual of Musalman Numismatics Amsterdam, 1970.

Frye, R.N. , Notes on the Eanly Corinage of Transoxiana, Numismatic Notes and Monographs, 113, New Yory, 1949.

Gobl, R. Sasanian Numismaties, tr. by P.Severin Braunschweig, 1971.

Gobl, R. Sasanian Corins, Cambridge History of Iran Vol. III Part 1.

Hill, G.F., Greek Coins of Arabia, Mesopotamia and Persia, London, 1922.

Miles, G.C., The Numismatic History of Rayy, New York, 1938.

Miles, G.C., «Numismatic», Cambridge History of Iran, Vol. IV, 364077.

Rabino, H.L. Corins, Medals and Seals of Shuhs of Iran, 1500-1941, 2 Vols. Hertford, England, 1945.

Rubino, H.L. Album of Coins, Medals and Seals of Shahs of Iran (1500-1948), Oxford, 1951.

Sellwuod, D. Introduction to the Coinage of Parthia, 2nd. ed. London 1980.

Sellwood, D. «Minon states in the Southern Iran». Cambridge History of Iran, Vol. III, part 1 a.

Sellwood, D. «Parthian Coins», Combridge History of Iran Vol. III part 1 a.

www.tabarestan.info

مهرداد دوّم ۱۲۳-۸۸ ق. م
مهرداد اوّل ۱۷۱-۱۳۸ ق. م
مهرداد سوّم ۵۷-ق. م
فرهاد سوّم ۷۰-۵۷ ق. م
اردوان دوّم ۸۸-۷۷ ق. م
پشت سکه
فرهاد پنجم ۳ ق. م. ۴ میلاد
فرهاد چهارم ۳۸-۲ م.
(۱۰) پشت سکه قبل
ونونز اوّل (۸-۱۲ م.)
ارود دوّم (۴-۶ م.)

(۱۳) پشت سکه قبل
اردوان چهارم ۸۰-۸۱ م.
بلاش اوّل ۵۱-۷۸ م.
پشت سکه بلاش
بلاش سوم ۱۴۷-۱۹۱ م.
خسرو ۱۰۶-۱۳۰ م.
آرتا واسدس ۲۲۷ م.
بلاش پنجم ۲۰۷-۲۲۲ م
بلاش چهارم ۱۹۱-۲۰۸ م.

اسپهبدان و حکام طبرستان

ابو سعيد ايلخانى

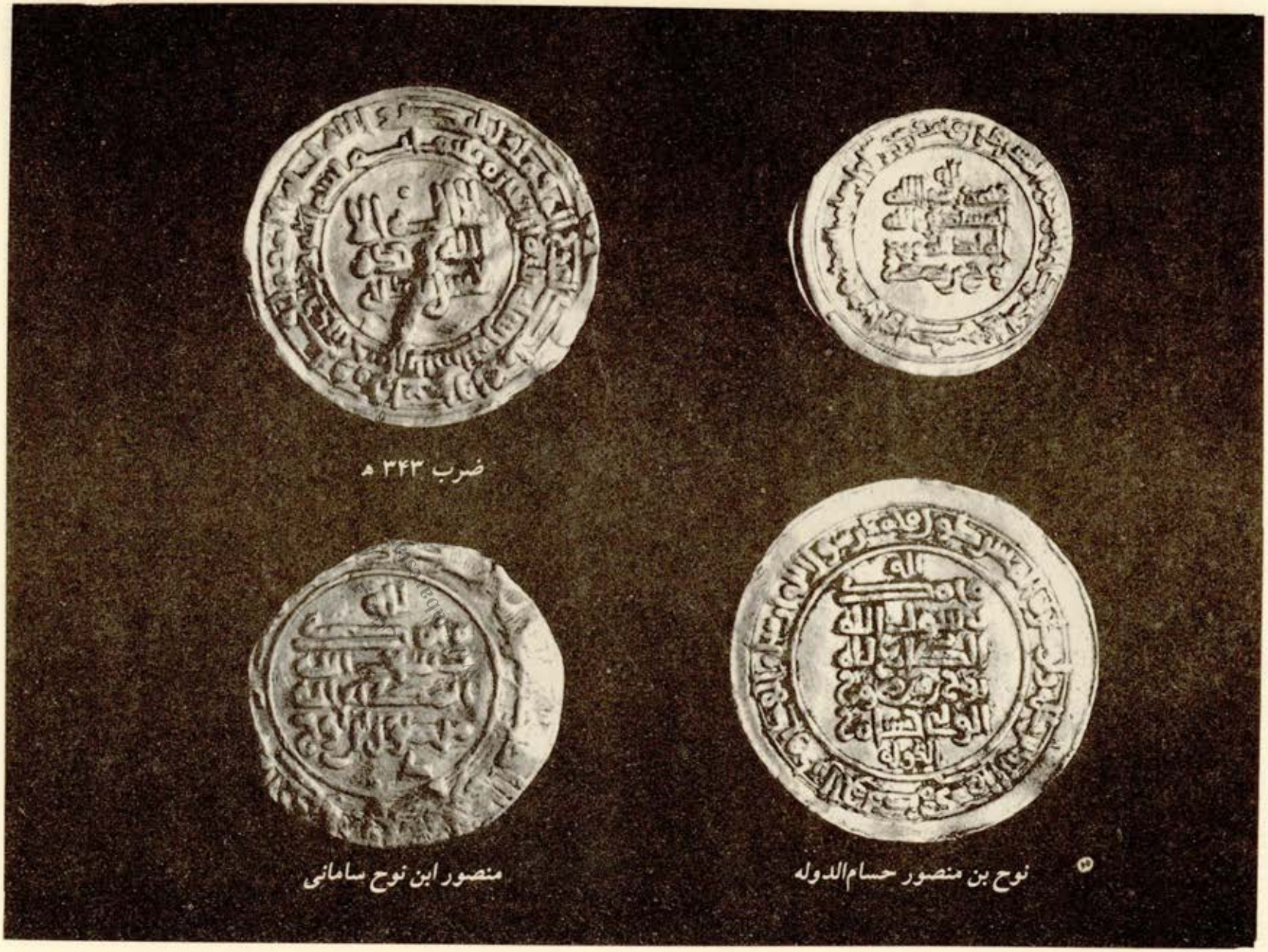

ضرب ۳۴۳ ه

منصور ابن نوح سامانی

نوح بن منصور حسام‌الدوله

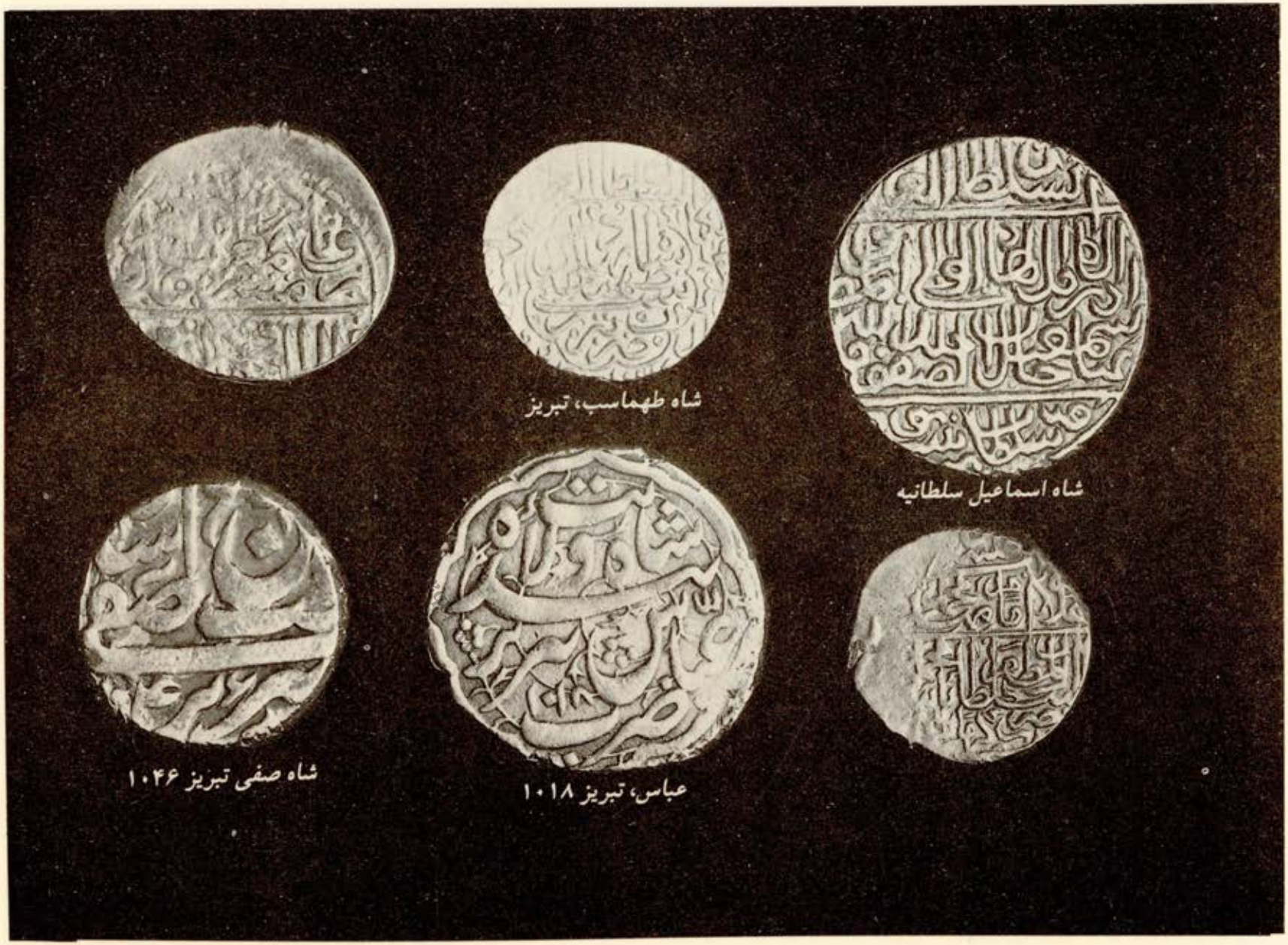
شاه طهماسب، تبریز
شاه اسماعیل سلطانیه
شاه صفی تبریز ۱۰۴۶
عباس، تبریز ۱۰۱۸

اصفهان، شاه سلیمان صفوی

اصفهان، طهماسب صفوی

شاهرخ سبزوار

امیر تیمور

تیمور سمرقند

تیمور هرات

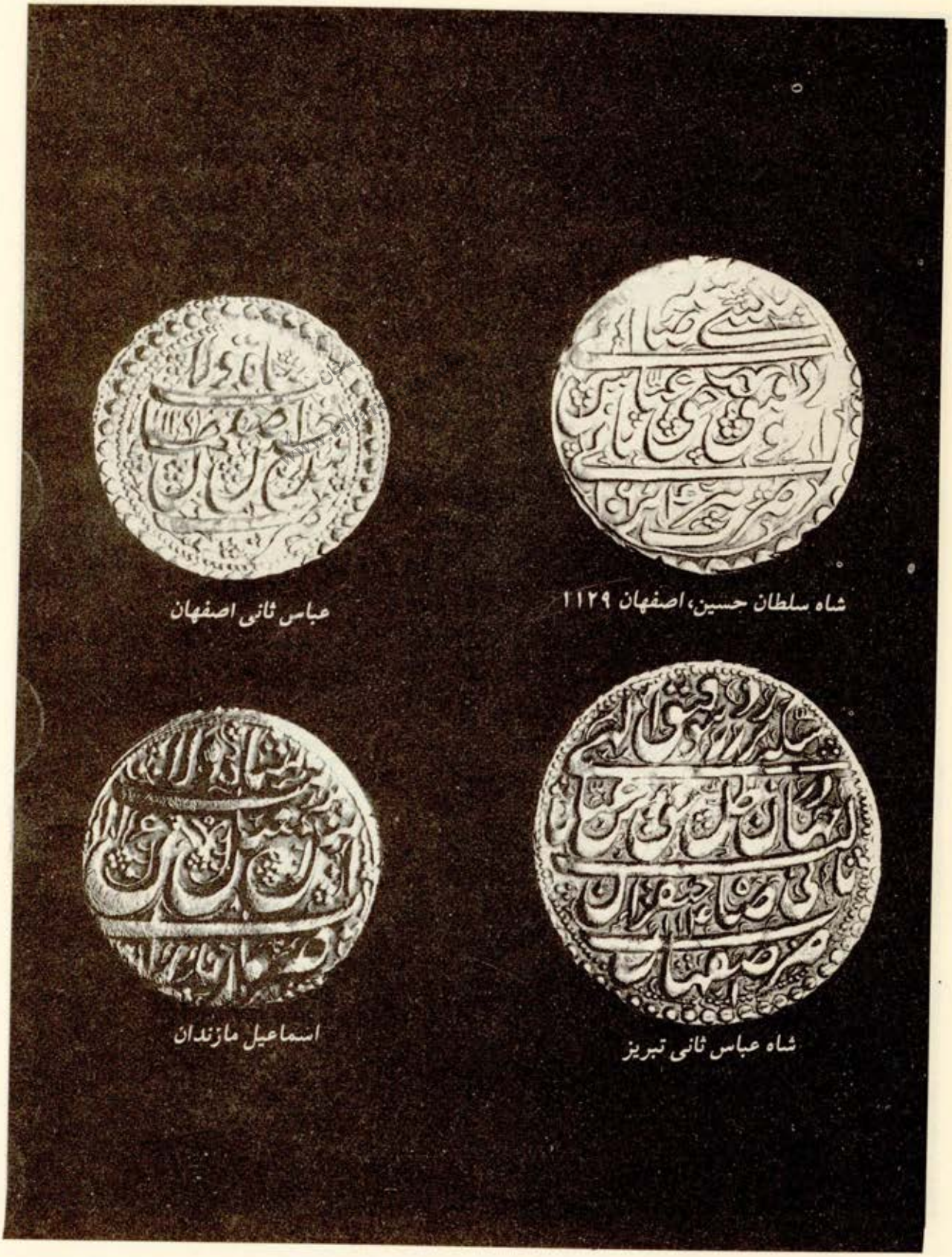

شاه سلطان حسین، اصفهان ۱۱۲۹

عباس ثانی اصفهان

شاه عباس ثانی تبریز

اسماعیل مازندران

پایتختها و شهرهای ایران

از دیدگاه بیگانگان

تبرستان
www.tabarestan.info

محمد حسن سمسار

ایران زمین نه تنها خود خاستگاه و پرورنده تمدنی کهن بوده، بلکه همواره در میان شرق و غرب چون پلی عمل کرده و در پیدایش تمدن جهانی نقشی سرنوشت ساز به عهده گرفته است. این نقش سبب شده که بیگانگان از دیر باز نسبت به سرزمین ما توجهی ویژه از خود نشان دهند، و ایران چون سر زمین رویاها برای آنان دارای جاذبه و کششی گریزناپذیر باشد.

حتی پیش از آنکه هخامنشیان این سرزمین را به صورت هسته مرکزی گسترده‌ترین امپراطوری جهان کهن درآورند، و تمدنی شرقی، همتای تمدن یونان در غرب، پایه‌گذاری کنند، سر زمین ما مورد توجه ملتها و دولتهای همجوار خود قرار داشته است.

همین جاذبه بود که هرودت را بر آن داشت تا بخشی از کتاب خود را به ایران و ایرانیان اختصاص دهد، گزنفون را در دشتها و کوه‌های ایران سرگردان کند و ویرانگری چون اسکندر مقدونی را از غرب به شرق بکشاند. نه تنها مورخان و نویسندگان یونانی و رومی چون پلی‌نیوس و ایزودور، بلکه فرستادگان و جهانگردان چینی نیز از سوی شرق به روزگار تشکیل حکومت اشکانیان و ساسانیان به ایران آمده و در پیرامون مردم، تمدن و سرزمین ما کتابها و سیاحتنامه‌ها نوشته‌اند.

پس از اسلام آوردن ایرانیان سرزمین ما نه تنها در میان دیگر سرزمینهای اسلامی دارای ارزش و اهمیت ویژهٔ فرهنگی و اقتصادی و سیاسی بود، بلکه در برخی از ادوار توان و نقش نظامی ایران در تعیین سرنوشت کشورهای دیگر تأثیر گذاشت و به همین جهت مورد توجه قرار می‌گرفت.

قدیمی‌ترین سیاحتنامه از این دست، ***سفرنامه***، بنیامین تودلای اسپانیولی است که در فاصلهٔ سالهای ۵۶۹-۵۵۹ هـ ق /۱۱۷۳-۱۱۶۳ م به عنوان بازرگان با هدف شناسائی جوامع یهودی شرق به ایران سفر کرد، و افزون بر انجام هدف خود آگاهیهائی در پیرامون شهرهائی چون شوش و همدان برای ما بر جا نهاد. سفرنامهٔ او به سال ۱۵۴۳ م در استانبول به چاپ رسید.

جهانگشائی چنگیز و کشتار و ویرانگری او که نه تنها سرزمینهای شرقی را درهم کوبید بلکه تا قلب اروپا گسترش یافت، کلیسای کاتولیک را برآن داشت که هیأتهای سیاسی، مذهبی و اقتصادی با هدف متوقف ساختن هجوم مغولان به اروپا و تبلیغ آنان برای گرویدن به دین مسیح و جلب منافع اقتصادی، به شرق گسیل دارد.

نخستین هیأت از این گروه که از راه ایران به سوی قراقوروم رهسپار شد گروهی از دومینیکنها و نفرانسیسکنها به ریاست ژان پلاتو دوکار پینو بود که در سال ۶۴۴ هـ ق /۱۲۴۶ م از راه شمال ایران و شمال دریای خزر رهسپار قراقوروم شد.

نامدارترین مسافر سدهٔ ۷ هـ ق/ ۱۳ م مارکوپولوست. وی در سال ۶۷۰ هـ ق /۱۲۷۱ م ایران را از راه تبریز و

تبرستان www.tabarestan.info

سلطانیه و کاشان و یزد و کرمان پشت سرگذارد و به چین رفت.

وی ۲۵ سال بعد، یعنی به سال ۶۹۵ هـ ق /۱۲۹۵ م دوباره از راه ایران به ونیز بازگشت. دیده‌ها و نوشته‌های او به طور کلی، و آنچه در ایران پس از هجوم مغول می‌گذشت، برای مردم اروپا تازگی داشت. پس از او شمار دیگری از جهانگردان و ماموران سیاسی به ایران فرستاده شدند. یکی از مشهورترین آنان روی گنزالس دکلاویخو است که به سال ۸۰۶ هـ ق / ۱۴۰۳ م از راه تبریز و سلطانیه و تهران و مشهد به سمرقند نزد تیمور رفت، و در سال ۸۰۷ هـ ق /۱۴۰۴ م به تبریز بازگشت و پس از یک توقف ۶ ماهه به اروپا بازگشت و سفرنامهٔ جالبی حاوی آگاهیهای تازه در پیرامون ایران برجا نهاد.

در سدهٔ ۱۵ م، با آغاز گسترش سیاست استعماری غرب و توجه روزافزون به شرق به ویژه هندوستان، نظر اروپائیان بیش از پیش متوجه ایران گشت. از این پس نه تنها سیاحان که فرستادگان سیاسی به طور رسمی و دائمی رهسپار ایران شدند. پرتقالیها، اسپانیائیها، ایتالیائیها، انگلیسیها، فرانسویها و... با انگیزهٔ تقریباً مشترک اقتصادی و سیاسی و گاهی مذهبی به سوی ایران سرازیر گشتند. تشکیل امپراطوری عثمانی و گسترش سرزمینهای خلافت عثمانی در اروپا و وحشت اروپائیان از این گسترش، و کوشش برای یافتن متحدی در شرق که توان هماوردی با این ماشین جنگی عظیم را داشته باشد، انگیزه‌ای تازه برای توجه هر چه بیشتر به سوی ایران شد. فرستادگان ونیزی و ایتالیائی را بیشتر همین امر در سده‌های ۱۵ و ۱۶ م به ایران کشاند.

در طول سدهٔ ۱۱ هـ ق / ۱۷ م به چهره‌های مشهوری چون پیترو دلاواله ایتالیائی برمی‌خوریم که بین سالهای ۱۰۳۳-۱۰۲۶ هـ ق /۱۶۲۲-۱۶۱۷ م در شهرهای مختلف ایران بسر برد. او نه تنها از زیبائیهای ایران و شهرهای آبادان و سر سبز آن سخن می‌گوید، بلکه به آثار باستانی و تمدن گذشتهٔ این مرز و بوم نیز توجه ویژه داشته و آن را سرزمینی رویائی به شمار آورده است. ثروت شرق به ویژه اقتصاد شکوفای ایران عصر صفوی المانیها را نیز با سایر ملل دیگر به سوی ایران کشید. یک هیأت بلندپایهٔ سیاسی ـ اقتصادی المان در سال ۱۶۳۵م هامبورک را به سوی ایران ترک کرد که آدام اولئاریوس، که بعداً یکی از بهترین سفرنامه‌ها را دربارهٔ ایران نوشت، در آن سمت منشیگری داشت. این جمع به سال ۱۰۴۷ هـ ق /۱۶۳۷ م به اصفهان رسید، و اقامت آنان در اصفهان ۵ ماه به طول انجامید. هر چند ماموریت آنان نتیجه‌ای به همراه نداشت، اما آنچه اولئاریوس زیر نام ***سفرنامهٔ*** خود بر جای نهاد یکی از اسناد مهم و تأثیرگذار در جامعهٔ فرهنگی اروپا در پیرامون ایران سدهٔ ۱۷ م به شمار می‌آید. بدیهی است که این اثر به همان نسبت برای خود ما ایرانیان نیز دارای ارزش و اهمیت ویژه است. عضو دیگری از این هیأت یعنی یوهان آلبرت مندلسلو بود که دیده‌های او به صورت سفرنامهٔ نخست همراه با ***سفرنامهٔ اولئاریوس*** و سپس به سال ۱۶۵۸ م به طور مستقل به چاپ رسید و در آن تصاویری از ایران وجود دارد که ویژگی و گاهی انحصاری بودن آنها درخور توجه بسیار است.

در میان این مسافرین، آنان که با هدف بازرگانی به ویژه فروش جواهرات و سنگهای قیمتی به ایران سفر کردند تا از اقتصاد پررونق عصر صفوی و ثروتی که از این راه اندوخته شده بود بهره گیرند نام دو تن شهرت بسیار

www.tabarestan.info تبرستان

دارد. نخستین آنان ژان باتیست‌تاورنیه است که چندین بار بین سالهای ۱۰۷۵-۱۰۴۱ هـ‌ق /۱۶۶۳-۱۶۳۱ م به ایران سفر کرد؛ و سرانجام نیز در راه سفر به ایران به سال ۱۱۰۱ هـ‌ق /۱۶۸۹ م در مسکو درگذشت.

این سفرها نه تنها برای او سودی کلان به همراه داشت، که برای جویندگان آگاهی و دانش دربارهٔ شرق به‌ویژه ایران دوستان و خود ایرانیان اطلاعاتی در خور توجه بر جا نهاد. تاورنیه در آخرین سفر خود برادر زادهٔ جوان خود دولیه دولاند را با خود به ایران آورد. وی نیز سفرنامه‌ای همراه با طرحهائی که برخی از آنهابرای اولین بار تهیه شده بود در اروپا به چاپ رساند.

پس از او بازرگان فرانسوی دیگری به نام ژان شاردن به سال ۱۰۷۶ هـ‌ق /۱۶۶۵ م روانهٔ ایران شد. این سفر در ایران ۱۸ ماه به درازاکشید. او دو سال بعد دوباره به ایران بازگشت و در دربار ایران موقعیتی ویژه یافت، به او لقب «تاجرشاهی» و «زرگرباشی دربار شاه» دادند.

در سال ۱۰۸۱ هـ‌ق /۱۶۷۰ م با اندوختهٔ بزرگی از اطلاعات دربارهٔ تاریخ، هنر، مردمشناسی و حتی کشاورزی و محصولات ایران به فرانسه بازگشت. اما جاذبهٔ ایران زمین بار دیگر او را به سوی خود کشاند و سفر سوم او در مشرق زمین ده سال به درازا کشید، که چهار سال آن را در ایران گذرانید.

وی به سال ۱۶۸۱ م به لندن رسید و از سوی چارلز دوم پادشاه انگلیس به او لقب «شوالیه» داده شد، و حتی به مقام وزارت رسید.

سیاحتنامهٔ شاردن نه تنها به روزگار خود او دایرةالمعارفی در پیرامون ایران محسوب می‌شد، بلکه هنوز نیز منبعی خواندنی از آگاهیها و اطلاعات جالب و با ارزش در بارهٔ ایران است. تصاویر سفرنامهٔ او از مآخذ مهم شناخت ایران پایان دورهٔ صفویه و دارای اعتبار و اصالت به شمار می‌آید.

وی را باید واپسین جهانگرد نامدار عصر صفویه دانست، او در مواردی حتی از شمار عمارتهاوکاروانسراها و مساجد و دیگر ابنیهٔ شهرهای ایران آمار دقیقی به دست می‌دهد که در دیگر مآخذ، مشابه نمی‌یابیم.

انگلبرکمپفر جهانگرد و محقق دیگری است که به عنوان پزشک و منشی یک هیأت بازرگانی سوئدی در سال ۱۰۹۶ هـ‌ق /۱۶۸۴ م وارد اصفهان شد. اقامت او در پایتخت ایران ۲۰ ماه به طول انجامید، و در سال ۱۶۸۵ م از راه شیراز به بندرعباس رفت و تا سال ۱۶۸۸ م در این بندر بسر برد. وی پس از سفر به هند و جاوه و ژاپن، در اواخر سال ۱۶۹۴ م به اروپا بازگشت. بخش مربوط به ایران سفرنامهٔ او حاوی اطلاعات و تصاویر جالب توجهی است ووضع دربار شاه سلیمان صفوی را نشان می‌دهد. او تا حد قابل توجهی توانسته است اوضاع اجتماعی، اقتصادی، آداب و رسوم و معماری و شهرسازی این دوره را با نوشته و تصویر درکتاب خود بگنجاند.

سفرنامه او را می‌توان واپسین اثر مهم نوشته شده به وسیلهٔ اروپائیان دربارهٔ ایران عصر صفویه و در شمار سفرنامه‌های تاورنیه و دلاواله و الئاریوس به شمارآورد.

در آغاز سدهٔ ۱۸ م برابر با نخستین دهه‌های آغازین سده ۱۲ هـ‌ق کرنلیس بروین محقق و نقاش هلندی از راه مسکو به ایران سفرکرد و در سال ۱۱۱۵ هـ‌ق /۱۷۰۳ م به اصفهان وارد شد. او پس از مدتی اقامت در این شهر از

www.tabarestan.info تبرستان

تخت جمشید بازدید کرد و به بندر عباس رفت و به اروپا بازگشت و سفرنامهٔ خود را به سال ۱۷۱۴ م در آمستردام به چاپ رساند. طرحهائی که او از ایران تهیه کرده افزون برآنکه تاثیر شدید طبیعت ایران را در خود دارد، از سندیت تاریخی و تطبیق با واقعیت نیز برخوردار است.

در نیمه دوم سدهٔ ۱۸ م برابر با سدهٔ ۱۲ هـ ق کارستن نیبور همراه با یک هیأت علمی دانمارکی عازم شرق شد. وی تنها عضو هیأت بود که از این سفر جان بدر برد و در سال ۱۱۷۹ هـ ق / ۱۷۶۵ م از راه بوشهر به شیراز آمد و از تخت جمشید بازدید کرد و از همان راه بازگشت و به کپنهاگ رفت. سرانجام، واپسین مسافری که در اواخر این سده به ایران آمد ساموئل گوتلیت گملین است. وی به سال ۱۱۸۵ هـ ق /۱۷۷۱ م وارد هشترخان شد و از آنجا به بندر انزلی رفت. در انزلی به جرم جاسوسی گرفتار شد، اما از زندان گریخت. وی بار دیگر در سال ۱۱۸۷ هـ ق /۱۷۷۳ م از شرق دریای مازندران به استرآباد آمد و مدتی در آنجا بسر برد و به سال ۱۱۸۸ هـ ق /۱۷۷۴ م از ایران خارج شد و در قفقاز در زندان درگذشت. سفرنامهٔ او پس از مرگش منتشر گردید. این کتاب دارای اطلاعاتی دربارهٔ شمال ایران و تصاویری از بندر انزلی، رشت و ماسوله است.

www.tabarestan.info تبرستان

برافتادن دولت بدفرجام صفویان و از هم‌پاشیدگی حکومت مرکزی ایران اثر درازمدتی بر توجه بیگانگان به سرزمین ما نداشت. بازرگانی پرسود با ایرانیان، چه از راه خلیج فارس و چه از راه دریای مازندران، در دوران نارشاه افشار و کریم‌خان زند ادامه یافت. در آن روزگار فعالیتهای فرستادگان سیاسی دولتهای بزرگ چون انگلیس و روس جریان عادی خود را می‌پیمود و مشهد و شیراز شهرهای پر رونق و مرکز بازرگانی بودند. در آغاز سدهٔ ۱۳ هـ ق ویلیام فرانکلین که با ادبیات ایران آشنائی داشت به شیراز سفر کرد. او به زیارت آرامگاه زیبای حافظ که به دستور کریمخان ساخته شده بود رفت و آنچه از اوضاع اجتماعی شیراز و آداب و رسوم مردم آن در کتاب خود آورده جالب توجه است. فرانکلین ایرانیان را می‌ستاید و آنان را مؤدب، مردمدار، میهمان نواز و سرمشقی برای همهٔ ملل متمدن می‌داند.

با روی کار آمدن قاجاریه که پادشاهان و وابستگان آنان هر یک به نحوی در ادارهٔ کشور شریک و سهیم بودند وجز به ارضای خواستها و هوسهای خویش و حفظ جلال و شکوه دربار خود نمی‌اندیشیدند، روابط ایران و بیگانگان رنگ دیگری به خود گرفت. دگرگونیهای مهم و سرنوشت‌سازی که در صحنهٔ سیاست جهانی رخ می‌داد، با حرمخانه‌نشینی شاهان و خود باختگی برخی از مردان سیاسی ایران سازگار نبود. فرستادگان سیاسی فرصت طلب گذشته که بیشتر در اندیشهٔ حمایت از بازرگانان سودجوی خود بودند، جای خود را به سیاستمداران آگاه و کاردان دادند. به زودی شمار بسیاری از این فرستادگان زیر نام نمایندگان سیاسی، خاورشناس، بازرگان، مبلغ دینی، پزشک، جهانگرد، مستشار نظامی و گاهی انبوهی از آنان با هم به نام هیأتهای نمایندگی سیاسی به سوی ایران سرازیر شدند. کشمکشهای سیاسی اروپا و آغاز جنگهای ایران و روس به این جریان شدت بیشتری بخشید. فرستادگان ناپلئون بناپارت از نخستین کسانی بودند که به نام مستشاران نظامی در گرماگرم جنگهای ایران و روس به ایران آمدند. اینان به نام کمک به ایرانیان و با هدف اجرای مقاصد بلندپروازانهٔ ناپلئون برای دست‌اندازی به

هندوستان به ایران سفر کردند، ژوبر و گاردان و هیأت او بیشتر در پی کسب آگاهیهائی دربارهٔ راهها، تدارک وسایل حمل و نقل، سنجش توانائیهای محلی برای ساختن ساز و برگ جنگی به هدف لشکرکشی فرانسه به هند بودند. گزارش گاردان به خوبی این امر را ثابت می‌کند. در حالیکه ایرانیان امیدوار بودند که به کمک آنان به جنگ‌افزارهای جدید فرانسوی مجهز شوند و از تجربیات آنها بهره گیرند. اما آنان بدون آنکه به هیچیک از وعده‌های خود عمل کنند ایران را ترک کردند. این دو افسر فرانسوی که بین سالهای ۱۲۲۱ تا ۱۲۲۴ هـ‌ق در تهران بودند، پایتخت فتحعلی شاه را شهری محقر یافتند که حتی بخشهای شاه‌نشین آن نیز قابل اعتنا نبود. ژوبر می‌نویسد:

«کاخ شاهنشاهی که ایرانیان در میان عناوین با وقار دیگر آن را در سعادت نیز می‌خوانند، نمای بیرونی ساختمانش با معماری مسکینی ساخته شده... کوچه‌های شهر پرپیچ و خم و کثیفند و چنان پر گرد و خاک که در آن چشم چشم را نمی‌بیند».

در همین دوره است که جیمز موریه سیمای تهران را در حصار قدیمی آن ترسیم می‌کند. وی تنها مسجد نیمه تمام شاه و دو بنای در دست ساختمان قصر قاجار و نگارستان را در میان بناهای شهر قابل توجه می‌یابد. او نیز چون کرپرتر و همهٔ دیدارکنندگان قبل و بعد از خود از کوچه‌های گل‌آلود شهر در زمستان و خاک‌آلود در تابستان شکوه دارد. دکتر یاکوب ادوارد پولاک که بین سالهای ۱۲۶۷ تا ۱۲۷۷ ق در ایران بسر برده، دربارهٔ تهران می‌نویسد:

«هیچ چیز آن بیننده را به یاد شهری بزرگ نمی‌اندازد... هنگامی که به شهر نزدیک شدم و حتی موقعی که از دروازه هم گذشتم، چون به علت عدم آشنائی به زبان نمی‌توانستم اطلاعات دقیقی کسب کنم، به نظرم باورکردنی نبود که واقعاً در برابر یک شهر مسکونی قرار گرفته باشم.»

گسترش سال ۱۲۸۴ هـ‌ق به روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه هر چند تهران را از دیدگاه وسعت و ایجاد بناهای تازه، از جمله افزایش دروازه‌ها از ۶ به ۱۲ عدد، توسعه داد و افزون بر کاخهای جدید شاهزادگان و دولتمردان و بازرگانان دست به ساختن بناها و پارکهای جدید زدند، اما تهران آغاز سدهٔ ۱۴ هـ‌ق هنوز تا رسیدن به شکوه پایتختهای گذشته چون اصفهان راهی دراز در پیش داشت. بخش کهن شهر با معابر و کوچه‌های تنگ و باریک مشکلات همیشگی خود را داشت. در بخش نوین نیز هر چند در آمیختن معماری شرقی و غربی چهره‌ای تازه به تهران می‌داد، اما هنوز سر در کاشیکاری شدهٔ زیبائی چون «الماسیه» برای دیدارکنندگان خارجی جاذبهٔ بیشتری داشت.

اما آنچه در خور توجه است اینکه، دیدارکنندگان این دوره نه تنها دربارهٔ شهرهای میهن ما که در پیرامون شیوهٔ زندگی و خلقیات و آداب و رسوم و فرهنگ ما با لحن دیگر سخن گفته و نوشته‌اند. این حقیقتی است که آنان در شهر تهران ویژگی و جاذبهٔ قابل تعریفی نمی‌یافتند و اگر هم می‌یافتند نیازی به تعریف نمی‌دیدند. زیرا بر خلاف گذشته که این دیدارکنندگان ناچار به جلب نظر میهمانداران خود بودند، در این دوره میهمانداران را محتاج دولتهای متبوع خود می‌یافتند؛ نیازمندی دردناکی که سرآغاز وابستگیهای بسیار بعدی شد. اینک جاذبه‌های ایران

برای آنها به گونه‌ای دیگر بود. آنان با چشم تاورنیه و شاردن به ایران و ایرانی نمی‌نگریستند، بلکه دریچهٔ چشم موریه ایرانی را در «چهرهٔ حاجی بابای اصفهانی» می‌دید. دیدارکنندهٔ دیگری به نام خانم وولفنسون نه تنها شهر تهران که مردم ایران را (به نقل از گفتهٔ خودشان) زیر تازیانهٔ سرزنش می‌گیرد که کوچه‌های تهران به دالانهای بلند و باریک سقف بازی می‌ماند که در دو طرف آنها دیوارهای گلی بلند و کوتاه بدترکیبی امتداد دارد:

«و اگر احیاناً در موقع عبور از میان این رشته دیوارهای گلی نفرت آور غفلتاً به یک جلو خان تمیز و یا یک نما و سرسرای عمارت برخوردید، قبلاً یقین داشته باشید که بقول ایرانیها(!) متعلق به یک فرنگی است که قضاو قدر و سرنوشتش به تهران پرتاب نموده یا عمارت متعلق به یکی از مؤسسات اروپائی است از قبیل بانک و سفارت‌خانه و غیره.»

شاید آنچه خانم وولفنسون به سال ۱۳۲۷ هـ ق در سیمای تهران دید، چندان دور از واقعیت نباشد. اما در نوشتهٔ او زهری از کنایهٔ برتری‌بینی و برتری‌جوئی فرنگی‌مآبانه دیده می‌شود که پیش از او در نوشتهٔ هیچ سفرنامه نویسی یافت نمی‌شود. این شیوه داوری حاصل دگرگونیهائی بود که در رابطهٔ ایران با بیگانگان در روزگار قاجاریه پدید آمد و گسترش یافت. در این عصر رابطهٔ سنتی فرهنگی ـ بازرگانی ایران با خارجیان به یک رابطهٔ کاملاً سیاسی سلطه طلبانه تبدیل شد و این وضع دربارهٔ روابط ایران و انگلیس از همه محسوستر بود. دستاورد شوم سفر هیأت سیاسی سرگور اوزلی به ایران که با مأموریتی ۳ ساله نقشهٔ سیاسی و جغرافیائی ایران را دگرگون کرد و بخشهائی از خاک پاک ایران را با نیرنگ و فریب از پیکر وطن جدا ساخت، حاصل این‌گونه رابطه بود. توقف ۳ ماههٔ آغاز سفر او در شیراز به بهانهٔ کمبود اسب واستر و شتر برای حمل او و همراهانش، دم خروسی است در برابر گزارشهای محرمانهٔ کارشناسان عضو هیأت او که در سراسر فارس برای گردآوری اطلاعات و تهیه نقشه پراکنده شدند. اسناد سری بایگانی وزارت امور خارجهٔ انگلیس بعدها نشان داد که آنها نه تنها در فارس که در سراسر ایران از جنوب تا شمال به گردآوری اطلاعاتی پرداختند که جزو وظایف ظاهری آنها نبود. اوزلی سالیانه اعتباری برابر ۶۰۰ لیره از سوی پادشاه انگلیس برای خرید نسخه‌های خطی و نفیس و سکه‌های ایرانی در اختیار داشت. مجموعهٔ بزرگ نسخ خطی و سکه‌های ایرانی موجود در موزهٔ بریتانیا مدیون فعالیت این سفیر وظیفه‌شناس و نشان دیگری از روابط سیاسی تازه‌ای است که بیگانگان در قرن ۱۹ م با ایران برقرار ساختند. شگفتا که فتحعلی‌شاه به هنگام وداع با سلف او سِر هارفورد جونز، سفیری که پیشتر برای خرید جواهرات سلطنتی ایران چون سوداگران با لطفعلیخان زند به مذاکره نشسته بود، به تلخی می‌گریست و سرانجام او و جانشینان خلفش ایران را به سراشیبی غلطاندند که یکی از پی‌آمدهای آن پدید آمدن کوچه‌های دالان مانند و دیوارهای گلی بلند و کوتاه و نفرت‌آور تهران به جای چهار باغ اصفهان بود.

www.tabarestan.info تبرستان

کتابشناسی گزیده

هرودت، تواریخ، ترجمه وحید مازندرانی، تهران ۱۳۶۸ش.

گزنفون، بازگشت ده هزار یونانی، تلخیص جفری هاوس هولد،
ترجمهٔ : منوچهر امیری، تهران، ۱۳۳۹ ش.

مشکور، دکتر محمدجواد، تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان، تهران ۱۳۴۷ ش.

اولسن، اوریان، تاریخ اکتشافات جغرافیائی، ترجمه مهندس رضا مشایخی. تهران، ۱۳۳۵ ش.

همایون، دکتر غامعلی، اسناد مصور اروپائیان از ایران، تهران ۱۳۴۸ ش.

مارکوپولو، سفرنامه، ترجمه حبیب‌الله صحیحی، تهران ۱۳۵۰ ش.

کلاویخو، سفرنامه، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران ۱۳۳۷ ش.

کنتارینی، سفرنامه، ترجمه قدرت‌الله روشنی، تهران ۱۳۳۹ ش.

پیترودولاواله، سفرنامه، ترجمه شجاع‌الدین شفا، تهران ۱۳۴۸ ش.

اولئاریوس، سفرنامه، ترجمه احمد بهپور تهران ۱۳۶۳ ش.

تاورنیه، سفرنامه، ترجمه ابوتراب خواجه‌نوری، اصفهان ۱۳۳۶ ش.

شاردن، سیاحتنامه، ترجمه محمدعباسی، تهران ۱۳۳۵ ـ ۱۳۴۵ ش.

کمپفر، در دربارشاهنشاه ایران، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران ۱۳۵۰ ش.

همایون، دکتر غلامعلی، اسناد مصور اروپائیان از ایران، تهران ۱۳۴۸ ش.

نیبور، سفرنامه، ترجمه پرویز رجبی، تهران، ۱۳۵۴ ش.

طاهری، ابوالقاسم، تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران، تهران، ۱۳۴۵ ش.

گاردان، مأموریت ژنرال گاردان، ترجمهٔ عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۰ ش.

ژوبر، مسافرت در ارمنستان و ایران، ترجمهٔ: علیقلی اعتماد مقدم، تهران.

اعتمادالسلطنه، مرآت‌البلدان، ج ۱، تهران، ۱۲۹۴ ق.

کریمان، حسین، تهران در گذشته و حال، تهران، ۱۳۵۵ ش.

پولاک، یاکوب ادوارد، سفرنامهٔ پولاک، ترجمهٔ : کیکاووس جهانداری، تهران، ۱۳۶۱ ش.

جکسن، سفرنامهٔ جکسن، ترجمهٔ: منوچهر امیری، فریدون بدره‌ای، تهران ۱۳۵۲ ش.

وولفنس، خانم آ.س. ایرانیان در گذشته و حال ترجمهٔ: حسین انصاری، ۱۳۰۹ ش.

تبرستان
www.tabarestan.info

شوش: مقبره دانیال

www.tabarestan.info

آرامگاه کوروش

همدان: نمای عمومی شهر

پاسارگاد: نمای عمومی

www.tabarestan.info تبرستان

ری: برج طغرل

ری: چشمه علی

تبریز: دروازه شهر

www.tabarestan.info

قزوین: مسجد جامع

قزوین: جلو خان مسجد جامع

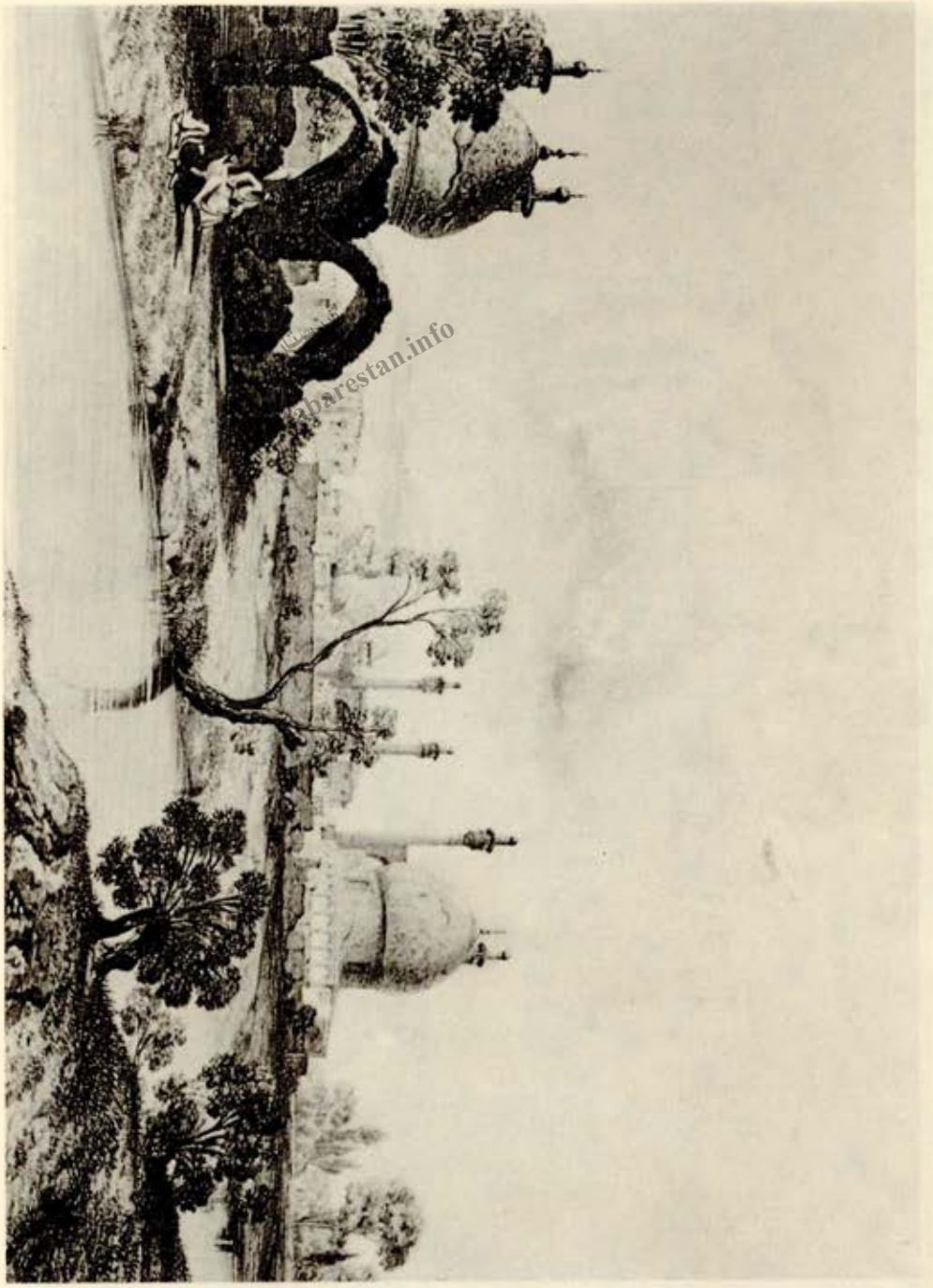

اصفهان: نمای شهر

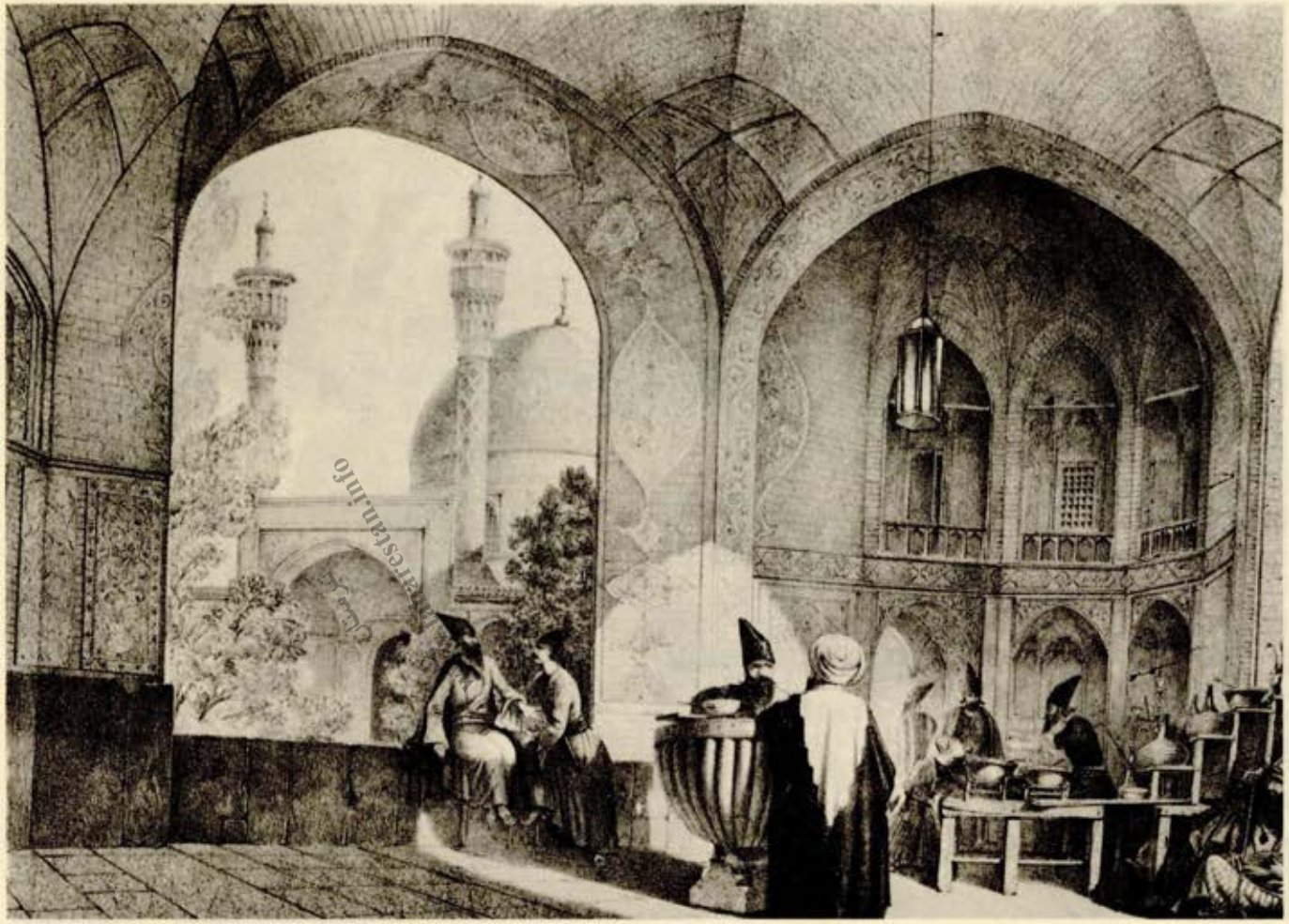

اصفهان: ورودی مدرسه چهارباغ

اصفهان: نمای عمومی شهر

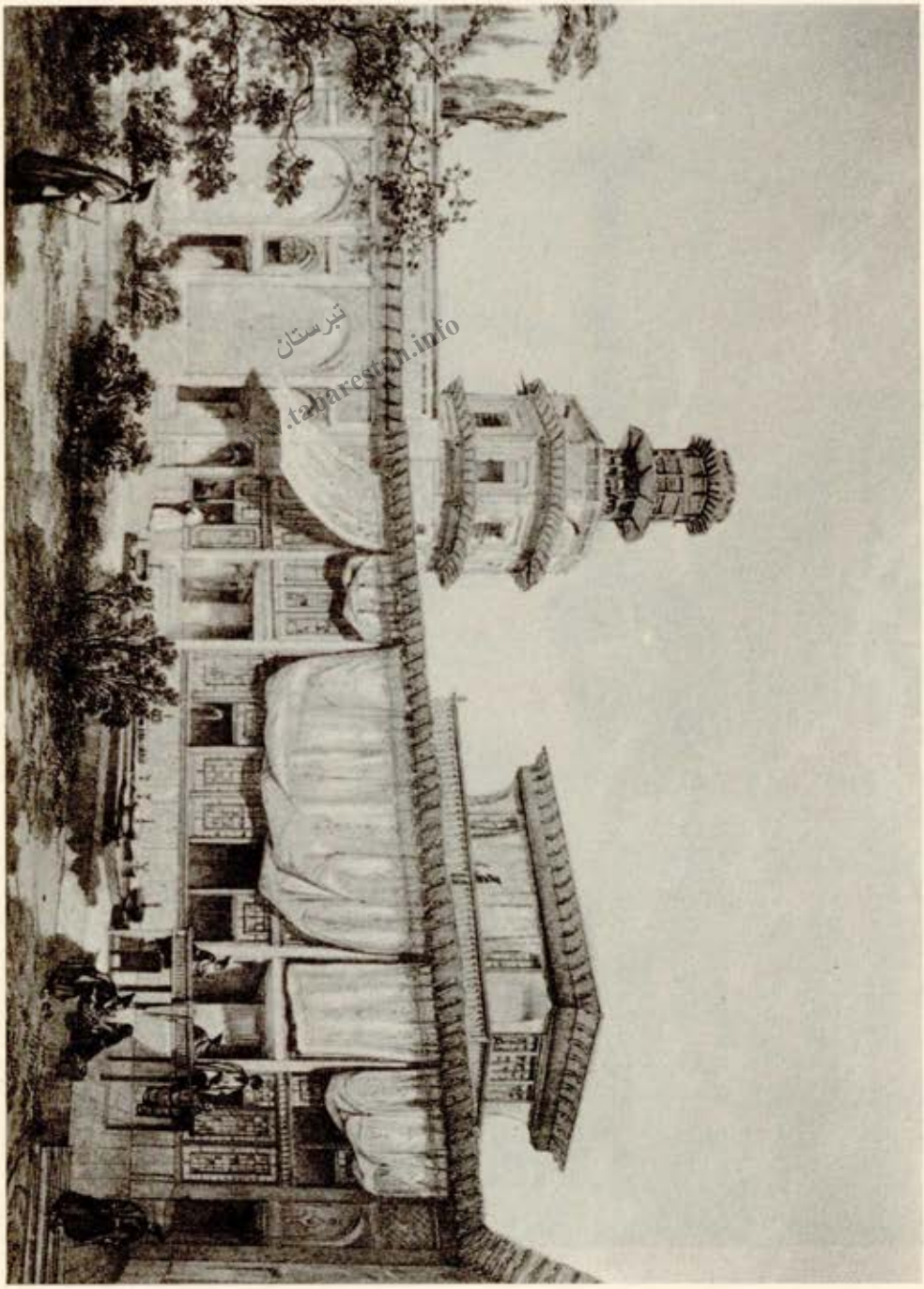

اصفهان: نمای عمومی شهر

تبرستان
.tabarestan.info

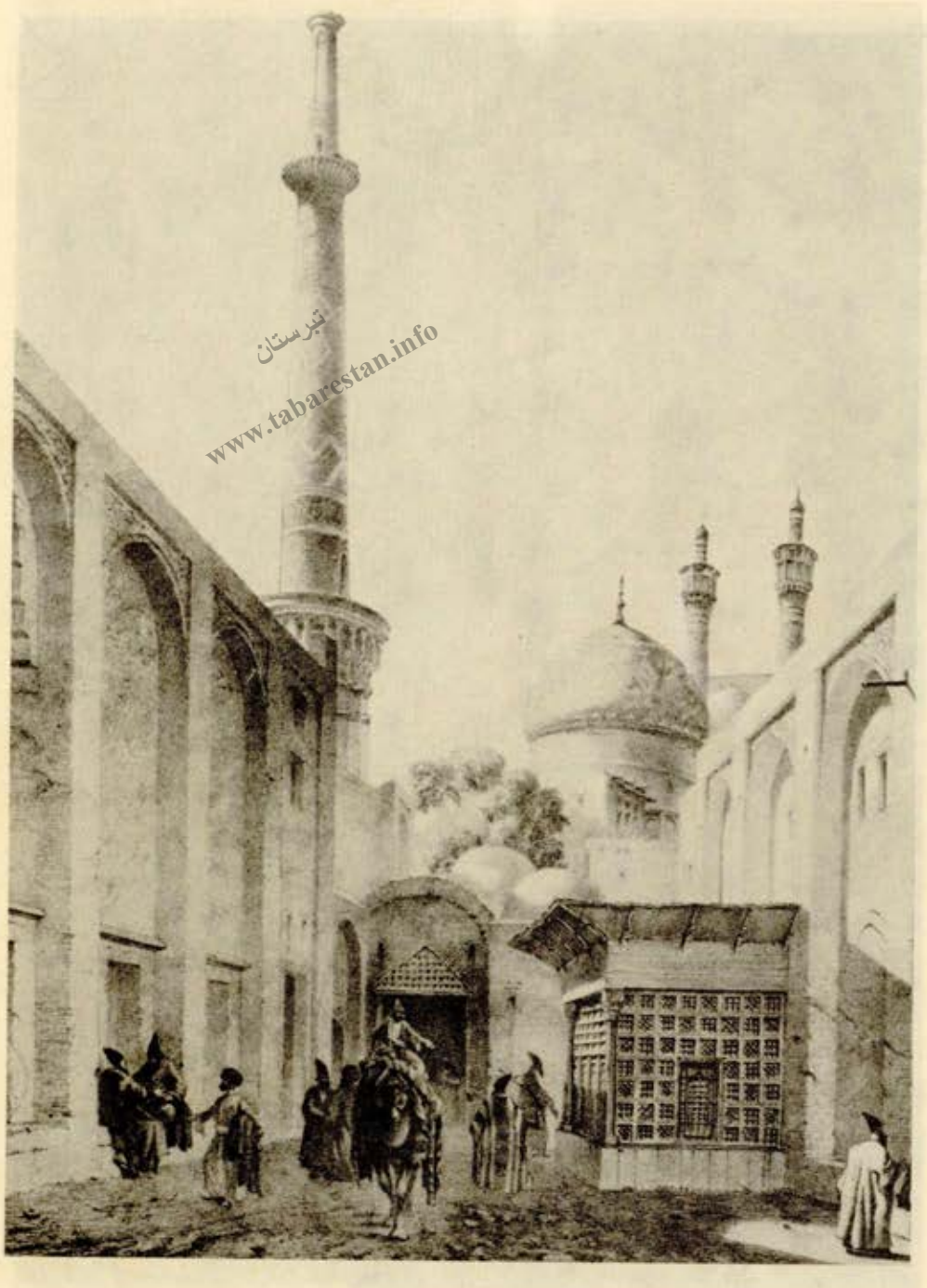

تبرستان
www.tabarestan.info

اصفهان، مسجد و منار علی

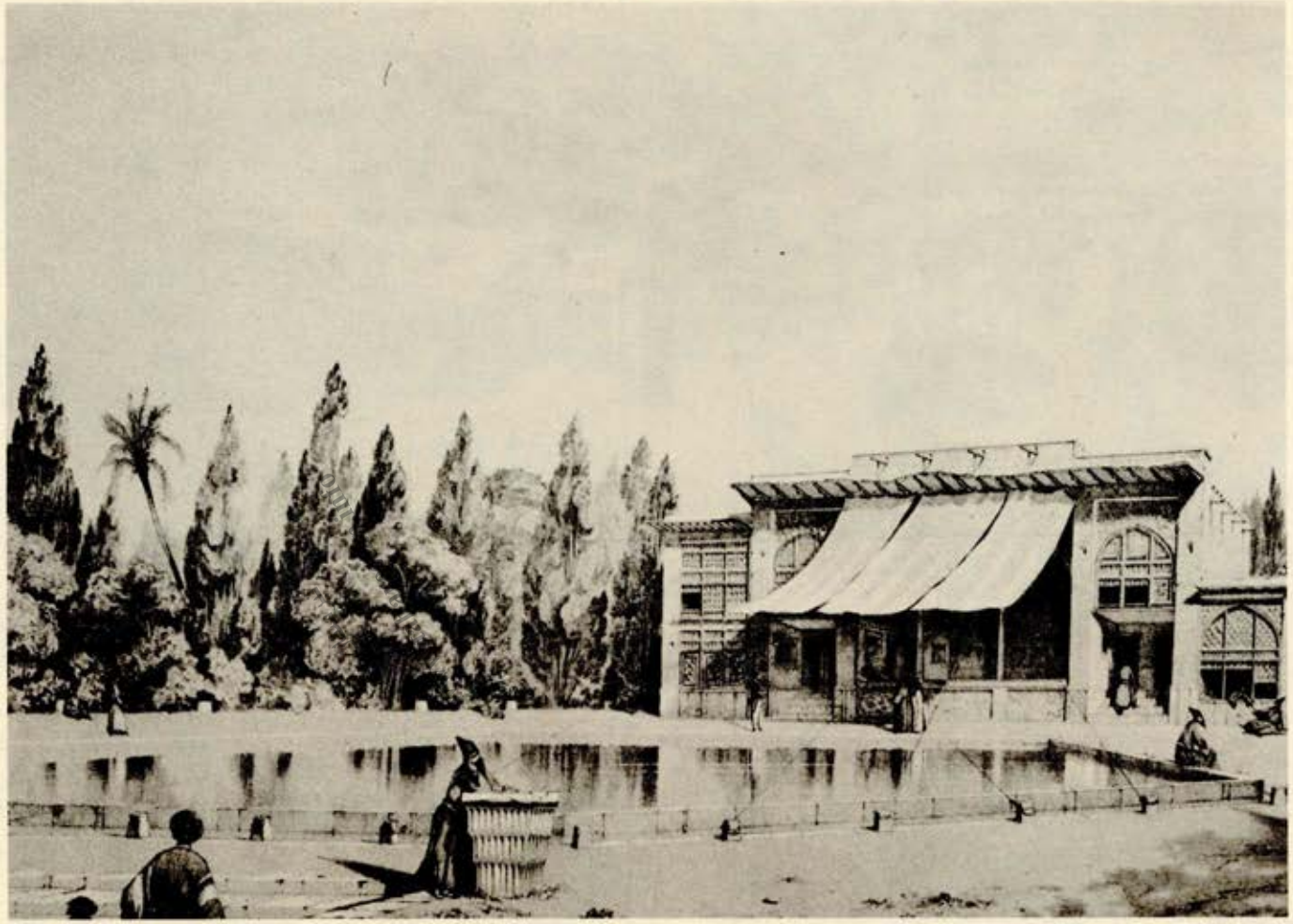

شیراز: کاخی از دوره زندیه

تهران: دروازه دولت قدیم

www.tabarestan.info تبرستان

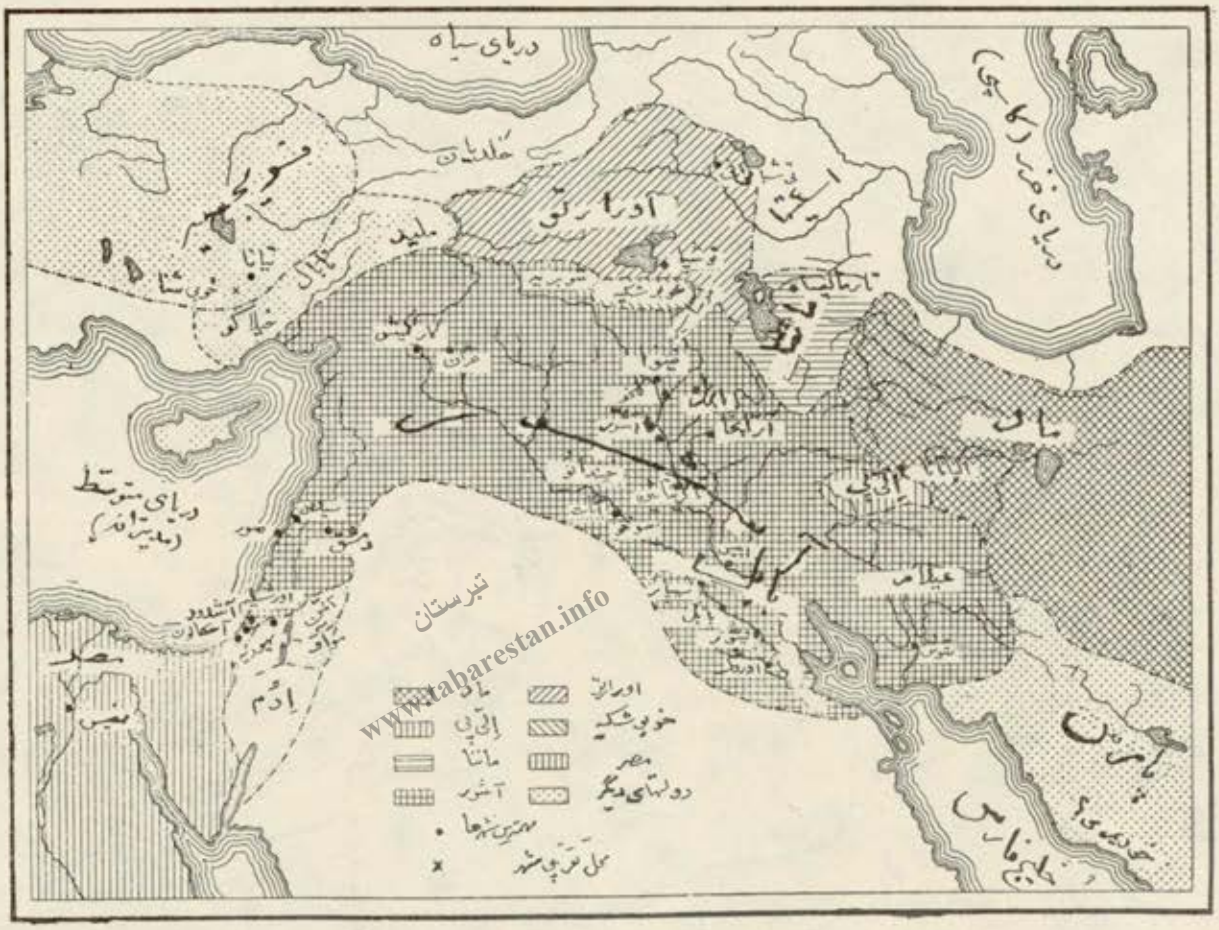
دریای سیاه
دریای خزر (کاسپی)
دریای مدیترانه
مصر
ایلام
عیلام
خلیج فارس
اورارتو
ماد
ماننا
آشور
محل قتل شاه
www.tabarestan.info
تبرستان

امپراطوری ماد در نیمهٔ اول
قرن ششم قبل از میلاد
دریای سیاه
ساوزماتها
قبایل سکاها و ماساگتها
سغدیانا
باکتریا
پارت
کرمانیان
جشنیان
دریای متوسط
(مدیترانه)
مصر
فنیقیه
متصرفات ماد
ماد خاص
پادشاهیهای تابع
اراضی مطیع شده
پادشاهانی که تابعیتشان
در برابر ماد شکوک است
سایر کشورها
مرزهای مقر پادشاهان
پ پافلاگونیا
و ویفینیه
ف فریجیه
م می‌سیا
ت تروآد

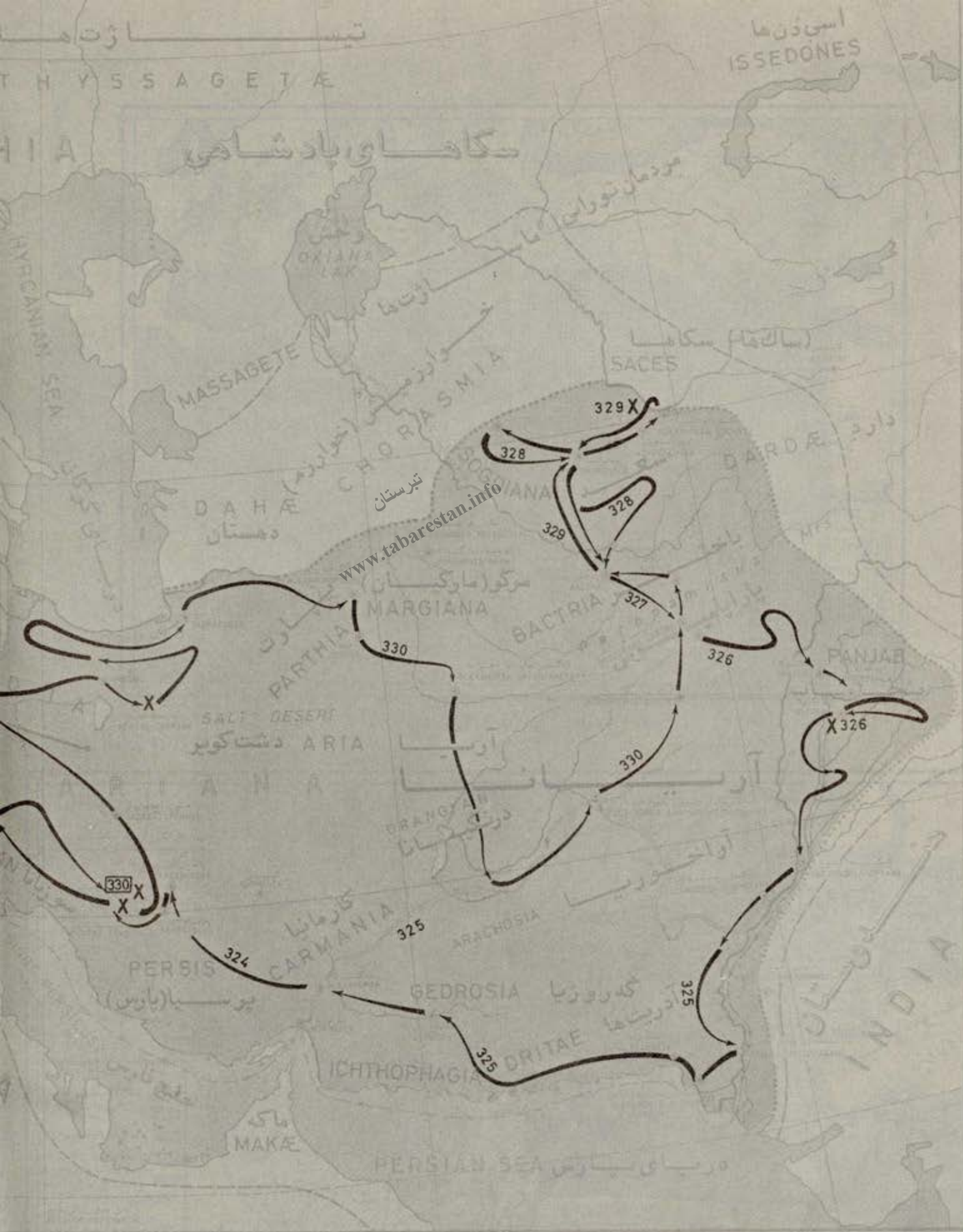
ISSEDONES
THYSSAGETÆ
MASSAGETE
SACES
DAHÆ
CHORASMIA
OXIANA
HYRCANIAN SEA
SOGDIANA
DARDÆ
BACTRIA
MARGIANA
PARTHIA
SALT DESERT
ARIA
ARACHOSIA
CARMANIA
PERSIS
GEDROSIA
ICHTHOPHAGI
ORITAE
MAKÆ
PERSIAN SEA
INDIA
PANJAB
329
328
328
329
327
326
326
330
330
330
325
325
325
324
ALEXANDER'S
EASTERN EXPEDITIONS & CONQUESTS
X 330 B.C.

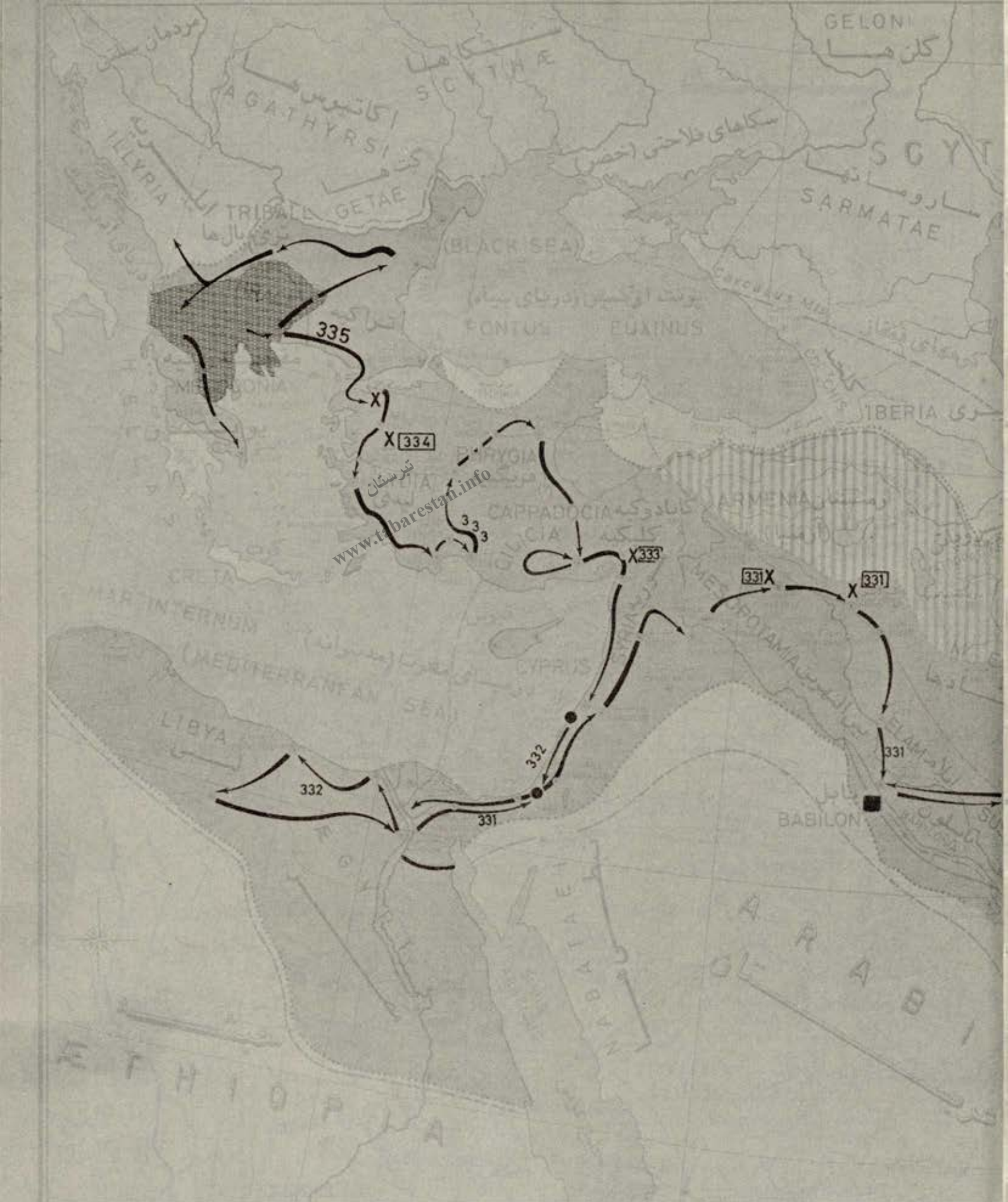

www.tabarestan.info
تبرستان

KEY TO MAP

دوره نقشه‌های تاریخی سحاب
نقشه شماره ۲۸-۱۲۹۷
ایران در زمان هخامنشیان
۵۵۰ تا ۳۳۰ قبل از میلاد
Sahab Geographic & Drafting Institute
THYSSAGETÆ
تیاژت
SCYTHIA
OXIANA LAK
دریاچه وخش
MASSAGETE
ماساژت‌ها
مردمان تورانی
ISSEDONES
ایسن‌ها
MARE CASPIUM
دریای مازندران
DAHAE
داهه
دهستان
خوارزمیان
CHORASMIA
خوارزمیش
MARGIANA
SOGDIANA
SACAE
BACTRIANA
BALTRA
ZARIASPA
HYRCANIA
PARTHIA
HECATOMPYLA
صد دروازه
MEDIA
ماد
MEDIE DESERT
ARIA
کویر ایران
SATTAGIDAE
GANDARII
ARACHOSIA
PARSARGADAE
پاسارگادیان
PERSIS
CARMANIA
DRANGIANA
SAGARTIANS
ZARANGIANA
PARICANII
GEDROSIA
HORITHE
ICHTHYOPHAGES
FISH-EATERS
ماهی خوار
INDI
کویر هند
SINUS PERSICUS
خلیج فارس
دریای اِری تره
(عمان)
ERYTHRÆUM MARE
Apostana
Badis
Magaris
Ecbatana
Pasargadae
Persepolis
Susa
Arion
Harmozia
Carmania
Paropanisus
Candarii
Sattagidae
Arachosia
Paricanii
Gedrosia
Horithe
Ichthyophages
Sinus Persicus
Mare Caspium
Dahae
Hyrcania
Parthia
Media
Bactriana
Margiana
Sogdiana
Chorasmia
Massagete
Scythia
Thyssagetæ
Arabia
Egypt
Mesopotamia
Babylonia
Assyria
Armenia
Cappadocia
Pontus Euxinus
Thracia
Bithynia
Phrygia
Lydia
Cilicia
Cyprus
Damascus
Tyre
Sidon
Memphis
Thebæ
Nineveh
Trapezus
Tanais
Sogdiana
Bactriana
Hyrcania
Parthia
Media
Carmania
Persis
Arachosia
Gandarii
Sattagidae
Paricanii
Gedrosia
Horithe
Ichthyophages
India
Erythræum Mare
دریای عمان
دریای پارس
دریای کاسپین
دریای خزر
دریای سیاه
دریای مدیترانه
دریای سرخ
دریای عرب
دریای ایران
دریای هند
دریای اریتره
دریای ماد
دریای پارت
دریای هیرکانی
دریای کاسپین
دریای خزر
دریای سیاه
دریای مدیترانه
دریای سرخ
دریای عرب
دریای ایران
دریای هند
دریای اریتره
دریای ماد
دریای پارت
دریای هیرکانی

PONTUS EUXINUS
BLACK SEA
MARE MAGNUM
MEDITERRANEAN SEA
PALUS MAEOTIS
SARMATIA
SCYTHIA
ARMENIA
CILICIA
SYRIA
ASSYRIA
ARABIA
DESERTUM
PALAESTIN
EGYPT
LIBYA
PARTHIA
MEDIA
ELAM
PERSIA
ARACHOSIA
BABYLONIA
CADCHI
PHRYGIA
LYDIA
BITHYNIA
PAPHLAGONIA
PISIDIA
PHOENICIA
CAPPADOCIA
THRACIA
GETAE
CRETA
RHODUS
CYPRUS
NABATHEENS
THAMUDENI
IDUMEA
MELANCHLAENI
BUDINI
GELONI
SAUROMATAE
AGATHYRSI
ALBANIA
CASPII
MARDI
SAHAB HISTORICAL MAPS SERIES
IRAN UNDER THE
ACHAEMENIDS
550-330 B.C.
Map No. 28_1697

دوره نقشه های تاریخی سحاب
نقشه شماره ۲۸-۱۶۹۹
ایران در زمان اشکانیان
۲۵۰ قبل از میلاد تا ۲۲۴ بعد از میلاد
سکاها
تیساژت ها
دریای وخش
(آرال)
سکاها
(سک ها)
خوارزم - خوارزمیش
ماساژت ها
یوئه چی ها
حکومت یونانی ویاختر
پرتونسا
دهستان
استان
باکتریا - باختر
مرگیانا
پارت
آریانا
تخارها
کوشانیها
کوههای هندوکش
پادشاهی
وحکومت هندو پارتی
گندارا
دشت کویر مرکزی
حکومت اشکانی
زرنگیان (سکستان)
رخج
مرخواتیش
آنشویها
«آراخوزیا»
کرمانیا (کرمان)
پارس (فارس)
گدروزیا
بلوچستان
مکران
کوههای سلیمان
پنجاب
هندوستان
خلیج
دریای عمان
اقیانوس هند
تبرستان
www.tabarestan.info

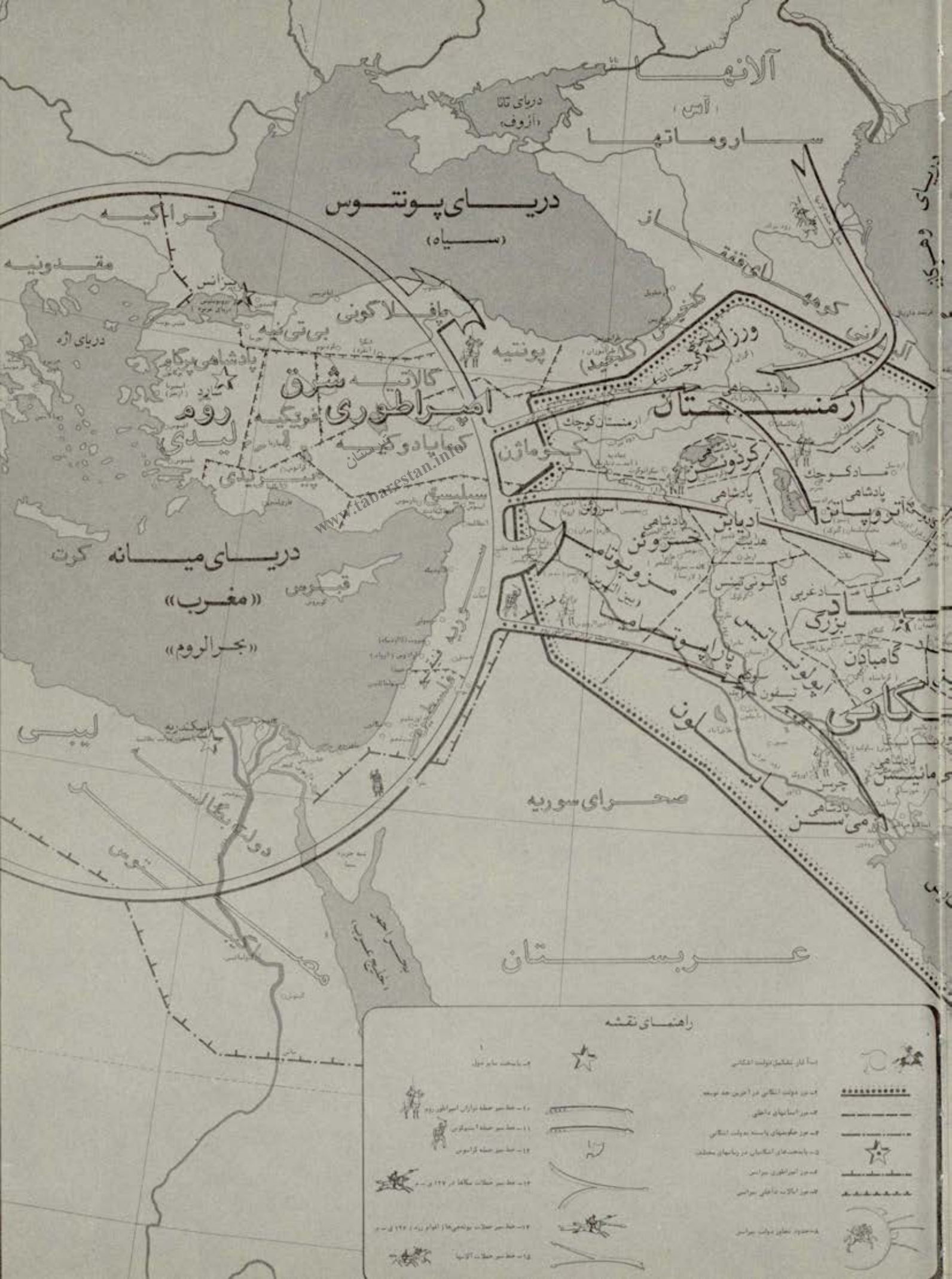

www.tabarestan.info
تبرستان

سرزمین نخستین اقوام
سکاها
دریای وخش (آرال)
هیاطله
افتالیت ها (هونها) هپتالیان
سغد
فرغانه
سکاها
پادشاهی کوشانی
پایتخت کوشانی
کشمین
هندوسکها
پنجاب
آپاورکتیکن
دهستان
«کاسپین»
ماریکیانا
استونن
(البرشهر)
باختر
بلخ
تخارستان
بامیان
غور
خراسان
هرو
گندار
کوههای هندوکش
رخج - آراخوزیا
دشت کویر مرکزی
قهستان
(کهستان)
سکستان - زابلستان
پارس
تووران (طواران)
سند
هندوستان
صحرای تهار
گدروزیا
مکران
خلیج
عمان
دریای پارس
کاتیاور
راهنمای نقشه
حرکت سپاه اسکندر از بلخ به سمت شمال
حرکت سپاه اسکندر از بلخ به سمت جنوب
حرکت سپاه اسکندر از بلخ به سمت هند
حرکت سپاه اسکندر از بلخ به سمت سغد
مرز دولت ایران
پایتخت دولت ساسانی
مرکز ایالات مهم
شهرها - شهرهای بندر
حدود ایالات داخلی

نقشه شماره ۱۷ — دوره نقشه‌های تاریخی سحاب

ایران در زمان ساسانیان

قبل از ظهور اسلام (۲۲۴ تا ۶۵۲ میلادی)

چاپخانه شرکت سهامی چاپ و نشر سحاب
Sahab Corporation & Printing Institute

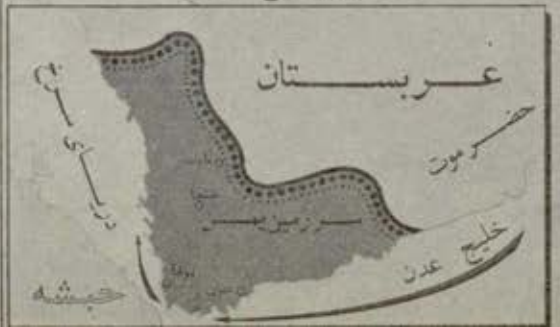

www.tabarestan.info تبرستان

ظهور اسلام

و پیشرفت آن

از سال ۶۱۰ میلادی سال بعثت تا ۱۳۲ هجری قمری ۷۴۹ میلادی

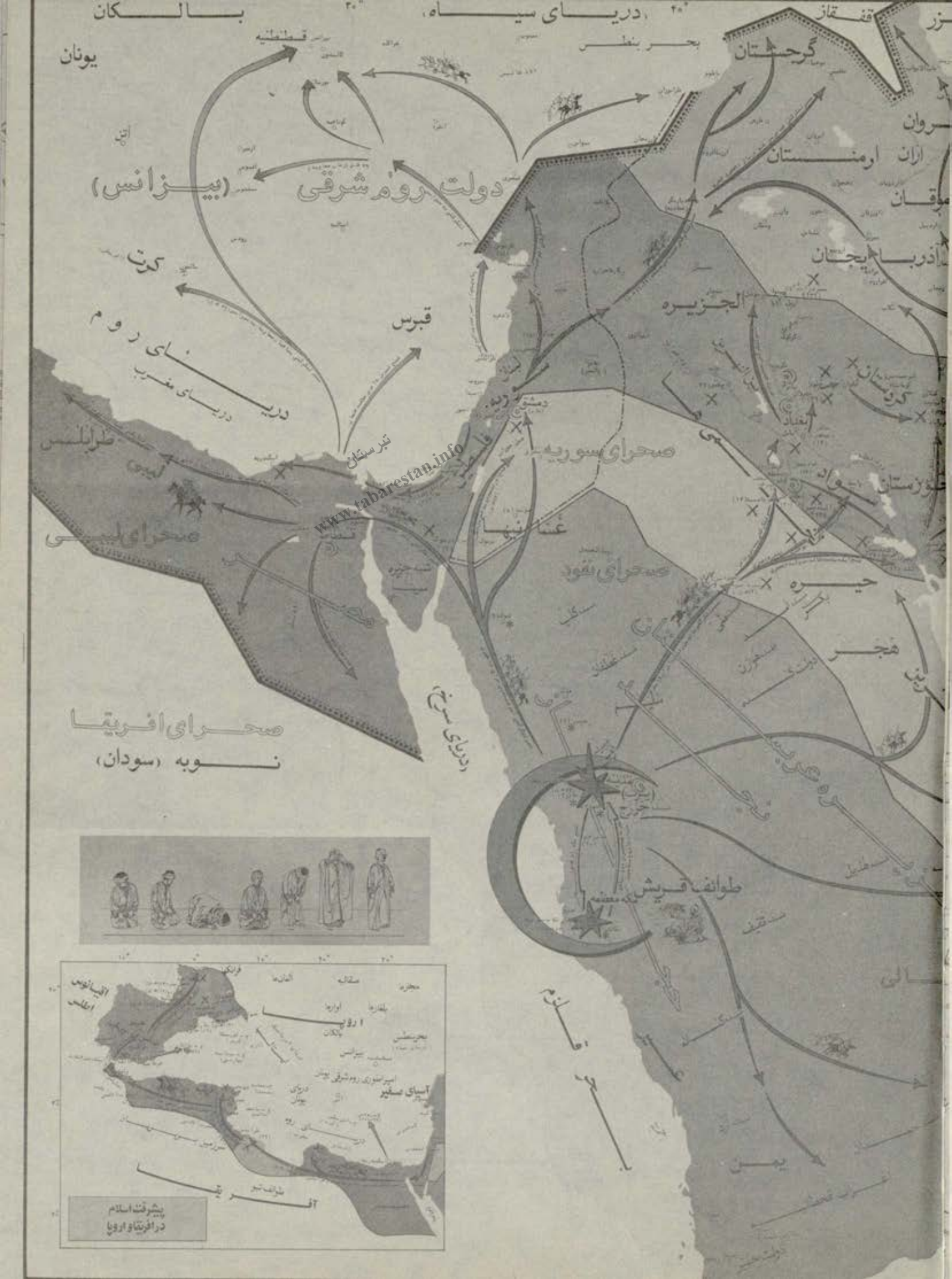

www.tabarestan.info
تبرستان

ایران در زمان
زیاریان ۳۱۶ـ۴۳۳ هجری قمری
(۹۲۸ ـ ۱۰۴۲ میلادی)
بوییان ۳۲۰ـ۴۴۷ هجری قمری
(۹۳۲ ـ ۱۰۵۵ میلادی)
غزنویان ۳۵۱ـ۵۸۲ هجری قمری
(۹۶۲ ـ ۱۱۸۶ میلادی)
دریاچه آرال
صحرای قزل قوم
آل عراق
آل مأمون
خوارزم
دشت اوستیورت
حکومت تحت نفوذ غزنویان
کوههای تیان شان
ماوراء النهر
فرغانه
سمرقند
صحرای قره قوم
دهستان
بدخشان
وخان
دشت کوههای هندوکش
تخارستان
جوزجانان
بامیان
کافرستان
بادغیس
غوریان
غرجستان
خراسان
هرات
غزنین
کویر
دشت لوت
قهستان
زابلستان
پنجاب
دهلی
سجستان (سجستان)
کرمان
بلوچستان
تووران
صحرای راجپوتانا
صحرای ایمار
ملوک هرمز
لارستان
کرمان
هندوستان
دریای عمان
(بحرفارس)
کوچ
کاتیاوار
www.tabarestan.info

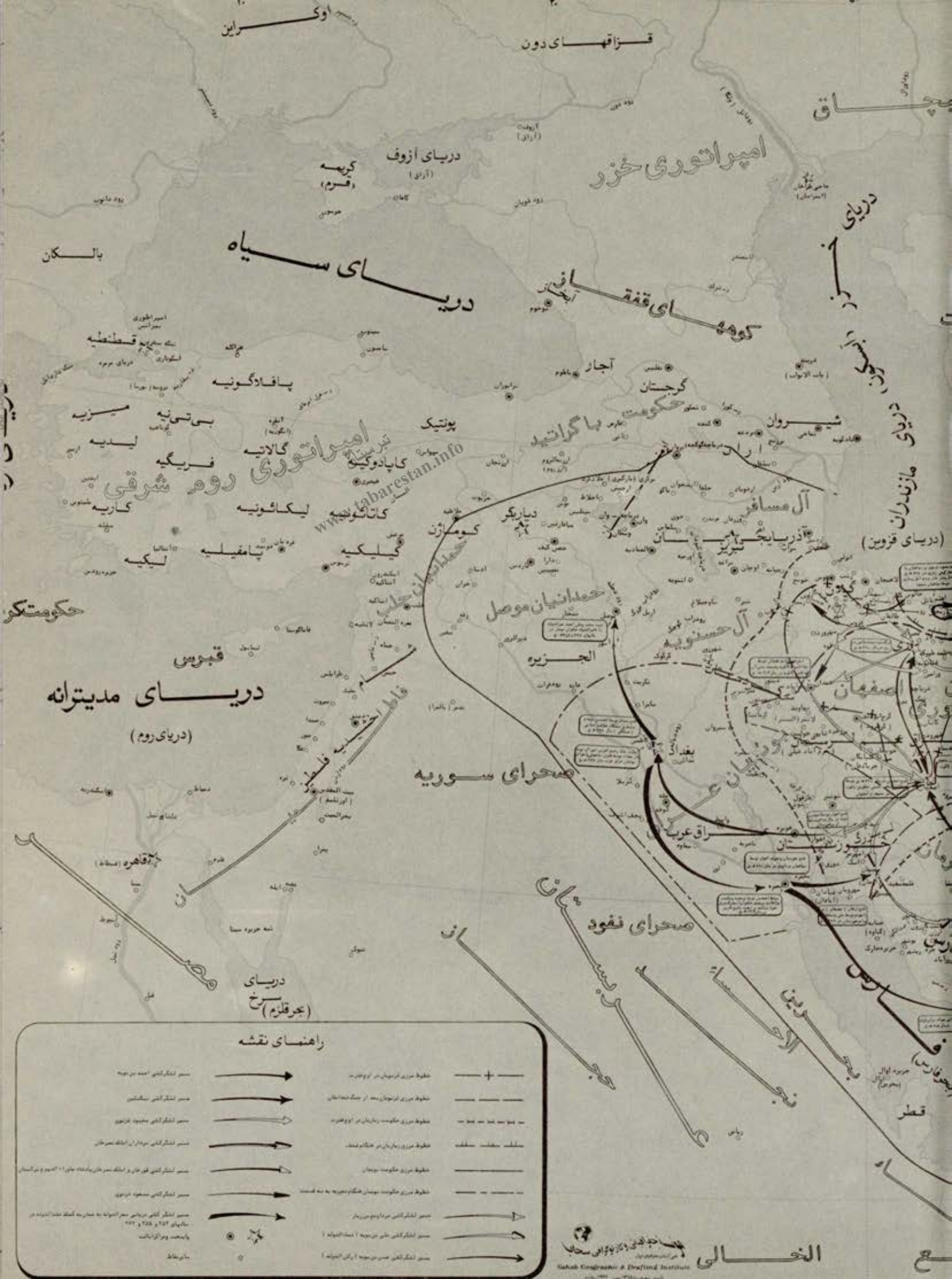

www.tabarestan.info
تبرستان

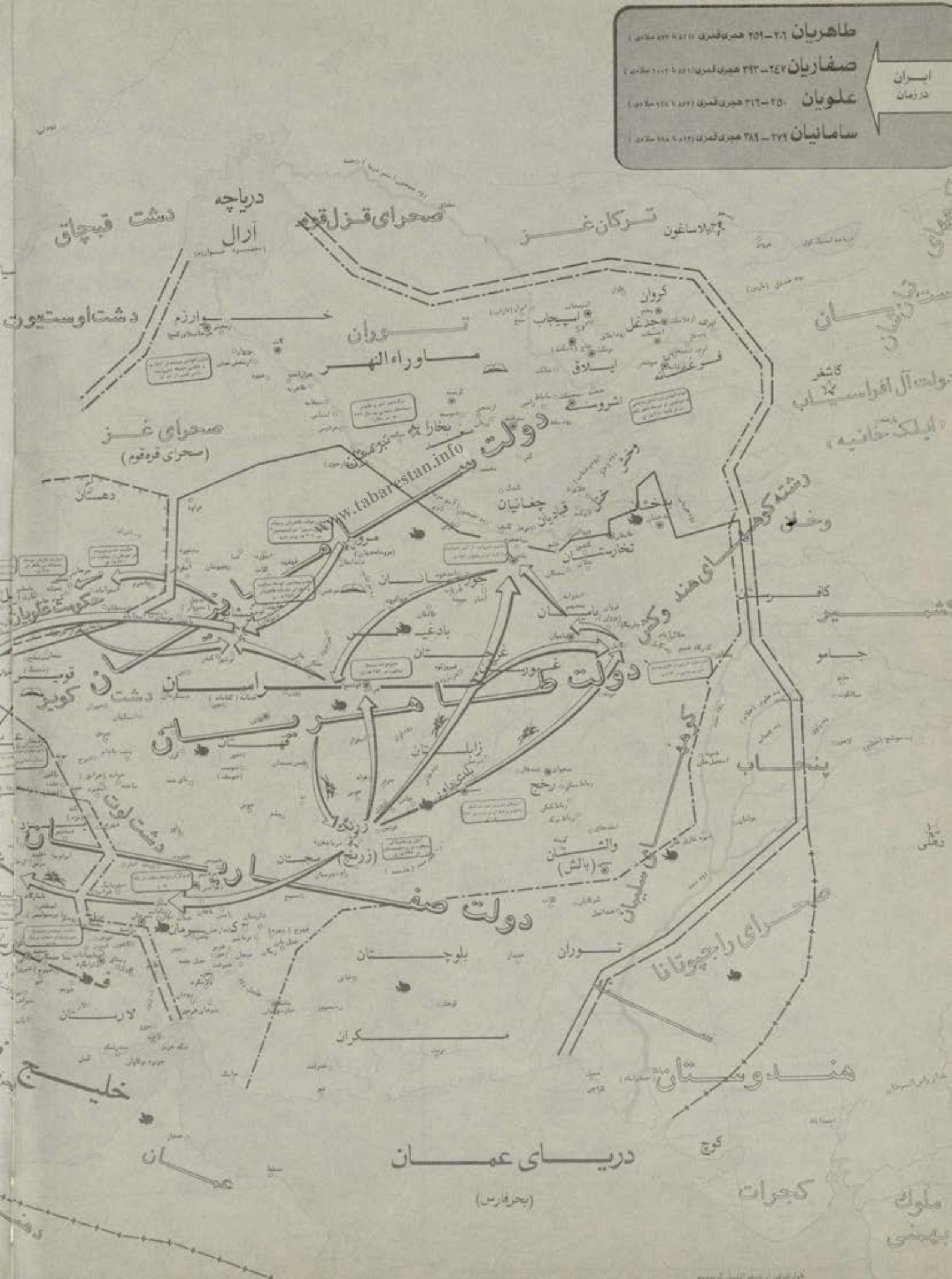

www.tabarestan.info تبرستان

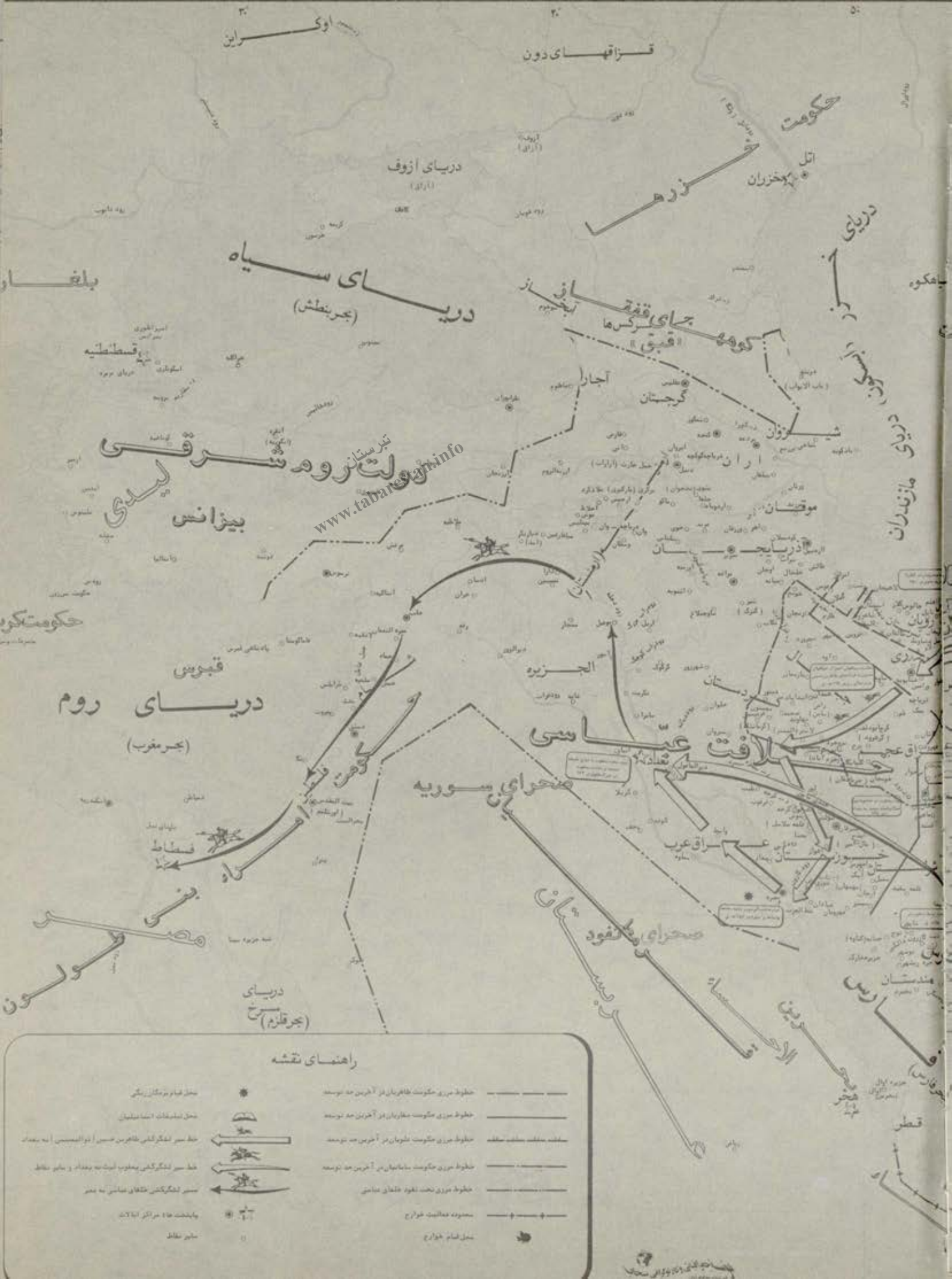

تبرستان www.tabarestan.info

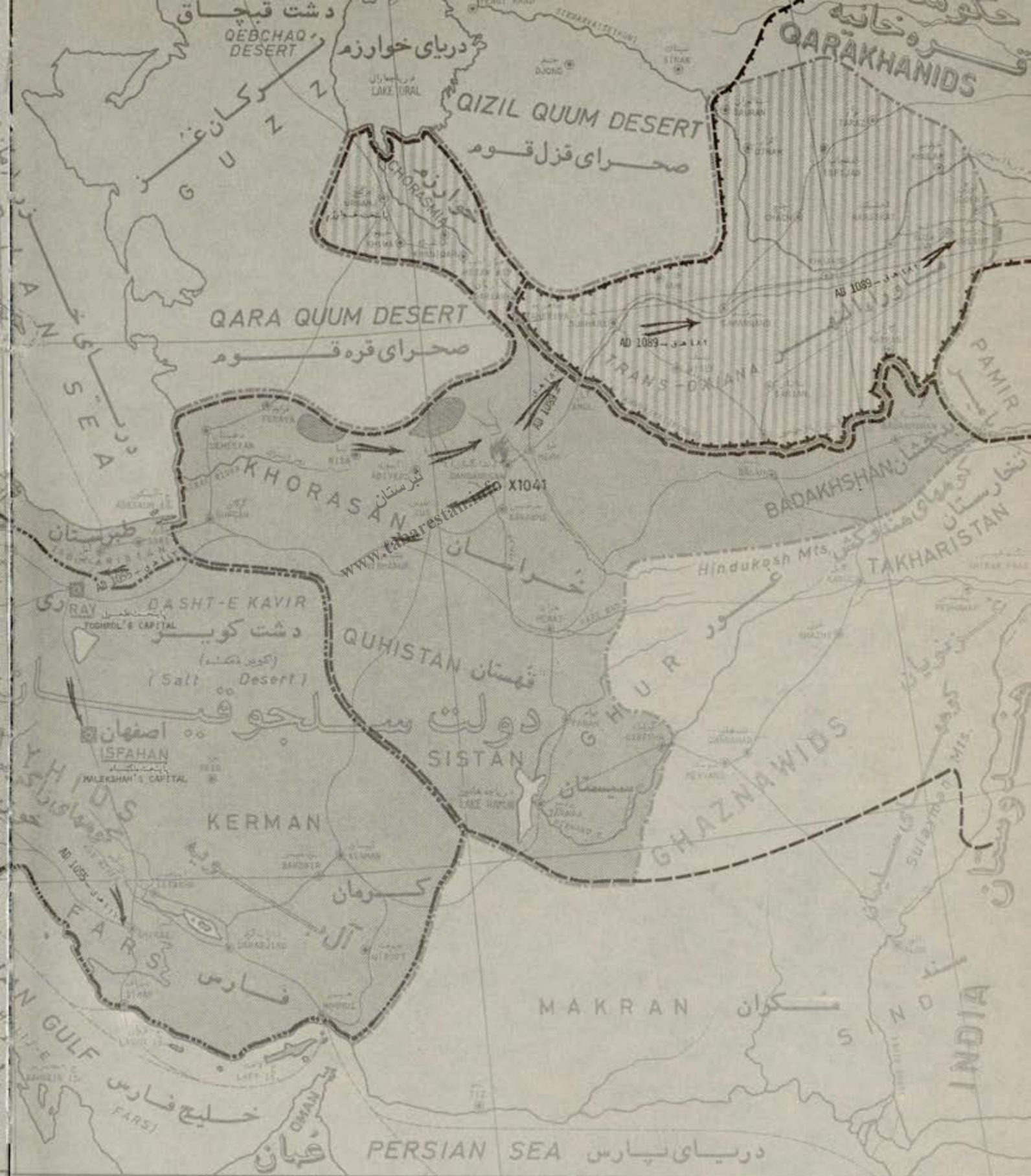

HISTORICAL MAP OF

IRAN

Under

The SELJUQS

ایران

سلجوقیان

(AD 1037–1157 / ۴۳۱–۵۵۲ ه‍.ق)

Copyright by
Sahab Geographic & Drafting Institute

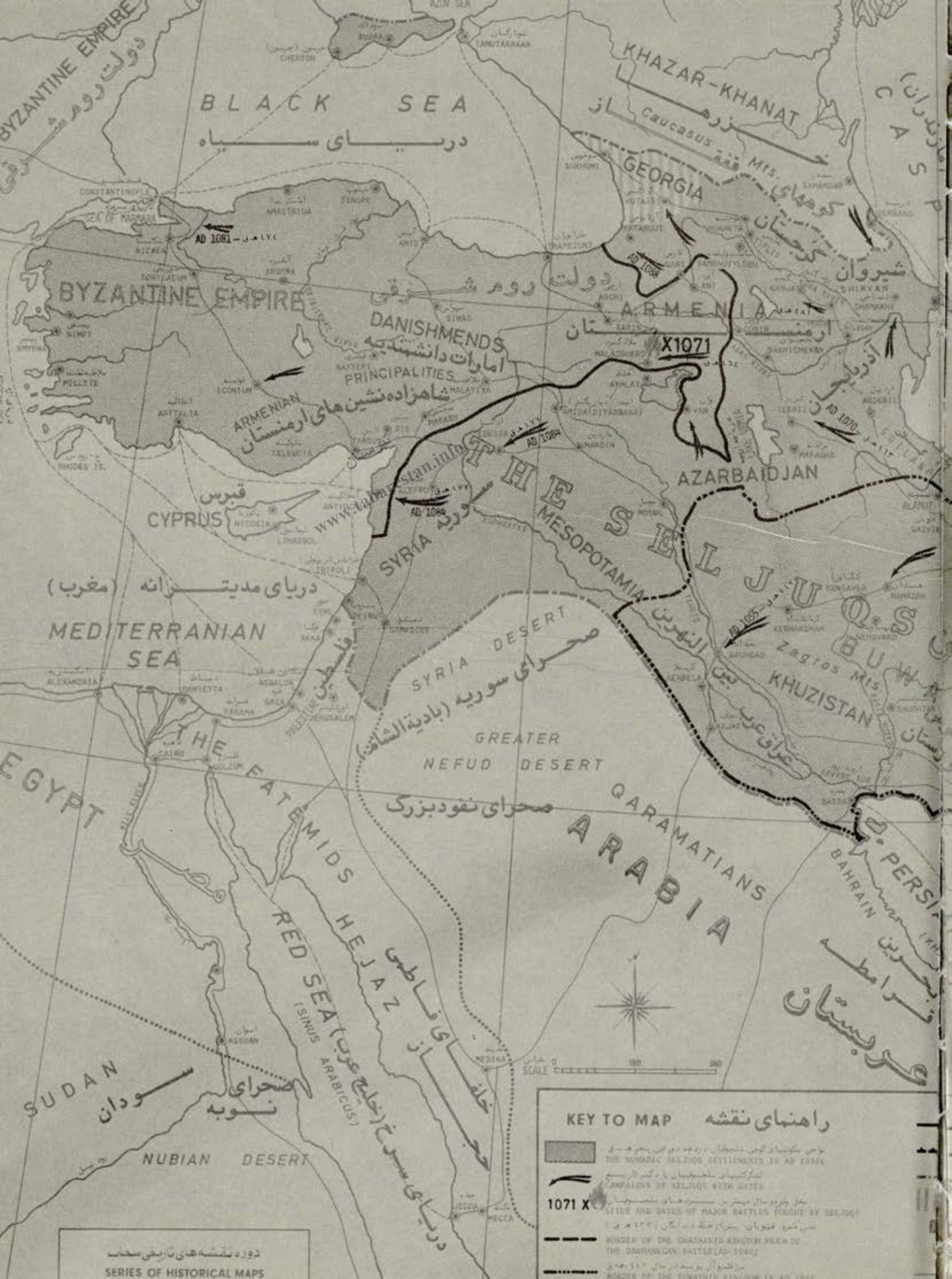
BYZANTINE EMPIRE
دولت روم شرقی
BLACK SEA
دریای سیاه
KHAZAR-KHANAT
خزرها
Caucasus Mts.
قفقاز
GEORGIA
کوههای گرجستان
شیروان
CONSTANTINOPLE
SEA OF MARMARA
AD 1081
BYZANTINE EMPIRE
دولت روم شرقی
ARMENIA
ارمنستان
X1071
DANISHMENDS
امارات دانشمندیه
PRINCIPALITIES
ARMENIAN
شاهزاده نشین های ارمنستان
AD 1084
AD 1070
AZARBAIDJAN
آذربایجان
قبرس
CYPRUS
SYRIA
سوریه
MESOPOTAMIA
THE SELJUQS
MEDITERRANIAN SEA
دریای مدیترانه (مغرب)
SYRIA DESERT
صحرای سوریه (بادیة الشام)
GREATER NEFUD DESERT
صحرای نفود بزرگ
فلسطین
PALESTINE
THE FATIMIDS
EGYPT
QARAMATIANS
ARABIA
RED SEA (SINUS ARABICUS)
خلیج سرخ (خلیج عرب)
HEJAZ
حجاز
خلفای فاطمی
SUDAN
سودان
صحرای نوبه
NUBIAN DESERT
PERSIAN GULF
خلیج فارس
BAHRAIN
قرامطه
عربستان
KHUZISTAN
Zagros Mts.
SCALE
KEY TO MAP
راهنمای نقشه
1071 X
BORDER OF THE GHAZNAVID EMPIRE PRIOR TO THE DANDANKAN BATTLE (AD 1040)
SERIES OF HISTORICAL MAPS
www.tabarestan.info

دریاچه
آرال
صحرای قزل قوم
تـــوران
دشت اوستیورت
خوارزم
ماوراء النهر
سمرقند
فرغانه
کوههای تیان شان
صحرای قره قوم
دهستان
جرجان
جوزجانان
بادغیس
غرجستان
خراسان
دشت کویر
زابلستان
دشت لوت
سجستان
بلوچستان
مکران
حکومت هرمز
لارستان
خلیج
دریای عمان
(بحرفارس)
تـــوران
صحرای تهار
هندوستان
گجرات
راجستان
پنجاب
کابلستان
غزنین
وخان
بدخشان
تخارستان
گوزگانان
فیروزکوه
مرو
نیشابور
قهستان
کرمان
فارس
(فراخانیان)
(سلغریان)
اتابکان فارس
شبانکاره
(قراختائیان)
(قراختائیان)

دولت
خوارزمشاهیان
و حکومتهای محلی و همجوار ایران
حمله مغول

ایران در زمان

نیمه اول قرن سیزدهم میلادی - هفتم هجری قمری ۶۰۰-۶۲۸ هجری قمری

www.tabarestan.info
تبرستان

راهنمای نقشه

- حدود قلمرو خوارزمشاهیان در اوج قدرت
- مرز پیشروی و هجوم مغولان در ۶۲۵ هـ.ق - ۱۲۲۸ میلادی
- مرز حکومتهای داخلی در قلمرو خوارزمشاهیان
- مرز حکومتهای شاهزاده نشینهای ارمنستان
- مرز تقریبی حکومت ترابوزان
- خط سیر هجوم و پیشروی مغولان در ایران و مرزبندهای هر حوار
- مسیر حملات صلیبیون در شامات و فلسطین و مصر
- قلمرو حکومت خلفای عباسی
- قلمرو حکومت اتابکان زنگی
- مناطق زیر نفوذ حکومت سالیبان و ایوبیان در مصر و شامات و فلسطین
- پایتخت حکومتهای اصلی و حکومتهای محلی
- قلاع اسماعیلیه
- مراکز ایالات
- سایر نقاط

اسامی سلاطین خوارزمشاهیان سال هجری سال میلادی

(۴۷۰-۶۲۸ هجری قمری ۱۰۷۷-۱۲۳۱ میلادی)

۱- انوشتکین ۴۷۰ هجری قمری - ۱۰۷۷ میلادی
۲- قطب الدین محمد ۴۹۰ هجری قمری - ۱۰۹۷ میلادی
۳- آتسز ۵۲۱ هجری قمری ۱۱۲۷ میلادی
۴- ایل ارسلان ۵۵۱ هجری قمری ۱۱۵۶ میلادی
۵- سلطانشاه محمود (وفات ۵۶۹ هجری قمری ۱۱۷۰ میلادی)
۶- تکش (علاءالدین) ۵۶۸ هجری قمری ۱۱۷۲ میلادی
۷- علاءالدین محمد ۵۹۶ هجری قمری ۱۱۹۰ میلادی
۸- جلال الدین منکبرنی ۶۱۷-۶۲۸ هجری قمری ۱۲۲۰-۱۲۳۱ میلادی

انقراض سلسله خوارزمشاهیان توسط مغولان

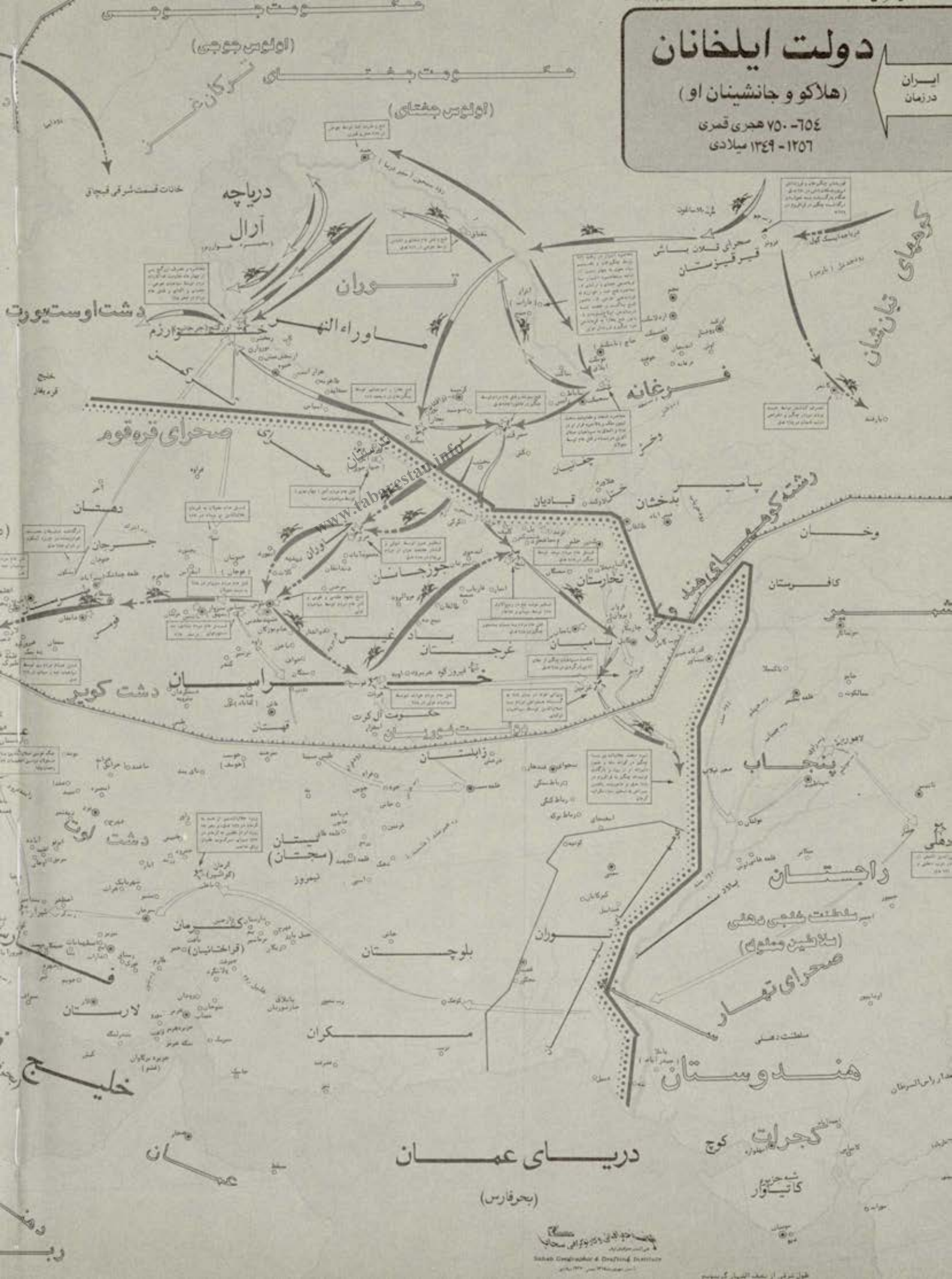
دولت ایلخانان
(هلاکو و جانشینان او)
۶۵۴- ۷۵۰ هجری قمری
۱۲۵۶- ۱۳۴۹ میلادی
ایران در زمان
(اولوس جوجی)
(اولوس چغتای)
دریاچه آرال
دشت اوستیورت
ماوراء النهر
توران
فرغانه
صحرای قره قوم
کوههای نیان شان
دشت کویر
خراسان
بادغیس
غوجستان
جوزجانان
تخارستان
بامیان
بدخشان
وخان
کافرستان
پنجاب
راجستان
سلطنت خلجی دهلی
(سلاطین ممالیک)
صحرای تهار
هندوستان
بلوچستان
مکران
لارستان
فارس
خلیج
دریای عمان
(بحرفارس)
گجرات
کوچ
کاتیاوار
عمان
زابلستان
غزنین
قندهار
لوت
کرمان
(قراختائیان)
سیستان
(مجتان)
www.tabarestan.info
تبرستان

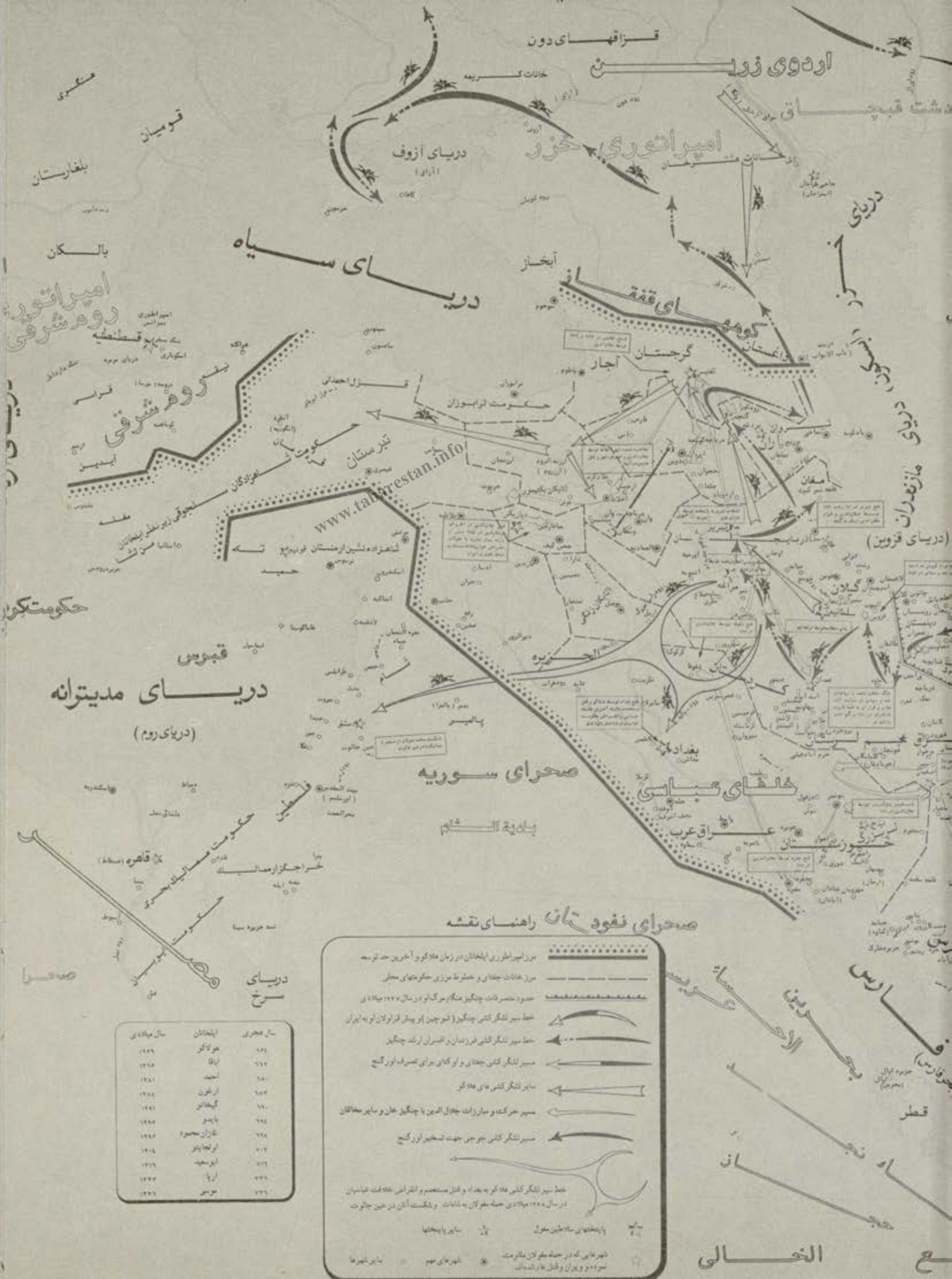
قزاقهای دون
اردوی زرین
دشت قبچاق
خانات کریمه
دریای آزوف
(آزاق)
امپراتوری خزر
دریای خزر
بلغارستان
بالکان
دریای سیاه
آبخاز
کوههای قفقاز
گرجستان
آجار
امپراتوری روم شرقی
قسطنطنیه
حکومت ترابوزان
تبرستان
www.tabarestan.info
(دریای قزوین)
گیلان
حکومت کرمان
قبرس
دریای مدیترانه
(دریای روم)
الجزیره
بغداد
صحرای سوریه
بادیة الشام
خلفای عباسی
عراق عرب
خوزستان
فارس
قطر
الخالی
صحرای نفود
راهنمای نقشه
مرز امپراطوری ایلخانان در زمان هلاکو و آخرین حد توسعه
مرز خانات جغتای و خطوط مرزی حکومتهای محلی
حدود متصرفات چنگیز هنگام مرگ او در سال ۶۲۷ میلادی
خط سیر لشکر کشی چنگیز (شوچین) او پسان قراقولان او به ایران
خط سیر لشکر کشی فرزندان و افسران ارشد چنگیز
مسیر لشکر کشی جغتای و اولکای برای تصرف اورگنج
سایر لشکر کشی های هلاکو
مسیر حرکت و مبارزات جلال الدین با چنگیز خان و سایر مخالفان
مسیر لشکر کشی جوجی جهت تسخیر اورگنج
خط سیر لشکر کشی هلاکو به بغداد و قتل مستعصم و انقراض خلافت عباسیان
در سال ۶۵۶ میلادی حمله مغولان به شامات و شکست آنان در عین جالوت
پایتختهای سلاطین مغول
سایر پایتختها
شهرهایی که در حمله مغولان مقاومت نموده و ویران و قتل عام شده اند
شهرهای مهم
سایر شهرها
سال هجری | ایلخانان | سال میلادی
۶۵۴ | هولاکو | ۱۲۵۶
۶۶۳ | آباقا | ۱۲۶۵
۶۸۰ | احمد | ۱۲۸۱
۶۸۳ | ارغون | ۱۲۸۴
۶۹۰ | گیخاتو | ۱۲۹۱
۶۹۴ | بایدو | ۱۲۹۵
۶۹۴ | غازان محمود | ۱۲۹۵
۷۰۳ | اولجایتو | ۱۳۰۴
۷۱۶ | ابوسعید | ۱۳۱۶
۷۳۶ | آرپا | ۱۳۳۴
۷۳۶ | موسی | ۱۳۳۶

ایران در زمان

جانشینان تیمور ۸۰۷-۹۱۱ هجری قمری (۱۴۰۴-۱۵۰۵ میلادی)

قره‌قویونلو ۷۷۷-۸۷۳ هجری قمری (۱۳۷۵-۱۴۶۸ میلادی)

آق‌قویونلو ۸۰۰-۹۰۸ هجری قمری (۱۳۹۷-۱۵۰۲ میلادی)

www.tabarestan.info تبرستان

دریای سیاه
دریای ازوف
دریای مدیترانه
(دریای روم)
صحرای سوریه
صحرای نفود
الجزیره
حکومت ترابوزان
دولت قره‌مان
حکومت عثمانی
قزل احمدلی
مزتشاه
دیاربکر
بغداد
عراق عرب
عراق عجم
آجار
ایران
قبرس
بالکان
قزاقهای دون
کریمه
(قرم)
دریای خزر
دریای مازندران
کوههای قفقاز
الحجاز
نجد
الاحساء
قطر
الخلیج
الغالی
راهنمای نقشه

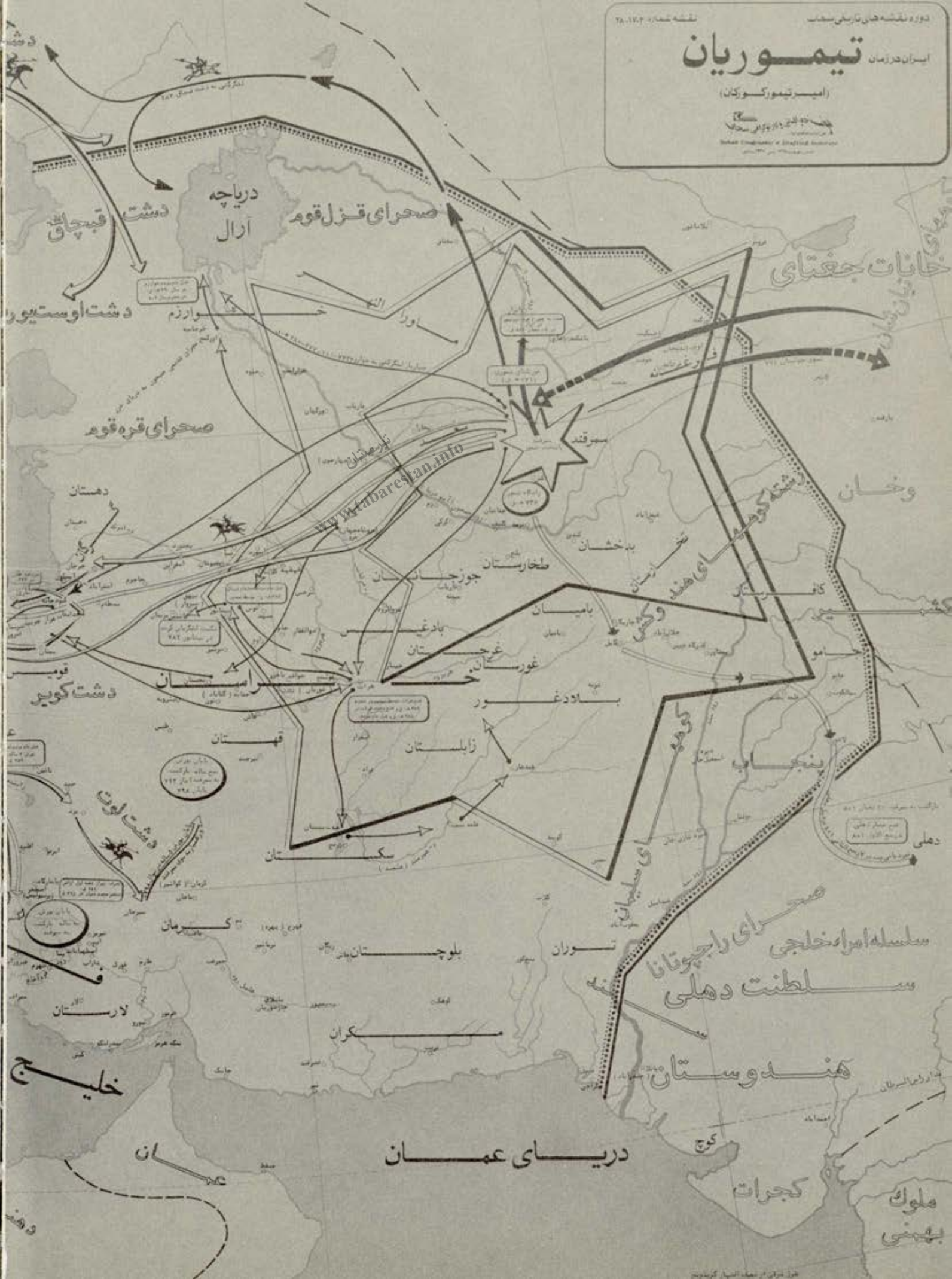
دوره نقشه های تاریخی سحاب
نقشه شماره ۲۸-۱۴۰۲
ایران در زمان تیموریان
(امیر تیمور گورکان)
دریاچه آرال
صحرای قزل قوم
دشت قبچاق
دشت اوستیورت
خوارزم
صحرای قره قوم
سمرقند
خانات جغتای
وخان
بدخشان
طخارستان
جوزجانان
بادغیس
غرجستان
غورستان
هراسان
دشت کویر
بلاد غور
زابلستان
قهستان
سکستان
کرمان
بلوچستان
لارستان
مکران
خلیج
دریای عمان
عمان
تووران
صحرای راجپوتانا
سلسله امراء خلجی
سلطنت دهلی
هندوستان
دهلی
پنجاب
کوه سلیمان
کابلستان
کجرات
ملوک بهمنی
www.tabarestan.info
تبرستان

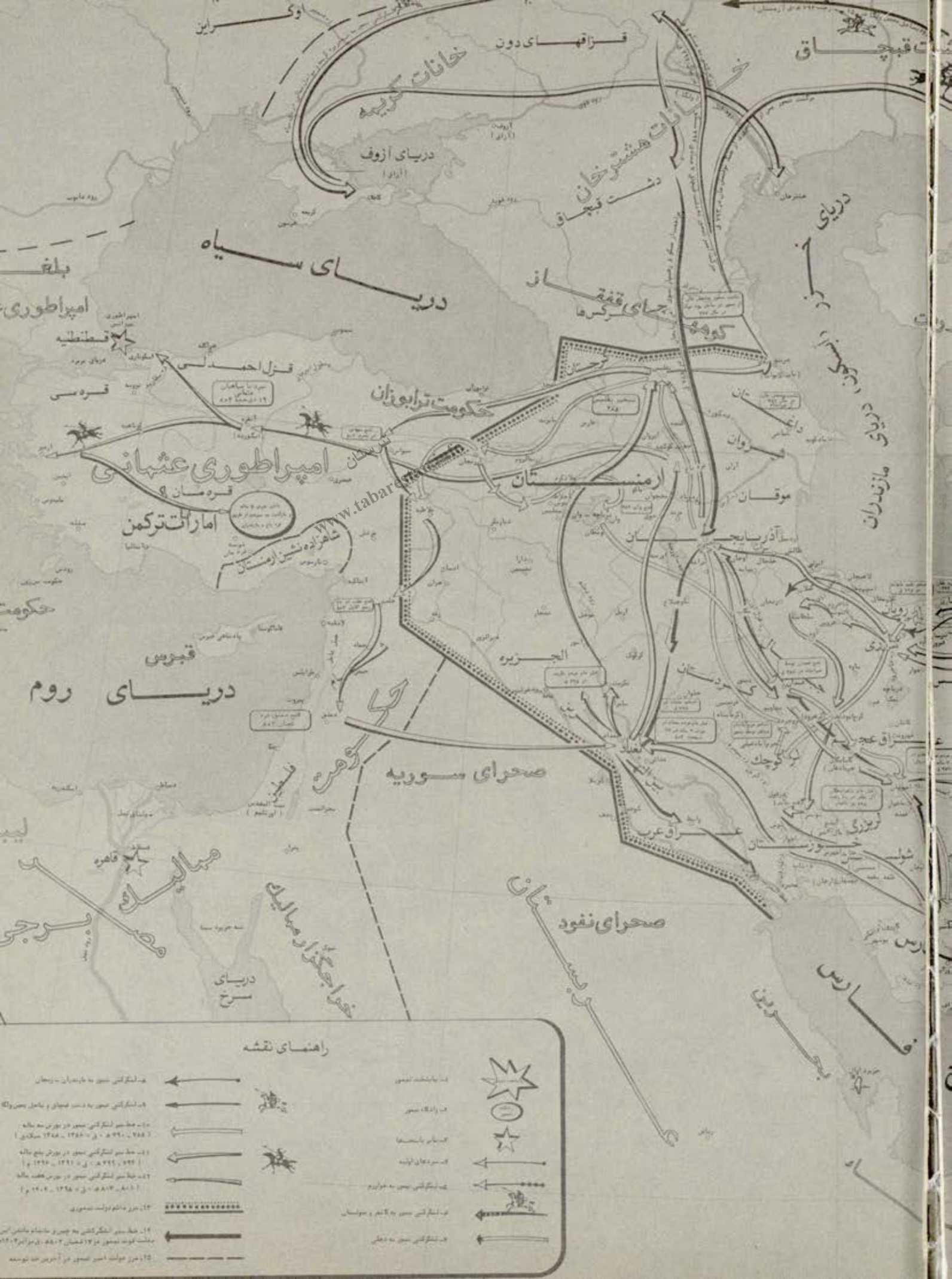
دریای سیاه
دریای خزر
دریای روم
صحرای سوریه
صحرای نفود
امپراطوری عثمانی
ارمنستان
آذربایجان
موقان
الجزیره
عراق عرب
عراق عجم
خوزستان
فارس
کویه
قفقاز
دشت قبچاق
خانات کریمه
خانات هشترخان
دریای آزوف
قزاقهای دون
اوکراین
بلغار
قسطنطنیه
قره سی
قزل احمدلی
حکومت ترابوزان
امارات ترکمن
شاهزاده نشین ارمنستان
قبرس
قاهره
ممالیک
مصر
برقه
دریای سرخ
صحرای عربستان
دریای مازندران
راهنمای نقشه

www.tabarestan.info
تبرستان

دوره نقشه های تاریخی سحاب
SERIES OF HISTORICAL MAPS

Map No. 1708

HISTORICAL MAP OF

IRAN

Under

The SAFAVI DYNASTY

In the 16th and 17th Centuries

نقشه شماره ۱۷۰۲

ایران

نقشه تاریخی

صفویه

در زمان حکومت

در قرن ۱۰ و ۱۱ هجری

Compiled by

Sahab Geographic & Drafting Institute

دوره نقشه های تاریخی سحاب
نقشه شماره ۲۸/۱۴۵
ایران در قرن ۱۲ هجری قمری (قرن ۱۸ میلادی)
امپراطوری عثمانی
نادرشاه افشار
صحرای قزل قوم
ماوراءالنهر
خوقند
فرغانه
ترکستان شرقی
حکومت خان بخارا
بدخشان
کوههای هندوکش
بلخ
قندوز
بادغیس
غور
هزارجات
سیستان
بلوچستان
مکران
دریای عمان
پنجاب
صحرای راجپوتانا
(راجستان)
صحرای تهار
(پارکر)
حکومت سلاطین مغول دهلی
www.tabarestan.info

دریای خزر
(مازندران)
خلیج قره‌بغاز
صحرای ترکمان
دشت اوست یورت
شبه جزیره منقشلاق
دریاچه آرال
گرجستان
ارمنستان
شیروان
قره‌باغ
آذربایجان
کردستان
عراق عجم
لرستان
خوزستان
عراق عرب
الجزیره
دشت گرگان
گرگان
استراباد
مازندران
دشت کویر
(کویرنمک)
قهستان
دشت لوت
فارس
کرمان
خلیج فارس
بحرین
قطر
عمان
www.tabarestan.info
تبرستان
راهنمای نقشه

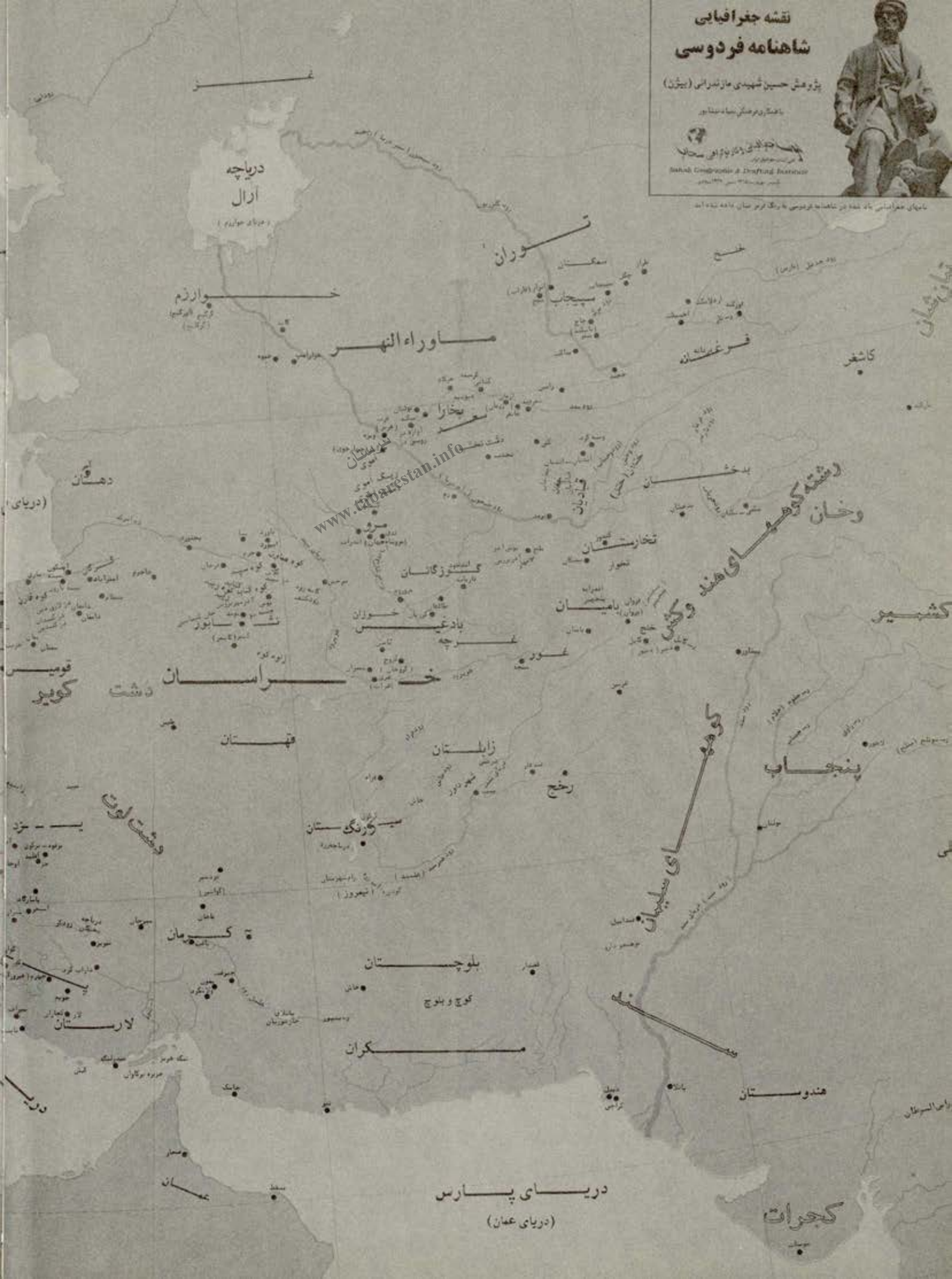
نقشه جغرافیایی
شاهنامه فردوسی
پژوهش حسین شهیدی مازندرانی (بیژن)
دریاچه
آرال
تـــــوران
خـــــوارزم
مـــاوراء النهـــر
سغد
بخارا
سمرقند
بلخ
بدخشان
فرغانه
کاشغر
دهستان
(دریای)
مرو
تخارستان
گوزگانان
بادغیس
هرات
غور
خـــراسان
دشت کویر
قومیس
قهستان
زابلستان
رخج
پنجاب
کشمیر
وخان
رشته کوههای هندوکش
سیستان
دشت لوت
کرمان
بلوچستان
کوچ و بلوچ
مکران
لارستان
هندوستان
دریای پارس
(دریای عمان)
عمان
کجرات
www.tabarestan.info
تبرستان

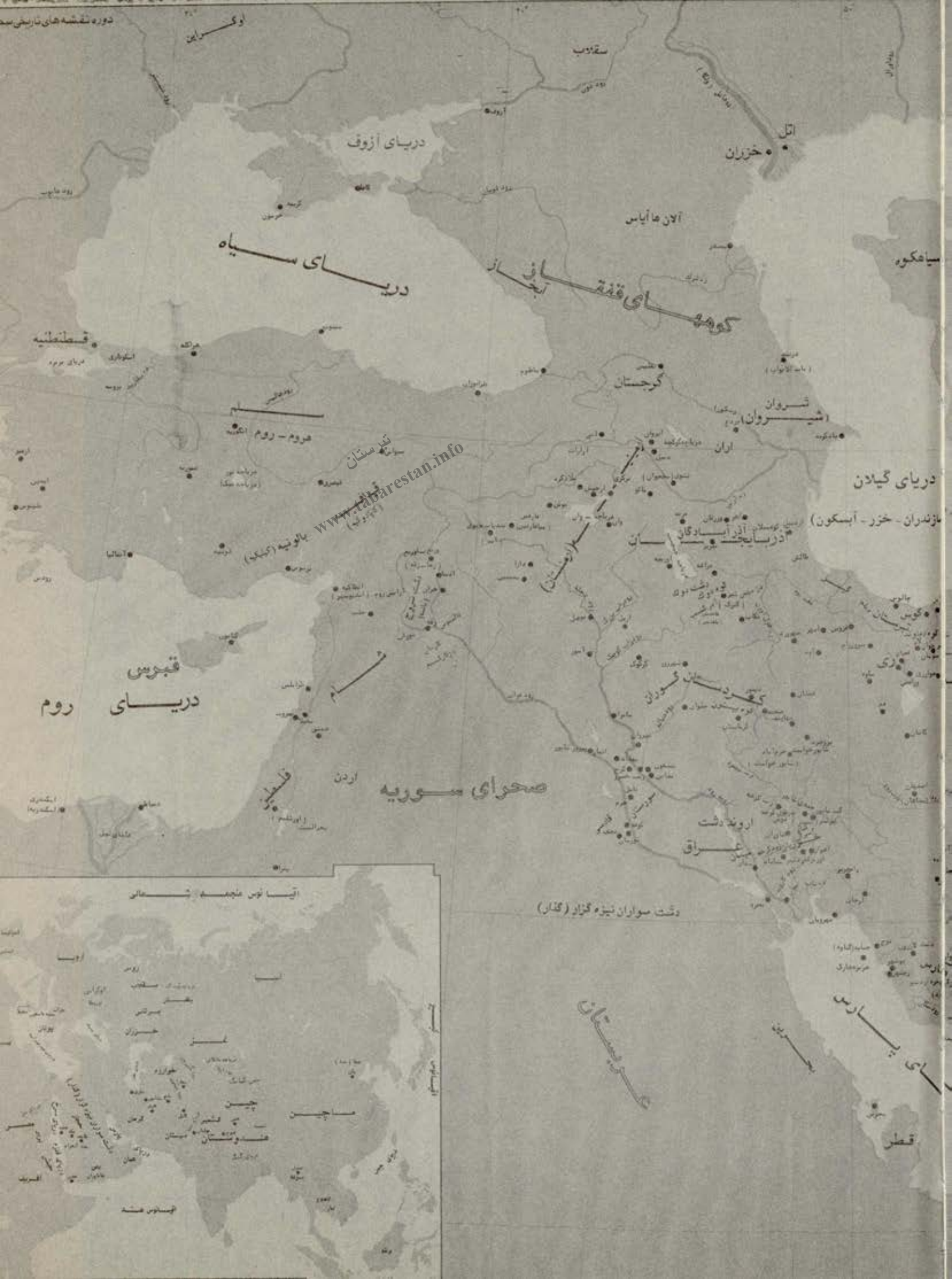
دریای آزوف
خزران
اتل
آلان ها آیاس
دریای سیاه
کوههای قفقاز
سیاهکوه
قسطنطنیه
گرجستان
شروان
(شیروان)
ارمن
ایران
دریای گیلان
مازندران - خزر - آبسکون)
آذربایجان
قبرس
دریای روم
صحرای سوریه
اردن
عراق
دشت سواران نیزه گزار (گذار)
قطر
آسیا نوس منجمد شمالی
چین
ماچین
هندوستان

www.tabarestan.info
تبرستان

ارالخلافه طهران
شمال
جنوب
شرق
مغرب
علامت حصار
علامت امامزاده
علامت مساجد
علامت مدرسه
علامت تکایا
علامت میدان
علامت قزاقخانه
علامت کاروانسرا
علامت قبرستان
علامت بقال
چاپ سازمان جغرافیائی نیروهای مسلح
www.tabarestan.info
تبرستان

ری؛ برج طغرل

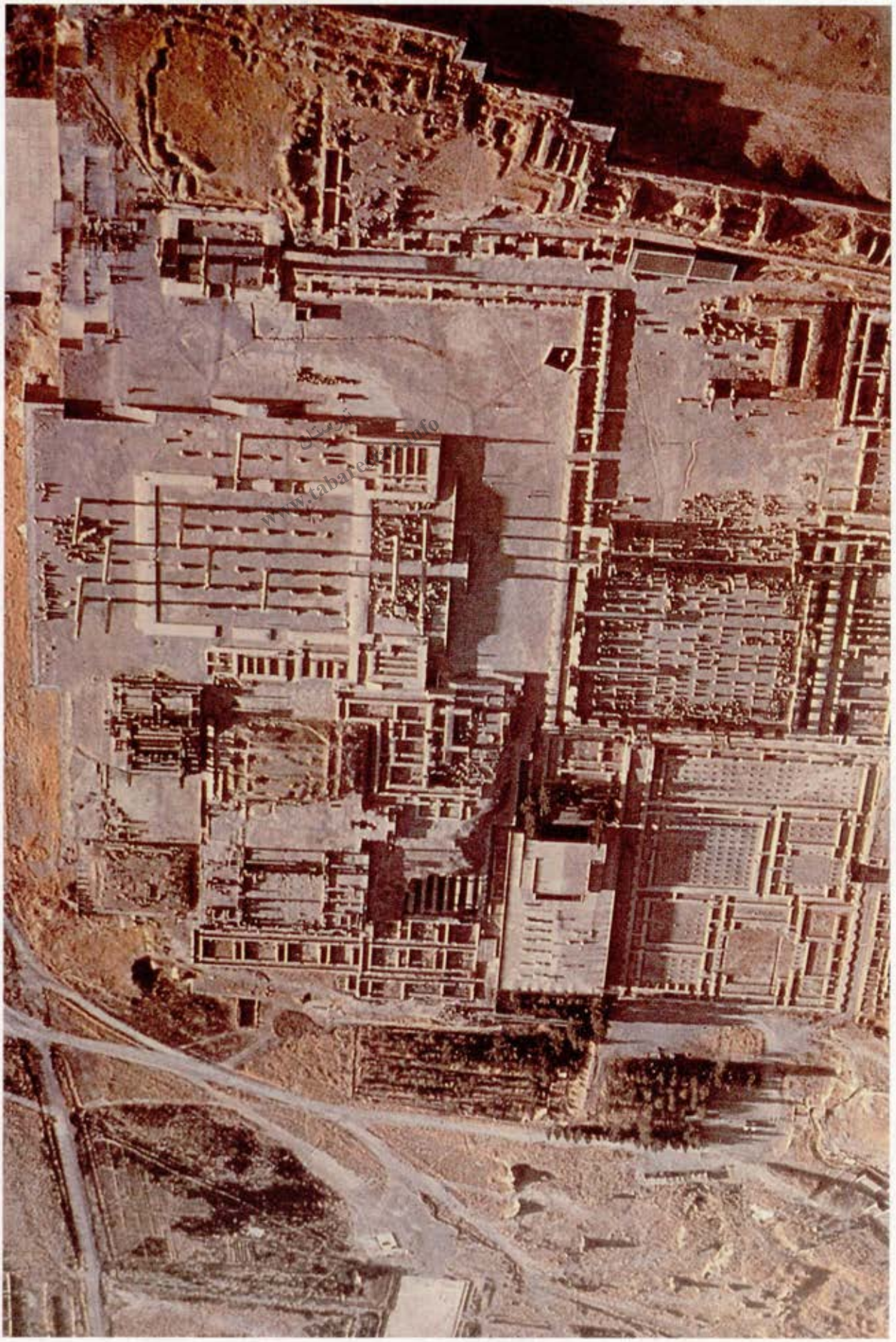

تخت‌جمشید: نمای عمومی

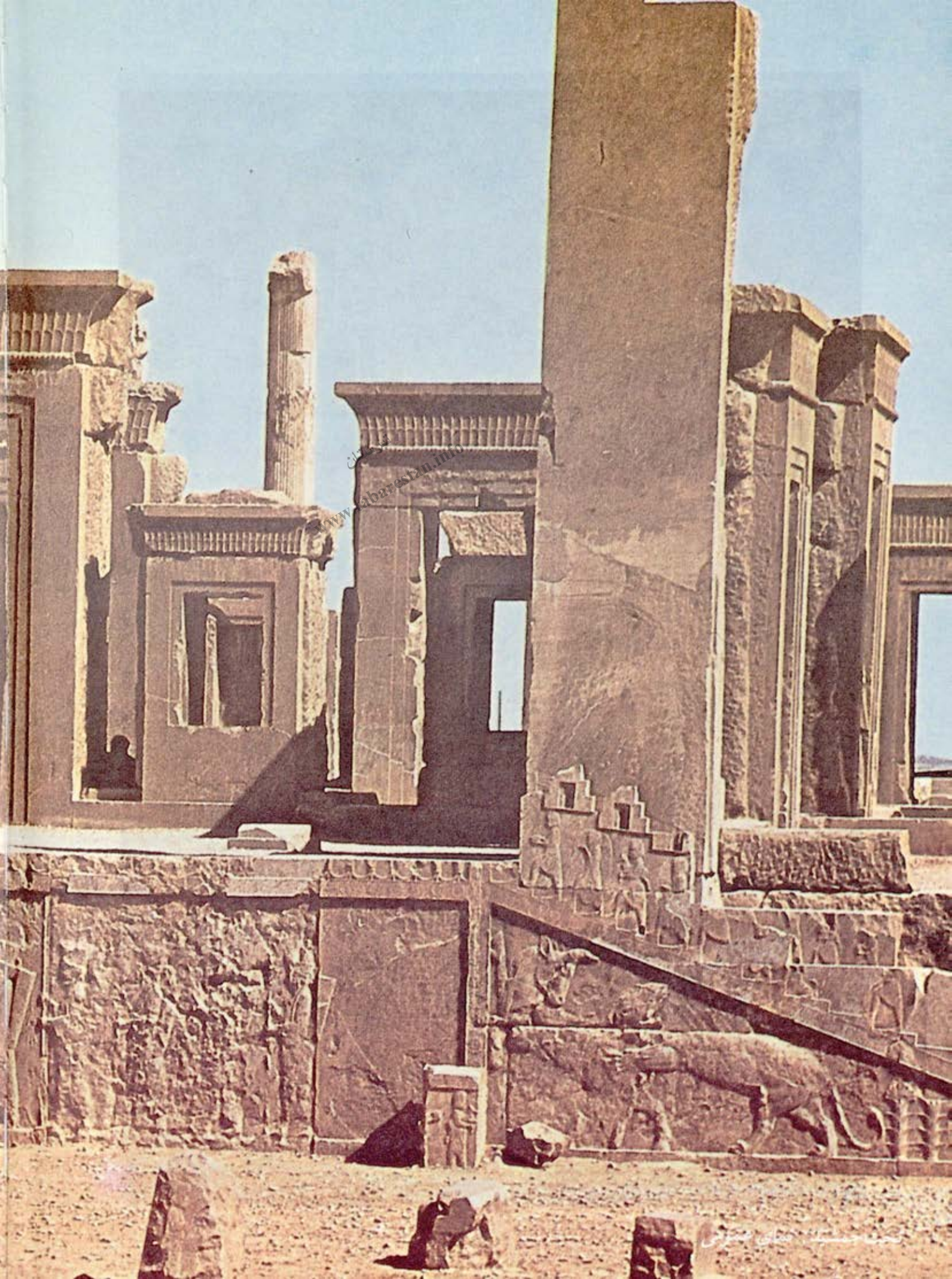

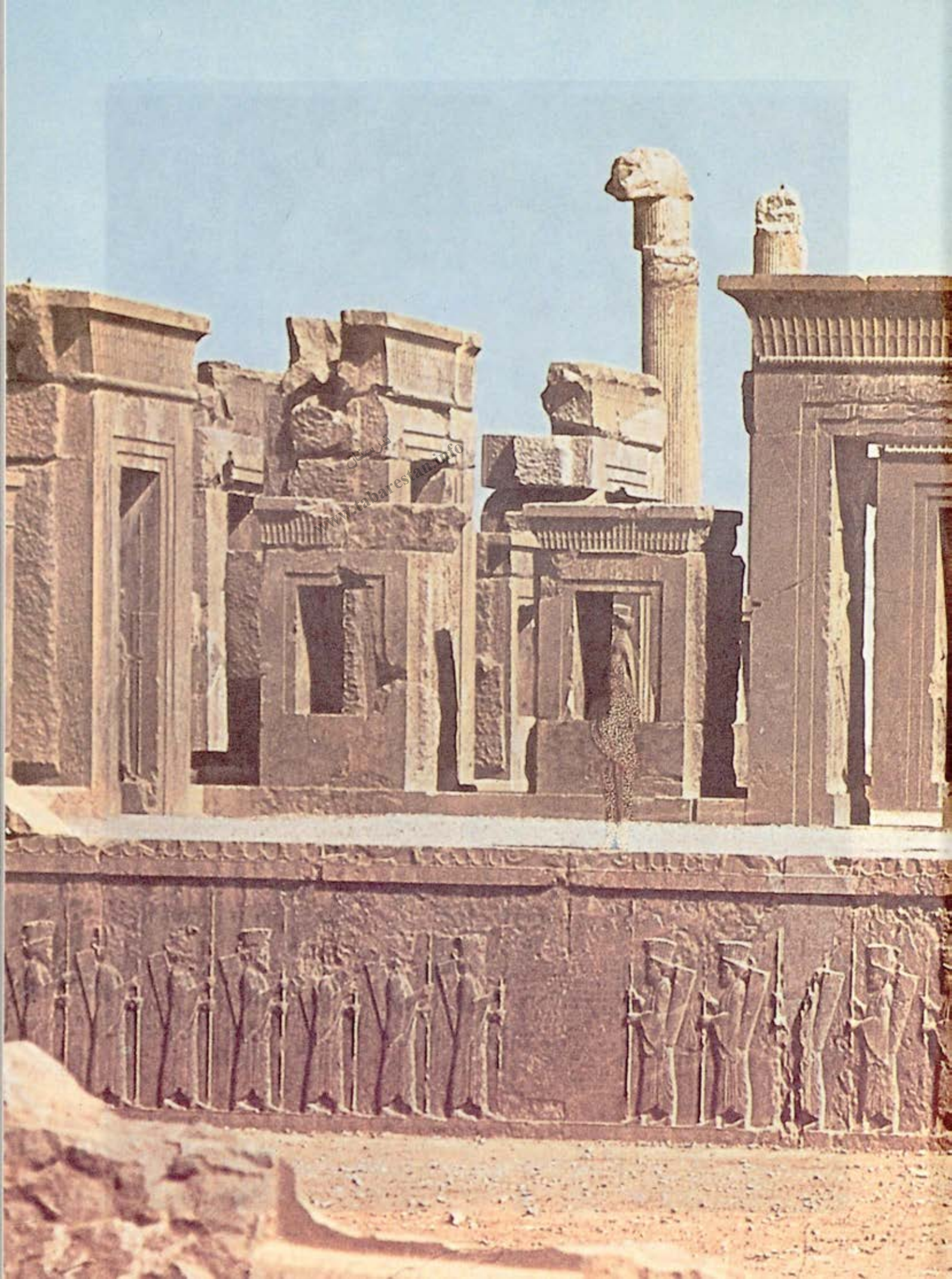

همدان: نمای عمومی شهر

اوگنج ـ مقبره توربك خانم قرن ۱۴

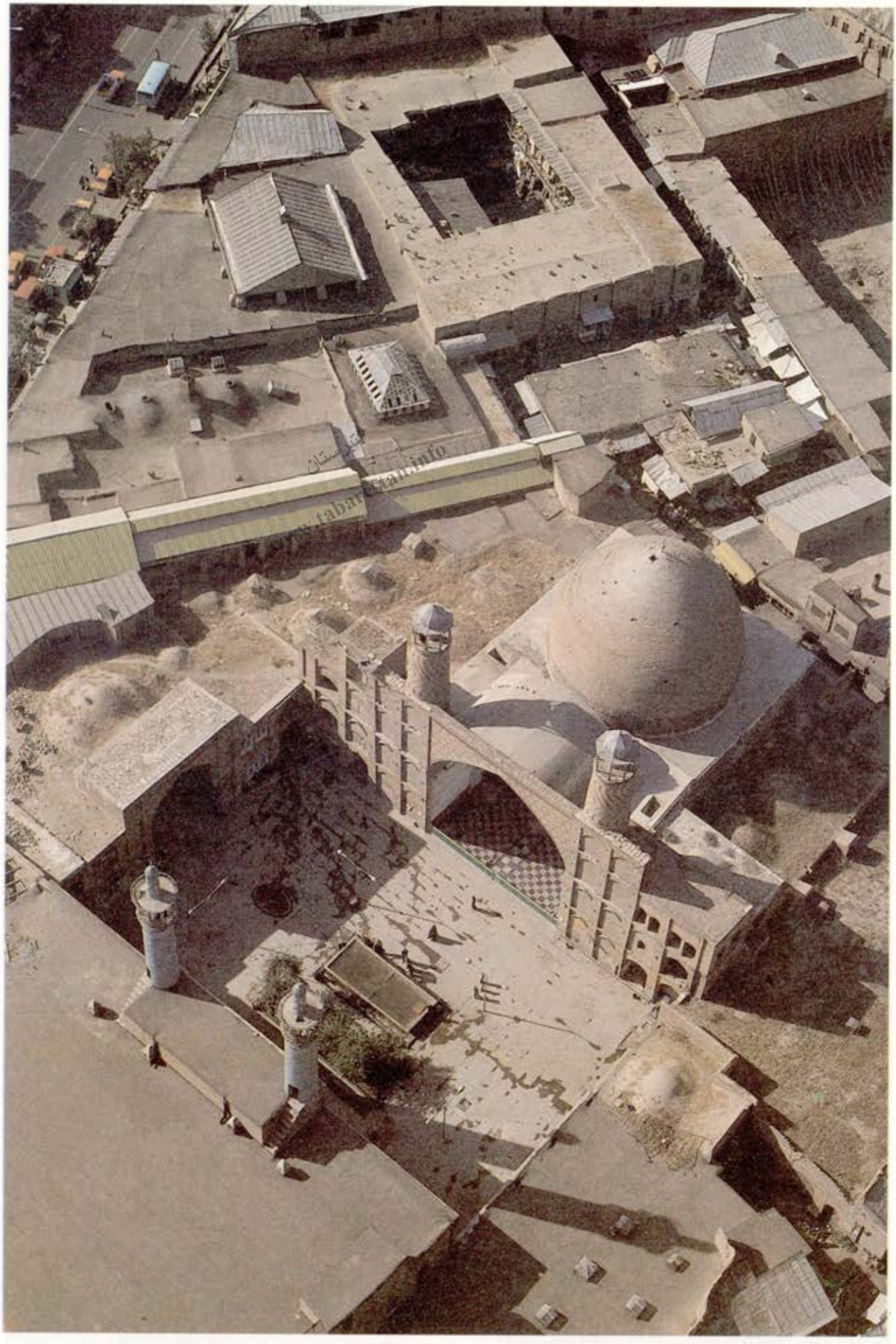

همدان: نمای عمومی شهر

پاسارگاد: نمای عمومی

مشهد: حرم حضرت رضا(ع)

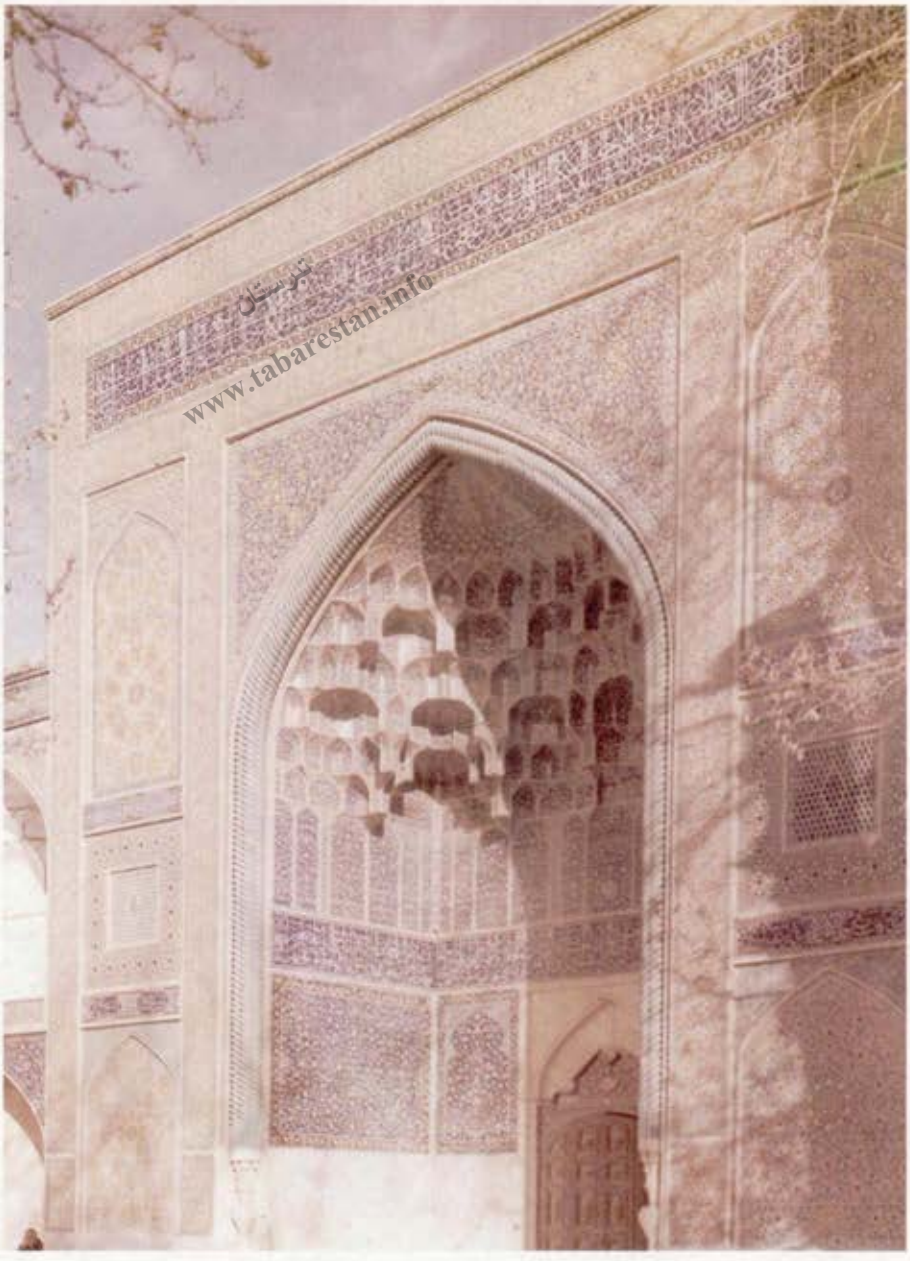
تبرستان
www.tabarestan.info

اصفهان: مدرسه چهارباغ

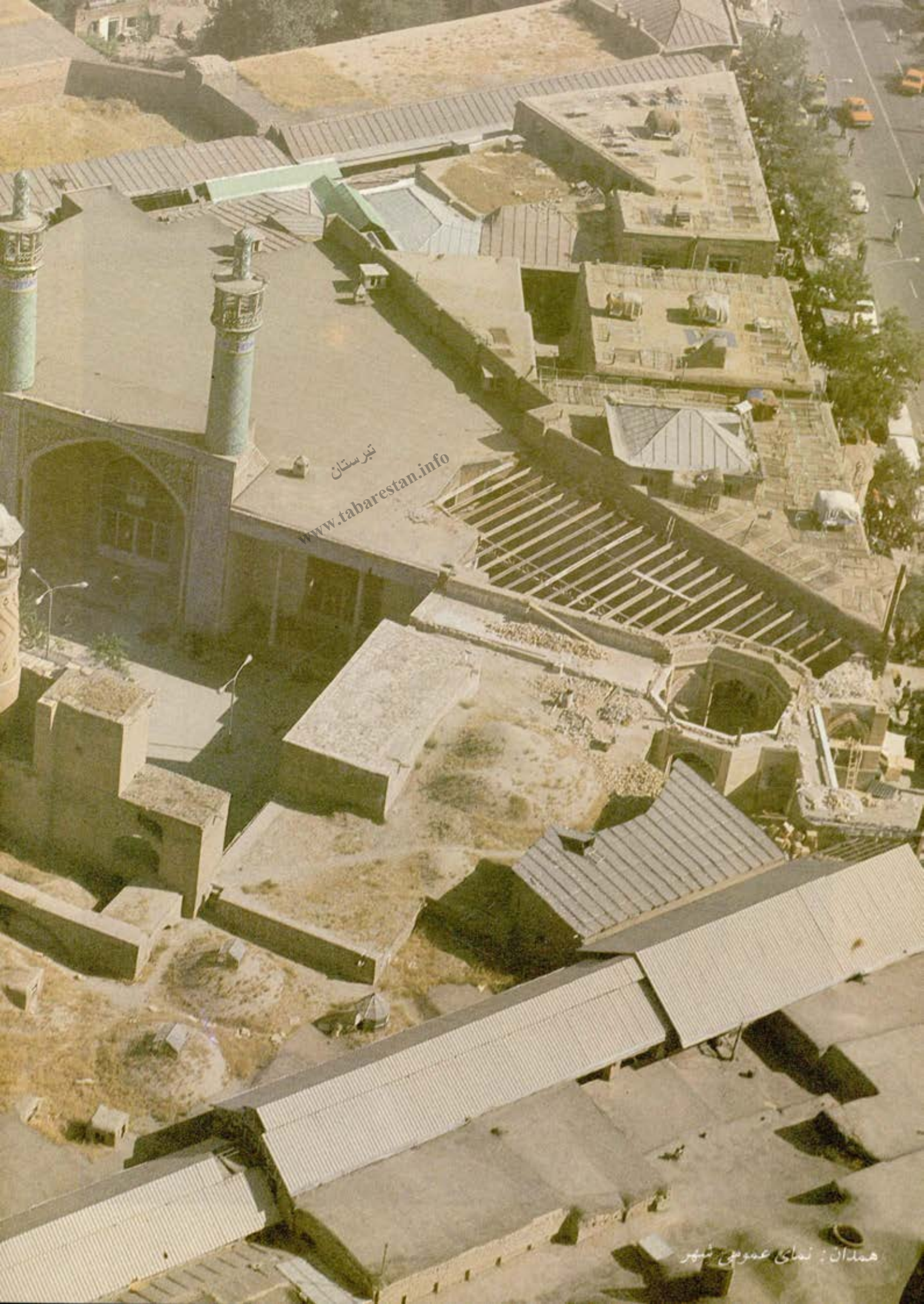

تبرستان
www.tabarestan.info

همدان : نمای عمومی شهر

www.tabarestan.info تبرستان

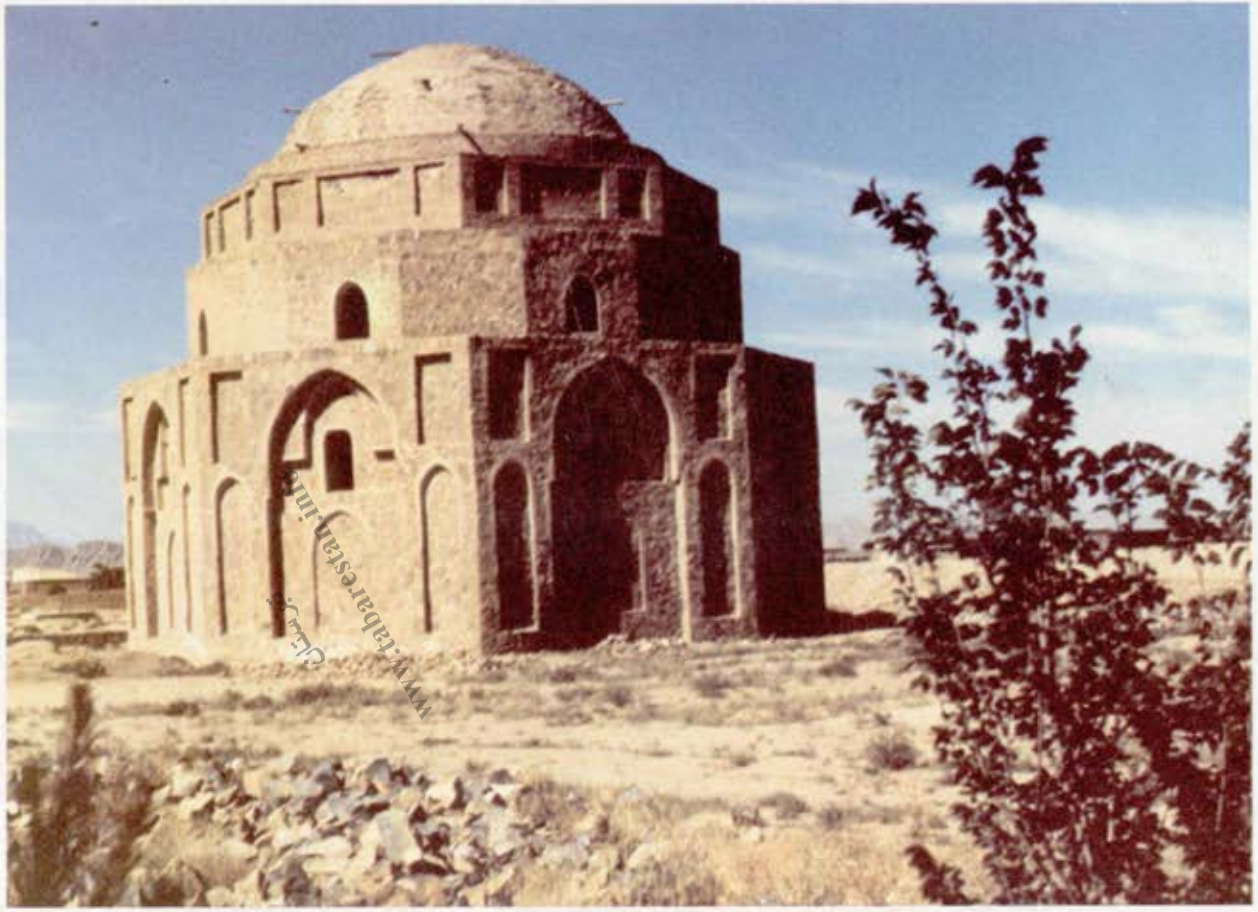

کرمان: گنبد جبلیه

برجها و دیوارهای یار ـ بکر

مشهد: حرم حضرت رضا(ع)

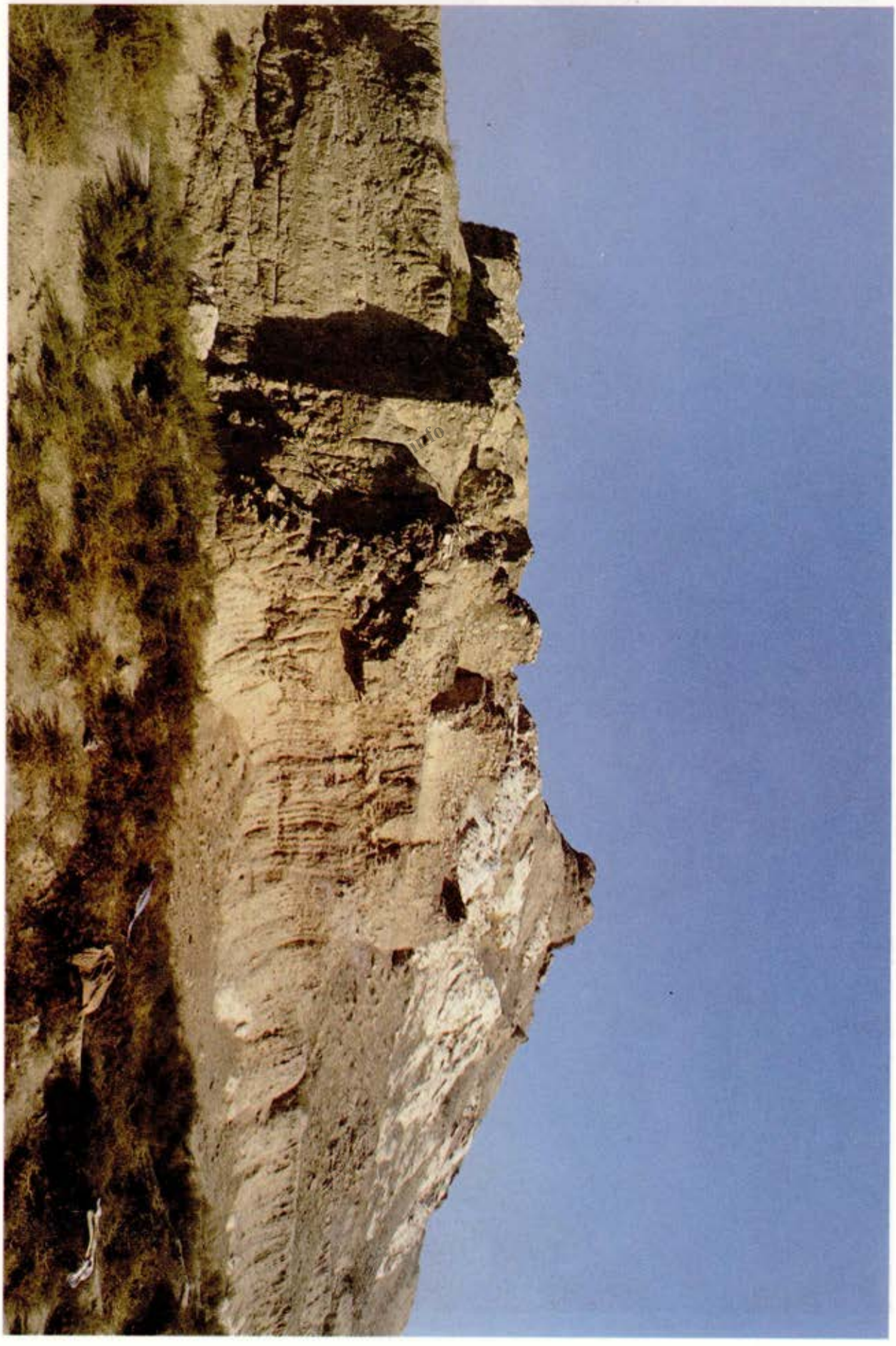

ری: بقایای بارو و حصار شهر

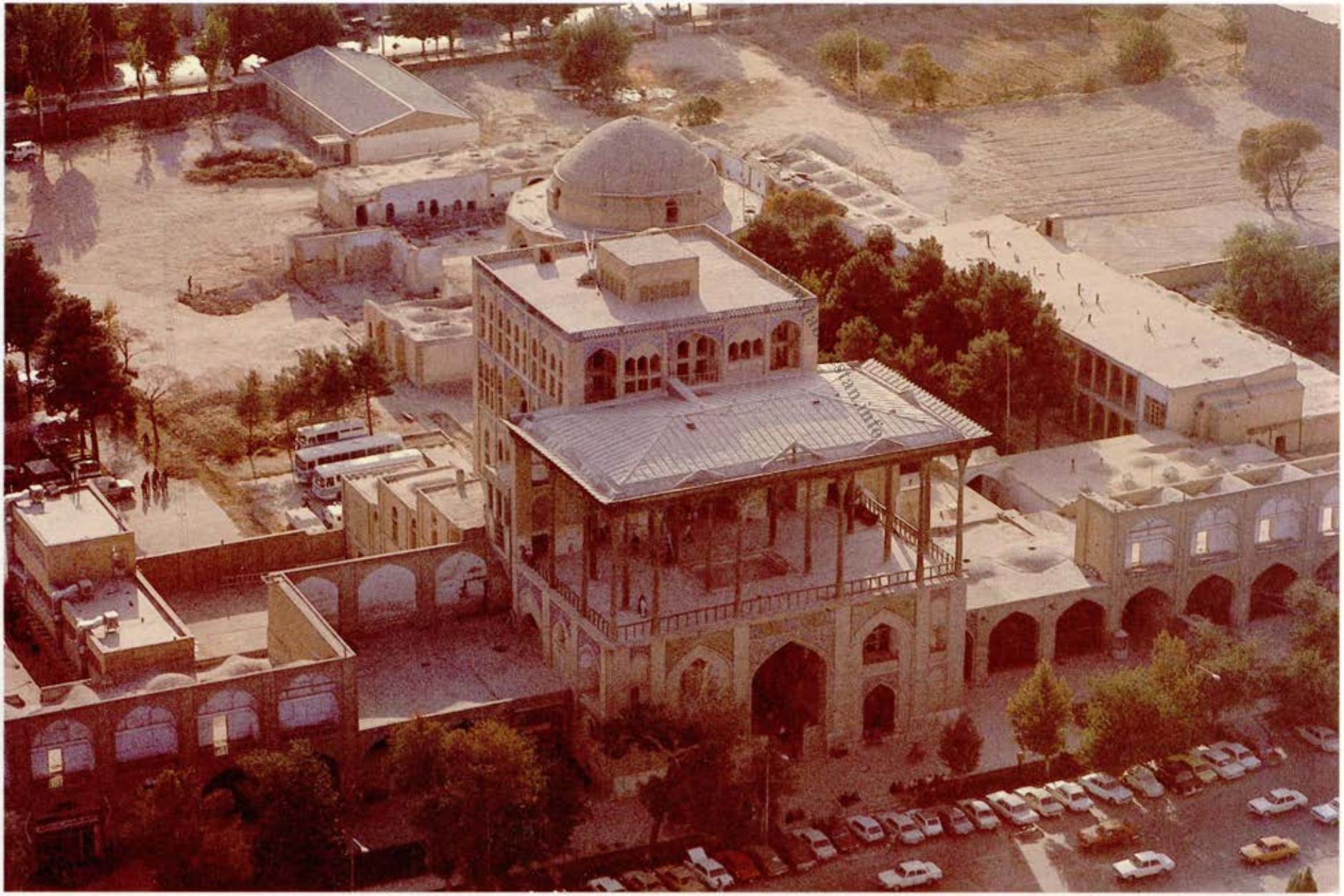

اصفهان: نقش جهان ـ عالی قاپو

تخت جمشید

www.tabarestan.info تبرستان

تهران: فضای عمومی شهر

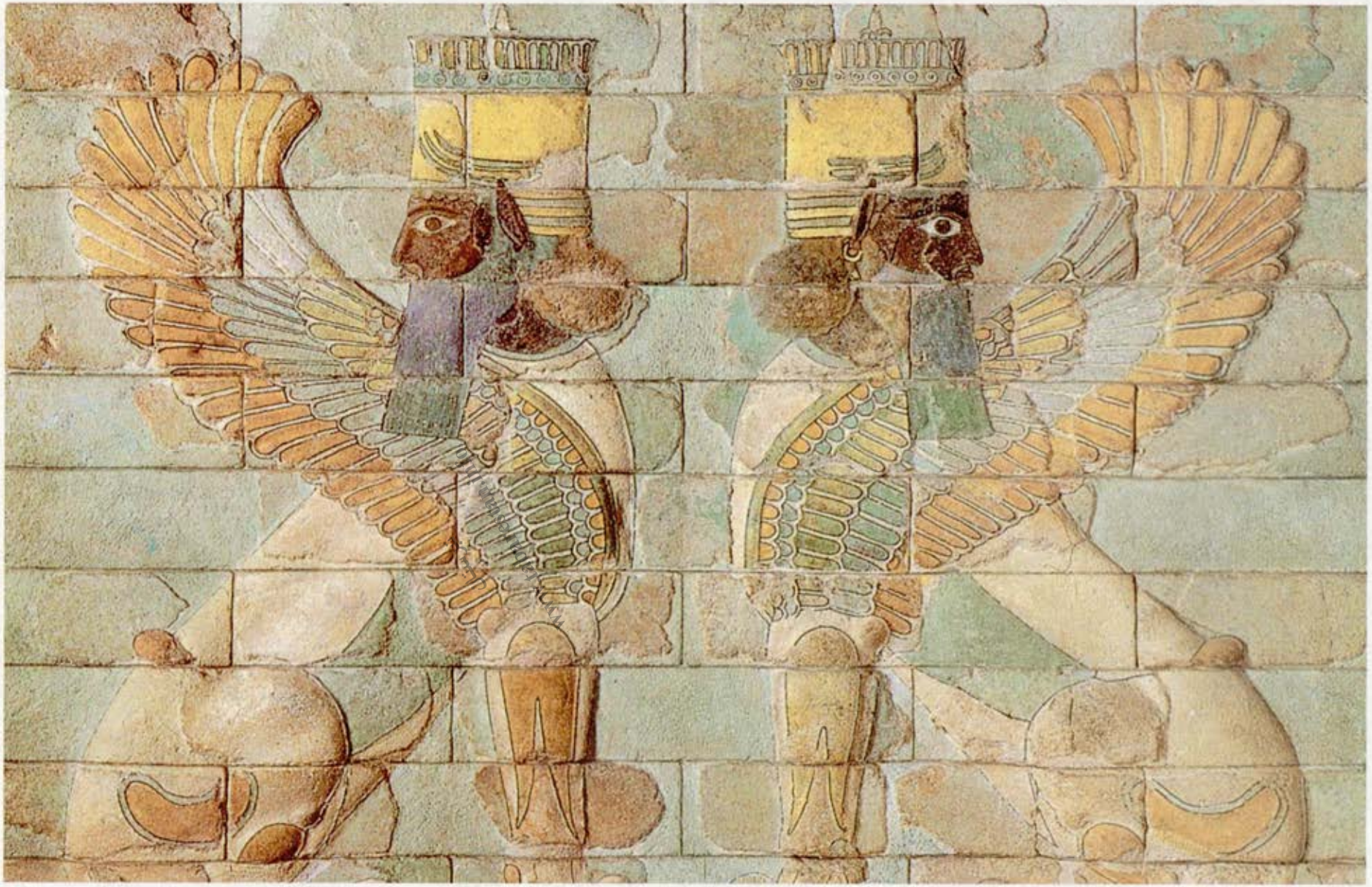

نقش شیر بالدار با چهره انسانی

تبرستان
www.tabarestan.info

بخارا: داخل آرامگاه سلطان سنجر

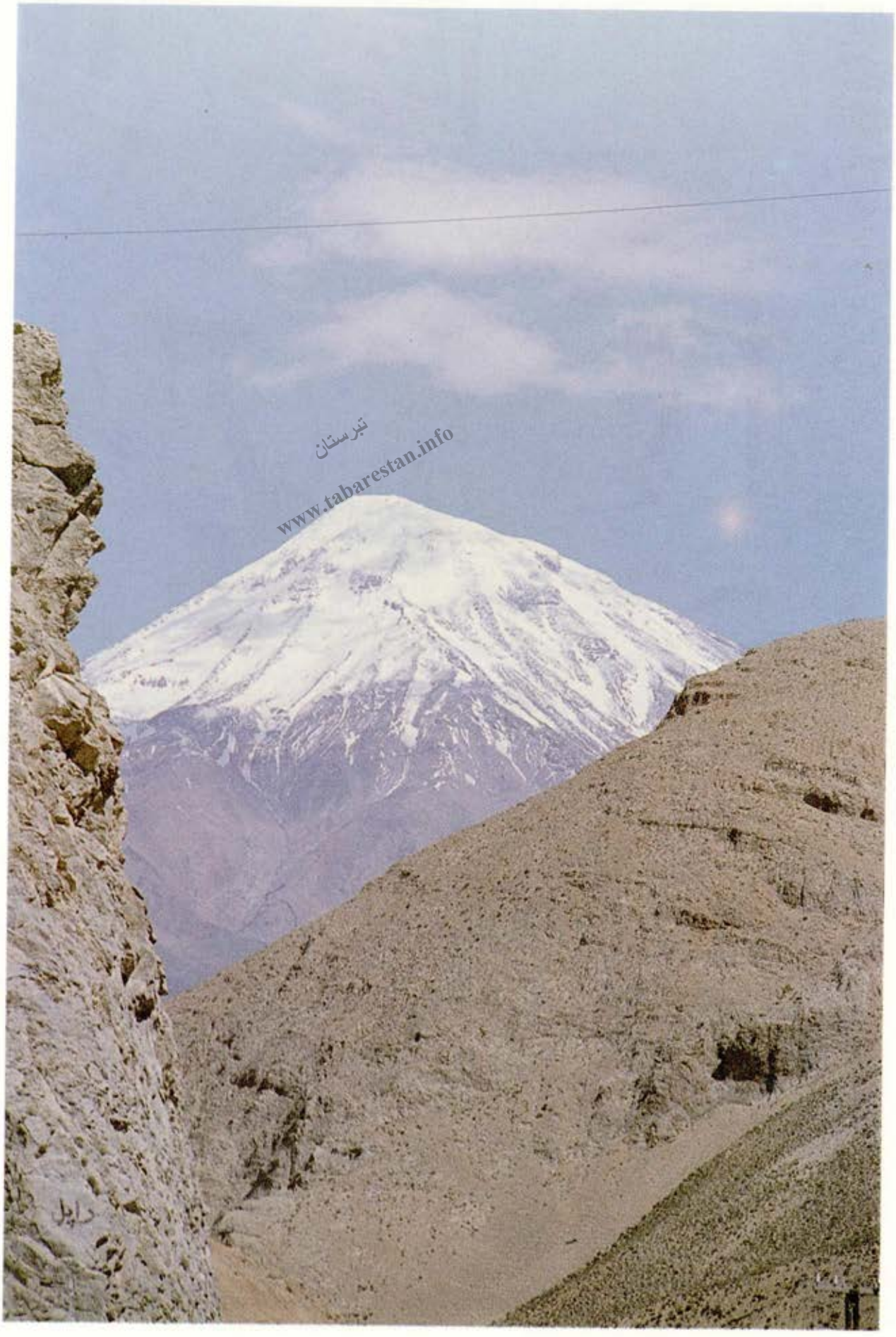
تبرستان
www.tabarestan.info

دماوند: کوه دماوند

کرمان: ارگ بم

www.tabarestan.info تبرستان

تبرستان
www.tabarestan.info

گرگان: قلعه خندان

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

کرمان: ارگ بم

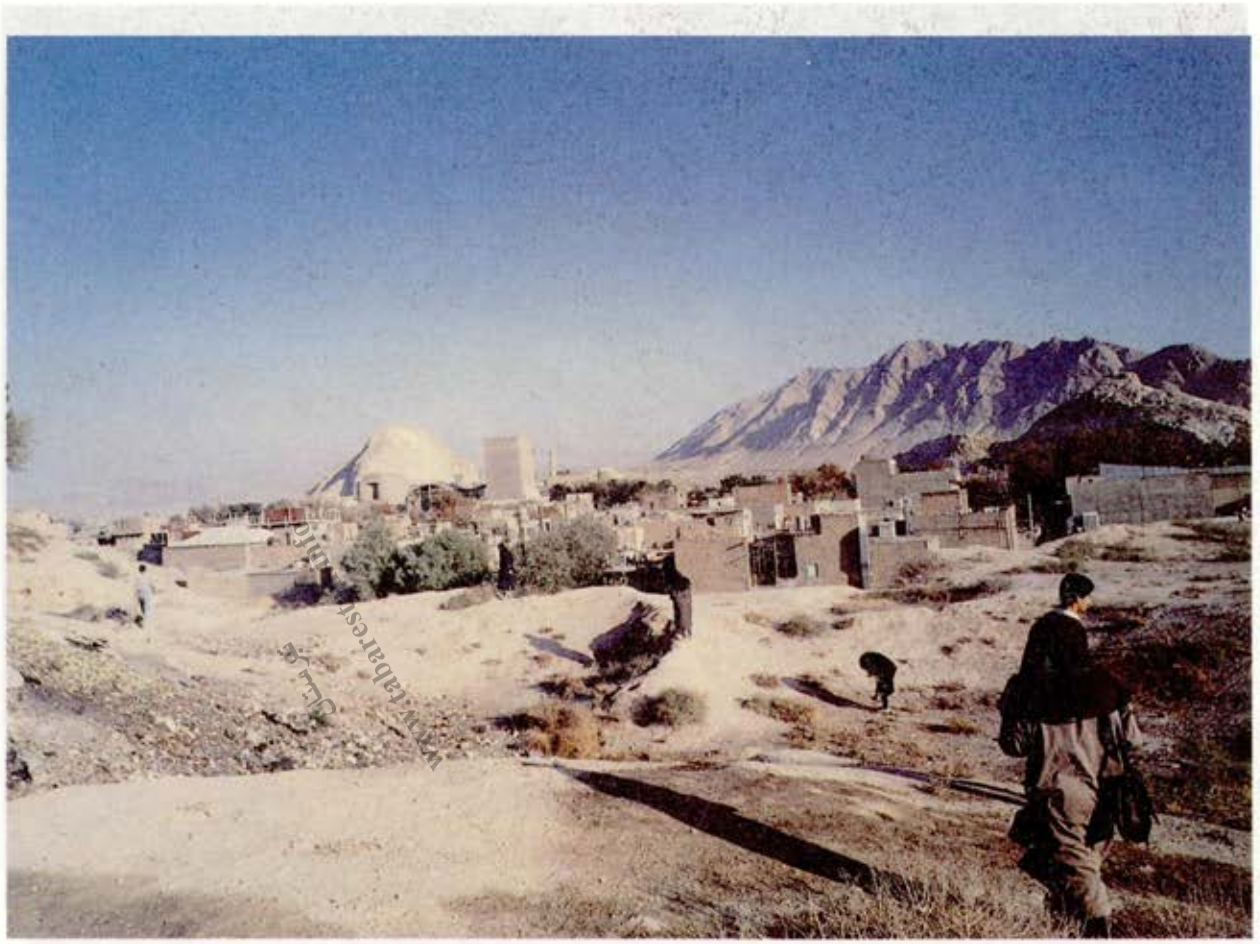

ری: بافت قدیم ری باستان

دشت گرگان : قلّه یساقی

تهران : نمای عمومی شهر

www.tabarestan.info تبرستان

اصفهان - میدان نقش جهان

تبرستان
www.tabarestan.info

شهر نیشابور، پیش از حمله مغول

طرح از: منصور اسلامی

با تشکر از: سازمان اسناد ملی ایران

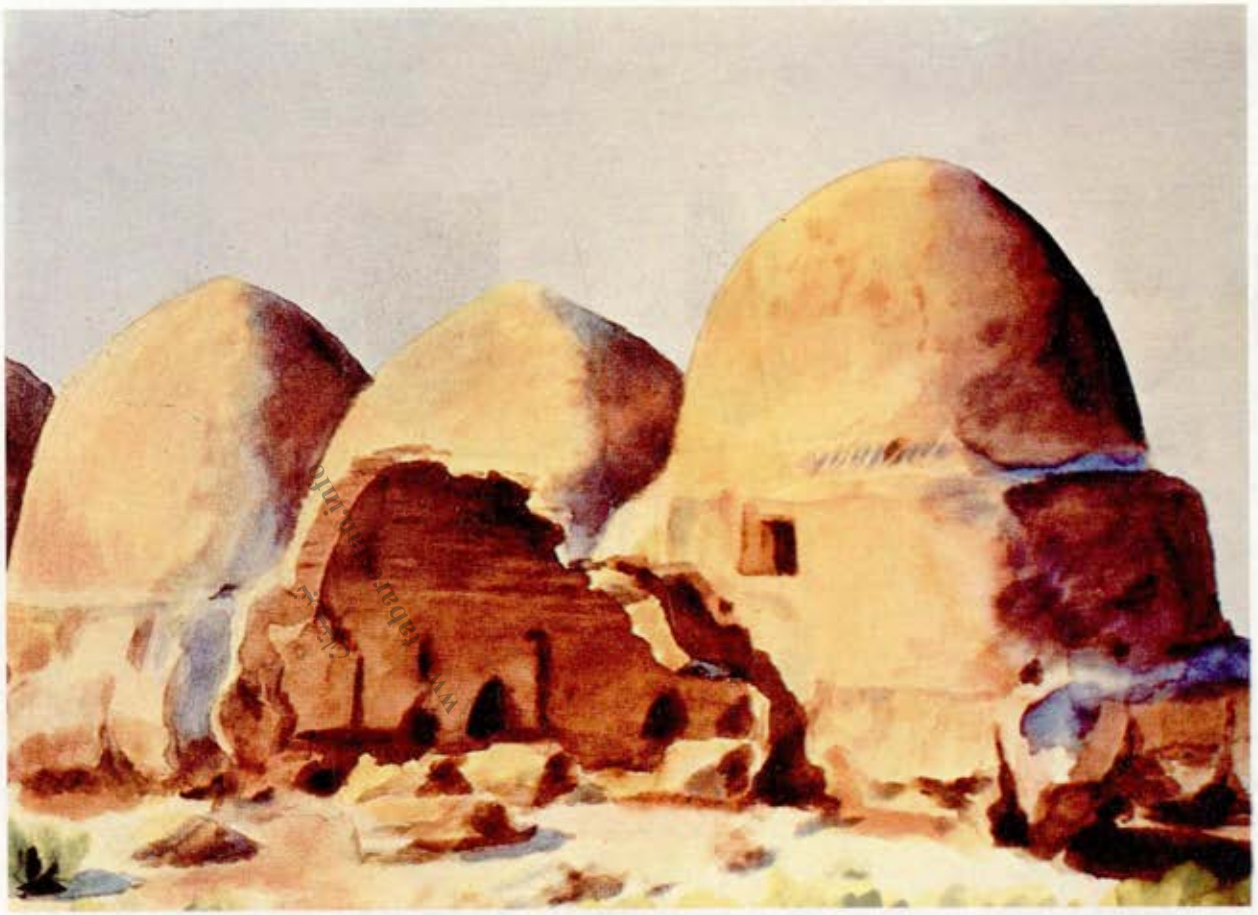

قرقوم مدرسه سیّد شمال غرب کونیااوگنج

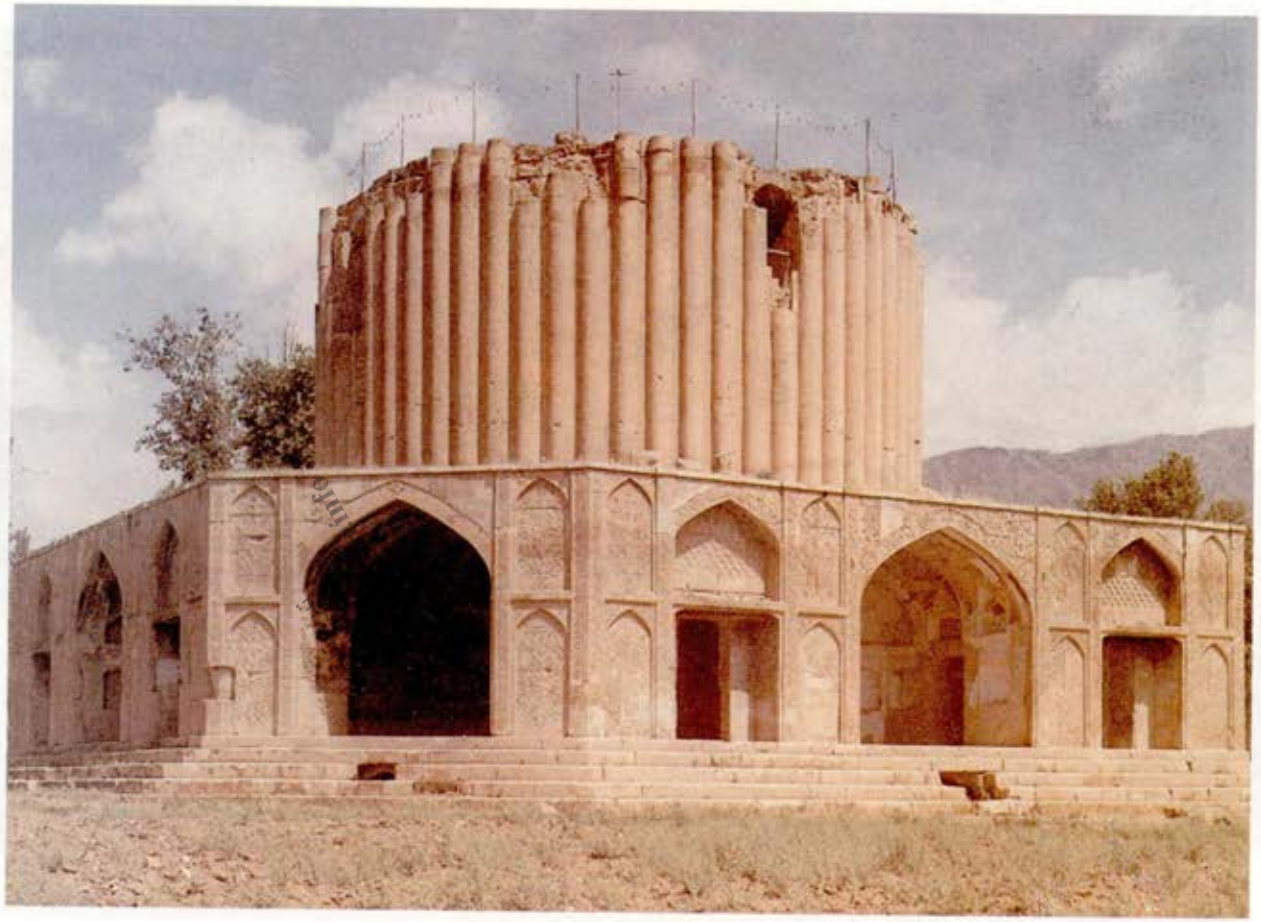

خراسان: کاخ خورشید

تهران : مسجد امام

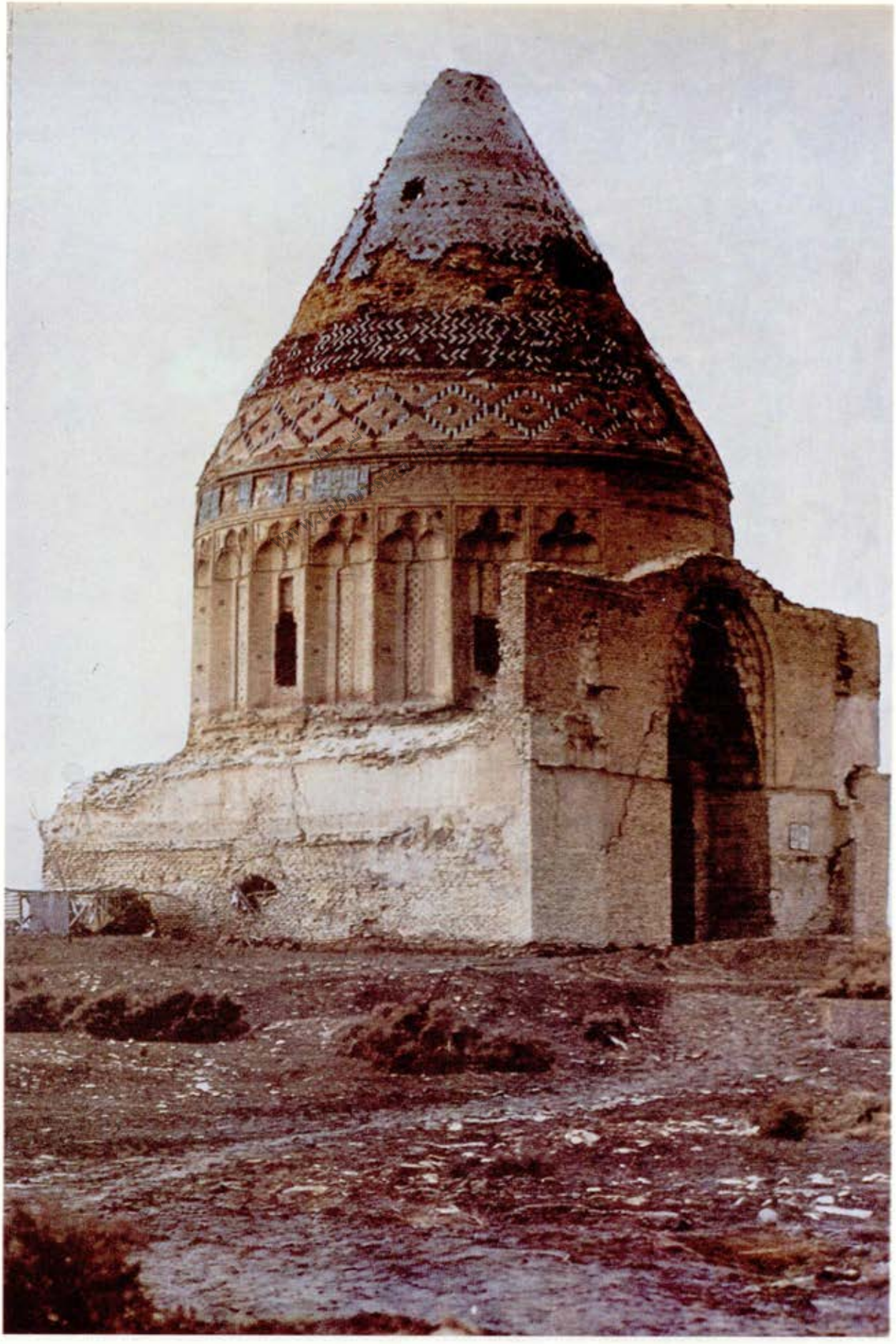

کونیا اورگنج : مقبره سلطان تکش

بیستون : کتیبه بیستون

تبرستان
www.tabarestan.info

بهشهر: کاخ چشمه عمارت

تبرستان
www.tabarestan.info

سکهٔ دریک (طلا)
روی سکهٔ:
هخامنشی

سکهٔ نقره‌پارتی (درهم)
روی سکهٔ:
مهرداد دوم

سکهٔ نقره‌پارتی (درهم)
روی سکهٔ: → پشت سکهٔ
مهرداد دوم

سکهٔ نقره‌ساسانی (درهم)
روی سکهٔ:
اردشیر اول

سکهٔ نقره‌ساسانی (درهم)
روی سکهٔ: → پشت سکهٔ
شاپور اول

سکهٔ نقره‌ساسانی (درهم)
روی سکهٔ:
. . . . . .

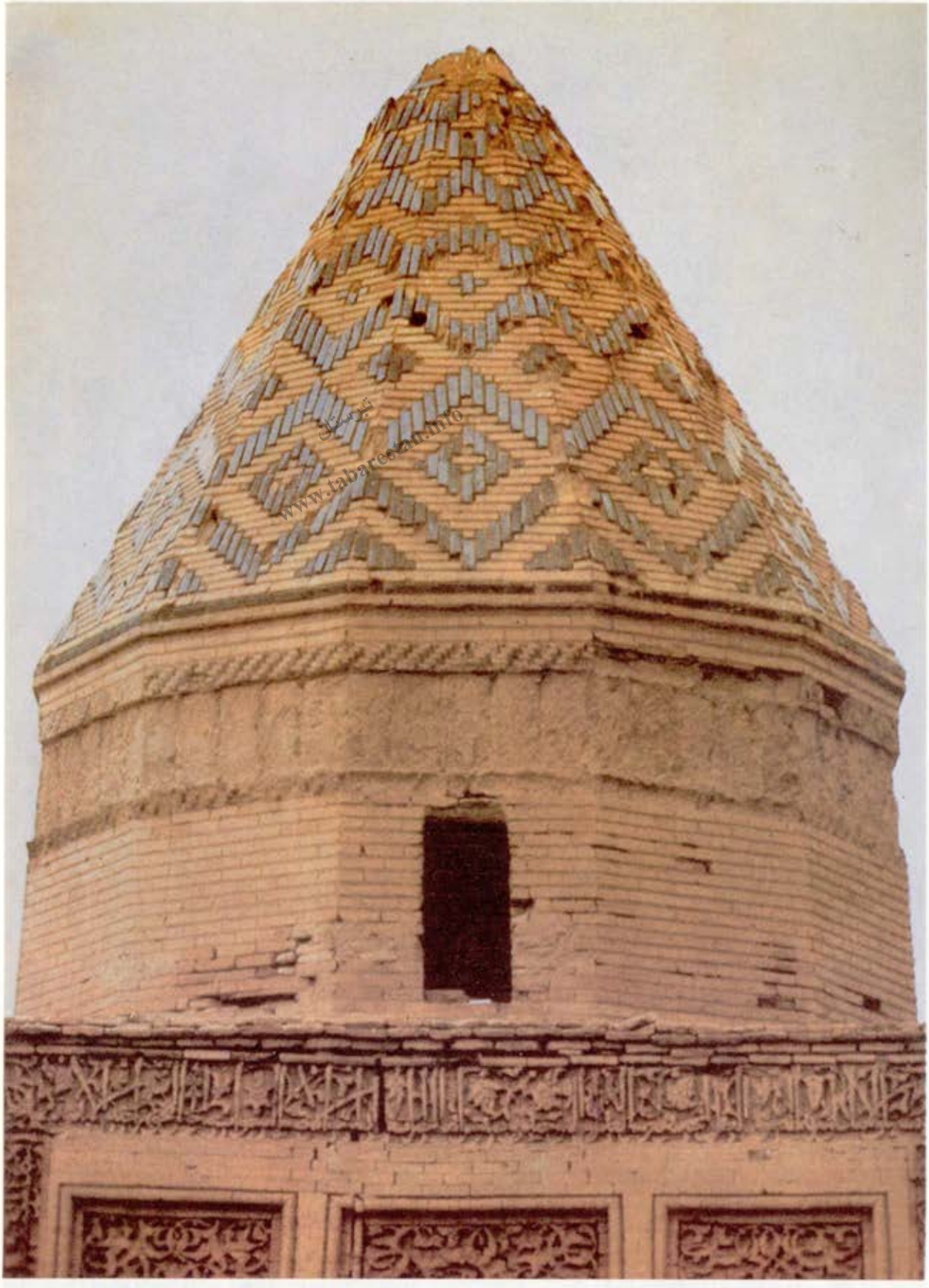

اورگنج : آرامگاه آلب ارسلان

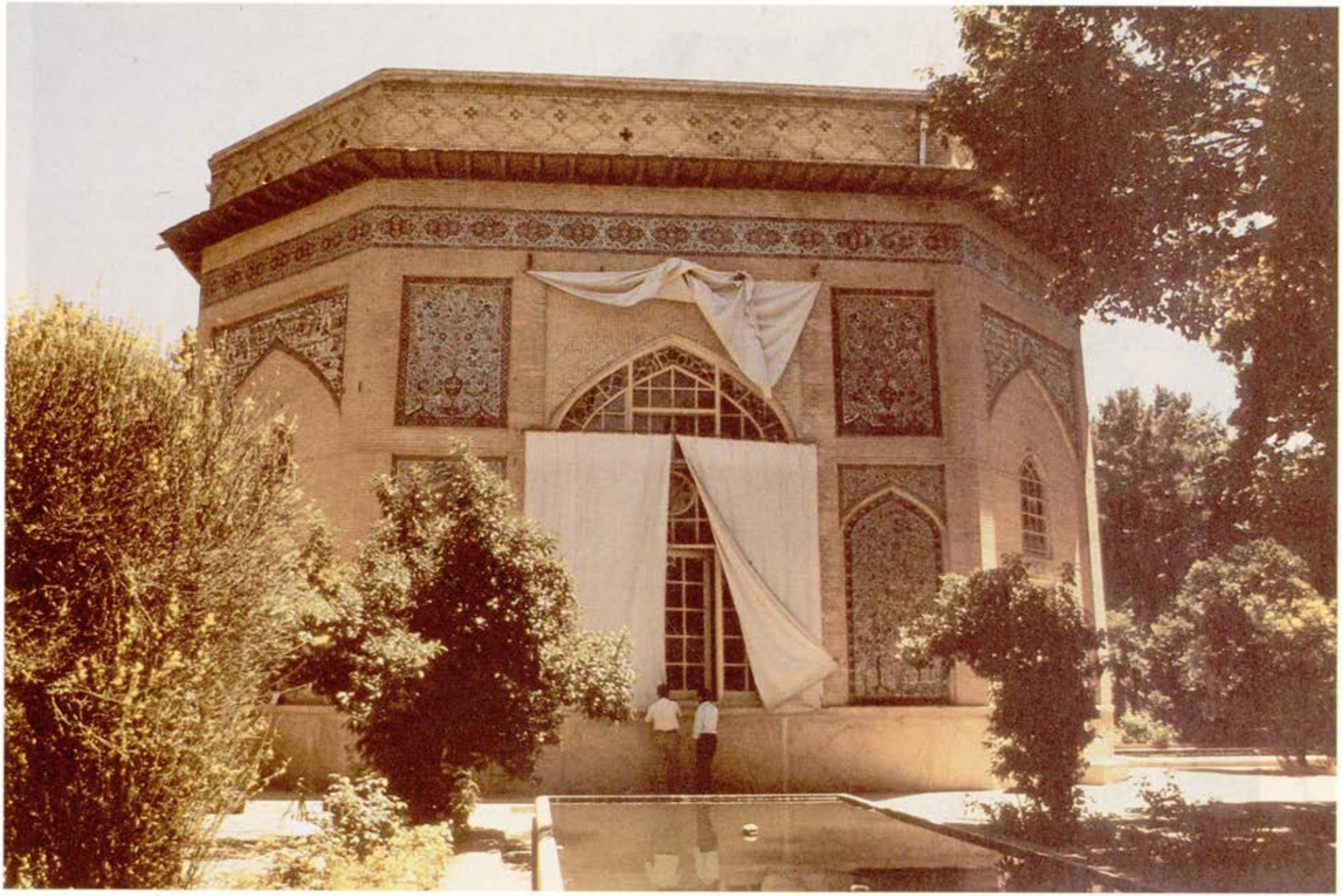

شیراز: موزه پارس

ری: حصار شهر

کردستان: نمای عمومی غار کرفتو

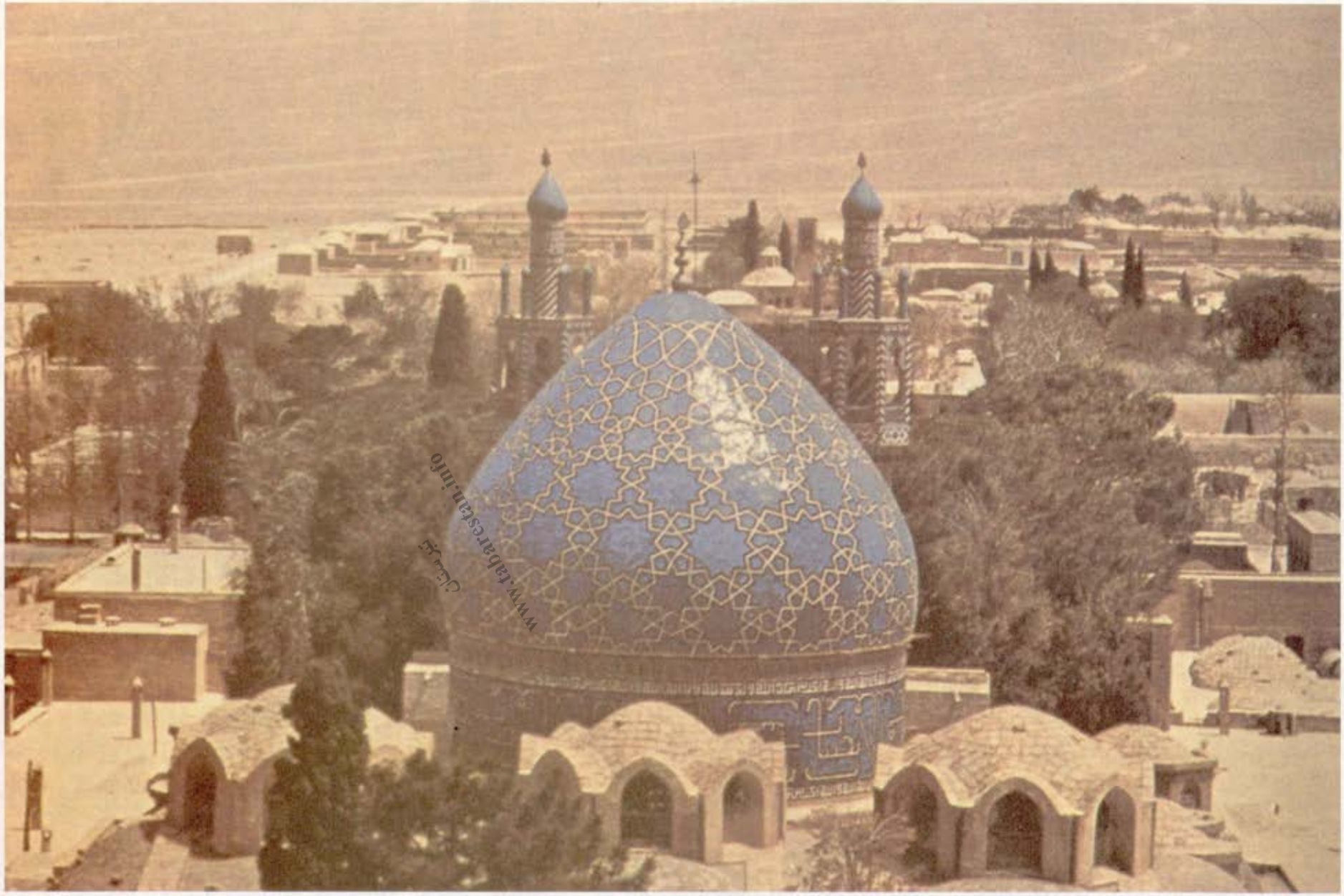

ماهان کرمان: آرامگاه شاه‌نعمت‌الله‌ولی

تبریز: نمای عمومی شهر

www.tabarestan.info تبرستان

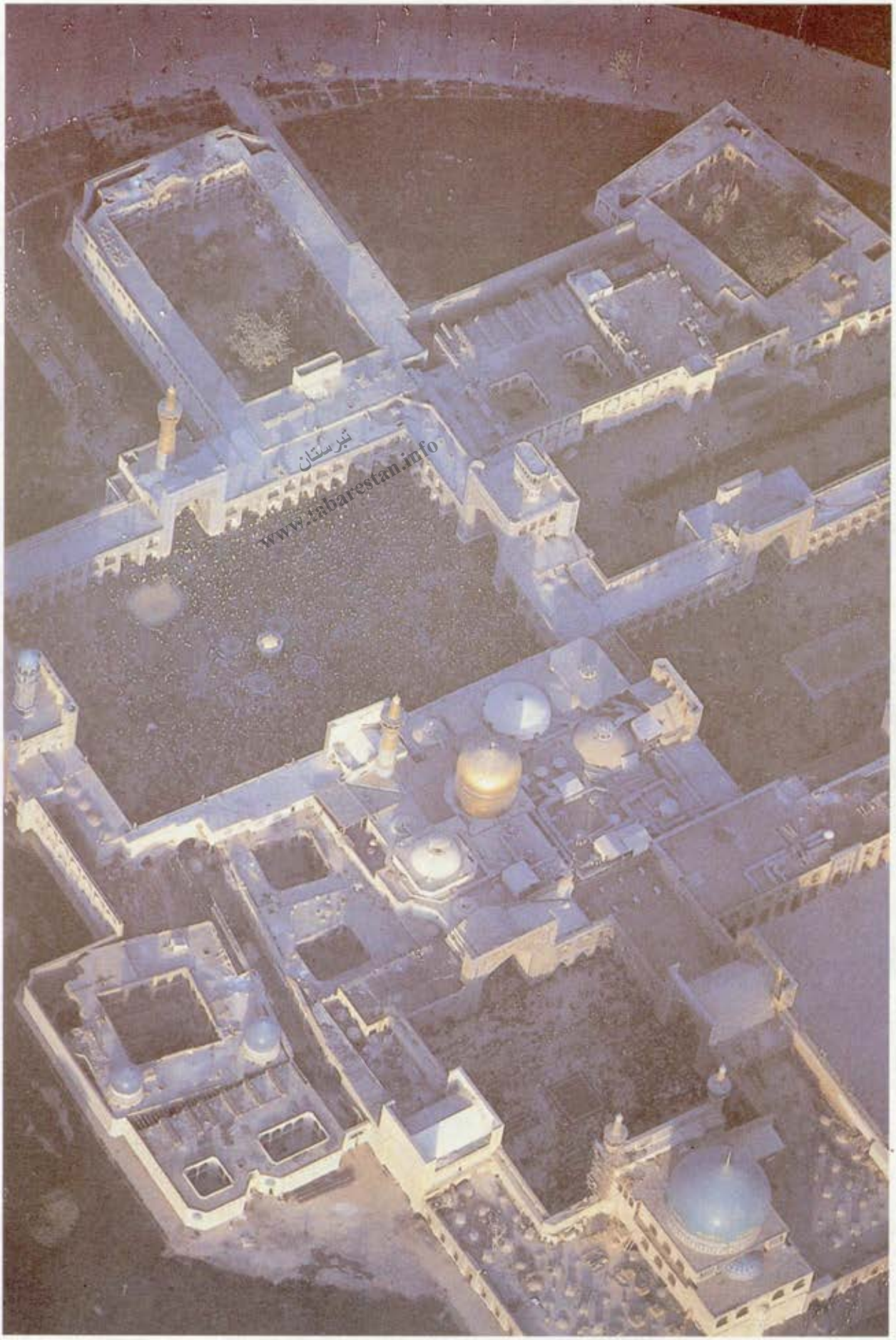
تبرستان
www.tabarestan.info

مشهد: مجموعه حرم حضرت رضا(ع)

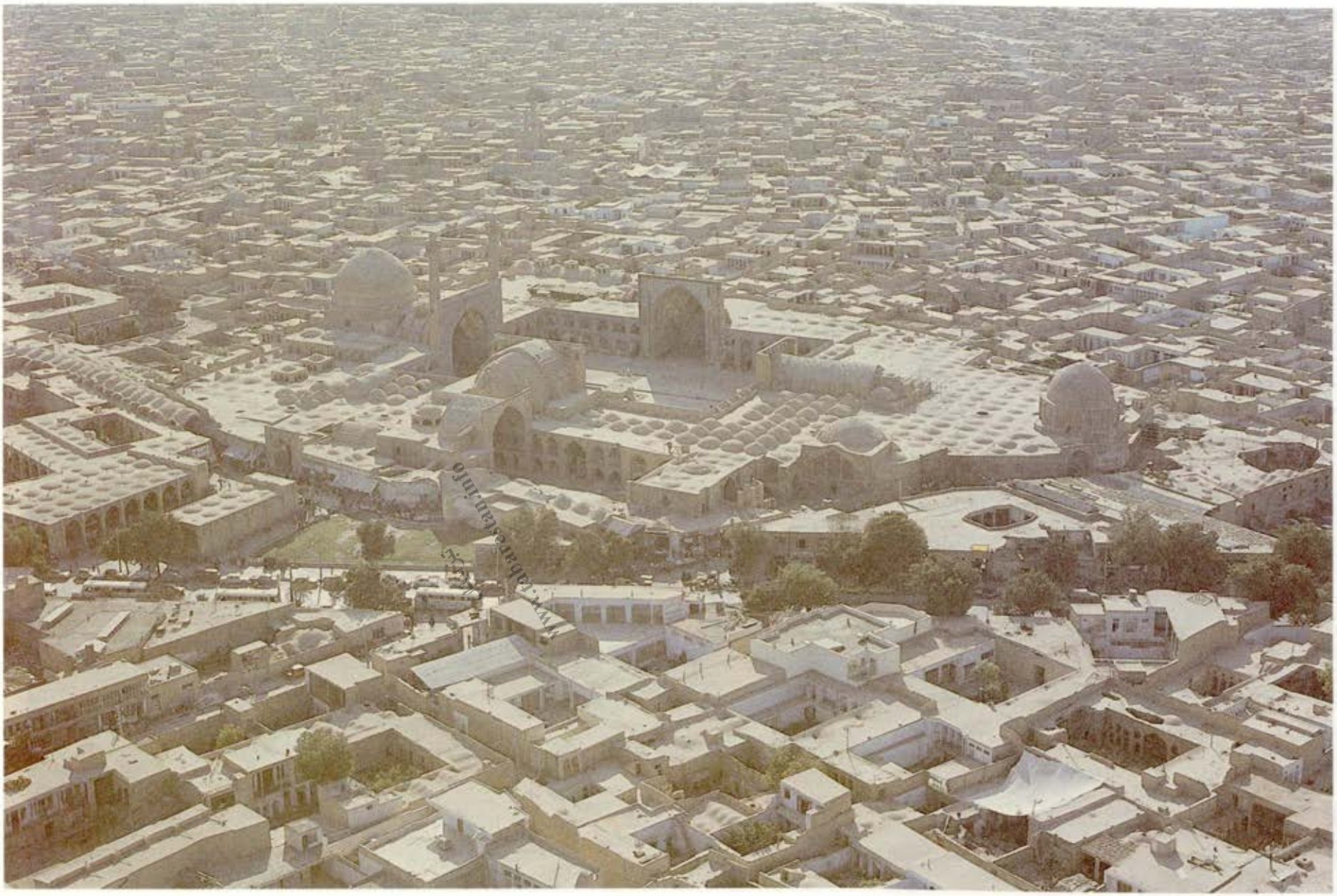

اصفهان: نمای عمومی بخشی از شهر

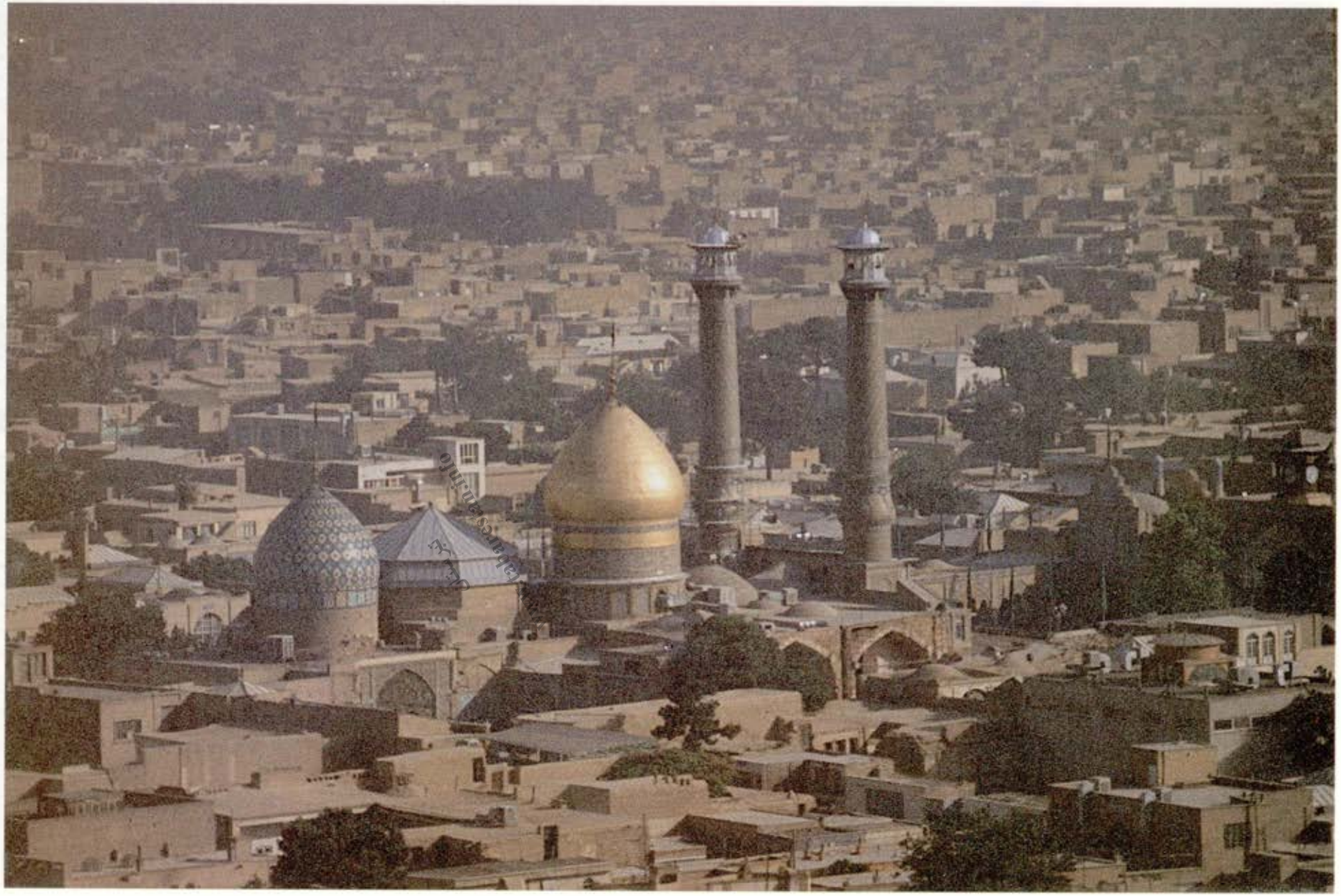

ری: حضرت عبدالعظیم

ری: بقایای حصار شهر

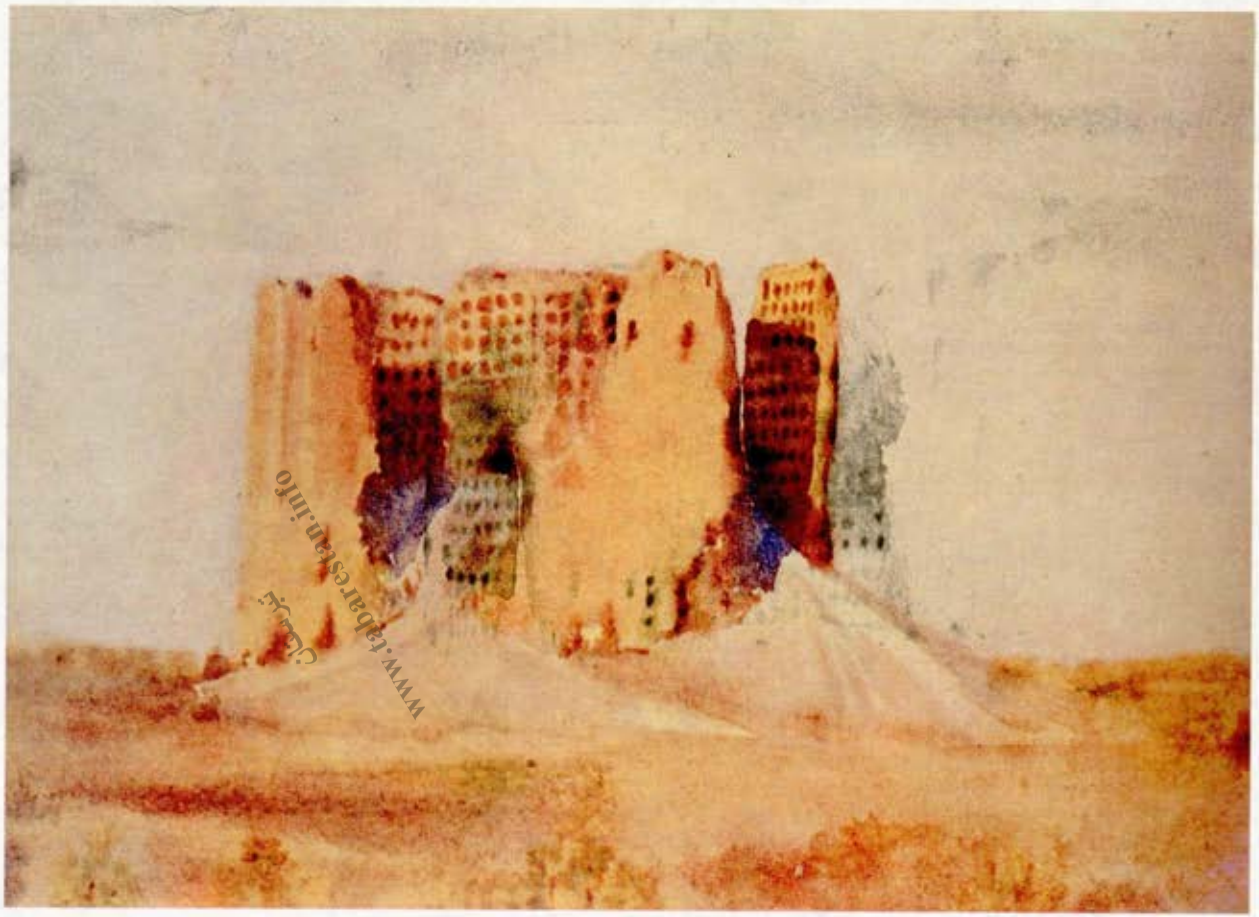

نمای عمومی کبوترخانه

بخارا: آرامگاه سلطان سنجر

www.tabarestan.info

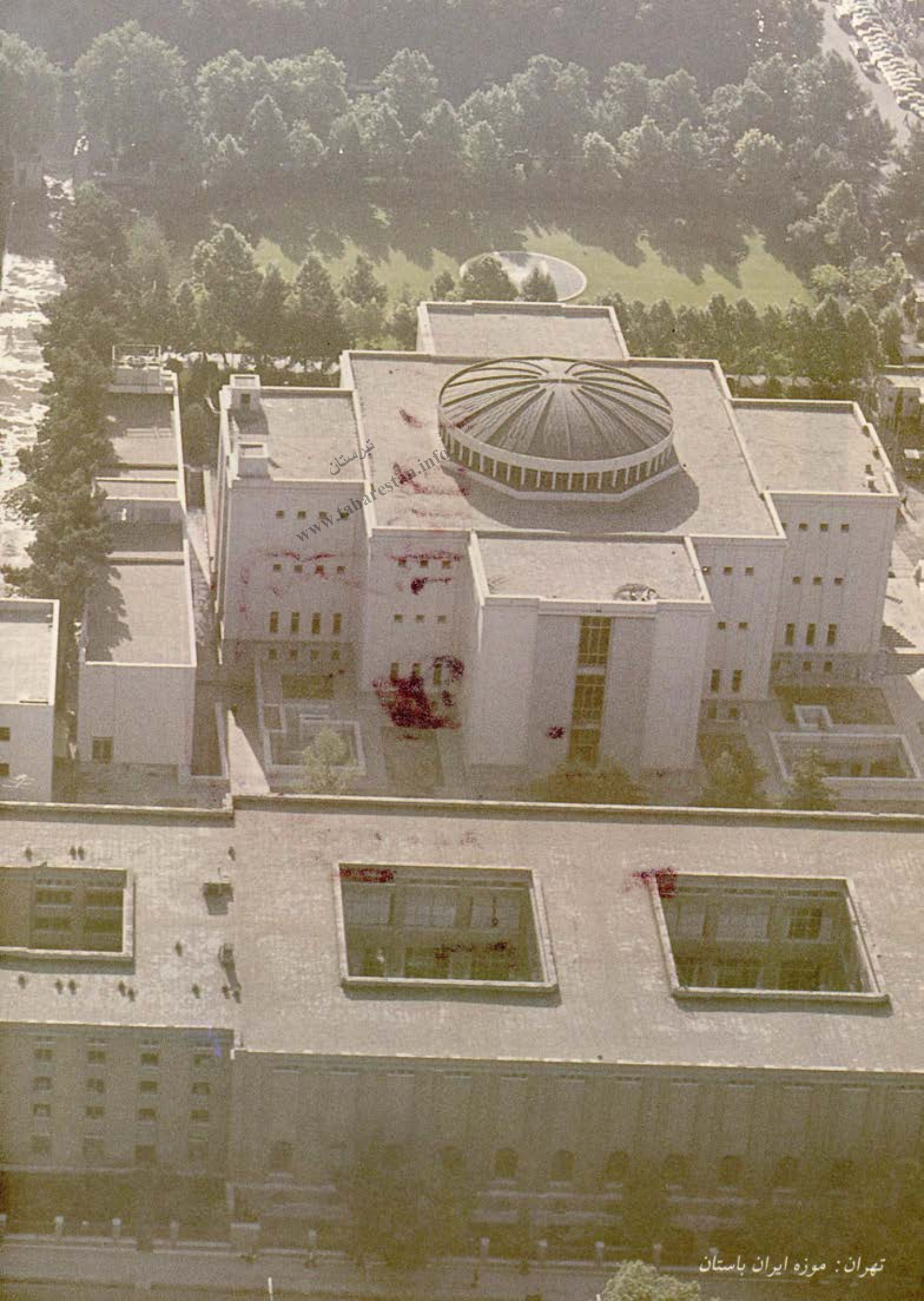

تهران: موزه ایران باستان

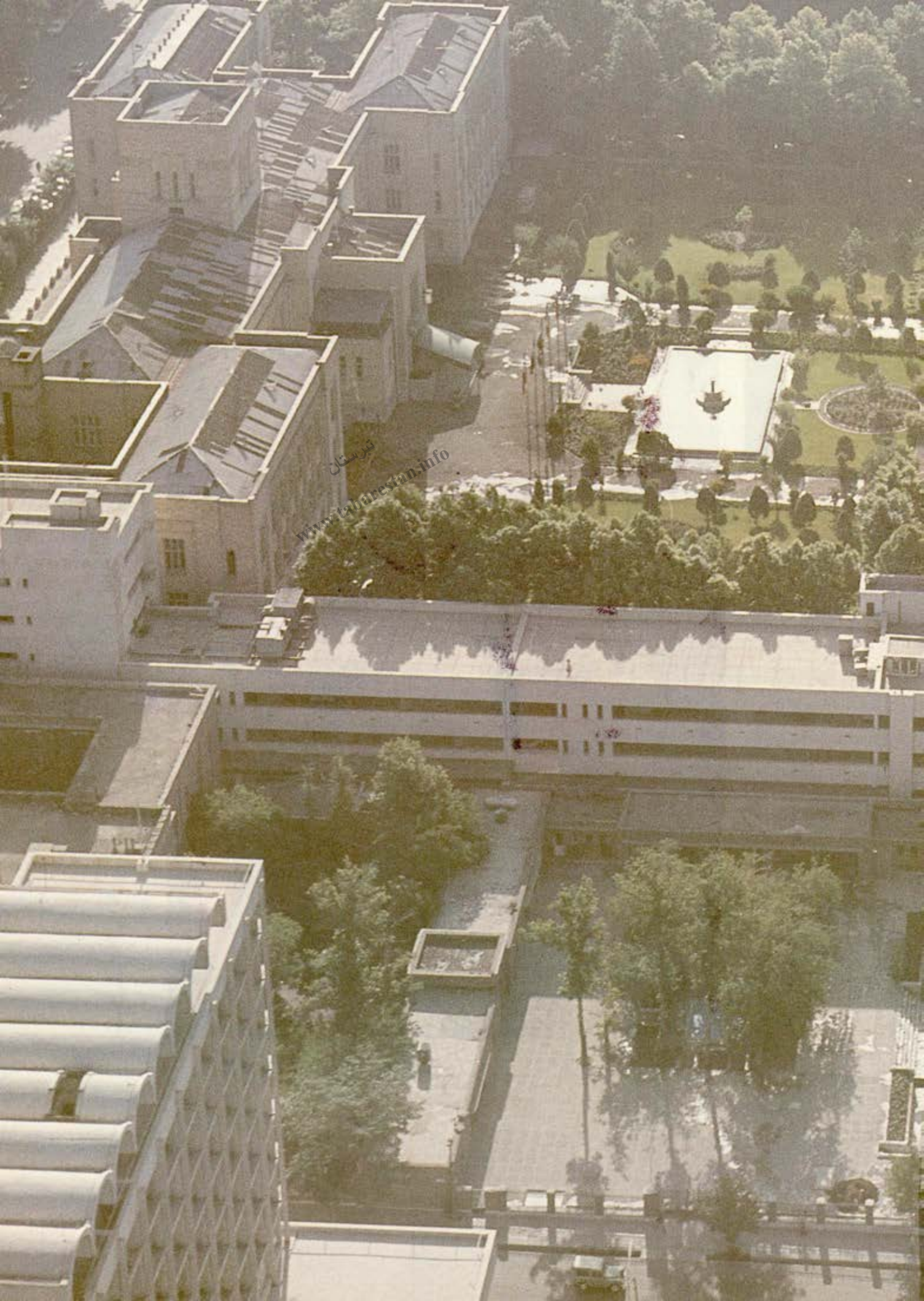
تبرستان
www.tabarestan.info

مرو قدیم: مقبرهٔ محمدبن سنبل

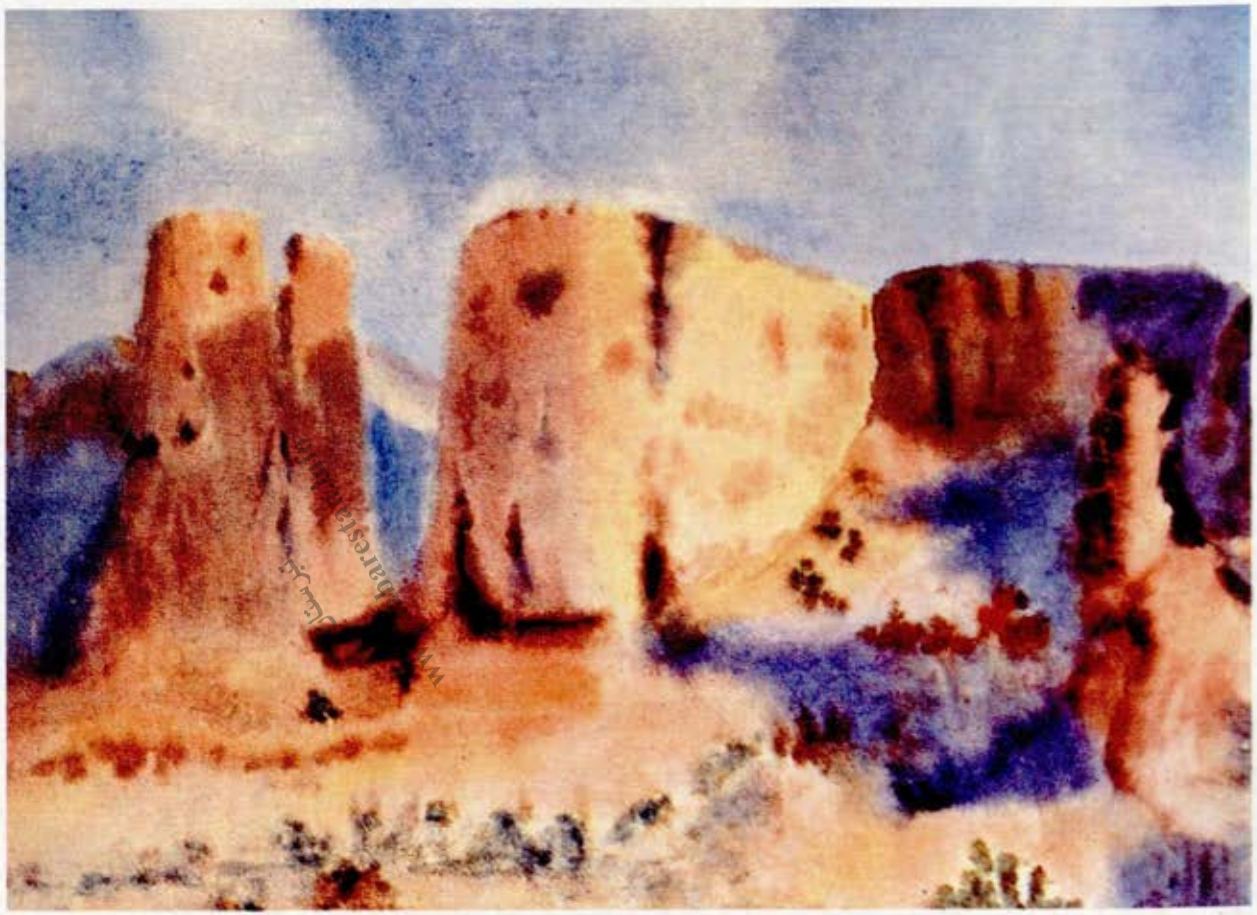

نمای عمومی کبوترخانه

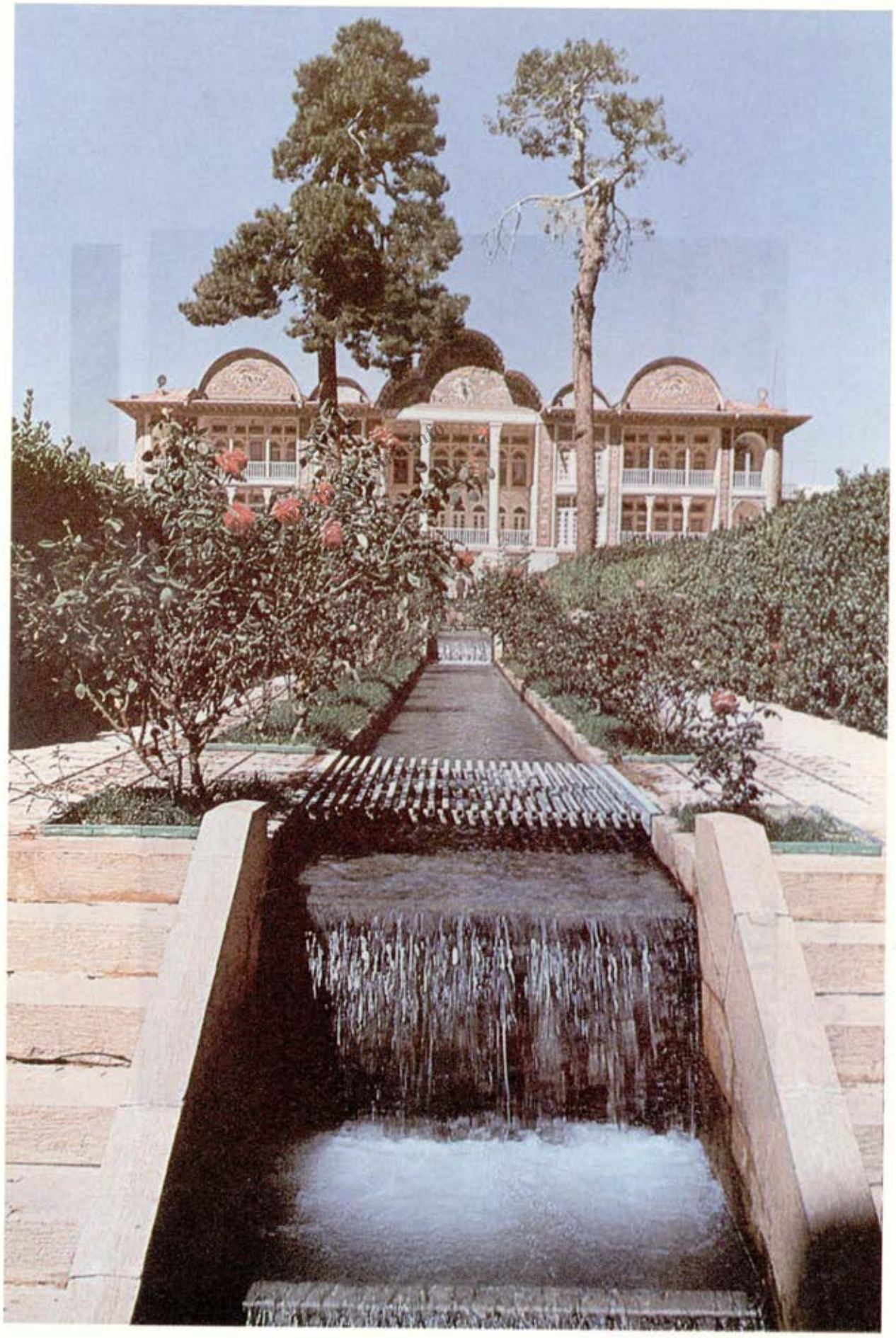

شیراز: کاخ ارم

دشت گرگان : دیوار دفاعی گرگان

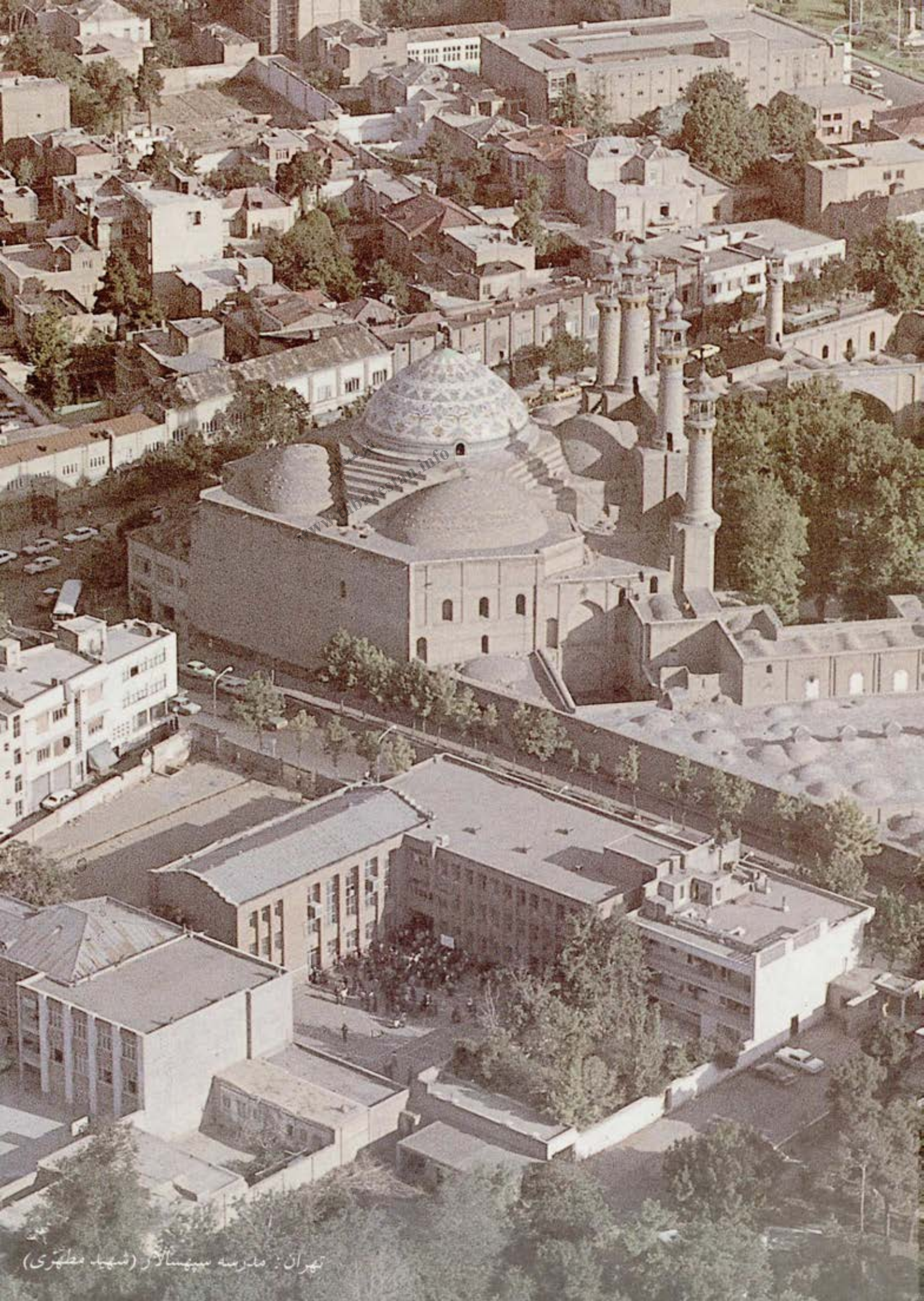

تهران: مدرسه سپهسالار (شهید مطهری)

همدان: نمای عمومی شهر

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info
تبریز شاه‌کلی

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

قزوین - نمای عمومی شهر

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

همدان: هگمتانه

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

اصفهان: مسجد شیخ لطف‌الله

تبرستان
www.tabarestan.info

www.tabarestan.info
تبرستان

Armina
Urašṭu
Armenia
Wüste Kara Kum
Kaspisches Meer
Parthava
Parthoi
Māda
Mediē
Aθurā
Aššur
Dašt-e Kavīr
Dašt-e Lūt
Babiru
Babili
Babylonia
Uvja
Elam
Suziane
Pārsa
Persis
Persischer Golf
an-Nafūd al-Kubrā
Makai
Satrapien und ihre Hauptvölker, gegliedert nach Trachten
Topographie und Typographie
Archäologische Funde
Maßstab 1 : 4 000 000
Scale
Herausgegeben vom Sonderforschungsbereich 19 »Tübinger Atlas des Vorderen Orients« der Universität Tübingen
Autor: Gerd Gropp
Kartograph: Christian Bandomer
Kartographische Gesamtleitung: Wolfgang Denk
© 1988 Dr. Ludwig Reichert Verlag · Wiesbaden

www.tabarestan.info تبرستان

همدان: نمای عمومی شهر

www.tabarestan.info

همدان: نمای عمومی شهر

www.tabarestan.info

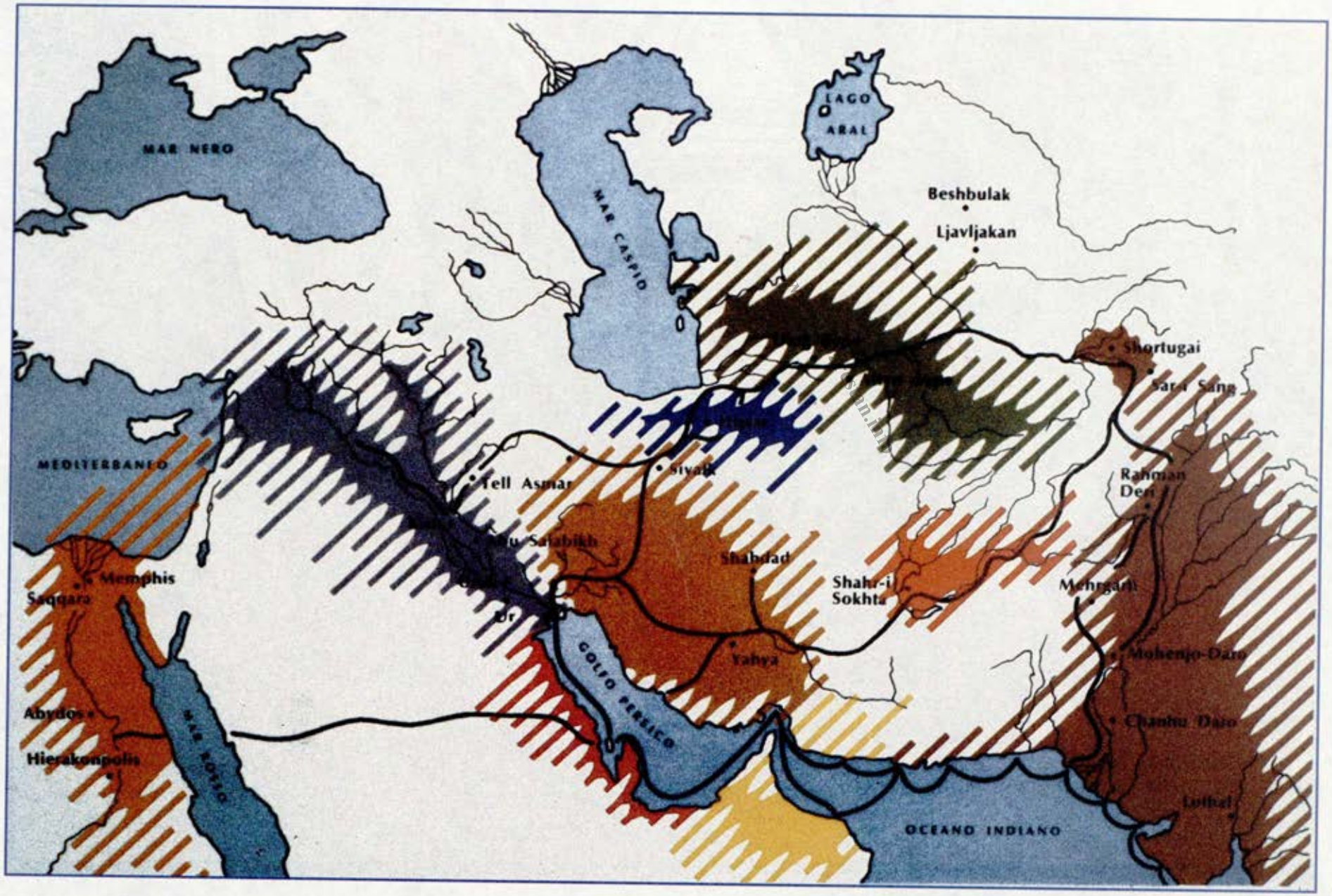
MAR NERO
MAR CASPIO
LAGO ARAL
Beshbulak
Ljavljakan
Shortugai
Sarai Sang
MEDITERRANEO
Tell Asmar
Siyalk
Rahman Dehri
Shahdad
Shahr-i Sokhta
Mehrgarh
Memphis
Saqqara
Yahya
Mohenjo-Daro
Abydos
Hierakonpolis
MAR ROSSO
GOLFO PERSICO
Chanhu Daro
Lothal
OCEANO INDIANO

زیگورات: چغازنبیل

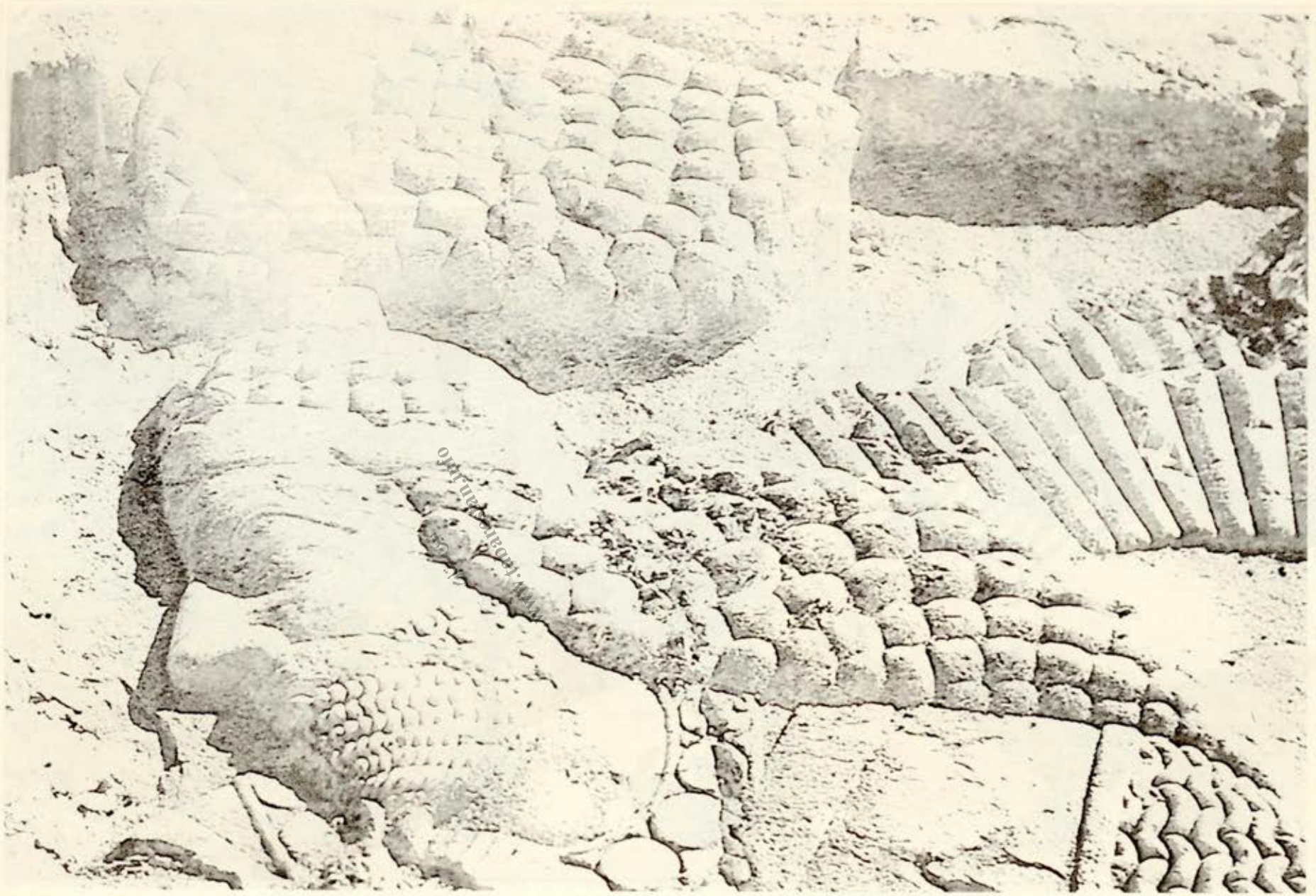

فیروزآباد: نقش برجسته اردشیر

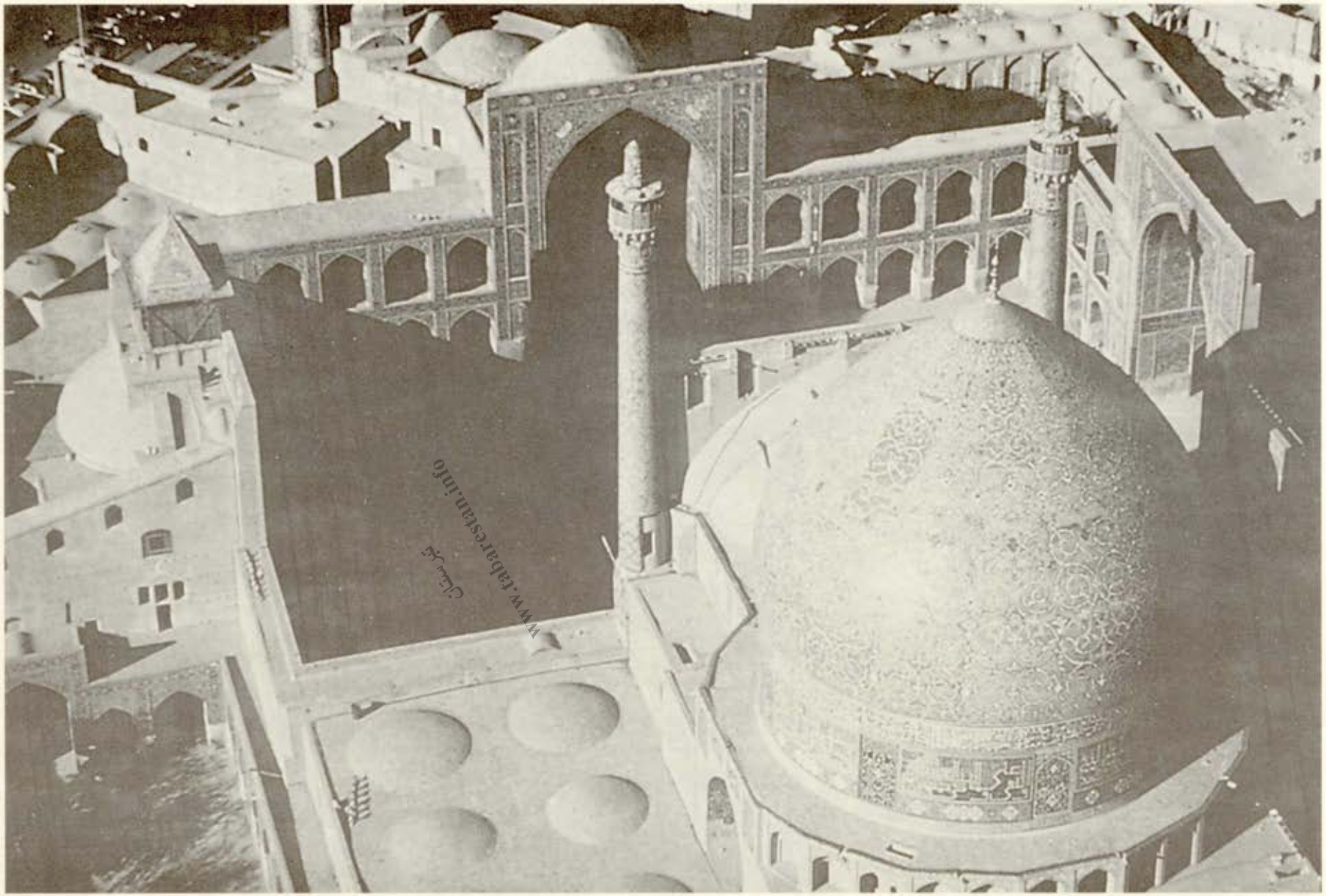

اصفهان: مسجد امام

www.tabarestan.info

ابیانه : نمای عمومی

www.tabarestan.info

فیروزآباد: نقش برجسته

تبرستان
www.tabarestan.info

About the earliest Iranian capitals, Ekbatana, passargade, Susa, Perspolis,Marv, Madaen (Ctesiphon), Rayy, Darab, Chazneh, Nishapur, Kerman, Sabzwar, Herat, Samarqand, Kharazm, Tabriz, Sultanieh, Qazwin, Isfahan, and Shiraz, we have useful information from the above mentioned travellers.

For 3000 years these capitals were political centers of Iran. In most of the travel books particularly from the 15th to 19th centuries we can find admirable records and information on Iranian capitals, together, with information on Iranian history, geography, arts, architecture and town planning.

www.tabarestan.info تبرستان

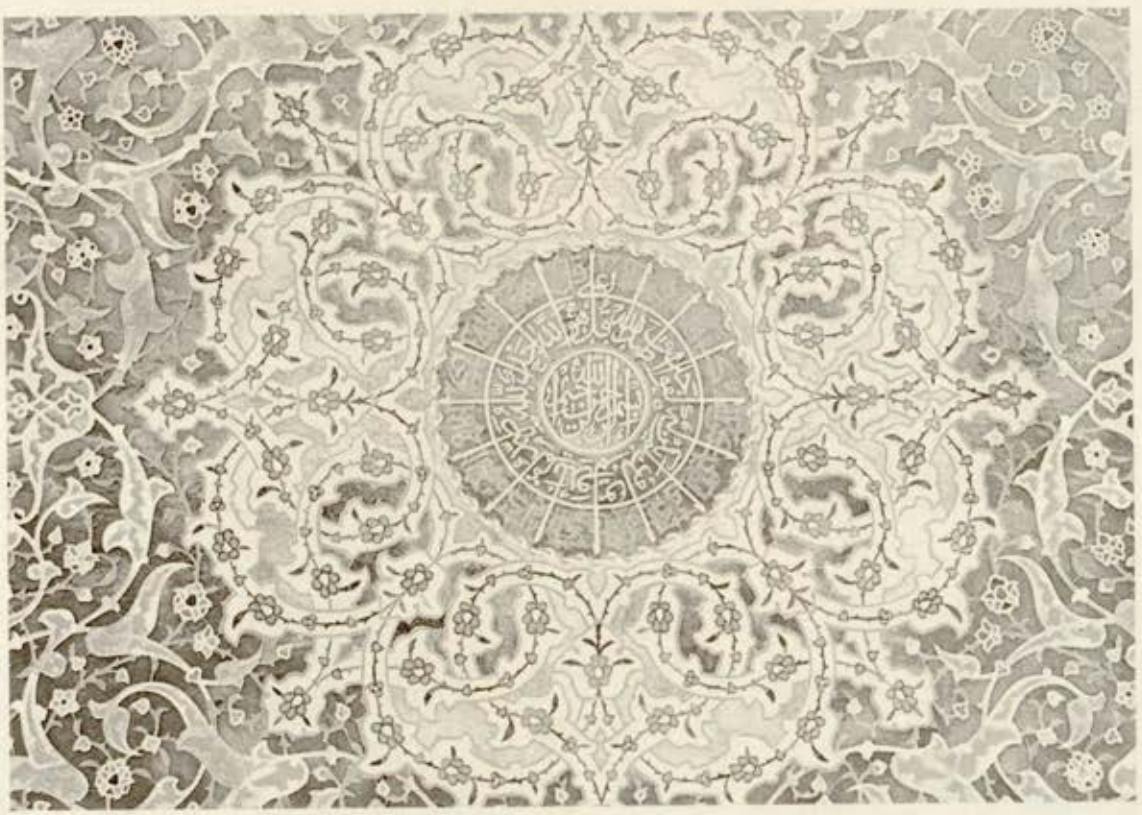

The introduction to this chapter is a summary of the lecture, «Urbanism in Islam», Tokyo, 1989.

To know the changing frontiers, cities and capitals, the emergence of new states, tracing trade routes, economic situations and filling in the gaps where literary evidence is lacking cannot be acheived without coins. No doubt one cannot ignore the share of coinage in the search of Islamic cities, particularly capitals such as Balkh, Marv, Nishapur, Rayy (al-Mohammadiya), Zarage, Baghdad, Shirge, Hamadan, Lufa, Basra, Wasit, Tabriz, Kerman, Mashhad, Isfahan, Qazvin, Amol and finally Tehran. During the Qajar period and the reign of Naser al-din Shah the were modernized, in 1294 H. (1877). The mint of Tehran was in operation with machinery brought from Europe. During the following years the provincial mints were closed and the was replaced by machine-made ones and Tehran became the only mint of Iran.

www.tabarestan.info

Iranian Capitals and Foreign Travellers

The remains of urbanization and urbaning planning in the Iranian plateau, belonging to the pre and Islamic periods attracted many travellers, and diplomatic missions to Iran, from earliest times. There envoys and travellers, while travelling to the courts of kings, rulers, in state or goverment capitals of Iran have recorded usful information, about these cities. From the earlist historian, the Greek, Herodotus, speaking of Ekbatana the first Iranian Capital (in modern Hamadan) to the one of the rest, M.Dieulafoy, speaking of Teheran as the last capital of Iran, we can find much interesting information.

By the establishment of the Safavid dynasty travel to Iran increased, the travellers being mainly European, such as Thomas Herbert, Pietro Della Valle, Tavernier, Brugsch, Olearius, Kamfer, Chardin, and hundreds more who, traveled to different capitals of Iran, and the books of their experiences are full of interesting and illuminating details, paintings and drawings.

We hope to be able to present this research in a comprehensive format titled «The Story of Iran on grounds of Iranian Sources», still in progress, to scholars all over the world.

Mints of Iranian Capitals

Coins as a standardized units (with uniform weight and purity) of metal was first introduced to the Achaemenid empire by Darius I in the 6th century B.C. and the earliest coinage is said to have been issued at Sardis in Lydia a few decades earlier. Traditionally it is belived that the only Achaemenid imperial mint was at Sardis, though there may have been several mints in existence, such, as, in Babylon. During the Parthian period the cities of Ecbatana and Selecia-Ctesiphon were the most important mints, but coins were also produced in Rhagai, Mithrodatkart-Nisa and Susa. In Rayy there was the obligatory appearance of mint marks during the reign of Bahram IV (388-399 A.D.) Nearly 100 generally Sassanian abbreviated mint marks are found cities from cities such as: Ctesiphon, Ecbatana, Susa (Iran Khura Shapur), Ardashir Khura, Darabgird, and Nishapur. Which were the imperial or provincial mints.

The office of «wastaryosan salar» (minister of finance found the seal emperrasion) was probably in charge of the Sassanian mints. According to the Manichaen kephalaia live craftsmen were involved in the mints, similar to those known in the mintage under the Safavids. By the advent of the muslims many of the Sassanian mints including the main cities and capitals kept producing coins, except for the addition of brief Arabic inscriptions like «besmellah» in the margins which lasted to the later seventies (I Hijra). Islamic coins are probably one of the most important sources stating the historical, geographical, economical and social conditions of the states and countries.

www.tabarestan.info

Iranian youths were sacrificed to the two volcanoes Damavand and Sabalan, until, on the grounds of an eminent cultural renewal namely the upsurgance of the original Mithra-cult, Iranians and especially the mountain-dwellers of the Zagros, who lived as direct neighbours to the Babylonians, arose in upheaval and regained the sovereignty of Iran for Iranians. And not long after, their first capital «Kous» was founded near Amol.

After this, when, due to a change of climate in which the weather in Iran grew warm, resulting in a scarcity of arable land, a number of Iranians in search of adequate pastures migrated westwards, this group in the Avesta being mentioned as «Sairima», in Pahlavi «Sarm» and in Farsi «Salm». And these are the «Sarmtion» of Europe , by whose migration the European countries were founded.

www.tabarestan.info تبرستان

Afterwards, a second group travelled eastward, into central Asia, for whom in the «Shahname» we find the denomination of «Tur».

These are the ancestors of the Turanians, who during the passage of thousands of years mixed with the yellow race of Asia, thus bringing forth the different Tur tribes.

And as a result of their continuous attacks against the Iranians, which alternately resulted in defeats and then again a growth of strength on the part of some Iranian tribes, capitals would change there, in Iran. And as mentioned in the book «Life and Migrations of the Aryans according to Iranian Legends» twelve capitals of ancient Iran have been found, only up to the Achamenidan epoch, which are also mentioned in the following essay.

Furthermore, it can be shown, with reference to the afore-mentioned old scriptures, that the migrations dating back 3200 and 3700 years, do not refer to an all-Aryan migration into this region, but rather to major shifts of several tribes.

he is likely to hear the answer that these bear evidence pertaining to the brilliant centuries preceding the Aryans arrival in the region.

Whereas the Aryans, having been nomadic aggressors, surely defeated the former inhabitants and destroyed their cultural heritage.

And the utmost oddity in this argument strikes one as it being propagated by erudite scholars, themselves Iranians, who by tracing back all Iranians to those nomadic tribes, in consequence hold themselves responsible for their ancestors oppressing that grand indigenous culture, and in fact even have to feel abashed!

www.tabarestan.info

And more astounding still, they haven't in the least thought about the consequences, taking for granted that their theories would hold true, for that very group, and granted their theories would hold true, that very group of Aryans having appeared in the region, after inter-marriages the natives must have brought forward the people of present Iran, as well as of the Median or Achamenid times. Thereby they would have made us direct inheritors of that valiant pre-Aryan!- culture, conclusively propelling us to venture into investigating their lives and culture and history, which would then also include finding out about their capitals.

Alas, this kind of research lies apart from the tumlutuous noise which surrounds those enthusiastic discovervies about Sumer, Egypt and the Western exegetes of the «Shahname» and the Avesta, and rather requires scholars, who after scrutinizing a Western professor's view on some pottery found in a remote corner of Iran, maintain a self-imposed balance which leads them back to recognizing the importance of the true and authentic statements of their ancestors, reaching back thousands of years and, especially, that part of it, which one thousand years ago, was turned into Persian verse by Ferdowsi, cherishing and investigating, too!

And as in the Bonyad-e Nishapur we have chosen to tread the path of our ancestors and are not impressed by the above mentioned tumultuous noise, we have taken up scrutinizing all those statements with awe struck eyes and ever waking souls and for the time being want to follow Abu-Reihan Biruni on the trail he has taken and see where it will take us:

The story of Sahak-e Tasi with the two snakes growing out of his shoulders after two kisses from Ahriman, is authentic indeed, as we shall presently see.

تبرستان
www.tabarestan.info

In the days of Jamshid which was an epoch of supreme splendour, the Iranian rulers claimed to be godlike. This led to disappointment among the Iranians, who as a result turned towards Babylon, paving the way for the Babylonian rulers, who invaded southern Iran. Now, also, in that epoch, mankind shifted from vegetarianism to eating meat, which in the «Shahname» is mentioned as a major event of the Sahak period. The paragraph in the Yasna pertaining to the beginning of meat consumption among humans dates this very event back to the end of Jamshid's time, as well.

Mankind who had not eaten meat up to that point in time, referred to it as Ahriman-inspired (Sahak having Ahriman for his cook), and hey related the appearance of two active volcanoes on the two opposite sides of Iran (the growing of two snakes out of Sahak's shoulders) directly to this new and unheard of phenomenon in human manners and customs.

Hereupon the fiendish counsellors of the Babylonian rulers as a way of seeking a remedy for the volcanic eruptions advised that Iranian youths be sacrificed to the volcanoes (Ahriman takes on the appearance of a doctor and prescribes that the snakes be fed with the brains of young men). And in this manner for over a thousand years

principles as applied to the Greeks, and thus be considered legends and flasehoods.

Now we turn to the self-appointed Iranian students of the above mentioned scholars, whose blow against the roots of their own cultural heritage turns out to be even more detrimental, in denying the Iranian culture at its roots to the effect that they regard every single phenomenon of eminence and grandeur, which they find in Iran, almost automatically as being of Sumerian or Egyptian or Babylonian or any other alien origin.

تبرستان
www.tabarestan.info

This reaches such an extent, that in reaction to the Avesta and the «Shahname», they stay far behind the awe and approval of the teachers they profess to follow. Because they have cut themselves off from their roots, they cannot but assume everything in Iran lacks Iranian roots, as well. Quite a great number of them have reached a point, where they neglect studying and investigating the «Shahname» and other ancient Iranian writings altogether, contenting themselves with reciprocally interpreting and approving their teachers interpretations.

And when asked whether any capital existed in Iran before the Achaemenids and Medes, they will indignantly reject such unseemly ignorance which puts into question this obvious historical fact: namely, that before the above mentioned epochs Iran as such did not exist, let alone its capital!

Now, if the inquirer insists and points out the fact that a startling number of archaeological finds dating back to three, four, five and more thousands of years keep being excavated from the heart of Iran's soil, falling into the hands of plunderers and helping boost the importance of European museums, and if that stubborn inquirer wants to know, where and how this cultural evidence has been produced,

of Iran. The last few years of the Qajar dynasty, was contemporary with the First World War.

in 1882, the Qajar dynasty came to an end, the Pahlavi dynasty was founded by Reza Khan. During this period which covers some 57 years the city of Tehran developed, and expanded.

At the present time, Tehran has a population of 12 million and is still the capital of Iran, and a cultural organization, Unesco is celebrating the 200th anniversary of Tehran, the capital of the last, three regimes: Qajar, Pahlavi, and the Islamic Republic.

www.tabarestan.info

Mythological Capitals

In the times before European scholars started studying the books of ancient Iran and especially Ferdowsi's «Shahname», Iranians had no doubt whatsoever about the authenticity of their books, up to the point that such a renowned scholar as Abu Reihan-e Biruni, whose knowledge and far-reaching vision still inspires the world with awe, in his book «Asar-ol Beghia», reflects upon the two serpents, which had grown out of the shoulders of Sahak and looks for scientific proof, derived from the plant and animal realms, parallel to which, it would seem reasonable to hypothetically assume that an abnormal growth of flesh on the shoulders of Sahak, might have been likened to two snakes!

But ever since, Europeans have reflected upon the «Shahname» and other Iranian writings, bestowing on them the false image of gods and goddesses, and other Greek legends and myths, The Greek world «Myth», in that language has the meaning of story or legend, and is derived from the Arjan, Avestan and Sanskrit root «mith», meaning lie, unjust speech, or harmful speech. They have come to the wrong conclusion that parts of the «Shahname» could be judged by the same

It seems, Tehran during the Safavid dynasty in the 16th century, transfered to the city.

Pietro De la Vallah, the Italian traveller, who during 1617-1623 stayed in Tehran writes: «Tehran is a big city and bigger than Qazwin, and is the capital of Iran». During the Safavid dynasty, while the capital was in Isfahan, Tehran interested the Safavid rulers, and some of them constructed defensive walls and a palace there.

Sir Thomas Herbert, who visited Tehran in 1727 A.D. writes: This city is located in the plain, and has 1000 houses and several bazaars. He also adds : «Tehran has gardens, springs, and above these beautiful ladies, but the men are fanatical».

www.tabarestan.info تبرستان

After the fall of the Safavid dynasty and isfahan, to the Afghans, Tehran also came under the control of the Afghans. After the Afghan invasion, the Afsharid dynasty came to power, At that time Tehran was not an important city. Karim Khan Zand, the founder of the Zand dynasty in 1757 A.D. decided to chose Tehran as his capital, and later he constructed some important buildings, but later he changed his mind, and made Shiraz the capital.

Tehran was occupied by Aqa Mohammad Khan, the founder of The Qajar dynasty in the year 1784 A.D. and the city became the capital of Iran.

During the Qajar dynasty under, Nasrdin-Shah, Tehran became more developed, and many interesting monuments were constructed in Tehran such as: a building complex, Golestan palace, Sepahsalar Mosque, the Baharestan complex, and Sepah square. At this time the capital of Iran had 12 external gates, each with a different name, according to its geographical position.

After the Qajar period, the Pahlavi dynasty came to power, but Tehran remained the Iranian capital and continued as the seat of government

city was decorated by defensive walls, gates, palaces, hospitals, and schools. The city of Shiraz, after Dailemayan, became important, and during Atabakan, Inju,Ale-Mozaffar dynasties,kept her importance, and masoleums, and non-religious buildings, such as bazaars, caravansarais, bridges, palaces, and bath-houses, were constructed in different parts of the city.

Shiraz was the capital of the Zand dynasty.

In the year of 1172/1758 after the death of Nader Shah, the founder of the Afsharid dynasty Karim Khan Zand, founder of the Zand dynasty, after several internal wars, succeeded against his enemies and established the Zand dynasty, with its center in Shiraz.

www.tabarestan.info

Although, the period of the Zand dynasty, was very short, even in this short period, the city of Shiraz, was developed, and many important buildings were built, which among them, the bazaar complex, the citadel, mosques, palaces, and the garden pavilion, which are known at the present time to have been built by Karim-Khan, can be seen in different parts of Shiraz.

Tehran : Capital of the Qajar-Pahlavi-Islamic Republic

At the time when Rayy, was important, in the vicinity there was a small village which was known as Tehran. Teheran is located some 6km. north of Rayy. In the early 12th century A.D. Tehran was a developed village, and according to Hamdollah Mustowfi in his book Nezha-Al Qulub, Tehran like most cities became a victim of the Mongol invasion.

Clavijo,ambassador of the Spanish king Henry III, while in Tehran to visit the Timurid ruler in 1403 A.D. writes: «Tehran is very big and has no defensive walls and in the summer the weather is very hot».

During the Timurid dynasty, at the time of Shahrukh, many religious and secular buildings were constructed, in the city, of which the Mosque of Guharshd, the Do-Dar and Balasar schools near the shrine are the most important monuments of this period.

During the Safavid period the city of Mashhad, because of the Holy shrine of Imam Reza, became important to the people and the Safavid rulers and pilgrims, and developed, and many parts of the Shrine and the surrounding monuments were decorated with tiles, stucco, and other architectural decoration. The city of Mashhad in the 11th/18th century fell under the Afghan invasion, and many buildings were destroyed, and the city lost its importance, for some time, but soon after, under Nader Shah Afshar founder of the Afsharid dynasty, in 1147, it became the capital of Iran. At the time of the Afshrid dynasty, many buildings were constructed in Mashhad, Sarakhs, and other parts of Khurassan.

www.tabarestan.info

Shiraz, Capital of the Zand dynasty

The state of Pars or Fars, always has been one of the most important regions in the south west of Iran. Historical sources and archeaological evidence has proved the glory, the centre of urbanization, and urban planning, of the state of Fars, both in the pre-and Islamic periods.

During the Islamic times. The city of Istakhr, was a main part of the city, But, according to historical sources, at the end of the first century H. or 7.H.A.D. the city of Shiraz which was located some 60km. South of Istakhar.

For the first time, in the early 4th/10th century, Shiraz has been chosen as a state capital, during the Dailamite dynasty. During this time, specially at the time of Azad-Doulah, the city developed, and the

Behshahr became the summer capital in the seventeenth century. According to historians, foreign expeditions, diplomats, and travelers to meet Shah Abbas and other Safavid kings were obliged to come to Behshar. The first British political representative met Shah Abbas in Behshar. Since then, foreign travellers, envoys, and missions, for meeting the Safavid kings, travelled to Behshahr, and the books of their experiences are full of interesting and illuminating details and drawings. Among these travellers, were Lord Curzon, J.D.Morgan, Jounas Hanoay, Thomas Herbert, and Pietro Della Valle should be mentioned.

The first Safavid capital, Tabriz, was described in the Il-Khanid Period.

www.tabarestan.info

Mashhad the Capital of the Afsharid Dynasty

The land of Khurassan is located in the north east of the Iranian plateau.

The name of Khurassan, consists of two words, «Khur» and «san», meaning sunshine. The city of Mashhad, which is the center of Khurassan state, means, the place of martyrdom, after the death of the Shi'i religious leader Imam Reza, who, was martyred and buried in this city in 203 H.during the Abbasid dynasty. So, Mashhad, meaning the place of the city of Mashhad, until the 3th/9th century was not a very important city, and was part of the Tus region, but, during the Samanid and Ghaznavid dynasties the city of Mashhad developed, and the most important building of the city is the shrine of Imam Reza.

The cities of Tus and Mashhad, became victims of the Mongol invasion, but again during the Il-Khanid period, at the time of Sultan Khodabandeh in the 8th/14th century, was repaired and the city again developed.

Newly-built structures were elaborated and larger and finer buildings were constructed. Around the great imperial square a palace, the imperial house, the Shaikh Lotfollah mosque and a monumental entrance to the covered bazzar were arranged.

To the west of the square was a spacious garden area surrounded by the royal palace and pavilion, pierced by a wide avenue which led across the river via a new bridge to the garden palaces on the opposite site.

The city was enclosed within mud brick walls and held some 600,000 people and 162 mosques, 48 colleges, 273 baths and many caravansarais.

www.tabarestan.info

Of the many splendid and spacious buildings which distinguished Isfahan in the day of Shah Abbas, those which remain with something approaching their original character are the Chehl Suton and Aliqapu palaces, the Masjid Shah and the Shaikh Lotfallah mosque and a portion of the bazaar.

The last four were grouped in the Maidan Shah or the Royal Square which has come to enjoy world renown as one of the most imposing and noble areas of its kind in the world. It has been praised as such, ever since Chardin, and Tavernier, the great French travellers.

Another capital of the Safavid dynasty is located in the Caspian region. The cities of the Caspian region such as Sari, Behshahr, and the villages of the Caspian area such as Farah Abad were developed during the Safavid period.

These cities especially interested Shah Abbas, the Safavid king, so he ordered for the construction, of palaces, mosques, bridges, bath houses gardens and garden pavilions. On the shore of a lake was the city of Behshahr, which, was selected by the Safavid rulers as a summer residence.

of Alamut the real struggle started between the government and the Assassins. In this period Qazwin was a military garrison city.

During the Safavid period, many buildings were constructed, Among them, was the palace of Qazwin (Qazwin museun) and the Shah's Mosque, which show the style of building construction during the Shah Tahmasb period.

At the time of Safavid period many envoys and travellers visited Qazwin, and have left us with much important information: Thomas Herbert, a British traveller who visited Qazwin in 1627 A.D. writes: Qazwin, is comparable to Isfahan, and because of its strategic position, against the Ottomans, it was chosen as the capital of Iran.

www.tabarestan.info

Don Garcia, ambassador for the Spanish King Philip in 1614 A.D. visited Qazwin. He writes, «Qazwin is a big and important city, and the Safavid rulers selected this town for their capital.»

Atin Kakash, ambassador to the Safavid court, says Qazwin is comparable to Berselo in Poland.

Albert Pernson, after visiting, Qazwin in the 17th century, writes that the city is a little smaller than London.

The third capital of the Safavid dynasty, was Isfahan and selected by Shah Abbas, the fifth Safavid ruler. As we know, the famous city of Isfahan, was also the capital during the Seljuk period the (10th-11th century).

At Isfahan, Shah Abbas undertook the construction of a new imperial city adjacent to the ancient town. Apart from making Isfahan the architectural wonder of the world, he embellished Shiraz, Ardebil, Tabriz and other cities with fine structures. The first stage of the work established the main lines of the general plan and the erection of the buildings essential for the domestic, civil and religious requirements of the court. The second stage began early in the seventeenth century.

تبرستان
www.tabarestan.info

Safavid Capitals : Qazwin-Isfahan-Behshahr

During the Safavid period one of the most important and glorious dynasties in Iran ruled. In general the 11th/16th century was a period of splendour and magnificence, both for the development of different arts and urbanization in Iran.

Shah Ismaeil, the founder of the Safavid dynasty, chose the famous city of Tabriz as his capital. As we know, Tabriz was also the capital of the Il-Khanid rulers. Unfortunately, during Shah ismaeil's reign, Iran was in conflict with both the Ottomans and the Uzbeks, so there was not much Architecural and building activity during the reign of the first Safavid ruler.

At the time of Shah Tahmasb, the second Safavid ruler, the capital was transferred from Tabriz to Qazwin.

The city of Qazwin, because of its geographical position, was important even from the Sassanian period. Qazwin was also important in the Seljuk period, and at that time many beautiful buildings such as mosques and defensive walls, were constructed During the 11th century, when Hasan Sabbah, and the Assasins settled in the mountains

centeries.

(6). Mongols interest in diffrents arts, especially architecture.

(7). Location of 3 capitals in the vicinety one another in north part of Iran.

(8). Political and military repose in diffrent states of Iran

(9). No invasions from north and south of Iran during this period

(10). and finally, connection with china by silk Route and with Europe by sea.

There are hundereds of monuments, including mosques, shrines, Madrassehs, bridges, etc. from the Ill-khanid period, most of them dating from the regins of Hulaqu to Oljaitu. Many of them are fine examples, and located in the capital province, but there are also good examples elswhere.

In conclusion, the architecture of this period cannot be said to constitute any basic advance stylistically, as it evolved from earlir Seljuq froms and may be considered a development of them.

There was the same general use of bricks but in diffrent size, for decoration, geometric facings, and where stone was used it was generally limited to Azarbaijan, and often then only to the lower part of the buildings. Its extermely important contribution to the development of Iranian architecture as a whole was the adoption of plasterwork for both internal and exterl facings.

www.tabarestan.info

other impressive and magnificent buildings had also been constructed nearby. The golden, ornamented, eight-pointed tiles of Torbat Khaneh and its frieze are unique and outstanding as regards the art of enamelled tile production. The famous cupola of Sultaniyeh, is a huge dome with a single covering. This celebrated historic edifice once possessed three large entrance doors, of which the main one is now closed. Facing this door, there exists a mosque built in Safavid times. The brick-work and the interior decoration of the structure, its ceiling and upper chambers are highly interesting.

The ceiling of the upper chambers are decorated with brick and colourful stuccos. the lower parts of the inner walls were once decorated with tiles and bricks. Inside the dome, there are plaster friezes on which some words have been engraved in red colour. The upper part of the walls are decorated with coloured plaster inscriptions.

Upon each of the eight sides of the dome, the remains of minarets decorated with the best quality mosaic tiles, are to be seen. The huge cupola of Sultaniyeh, the biggest dome of Islamic history, has been repaired several times under the Safavid and the Qajar dynasties.»

By cousidering the following reasons we will be able to understand why Iranian arts could reach such magnificence during the Ill-khanid period.

(1). The existence of a strong foundation of urbanization and urban planning in the pre-Ill-Khanid period. (Seljuq dynasty)

(2). The trial and efforts of Iranian ministers. khajeh Nasir, Qutb aldin shirazi, Rashd Al Din, Alishah, and other at the court of the Mongols.

(3). The transfer and control, government - political, trade and economic - to Iranian, by Mongol rulers.

(4). The acceptence of Islam and christianity by most Mongol

(5). The spread of trade and economy developed in 13th and 14th

mausoleum. Clavijo, the envoy of the Spanish king, described Sultanieh: «Sultanieh is located on a vast plane, and a river passes from the middle of the city. Everywhere shops and caravansarais are constructed for the comfort of passengers». In the latest survey and excavations in Sultanieh, bazaars, shops and other secular buildings were found.

According to the History of Vassaf, the plan and design of the city, was prepared by Rashid Al-Din, and was an imitation of Shanb Ghazan in Tabriz. Hamdollah Mustufi writes: the city of Sultanieh is the political and economic center of Iran.

This fine monument has been under study, excavation, and restoration, by the Cultural Heritage organization for the last 25 years.

Some years ago excavations around the Gonbad, by Dr. Mirfattah, resulted in the discovery of fort towers, part of bazaar, and shops, together with many objects, such as tiles, pottery, and stucco.

Meshkati writes «the huge historical edifice of Gonbad-i Sultaniyeh, was constructed during the reign of Sultan Muhammad Khoda Bandeh, between the years 704 & 713 A.H. (1304 & 1313 A.D.)In Sultan Muhammad's time, so far as trade and prosperity were concerned, Sultaniyeh ranked amongst the most important cities of Iran, where many mosques, schools, reputable hospitals, a chain of charitable buildings, monasteries and other buildings had been built. The building is 51.54 high the and about 24.40 metres in diameter. Its huge dome is worthy of attention and study from the architectural point of view and also regarding its grandeur, fine decoration and tile-work.

The main parts of the dome and of the whole structure are built of strong brick, and the dome is decorated with turquoise, azure and blue coloured mosaic tiles. On the southern side of the Gonbad, are the remains of a mosque, with a mihrab having fine plaster friezes.

A close study of this huge edifice, reveals that apart from the main tombchamber in the central part of the building, Torbat Khaneh,

completely disappeared. The construction of the Arg must have taken place between the years 1316 & 1335 A.D.

The building was restored several times, the last time during the Qajar period.

Shanb-e Ghazan: According to historical sources, during the Ill-Khanid period urban planning and architecture reached a state of harmony, balance and well-planned location. For example in the cities of the Ill-Khanid period, the bazaar, mosque, square, hospital or other monuments are in convenient locations. In the Athar. wa. Alahya of Rashid Al din, it is recorded, that urban planning should follow particular principles and includes of construction of mausoleums. Unfortunately the city of Shanb Ghazan was ruined by an earthquae but according to Ibn Batute it was one of the most important in Ill-Khanid times. The Rabe Rashidi. On the foothills of the Surkhab mountain Rashid Al Din, minister of Ghazan, constructed the so-called city of Rabe-Rashidi. This city which was also known as a university city, was the residence for teachers, lecturers, and scholars. In a letter written by Rashid Al din to his son, he explained how he ordered the construction of the Rabe-Rashidi.

www.tabarestan.info

According to historical sources, the city, had fort 24 caravansaras, 1500 shops, 3000 houses, a mint, a factory and other workshops. The city also had several defensive walls.

Fortunately, this famous Ill-Khanid city is under survey, and excavation by the department of archaeology. We hope the result of the excavations will be published very soon.

Finally, the third and last capital of the Ill-Khanid dynesty was located some 36 Km. on the Qazwin-Zanjan road. This city, not being on the important highway, suffered perhaps the speediest decline of any dynastic capital.

All that remains today is the sunbaked shell of a once splendid

measuring 20 × 20 centimetres.

The observatory complex, also had some relevent monuments such as square rooms a library, madrassahs, and halls.

The most important architectural decoration in the observatory and other historical buildings in Maragheh was the brick tiles in Moarraq style, which were used also in the Ill-khanid palace at Takht-e Sulayman. In the first capital of the Ill-khanid period, beside's the observatory, there are other interesting monuments such as Gunbad-Kabud, Gunbad-Surkh (red tower) Gunbad Ghaffarieh, which are important from an architectural and decorative point of view.

www.tabarestan.info

Like Maragheh's other tombs the Gonbad-i Ghaffariyeh is also a quadrangular structure erected on a stone platform on top of a crypt. On each of its four sides, brick pilasters with lozenge-shaped decorative motifs attract the visitor's attention. The entrance of the monument faces to the north and has two arches on either side, together with an inscription frieze. The decorations of the monument include enamelled tiles of black, white, blue and azure colours.

The portal inscription indicates that the Gonbad was built in the reign of Abu-Sa'id Bahadur Khan (716-736 A.H. = 1316-1335 A.D.).

After describing a few monuments of the first capital of the Ill-Khanid period in Maragheh, now we shall examine a few masterpieces of architecture in the second capital, Tabriz, the center of Azarbaijan province.

Among the most important monuments of Tabriz were the Arg-e Alishah, Shanb-eGhazan, and Rabe-eRashidi.

Masjid-i Alishah (or Arg-i Alishah or citadel) is the most impressive building in Tabriz. It was built in the 14 th. by Taj al-Din Alishah of Tabriz, the famous minister of Ghazan Khan. The great structure has gradually fallen into ruins and what remains of it today consists only of parts of its strong an thick walls, the rest having

reached its highest level.

The question is now to find the reasons why in such a short period, after the Mongol invasions, during the short rule of the Ill-Khanids Iranian arts, urbanization and urbanplanning, reached such a degree of magnificence. From the reign of Hulagu to the fall of Oljaitu (1256-1291), which is nearly half century, different monuments were constructed during this period. To day we can see:

100 Mosques, 150 mausoleums, 20 palaces, 20 caravansarais, 25 bazaars, 5 forts, 20 minarets, 2 towns, 10 bridges, 5 bathhouses, and 22 madrassah. Its worthwhile to describe briefly, some of the masterpieces of the arts and architecture of that time.

www.tabarestan.info

As we know about 1260 A.D. an enormous observatory was built at great expense, this splendid observatory was designed and built by the famous scientist and scholar of the Ill-Khanid court, Khajeh Nasir Al-Din, Qutbod Al-Din and others. As has been said, after the Mongol invasions, the Mongols realised that the Iranian plateau and its policy should be left to Iranians, and the old culture and religion must be continued.

Tousi accepted the responsibility of erecting the Maragheh observatory. According to historical documents, in 1259 Nasir completed the observatory at a cost of 2000 dinars.

The observatory, is circular in shape and 12 meters high and was constructed in three stories. The observatory complex is located on a high hill measuring 528 × 222 metres, which was approximetly 100 metres above the ground. The most important part of the observatory was the circular central tower 22 meters in diameter.

The building material of the central tower was stone. The entrance of the central tower is located in the southern part of the observatory, and is built of stone and bricks measuring 38 × 38 and 18×18 centimetres. The floor of the building is paved with bricks

This city of which so little remains, quickly became one of the foremost of the eastern world. Merchants and goods came from all parts of the world via the Black sea ports. The five great roads of Iran converged here, roads which, in the interests of the new prosperity, were vigilantly guarded.

in case of pillaging, not only were the malefactors punished but so was the whole district in which the crime had occurred. Records show that among the foreign community at Sultanieh, were groups from Venice and Genoa.

With the efforts of Rashid-Al Din, as prime-minister of the court, urban planning, architecture, and religious, buildings were started in diffrent Iranian cities.

Rashid-Al Din in his book, Jameo Al tavarikh, writes: «In the Vicinety of the capital, we constructed a new city, with many houses, shops, and caravansarais.»

According to literry sources, with construction of Shanb-Ghazan, Rabe Rashidi and later the city of Sultanieh, urbanization and urban planning further developed during the short period of the Ill-Khanid ruler.

In 1291. Arghun, another Ill-Khan ruller, had decided to found a new city in the plain of Sultanieh. Many historians believe that the designers and the architect of the new city, which later became the third capital of the Mongols, was Taje Al-Din Alishah, another prime-miniester of Ill-Khan court. Oljaitu, Arghun's son continued to build in the new capital, and after ten years, the city was decorated with religious and secular monuments.

With the efforts of Alishah and Rashid Al Din, two able ministers of the Sultanieh court, the new political center of Iran became one of their famous cities after Tabriz. All caravan routes from the east, west, south and north of the country passed through Sultanieh, and trade

because the city of Tabriz was important from the earliest times in the state of Azarbaijan. Tabriz was a political center of Iran for several occasions in the past, and also the seat of the crown prince in the present century. Like Maragheh, Tabriz was also important from economic, miletry, agricultures and political ressons.

At this time, the city of Tabriz, the political centr of Iran, became one of the most famous cityies in the world of Islam.

Men of letters from all quarters of the world were housed in 30,000 dwellings. There were no less than 24 caravansarais in this community, many, no doubt, serving the same function as modern guest-houses. In time the "estate" was encircled again by the suburb of Ghazanieh which soon almost equalled the old city in size. Each entrance to this garden suburb was furnished with a caravansarai and bathhouse so that no merchant, entering the city, lacked any convenience. The bulk of trade from or through Tabriz was then linked with the east. (There are refrences to Chinese scientists working there, and nearby irrigation projects were in the hands of Chinese engineers).

www.tabarestan.info تبرستان

Europe had been largely isolated since the fall of the Roman empire but now travellers from the west began to trickle through to Iran once more.

The routes they used are still the major modern highways of the area: Erzerum-Khoy-Tabriz and from Trabazon on the Black Sea through lesser Armenia. One of the major routes to India was (from Tabriz) via Yazd and Kerman. Paradoxically, at the height of its prosperity, Tabriz began its relative decline. Ghazans successor, Oljaitu, transferred the ill-khanid capital to Sultanieh, and the finest artisans and merchants were ordered to transfer their residence to that place. Rashid ad-Din, who was also Oljaitus prime minister, set about the construction of Sultanieh with the same zeal and energy he had shown in Tabriz, building thousands of houses, mosques and hospitals.

had its own political importance.

Hulagu, the founder of the Ill-Khanid dynasty, elected the city of Margheh as his political centre in 1256.

In 1295 Abaqa-Khan, another Mongol ruler transfered the capital from Maragheh to the city of Tabriz, and finally Arghun and Oljaitu moved the capital from Tabriz to the plain of Sultanieh, near the city of Zanjan. So these three capitals, in the state of Azarbaijan, are located within approximitely 300 kilometres from one another.

During half a centary, in these three capitals important buildings were constructed, and the arts of architectural decoration, including stucco, tile, brick, reached a splendid state.

www.tabarestan.info

In general, Iranian capitals before and after the Islamic period, under different dynastis had many trade and economic aspects. Therefore, the first Ill-Khaind capital city of Maragheh, which is situated in the southwestern part of Sahand mountain with the Sufi River runing part of the city, was rather differ from previous capitals of Iran.

Maraghe was chosen for agricultural, economic, poltical and military reasons.

The city is located on the skirt of the mountain, with function like a deffensive wall, and could control invaders to the capital.

The Sufi Chay river inside the city, allows, farming and agriculture to develop.

So by chosing Maragheh, the first Ill-Khanid capital, the mongols could control both the east and the west. Borders of the country.

Thise evidenc is recorded in many historical and geographical books, written a century after the Ill-Khanid period.

When Abaqa Khan came to power, he transfered the capital to Tabriz, so Maraghe remaind as a state city.

The second Mongol capital was quite diffrent from the first one,

The Il- Khanid Capitals: Maragheh-Tabriz-Sultanieh

Urban planning along with islamic art progressed and developed. from the 10-12th centuries, at the time of Seljuq dynasty.

The previous era of artistic enthusiasm and progress was inherited and capitalised by the Seljuqs who came to power with the establishmement of a dynasty by Tuqrul-beg. He and his successor, Alp Arsalan, Malek Shah and Sultan Sanjar. by abetted Nezamol mulk (one of the greatest statemen Asia has ever produced) embarked on successive building programes.

www.tabarestan.info تبرستان

This splendid period continued under the Kharazmshah Dynasty. During this time, diffrent Islamic arts, especially ceramic and tilework, reached magnificene and splandid. Unfourtunetly, in early 1218 A.D. with the invation of the Mongols, all previous centres of arts and cities were razed to the ground; entire provinces were de-populated, and a heavy pall of smoke hung over the whole country.

Thus, building and all the plastic arts came to a standstill, the whole country reeled under the shock of mongol barbarity.
Little by little, however, when it seemed the country must surely lose its identity or became a waste of ruins and ashes, the old process of assimilation began. Slowly the unruly Mongol conqueror came under the sway of Persian culture during the Islamic period.

With the Stablishment of the Ill-Khanid dynasty by Hulagu, reconstruction work started in most parts of the country.

As we know before the mongols, the political centres of Iran were located mainly in the center or southern parts of the country. During the Ill-Khanid period, because of political, geographical, and miliatry, one of the most important states of Iran, Azarbaijan, was chosen as the for thire capitals, Maragheh, Tabriz and Sultanieh respectively.

These 3 capitals are located not far from each other, and each

the city of Marv was more developed, and according to historians the area of the city was 12000m. During the reign of Sultan Sanjar, the Seljuk king, the city was again elected as their capital. Today the mausoleum of Sultan Sanjar in Marv shows the beauty of Islamic architecture in the past.

The city of Marv, became a victim of the Mongol invasion in the early 13th century which destroyed most of the city.

The city of Marv, again during the Timurid dynasty, developed, and sometimes was used as his military camp.

The city of Marv, during the reign of Shahrukh, the Timurid ruler in 1409 A.D. progressed and developed further.

www.tabarestan.info

Kharazm/Urgank, the Kharazmshahid Capital

The City of Urganj, Gurganaj, Jurjanieh, or Kharazm, was one of the most important cities of Khurassan. This region was well known later as Kharazm, and became the capital of the Kharazmshahid dynasty.

The city of Kharazm in the 11th century A.D. became a victim of internal wars, but finally in 1172 A.D. Sultan Takesh, and after wards Sultan Mohammad Kharazmshah, ruled in the city of Kharazm.

Unfortunately, the city became a victim of the Mongols, and was destroyed, and the last king of this dynasty, Sultan Mohammad Kharazmshah, after several conflicts with the Mongols, was killed, in 1230 A.D. and the dynasty was overthrown.

Ibn Battuteh, writes: «Kharazm is beautiful, with strong defensive walls, vast, a large population, a magnificent bazaar, and many caravansarais.»

Istakhri says about Kharazm the city of Kharazm is very rich, and has many fruits. kind people, and finally the city is important for its trade and economy.

Herat : Cultural capital of the Timurid dynasty

After the death of Timur, in 1404 A.D. his son and successor Shahrukh was elected as king, and he transferred the capital to another famous city of Khurassan, the city of Herat.

According to historians the foundation of the city goes back to the mythological period. After choosing Herat as the capital, development of the city started, with the construction of different monuments such as: the madrassehs, khaneqahs, mausolea, palace, mosques, streets,and building complexes, and the city soon became the center of Islamic arts. Among the many monuments which were constructed during this period, the garden and garden pavilion are more famous than the others. In this space and region the famous painters existed, such as Behzad and Shah Mozaffar, who could created outstanding; paintings and miniatures, largely due to the magnficent atmosphere.

www.tabarestan.info

Marv : State Capital

The city of Marv is located along the extension of the Marv river. According to the latest archeaological research, the urbanization and culture of the city goes back to the 5th Millineum B.C. (see Marv in Pre-Islamic, chapter I) and different arts such as pottery, metalwork, architecture, and architectural decoration, progressed and developed. Le-Starange in, «The Lands of the Eastern Caliphate» writes: «Two cities are common to Marv, small Marv or Marvrud, and big Marv or Shahjan. According to the historians Istakhri, Ibn Huqal, and Yagut Hamavi, the city has four gates, in the north, south, east and west. The city was surrounded by defensive walls and inside the city the main Arg (fort), palaces, mosques, streets, and many houses were located.

The city of Marv, during the Abassid dynasty at the time of Mamun, became the capital, of Khurassan. During the Seljuk period

highway to India and China from the east, and to Baghdad on the west, the city of, Samarqand was always in connection with most of the cities.

According to Ibn Faqih, the city of Samarqand had 12 gates and 12 farsangs of defensive walls, and the friday mosque and other buildings were located inside the city. During the Bamanid period the 9th-10th century Samarqand progressed and developed. According to historians Samarqand, at that time had a population of 100,000. The city after a short time became the capital of the Samanids. Yagubi, in Alboldan (cities) writes:

www.tabarestan.info تبرستان

Samarqand is an ornament of Khurassan, the Heaven of all states, and its garden and garden pavilion are like brilliant stars.

Samarqand, unfortunately was destroyed by the Mongol invasion, and Ibn Battuteh in the 14th century writes, Samarqand has no defensive walls, no gates, no buildings and everywhere is in ruins.

The city of Samarqand, in the 15th century, again became the political center and capital of the Timurid dynasty.

With the encouragement of Timur and Timurid rulers, again the reconstruction and restoration of the city started, and Timur ordered all architects, builders, and craftsmen to come to the new capital. So again very soon, Samarqand also, became the center of Islamic arts.

Kelaviji, the Spanish envoy to the court of Timur, writes: «In the city of Samarqand 150,000 people are living, the city has six gates, the most famous of the gates is called the Iron gate. Inside the city are houses, mosques, caravansarais, shops, all located on separate streets.

At the present time the city of Samarqand, with its magnificent architecture, such as the complex of Shah-e Zendeh, and the tomb towers of the Timurid rulers, Reminds everybody of its past beauty.

Ghazneh : Capital of the Ghaznevids

The history of the foundation of Ghazneh, goes back to the pre-Islamic period. Formerly its name was Gazak, and according to the latest archaeological research in this city, there are traces of different cultures including Buddhist. During pre-Islamic times the city of Ghazneh, was part of Zabolestan, and in the year 902 A.D. Aleptafin and in 976 A.D Saboktakin two rulers of the Ghaznavid dynesty, made the city their political center and capital. At the time of Mahmud Ghaznavi the famous king of this dynasty, the city developed and was decorated with many fine monuments.

www.tabarestan.info تبرستان

Istakhri, the famous geographer, writes about Ghazneh: «Fheel city has a river, and compared to the other cities of the region has better merchandise, and its ecomomy and trade are splendid.» On the other hand, in the capital of Ghazneh, many famous scholars, and poets, such as: Biruni, Ibn Sina, Farokhi, Asadi, Onsuri Manuchehri, and finally the greatest Iranian poet Firdowsi, were living in the Ghaznavid court.

Unfortunately, the famous city of Ghazneh, did not survive past 1149 A.D. and at this time fell to the army of Sultan Ala-din Ghuri, (Jahansuz) «the world burner» who destroyed the city. When Ibn Battuteh, in the 14th century A.D. visits Ghazneh, he writes : «the main parts of the city are in a ruined state».

Samarqand : the Capital of the Timurids

The city of Samarqand, was one of the oldest cities of central Asia. Around the 4th century A.D. Greek texts recorded its name as Rakanda capital of Sogdiana, and during the Sulukid time it was a part of Baktria, and during Sassanian times after the fall of Kushan, it became part of the Sassanian empire. Because of its location, on the

of urbanization and urban planning. The mentioned plateau, for geographical reasons was always a place of transportation of different nations, such Eskits, Huns, and Mongols. Different dynasties, from the pre-Islamic and Islamic periods were established in several cities of these regions. The following is a short description of Iranian capitals in central Asia during Islamic times.

Bukhara : Capital of Samanid

The city of Bukhara, was one of the many settlements in the large oasis formed at the mouth of the Zarafshan River in old Sogdia. The name of Bukhara (old Turkish Buqraq) means «fortunate place».

www.tabarestan.info تبرستان

The Samanid dynasty was established in the early 9th century, by Ismaeil Samani, who chose the city of Bukhara as his capital. Samanid territory, ecept in addition to Bukhara, included Balkh, Sistan, Khurassan, Gurgan and Rayy.

The Samanid dynasty, continued for a century, and during this period, arts, literature and architecture, flourished.

Istakhri, the famous geographer, writes: «Bukhara has seven gates. The perimeter of the city is 12 farsangs, and was constructed with defensive walls. Other monuments and buildings are located inside of the walls». Most of the monuments in Bukhara were built in so-called Rigestan, by the Samanid ruler Ismaeil, he also ordered other buildings to be built such as palaces, mosques, and residentional quarters for goverment staff.

At the present time, the tomb tower of Ismaiel, in Bukhara represents one of the remains of that period.

Rayy : Goverment Capital

The history of settlement in the city of Rayy goes back to the 6th Millenium B.C. According to archaeological research, the cities like Kashan and Qazwin in central Iran, were important since the pre-historic period.

The name of Rayy is mentioned in historical sources, and was well-known as Rega. According to literary sources the city of Rayy was destroyed by the Arabs in the early 7th century. The city of Rayy, gradually in the 9th-10th centries, developed, and became one of the most important Islamic cities, and, according to Ibn Huqal , the city was called Omol-Blad (mother of the cities) and in the eastern part of the world of Islam, the cities of Rayy and Baghdad were two important states. The city of Rayy, unfortunately , because of internal conflicts, was largely, destroyed during the Ghaznawid dynasty. During the Seljuk period tranquility came back to the city, and for a while if became the capital of Iran.

www.tabarestan.info

According to Yaqut Hamavi, at the same time of the Mongol invasions, several religious sects (Sunni and Shite) were in battle in Rayy, so, again the city fell into a ruined state. At the time of the Timurids and Safavids the city of Rayy was not important.

There are many historical monuments, belonging to both the pre-Islamic and Islamic periods, such as the ruins of Cheshmeh Ali, Tuqrul tower, Neqareh Khaneh, the fort and the rampart of Tabark and the building complex of Hazrat-e Abd Al Azim.

Iranian Capitals in Central Asia (Greater Khurassan)

Since earliest times, the region of greater Khurassan, according to scholars, was one of the most important plateaus in central Asia. Recent archeaological evidence shows that this region attained levels

minaret, belonging to to the 10th-11th century.

During the Ghuz period Kerman was still the state capital of Iran. but in this time Kerman suffered from internal militry and political conflicts, Finally, in 1225 A.D. another dynasty, which was known as Qrakhataeian was established. This dynasty ruled until 1340 A.D., and then the Mozaffarid dynasty came to power, but at this time Kerman was not the capital. The city of Kerman, during the Timurids, Safavids, and Qajarids was a second city, and was ruled by state governors, in eastern Iran.

تبرستان
www.tabarestan.info

Sabzwar : State Capital

The city of Sabzwar is located on the Khurassan route (part of the Silk Road). The foundation of the city goes back to Parthian and Sassanian periods. Archeaological evidence such as the Azar Barzin Mehr firt temple, and other buildings proves the importance of Sabzwar, since pre-Islamic times.

According to Yaqut Hamavi, Sabzwar was the center and consisted of 321 villages. In general Khurassan, was captured by Arabs in the early 7th century A.D, and during the Saffarid and Taherid dynasties, the city of Sabzwar was under their control.In the year 901 A.D. Sabzwar, was under the control of the Samanid, and later, the Seljuq ruler Tuqrol Beg who ruled in Khurassan as well as Sabzwar. As with other cities, Sabzwar was invaded by the Mongols the in early 7th century.

During the Il-Khanid period, the people of Sabzwar staged an insurrection against the army, and established a dynasty, which in history was known as Sarbdaran. Sarbdaran in the 14th century elected the city of Sabzwar as their state capital.

Darab : State capital of Iran

Darab is located some 300km. southeast of Shiraz in Darab Valley The importance of Darab was its geographical position, being on the route between Shiraz and Istakhr from the east and Kerman and Bandar Abbas from the south.

The city of Darab, was also important during the pre-Islamic period, This round city, according to historians, after Istakhr and Firuz Abad, was the most famous city in Fars state.

According to mythological sources, Darab was built by Gashtasb and completed by Bahman. Its shape was triangular, and its name was originally Ram vashnaskan, but later in the 8th century Hojajebn Yousof destroyed the fortification of the city and built new circular city walls.

www.tabarestan.info

Kerman : State Capital

Kerman is located in the south part of the Iranian plateau in an arid zone. The foundation of Kerman because of its location had mainly an economic aspect since the earlist times. During early Islamic times the main city of Kerman was the most famous town of Kerman state. This city was located on the trade route between Isfahan and Bandar Abbas. Due to political conflict between the Samanids and Buyids, in the early 10 th century A.D. Syrjan became important for the Samanid rulers, Many defensive walls, forts and ditches were constructed around the city, and the Buyid rulers captured the city of Kerman, which in those days was known as Bardsir. After some years the Buyid dynasty could put an end to the power of the Samanids, so both cities Syrjan and Kerman, came under their control, and became a military center of the government.There are many fine buildings remaining in the city of Bardsir, such as a mosque, a bathhouse, and a

It was for that reason, that, whenever a bloodthirsty army of Mongol or Tartar origin, aimed at raiding Khorassan, they would address their letters demanding the surrender of the city, to the leaders of the city, i.e. the learned men.

Because the first Mongol attack could not break their resistence, Genghis Khan called forth all of his men, numbering 3 million! to Nishapur.

Each household bravely kept up their resistence, until, eventually, in accordance with an oath previously made, at the very last moment, upon the enemy's entry into their homes, all natives killed their children, first before they themselves were killed and their city was razed to the ground.

www.tabarestan.info تبرستان

Saffarid Capital : Zarang, Sistan

The state of Zarang or in Arabic Zaranj is located at a point east of the Hirmand river. According to geographer Yaqubi (891 A.D.)Zarang covered 24km. Ibn Huqal the writer of «Surat-al-Arz» (977 A.D.) claimed Zarang was 180km. in width. According to Firdowsi in «Garshasp Nameh,» Zarang was constructed by Garshasp. Also in the book of «History of Sistan 1053 A.D.» we read, that the city was built by Garshasp.

The city of Zarang had five internal and thirteen external gates. The city of Zarang or the capital of Sistan, during the Ghaznavid period developed, and became one of the most important cities of Iran.

During the Saffarid dynasty, two famous rulers of Sistan, Yaqub and his brother Amro Layth, built many religious and domestic buildings, such as mosques, caravansarais, bridges, and palaces. The capital of Sistan or Zarang, as other cities of Iran, was invaded by the Mongols in 1225 A.D, and again by Timur in the early 14th century.

Kheir, was virtually seated on a throne and during the era of Mahmud-e Ghaznavi, he was called the actual ruler over the hearts of the people of Khorassan.

Also in that same city an old tambourine player, who was no longer invited to play his instrument on festive occasions, would go to the graveyard instead and play for the dead! And again in that same city «Sanbad» arose and for a period of four and a half years succeeded with the help of his men to resist the military force of the Arabs. Due to his courage his name became famous and stories about him spread all over the world. His name has been transformed to that of «Sindbad» the sailor, and under this guise he is still found sailing through the world of fantasy and, alas, is considered an Arab!

www.tabarestan.info تبرستان

Belonging to the major mosque of Nishapur there was a minaret which in the wind would move like the branches of a tree, the dome of that mosque arising out of a forest of 1000 pillars!

In that grand and fantastic city Khayyam, (considered one of the most, prominent mathematicians of all times) was educated and flourished, and it is from that very same spot whence the ecstasy of mystics and the tumultuous activity of publishers still reverberates in our ears.

It is Nishapur's glass handicraft found throughout the world which still boosts the skill of its raftsmen at work in the bazaar.

This grand city, because of its important schools and educational establishments, its teachers and scholars, and its mystics, never strove to become a political center and, vice versa, sovereigns and princes, out of respect for its knowledgeable inhabitants and their palace-like libraries, never dared to have it transformed into a location for their political residence.

Governorship and Capitals:

The appearance and decline of Iranian capitals largely depended on the relationship of several aspects such as: the development of the center of government and the growth of the population, the growth of economy and trade, religious belief, growth of technology, and natural disasters such as: floods, earthquakes, and famine.

www.tabarestan.info تبرستان

These mentioned problems, had a great influence on Iranian state and metropolitan capitals. In the following pages some 20 Islamic capitals in different areas of Iran, will be described.

Nishapur : Cultural Capital

Europeans who are well aware of the history of their towns and cities, of their origin and rise during recent centuries with an ever growing populace, are bound to be astonished upon learning about the circumstances of the rise and fall of this eminent city in the east of Iran, which 7 centuries ago fell prey to the Mongol invasion of Genghis Khan, leaving 1,700,000 dead!

Another 2 centuries before that event, during the raid of the Ghozan (Ghozes, another Turkish tribe) there is mention of 17 major libraries, the Madresseh Sabuni Library being one of them. It is known to have harboured 5,000 manuscripts, all of which were destroyed by the Ghazan who turned them into cardboard, with the exception of one single copy rescued by a passerby, who put down the sad story of that library on the first page of that very volume, before delivering it to the library adjacent to the holy shrine in Mashhad.

In Nishapur the great mystic of Khurassan, Abu Said-e Abol

Iranian arts and architecture. Their capitals, Samarqand and Herat became their political center, and the center of Islamic arts.

With the establishment of the Safavid dynasty in the early 16th century, the center of the Iranian goverment and its capital also changed.

The Safavid period was one of the most famous and glorious of the native dynasties of Iran since the introduction of Islam.

In the sixteen century the artistic culture of Iran entered a new period of splendour and magnificence.

www.tabarestan.info تبرستان

During the Safavid period, Iran had 3 capitals, Tabriz, Qazwin and finally Isfahan. Under the enthusiastic Safavid dynasty, art reached the acme of its manifold expression in textiles, in ceramic, in painting and above all in architecture, of which many glorious examples remain to be seen in Iran especially in their last capital in Isfahan.

At the end of the Safavid dynasty,the Afghan invasion put an end to the Safavid capital in Isfahan, and the capital was transfered by Nader-Shah to the north east of Iran, Mashhad. The Afsharid dynasty did not survive for long time and in the middle of the 17th century, another dynasty was established in Iran.

The new capital, which was selected by the founder of the Zand dynasty, Karim-Khan Zand, was the famous city of Shiraz in Fars province. With the fall of the Zand dynasty, and the establishment of the Qajar dynasty, the capital of Iran transfered from Shiraz to Tehran. From the early 18th century, up to the present time, Tehran. had been the capital of Iran and some organizations are celebrating the 200 year anniversary of Tehran as the capital of Iran, during the Qajar, Pahlavi and Islamic Republic, the political , religoius, and ecomomic center if the Iranian government.

culture of such as the Sassanian

With these political changes, new states, such as «veleyat» and «eyalat» were established in different parts of Iran. According to historians, Islamic capitals in addition to political centers, were centers of Islamic arts and artists.

From the century onwards, Iranian national dynasties were established in the North, East, and South of Iran. These dynasties had chosen cities for their capitals, such as: Saffarian in Zarang (Sistan and Samanid in Bukhara).

www.tabarestan.info تبرستان

In the early 11th century the well-known Seljukid dynasty, appeared in Iran, and they chose Isfahan for their capital.

The mellow state of affairs did not endure, for in 618/1218; on the pretext of reprisal for a massacred trading mission, Genghiz Khan and his army swept into Iran pillaging and burning as they went. During this cruel invasion whole cities were razed to the ground, entire provinces were de-populated, and the heavy pall of smoke hung over the whole country. Little by little, however, when it seemed the country must surely lose its identity, or become a waste of ruins and ashes, the old process of assimilation began. Slowly the unruly Mongol conquerors came under the sway of Persian culture, and Islam.

The Il-Khanid rulers had chosen the cities of Maragheh, Tabriz and Sultanieh as their capitals respectivly, thus these cities became political centers of Iran during the 13th and 14th centeries.

At the end of 13th century another invasion destroyed most of the Iranian cities and capitals. This time Timur the leader of the Timurid dynasty conquered Iran and, more or less, a similar disaster as that under Ghengiz Khan befell Iran again.

After some time, Timur, founder of the Timurid dynasty, and his successors Ulug Beg, Shah Rukh and Baysonqur, became lovers of

basic principles of city planning, resulting from a certain similarity in the economic and social progress which brought about the growth of these cities. The focal point of the city was the market square, surrounded by the shops of artisans and merchants. Nearby were the caravansarais. The main streets of the city, often laid out in a uniform network, centered on these squares. The number of main streets varied. They were often broad and well-constructed, and almost all of them were paved, in stone, as in Bakhara and Samarqand or with brick, as in Jurjan. Next to the market place was usually situated the most important building of the city, the mosque, The administrative buildings were usually located on another square.

www.tabarestan.info تبرستان

We are going to examine some of the famous Islamic capitals and their urbanization and urban planning which mainly belong to the Middle Islamic Period.

• • •

As has been described in the preceding chapter (Iranian capitals during the Pre-Islamic Period) the Iranian capitals started as political centers of Iranian goverment which began in the first Millenium B.C. in Ecbatana presently Hamadan, and ended in Ctesiphon during the Sassanian period. During this long period the Iranian borders, continue to the Chinese borders from the East and the border of Mesopotamia from the west. The appearance of Islam has changed the destiny of the political ,military, economic, and religious organizations of many countries. During the Islamic period, urbanization and urban planning, started with a new style and manner, but with the influence of the local

Palaces and gardens and garden pavilions are another aspect of this period, they became popular and were erected within or in the vicinity of the citadel.

Bazaars and commerical sections were constructed in the most important parts of the city, mainly close to the religious buildings.

Needless to say, each of the above mentioned principles of architecture which are related to urban planning, differed in the early, middle and late Islamic periods, according to the location of the cities in the different mountainous, arid or coastal zones.

www.tabarestan.info تبرستان

In the present century, archaeological research by different expeditions in most Islamic cities has resulted in useful information about urbanization and urban planning.

In Iran, famous cities, mainly belonging to middle Islamic times, such as Rayy, Nishapur and Jurjan have showed us the features of urban planning.

The Iranian cities of the Islamic period (early, middle and later) are of many different types such as:

- Newly founded cities.
- Reconstructed cities.
- Religious cities.
- Cities in arid zones.

Stone Cities and Altered (or Rebuilt) Cities.

Systematic research of Islamic city planning is still in its early stages, so an overall view of the subject is somewhat difficult to formulate. By utilizing historical and geographical sources and studying the results of recent excavations, some general comments can now be made. Islamic cities cannot be classified in terms of a standard type. In accordance with various historical, political, topographical, economic and social factors, it is possible to discern an overall consistency in the

In general, urban planning in the Islamic period may be one reason one of these parts would gain in importance at the expense of an other. It should be noted that the earliest Islamic cities, built by the Arabs, were usually military camps, and were often built near old cities, for example: Fustat near Heliopolis. Others, however, were far from old cities, for example, Kufa and Qayravan. The construction of new cities such as Baghdad, Samarrah, Basra and Karbala, provide other examples of city construction in the early Islamic period.

From the 3rd century A.H. until the Khwarazmshahid period, Iranian cities flourished in connection with trade and the security of the caravan routes. Cities such as Gurgan, Herat, Tus, Balkh, Samarqand Isfahan, Sari, Hamadan, Istakhr, Sirat and Shushtar, developed and progressed in this period. The Mongol invasion of the early 7th century A.H. destroyed many important cities, most notably Gurgan, Rayy and Nishapur. This invasion was so destructive that many ruined cities never regained their former importance and some were never rebuilt.

www.tabarestan.info تبرستان

Concerning urbanization and urban planning in Iran during the Islamic period, especially the middle period (11th - 15th centuries A.D.)we have also useful information, based on archaeological evidence about cities such as Nishapur, Kerman, Rayy, Sultanieh and most importantly about the city of Jurjan.

It should be mentioned that the special features and characteristics of Islamic capitals were: gates, city plans, towers, defensive walls, social places, religious places, commerical areas (bazaars), and industrial areas. Important for daily washing, and ablution, from the beginning, bathhouses became very important in Islamic town planning, after the mosques and madressehs. The Iranian builders of the Islamic period constructed bathhouses with different plans and fine decoration.

the appearance of such monumental public buildings changed completely the general planning of the early villages. The construction of enclosure walls for defence purposes and the protection of monumental shrines and temples and also the appearance of early types of industrial quarters, especially pottery workshops, are a few of the developements to be noticed in the course of the physical, technological and social growth of early villages. These changes, which took place between the 6th. and the first millennia B.C. can be observed at various sites in Iran. The growing social and economic developements also resulted in the construction of forts for security and self-defence: such strategic positions in complicated architectur are to be seen in the Urartu Kingdom in north of Iran. In the course of centuries Iranian urbanization and urban planning as established by different dynasties such as Achaemenid-Parthian Sasanian developed for economic, religious and military reasons.

www.tabarestan.info تبرستان

The standard layout of a newly-founded pre-Islamic city had a rectangular grid of streets, and octagonal cross of the main axes, and a more-or-less rectangular outline. It was always fortified with a ditch, walls and generally, rounded bastions. The city was generally divided according to differences of function or social rank into several different zones.

The emergence of Islam was a momentous developement which completely changed the destiny of Iran. In urban planning, the pre-Islamic traditions continued into the Islamic period which were adapted causing the appearance of several new types of buildings as needed, such as mosques, madrassehs, takiehs, mausolea, and the bazzars.

IRANIAN CAPITALS DURING THE ISLAMIC PERIOD

Introduction :

The ancient land of Iran with its long history in different arts, played a major role in the developement of architecture and town planning. Archaeological research and historical documents give evidence that the history of Iranian urbanization and urban planning goes back to the pre-historic periods, and that from that time architectural and urbanization styles developed in different directions particularly with regard to religion.

www.tabarestan.info تبرستان

From the earliest times extensive settlements displaying urban planning appeared on the Iranian plateau and on the southwestern and southeastern alluvial plains. It seems the gradual improvement in technology made better harvests which eventually caused surplus production. The later in turn has a direct effect on the growth of the settlements and on the general planning of the domestic architecture within the early villages. The economic exchanges of the surplus agricultural products between these types of early villages played a very important role in the developement of other technology in ancient times.

As a result of the physical growth of the settlements, various social organizations of religious, economic or political nature appeared, accompanied by institutional «centers» in the form of some sort of public structures: the painted building unearthed at Zagheh in Qazwin may be considered an example of this early type of monumental architecture. In addition to technological innovation and developement,

Literature:

Shahrestaniha-ye Iran, Nr. 52.

O. Reuther, Die Ausgrabungen der Deutschen Ktesiphon-Expedition im Winter 1928/29 (Berlin 1930).

J.M. Fiey, Sumer 23, 1976, pp. 3ff.

C. Hopkins, Topography and Architecture of Seleucia on the Tigris (Ann Arbor 1972).

A. Invernizzi, Sumer 32, 1976, pp. 167ff.

recent excavation reports: M. Cavaliero, G. Gullini, M.M. Negro Ponzi, R. Venco-Ricciardi and others in Mesopotamia 1-12, 1966-77.

www.tabarestan.info

Today the ruins of a city occupy the area between the present bed of the Tigris and its ancient bed at the eastern outskirts of old Seleucia. It is surrounded towards West by the remains of a wall, forming three quarters of a circle, the eastern part obviously having been washed away by the river. Archaeological excavations have shown, that the occupation of this area does not go back before the beginning of Sasanian rule; therefore it seems reasonable to regard this city-ruin as New Seleucia-Veh Ardashir. Obviously the Tigris has shifted its bed somewhat back towards its old course during the life time of this city, destroying its easternmost segment. Anyhow we have to look for the site of ancient Ctesiphon east of the present river-bed.

www.tabarestan.info

Here a long band of ruins stretches out from North to South, among them the huge Sasanian palace hall of Taq-i Kisra. J.M. Fiey, who has given the most convincing topographic analysis of al-Madain, suggested the area far north of Taq-i Kisra and Veh Ardashir as the site of Parthian Ctesiphon. Sporadic excavations here in al-Ma'arib as well as in the East and South, in Umm es-Za'atir, Tell Deheb and around the Taq-i Kisra itself, confirmed the late-Sasanian and even early Islamic occupation of this area, which is generally regarded as Aspanbur or Asfanabre, the late Sasanian palace district. Regarding the scarcity of archaeological exploration it seems too early to exclude any area on the eastern bank of the Tigris from the search for Ctesiphon proper, the Parthian remains of which may be buried under the later Sasanian levels of occupation.

the chain of antique cities was Seleucia on the Tigris, founded by Seleucos I (358-281 B.C.)as the capital of his empire about 300 B.C. In 1927 it was identified on the western bank of an ancient river-bed of the Tigris, some distance from its present course and several excavations have been carried out since then. Although Seleucos shifted his seat to Antiochia on the Orontes later on, Seleucia took over the position of Babylon as the leading, then Hellenized Oriental metropolis for centuries. It continued to flourish even after the Parthian conquest of 141 B.C. and became the chief minting place of the empire. However the Parthian kings built a residence outside the city, on the opposite, eastern bank of the then river-bed of the Tigris, which developed as a town and got the name of Ctesiphon in the last half of the first cent. B.C. During the 1st and 2nd cent. A.D. young Ctesiphon became a rival for old Seleucia, which suffered setbacks from political clashes, from the capture and destruction by the Romans under Trajan (165 A.D.)and, probably most serious, by the shifting eastwards of the Tigris, which paralysed its shipping-trade. Ctesiphon now was the western capital of the Parthian empire; nevertheless, its location has not yet been determined, it can only be guessed from descriptions as lying eastward from Seleucia, beyond the river.

After the fall of the Parthians about 226 A.D., Ardashir, the first Sasanian great king is reported to have built another city in the area, which he called Veh Ardashir, and which he populated with the remaining inhabitants of old Seleucia. Thus, beside other names, the new city was also called New Seleucia. Ctesiphon, where the Sasanian kings continued to have a residence, and Veh Ardashir were described as lying opposite each other on the banks of the Tigris, connected by bridges.

www.tabarestan.info تبرستان

Literature:

Shahrestaniha-ye Iran, Nr. 47.-Tabari 1, 1ff.- Mukaddasi 405,1. - Hamza al -Isfahani 49ff. - Istakhri 91ff. - Jakut 3ff. - P. Schwars, Iran im Mittelalter pp. 358ff. - P. Amiet, Susa, 6000 ans d'histoire (Paris 1988), Susa, dernieres decouvertes, in: dossiers Histoire et Archeologie Nr. 138, 1989. - J. Perrot, L'architecture militaire et palatiale des Achemenides a Susa, in: 150 Jahre Deutsches Archaologisches Institut 1829-1979, Internationales Kolloquium Berlin 1979, pp. 79ff. - J. Perrot, Achaemenid Urbanization in Susa, in: Y. Kiani (Ed.), A General Study on Urbanization and Urban Planning in Iran. I (Teheran 1986) pp.99ff.

تبرستان
www.tabarestan.info

For excavation reports see: Memories de la Delegation/Mission Archeologique en Perse/Iran. Mission de Susiane.

and Cahiers de la Delegation Archeologique Francaise en Iran.

Ctesiphon

Ctesiphon became the synonym, the common name in literature , for a conglomeration of cities on the river banks of the Tigris between Babylon and Baghdad. It was the undisputed centre of the Oriental world from the conquest of Alexander, which marked the end of the Ancient Orient, until the rise of Baghdad, which marked the definite establishment of the Khalifate. The medieval-Oriental designation of this bulk of cities was al-Madain. Although there is a lot of literary evidence about the history of these cities, only some of them have been identified and localized with sufficient reliability until now.

Ctesiphon proper was a Parthian foundation, but was not the nucleus of this complex of settlements. Leaving apart some ancient cities in the area like Opis and Kokhe, the first member in

Iranshar Shapur belong to the old city of Susa or to the newly founded Aiwan-Karkha nearby. It seems that the foundation of the latter is connected in some way or another with the destruction of old Susa by Shapur II (309-379 A.D.) Shapur is said to have had Susa trampled to dust by elephants as punishment for a rebellion of the citizens.

However, Susa recovered again, probably during Sasanian times and reached the peak of its size and wealth after the Arab conquest. It became famous for its silk, satin, cambric, and plush textiles and for its cane-sugar industries, possibly a continuation of crafts already installed in Khuzistan by the early Sasanian kings. Also the tomb of Daniel, an important place of pilgrimage even in our day, seems to reach back to very ancient times. The existence of the relique itself is already mentioned in the reports on the Arab conquest as being brought to those places, where the pre-Islamic population went to pray for rain; to put an end to this, the corpse was buried in the river bed of the Chaour by Abu Musa on the order of the Khalif-e Umar. The body is said to have worn a ring with the representation of a man, holding two lions with his hands on either side, one of the oldest pictorial motifs of near-eastern cultures. Among the excavated remains of Islamic Susa was a hammam on the ruins of the apadana, a sugar factory on the ruins of the palace of Artaxerxes, a mosque, a madrasa and a pottery kiln in the «ville des artisans», as well as a number of living houses in different areas. Like many other Iranian cities, the splendour of Susa come to an end in the 13th cent. A.D.

www.tabarestan.info

main residential platform. There was no proof of a dense, city-like occupation with civilian houses, neither here nor on the so-called «acropole», a higher mound, joining to the West, where traces of palace- and fortress-like constructions were found. A civilian settlement, the so-called «ville des artisans», spread down in the plain east of the «tepe». West of the «tepe», beyond the river Chaour, another apadana-type palace was excavated which is dated by inscriptions to Artaxerxes, probably the second.

تبرستان
www.tabarestan.info

Unlike Persepolis, Susa and its Achaemenian palaces was not destroyed during the conquest of Alexander the Macedonian in 331 B.C. In Susa Alexander celebrated his marriage with Stateira, the daughter of the last Achaemenid king, together with the mass-marriage of many-reportedly 1000- of his soldiers with Persian wives in 324 B.C., thus demonstrating the union of both nations to a new world-empire. But after Alexander's death the palaces were no longer used and decayed. Instead a sprawling Oriental-Hellenistic city with an autonomous administration developed on the plateau of the ancient tepe and below in the plain, with all attributes of a Greek «polis», like gymnasium, theater, buleutherion and mint, mentioned in fragments of Greek inscriptions and on coins. Its name then was Seleucia on the Eulaios. Susa continued to flourish all through the Parthian period. Although it began to shrink afterwards, considering the archaeological evidence, it continued to play an important part in the historical tradition. However, the foundation of new cities and the re-foundation of existing ones seems to have led to confusion in the historical reports. It is not clear, whether the Sasanian names of Khurre Shapur, Iran Khurre/Shapur, and

part of the gigantic, old «tepe» (or settlement-hill) as a substructure for the main-residence of his western realm. From here started the famous postal and travel connection of Sardes, center of the westermost Achaemenid satrapy in western Turkey, with postal stations all along the road. In Greek and Roman sources Susa was mentioned as the Persian capital more often than any other place. Sometimes it was confused with Ecbatana, whereas Pasargadae and Persepolis appear rarely.

تبرستان www.tabarestan.info

Differing from the situation in the Elamite settlement, the vast surface of the ancient «tepe» was no longer densely covered with private houses, temples and burial monuments, but for its greater part became a palatial area. The slopes of the «tepe» were vertically dug off surrounded by a protection wall or glacis of clay, ca. 20m thick and reaching down to the virgin soil of the plain for ca. 12m. Thus a platform was created similar to the later stone platform of Persepolis. On the east side a ramp led up to a gate house on top of the glacis, again resembling the arrangement in Perspolis. The northwestern part of the platform was separated from the rest of the «tepe» by a deep ditch with a very high causeway as the only access, passing through another gate-building, at which the over-life-size statue of Darius was placed. This separated area was nearly completely covered by a huge palace-complex, consisting of an apadana, like that at Persepolis, and an added compound of different kinds of rooms, arranged about four inner courtyards. In the large area in front of the causeway, in the so-called «ville royale», several Achaemenian ruins were found, probably remains of destroyed minor palaces and gate-houses, lying on the way from the first gate house to the

Susa

There is probably no site in Iran, where more effort and time have been spent for archaeological research than in Susa. Excavations here began in 1851 and have been continually carried on with few interruptions, since 1884.

The history of Susa reaches back to the 4th millennium B.C., far beyond the appearance of the first Iranian state. The city was the political and economic centre of the Elamite empire, the ritual center being near by Choga Zambil. Elam played an interesting intermediate role between Mesopotamian, Indian and Central Asian civilizations. There were close contacts with neighbouring Mesopotamia but ever closer links with Elamite culture on the Iranian highlands. the centre of which was Anshan in the Marvdasht plain. Elamite rock reliefs at Izeh, Kurangun and Naqh-i Rustam and spread all over the southern Iranian plateau. Although there was probably no strong central administration, the ruler's title was king of Anshan and Shushun.

www.tabarestan.info تبرستان

The great, flourishing city of Susa was totally destroyed by Assurbanipal ca. 645-640 B.C., There was some Neo-Elamite occupation of the place afterwards, which came under Persian influence when the South-West-Iranian Plateau fell under Persian domination and the geographical name of «Anshan» was replaced by «Fars», the «Persis» of the Greek and Roman writers.

After the Persian dynasty of the Achaemenids had overthrown Median rule and seized power in Iran it was only under Darius I, that Susa became a capital again. Darius chose

A royal palace probably stood in the citadel on the low mountain immediately north of the city, overlooking the town and the Tang-i Chogan, where the most splendid assembly of Sasanian rock reliefs was cut into the cliffs above the river, and where a gigantic statue of Shapur was sculptured from a stalactite in the entrance of a cave. As Shapur died in Bishapur it is supposed, that the cave was prepared as his tomb.

The city still flourished during the later Il-Khanid period in the mid 13th cent. Its name had been abbreviated to Shapur then and its foundation was attributed to the mythical king Tahmurat, its original name given as Dindilah.

www.tabarestan.info تبرستان

Literature:

Ibn al-Balkhi, transl. G. Le Strange (London 1912) pp. 50ff.

R. Ghirshman, Bichapour I, Paris, 1971: II, Paris, 1956.

A.A. Safaraz, Bichapour, grande ville Sassanide, Bastan Chenassi va Honer-e Iran 2, 1969, pp. 27, 69ff.

A.A. Sarfaraz, Proceedings of the 3rd Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, Teheran 1974 (Teheran 1975) p. 91ff.

A.A. Sarfaraz, Bishapur, in: Y. Kiani (Ed.), Iranian Cities II (Teheran 1987)pp. 22ff.

gorge Tang-i Chogan for ca. 1,5km with a width of ca. 800m . The southeastern and southwestern sides are protected by straight walls and ditches, the water being conducted from the river through a tunnel under the mountain ridge. At the northern wall, facing a citadel on the mountain outside the city, semicircular bastions were excavated, originally protruding with 40cm distance only. Two main streets divided the city, the shorter one crossing the river by a bridge. There was a twin columnar monument at the intersection, its inscription mentioning a now vanished statue of the king.

www.tabarestan.info

The northeastern quarter of the city was occupied by monumental official buildings. A large complex with a central cruciform hall was excavated, once carrying a dome of 22m diameter, the largest dome of Sasanian architecture. Surrounding aiwans and courts were decorated with mosaics. The complex was interpreted as a palace, however typological analysis of the layout makes a fire temple more probable. An attached square building of polished blocks of stone with surrounding corridors was sunk down into the ground and could be flooded with water, brought here by a qanat. As its access was from the domed hall, it must have been part of the temple complex, perhaps serving for purification ceremonies.

The other areas of the city were arranged along a chessboard system of streets, but no Sasanian living areas have been excavated yet. A large rectangular construction with huge drums of columns, obviously re-used from a Sasanian building, may have been a mosque.

Literature:

Shahrestaniha-ye Iran Nr. 60

P. Schwarz, Iran im Mittelalter VI (Leipzig 1926), pp. 740ff.

E.F. Schmidt, The Persian Expedition, Bulletin of the University Museum, Philadelphia, March 1935, pp. 41ff.

O. Reuther, Parthian Architecture, in: A.U. Pope, A Survey of Persian Art I (London-New York 1938), pp. 444ff. Fig. 115.

E.F. Schmidt, Flights over Ancient Cities of Iran (Chicago 1940), pp. 29ff. Pl.31ff.

H. Kariman, Rayy, in: Y. Kiani (Ed.), Iranian cities II (Teheran 1987), pp. 118ff.

www.tabarestan.info تبرستان

Bishapur

Shapur I (242-272 A.D.) was obviously not satisfied with his father's residence, Ardashir Khurreh/Firuzabad. He built a new one below the northern mountain bridge of the Kazarun plain and called it «Veh Shapur», «The Good of Shapur»; another explanation is «Bay Shapur», «His Majesty Shapur». The new city demonstrates the splendour of Shapur's reign, which was the culmination of Sasanian history. Excavations since 1936 have shown that it is the best preserved and most splendid example of a Sasanian residence city.

Differing from Ardashir Khurreh, Bishapur has a more practical rectangular grid plan. It stretched along the southwestern bank of a water-rich river at its outlet from the

were of burnt brick in the 12th cent. A.D., often with glazed decoration. The size of the city varied from 1 to 1,5 square farsakh.

Towards the end of the 12th cent. A.D., when Ray belonged to the territory of the Khwarezm Shahs, again serious fighting broke out among the majority Shiite population and different Sunni sects. The Shiite were overcome by the Sunni and then the smallest Sunni group, the Shafi'ites, annihilated the Hanefites. According to Yakut there was a terrible carnage and total destruction of the living quarters of the defeated. The city seems to have been already in ruins for its greater part when the first wave of Mongols swept over Iran in 1220/1 A.D./617 H and took Ray by surprise. In spite of the massacre a considerable part of the population escaped and returned after the departure of the Mongols to rebuild what was left. But four years later in, 621 H, the Mongols returned and finished their work of destruction. From then on the city remained abandoned; the few survivors found refuge in the surrounding settlements like Veramin and Teheran. Even when Ghazan Khan, the famous Mongol ruler who had adopted Islam, ordered the rebuilding of Ray, nobody dared return. Instead, Veramin and Teheran began to flourish. Still under Mongol rule Veramin was adorned with its beautiful Friday mosque and some tomb towers, and at the same time Hamdallah Mustawfi described Teheran as a «famous provincial city» to which belonged the frequented shrine of Shah Abdul Aziz. The ruins of Ray remained a place of awe and admiration for a while but by and by their bricks were taken to be re-used in nearby villages, and only some tomb towers and parts of fortification walls were left on mountain ridges and in empty fields or gardens.

www.tabarestan.info

chroniclers call Ray and Isfahan the two most flourishing cities between Mesopotamia and Khorasan, the best city with the exception of Baghdad, or, together with Damas, «the bride of the world». This development continued throughout Buyid and Samanid into Seljuk times, when Ray reached the peak of its glory, in spite of intermediate conquests and sackings like that by Mahmud of Gazna in 1029 A.D./420 H. and by the Guzz in 1035/6 A.D. 427 H. The material wealth of the inhabitants came equally from agriculture, craftsmanship and trade.

www.tabarestan.info تبرستان

Among its agricultural specialties were some kinds of grapes, e.g. razikijam which had become famous and were grown in Mesopotamia Mekka, and Muhattam, and also in Yemen, perhaps brought there by the Sasanians. Some kind of melon, however, was regarded as poisonous, and some of its water as causing dysentery, whereas its «ab-e jo» was well renowned. Among industrial products special textiles, gilims with silk, wooden combs, and especially glazed pottery were famous. The city was often compared with Nishapur, which was regarded as somewhat larger and sometimes even wealthier than Ray. However the superiority of Ray in beauty elegance and charm was undisputed. Istakhri says «it has taken away the splendour from Hamadan». The inhabitants are described as handsome, intelligent, noble, high spirited and well educated; there were famous scientists, artists, lawyers, clergymen, a famous library, a hospital, bazaars, good guest houses, a system of water supply installations as well as «yakhchals». Numbers of tombs are mentioned, among them those of the Alides Hamza and Abd ul-azim. The houses , at the time of Istakhri still of mud brick,

During the Arab conquest troops from Ray fought bravely in the battles of Jalula and Nehavand and Yazdegerd III sought refuge here from the Arabs. The city itself seems to have been conquered briefly after Nehavand, and the tremendous amount of booty which the victorious Arabs compared with what they took from Ctesiphon, shows the wealth of Ray already in Sasanian time. There followed a century of uprisings and rebellions, recaptures, pillages and demolition, during which the citadel and the old city centre were sacked and left in ruins for a long time. Animosities against the Arabs lived on and even in early Abbasid times the Arab poet Adam ibn Abdalaziz complained, that in Ray the Arabs, the civilized masters of the Oriental wold, were regarded as inferior barbarians. During the power struggle between Umayyads and Abbasids, Ray unfortunately supported the losing Umayyads. But there was soon reconciliation. Mohammad al Mahdi, who later was to become the 3rd Abbasid caliph, did a lot of rebuilding when he was governor of Ray, and the city was called Muhammadiyeh after him for a while. Al Mahdi's son, Harun al-Rashid was born here. Several more heir apparents were to be sent to Ray as governors, thus proving the importance of the city for the Khalifs. Towards the end of the 9th cent. A.D. Ray was described as having a mixed population of mostly Arabs and few Persians.

www.tabarestan.info

In spite of a famine in 816/7 A.D., earthquakes in 864 and 955/6, the power struggle between Alides and Tahirides, religious controversies among Sunnites, Shiites, Hanbalites, Shafi ifes and other inflictions, Ray now developed into one of the most splendid cities of the Oriental world. Istakhri and other

a palace, on top of the pre-historic layers; we may assume that centuries of later occupation have removed the greater part of the ancient levels.

Literary evidence proves the importance of Ray in Achaemenid time, when its name was Raga, the Rages of western historians. The tradition, however, is rather vague; a variety of mythical and historical persons are mentioned as founders, e.g. Hushang the Pishdadian, Kaikhosro, Raz ibn Khoraan and Iskender Dulkarnain. It is reported to be the origin of Ashak, the ancestor of the Arsacid dynasty, of Bahram Chobin, the famous late Sasanian general and usurper and of Rustam, the Persian leader during the battle of Kadisia. The tradition that also Zardusht came from here, is very doubtful, so is the tradition, that it was the seat of the highest ranking Zoroastrian Mobad or priest. However certain building activities by the Seleucid emperor Seleucus Nicator about 300 B.C. seem to be a historical fact; Rages then got the name Europos. The Parthians called it Arsacia. Whereas Ray originally belonged to Media and then to Parthia, it was under the command of the Adarbadegan Ispahbod in Sasanian times Its outstanding importance at that period was shown by a Sasanian rock relief, representing a lion hunt, the only one in all central-and northeastern Iran. The relief is known from drawings of 19th cent. travellers; it was chiseled off and replaced later on by a Qajar relief, which in turn was destroyed by the activity of the Ray cement factory in the 20th cent,; another Qajar relief, Fath Ali Shah and his sons, still exists at Cheshme Ali. The ruins of nearby Tepe Mil and Chaltarkhan, which seem to belong at least partly to the early Islamic period, are most impressive monuments of Sasanian architectural tradition.

www.tabarestan.info

Literature:

J. Markwart, A Catalogue of the Provincial Capitals of Iran (Rome 1931) p. 12; p. 55ff. (Shahristaniha-ye Iran Nr. 18). - Abdulrafi Haqiqat, Tarikhi-i Qumis (Teheran 1925). - E. Herzfeld, Reisebericht, Zeitschrift der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft 80, 1926, p. 279f. - Excavation reports by J. Hansman and D. Stronach in: Journal of the Royal Asiatic Society 1968, pp. 111ff.; 1970 pp. 29ff.; 1974 pp. 8ff. - M. Charlesworth, Cities of silk Road (Qumis), in Y. Kiani (Ed.), Iranian Cities II (Teheran 1987) pp. 328ff.

تبرستان
www.tabarestan.info

Ray

Situated at the southern foothills of the Elbruz range, where rivulets and springs abundantly supply water, the area of Ray attracted human occupation from earliest times. Cheshme Ali must be regarded as the natural nucleus of all settlements here. Limited excavations on the pre-historic tepe beside the spring-pool between 1934 and 1936 showed that the settlement reaches back into the early Chalcolithic period, that is ca. 5000 B.C., and continued until ca. 3000 B.C. Then occupation seems to have shifted to other areas nearby and was resumed here only in Parthian times by a monumental mud brick building, a temple or

into Il-Khanid times although a later date seems possible. Of unique importance are the ruins of a bridge at the northern corner of the city, which stands on a syphon, an underground pipe of masonry, Through this pipe water was conducted to the town under the bed of the only periodically flowing Siah Mansur from the far-away Karun river.

Literature:

Tabari 1,2, 826.

Mukaddasi 405,3.

Hamza 49,7.

Jakut 1,848,7;2,130.

N. Abbott, Jundi Shahpur: A Preliminary Historical Sketch, Ars Oriental 7, 1968, Ip. 71ff.

R.M. Adams-D.P.Hansen, Archaeological Reconnaisance and Soundings in Jundi Shahpur, Ars Orientalis 7, 1968, p. 53ff.

H. Schoffler, Die Akademie von Gondischapur (Stuttgart 1979).

تبرستان
www.tabarestan.info

He was skinned, his skin filled with straw and hung at one of the city gates, which afterwards was called Mani-gate. Although Jundishapur was one of the last cities of Khuzistan to surrender to the invading Arabs it continued to flourish for a while. It has a mint under the Umayyads and the seat of a bishop still at the beginning of the Abassid period. Yakub ibk Laith made it his residence for practical and historical reasons. He died and was buried there. However, already Mukaddasi in the late 10th cent. A.D. reports that the city was decaying because it was badly ruled by Kurdish conquerors and Yakut in the early 13th cent. describes it as a field of ruins, without life.

www.tabarestan.info

Very little archaeological work has been done in Jundishapur. Even the location of that famous capital was uncertain until the 20th cent. It is identified now on the southern bank of the river Siah Mansur, south of Dizful, ca. 6km northwest of the pre-historic mound of Choga Mish. A topographic survey has more or less confirmed the medieval reports, that the city had a chess-board plan with eight streets, running perpendicularly in each direction. Today a not quite regular rectangle of 2km width and 4km length with remains of walls and semicircular bastions is visible, the shorter north west side touching the river bank. The rectangle seems to be divided into four parts by two main-streets. Some parallel streets in more or less regular arrangement can be made out, although a reconstruction of 8 streets in each direction is not yet clear. Limited sounding, carried out in 1963 A.D., did not uncover any architectural remains inside the fortification wall. Ca. 1km north of the town part of a large ruin was excavated, which turned out to have been a large mansion, tentatively dated

«Wandiyog-Shapur» which is explained either as «conquered by Shapur» or as «Veh Antiyok-i Shapur», the better Antiochia of Shapur. The well attested fact, that Shapur settled great numbers of Roman prisoners of war in Khuzistan gives credit to an allusion to the old Seleucid capital of Antiochia on the Orontes, the splendour of which Shapur might have tried to surpass.

It is probable that Jundishapur developed from a military camp, set up here during Shapur's wars agains Rome. It became the place of a royal residence; according to Mas'udi all Sasanian kings up to Hormuzd II (303-309 A.D.), according to Hamza al-Isfahani up to Shapur II (309-379 A.D.) held court here, Shapur I populated the city with Roman prisoners of war and inhabitants of conquered cities of near-eastern Roman provinces. It profited by the agricultural richness of Khuzistan, where the production of cane-sugar and high quality textiles became the main sources of wealth. Its worldwide fame however was due to its university. It seems that already Shapur had established a hospital and a medical school, where Greek as well as Indian physicians taught and practiced the medical knowledge of East and West. Ibn Faqih ascribes this credit to Kavad I (488-531), Other scientific, philosophical and religions subjects were added later on and the fame of the university spread all over the Oriental world and attracted teachers and students from everywhere, even in early Islamic times.

In Jundishapur the gnostic reformer Mani, who had found followers worldwidesince he had been supported by Shapur I, was imprisoned and executed as a heretic under Bahram I in 279 A.D.

www.tabarestan.info تبرستان

funeral and ancestral ceremonies performed at the royal tombs, which are also mentioned in ancient reports. An unfinished third tomb is cut into a spur of rock south of the platform, which is generally thought to belong to the last Achaemenid king, Darius III. This, however, is not necessarily true, at it doesn't display the attribution of all the other Royal rock tombs, except for that of Darius himself, which is identified by its long inscription.

Whereas Persepolis was burnt down and left mostly in ruins by Alexander's soldiers in 300 B.C., other parts of this gigantic palace district lived on. Near Naqsh-i Rustam, in the narrow outlet of the Pulvar river valley between Hussein Kuh and Kuh-i Rahmat, there developed a city of considerable size, which became the third in the series of Marvdasht capitals after Anshan and Persepolis for nearly a millennium: Istakhr. It was the centre of the Fratadara or Frataraka dominion, a dynasty of petty kings who gained autonomy under Parthian rule, with a coinage of their own. They became famous for their role in keeping alive ancient Iranian tradition and religion. Istakhr was the birth place of the Sasanian dynasty. It remained the real capital of Fars all through Sasanian times.

www.tabarestan.info

Jundishapur

Historical sources unanimously describe Jundishapur as a foundation of Shapur I, son of Ardashir (241-272 A.D.). In Syriak language it was known as «Beth-Lapat», which was transformed into «Bel Abad» and wrongly interpreted as planted by Bel. The original Persian form of the name Jundishapur was «Wandew» or

the platform, thus in fact creating a kind of residential city. The main structures here are however concentrated on the platform. Their general layout obviously must be attributed to Darius himself, although there was a great deal of finishing, changing and adding under his successors, especially by Xerxes. The most significant architectural creation of Darius was the re-shaping of the not yet standardized Pasargadae type of palace to a square cube with solid corner parts, columnar aiwans and a square columnar hall. Gate buildings and assembly halls had an unpreceded monumentality and were adorned with impressive sculpture. Rationalized plan systems of what seem to have been dwelling units, stores and administration quarters allowed a concentration of rooms on minimum space.

www.tabarestan.info تبرستان

Although the platform of Persepolis has been almost completely excavated, the discussion about the functions of the different and rather differing buildings here is still going on. There is no doubt, that the apadana was the main palace building of the king and that the «treasury» justly deserves its name as a kind of archive or depot, considering the small finds excavated here. However we know too little about every day life at an Achaemenid royal court to give a full scale and detailed explanation about other parts of the highly specialized layout of this doubtlessly vitally important monument of Persian history.

There were two rock tombs carved into the slope of Kuh-i Rahmat above the platform, within the walls of the fortification. In front of them are the remains of small but elaborate mud brick buildings of obvious ritual purpose, which prove that there were

road and dam constructions reaching far to the north and an enigmatic rock monument in the east, the Gadamgah, probably an unfinished rock tomb on the eastern slope of Kuh-i Rahmat. The area from Persepolis in the south to Naqsh-i Rustam in the north, with the Pulvar river as a diagonal axis, was obviously turned into a vast palace district. Traces of several palaces were found here in the flat plain, as well as the remains of a massive socle, near-identical with the substruction of Cyrus tomb at Pasargadae. It might have been planned as another early Achaemenid tomb, perhaps even for Darius himself, and might have been rejected, when he created the type of royal rock tombs which were then repeated until the end of the dynasty. For the site of the rock tombs he chose the cliff of Naqsh-i Rustam, which an Elamite rock relief at its western end proves to have been a sacred place already during the Elamite period. Besides the probable replica of the Cyrus tomb, there was a replica of the Zendan-i Sulaiman built in front of the rock tombs, the better preserved Ka'aba-ye Zardusht, which here, indeed, suggests some kind of connection with funeral or ancestral rituals.

www.tabarestan.info

The terrace with the main palace buildings, which today is called Takht-i Jamshid or Persopolis, a Greek corruption of Persepolis, had the original Persian name of Parsa, In spite of its seemingly different pattern from Pasargadae, it has fundamental similarities with its predecessor. Here again a monumental platform was built against the mountain, the Kuh-i Rahmat, with an impressive open stairs but protected by a ditch facing the plain and by mud brick fortifications, running up the mountain at the rear. Down on the plain different kinds of buildings surrounded

mentioned as the Persian capitals in antique sources. In fact archaeological research has also indicated, that it was only Darius who started work at the royal residence of Susa, obviously in order, to provide a functioning administration of the vast western acquisitions of his predecessors. Whereas Ecbatana has the resources to continue as the capital of the northern part of the empire, this was certainly not the case at Pasargadae as the indigenous capital of the dynasty and the center of the southern core of the empire. The secluded mountain place with its difficult road connections, especially towards west, with its harsh climate of severe and long winters and its limited agricultural resources, was scarcely fit to accommodate and supply a royal court, which must have been significantly enlarged since the time of Cyrus. That the Marvdasht plain was chosen as an alternative was by no means accidental. Natural preconditions here had already led to the development of the center of southern Iran, Anshan, during the 4th millennium, B.C. The vast prehistoric mound at the village of Malyan in the northwestern Marvdasht plain, identified now beyond doubt as the Elamite city of Anshan, is by its mere size a unique archaeological site in south Iran. Although the old city had lost its importance long before the time of Darius, Anshan was still the name of what is now Fars, and «King of Anshan» was a title of early Achaemenid kings, meaning the province, not the city.

The shifting of the main Achaemenid residence to the Marvdasht plain was not limited to the construction of Persepolis/Takht-i Jamshid alone. There was a gigantic construction program, covering the eastern part of the plain, with

This is true also for the two socles or podiums, one with, the other without stairs in the so-called sacred precinct, west of the palaces. They are generally regarded as installations for fire ceremonies, the idea inspired by the reliefs around the Achaemenian rock-tombs, where the king, standing on a very different, low, three-stepped platform prays in front of a fire altar.

The original plan of the Takht-i Mader-i Sulaiman seems to have never been finished. Instead, probably after the removal of the royal residence to Persepolis, the monumental stairs were blocked and the platform was overbuilt by a powerful mud-brick fortress, with rectangular towers and a strongly fortified gate facing towards south. This fortress was used and rebuilt duringth Seleucid period and again in late Sasanian to early Islamic time.

www.tabarestan.info

Literature:

Arrian, Anabasis VI, 29. - E. Herzfeld, Bericht uber die Ausgrabungen von Pasargadae. Archaologische Mitteilungen uas Iran 1, 1929/30, pp. 1ff. - A. Stein. An Archaeological Tour in the Ancient Persis, Iraq 3, 1936, pp. 217ff. - Ali Sami, Gozareshha-ye Bastanshenasi 4, (Shiraz 1959) pp. 1ff. pp. 279ff. - C. Goff, Excavations at Tall-i Nokhodi 1962, Iran 2, 1964, pp. 41ff. - D. Stronach, Pasargadae (Oxford 1978).

Persepolis

The precise reasons for the removal of the Achaemeian seat of government from Pasargadae to Persepolis can only be suggested after general consideration. After Darius had defeated the Magian-Median rebel Gaumata and established his hold on the Achaemenid empire, it was Susa and Ecbatana, which were

forerunners of later apadana-type buildings. Here again minor fragments of door reliefs of extraordinary high quality are preserved, showing Assyrian style mythological as well as human figures. What has survived of their columns, capitals and bases, partly of Oriental, partly of Greek inspiration, is of superb craftsmanship, even surpassing the quality of Persepolitanian sculpture. Fragments of inscriptions again mention Cyrus, but obviously also Darius, so that the latter seems to have continued construction work in Pasargadae. The interpretation of these two buildings as audience and residence palaces is hypothetical. They are arranged in an orthogonal layout, together with the above mentioned water channels and with two sumptuous pavilions or miniature palace halls.

www.tabarestan.info تبرستان

Between the palaces and the citadel stands the most spectacular ruin after the Cyrus tomb, the entrance facade of the so-called Zendan-i Sulaiman. It was a tower-like building with a front stairs nearly identical with the Kaaba-ye Zardusht in Naqsh-i Rustam. Its former function is as enigmatic as that of the Kaaba; opinions differ between tomb, fire temple and, most recently, despository for avesta or other objects of great importance. Although we should abadon the first two explanations, the last oner also remains arbitrary. We should remember,that in past civilizations which are widely unknown to us, there were obligations to be met with by buildings, which we simply cannot imagine; therefore we have to learn much more about Achaemenian history before we can hope to find satisfying answers to certain questions.

apart from monumental palace buildings. There seems to be a small Achaemenian settlement 2km west, near the village of Abolvardi. The unfortified palace area of nearly 1km diameter lies on the south side below a hill which carries a large platform of freestone masonry with two monumental stairs known as Takht-i Madar-i Sulaiman. This seems to have been an finished platform for a palace or a citadel; which is continued towards the north by polygon of mud brick walls on low hills, encircling a basin-shaped valley of 600m diameter.

www.tabarestan.info

It is tempting to look here for the «camp of the Persians». The palace area south of the citadel is known to have been a large, well organized garden with water channels of cut stone and probably surrounded by a garden wall, in which several monumental buildings were randomly built, not unsimilar to the way later Iranian palaces, like those is Isfahan or Teheran, were arranged.

The buildings are in a worse state of ruin than those at Persepolis and their precise reconstruction and interpretation remains somewhat doubtful. Best known is a rather small and simple over-life-size door-relief of a winged geius with an Egyptian like crown. From 19th century drawings we know that there was a trilingual cuneiform inscription of «Cyrus the King, an Achaemenian» above the figure, which disappeared between 1861 and 1874. The building seems to have been a propylon or Ali Qapu, that is an entrance hall. Even more difficult is the reconstruction of two other, larger palace ruins, which seem to be

According to historical sources, it was in the Murgab plain, where Cyrus won his decisive battle agains the army the Median Great king Astyages by deceiving the enemy. By a trick he imitated the arrival of strong reinforcements for his weak troops, so that the Medes ran away. The name Pasargadae is mostly explained as «camp of the Persians». At the same time it is mentioned as the name of the highest ranking Persian tribe, to which the dynasty of the Achaemenids belonged.

www.tabarestan.info تبرستان

The ruins of delicately polished stones and especially the impressive classical mausoleum of Cyrus were admired throughout the middle ages, althought their real history was forgotten and the tomb, now the centre of an Islamic sanctuary with surrounding columns and porticoes, was called Gabr or Masjid-i Madar-i Sulaiman, with a beautiful mihrab carved into the qibla wall of the tomb chamber under Atabeg Sa'd ibn Zangi in the early 13th century. In more modern times until the early 19th century, the wrong interpetation of differing geographical descriptions in late antique sources led to total confusion in the localization of Pasargadae which then was supposed to be identical with Fasa. It was only during the later 19th century that the identification of the Murgab ruins with the first Persian capital was accepted beyond douht. Archaeological excavation began only in 1928.

The residence of Cyrus has very little in common with what we might call a city. It seems to have been even less city-like than the Median capital of Ecbatana according to descriptions. Until now, no traces of civilian living quarters have been discovered

fortress. If the site was a temple, the text certainly would have mentioned this. Although we should not rule out the possibility, that there was a sanctuary in Mithridatkert, the proper function of the place certainly was the main Royal residence of the Arsacid Great Kings, as Persepolis was for the Achaemenids.

Literature:

M. Masson, S. Ershov, V. Levina, M. Biazmitina, G. Pugachenkova, Trudi Joshno-Turkmenistanskoi arkheologicheskoi komplesksnoi ekspeditsii I, (Ashkabad 1949) - G. Pugachenkova, Trudi Joshno-Turkmenistanskoi arkheologicheskoi kompleksnoi ekspeditsii VI (Moscow 1958). - G. Puchachenkova, Iskusstvo Turkmenistana (Moscow 1967). - N. Debevoise, A Political History of Parthia (New york 1968). -M. Oppermann, Beitrage zur parthischen Sakral- und Festungsachitektur am Beispiel der Grabungsergebnisse in Nisa. Wissenschaftliche Zeitschrift der Universitat Halle 17, 1968, Heft 6, pp. 43ff. - V. Masson, Old Nisa - a Parthian Royal Residence (Leningrad 1985). - A. Invernizzi, G. Koshelenko, Soviet-Italian Excavations in Old Nisa, Mesopotamia 25, 1990, pp. 47ff.

Pasargadae

When Cyrus the Great built his residence Pasargadae about the middle of the 6th century B.C., the Murgab plain already had a history of human civilization of about 3000 years. Farming villages like Tall-i Nokhode, Tall-i Khari, Tall-i Seh-Asiab and Do Tullan, all bordering the Achaemenian palace district, flourished during the 4th and 3rd millennium B.C. Afterwards, however, permanent occupation seems to have died out and the serene highland valley of 1.900m above sea level obviously became the pasture ground of cattle breeders.

socle of 20m side length; it is interpreted as a tower temple for the fire cult. Minor structures are added to this central group which is directed towards a common court, without showing a uniform, systematic layout; it is obviously the result of a process of continuous re-building and addition. Archaeological excavation as well as its interpretation are still at an unfinished stage.

The situation is somewhat better for the other excavated architectural complex, the so-called square house in the northern corner ot the enclosure. Oblong rooms with axial ... ies of wooden columns surround a square court; there were later changes inside and further, similar additions outside. Among the rich findings were the famous Nisa rhyta, beautifully carved huge drinking vessels of ivory, large Kusas for wine and lots of ostraka, sherds with administrative texts in Pahlavi and in Aramaic script. The doors of the rooms show traces of repeated blocking and opening. with broken clay-sealings, so-called bullae, proving that this was the treasury and the storage building of the site.

The interpretations for Old Nisa/Mithridatkert as a whole vary from temple fortress to temple palace and residence. The Arsacid kings were very probably adherents of the ancient Iranian religion of Mazdaiszm or Zoroastrianism; however, there is no information in ancient reports that they ever built gigantic temple fortresses, the monumentality of which surpassing their residences. On the other hand Parthian kings were reportedly eager builders of military fortresses and residences. The administrative texts from the storage buildings speak of an inventory, in this case wine, belonging to the Mithridatkert

The site of New Nisa, which is the original city of Nisa, dates back to the Anau 3-4 period. It is a strongly fortified, irregular mound of 400 to 600 m within suburbs, covering 2 to 3km. A quarter of the fortified mound seems to have been separated as a citadel by an internal wall with bastions. There were limited excavations, uncovering some living houses, a sanctuary and a necropolis of the nobility in the city and living quarters, stores and an archive in the citadel. Altogether the results were not very informative. The city wall had a thickness of more than 11m, the wall of the suburbs more than 8m. At Mansur Tepe, at the eastern outskirts of the suburbs, a group of buildings with aivans and cella-like rooms around a large courtyard were excavated, which are thought to have been a fire sanctuary.

www.tabarestan.info تبرستان

Mithridatkert, present day Old Nisa, is a most impressive monument by the sheer height of its walls. It occupies a low plateau south of the city of Nisa, overlooking the plain and the city. Sunk down inside the pentagonal enclosure with angular bastions and heavy corner towers, are some low mounds of ruins which have been partly excavated. The central group of buildings consists of three monumental structures. A formerly domed round hall of 17m diameter surrounded by a square of corridors was decorated with over-life size clay-and-stucco statues, set in the walls; it is regarded as a temple or a kind of Heroon. An even larger square hall of 20m side length had an inner square of four columns, carrying the roof. Here again over-life size clay statues of gods or ancestors decorated the upper parts of the walls. Between these two halls there is the rather enigmatic ruin of a square building with corridors, surrounding a massive, square

including suburbs, clearly a city of foremost importance for all the region, whereas Old Nisa is a nearby fortress of 14 ha. The designations «new» and «old» were given during recent history, when the city was still inhabited during the 17th century, whereas the fortress had been abandoned long ago. There is no doubt about Nisa being the original name of the city, whereas the ancient name of the fortress, according to inscriptions on sherds, was Mithridatkert, «made by Mithridates». There were two important Parthian kings with the name of Mithridates who might have been the founders: the first, who expanded the empire to the Tigris, ruled from 171 till 138 B.C., the second, who was called «the Great» because having stabilizedthe empire after the incursion of the Saka in the east and uprisings in Mesopotamia in the west, ruled from 123 till 88 B.C. Opinions differ, about which of the two is concerned. In addition, there is widespread consensus that the fortress dates further back into the early Parthian period, approximately to the reign of the 3rd king, Artabnaus I (ca. 211-191 B.C.), as shown by (an assemblage) of Hellenistic, Bactrian and early Parthian coins, found here in a treasury. If small finds like that do not turn out to be antiquaria, kept in the treasury for their silver value, it would mean, that a Mithridates only re-named and perhaps re-built an older fortification. Whatever solution comes up for these questions, it seems that the old city of Nisa itself was not the first choice for the royal Parthian Residence, although the kings might have always had a palace there, otherwise the first ruler, Arsaces would not have been crowned in Asaak and the second, Tiridates, would not have built the fortress residence of Dara, which, obviously wasn't successful as it vanished from history.

www.tabarestan.info

brothers, Arsaces and Tiridates, descendants of an Arsaces who later was regarded as the ancestor of the dynasty, although later Parthian kings also claimed descent from the Achaemenid Artaxerxes III. In fact they seem to have been descendants of the nomadic Scythian tribe of the Aparnian Dahae, who had invaded Parthia, the province at the northern slopes of Kopet Dagh, coming from the northern steppes. Of the two brothers Arsaces became king first and was crowned in Asaak, near Quchan, After his early death in battle, his brother Tiridates began to make Parthia a formidable military power, building fortresses and fortifying cities. He is reported to have founded a new, strongly defended capital on the inaccessible Mount Apaortenon, to which he gave the name of Dara. Many suggestions have been made for its localization, among others at Qalat-e Naderi, however up to now the site has not been identified. During the following century the Parthian kings conquered nearly all of the Iranian plateau. They re-founded the ancient city of Rages, which had been named Europos by Seleucus Nicator and was now re-named Arsacia, and Kekatompylos began to play a key role, The most important and probably original Parthian capital however must have been Nisa. Unfortunately historical information about this town is rather confused, as the name obviously applies to several different places.

www.tabarestan.info

Topographic and archaeological evidence seems to indicate, that the vast district of ruins northwest of Ashkhabad was the centre of Parthia, even before the Arsacid dynasty came to power, The two major archaeological sites here today are called Old Nisa and New Nisa. New Nisa is a very large settlement of ca. 300 ha,

Literature:

Shahrestaniha-ye Iran Nr. 4.

Karnamak-i Ardashir, transl. Th. Noldeke (Gottingen 1879), pp. 47f.

Tabari, transl. Noldeke (Leiden 1879), pp. 3ff.

Ibn al-Balkhi, Transl. G. Le Strange (London 1912), pp. 35ff.

Forsat Shirazi, Asar-e Ajam (Bombay 1312 H.), pp. 111ff.

D. Huff, Zur Rekonstruction des Trumes von Firuzabad, Istanbuler Mitteilungen 19/20, 1969/70, pp. 319ff.

D. Huff, An Archaeological Survey in the Area of Firuzabad, Fars, in 1972, in: Proceedings of the 2nd Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, Teheran 1973, (Teheran 1974), pp. 155.

Shahr-i Bastaneeye Gour va Firouzabad-i Konuni (Ancient City of Gur and Today's Firouzabad), Honar va Mardom, 15, n. 169-170, 1355 (1976), pp.2ff.

Qalch Dukhtar excavation report:

D. Huff, Archaeologicsche Mitteilungen aus Iran, N.S. 4, 1971, pp. 127; 9, 1976, pp. 157; 11, 1978, pp. 117.

www.tabarestan.info

Nisa

Three quarters of a century after the death of Alexander the Macedonian, his empire began to crumble, beginning from the east. About 250 B.C. the Selecid satrap of Bactria, Diototus, made himself king, thus establishing the Graeco-Bactrian kingdom, Immediately afterwards, the western neighbouring province, Parthia, broke away from the Seleucid dominion. Andragoras, satrap of the Seleucid king Antiochus II, was toppled by two

presumably swampy area; it could scarcely have been carried out on cultivated land with ancient, fixed field boundaries. Even the seemingly legendary report about cutting through a mountain in order, to provide an outlet for the water could be proven to have a realistic background. Archaeological survey discovered a system of canals and a rock-tunnels leading water through a mountain ridge into a dry side valley, where it was carried on for distribution by an aqueduct, which was laid out precisely in line with the radiant master plan of city and plain. Thus Ardashir-Khurreh was a unique example of an ancient city where the information of historical tradition could be controlled and in principle confirmed by archacological research be and where the character of «Shahristan» as a result of royal foundation activity remained apparent until recently.

www.tabarestan.info

The long time preservation of the ancient layout of city and region was due to the fact that Ardashir Khurreh did not prosper at all. It was venerated all through the Sasanian period for its historical importance and its name was kept for the name of the province, but it was quickly surpassed in size and wealth by other cities, even in its own province, especially as the seat of Sasanian government had already been moved by Ardashir's son and successor Shapur I. It remained an esteemed but small provincial town all through the Middle Ages, when its name was changed to Firuzabad by Adud ud Dauleh. This situation was changed only recently. It was the rapid social and economic development, the population explosion, the expansion of cities, villages and arable land and especially the progress in agricultural working methods, which made most of the traces of the ancient master plan of city and region disappear after more than 1750 years.

brought him the message, that he was chosen by Ahura Mazda, the supreme god of Zoroastrianism, to be the ruler of the world.

The layout of Ardashir-Khurreh with its prefectly circular shape of 2 km diameter, subdivided into 20 sections by cencentric and radiant streets has been frequently described. With no excavations having been carried out here, only the Tirbal and the huge ruin of polished blocks of stone, the Takht-i Nishin, probably a fire temple, are known as Sasanian mounments. Sasanian houses and other buildings are overlaid by medieval occupation, some Imamzadehs at topographically important sites certainly took the place of significant Sasanian buildings. Well known also are the two palaces of Ardashir, the fortress-palace of Qaleh Dukhtar above the gorge Tang-i Ab, where two rock-reliefs glorify the king, and the somewhat later and larger palace at the mouth of the gorge, wrongly called Ateshkadeh, which no longer has fortifications and obviously was built after Ardashir's victory.

www.tabarestan.info

Not obvious to the visitor, however, is the master plan of the Plain, which proves the correctness of ancient reports about Ardashir's draining a swamp in the middle of the plain, before he was able to build his city. The system of the city plan is carried on all over the plain with concentric circles, up to a 20-cornered polygon of 7,5 km diameter, forming an outer wall around the city, and with 20 radiants, running on even further to the foot of the mountains up to 12 km distance from the centre, marked by traces of significant buildings, canals, aqueducts qanats, roads and field borders. This plan of perfect geometrical precision indicates a gigantic amelioration project in a formerly uncultivated,

Mustawfi and others, give excellent accounts of their knowledge of past and present. For occidental readers a most useful compilation of these medieval reports was accomplished by P. Schwarz, Iran im Mittelalter nach den arabischen Geographen. Leipzig, Zwichau, Stuttgart, Berlin, 1896-1936. - For the visual understanding of the structure of cities, aerial photography is of unrivalled value. An early and excellent example of that kind of publication is E.F. Schmidt, Flights over Ancient Cities of Iran (Chicago 1940). The present series of publications about Iran Cities has revived this important task.

www.tabarestan.info

Ardashir-Khurreh/Gur/Firuzabad

The rise of the Sasanian dynasty is closely connected with the foundation of the city of Ardashir-Khurreh by the first Sasanian Great King Ardashir in the 2nd decennium of the 3rd cent. A.D. It was this act of building a residence city which reportedly led to the decisive battle with the last Parthian Great King, Artaban V, who could not tolerate the presumption of the royal privilege of city founding as a final act of usurpation by Ardashir. Moreover, the concentric and radiant layout of Ardashir's circular city can be only explained as a documentation of his political ideology: A huge, towerlike building in the city centre, the Tirbal or Minar, formerly with palatial rooms and aiwans on the top, may have served for practical purposes as well, its principal reason however, must have been to symbolize the royal power in the centre of an orderly arranged world. This idea of being predestined as an absolute monarch is well attested by Ardashir's reported vision during a dream, when an angel

writers. Among the earlier ones, Herodot (5th cent. B.C.), whose passages about Achaemenian Iran generally coincide with the Darius inscription at Bisotun, is of particular interest. There is a rather rich literature from the late Achaemenian period onwards, frequently based on accounts which are related to the campaigns of Alexander the Macedonian and his successors. Original Iranian documents, apart from ostraka were generally written on perishable material like leather and parchment and therefore have survived later upheavals mostly as copied versions in very small numbers only. Among those are the Karnamak-i Ardashir, important for that king's achievements, and, most important of all, a Pahlavi catalogue of provincial capitals of Iran which was composed by an anonymous writer, at first probably in late Sasanian times but containing later additions. It comprises about 60 cities, in some cases providing specified remarks about the city but in all cases proof of the significance of the word Shahr or Shahristan for an ancient Iranian city or settlement, which indeed was the creation and seat of a ruler or his representative. A complete edition and translation of this catalogue, furnished with rich commentaries, was given by J. Markwart, edited by G. Messina, Rome 1931. - See also A. Tafazzoli, Shahrestanha-ye Iran, in: Y.Kiani (Ed.), Iranian Cities III (Teheran 1989) pp. 332ff.

www.tabarestan.info تبرستان

After the Arab conquest an abundance of historical and geographical literature developed. The early authors, like Tabari, Hamza al-Isfahani, Ibn Faqih, Mas'udi, Istakhri, Mukaddasi and others, could partly base their reports more or less indirectly on pre-Islamic sources. Later writers, like Yakut, Hamdallah

snowy winters. Its was rich in agricultural products, but equally important was its position on the main West-East route from Mesopotamia to central Iran and further on to the East, which made it a most important trading place. Among the products of Hamadan, its saffron was most famous all over Iran, but also metalwork, especially products of gold-and silversmiths are mentioned, as well as furs, boots, and cambric.

Literature:

تبرستان www.tabarestan.info

Herodot I, 98f. - Polybios X, 26f. 717f. - Strabo 11, 524. - Diodor XVII, 110,6. - Curtius Rufus VII, 10, 10. - J. Markwart, A Catalogue of the Provincial Capitals of Eranshahr (Rom 1931) p. 14 (=Shahrestaniha-ye Iran, Nr. 22). - Ibn al Faqih 210ff. - Mukaddasi 393ff. - Ibn Atir 8ff. - Jakut C 8ff. - Kazwini 2, 323ff. - M.Mehriyar, Prelude for a Huge Excavation Project: Tappeh Hagmatanch, in: Proceedings of the 3rd Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, Tehran 2.-7. 11. 1974 (Teheran 1975) p. 41ff. - M. Azarnoush, Excavations at Sang-e Shir in Hamadan 1974 and 1975 in: Proceedings of the 3rd Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, Teheran 2.-7. 11. 1974 (Teheran 1975) pp. 50ff. and Proceedings of the 4th Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, Teheran 3.-8. 11. 1975 (Teheran 1976) pp. 40ff. - M.R. Sarraf, Hegmatane, in: M.Y. Kiani (Ed.), Iranian Cities III (Teheran 1989/1368) pp. 290ff.

General remarks on the literary sources

Our knowledge about the history of Iranian capitals comes, on the one hand of course, from archaeological surveys and excavations, and on the other from literary sources. Cuneiform texts on Mesopotamian and Achaemenian clay tablets as well as on Achaemenian and Sasanian rock-and building-inscriptions give some reference to cities of these early periods. Considerable information can be gained from reports of Greek and Latin

Even during the 10th-11th cent. H/17th-18th cent. AD the town was captured several times by Osman troops and finally regained only in 1732 AD by Nadir Shah. Thus it is understandable that only a very small number of ancient buildings has survived, the Gumbad-i Alawiyan being the only one of more than local importance. Nevertheless, unlike Ray or Nishapur, Hamadan always recovered from its devastations and continued to flourish. It even became a royal residence for a while at the end of Seldjuq domination. It recovered particularly fast from its worst destruction, that by the Mongols, Abaqa, the second Il-Khan, rebuilt it and constructed a palace, where he died in 680 H/1282AD.

www.tabarestan.info

Although Hamadan has not had a long tradition as a religious, scientific or artistic centre, it was or became the home of a great number of most eminent men, like the geographer Ibn al-Faquih (until ca. 290 H/903 AD), the writer al-Hamadani (358-398 H/968-1008 AD), the philosopher, scientist and physician Ibn Sina, famous even all over the occidental world as Avicenna, who died here 428 H/1039 AD, his contemporary, the poet Baba Tahir, as well as Rashid al-Din, the most important grand-vazir of the Il-Khanid dynasty, who was born here in 645 H/1247 AD.

The reason for the continuous flourishing of Hamadan is seen in its geographical position on a vast, fertile highland-plain at the North flank of Alvand mountain, from which it received its abundance of water, the excellent quality of which was praised all over Iran and Iraq. Its altitude of ca. 1800 m made it famous for its good summer climate but ill-famed for its extremely cold and

Khalife al-Muktafi from taking it to Baghdad at the beginning of the 10th century. However in 319 H./931 A.D. the gate was destroyed and the sculpture damaged during the conquest and destruction of Hamadan by the Dailamite Mardavidj.

Although the reports of medieval Arab and Persian authors about pre-Islamic Hamadan are somewhat vague, they connect its history with mythical Iranian and historical Assyrian and Babylonian kings but know nothing about a Median foundation They recall building activities by the Achaemenids, who constructed a triangular Fortress, called Saruk, and by Alexander/Iskender Dul-Karnain, who is mentioned as builder or re-builder of the town. Reports about up to 1000 ancient underground treasure rooms probably indicate successful treasure hunting in the town throughout the Middle Ages. For the Islamic period, the Oriental sources give a very precise and vivid picture, as already shown for the lion statue. After the conquest, Arabs of the tribes of Idjl and Rabi'a settled here in great numbers, and Jewish and Christian communities still existed as minorities. The town continued to be the central place of the province, now called al-Djibal, but lost its dominating position for North-Iran as a whole to cities like Ray or Isfahan. There was no century without one or two devastating disasters, like earth-quake (345 H/956 AD), pestilence (531 H/1136 AD), religious fighting (351 H/962 AD) or sieges, conquests and massacres like the mentioned destruction by Mardavidj, conquests and plunders by Guzz Turkoman (420 H/1029 AD), Seldjuqs (494 h/1100 AD) and especially those by the Mongols, 618 H/1221 AD and 621 H/1224 AD, by which nearly the complete population was annihilated.

www.tabarestan.info تبرستان

city with parallel streets and regular blocks of houses, which obviously are not part of a palace but of a civilian living area. The houses were doviously occupied and repaired during the Parthian period, their obviously ate however is not yet certain. Planned civilian settlements of that type have not yet been found in Median and Achaemenian levels, but are well known from Hellenistic cities all over the Near-and Middle East. Although one cannot rule out that the plan of this ancient «mahalle» goes back to the time of the Median foundation of Hamadan, one has to take into account the fact, that half a millenium from the Median to the Parthian period, is a rather long time for mud-brick houses to survive with only minor repairs. Therefore one should also consider the possibility, that these living quarters were built during the Hellenistic period, when Hamadan became the capital, residence and main treasury of Alexander and his successors on the Iranian plateau.

www.tabarestan.info تبرستان

The most popular monument of Hamadan, the Sang-i Shir, is of Hellenistic date anyhow. The huge stone sculpture, which is today lying on its belly, the legs broken off, was originally sitting upright on its hind-legs, the forelegs stemmed straight down to the ground. Sitting lions of that type are frequent in the Hellenistic world, the best preserved examples are those at Delosand Chaironaia in Greece. It has been suggested that the Hamadan lion was set up by Alexander in memory of his friend Hephaistion, who had died here. In early Islamic times the lion was put up, as a protective Talisman, at a city gate, the Bab al-Asad, leading towards Ray, and the citizens made great efforts to prevent the

Parthian periods the town was also known as Epiphaneia. The Sasanian tradition gives Yazdegerd I (399-420 A.D.) as the founder of Hamadan, probably a reference to a re-founding and re-building, a frequent royal action during this period. The legend of Esther and Mordochai, who still have a memorial place in Hamadan at the present time also goes back to that time, Esther having been the Jewish queen of the Sasanian king. At the end of the Sasanian period, Hamadan had extremely strong fortifications, which enabled the citizens, after having surrendered to the invading Arabs, to make a successful rebellion and defend the town until 645 A.D.

www.tabarestan.info

The archaeological exploration of Hamadan was, until recently, not as extensive as one might expect for a place of that importance, mainly because the ancient site was densely occupied by the modern city. Unscientific excavations since the last century have brought to light numbers of precious archaeological objects, among others some gold and silver tablets with Achaemenian foundation inscriptions and gold coatings of furniture, corroborating the ancient description of the Achaemenid palace. The first scientific excavation, which began in 1913, did not come to conclusive results. More recent activities, however, excavated high quality Achaemenian capitals, bases and other architectural fragments, an important Parthian cemetery, and, after clearing the central part of the town from its modern occupation, a gigantic mud-brick fortification. Of greatest importance are the results of excavations in 1994, when the archaeological expedition of Mohammad R. Sarraf uncovered part of a regularly laid out

Hamadan

According to historical tradition Hamadan is not only the oldest capital of an Iranian state but also the first city which an Iranian tribe has built. The Greek historian Herodot reports that the Medes lived in villages without having a central government, until their first king, Deiokes, gave order to construct a residential palace and a city at a place which he had chosen. The name Agbatana or Ecbatana which Herodot and later on other western chroniclers report, is the Greek version of the ancient Iranian name Hagmatana and new Persian Hamadan. Already the biblical book of Esra mentions the city as Ahmatha. The name is explained either as «place of gathering» or as the Elamite expression for «land of the Medes». Although Herodot's fanciful description of the city with its seven surrounding walls, painted in different colours and with the palace in the centre must not be taken literally, Hamadan was undoubtedly the political and economic centre of North-Iran throughout antiquity, surpassing the other important site, Bisotun, which obviously never got the rank of a capital. The Ganjnameh, two cuneiform inscriptions of Darius I and his son Xerxes I, testify Hamadan's importance in Achaemenian times and support contemporary and subsequent Greek records. Alexander the Macedonian set up his court here after the fall of the Achaemenian Empire and was going to make it the capital of his eastern realm. Here he had executed the Persian Satrap Bessos for having murdered his own overlord, the defeated Achaemenid Darius III. The Greek writer Polybios described the splendour and the huge extent of the royal palace and of the temples, which had wooden columns, covered with gold and silver, and roof tiles of gold and silver. In the Seleucid and

www.tabarestan.info

interior. The inventory of the rooms consisted of a fire bowl, human skulls, bones of different animals, particularly horses, libation and other vessels. The buildings were abandoned probably in the first half of the Ist cent. B.C., they were filled with clay and surrounded by an encasement of protective walls. They certainly did not serve for every day life, their sacred or cultic character is testified by their protective «burial». Their detailed purpose however remains enigmatic.

www.tabarestan.info تبرستان

There are other, not yet excavated ruins with a circular plan, one of them (site V) with human bones in sectorial rooms which are formed by radiant walls. As interesting and important as all these buildings are, none of them can be reasonably compared with any structure in old Nisa/Mithridatkart, nor has the general layout of Shahr-i Qumis any similarity with this capital in Parthia proper. Thus, the site of ancient Hekatompylos may be identified, the royal Parthian residence is still waiting to be discovered.

Literature:

J. Markwart, A Catalogue of the Provincial Capitals of Iran (Rome 1931)p.12; p. 55ff. (Shahristaniha-ye Iran Nr. 18). - Abdulrafi Haqiqat, Tarikh-i Qumis (Teheran 1925). - E. Herzfeld, Reisebericht, Zeitschrift der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft 80, 1926, p. 279f. - Excavation reports by J. Jansman and D. Stronach in: Journal of the Royal Asiatic Society 1968, pp. 111ff.; 1970 pp. 29ff.; 1974 pp. 8ff. - M. Charlesworth, Cities of Silk Road (Qumis), in Y. Kiani (Ed.), Iranian Cities II (Teheran 1987) pp. 328ff.

a water course in a desert-like steppe for more than 5 km with a width of about 2 km between the villages of Kushk and Amirvan.

The formerly inhabited area does not stand out significantly from the surrounding, uninhabited land, nor is it marked by traces of a surrounding wall of defence or even enclosure. But there are more than two dozens isolated ruins of mud brick structures standing up to partly considerable height, each far distant from the other. The flat areas in between are densely covered with pottery, the different types indicating, that human occupation began in Achaemenian times or somewhat earlier in the East, shifted southwest during Hellenistic and Parthian times and further northwest during the Sasanian and early Islamic period. The site seems to have been abandoned after the Mongol invasion.

www.tabarestan.info

Several of the high mud brick ruins were excavated. A square building with rectangular corner towers and an attached courtyard (site VI) seems to have been a small fortified palace of the early Parthian period (3rd. cent. B.C.). In the upper chamber of one of the towers, a Zoroastrian bone deposit was found, dated by a Sasanian coin to the 6th cent. A.D., when the abandoned structure obviously was re-used as an astodan, a bone receptacle.

A specially interesting type of structure, which is represented in several examples (excavation sites IV,VII, XIII), has a square plan with rectangular bays, protruding axially from all four sides, thus resulting in a cruciform, multistepped outline. Parallel flights of stairs or ramps lead to upper stories in the

the Pahlavi list, which one must expect to be identical with present day Shahr-i Qumis, the vast ruins southeast of Qusheh, ca. 35 km southwest of Damghan. Both, Hekatompylos and Şhahrestan-i Komish, are described in the literary sources as being a main residence of the Arsacid kings. and Hekatompylos, as mentioned above, is described as lying in the province of Komisene, the Greek version of Iranian Komish.

The conclusion, that Hekatompylos in Komisene must have been identical with the «Shahrestan of Komish», was, after earlier attempts, already drawn by Herzfeld, who inspected the area of Damghan in 1925. He recognized the importance of the area of Tepe Hisar for the pre-historic period and that of Shahr-i Qumis for the historic and early Islamic time and clearly pointed out that the latter must have been Hekatompylos. This obviously was already forgotten in 1931, when archaeological research began in the Damghan area, with much success for the prehistoric and Sasanian site of Tepe Hisar, but with great disappointment regarding the search for Hekatompylos, which had been a major purpose of the expedition. The site of Shahr-i Qumis was obviously missed, in spite of all research efforts, assisted by an aerial survey. Herzfeld's observations seem to have remained unknown also in 1966, when Hekatompylos-Shahr-i Qumis was «discovered» once again and subsequently excavations were begun.

Even if we must accept the identification of Hekatompylos with Shahr-i Qumis, the place remains one of the most unusual and enigmatic archaeologcial sites in Iran. The ruins stretch along

Hekatompylos

One of the most frequently mentioned Parthian capitals is Hekatompylos. It is described as lying on the great road from Reges/Ray to Khorasan in the province of Komisene. However, its localization or identification was a problem until the middle of this century. It was in Hekatompylos, where is 330 B.C. Alexander with his army rested for some days and prepared for his march towards India after his pursuit of Darius III, who had fled eastwards from Reges/Ray and was murdered by his own general, the Bactrian satrap Bessos. Thus the report, that Seleucus I Nikator (311-280 B.C.) the successor of Alexander in his eastern realm, was the founder of Hekatompylos cannot mean more than that he had enlarged a re-organized and already existing city as a Hellenistic polis. Seleucus is also supposed to have named or renamed the place as Hekatompylos, however, this would mean a deviation from the usual practice of a Hellenistic ruler, who generally named a city after himself or in some way related to himself; we just have to remember the countless Alexandrias, Seleucias, Antiochias and so on. Hekatompylos is a purely Greek word, not a graecized form of a Persian name like Ecbatana from Hagmatana. It means «100 gates» or perhaps «100 towers»and is clearly a descriptive name, which might have become familiar among Greeks, due to the character of the city. Another, similar explanation, suggested by Herzfeld, is, that «Hekatompylos» was an enhanced translation of the by-name «Pandjburdj», «Pandjbur» or «Pandjdar», («with 5 towers» or «gates»), mentioned in the Pahlavi list Shahrestaniha-ye Iran together with the original local name of the place. This local Iranian name was doubtlessly Shahrestan-i Komish, as given in

www.tabarestan.info تبرستان

25 Y. Kiani 20), pp. 105ff. - M. Charlesworth, Cities of Silkroad (Qumis)in: Y. Kiani (Ed.), Iranian Cities (II) (Teheran 1987/1366), pp. 328ff.

26. O. Reuther, Parthian Architecture in: A.U. Pope, A Survey of Persian Art I (London/N. York 1938), pp. 411ff. p. 443 Fig. 115.

27. See Y. Kiani 20), pp. 105ff.

28 See d. Huff 16), pp. 176ff.

29. R. and T. Ghirshman, H. Gasche, Terrasses Sacrees de Bard-e Nechandeh et Masjid-i Solaiman I. II. (Paris 1976).

www.tabarestan.info

30. See below, Darabgird and Y. Kiani 20), pp. 105ff.

31. E. Keall, Iran 20, 1982, pp. 51ff.

32. See D. Huff 16), pp. 176ff.

33. See A.A. Sarfaraz, Bishapur, in: Y. Kiani (Ed.) 2), pp. 22ff. - D. Huff, Architecture Sasanide, in: Splendeur des Sassanides. Exhibition catalogue (Brussel 1993), pp. 45ff.

34. D. Whitcomb, Before the Roses and Nightingales (New York 1985).

35. For further explanations and illustrations of the following examples see D. Huff, Firuzabad, in: Y. Kiani (Ed.) Iranian Cities II (Teheran 1987/1366), pp. 25ff. and D. Huff 16), pp. 176ff.

36. A. Belenitskij e.a., Sovetskaja arkheologija No. 2, 1981, pp. 94ff.

11. U. Scerrato, East and West N.S. 16, 1966, pp. 9ff.

12. F. Wetzel, e.a., Das Babylon der Spatzeif (Berlin 1957). - J. Oates, Babylon (London 1986), pp. 115ff.

13. Memoires de la Delegations Archeologique Francaise en Afghanistan Fouilles d'Ai Khanoum I (Paris 1973) - VIII (Paris 1992).

14. O. Reuther, Die Ausgrabungen der deutschen Ktesiphon-Expedition im Winter 1928-29 (Berlin 1930). - C. Hopkins. Topography and Architecture of Seleucia on the Tigris (Ann Arbor 1972).

15. A. Invernizzi, Sumer 32, 1976, pp. 167ff.

16. See J.M. Fiey, Sumer 23, 1967, pp. 3ff. - D. Huff, Sasanian Cities, in: Y. Kiani (Ed.)10, pp. 176ff.

17. O. Reuther p. 4

18. See A. Invernizzi 15) with further literature.

19. See D. Huff 16) p. 202.

20. G.A. Pugacnenkova, Puti Razvitia Architecturi Jusnogo Turkmenistana Pori Robovla-denija i Feodalisma. JOTAKE 6, (Moscow 1958), pp. 22ff. - See also Y. Kiani, Parthian Cities, in: Y. Kian (Ed.) 10), pp. 105ff. with further explanations and illustrations.

21. G. Koshelenko e.a., Bulletin of the Asia Institute, N.S.3, 1989, pp. 45ff.

22. See G.A. Pugachenkova 20), pp. 39ff. and Y. Kiani 20), pp. 105ff.

23. Y. Kiani 20), pp. 105ff.

24. Y. Kiani, Parthian Sites in Hyrcania (Berlin 1982), pp. 11ff. - D. Huff, Iranica Antiqua 16, 1981, pp. 125ff.

www.tabarestan.info

Anmerkungen

1. Herodot, Book I Chapter 95-99.

2. M. Mehriyar, Prelude for a Huge Excavation Project: Tappeh Hagmataneh, in: Proceedings of the 3rd Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, Tehran 2.-7. 11. 1974. (Teheran 1975)pp.41ff. - M.R. Sarraf, Hegmatane, in: M.Y. Kiani (Ed.), Iranian Cities III (Teheran 1368) pp. 260ff. - M. Azarnoush, Excavations at Sang-e Shir in Hamadan 1975 in: Proceedings of the 4th Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, Teheran 3.-8. 11. 1975 (Teheran 1976), pp. 40ff.

www.tabarestan.info

3. D. Stronach, Iran 16, 1978, pp. 1ff.

4. T. Cyler Young/L. Levine, Excavations of the Godin Project: 2nd Progress Report (Toronto 1974).

5. C. Goff, Iran 15, 1977, pp. 103ff.

6. P. de Miroschedji, in: Suse. Dernieres decourvertes, Dossers Histoire et Archeologie 138, 1989, pp. 52ff.

7. B. Sumner, Archive fur Orientforschung 29/30, 1983/84, pp. 304ff.

8. A. Sami, Pasargadae, the Oldest Imperial Capital of Iran. D. Stronach, Pasargadae (Oxford 1978).

9. E.F. Schmidt, Persepolis I (Chicago 1953). - A. Sami, Persepolis, Takht-e Jamshid (Shiraz 1954). - A. Tajvidi, Danestaniha-ye novin dar barhe-ye honar va bastanshenasi... Takht-e Jamshid (Teheran 1976). - A.S. Shahbazi, Persepolis (Teheran 1977).

10. J. Perrot, Achaemenid Urbanization in Susa, in: Y. Kiani (Ed.), A. General Study on Urbanization and Urban Planning in Iran (Teheran 1986), pp. 99ff.

Qasr-i Shirin and Takht-i Suleiman, with monumental temples, but with no pertaining cities, at least not of any comparable quality.

The development of Iranian cities throughout the pre-Islamic historical period (as far as we can grasp) has given evidence of the continuous interaction of indigenous trends, of impacts, caused by geopolitical events, and of reactions towards these impacts. The result was always a gradual amalgamation, finally leading again to a dominance of the traditional factors. This process was clearly visible at Ctesiphon/al-Mada'in. Another example of a city, which was also subject to serious changes. due to historical events, was Darabgird. The town had been a provincial capital from pre-Islamic time. Its layout was drastically changed in the early Islamic period, in the 8th cent., for reasons which are not reported. However, we may assume, that one reason was to make if resemble the round city of the Khalif al-Mansur at Baghdad. Another or an additional reason might have been the example of the famous early Sasanian round city of Ardashir Khurreh-Firuzabad near by. But even if the official argument for re-shaping Darabgird was the ideological aim of the governor, to imitate the layout of the Khalif's city at Baghdad, this, ironically, would nevertheless mean, that the ancient circular plan of Ardashir Khurreh was brought back to Fars, as the design of the round city of al-Mansur was certainly not developed without knowledge of Ardashir Khurreh,the fame of which was spread all over the Islamic world by the rich literature of geographers and historians.

www.tabarestan.info

outside Iran proper. With its typically Central Asian, that means mixed Iranian, Indian and local culture, Penjikend cannot be taken as an example of a Sasanian city without restriction. However, as the foremost representative of the rather stereotype pattern of Central Asian cities it very clearly exposes what seems to be the basic principle of the Sasanian cities, and the ancient Iranian cities in general as well: the polarization of residence and civilian city. Although in Iran the varieties of formal solutions for the dualism of residence and township are much richer and therefore less obvious than in Central Asia, we can observe this basic scheme wherever a Sasanian city plan is sufficiently known, or even whenever we look at literary sources.

During the Sasanian period, especially during its early phase, the construction of cities certainly reached its climax in pre Islamic Iran. The normal planning system was the Hellenistic, so-called Hippodamic chequerboard pattern, which of course was a worldwide and timeless layout. The circular, radiant planning system, introduced by ArdashirI, obviously as a symbolization of cosmological ideas, was an exception; it may well have existed as an idea, but its realization cannot be proven as an Iranian or, as frequently done, as a specially Parthian peculiarity. The polarity of residence and city seems to have been well balanced in the early Sasanian period; the projects of Ardashir and Shapur show a sound and reasonable interdependence and a somehow equal quality of palace-citadel and township. It may be seen as a sign or growing decadence that the later Sasanian emperors left gigantic residences and palaces, like Aspanbur, Qasr-i Shirin, Hawsh Qari, Kangavar, or, most significant, Dastegerd[35], in some cases, like

perpendicular alleys, strongly resembling a town like Yazd-i Khwast. It was scarcely possible to obtain a detailed idea about the different functions of houses and rooms, however there is a general similarity with the simpler houses in al-Made'in and with some living quarters excavated in Kish, Iraq.

Other cities can be analyzed only from survey and air-photographs. We can see the circular planning system of Ardashir Khurreh/Firuzabad, but we do not know if or where there were bazaars, hammams, workshops and living houses. We may suggest that the «Takht-i Nishin» was the reported fire temple of Ardashir, but we can only guess that the central tower, the Tirbal or Minar, was some kind of royal monument[35]. In Firuzabad again we can observe the separation of city and palaces, with the two palaces of Ardashir built one ofter the other outside the town.

Aivan-i Karkha, where only some soundings were carried out, is another example of a rectangular chequerboard layout, like Jundi Shapur, The air-photo shows a division into three parts of different size. A huge brick ruin on the wall of the smallest section at one end of the city seems to indicate that this section was the palace area, which in this case was directly connected with the city. Nishapur in Khorasan was obviously composed of a kuhandiz or citadel on the shorter end of a more of less rectangular shahristan, in principle resembling the layout of Bishapur and, even closer, the plan of ancient Merv, with the older Erk Qala as citadel and the Hellenistic Giaur Qala as a shahristan. The most perfectly excavated and researched city of this type is Penjikend[34], the 5th to 8th cent. A.D. Sogdian city in the Serafshan valley,

sponsored their cities. On the other hand, however, they did not continue the liberal policy of the Parthians in granting some kind of autonomy to the cities, but placed them under a stringent central government.

Although a number of impressive, Sasanian founded cities still exists as ruins, our knowledge about the details of their structure is very limited. Apart from al-Madain few other Sasanian cities have been excavated to any extent. In Bishapur only official buildings have been uncovered in the northern part of the city. They were regarded as a palace with adjoining temple, however, very probably the whole complex was a large fire temple, with a rectangular entrance-court on the southeast side, leading into a not yet excavated aiwan in front of the large, cruciform hall, the central square was once vaulted by the largest dome of Sasanian architecture (22m). This was probably the sanctuary[33].

There are only a few other monumental buildings in this part of the city, but obviously no living areas; these must have been confined to the southwestern quarters of the chequerboard plan of the town. The palace of Shapur must be located on the citadel, which begins next to the city-fortification but obviously separate, with its own system of walls, running up a steep rocky hill.

An example of a small Sasanian town was excavated at Qasr Abu Nasr, the predecessor of the Islamic city of Shiraz, the settlement itself going back to Achaemenian times[34]. On the rocky plateau a dense occupation of houses or conglomerations of simple rooms and one major building were uncovered, arranged along a main street and

Sasanian Period

The history of the Sasanian empire began with the construction of a city-and a palace as well. According to the report of al it was the foundaation of Ardashir Khurreh, now Firozabad which led to the final break-up between the usurper-governor Ardashir Papakan and his overlord, the Parthian Shahanshah Artaban V about 225 A.D. Even if the famous correspondence between the two rivals about this foundation, denouncing each other and declaring war, is legendary, the report certainly transmits the prestige that was obviously connected with carrying out large scale building activities and, especially founding cities. If we presume, as indicated by Herodot, that this was a prerogative of Kings, the severest reaction of the great-King towards his vassal is well understandable. We must also take into account the special quality of Ardashir's buildings, which were totally constructed of stone-mortar-masonry, plastered inside and outside and probably painted. This was exceptional in Iran at that time (we must not count Roman-influenced Hatra in this context), when even Qaleh Yazdegird was a rare example of that type.

Sasanian cities have been treated extensively before[30], so we can restrict ourselves to general remarks. As demonstrated by Ardashir, Sasanian kings were eager city founders. The abundance of Sasanian cities, named after kings, like Ardashir Khurreh «Glory of Ardashir», Veh-(Bi-) Shapur or Veh Ardashir «The Good of Shapur or Ardashir», Veh Antiokh Khosro «The Good Antiochia of Khosro» (al-Rumiya near Ktesiphon) give clear proof of the interest with which Sasanian monarchs

protected by a specially strong masonry wall, nearly 5km long, with rectangular towers outside. During excavations in the vast but badly destroyed ruins which occupy only some places inside the wall, rooms and corridors of monumental buildings with extremely rich, painted stucco decoration of late Parthian style were partly uncovered, obviously the remains of palace or temple structures, the general layout of which is not yet clear. In spite of its gigantic size the fortification clearly protected some kind of residence and not a city, which one would not expect to see in an isolated position like that, with unsufficient water supply.

www.tabarestan.info

There is no historical information about who might have constructed that unique site. It has been suggested that is was the retreat of a baron, making his fortune by robbing caravans on the nearby main road to the Iranian Plateau. However, it seems equally justified to regard it as a royal residence, either of one of the many kings of the late Parthian dynasty, split up into many branches and fighting for supremacy, or even of the Shanshanshah, sitting on the edge between the lowland-and highland-part of the empire and well protected from a rebel king or even from a Roman attack. Whoever the ruler of Qaleh Yazdegird was, the site, as well as that of Nisa, once again confirms the conclusion we had drawn from the ancient report by Herodat: That large residence compounds were the first-ranking example of architectural projects in ancient Iran, in this case even without a civilian city attached.

The negative image of Parthian rule, which was handed on to posterity by the official historiography and propaganda of the succeeding Sasanians, is certainly not correct and, where justified, must be limited to the last phase of the dynasty, when, after nearly half a millennium, decadence and internal strife led to the disintegration of the empire.

The result of Parthian policy in the cultural field was that during the later part of their rule the Hellenistic impact on Iran was overcome. In the second cent. A.D. Pahlavi inscriptions became frequent on coins. In Parthian times assembling the scattered parts of Avesta was begun and court poetry flourished. As shown by the excavations in Seleucia, Assur, Hatra etc. Greek types of houses and palaces were replaced by aiwan structures, and decorative as well as constructive methods were developed, which were to become the basic elements of Iranian architecture. It was now that buildings of burnt brick began to replace mud brick, as proven by the fine pavilion on the mountain stronghold of Qaleh Zohak in Azarbaijan. Of even greater importance was the development of rough pebble-stone masonry with gypsum mortar, which became the most characteristic material all through Sasanian and Islamic time: Thought to have been a Sasanian invention, it is known now to have existed already in one of the most impressive Parthian construction projects, Qaleh Yazdegird in Kurdistan.

Qaleh Yazdegird is a mountain fortress in the westernmost range of the Zagros chain, near the Zagros Gates at Sarpol-i Zohab, looking far into the western lowland[31]. It covers 25 square-kilometres of the higher part of a plateau with vertical but nevertheless partly walled precipices, the only accessible side is

Mesopotamia. Although they had conquered their territories mainly from the Hellenistic Seleucid state and though later on they were nearly permanently at war with the Hellenized Romans, the inscriptions on their icons were Greek, with the title Basileos Megaloy or Basileos Basileon instead of Great King or Shahanshah and even Philhellenos, «Friend of the Greeks».

The Greek artistic influence on Parthian culture is well attested by Hellenistic elements in their architectural and other decorations and by excavated Greek sculpture and other works of art. The Greek theatre of Babylon was enlarged by colonnaded porches and courts in Parthian times. The ambiguous attitude of the Parthians towards their western neighbours is best illustrated by the report that the Parthian King Orodes II was watching a theatre performance of the Greek playwright Euripides at the wedding festivities of his son Pacorus I with an Armenian princess, when, with the message of the Parthian victory over the Romans at Carrhae, the head and hand of the defeated Roman general Crassus were brought on stage and used as a part of the properties in the play.

The Parthian kings had no special reputation as city founders; however they were wise enough to let the Hellenized cities with their mixed population carry on their way of life, thus enabling them to prosper to their own and the state's advantage. The royal dynasty as well as the aristocracy obviously avoided extracting all wealth from the population; the scarcity of monumental places and the lack of a uniform and rich court which are often taken as an argument for weakness or incapability, probably meant just the contrary: a comparably widespread wealth among the population in general.

preserved sites from Parthian times might be Istakhr, between Naqsh-i Rustam and Persepolis, which must have developed since or after Achaemenian times and which was the unquestioned capital of Fars during the Fratadara of Frataraka period, when that dynasty governed Fars as petty Kings of the Parthian Shahanshahs[28]. Thanks to the tolerant Parthian rule old Iranian traditions seem to have been cultivated here with special fervour, as old Mesopotamian traditions flourished in Elamite, in Characene and other semi-independent provinces in the west. Although the Elymaite rulers have left impressive rock reliefs and sanctuaries like Masjid-e Suleiman and Bard-e Neshande[29], however nothing is known about their cities. The rich caravan city of Hatra was another semi independent kingdom with an Arab dynasty and a Hellenized, Old Oriental pantheon. The well researched city of Hatra with its impressive temple complex in the center has also been treated elsewhere[30]. Although these petty kingdoms of the western Parthian territories have left most impressive archaeological and architectural evidence, and as this evidence has formed our idea of Parthian culture to an unjustified extent, one should bear in mind that these were originally non-Parthian and non-Iranian peoples, and that they had taken over Parthian culture in a rather superficial way.

From the history of Ctesiphon we had learned that the Parthians, as the Achaemenids before and the Sasanians later on, very quickly moved the political and economical centre of their empire to the rich and highly developed Mesopotamian lowlands. After already having experienced Graeco-Bactrian culture in their northeastern homeland, they came into even closer contact with that culture in Seleucia and other Hellenized cities in

generally have a rectangular or square layout, and, even more remarkable, some sites, like the most impressive city, Dasht-e Khalke, have an outline similar to that of Old Nisa/Mithradatkert, Similar to the outer defence walls of Nisa and Merv, which protect not only a city but a whole district, there is an even more impressive fortification, the Sadd-e Iskender, barring the whole Gurgan plain against invading Turanians from the northern steppes, which probably also dates from Parthian times.[24]

www.tabarestan.info تبرستان

Few Parthian sites have been explored on the Iranian plateau itself. Hekatompylos, the city with a «hundred gates», must have existed in pre-Parthian times and is reported to be a Parthian capital. Shahri-i Qumis near Damghan has been suggested as its location, althought not undisputedly[25]. On the vast ruin site, which shows occupation from at least Parthian well into Islamic times several very interesting Parthian buildings were excavated, partly mansions, partly cultic structures, their precise purpose remaining uncertain. Plan and interpretation of the site as a whole is problematic as well, there seems to be no circumvallation, a precondition for even less than 100 gates.

Ray, the age old Rages is reported as another important Parthian place, and here at least a Parthian building with a four-columnar hall has been excavated[26]. All the other Iranian centers, like Ecbatana Hamadan, Bisotun with Parthian pottery around the Parthian reliefs, Nehavand, where the last Parthian King, Artaban V held court, Khurha with its Ionic columns, Isfahan or the sanctuary of Kuh-i Khwaja in Sistan had their Parthian history[27]. One of the most interesting and perhaps better

Some details of the defence architecture of Parthia can be observed. Defence towers are generally rectangular, a rare, older type built on top of the walls, the majority projecting outside. Vaulted defence corridors, or chemins de ronde, with arrow slots are obligatory, sloping outer wall facings and a projecting socle or escarpe as a protection against military machines are frequent. Most interesting are the observations on the layout of cities and fortifications. Those places, which go back to pre-Hellenistic periods, like Sirok or New Nisa, have an irregular outline. The vast majority of sites, which are Parthian foundations or which follow Hellenistic predecessors, are more or less rectangular in plan, the pentagonal plans of Old Nisa and Giaur Qala Merv seem to be the results of topographic preconditions. There is no case of a circular layout of a Parthian city or fortress known up to now here in the Parthian homeland. The circular buildings of Koi Krylgan Qala and Balandy are Chresmian and Scythian tomb constructions and are wrongly quoted in this context. The widespread theory that the circular plan of an architectural layout is a specially Parthian peculiarity, has no realistic justification. This question will be dealt with in relation to another pseudo-Parthian city plan, that of Darabkert.

The expansion of the Parthian empire to the west was even more successful than to the east, where fighting with Turanian peoples continued all through its history. In the extremely fertile neighbouring province of Hyrkania/Gurgan, a great number of Parthian sites are preserved and have been carefully studied by I.Kiani[23], so that we do not have to go into details here. It should only be mentioned that also in Gurgan the regularly planned cities

the Avesta and in Darius' inscription at Bisotun, but there is scarcely any detailed information apart from the fact that it contained the tombs of the Parthian Kings, and its location was given so vaguely that it was thought to be in Dargaz or in the Tabarik area of Khorasan, until archaeological excavation proved that this Parthian capital is identical with the town which carried the name until recent times.

Strongly fortified places were obviously a particularity of Parthian building activities, especially in their frontier areas. The Parthian north and northeast frontier towards Turan, which was permanently endangered by invading nomads, was lined by strongholds like Igdir on the Uzboi, the ancient water course between the Aral and the Caspian lakes, or like the impressive mud brick fortifications of Durnali Chilburj, Chichanlyk Tepe, Akcha Tepe, Sirok, Kohne Kaahka, Kyrk Tepe, Dev Qala, Gobukli Tepe and many others in Margiana. Giaur Qala/Merv, the center of Margiana, played of course the most important role as a city and a fortification as well. Its exterior defence wall, which is attributed already to Antiochus I encompassed an area of ca. 6000ha, 20 times more than what is supposed for the exterior wall of Nisa. Beside Merv and New Nisa, many of these fortifications were big enough to house a city population, although in some cases lack of visible ruins seem to point to a purely military purpose. Smaller fortresses, like Gobukli, where the discovery of countless Parthian clay bullae indicates the archive of an administrative office, were probably the centers of rural governors.[22]

the cult, which worshipped here, is not known. The other buildings have a square central chamber or an aiwan with four columns, always with corridors around.[21]

Among the other ruins of the Nisa area, the supposedly Parthian founded city of Anau immediately beside the pre-historic tepe, deserves to be mentioned. This city was famous for its splendid 15th cent. mosque, destroyed by an earthquake in 1948. Taking together the ruins of ancient settlements of the Nisa area, we have a city region similar to that of Ctesiphon, with a capital, a fortress which probably was the royal residence, minor cities, temples, villages and manors or feudal residences.

The Parthians, who had established the nucleus of their empire by toppling the Seleucian usurper-governor of Parthia in northeast Khorasan, Andragoras, about 247 B.C., had to continue fighting for independence and, later on, for supremacy in the war-torn Seleucid empire. Their early history is rather dark and although a great number of settlements is mentioned in literary reports, most of them have not been localized yet. Tiridates, brother and successor of the dynasty's founder Arsaces, is said to have been specially active in fortifying and founding cities, among others the city of Dara at Mount Apaortenon, which was regarded as nearly impregnable, and which was to become his capital. Many suggestions have been made for its location, e.g. a place near Abivard in Apavarktikene or a place in the mountains of Qaleh Naderi, none however have been verified. The name of Nisaia, mostly as a region, also occurs many times, as early as in

The excavation of Old Nisa is far from finished and the interpretation of its buildings is still vague. The main structures, round hall and square building, are thought to have been a temple, although other areas are taken for palace areas. One might suggest, however, that all Old Nisa was a residence, with palace, treasury, administration, garrison and perhaps sanctuary as well. The most impressive feature of this site, its gigantic walls, points much more convincingly to a residence than to a temple precinct. The arrangement of the two Nisas, a fortress beside a town, reminds us of what we learned about Ctesiphon, where the Parthian residence was also built outside the city, and in some way of the Achaemenian residences, which were also isolated residential units.

www.tabarestan.info

The area between and around Old and New Nisa is scattered with tepes of mud brick ruins and an exterior wall obviously enclosed a suburban area of ca. 300ha. A very interesting compound, even outside this wall, was excavated at Mansur Tepe. A large rectangular courtyard is bordered by isolated buildings, dated from 2nd cent. B.C. to 1st cent A.D. The main building has an aiwan and rectangular or square rooms behind and beside it with corridors surrounding and connecting the rooms. Fragments of wall paintings were found, as well as small portrait paintings on pottery sherds. The sequence of aiwan, corridor and barrel vaulted room resembles the great temple of Hatra, leading to the conclusion that Mansur Tepe also was a temple. However, the layout can also be observed at Parthian palaces and rich houses. It is more the vast courtyard and the plans of the isolated buildings which point to a temple, although

against its southern fortification walls, where rich living houses, depots and a commercial archive were excavated. Simple houses of the citizens as well as what is supposed to be a memorial temple and plundered vaulted tomb chambers were also found in the city. The city wall is still partly 9m high and was more than 11m thick, with rectangular towers outside.

Even greater interest has been attracted by «Old Nisa», which is ca.5km southeast of New Nisa. The designation «old» must be understood in the way that this site was already abandoned, when so-called New Nisa was still a living city; the real age of New Nisa probably goes further back than that of «old Nisa».

Old Nisa occupies a low natural plateau, which has been fortified by a pentagon of gigantic mud brick walls with huge corner towers and rectangular bastions. The interior is filled with levelled mud brick ruins, low in comparison with the existing extremely high walls. A central group of higher ruins was partly excavated and here a round hall and a square building with surrounding corridors and side rooms were uncovered, as well as a square hall with four brick columns. Fragments of a splendid decoration with painted clay statues, frescoes and architectural terracotta ornaments were found. In the northern corner of the precinct, a square building with rooms along a central court came to light, which contained many ivory rytha, excellently carved with Hellenistic or Roman style decoration, as well as many ostraca, pot sherds with economic texts written upon them among which the old name of the site, Mithradatkert, is mentioned.

middle of the 2nd cent. B.C. onward, and became the western capital of the Parthian empire. Its exact location has not been discovered yet. When the Parthian empire was over thrown by the Sasanian in 226 A.D. Ardashir I built another city, Veh Ardashir, close to Ctesiphon, with only the Tigris separating the two. Its location is probably within the area of the round circumvallation, west of the Taq-i Kisra. The vast ruins around the Taq-i Kisra is identified with the late Sasanian residence city of Aspanbur, which obviously was also called New Ctesiphon, or, together with the city complex as a whole, just Ctesiphon. A number of minor towns belonged to this vast city region, like the Parthian foundation of Vologasocerta and the late Sasanian one of al-Rumiya. There is some conjecture for their locations, but no proof yet.

www.tabarestan.info

Parthian Period

Ctesiphon was neither the first nor the only Parthian capital. The homeland of the Parthians was the northeastern fringes of Khorasan, and what is now Southern Turkmenistan. Here, at the foothills of the Kopet Dagh mountain range, a fertile but narrow strip of arable land stretches northwest southeast between the snow covered mountains and the lifeless Kara Kum desert and here, near prehistoric mounds like Anau and beside the present Turkmenian capital of Ashkhabad are the ruins of Nisa, the ancestral seat of the Ashkanian dynasty, which ruled the Parthian empire of Iran for four and a half centuries[20]. Nisa consists of two sites. «New Nisa» is the vast ruins of a city, which was still used as a fortification in the 18th cent. The site was probably used as settlement from prehistoric timesIt had a citadel inside, built

of Antiochia on the Orontes, in 539 and 542 A.D. Besides completely pillaging this ancient Seleucid capital, he deported the population to al-Made'in order to use their industrial skill to boost his economy. He made them construct a city for themselves there, after the model of their former home city. Legend tells us that the town became so perfectly identical with Antiochis, with a hippodrome, baths, churches etc. that every inhabitant found his home at once and felt at home. Probably nobody then understood the historical irony that exactly 835 years after Seleucus had transfered his seat of government from his newly founded capital of Seleucia to his other city, Antiochia on the Orontes, the population of this second capital was forced to return to that first place. The site of al-Rumiya has not been determined with certainty yet. It has been suggested that it was situated at al-Bostan, ca. 2km southeast of Taq-i Kisra, where two perpendicular sides of a wall are standing, the rest of a probably vast enclosure having been washed away by the river. Here again, only archaeological excavations can give definite information.

Summing up the known facts about the history of the city which was the Mesopotamian capital during the period between the downfall of the ancient oriental empires and the formation of the Islamic Khalifat, we come to the following conclusions: The city which is known worldwide as Ctesiphon was not one single town, but a sequence or complex of cities changing throughout time and space; its topography was largly determined by several changes of the Tigris river bed. At the beginning stood the foundation of the Hellenistic capital of Seleucia at about 300 B.C., the site of which is known beyond doubt. Ctesiphon proper developed from a Parthian residence outside this city, beyond the Tigris, from the

unexplored area. A final solution of this question, which is as intriguing as it is important, will not be possible, as long as archaeological excavation does not uncover a large Parthian city here.

The area of ruin hills east of the round fortification, spreading north and south of Tag-i Kisra, have been explored by several excavations. Here rather rich houses with luxurious stucco decoration were unearthed, all dating into the late Sasanian period.[19] The date of Taq-i Kisra has been much debated, as it is ascribed by some ancient reports to Shapur, by others to Khosrọ At present, a late Sasanian date seems by far more likely, for technical and stylistic reasons. As the highly interesting complex by no means sufficiently researched, the question remains open whether traces of an older predecessor are underneath or around. The area around Taq-i Kisra was identified as Aspanbur of Asfanabr, which is described as a late Sasanian suburb with palaces, gardens and paradeison. The name may be derived from «asp anbar», as a denomination of the royal stables. It seems that here, at the end of the Sasanian period, we have a royal residence city again.

Medieval chronicles count five cities in the area of al-Mada'in. On the eastern bank of the Tigris from the north Madine al-Atriqa/Ctesiphon, Aspanbur, al-Rumiya/Veh Antiokh Khosro. On the western bank: Bahurasir/Veh Ardashir, Sabat ad-Mada'in/Vologasias. There is no mention any longer of ancient Seleucia. We have discussed all of these cities apart from al-Rumiya. The history of that town is well known and has became legendary. Khosro I had twice conquered the Syrian city

with long, semicircular towers, gave a late Sasanian date as well, but it is assumed that this is a re-inforcement or repair, with the original wall underneath. The round outline of the fortification line might be taken as an additional proof for a construction date under Ardashir I, as the first residence of that founder of the Sasanian dynasty, Ardashir Khurreh/Firuzabad in Fars, had a circular plan as well. However, the extremely irregular system of streets and houses in Made'in cannot be compared with the perfectly geometric layout of Firuzabad with its radiant and concentric street pattern. Moreover, the rather prefectly circular segment of the western wall of Veh Ardashir contrasts with the wavy outline of the eastern wall, beyond the present river bed, which in addition has smaller towers with shorter distances. Thus the river does not seem to have cut through a uniform, circular city at all but runs between two parts of a city which look slightly different.

In spite of these unexplained facts, the identification of the area inside the round fortification as Veh Ardashir/New Seleucia/Kokhe/Mohoze seems very convincing. However, we have not been successful in our search for Parthian Ctesiphon again. According to the description, it should have been situated north or east of the round city. The most attractive solution seems to be that of J.M.Fiey who recognized another ancient river bed on an air-photograph, running along outside the eastern wall of Veh Ardashir, between the wall and Taq-i Visra, and who suggested that Ctesiphon lay beyond this river bed, north of Veh Ardashir, where traces of another circular wall partly surround an

with the Sasanian palace built outside the ancient walls, Archaeological research, however, seems to disprove this theory. Excavations within the round fortifications failed to discover any traces of Parthian occupation. Several burials of Hellenistic or Parthian date, mostly vaulted tombs, were found, but the earliest layers of settlement were dated to the beginning of the Sasanian period. Among the small finds, all starting from the Sasanian era, is a hoard of 205 coins of Ardashir I (226-41 A.D.). This evidence clearly leads to the conclusion that the area of the round fortification was Veh Ardashir, the city founded by Ardashir I after his victory over the Parthian dynasty.[18] In fact, the area is very close to ancient Seleucia, at that time even no longer separated by the river-if the suggested date of shifting of the river bed at ca. 100 A.D. is correct. The transfer of the name of Seleucia as well as of the rest of the population to the new site therefore seems convincingly explained.

www.tabarestan.info

The excavated areas show a dense and irregular occupation of workshops for glass production and metal work, of bazaar-like, winding streets with shops of mostly poor, sometimes richer living houses, the latter with courtyards and iwan. Sequences of rebuilding indicated a long period of occupation, however, part of the city at least seems to have been more or less abandoned about the middle of the 5th cent. A.D. Other areas must have survived longer, a Christian church, excavated in the western area, is dated 6th cent. A.D.

Research at the western part ot the wall, which is 10m thick,

«Ctesiphon is a mighty citadel, and far from easy to be taken, with walls built of baked bricks and a deep moat, made more formidable still by a marsh and a muddy river.

Another citadel makes the first even stronger; it is called Kokhe, built with the help of nature as well as of art, united to the other so that the two look One single town. In fact, there is nothing which separates the two cities execept the width of the river.»

Up to the 1920's there was no clear idea about the topography of al-Mada'in at all, mainly because the present, changed riverbed of the Tigris doomed to failure every attempt of localization. It was only with the discovery of the ancient, now dry riverbed immediately at the eastern bounderies of what is now understood to be Seleucia, and with the observation of a vast, rounded fortification ring east of the ancient riverbed that more successful considerations could start[17]. The fortification ring, with a diameter of ca. 3km, is now cut into two unequal sections. East of the smaller, eastern section mounds of ruins spread for a length of nearly 7km north-south, more or less parellel to the river. Here, close to the eastern segment of the fortification ring, stands the famous ruin of Taq-i Kisra.

At first it was thought that the circular fortification was Ctesiphon, the Parthian city, and that it had been enlarged later,

patriarch until 1318 A.D. Finally, Arab texts often refer to Veh Ardashir simply as al-Mada'in, the city, as they also did for Ctesiphon.

There was a very famous fire temple in or near Veh Ardashir the revenues of which were twice as much as the land taxes of all the province of Fars. Whereas Ctesiphon reportedly was surrounded by wall, we know that Veh Ardashir had in addition a strong citadel, named Gorondagan. This contained a state prison, which probably was the ill renowned «prison of no return», where sentenced prisoners were left to die by starvation, a procedure which took 7 to 8 days. It was in this citadel, where Khosro II took his last refuge when fleeing from the Byzantine King Heraclius in 628 A.D. According to the report of Theophanes he had retired to Ctesiphon at first, but when the Roman army approached from the north, he went to the citadel of New Seleucia, in order to bring the river Tigris between him and the aggressors as and additional obstacle. This as well as other descriptions indicate that Ctesiphon and Veh Ardashir were situated close together on both sides of the Tigris, Ctesiphon on the northeastern, Veh Ardashir on the southwestern bank. Both cities were connected by a bridge at times, mostly boat bridges, we may assume. During the reign of Shapur II there existed even two bridges close together, and one-way traffic was ordered by the king, obviously the first reported regulation of this kind in history. The view, which the twin city of Ctesiphon and Veh Ardashir/new Seleucia offered in antiquity is very impressively described by the following report.

However, considering the fact that the Tigris had obviously changed its bed several times and that quite a number of cities, known under several names each, have existed in the area side by side makes it well understandable that the location of Ctesiphon remains problematic until today. The problem cannot be discussed individually but only in the context of those other cities, especially with that of the next important city-foundation in the area, that of Veh Ardashir.

تبرستان www.tabarestan.info

As the Parthian kings had moved residence to the area after the defeat of the Seleucids, so did the Sasanian Ardashir I after his victory over the last Parthian King Artaban V 226 A.D., by founding the city of Veh Ardashir, apparently on the territory of an older, small settlement, Kokhe. The name of Veh Ardashir was abbreviated to Bahurasir and survived as the name of a village in the area, mentioned several times in chronicles, the last by al-Qazvini around 1304 A.D.

The primary effect of the founding of Veh Ardashir was not on Ctesiphon, but on what had been left of ancient Seleucia. As life died out there completely at that very moment, we must assume that its remaining population went or was tranferred to Veh Ardashir, which significantly was also called the New Seleucia, or, in Syriac sources, Saliq, in contradistinction to Saliq Kharawta, the ruined Seleucia. Still another name, Mahuza, occurs in Syriac and Jewish sources; the city had a strong Jewish community in addition to the Christian one, which had existed there already in the ancient, pre-Sasanian settlement of Kokhe and which became the seat of the Mesopotamian catholicos or

ruin it. A natural event must have contributed to its further decline. It seems that some time about 100 A.D. the Tigris shifted its bed far to the east. thus spoiling the harbour, although water for the inhabitants was supplied by the Nahr Malka. The destructions and burnings during the captures of Seleucia by Roman armies under Trajan in 116 A.D. and Cassius in 165 A.D. were other serious blows. Nevertheless, archaeological evidence showed that the site was occupied to the very end of the Parthian period. It was abandoned only, when another city, a «New Seleucia», was founded nearby, which will be dealt with later.

www.tabarestan.info

Meanwhile, during the second half of the Parthian period, Ctesiphon, the former winter residence and garrison of the Parthian kings, had grown to be the undisputed capital of Mesopotamia. It was no longer just a residence with palaces, treasury, military and administrative facilities, but also a commercial center. It not only survived Seleucia, but it went on to flourish even when other, new cities were founded in its vicinity; then, Arab sources call it Madina al-atiqa, the ancient city, proving that the older Seleucia no longer existed, Its importance continued all through Sasanian times. According to Mas'udi not only the Parthian king but also the Sasanians up to Shapur II had their residence here. It is significant that the name of Ctesiphon has overshadowed everyother city name in Mesopotamia until the fall the Sasanians.

But where was Ctesiphon?[16] The information that it was in the Chalonitis, in the Hulvan or Median district, nearly three miles beyond the Tigris from Seleucia, seems quite precise.

Royal city, also in Parthian times. However, later reports say that the Parthian kings set up their winter residence outside the town, at a village on the eastern banks of the Tigris, where interference of their army and their Scythian guards with the inhabitants could be avoided. This winter residence was enlarged and embellished by and by, especially by King Pacorus, who, according to Ammiamus Marcellinus, built a fortification wall and gave the name of «Ctesiphon» to the place. As Ctesiphon is a Greek, male personal name, the story does not make sense and one might assume that Cesiphon is nothing but the corrupt form of an ancient local name.

www.tabarestan.info

In the first half of the first cent. A.D. the relations between the Parthian kings and Seleucia seem to have seriously deteriorated. Especially the long revolt from 36 until 43 A.D. and the involvement of the Seleucian aristocratic and popular parties in the power struggle between the sons of Artabanus III, Vardanes (39-47 A.D.) and Gotarzes II (38-51 A.D.) Seems to have deprived the city of its autonomous administration and it was probably then that Ctesiphon, beyond the then riverbed of the Tigris, officially became the Parthian capital. In order to break the still dominant economical power of Seleucia, Vologases I (51-76/7 A.D.) founded another trading port, Vologasocerta, also called Volc gasia or Walashabad, further down the Tigris. This is probably the ruined area of Abu Halafiyeh, ca.1 farsakh south of Seleucia, at the end of a southern branch of the Nahr Malka, probably dug in connection with the founding of that city. The place, which was called Sabat al-Madain in Islamic times, probably diminished the importance of Seleucia, but could not

contributed considerably to its identification in 1927. Since then several excavations have been carried out and have provided valuable information. The city plan was a rectangular grid system of streets with blocks of houses, 70m to 140m, nearly double the size of blocks in other cities. Two parallel main avenues ran through the length of the city towards the river bank. The central one with two Parthian temples and an Agora, a market place, followed a canal, which was a branch of the famous ancient Nahr Malka, the Royal Canal, connecting the Tigris and the Euphrates, other branches running on either side of the city as a protection. The harbour was between the eastern end of this canal and the avenue, and the second main avenue in the south of the city. This was lined by columnar porticoes, official and public buildings, a theatre, another market place and probably a stadium and a gymnasium, The northern center of the city with a high artificial mound, the Tell Umar, was probably the palace area, with a tomb temple and an archive, which was discovered burnt down with about 24,000 clay sealings of documents. Excavated houses show a change of architectural style throughout the centuries, with Parthian iwans replacing Hellenistic column architecture[15].

In June or July 141 B.C., during the war between the expanding Parthian Empire and the Seleucids, Seleucia fell under Parthian rule. Although there were some unsuccessful revolts, the conqueror Mithridates I and his successors did not change the system of autonomous city administration, and Seleucia went on flourishing, becoming the most important minting place of the empire, One may assume that the Parthian kings had a seat here in the beginning; the existence of two Partihan temples points to a

so on were constructed-as was done in Susa as well-although it continued to be the mostly revered religious place in Mesopotamia, it had ceased to be the center of the Oriental World. This part now passed over to Seleucia, which became the birthplace of what was to become known as al-Mada'in, the outstanding city region which was. the oriental metropolis after Babylon and before Baghdad.

Seleucia grew to a population of 600,000 inhabitants. it had a senate of 300 delegates, elected from among the patricians' party, and an opposition people's party. It did not play an important political role, because Seleucus had already transferred his seat of government to Antiochia on the Orontes on the Syrian coast in 293 B.C., but it dominated the eastern territories by its economical and cultural power for centuries. It was situated on the western bank of the Tigris, where this river was nearest to the Euphrates, only 30 km away, and was predestined to become the crossing point of trade routes coming from the east throught north Iran, passing Ecbatana and Bisotun, through Pars via Susa, or by ship through the Persian Gulf, and going to the Mediterranean, and of roads coming from the north, from Anatolia and the Caucasus, and going south by land or by ship to the Gulf and Arabia. As the most important junction of trade, Seleucia accumulated tremendous wealth and developed a highly refined and luxurious civilization, for which it was as famous as for its philosophers, scientists, physicians and artists.

Althought Seleucia was frequently described in ancient sources, its location was uncertain because of the changing river bed of the Tigris. Its regular layout, now only visible from the air,

several sanctuaries, temples and mausoleums, as well as rich mansions and houses . The outstanding construction is a large palace complex with vast courtyards. audience hall, offices, treasury and living areas, obviously the seat of the local governor. It is interesting to observe that the plan of most of the public buildings is of clearly Greek origin. the mansions and the palace, however, are not Greek at all. They show a general similarity with the layout of Achaemenian palaces or, more precisely, with what become later known as Bactrian or Central Asian architecture. Thus even today the dead ruins of Ai Khanum give evidence of the mixture of cultures which had taken place on the Iranian territories during the 4th/3rd cent. B.C.

www.tabarestan.info

Al-Mada'in: Seleucia-Ctesiphon-Veh Ardashir

The early death of Alexander cut short his socio-political accomplishment and made his successors, the Seleucids, surpass his city-founding activities by far. The foundation of about 75 cities is attributed to Seleucus I (358-281 B.C.) alone among them Nisibis, Edessa, Ragai (Ray), Ecbatana (Hamadan), Hekatompylos (possibly Qumis); many of them, like the last two, were of course only re-arrangments of existing settlements. His most famous and important creation was Seleucia on the Tigris[14], probably on or near the ancient town of opis,north of Babylon, ca. 300 B.C.Beside Greeks and Macedonians he brought there a large part of the population of Babyllon, which never fully recovered from this drain of manpower, Although Babylon was continously sponsored with temples, repaired and built, a Greek colony was established, public buildings like theatres, gymnasiums and

around the Arabian penisula with Alexandria, his other capital in Egypt. However, his early death in 323 B.C. stopped these projects, and Seleucus, his general and heir to the eastern empire, founded a new capital.

Already Alexander, besides-establishing existing cities or settlements, had founded cities all over his empire, mostly giving them his own name, like Alexandria in Egypt, still flourishing today, or what is now Herat in Afghanistan or Khodjent in Ferghana, as well as Nicaia and Bucephala in India. Although Alexander's cities as well as those of his successors', the Seleucids were of course well fortified strongholds with a forceful garrison, meant to establish permanent control over the conquered territories, their most interesting feature was that they provided their mixed population of Greek and indigenous citizens with all facilities which cities in the Mediterranean had developed.

A splendid example of that type of city has been excavated at the northern Afghan border at Ai Khanum[13]; there is no certain information about its ancient name yet. The site for the town was very intellegently chosen at the confluence of the Amu Darya, the ancient Oxus, and the Kokcha rivers with the open land-side additionally protected by a steep hill. The hill-top, which is at the same time the southern corner of the triangular city area, is occupied by the citadel, with several ramparts crossing the plateau, whereas the lower part of the plateau seems to have been a necropolis. The flat area by the river banks harbours a series of official and public buildings, affiliated along a straight main street at the foot of the hill and parallel to the Oxus: theatre, gymnasium, swimming pool, fountain, arsenal, offices,

Xerxes, or just an incident, caused by a drunken mob of soldiers. There was, however, no forced suppression of religious customs, of language or any other kind of traditional culture. Instead, there is abundant information that Alexander himself took over more and more Iranian habits, and that this, as well as his close relations to Iranian nobles, whom he employed in the highest ranks of his administration and army, raised envy, opposition and revolt among his own Macedonian nobility. His marriage with the Bactrian princess Roxane in Maracanda and with Barsine, daughter of Darius III, the last Achaemenid king, may be seen as a usual political step to gain legitimation; however, the mass-marriage of 10,000 of his nobles and officers with Iranian Wives in Susa clearly shows his intention to create a unified people for his empire. Although he was bound to fail with this impossible task, there was another one of his and his successors' activities, which was to become a lasting success: his installation of a system of cities with a kind of republican administration. These cities were comparatively autonomous with a senate regulating internal affairs, with a code of justice and a jurisdiction of their own and with a population not directly subject to a landlord, baron or chieftain, and in may cases minting their own money. Under these conditions, a tremendous creativity could develop, which resulted in a sharp rise of industrial, commercial and scientific productivity. The population was a mixture of indigenous, Greek, Macedonian Jewish and other nationalities. In Mesopotamia there was a flourishing revival of nearly every ancient city, reshaped after the new social model. Especially Babylon was sponsored by Alexander, who planned to make it the capital of his eastern territories and to connect it by a waterway

www.tabarestan.info

Nevertheless, it was Babylon, where Darius constructed a palace for his winter residence and which became the seat of the heir to the throne, Xerxes, and it was Babylonia, where urban life in its fullest meaning survived until the next, decisive step of historical development[12].

Hellenistic Period

The conquest of the Achaemenid empire by Alexander the Macedonian with the battle of Gaugamela 331 B.C. as the final blow, changed the cultural landscape of Iran to an extent, which can only be compared with the effects of the Arab conquest one millennium later. The political consequences are often overestimated. Greek government left rather wide freedom to local Iranian rulers, and with the expansion of the northeastern Iranian tribe of the Parthians under their Arsacid dynasty, the realm of the Seleucids, the heirs of Alexander's eastern empire, was pushed back across the Euphrates, which became a rather stable frontier for centuries.

More persistent were the cultural consequences, although there was by no means a forced break with indigenous Iranian traditions. On the contrary, similar to the attitude of Cyrus after his conquest of Babylonia, Alexander tried from the beginning on a politic of reconciliation of victors and defeated. There were of course acts of hardship, like the extinction of the sacred fires as an imprudent sign of mourning for the death of his friend Hephaistion, or the burning down of Persepolis, which might have been an act of revenge for the destruction of Athenian temples by

regarded as an Achaemenid re-foundation on an older site. The well preserved place, now called Erk Qala, is an impressive circular fortification of ca. 400m diameter with high mud brick walls, forming the nucleus of the gigantic city of Giaur Qala, attached to it in the 3rd cent. B.C. The innermost ring of fortifications of Marakanda/Samarkand, later Afrasiab, the capital of Sogdiana, still further north east, has also been identified as an Achaemenian construction by excavations.

تبرستان www.tabarestan.info

Ancient Oriental cities continued to flourish in the Mesopotamian lowlands, and there was at least one «metropolis» in the Achaemenid empire, the last and most famous capital of Mesopotamia, Babylon. This former ally of the Medes had peacefully surrendered to Cyrus in October 23rd in 539 B.C., whose fame as a just and tolerant ruler had made this important enrichment of his empire possible, almost without fighting. Cyrus rewarded the good faith of the Babylonians by repairing the temples here and in other Babylonian cities, like Ur and Uruk, and by promoting the cult of the local gods.

However, during the power struggle of Darius, Babylon tried to regain its independence, and, although this failed, there were futher revolts, led by Babylonian nobles and even by the Urartian-Armenian Arakes, who all tried to re-established the line of Babylonian kings. Under the reign of Darius, a re organized and toughened administration, as well as continuously increasing taxation, which made Babylonia the top tax payer ot the empire, brought considerable hardship to this ancient city, which was no longer the center of the world, but was economically cut off from the main trading routes and politically replaced by Susa.

certainly a self-sufficient production of goods for every day life in the villages and at the seats of the local nobility. The production of outstanding goods, like high quality textiles, stone carvings, gold and silver smith's objects and works of art, however, which have been preserved in a few examples, were very likely produced somewhere at or near the residence, so that we might expect many kinds of workshops within the residential compound as well. Regrettably, due to the limited scale of archaeological excavations,there isn't sufficient evidence, to give a broad and reliable view of these splendid residences in their total extent.

www.tabarestan.info

An apparently non-palatial architectural compound was excavated at Dahan-i Ghulaman in Sistan, which indeed gives the impression of having been an Achaemenid city, with a mixed occupation of official, communal or industrial buildings and living quarters. The settlement stretches for more than 1,2 kms. along an ancient canal. The living quarters are rather well planned, orthogonal units. The impressive main buildings have a square or rectangular layout of up to 75m side length, with columnar halls around a central court. Their prototype in interpreted as a «sacred building» or a fire temple, although it seems problematic to bring its functional possibilities in line with the requirements of Zoroastrian cult practices, as far as they are known. A closer understanding of this unique Achamenid settlement would bring us a huge step forward in our understanding of Achaemenid city culture[11].

Fortified settlements were built by the Achaemenids especially in the easternmost provinces of their empire, part of which developed into important cities later on. The germ-cell of Merv, which was to become the capital of the north east, is

layout of the palace is less varied than the abundant variety of buildings of the terrace of Persepolis, but also having an «Apadana» as a main structure and other buildings arranged along courtyards[10].

The plateau of the tepe outside the palace proper also seems to have been reserved for official use, as several outer gate buildings and a monumental stairway, leading up to the plateau, indicate. No traces of congesting streets and houses, which should be expected in a city, have been found so far. There was a poor, village-like settlement in the plain below the tepe which continued from pre-Achaemenid times; and there were other royal buildings in the plain, like the palace on the Chaour.

www.tabarestan.info تبرستان

Thus Susa, Persepolis and Pasargadae, the three rather well researched capitals of Achaemenid Iran, as well as Ecbatana/Hamadan, the lesser known fourth one, must have been residence-cities rather than urban settlements; they should not be compared with cities of today or of our recent past. But on the other hand, they were certainly more than what we know of palaces, because they had to fulfill duties, which were delegated to other institutions later on. A royal Achaemenid residence was not only the center of political administration of an empire. As money played a very minor, peripheral part in every day life, and economical transactions were largely carried out by exchange of products, labour etc.. the residence must have not only contained the state treasury proper, but also stores for all kinds of goods, agricultural and artisans products, as well as arsenals and stores for the provisions for the guards. Achaemenid economy was mainly based on agriculture and cattle-breeding, and there was

Persepolis is densely occupied by palaces, audience halls, a treasury, monumental open-air stairs, and its protection is secured by the mud-brick fortifications on the adjacent ridge of Kuh-i Rahmat, where, in later Achaemenid times dynastic tombs were carved into the rock. The terrace was surrounded by a ditch, and by well organized buildings partly living areas, probably of royal courtiers, partly official or religious buildings[9]. There must have been housing areas for workmen, the administrative staff etc., as a great number of cuneiform clay-tablets give evidence of payments for all kind of labour. The tablets were found in the fortified border zone of the terrace and prove that here not only the guards, but also the administrative offices were located. The evidence as a whole shows that every activity going on in Persepolis depended on the royal court. Many interesting hypotheses on the function of Persepolis have been advanced: that it was a purely religious or ceremonial place, a special site for No-ruz celebrations or even a palace for the dead kings. Considering the architectural and archaeological evidence, however, it seems most convincing that the site was a residence with all its duties, private, political and economical, a well protected living place for the king, his family and his entourage with all facilities for royal representation, for a highly sophisticated administration and of course for the royal treasury.

A similar situation is met at Susa, where Darius seems to have established his first residence. The northern quarter of the tepe of the ancient Elamite capital was reshaped into a vast palace-terrace, separated from the rest of the plateau by a ditch with a narrow causeway leading to the main entrance gate. The

that revolt by Darius I and the establishment of his dynastic line, is essentially corroborated by Darius rock-inscription at Bisotun, in the very heart-land of Media. The defeat and killing of Gaumata took place neither in Hagmatan, nor in any other big city, but in a place called Sikayavatish, which probably was a fortified residence of the type of Godin Tepe in the Bisotun area.

The residence which Cyrus II, the Great, started to construct, Pasargadae, was certainly of a different kind from those of the Median mountain strongholds. Nevertheless it has in common the disposition of not being a city. Pasargadae is an ensemble of palaces,official buildings, religious monuments, a fortresslike terrace and Cyrus, tomb, loosely scattered in the Murgab plain, which was partly turned into parks and gardens by sophisticated irrigation canals[8]. The impressive, but badly destroyed ruins of skillfully polished stone are difficult to understand. It is possible that on the vast area, which is partly littered with some ancient sherds, ruins of simple mud brick buildings existed. But except for the terrace, which could be entered by a wide, open staircase and was connected with mud-brick fortifications on low hills, there are no traces of a strong wall, fortifying the palace area as a whole.

Darius I,although apparently continuing constructions in Pasargadae, shifted his royal residence 80 km south to the more fertile and lovely Marvasht plain, where already the ancient city of Anshan had flourished. although his residence, now known as Takht-i Jamshid or Persepolis, has a much more concentrated layout, it is not so unsimilar to that of Pasargadae. The terrace of

Shirazi's Asar-e Ajam. With a surface of 200 ha, surrounded by traces of a strong wall, it is up to now a singular example of a sprawling city-ruin of that age on the Iranian Plateau. Its identification was finally attested by the fact that several of the many cuneiform texts, found during the excavations, give the name Anshan as the place, where the texts were written or dedicated to[7].

As mentioned before, Achaemenid kings carried Anshan in their title; Cyrus the Great called his grandfather, Cyrus I, «King of Anshan», and he himself was called «King of Anshan» in one Neo-Babylonian text, as well as «King of Parsu» in another. From this, one can conclude that Anshan was the old, Pre-Iranian name of Pars/Fars, this last name having come to the region with the Iranian Persians. At that time, however, the old capital of Anshan had already lost its importance. Excavation showed that there had been a sharp decrease in population in the 2nd millennium B.C., and that there were very scarce traces of settlement during the Median and Achaemenian periods. The capitals of the newly emerging Achaemenid Empire obviously preferred another architectural pattern to the Ancient-Oriental type of Anshan.

Achaemenid Period

The shift of power from the north-Iranian Medes to the south Iranian Achaemenids is vividly reported by Herodot, according to his Persian informants. Moreover, his detailed description of early Achaemenid rule with the usurpation of the Magian Gaumata, obviously a Median attempt to regain power after the dying out of the line of Cyrus, with the suppression of

Orient, had been conquered by the Median king Kyaxares in 615 B.C., but was not incorporated into the Median Empire. Its ruins as well as Niniveh and the other Assyrian cities were left to the Babylonian allies of the Medes. The age-old city of Susa/Shush, which had existed since the 4th millennium B.C. and had become the capital of the Elamite Kingdom, had been totally devastated by the Assyrians in 640 B.C., according to Assyrian texts. Excavations showed, however, that it recovered and continued on a reduced scale as a place of Neo-Elamite culture[6]. A change in pottery and small finds, like fibulae, indicates a cultural change towards the end of the 6th cent. B.C. which probably means that Susa now had come under the influence of the Achaemenid rulers in southwest Iran, at that time vassals of the Medes. No substantial evidence was found of the architectural occupation of that first Persian period of Susa.

Apart from the numerous mountain cities or strongholds, like Madaktu, mentioned in Assyrian war reports, but not yet localized with certainly, there existed one city or kingdom in the southwestern highlands of Iran, which was as ancient as Susa in the lowlands and obviously of similar importance: Anshan. It had been already mentioned in Akkadian and Sumerian texts of the late 3rd millennium B.C. and its history was closely connected with that of Susa. Elamite and later Achaemenid rulers called themselves «King of Anshan and Susa». Its location was unknown until 1970, when archaeological field work was started at the ruins of Malian in the district of Beiza, north of Marvdasht. The importance of the site had already been recognized by 19th cent. chronicles like Hasan-e Fasal's, Farsnama-Naseri and Forsat

commerce, about social and economic installations, so that it is scarcely possible to draw a realistic picture of this earliest Iranian capital.

So we have to return to the colourful story of Herodot once again. He never saw ancient Hamadan with his own eyes, but took his knowledge from Persian informants in the early 5th cent. B.C. It is not unlikely that these informants, as fabulous and unrealistic in detail their description of Hamadan might be, gave Herodot very important and correct information, by telling him, even unconsciously, what was clear and indisputable in their minds and therefore true: that in ancient times large cities were not the very normal places for Iranians to live in and that cities had to be created by rulers and were in some way or another attached to the ruler's residence. This is of course a hypothesis which needs further investigation by archaeological research. At present, not only the information by Herodot, but also representations of hilltop fortifications on Assyrian reliefs, combined with textual remarks, coincide with our limited archaeological evidence and seem to indicate that the political, economical and religious centers of ancient Media were fortified residences with palaces and temples on hilltops, and perhaps with adjacent settlements, rather than sprawling and densely populated cities.

There were of course large cities within the territories of the Median and Persian empires which had been in existence for a long time.The majority as well as the most important ones were situated in the lowlands of Mesopotamis and Khuzistan. Assur, capital of the most formidable warfaring empire of the Ancient

riverside. No traces of a settlement, contemporary with the palace-area, have been discovered up to now, but similar to the situation, which seems to have existed at Tepe Sialk, one might assume there were some dwellings near the fortress. This is also the case at Baba jan[5] in Luristan, where a complex agglomeration of fortified monumental and domestic buildings with nearby houses, spread over different mounds and slopes was partly excavated. The highly interesting site however seems neither to have been surrounded by a common wall, nor to have been a compact, densely occupied town area at all. Nush-i Jan, Gooin and Baba jan were important centers of the early first millennium, with Nush-i Jan certainly being of more than local significance. None of them however could have rivalled Hagmatan.

Archaeogical as well as literary evidence prove that Hamadan continued to play a key role all through ancient times There is no place in northern Iran the importance of which is more frequently stated by Greek and Roman reports and where more fragments of perfectly polished Achaemenian columns,capitals, bases and other pieces of first class architectural elements were found, comparable only with the hight quality sculpture in Persepolis. Alexander the Macedonian used Ecbatana as his residence in Iran and left the famous lion statue as a reminiscence for his friend Hephaistion, who died there, before he himself was struck here by his fatal sickness. A rich Parthian cemetery gives evidence of Hamadan's importance during the following period. For none of these periods however do we have detailed evidence about the pattern of the civilian settlement, about dwellings or places of production and

around the palace. This place was ancient Hagmatan, or in the Greek version, Ecbatana, the present day Hamadan. Herodot describes the city very precisely as having the size of Athens and being situated on a hill. It consisted of seven concentric circles of walls, the inner ones always higher than the outer ones and the innermost containing the palace. The parapets on the walls always differed in colour, the last but one was painted silver, the innermost one with the palace was painted gold.

This description gave rise to many hypothetical reconstructions, although nowadays we would hesitate to take it seriously. To prove or disprove the validity of the story by archaeological research turned out to be much more difficult than expected.

A well prepared. large scale excavation program has discovered parts of an impressive fortification system of mud brick walls, obviously surrounding the hill on which the core of Hamadan stands.[2]

The precise date of the fortifications, however, which have undergone many changes, as well as their detailed layout, is difficult to establish. The continuous occupation of the site has largely destroyed the older remains.

Other places, dated into the Median period by excavation, are better preserved, e.g. the fortified temple-palace complex of Nush-i jan[3], south of Hamadan, where the ancient mud-brick buildings are still standing more than 10 m high, which, however, seems to lack a city-like surrounding. At Godin Tepe[4], east of Kermanshah a large palace-fortress of the early first millennium B.C. occupied the top of a huge, more ancient «tepe» at the

A General Survey of Iranian Capitals before Islamic Period

The historical period of the ancient Iranians, that is the period, the history of which is known to some extent by literary sources, has left us a considerable number of impressive and rather well studied monuments; places like Takht-i Jamshid/Persepolis certainly belong to the highlights of the architecture of mankind. There is, however, only little knowledge about the architecture of the every day life of this splendid period, about the living-houses of common people, their workshops, bazaars, their social and religious centers, in one word, about their cities. In some way the prehistoric settlements of Iran are better known by archaeological research than by details about those many places, which are reported to us by literary tradition.

www.tabarestan.info

Median Period

If we take the Median empire as the first state of the ancient Iranians, we find an interesting literary observation, which, as we shall see later on, seems to be rather significant for their system of building cities during the centuries to come. The Greek historian Herodot tells us that the Medes, one of the Iranian speaking tribes which are thought to have come to Iran during the late second or early first millennium B.C., had no central ruler and no capital city, but lived in villages, until Deiokes, a specially wise judge of one village, succeeded by clever tactics to be elected the first king[1]. He made his people construct a strongly fortified palace for him and forced them to settle in a fortified city, laid out

تبرستان
www.tabarestan.info

At the end of the later Islamic period the Qajarid dynasty came to power and chose the city of Teheran as their capital in 1193/1779. Political and military reasons forced the government to transfer the Xcapitfdom Shiraz to a village near the ancient city of Rayy, or modern Teheran. The city of Teheran continued as political center of IRAN during the Pahlavi dynasty and the Islamic republic.

At the time of writing the present introduction: Iranian capitals, cultural organization (Unesco) celebrating the 200th aniversary of the founding of Teheran as the Iranian capital.

Mythological capitals in Iran is the next section of the present book. In this section, the writer tries to describe the capitals according the Shahnameh of Firdowsi.

Mints of Iranian capitals is another section of the book. In this chapter, the writer describes some of the mints in different capitals from the earliest times up to the time of the late Iranian capitals.

Iranian capitals and Travellers is in fact the last chapter of the present volume. During the early middle and late Islamic periods many travellers, political missions and envoys came to Iran and visited different capitals. The books of their experiences are full of interesting and illuminating details, paintings and drawings. These paintings and drawings show different aspects of Iranian architecture, and town planning in some 30 capitals, from 3000 years ago.

The editor is most grateful to all his frends and colleagues for their contributions and translations for this volume, and to everyone who has helped and collaborated with him during the various stages leading to this publication.

Teheran
Winter 1996
M.Y. Kiani

or central Asia. Cities, like Kharazm, Marv, Herat and Samarqand are from this goup. The later Islamic period, coincides with the Safavid dynasty. The Safavid had four capitals, Tabriz, Qazwin, Isfahan, and Summer capital Behshahar respectively. Shah Ismaeil the founder of the Safavid came to power in Tabriz, the second Safavid king Shah Tahmasb, transferred the capital from Tabriz to Qazwin, a city in central Iran.

During the Shah Tahmasb period in Qazwin, several monuments were constructed, such as palaces, mosques, defensive walls, and city gates. During the reign of the fifth ruler of Safavid times, the capital was again transferred to the famous city of Isfahan. During this period Isfahan became one of the most important capitals of the world.

Real building activity started in the time of Shah Abbas not only in his new capital, but also in many other cities of Iran.

As Isfahan, Shah Abbas, undertook the construction of a new imperial city adjacent to the ancient town apart from making Isfahan the architectural wonder of the world.

At the end of Safavid dynasty, Iran was invaded by the Afghans. This period did not last very long, but was soon followed by the Afsharid dynasty. The founder of this dynasty Nader Shah came to power in 1147/1734, and established his capital in Mashhad, a city in the northeastern part of Iran. Nader Shah constructed some buildings in Khurassan province, such as the Sun palace, and the buildings complex of Kalat (So called Naderi monuments) in the region of Kalat in Khurassan. The dynasty of the Afsharids was replaced by the Zand dynasty in 1163/1749. The founder of this dynasty, Karim Khan Zand, transferred the capital to the city of Shiraz in fars province. Although the Zand dynasty did not continue for a long time, but during this short time several famous buildings were constructed in his capitals Shiraz, which are famous as the Banhay-e Vakily (building complex of Karim Khan). Among them the famous garden and garden pavilion, the caravansarais and the bazaar, should be mentioned.

Introduction:

This book is a general study of Iranian capitals or political center of IRAN from the earliest times. The volume describes cities which for many reasons, e.g, economic, military, religious, and political, were established this time, in the South, North east, West, and centre of the Iranian plateau.

Many scholars believe that first the Medes and later the Achaemendis were the founders of capitals in Iran and that their capitals Ecbatna and Persopolis respectively are the oldest capitals in Iran.

It should be mentioned that the selection of capitals must have had several reasons, such as geographical, trade, water supply, agriculture, and defence, position... so in this volume, we have descriptions of different reasons as given by several historians, archaeologists and architects. The book starts with a general study on Iranian capitals from the earliest period up to Islamic times. The book continues with representation of Median, Achaemenid, Parthian, and Sasanian capitals, such as: Susa, Pasargade, Ecbatana, Bishapur, Hecatompilos, Firuz Abad, Nisa and others., which covers a vast geographical area from central Asia to the east and Mesopotamia to the west.

This book is followed by a general study of Iranian capitals during the Islamic period. It should be remembered that scholars divide the Islamic area into three periods, early, middle and late. During the early Islamic period, Iranian dynasties were established in different parts of Iran, so each dynasty elected a capital for its political center.

The cities of Zarang, Ghazneh, Bukkara, Nayshapur, and Rayy, which were capitals of the Saffarids, Ghaznavids, Samanids, and Buyids, are representative of the early Islamic period. The Middle Islamic period starts with the Seljuk, Il-Khanid, and Timurid dynasties. Their capitals, Isfahan, Maragheh, Tabriz, Sultaniyeh, Sabzwar, Kerman, Samarqand, and Harat, are described.

It should be mentioned that during the middle Islamic period, the Kharazmshahid Timurid, established their capital in greater Khurassan

CONTENTS IN

PERSIAN & SUMMARY IN ENGLISH

INTRODUCTION:

A GENERAL SURVEY OF IRANIAN CAPITALS BEFORE ISLAMIC PERIOD PRE-ISLAMIC CAPITALS:

MED CAPITALS

ACHEMANIAN CAPITALS

PARTHIAN CAPITALS

SASANIAN CAPITALS

A GENERAL SURVEY OF IRANIAN CAPITALS AFTER ISLAMIC PERIOD

ISLAMIC CAPITALS:

NEYSHAPUR

ZARANG

DARAB

KERMAN

SABZWAR

IRANIAN CAPITALS IN CENTRAL ASIA:

GHAZNEH

BUKHARA

SAMARQAND

HARAT

MARV

KHARAZM

ILLKHANID CAPITALS:

TABRIZ

MARAGHE

SULTANIEH

SAFAVID CAPITALS:

QAZWIN

ISFAHAN

BEHSHAR

AFSHARID CAPITAL:

MASHHAD

ZAND CAPITAL:

SHIRAZ

QAJARID-PAHLAVI-ISLAMIC REPUBLIC:

TEHRAN

MYTHOLOGICAL CAPITALS

IRANIAN CAPITALS AND TRAVELERS

COLOR PLATES

BIBLIOGRAPHY

تبرستان www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

IRANIAN CAPITALS

With the collaboration of:

Bastani Parizi- A.Faqihi- Dr.D.Huff - Prof.H.Gube - Dr.F.Junidi - A.Mahdavi - A.Aryanpor - Dr.A.Sistani - Dr.A.A.Mirfattah - Dr.P.Varjavand - M.H.Semsar - M.A.Mokhlesi - K.Abdi - M.Malekzadeh - K.Afsar - A.Saednia - Y.Kosari - S.Ayvazian - F.N.Samiei - R.Haqshenas - H. Chubak. J. Mehrpoya.

Teheran

1995

IN THE NAME OF GOD

IRANIAN CAPITALS

www.tabarestan.info

Deputy for Presentation & Education.
First Printed: Summer 1995-3000 Copies.
Typsetting: Kurush tel: 6418763
Printed by: Ministry of Islamic Guidance Press.
Managing Editor: The Book Council of the Cultural Heritage Organization of Iran.
Executive Affairs: Education & Presentation Deputy-Education Management for Cultural Documentation & Publication.
Publisher: Cultural Heritage Organization of Iran.
All Rights Reserved for the Cultural Heritage Organization of Iran.
Add: Azadi Ave. Zanjan-e Junubi, Teheran, Tel: 6035293-6017071
Price: D.M. 200

IRANIAN CAPITALS

تبرستان
www.tabarestan.info

ED :

M.Y. KIANI

فهرست اعلام

تبرستان
www.tabarestan.info

پایتخت‌های ایران

جمشید مهرپویا

تبرستان
www.tabarestan.info

«آ»

آپا اورتنون ۴۶
آپادانا ۶ ـ ۲۹ ـ ۳۰
آتن ۲
آثارالعجم ۴
آدمیت، فریدون ۷۱۲ ـ ۷۵۲
آذر آپانان ۹۷
آذربادگان ن.ک. به «آذربایجان»
آذربایجان ۲۱-۳۸-۸۷-۸۹-۷۳۸-۷۴۸
آراخوزیه ۱۴۹
آرال ۱۸
آرامی ۱۵۳
آرباکس ۹۶
آرتابلانوس ۴۷
آرتمیس ۹۷
آریا ۷۳۰
آریان‌پور، علیرضا ۴۵۵
آساک ۴۶
آستیاژ ۳۰
آسیای صغیر ۱۴۹-۷۴۴
آسیای غربی ۸۴
آسیای مرکزی ۲۳-۲۸-۱۵۰
آشور ۳-۴-۳۱-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۲-۹۴-۹۶-۱۰۸-۱۴۸-۷۳۸
آشور بانی‌پال ۲۸-۸۸-۹۲-۱۴۸
آکچا تپه ۱۸
آق قویونلو ۷۴۸
آل‌زید ۷۴۷
آمستردام ۷۶۷
آمل ۷۳۳-۷۳۵-۷۴۷
آمودریا ۹-۱۴۹
آمیانوس مارسلینوس ۱۱
آنائیتیس ۹۷
آناتولی ۱۰-۸۴
آناهیتا ۱۰۸-۱۰۹
آنتالکیداس ۱۵۰
آنیتوخوس ۱۸-۱۰۹
آنیتوک شاپور ۴۹
آنیتوکوس دوم ۴۶
آنو ۱۶-۱۷-۴۷
آهوان ۳۶
آی خانم ۹-۶۲
آیزنهاور ۷۱۰

«الف»

اباتانا ن.ک. به «اکباتان»
ابددان ۱۰۱-۱۴۰
ابن فقیه ۵۱
ابوالوردی ۳۱
ابوحلفیه ۱۱
ابوسعید ۷۵۷
ابونصر ۶۱
ابیانه ۹۱۲
ابیورد ۱۸
اپورسن ۷۳۶-۷۳۸
اپوکرنیا ۹۶

www.tabarestan.info تبرستان

اپیس ۱۰
اتابکان ۷۴۸
اتابک سعدبن زنگی ۳۰
اترک ۳۷
احتشام، مرتضی ۱۲۰
اختما ۹۶
ادد نیراری ۹۱
ادسا ۱۰
اذکایی، پرویز ۱۱۰-۱۱۶-۱۱۷-۱۲۵-۱۵۴
اراکس ۷
ارتاوسداس ۷۵۵
ارته ۱۰۸
ارجان ۷۴۷
ارد دوم ۲۰
اردشیر ۱۴-۴۹-۸۱-۱۵۰-۸۶۴
اردشیر اول ۱۲-۱۴-۱۶-۲۳
اردشیر بابکان ۲۲-۸۲
اردشیر خوره [فیروزآباد] ۲۲-۲۳-۴۱-۴۲
۴۴-۶۹
اردشیرکوره ن.ک. به: اردشیر خوره
اردوان ۱۱-۱۲-۱۹-۴۱-۸۲-۷۵۴
ارگ بم ۴۰-۸۴۳-۸۴۵
ارگ علیشاه ۸۹۶
ارگ قلعه ۷
ارلئاریوس ۷۷۰
ارلن، اوریان ۷۷۰
ارمنستان ۷۷۰
ارنتس ۱۰-۱۵
ارنج ۹۲
اروپا ۷۵۱-۷۶۴-۷۶۶-۷۶۷
اسب انبار ۱۵
اسپانبور ۱۵-۱۶
اسپانیا ۷۶۴
استرآباد ۷۴۷
استرناخ ۳۶-۱۱۹
استرومردخای ۷-۱۵۴
اسدآباد ۹۷
استخر ۱۹-۷۴۶
استخری ۳۹
اسفا ن.ک.به: اسپانپور
اسفندیار ۱۱۶
اسکندر ۳-۸-۹-۲۹-۳۳-۳۶-۳۷-۳۸-۴۲
۴۶-۵۱-۹۷-۷۴۵
اسکندریه ۹
اسماعیل صفوی ۷۴۸-۷۶۲
اسمودئوس ۹۶
اشرف البلادن ن.ک. به: بهشهر
اشکانی ۸-۱۱-۳۳-۳۶-۳۸-۵۳-۵۶-۵۹
۶۱-۶۵-۷۴۶-۷۶۳
اشک ۱۸-۴۶-۴۷
اشمیت، ای.اف ۵۲-۱۱۷-۱۲۱
اصطخری ۳۴-۹۱
اصفهان ۱۹-۳۱-۳۹-۶۲۶-۷۴۷-۷۴۸-۷۶۲
۷۶۴ - ۷۶۶-۷۸۰-۷۸۲-۷۸۳-۷۸۴
۸۲۹ - ۸۳۶-۸۴۹-۸۷۵-۹۰۰-۹۱۱
اعتمادالسلطنه ۷۱۱-۷۵۱-۷۵۲-۷۷۰

www.tabarestan.info تبرستان

اعتماد مقدم، علیقلی ۷۷۰
اکباتان ۲-۶-۱۰-۱۹-۲۹-۳۱-۳۳-۹۵-۹۷
۱۰۴-۱۰۵-۱۱۶
اکباتانا ن.ک. به: اکباتان
اکد ۴-۱۵۳
اکدو ۹۲
اگباتن ن.ک. به: اکباتان
اگدیر ۱۸
اگمنتو ۹۵-۱۵۳
افراسیاب ۷
افشار، ایرج ۱۲۲-۷۵۲
افشار، نادر ۷۶۷
افغانستان ۹
اقبال، عباس ۷۷۰
الثاریوس ۷۶۶
الب‌ارسلان ۸۶۵
البرز ۳۸-۷۳۶-۷۳۸
البستان ۱۵
الرومیه ۱۵-۱۶
اسارها دون ۸۸-۹۶
اسراییل ۹۱
اسفانابور ن.ک.به: اسپانبور
الوند ۹۴-۱۰۸
الماسیه ۷۶۸
المان ۷۶۴
المعاریب ۴۴
الیپی ۸۶-۸۷-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۱۳۹-۱۴۸
الیمایی ۲۰-۶۲
امام‌زاده صالح ۷۵۲
ام‌الزتمر ۴۴
انتیگونوس ۹۷
امدانه ۱۱۶
امریکا ۷۱۰
امستد ۱۵۰
اموی ۵۰-۷۴۶
امیرشجاع ۷۴۷
امیری، منوچهر ۱۲۱-۷۷۰
امین‌الدوله ۵۱
انزان ن.ک.به: «انشان»
انشان ۴-۵-۲۸-۱۴۸-۱۵۱-۱۵۲
انصاری، حسین ۷۷۰
انطاکیه ۱۰-۱۵-۴۳-۴۹
انگلیس ۷۶۴-۷۶۹-۷۷۰
انوار ـ سیدعبداله ۷۱۲
انوشه، حسن ۷۵۲
اوان ۱۰۸
اور ۲-۷
اروزو ن.ک.به: اروس
اروس باغی ۱۰۰-۱۰۷
ارومیه ۸۶-۸۷-۸۸-۹۰
ارومیته ۸۹
اوراتو ۷-۸۶-۸۸-۸۹-۱۱۱-۱۰۸-۱۵۵
اورک ۷
اورگنج ۷۴-۷۸-۸۰-۱۴۶-۸۲۵-۸۵۳-۸۶۵
اولثاریوس، آدام ۷۶۴
اوریپید ۲۰

www.tabarestan.info تبرستان

اوروپوس ۳۸-۴۰
اورون تس ۴۳
اوزبوی ۱۸
اوزیبیه ۸۹
اوستا ۲۰
اولکی ۸۸
اولوسونو ۸۸
اهواز ۷۴۶
اهورامزدا ۴۱
ایتالیا ۷۶۴
ایذه ۷۴۸
ایران ۳-۵-۲۸-۲۹-۵۱-۷۲-۷۶۴-۷۶۸
ایران خورشاپور ۲۹
ایرانشهر شاپور ۲۹
ایزتو ۸۸-۸۹
ایزنزو ۸۸
ایروان ۷۴۹
ایزپیه ۱۱
ایزدور ۷۶۳
ایسیدوروشن خاراکسی ۹۷
ایشپه ۱۱۲
ایشتتو ۸۹
ایلام ۴-۶-۲۸-۲۹-۶۳-۸۵-۹۰-۹۲-۹۳
۱۴۸
ایلخانی ۷۴۸
ایوان کرخه ۲۹
ایوانکی ۷۳۵

«ب»

باباجان ۳-۹۳-۱۱۵
بدره‌ای، فریدون ۱۲۱
بابل ۴-۷-۸-۹-۱۰-۲۰-۴۲-۵۶-۶۲
۸۶-۹۲-۹۵-۹۷-۱۰۹-۱۴۸-۱۴۹
۱۵۱-۵۲-۱۵۳
باختر ۱۴۹
بارسین ۸
بازن ۶۲۸-۶۲۹
باقرزاده، فیروز ۱۰۲
بالاندی ۱۹
باوندیان ۷۴۷
بت‌لاپات ۴۹
بجستان ۷۴۷
بخارا ۷۴۷-۷۴۸-۸۴۱-۸۷۹
برج طغرل ۷۷۵-۸۲۰
برجهای صدگانه ۳۳
بربریان، مانوئل ۷۳۵
برده نشانده ۲۰-۶۴-۱۴۸
بردیا ۱۴۹
بردین، کرنلیس ۷۶۶
برزین‌مهر ۷۳۸
برلین ۵۲
بریتانیا ۹۱
بست ۷۴۶-۷۴۷
بسطام ۸۹
بسفالا ۹
بشاش کنزق، رسول ۸۹-۱۱۳-۱۲۱

www.tabarestan.info تبرستان

بصره ۷۴۶-۷۴۷
بعل ۱۴۸
بغداد ۱۰-۲۳-۴۲-۷۴۷
بل‌آباد ۴۹
بلاش اول ۱۱-۷۵۵
بلاشید ۱۵
بلخ ۴۶-۴۷-۷۳۸-۷۴۶-۷۴۸
بوشتو ۹۰
بوکان ۸۱-۱۲۲-۱۲۸-۱۳۷
بوکینگهام ۱۷
بناپارت، ناپلئون ۷۶۷
بندرعباس ۷۶۶-۷۶۷
بنوالیاس ۷۴۷
بوداسپ ۷۳۹
بوشهر ۷۶۷
بهپور ۷۷۰
بهرام ۳۸-۵۰-۷۴۵
بهشهر ۵۷۱-۸۶۲
بهنود، مسعود ۷۱۲
بهنام، عیسی ۱۲۲
بیت‌کاری ۹۴
بیجار ۱۰۱
بیستون ۱۰-۱۹-۵۱-۸۶۱
بیرشک، احمد ۷۱۲
بیشاپور ۲۳-۲۷-۴۴-۶۵-۶۳-۷۴۶
بیضا ۴-۵۸-۱۵۲
بین‌النهرین ۴-۷-۹-۱۰-۱۲-۲۰-۲۸
۳۹-۴۷

«پ»

پارت ۳-۸-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۶-۱۸-۱۹
۲۰-۲۹-۳۳-۳۴-۴۱-۴۳-۴۴-۴۶-۴۸
۸۵-۱۰۲
پارس ۴-۵-۸۴-۷۳۸
پارسوا ۸۸-۱۴۸
پاسارگاد ۵-۲۷-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۱۴۹
۱۵۱-۱۵۲-۷۲۶-۷۷۴-۸۲۷
پدرام، محمود ۱۱۳-۱۲۱
پرادامادیت ۱۲۱
پرتغال ۷۶۴
پاکراول ۴۰
پاکور ۱۱
پایچکنت ۵۷
پرسه پولیس ن.ک.به: «تخت جمشید»
پرسیس ۲۸
پرو ۹۱
پروان ۱۱
پرویز، عباس ۷۱۲
پشان ۷۵۱
پلاتو دوکارپنیو، ژان ۷۶۳
پلانه ۱۵۰
پلی‌بنوس ۷۶۳
پنسیلوانیا ۱۱۹
پوپته، ادموند ۱۰۰
پولاک، یاکوب ادوارد ۷۱۲-۷۴۹-۷۶۸-۷۷۰
پولیبیوس ۹۶-۹۷-۱۰۴

www.tabarestan.info تبرستان

پهلوی ۷۱۰-۷۳۰-۷۵۲
پیتردولاواله ۷۷۰
پیرنیا، حسن ۱۱۰-۱۲۱
پیشدادی ۳۸-۷۳۲

«ت»

تاشکند ۷۴۸
تاق‌بستان ۱۰۵
تاورنیه، ژان باتیست ۷۶۶-۷۶۹-۷۷۰
تئوفانس ۱۳
تبریز ۵۱۷-۷۴۸-۷۴۹-۷۵۲-۷۶۰-۷۶۴
۷۷۷-۸۹۲-۸۹۶-۹۰۲
تپه حسنلو ۱۰۴
تپه پیسا ۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۱۷
تپه مصلی ۹۰-۹۸
تپه میل ۳۸
تخت‌جمشید ۳-۶-۸-۲۹-۳۱-۳۲-۴۱
۱۰۵-۱۴۹-۱۵۱-۷۴۵-۷۶۷
۸۲۱-۸۳۸
تخت سلیمان ۲۳-۹۸-۱۱۶
تخت نشین ۲۳
تراژان ۱۱-۴۳
تراس ۲۵۰
ترکمنستان ۱۶-۵۹
ترکیه ۲۸
تکاب ۹۰-۹۸
تفضّلی، احمد ۵۱-۱۲۱
تل بلدات ۹۰
تلتا ۹۱
تل‌خاری ۳۰
تل‌دهب ۴۴
تل سرآسیاب ۳۰
تل‌عمر ۱۱
تل‌ملیان ۵۸
تل‌نخودی ۳۰
تنگ‌آب ۴۱-۸۱-۸۲
تنگ چوگان ۴۵
تودلای، بنیامین ۷۶۳
تور ۷۳۴
توران ۱۸-۱۹
توربک خانم ۷۴-۷۸-۸۰-۸۲۵
تورج ۷۳۲
توس ۶۲۲-۷۳۴
توکلی یش ۹۱
تولی ۶۲۵
تهران ۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۹-۳۱-۴۰
۷۶-۷۱۰-۷۲۱-۷۲۲-۷۲۳-۷۲۴-۷۲۵
۷۲۷-۷۴۰-۷۴۱-۷۴۲-۷۵۰-۷۵۲-۷۶۴
۷۸۶-۸۳۹-۸۴۸-۸۵۷-۸۷۲-۸۸۰-۸۸۹
توکلی‌یش ۹۱
تویسرکان ۱۲۰
تیربال ۴۱
تیرداد ۱۸-۴۶-۴۸
تهماسب ۶۲۷-۷۴۸-۷۶۰
تهمورث ۷۳۹
تیسفون ۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۲۰
۲۳-۲۷-۳۹-۴۲-۴۳-۴۴-۶۷

www.tabarestan.info تبرستان

تیگران ۹۷
تیگلت‌پیله ۹۱
تیمور ۷۴۸-۷۶۱-۷۶۴
تیموریان ۷۴۸

«ج»

جاماسب ۷۳۱-۷۳۹
جان‌زاده، علی ۷۵۲
جاوه ۷۶۶
جستانیان ۷۴۷
جکسن الف ـ رو ۱۹۶-۱۲۱-۷۷۰
جلیله ۳۹
جمال‌زاده، سیدمحمدعلی ۷۵۲
جمشید ۷۳۲-۷۳۹
جندی‌شاپور ۲۳-۲۷-۴۹-۵۰-۷۴۶
جنیدی، فریدون ۳۲۵-۷۲۹
جوب‌گوهر ۹۳
جهانداری، کیکاوس ۷۷۰
جیحون ۷۴۷

«چ»

چارلز ۷۶۶
چال طرخان ۳۹
چشمه‌علی ۳۸-۷۷۶
چشمه عمارت ۸۶۳
چغازنبیل ۲۸-۹۰۹-۹۱۵
چغاکاوانه ۹۳
چم‌زی ۹۳

چنگیز (مغول) ۶۲۵-۷۴۸-۷۶۳
چهل‌برج ۱۸
چیچانکیک تپه ۱۸
چیچست ۱۳۷
چین ۷۶۳-۷۶۴

«ح»

حاج حسن فسایی ۴
حافظ ۷۶۷
حاکمی، علی ۱۱۹
حبشه ۱۵۰
حجاج بن یوسف ثقفی ۷۴۶
حران ۲۰
حسنلو ن.ک.به: تپه حسنلو
حضرت عبدالعظیم ن.ک.به: عبدالعظیم
حلوان ۱۲
حماة ۸۸
حمداله مستوفی ۴۰-۵۲-۶۲۵
حمزه اصفهانی ۴۹-۵۱
حیقوق نبی ۲۰

«خ»

خاراسن ۱۹
خالدی ۸۹
خجند ۹
خراسان ۱۶-۱۷-۲۳-۳۳-۳۹-۸۸-۴۷۷
۶۲۲-۷۳۸-۷۴۸-۸۵۴
خرس‌آباد ۵۸

www.tabarestan.info تبرستان

خزر ۱۰-۷۶۳
خسرو ۱۳-۱۵-۷۵۵
خسروی، خسرو ۷۱۱
خشایارشاه ۸-۱۲-۱۴۹
خشرتبه فرورتیش ۹۴
خلیج‌فارس ۱۰
خلیلی عراقی، منصور ۷۱
خواجه ربیع ۶۲۷
خواجه نوری، ابوتراب ۷۷۰
خوارزم ۱۹-۴۰-۱۴۹
خوبوشکیه ۸۶-۸۸-۱۱۲-۱۲۱
خورشاپور ۲۹
خوره ۱۴
خوزستان ۴-۳۰-۴۹-۵۰-۸۵-۱۴۸
۷۳۸-۷۴۶

«د»

دابویه ۷۴۷
دارا ۱۸-۴۸
داراب ۴۰۷-۷۳۸
درابگرد ۷۳۸-۷۴۶
دارالندوه ۱۰۹
داریوش ۵-۷-۸-۲۸-۳۲-۳۳-۳۶-۵۱
۱۴۹-۷۳۸
دامغان ۱۹-۳۳-۳۴-۳۶
دانیال‌نبی ۳۰-۷۷۱
دانمارک ۷۶۷
دایسون، رابرت ۱۰۴-۱۱۹
درب‌رن ۲-۵-۱۲۱
درسدن ۲-۴۰-۱۲۱
دره شهر ۲۱۵
دژ خرخر ۹۱
دسنگرد ۲۳
دشت خلک ۱۹
دشت گرگان ن.ک.به: گرگان
دشت مرغاب ۵-۳۰-۳۱-۵۰
دلاواله ۷۶۴
دماوند ۷۳۴-۸۴۴
دمورگان ۱۰۷-۱۱۹
دوتولان ۳۰
دولاند ۷۶۶
دومینکن ۷۶۳
دیاکوف، ادوارد ۹۰-۹۳-۱۱۲-۱۱۳-۱۴
۱۱۵-۱۲۰-۱۲۱
دیان آشور ۶۵-۹۰
دیانت، ابوالحسن ۷۵۲
دین دیله ۴۵
دیئوکس ۷-۹۵-۱۰۹
دیئوکدی ۸۸-۱۱۶
دی‌یوتوتوس ۴۶
دیلمی ۷۴۷

«ذ»

ذکاء ـ یحیی ۷۱۲

www.tabarestan.info

«ر»

رازی، امین‌احمد ۷۱۱
راگان ن.ک.به: «ری»
راگس ن.ک.به: «ری»
راولینسون، جفری ۹۸-۱۱۶
رجب‌نیا، مسعود ۷۵۲-۷۷۰
رجبی، پرویز ۷۷۰
ردسا ۸۸
رضی‌بن خراسان ۳۸-۸۳۴
رکسانه ۸
رکن‌الدوله ۷۴۷
رگا ن.ک.به: «ری»
رم ۵۱
رودبار ۷۴۷
روس ۷۶۷-۷۸۵
روشنی، قدرت‌الله ۷۷۰
رم ۳-۱۱-۱۳-۱۷-۲۰-۲۱-۲۸-۲۹-۳۸
۴۹-۷۶۳
ری ۱۰-۱۹-۳۳-۳۸-۳۹-۴۰-۴۶-۶۵-۷۶۹
۷۷۵-۸۲۰-۸۳۵-۸۴۶-۸۷۶-۸۷۷
ریوند ۷۳۸

«ز»

زاب ۷۳۶
زاگرس ۲۱-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۴-۱۱۱-۱۴۸
زاوش ۶۸۴-۷۱۱
زرپوش ۷۳۸
زرتشت ۴۱
زرنگ ۱۴۹-۷۴۷
زرین‌کوب، عبدالحسین ۱۲۱
زندان سلیمان ۳۲
زندیه ۷۸۵
زنگ ۱۴۹
زو ۷۳۶
زوزن ۷۳۶
زیبیه ۸۸-۹۰
زیرت ۸۸
زیویه ۸۹-۹۰

«ژ»

ژاپن ۷۶۹
ژوبر ۷۶۸-۷۷۰

«س»

ساباط المدائن ۱۱-۱۵
سارد ۲۸-۷۴۵
ساردانا پائوس ۹۶
سارگون ۵۸-۸۵-۸۸-۹۱
ساری ۷۳۳-۷۴۶
ساسانی ۱۲-۱۳-۱۵-۱۶-۲۰-۲۲-۲۳-۲۸
۲۹-۳۰-۳۲-۳۸-۳۹-۴۱-۴۳-۴۴
۴۵-۹۱-۷۴۵-۷۴۶-۷۵۲-۷۶۳
ساسانیان ن.ک.به: ساسانی
سامانی ۳۹-۶۱۴-۷۶۷
سبلان ۷۳۱
ستوده ـ پرویز ۷۱۲-۷۵۲

www.tabarestan.info تبرستان

سدسکندر ۱۹
سرپل ذهاب ۱۱
سروستان ۷۱
سعدوندیان ۷۱۲
سعیدنیا، احمد ۷۸۳
سغد ۷-۵۷-۱۴۹
سقز ۹۰
سکا ۱۹-۴۷-۹۴-۱۰۱-۱۴۸
سلامین ۱۵۰
سلجوق ۳۹-۷۴۷
سلطان تکش ۷۳۳
سلطان سنجر ۸۴۱
سلطان محمد خدابنده ۶۲۵
سلطانیه ۵۱۷-۷۴۷-۷۵۲-۷۶۴
سلوود، دیوید ۷۵۲
سکوکی ۸-۱۰-۱۳-۱۷-۱۸-۳۲-۳۸-۴۳
۴۶-۴۸-۷۵۲
سلوکیه ۱۰-۱۱-۱۲-۱۴-۱۵-۱۹-۴۳-۷۴۹
سلم ۷۳۴
سلیق ۱۲
سلیمان ۷۶-۱۰۹
سمسار، محمدحسن ۷۱۱-۷۶۳
سمنان ۳۶
سمیعی، فرامرز ۴۰۷
سمیرامیس ۹۶
سناباد ۶۲۳
سناخریب ۹۲-۱۴۸
سوریه ۱۰-۱۲-۸۸
سوق الاهواز ۷۴۶
سوئد ۷۶۶
سومر ۴
سه‌سخونی ۹۷
سیامک ۷۳۰
سیاه منصور ۵۰
سید سجادی، منصور ۱۲۱
سیردریا ۱۴۹
سیروک ۱۸-۴۹
سیستان ۷-۱۹-۷۳۶-۷۶۷
سیکایاوتیش ۵
سیفی قمی، مرتضی ۷۱۱
سیلک ۳
سمیره ۱۱۵
سین‌سیناتی ۱۰۱
سیست ۴۶

«ش»

شائور ۶
شاردن، ژان ۷۶۶-۷۶۹
شاپور ۱۲-۱۵-۲۳-۳۰-۴۳-۴۴-۴۹-۵۰
۸۴۴
شاملو، غلامعلی ۲۸
شاه اسماعیل ۶۲۶-۷۶۲
شاه پارسه ۴
شاهرخ ۶۲۶
شاهرود ۳۶
شاه سلطان حسین ۶۲۷-۷۶۲

www.tabarestan.info تبرستان

شاه صفی ۷۵۹
شاه عبدالعزیز ۴۰
شفا، شجاع‌الدین ۷۷۰
شلمانز سوم ۸۸-۱۴۸
شمیران ۷۵۲
شنارته ۱۲۰
شوار تزاب ۵۲
شوالیه، نیکول ۱۰۰
شوتوتروک نهونته ۹۱-۱۵۲
شوش ۴-۶-۱۰-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۶۶-۹۲
شوشان ۲۸-۸۵-۸۶
شوسینگ ۱۵۲
شیبانی ۷۴۸
شیراز ۶۱-۷۶۶-۷۶۸-۷۸۵-۸۶۶-۸۸۴
شیرسنگی ۳
شیز ۷۳۷
شیکاگو ۵۲

«ص»

صالح‌آباد ۱۱۵
صحیحی، حبیب‌اله ۷۷۰
صراف، محمدرحیم ۱۰۵-۱۰۷-۱۱۰-۱۱۶
۱۱۷-۱۲۱-۱۲۲
صد دروازه ن.ک.به: هکاتم پلیس
صفاری ۷۴۷
صفوی ۷۴۴-۷۶۶-۷۶۷

«ض»

ضحاک ۷۳۱-۷۳۹

«ط»

طاق کسری ۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۴۴
طاهری، ابوالقاسم ۷۷۰
طاهریان ۷۴۷
طبرستان ۷۴۶-۷۵۶
طبری ۲۳-۵۱
طهمورث ۴۵
طوبیت ۹۶-۱۵۳
طوس ن.ک.به: توس
طیفسون ن.ک.به: «تیفسون»

www.tabarestan.info تبرستان

«ع»

عالی‌قاپو ۸۳۷
عباس‌میرزا ۶۲۶
عباسی ۳۹-۵۰-۷۴۸-۷۷۰
عبدالملک مروان ۷۴۶
عبدی، کامیار ۱۱۰-۱۱۱-۱۱۸-۱۲۲-۱۴۷
عبرانی ۱۲
عثمانی ۷۶۴
عدوالدوله ۴۲
عذرا ۱۵۳
عراق ۷۱۱-۷۴۶
عربستان ۹-۱۰
عریان ـ سعید ۱۲۲
عذرا ۹۶
عشق‌آباد ۱۶

علی‌آباد ۱۰۶
علیقلی خان شاملو ۶۷۷
عمادالدوله ۷۴۷
علیزاده، عباس ۱۲۲
عیلام ن.ک.به: «ایلام»

«غ»

غازان خان ۴۰
غز ۶۲۵
غزل ۳۱

«ف»

فارس ۴-۱۹-۲۳-۲۸-۵۸-۷۱-۷۴۶
فارسنامه ناصری ۴
فتحعلیشاه قاجار ۷۲۸-۷۵۰-۷۶۸
فرات ۸-۱۱
فرارودان ۸۴
فرانسه ۱۰۰-۱۵۵-۶۴۴-۷۵۱-۷۶۸
فرانکلین ۷۶۷
فرح‌بخش، هوشنگ ۷۵۲
فرهاد ۷۵۴
فرواک ۷۳۸
فریار، عبداله ۱۲۱
فریم ۷۴۷
فلاندن ۱۱۶
فوسی ۹۹-۱۰۰
فیروزآباد ۷۴۶-۹۱۰-۹۱۲
فیه ۱۴-۴۴

«ق»

قاپلانتو ۹۰
قاجار ۳۸-۶۸۳-۷۴۰-۷۴۱-۷۴۲-۷۵۰
۷۵۲-۷۶۷-۸۹۴
قبادیان ۴۹
قراخانیان ۷۴۷-۷۴۸
قراقوروم ۷۶۳
قرقوم ۸۵۲
قره‌شیخ ۷۵-۷۹
قریش ۱۰۹
قزوینی، محمد ۱۲
قزوین ۵۷۱-۶۲۷-۷۳۶-۷۴۸-۷۷۸-۷۷۹
قصرشیرین ۲۳
قفقاز ۱۰-۸۴-۷۶۷
قلایچی ۸۹-۱۳۷
قلعه خندان ۸۴۴
قلعه دختر ۴۱
قلعه ضحاک ۲۱
قلعه نادری ۱۸
قلعه یزدگرد ۵۴
قوچان ۴۶
قوشه ۳۶
قومس ۱۰-۱۹-۳۶

«ک»

کابلی، میرعابدین ۹۳-۱۱۳-۱۱۵-۱۲۲
کاتبی، حسینقلی ۱۲۲

www.tabarestan.info تبرستان

کاخ خورشید ۸۵۶
کاردان ۷۶۸-۷۷۰
کارکنی ۹۴-۹۵
کازرون ۴۴-۷۴۶
کاسیان ۸۶-۱۰۸-۱۱۱-۱۲۱
کاسیوس ۱۱
کاشان ۷۶۴
کالخ ۹۱
کالمایر ۱۰۱-۱۵۴
کاللولی تپک ۳۸
کالونتیس ۱۲
کالیکان ۱۱۸-۱۲۲
کامرون ۱۱۰-۱۱۱
کانال سوئز ۷۳۸
کاووس ۷۳۶-۷۳۷
کپت داغ ۱۶
کتزیاس ۹۶-۱۱۱
کراسوس ۲۰
کرخه ۱۲-۲۳
کردستان ۸۹-۷۳۸-۸۷۰
کردوانی، محمود ۹۳
کرزن ۷۱۱
کرزوس ۱۵۳
کرمان ۲۸-۴۴۷-۸۶۴-۸۳۱-۸۴۳ ۸۴۵-۸۷۱
کرمانشاه ۳-۸۷-۱۱۵
کریلگان قلعه ۱۹
کریمان، حسین ۶۸۴-۷۷۰
کریم‌خان زند ۷۶۷
کزازی ـ میرجلال‌الدین ۱۲۲
کلات نادری ۳۶-۴۶-۶۳۰
کلاویخو ۷۷۰
کل‌خانان مرده ۹۳
کمبوجیه ۱۴۹
کمپفر، انگلبر ۷۴۹-۷۶۶
کنتارینی ۷۷۰
کنکوبار ن.ک.به: کنگاور
کنگاور ۹۷
کوثری، یحیی ۳۶۵
کوپرتر ۷۶۸
کونیاد ۸۶-۱۱۰
کورانگون ۲۸
کورش ۵-۷-۳۰-۳۱-۹۵-۱۴۸-۱۴۹-۷۷۲
کوس ۷۳۳
کوسه‌زر ۷۳۳
کوکچه ۹
کوفه ۱۲-۱۳
کونیا اورگنج ۸۵۸
کوه خواجه ۱۹
کومیش ۳۳-۳۴
کویت ۴۶
کهنه کاهکا ۱۸
کیانی، محمدیوسف ۱۹-۵۱-۲۸۱-۳۰۱-۴۷۷
کیخسرو ۳۸-۷۳۷
کیرک تپه ۱۸
کیقباد ۷۳۶
کیمر ۹۴
کینر، مک دونالد ۹۷-۱۵۳

www.tabarestan.info تبرستان

«گ»

گئوماتا ۵-۱۴۹
گئوماته ن.ک.به: گوماتا
گدار، آندره ۹۰-۱۱۳
گردالمنصور ۲۳
گرگان ۱۹-۳۶-۳۷-۷۴-۷۹-۷۳۳-۷۴۷
۸۴۴-۸۴۷-۸۸۶
گروسی امیرنظام، حسنعلی خان ۷۵۱
گزنفون ۷۶۳-۷۷۰
گنبد جبلیه ۸۳۲
گنداره ۱۴۹
گنزک ۷۳۷
گشتاسب ۷۳۸
گوبل ۷۵۲
گوبو کلی تپه ۱۸
گوبه هانیش ۵۷۱
گوتلیت گملین ۷۶۷
گودرز دوم ۱۱-۷۳۷
گودین تپه ۳-۵-۱۰۳-۱۰۴
گورن دگن ۱۳
گوگامل ۸
گوهرشاد ۶۲۶
گیارقلعه ۷-۱۸-۱۹-۲۳
گیرشمن ۱۰۱-۱۲۲-۱۴۸
کیومرث ۷۳۰

«ل»

لاوی ۱۰۹
لاویان ۱۰۹
لسترنج، گ ۱۱۱-۱۲۲
لرستان ۹۳-۱۰۰-۱۲۱-۱۲۳
لندن ۷۶۶
لودیه ۱۴۹-۱۵۲
لوکونین، ولادیمیر ۱۱۹
لولوبیان ۸۶
لهراسپ ۷۳۷-۷۳۸
لیدیه ۷۴۴

«م»

ماد ۲-۳-۴-۵-۷-۱۲-۲۸-۳۱-۳۸-۸۳
۸۴-۸۵-۸۹-۹۱-۹۴-۱۰۱-۱۰۵-۱۰۹
۱۲۰-۱۳۹-۱۴۹
مادرسلیمان ۳۰-۳۲
مارکوارت ۵۲-۱۱۱-۱۲۲
مارکوپولو ۷۶۳-۷۷۰
مازندران ۷۶۲
مازندرانی ۷۷۰
ماساگت ۱۴۹
ماسکارلا ۱۵۴
ماسوله ۹۱۴
مانوش ۷۳۴
مانوش چیتر ۷۳۴
مانی ۸۶-۸۸-۹۰-۹۱-۱۰۸-۱۳۹
ماوراءالنهر ۷۴۸
ماهان ۸۷۱
ماهیدشت ۱۴۸

www.tabarestan.info تبرستان

مایلز، جی ـ سی ۷۵۲
مجیدزاده، یوسف ۱۱۰-۱۱۴-۱۲۲
محبوبی اردکانی ۷۵۲
محمدخان ۶۸۴
محمدشاه ۳۹-۷۵۰
محمدیه ۳۹-۷۴۶
محمود افغان ۶۲۷
محمود غزنوی ۳۹
محمودخان ناصرالملک ۷۵۱
محوزه ۱۲
مدائن ۶۵-۶۷-۶۸-۷۰
مدکتو ۹-۹۲
مدینه العتیق ۱۵
مدیترانه ۹-۱۰
مراغه ۵۱۷
مرئو بیشتو ۸۲-۹۰-۹۲-۹۳
مرغیاتا ۱۸-۵۹
مرکنده ۷-۸
مریگانا ن.ک.به: مرغیانان
مرو ۷-۱۸-۱۹-۲۳-۵۳-۷۳-۷۴۶-۷۴۸
۸۸۲
مرودشت ۴-۵-۲۸
مسعودی ۱۲-۴۹-۵۱
مسکو ۷۵۱-۷۶۶
مسینا، جی ۵۱
مشایخی، رضا ۷۷۰
مشکوتی، نصراله ۱۲۲
مشکور، محمدجواد ۷۷۰
مشهد ۶۲۳-۶۲۱-۶۲۴-۷۴۹-۷۶۴-۷۶۷
۸۷۴
مصر ۹-۳۱-۱۴۹-۷۳۷
مصطفوی، محمدتقی ۱۱۷-۱۱۹-۱۲۲
معتضد ـ خسرو ۷۵۲
معاون‌الدوله ۷۵۲
معزالدوله ۷۴۷
معیرالممالک ۷۴۹
مغان ۳۴-۴۰-۶۲۵-۷۶۴-۸۵۱
مغ ۱۲۱
مغول ۳۴-۴۰
مقدسی ۵۰-۵۱
مقدونی ۹
ملکا ۱۱
مکه ۳۹
ملیخس ۸۸
ملک‌زاده، مهرداد ۸۳-۱۱۱-۱۲۲
ملک‌شهمیرزادی، صادق ۱۲۳
ملیان ۴-۱۵۲
منارعلی ۷۸۱
منصور ۶۲۳
منصوربن نوح ۷۵۸
منصورتپه ۴۷-۵۹
موریه، جیمز ۷۶۸
موزه پارس ۸۶۸
موسوی، محمود ۱۲۳
موهامان ۳۹
مهاباد ۱۲۱

www.tabarestan.info تبرستان

مهران ۸۳-۸۲۴-۹۰۶
مهرپویا، جمشید ۲-۹۱۰
مهرداد اول ۱۱-۴۷-۷۵-۸۶۸
مهریار، محمد ۱۰۲-۱۰۶-۱۱۶-۱۱۹-۱۲۳
میان رودان ۸۵-۸۶-۸۷
میتانی ۸۶
میترادات کرت ۱۷-۱۹-۳۵-۴۷-۴۸
منوچهر ۷۳۵
موریه ۷۶۹
میراحمدی، مریم ۱۲۲
میرزا الغ بیک ۶۶۷
میرفتاح، سیدعلی اصغر ۵۱۷

«ن»

نادرقلی ۶۹۷
ناصرالدینشاه ۷۵۱-۷۵۲-۷۶۸
ناطق، هما ۷۵۲
نبو ۱۴۸
نبویند ۱۵۳
نجم‌الدوله ۷۱۲
نخجوان ۷۴۹
نسا ۱۶-۱۷-۱۸-۲۷-۳۵-۴۶-۴۷-۴۸
۵۳-۵۶-۷۴۵
نصیبین ن.ک.به: نی‌سی‌بیس
نظام‌الملک ۶۲۴
نعمت‌الله‌ولی ۷۱
نقش رستم ۱۹
نگارستان ۷۶۸
نفرانسیسکن ۷۶۳
نقش جهان ۸۵۰
نقش رستم ۱۹-۲۸-۳۲
نوح‌بن حسام‌الدوله ۷۵۸
نوذر ۷۳۵
نورآباد ۹۳-۱۱۵-۱۲۱
نوروززاده چگینی، ناصر ۱۱۰-۱۲۳-۷۴۳
نوش‌جان ۳-۱۰۳-۱۰۶
نوکان ۶۲۴
نیپور، کاستن ۷۶۷-۷۷۰
نیکلایا ۹-۳۸-۴۶
نیکی‌شاپور ۲۲
نیمرود ۹۱
نی‌سی‌بیس ۱۰
نیشابور ۲۳-۴۰-۳۲۵-۷۲۳-۷۳۸-۷۴۶
۸۵۱-۷۴۷
نیکی‌شاپور ۲۲
نینوا ۴-۹۲-۹۷

«و»

واندی یوگ شاپور ۴۹
ورامین ۴۰-۷۳۵
ورکبود ۹۳
ولاش آباد ۱۱
ولاش کرت ۱۶
ورجاوند، پرویز ۴۷۷-۵۷۱-۵۷۲
وه آنیتوخ خسرو ۱۵
وه اردشیر ۱۲-۱۳-۱۶-۴۳-۴۴

www.tabarestan.info تبرستان

ونونز ۷۵۴
ونیز ۷۶۴
ویردربند ۹۳
ویردلو ۹۹
ونونز ۷۵۴
وولفنسون ۷۶۹-۷۷۰
ویکنسون ۱۱۲

«ه»

هارون‌الرشید ۳۹
هارونیه ۶۲۳
هانسمن، جان ۳۶
هانتیس لوشای ۱۰۴
هاوس هولد، جعفری ۷۷۰
هترا ۲۰-۲۲-۷۲۷
هخامنش ۳-۵-۶-۷-۸-۱۷-۱۹-۲۰-۲۸
۲۹-۳۴-۴۶-۵۱-۶۶-۸۴-۱۰۵
۱۰۸-۱۵۱-۱۵۲-۷۴۴-۷۶۴
۸۶۴
هدایت، صادق ۱۲۳
هرات ۹-۷۴۷-۷۶۱
هراکلیوس ۱۳
هرتسفلد ۳۳-۳۴-۱۰۱
هرمز ۴۹-۷۴۶
هرودت ۲-۳-۵-۲۲-۳۳-۳۶-۵۱-۹۵-۹۶
۱۵۳-۷۶۳-۷۷۰
هفتیون ۳-۸
هکاتم پیلس ۱۰-۱۹-۲۷-۳۳
هلنی ۲۰-۲۹-۳۴-۴۳-۴۷
همایون، غلامعلی ۷۷۰
هگمتانه ۳-۵-۳۳-۹۵-۹۷-۹۸-۱۰۱-۱۰۲
۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹
۱۱۶-۱۲۳-۱۳۲-۱۵۱-۱۵۳-۱۵۵
۱۸۳-۷۳۸-۸۹۸
همدان ۲-۳-۶-۱۹-۴۰-۸۶-۹۴-۹۶-۱۰۱
۱۱۶ - ۱۱۹-۱۲۰-۱۲۲-۱۳۲-۱۵۴
۱۵۵ - ۷۴۶-۷۷۳-۸۲۶-۸۹۰-۸۹۸
۹۰۴
هند ۲۸-۳۳-۴۹-۱۴۹-۱۵۰-۷۶۶-۷۶۸
هندوکش ۱۴۸
هوربان ۸۶-۱۱۰
هوشنگ ۳۸-۷۳۹
هومبان ۹۲
هوف، دیتریش ۲۸-۴۰۷
هووخشترو ۴
هیرکانیا ن.ک.به: هیرکانیه
هیرکانیه ۱۹-۳۶-۳۷

«ی»

یاقوت حموی ۵۰-۵۲
یزد ۷۶۴
یزدخواست ۲۲
یزدگرد ۳۹
یکرنگیان، امیرحسین ۷۱۱
یمن ۳۹
یونان ۳-۸-۹-۱۱-۱۷-۲۰-۲۸-۲۹-۴۶
۱۴۹-۱۵۰-۷۶۳
یودیت ۹۶
یهود ۹
یغمائی، اسماعیل (احسان) ۸۹-۱۱۳-۱۲۳

www.tabarestan.info تبرستان

55

ISLAMIC CULTURAL HERITAGE ORGANIZATION

IRANIAN CARPETS

M.Y. KIANI